

صحیفه
۲۱

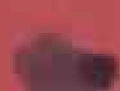
۱۳۲

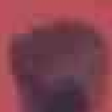
















بسم الله الرحمن الرحیم مخفی نماند که این مجلد مشتمل است بر سه کتاب در احوالات راجعه بحضرت
مهدی صاحب الزمان کتاب اول تحفة المهدیة و فهرست آن باید در اینجا نوشته شود باب اول در
ذکر چهل تا آخر فهرست که در صفحه اول کتاب مرقوم است وکتاب دویم هدایت الانام و آن مشتمل
است بدوازده فایده از فواید رؤیاء صالحه و در هر فایده احادیث صحیحه و مطالب مفیده و بصیرت
کامله است از برای اهل دانش و ارباب بینش و بعد از ذکر این فواید مشتمل شده بر چهل رؤیاء از رؤیاهای
آنکسانیکه حضرت مهدی صاحب الزمان را در خواب دیده اند و از آنحضرت بر معجزه مطلع شده اند و
کشفیات از برای ایشان حاصل شده است و در هر یکی از آن رؤیاها مطالب واضحه و مقاصد مطلوبه بوده
وکتاب سیم محجة الشیعه و آن مشتمل است بر یك مقدمه در اثبات رجعة در امتهای سابقه با پنج
آیات قرآن و احادیث صحیحه که با صریح آیات و روایات در زمان سابق مردگان زنده شده اند
و بعد از ذکر مقدمه آن کتاب مشتمل است بذکر یکصد و ده آیات که تفسیر و یا تأویل شده در احادیث
صحیحه برجعه کردن حضرات ائمه و ظاهر شدن حضرت مهدی صاحب الزمان بعد از غیبت آنحضرت
و پر کردن او زمین را از عدالة و رفع ظلم و جهالة را از زمین

در بیان فهرست ابواب این کتاب تحفة المهدیة بنحو اختصار باب اول در ذکر اسامی چهل
نفر از علماء اعلام اهل سنت که بوجود و ظهور حضرت مهدی صاحب الزمان قائل شده اند
باب دوم در ذکر چهل حدیث معتبر از کتب معتبره علماء اهل سنت که دلالت بامامت و ظهور
آنحضرت دارد باب سیم در ذکر نام چهل کتاب که علماء شیعه در احوالات و بیان ظهور
آنحضرت تألیف نموده اند و ذکر اسامی ایشان باب چهارم در ذکر چهل حدیث صحیح از کتب
علماء شیعه که دلالت دارند بامامت و ظهور آنحضرت باب پنجم در ذکر چهل نام از برای
آنحضرت که در کتابهای انبیاء و در مذاهب سابقه غیر از مذهب شیعه بوده است
باب ششم در ذکر چهل لقب از القاب اسمای آنحضرت باب هفتم در ذکر چهل خاصیت از
خصایص آنحضرت باب هشتم در ذکر چهل معجزه که قبل از زمان غیبت کبری و در زمان
غیبت صغری از آنحضرت دیده شده باب نهم در ذکر چهل آیه که در شأن آنحضرت نازل
شده و یا تفسیر شده باب دهم در ذکر چهل حکایت از حکایت آنهائی که آنحضرت را در
غیبت کبری دیده اند باب یازدهم در ذکر چهل حدیث در علامات ظهور آنحضرت
که تقریباً چهل علامت است باب دوازدهم در ذکر چهل حدیث در سیرت و سلوك
آنحضرت بعد از ظهورش و علت غیبت و بعضی چیزهائی که متعلق بزمان غیبت است



كتاب
تحفة المهدية
فى احوال الحجة

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذى منّ علينا بتحرير الدرة البيضاء التى هى كالحديقة الناضرة فى احكام الطهارة وانعم علينا باتقان الدرة الغروية فى القواعد الارثية و تفضل علينا بتهذيب المسائل النجفية فى حكم خمس العترة الطاهرة واكرمنا بترتيب الاثنا عشرية فى رفع الخلاف عن المسائل المهمة وفضلنا بتصنيف كشف الحجاب فى نجاسة اهل الكتاب بالادلة الباهرة واسبغ علينا نعمته بتاليف تحفة الاخيار فى فرائد الائمة واجزل علينا فضله واحسانه بجمع تحفة الشيعة فى ذكر الايات الواردة فى ظهور المهدى ؏ واثبات الرجعة و وفقنا لاتمام التحفة المهدية فى بيان بعض احوال الامام الثانى عشر من الائمة التى هى احسن ترتيبا من سائر كتب الغيبة والصلوة والسلام على سيد الانبياء وافضل البرية وعلى اله واوصيائه الذين اخبروا بغيبة الحجة فى هذه الازمنة واللعنة الدائمة على منكر وجود الحجة بين الرعية اما بعد چنين گويد احقر فانى حسين ابن نصر الله ابن صادق الموسوى الحسينى الارومى عفى الله عنهم كه بعد از تاليف كتاب مستطاب تحفة الشيعة بخاطر قاصر رسيد كه يك كتاب تصنيف نمايد در احوالات حضرت حجة ابن الحسن صاحب العصر والزمان صلوات الله عليه در نهايت اقتصار وبا وجود اين مشتمل باشد بآنچه فائده آن بيشتر ونفع آن اكثر است از براى طالبين راه هدايت وسالكين طريق بصيرة وهرچند يكه علماء عامة وخاصة درين خصوص كتابهاى بسيار ومعتبر ومتقن تاليف وتصنيف نموده اند وزحمتهاى بيشمار درين باب

تحمل کرده اند رضوان الله علیهم وشکر الله سعیهم ولکن فائدهٔ انها عمومی ونفع اکثر
انها عوامی نبود بجهت عربی بودن بیشتری از انها ودشوار بودن عبارات بعضی
از انها ومطول بودن بعضی از انها وجامع نبودن بعضی از انها چنانکه از برای ناظر
بصیر وعالم خبیر واضح است وبا وجود بودن این اتم فائدهٔ واکثر نفعا ترتیب ان
احسن باشد ونظم ان مستحسن شود وعوامی وسهل المأخذ وفهم ان بدون زحمت
گردد واز رواة ثقاة وکتب معتبرهٔ اهل سنت وجماعت واز کتب معروفه ومشهورهٔ
علماء شیعه اخذ شده باشد وموسوم نمودم این را بتحفة المهدیة ومرتب کردم
این را بدوازده باب پس میگویم بعون الله الملک الوهاب وببرکت الائمة الاطیاب

باب اول در ذکر اسامی چهل نفر از علماء اهل سنت وجماعة از انهائیکه اقرار واعتراف
بوجود حضرت حجة ابن الحسن علیه السلام نموده اند ودر کتاب خود بیان فضائل و
بعض حالات ان بزرگوار را کرده اند با بودن ایشان در نزد علماء عامة واهل سنت
از موثقین ومعتبرین واعلم علماء وافضل فضلاء وازهد واتقی وبودن کتابهای
ایشان از کتب معروفه ومعتبره ومحل اعتماد اهل سنت وجماعة اول از ایشان
عالم جلیل وفاضل نبیل ابو سالم کمال الدین محمد بن طلحة بن محمد بن الحسن القرشی
النصیبی الشافعی است در کتاب مطالب السئول در باب دوازدهم از ان کتاب
فرموده این باب در ذکر ابو القاسم محمد پسر حسن الخالص پسر علی المتوکل پسر محمد
القانع پسر علی الرضا پسر موسی الکاظم پسر جعفر الصادق پسر محمد الباقر پسر علی زین
العابدین پسر حسین الزکی پسر علی المرتضی امیر المؤمنین ابن ابیطالب المهدی الحجة
الخلف الصالح المنتظر علیهم السلام ورحمة الله وبرکاته پس این خلف حجة را بتحقیق
خداوند عالم تائید فرموده اورا وبعد از این اشعار بلیغه وابیات فصیحه وعبارات
فصاحت امیز در تعریف حضرت حجة ابن الحسن فرموده تا اینکه گفته پس ان مهدی
علیه السلام از اولاد طهر بتول است که ان بتول نیز بضعهٔ حضرت رسول است که
رسالة اصل اواست وبدرستیکه ان بتول اشرف عناصر واصول است تا انکه فرموده
پس ان مهدی محل ولادت او در سر من رای است در ۲۵۸ھ واما پدر او پس حسن
خالص است چنانکه گذشت وبعد از این روایت نموده در ان کتاب بعضی از احادیث
وایراد کرده بعض شبهات را وجواب داده از ان شبهات تمام شد معنی کلام ان عالم
کامل وان بزرگوار را جمعی از علماء اهل سنت تعریف وتوصیف فرموده اند مثل ابو بکر
احمد بن قاضی شهید معروف بابن جماعة ومثل ابو عبد الله ابن اسعد الیمنی معروف
بیافعی ومثل عبد الغفار ابن ابراهیم الشافعی ومثل جمال الدین عبد الرحیم بن حسن



الاسنوی الشافعی و مبالغه هم در تعریف او کرده اند دوم از ایشان عالم مدقق و
فاضل محقق ابو عبدالله محمد بن یوسف الکنجی الشافعی در اخر کتاب کفایت الطالب در
مناقب علی بن ابیطالب علیه السلام فرموده تمام شد مناقب سید ما و مولای ما
امیر المؤمنین علی بن ابیطالب وضم میشود براین کتاب ذکر امام مهدی علیه السلام
در یک کتاب دیگر و موسوم کرده ام کتاب ذکر مهدی را بالبیان در بیان اخبار و احادیث
صاحب الزمان صلوات الله علیه و علی ابائه الطاهرین صلوة دائمة الی یوم الدین
و باز در باب هشتم از ملحقات کتاب کفایة بعد از ذکر ائمه از اولاد امیر المؤمنین علیه السلام
فرموده که باز ماند از حضرت علی بن محمد هادی پسران بزرگوار ابو محمد حسن بن علی
پس ذکر کرده ولادت و وفات امام حسن عسکری را و بعد از ان فرموده پسر او امام منتظر است
و ختم میشود این کتاب بذکر او تمام شد و کتاب بیان او که در احوالات صاحب الزمان
است مشتمل است بر بیست و چهار باب و باب بیست و چهارم ان مشتمل است بر
استدلال بر جواز بقاء مهدی و غیبت او و ذکر فرموده در ان باب از مطالب شریفه
هر که خواهد بر ان کتاب مراجعه نماید و این عالم جلیل و اجمعی از علماء اهل سنت
تعریف نموده اند مثل ابن صباغ مالکی در کتاب فصول المهمه بقول خودش الامام
الحافظ و ذکر کرده روایت او را ابن حجر عسقلانی در کتاب فتح الباری سیم از ایشان
شیخ نور الدین علی بن محمد بن صباغ المالکی در کتاب فصول المهمة در معرفة الائمة
در فصل دوازدهم از ان کتاب فرموده این فصل در ذکر ابی القاسم الحجة الخلف الصالح
پسر حضرت ابی محمد الحسن الخالص و او است امام دوازدهم و در تاریخ ولادت او است و
در دلیلهای امامت او است و در ذکر بعضی از اخبار و غیبة و مدت قیام سلطنت
او است و در ذکر نسب و لقب و کنیت او است و در غیر از این از حالات او هست و بعد
از اینها ذکر فرموده تاریخ ولادت ان بزرگوار را و نص بر امامت او را از پدران او و
جمله از احادیث که دلالت بر امام دوازدهم دارد از راویان اهل سنت و بعد از این
ذکر کرده از کتاب بیان در اخبار و احادیث صاحب الزمان از دلیلهائی که دلالة دارد
بر بودن حضرت مهدی زنده و باقی از روز غیبت او تا این زمان چنانکه در فصل
بیست و چهارم کتاب بیان حافظ گنجی شافعی ذکر فرموده است و بعد از ذکر اینها در
احوالات حضرت امام حسن عسکری ذکر کرده است که باقی ماند از او از اولاد پسرش
حجة قائم منتظر از برای سلطنت حقه و پدرش ولادت او را و امر او را مخفی نمود
از جهت خوف از پادشاه ان زمان تمام شد کلام صاحب فصول المهمة و جمعی از
علماء اهل سنت او را تعریف نموده اند و بر کتاب او اعتماد فرموده اند مثل عبدالله

بن محمد المدنی الشافعی ومثل برهان الدین علی الحلبی الشافعی ومثل عبد الرحمن الصفوری در نزهة المجالس ومثل شمس الدین محمد بن عبد الرحمن در کتاب الضوء اللامع

چهارم از ایشان شیخ فقیه واعظ شمس الدین ابو مظفر یوسف بن قزعلی بن عبد الله البغدادی الحنفی در اخر کتاب تذکرة خواص الامة در احوالات امام حسن عسکری فرموده که از اولاد اوست امام که محمد نام دارد وان محمد پسر حسن عسکری است واو پسر علی و او پسر محمد واو پسر علی واو پسر موسی واو پسر جعفر واو پسر محمد واو پسر علی واو پسر حسین واو پسر علی بن ابیطالب علیهم السلام است وکنیه او ابو عبد الله وابو القاسم است واوست الخلف الحجة صاحب الزمان القائم المنتظر واوهست اخر امامها علیهم السلام وبعد از اینها حدیث نقل کرده وفرموده خبر داد بما عبد العزیز ابن محمود ابن البزاز از ابن عمر گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه واله که ظاهر میشود در اخر الزمان یک مردی از اولاد من که نام او نام من وکنیه او کنیه من است پر میکند زمین را از عدل وداد خواهی همچنانکه پر شده بود از ظلم وجور پس آن بزرگوار مهدی است وبعد از این فرموده واین حدیث مشهور ومعروف است وبتحقیق روایت نموده ابو داود وزهری از علی علیه السلام در معنای این حدیث ودر حدیث علی است هرگاه باقی نمانده باشد از زمانه مگر یکروز البته خداوند عالم مبعوث میکند از اهل بیت من یک مردی را که پر میکند زمین را از عدل وبعد از نقل این حدیثها فرموده است که ذکر این مهدی در روایات بسیار است وگفته میشود بر او صاحب دو اسم تمام شد کلام شمس الدین وتوصیف کرده اند او را جمعی از علماء عامه مثل عالم جلیل ابن خلکان ومثل فاضل نبیل محمود ابن سلیمان در اعلام الاخیار ومثل یافعی در مرات ومثل ابن شحنة در روضة المناظر ومثل تاج الدین در کفایة المتطلع وغیر ایشان

پنجم از ایشان شیخ المشایخ رئیس العرفا محی الدین ابن عربی در کتاب فتوحات در باب سیصد وشصت وششم فرموده بدانید بدرستیکه لابد است از ظهور مهدی لکن ظاهر نمیشود تا انکه پر گردد روی زمین از ظلم وجور پس در این وقت میآید وزمین را پر میکند از عدل وهرگاه باقی نماند از دنیا مگر یکروز خداوند عالم آن روز را طولانی گرداند تا انکه این خلیفه ظاهر شود واو از عترت رسول خدا است از اولاد فاطمه رضی الله عنها جد او حسین بن علی بن ابیطالب علیهما السلام و پدر او حسن عسکری پسر امام علی النقی پسر امام محمد تقی پسر امام علی الرضا پسر امام موسی الکاظم پسر امام جعفر الصادق پسر امام محمد الباقر پسر امام زین العابدین علی پسر امام حسین پسر امام علی بن ابیطالب رضوان الله عنه است ونام او موافق نام رسول



خدا است و بر او بیعت میکنند مسلمانان در میان رکن و مقام و بعد از ذکر
جملهٔ از فضائل او فرموده است بدانکه بدرستیکه بما رسیده از رسول خدا که تصریح
کند بر یکی از امامان که ان امام خطا نکند مگر این امام مهدی پس بتحقیق شهادت
داده است رسول خدا بر عصمت او در خلافت او و در حکمهای او چنانکه شاهد
است دلیل عقلی بر عصمت رسول خدا در انچه تبلیغ میکند از حکم شرعی از جانب
خداوند تمام شد کلام محی الدین و مدح او محتاج الیه نیست زیرا که جمیع علماء
اهل سنت او را مدح کرده اند و بلکه مبالغه در مدح او نموده اند و نقل اینها باعث
طول کلام است ششم از ایشان شیخ عارف عبد الوهاب بن احمد بن علی الشعرانی
در مبحث شصت و پنجم از کتاب یواقیت بعد از انکه بیان کرده ضعیف شدن دین را
واضمحلال ان را فرموده این اضمحلال دین اول ان بعد از گذشتن سی سال میشود از قرن
یازدهم پس در ان وقت امیدوار میشود ظاهر شدن مهدی علیه السلام و او از اولاد
امام حسن عسکری علیه السلام است و وقت ولادت او شب نیمهٔ شعبان در سال دویست و
پنجاه و پنج است و او باقی است تا ان زمانیکه با حضرت عیسی در یک جا ملاقات کند
پس میشود عمر شریف او تا این زمان ما که سال نهصد و پنجاه و هشت است هفتصد
و شش سال همچنین خبر داد بمن شیخ حسن عراقی از خود امام مهدی علیه السلام در انوقت
که شیخ حسن عراقی ملاقات نموده بود با امام مهدی و موافقت کرد شیخ را در گفته او
سید علی خواص رحمهما الله تمام شد کلام شعرانی و جمعی کثیر از علما او را و کتاب یواقیت را
مدح کرده اند مثل شیخ الاسلام الفتوحی الحنبلی در مدح ان کتاب فرموده ذم نمیکند
ان را مگر معاند مرتاب و منکر کذاب و مثل شهاب الدین الرملی الشافعی و مثل شیخ
محمد البرهمتوشی الحنفی که خیلی مدح کرده اند کتاب یواقیت را و مبالغه در وصف ان و
مؤلف ان نموده اند هفتم از ایشان شیخ العرفاء و افضل الفضلاء شیخ حسن عراقی
چنانکه از او نقل کرده شیخ عبد الوهاب شعرانی در کتاب لواقح انوار در جزء ثانی
ان کتاب که شیخ حسن عراقی حکایت کرده است بر سید ابی العباس حریثی و حاصل ان
حکایت اینست که من یکروز وارد شدم بر مسجد جامع دمشق و دیدم یک مردی را
که بر کرسی نشسته و از حالات حضرت مهدی بیان میکند پس من از ان وقت مشتاق
ملاقات مهدی شدم و همیشه از خداوند ملاقات او را سؤال میکردم در سجده های خود
پس یکشب بعد از نماز مغرب نماز مستحب میکردم پس دیدم یک شخصی را که فرمود ای
پسر من خداوند دعاء تو را مستجاب نمود من امام مهدی هستم پس او را بخانه اوردم
و مکانی از برای او خلوت کردم و هفت روز در نزد من ماند و وردی بمن تعلیم فرمود

وهر شب من در عقب او پانصد رکعت نماز میکردم وعمامهٔ او مثل عمامهٔ عجمها بود در جبّه
او از پشم شتر بود وبعد از هفت روز مرا وداع نمود وبمن فرمود بعد از من باکسی هم
صحبت نشوی زیراکه صحبت من از برای تو کافی است از صحبت دیگران وسؤال نمودم
از مهدی از عمر او فرمود ای پسر من عمر م الآن ششصد وبیست سال تمام شد کلام شیخ حسن
واو را مدح نموده شعرانی وسیّد علی خواص وتصدیق نموده اند او را در دیدن مهدی
هشتم از ایشان شیخ عارف علی الخواصّ البراسی چنانکه شعرانی در لواقح انوار از او نقل
کرده است که او هم مهدی را دیده وتصدیق نموده شیخ حسن عراقی را در عمر مهدی علیه
السّلام وشعرانی نیز او را تصدیق کرده وبر او کرامات زیاد نسبت داده نهم از ایشان نور
الدّین عبد الرّحمن ابن احمد ابن قوام الدّین الجامی الحنفی در کتاب شواهد النّبوّة وآن
بزرگوار در آن کتاب حجة بن الحسن علیهما السّلام را امام دوازدهم قرار داده وبسیار ذکر
فرموده از حالات ولادت او واز معجزات او وفرموده است که او است پر کند زمین را
از عدل وداد خواهی وانشاء الله بعضی از احادیث که در ولادت او نقل کرده است میاید
بعد از این واز علماء او را وکتاب شواهد النّبوّة را مدح بلیغ فرموده اند مثل محمود بن سلیمان
در کتاب اعلام الاخیار که بعد از مدح مؤلّف فرموده از مؤلّفات او است شواهد النّبوّة
وآن کتاب جلیل است ومعروف ومعتمد است ومثل فاضل عالم چلبی در کشف الظّنون
ومثل قاضی حسین دیاربکری که شواهد النّبوّة را مثل تفسیر کبیر وکشّاف دانسته
دهم از ایشان شیخ محمّد بن محمّد بن محمود البخاریّ الحنفی معروف بخواجه پارسا در کتاب
فصل الخطاب بعد از ذکر بعضی از کلمات وبیان اولاد امام علیّ النّقی فرموده است وابو
محمّد الحسن العسکری پسر او محمّد علیهما السّلام است ومعلوم است آن پسر در نزد خواص
اصحاب او ودر پیش موثّقین از اهل او وبعد از این حدیث ولادت او را از حکیمه رضی الله
عنها نقل نموده تا آنکه فرموده بعد از ذکر بعضی از علامات ظهور او واخبار ظاهر شدن
این مهدی رضی الله عنه زیادتر از این است که بحدّ وحصر بیاید ومناقب وفضائل مهدی
صاحب الزّمان که غائب است از چشمها ووجود دارد در هر زمان بسیار است تا آنکه باز
فرموده وبر او ختم شده خلافة وامامة واو هست امام از آن روز که پدر او وفات کرده
است تا روز قیامت وعیسی در عقب سر او نماز میکند وتصدیق میکند او را وشریعت
جدّ ش را تازه میکند تمام شد کلام خواجه پارسا وجمعی از علماء اعلام او را مدح کرده اند
مثل کفوی در اعلام الاخیار وشیخ عبد الرّحمن جامی وفاضل چلبی ومثل شیخ ابو
الفضل موسی بن حسین الازنیقی در شرح همان کتاب یازدهم از ایشان حافظ ابو
الفتح محمّد بن ابو الفوارس در کتاب اربعین خودش که چهل حدیث در فضائل حضرت

ایمه



امیر المؤمنین و اولاد او علیهم السلام نقل کرده حدیث چهارم از آن اینست که بسند صحیح از حضرت امام رضا و او از جدش رسول خدا روایت نموده که فرمود هر کس دوست دارد که ملاقات کند با خداوند در حالتیکه خدا از او اعراض کننده نیست و بر او بنظر رحمت توجه نموده باشد پس دوست بدارد علی را و هر کس دوست دارد که خداوند از او راضی باشد پس دوست بدارد پسر او امام حسن را و هر کس دوست دارد که خوف بر او نباشد پس دوست بدارد حسین را و هر کس دوست بدارد که گناهان او آمرزیده باشد دوست بدارد علی بن حسین را و هر کس دوست بدارد که چشم روشن باشد دوست بدارد محمد بن علی را و هر کس دوست بدارد که کتاب او را بدست راست او بدهند دوست بدارد جعفر بن محمد را و هر که دوست بدارد که پاک و پاکیزه باشد دوست بدارد موسی بن جعفر را و هر کس دوست بدارد که خندان باشد دوست بدارد علی بن موسی را و هر که دوست بدارد که درجات او بلند باشد و گناهان او مبدل بحسنات شود دوست بدارد محمد بن علی را و هر که دوست بدارد که حساب او آسان و داخل جنت شود دوست بدارد علی بن محمد را و هر که دوست بدارد که او از رستگاران باشد دوست بدارد حسن عسکری را و هر که دوست بدارد که ایمانش کامل باشد و اسلام او خوب شود دوست بدارد پسر او صاحب الزمان مهدی را پس ایشانند چراغها در تاریکی و امامان هدایت و علمهای تقوی پس کسیکه ایشان را دوست بدارد من ضامن میشوم برای او جنت را از خداوند تمام شد کلام ابن ابی الفوارس و مدح نموده او را ابن اثیر در کتاب کامل و ذهبی در دول الاسلام

دوازدهم از ایشان شیخ عبد الحق الدهلوی البخاری الحنفی در رساله خودش که در مناقب و فضائل امیر المؤمنین و سائر ائمه از اولاد او و احوالات ایشان نوشته فرموده است بعد از ذکر امیر المؤمنین و حسنین و حضرت سجاد و باقر و صادق علیهم السلام و ایشان از امامان اهل بیت رسالة اند واقع شده ذکر ایشان در کتاب خدا تا آنکه فرموده که بتحقیق شرافت یافتیم بذکر همه ایشان در یک رساله علاحده تا آنکه فرموده در آن و ابو محمد الحسن العسکری علیه السلام پسر ابو محمد است و او معلوم است در نزد خواص اصحاب پدرش و موثقین او پس بعد از این نقل کرده قصه ولادت او را موافق آنچه خواجه پارسا در فصل الخطاب ذکر نموده تمام شد کلام شیخ عبد الحق و جمعی از علماء او را مدح کرده اند و از برای او کتابهای زیاد نقل کرده اند مثل عالم جلیل حسن خان الهندی در ابجد العلوم و مثل شیخ عبد القادر البدایونی در منتخب التواریخ و مثل صاحب منتخب اللباب و صاحب کتاب سبحة المرجان و ذکر کرده اند که تصانیف او

یکصد جلد کتاب شده است سیزدهم از ایشان سید جمال الدین عطاء الله بن فضل
الله الشیرازی النشابوری در کتاب روضة الاحباب فرموده وعین عبارت ان
اینست کلام در بیان امام دوازدهم محمد بن الحسن علیهما السلام است تولد همایون
ان در درج ولایت وجوهر معدن هدایت بقول اکثر اهل روایت در منتصف شعبان
سنه دویست وپنجاه وپنج در سامره اتفاق افتاد تا انکه فرموده وان امام ذوی
الاحترام در کنیت ونام با حضرت خیر الانام علیه واله تحف الصلوة والسلام موافقت
دارد ومهدی منتظر والخلف الصالح وصاحب الزمان در القاب ومنتظم است تا
انکه فرموده وحضرت واهب العطایا ان شکوفه گلزار را مانند یحیی بن ذکریا سلام
الله علیهما در طفولیت حکمت کرامت فرموده ودر وقت صباء بمرتبه بلند امامت
رسانیده وصاحب الزمان یعنی مهدی دوران در زمان معتمد خلیفه از نظر غائب
شد وبعد از این ذکر نموده اشتیاق خود را بانجناب ظاهر شدن اورا امید داشته
وبسیار تاسف کرده بغیبت او تا آنکه مدح وثنا کرده بصاحب این ابیات
بیا ای امام هدایت شعار که بگذشت حد غم از انتظار زروی همایون بیفکن نقاب
عیان ساز رخسار چون افتاب برون ای ز منزل اختفاء نمایان کن اثار مهر ووفاء
تمام شد کلام ان بزرگوار واو را جمعی از علماء اهل سنت مدح کرده اند وکتاب روضة
الاحباب اورا توصیف نموده اند مثل صاحب کشف الظنون ومثل قاضی حسین
دیار بکری در تاریخ خمیس چهاردهم از ایشان حافظ ابو محمد احمد بن محمد بن
هاشم البلاذری که از اکابر علماء اهل سنت است واز محدثین ایشان است وخود
انجناب از حضرت مهدی امام عصر حدیثی نقل نموده مسلسل وتصریح کرده دران
بامامت وغیبت انحضرت وان حدیث را شاه ولی الله در کتاب نزهة ودر رساله
نوادر خود از بلاذری مزبور نقل نموده وصورت ان اینست که بلاذری گفت حدیث
کرد مرا محمد بن حسن بن علی غائب امام عصر خود از پدرش حسن بن علی از علی بن محمد
از محمد بن علی۲ از علی بن حسین از حسین بن علی از علی بن ابیطالب از محمد بن عبد الله
صلی الله علیه واله از جبرائیل سید ملائکه از خداوند تعالی سید السادات که
فرمود اِنّی اَنَا اللّهُ لا اِلهَ اِلّا اَنَا مَنْ اَقَرَّ لِی بِالتَّوحِیدِ دَخَلَ حِصْنِی وَمَنْ دَخَلَ حِصْنِی اَمِنَ
مِنْ عَذابِی وجمعی از علماء این حدیث را ازاو وتصدیق نمودند مثل شمس بن جزری و
سمعانی در کتاب انساب کبیر وشاه ولی الله در کتاب مزبور وتفصیل این در کشف
الاستار است پانزدهم از ایشان شیخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن محمد بن الخشاب
البغدادی در کتاب خود در تاریخ ولادت الائمة علیهم السلام بعد از ذکر بعضی از

۲ از علی بن موسی از موسی بن جعفر از جعفر بن محمد از محمد بن علی ع

احادیث

احادیث در مناقب مهدی و ذکر اسم مادر او فرموده است که کنیت او ابو القاسم است
و او صاحب دو نام است یکی خلف و یکی محمد و ظاهر میشود در اخر الزمان و بر سر او یک
ابر همیشه سایه می اندازد از افتاب و ان ابر با او سیر میکند هر جائیکه برود و نداء
گردیده میشود از بالای سر او بصوت فصیح که این مهدی است تمام شد کلام ابن
خشاب و جمعی از اجلاء علماء او را و کتاب او را مدح و توصیف کرده اند مثل ابن
خلکان در تاریخ خود و ابن صباغ مالکی در فصول المهمة و مثل سیوطی که مدح
بلیغ نموده او را   شانزدهم از ایشان شهاب الدین ابن شمس الدین الهندی معروف
بملک العلماء در کتاب هدایت السعداء بعد از ذکر فضائل ائمه واحداً بعد واحدٍ
و ذکر احادیث معتبره از رسول خدا صلی الله علیه و آله در مناقب ایشان و اینکه
ائمه از اولاد حسین نه نفر است فرموده اول ان نه نفر امام زین العابدین   دوم امام
محمد باقر   سیم امام جعفر صادق   چهارم امام موسی کاظم   پنجم امام علی بن
موسی الرضا   ششم امام محمد تقی   هفتم امام علی النقی   هشتم امام حسن عسکری
نهم امام حجة الله القائم الامام المهدی پسر او و ان مهدی علیه السلام غائب است
و از برای او عمر زیادی هست همچنانکه در میان مسلمانان عیسی و الیاس و خضر را
عمر زیادی است و در کافرها از برای دجال و سامری عمر زیادی هست تمام شد
کلام ملک العلماء و جمعی او را مدح و تعریف نموده اند مثل صاحب سبحة المرجان
و مثل قاضی عبد المقتدر که در شان او گفته پوست او علم و گوشت او علم و استخوان او
علم است   هفدهم از ایشان شیخ علی متقی ابن حسام الدین ابن قاضی خان القرشی
در کتاب مرقاة در شرح مشکوة بعد از ذکر احادیث دوازده خلیفه که از رسول خدا
انها را نقل کرده فرموده که شیعه حمل نموده اند این دوازده خلیفه را بر اینکه ایشان
از اهل بیت رساله اند پس اول علی بن ابیطالب است بعد از ان حسن و بعد از
ان حسین و زین العابدین و محمد باقر و جعفر صادق و موسی کاظم و علی بن موسی
الرضا و محمد تقی و علی النقی و حسن عسکری و محمد مهدی رضوان الله علیهم چنانکه
ذکر نموده ایشان را زبدة الاولیاء خواجه محمد پارسا در فصل الخطاب و تابع شده بر
او مولای ما نور الدین عبد الرحمن الجامی در شواهد النبوة و ذکر کرده اند ان دو نفر
بزرگوار فضائل و مناقب و کرامات ایشان را و در ذکر ان دو نفر فضائل ایشان را
رد است بر جماعت رافضیان زیراکه رافضیان گمان میکنند بر اهل سنت که ایشان
دشمن میدارند اهل بیت نبوت را و این گمان باعتقاد فاسد و وهم کاسد رافضیان
است و ابداً اصلی ندارد تمام شد و اول این کلام هر چند یکه بیان اعتقاد شیعه را ست

ولکن آخر کلام آن عالم جلیل واضح است در اینکه اعتقاد اهل سنت نیز چنین است
واعتقاد خودش هم مثل شیعه هست در امامت حضرت مهدی وغیبت او وجمعی او را
مدح نموده اند از علماء اهل سنت مثل شیخ عبد القادر وابن شیخ عبد الله در کتاب
نور سافر ومثل شیخ محدث شعرانی در لواقح اخبار ومثل شیخ حسان غلام علی آزاد
در سبحة المرجان وغیر ایشان هجدهم از ایشان عالم معروف فضل بن روزبهان
در ابطال الباطل که در رد علامه حلی نوشته ودر شرح مطلب دوم کتاب نهج
الحق علامه بعد از ذکر فضائل حضرت فاطمه وذکر مناقب اولاد او از ائمه وبعد از
سلام بهر یکی از چهارده معصوم باشعار فصیحه وابیات بلیغه فرموده

سَلامٌ عَلَی القائِمِ المُنتَظَرِ   اَبِی القاسِمِ القَرمِ نُورِ الهُدیٰ   سَیَطلَعُ کَالشَّمسِ فِی غاسِقٍ
یُنَجِّیهِ مِن سَیفِهِ المُنتَقیٰ   تَریٰ یَملَأُ الاَرضَ مِن عَدلِهِ   کَما مُلِئَت جَورَ اَهلِ الهَویٰ
سَلامٌ عَلَیهِ وَآبائِهِ   وَاَنصارِهِ ما تَدُومُ السَّماءُ   تمام شد وحاصل معنی

کلامش آنکه سلام باد بر قائم منتظر که کنیت او ابو القاسم واز و شده است وجود
آن بزرگوار ونور هدایت است وزود طلوع میکند مثل آفتاب در تاریکی وتیغ
پاک او نجات میدهد ومی بینی زمین را پر گشته از عدل او همچنانکه پر شده بود
از ظلم هوا وهوس سلام بر او باد وبر پدران او وبر انصار او مادامیکه آسمان برپا
هست تمام شد حاصل ابیات او واو محتاج بمدح وتعدیل حقیر نیست از جهة
شدت تعصب او با شیعه چنانکه از این کتابش که در رد نهج الحق علامه حلی
رضوان الله علیه نوشته معلوم میشود واز جهة اینکه علماء عامه واهل سنت ما بین
کتاب او فخر میکنند وآن را قبول میکنند نوزدهم از ایشان الناصر لدین الله
احمد بن المستضیء بنور الله از خلفاء عباسیه واو بعد از تعمیر سرداب شریف در
ایام سلطنت خود در سال ششصد وشش از هجرة وبعد از فخر او بسبب تعمیر سرداب
شریف که محل ولادت حضرت مهدی است در خشب داخل از دیوار سرداب نوشت
بسم الله الرحمن الرحیم محمد رسول الله امیر المؤمنین علی ولی الله فاطمة الحسن بن
علی الحسین بن علی علی بن الحسین محمد بن علی جعفر بن محمد موسی بن جعفر علی بن موسی
محمد بن علی علی بن محمد حسن بن علی القائم بالحق علیهم السلام واین عمل علی بن محمد
است دوست اولاد محمد صلی الله علیه وآله رحمه الله تمام شد پس معلوم شد که
او نیز اعتقاد بامامت حضرت مهدی داشته واو را امام وقائم دانسته است که
لفظ قائم را با نامهای پدران او با هم نوشته واین عمل را در محضر علماء آن زمان
کرده واگر علماء آن زمان بحضرت مهدی اعتقاد نداشتند هر آینه بآن راضی نمیشدند

وجمعی از علماء اهل سنّت اورا از محدّثین وعلماء شمرده اند واز او حدیث نقل کرده اند
مثل ابن سکینه ومثل ابن اخضر ومثل ابن نجّار ومثل ابن دامغانی

بیستم از ایشان عالم ربّانی وفاضل المعیّ شیخ سلیمان ابن خواجه کلان بلخی حنفی صاحب
کتاب مستطاب ینابیع المودّة واو در کتاب مذکور ثابت نموده بودن مهدی منتظر
قائم همان حجّة بن الحسن عسکری علیهما السّلام وچند باب درین خصوص بیان فرموده
وازجهة شیوع آن کتاب حقیر کلمات اورا وفرمایشات آن بزرگوار را در این نقل نکرد
واو محتاج بمدح نیست زیراکه او مرشد ومدرّس وجامع شریعة وطریقة در زمان
خودش بوده است وجمعی کثیر از علماء اهل سنّت شاگرد او بوده اند والآن برکتاب او
اعتماد دارند بیست ویکم از ایشان شیخ الاسلام احمد جامی مرشد عرفاء وافضل
الفضلاء است چنانکه شیخ عبد الرّحمن جامی وصاحب ینابیع اورا تعریف کرده اند
که او درس نخوانده بود ورفت هجده سال در غار ماند وبغیر از علف چیزی نخورد
وبعد از هجده سال خداوند اورا مأمور نمود بارشاد خلق ومریدان او در زمان خود
ششصد هزار نفر گردید ویک کتاب تصنیف نمود هزار ورقه بود وتمام علماء وحکماء
از آن کتاب در حیرت ماندند وصاحب ینابیع فرموده که از کلمات او است خداوند
مقدّس نماید اسرار اورا وبما هبه کند از فیوضات وبرکات او که بفارسی فرموده
من ز مهر حیدرم هر لحظه اندر دل صفا است از پی حیدر حسن ما را امام رهنما
است تا انکه امامان رایک بیک مدح وفرموده عسکری نور دو چشم عالم
است وآدم است همچو مهدی یک سپهسالار در عالم کجا است تمام شد کلام
شیخ الاسلام وشناختی که جناب عبد الرحمن جامی وصاحب ینابیع اورا مدح وتوصیف
کرده اند واورا شیخ الاسلام نامیده اند بیست ودوّم از ایشان صلاح الدّین
صفدی در کتاب شرح دائرة فرموده است بدرستیکه مهدی موعود شده او امام دوازدهم
از امامان واوّل ایشان سیّد ما علی است وآخر ایشان یعنی دوازدهمی مهدی
رضی الله عنهم است تمام شد حاصل کلام او واورا صاحب ینابیع مدح وتوصیف
کرده است بیست وسیّم از ایشان اوستاد شیخ عارف ابراهیم القادری الحلبی
است چنانکه در ینابیع المودّة از شیخ عبد اللّطیف حلبی پسر شیخ ابراهیم مزبور نقل
نموده که پدرم بمن فرموده بدرستیکه من شنیدم از یکی از اوستادهای خود که از مشایخ
مصر بود که فرمود ما بیعت کردیم بر امام مهدی علیه السّلام تمام شد وجناب شیخ
قادری اوستاد خود را درین قول تصدیق کرده واورا نیز شیخ عبد اللّطیف حلبی
وشیخ سلیمان صاحب ینابیع قبول وتصدیق نموده اند وشنیدن نام اوستادش را

نبرده از جهت واضح نبودن او باین   بیست و چهارم از ایشان شیخ عبد الرحمن بسطامی
صاحب کتاب درّة المعارف در آن کتاب فرموده   وَيَظْهَرُ مِيمُ الْمَجْدِ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ وَيُظْهِرُ
عَدْلُ اللّٰهِ فِي النَّاسِ أَوَّلًا كَمَا قَدْ رُوِّينَا عَنْ عَلِيِّ الرِّضَا وَفِي كَنْزِ عِلْمِ الْحَرْفِ أَضْحَى مُحَصَّلًا
یعنی ظاهر میشود اول حرف محمد که میم باشد از اولاد محمد   و ظاهر میکرود عدل خداوند
در میان مردم در اول چنانکه بتحقیق ما روایت کرده ایم ظاهر شدن عدل را از
اولاد رسول خدا از حضرت علی بن موسی الرضا و این مطلب در علم حروف روشن و
آشکار و حاصل شده است یعنی کسیکه علم حروف را بداند که جفر باشد میداند
ظاهر شدن عدل را بسبب ظاهر شدن قائم آل محمد و عالم جلیل صاحب ینابیع
بعد از نقل این بیت از بسطامی چنین فرموده است که اشاره کرده شیخ ما بسطامی بقول
خود که روایت نموده ایم ما از علی بن موسی الرضا بآن حدیث که روایت کرده از شیخ
محدث فقیه محمد بن ابراهیم الحموینی الشافعی در کتاب فرائد سمطین باسناد خود از
از احمد بن زیاد از دعبل خزاعی از امام علی بن موسی الرضا که دعبل گفته من قصیده خود را
خواندم بر آنحضرت تا رسیدم باین بیت   خُرُوجُ إِمَامٍ لَا مَحَالَةَ وَاقِعٌ يَقُومُ عَلَى اسْمِ
اللّٰهِ وَالْبَرَكَاتِ   يُمَيِّزُ فِينَا كُلَّ حَقٍّ وَبَاطِلٍ وَيَجْزِي عَلَى النَّعْمَاءِ وَالنَّقِمَاتِ   پس آن
حضرت گریهٔ شدید کرد فرمود ای دعبل روح القدس در زبان تو این بیت را گفته
ای دعبل آیا میشناسی این امام را که ظاهر خواهد شد عرض کردم نه مگر انقدر میدانم
که شما فرموده اید که یک امام از شما ظاهر خواهد شد و زمین را پر از عدل خواهد
کرد پس امام رضا فرمود بدرستیکه امام بعد از من پسرم محمد است و بعد از محمد
پسرش علی و بعد از علی پسرش حسن و بعد از حسن پسرش حجة قائم و او هست انتظار
کشیده شده در زمان غیبت او و اطاعت شده در زمان ظهور او پس پر میکند
زمین را از عدل چنانکه پر شده باشد از ظلم و امّا وقت ظهورش پس حدیث کرد
بر من پدرم از پدران خود از حضرت رسول که مَثَل او مَثَل قیامت است و ناگهان
ظاهر میشود تمام شد حاصل کلام محمد بن ابراهیم شافعی و این حدیث را شیخ
بسطامی از او قبول و تصدیق کرده و صاحب ینابیع شیخ سلیمان حنفی بسطامی را
تصدیق نمود پس معلوم میشود که این سه نفر بزرگوار اعتقاد بامام دوازدهم و بظهور
او بعد از این دارند و در این اعتقاد مثل علماء سابق هستند

بیست و پنجم از ایشان شیخ مولوی علی اکبر بن اسد الله المؤودی در کتاب مکاشفات
در حاشیهٔ ترجمهٔ علی بن سهل فرموده است و بتحقیق گفته اند که خطا نکردن در حکم
مخصوص است بانبیاء و شیخ علی بن سهل مخالفت کرده بر علماء در این حکم از جهة و حکی

که وارد شده در شان مهدی امام وعده شده که او در حکم خطا نکند چنانکه این حدیث را
در شان امام مهدی صاحب کتاب یواقیت ذکر فرموده است در آنجائیکه فرموده که
تصریح نموده شیخ در فتوحات برانیکه امام مهدی حکم میکند بر طبق آنچه که بر او
القاء میکند ملک الهام از شریعت پس او حکم میکند بآن الهام چنانکه اشاره
کرده رسول خدا بآن در حدیث مهدی که آن مهدی میآید در اثر من و خطا نمیکند
پس رسول خدا بما شناسانید مهدی را که او بدعت کننده نیست و او معصوم است
در حکم خود تمام شد وکلام او تفصیل دارد پس ازین کلام واضح شد که صاحب
مکاشفات نیز مثل شیخ علی بن سهل و مثل صاحب یواقیت و صاحب فتوحات
بوجود امام مهدی و بر عصمت او قائل شده است و تفصیل فرمایش صاحب مکاشفات
در کشف الاستار است و تصدیق علماء مزبور او را در مدح او کافی است

بیست و ششم از ایشان شیخ عارف عبد الرحمن صاحب کتاب مرآت الاسرار فرموده
است که ذکر آن آفتاب دین و دولت و آن هادی جمیع ملت و دولت و آن قائم پاک
احمدی و آن امام برحق ابو القاسم محمد بن الحسن المهدی رضی الله عنه وی امام
دوازدهم از ائمه اهل بیت است مادرش ام ولد نرجس نام داشت ولادتش شب جمعه
پانزدهم شعبان سال دویست و پنجاه و پنج در سامره واقع شد و امام دوازدهم در
کنیت و نام با حضرت رسالت پناهی موافقت دارد القاب شریف او مهدی و
حجة و قائم و منتظر و صاحب الزمان و خاتم اثنا عشر است و صاحب الزمان در وقت
وفات پدرش امام حسن عسکری پنجساله بود که بر مسند امامت نشست چنانکه
حقتعالی حضرت یحیی را در حالت طفولیت حکمت کرامت فرمود و عیسی را وقت
صبا بمرتبه بلند رسانید و همچنین او را در صغر سن امام گردانید و خوارق عادات
او نه چندان است که درین مختصر گنجایش دارد تا آنکه بعد از نقل کلام عبد الرحمن
جامی حنفی و کلام محی الدین عربی فرموده مجملا هر گاه دجال بدکردار پیدا شده بود و
زنده مخفی هست و حضرت عیسی که بوجود آمده و مخفی از خلق است پس اگر فرزند
رسول خدا امام مهدی محمد بن حسن عسکری هم از نظر عوام پوشیده شده و بوقت خود
مثل عیسی و دجال موافق تقدیر الهی آشکارا گردد جای تعجب نیست از اقوال چندین
بزرگان و از فرموده ائمه اهل بیت رسول خدا و انکار نمودن از راه تعصب چندان
ضرور نیست تمام شد کلام شیخ عبد الرحمن و او را شاه ولی الله دهلوی در کتاب
انتباه مدح نمود و از کتاب مرآت او نقل کرده است و این در مدح او کافی است

بیست و هفتم از ایشان شیخ العرفاء شیخ قطب مدار است که بخدمت حضرت

مهدی رسیده وازاو کسب فیوضات وآداب ومحسنات نموده ومدتی در محضر آنجناب
مانده همچنانکه شیخ عبدالرحمن احوالات اورا درکتاب مرآت الاسرار بیان کرده
وآن کتاب را ازبرای او نوشته ودرآن کتاب بعد ازبیان نمودن اینکه شیخ قطب
مدار بخدمت حضرت رسول خدا درباطن رسید وحضرت رسول نیز اورا
بحضرت امیرالمؤمنین سپرده ودر نزد حضرت امیر بمقامات عالیه رسید وازحق
الحق شریعت بهره‌مند گردید وعرفان حقیقی حاصل کرد پس فرموده است آن زمان
اسدالله الغالب اورا بفرزند رشید خود که وارث ولایت مطلق است ومحمد
مهدی ابن حسن عسکری نام داشت درعالم ظاهر باوی آشنا گردانید وازکمال مهربانی
فرمود که قطب المدار بدیع الدین را باشارهٔ حضرت رسالت پناه تربیت نموده
بمقامات عالیه رسانده بفرزندی قبول کرده‌ام شما نیز متوجه شده جمیع کتب
آسمانی را ازراه شفقت باین جوان شایستهٔ روزگار تعلیم بکنید پس صاحب الزمان
مهدی ازکمال الطاف شاه مدار را درچند وقت دوازده کتاب وصحف آسمانی تعلیم
نمود تا آخر آنچه درآن کتاب است پس شیخ عبدالرحمن عارف تصدیق نموده مراتب
قطب مدار را ودیدن او صاحب الزمان علیه السلام را ودرکتاب اسرار خود نوشته
پس خود جناب قطب وشیخ مزبور هر دو دراین ادعا همدیگر را مصدق میباشند

بیست وهشتم ازایشان عالم جلیل وفاضل نبیل قاضی جواد ساباطی در براهین
ساباطیه در رد نصاری کلامی نقل کرده ازکتاب شعیا بعد ازآن فرموده پس میشود
تعیین شده باین کلام حضرت مهدی رضی الله عنه بعینه ازجهة صریح قول شعیا
که بمجرد شنیدن باور نکنند تا آخر کلام شعیا که نقل کرده واما جهة اینکه باید مراد
ازاین کلام مهدی وعده شده باشد آنکه مسلمانان اجماع نموده‌اند براینکه آن مهدی
رضی الله عنه حکم نمیکند مگر بباطن نه بظاهر واین حکم بباطن اتفاق نیفتاده ازبرای
احدی ازانبیاء واوصیاء مگر برای مهدی رضی الله عنه وبعد ازاین ولادت
آنحضرت را بیان نموده واعتقاد شیعه را واعتقاد جمعی ازاهل سنت را نقل کرده و
اینکه آن مهدی محمد بن حسن عسکری است فرموده وچون قول شیعه اقرب بود
بقبول که ازکتاب شعیا نقل کردیم واین نص باعتقاد شیعه موافق بود وغرض من دفع
ایراد بود ازدین محمد صلی الله علیه وآله باقطع نظر ازتعصب درمذهب ذکر نمودم
مطابق آنچه شیعه میگوید درجواب این نص که ازکتاب شعیا نقل شد که نصاری
برمذهب اسلام ایراد نکنند وبدانند که آن شخص که بباطن حکم میکند آن مهدی
محمد بن حسن است تمام شد حاصل کلام قاضی جواد ومدح وتوصیف ومحتاج



الیه نیست زیرا که او در اول امرش نصرانی بود و بعد اسلام اختیار نمود و از اکابر
و معتبرین علماء اهل سنت است و در میان ایشان معروف است

بیست و نهم از ایشان شیخ عارف سعد الدین محمد بن المؤید الحموی خلیفه نجم الدین
و آن بزرگوار یک کتاب در حالات و صفات و کمالات حضرت مهدی علیه
السلام جمع کرده چنانکه در مرآت الاسرار و در کتاب عقاید نسفیه عزیز الدین
عمر بن محمد نسفی از آن کتاب نقل کرده اند و باز نسفی در رساله که در تحقیق نبوت و
ولایت نوشته از او نقل نموده کلامی که در احوال شیخ سعد الدین فرموده که ولی
در امت محمد صلی الله علیه و اله زیاده تر از این دوازده نفر نیستند و آخر اولیاء
و او است دوازدهم او مهدی صاحب الزمان علیه السلام است و در ینابیع بعد از
نقل این کلام از شیخ سعد الدین گفته که شیخ بعد از این فرموده و اتقا ولی آخر و
او نائب آخر است و ولی دوازدهم است و نائب دوازدهم و خاتم الاولیاء است اسم
او صاحب الزمان است و مهدی است تمام شد کلام سعد الدین و او را جمعی از
علماء اهل سنت مدح کرده اند و بر کتاب او اعتماد نموده اند مثل صاحب مرآت
الاسرار و صاحب ینابیع و نسفی و مثل سید علی همدانی

سی ام از ایشان شیخ عارف عامر بن عامر البصری در قصیده خود که مسمات است
بذوات الانوار فرموده بود و نظم در معرفت صاحب وقت و ظهور او است پس گفته
اِمامَ الهُدیٰ حَتّیٰ مَتیٰ اَنتَ غائِبٌ فَمُن عَلَینا یا اَبانا بِاَوبَةٍ تَرائَتْ لَنا
رایاتُ جَیشِکَ قادِماً فَفاحَتْ لَنا مِنها رَوائِحُ مِسکَةٍ تا آنکه فرموده
فَعَجِّلْ لَنا حَتّیٰ نَراکَ فَلَذَّةُ المُحِبِّ لِقاءُ مَحبُوبِهِ بَعدَ غَیبَةٍ حاصل معنی آنست ای
امام هدایت تا کی تو غائب خواهی شد پس منت بگذار بر ما بظهورت ای پدر
مهربان ما نشان بده و نمایان کن لشگر خود را بما که با علمها بیایند و رائحه مشک
از آنها ساطع شود پس تعجیل کن در ظهور خود برای ما تا آنکه ببینیم ترا پس لذت
دوست در ملاقات دوست خود است بعد از غیبت آن دوست تا آخر قصیده
و این قصیده را از او علماء و عرفاء نقل کرده اند و در کتب و دفاتر خود ثبت نموده اند
و این مدح او را کافی است از مدح مادحان و توصیف واصفان

سی و یکم از ایشان شیخ فاضل عارف صدر الدین القونوی در قصیده خود در شأن
حضرت مهدی موعود فرموده چنانکه صاحب ینابیع از او نقل کرده یَقُومُ بِاَمرِ
اللهِ فِی الاَرضِ ظاهِراً عَلیٰ رَغمِ شَیطانِینَ یَمحُو الکُفرَ یُؤَیِّدُ شَرعَ المُصطَفیٰ وَهُوَ
خَتمُهُ وَیَمتَدُّ مِن مِیمٍ بِاَحکامِها یَدری و حاصل معنی آنست که آن مهدی وعده



شده قیام میکند و ظاهر میشود بامر خداوند در زمین بکوری چشم ورغم انف دو
شیطان و باطل میکند کفر را و تأیید میکند شریعت حضرت مصطفی را و اوست
ختم کننده شریعت و این قصیده نوزده بیت است و همه آن در مدح و فضائل حضرت
مهدی صاحب الزمان است و عارف فاضل سید حیدر آملی گفته که شیخ صدر
الدین کتب و رساله های خود را بمهدی صاحب الزمان نشان داده بود و جمعی کثیر
مثل صاحب ینابیع و سید حیدر آملی و شیخ عبد الرحمن جامی حنفی او را مدح و توصیف
کرده سی و دوم از ایشان شیخ العرفاء المولی جلال الدین الصوفی الرومی در دیوان
کبیرش در قصیده که در آن ائمه را مدح نموده اول آن اینست ای سرور مردان علی
مستان سلامت میکند تا آنکه ائمه را یك بیك اسم برده و سلام بر ایشان کرده
بعد فرموده است با میر دین هادی بگو با عسکری مهدی بگو با آن ولی مهدی بگو
مستان سلامت میکند تمام شد کلام ملای رومی سی و سیم از ایشان اوستاد
العرفاء شمس المعرفه شمس الدین التبریزی شیخ المولوی الرومی او هم از جمله علماء الصوفیه
معترف بمهدی صاحب الزمان است و او را امام دوازدهم میداند و در اشعار خود
حضرت مهدی را مدح کرده و اقرار بوجود و امامت او نموده است سی و چهارم از
ایشان سید نعمة الله الولی او هم از مشایخ صوفیه است و اقرار بوجود مهدی و امامت
او نموده و او را امام دوازدهم دانسته سی و پنجم از ایشان سید نسیمی است او هم مثل
شمس تبریزی و شاه نعمة الله ولی اقرار بوجود مهدی و امامت او و اینکه او صاحب
الزمان و امام دوازدهم است کرده چنانکه این اعتقاد را بآن سه نفر در ینابیع نسبت
داده است و ایشان را مدح نموده و ایشان را از عرفاء اهل سنت دانسته مثل ملای
رومی سابق و بعد از ذکر ایشان و نسبت این اعتقاد را بآن بزرگواران فرموده است که
قدس الله ارواحهم و هب کند برما عرفان و برکات ایشان را ذکر نموده اند در اشعار
خود مدح مهدی را در مدایح ائمه اهل بیت رضی الله عنهم در اواخر ایشان و مدح
مهدی را متصل بمدح ائمه اهل بیت پس این کار و مدح ایشان مهدی را از جمله ادله
هست براینکه امام مهدی رضی الله عنه متولد شده و هر کس تتبع و جستجو کند
آثار آن بزرگواران را که از کاملین و عارفین میباشند میباید امر را واضح بعینه
تمام شد کلام شیخ سلیمان حنفی فرمایش او در مدح ایشان و از عرفاء اهل سنت
بودن ایشان کافی است و بعد از معلوم شدن اینکه شمس تبریزی از عارفان اهل سنت
است باعتقاد صاحب ینابیع حنفی حال جلال الدین رومی معلوم میشود زیرا که او
در طریقه شمس بوده است بالضروره و یقینا سی و ششم از ایشان شیخ عارف



محمد مشهور بشیخ عطار در کتاب مظهر الصفات خود فرموده است بعد از تعداد
ائمه یک بیک صد هزاران اولیاء روی زمین از خدا خواهند مهدی را یقین
یا الهی مهدیم از غیب آر تا جهان عدل گردد آشکار مهدی هادی است تاج
اتقیا بهترین خلق برج اولیاء ای ولای تو معین آمده بر دل وجانها همه روشن
شده ای تو ختم اولیاء این زمان وز همه معنی نهانی جان جان ای تو هم
پیدا و پنهان آمده بنده عطارت ثنا خوان آمده تمام شد واورا شیخ جامی
در نفحات مدح نموده وعبد العزیز دهلوی اورا بعد از آنکه از اکابر واعاظم اهل
سنت شمرده است گفته که در شریعت وطریقت از قرن تا قدم بناء ایشان بمذهب
اهل سنت است واین در مدح او کافی است سی و هفتم از ایشان عالم عارف سید
علی بن شهاب الدین همدانی در کتاب خود موسوم بمودة القربی در مودت دهم از آنکتاب
اقرار واعتراف بوجود مهدی وامامت او وانیکه او امام دوازدهم است نموده و
جمعی از علماء اورا مدح کرده اند بلکه مبالغه در مدح او نموده اند مثل صاحب
نفحات الانس واعلام الاخیار وفواتح وگفته اند که او بخدمت چهار صد اولیاء
رسیده است سی وهشتم از ایشان شیخ محمد مصری در کتاب اسعاف الراغبین
که در مصر طبع شده وصاحب ینابیع از او نقل نموده است که او اقرار واعتراف بوجود
امام مهدی کرده واورا امام دوازدهم دانسته وصاحب ینابیع شیخ سلیمان حنفی
اورا مدح وتوصیف کرده وکتاب اورا از کتب معتبره دانسته وبران اعتماد نموده است
واین در مدح کافی است سی ونهم از ایشان فاضل بارع عبد الله بن محمد مطیری
شافعی اشعری در کتاب ریاض زاهرة در فضل اهل بیت النبی وعترته الطاهرة
فرموده است پس امام اول علی بن ابیطالب رضی الله عنه است وائمه را یک بیک نام
برده وفرموده است یازدهم امام حسن عسکری پسر امام علی النقی دوازدهم امام محمد
مهدی پسر او رضی الله عنه است وبتحقیق گذشته نص وتصریح بامامت او در ملت
اسلام از حضرت رسول خدا واز جد او علی بن ابیطالب رضی الله عنه واز سائر
اجداد او که همه ایشان اهل شرف وصاحب مراتب بوده اند واو است صاحب تیغ و
قائم منتظر چنانکه وارد شده در خبر صحیح واز برای او قبل از ظاهر شدن او دو غیبت
است تا آخر کلام او ومدح او محتاج ببیان نیست زیرا که او از جمله اعاظم واکابر
علماء اهل سنت است ودر مدینه منوره بوده ومعروف ومشهور است
چهلم از ایشان ابو المعالی محمد سراج الدین الرفاعی در کتاب خود که موسوم بصحاح
الاخبار در نسب سادات فاطمیه اخیار است فرموده در بیان احوال امام علی النقی

علیه السّلام واما امام علی النّقی هادی پسر امام محمّد جوادؑ پس لقب او نقی و عالم و فقیه و امین و دلیل و عسکری و نجیب است تا انکه فرموده از برای او پنج اولاد است امام حسن عسکری و حسین و محمّد و جعفر و عایشه پس امّا امام حسن عسکری پس بعد از او از اولاد یک نفر است و او صاحب سرداب است و حجّة منتظر ولیّ الله امام محمد مهدی علیه السّلام است و امّا ممین امام مهدی پس ذکر نکرده اند از برای او اولاد را و در جای دیگر در بحث امامت بعد از ذکر اینکه امامت در اولاد حضرت امام حسینؑ است فرموده که ختم شده باولاد او این شان امامت علاوه برانکه بدرستیکه حجّة منتظر امام مهدی علیه السّلام از ذرّیهٔ امام حسین است تمام شد کلام او و او محتاج بمدح نیست مثل شیخ محی الدّین عربی زیراکه سلسلهٔ رفاعیّه باو منتهی میگردد و این چهل نفر از علماء و عظماء و عرفاء اهل سنّت را نقل کردیم در این رسالهٔ مختصره از جهت یمن باین عدد و الّا عدد معتقدین برامامت حضرت مهدی از ایشان زیادتر ازین مذکورین است چنانکه از فرمایش شیخ ابوبکر البیهقی الشّافعی در کتاب شعب الایمان معلوم میشود بعلّت انکه او بعد از ذکر اختلاف مسلمین درخصوص امام مهدی علیه السّلام و بعد از ذکر اعتقاد شیعهٔ اثنا عشریّه دربارهٔ او و اینکه او حیّ و موجود است و غائب فرموده و موافقت کرده است ایشان را درین اعتقاد جماعتی از اهل کشف تمام شد و مراد او از اهل کشف غیر محی الدّین و امثال او است ازان جماعة که در سابق ذکر نمودیم زیراکه شیخ بیهقی زمانش مقدّم برایشان است و همچنین بعضی از علماء شیعه قول بوجود امام مهدی و غیبت او و امامت او را و اینکه او امام دوازدهم است بصاحب کتاب انساب طالبیّه نسبت داده و نیز بر عماد الدّین الحنفی و بر مولا حسین الکاشفی و بر ضیاء الدّین خوارزمی نسبت داده و چون ما تصریح خود ایشان را ندیده بودیم ازین جهة اسم ایشان را در اسامی تصریح کنندگان ننوشته و اکتفا بذکر همان چهل نفر کرده که با جماعت شیعهٔ اثنا عشریّه در وجود مهدی و امامت و غیبت و ظاهر شدن او بعد ازین موافقت دارند رضوان الله علیهم

باب دوّم در ذکر و نقل چهل حدیث صحیح و معتبر از کتابهای معروفه و معتبره اهل سنّت و از اکابر و اعاظم محدّثین ایشان در فضائل و مناقب و کمالات و خوارق عادات حضرت حجّة ابن الحسن عسکری صاحب الزّمان امام مهدی قائم منتظر علیه و علی ابائه الاف التّحیّة و السّلام است حدیث اوّل جناب شیخ عبد الرّحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النّبوّة باسناد خود که صحیح و معتبر دانسته از حکیمه عمّه حضرت امام حسن عسکریؑ نقل کرده است که گفت روزی در خدمت حضرت امام حسن عسکری

بودم پس آنحضرت بمن فرمود که امشب در منزل ما بمان حکیمه گفت عرض کردم چرا فرمود بدرستیکه خداوند تعالی در امشب بر من یك پسر خلف عطا خواهد فرمود عرض نمودم ای نور دیده من از کدام یك از زنان بدرستیکه من در نرجس خاتون اثر حمل ندیدم فرمود ای عمه مثل نرجس مثل مادر حضرت موسی است و اثر حمل او ظاهر نخواهد شد مگر در وقت ولادت پس من شب را ماندم پس نصف شب من و نرجس بنماز برخاستیم و از نماز شب فارغ شدیم پس من در نفس خود گفتم که صبح نزدیك و از فرموده امام چیزی ظاهر نشد پس ناگاه امام حسن عسکری از مقام خود مرا ندا کرد و فرمود ای عمه تعجیل مکن پس برگشتیم بنزد نرجس و او را مضطرب دیدم و او را بسینه خود چسباندم و بر او قل هو الله و انا انزلناه و آیة الکرسی خواندم پس از بطن نرجس صوتی شنیدم که هرچه من خواندم او نیز میخواند پس ناگاه دیدم که خانه روشن گردید پس پسری دیدم که بسجده افتاده و او را برداشتم پس امام حسن از حجره خود مرا ندا کرد که پسر مرا بمن بیاور و او را بخدمت او آوردم و او را نشانید در بر خود و زبان در دهان او گذاشت و فرمود تکلم کن ای پسر من پس آن پسر خواند وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ تا آخر آیه و آن پسر ناف بریده و ختنه شده بود و در بازوی راست او نوشته شده بود جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا پس چند تا مرغ سبز دیدم که احاطه بر آن پسر نمودند پس امام حسن یکی را از آن مرغان خواند و فرمود بگیر این پسر مرا و حفظ کن او را تا آنکه خداوند اذن بدهد در بارهٔ او پس بدرستیکه خداوند عالم امر خود را تمام خواهد کرد عرض نمودم این مرغ چیست و این مرغان چیستند فرمود این جبرائیل است و آنها ملائکهٔ رحمتند و بعد از آن پسر را از آن مرغ گرفت و فرمود ای عمه ای عمه او را بمادرش برسان تا آنکه چشم او روشن باشد و غمگین نشود و بدانکه که وعدهٔ خداوند حق است ولکن اکثر مردم نمیدانند پس برگردانیدم او را بمادرش تمام شد حدیث و در این حدیث اسرار غریبه هست تأمل باید کرد

حدیث دوم نیز شیخ عبد الرحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة نقل کرده باسناد معتبر خود و فرموده است که روایت کرده کسی دیگر که وارد شدم بخدمت حضرت امام حسن عسکری و عرض کردم یا ابن رسول الله بعد از شما کیست خلف و امام پس داخل شد بخانهٔ دیگر پس بیرون آورد یك طفل را گویا که او مثل ماه شب چهاردهم بود و در سن سه ساله بود پس فرمود اگر تو در نزد خداوند عزیز و مکرم نبودی این طفل را بتو نشان نمیدادم و این پسر اسمش اسم رسول خدا و کنیت او کنیت پیغمبر است و این پسر است که زمین را پر کند از عدل و داد خواهی همچنانکه پر شده باشد از جور و ستم تمام شد حدیث

واین حدیث دلیل واضح است بر انچه علماء اثنا عشریه میگویند واعتقاد دارند

حدیث سیم نیز جناب شیخ جامی حنفی دران کتاب باسناد معتبر خود نقل کرده که کسی دیگر روایت نموده که روزی بخدمت امام حسن عسکری مشرف شدم ودیدم در طرف راست او یك پرده اویخته شده از در خانه پس عرض کردم ای سید من کیست صاحب امر امامت بعد ازین پس فرمود پرده را بالا کن پس من پرده را بالا کردم پس یك پسری بیرون امد در غایت طهارة ونظافة وبر طرف راست از روی او یك خالی بود واز برای او ذوائب بود پس نشست در روی زانوی حضرت امام حسن پس حضرت فرمود این پسر صاحب شما است پس ان پسر از روی زانوی انحضرت برخاست وحضرت باو فرمود ای پسر من داخل خانه شو تا وقت معلوم ومعین شده پس داخل شد بخانه ومن بحسرت براو نظر میکردم حضرت فرمود برخیز ونظر کن بخانه وببین درخانه کیست من برخاستم ودر ان خانه نگاه کردم ودران خانه احدی را ندیدم تمام شد واین حدیث مثل سابق دلالة دارد بر انچه شیعهٔ اثنا عشریه میگویند

حدیث چهارم خواجه پارسا بخاری حنفی در کتاب فصل الخطاب باسناد خود که معتبر دانسته روایت کرده است که حکیمه خاتون دختر ابی جعفر محمد جواد رضی الله عنه عمهٔ ابی محمد حسن عسکری بسیار دوست میداشت حسن عسکری را واز برای او دعا میکرد واز خداوند مسئلت میکرد که یک پسر باو بدهد وحسن عسکری یك کنیزی از برای خودش اختیار نموده بود نام او نرجس پس در شب نیمهٔ شعبان حکیمه بخدمت انحضرت امد در سال دویست وپنجاه وپنج انحضرت فرمود ای عمه امشب در نزد ما باش پس او نیز ماند پس وقتیکه صبح شد نرجس مضطرب گردید وحکیمه برای او برخاست ومولود را دید واو را برداشت وبخدمت حسن عسکری رضی الله عنه اورد در حالتیکه ان پسر ختنه شده وناف بریده وشسته شده بود پس او را گرفت ودست خود را بر پشت او وبر چشم او مالید وزبان خود را بدهان او گذاشت واذان بگوش راست او واقامه بگوش چپ او خواند بعد فرمود ای عمه این را ببر بمادرش ومن او را بمادرش دادم وبرگشتم بخدمت انحضرت پس دیدم ان مولود در پیش پدرش نشسته ولباس زرد دربر او واز برای او انقدر نورانیت است که تمام قلب مرا گرفت پس عرض کردم ای سید من ایا در نزد تو علمی درباره این مولود مبارك هست که بمن بفرمائی یا نه فرمود ای عمه این پسر انتظار کشیدهٔ ما است واین بشارت دادهٔ ما هست پس سجدهٔ شکر نمودم وبعد ازین من تردد میکردم بخانهٔ انحضرت پس روزی رفتم و او را ندیدم وعرض نمودم ای سید من چه شد وچه کردی بسید ما وبر انتظار کشیده شدهٔ ما فرمود ای عمه او را سپردم بان خدائی که مادر موسی پسر خود را باو سپرد تمام شد



ودرین حدیث نیز اسرار و معجزات هست و موافق است با حادیث شیعهٔ اثنا عشریه
حدیث پنجم باز شیخ عبد الرحمن جامی حنفی در کتاب شواهد النبوة بسند معتبر خود روایت
کرده که کسی گفت مرا معتضد عباسی با دو نفر دیگر فرستاد با مره و گفت حسن بن علی
عسکری وفات نموده و زود بروید و بخانه اش هجوم ببرید پس کس را که دیدید سر او را
بنزد من بیاورید پس ما رفتیم و داخل خانهٔ حضرت امام حسن شدیم پس دیدیم یک
خانه با طراوت و نظافت گویا که بنا تازه فارغ شده از ان و در انجا پردهٔ دیدیم از در
خانهٔ او بران و پرده را بالا نمودیم پس سردابی را دیدیم و داخل سرداب شدیم پس دریائی
دیدیم و در فضاء آن حصیری بود در روی آب فرش شده و در روی آن یک مردی
خوش روی نماز میکرد و هیچ بر طرف ما التفات نفرمود پس یکی از رفقاء ما بر ان آب
داخل شد و غرق شد و من دست او را گرفتم و او را بیرون کشیدم و آن رفیق دیگر من
داخل آب گردید و مثل سابق غرق شد پس او را نیز بیرون نمودم پس بحیرت افتادیم و
عرض کردم ای صاحب خانه معذرت بدار قسم بخداوند نمیدانستم این را و نفهمیدم که بکجا
میآییم و توبه کردم از انچه نمودیم پس ابدا بسوی ما التفات نکرد و ما برگشتیم بسوی معتضد
وقصه را باو نقل کردیم بما گفت این قصه را پنهان کنید و با حدی نگوئید و اگر این
سر را فاش کنید گردن شما را میزنم تمام شد و این حدیث را بعینه خواجه پارسا
در فصل الخطاب نقل کرده و این حدیث مشتمل است بر سه معجزه اول دریا شدن
سرداب دوم بودن حضرت مهدی در روی حصیر بالای آب سوم غرق شدن
آن دو نفر و عدم قدرت یافتن ایشان بآنحضرت و حدیث نیز موافق روایات شیعه
است حدیث ششم شیخ فقیه عبد الله بن احمد بن محمد بن خشاب در کتاب خود در
تواریخ موالید الائمة نقل کرده باسناد خود از ابی بکر احمد بن نصر بن عبد الله بن فتح
الدارع النهروانی از صدقة بن موسی از علی بن موسی الرضا ع که آنحضرت فرمود بدرستیکه
خلف صالح از اولاد حضرت حسن بن علی عسکری است و او صاحب الزمان است و او
هست مهدی و هدایت کنندهٔ خلق تمام شد و بعد از نقل این حدیث دو حدیث
دیگر درین مضمون نقل کرده است و از جهت تکرار حقیر آنها را نقل نکرد و درین مضمون
احادیث در کتب شیعه در حد تواتر است حدیث هفتم شیخ محدث فقیه علی متقی
بن قاضی خان قرشی نقل کرده در کتاب برهان در علامات مهدی آخر الزمان باسناد
خود که معتبر و صحیح دانسته از حضرت ابی جعفر محمد بن علی علیهما السلام روایت نموده که
آنحضرت فرمود میشود از برای صاحب این امر یعنی مهدی غائب شدن در بعضی این
شعابها و اشاره نمود بدست خود بسوی ناحیهٔ کوه ذی طوی تا آنکه نزدیک ظهور او میسابد

مهدی صاحب الزمان نقل کرده اند

یکی از دوستان او که با او میشود و ملاقات میکند ببعض اصحاب مهدی و این میگوید
شما چند نفر هستید میگویند ما چهل نفریم پس میگوید چطور دید شما اگر صاحب خودتان
مهدی را ببینید پس میگویند قسم بخداوند اگر مهدی حمله کند بر کوهها ما نیز حمله
میکنیم با او پس فردا نیز میاید بنزد ایشان و میگوید انتخاب کنید از میان خودتان ده
نفر را پس انتخاب میکنند و با ایشان میآیند بخدمت حضرت مهدی و آن بزرگوار ظهور
خود را در شب دیگر با ایشان وعده میدهد تمام شد و یک حدیث دیگر نیز قریب باین
مضمون روایت کرده از حضرت امام حسین علیه السلام و این نحو احادیث در کتب معتبره
شیعه زیاد است حدیث هشتم صدر الائمه موفق بن احمد خوارزمی در کتاب مناقب روایت
کرده از نجم الدین بن محمد از ابو طالب حسن بن محمد از محمد بن احمد از حسن بن علی از احمد بن
محمد از جدش احمد بن محمد از پدرش از حماد بن عیسی از عمر بن اذینه از ابان بن ابی عیاش از
سلیم بن قیس هلالی از سلمان محمدی که گفت وارد شدم بخدمت رسول خدا دیدم امام
حسین در روی زانوی آنحضرت نشسته و پیغمبر چشم او را میبوسد و دهن او را میمکد و بر او
میگوید تو آقائی و پسر آقائی و برادر آقائی و پدر آقایان هستی و تو امامی و پسر امامی و برادر
امامی و پدر امامانی و تو حجتی و پسر حجتی و برادر حجتی و پدر نه نفر حجتی که از صلب تو
خواهد شد و نهم از ایشان قائم ایشان است تمام شد و این مضمون احادیث در
کتب معتبره اثنا عشریه متواتر است و این حدیث نص صریح است در امامت دوازده امام
و در حجت بودن هر یک از ایشان از برای خواص و عوام و دلالت آن واضح است در اینکه
نهم از اولاد حضرت امام حسین قائم اهل بیت است همچنانکه جماعت اثنا عشریه اعتقاد
دارند و میگویند حدیث نهم باز اخطب خطباء موفق بن احمد خوارزمی در مناقب به
اسناد خود از ابن شاذان از احمد بن محمد از علی بن سنان موصلی از احمد بن محمد بن صالح از
سلیمان بن محمد از زیاد بن مسلم از عبد الرحمن بن زید از زید بن جابر از سلامة از ابی سلیمان
راعی رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده که گفت شنیدم از پیغمبر خدا که میگفت در
آن شب که مرا باسمان بردند خداوند جل جلاله فرمود آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ
پس من عرض کردم وَالْمُؤْمِنُونَ فرمود راست گفتی و کدام کس را خلیفه کرده در میان امت خود
عرض کردم افضل ایشان را فرمود علی بن ابیطالب را عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود
ای محمد بدرستیکه من مطلع شدم بزمین پس ترا از زمین برگزیدم و مشتق کردم از برای تو یک
نامی از نامهای خودم پس ذکر نمیشوم من در موضعی مگر آنکه ذکر میشوی تو با من پس منم محمود
و توئی محمد پس بعد از آن مطلع شدم بزمین در مرتبه ثانیه پس برگزیدم از زمین علی را و
مشتق کردم از برای او نامی از نامهای خودم پس منم اعلا و اوست علی ای محمد بدرستیکه من



خلق کردم ترا و خلق نمودم علی را و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد حسین را از نور خود
و نشان دادم ولایت شما را بر اهل آسمانها و زمین ها پس هر کس ولایت شما را قبول کند او
در نزد من از مؤمنین میشود و هر کس آنرا انکار کند از کافران میگردد ای محمد اگر یک
بنده از بندگان من آنقدر برمن عبادت کند تا آنکه منقطع شود و یا آنکه پوسیده گردد
بعد ازین ولایت شما را انکار نماید من او را نمی آمرزم مادامیکه اقرار بولایت شما نکرده
باشد یا محمد آیا دوست میداری که ایشان را ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار من
پس فرمود نظر کن بطرف راست عرش پس نظر کردم دیدم که علی و فاطمه و حسن و حسین و علی بن
حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن
محمد و حسن بن علی و حضرت مهدی درمیان نور تنک ایستاده اند و نماز میخوانند و حضرت
مهدی علیه السلام درمیان ایشان مانند ستاره درخشنده است پس خداوند عالم
فرمود ای محمد ایشانند حجتهای من و او مهدی هست که طلب خون خواهد کرد از عترت
تو است و قسم بعزت و جلال خودم که او است حجت واجبه بر اولیاء من و او هست انتقام
کشنده از دشمنان من تمام شد واین حدیث شریف متضمن است آنچه را که اثنا
عشریه اعتقاد دارند از حجة بودن این چهارده نفر و ظاهر شدن حضرت مهدی
صاحب الزمان بعد ازین و خونخواهی او از دشمنان اهل بیت و امتیاز او درمیان
انوار سائر امامان چنانکه بعد ازین انشاء الله خواهد آمد و مضمون این حدیث
در احادیث معتبره شیعه بسیار است و در اخبار معراج علماء نقل کرده اند

حدیث دهم ایضا اخطب الخطباء موفق بن احمد خوارزمی در مناقب باسناد خود
روایت کرده است از ابی اسحق از حرث و او از سعد بن بشیر و او از علی بن ابیطالب و
او از رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرمود من وارد میشوم بر شما در حوض کوثر
و تو یا علی ساقی هستی و حضرت حسن دور کننده دشمنان و حضرت حسین امر کننده
و علی بن الحسین فرض کننده و محمد بن علی نشر کننده و جعفر بن محمد سوق کننده و
موسی بن جعفر حصر کننده دوستان و دشمنان و قمع کننده منافقان و علی بن موسی
زینت دهنده مؤمنین و محمد بن علی نازل کننده اهل جنة بدرجات ایشان و علی
بن محمد خطیب شیعه و تزویج نماینده ایشان بحور العین و حسن بن علی چراغ اهل جنة
که روشنائی اهل بهشت بنور او است و مهدی علیه السلام شفیع ایشان است روز قیا
در آن وقت که خداوند اذن نمیدهد برای شفاعت احدی را مگر برای آنکس که میخواهد
او را و راضی میشود از او تمام شد واین حدیث دلیل واضح است برآنکه این دوازده
نفر در نزد خدا اجل جلاله شان بزرگ دارند خصوصا حضرت مهدی علیهم السلام و

اینکه این مهدی پسر حضرت حسن عسکری است که نیز دانیکه او مرضی و محبوب خداوند است و
اینکه از برای او است شفاعت کبری و بزرگ چنانکه اثنا عشریه میگویند

حدیث یازدهم ابو عبد الله احمد بن عیاش در کتاب مقتضب الاثر باسناد خود از وکیع بن
جراح و او از ربیع بن سعد و او از عبد الرحمن بن سابط روایت نمود که حضرت حسین بن
علی علیه السلام فرمود از ما دوازده مهدی است اول ایشان حضرت امیر المؤمنین است
و اخر ایشان نهم از فرزندان من است و او هست قائم بحق که زنده کند خداوند باو زمین را
بعد از مردن او و غالب کند خداوند باو دین را بر همه دینها هر چند کراهه دارند مشرکان
و برای او غیبتی است که برگردند دران جمعی از دین و بدرستیکه صابر در غیبت او بر آزار
و تکذیب مردم بمنزله مجاهد است با شمشیر در پیش روی رسول خدا صلی الله علیه و اله
تمام شد و این حدیث نص صریح است در بودن مهدی علیه السلام امام دوازدهم
و بودن او غائب و اینکه امیدوار شونده بر ظهور مثل جهاد کننده است در راه خدا
در نزد رسول خدا و مثل این حدیث احادیث بسیار در کتب شیعه اثنا عشریه وارد شده
است و در کتب غیبت نقل کرده اند حدیث دوازدهم نیز دران کتاب روایت کرده است
از عبد الرحمن بن صالح و او از حسین بن حمید و او از اعمش و او از محمد بن خلف طاطری
و او از زاذان و او از سلمان گفت روزی بخدمت حضرت رسول خدا وارد شدم پس
چون نظر کرد بمن فرمود ای سلمان خداوند عز و جل مبعوث نکرد هیچ پیغمبر را مگر آنکه
قرار داد برای او دوازده نقیب عرض کردم یا رسول الله بتحقیق که من دانسته ام این را
از اهل کتابها فرمود ای سلمان آیا شناختی دوازده نقیب مرا که خداوند ایشان را برگزید
برای امامت بعد از من گفتم خداوند و رسول او داناترند پس حضرت ذکر فرمود مبدء
خلقت خود و علی و فاطمه و حسن و حسین و نه نفر امام را علیهم السلام و فضیلت شناختن
ایشان را تا آنکه سلمان میگوید گفتم یا رسول الله آیا میشود ایمان بایشان بدون
معرفت نامها و نسبهای ایشان فرمود نه ای سلمان پس گفتم یا رسول الله کجا خواهد شد
برای من معرفت ایشان فرمود شناختی تا حسین را انگاه سید العابدین علی بن الحسین انگاه
فرزند او محمد بن علی الباقر علم الاولین و الاخرین انگاه جعفر بن محمد لسان صادق
خداوند انگاه موسی بن جعفر کظم کننده غیظ خود با صبر در راه خداوند انگاه علی بن
موسی راضی بامر خداوند انگاه محمد بن علی جود کننده و برگزیده از خلق خداوند انگاه
علی بن محمد هدایت کننده بسوی خداوند انگاه حسن بن علی ساکت و امین انگاه
محمد بن حسن مهدی ناطق قائم بحق خداوند تا اخر حدیث که طول دارد و صاحب
مقتضب بعد از ذکر این حدیث فرمود که سؤال کردم از ابو بکر محمد بن عمر جعابی حافظ

از حال محمد بن خلف طاطری پس گفت او محمد بن خلف بن موهب طاطری است ثقه
و مامون است و ازین کلام معلوم میشود که باقی رواة سند این حدیث در نزد اهل سنت
معروفند و ازین حدیث معلوم میشود که مهدی وعده شده همان محمد بن حسن عسکری
علیهم السلام است و او قائم بحق و اینکه دوازده امام و دوازده نقیب و دوازده خلیفه
ایشان هستند چنانکه علماء اثنا عشریه اعتقاد دارند و ایشان را امام میدانند

حدیث سیزدهم ایضا صاحب کتاب مقتضب روایت کرده از ابو محمد عبد الله بن اسحق
خراسانی معدل از رواة اهل سنت و او از شهر بن حوشب و او از سلمان فارسی که گفت
بودیم با رسول خدا صلی الله علیه و آله و حسین بن علی علیهما السلام بر زانوی آنحضرت
بود که ناگاه حضرت رسول بتامل در رخسار او نگریست و فرمود ای ابو عبد الله تو
سیدی از سادات و امامی از امامان و پدر نه نفر امام که نهم ایشان قائم ایشان است
و امام اعلم احکم افضل ایشان است تمام شد حدیث حدیث چهاردهم نیز در آنکتاب
روایت کرده از محمد بن عثمان صیدلانی و از غیر او بسند معتبر از جابر بن عبد الله انصاری
که گفت رسول خدا فرمود بدرستیکه خدای تعالی برگزید از روزها روز جمعه را و از شبها
شب قدر را و از ماهها ماه رمضان را و برگزید مرا و علی را و برگزید از علی حسن و حسین را
و برگزید از حسین حجتهای گمراهان را که نهم ایشان قائم اعلم احکم ایشان است
تمام شد و از این دو حدیث شریف امامت دوازده امام معلوم میشود و افضلیت
ایشان از همه واضح میگردد چنانکه اثنا عشریه میگویند و همچنین ظاهر میشود فضیلت
حضرت مهدی بنابر امامان و اعلم و احکم بودن آنحضرت از باقی ائمه پس ممتاز بودن
حضرت مهدی علیه السلام ببعض امتیازات از جانب خداوند در احادیث معتبره ثابت
گردیده چنانکه در بعضی از بابها خواهد آمد و اما اگر مراد با فضلیت و اعلم و احکم بودن
آنحضرت غیر آن امتیازات است پس ثابت نشده و شیعه قبول ندارند

حدیث پانزدهم نیز صاحب کتاب مقتضب بسند صحیح و معتبر خود روایت نموده از سلمان
از ام سلیم در خبر طولانی و بسیار عجیب و غریب که این زن بخدمت رسول خدا و علی مرتضی
و حسن مجتبی رسیده و هر کدام یک علامت امامت برام سلیم داده اند و خلاف خوشان را
از رسول الله ثابت نموده اند تا آنکه آن زن ام سلیم نام بخدمت حضرت امام حسین ع
مشرف شده میگوید پس ملاقات کردم حضرت حسین علیه السلام را و من شناخته
بودم نعت و وصف او را در کتابهای سابقه باوصاف او و بنه تن دیگر از فرزندان او
بصفات ایشان مگر آنکه من نمیشناختم شمائل او را بجهت صغر سن او پس نزدیک او
رفتم و او در محلی از ساحت مسجد بود پس گفتم بآنجناب تو کیستی بوده من مقصود توام

مهدی صاحب الزمان روایت کرده اند.

ای امّ سلیم من وصیّ اوصیاء ام و من پدر نُه نفر امامان هدایت کنندگانم من وصیّ
برادرم حسنم و حسن وصیّ پدرم علی است و علی وصیّ جدّم رسول خدا است صلّی الله
علیهم پس من تعجب کردم از سخن آنحضرت و گفتم چیست علامت این فرمود سنگریزهٔ
برایم بیاور پس سنگریزه برایش از زمین برداشتم امّ سلیم گفت پس نظر کردم بسوی او
که انرا در کف خود گذاشت و آن را مانند آرد نرم کرد آنگاه آن را خمیر کرد پس آن را
یاقوت سرخی کرد پس آنرا بخاتم خود مهر کرد پس ثابت شد نقش در آن آنگاه آن را بمن
داد و فرمود نظر کن در آن ای امّ سلیم آیا چیزی در آن می بینی امّ سلیم گفت پس نظر
کردم در آن پس دیدم در آنجا رسول الله و علی و حسن و حسین و نُه امام که اوصیا اند
از فرزندان حسین صلوات الله علیهم که نامهای ایشان با هم موافق بود مگر دو نفر از ایشان
یکی از آن دو نفر جعفر و دیگری موسی علیهما السّلام و چنین خوانده بودم در انجیل پس
تعجب کردم آنگاه گفتم در نفس خود که خدا تعالی عطا فرموده بمن دلیلها که عطا کرده آنها را
بکسانیکه پیش من بودند پس گفتم ای سیّد من اعاده فرما بر من علامت دیگر را پس تبسّم
کرد آنجناب نشسته بود و برخاست و دست راست خود را کشاند بسوی آسمان پس قسم
بخداوند دیدم که گویا آن عمودی بود از آتش و هوا را شکافت تا آنکه از چشم پنهان شد
و او خودش ایستاده بود و از این کلالی و ملالی نداشت امّ سلیم گفت پس من بزمین افتادم
و بیهوش شدم و بحال نیامدم مگر با آنحضرت که دیدم در دستش طاقهٔ از آس و ریحان
بود و بآن میزد سوراخ بینی مرا و من و الله می یابم تا اینساعت بوی خوش آن طاقهٔ آس و
آن در نزد من است و نه پژمرده شده و نه ناقص و نه چیزی از بویش کم شده و من وصیّت
کردم اهل خودم را که آن را در کفن من بگذارند پس گفتم ای سیّد من کیست وصیّ تو فرمود
آنکس که بکند مانند آنچه من کردم تا آخر حدیث که تفصیل دارد و این حدیث را در
مقتضب بچند طریق معتبر از رُواة عامّه روایت کرده است و مرحوم مجلسی در جلد هفتم
بحار هم بطریق اهل سنّت و هم بطریق شیعه روایت کرده و در کتاب نجم الثاقب بطریق
اهل سنّت نقل کرده است والحاصل این روایت در نزد علماء شیعه و سنّی معروف است
و این حدیث شریف دلیل واضح و برهان لائح است در امامت دوازده امام و در اینکه
از ایشان معجزات صادر شده و در اینکه تا نهم از اولاد حضرت حسین امام است و معلوم
است که نهم ایشان حضرت مهدی است و اینکه این امامان باین ترتیب در کتابهای امم
سابقه بوده چنانکه امّ سلیم گفت و اقرار نمود حدیث شانزدهم نیز صاحب مقتضب
از طریق اهل سنّت روایت نموده از داود رقّی که گفت شرفیاب شدم بخدمت امام جعفر
صادق پس فرمود چه سبب که آمدن تو بنزد من طول کشید گفتم حاجتی مرا عارض شد در

کوفه که سبب شد که شرفیاب بخدمت شما طول کشید فدای تو شوم فرمود چه دیدی در آنجا گفتم دیدم عم شما زید را بر اسب سوار و قرآنی حمایل کرده و فقها و کوفه دور او را گرفتند در حالتیکه میگفت ای اهل کوفه منم علم میان شما و خدا یتعالی بتحقیق که شناخته ام آنچه در کتاب خدا است از ناسخ و منسوخ پس حضرت ابو عبدالله صادق فرمود ای سماعة بن مهران بیاور آن صحیفه را پس صحیفهٔ سفیدی آورد و بمن داد و فرمود بمن بخوان این از آن چیزها است که در نزد ما اهل بیت است که بمیراث میبرد بزرگی از ما از بزرگی از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پس خواندم آن را پس دیدم در آن دو سطر سطر اول آن لا اله الا الله محمد رسول الله و سطر دوم ان عدة الشهور عند الله اثنی عشر شهرا فی کتاب الله یوم خلق السموات و الارض منها اربعة حرم ذلک الدین القیم علی بن ابیطالب و الحسن بن علی و الحسین بن علی و علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و الخلف منهم الحجة لله علیهم السلام آنگاه فرمود ای داود آیا میدانی که در کجا و چه زمان نوشته شد گفتم ای فرزند رسول خدا خداوند دانا تر است و رسول او و شما فرمود پیش از آنکه خلق شود آدم بدو هزار سال پس زید را تباه میکنند و میبرند تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است در امامت دوازده امام و نص صریح است در امامت حضرت مهدی خلف صاحب الزمان و خلف از القاب آنحضرت است و معنی بودن او خلف باقی مانده است از اهل بیت رسول خدا چنانکه فرمود و الخلف منهم الحجة لله یعنی باز مانده از امامان حجت خداوند است

حدیث هفدهم نیز صاحب مقتضب روایت کرده باسناد خودش از عبد الصمد بن علی و او از عبید بن کثیر ابی سعد عامری و او از نوح بن جراح و او از یحیی بن اعمش و او از زید بن وهب و او از سواة بن عامر و حارث بن عبدالله و حارث بن شرب هر یک خبر دادند که ایشان نزد امیر المؤمنین علی علیه السلام بودند پس هرگاه حضرت امام حسن پیش میآمد میفرمود مرحبا ای پسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و هرگاه حضرت حسین پیش میآمد میفرمود پدرم فدای تو ای پدر پسر بهترین کنیزان پس کسی عرض کرد باآنحضرت که یا امیر المؤمنین چه شد شما را که از این حسن میگوئید و این را بحسین میگوئید و کیست بهترین کنیزان فرمود مادر این مفقود و او واره و رانده شده محمد بن الحسن بن علی پسر این حسین و دست مبارک را بر سر حسین علیهم السلام گذاشت تمام شد پس این حدیث شریف دلالت واضح نمود بر اینکه حضرت مهدی از اولاد حسین است و مادر او بهترین کنیزان است مثل مادر حضرت اسمعیل و بلکه واضح شد که امتیاز

حضرت حسین در نزد حضرت امیر المؤمنین از حضرت حسن بسبب پدر بودن حسین است آ
بحضرت مهدی غائب و مفقود و آواره شد و این مضمون در احادیث اثنا عشریه وارد
گردید حدیث هجدهم نیز صاحب مقتضب گفته که از اتقن اخبار مأثوره و غریب
آن و عجیب آن و از مصون و مکنون آن در عدد امامان و نامهای ایشان خبر و روایت
جارود بن منذر است از قس بن ساعده ایادی که جارود بخدمت حضرت رسول
صلی الله علیه و آله وارد شد و سلمان رضی الله عنه از او پرسید از خبر دادن قس بن
ساعده از رسول خدا و امامان بعد از او و حضرت رسول و اصحاب گوش میکردند تا
آنکه گفت یا رسول الله بتحقیق که حاضر بودم که بیرون رفت قس از مجلسی از مجالس خود
بسوی صحرائی که درختان خار دار و درختان سمرة و سدر داشت و او شمشیری حمایل
کرده بود پس ایستاد در شب نورانی چون آفتاب و بلند نمود بسوی آسمان روی و انگشتان
خود را پس نزدیک رفتم پس شنیدم از او که میگفت بار خدایا ای پروردگار هفت
آسمان بلند و هفت زمین فراخ بحق محمد و بحق سه محمد که با و است و چهار علی و دو
سبط بزرگوار و نه در درختان یعنی جعفر و همنام کلیم که اینانند نقباء و شفعاء و راههای
روشن و ورثه انجیل و حفظ کننده تنزیل بر عدد نقباء بنی اسرائیل محو کنندگان کبر اهیها
و نابود کنندگان باطلها و راست گویان که بر ایشان بر خواهد خاست قیامت و با ایشان
میرسد شفاعت و برای ایشان است از جانب خداوند فرض طاعت آنگاه گفت بار خدایا
کاشکی من درک میکردم ایشان را هر چند پس از سختی عمر و زندگانی من باشد آنگاه ابیات
خواند و بشدت گریست و ناله کرد پس جارود از حضرت رسول خدا سؤال از نامهای
ایشان کرد پس حضرت فرمود در آن شب که مرا بآسمان بردند خداوند وحی نمود بمن که سؤال
کن از رسولان که پیش از من مبعوث شده اند که بر چه امر مبعوث شدند پس با ایشان گفتم بر
چه مبعوث شدید و از برای چه خداوند تعالی شما ها را فرستاد بجهت مردم همه گفتند
بر نبوت تو و ولایت علی بن ابیطالب و امامان که از شما خواهند بود آنگاه وحی نمود خداوند
عالم بسوی من که ملتفت شو از طرف راست عرش پس ملتفت شدم پس دیدم علی و حسن و حسین
و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و
علی بن محمد و حسن بن علی و مهدی را که در دریا بان از نور که نماز میکردند پس پروردگار
تبارک و تعالی بمن فرمود که اینها حجتهای منند برای اولیاء من و این مهدی انتقام کشنده
است از دشمنان من تا آخر حدیث که تفصیل دارد و این حدیث برهان لائح است در
امامت دوازده امام و در اینکه ایشان در کتابهای گذشته و در صحف که بر انبیاء نازل
شده بوده اند و ذکر جمیل آن بزرگواران با حضرت مهدی آخر الزمان در زمانهای سابقه

دفترهای سالفه بوده چنانکه اعتقاد شیعه بر آنست و در صورتیکه مثل قس بن ساعده
که وصی پیغمبر است در زمان خود این ائمه را شفیع خود کند در نزد خداوند و ایشان را
با رسول خدا قرین کند در فضیلت معلوم میشود که امامند و حضرت مهدی حجه بن حسن
عسکری علیهم السلام آخر ایشان است و خداوند با و انتقام خواهد کشید از دشمنان دین
اسلام و بلکه از حدیث معراج که در این خبر کتاب مقتضب ذکر شده معلوم میشود که جمیع
انبیاء و مرسلین بجهت بشارت نبوت حضرت رسول خدا و اظهار امامت حضرات ائمه
هدی علیهم السلام مبعوث شده اند چنانکه این مطلب را حقیر در کتاب تحفة الشیعه در
بیان ظهور حضرت حجة بن الحسن در تفسیر آیات نازله در شان آنحضرت و رجعت سائر
الائمه ثابت و واضح کرده است از کتب معتبره شیعه پس این حدیث نیز موافق احادیث
اثنا عشریه است در فضیلت حضرات ائمه و ظاهر شدن حضرت حجه عجل الله فرجه

حدیث نوزدهم ملک العلماء شهاب الدین بن عمر دولت ابادی در کتاب هدایة
السعداء بسند معتبر خود روایت کرده است که رسول خدا فرمود بعد از حسین بن علی
ابیطالب از پسران او نه نفر امام است که آخر ایشان قائم علیهم السلام است

حدیث بیستم نیز در آن کتاب باسناد خود روایت کرده است از جابر بن عبد الله
انصاری که گفت وارد شدم بخدمت حضرت فاطمه علیها السلام دختر رسول خدا و
دیدم که در پیش روی او لوحی بود و در آن نامهای امامان از فرزندان او بود پس
شمردم یازده نام را که آخر ایشان حضرت قائم علیه السلام بود تمام شد و این دو حدیث
شریف که جناب شهاب الدین بن عمر در کتاب هدایت که از برای هدایة السعداء
و اشخاص سعادتمند نوشته دلیل واضح است در امامت دوازده امام و در اینکه امامة
منحصر است بر ایشان و در اینکه آخر ایشان قائم است و از اولاد حضرت حسین است
و نهم است از اولاد او و در این مضمون احادیث در کتب شیعه بحد تواتر است

حدیث بیست و یکم نور الدین علی بن محمد مکی مالکی در کتاب فصول المهمة باسناد خود
روایت کرده از محمد بن علی بن بلال که گفت بیرون آمد حضرت ابی محمد حسن بن علی عسکری
رضی الله عنه پیش از وفات خود بدو سال و خبر داد ما را بخلف بعد از خود آنگاه امر بیرون
آمد بسوی من پیش از وفاتش بسه روز و خبر کرد مرا بخلف باینکه او پسر او است بعد از او
تمام شد حدیث بیست و دوم نیز در کتاب فصول المهمة باسناد خود از ابی هاشم
روایت کرده است که گفت گفتم با ابی محمد حسن بن علی عسکری علیهما السلام جلالت
تو مانع است مرا از اینکه از تو سؤال کنم آیا رخصت میدهی که از تو سؤال کنم فرمود
سؤال کن گفتم ای سید من آیا برای تو فرزند هست فرمود آری گفتم اگر حادثهٔ روی داد در

کجا از او سؤال کنم فرمود در مدینه تمام شد و این دو حدیث شریف که علی بن محمد مالکی روایت نموده است دلیل واضح است بر اینکه حضرت خلف صالح مهدی صاحب الزمان پسر حضرت امام حسن عسکری است و اینکه امام بعد از او خلف مهدی است چنانکه در این مضمون احادیث بسیار در کتب معتبرهٔ شیعه وارد شده است و تعیین امامت بعد از امام حسن عسکری در خلف صالح مهدی علیه السلام گردیده است و صاحب فصول المهمه این احادیث را صحیح دانسته و آنها را در کتاب خود نقل فرموده است

حدیث بیست و سیم سید جمال الدین عطاء الله در کتاب روضة الاحباب بعد از ذکر اختلاف در حضرت مهدی و بعد از تطبیق اخبار صحاح و مسانید کتب اهل سنت در حق مهدی بر آنکه شیعه اثنا عشریه میگویند کرده روایت نموده بسند معتبر خود از جابر بن یزید جعفی که گفت شنیدم از جابر بن عبد الله انصاری رضی الله عنه که میگفت که چون خداوند تعالی نازل نمود بر رسول خدا این آیه را یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللَّهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ گفتم یا رسول الله میشناسیم ما خدا و رسول او را پس کیستند صاحبان امر که خدای تعالی اطاعت ایشان را قرین ساخته با اطاعت تو فرمود ایشان خلیفه های منند بعد از من اول ایشان علی بن ابیطالب است آنگاه حسن آنگاه حسین آنگاه علی بن حسین آنگاه محمد بن علی معروف بباقر و زود است که درک میکنی او را ای جابر پس هرگاه ملاقات کردی او را از من باو سلام برسان آنگاه صادق جعفر بن محمد آنگاه موسی بن جعفر آنگاه علی بن موسی آنگاه محمد بن علی آنگاه علی بن محمد آنگاه حسن بن علی آنگاه حجة الله در زمین و بقیة الله در میان بندگان خداوند محمد بن حسن بن علی و این کسیست که خداوند فتح میکند بدست او مشارق و مغارب زمین را و این کسیست که غیبت میکند از شیعه و دوستان خود غیبتی که ثابت نمیماند در آن در قول بامامت او مگر آنکه آزموده خدای تعالی دل او را برای ایمان جابر گوید گفتم یا رسول الله آیا در غیبت آن امام شیعه انتفاع یابند فرمود آری قسم بآن خدائیکه مبعوث فرمود مرا به پیغمبری که ایشان نورانی میشوند بنور او و منتفع شوند بولایت او مثل انتفاع مردم به آفتاب هرچند که ابر او را بالا گیرد ای جابر این از اسرار مکنونهٔ خداوند است پس پنهان دار آن را مگر از کسیکه اهل آن باشد تمام شد و این حدیث نص واضح است در امامت دوازده امام و اینکه دوازدهم از ایشان حضرت مهدی صاحب الزمان است و دلیل لایح است در اینکه حضرت رسول خدا از حضرت مهدی خبر داده است و غائب شدن او را بمردم بیان فرموده است و اینکه غیبت او از اسرار خدای تعالی است و اینکه هر کس بغیبت او و امامت در ایام غیبت او قائل نباشد آنکس ایمان ندارد و اینکه فتح بلاد تمام



دیگر زمین وآسایش وآسودگی بندگان خداوند عالمین در زمان او خواهد شد وبدست
او حدیث بیست وچهارم محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دفاین النواصب بسند خود
از طریق اهل سنت روایت کرده از حضرت صادق از پدرش از پدرانش از رسول خدا
صلی الله علیه واله که فرمود خبر داد مرا جبرئیل از رب العزة جل جلاله که فرمود کسیکه
عالم باشد که نیست خدا بجز ذات یگانه من واینکه محمد بنده ورسول من است واینکه
علی بن ابیطالب خلیفه من است واینکه ائمه از فرزندان او حجتهای منند داخل میکنم
ایشان را در جنت خود برحمت خود ونجات میدهم او را از آتش بعفو خود ومباح کنم
براو همسایگی قرب خود را وواجب گردانم برای او کرامت خود را وتمام کنم براو نعمت
خود را وبگردانم او را از خاصه وبرگزیده خود تا آنکه فرمود پس جابر بن عبد الله انصاری
برخاست وگفت یا رسول الله کیستند ائمه از فرزندان علی فرمود حسن وحسین سید جوانان
اهل جنت آنگاه سید العابدین در زمان خود علی بن الحسین آنگاه باقر محمد بن علی
وزود است که درک کنی او را وچون او را درک کردی از من براو سلام برسان آنگاه صادق
جعفر بن محمد آنگاه کاظم موسی بن جعفر آنگاه رضا علی بن موسی آنگاه تقی محمد بن علی
آنگاه نقی علی بن محمد آنگاه زکی حسن بن علی آنگاه پسر او قائم بحق مهدی که پرکند زمین را
از عدل وداد خواهی چنانکه پر شده از جور وظلم ای جابر اینها خلیفه ها واوصیاء و
اولاد وعترت منند کسیکه اطاعت کند ایشان را پس بتحقیق که مرا اطاعت کرده و
کسیکه عصیان کند ایشان را پس بتحقیق مرا عصیان کرده وکسیکه انکار کند ایشانرا
یا یکی از ایشان را پس بتحقیق که مرا انکار کرده وبسبب ایشان نگاه دارد خداوند آسمان را
که بر زمین نیفتد مگر باذن او وبایشان حفظ فرماید خداوند زمین را که مضطرب
نکند اهلش را تمام شد واین حدیث شریف دلیل واضح است در امامت وخلافت
دوازده امام ودر اینکه دخول جنت ونجات از آتش موقوفست بر اقرار بر امامت
ایشان واینکه اقرار بر امامت آن دوازده نفر مثل اقرار برسالت رسول خدا صلی الله
علیه واله است بلکه مثل اقرار بر توحید خداوندست ودر اینکه خلافت وامامت
منحصر است بر ایشان لا غیر واینکه امام دوازدهم حضرت قائم مهدی پسر امام حسن
عسکری علیهم السلام است وبرهان لائح است در اینکه آن بزرگوار عالم را پر از
عدل خواهد فرمود واینکه انکار او وعدم اقرار بر امامت او وقائل نشدن بر ظهور
او مثل انکار همه ایشان است حدیث بیست وپنجم شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد
حموینی در کتاب فرائد السمطین باسناد معتبر خود روایت نموده از حضرت رضا علیه
السلام که کسی از آنجناب پرسید که کیست قائم از شما اهل بیت فرمود چهارم از فرزندان

من پسر خاتون کنیزان که پاک میکند خداوند زمین را باو از هر جوری و پاکیزه میفرماید
او را از هر ظلمی و اوست که شک میکنند مردم در ولادت او و اوست صاحب غیبت پیش از
ظهورش تمام شد و این حدیث شریف که جناب شیخ الاسلام نقل کرده و معتبر دانسته
دلالة دارد بر بودن حضرت مهدی پسر حسن عسکری علیهما السلام و امامت او و بر
غیبت او و بر اینکه بعد از غائب شدن او جمعی زیاد در ولادت او شک خواهند کرد
چنانکه جمعی از اهل سنت ولادت او را منکرند و میگویند بعد ازین متولد خواهد شد
و پسر امام حسن عسکری نمیدانند او را والحاصل حدیث دلالة دارد بر وجود مبارک او
در زمان غیبت او و ظاهر شدن او بعد از غیبت او و پاک کردن او روی زمین را
از ظلم حدیث بیست و ششم ابن شهر اشوب در مناقب خود از طریق اهل سنت و از
روایات علماء عامه بسند معتبر روایت کرده از عبد الله بن مسعود که گفت شنیدم از حضرت
رسول خدا که فرمود امامها بعد از من دوازده نفر هستند نه تن ایشان از صلب حسین است
که نهم ایشان مهدی است تمام شد و این حدیث نیز دلالة دارد بر امامت دوازده امام
و بر اینکه نه نفر از ایشان از صلب حضرت حسین است و نهم ایشان حضرت مهدی است
و از واضحات است که نهم از فرزندان حسین مهدی صاحب الزمان پسر امام حسن عسکری
علیهم السلام است و معنی مهدی هدایت کننده خلق است بهدایت تام و تمام و معلوم
است که این هدایت و مهدی بودن او که حضرت رسول خدا و پدرانش که خبر داده اند
بعد ازین خواهد شد حدیث بیست و هفتم نیز در آن کتاب بطریق اهل سنت بسند
معتبر از عبد الله ابن محمد بغوی از علی بن جعد از احمد بن وهب از ابی قبیصة شریح بن محمد
عنبری از نافع از عبد الله بن عمر روایت کرده است که حضرت رسول خدا صلی الله علیه و
آله فرمود یا علی من نذیر امت خویشم و تو هادی ایشانی و حسن قائد ایشان است و حسین
سائق ایشانست و علی بن الحسین جامع و جمع کننده ایشان است و محمد بن علی عارف
ایشان است و جعفر بن محمد کاتب ایشان است و موسی بن جعفر محصی ایشان است و
علی بن موسی عبور دهنده و نجات دهنده ایشان است و محمد بن علی دور کننده دشمنان
ایشان و نزدیک کننده مومنان ایشانست و علی بن محمد عالم ایشان است و حسن بن
علی معطی ایشانست و قائم خلف شافی و شناسنده و شاهد ایشانست إِنَّ فِي ذَٰلِكَ
لَآيَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِينَ تمام شد و این حدیث شریف که عبد الله پسر عمر بن الخطاب نقل کرده
دلیل واضح است بر امامت دوازده امام و بر فضیلت ایشان از سائر امت و اینکه حضرت
مهدی پسر حسن عسکری علیهما السلام امام قائم است و خلف و باقی مانده از پدرانش هست
و شافع و شاهد و شناسنده امت است در روز قیامت و این فضیلت بزرگ است از برای



مهدی خلف ع

حدیث بیست و هشتم شیخ احمد بن ابراهیم بن حسن بن علی آملی در اربعین خود باسناد معتبر خودش روایت کرده است از محمّد نوفلی که گفت خبر داد مرا پدرم و او خادم امام علی بن موسی الرّضا علیهما السّلام بود از آنحضرت که فرمود خبر داد مرا پدرم حضرت کاظم او از پدرش حضرت صادق و او از پدرش محمّد باقر و او از پدرش زین العابدین و او از پدرش سیّد الشهداء و او از پدرش سیّد الاوصیاء و او از حضرت رسول خدا صلّی الله علیه و آله که فرمود یا علی کسیکه خوشنودش میکند که ملاقات کند خداوند را در حالتیکه او اقبال فرموده بر او و راضی است از او پس موالات کند با نور ذرّیّهٔ تو تا کسیکه اسم او اسم من است و کنیهٔ او کنیهٔ من است و ختم میشود ائمّه با او تمام شد و این حدیث شریف دلالت واضح دارد بر اینکه رضای خداوند و خوشنودی او از بندگانش موقوف است بموالات علی و اولاد او و بر اینکه ختم امامت و خلافت بآن کسی خواهد شد که در نام و کنیت موافق است با حضرت رسول خداؐ و واضح است که او حضرت مهدی صاحب الزّمان پسر امام حسن عسکری علیهم السّلام است و در این مضمون احادیث در کتب معتبرهٔ شیعه بسیار است و اعتقاد ایشان است از جهت وجود این اخبار معتبره که شیعه و سنّی روایت کرده است

حدیث بیست و نهم ابن عیاش در مقتضب بسند خود روایت نموده از جابر بن یزید جعفی که گفت شنیدم از سالم پسر عبد الله بن عمر بن الخطّاب میگفت شنیدم از رسول خدا که فرمود بدرستیکه خدای عزّ و جلّ وحی فرستاد بسوی من در آن شب که مرا بسوی خود برد که ای محمّد که را خلیفهٔ خود کردی در زمین بر امّت خود و او سزاوارتر بود بآن گفتم ای خدای من برادرم را فرمود علیّ بن ابیطالب را گفتم بلی ای پروردگار من فرمود ای محمّد من واقف و آگاه شدم بر زمین پس برگزیدم ترا از آن پس ذکر نمیشوم تا آنکه تو با من ذکر شوی آنگاه در مرتبهٔ دوّم بنظر علی نگاه کردم بآن پس اختیار کردم از آن علی بن ابیطالب را پس گردانیدم او را وصیّ تو پس توئی سیّد الانبیاء و علی است سیّد الاوصیاء آنگاه مشتق کردم از برای او نامی از نامهای خود پس منم اعلی و او است علی یا محمّد بدرستیکه من خلق کردم علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان را از یك نور آنگاه عرضه داشتم ولایت ایشان را بر ملائکه پس هر که قبول کرد آن را از مقرّبین شد و هر که انکار کرد آن را از کافران شد ای محمّد اگر بندهٔ از بندگان من عبادت کند مرا تا اینکه منقطع شود آنگاه ملاقات نماید مرا با انکار ولایت ایشان داخل میکنم او را در آتش خود آنگاه فرمود ای محمّد آیا دوست داری که ایشان را ببینی گفتم بلی فرمود پیش برو در جلو خود پس پیش رفتم ناگاه دیدم علی بن ابیطالب را و حسن و حسین و علی بن الحسین و محمّد بن علی و جعفر بن محمّد

مهدی صاحب الزمان روایت کرده اند

وموسی بن جعفر وعلی بن موسی ومحمّد بن علی وعلی بن محمّد وحسن بن علی وحجة قائم راکه گویا
مثل ستارهٔ درخشان است در وسط ایشان پس گفتم ای پروردگار من کیستند اینها فرمود
اماماند واینکه ایستاده حلال میکند حلال مرا وحرام میکند حرام مرا وانتقام میکشد
از دشمنان من یا محمّد اورا دوست دار زیراکه من اورا دوست دارم ودوست دارم کسی را
که اورا دوست دارد جابر گفت چون سالم از حجر کعبه برگشت اورا متابعت کردم گفتم ای
اباعمرو قسم میدهم ترا بخداوند آیا کسی خبرداد ترا باین نامها غیراز پدرت گفت اما حدیث از
رسول خدا صلّی الله علیه واله پس نه ولکن بودم من با پدرم در نزد کعب الاحبار پس شنیدم
اوراکه میگفت بدرستیکه امامان این امّت بعد از پیغمبر خود بر عدد نقباء بنی اسرائیل است
وپیدا شد علی بن ابیطالب پس گفت کعب این مقفی اوّل ایشان هست ویازده نفر از فرزندان
او ونامید کعب ایشان را بنامهای ایشان در توریة تا اخر خبر که در باب دوّم از نجم الثاقب
ذکر شده است پس این حدیث شریف دلالت واضح دارد بر امامت دوازده امام واینکه
ایشان شأن عظیم در نزد خداوند دارند واینکه مقرّ بولایت ایشان مؤمن ومنکر ولایت
ایشان کافر وبرهان واضح است در بودن حجّت قائم دوازدهم از ایشان ودر امتیاز او از
ایشان بزیادتی نوراو وسفارش مخصوص از جانب خداوند دربارهٔ او واینکه او ظهور خواهد
کرد واز دشمنان دین خداوند انتقام خواهد کشید واخر حدیث دلیل واضح است در
اینکه امامت منحصر است باولاد حضرت امیرالمؤمنین بعد از خودش چنانکه احادیث
در این مضمون بسیار ذکر شد بدانکه اخبار معراج حضرت رسول خدا صلّی الله واله
متعدّد است اوّلا از جهت تعدّد معراج انحضرت چنانکه مرحوم صدوق در کتاب
خصال نقل کرده که معراج انحضرت صد وبیست مرتبه واقع شد ودر هر مرتبه سفارش شد
از خداوند بدوستی حضرت امیرالمؤمنین وباقی ائمّه علیهم السّلام زیادتر از انچه در مرتبه
سابقه سفارش شده بود وثانیا از جهت تعدّد راوی احادیث معراج که هر یکی در مجلسی
از مجالس حضرت پیغمبر بنحو مخصوصی شنیدند کیفیّت ان را وثالثا شاید یك راوی مثل جابر بن
عبدالله ومثل او از اشخاصیکه دوستی بخاندان ولایت وامامت دارند عمدا در مجالس متعدّده
از معراج رسول خدا صلّی الله علیه واله پرسیده تا انکه از برای سائر مردم نیز امامت ائمّه
وفضیلت ایشان واضح شود با وجود علم خود بران همچنانکه جابر بن عبدالله در مجالس
متعدّده بخدمت حضرت امام محمّد باقر علیه السّلام رسیده واز پیغمبر باو سلام رسانده
وسفارش انحضرت را باو رسانیده ولقب باقر را از جانب رسول خدا در مواضع عدیده
باو داده وهمچنین است حدیث معراج که خودش دانسته وباز هم پرسیده از جهت اظهار
دوستی خودش با ائمّه واز جهت دانستن دیگران پس در میان احادیث معراج ابدا منافات


واختلاف

واختلاف ندارد هرچند که اخبار متعدده از یک راوی بوده باشد فضلاً از اینکه از راویهای
متعدده باشد حدیث سی ام شیخ فقیه واعظ یوسف بن فرغلی بغدادی حنفی در کتاب
تذکرة الخواص از ائمة بعد از اعتراف بوجود حضرت مهدی وبودن او پسر حضرت امام
حسن عسکری واقرار او ببودن مهدی امام دوازدهم بسند خود روایت کرده از عبد العزیز
بن محمود بن البزاز از پسر عمر که گفت فرمود حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله که ظاهر
میشود در اخر الزمان یک مردی از اولاد من نام او مثل نام من است وکنیت او مثل کنیه
من هست و پر میکند زمین را از عدل همچنانکه پر شده باشد از ظلم پس این مهدی است
وبعد از نقل این حدیث فرموده واین حدیث مشهور است وبتحقیق خارج نموده یعنی روایت
کرده ابو داود و زهری از حضرت علی رضی الله عنه در معنای این حدیث و در او است
هرگاه باقی نمانده باشد از زمانه مگر یک روز البته خدا آن روز را طولانی میکند تا انکه
خدا مبعوث کند از اهل بیت من کسی را که زمین را پر کند از عدل تمام شد واین حدیث
نیز دلیل واضح است در ظهور مهدی از اولاد امیر المؤمنین در اخر الزمان و همنام و همکنیه
بودن ان مهدی با حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله واز معلومات است که ان
بزرگوار حضرت قائم حجة بن الحسن عسکری علیهما السلام است چنانکه در احادیث دیگر
واضح و اشکار گردید حدیث سی ویکم شیخ ابو محمد عبد الله بن احمد بن خشاب در
کتاب موالید الائمة بسند معتبر خود روایت کرده از جراح بن سفیان واو از طاهر بن هرون
از پدرش هرون واو از پدرش موسی بن جعفر واو از پدرش جعفر بن محمد که فرمود خلف
صالح از اولاد من خواهد شد واو است مهدی ونام او محمد است وکنیه او ابو القاسم
وظهور میکند در اخر الزمان وگفته میشود بر مادر او صیقل ودر روایت دیگر فرموده
گفته میشود بمادرش نرجس تمام شد واین حدیث دلیل صریح است در امامت وظهور
حضرت قائم مهدی وبودن او پسر حضرت امام حسن عسکری زیرا که کسی از اولاد حضرت امام
جعفر صادق بغیر از آن بزرگوار همنام وهمکنیه حضرت رسول خدا نیست خصوصاً مادر او
نرجس باشد ودلیل است در ظاهر شدن انحضرت در اخر الزمان چنانکه در احادیث
سابقه ذکر شد حدیث سی ودوم شیخ محمد ابراهیم الجوینی الشافعی در فرائد السمطین
باسناد خود روایت کرده از احمد بن زیاد واو از دعبل بن علی الخزاعی گفت من انشاء کردم
یک قصیده از برای اقای خودم علی بن موسی الرضا رضی الله عنه ودر حضور انحضرت
خواندم ان را تا انکه رسیدم وَقَبْرٌ بِبَغْدَادٍ لِنَفْسٍ زَكِيَّةٍ فرمود من هم دو بیت انشاء
میکنم وان را بقصیده خود ملحق کن گفتم بلی ملحق میکنم فرمود وَقَبْرٌ بِطُوسٍ يَا لَهَا مِنْ
مُصِيبَةٍ تَوَقَّدَ بِالْأَحْشَاءِ بِالْحُرُقَاتِ إِلَى الْحَشْرِ حَتَّى يَبْعَثَ اللهُ قَائِماً يُفَرِّجُ عَنَّا الْهَمَّ وَ

الکربات   دعبل گفت بعد از فرمایش آنحضرت من باقی قصیدهٔ خودم را خواندم تا آنکه رسیدم خروج امام لا محالة واقع   یقوم علی اسم الله والبرکات   یمیز فینا کل حق وباطل   ویجزی علی النعماء والنقمات   پس گریه کرد حضرت امام رضا گریهٔ شدیدی بعد از آن فرمود ای دعبل روح القدس در زبان تو نطق کرده است آیا میشناسی این امام را گفتم نه مگر آنکه من شنیدم ظاهر شدن یک امام را از شما اهل بیت که پر میکند زمین را از عدل و داد خواهی پس فرمود بدرستیکه امام بعد از من پسرم محمد است و بعد از او پسر او علی است و بعد از او پسر او حسن است و بعد از او پسر او حجت قائم است و او است انتظار کشیده شده در زمان غیبت او و اطاعت کرده شده بعد از ظاهر شدن او پس پر میکند زمین را از عدل محض همچنانکه پر شده باشد از ظلم و اما وقت ظهورش پس بتحقیق حدیث کرد بمن پدرم از پدران خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که فرمود مثل او مثل قیامت است که ناگهان واقع شود   تمام شد   و این حدیث شریف دلیل واضح است برانیکه مهدی صاحب الزمان پسر حضرت امام حسن عسکری هست و اینکه آنحضرت امام دوازدهم است و غائب خواهد شد و در زمان غیبت او شیعیان انتظار او را خواهند کشید و بعد از ظهورش مردم اطاعت او را خواهند کرد و زمین را پر از عدل خواهد نمود و اینکه وقت ظاهر شدن او را کسی نمیداند مثل روز قیامت بلکه این حدیث یک معجزه است از حضرت امام رضا که خبر از غیب داده و آینده را بیان فرموده موافق واقع مثل احادیث گذشته که از حضرت رسول خدا و سائر ائمه نقل شده که از غیب خبر داده اند همچنانکه جماعت شیعه ایشان را عالم بغیب و آینده میدانند   حدیث سی و سیم شیخ عالم تقی محدث علی المتقی ابن قاضی خان القرشی در کتاب برهان در علامات مهدی آخر الزمان روایت کرده بسند معتبر خود از حضرت ابی عبد الله الحسین علیه السلام که فرمود از برای صاحب این امر که مهدی صاحب الزمان باشد دو غیبت است و یکی از آن دو غیبت طول خواهد کشید تا آنکه بعضی از مردم میگویند که مرده است و بعضی از ایشان میگویند که رفته و تمام شده و نخواهد آمد و در زمان غیبت او کسی بجای او مطلع نمیشود از دوست او و غیر دوست او مگر آن شخص که با او است و بر کارهای او رسیدگی میکند   تمام شد   و این حدیث نیز دلالت دارد بر غائب شدن حضرت مهدی و طول کشیدن غیبت او تا آنکه جمعی از انتظار کشیدن او و ظهور او مأیوس شوند و از معلوم است که آنحضرت مهدی صاحب الزمان است که دو غیبت از برای او اتفاق افتاد یکی صغری و دیگری کبری که زمان ما است عجل الله فرجه وظهوره   حدیث سی و چهارم شیخ فقیه ابن ماجه در کتاب سنن خود و ابو نعیم الحافظ در مناقب مهدی والشیخ الطبرانی در کتاب معجم کبیر خود باسناد خودشان روایت کرده اند





محمد بن الحنفیة واو از پدرش امیر المؤمنین و او از حضرت رسول الله که فرمود حضرت
مهدی آخر الزمان از ما اهل بیت است و خداوند کار او را در یک شب اصلاح خواهد فرمود
تمام شد و این حدیث نیز صریح است در بودن حضرت مهدی از اولاد پیغمبر و در ظهور
او بعد از این و مؤید کردن خداوند او را بتأیید خود و اصلاح فادر متعال کار او را در یک
شب و این دلیل است بر بودن او در نزد حقتعالی از مقربین و بر مأمور بودن او از جانب
خدا و این معنی امامت و خلافت از جانب خداوند است و در شان او کافی است

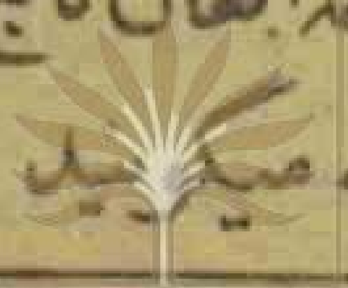
حدیث سی و پنجم محمد بن محمد شافعی در کتاب کفایة الطالب و شیخ دارقطنی در کتاب جرح
و تعدیل خود باسناد معتبرهٔ خودشان روایت کرده اند از ابی هرون عبدی که گفته بود
ابی سعید خدری آمدم و باو گفتم آیا تو در بدر حاضر بودی گفت بلی گفتم آیا خبر نمیدهی بما
از چیزهائیکه از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده گفت بلی خبر میدهم رسول خدا ص
مریض شد بطوریکه ضعیف گردید آنگاه فاطمه بعزم عیادت بخدمت پیغمبر وارد شد در
حالتیکه در دست راست آنحضرت من بودم پس وقتیکه فاطمه ضعف پیغمبر را دید گریه
کرد رسول خدا فرمود سبب گریهٔ تو چیست یا فاطمه گفت از ضایع شدن میترسیم فرمود
آیا ندانسته که خدایتعالی بر زمین نظر کرد پدر ترا از میان اهل آن برگزید و بعد از آن نظر
دیگر نمود شوهر ترا از ایشان برگزید و بمن وحی نمود که ترا باو تزویج نمایم پس ترا باو تزویج
نمودم و او را وصی خود قرار دادم آیا نمیدانی که خدایتعالی با تو کرامت دارد بسبب اینکه
علم و حلم شوهرت از همهٔ اهل زمین زیادتر است و در اسلام از همهٔ ایشان مقدم است آنگاه
فاطمه خوشحال گردید پس رسول خدا ص فرمود از برای علی هشت منقبت است ایمان بخدا
و برسول او و حکمت او و دو سبط او که حسن و حسین باشند و امر کردن بمعروف و نهی نمودن
از منکر و فرمود یا فاطمه با هل بیت من هفت خصلت داده شده که باحدی داده نشده از
اولین و آخرین پیغمبر ما بهترین پیغمبران است و او پدر تو است و وصی ما بهترین اوصیاء
است و او شوهر تو است و شهید ما بهترین شهداء است و او حمزه عم پدر تو است و از
ما هست دو سبط این امت و ایشان پسران تو اند و از ما است مهدی این امت که عیسی بن مریم
در پشت سر او نماز خواهد گذارد و بعد از آن دست خود را گذاشت بر کتف امام حسین
و فرمود از این است مهدی این امت تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است
در بودن حضرت مهدی از اولاد حضرت امام حسین و افتخار پیغمبر بودن مهدی از اهل
بیت خود مثل بودن حضرت حسن و حسین علیهما السلام از اهل بیت و از معلومات است
که همین مهدی پسر حضرت امام حسن عسکری هست و بغیر از آن بزرگوار کسی از اولاد حضرت
امام حسین ملقب بمهدی نشده و حدیث شریف واضح است در ظاهر شدن آنحضرت

مهدی صاحب الزمان روایت کرده اند

بعد از این بعلت آنکه حضرت پیغمبر وعده کرد که عیسی بن مریم در پشت سر او نماز خواهد
گذارد و ایضاً حدیث دلیل است در بودن حضرت امیر المؤمنین وصی پیغمبر و بهتر بودن
او از سائر مردم بسبب آنچه در حدیث ذکر فرموده حدیث سی و هشتم حافظ ابونعیم بسند
معتبر خود از احمد بن عبدالله از علی بن هلال و او از پدرش روایت کرده است که گفت بخدمت
رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم در حالت احتضارش ناگاه فاطمه را در بالای سر او
دیدم میگریست تا آنکه صدا بگریه بلند نمود پس رسول خدا سر خود را بسمت وی برداشت
و فرمود ای حبیبهٔ دل من چه چیز ترا میگریاند گفت میترسم که بعد از تو ضایع شویم فرمود
ای حبیبهٔ من آیا ندانسته که خدا یتعالی بر زمین نگاهی کرد پدرت را از میان ایشان
برگزید و بعد از آن نظری کرد و شوهر ترا برگزید و بمن وحی کرد که ترا باو تزویج نمایم و ما
اهل بیت را خداوند خاصیت داده که باحدی نداده پیشتر از ما و باحدی نخواهد داد
بعد از ما من خاتم انبیاء و اکرم ایشانم و دوست ترین مخلوقاتم در نزد خداوند و من
پدر توهستم و وصی من بهترین اوصیاء و محبوبترین ایشان است در نزد خداوند و او
شوهر تواست و شهید ما بهترین شهداء است و احب ایشانست در نزد خداوند و او
پسر عمت و برادر شوهرت است و از ما است دو سبط این امت و ایشان پسران تو حسن و
حسین است و ایشان سید جوانان بهشتند و سوگند بخدائیکه مرا براستی مبعوث گردانیده
که پدر ایشان از ایشان افضل است و قسم بخداوند که مرا براستی فرستاده که مهدی این
امت از ایشان است و در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت بهمدیگر کردند
و راههای هدایت قطع شد و بعضی اموال بعضی را غارت مینمایند بزرگ بر کوچک
رحم نمیکند و کوچکان تعظیم بزرگان بجا نیاورند پس در این حال خداوند برانگیزاند کسی را
یعنی مهدی را که قلعه های ضلالت و دلهای قفل شده را میگشاید و دین را در آخر
الزمان اقامه میکند چنانکه من در اول زمان اقامه نمودم و او زمین را پر از عدل و داد
خواهی میگرداند همچنانکه پر شده باشد از ظلم و بعد فرمود یا فاطمه غمگین مباش و گریه
مکن بدرستیکه خدا مهربانتر است بتو از من زیرا که ترا در دل من محبتی است بدرستیکه
خدا ترا بشوهرت تزویج نمود و او بزرگترین مردمان است از حیثیت حسب و اکرم ایشان
است از جهت نسب و بیناترین ایشان است بقضایا و از خدا یتعالی مسئلت نمودم که ترا بعد
از من پیشتر از اهل بیت من بمن برساند و علی فرمود که فاطمه بعد از پیغمبر در دنیا نماند
مگر هفتاد و پنج روز تمام شد و این حدیث شریف غیر از حدیث سابق است چنانکه
از مضمون آنها معلوم میشود مغایرت این دو تا وجهت علاحده بودن هر یکی از اینها
از جهت تعدد و تغایر مجلس حضرت پیغمبر است و از جهت متعدد شدن سؤال حضرت


فاطمه

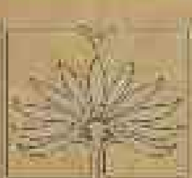
فاطمه علیها السّلام و گریهٔ او است و علّت متعدّد شدن سؤال فاطمه و تعدّد فرمایش
پیغمبر با او در مجالس عدیده از جهت اظهار کردن رسول خدا است از شان و مراتب فاطمه
و حضرت امیر المؤمنین و اولاد او علیهم السّلام است چنانکه در حدیث جابر ذکر شد نه
از جهت اختلاف روایات و نسیان بعضی از روایات است و الحاصل این حدیث شریف
نیز دلیل واضح است در بودن حضرت مهدی آخر الزمان از اولاد حضرت امام حسین
و ظاهر شدن او بعد از این و پر کردن او زمین را از عدل بعد از پر شدن آن از ظلم و بی
اعتدالی و هرج و مرج در اطراف آن حدیث سی و هفتم نیز حافظ ابو نعیم بسند معتبر
خود از جابر بن عبد الله و او از ابی سعید خدری و او از حذیفه روایت نموده که گفت رسول
خدا صلی الله علیه و آله خطبه فرمودند و بعد از آن هر چه که شدنی بود بما خبر داد و بعد از
آن فرمود اگر از دنیا نماند مگر یکروز هر آینه خدا آن را طولانی گرداند تا آنکه برانگیزاند
مردی را از اولاد من که نام او نام من است پس آنگاه سلمان برخاست و گفت یا رسول الله
از نسل کدام پسرت خواهد شد فرمود از اولاد این و اشاره فرمود بحضرت امام حسین
علیه السّلام تمام شد و این حدیث شریف نصّ واضح است در بودن مهدی از اولاد
حضرت امام حسین و ظاهر شدن او بعد از این زیرا که همنام پیغمبر که ظاهر شود بعد از
این و از اولاد حضرت حسین بوده باشد نیست مگر مهدی موعود حجة ابن الحسن صاحب
الزمان حدیث سی و هشتم شیخ محمد بن محمد شافعی در کتاب کفایت الطالب در
مناقب علی بن ابیطالب از کتاب فردوس ابن شیرویهٔ دیلمی باسناد خود از حذیفة بن
یمان روایت کرده که گفت پیغمبر فرمود مهدی از اولاد من است روی او مانند ماه
درّی است و رنگش رنگ عربی است و جسمش جسم اسرائیلی است زمین را پر از عدل گرداند
چنانکه پر از ظلم گردیده باشد بخلافتش همهٔ اهل آسمانها و زمینها و مرغان در هوا
راضی میشوند و بیست سال خلافت میکند تمام شد و این حدیث صریح است در بودن
مهدی از اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و بودن او در صفات جمیله و اخلاق حمیده
و ظاهر شدن او بعد از این و پر کردن او زمین را از عدل و راضی شدن تمامی اهل آسمان
و زمین و حتی مرغان بخلافت او و از معلوم است که این مهدی باید امام معصوم بوده
باشد و نیست این شخص مگر حجة بن الحسن عسکری چنانکه محی الدین بن عربی
در فتوحات مکی خود فرموده است که این مهدی آخر الزمان که همنام و هم کنیهٔ پیغمبر و
پسر امام حسن عسکری هست معصوم است از خطاء در حکم بسبب الهام ملک احکام را برای او
همچنانکه پیغمبر بما خبر داده که آن مهدی خطا نمیکند و در همهٔ افعال تابع شود بر من
تمام شد حاصل کلام محی الدین و این نصّ است در آنچه شیعه میگویند



حدیث سی و نهم نیز شیخ محمد شافعی در کفایت الطالب و شیخ ابو نعیم حافظ باسناد معتبر خود شان روایت کرده اند از حضرت علی بن ابیطالب که گفت او بخدمت حضرت رسول خدا عرض کردم یا رسول الله آیا از ما آل محمد هست مهدی این امت یا از غیر ما هست پس آنحضرت فرمود از ما است خدا یتعالی با او دین را ختم میکند چنانکه با ما فتح نمود و با ما از فتنه ها نجات می یابند چنانکه از شرک نجات یافتند و باما خدا یتعالی دلهای ایشان را بعد از عداوت و فتنه با همدیگر مهربان گرداند و با هم برادر میشوند همچنانکه بعد از عداوت شرک با همدیگر برادر دینی گردیدند تمام شد و این حدیث صحیح دلیل واضح است در بودن حضرت مهدی از اولاد حضرت رسول خدا و از آل محمد و در اینکه از غیر ایشان نیست و برهان است در اینکه آن مهدی دین را ختم و کامل میکند و ابداً اخلاف شرع واقع نمیشود و فتنه های روی زمین همه برداشته میشود و در اینکه تمام دینها دین واحد میشود و این نیست مگر حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام حدیث چهلم محدث عارف کامل السید علی الهمدانی الشافعی در کتاب مودة القربی باسناد معتبر خود از عبایة بن ربعی روایت نموده گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود من سید پیغمبرانم و علی بن ابیطالب سید اوصیاء هست و بدرستیکه اوصیاء من بعد از من دوازده نفر است و اول ایشان علی بن ابیطالب است و آخر ایشان قائم مهدی هست تمام شد و این حدیث شریف دلیل واضح است در امامت و وصایت حضرت مهدی و قائم بودن او بعد از من و هدایت کردن او مردم را زیرا که معنای مهدی هدایت نمودن خلق است بواقع و بجمیع احکام شرع بدون خطا در هدایت چنانکه محی الدین بن عربی در فتوحات مکیه فرموده و کلام او در سابق ذکر شد و ایضاً این حدیث دلیل صریح است در امامت دوازده امام از اولاد حضرت امیر المؤمنین و وصی بودن و جانشین شدن ایشان از پیغمبر بعلت آنکه چنانکه حضرت رسول خدا تصریح بخلافت و وصایت حضرت علی بن ابیطالب نمود همچنین تصریح فرمود بوصایت یازده نفر بعد از او و آخر ایشان را حضرت قائم مهدی قرار داد و مثل این حدیث در صریح بودن در امامت دوازده امام و خلیفه بودن حضرت امیر المؤمنین و اولاد او از رسول خدا صلی الله علیه و آله در کتب معتبره اهل سنت بسیار است و حقیر چند حدیث از آنها از جهت واضح شدن معنای این حدیث نقل میکند تا آنکه مطلب واضح گردد حدیث اول نیز سید علی الهمدانی الشافعی در کتاب مذکور بسند خود روایت کرده از سلمان رضی الله عنه گفت وارد شدم بخدمت پیغمبر و حضرت امام حسین در روی زانوی پیغمبر بود و چشمها و دهن او را میبوسید و میفرمود تو سیدی و پسر سیدی و تو امامی و پسر امامی و تو حجتی و پدر نه نفر حجتی که از صلب تو خواهند آمد



ونهم ایشان قائم ایشان است حدیث دوم باز در ان کتاب بسند خود از اصبغ بن نباته
از عبدالله بن عباس رضی الله عنهما روایت کرده گفت شنیدم از پیغمبر که میفرمود من و
علی وحسن وحسین ونه نفر از اولاد حسین مطهر وطاهر هستیم ومعصوم میباشیم
حدیث سیم احمد بن حنبل در کتاب مسند خود که از صحاح است بسند خود روایت کرده
از مسروق گفت با عبدالله بن مسعود در مسجد بودم پس یك مردی امد وگفت یا بن
مسعود ایا پیغمبر شما از برای شما فرموده است که چند نفر بعد از او خلیفه خواهند شد ابن
مسعود گفت بلی دوازده نفر مثل عدد نقباء بنی اسرائیل ودر بعضی از روایات بلی پیغمبر بما عهد
نموده بدرستیکه بعد از او دوازده خلیفه خواهند شد بعدد نقباء بنی اسرائیل ودر بعضی
از انها ابن مسعود گفت سؤال کردیم از پیغمبر پس فرمود دوازده نفر خواهند شد مثل عدد
نقباء بنی اسرائیل ودر بعضی از انها بلی دوازده نفر عدد نقباء بنی اسرائیل حدیث چهارم
مسلم در صحیح خود روایت کرده از جابر بن سمرة گفت با پدرم بخدمت پیغمبر وارد شدیم پس
شنیدم که فرمود بدرستیکه این امر منقضی نمیشود تا انکه بگذرد بر امت دوازده نفر خلیفه
وبعد از این یك فرمایش فرمود بر من مخفی ماند واز پدرم پرسیدم که چه فرمود گفت فرمود
جمیع ایشان از قریش هستند ودر روایت دیگر ثابت خواهد شد امر مردم در گذارش
مادامیکه ولی ایشان دوازده نفر خلیفه باشد ودر روایت دیگر ثابت خواهد شد
این دین در عزت ومناعت مادامیکه در امت دوازده نفر خلیفه باشد حدیث پنجم
نیز مسلم در صحیح خود روایت کرده بسند خودش که در عشیه جمعه که اسلمی را رجم کردند
پیغمبر فرمود ثابت است این دین در قیام خود تا روز قیامت ومیشود در امت دوازده نفر
خلیفه جمیع ایشان از قریشند حدیث ششم روایت کرده است بزاز بسند خود که پیغمبر فرمود
ثابت خواهد گردید امر امت من در قیام خود تا انکه بگذرد دوازده نفر خلیفه جمیع ایشان از
قریشند وابوداود نیز این را روایت کرده حدیث هفتم مسدد در کتاب مسند کبیر خود
از ابی الخلد روایت کرده که پیغمبر فرمود هلاك نمیشود این امت تا انکه مادامیکه از ایشان
دوازده خلیفه بوده باشد وجمیع ان دوازده نفر عمل میکنند بهدایت ودین حق
حدیث هشتم روایت کرده بخاری در صحیح خود از ابن عباس که پیغمبر فرمود من سید انبیایم
وعلی سید اوصیاء است وبعد از من دوازده نفر امیر خواهد شد جمیع ایشان از قریشند
ودر روایت حموینی بدرستیکه اوصیاء من بعد از من دوازده نفر است اول ایشان علی
است واخر ایشان مهدی است حدیث نهم شارح غایة الاحکام بسند خود روایت کرده
از ابی بلج از عمر بن میمون واز حبیب بن یسار از جریر بن عثمان واز علی بن زید از سعید بن
مسیب جمیع ایشان از ابی قتاده که گفت از پیغمبر شنیدم فرمود امامان بعد از من دوازده



نفر بند عدد نقباء بنی اسرائیل وحواریون عیسی حدیث دهم باز هم درکتاب مذکور بسند
خودش روایت کرده از ابی عبد الله الحسین که فرمود از ما دوازده نفر مهدی است اول ایشان
علی بن ابیطالب است واخر ایشان حضرت قائم است حدیث یازدهم ابوداود در صحیح خود
روایت کرده بسند خودش که پیغمبر فرمود که ثابت خواهد شد این دین درحالتیکه ظاهر
است تا بروز قیامت ومیشود از برای ایشان دوازده نفر خلیفه جمیع ایشان از قریشند
حدیث دوازدهم عبد الله بن بطة العکبری درکتاب ابانه باسناد خود روایت کرده از انس
گفت پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد این دین درحالتیکه قائم است تا دوازده خلیفه از
قریش باشد پس وقتیکه ایشان رفتند زمین اهل خود را فرو خواهد برد تمام شد واز این
قبیل احادیث درکتب صحاح ومعتبره اهل سنت بسیار است ولکن حقیر اکتفاء نمود باین دوازده
حدیث از جهت تیمن وتبرک باین عدد شریف واین احادیث شریفه دلیل واضح است
در امامت دوازده امام که اول ایشان حضرت امیر المؤمنین واخر ایشان حضرت مهدی
اخر الزمان باشد زیراکه بغیر از این دوازده نفر اشخاص دیگر نیست که قابل امامت وخلافت
باشند باوجود انکه دربعضی از این احادیث تصریح شده باینکه این دوازده خلیفه حضرت
امیر المؤمنین واولاد او هستند تا قائم مهدی علیهم السلام والحاصل این احادیث مذکوره
دلیل صریح است بقرینه حدیث چهلم واحادیث سابقه بران در امامت وخلافت ووصایت
شان دوازده امام از ال محمد صلی الله علیه واله ودر اینکه مهدی اخر الزمان اخر ایشان
است واینکه او زنده وغائب است واینکه الان عزت دین وقیام ان وفرو نبردن زمین اهل
خود را وقائم نشدن قیامت بسبب وجود مبارک حضرت مهدی است زیراکه در احادیث
مذکوره عزت دین وقوام ان وفرو نبردن زمین اهلش را وبرپا نشدن قیامت منوط وموقوف
بوجود دوازده نفر خلیفه شده واز معلومات است که یازده نفر از ایشان شهید شدند واز
حضرت امیر المؤمنین تا امام حسن عسکری علیهم السلام بدرجه رفیعه شهادت فائز شدند
پس اگر حضرت قائم مهدی وجود نداشته باشد والان غائب نشده باشد باید قیامت برپا شود
وزمین اهلش را فرو برد وعزت وقوام دین برود پس از این دوازده حدیث واضح میشود وجود
امام دوازدهم وغائب بودن او وظاهر شدن او بعد ازین ومثل این احادیث مذکوره است
درین دلالت واضحه احادیث امان واخبار ثقلین واحادیث طائفه واخبار سفینه ودر
هریك از این چهار مطلب اخبار بی شمار وارد شده واز جهت توضیح مطلب خود حقیر چند تا
از ان احادیث از کتب معتبره اهل سنت نقل میکند تا معلوم بودن وجود امام زمان مهدی
اخر زمان واضح واشکار وعوامی بشود بنا بطریقه ومذهب واعتقاد خود اهل سنت وبنا
بر کتب صحاح ومعتبره ومعروفه ایشان حدیث اول ابو عمر مسدد وابن ابی شیبه وابو یعلی



وطرفه

وطبرانی باسناد صحیحهٔ خودشان روایت کرده اند از ابن سلمة واو از پدرش گفت پیغمبر فرمود نجوم وستارگان امان است ازبرای اهل اسمان واهل بیت من امان است ازبرای اهل زمین از امت من حدیث دوم حاکم در کتاب مستدرک خود باسناد خودش روایت کرده از ابن عباس گفت پیغمبر فرمود که نجوم امان است برای اهل زمین از غرق شدن واهل بیت من امان است برای امت من از اختلاف پس وقتیکه مخالفت نمود قبیلهٔ از عرب بر اهل بیت من پس ان قبیله حزب ولشکر ابلیس میشود واین حدیث را حاکم صحیح دانسته است حدیث سیم احمد بن حنبل در مناقب باسناد خود روایت کرده از علی بن ابیطالب علیه السلام که حضرت رسول خدا فرمود ستارگان امان است برای اهل اسمان پس وقتیکه برطرف شدند ستارگان اهل اسمان برطرف میشوند واهل بیت من امان است برای اهل زمین پس زمانیکه اهل بیت من رفتند اهل زمین میروند وهلاک میشوند وازین سه حدیث معلوم میشود که اهل بیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله مثل ستارگان تا روز قیامت در میان این امت خواهند بود وچنانکه ستارگان علامت برپا شدن اسمان است تا روز قیامت وهمچنین اهل بیت انحضرت علامت امان وعدم نزول عذاب است بر اهل زمین وبقراین سابقه معلوم است که مراد از اهل بیت انحضرت همان دوازده امام است وواضح است که از ایشان بغیر از حجة بن الحسن عسکری باقی وزنده نمانده پس امان اهل زمین درین زمان موقوف ومنوط است بوجود مهدی صاحب الزمان علیه السلام پس این احادیث نیز دلیل است بباقی بودن انحضرت درین زمان وغایب شدن او از مردمان ودشمنان حدیث چهارم صاحب صحیح بخاری بسند خود از عمیر بن هانی روایت کرده که گفت شنیدم از معویه که گفت پیغمبر فرمود ثابت میشود یک طائفهٔ از امت من قیام کنندهٔ بامر خداوند ضرر نمیکند بر ایشان خذلان ومخالفت دیگران تا انکه بیاید امر خداوند حدیث پنجم روایت نموده مسلم در صحیح خود از ثوبان که پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد طائفهٔ از امت من در حق ضرر نمیکند بایشان خذلان خاذلان تا انکه بیاید امر خداوند در حالتیکه ایشان در حق ودر ان حال هستند حدیث ششم باز مسلم در صحیح خود باسناد خودش روایت کرده از مغیرة گفت شنیدم از رسول خدا که میفرمود ثابت خواهد شد یک قوم از امت من غالب بر مردم یعنی در حق ودانستن ان تا انکه بیاید بر ایشان امر خداوند در حالتیکه ایشان غالبند حدیث هفتم سیوطی در جامع صغیر خود روایت کرده از ابن ماجه گفت پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد یک طایفه از امت من قائم شوندهٔ بامر خداوند ضرر نمیکند بر ایشان مخالفت دیگران حدیث هشتم حاکم در مستدرک باسناد خود روایت کرده که پیغمبر فرمود ثابت خواهد شد یک طائفه از امت من ظاهر شوندهٔ



برحق تا انکه قیام کند قیامت حدیث نهم سیوطی در جامع کبیر در مسند عمر روایت کرده
که عمر خطبه خواند و گفت شنیدم از پیغمبر میفرمود ثابت خواهد شد یك طائفه از امت
من در حق تا انکه بیاید امر خدا تمام شد و این شش حدیث دلیل واضح است در بودن
حق و شرع واقع و حقیقت و واقعیت درمیان یك طائفه از امت پیغمبر چنانکه معنای
این احادیث همین است و از معلومات ست که مراد پیغمبر ازین طایفه اهل بیت خود است
که ایشان در حقند و موافق واقع عمل میکنند و شرع واقعی را ایشان میدانند و معلوم
است که این تا قیامت خواهد شد چنانکه معنای احادیث است پس معلوم میشود که
باید کسی از اهل بیت بوده باشد تا انکه درحق باشد و دیگران در باطل پس انکس حضرت
حجة بن الحسن مهدی صاحب الزمان است و انکسانیکه با و تابع باشند و او را امام غائب
میدانند و عمل بفرمایش او و پدرانش میکنند و اگر حضرت مهدی و تابعان او در حق
نباشند و اشخاصیکه بپدران و اجداد او تبعیت میکنند درحق نبوده باشند پس کدام
طائفه از امت پیغمبر درحق خواهند شد و اگر امام مهدی آخر الزمان موجود نباشد پس
کدام کسان از اهل بیت درحق خواهد بود و بالجمله این شش حدیث بقرینه احادیث سابقه
و اخبار اینده دلیل است در وجود حضرت مهدی و غائب بودن او از مردمان حدیث دهم
احمد بن فضل بن محمد شافعی در کتاب وسیلة المآل بسند خود از ابن عباس روایت کرده گفت
پیغمبر فرمود مَثَل اهل بیت من مَثَل سفینه نوح است که هرکس سوار شد بران نجات یافت
و هرکس تخلف کرد و سوار نشد بران غرق شد و این حدیث را عمر بن خضر و طبرانی و ابونعیم
و بزاز نیز روایت کرده اند حدیث یازدهم ابوالحسن مغازلی در مناقب خود باسناد خودش
از ابن عباس روایت کرده که گفت حضرت پیغمبر فرمود مَثَل اهل بیت من مَثَل سفینه
نوح است کسیکه سوار شد بران نجات یافت و کسیکه مؤخر شد از ان و سوار نگردید بران
هلاك شد حدیث دوازدهم نیز مغازلی باسناد خود روایت کرده از ابن زبیر گفت پیغمبر
فرمود مَثَل اهل بیت من مَثَل سفینه نوح است هرکسیکه سوار شد بران سلامت ماند
و کسیکه ترك نمود انرا غرق شد حدیث سیزدهم باز مغازلی باسناد خود روایت نموده از
علی بن ابیطالب کرم الله وجهه گفت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود مَثَل
اهل بیت من مثل سفینه نوح است هرکسیکه سوار شد بران نجات یافت و کسیکه متعلق
شد بران فائز گردید و هرکسیکه متاخر شد از ان انداخته شد بآتش حدیث چهاردهم
نیز مغازلی باسناد خود از ابی ذر روایت کرده گفت شنیدم از رسول خدا فرمود مَثَل اهل
بیت من در میان شما مثل سفینه نوح است در قوم او هرکس سوار شد بران نجات یافت
و هرکس تخلف نمود از ان غرق شد و مثل حطه است از برای بنی اسرائیل حدیث پانزدهم



ابو یعلی باسناد خود روایت کرده از ابی الطفیل و او از ابی ذر گفت پیغمبر فرمود مثل اهل بیت من
در میان شما مثل سفینهٔ نوح است هر کسیکه سوار شد بران نجات یافت و هر کسیکه تخلف کرد
از آن غرق شد و بدرستیکه مثل اهل بیت من در میان شما مثل باب حطّة است
حدیث شانزدهم ابراهیم بن محمد شافعی در فراید سمطین باسناد خود روایت کرده
از حبش بن معتمر گفت شنیدم از ابی ذر رضی الله عنه در حالتیکه اخذ نموده بود او در
کعبه و میگفت ای مردم من ابوذرّ هستم و من شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله
میفرمود بدرستیکه مثل اهل بیت من در میان شما مثل سفینهٔ نوح است هر که داخل
شد بران نجات یافت و هر که تخلف کرد از آن هلاک شد و این هفت حدیث سفینه دلیل واضح
است در امامت و خلافت اهل بیت حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در اینکه
ایشان مثل سفینهٔ حضرت نوح هستند در نجات مردم بتمسک کردن با ایشان و نجات
یافتن از هلاکت دنیا و آخرت بسبب چنگ زدن بدامن ایشان و همچنانکه سفینهٔ نوح سبب
نجات مردم شد از برای آنها که متمسک شدند بآن همچنین اهل بیت پیغمبر سبب نجات
است از برای آن اشخاصیکه تمسک نمایند با ایشان و همچنانکه اشخاصیکه بسبب تخلف
از سفینهٔ نوح غرق شدند و در دنیا هلاک گردیدند و در آخرت بعذاب ابدی گرفتار
شدند همچنین آن اشخاصیکه از اهل بیت پیغمبر تخلف نمایند و متمسک با ایشان نباشند
در دریای جهل ابدی و در قعر جحیم همیشه گی معذب و غرق و هلاک خواهند گردید و
در درکات نار با کفار همراز و همآواز خواهند شد چنانکه معنای این احادیث شریفه
همین است پس معلوم گردید که اهل بیت مثل سفینهٔ نوح است و از واضحات است که
مراد از اهل بیت نه ایشان هستند که در زمان حضرت رسول بودند زیرا که خود پیغمبر
در آن زمان کافی بود از برای تمسک مردم باو بلکه مراد از اهل بیت آنحضرت اهل بیت او
است از زمان خود تا روز قیامت چنانکه از احادیث امان معلوم شد و اگر مراد از ایشان
مخصوص بزمان معین باشد اولاً این خلاف معلوم از احادیث است و ثانیاً آن زمان
معلوم نیست پس باید مراد عموم زمانها باشد تا روز قیامت و نیز باید مراد از اهل بیت آن
اشخاص باشند که عالم بواقع و دانا بدقایق شرع باشد و علاوه بر این باید تالی مرتبهٔ پیغمبر
باشد اگر مثل او نبوده باشد و دارای عصمت باشد تا تمسک مردم باو صحیح باشد و اگر معصوم
نشود چگونه چنگ زدن باو سبب نجات میشود و از هلاکت جهل واقعی انسان خلاص میگردد
و اگر دانا و بینا نباشد چگونه نادان حقیقی را و نابینای واقعی را از جحیم جاهلی و از درکات
نادانی بجنت دانائی و بهشت بینائی میرساند پس علاوه بر علم لدنّی و دانائی واقعی باید در
اهل بیت عصمت حقیقی باشد تا مردم بخاطر جمع و با عزم و جزم با ایشان تمسک نمایند

ونجات یابند واز معلومات است که این اشخاص با این اوصاف همان دوازده نفرند بعد از
پیغمبر وهمیشه بوده اند وحالا هم حضرت حجة بن الحسن عسکری موجود وغائب است وجماعت
اثنا عشریه در همه افعال واقوال تمسک میکنند بهمان دوازده نفر از جهت این احادیث
صحیحه که علماء عدول وفحول در هر طبقه از اصحاب وتابعین واز سنی وشیعی آنها را روایت
کردند وصحیح دانستند واگر مهدی صاحب الزمان الآن موجود نباشد واو را غائب ندانیم پس
در عصر ما ها ودرین زمانها از اهل بیت پیغمبر عالم واقعی وبینا ودانا از هر جهة کدام کس
خواهد شد وپیغمبر ما را در زمان خودمان بکدام کس راهنمائی فرموده والآن از اهل بیت
حضرت رسول خدا بغیر از حضرت مهدی صاحب الزمان که بنص احادیث سابقه امام دوازدهم
است کدام کس وجود دارد ومردم باید باقوال وافعال کدام یکی از اهل بیت تبعیت کنند و
اما شیعه بفرمایش او عمل میکنند زیرا که او در زمان غیبت خودش علما را نائب خود قرار
داده در بیان کردن مسائل حلال وحرام از قول خودش واجداد خودش وایشان را امر باستنباط
احکام شرع فرموده از قواعدیکه پدران آنحضرت وخودش در زمان خودشان وضع
کرده اند وطریق فهمیدن احکام را بدوستان خود نشان داده اند پس جماعت اثنا عشریه
بعد از پیغمبر تمسک بسفینه اهل بیت کرده اند واهل بیت را امان اهل زمین دانسته اند
وایشان را طائفه در حق فهمیده اند وآن بزرگواران را دانا وبینا وعالم بعلم لدنی وامام بعد
از امام تا دوازدهم یقین کرده اند از جهت خلفاء اثنا عشر چنانکه دوازده حدیث بعد
از حدیث چهلم ذکر شد واز جهت اخبار امان واحادیث طائفه واخبار سفینه چنانکه ذکر
کردیم وبسبب احادیث که بعد از این ذکر خواهد شد حدیث هفدهم احمد بن حنبل در
در مسند خود باسناد خود روایت کرده از زید بن ثابت گفت حضرت پیغمبر فرمود بدرستیکه
من در میان شما دو خلیفه میگذارم بعد از خودم یکی کتاب خداوند که حبل وریسمانی محکم
وکشیده شده در بین آسمان وزمین یا از آسمان بزمین ودیگری عترت واهل بیت من است
وبدرستیکه این دو خلیفه که کتاب واهل بیت من باشند ابدا از همدیگری مفارقت نمیکنند
تا آنکه وارد شوند بمن در حوض کوثر حدیث هجدهم ثعلبی در تفسیر آیه وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ
اللهِ جَمِيعًا بسند خود از ابی سعید خدری روایت کرده گفت از پیغمبر شنیدم میفرمود بدرستیکه
بتحقیق واگذاشتم در میان شما دو ثقل ودو چیزی سنگین ودو خلیفه اگر شما اخذ بآنها
نمائید ابدا بضلالت نیفتید بعد از من ویکی از آن دو خلیفه بزرگ است وآن کتاب
خداوند است که ریسمانی است از آسمان کشیده شده بزمین ودیگری عترت من است و
اهل بیت خودم آگاه باشید بدرستیکه آنها از همدیگری ابدا مفارقت نمیکنند تا آنکه
بحوض وارد شوند حدیث نوزدهم در صحیح بخاری بسند خود روایت کرده که پیغمبر فرمود

بدرستیکه



بدرستیکه من واگذاشتم درمیان شما بعد از خودم دو چیز بزرگ را یکی کتاب خداوند است و دیگری اهل بیت من و اینها از همدیگر ابدا مفارقت نمیکنند تا آنکه بر من وارد شوند در حوض حدیث بیستم مسلم در صحیح خود باسناد خودش روایت نموده از رسول خدا که میفرمود بدرستیکه من واگذاشتم درمیان شما بعد از خودم چیزی را که اگر شما چنگ بزنید بآن ابدا بضلالت نیفتید و آن چیز دو ثقل بزرگ است که از همدیگر جدا نمیشوند تا آنکه بحوض وارد شوند کتاب خدا و عترت من است پس نظر کنید چگونه آنها را بعد از من نگاه دارید و این حدیث را احمد بن حنبل در مسند خود و بخاری در صحیح خود و ابن مغازلی در مناقب خود بچند طریق روایت کرده اند و همه سندها را صحیح دانسته اند حدیث بیست و یکم فاضل عالم احمد منجم باشی حنفی باسناد خود روایت کرده که حضرت پیغمبر فرمود بدرستیکه من واگذاشتم درمیان شما دو خلیفه یکی کتاب خداوند است که ریسمان کشیده شده است در بین آسمان و زمین و دیگری عترت من و اهل بیت من است و مادامیکه شما بآنها چنگ بزنید بضلالت نیفتید و بدرستیکه آنها از همدیگر مفارقت نمیکنند تا آنکه وارد شوند بحوض پس بشناسید که چگونه آنها را خلیفه بدانید بعد از من تمام شد و احادیث درین مضمون بسیار است و معنای همه آنها قریب بیکدیگر است و این مضمون متواتر است و احتیاج بذکر همه آن اسناد ندارد و چنانکه این پنج حدیث ثقلین در کتب صحاح و معتبره علماء عامه و اهل سنت متواتر است همچنین در کتب معتبره اثنا عشریه تواتر دارد مثل احادیث سفینه و اخبار امان و احادیث طائفه و اخبار خلفاء اثنا عشر پس لابد است از ملتزم شدن و اقرار و اعتراف کردن بمعنای این احادیث و معترف شدن بخلافت ثقلین بعد از پیغمبر پس چنانکه کتاب خداوند درمیان امت تا روز قیامت باقی و از پیغمبر بازمانده است و مرجع ایشان است در احکام خداوند همچنین عترت و اهل بیت آنحضرت تا روز قیامت درمیان امت خواهند شد و ملجاء حلال و حرام خواهند بود تا روز حشر و نشر چنانکه معنای احادیث ثقلین اینست و حاصل آنها آنست که لابد است در هر عصر بعد از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله تا روز قیامت از وجود یک مردی از اهل بیت آنحضرت که واجب باشد تمسک باو در امور دین و احکام شرع مبین و لازم شود معرفت او و متابعت او در مسائل حلال و حرام و سائر احکام مثل متابعت قرآن در هر زمان زیرا که آن شخص از اهل بیت مثل قرآن است و شریک و سهیم آن هست ازین جهت تا روز قیامت و مفارقت نمیکند از قرآن در هیچ زمان پس لابد است از بودن آنکس از اهل بیت امام و پیشوای انام تا آنکه واجب باشد متابعت او و معرفت او و تمسک بر او پس هر کسیکه او را متابعت نکند ضال و هالک میشود و کسیکه او را نشناسد و بر او معرفت نداشته باشد

مَاتَ مِیتَةً الجَاهِلِیَّةِ میمیرد بمرگ جاهلیت همچنانکه کسیکه بقران متابعت نکند وان را کتاب خدا ومرجع احکام نداند بمرگ کفر وزندقه از دنیا میرود پس همچنانکه متابعت قران واجب است متابعت ومعرفت اهل بیت پیغمبر نیز واجب است بصریح احادیث ثقلین و همچنانکه قران تا روز قیامت درمیان امت باقی است وخواهد بود همچنین از اهل بیت پیغمبر باید تا روز قیامت درمیان امت کسی بوده باشد زیراکه بنص این احادیث اهل بیت انحضرت از قران مفارقت نمیکنند تا انکه بحوض پیغمبر وارد شوند پس این اخبار دلیل واضح است بوجود امام مهدی دراین زمان مثل قران ودربودن انحضرت دراین عصر مثل کتاب خدا ومعنا تمسک وچنك زدن بکتاب خدا وبر اهل بیت پیغمبر تا روز قیامت مرجع قرار دادن کتاب خداوند وامام وپیشوا دانستن یکی از اهل بیت پیغمبر است بعد از انحضرت تا روز حشر وجماعت اثنا عشریه از جهت این احادیث بامامت وخلافت حضرت مهدی صاحب الزمان بعد از پدرش امام حسن عسکری قائل شده اند واورا امام ومثل قران پیشوای مردمان دراین زمان میدانند بعلت انکه احادیث ثقلین مثل احادیث سابقه درکتب معتبره اهل سنه وشیعه وارد شده واین احادیث را هردو فرقه بتواتر از رسول خدا صلی الله علیه واله نقل کرده اند ودر هر زمان صحابه وتابعی وسنی وشیعی این احادیث ثقلین واخبار سابقه را باسناد معتبره روایت نموده اند ومعنای همه انها چنانکه ذکر کردیم بودن امام است در هر زمان مثل وجود قران وبودن ان امام از اهل بیت سید الانام از برای اهل زمین سبب امن وامان از عذاب خداوند چنانکه معنا احادیث امان است وبودن امام از اهل بیت پیغمبر مثل سفینه نوح درمیان امت خودش وبودن ان امام ومتابعان او درحق مثل قران همچنانکه این معنا احادیث طائفه هست وباقی بودن ان امام است مثل قران درمیان امت همچنانکه این معنای ثقلین است وبودن امام از اهل بیت پیغمبر دراین زمان حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام همچنانکه این معنا احادیث خلفاء اثنا عشر است باقطع نظر از چهل حدیث سابق واز جهت این احادیث متواترات واخبار متکاثرات بابودن رواة اینها از سنی وشیعی از عدول وزهاد وثقات جماعت اثنا عشریه بامامت وخلافت حضرت مهدی صاحب الزمان اعتقاد دارند واورا غائب میدانند بخلاف بعضی اخبار که درکتب اهل سنت روایت شده در فضائل بعضی از صحابه زیراکه انها درکتب معتبره شیعه نیست واجماع بروایت انها نشده وهردو فرقه انها را نقل نکرده وابدا علماء شیعه انها را معتبر ندانسته زیراکه نقل انها از مجمع علیه خارج است واما این احادیث که ذکر شد پس روایت اینها اجماعی است از هردو فرقه پس عمل باینها واجب است واعتقاد بمضمون ومعنا اینها لازم است پس از این جهة بامام زمان درهر زمان قائل شده ایم ودراین زمان بامامت وخلافت مهدی صاحب الزمان اعتقاد نموده ایم



حدیث بیست و دوّم ابن مغازلی شافعی در مناقب باسناد خود روایت کرده از موسی بن ۵۰
قاسم از علی بن جعفر گفت سؤال نموده از حضرت ابوالحسن موسی از قول خداوند کَمِشْكٰوةٍ فِيهَا
مِصْبَاحٌ فرمود مشکوة فاطمه است و دو مصباح حسن و حسین است اَلزُّجَاجَةُ كَاَنَّهَا كَوْكَبٌ
دُرِّيٌّ فرمود بود فاطمه ستاره درخشان از زنان عالمیان تُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ فرمود شجره
مبارکه حضرت ابراهیم است لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ فرمود نه یهودی است و نه نصرانی است
يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ فرمود نزدیک است علم که نطق کند از حضرت فاطمه وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ
عَلٰى نُورٍ فرمود از فاطمه امام بعد از امام خواهد شد يَهْدِي اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ فرمود هدایت
میکند خداوند از برای ولایت و امامت ما آنکس را که میخواهد تمام شد و این حدیث که ابن
مغازلی شافعی از امام موسی کاظم روایت کرده دلیل واضح است در امامت ائمه از اولاد حضرت
فاطمه و در امامت خود آنحضرت و اولاد او حدیث بیست و سوّم عارف کامل سید علی همدانی
شافعی در کتاب مودة القربی باسناد خود روایت کرده از حضرت امیرالمؤمنین که پیغمبر فرمود
کسیکه دوست داشته باشد سوار سفینه نجات شود تمسک کند بعروة الوثقى و چنگ
برند بحبل اللّه المتین پس آنکس موالات کند بر علی بن ابیطالب بعد از من و دشمنی کند با
دشمن او و امام بدانند امامان هدایت را از اولاد او بدرستیکه ایشانند خلفاء و جا
نشینان من و اوصیاء من و حجتهای خداوند بر مخلوقات او بعد از من و سادات امت
من و پیشوایان اتقیاء بسوی جنت حزب و تابع ایشان تابع من است و تابع من تابع خداوند
است و تابع دشمنان ایشان تابع شیطان است تمام شد و این حدیث شریف دلیل
صریح است در امامت و خلافت امیرالمؤمنین و اولاد او علیهم السّلام و در اینکه تابعان
ایشان و اعتقاد کننده بر امامت ایشان تابع پیغمبر و تابع خداوند است و مخالفت کننده
بر ایشان جند و لشکر شیطان است و اینکه اولاد حضرت امیرالمؤمنین و خودش اوصیاء
حضرت پیغمبر است و حجتهاء خداوند عالمند حدیث بیست و چهارم امام محی السنة و
حافظ ابونعیم و امام احمد و سیوطی و علی متقی و صاحب فراید حموینی شافعی باسناد خودشان
روایت کرده اند از ابن عباس گفت حضرت پیغمبر فرمود هر کس را شاد کند اینکه زندگانی
کند آنکس مثل زندگانی من و وفات نماید مثل وفات من و ساکن شود در جنات عدن
میمان جنانیکه درختان آن را خداوند بید قدرت کاشته پس موالات نماید آن
شخص با علی بعد از من و دوست بدارد دوستان او را و البته اقتداء نماید بامامان بعد
از من بدرستیکه آن ائمه از عترت منند و خلق شده اند از طینت من و مرزوق شده اند
فهم و علم را وای از برای تکذیب کنند فضائل ایشان است از امت من و قطع کنند صله
مرا است از ایشان نرساند خداوند آنها را بشفاعت من تمام شد و این حدیث را سید علی

همدانی در روضة الاحباب و محب طبری در ذخایر عقبی روایت کرده اند باین لفظ بدرستیکه
ایشان عترت منند و از طینت من خلق شده اند و روزی داده شده اند ایشان فهم و علم مرا
تمام شد پس این حدیث شریف همچنانکه دلیل صریح است در امامت حضرت امیرالمؤمنین ع
زیراکه فرمود موالات کند با علی بعد از من و لفظ بعد از من دلیل امامت است و اگر مراد
از موالات مجرد دوستی باشد بعد از من لازم نبود بلکه امر کردن بدوست داشتن دوستان
او کافی بود در دوستی آنحضرت و همچنین دلیل است در امامت و خلافت سایر ائمه از اولاد
او بعلت آنکه ایشان از طینت پیغمبر خلق شده اند و از عترت اویند و علم و فهم او را دارا هستند
با آنکه آنحضرت با ایشان ائمه و امامان گفته و از برای تکذیب کننده فضائل ایشان ویل
و عدم شفاعت معین کرده است و معلوم است که حضرت حجة بن الحسن ع از جمله این امامان
و از زمره عترت هست و مثل پدران خودش از اهل بیت است حدیث بیست و پنجم ابوالمؤید
خوارزمی در مناقب و سید علی همدانی در مودة القربی باسناد خود روایت کرده اند از امام
محمد باقر و او از پدرش و او از حضرت امام حسین ع گفت شنیدم از جدم پیغمبر که میفرمود
هر کسیکه دوست داشته باشد که زندگانی کند مثل زندگانی من و وفات کند مثل وفات
من و داخل شود بجنتی که خداوند بمن وعده داده است پس موالات کند با علی بن ابیطالب ع
و با ذریه طاهرین او که امامان هدایت و چراغهای ظلمت هستند بعد از او پس بدرستیکه
ایشان شما را ابدا از باب هدایت خارج نمیکنند و بباب ضلالت داخل نمینمایند تمام شد
و از این قبیل احادیث در کتب اهل سنت و شیعه بسیار است و این حدیث نیز دلیل واضح
است در امامت ائمه از ذریه حضرت امیرالمؤمنین بعد از او و در طهارت و عصمت ایشان
و در هدایت و راهنمائی ایشان بعد از آنحضرت و در اینکه در افعال و اقوال ایشان ابدا ضلالت
نیست و نخواهد شد و معلوم است که حضرت حجة بن الحسن ع از ذریه طاهرین و از امامان
هدایت و از چراغهای ظلمت است و امام هادی و چراغ تاریکی در این زمان آنحضرت است نه
آنکه ذریه پیغمبر منحصر بوده باشد بزمان خودش و امام هدایت و چراغ ظلمت در آن زمان باشند
و در غیر زمان پیغمبر نباشند بلکه صریح حدیث است که ذریه آنحضرت بعد از امیرالمؤمنین ع
هدایت کنندگان خلقند و امامان مردمانند حدیث بیست و ششم شیخ عارف کامل
حمیدی در جمع بین الصحیحین باسناد خود روایت کرده از حضرت پیغمبر که فرمود هر که بمیرد و
نشناسد امام زمان خود را مرده است بمردن جاهلیة حدیث بیست و هفتم روایت
کرده حاکم در مستدرک بسند صحیح از پسر عمر که پیغمبر فرمود هر کس بمیرد در حالتیکه نبوده
باشد از برای او امام پس بدرستیکه مردن او مردن جاهلیت است حدیث بیست و هشتم
ثعلبی در تفسیر خود و سیوطی در در منثور باسناد خودشان روایت کرده اند از حضرت امیرالمؤمنین

که حضرت پیغمبر در تفسیر قول خداوند یَوْمَ نَدْعُو کُلَّ أُنَاسٍ بِإِمَامِهِمْ فرمود هر قوم خوانده
میشود بامام زمان خودشان و بکتاب پروردگار خودشان و بسنت پیغمبر خودشان تمام شد
و این سه حدیث دلیل واضح است در وجود امام در هر زمان بعد از پیغمبر صلی الله علیه
و آله و بلکه حدیث اخیر نص واضح است در اینکه امام در هر زمان مثل کتاب خداوند
و سنت حضرت رسول خدا باید بوده باشد و همچنانکه کتاب خداوند تعالی و سنت پیغمبرش
تا روز قیامت هست و در میان امت خواهد بود همچنین امام در میان امت باید بوده
باشد و حدیث مَنْ مَاتَ وَلَمْ یَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ مَاتَ مِیتَةً الْجَاهِلِیَّةِ از احادیث
متواتر است و در کتب معتبره سنی و شیعی موجود است و در میان هر دو فرقه مشهور و معروف
است و احدی در سند این احادیث مناقشه نکرده است و معنا اینها است که هر کس بمیرد و
امام زمان خودش را نداند و نشناسد مرده او مرده جاهلیة است و در دین اسلام نرفته
است و از اسلام بهره نداشته است پس از واضحات است که باید امام زمان در هر زمان در
میان امتان بوده باشد تا روز قیامت و اگر امام در هر وقت و زمان نباشد پس چرا پیغمبر
این حدیث را فرموده و از برای چه شخص بمیرد بمرگ جاهلیة با نبودن امام در آن وقت و
معرفت امام زمان از برای مردم در هر زمان موقوف است بوجود امام در هر زمان و اگر
نباشد پس معرفت چگونه حاصل میشود بچیزی معدوم و از برای همه مردمان معرفت معدوم
چطور واجب میگردد پس این احادیث شریفه از دلایل واضحه است در وجود او در هر زمان
بعد از پیغمبر پس اینها دلیل شد بوجود حضرت مهدی صاحب الزمان در این زمان و غایب بودن
او از نظر مردمان بعلت آنکه اگر آنحضرت نباشد در این زمان و غایب از مردمان معنای
این احادیث درست نمیشود و بلکه برگوینده حدیث عیب لازم میاید العیاذ بالله
و از جهت این احادیث جماعت اثنا عشریه بوجود حضرت مهدی صاحب الزمان و غایب
بودن او در این زمان اعتقاد کرده اند و آنحضرت را امام زمان خود میدانند و بعد از
امام دانستن او مرده خودشان را مرده جاهلیة نمیدانند و خودشان را رعیت او اعتقاد
میکنند و منتظر ظهور او میباشند والحاصل این بیت و هشت حدیث با آن دوازده
حدیث خلفاء اثنا عشر که همه اش چهل حدیث میشود که در ذیل حدیث چهلم ذکر کردیم
اگر باهم یکی ضم شود و آنها را در نزد هر کسی تأمل و ملاحظه نماید و از تعصب در مذهب
قطع نظر کند و خود را مقلد فرض نکند و در مقام معرفت دین و شناختن رئیس مسلمین بعین
الیقین بوده باشد البته بحول و قوة خداوند و ببرکت احادیث حضرت رسول خدا صلی الله
علیه و آله امام زمان خودش را میشناسد و مرده او مرده جاهلیة نمیشود و یقین بوجود
و غیبت حضرت حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام میکند بعلت آنکه اگر این چهل حدیث

بعد از چهل حدیث اوّل افادهٔ علم ویقین بوجود وغیبت حضرت مهدی صاحب الزّمان نکند
واز اینها علم قطعی حاصل نشود بوجود انحضرت وامام بودن او وبعد از پدرش دیگر علم ویقین
در هیچ حکمی ومسئلهٔ از احکام ومسائل حلال وحرام از برای احدی از خواص وعوام از سنّی
وشیعی حاصل نمیشود زیرا که دلیلهای هیچ کدام از احکام باین کثرت وزیادتی وباین محکمی و
متقنی در نزد سنّی وشیعی نیست ونخواهد شد بلکه مؤلف میگوید که هر طائفه ازین
احادیث دلیل قطعی است بوجود مهدی صاحب الزّمان علیه السّلام درین زمان وغائب
بودن انحضرت از مردمان مثل دوازده حدیث خلفاء اثنا عشر ومثل اخبار امان ومثل
احادیث طائفه ومثل اخبار سفینه ومثل اخبار ثقلین ومثل اخبار ذرّیّه وائمّه ومثل
احادیث امام زمان که جملتان چهل حدیث شد بعد از چهل حدیث اوّل که ذکر شد و
باین حد اکتفاء کردیم وباقی احادیث را که در کتب علماء اهل سنّت نقل نموده اند در فضائل
ومناقب حضرت مهدی وظهور او بعد ازین از جهت خوف طول کلام در این مقام ذکر نکردیم
وهر که زیاده براین خواسته باشد رجوع نماید بکتب علماء اهل سنّت ویا بعقبات الانوار
ویا بحار الانوار ویا غیر اینها

باب سیّم در ذکر چهل کتاب از کتب علماء وفضلاء اثنا عشریه
که در فضائل ومناقب ومعجزات وخوارق عادات وولادت وامامت ووجود وغیبت حضرت
حجة بن الحسن عسکری مهدی صاحب الزّمان علیهم السّلام نوشته شده وذکر اسامی
مصنّفین ومؤلفین انها بطریق اجمال واختصار نظیر باب اوّل که در ذکر اسامی اقرار
کنندگان بود بوجود انحضرت از علماء اهل سنّت پس میگوییم بعون الله تعالی

اوّل کتاب شفاء وجلاء در غیبت از عالم جلیل ابو العبّاس احمد بن علی رازی خطیب ایادی
علیه الرّحمة دوّم کتاب مختصر ما نُزّل مِنَ القُرآنِ فی صاحب الزّمان علیه السّلام از
فاضل نبیل ابو عبد الله احمد بن محمّد بن عیّاش رحمه الله سیّم کتاب ترتیب الادلّة
فیما یلزمُ خصوص الامامیه دفعه عن الغیبة والغائب ع از فاضل کامل احمد بن حسین بن
عبد الله مهرانی رضوان الله علیه چهارم کتاب ذکر القائم من آل محمّد علیهم السّلام از
ادیب فاضل احمد بن المروزی رحمه الله پنجم کتاب المهدی از فاضل جلیل ابی موسی عیسی بن
مهران علیه الرّضوان ششم کتاب الغیبة از عالم ادیب حسن بن حمزة العلوی الطّبری
قدّس سرّه هفتم کتاب اثبات الرّجعة معروف بغیبة از عالم باسرار فضل بن شاذان علیه
الرّحمة والرّضوان هشتم کتاب المحجّة فی ابطاء القائم علیه السّلام از انجناب نیز نهم کتاب ازالة
الرّان عن قلوب الاخوان در غیبت از عالم کامل احمد بن محمّد بن جنید مشهور بابن جنید
رحمه الله دهم کتاب کمال الدّین از شیخ فقیه صدوق محمّد بن علی بن بابویه قمی اعلی الله
مقامه یازدهم کتاب غیبت از شیخ جلیل محمّد بن مسعود عیّاشی صاحب کتاب تفسیر معروف

رحمة الله علیه دوازدهم کتاب رجعة نیز از انجناب سیزدهم کتاب غیبت از عالم فاضل کامل محمد بن ابراهیم نعمانی تلمیذ شیخ المشایخ کلینی رحمهما الله چهاردهم کتاب مقنع از علم الهدی سید مرتضی اعلی الله درجاته که از برای وزیر مغربی نوشته پانزدهم کتاب غیبت از شیخ الطائفة ابی جعفر محمد بن حسن طوسی اعلی الله اعلامه شانزدهم کتاب غیبت از شیخ صدوق مشهور برسالهٔ غیبت که از برای اهل الری نوشته هفدهم کتاب غیبت از شیخ محمد بن محمد بن نعمان مفید اعلی الله مقامه معروف برسالهٔ غیبت هجدهم کتاب برهان در طول عمر حضرت صاحب الزمان علیه السلام از ابو الفتح محمد بن علی بن عثمان علامه کراجکی علیه الرحمة نوزدهم کتاب کنز الفوائد و تاویل الآیات نیز از انجناب بیستم کتاب صاحب الزمان صلوات الله علیه از شیخ فاضل محمد بن جمهور عمی صاحب کتاب واحده علیه الرحمه بیست و یکم کتاب وقت ظهور القائم علیه السلام نیز از انجناب بیست و دوم کتاب فرج کبیر در غیبت از شیخ عارف فقیه ابو عبد الله محمد بن هبة الله طرابلسی رحمه الله بیست و سیم کتاب غیبت از عامل کامل ابو المظفر علی بن حسین همدانی که از سفراء امام علیه السلام بود رفع الله اعلامه بیست و چهارم کتاب توقیعات غیبت از عالم فقیه عبد الله بن جعفر حمیری علیه الرحمة والرضوان بیست و پنجم کتاب جنا الجنتین در ذکر ولد العسکریین علیهما السلام از محدث کامل و عالم فاضل قطب راوندی اعلی الله درجته بیست و ششم کتاب سلطان المفرج از اهل ایمان از عالم زاهد و فاضل عابد بهاء الدین علی بن عبد الکریم حسینی نجفی رفع الله اعلامه و مقامه بیست و هفتم کتاب سرور اهل ایمان در علائم ظهور صاحب الزمان علیه السلام نیز از انجناب بیست و هشتم کتاب غیبت در احوالات حضرت حجة عجل الله فرجه نیز از انجناب و کتاب انوار المضیئة در حکمت شرعیه که حالات حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام را در ضمن احوالات حضرات ائمه صلوات الله علیهم بیان فرموده نیز از انجناب است بیست و نهم کتاب کفایة المهتدی در احوال حضرت مهدی علیه السلام از عالم کامل سید محمد بن محمد حسینی موسوی سبزواری رحمه الله سی ام کتاب بحار الانوار که جلد سیزدهم باشد و رسالهٔ رجعة از محدث ماهر و محقق کامل علامه مجلسی اعلی الله درجاته سی و یکم کتاب شرعة التسمیة از عالم محقق مدقق میرداماد علیه الرحمة سی و دوم کتاب کشف التعمیة در حکم تسمیة و کتاب ایقاظ در اثبات رجعة از شیخ محدث ماهر و متتبع کامل محمد بن حسن حر عاملی عامله الله بالطافه سی و سیم کتاب رجعة از شیخ محدث امیر محمد مومن استرابادی از مشایخ مجلسی اعلی الله مقامهما سی و چهارم کتاب فلک المشحون از عالم جلیل و فاضل نبیل سید باقر قزوینی اعلی الله اعلامه سی و پنجم کتاب مولد القائم و کتاب محجة در آنچه نازل شده در حجة و کتاب تبصرة

الولی در بیان آن اشخاصیکه دیده اند حضرت مهدی علیه السلام را از محدث ماهر و عالم
کامل و فاضل نبیل سید هاشم بحرانی اعلی الله اعلامه ورفع فی الخلد مقامه سی و ششم
کتاب عوالم در غیبت از فاضل کامل محمد کاظم هزارجریبی علیه الرحمة سی و هفتم کتاب
غیبت از عالم فاضل سید علی دلدار نقوی هندی نصیرابادی که از فحول علماء هند است
و صاحب تصانیف رائقه است رحمه الله سی و هشتم کتاب جنة المأوی و رساله
کشف الاستار از عالم نحریر و محدث کامل ماهر صاحب تصانیف کثیره و مؤلفات شریفه
رائقه و رسائل نفیسه الحاج میرزا حسین نوری معاصر اعلی الله درجاته و حشره مع الائمة
سی و نهم کتاب نجم الثاقب در احوال امام غائب نیز از انجناب که الحق کتاب نفیس و تالیف
شریف است و در نظر حقیر بهترین کتب تصنیف شده در غیبت است و انفس رسائل تالیف
گردیده در احوال حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام است چهلم کتاب تحفة الشیعة
در بیان ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه و اثبات رجعت ائمه علیهم السلام مشتمل بذکر
صد و دوازده آیه از آیات نازله در شان و ظهور حضرت حجة بن الحسن علیه و آبائه الصلوة
والسلام تصنیف حقیر مؤلف این کتاب و کتابهائیکه درین خصوص علماء اثناعشریه علیهم
الرضوان والرحمة تالیف کرده اند زیاد تر از این بود که ذکر کردیم و کتب و رسائل تصنیف
شده از ایشان درین باب بیشتر است و حقیر اکتفاء باین عدد شریف نمود از جهت موافقت
ابواب این کتاب و هریکی از این کتب مذکوره مشتمل است بر حالات و کرامات و معجزات و
ولادت و دلیلهای امامت و غیبت و ظهور حضرت حجة عجل الله فرجه و دفع شبهات
وارده درین باب بحیثیتی که هرکدام از آنها در اثبات این مطلب کافی و وافی و از برای منکر
جواب شافی است و اگر کسی قطع نظر کند از تعصب در مذهب و عمدا عناد نکرده باشد
و خیال هدایت داشته باشد هرکدام ازین کتب مع قطع نظر از مصنف آن و شیعه و یا سنی
شدن آن دلیل واضح و برهان لائح است در وجود مبارک آنحضرت و غیبت او و ظاهر
شدن او بعد ازین و تا بحال در هیچ مطلبی از مطالب اصول الدین و فروع آن این همه
کتاب تالیف و تصنیف از علماء شیعه نشده و این همه دلیل و برهان اقامه نکرده اند مگر
خلافت حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام که در آن نیز کتب بسیار تصنیف کرده اند و
الحاصل این مطلب را در آن کتابها مثل آفتاب در نصف النهار نموده اند و از برای طالب
هدایت روشن فرموده و ابدا تعصب را ملاحظه نکرده اند و در کمال انصاف دلیل بیان
فرموده اند و خودشان را در اکثر موارد اجنبی گمان کرده اند و مثل غیر اثناعشری دانسته اند
مثل جمعی از علماء اهل سنت که اسامی شریفه ایشان در باب اول ذکر شد که بدون تعصب
اقرار بوجود مهدی صاحب الزمان کرده اند و حجة بن الحسن را مهدی وعده شده دانسته اند



و منتظر ظهور انحضرت شده اند واو را غائب میدانند باب چهارم در ذکر چهل حدیث ۵۶
از احادیث معتبرهٔ اثنا عشریه که انها را بطریق خود شان و باسناد شریف شان در کتب
معتبرهٔ خود نقل کرده اند و ان احادیث متضمن است فضائل و مناقب و خوارق عادات
و بعضی حالات حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام را حدیث اول سلیم بن قیس
هلالی که از اصحاب حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است در کتاب خود که شیخ نعمانی در
کتاب غیبت خود فرموده که خلافی نیست درمیان حملهٔ علم شیعه که ان کتاب اصلی است از
اصول که روایت کرده ان را اهل علم و حملهٔ حدیث اهل بیت علیهم السلام و اقدم انها از
اصول است که شیعه بآن رجوع میکنند و بر او اعتماد نمایند که از خود انحضرت شنید که
رسول خدا صلی الله علیه و اله فرمود در بیان ذکر اولی الامر که تو یا علی اول ایشانی انگاه
امامان را یک بیک شمردند تا امام حسن عسکری علیهم السلام پس فرمود انگاه پسر او حجة
قائم ختم کنندهٔ اوصیاء من و خاتم خلفای من و انتقام کشنده از دشمنان من که پر میکند
زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده باشد از جور و ظلم تمام شد حدیث دوم نیز
در ان کتاب روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین که رسول خدا فرمود من اولی هستم بر
مؤمنین از نفس خود شان و نیست برای ایشان با وجود من امری و علی بعد از بعد از
من اولی است بر مؤمنین از نفس خود شان و نیست برای ایشان با وجود او امری انگاه
ذکر فرمود تا حضرت امام محمد باقر علیهم السلام بهمین قسم و فرمود در عقب حضرت باقر
مردانی چند هستند یکی پس از دیگری و نیستند هیچکدام از ایشان مگر اولی بر مؤمنین از
نفس خود شان و نیست برای مؤمنین با وجود ایشان امری و همهٔ ایشان هدایت هستند
و هادیند و مهدیند تا انکه ذکر فرمود جنت عدن را و فرمود با من از اهل بیت من در
انجا دوازده نفر هستند اول ایشان علی بن ابیطالب و حسن و حسین و نه نفر از فرزندان
حسین است انگاه جملهٔ از اوصاف ایشان را از عصمت و تبلیغ و هدایت و غیر ان بیان
فرمود و ذکر کرد حدیث سیم نیز در ان کتاب روایت کرده از انحضرت که فرمود ای
سلیم من و اوصیای من که یازده مرد اند از فرزندان من اماما اند و هدایت کنندگان
و هدایت شدگان که ملائکه با ما سخن گویند سلیم بن قیس گفت گفتم یا امیر المؤمنین کیستند
ایشان فرمود دو پسر من حسن و حسین انگاه این پسر من و گرفت دست حضرت علی بن الحسین را
و انحضرت طفل بود انگاه هشت نفر از فرزندان او و هر یک بعد از دیگری تا انکه فرمود این دوازده
نفر اوصیاء هستند بعد از رسول خدا صلی الله علیه و اله حدیث چهارم باز در ان کتاب
روایت نموده که با حضرت امیر المؤمنین از صفین مراجعت میکردیم پس فرود امد
لشکر انحضرت نزدیک دیر نصارائی پس بیرون امد از ان راهبی که نام او شمعون بن حمون

بود از فرزندان شمعون وصیّ حضرت عیسیٰ و با او کتابی بود بخطّ شمعون و املاء عیسی
و در انجا مذکور بود بعد از اوصاف حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله و زارت و
خلافت حضرت امیر المؤمنین و اینکه او ولیّ هر مؤمن است بعد از پیغمبر که انگاه یازده
نفر از فرزندان او و فرزند فرزند او و اوّل ایشان شبّر دوّم شبیر و نه نفر از فرزندان شبیر
یکی بعد از دیگری و اخر ایشان کسی است که نماز میکند حضرت عیسی در پشت سر او که
سلطنت میکند و کسیکه دین خود را مخفی میکند و کسیکه ظاهر میشود و کسیکه اوّل
از ایشان ظهور نماید و پر میکند جمیع بلاد خداوند را از عدل و داد و مالك میشود ما بین مشرق
و مغرب را تا انکه غالب میکند او را خداوند بر همهٔ ادیان انگاه شرح داده حال جملهٔ از
اهل ضلال را و در اخر خبر سلیم بن قیس گفته که حضرت بیکی از اصحاب خود فرمود بر خیز
و کتاب او را از عبرانی بعربی ترجمه کن و چون ان شخص ترجمه کرد و اورد حضرت با امام حسن
فرمود بنزد من بیاور ان کتاب را که بتو دادم و بخوان ان را ای پسر من و تو ای فلان نظر کن
در نسخهٔ این کتاب که او خطّ من است و املاء حضرت رسول خدا چون خواند یك حرف
با هم خلاف نداشت گویا هر دو املاء یك نفر بود تمام شد و این چهار حدیث دلیل واضح است
در امامت و خلافت و وجود غیبت حضرت حجّة ابن الحسن علیهم السّلام و ظهور انحضرت
بعد از این خصوصًا حدیث چهارم که نصّ است در ظهور او و پر کردن او زمین را از عدل
و داد حدیث پنجم شیخ ثقهٔ جلیل القدر عظیم الشأن ابو محمّد فضل بن شاذان نیشابوری
که صد و هشتاد جلد کتاب تالیف فرموده و از خواصّ اصحاب حضرت امام رضا و امام محمد تقی
بوده و از ان بزرگواران روایت کرده و در اخر زمان حضرت امام حسن عسکری وفات نموده
و انحضرت بر او رحمت فرستاده در کتاب غیبت خود موسوم باثبات الرّجعة روایت کرده
از حسن بن محبوب از علیّ بن رئاب که گفت حدیث کرد مرا ابو عبد الله علیه السّلام حدیث
طولانی از حضرت امیر المؤمنین و در اخر ان حضرت جملهٔ از فتنه های اخر الزّمان را بیان فرمود
تا خروج دجّال پس فرمود انگاه ظاهر میشود امیر الامرة یا پادشاه پادشاهان و کشندهٔ کافران
سلطان مأمول که متحیّر است در غیبت او عقول و او نهم از فرزندان تست ای حسین
ظاهر میشود در بین رکنین و غالب میشود بر ثقلین و وا نمیگذارد در زمین ادنین یعنی
پست رتبه را و بد فطرت را خوشا بحال مؤمنی که درك میکند زمان او را و میرسد بهنگام
او را و حاضر میشود در ایّام او و ملاقات میکند با اقوام او حدیث ششم نیز ان بزرگوار
روایت نموده از ابن ابی عمیر از حمّاد بن عیسی از ابی شعبهٔ حلبی از ابی عبد الله علیه السلام
از پدرش امام محمد باقر از پدرش علیّ بن الحسین از عمّش حسن بن علیّ بن ابیطالب که
فرمود پرسیدم از جدّ خود رسول خدا از امامان که بعد از ان حضرت خواهند بود پس



فرمود

فرمود که امامان بعد از من بعد د نقباء بنی اسرائیل دوازده نفرند که عطا فرموده است
خداوند بایشان دانش وفهم مرا وتوازایشانی ای حسن پس عرض کردم یا رسول الله کی ظهور
خواهد کرد قائم ما اهل بیت فرمود بد رستیکه ای حسن که مثل او مثل قیامت است که
پنهان داشته خداوند علم آن را از اهل آسمان وزمین ونمی آید روز قیامت مگر ناگاه
وبیخبر حدیث هفتم نیز آنجناب در آن کتاب روایت نموده از عبد الرحمن بن ابی نجران
از عاصم بن حمید از ابی حمزه از حضرت امام محمد باقر که فرمود پیغمبر بحضرت امیر المؤمنین ع
فرمود که یا علی زود باشد که قریش ظاهر سازند برتو آنچه پنهان داشته اند آن را ومجتمع
شود کلمه ایشان بستم نمودن وغلبه کردن برتو پس اگر اعوان وانصاری بیابی جهاد کن با
ایشان واگر نیابی باز دار دست خود را ونگاه دار خون خود را پس بد رستیکه شهید شدن
تو بعد از این است وبدانکه یا علی فرزند من انتقام خواهد کشید در دنیا از آنها که برتو واولاد
وشیعیان تو ظلم کرده اند وخداوند ایشان را در آن جهان بعذاب شدید گرفتار خواهد
گردانید پس سلمان عرض کرد که یا رسول الله کیست آنکه این کار را خواهد کرد فرمود
نهمین از اولاد پسر من حسین آنکه ظاهر شود بعد از پنهان بودن طولانی وپس از ظهور
خود آشکار نماید امر خداوند را وظاهر کند دین خدا تعالی را وانتقام کشد از دشمنان خداوند
وپر سازد زمین را از عدل وداد چنانچه پر شده از جور وظلم سلمان گفت کی ظاهر خواهد
شد یا رسول الله فرمود آن را کسی نمیداند مگر خدا تعالی ولکن از نشانها است که از
جمله آنها است ندای از آسمان وفرو رفتن جمعی بزمین در طرف مشرق وفرو رفتن
جمعی در مغرب وفرو رفتن جمعی در بیداء که در نزدیک مدینه است مؤلف گوید مراد
مراد از این فرو رفتن لشکر سفیانی است در زمین که نام آن بیداء است در نزدیک مدینه
حدیث هشتم باز آن بزرگوار در کتاب غیبت خود روایت کرده از راوی جلیل صفوان بن
یحیی از ابی ایوب از ابراهیم بن ابی زیاد خزاز از ابی حمزه ثمالی از ابی خالد کابلی که گفت وارد
شدم بمنزل مولای خود حضرت سید سجاد ودر دست آنحضرت صحیفه دیدم که بر آن
مینگریست وسخت میگریست گفتم پدر ومادرم فدای تو باد ای فرزند رسول خدا ص
چیست این صحیفه حضرت فرمود که این نسخه لوحی است که خدا تعالی برسول خود بهدیه
فرستاده آن لوحی را که در آنست نام خدا ونام رسول او ونام امیر المؤمنین ونام عم حسن بن
علی ونام پدرم ونام من ونام فرزندم محمد باقر ونام فرزند او جعفر صادق ونام فرزند او
موسی کاظم ونام فرزند او علی رضا ونام فرزند او محمد تقی ونام فرزند او علی النقی ونام فرزند
او حسن زکی ونام فرزند او حجة الله وقائم بامر الله وانتقام کشنده از اعداء الله آنکه غائب
شود غائب شدنی طولانی وبعد از آن ظاهر شود وپر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه



پرسیده از ستم و بیداد حدیث نهم نیز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از محمد بن سنان
از مفضل بن عمر از جابر جعفی از سعید بن مسیب از عبد الرحمن بن سمرة گفت که حضرت
رسول خدا فرمود که چون آفرید خداوند جلیل حضرت ابراهیم خلیل را حجاب از پیش نظر
آنحضرت برداشت پس در جنب عرش مجید نوری دید پرسید که بارخدایا این چیست خداوند
فرمود این نور برگزیدهٔ من است از خلق من و دید نوری در نزد آن نور پس عرض کرد بارخدایا
آیا چیست این نور حقتعالی فرمود که آن ناصر دین من علی است و در نزد آن دو نور سه
نور دیگر بنظر حضرت خلیل رسید و پرسید که این نورها چیست خطاب رسید که آن
نور فاطمه دختر محمد و حسن و حسین است که دو فرزند او و علی بن ابیطالبند پس عرض نمود
ای پروردگار من نه نور دیگر می بینم که در دور آن پنج نور درآمده اند خطاب رسید که
آن نور علی بن الحسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و
محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و حجة بن الحسن علیهم السلام است و او کسی است
که ظاهر شود بعد از غائب شدن از شیعه و دوستان خودش حضرت ابراهیم گفت ای خدای
من من نورهای بسیار می بینم که دور ایشان را فرا گرفته اند که نمیشمارد آن نورها را مگر
خودت و هیچکس قادر بر شماردن آنها نیست آن نورها چیست حقتعالی فرمود آن
نورهای شیعیان ایشان است و شیعیان علی بن ابیطالب امیر المؤمنین است حضرت خلیل
عرض نمود بچه شناخته میشود شیعهٔ امیر المؤمنین خداوند فرمود به پنجاه و یک رکعت در شبانه
روز نماز کردن و آشکار بسم الله الرحمن الرحیم گفتن در نماز و قنوت خواندن در نماز پیش از
رکوع و جبین بر خاک گذاشتن بعد از نماز و انگشتر در دست راست کردن پس حضرت
خلیل گفت بارخدایا مرا از شیعیان امیر المؤمنین قرار ده خطاب رسید ای ابراهیم ما
ترا از شیعیان علی گردانیدیم پس از این جهة خداوند در قرآن فرستاد وَإِنَّ مِنْ شِيعَتِهِ
لَإِبْرَاهِيمَ مفضل گفت روایت کرده اند از برای ما که در وقتیکه حضرت ابراهیم احساس
نمود که وقت رحلت است پس این حدیث را بجهت اصحاب خودش روایت کرد و بعد از
آن سر بسجده گذاشت و روح مقدس حضرت خلیل در سجده قبض شد و در حال وفات کرد
سلام الله علیه و علی نبینا و آله حدیث دهم باز آنجناب در آن کتاب روایت کرده
از عبد الرحمن ابن ابی نجران از عاصم بن حمید از ابو حمزهٔ ثمالی و نیز روایت کرده از حسن بن
محبوب از ابی حمزهٔ ثمالی از سعید بن جبیر از عبد الله بن عباس که او گفت حضرت پیغمبر فرمود
که چون مرا عروج بآسمانها فرمودند بسدرة المنتهی رسیدم پس خطاب رب الارباب
رسید که یا محمد عرض کردم لبیک لبیک ای خدای من خداوند تعالی فرمود که ما هیچ
پیغمبری بدنیا نفرستادیم که منقضی شود روزگار نبوت او مگر آنکه بپای داشت امر نبوت را

وبجای خود گذاشت برای هدایت امّت بعد از خود وصیّ خود را وبجهت نگاهبانی شریعت
حجتی را پس ما گردانیدیم علیّ بن ابیطالب را خلیفه تو وامام امّت تو پس حسن را وبعد او او
حسین وبعد از او علیّ بن الحسین وبعد از او محمّد بن علی وبعد از او جعفر بن محمّد وبعد از او
موسی بن جعفر وبعد از او علیّ بن موسی وبعد از او محمّد بن علی وبعد از او علیّ بن محمّد وبعد از
او حسن بن علی وبعد از او حجّة پسر حسن را ای محمّد سر بالا کن چون سر بالا نمودم انوار علی
وحسن وحسین را ونُه تن از فرزندان حسین را دیدم وحجّة صاحب الزّمان در میان
ایشان میدرخشید که گویا ستارهٔ درخشنده بود پس خداوند فرمود که ایشان خلیفه ها
وحجّتهای منند در زمین وخلیفه ها واوصیای تواند بعد از تو پس خوشا حال کسیکه
دوست دارد ایشان را ووای بر آن کسیکه دشمن دارد ایشان را حدیث یازدهم نیز
آن بزرگوار در غیبت خود روایت کرده از محمّد بن ابی عمیر واز احمد بن محمّد بن ابی نصر از
ابان بن عثمان از ابان بن تغلب از عکرمه از عبد الله بن عبّاس گفت یهودئی که اورا نعثل
میگفتند بنزد حضرت پیغمبر آمد وگفت یا محمّد من چند چیز از تو میپرسم که بسیار وقت
است که آن در سینه من میگردد اگر جواب ادا نمائی بدست تو اسلام میآورم آنحضرت
فرمود بپرس گفت یا محمّد پروردگار خود را از برای من وصف کن آنحضرت فرمود وصف
نمیتوانند کرد حضرت خالق را مگر بآن چیزیکه خود وصف کرده است بآن خودش را
چگونه وصف نمایند خالق واحد وآفرینندهٔ یگانه را که عاجز است حواس از آنکه اورا
دریابد وادراک ذات مقدّس او نماید وفرو مانده است اوهام از آنکه اورا بیابد وبه
کُنه ذات او برسد ودرمانده است خطرات از آنکه حدّی از برای او پیدا کند وناتوان
است بصائر از آنکه احاطهٔ قدرت او کند وبزرگتر است از آنکه وصف کنندگان اورا
وصف کنند ودور است در نزدیک ونزدیک است در دور وچگونگی را او چگونگی داده
است پس نمیتوان گفت که او چگونه است وکجائی را او کجائی داده است پس نمیتوان
گفت که او کجا است ومنقطع میشود فکرها از شناختن او پس او واحد است یعنی کثرت در
وحدانیّت او وذات او متصوّر نیست واز ابعاض واجزاء معرّا است وصمد است یعنی جسم
نیست که توان گفت که میان تهی است وخداوندیست که کلّ خلایق در حوایج ورغایب
روی بدرگاه او میآورند واز او حاجتها میطلبند واز او مرادها میبابند وبالجمله آنحضرت
فرمود که خداوند تعالی احد است وصمد است همچنانکه خود خودش را وصف کرده
است ووصف کنندگان نمیرسند بحدّ وصف کردن ونشان دادن او چنانکه خود
وصف خود فرموده لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُواً أَحَدٌ است نعثل گفت راست
گفتی یا محمّد پس خبر ده مرا از آنکه گفتی خدا یک است واورا شبیه نیست آیا نه چنین است

که خدا یکیست وانسان نیز یکیست ویگانگی ووحدانیت خدا مانند شده است بمانند و
یگانگی انسان را پس آنحضرت فرمود که خدا واحد است واحد المعنی یعنی همیشه واحد ویگانه
بود چیزی با و نبوده وبیحد وبی اعراض است وهمیشه همچنین بوده وهمچنین خواهد بود وانسان
واحد ثانوی است یعنی غیر واحد حقیقی است جسم است وعرض است وروح است و
بدرستیکه تشبیه در معانی است نه در غیر معانی است وهیچکس در معنی واحدنیت
ودر وحدانیت با و شرکت ندارد نعثل گفت راست گفتی یا محمد پس خبر ده مرا که وصی تو
کیست زیرا که هیچ پیغمبری نبوده مگر انکه اورا وصی بوده وپیغمبر ما موسی وصیت کرد به
یوشع بن نون آنحضرت فرمود بلی خبر دهم ترا بدرستیکه وصی وخلیفه من بعد از من علی
بن ابیطالب است وبعد از او دو سبط من حسن وحسین وبوصایت از بعد او در میاید نه
تن از صلب حسین که امامان ابرار ونیکوکارند نعثل گفت نام ایشان را بیان فرما برای
من یا محمد حضرت فرمود بلی چون حسین درگذرد پسر او علی وصی وخلیفه باشد وچون
مدت خلافت ووصایت علی بنهایت میرسد پسر او محمد وچون مدت وصایت محمد
تمام شود پسر او جعفر وچون مدت وصایت جعفر تمام شود پسر او موسی وچون مدت
وصایت موسی تمام شود پسر او علی وبعد از او پسر او محمد وبعد از او پسر او علی وبعد از او پسر او
حسن وبعد از او پسر او حجة بن الحسن ع وایشان دوازده امامند بعدد نقباء بنی اسرائیل
نعثل گفت پس جای ایشان در جنة کجا است فرمود با منند در درجه من گفت شهادت
میدهم که نیست خدائی مگر الله وشهادت میدهم که تو رسول وفرستاده خدائی وشهادت
میدهم که ایشانند اوصیاء بعد از تو بتحقیق که یافتم این معنی را در کتابهای سابق بر این
پس خبر ده مرا از وصی دوازدهم از جمله اوصیاء تو آنحضرت فرمود که او غائب خواهد
شد تا او را نبینند وزمانی پیش آید امت مرا که نماند از اسلام مگر اسم اسلام واز قران
مگر رسم آن در آن هنگام رخصت دهد خداوند تعالی او را بظهور نمودن پس برخیزید نعثل
وبرخاست از پیش پیغمبر ودر انحال میگفت صلوات خداوند بر تو باد ای بهترین پیغمبران
وصلوات خداوند بر اوصیاء تو باد که پاک ومنزهند از عیبها وگناهان وسپاس وحمد
مر خدا یرا که پروردگار عالمیان است حدیث دوازدهم باز در آن کتاب انتخاب روایت
کرده از فضالة بن ایوب از ابان بن عثمان از محمد بن مسلم از حضرت امام محمد باقر که
پیغمبر با میر المؤمنین فرمود که من اولایم بمومنان از نفسهای خودشان وبعد از من یا علی تو
اولائی بر مومنان از نفسهای ایشان وبعد از ان امام حسن اولی است بمومنان از نفسهای ایشان
وبعد از ان امام حسین اولی است بمومنان از نفسهای ایشان وبعد از ان علی بن الحسین ع
اولی است بمومنان از نفسهای شان وبعد از ان محمد بن علی اولی است بمومنان از



نفسهاشان

نفسهاایشان وبعدازان جعفر بن محمد اولی است بمومنان از نفسهاایشان وبعدازان
موسی بن جعفر اولی است بمومنان از نفسهاایشان وبعدازان علی بن موسی اولی است به
مومنان از نفسهاایشان وبعدازان محمد بن علی اولی است بمومنان از نفسهاشان وبعد
ازان علی بن محمد اولی است بمومنان از نفسهاایشان وبعدازان حسن بن علی اولی است
بمومنان از نفسهاایشان وبعدازان حجة بن الحسن اولی است بمومنان از نفسهاایشان انکه
منتهی میشود خلافت ووصایت وغائب خواهد شد مدتی طولانی وبعدازان ظاهر خواهد
شد وزمین را پر از عدل وداد خواهد کرد همچنانکه پر شده باشد از جور وظلم والحمد لله

حدیث سیزدهم نیز ان بزرگوار دران کتاب روایت نموده از محمد بن حسن واسطی از زفر
بن هذیل از سلیمان بن مهران اعمش از مورق از جابر بن عبد الله انصاری که او گفت
وارد شد مرد یهودی بمجلس حضرت پیغمبر که جندل بن جناده نام داشت واز یهود خیبر بود
پس عرض کرد یا محمد خبر ده مرا ازانکه خدا برانیست وانچه نزد خدا نیست وازانچه نمیدانند
ان را خداوند حضرت فرمود انکه خدای رانیست شریک است وانچه نیست نزد خداوند
ظلم است وانچه نمیدانند انرا خداوند ان قول شما گروه یهودیان است که میگوئید عزیر
پسر خدا است قسم بخداوند که خدا کسی را فرزند خود نمیداند پس جندل گفت اشهد
ان لا اله الا الله وانک رسول الله حقاً بعدازان گفت ای رسول خدا من در خواب
موسی بن عمران را دیدم که با من گفت ای جندل بدست حضرت محمد مسلمان شو
و باوصیاء بعد از او ایمان بیاور وتمسک کن بایشان وبیزاری جو از بد کنندگان برایشان
وچون مرا خداوند توفیق داد وبخدمت تو رسانید وشرف اسلام را روزیم گردانید
مرا بر حال اوصیاء خود اگاه فرما تا تمسک نمایم برایشان حضرت رسول خدا فرمود که
ای جندل اوصیای من بعدد نقباء بنی اسرائیل ست جندل گفت من در توریة
یافتم که عدد نقباء بنی اسرائیل دوازده تن بودند انحضرت فرمود بلی امامان که اوصیای
منند بعد از من منحصرند بدوازده تن جندل گفت همه ایشان دریک زمان خواهند
بود حضرت فرمود همه دریک زمان نخواهند بود بلکه یکی بعد از یکی بامر امامت ووصایت
قیام خواهند فرمود وتو درک نخواهی کرد مگر خدمت سه نفر از ایشان را جندل گفت
پس نامهاایشان را برای من بیان فرما حضرت فرمود تو درخواهی یافت سید اوصیاء و
وارث علم انبیاء وپدر امامان اتقیاء علی بن ابیطالب را بعد از من وبعد از او دو فرزند
او حسن وحسین را پس تمسک نما بایشان وفریفته نکند ترا جهل جاهلان وچون
وقت ولادت فرزند من علی بن الحسین باشد که سید وسرور عابدان است اجل تو در
رسد واخر توشه از دنیا یک جرعه شیر باشد که انرا خواهی نوشید جندل گفت یا

رسول الله چیست نامهای اوصیای تو که بعد از علی بن الحسین امامانند برای مسلمانان
حضرت فرمود که چون منقضی شود مدت امامت و وصایت علی بن الحسین قایم شود
بامر امامت پسر او محمد که لقب او باقر باشد و بعد از او پسر او جعفر که لقب او صادق است
و بعد از او پسر او موسی و لقب او کاظم است و بعد از او پسر او علی که او را رضا گویند و بعد از
او پسر او محمد که او را تقی گویند و بعد از او پسر او علی که او را نقی گویند و بعد از او پسر او حسن و لقب
او زکی و بعد از آن غائب گردد از مردمان امامی از ایشان جندل گفت یا رسول الله حسن از
ایشان غائب گردد فرمود نه ولکن پسر او حجة غائب گردد غیبتی طولانی جندل گفت نام او
چه باشد حضرت فرمود نام برده نشود تا زمانیکه خدا او را ظاهر کند جندل گفت بتحقیق
که بشارت داد برما حضرت عیسی بتو و اوصیای تو که از ذریه تواند و بعد از آن حضرت رسول خدا
این آیه را تلاوت فرمود وَعَدَ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ الى قوله تعالى مِنْ بَعْدِ خَوْفِهِمْ
اَمْنًا جندل گفت یا رسول الله خوف ایشان از چه باشد حضرت فرمود در زمان هر
یک از ایشان شیطانی باشد که ایشان را آزار کند و بر ایشان جفا نماید و چون رخصت
دهد خداوند حجة را بیرون آید و پاک سازد زمین را از ظالمان و پر کند زمین را از
عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور خوشا حال آنانکه در زمان غائب شدن
او صبر کنند و خوشا حال آنانکه سالک شوند بحجة و طریقه او و در مودت و محبت او ثابت
باشند ایشان آنانند که خداوند در کتاب خود ایشان را وصف فرموده بقول خود
الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ و در جای دیگر از کتاب خود در صفت ایشان فرموده اُولٰئِكَ
حِزْبُ اللهِ اَلَا اِنَّ حِزْبَ اللهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ جابر گفت بعد از آن جندل بن جناده زیست تا
ایام امام حسین بعد از آن رفت بطائف و در آنجا بیمار شد و در آن بیماری شیر طلبید و
جرعه از آن نوشید و گفت این عهدیست که رسول خدا فرموده بود که آخر توشه من از
دنیا جرعه از شیر باشد و بعد از آن رحلت کرد و در طائف در موضعی که آن را کوراء گویند
مدفون شد حدیث چهاردهم نیز در آن کتاب آن بزرگوار روایت کرده از حسن بن
علی بن سالم از پدر خود از ابی حمزه ثمالی از سعید بن جبیر از عبدالله بن عباس گفت پیغمبر فرمود
که چون خداوند تعالی دنیا را آفرید نظر فرمود بر اهل زمین و بعد از آن برگزید مرا از همه
عالمیان و مرا پیغمبری داد و برسالت بعالمیان فرستاد پس مرتبه دوم بنظر قدرت بعالمیان
نگریست و علی را اختیار فرمود و امامت با و کرامت فرمود و مرا امر نمود که او را ببرادری
و وصایت و خلافت و وزارت فراگیرم پس علی از من است و من از ویم و او شوهر دختر من
است و پدر دو سبط من حسن و حسین است و بعد فرمود آگاه باشید که خداوند مرا و ایشان را
حجتها گردانید بر بندگان خود و مقرر فرمود از صلب حسین امامان که برپا دارند امر مرا



وحجتها

وحفظ کنند وصیت مرا پس فرمود نهم از امامان که از صلب حسین اند قائم اهل بیت
من و مهدی امت من است و شبیه ترین مردمان است بمن در شمایل و افعال و اقوال خود
و ظاهر خواهد شد بعد از غائب بودن طولانی و حیرت مضله و مهدی آشکار سازد امر
خدا را و ظاهر گرداند دین خدا را و مؤید گردد بیاری کردن خدا و ملائکه نصرت نمایند
او را و پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور و ستم

حدیث پانزدهم باز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از علی بن الحکم از جعفر بن سلیمان
از سعد بن طریف از اصبغ بن نباته از سلمان فارسی که گفت خطبه خواند رسول خدا
بر ما و فرمود ای گروه مردمان من رحلت کننده‌ام در این زودی و روانه شونده‌ام به
مغیب وصیت میکنم شما را در بارهٔ عترت خود که نیکوئی کنید با عترت من و بپرهیزید
از بدعت پس بدرستیکه هر بدعتی ضلالت است و لامحاله اهل ضلالت در دوزخند
ای گروه مردمان هر کس نبیند آفتاب را پس میباید چنگ بزند بماه و هر کس نیابد
ماه را میباید چنگ بزند بفرقدین پس هرگاه نیابد فرقدین را چنگ بزند بستاره‌های
روشن بعد از من و میگویم شما را پس بدانید که قول من قول خداوند است پس مخالفت
نکنید خدا را در آنچه امر کرده شما را بآن و آن خدای تعالی میداند که من رسانیدم بشما آن
چیزی را که امر کرده مرا بآن و شاهد میگیرم خداوند را بر خود و بر شما سلمان گفت که
چون حضرت رسول از منبر بزیر آمد از پی او رفتم تا داخل خانهٔ عایشه شد پس من درآمدم
و عرض کردم پدر و مادرم فدای تو باد یا رسول الله شنیدم که فرمودید هرگاه نیابید
آفتاب را چنگ بزنید بماه و چون نیابید ماه را چنگ بزنید بفرقدین و چون فرقدین
نباشد تمسک کنید بستارگان روشن و من گمان بردم که در این آشکار گفتن رمزی و
اشاره باشد آنحضرت فرمود که نیکو دریافت کرده ای سلمان پس گفتم که روشن فرما
از برای من که چیست آفتاب و ماه و فرقدین و ستاره‌های روشن پس حضرت فرمود که
منم آفتاب و علی است ماه و چون مرا نیابید چنگ بزنید بعلی بعد از من و اما فرقدین
پس حسن و حسین اند هرگاه نیابید ماه را چنگ بزنید بایشان و اما ستاره‌های روشن
پس ایشان نه امامند از صلب حسین و نهم ایشان مهدی ایشان است و بعد از این فرمایش
فرمود که ایشانند اوصیاء و خلفاء بعد از من و امامان ابرارند بعدد اسباط یعقوب و
حواریین عیسی گفتم ایشان را از برای من بیان فرما یا رسول الله فرمود اول ایشان و
سید ایشان علی بن ابیطالب است و بعد از او دو سبط من حسن و حسین و بعد از او علی بن
الحسین زین العابدین و بعد از او محمد بن علی باقر و شکافندهٔ علمهای پیغمبران و بعد از او
صادق جعفر بن محمد و بعد از او کاظم موسی بن جعفر و بعد از او رضا علی بن موسی آنکه

کشته خواهد شد در زمین غربت و بعد از او فرزند او محمد و بعد از او فرزند او علی و بعد از او فرزند او حسن و بعد از او فرزند او حجة قائم که انتظار کشیده شده است در غائب بودن او و اطاعت شده است در ظهور او پس بدرستیکه ایشانند از عترت من و از گوشت و خون من علم ایشان علم منست و حکم ایشان حکم من است و هرکس برنجاند مرا در باره ایشان نرساند خداوند باو شفاعت مرا حدیث شانزدهم نیز ان بزرگوار در کتاب غیبت روایت کرده از عثمان بن عیسی از ابی حمزه ثمالی از اسلم از ابی الطفیل از عمار بن یاسر که گفت چون وقت وفات پیغمبر رسید امیر المؤمنین را طلبید و در سر با آنحضرت سخن بسیار گفت چنانکه ان راز گفتن بطول انجامید بعد از ان آواز مبارک را بلند نمود و فرمود که یا علی تو وصی و وارث علم منی و عطا کرده خداتعالی بتو علم و فهم مرا پس چون من وفات نمودم ظاهر شود نسبت بتو کینه هائی که در سینه هاء قوم هست و حق ترا غصب خواهند کرد پس حضرت فاطمه علیها السلام گریست و امام حسن و امام حسین هم بگریه در آمدند پس رسول خدا بفاطمه فرمود که ای بهترین زنان عالمیان چرا گریانی عرض کرد یا رسول الله از ضایع شدن بعد از تو میترسم فرمود بشارت باد ترا که اول کسیکه از اهل بیت من بمن خواهد رسید تو خواهی بود و گریه مکن و غمگین مباش که تو بهترین زنان اهل بهشتی و پدرت بهترین پیغمبران است و پسر عمت بهترین اوصیاء است و دو پسرت بهترین جوانان اهل بهشتند و از صلب حسین بیرون خواهد آورد خداوند نه امام معصوم مطهر را و از ما است مهدی این امت   حدیث هفدهم باز انجناب در ان کتاب روایت کرده از حسن بن علی بن فضال از عبدالله بن بکیر از عبدالملک بن اسمعیل اسدی از پدرش از سعید بن جبیر که گفت که بعمار بن یاسر گفتند که ترا چه واداشت بدوستی امیر المؤمنین گفت خداوند عالم و رسول اکرم او مرا واداشتند بان و بتحقیق که خدا تعالی آیات جلیله در شأن او فرو فرستاده و رسول خدا احادیث بسیار در صفتش بیان فرموده گفتند که آیا خبر میدهی ما را بچیزی از انچه پیغمبر در شأن او گفته عمار گفت چرا خبر میدهم و حال آنکه من بیزارم از آنهائیکه حق را پنهان دارند و باطل را ظاهر میسازند بعد از ان گفت که با رسول خدا بودم که علی را دیدم در بعضی از جنگها که چندین تن از صاحبان علمهای قریش را بقتل رسانید پس با رسول خدا عرض کردم بدرستیکه علی حق جهاد را در راه خداوند بعمل آورد حضرت رسول فرمود که چه چیز او را ازین امر باز تواند داشت بدرستیکه او از من است و من از ویم و او وارث من است و قاضی و حکم کننده دین من است و وفا کننده بوعده من است و خلیفه من است بعد از من و اگر او نمی بود مؤمن محض شناخته نمیشد در زمان حیات من و بعد از وفات من و جنگ با او جنگ با من است و جنگ من جنگ خداوند است



و اشتق او اشتق من است و اشتق من اشتق خدا است، و بیرون خواهد اورد خدا بتعالی از صلب او امامان راشدین را بدان ای عمار که خدا بتعالی عهد کرده با من که عطا کند بمن دوازده خلیفه از جمله ایشان علی است و او اول ان خلیفه ها است و بهترین ایشان است پس گفتم دیگران کیستند یا رسول الله فرمود دوم ایشان حسن بن علی سیم ایشان حسین بن علی چهارم ایشان علی بن الحسین که زین عابدان است و پنجم ایشان محمد بن علی است و بعد از او پسر او جعفر و بعد از او پسر او موسی و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او محمد و بعد از او پسر او علی و بعد از او پسر او حسن و بعد از او پسر او انکه غایب شود از مردمان غایب شدن طولانی و اینست معنی قول خدا که میفرماید قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ و بعد از ان بیرون اید و پر کند دنیا را از عدل و داد انچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور ای عمار زود باشد که بعد از من فتنه و اشوبی ظاهر گردد و چون چنین شد پیروی کن علی و حزب و لشکر و دوستان علی را که علی با حق است و حق با علی است و زود باشد که باتفاق او مقاتله و جنگ کنی با ناکثین و قاسطین بعد از ان بکشند ترا طایفه ستم پیشه و باشد اخر زاد تو از دنیا یک جرعه شیر که بیاشامی ان را و سعید بن جبیر گفت انچنان شد که پیغمبر صلی الله علیه و اله خبر داده بود حدیث هجدهم نیز انجناب در کتاب غیبت روایت کرده از محمد بن ابی عمیر از غیاث بن ابراهیم از ابی عبد الله از پدرش محمد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی که فرمود از حضرت امیر المؤمنین علیه و اله السلام پرسیدند از معنی قول حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمُ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللهِ وَعِتْرَتِي کیستند عترت انحضرت امیر المؤمنین فرمود عترت او منم و حسن و حسین و نه نفر امام از فرزندان حسین که نهم ایشان مهدی ایشان است جدا نمیشوند از کتاب خدا و کتاب خدا از ایشان جدا نمیشود تا وارد شوند بر رسول خدا بتعالی در حوض کوثر او

حدیث نوزدهم باز انجناب در ان کتاب روایت کرده از عبد الله بن جبله از عبد الله بن مستنیر از مفضل بن عمر از جابر جعفی از عبد الله عباس گفت داخل شدم بمسجد رسول خدا در حالتیکه امام حسن بر دوش شریف انحضرت بود و امام حسین بر ران مبارک انحضرت و میبوسید ایشان را مکرر و میگفت بار خدایا دوست دار انکسی را که دوست دارد ایشان را و دشمن دار انکس را که دشمن دارد ایشان را پس فرمود ای پسر عباس گویا نظر میکنم بسیاه و سفید درهم امیخته این فرزندم حسین که موی ریش مبارکش رنگین شود از خون خودش و دعوت کند و کسی اجابت نکند او را و یاری طلبد و کسی یاریش ننماید گفتم کدام کس مرتکب این فعل شود فرمود که اشرار امت من که نرساند ... و عطا نکند بانها



شفاعت مرا بعد ازان فرمود ای پسر عباس هر کس زیارت کند حسین را درحالتیکه عارف
باشد بحق او یعنی او را امام واجب الطاعة داند مینویسد خدا تعالی از برای او ثواب هزار
حج وهزار عمره بدان واگاه باش که هر کس زیارت کند حسین را مثل کسی است که زیارت
نماید مرا و هر کس مرا زیارت کند گویا خدا را زیارت کرده وحق زیارت کننده بر خداوند
انست که عذاب نکند او را باتش دوزخ اگاه باش که اجابت دعا در زیر قبه او است و
شفای امراض در تربت او است و امامان از اولاد اویند ابن عباس گفت عرض کردم یا
رسول الله چند امامند بعد از تو فرمود بعد د اسباط یعقوب ونقبای بنی اسرائیل
وحواریین عیسی گفتم چند عدد بودند اسباط ونقباء وحواریین انحضرت فرمود دوازده
بودند وامامان نیز بعد از من دوازده نفرند اول ایشان علی بن ابیطالب است وبعد از
او دو سبط من حسن و حسین است وچون منقضی شود مدت امامت حسین پسر او علی
وچون بگذرد مدت او پس پسرش محمد وچون بگذرد مدت او پس پسر او جعفر وچون
بگذرد مدت او پس پسر او موسی وچون بگذرد مدت او پس پسر او علی وچون بگذرد
مدت او پس پسر او محمد وچون بگذرد مدت او پس پسر او علی وچون بگذرد مدت او
پس پسر او حسن وچون بگذرد مدت او پس پسر او حجة گفت گفتم یا رسول الله نامها
شنیدم که هرگز نشنیده بودم پیغمبر فرمود که ایشان امامانند بعد از من اگرچه مقهور شوند
وامینان علم خدایند ومعصومانند ونجیبانند وبرگزیدگان هستند ای پسر عباس هر
کس بیاید در روز قیامت درحالتیکه عارف باشد بحق ایشان من او را دست گرفته
بجنت در اوردم وهر کس انکار کند ایشان را یا رد کند یکی از ایشان را چنان باشد که مرا
انکار کرده ورد نموده وهر کس مرا انکار نماید یا رد کند چنان باشد که خدا را انکار نموده
ورد کرده ای پسر عباس زود باشد که مردمان بچپ وراست میل میکنند وهرگاه چنان
باشد تو متابعت نمائی علی را ولشکر علی را بدرستیکه علی با حق است وحق با علی است واز هم
جدا نشوند تا در کنار حوض کوثر بمن وارد گردند ای پسر عباس دوستی ایشان دوستی
منست ودوستی من دوستی خدا است وجنگ با ایشان جنگ با من است وجنگ با
من جنگ بخدا است واشتی کردن با ایشان اشتی کردن با منست واشتی کردن با من
اشتی نمودن با خدا است وبعد ازان حضرت پیغمبر این ایه را تلاوت فرمود یُرِیدُونَ
اَنْ یُطْفِؤُا نُورَ اللهِ بِاَفْوَاهِهِمْ وَیَاْبَی اللهُ اِلَّا اَنْ یُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ کَرِهَ الْکَافِرُونَ

حدیث بیستم ونیز در ان کتاب روایت کرده از حسن بن محبوب از مالک بن عطیه از
ثابت بن دینار از امام محمد باقر که حضرت امام حسین یکشب پیش از انکه شهید شود
باصحاب خود فرمود که روزی جدم رسول خدا نزد من امد فرمود ای فرزند من زود باشد

برسانند ترا بسوی عراق و فرود آورند ترا بزمینی که آن را عمورا و کربلا گویند و تو در آن زمین شهید خواهی شد و جماعتی نیز با تو شهید میشوند و بتحقیق که نزدیک شد آن عهدیکه رسول خدا با من کرده بود و من فردا روانه ام بسوی آنحضرت پس هر کس از شما که برگشتن میل دارد باید که در همین شب برگردد که من او را اذن برگشتن دادم و او از من بحل است و آنحضرت درین باب تاکید و مبالغه تمام نمود و ایشان راضی به برگردیدن نشدند و گفتند که بخدا قسم که ترا وا نمیگذاریم و از تو جدا هرگز نمیشویم تا آنکه بجائیکه وارد میشوی وارد شویم ما آنحضرت چون این عزیمت را از ایشان دید فرمود که بشارت باد شما را به بهشت قسم بخدا که بعد از آنچه بر ما وارد شود درنگ خواهیم نمود انقدر که خدا تعالی خواسته باشد پس بیرون خواهد آورد خدا تعالی ما را و شما را در آن هنگام که قائم ما ظاهر شود پس انتقام خواهد کشید از ظالمان و ما و شما مشاهده خواهیم کرد این دشمنان را در زنجیرها و غلها گرفتار انواع عذاب و نکال گفتند با آنحضرت که کیست قائم شما ای فرزند رسول خدا فرمود که فرزند هفتم است از اولاد فرزند من محمّد بن علی باقر و او خودش حجة بن الحسن بن علی بن محمّد بن موسی بن جعفر بن محمّد بن علی است فرزند من و اوست آنکسیکه غائب خواهد شد مدّت طولانی و بعد از آن ظاهر خواهد شد و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از جور و ظلم حدیث بیست و یکم و نیز آن بزرگوار در کتاب غیبت روایت کرده از صفوان بن یحیی از ابراهیم بن ابی زیاد از ابی حمزهٔ ثمالی از ابی خالد کابلی که گفت داخل شدم بخدمت سید خودم علی بن الحسین و گفتم ای فرزند رسول خدا خبر ده مرا از آنکسانیکه فرض کرده خداوند اطاعت و مودّت ایشان و واجب کرده بر بندگان خود اقتدا کردن با ایشان را بعد از رسول خدا حضرت فرمود ای کابلی بدرستیکه اولوا الامر یکه خدا تعالی ایشان را امامان مردم قرار داده و واجب فرموده بر مردم فرمان برداری ایشان را امیر المؤمنین است آنگاه عمّ من حسن آنگاه پدرم حسین آنگاه منتهی شده امر امامت بما و آنحضرت ساکت شد پس گفتم ای سید من روایت کرده اند برای ما از حضرت امیر المؤمنین که زمین خالی نمیماند از حجّتی که خدای را باشد بر بندگانش پس کیست حجة و امام بعد از تو فرمود پسرم که نامش در صحف اولی باقر است خواهد شکافت علم را شکافتنی او حجة و امام است بعد از من و بعد از او پسر او جعفر که نامش نزد اهل آسمان صادق است گفتم ای سید من چگونه است که نام او صادق شده است و حال آنکه همهٔ شما صادقانید گفت که حدیث کرد برای من پدرم از پدرش که پیغمبر فرمود که چون فرزندم جعفر بن محمّد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب متولّد گردد او را صادق نام کنید که پنجمین از فرزندان او که نامش جعفر است دعوای امامت خواهد کرد از روی تجرّی

واعتقاد ثابت در زندگانی دنیا و در آخرت   حدیث بیست و چهارم باز در ان
کتاب روایت کرده از محمد بن عبد الجبار که گفت گفتم بمولای خودم حسن بن علی
عسکری که ای فرزند رسول خدا خداوند مرا فدایت گرداند دوست میدارم که بدانم
که امام و حجت خدا بر بندگان خدا بعد از تو کیست انحضرت فرمود که امام و حجة بعد از
من پسر من است همنام و همکنیه رسول خدا است انکه او خاتم حجتهای خدا است و آخر
خلفای اوست گفتم از که بوجود خواهد امد فرمود از دختر پسر قیصر پادشاه روم بدان و
اگاه باش که زود باشد که او متولد گردد پس غائب شود از مردمان غائب شدن طولانی
و بعد از ان ظاهر شود و بکشد دجال را پس پر کند زمین را از عدل و داد همچنانکه پر
شده باشد از جور و ظلم و حلال نیست احدی را که پیش از ظهور او او را بنام و بکنیه او
ذکر کند پس فرمود صلوات براو باد   حدیث بیست و پنجم نیز روایت کرده در ان
کتاب از احمد بن اسحق بن عبد الله الاشعری که گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری که
میگفت حمد و سپاس بخداوندیرا که مرا از دنیا بیرون نبرد تا بمن عطا نمود خلف را که بعد از
من امام است و شبیه ترین مردمان است بحضرت رسول خدا از جهت خلقت و خلق و
محافظت خواهد نمود خداوند او را در زمان غائب بودنش و بعد از ان ظاهر خواهد
گردانید پس پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر شده باشد از ظلم و جور
حدیث بیست و ششم باز انجناب در ان کتاب روایت کرده از محمد بن علی بن حمزة بن الحسین
بن عبد الله بن العباس بن علی بن ابیطالب که گفت شنیدم از حضرت امام حسن عسکری که
میگفت متولد شد ولی الله و حجة الله بر بندگان خودش و خلیفه من بعد از من در
حالتیکه ختنه شده بود در شب نیمه شعبان در سال دویست و پنجاه و پنج نزد طلوع
فجر و اول کسیکه او را شست رضوان خازن بهشت بود با جمعی از ملائکه مقربین که او را
باب کوثر و سلسبیل شستند و بعد از ان شست او را عمه من حکیمه خاتون دختر امام محمد
تقی و از محمد بن علی که راوی این حدیث است پرسیدند از مادر حضرت صاحب الامر علیه
السلام گفت مادرش ملیکه بود و در بعضی از روزها او را سوسن و در بعضی از ایام او را
ریحانه میگفتند و صیقل و نرجس نیز از نامهای او بود   حدیث بیست و هفتم نیز در
ان کتاب روایت کرده از ابراهیم بن محمد بن فارس نیشابوری که گفت چون عمر بن عوف
والی همت کرد بکشتن من و او مردی بود که میل تمام داشت بکشتن شیعیان پس من خبر
یافتم و خوف عظیم بر من غالب شد و اهل و عیال و دوستان خود را وداع کردم و روی
بخانه حضرت امام حسن عسکری اوردم که انحضرت نیز وداع نمایم و اراده گریختن داشتم
چون بخانه انحضرت وارد شدم پسری دیدم در نزد انحضرت نشسته بود که رویش مثل ماه



شب چهارده بود از نور و ضیاء و من حیران شدم بمرتبه که نزدیک بود که آنچه در خاطر داشتم فراموش کنم بمن فرمود آن پسر که ای ابراهیم حاجت بگفتن نیست زود باشد که خدا تعالی شر او را از تو کفایت میکند پس حیرتم زیاد تر شد بخدمت امام حسن عسکری عرض کردم فدای تو شوم کیست این پسر که از ضمیر و قلب من خبر داد آنحضرت فرمود که او فرزند من و خلیفه من است بعد از من و او است آنکه غایب شود غایب شدن طولانی و بعد از پر شدن زمین از جور و ظلم ظاهر شود و پر کند زمین را از عدل و داد پس از آنحضرت از نام او سؤال نمودم فرمود که همنام و همکنیه حضرت رسول خدا است و حلال نیست کسی را که بنام و یا بکنیه او را ذکر کند تا زمانیکه ظاهر سازد خداوند دولت و سلطنت او را پس پنهان دار ای ابراهیم آنچه که دیدی و آنچه شنیدی امروز از ما مگر از اهلش پس بر ایشان و آباء کرام ایشان صلوات فرستادم و بیرون آمدم در حالتیکه خاطر جمع بتفضل خداوند بودم و وثوق و اعتماد بود مرا بر آنچه شنیدم از حضرت صاحب الزمان پس بشارت داد مرا عم من علی بن فارس که معتمد خلیفه عباسی برادر خود ابو احمد را فرستاد و امر کرد او را بقتل عمرو بن عوف پس ابو احمد او را گرفت و بند از بند او را جدا کرد حدیث بیست و هشتم و نیز آن بزرگوار در آن کتاب روایت کرده از ابو محمد عبد الله بن الحسین بن سعد کاتب که گفت حضرت امام حسن عسکری بمن فرمود که بنی امیه و بنی عباس شمشیرهای خود را بر ما گذاشتند بدو سبب یکی آنکه می دانستند که ایشان را در خلافت حقی نیست و میترسیدند از آن که ما دعوای خلافت کنیم و خلافت در جای خود قرار گیرد دوم آنکه از اخبار متواتره واقف شده بودند که زوال ملک جباران و ظالمان در دست قائم ما خواهد بود و شک نداشتند در آن که ایشان از ظالمان و جباران‌اند پس کوشش کردند در کشتن اهل بیت رسول خدا و نیست و نابود کردن نسل آنحضرت از روی طمعی که بود ایشان را برسیدن بمنع تولد حضرت قائم علیه السلام یا کشتن آنحضرت پس ابا و منع فرمود خداوند تعالی که کشف امر آنحضرت فرماید از برای یکی از ظالمان و خداوند تمام میکند نور خود را اگرچه خوش نمیدارند مشرکان تمام شد مؤلف گوید که از فرمایش که فرمود دوم آنکه از اخبار متواتره واقف شده بودند تا آخر معلوم میشود که امامت و خلافت و غالب شدن حضرت قائم صاحب الزمان بر تمام روی زمین و پر کردن آنحضرت زمین را از عدل و داد معلوم ظالمان و جباران و دشمنان اهل بیت بوده از جهت اخبار متواتره و احادیث کثیره از خود پیغمبر در دین و این دلیل است بر آنچه حقیر در باب دوم ذکر کرد از بودن اخبار متواتره در کتب اهل سنت در خصوص و شأن آنحضرت و قائم و ظاهر شدن آن بزرگوار بعد از این حدیث بیست و نهم باز آنجناب در کتاب غیبت روایت کرده از فضالة بن ایوب از عبد الله

بن سنان که گفت پدرم سؤال کرد از حضرت ابی عبد الله علیه السلام از سلطان عادل
آنحضرت فرمود که او آنکسی است که خدا تعالی فرض گردانیده اطاعت او را بعد از انبیاء و
مرسلین بر جمیع آدمیان و جنیان و او سلطانی است بعد از سلطان تا آنکه منتهی شود بسلطان
دوازدهم پس مردی از اصحاب گفت که وصف فرما از برای ما ای فرزند رسول خدا ام
که ایشان کیستند آنحضرت فرمود که ایشان آنکسانند که خدا تعالی درباره ایشان فرموده
است که اَطِیعُوا اللهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ یعنی اطاعت کنید بر خدا و اطاعت
کنید بر سول او و اطاعت کنید بر صاحبان امر از شما و آنکسانند که خاتم ایشان آنکسی
است که عیسی در زمان دولت او فرود خواهد آمد از آسمان و نماز خواهد گذارد در عقب
او و اوست آنکسیکه خواهد کشت دجال را و فتح خواهد کرد خداوند بدست او مشارق و
مغارب زمین را و خواهد کشید پادشاهی و سلطنت او تا بروز قیامت و مناسب است که
ذکر شود در اینجا حدیثیکه فضل بن شاذان در کتاب مذکور روایت کرده از او محمد بن
ابی عمیر و صفوان بن یحیی هر دو از جمیل بن دراج از حضرت صادق علیه السلام از پدران
خود از حضرت امیر المؤمنین که آنحضرت فرمود که اسلام و سلطان عادل دو برادر توامند
و شایسته نیست یکی از آن دو مگر با رفیق و صاحبش اسلام اساس است و سلطان عادل
پاسبان و نگاهدارنده آن اساس و آنچه آنرا اساس نیست منهدم است و آنچه آنرا
پاسبان نیست نابود و ناچیز است پس از این جهة است که چون رحلت خواهد کرد قائم ما
باقی نخواهد ماند اثری از اسلام و چون نماند از اسلام اثری باقی نخواهد ماند اثری
از دنیا حدیث سی ام باز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از محمد بن ابی عمیر از عمر بن
اذینه از زراره از امام محمد باقر که فرمود بدرستیکه خدا تعالی آفرید چهارده نوری
پیش از آنکه چیزهای دیگر را بیافریند بچهارده هزار سال پس کسی بآنحضرت عرض کرد که
ای فرزند رسول خدا کیستند آن چهارده نور فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان
از فرزندان حسین صلوات الله علیهم که آخر ایشان حضرت قائم عجل الله ظهوره است آنکه
قیام خواهد نمود بعد از غائب شدن طولانی پس خواهد کشت دجال را و پاک خواهد کرد
زمین را از هر جور و از هر ظلم حدیث سی و یکم نیز آن بزرگوار روایت کرده از حسن بن
علی بن فضال و از ابن ابی نجران از حماد بن عیسی از عبد الله بن مسکان از ابان بن تغلب
از سلیم بن قیس از سلمان فارسی که گفت پیغمبر فرمود آیا بشارت ندهم شما را ای مردمان
بمهدی گفتند بشارت بده یا رسول الله آنحضرت فرمود پس بدانید که خواهد برانگیخت
خدا تعالی در میان امت من پادشاه عادلی و امام عدل کننده را که پر کند زمین را
از عدل و داد آنچنانکه پر شده باشد از جور و ظلم و او نهمین است از اولاد فرزند من



حسین است اسم او اسم من است و کنیت او کنیت من است و بدانید و آگاه باشید که غیبت
خیر و خوشی در زندگانی بعد از او و نخواهد بود آخر پادشاهی او مگر پیش از قیامت بچهل روز
و بس حدیث سی و دوم در کتاب کفایت المهتدی از سید جلیل و فاضل نبیل
محمد بن محمد لوحی حسینی موسوی تلمیذ محقق داماد علیهما الرحمه در احوال حضرت
مهدی نقل کرده از کتاب غیبت حسن بن حمزه علوی طبری که او فرمود شیخ ابو علی محمد بن
همام در کتاب نوادر الانوار خود گفته که خبر داد ما را احمد بن عثمان بن سعید زیات گفت شنیدم
پدرم میگفت که از حضرت امام حسن عسکری پرسیدند از معنی حدیثیکه روایت کردند از
آباء کرام آنحضرت که فرمودند که خالی نمیماند زمین از حجتی که مر خدا یرا باشد بر خلق
تا بروز قیامت بدرستیکه هر کس بمیرد و امام زمان خود را نشناخته باشد مرده است
مردن جاهلیت آنحضرت فرمود که این حق است همچنانکه روز حق است یعنی چنانکه
روز ظاهر و روشن است این حدیث نیز واضح و مبرهن است پس گفتند که ای فرزند
رسول خدا کیست حجة و امام بعد از تو فرمود فرزند من امام و حجة است بعد از من
و هر کس بمیرد و او را نشناخته باشد مرده است مردن جاهلیت و آگاه باشید که او را
غائب شدنی خواهد بود که حیران خواهند شد در آن جاهلان و هلاک خواهند شد
در آن مبطلان و دروغ خواهند گفت در آن زمان وقت قرار دهندگان بعد از
آن ظهور خواهد کرد و گویا نظر میکنم بعلمهائیکه میدرخشد و حرکت میکند در بالای
سر او در نجف کوفه حدیث سی و سیم علی بن الحسین مسعودی در کتاب اثبات
الوصیه روایت نموده از سعد بن عبد الله از هرون بن مسلم از مسعده باسناد خود
از حضرت امام موسی کاظم که حضرت رسول خدا فرمود بدرستیکه خداوند برگزید
از روزها روز جمعه را و از شبها شب قدر را و از ماهها ماه رمضان را و برگزید از رسولان
و پیغمبران مرا و برگزید از من علی را و برگزید از علی حسن و حسین را و برگزید از ایشان نه
تن را که نهمین ایشان قائم ایشان است و او ظاهر ایشان و باطن ایشان است صلوات
الله علیهم حدیث سی و چهارم نیز آنجناب در آن کتاب روایت کرده از حمیری به
اسناد خود از ابن ابی عمیر از سعید بن غزوان از ابی بصیر از امام محمد باقر که فرمود
بعد از امام حسین نه تن اند که نهم ایشان قائم ایشان است و او افضل ایشان است
مؤلف میگوید که مراد از افضلیت آنحضرت ممکن است که افضلیت حقیقی باشد
بعد از حضرت سید الشهداء و ممکن است که مراد از آن امتیازات و مختصات و مخصوصات
آنحضرت بوده باشد چنانچه بعد از این ذکر خواهد شد انشاء الله
حدیث سی و پنجم نیز آنجناب در کتاب مذکور روایت کرده از حمیری از امیة بن علی

برای او ممکن بود تحصیل معرفت بامام بدانکه این چهل حدیث هرکدام دلیل واضح وبرهان
لائح است درامامت وخلافت وغائب بودن حضرت حجة بن الحسن عسکری وظاهر شدن
آنحضرت بعد ازین وپرکردن اوزمین را ازعدل وداد همچنانکه این احادیث شریفه چهل گانه
هریکی دلیل قاطع وبرهان ساطع است درامامت وخلافت سائرائمه علیهم السلام واز
قبیل احادیث که دلالت برامامت وخلافت وغیبت وظهور حضرت مهدی صاحب الزمان
علیه السلام نماید درکتب معتبرهٔ علماء اثنا عشریه بسیار واز حد وحصر بیشمار است و
متجاوز از تواتر است بلکه اگر شخص محدث ماهر متتبع تتبع نماید وتمام آنچه که درخصوص
حضرت حجة عجل الله فرجه وارد شده جمع کند واحصاء وحصر نماید قریب بچهل هزار
حدیث میشود که هرکدام ازان اخبار شریفه واحادیث صحیحه دلالت واضحه دارد بر
امامت وخلافت حضرت مهدی آخر الزمان وظاهر شدن آنحضرت بعد ازین وپرکردن
زمین از عدل محض ورفع نمودن جور وظلم را بالمرة ازتمام روی زمین ولکن حقیر اکتفا
نمود ازان احادیث بذکر چهل خبر از اخبار صحیحه واحادیث معتبره ازان چند کتاب معتبره که
تالی مرتبهٔ کتب اربعه است ودر نزد مرحوم علامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه بوده ودست آن
بزرگوار بآنها نرسیده در زمان تصنیف جلد سیزدهم بحار الانوار والا اعتبار احادیث
واخبار آن کتابها در بین علماء اخیار کالشمس فی رابعة النهار است همچنانکه محدث
محقق ماهر الحاج میرزا حسین نوری معاصر بیان فرموده واکتفاء باین عدد شریف از
جهت موافق بودن این باب باسائر ابواب این کتاب است واین چهل حدیث از برای
طالب هدایت کافی است واز برای کسیکه تعصب وعناد نداشته باشد در مذهب خود
وافی است زیرا که این چهل حدیث از روات ثقات در جمیع طبقات افادهٔ علم ویقین میکند
برای شخص منصف بعلت آنکه دروغ بودن این همه احادیث ازین قبیل راویها محال است
واز برای شک وشبهه درانها مجال نیست باب پنجم درذکر چهل نام از نامهای مبارک
حضرت حجة بن الحسن عسکری از کتب وصحف انبیاء سابقین وعلماء راشدین اهل سنت وبیان
آنچه درنزد سائر اهل مذاهب است از اسامی شریفهٔ آنحضرت تا معلوم شود وجود وامدن
وظهور کردن حضرت مهدی وبودن آنحضرت دراعتقاد سائر اهل مذاهب نیز وعدم اختصاص
جماعت شیعه ازبین مردمان بوجود وظاهر شدن صاحب الزمان علیه السلام پس میگویم
بعون الله الملک العلام نام اول از نامهای آنحضرت بهرام واین اسم آن بزرگوار است
درکتاب ایستاع همچنانکه در ذخیرة الالباب نقل فرموده نام دوم بندهٔ یزدان واین
نیز اسم آنحضرت است درکتاب ایستاع وشاید آن مذهبی باشد از مذاهب قدیمه و
ملتهای سابقه نام سیم اوقیذمو واین اسم آنحضرت است در تورات بلغة ترکوم همچنانکه

فاضل نبیل و عالم جلیل میرزا محمد نیشابوری در کتاب ذخیرة الالباب نقل فرموده است
چهارم ایزد شناس پنجم ایزد نشان در کتاب مذکور نیز نقل نموده که این دو نام آنحضرت
است در نزد مجوس و در کشکول شیخ بهائی علیه الرحمه فرموده که فارسیان حضرت مهدی
صاحب الزمان ع را ایزد شناس و ایزد نشان گویند و مراد مرحوم شیخ از فارسیان همان مجوس
است لاغیر ششم ایستاده و نیز آنجناب در آن کتاب ذکر فرموده که این نام آنحضرت است
در کتاب شامکونی و گویا آن نیز از مذاهب قدیمه باشد و ایستاده فارسی است و مراد از آن
قائم شونده و قیام کننده و قوام دارنده در حق است که ابداً خوف و تقیه نداشته باشد
هفتم بقیة الله و باز در ذخیره فرموده که این نام آنحضرت است در کتاب ذوهر و ذوهر نیز
از مذاهب است و این اسم مبارک نیز در احادیث ما اثنا عشریه از برای آنحضرت وارد شده
است همچنانکه فضل بن شاذان در غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده است در
ضمن احوال آنحضرت که فرمود چون ظهور کرد حضرت مهدی پشت میدهد بکعبه و
جمع میشود در نزد او سیصد و سیزده مرد و اول چیزیکه تکلم میفرماید این آیه است
بَقِیَّةُ اللهِ خَیْرٌ لَکُمْ اِنْ کُنْتُمْ مُؤْمِنِیْنَ آنگاه میفرماید منم بقیة الله و حجت او و خلیفه او
بر شما پس سلام نمیکند بر او سلام کننده مگر آنکه میگوید السلام علیك یا بقیة الله فی
ارضه و ایضاً شیخ جلیل فرات بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از عمران بن واهر که
او گفت مردی بخدمت امام جعفر صادق ع عرض کرد که ما سلام بکنیم بحضرت قائم بقول خودمان
السلام علیك یا امیر المؤمنین حضرت فرمود نه این اسمی است که نامیده بآن خداوند امیر المؤمنین
علی علیه السلام را و نامیده نمیشود بآن اسم احدی پیش از او و نه بعد از او مگر آنکه کافر باشد
آنکس پس عرض کرد چگونه سلام کنیم بر حضرت قائم فرمود بگوئید السلام علیك یا بقیة
الله آنگاه حضرت صادق ع این آیه را خواند بقیة الله خیر لکم ان کنتم مؤمنین تمام شد
و مراد از بقیة الله باقی مانده است بتأئید خداوند و خدا او را باقی گذاشته و از حجتهای
خداوند تنها او باقی مانده است هشتم پرویز و این اسم آنحضرت است در کتاب برزین
آذر فرس چنانچه در ذخیرة الالباب فرموده نهم برهان الله و این نام آنحضرت در کتاب
انکیون چنانکه در ذخیره نقل کرده و معنای آن واضح است و آنحضرت برهان و دلیل
خداوند است بسوی خود و وجود و ظهور او برهان است بر توحید و ثابت شدن دین
خداوند و باطل شدن سائر ادیان و جمع شدن تمامی مردم بدین اسلام و معنی پرویز
شخص بزرگتر و عالیتر و شاه شاهان است دهم خسرو و این اسم آنحضرت است در
صحف حضرت ابراهیم چنانچه در تذکرة الائمة نقل فرموده است یازدهم خجسته و این
اسم آنحضرت است در کتاب کندرال فرنگیان چنانکه در ذخیره نقل نموده و معنای

آن پسندیده و برگزیده و محبوب از جمیع جهات است دوازدهم خسرو در کتاب ذخیره
و تذکرة الائمه نقل کرده اند که این نام آنحضرت است در کتاب جاویدان خسرو مجوس و معنی
آن پادشاه بزرگ و شاهنشاه است سیزدهم خداشناس در ان دو کتاب مذکور است که
این نام حضرت قائم است در کتاب شاکمونی که باعتقاد کافران هندوستان پیغمبر صاحب
کتاب بوده و گویند بر اهل خطا و ختن مبعوث شده و تولد او شهر کیلواس بوده و او گفته که
دنیا و حکومت آن بفرزند سید خلایق دو جهان یشن که بزبان ایشان نام مبارک حضرت
رسول خدا صلی الله علیه و آله است برسد و او بر کوههای مشرق و مغرب دنیا حکم براند
و فرمان دهد و برابرها سوار میشود و فرشتگان کارکنان او باشند و پریادان و آدمیان
در خدمت او باشند و از سودان که زیر خط استوا است تا زمین تسعین که زیر قطب شمالی
است و ماوراء اقلیم هفتم را که گلستان ارم باشد و کوه قاف را صاحب شود و دین خداوند
یک دین باشد و نام او ایستاده و خداشناس است تمام شد و معنی خداشناس واضح
زیرا که امام علیه السلام خداوند را بهتر میشناسد و در واقع اصل خداشناس او است و
دیگر او مجاز است چهاردهم راهنما و ایضا در ذخیره و تذکره نقل فرموده اند که این
اسم آنحضرت در کتاب باتنگل که صاحب آن کتاب از بزرگان و علماء کفار است و از آن کتاب
کلماتی نقل نموده اند در بشارت بوجود و ظاهر شدن و زمین را از عدل پر گردانیدن آن
حضرت که حاجت بنقل آنها نیست و معنی راهنما راه نشان دادن آنحضرت است بمردم
و جمع کردن جمیع مردمان است و راه نمودن ایشان است بدین واحد خدای واحد
پانزدهم افریس و این اسم آنحضرت است در کتاب ماریاقین زند چنانکه در ذخیره
نقل فرموده و مراد از زند همان کتاب زردشت است و یا صحف حضرت ابراهیم است
و یا فصلی از آنست چنانچه در نجم الثاقب فرموده است والله العالم شانزدهم سروش ایزد
و این اسم آنحضرت است در کتاب زمزم زردشت همچنانکه در تذکرة الائمه و ذخیره نقل
کرده اند و معنای آن پسندیده و برگزیده خدا است هفدهم شماطیل و این اسم آنحضرت
است در کتاب آزماطش چنانچه در ذخیره نقل کرده است هجدهم صاحب و این نام
آنحضرت است در صحف حضرت ابراهیم چنانکه در آن کتاب نقل کرده است
نوزدهم صمصام الاکبر و این نام آنحضرت است در کتاب کندرال چنانچه در ذخیره
فرموده بیستم فردوس الاکبر در تذکره و ذخیره نقل کرده اند که این اسم آنحضرت است در
کتاب قبرس رومیان و معنی آن محل فرح است و منشأ سرور خلق است بیست و یکم
فیروز و این نام آنحضرت است در نزد امان بلغت ماجار چنانکه در ذخیره است و نام
آنحضرت است در کتاب فرنگان ماجار الامان چنانکه در تذکره است و معنی آن مبارک



ومحل برکت ومنشأ شادی بیت ودوم فرخنده واین نام انحضرت است درکتاب شعیای
پیغمبر چنانکه در ذخیره نقل کرده است ومعنای ان پسندیده وبرگزیده است بیت وسیم
فیذموا واین اسم انحضرت است در توریة چنانکه احمد بن محمد بن عیاش درکتاب مقتضب
در حدیث سالم بن عبدالله بن عمر روایت کرده واول ان در باب دوم ذکر شد ودر وسط
ان کعب الاحبار اسامی امامان را یك بیك ذکر نموده از توریة ودر اخر ان ابو عامر هشام
دستوائی از یك عالم یهودی نقل کرده موافق نقل کعب الاحبار وان عالم یهودی گفته امّا
نقریثیب پس او اول اوصیاء است ووصی اخر انبیاء است واما قیذو پس او ثانی اوصیاء است
واول عترت اصفیاء است واما دبیرا پس او دوم عترت وسید الشهداء است واما مغور
پس او سید کسانیست که عبادت کردند خدا را از بندگان خدا واما مشموعاه پس او
وارث علم اولین واخرین است واما دوموه پس او سید صادقان است واما مشیموا
پس او بهترین محبوسین در زندان ظالمان است واما هذار پس او مقهور دور شده از
وطن ممنوع است واما یثیموا پس او کوتاه عمر است که اثارش طولانی است واما بطور
پس او چهارم است از علیها واما نوقس پس او همنام عم خود حسن است واما فیذموا پس او
مفقود پدر ومادر خویش است که غائب است بامر خداوند وبرپا میدارد حکم خدا را
وایضا شیخ نعمانی درکتاب غیبت خود فرموده که قرائت نمود بر من عبدالحکیم بن حسن سیمری
چیزی را که املاء نموده بود اورا مردی از یهود در ارجان که اورا حسن بن سلیمان می گفتند
که از علماء یهود بود در انجا از نامهای امامان علیهم السلام در زبان عبرانی وعدد ایشان
ومن بلفظ او بیان میکنم وبود در انچه خواندم ان را که خداوند مبعوث فرماید پیغمبری را
از فرزندان اسمعیل واسم اسمعیل در توریة اشموعیل است واسم ان پیغمبر میدیاد است
یعنی محمد ص واو بزرگ خواهد شد واز آل او دوازده نفر امام خواهد شد وایشان بزرگ شوند
که اقتدا کرده میشود بایشان ونامهای ایشان نقریثیب تا اخر انچه گذشت وازاو سؤال
کردند که این اسامی در کدام سوره است گفت در مسد سلیمان ع یعنی در قصه او
تمام شد ولفظ فیذموا که اول ان فاء ویا قاف باشد لفظ عبرانی است ومعنای ان امام
غائب وخلیفه اخر است وان وصف است نه اسم محض بیت وچهارم قاطع واین نام انحضرت
است درکتاب قنطره چنانکه در ذخیره نقل کرده ومعنای ان قطع کننده باطلها ودفع کننده
فسادها است بیت وپنجم کلمة الحق واین اسم انحضرت است در صحیفه چنانچه در
ذخیره است ومراد از حق خداوند حقتعالی است ومعنای کلمه در اینجا اظهار واشکار
کردن است یعنی حق را ودین حق خداوند را اشکار وظاهر میکند بیت وششم
کیقباد دوم واین نام انحضرت است در نزد مجوسان وگبران عجم چنانکه در تذکره

ذخیره نقل کرده اند و معنای آن عادل است بیست و هفتم کوگما و این نام آنحضرت است
در کتاب بختاوان از مذاهب قدیمه است و معنای آن بزرک و عادل و منشأ آثار و خیرات
بیست و هشتم لندیطار و این نام آنحضرت است در کتاب فهراد نامه هند چنانچه در
تذکره و ذخیره نقل کرده اند و معنای آن مثل کوگما است بیست و نهم لسان الصدق
و این اسم آنحضرت است در صحیفه چنانکه در ذخیره نقل کرده است و معنای آن زبان
راستگو است یعنی همه فرمایشات او موافق واقع است و در آن تقیید نیست سی ام
ماشع در ذخیره نقل کرده که این اسم آنحضرت است در توریه عبرانیه و در تذکره فرموده
در توریه که نزول آن آسمانی است و معنی آن شخص عظیم الشان است سی و یکم
مهمید الآخر و در آن دو کتابست که این نام آنحضرت است در انجیل و معنای آن سلطان
آخر است و پادشاه آخر الزمان سی و دوم مسیح الزمان در آن دو کتاب است که این نام
آنحضرت است در کتاب فرنگیان و معنای آن عابد و زاهد و عالم و دانای زمان است
سی و سیم میزان الحق در ذخیره نقل کرده که این نام آنحضرت است در کتاب ارژی پیغمبر و معنای
آن واضح است زیرا که آنحضرت معیار و میزان خداوند حقتعالی است و تمامی اقوال و افعال
بندگان باو سنجیده و معیار میشود و هر چیزی را که قبول فرمود قبول است سی و چهارم
منصور و این اسم آنحضرت است در کتاب دید براهمه که باعتقاد ایشان از کتابهای آسمانی است
همچنانکه در ذخیره و تذکره نقل کرده اند و معنای آن نصرت داده شده از جانب خداوند
قادر است که احدی بر او غالب نخواهد گشت و کسی از دست او خلاص نتواند شد و این معنی
در اخبار نیز وارد گردیده چنانکه در تفسیر شیخ فرات بن ابراهیم از حضرت صادق در تفسیر
آیه شریفه وَمَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَانًا روایت کرده که آنحضرت فرمود
که آن مظلوم حسین است که کشته شده فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُورًا فرمود خداوند
نامید حضرت مهدی را منصور چنانکه نامیده شد احمد و محمد و محمود صلی الله علیه
و آله و چنانکه نامیده شد عیسی مسیح و مؤلف میگوید که علت تعبیر از آنحضرت در
زیارت عاشورا بامام منصور همین آیه است که مراد از آیه آنحضرت است و ولی خون حضرت
سید الشهداء و قصاص کننده از قاتلان آن بزرگوار آنحضرت است و این بسیار واضح است
سی و پنجم و اقیذ ما و این نام آنحضرت است در توریه چنانکه در تاریخ عالم آرا فرموده
است و در جنات الخلود مذکور است که این لقب آنحضرت است در کتب آسمانی و
معنای آن غایب شونده مدت مدید است سی و ششم وهوهل و این اسم آنحضرت
است ایضا در توریه چنانچه احمد بن عیاش از علماء اهل سنت در کتاب مقتضب خود
روایت کرده بسند خودش از حاجب بن سلیمان بن سوح السدوی که گفت ملاقات

کردم در بیت المقدس عمران بن خاقان را که بدست منصور مسلمان شده بود و او با یهود
محاجه کرده بود به بیان و علم که داشت و نمیتوا نستند منکر شوند او را بجهت آنچه در توریة
بود از علامات رسول خدا و خلفاء بعد از او پس روزی بمن گفت که ما مییابیم در توریة
سیزده اسم را که یکی از آنها محمد است و دوازده نفر از اهل بیت او که ایشان اوصیاء و خلفاء
اویند و مذکور هستند در توریة و نیست در پیشوایان بعد از آنحضرت کسی از تیم و نه از
عدی و نه از بنی امیه و من گمان میکنم آنچه جماعت شیعه میگویند حق باشد گفتم مرا خبر ده
بآن گفت بمن عهد و میثاق خدا و نده بده که خبر نکنی شیعه را بخبری از آن که بآن بر من غلبه
کنند گفتم چرا خوف داری از این و این بنی عباس از بنی هاشمند گفت نیست نامهای
ایشان نامهای اینها بلکه ایشان از فرزندان اول ایشان محمد اند و از باقی مانده اویند
در زمین یعنی از صدیقه طاهره بعد از او پس دادم باو آنچه خواست از پیمانها و بمن گفت
که خبر ده بآنها بعد از مردن من اگر من قبل از تو مردم و اگر نه بر تو نیست که خبر دهی بآنها
احدی را گفت مییابیم آنها را در توریة شموعیل شمّاعیشما و می مد حی ابُوا
بما مدثیم عوشود بسنم بولید وبشیر العوی فولوم کودود عان لاندبود
و موهل تمام شد و مراد از توریة یک کتاب مخصوصی نیست بلکه مراد از او تمامی کتابهائی
که در بین حضرت موسی و عیسی نازل شده است و از این جهة نام مبارک حضرت عیل الله
فرجه در هر کدام یک نحو است و احتمال دارد که از جهت اختلاف زبانها مختلف شده
باشد سی و هفتم قائم در ذخیره نقل نموده که این اسم آنحضرت است در زبور سیزدهم
و در کتاب برلبومو و معنا ان در احادیث بسیار از ائمه وارد گردیده است چنانکه شیخ
مفید اعلی الله مقامه در ارشاد خود باسناد خودش روایت کرده از حضرت امام رضا
که فرمود چون حضرت قائم برخیزد مردم را باسلام تازه بخوانند تا آنکه فرمود و او را قائم
نامیدند برای آنکه قیام بحق خواهد نمود و ایضا صدوق در کمال الدین باسناد خودش
روایت کرده از صقر بن دلف که گفت شنیدم از حضرت امام محمد تقی که میفرمود امام بعد
از من علی فرزند من است امر او امر من است و گفته او گفته من و طاعت او طاعت من است
و امامت بعد از او در فرزند او حسن است و امر حسن مانند امر پدر او است و فرموده او
فرموده پدر او است و اطاعت او اطاعت پدر او است پس حضرت ساکت شد من عرض
کردم یا ابن رسول الله پس کیست امام بعد از حسن حضرت گریست گریستن شدیدی آنگاه
فرمود که امام بعد از حسن پسر او است قائم بحق و منتظر است عرض نمودم یا ابن رسول الله
چرا او را قائم نامیدند فرمود برای آنکه او بامامت اقامت خواهد نمود بعد از خاموش
شدن ذکر او و مرتد شدن اکثر آنها که قائل بامامت آنحضرت بودند و نیز روایت

کرده از ابو حمزهٔ ثمالی که گفت سؤال کردم از حضرت امام محمد باقر که یابن رسول الله آیا همهٔ شما
قائم بحق نیستید فرمود بلی همهٔ ما قائم بحقیم گفتم پس چگونه حضرت صاحب الامر را قائم نامیدند
فرمود که چون جدم حضرت امام حسین شهید شد ملائکه در درگاه خداوند صدا
بگریه وناله بلند کردند وگفتند ای خداوند ما وای سید ما آیا غافل میشوی از قتل برگزیدهٔ
خود و فرزند پیغمبر پسندیدهٔ خود وبهترین خلق خود بس حقتعالی وحی کرد بسوی ایشان که
ای ملائکهٔ من قرار گیرید قسم بعزت وجلال خود که هر آینه انتقام خواهم کشید از ایشان
هرچند بعد از زمانها باشد پس خداوند حجابها را برداشت ونور امامان از فرزندان
حسین را بایشان نمود وملائکه بآن شاد شدند پس یکی از آن نورها را دیدند که در
میان آنها ایستاده بود وبنماز مشغول بود خداوند فرمود که من باین ایستاده از ایشان
انتقام خواهم کشید سی وهشتم مهدی واین نام آنحضرت است در نزد جمیع فرق
اسلامیه از زیدیه وفطحیه وواقفیه وحنفیه ومالکی وشافعی وحنبلی وغیر ایشان چنانکه
یوسف بن یحیی السلمی که از فضلاء علماء اهل سنت است در کتاب عقد الدرر در اخبار
امام منتظر که از کتب معروفهٔ ایشان است باسناد خود روایت کرده از حضرت باقر که فرمود
مهدی را مهدی میگویند زیرا که هدایت میکند بسوی امری خفی وبیرون میآورد توریه
وانجیل را از زمینی که آن را انطاکیه میگویند وبروایت دیگر از آنحضرت روایت کرده
که فرمود نامیده شده بمهدی زیرا که او هدایت میکند به سفرها از توریه پس بیرون
میآورد آنها را از کوههای شام پس دعوت میکند بسوی آنها یهود را پس اسلام میآورند
برای این کتب قریب سی هزار نفر وبروایت دیگر اورا مهدی نامیدند بجهت آنکه هدایت
میکند بسوی کوهی از کوههای شام پس بیرون میآورد از آنجا سفرها را از توریه ومحاجه
میکند بآنها با یهود پس اسلام میآورند بردستش جماعتی از یهود وایضاً شیخ طوسی
در غیبت خود روایت کرده از ابی سعید خراسانی که او سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق
که بجهت چه نامیده شده آنحضرت بمهدی فرمود زیرا که او هدایت میکند مردم را بسوی هر
امر مخفی وایضاً شیخ مفید در ارشاد روایت کرده از آنحضرت که فرمود قائم علیه السلام را
مهدی نامیدند بجهت آنکه هدایت مینماید بسوی امریکه از آن گم شده اند تمام شد
پس معلوم شد که حضرت قائم را مهدی گویند سی ونهم ناطق واین نیز اسم آنحضرت
است در نزد اهل سنت چنانکه عالم جلیل احمد بن عیاش از فضلاء اهل سنت در کتاب
مقتضب بسند خود روایت کرده است در حدیث طولانی که در باب دوم ذکر شد از رسول
خدا صلی الله علیه وآله که برای سلمان ذکر نمود نامهای امامان را فرداً بفرد پس
حسن بن علی صامت امین عسکری پس پسر او حجة الله بن الحسن المهدی الناطق القائم



بحق الله تا اخر و ازین ظاهر میشود که ناطق اسم مبارک انحضرت است در نزد ایشان
و در احادیث معتبرهٔ اثنا عشریه نیز از انحضرت بناطق تعبیر شده است چنانچه در زیارت
عاشورا وارد است بنا بروایت ابن قولویه وَاَنْ يَرْزُقَنِي ثَارَكُمْ مَعَ اِمَامٍ مَهْدِيٍّ نَاطِقٍ
لَكُمْ و بروایت شیخ طوسی مَعَ اِمَامٍ مَهْدِيٍّ ظَاهِرٍ نَاطِقٍ مِنْكُمْ و معنی ناطق بودن
انحضرت بیان کردن ان بزرگوار است دین حق را و اظهار نمودن انحضرت است واقع را
بدون خوف و تقیه و من غیر ترس از مشرکان و فاسقان و کافران چنانچه در ایهٔ شریفه
اشاره فرموده است لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ بعلت انکه انحضرت در
خلافت و زمان سلطنت خود واقع را بیان خواهد نمود و نطق بحق واقعی خواهد کرد
و ناطق حقیقی و متکلم فی الواقع خواهد شد زیرا که اجداد طاهرین او متمکن از بیان واقع
نشدند و همیشه نطق بواقع و ناطق بحقیقت نبودند از جهت خوف فاسقان و کافران
حتی امیر المؤمنین با وجود انکه در ظاهر خلیفه بود و در اخر عمرش پادشاه بود و اجماع
مسلمین شده بود بریاست و امامت و سلطنت او بغیر از معونهٔ نمیتوانست حق را
کما هو حقه بیان نماید و ازین جهة محمد بن طلحهٔ شافعی فرموده که حضرت امیر المؤمنین را
بطین میگفتند یعنی مُبطِن و مخفی کنندهٔ علوم و اسرار بود که حضرت پیغمبر باو اموخته بود
بجهت نداشتن محل قابل و خوف و نبودن مجال تمام شد و همهٔ گنجهای الهیه ذخیره
شده که از زبان مبارک مهدی ناطق بمردم رسد چنانکه در احادیث و ادعیهٔ بسیار
باین مطلب اشاره شده است و در اخر دعای افتتاح در شبهای ماه رمضان فرموده که
حاصل معنای ان اینست که خداوندا ظاهر فرما ولی حق خودت را تا انکه اظهار نماید
دین حق ترا و سنت پیغمبر ترا و هیچ چیز را مخفی نکند از دین حق بسبب خوف او از خلق
و از قبیل این مخو از دعاها زیاد است و در اینجا محل ذکر همه انها نیست و چنانچه کلیه
بود نام چهلم محمد است و این اسم اصلی و نام اول انحضرت است در جمیع کتابهای علماء
اهل سنت و بلکه در نزد کل فرق مسلمین از سنی و شیعی زیرا که تمام علماء اهل
سنت از حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله نقل کرده اند که انحضرت فرمود مهدی
همنام من است و در بعضی از انها فرموده که مهدی همنام و همکنیهٔ من است و در بیشتر
از انها فرموده که نام او نام من است و نام پدر او حسن است چنانکه همهٔ انها در باب اول
و دوم ذکر شد و در حدیث لوح مستفیض بلکه متواتر بتواتر معنوی وارد شده که
جابر انصاری بر حضرت امام محمد باقر نقل کرده که او لوحی را در نزد حضرت فاطمه
دید و ان لوح را خداوند برای رسول خدا هدیه فرستاده بود و نامهای امامان از
اولاد صدیقهٔ طاهره همه در انجا بود و نام حضرت مهدی در ان لوح محمد بود و این

حدیث را علماء اهل سنّت و شیعه نقل کرده اند و بروایت صدوق در کمال الدین و عیون
الاخبار نام حضرت حجة بن الحسن باین نحو ثبت شده بود که ابو القاسم محمّد بن الحسن هو
حجة الله القائم مادر او کنیز است که اسم او نرجس است و بنا بروایت شیخ طوسی در
کتاب امالی باین نحو است والخلف محمّد که ظهور میکند در اخر الزمان و بر سر او
ابر سفید است که بر سر او سایه می افکند از افتاب ندا میکند بزبان فصیح که می شنوند
ان را ثقلین و خافقین که او است مهدی از ال محمّد پر میکند زمین را از عدل چنانچه
پر شده از ظلم و جور و بروایت جابر که ذکر شد گفت دیدم محمّد را در ان لوح در سه موضع
و علی را در چهار موضع و مراد از سه محمّد حضرت باقر و حضرت امام محمّد تقی و حضرت
مهدی است و از چهار علی حضرت امیر المؤمنین و حضرت سجّاد و حضرت رضا و حضرت
امام علی النقی است و حاصل اینست که شک و شبهه نیست که نام اصلی حضرت مهدی
در نزد علماء اهل سنّت محمّد است و ایشان انحضرت را باین نام ذکر میکنند چنانکه فرمایش
و احادیث ایشان در باب اول و دوم ذکر شد و همچنین است در نزد علماء شیعه و لکن در بین
علماء در ذکر اسم انحضرت محل گفتگو است که ایا جایز است ذکر نام اصلی انحضرت در
مجالس و محافل یا نه و اکثر علماء جائز ندانسته چنانکه در احادیث بسیار باین معنی
اشاره و بلکه تصریح شده و جمله از انها را در باب چهارم ذکر نمودیم و جمعی از محقّقین علماء
دانسته و بلکه کتاب در این باب تصنیف فرموده اند چنانکه در باب سیم بر انها
اشاره کردیم و چون این مختصر محل ذکر همه احادیث و اقوال و ادلّه نیست باید احتیاط را
از دست نداد و در همه جا اسم اصلی انحضرت را بیان نباید نمود از جهت خوف تشنیع و
سرزنش سائر ملّتها و اهل مذهبها بر اهل اسلام زیرا که اگر بگویند امام غائب ما
مسلمانان که اسم او محمّد است بعد ازین ظاهر خواهد شد انها عنادا و تعصّبا میگویند پس محمّد شما
که پیغمبر است بعد ازین خواهد امد و یا غیر این را میگویند از روی جهل و یا عناد و احتمال
دارد که نهی از ذکر نام مبارک انحضرت بعد از تقیه و خوف از تشنیع احترام انحضرت بوده باشد
زیرا که ذکر نام اصلی هر شخص و گفتن اسم هر مرد در هر جا باعث بی احترامی و سبب بی ادبی و
بلکه هتک احترام است و ازین جهة خداوند رسول خود را در قران محمّد خطاب نکرده
بلکه یا ایها النّبی و یا ایها الرّسول و نحو انها خطاب فرموده و ازین وجه است که
اعراب و سائر اهل اداب بزرگان خود را باسم و نام صدا و ندا نمیکنند بلکه میگویند
یا شیخنا و یا مولانا و یا سیّدنا و یا استادنا و یا غیر از اینها از القاب و در زبان ترکی اشخاص
بزرگ را اقا میگویند و نام ان شخص را یاد نمیکنند و ازین جهة است که حضرت مهدی را
در اخبار معراج بلقب ذکر فرموده است و بنام یاد نفرموده است و بعد ازین خواهد

ا۷

آمد انشاء الله بدانکه نامهای حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام زیاده بر اینها است که ذکر کردیم زیراکه بنای مؤلف ذکر اسمهائی بود که در کتب غیر شیعهٔ اثنا عشریه بود واما نامهای آنحضرت در کتب شیعه و در احادیث معتبرهٔ ایشان و در اخبار صحیحه آنها غیر از اینها بسیار است وجملهٔ از آن اسماء شریفه در قرآن ذکر شده است و در تفسیر اهل بیت وائمه علیهم السلام بیان فرموده اند مثل الحق در آیهٔ شریفه اِذا جاءَ الحقُّ ومثل انها در آیهٔ وافی هدایه وَالنَّهارِ اِذا جَلّیها وقوله تعالی وَالنَّهارِ اِذا تَجَلّی ومثل ضحی در قول خدایتعالی وَالشَّمْسِ وَضُحیها ومثل غیب در قول خداوند الَّذینَ یُؤْمِنُونَ بِالْغَیْبِ ومثل خنّس در قول حقتعالی فَلا اُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ ومثل الجوار در قول سبحانه الْجَوارِ الْکُنَّسِ ومثل فتح در فرمایش خداوند اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ ومثل نور در قوله تعالی وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ و در قول خداوند یَهْدِی اللهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشاءُ ومثل فجر در قول حقتعالی حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ ومثل عصر در قول الله تعالی وَالْعَصْرِ وغیر از اینها از آیات که تفصیل اینها را با سائر آیات شریفه در کتاب تحفة الشیعه در اثبات ظهور الحجة عجل الله فرجه بیان کرده ام ومراد در اینجا اشارهٔ اجمالی بود وذکر همه اسماء آنحضرت نبود بلکه مقصود اصلی نامهای آنحضرت بود در کتابهائی غیر از کتب شیعه چنانچه ذکر شد

باب ششم در بیان وذکر چهل لقب از القاب شریفهٔ حضرت حجة بن الحسن علیهما السلام از احادیث صحیحه واز کتب معتبرهٔ علماء اسلام پس میگویم بعون الله جل جلاله

لقب اول آمِیرُ الْاَمَرَةِ واین لقبی است که حضرت امیر المؤمنین آنحضرت را باین لقب ذکر فرموده چنانکه عالم جلیل وثقهٔ نبیل فضل بن شاذان در غیبت خود بسند صحیح روایت کرده از حضرت امام صادق از آنحضرت که فرمود بعد از ذکر جملهٔ از فتنه ها وجنگها وآشوبها که بیرون میاید دجال ومبالغه میکند در اغواء مردم واضلال وبعد از آن ظهور میکند آمِیرُ الْاَمَرَةِ وکشندهٔ کفرهٔ وسلطان مأمول که متحیر است در غائب بودن او عقول واوهم از فرزندان تواست ای حسین که ظاهر میشود در ما بین رکنین وغالب میشود بر ثقلین تمام شد ومعنای آمِیرُ الْاَمَرَةِ پادشاه پادشاهان زیراکه تمامی شاهان روی زمین در دست حضرت مهدی ذلیل وخوار میشوند وسلطنت آنحضرت جمیع عالم را میگیرد وبغیر از او پادشاه نمیشود

لقب دوم بئر معطله واین از القاب شریفهٔ آنحضرت است در قرآن چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر خود بسند صحیح خود از حضرت امام صادق در تفسیر این آیهٔ شریفه وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِیدٍ روایت کرده که فرمود این مثلی است جاری شده بر آل محمد صلی الله علیه واله وبئر معطله آن چاهی است که از آن آب کشیده نمیشود واو امامی است که غائب

شده پس اقتباس نمیشود از او علم تا وقت ظهور او یعنی باسباب ظاهره متعارفه از برای
هر کس در هر وقت چنانچه میسر بود در عصر هر امامی غیر از انحضرت که قصر منتفع بودند
اگر مانع خارجی نبود پس ازین حدیث معلوم شد که مراد از بئر معطله لقب مبارک
انحضرت است سیم باسط واین از القاب معروفه انحضرت است چنانچه در کتاب هدایة
وکتاب مناقب قدیمه که از مرحوم الحاج میرزا حسین نوری اعلی الله مقامه بدست اورده
ومصنف ان کتاب معلوم نشده وهمیشه از ان نقل میکند وتعبیر میکند از ان بمناقب
قدیمه این را از القاب انحضرت شمرده اند ومعنی باسط گسترنده وفراخ کننده عدل و
داد است در تمام روی زمین زیرا که انحضرت بساط عدل را چنان بسط میکند در
ایام ظهورش که گرگ ادم وحیوان خوار با گوسفند باهم چرا کند چنانکه این معنی را احمد بن
محمد بن عیاش که از فضلاء علماء اهل سنت است در کتاب مقتضب خود روایت کرده
از عبد الله بن ربیعه مکی از پدرش که گفت من از کسانی بودم که با عبد الله بن زبیر کار
میکردم در بناء کعبه واو عمله را امر کرده بود که مبالغه کنند در رفتن بزمین یعنی
برای پایه گفت پس رسیدیم بسنگی مانند شتری ودر ان نوشته یافتیم تا انکه میگوید
ان را خواندیم ودر ان بود بِسْمِ اللهِ الاَوَّلِ لاشَیءَ قَبْلَهُ لا تَمْنَعُوا الحِکْمَةَ تا اخره یعنی
باسم خداوند یکه اول است ونیست قبل از او چیزی منع نکنید حکمة را از اهل ان پس ظلم
میکنید بر اهل حکمة وعطا نکنید حکمة را بر غیر اهل ان پس ظلم میکنید حکمة را و ان
طولانی است ودر ان ذکر شده بعثت حضرت رسول خدا واوصاف جمیله وکردار حمیده
ومقر ومدفن انحضرت وهمچنین هر یک از امامان تا انکه در حق حضرت امام حسن عسکری
گفته بود که مدفون در شهر تازه حادث شده انگاه منتظر بعد از او واسم او اسم پیغمبر
است امر میکند بعدل وخود بان رفتار میکند ونهی میکند از منکر وخود از ان اجتناب
میفرماید برطرف میکند خداوند بسبب او تاریکیها را ودور میکند باو شک وکوری را
وچرا میکند گرگ در روزگار او با گوسفند وخوشنود میشود از او ساکنان اسمان ومرغان
در هوا وماهیان در دریا ای چه بنده که چه قدر ارجمند است بر خداوند خوشا حال
انکه اطاعت کند او را ووای بر انکه نافرمانی کند او را خوشا بانکس که در پیش روی او
مقاتله کند پس بکشد یا کشته شود بر ایشان صلوات ورحمت از خداوند وایشانند
هدایت یافتگان وایشانند رستگان وایشانند فیروزشدگان ودر تفسیر شیخ فرات
بن ابراهیم روایت کرده از ابن عباس از حضرت رسول خدا که فرمود در ظهور حضرت
قائم باقی نماند نه یهودی ونه نصرانی ونه صاحب ملتی مگر انکه داخل میشود در
اسلام تا انکه مامون وخاطر جمع میشوند گوسفند وگرگ وگاو وشیر وانسان ومار

وتاانکه پاره نمیکند موش خیکی را و از این قبیل احادیث در کتب عامه وخاصه بسیار است چهارم بقیة الانبیاء واین نیز از القاب آنحضرت است چنانکه عالم جلیل سید حسین مفتی کرکی سبط محقق ثانی در کتاب دفع المناوات از مشارق الانوار مرحوم برسی روایت کرده است از حکیمه خاتون که او گفت تولد حضرت قائم محمد در شب نیمه شعبان بود تا انکه میگوید پس آنحضرت را آوردم بخدمت برادر زاده ام حضرت حسن عسکری پس مسح کرد بدست شریف خود بر روی پر نور او که نور الانوار بود وفرمود سخن بگو ای حجة الله وبقیة انبیاء ونور اصفیاء وغوث فقراء وخاتم اوصیاء ونور اتقیاء و صاحب کرهٔ بیضاء پس آن طفل مبارک فرمود اشهد ان لا اله الا الله تا اخر ودر نسخهٔ دیگر از مشارق الانوار چنین است سخن گوای حجة الله وبقیهٔ انبیاء وخاتم اوصیاء و صاحب کرهٔ بیضاء ومصباح از دریای عمیق شدید الضیاء سخن گوای خلیفة الاتقیاء ونور اوصیاء تمام شد ومعنا بقیة الانبیاء باقی مانده ویادگار وقائم مقام پیغمبران است لقب پنجم از لقبهای آنحضرت تائید است ومعنا تائید قوت دهنده وقوت بخشنده است واین از القاب مختصهٔ آنحضرت است که قوت وقدرت میبخشد به دوستان خود در زمان ظهورش چنانکه صدوق اعلی الله مقامه در کمال الدین از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود بعد از ذکر شمائل ونامهای آنحضرت که میگذارد دست مبارک خود را بر سرهای بندگان خداوند پس نمیماند مؤمنی مگر انکه دلش سخت ترمیشود از پارهٔ آهن ومیدهد خداوند بآن مؤمن قوت چهل مرد را تمام شد وازاین جهت است که در کتاب هدایت این را از القاب آنحضرت شمرده است ششم ثائر واین را در مناقب قدیمه از القاب آنحضرت شمرده ومعنا آن کینه خواه است که آرام نگیرد تا قصاص نماید واین معنی در خصوص آنحضرت است زیرا که آن بزرگوار خونخواهی جد امجد خودش حضرت سید الشهداء را خواهد کرد وبلکه طلب خون جمیع انبیاء واوصیاء را خواهد نمود وشاهد بر این دعاء ندبه است که در آن فرموده درباره حضرت حجة بن الحسن أَیْنَ الطَّالِبُ بِذُحُولِ الْأَنْبِیَاءِ وَأَبْنَاءِ الْأَنْبِیَاءِ أَیْنَ الطَّالِبُ بِدَمِ الْمَقْتُولِ بِکَرْبَلَاءَ یعنی در کجاست طلب کننده خونهای پیغمبران ومطالبه نماینده خون اولاد پیغمبران ودر کجاست طلب کننده خون آن کشته شده در زمین کربلا وخونخواهی نماینده آن مظلوم که در کربلا شهیدش کردند هفتم حجة وحجة الله واین از القاب معروفهٔ آنحضرت است وباوجود انکه همهٔ امامان حجة وحجة الله بودند باز در وقت ذکر این لقب شریف آنحضرت بنظر میآید وهمیشه در زبان راویان احادیث وامامان باین لقب ذکر شده واز این لقب آنحضرت مراد ومفهوم گردیده است

ودر کتاب عیون الاخبار وکمال الدین وغیبت شیخ طوسی وکفایة الاثر علی بن محمد خزاز روایت
کرده اند از ابی هاشم جعفری که گفت شنیدم از حضرت امام علی النقی ع که فرمود جانشین بعد
از من پسرم حسن است پس چگونه خواهد بود حال شما با جانشین بعد از جانشین من عرض کردم
چرا فدای تو شوم فرمود بجهت اینکه شخص او را نمی بینید وحلال نیست برای شما بردن نام او
گفتم پس چگونه او را ذکر کنیم فرمود بگوئید حجة از آل محمد صلی الله علیه واله تمام شد و
از این جهة است که نقش خاتم آنحضرت حجة الله وبروایت دیگر حجة الله وخالصة است
هشتم حق واین را در کتاب هدایت ومناقب قدیم از القاب آنحضرت شمرده اند ودر کافی
در تفسیر آیه شریفه قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ یعنی بگوای پیغمبر که حق آمد وباطل
زایل شد روایت کرده از حضرت امام محمد باقر که فرمود چون قائم علیه السلام ظاهر شود
دولت وسلطنت باطل میرود وبالمرة زائل ومضمحل میشود پس معلوم میگردد که مراد از حق
در آیه شریفه آنحضرت است ودر زیارت آنحضرت وارد شده است که السَّلَامُ عَلَى الْحَقِّ
الْجَدِیدِ یعنی سلام بر حق تازه باد واز این هم معلوم میشود که حق لقب آنحضرت است و
از قبیل این بسیار است در احادیث نهم خلف وخلف صالح واین از القاب معروفه و
مشهوره آنحضرت است ومعنای خلف جانشین است وآنحضرت را خلف میگویند بجهت
جانشین بودن او از پدران واجداد خودش از امامان بلکه از جمیع پیغمبران واوصیاء
ایشان چنانکه در حدیث لوح معروف است که جابر انصاری آن را در نزد صدیقه
طاهره دید ودر آن مذکور است بعد از ذکر حضرت امام حسن عسکری که آنگاه کامل میکنم
این را به پسر او خلف که رحمت است برای جمیع عالمیان وبر او است کمال صفوت آدم
ورفعت ادریس وسکینه نوح وحلم ابراهیم وشدت موسی وبهاء عیسی وصبر ایوب ع
ودر حدیث مفضل معروف است که حضرت صادق فرمود در آن که چون ظاهر میشود
تکیه کند بکعبه ومیفرماید ای گروه خلایق آگاه باشید که هر که خواهد نظر کند بآدم
وشیث پس اینک منم آدم وشیث وبهمین نحو ذکر فرماید نوح وسام وابراهیم واسمعیل وموسی و
یوشع وعیسی وشمعون ورسول خدا وحضرت امیر المؤمنین وباقی ائمه را ودر روایت نعمانی
خود آن بزرگوار میفرماید بعد از ظهورش منم بقیة الله از آدم وذخیره از نوح وبرگزیده از
ابراهیم وخالص از محمد صلی الله علیه واله وبلکه این لقب شریف در میان علماء اهل
سنت نیز معروف است چنانکه ابن خشاب که از فضلاء علماء ایشان است در تاریخ خود
بسند خودش روایت کرده از حضرت امام رضا که فرمود خلف صالح از فرزندان ابی محمد
حسن بن علی عسکری است واوست صاحب الزمان واوست مهدی ونیز روایت کرده
از حضرت صادق ع که فرمود خلف صالح از فرزندان من است واوست مهدی واسم او



محمد است و کنیهٔ او ابو القاسم است ظاهر میشود در اخر الزمان تمام شد پس معنای خلف بودن انحضرت واضح شد دهم خلیفة الله و این نیز از لقبهای معروفهٔ انحضرت است که در کتب عامه و خاصه نقل کرده اند چنانکه در کشف الغمه روایت کرده از حضرت رسول خداؐ که فرمود ظهور میکند مهدیؑ و بر سر او ابری است و در ان منادی است که ندا میکند این مهدی خلیفة الله است او را پیروی کنید و نیز روایت کرده از انحضرتؐ که فرمود در خبری که ذکر حضرت قائم را فرموده پس بدرستیکه او خلیفة الله مهدیؑ است و این حدیث را افضل عالم گنجی شافعی در کتاب بیان در احوال صاحب الزمانؑ نیز روایت کرده و معنای خلیفة الله جانشین خدا است و انحضرت چون خلیفهٔ پیغمبر است پس در واقع خلیفهٔ خدا است زیرا که پیغمبر از جانب خداوند تعالی است یازدهم داعی و این نیز از القاب معروفهٔ انحضرت است چنانکه در هدایه این را از لقبهای انحضرت شمرده است و در زیارت معروفهٔ ان بزرگوار است که اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا دَاعِیَ اللهِ یعنی سلام بر تو باد ای دعوت کننده برای دین خداوند و معلوم است که انحضرت دعوت واقعی و راهنمای حقیقی خواهد کرد و مجموع اهل عالم را داعی خواهد شد بدین واقعی خداوند و بغیر از دین اسلام دین دیگر نخواهد گذاشت چنانکه در تفسیر ایهٔ شریفهٔ وَاللهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ علی بن ابراهیم روایت کرده است که خداوند تمام میکند نور خود را بقائم از ال محمدؐ دوازدهم ساعة و این را در هدایت از القاب انحضرت شمرده است و در حدیث طولانی مفضل از حضرت صادقؑ مرویست که مراد از ساعة در ایهٔ شریفهٔ یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ اَیَّانَ مُرْسٰیهَا و در ایهٔ شریفهٔ یَسْئَلُونَکَ عَنِ السَّاعَةِ و در ایهٔ شریفهٔ وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ و در ایهٔ کریمهٔ هَلْ یَنْظُرُونَ اِلَّا السَّاعَةَ و در ایهٔ شریفهٔ وَمَا یُدْرِیکَ لَعَلَّ السَّاعَةَ الی قوله تعالی اَلَا اِنَّ الَّذِینَ یُمَارُونَ فِی السَّاعَةِ حضرت مهدی عجل الله فرجه است مفضل گفت که معنی یُمَارُونَ چیست حضرت فرمود میگویند کی متولد شد و کی او را دیده و کجا است و کی ظاهر خواهد شد و همهٔ اینها از جهت عجله و شتاب در امر خداوند است و شک در قضاء اوست و در کافی روایت کرده در تفسیر ایهٔ کریمهٔ حَتّٰی اِذَا رَاَوْا مَا یُوعَدُونَ اِمَّا الْعَذَابَ وَاِمَّا السَّاعَةَ که مراد از مَا یُوعَدُونَ ظهور حضرت قائم است و اوست ساعة پس مردم میدانند ان روز که چه نازل میشود بر ایشان از خداوند بدست قائم و علت تعبیر از انحضرت بلفظ ساعة در ایات شریفه انست که ظاهر شدن انحضرت مثل قیامت است در مخفی بودن چنانکه فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت امام حسن مجتبیؑ که انحضرت از حضرت رسول خداؐ پرسید که یا رسول الله کی ظهور خواهد نمود قائم ما اهل بیت فرمود ای حسن بدرستیکه مثل او مثل ساعة است که مخفی داشته

خداوند علم آن را بر اهل آسمانها و زمین و نمیآید مگر ناگاه و بیخبر تمام شد و یک جهت
آن اینست که چنانکه از برای ساعة و قیامة علامات زیاد است و همچنین از برای ظهور
آنحضرت علامات بسیار است چنانچه خواهد آمد انشاء الله و جهت دیگر آنکه چنانکه
در روز قیامت احوال و اوضاع مردم منقلب میشود و ایشان حیران و سرگردان میباشند
همچنین مردم در وقت ظهور آنحضرت سرگردان و هراسان خواهند گردید سیزدهم
سید و این لقب در جمله از احادیث ذکر شده چنانکه مرحوم صدوق در کمال الدین
روایت کرده از علی خیزرانی و او هم از کنیزی که او را هدیه کرده بود برای حضرت امام حسن عسکری
و چون جعفر خانه آنحضرت را غارت نمود فرار کرد و برگشت بخانه مولای اول خود و او نقل
کرد که حاضر شده بود در وقت ولادت سید و اینکه مادر سید صیقل بود و اینکه امام
حسن عسکری خبر داده بود بمادر سید بآنچه میشود بر عیال او پس سؤال کرده بود از آنحضرت
که دعا کند برای او که مردنش را پیش از او قرار دهد پس وفات کرد در حیات آنحضرت و بر
قبر او لوحی بود که نوشته بود بر آن که این قبر مادر محمد بن الحسن است و آن کنیز گفت که چون
سید متولد شد نوری دید برای آنحضرت که ساطع بود از او و رسید تا بآسمان و مرغان
سفید چندی را دید که از آسمان فرود میآیند و بال خود بر سر و روی و سائر جسد
آنحضرت میمالند آنگاه پرواز میکردند پس بامام حسن عسکری خبر دادیم و آنحضرت خندید
و فرمود که آنها ملائکه آسمان بودند نازل شدند که متبرک شوند باو و ایشان انصار
اویند در آن وقت که ظهور میکند و ایضا شیخ ابوجعفر محمد بن عثمان که نائب دوم
آنحضرت بود در زمان غیبت صغری فرموده که چون سید متولد شد تا آخر پس از اینها
معلوم شد که سید از القاب آنحضرت است و معنای سید آقا و بزرگوار و صاحب شأن
بزرگ است و معلوم است که بزرگواری آنحضرت از همه مردم زیادتر است چهاردهم
شرید و این نیز از القاب آنحضرت است و معنای آن رانده شده و دور گشته از مردم است و
معلوم است که آنحضرت از این مردم معکوس و منکوس دور شده و جمعی از خلق باعث رانده
شدن آنحضرت گشته اند و آن بزرگوار را از میان خود دور و جمعی را از فیض حضورش مهجور
نموده اند و بلکه با زبان و قلم در بسیاری از موارد نفی وجودش و نفی تولدش و ظهورش
کرده اند و جمعی را از یاد او و ظهور او رانده اند و خاطرها را از یاد او محو نموده اند و از این جهة
خود آنحضرت بابراهیم بن علی بن مهزیار در روایت صحیحه که بخدمت آن بزرگوار رسیده
بود فرموده که پدرم بمن وصیت نمود که منزل نگیرم از زمین مگر جائی از آن که از همه جا
مخفی تر و دورتر باشد بجهت پنهان نمودن امر خودم و محکم کردن محل خودم از کیدهای
اهل ضلال تا آنکه فرمود پدرم بمن فرمود که بر تو باد ای پسر من بملازمت جاهای نهان



ازرجلی

از زمین و طلب کردن دورترین آن زیراکه از برای هر ولی از اولیاء خداوند دشمنی است
مغالب و ضدّیست منازع پانزدهم صاحب الزّمان و این از القاب معروفهٔ آنحضرت
است که خواص و عوام آنحضرت را باین لقب مبارک یاد میکنند و در زیارت آن بزرگوار
است السّلام علیک یا صاحب الزّمان و معنای آن حکمران زمان خود از همهٔ جهات از
جانب خداوند تعالی و در روایت حسین بن حمدان است که از ریّان بن صلت روایت
کرده گفت شنیدم از حضرت امام رضاؑ میفرمود که قائم مهدی پسر پسر من حسن جسمش
دیده نمیشود و اسمش را نمیبرد احدی بعد از غیبت او تا آنکه او را ببینند و اعلان دهند
باسم او که خلایق نام او را ببرند پس گفتم بآنحضرت که ای سید من پس اگر بگوئیم صاحب
الغیبة و صاحب الزّمان فرمود همهٔ اینها جایز است و بدرستیکه من شما را نهی نمودم از
تصریح باسم مخفی او از اعدای ما که او را نشناسند تمام شد پس ازین حدیث معلوم شد
که صاحب الزّمان لقب آنحضرت است و باز معلوم شد که نهی کردن ائمه از ذکر اسم اصلی
آنحضرت بجهت خوف و تقیه بوده است و این مطلب شاهد بزرگ دارد در قضیهٔ بحر
ابیض و جزیرهٔ خضراء شانزدهم فجر و این لقب آنحضرت است که خداوند در قرآن
آن بزرگوار را بآن یاد فرموده چنانکه شیخ شرف الدّین نجفی در تأویل الآیات در تفسیر
والفجر از حضرت صادق روایت کرده که مراد از فجر درین آیه حضرت قائم علیه السّلام
است و نیز روایت کرده از آنحضرت در تفسیر سورهٔ انّا انزلناه که مراد از مطلع الفجر آنحضرت
است یعنی تا آنکه برخیزد و ظهور کند حضرت قائم و این حدیث دلالت میکند براینکه
مراد از فجر آنحضرت است و جهت تعبیر از آنحضرت بفجر که صبح صادق است واضح است
زیراکه آن بزرگوار مثل صبح صادق طلوع خواهد کرد و ظلمات و تاریکیهای ظلم و جور را
و جهل و عناد و کفر و الحاد را زائل خواهد فرمود هفدهم فرج المؤمنین و این را در
کتاب هدایه از القاب آنحضرت شمرده است و در روایت حکیمه براین شاهد واضح است
زیراکه آن خاتون معظّمه بنرجس خاتون گفت در آن روایت که خداوند می بخشد بتو
غلامیکه سید است در دنیا و آخرت و اوست فرج مؤمنین تمام شد و فرج مؤمنان بودن
آنحضرت بسیار واضح است زیراکه فرج مؤمنان و زائل شدن غم و غصهٔ ایشان بآن
حضرت خواهد شد هجدهم فتح و این را نیز در هدایت از القاب آنحضرت شمرده و در
تفسیر علی بن ابراهیم در تفسیر آیهٔ شریفهٔ نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ قَرِیبٌ روایت کرده که مراد
از فتح درین آیه وافی هدایه فتح حضرت قائم است و در کتاب تنزیل احمد بن محمّد سیّاری
روایت شده در تفسیر اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَالفَتْح که مراد از فتح درین آیه فتح حضرت قائم است
تمام شد و جهت فتح بودن آنحضرت واضح است زیراکه فتوحات کثیره و فتح و ظفر واقعی

دردست انحضرت خواهد بود نوزدهم قائم الزمان واین از القاب شریفه انحضرت است
چنانکه در کمال الدین روایت کرده که شخصی در مسجد الحرام بخدمت انحضرت شرفیاب
شد وحضرت سنگی را برای او طلا کرد ودر حق او دعا نمود وبعد فرمود که مرا میشناسی
گفت نه فرمود منم مهدی منم قائم الزمان منم انکه زمین را پر کنم از عدل وداد چنانکه پر شده
از جور تمام شد ومعنای ان قائم وبرقرار شونده در زمانه ویا اقامه کننده زمان که زمانه
وروزگار باو قائم شده بیستم کار با تشدید راء واین را در هدایت از القاب انحضرت شمرده
است ومعنای ان رجوع کننده وبازگردانیده است واین معنی مناسب انحضرتست زیرا
که ان بزرگوار از عالم غیب واستتار واز مجانبت اماکن فجار واشرار برمیگردد بمیان مومنان
وسبز میکند اشکار وجمعی را نیز از مردگان ونسیان شدگان برمیگرداند وزنده میکند
چنانکه شیخ مفید اعلی الله مقامه در ارشاد خود روایت کرده از حضرت صادق که
فرمود ظهور میکند با قائم از پشت کوفه سی وشش نفر بیست وپنج نفر از قوم حضرت موسی
که بحق هدایت میکردند وبعدل وانصاف حکم مینمودند وهفت نفر از اهل کهف یعنی
اصحاب کهف ویوشع بن نون وسلمان فارسی وابودجانه انصاری ومالک اشتر پس
در پیش روی انحضرت مقاتله میکنند واز انصار او میشوند ودر بلاد وشهرهای
انحضرت حاکم میباشند تمام شد ودر احادیث بسیار وارد شده است که بسیاری از
مرده ها زنده خواهد شد چنانکه خواهد امد واین حدیث با انها منافات ندارد
ودر این نمیفرماید که غیر از ایشان زنده نمیشود بلکه از این حدیث زنده شدن ایشان
است از پشت کوفه وحاکم بودن انهاست در بلاد انحضرت ومقرب شدن ایشان
است در نزد ان بزرگوار بیست ویکم منتقم واین را در مناقب قدیمه ودر هدایه از
القاب انحضرت شمرده اند ومعنای ان انتقام کشنده وانتقام گیرنده است از دشمنان
اهل بیت ودر خطبه مبارکه روز غدیر است در مقام بیان القاب واوصاف حضرت مهدی
عجل الله فرجه حضرت رسول خدا فرموده اَلا اِنَّهُ اَلْمُنْتَقِمُ مِنَ الظّالِمینَ یعنی اگاه باشید
بدرستیکه اوست انتقام کشنده از ظالمان یعنی از جهت مظلوم از ظالم او انتقام میکشد
وایضا در حدیث جارود بن منذر است که در باب دوم ذکر شد که پیغمبر فرمود امامانرا
در شب معراج در پایه از نور دیدم ونامهای ایشان را بیان فرمود پس میفرماید که
پروردگار تبارک وتعالی بمن فرمود که ایشان حجت مندند برای اولیاء من واین مهدی
منتقم است از دشمنان من ونیز در علل الشرایع از حضرت باقر روایت کرده که فرمود
اگاه باشید که هرگاه قائم ما ظهور کند زنی را برمیگرداند تا انکه بران زن حد میزند
واز او انتقام میکشد برای دختر محمد فاطمه علیهما السلام راوی پرسید چرا ان زن را

حد میزند فرمود برای افترای آن زن بمادر ابراهیم و اذیت آن بحضرت فاطمه عرض کرد ۹۴
چرا آن را خداوند بتأخیر انداخت فرمود برای حضرت قائم زیرا که خداوند مبعوث فرمود
حضرت محمد را رحمت و مبعوث فرمود حضرت قائم را نقمت وایضا در کافی از آنحضرت
روایت کرده که فرمود هرگاه آرزو میکند یکی از شما ها حضرت قائم را پس آرزو کند آن
حضرت را در عافیت زیرا که خداوند مبعوث فرمود حضرت محمد را رحمت و مبعوث میفرماید
قائم را نقمت وایضا در کمال الدین روایت کرده که آنحضرت در سن سه سالگی باحمد بن
اسحق قمی فرمود أنا بقیة الله في أرضه والمنتقم من أعدائه یعنی منم باقیمانده خداوند
در زمین او و منم انتقام کشنده از دشمنان او پس معنای منتقم واضح گردید

بیست و دوم منتظر و این از القاب معروفه آنحضرت است و معنای آن انتظار کشیده
شده و از برای او انتظار برده شده که مؤمنان همیشه در انتظار اویند و این در احادیث
بسیار وارد گردیده است چنانکه در کمال الدین بسند خود روایت کرده از حضرت امام
محمد تقی که فرمود امام بعد از حسن عسکری پسر او حضرت قائم بحق است که منتظر است
راوی پرسید که چرا او را منتظر نام کرده اند فرمود برای آنکه از جهت او است غائب شدنیکه
بسیار خواهد شد روزهای آن و بطول خواهد کشید مدت آن پس انتظار خواهد
کشید ظهور او را مخلصان و انکار خواهد کرد او را شک کنندگان و استهزا خواهد
نمود بیاد کردن او جاحدین یعنی انکار کنندگان از روی عناد و دروغ خواهند گفت
وقت قرار دهندگان و هلاک خواهند شد در آن غیبت شتاب کنندگان و رستگاری
خواهند یافت در آن ایام غیبت تسلیم کنندگان یعنی آن اشخاصیکه گردن تسلیم بقضا
و قدر و حکم خداوند میگذارند و بچون و چرا کار ندارند و نمیگویند که سبب توقف
و ظهور نکردن آنحضرت چیست و چرا ظاهر نمیشود بیست و سیم ماء معین و این
نیز از القاب شریفه آنحضرت است و معنای آن آب صاف جاری شده بروی زمین است و این
لقب از برای آنحضرت در قرآن وارد شده است چنانکه در کمال الدین و غیبت شیخ طوسی
از حضرت امام محمد باقر روایت کرده اند در تفسیر آیه شریفه قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَصْبَحَ مَاؤُكُمْ
غَوْرًا فَمَنْ يَأْتِيكُمْ بِمَاءٍ مَعِينٍ که فرمود که این آیه نازل شده در خصوص حضرت قائم
میفرماید خداوند اگر امام شما غائب شد از شما که نمیدانید او در کجاست پس کیست
که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین را و حلال
و حرام خداوند را آنگاه فرمود والله نیامده تأویل این آیه و لابد خواهد آمد تأویل
آن و از این قبیل احادیث در تفسیر این آیه بسیار است که مراد از ماء معین حضرت قائم
است و جمله از آن احادیث را در تحفة الشیعه ذکر کرده ام و جهت تعبیر از آنحضرت

بماء معین آنست که همچنانکه آب صاف جاری بر زمین را خداوند سبب حیات زمین و
اهل آن قرار داده است همچنین حضرت قائم را خداوند سبب حیات و زندگی زمین و
اهلش قرار داده است و از معلوم است که زندگی و تازگی که در زمان ظهور آنحضرت واقع
میشود در هیچ وقت واقع نشده است و چنانکه آب باعث زندگی زمین و اهل آنست و
همچنین حضرت قائم باعث زندگی واقعی و حیات حقیقی خلایق است بلکه زندگی خود
آب بسبب آنحضرت است چنانکه در اخبار وارد شده است بیست و چهارم موعود
و این را در هدایة از القاب آنحضرت شمرده است و معنای آن وعده شده است یعنی خداوند
ظهور و سلطنت آنحضرت را بر مؤمنان وعده داده است بلکه جمیع پیغمبران و اوصیاء
ایشان و امامان آن را برای امتان وعده داده اند چنانکه جمله از آن احادیث در سابق
ذکر شد و در تفسیر آیه شریفه وَفِي السَّمَاءِ رِزْقُكُمْ وَمَا تُوعَدُونَ مرحوم شیخ الطایفه
از حضرت امام زین العابدین بسند خود روایت کرده است که فرمود این یعنی مراد از ما
تُوعَدُونَ برخاستن و ظهور کردن حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه و آله است و از
ابن عباس نیز مثل این را نقل کرده پس معلوم شد که مراد از وعده شده در آیه شریفه آن
حضرت است و در زیارت آن بزرگوار است که السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللهُ
بِهِ الْأُمَمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ یعنی سلام خداوند بر آن مهدی بوده باشد که خداوند
تعالی برامتها وعده داده او را که جمع فرماید باو کلمه ها و گفتگوهای جمیع امتان را یعنی
سخنها و دینهای جمیع مردمان در زمان ظهور آنحضرت یکی میشود و اختلاف زمیان
آنها برداشته شود بیست و پنجم مُنَبِّئُ السَّرَائِرِ و این را در هدایت از القاب آنحضرت
شمرده است و معنای آن خبر دهنده از باطن قلبها و اظهار کننده آنچه در باطنها است
و این معنی در آنحضرت بسیار واضح است زیرا که آن بزرگوار حکم بباطن میکند چنانکه
مرحوم نعمانی در کتاب غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در بین انکه
مرد در بالای سر حضرت قائم ایستاده و باو امر و نهی میفرماید که فرمان دهد که او را در
پیش روی آنحضرت میآورند پس او را بانجا میآورند ناگاه حکم میکند که گردن او را
بزنند پس نمیماند در خافقین چیزی مگر از او میترسد و در روایت دیگر فرمود که در
همانجا که ایستاده است امر میفرماید که گردن او را بزنند بیست و ششم مُبْدِئُ الْآيَاتِ
و این را نیز در هدایت از القاب آنحضرت شمرده و معنای آن ظاهر کننده آیات خداوند
است برای مردمان و یا محل و منشأ بروز و ظهور آیات و علامات خداوند است و این
لقب در آن بزرگوار بسیار واضح است و علماء سنی و شیعی آنحضرت را ظاهر نماینده
و منشأ آیات و علامات باهرات دانسته اند چنانکه ابن خشاب که از معتمدین علماء اهل

ست است در تاریخ خود روایت کرده که حضرت پیغمبر فرمود بعد از ذکر کنیه و اسم آنحضرت
که ظاهر میشود در آخر الزمان و بر سر او ابریست که سایه می افکند بر او و از آفتاب و سیر میکند
با او و هر جا که برود و ندا میکند باواز فصیح که این مهدی موعود و وعده شده است و ازین
قبیل احادیث بسیار است و احتیاج بذکر آنها نیست زیرا که از واضحات است که آنحضرت
صاحب آیات است و عمر باین طولانی چون ظاهر شود در سن مرد سی ساله خواهد بود و
همیشه ابر بر سرش سایه خواهد افکند و بر سر شیعیانش دست میگذارد عقلهای
ایشان کامل میشود و در لشگر آنحضرت جمعی زیادی از ملائکه میشود و مردمان ایشان را
می بینند چنانکه تا بزمان حضرت ادریس میدیدند و نیز در لشگر او جن میشود و مردم
اجنه را مشاهده میکنند و در لشگر آنحضرت آب و طعام نمیشود چون سنگی که آنرا عوض
آب و طعام بر میدارند و همه از وقه لشکرش از آن میشود و شر و ضرر درندگان و حشرات
بالمره دفع میشود و خوف و وحشت از میان مردمان میرود و از این آیات در آنحضرت
بسیار است و جمله از آنها در محل خود ذکر میشود انشاء الله بیست و هفتم مأمول و
این از القاب مبارکه آنحضرت است و معنای آن آرزو و امید شده است که مردم امید
او را دارند و در آرزوی اویند و این لقب در احادیث وارد شده چنانکه شیخ نعمانی
در غیبت خود بسند خودش از حضرت صادق ع روایت کرده که بعد از ذکر جمله از علامات
ظهور آنحضرت فرمود آنگاه بر میخیزد قائم مأمول و امام مجهول تا آخر مراد از مجهول
یعنی قدر او مجهول شده و مردم او را نشناخته اند و قدر او را ندانستند و نعمت بودن
او را نفهمیدند و در روایت غیبت فضل بن شاذان سلطان مأمول است یعنی پادشاه
آرزو شده و در زیارت آنحضرت است که السَّلامُ عَلَیکَ اَیُّهَا الاِمامُ المأمُول یعنی
سلام خدا بر تو بادای آن بزرگواریکه امام و پیشوای آرزو شده هستی از برای مردم
بیست و هشتم مضطر و این نیز از القاب آنحضرت است چنانچه علی بن ابراهیم در
تفسیر آیه اَمَّن یُجیبُ المُضطَرَّ اِذا دَعاهُ وَیَکشِفُ السُّوءَ از حضرت صادق روایت کرده
که فرمود این آیه نازل شده در حق حضرت قائم ع و اوست والله مضطر و هرگاه دو رکعت
نماز بخواند در مقام ابراهیم و خداوند را بخواند پس اجابت میکند خداوند از او و بر طرف
میکند سوء و بدی را از او و میگرداند او را خلیفه در زمین و ایضاً شیخ شرف الدین
در تأویل الآیات خود از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که فرمود در آیه مذکوره
که آن نازل شده در حضرت قائم چون ظهور میکند عمامه بر سر نهد و در مقام ابراهیم
نماز میکند و بسوی خداوند تضرع مینماید پس هرگز رایتی از او بر نگردد یعنی بهر جا که
لشگر فرستد فتح کند و نیز از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور میکند

داخل میشود بمسجد الحرام ورو بکعبه نماید وپشت بمقام ابراهیم انگاه دو رکعت نماز بجا آورد انگاه برخیزد پس میفرماید بمردمان که من سزاوارترین مردم بآدم ومن سزاوارترین مردم بابراهیم ومن سزاوارترین مردم باسمعیل ومن سزاوارترین مردم بمحمد صلی الله علیه واله انگاه دستهای خود را باسمان بلند کند پس دعا نماید وتضرع کند تا انکه بروی خود درافتد واینست قول خدا تعالی اَمَّن یُجیبُ المُضطَرَّ اِذا دَعاهُ ملست وهم مقتصر واین را در مناقب قدیمه از القاب آنحضرت شمرده است ومعنای آن اکتفا کننده واختصار نماینده است وشاید این معنی اشاره است بر انچه در احادیث بسیار وارد شده از اینکه اکل وشرب حضرت مهدی مثل حضرت امیرالمؤمنین خواهد بود ولباس او مثل لباس جدش علی خواهد شد در اقتصار نمودن باقل قلیل از آنها واکتفا کردن بچیزیکه سد رمق میکند وستر بدن مینماید ویا انکه اشاره باشد باکتفا کردن آنحضرت از اعوان وانصار باشخاص کامل وفاضل عامل وصاحبان مراتب جلیله وقوت قدسیه که سیصد وسیزده نفر باشد. چنانکه اخبار بسیار در این معنی وارد شده وعیاشی در تفسیر ایه عِباداً لَنا اُولی بَأسٍ شَدیدٍ روایت کرده که مراد اصحاب آنحضرت است یعنی بندگان مخصوص خداوند که صاحبان قوت شدید هستند وبلکه صالحان محضند چنانکه در تفسیر ایه اِنَّ الاَرضَ یَرِثُها عِبادِیَ الصّالِحُونَ علی بن ابراهیم روایت کرده که مراد از صالحون اصحاب آنحضرت است وممتاز وبرگزیده بودن اصحاب آنحضرت از مختصات آن بزرگوار است زیرا که حضرت رسول خدا وامیرالمؤمنین باهمراهی فجار ومنافقان باکفار ومشرکان جهاد میکردند واما حضرت مهدی پس اصحاب او مؤمن خالص وبرگزیدگان مخلص میباشند سی ام ناقور واین نیز از القاب آنحضرت است که در قرآن ذکر شده چنانکه در غیبت نعمانی روایت کرده از امام صادق در تفسیر ایه فَاِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ که فرمود که از برای ما اهل بیت امام است مستقر ودر جای خود برقرار پس هرگاه اراده فرمود خداوند اظهار امر خود را بیفکند در دلش پس ظاهر شود وظهور کند بامر خدای عز وجل ودر تفسیر سیاری نیز از آنحضرت در این ایه روایت کرده که فرمود دمیده میشود در گوش حضرت قائم واورا اذن میدهد خداوند در ظهور کردن وایضا در اثبات الوصیه بسند خود از مفضل بن عمر روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت صادق از تفسیر جابر پس فرمود خبر نده بآن سفله وابلهان را که افشا خواهند نمود آنرا آیا نخواندی در کتاب خداوند عز وجل فَاِذا نُقِرَ فِی النّاقُورِ بدرستیکه از ما امامی خواهد بود پنهان پس هرگاه اراده فرمود خداوند عز وجل اظهار امر خود را میافکند در قلبش پس ظاهر میشود وبا انکه برمیخیزد بامر خدا تمام شد مراد از تفسیر جابر تفسیر جمله از آیات است که حضرت امام محمد باقر بجابر تعلیم فرموده بود پس معلوم شد که مراد



از آنها نور لقب آنحضرت است سی و یکم نهار و آن از القاب قرآنیه آنحضرت است و معنای
آن روز روشن است و مراد از نهار در قرآن آنحضرت است چنانکه شیخ فرات بن ابراهیم در
تفسیر خودش روایت کرده از امام محمد باقر(ع) که فرمود حارث اعور عرض کرد بحضرت امام
حسین(ع) که یا ابن رسول الله فدای تو شوم خبر ده مرا از قول خدا تعالی وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا
فرمود وای بر تو ای حارث این محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است گفتم فدای تو
شوم از قول خداوند وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا فرمود این امیرالمؤمنین است که در پی حضرت
رسول خدا آمد گفتم قول خداوند وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا فرمود این قائم آل محمد است که
پر کند زمین را از عدل و داد و ایضاً علی بن ابراهیم در تفسیر خود روایت کرده از امام
محمد باقر(ع) که فرمود در آیه شریفه وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى که شب در اینجا آن شخص است که فرو
پوشانید امیرالمؤمنین را در دولت خود که جاری شد برای او بر آنحضرت و خداوند
امر فرمود بر امیرالمؤمنین بصبر کردن در دولت ایشان تا منقضی شود آن دولت وَالنَّهَارِ
إِذَا تَجَلَّى فرمود آن نهار حضرت قائم است از ما اهل بیت که هرگاه برخاست غلبه
کند بر دولتهای باطل و قرآن زده شده را و مثلها و مخاطب فرموده بآن قرآن خداوند
پیغمبر خود را و ما را پس نمیدانند آن قرآن را غیر از ماها سی و دوم نور و این نیز از القاب
آنحضرت است در قرآن چنانکه در چند حدیث که در تفسیر آیه وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ
وارد شده که مراد از نور در این آیه حضرت قائم است و در حدیث دیگر که در تفسیر
وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا وارد شده که فرموده است که مراد از نور در این آیه حضرت
قائم است و روشن شدن زمین است بنور آنحضرت و در زیارت آنحضرت است در
ذکر اوصاف آن بزرگوار که نُورُ الْأَنْوَارِ الَّذِي تُشْرِقُ بِهِ الْأَرْضُ عَمَّا قَلِيلٍ یعنی سلام
خداوند بر آنحضرت قائم بوده باشد که نور نورها است یعنی همه امامان نورند و آن
بزرگوار نور آن نورها است همچنان نوریکه روشن میشود با و بعد از این بزودی و در
غایة المرام و غیر آن روایت کرده اند از جابر انصاری که گفت داخل شدم بمسجد کوفه
در حالتیکه امیرالمؤمنین با انگشتان مبارک خود در زمین خط مینوشت و تبسم میفرمود
پس گفتم یا امیرالمؤمنین چه شما را به تبسم آورده فرمود تعجب دارم از آنکه میخواند این
آیه را و نمی شناسد این را بحق معرفت پس گفتم بآنحضرت که کدام آیه است فرمود اللَّهُ
نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تا آخر و فرمود مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ مشکوة حضرت رسول خدا
است فِيهَا مِصْبَاحٌ منم مصباح در زجاجه الزُّجَاجَةُ حسن و حسین است كَأَنَّهَا
كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ علی بن الحسین است يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ محمد بن علی است زَيْتُونَةٍ
جعفر بن محمد است لَا شَرْقِيَّةٍ موسی بن جعفر است وَلَا غَرْبِيَّةٍ علی بن موسی

الرّضا است یَکَادُ زَیْتُهَا یُضِیئُ محمّد بن علی است وَلَوْلَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ علی بن محمّد است
نُورٌ عَلَیٰ نُورٍ حسن بن علی است یَهْدِی اللّٰهُ لِنُورِهِ مَنْ یَشَاءُ قائم مهدی عجّل اللّٰه فرجه
است پس ازین احادیث شریفه در تفسیر این ایات وارده معلوم شد که مراد از نور
در اینها حضرت قائم مهدی است

سی و سیّم ولیّ اللّٰه و این از القاب معروفهٔ آن
حضرت است خصوصًا در زبان راویان احادیث و اصحاب ائمّهٔ و در کفایة الاثر بسند
خود روایت کرده از حضرت رسول خدا صلعم که فرمود چون وقت ظهور حضرت قائم میرسد
برای او شمشیری است در غلاف کرده پس آن شمشیر حضرت قائم را ندا میکند که برخیز
ای ولی اللّٰه و بکش دشمنان خداوند را و در روایت دیگر است که از برای او نیز عَلَمی
است که آنحضرت را ندا میکند که ای ولی اللّٰه برخیز و در روایت عبد اللّٰه بن عبّاس است
که خداوند در شب معراج برسول خودش فرمود که اوست یعنی قائم مهدی ولیّ من براستی

سی و چهارم وارث و این را در مناقب قدیمه و در هدایة از القاب آنحضرت شمرده اند
و از احادیث بسیار معلوم میشود که وارث از القاب معروفهٔ آنحضرت است چنانکه
در خطبهٔ غدیریّه حضرت رسول خدا صلعم فرموده در اوصاف حضرت قائم مهدی اَلَا اِنَّهُ
وَارِثُ کُلِّ عِلْمٍ وَالْمُحِیطُ بِهِ یعنی آگاه باشید بدرستیکه آنحضرت وارث جمیع علوم است
و احاطه کننده است بآن علوم و در حدیث مفضّل معروف مفضّل است که حضرت
صادق ع فرمود چون لشکر سیّد حسنی وارد کوفه شود سیّد حسنی از لشکر خود جدا شود
و حضرت مهدی نیز از لشکر خود جدا شود پس در میان دو لشکر ملاقات میکنند پس
سیّد حسنی بآنحضرت عرض میکند که اگر تو مهدی آل محمّدی پس کجاست عصای
جدّ تو رسول خدا صلعم و انگشتر او و بُرد او و زره او که او را فاضل میگفتند و عمّامه او که
آن سحاب نام داشت و اسبش که یربوع نام داشت و ناقهٔ عضباء او و استر دلدل او
و حمار او که یعفور میگفتند و قرآنی که جمع کرد آن را حضرت امیر المؤمنین ع بدون تغیر و
تبدیل پس آنحضرت حاضر نماید جوالی یا مانند آنرا که آن را سَفَط میگویند که در آن
است آنچه او خواسته مفضّل گفت ای مولای من همهٔ اینها در سفط است فرمود بلی واللّٰه
و ترکهٔ جمیع پیغمبران حتی عصای آدم ع و آلت نجّاری نوح ع و ترکهٔ هود ع و صالح ع و مجموعهٔ ابراهیم ع
و صاع یوسف و مکیال شعیب ع و آئینهٔ او و عصای موسی و تابوتیکه در اوست بقیّهٔ آنچه
مانده از آل موسی و آل هرون که ملائکه برمیدارند آن را و زره داود و انگشتر سلیمان
و تاج او و عصای حضرت رسول و رحل عیسی و میراث جمیع پیغمبران و مرسلین در آن سفط است
و ازین قبیل احادیث بسیار است پس معلوم شد که آنحضرت وارث جمیع پیغمبران است

سی و پنجم ید الباسطه و این را در هدایة از القاب خاصّهٔ آنحضرت شمرده و معنای

ان



ان دست قدرت ونعمت خداوند است که بسبب او رحمت ورافت ولطف واحسان خودرا
بربندگان ارزانی وفراخ میفرماید وبجهت او ایشان را روزی میدهد وبلاها را از ایشان
دفع ورفع میکند چنانکه مرحوم صدوق در امالی روایت کرده از عبد الله بن عباس که
رسول خدا فرمود چون مرا باسمان هفتم بردند واز انجا بسوی سدرة المنتهی واز سدره
بسوی حجابهای نور پس ندا فرمود مرا خداوند تعالی ای محمد تو بندهٔ منی ومن پروردگار
توام پس از برای من خضوع کن ومرا پرستش نما وبر من توکل کن وبمن اعتقاد نما بدرستیکه
من راضی شدم بتو که بنده وحبیب ورسول من باشی وبه برادر تو علی که خلیفه وباب علم
تو باشد پس او حجت من است بر بندگان من وپیشوا است برای خلق من وباو شناخته
میشود دوستان من از دشمنان من وباو جدا میشود لشکر شیطان از لشکر من وباو برپا
میشود دین من وحفظ میشود حدود من ونافذ میشود احکام من وبتو وباو وبامامان
از فرزندان او رحم میکنم بندگان وکنیزان خودرا وبقائم از شما معمور وآباد میکنم
زمین خودم را به تسبیح وتقدیس وتهلیل وتکبیر وتمجید خود وباو پاک میکنم زمین را
از دشمنان خود ومیراث میدهم ان زمین را بدوستان خود وباو میگردانم کلمهٔ انهائی
که بمن کافر شدند پست وخوار وکلمهٔ خودم را بلند وباو زنده میکنم وحیات میدهم
بندگان خود وبلاد خودرا بعلم خود واز برای او ظاهر میکنم گنجها وذخیره ها را بمشیت
خود وظاهر میکنم برای او اسرار وضمائر را باراده خود وامداد میکنم اورا بملائکه خود
که اورا مؤید شوند بر انفاذ امر من واعلان دین من واینست ولی من ومهدی بندگان
من براستی پس از حدیث شریف معلوم شد که انحضرت دست باسطهٔ خداوند است
وید قدرت اوست سی وششم یعسوب الدین واین از القاب ماثورهٔ ان بزرگوار
است ومعنای ان بزرگ وپادشاه دین است وجمع کنندهٔ اتباع وشیعیان خوداست
بدور خود وبنزد خودش چنانکه مرحوم شیخ طوسی در غیبت خود از حضرت صادق
روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین میفرمود که پیوسته مردم در نقصان شد تا انکه گفته
نمیشود نام خداوند پس هرگاه چنین شد ثابت میماند یعسوب الدین با اتباعش
پس مبعوث میفرماید خداوند گروهی را از اطراف زمین که میآیند مانند ابرهای
تنک پائیز قسم بخداوند که میشناسم اسمهای ایشان را وقبیله های ایشان را واسم امیر
ایشان را وایشان را برمیدارد خداوند بنحویکه میخواهد از هر قبیله یکمرد ودو مرد وسه
مرد وشمرد تا نه مرد پس جمع میشوند از افاق سیصد وسیزده مرد بعدد اصحاب بدر
واینست معنای قول خداوند اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا ان الله علی کل شیئ قدیر
یعنی در هر جا باشید خداوند میاورد همه شما را بدرستیکه خداوند بر هر چیزی تواناست

وفرمود حتی انکه مرد دستها را گرد زانو حلقه کرده مشبک میکند در یکدیگر پس نمیگشاید
ان را تا انکه خداوند میرساند او را بانجا یعنی بنزد حضرت قائم پس ازین حدیث معلوم
شد که مراد از یعسوب الدین لقب مبارک انحضرت است نه غیر او سی و هفتم موتور
بوالد و در خبر دیگر موتور بابیه واین را در چند حدیث از القاب انحضرت شمرده اند و
معنای ان پدر کشته شده وخونخواهی او نشده ومرحوم مجلسی فرموده که مراد بپدر حضرت
قائم در اینجا یا حضرت عسکری است ویا حضرت سید الشهدا است ویا جنس پدر
است که شامل باشد بر همه امامان علیهم السلام وچون طلب خون امامان گذشته نشده
وارث امامت بحضرت قائم رسیده پس حق خونخواهی بانحضرت منتقل شده است
زیرا که ان بزرگوار قائم مقام ووارث جمیع امامان بلکه جمیع پیغمبران است پس انحضرت
طلب خونخواهی همه ایشان راخصوصا خون حضرت امام حسین راخواهد کرد چنانکه
احادیث بسیار درین معنی وارد شده است پس حاصل معنای موتور خونخواه است از برای
پدرش ومرحوم نعمانی در غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده که بابوبصیر فرمود بدرستیکه
قائم علیه السلام ظاهر میشود موتور وخشمناک وبر بدن شریف اوست پیراهن جدش
رسول خدا که بر بدن انحضرت بود در روز احد یعنی پیراهن خون الوده انحضرت چنانکه
در حدیث دیگر وارد گردیده پس معلوم شد که موتور لقب انحضرت است چنانکه درین حدیث
ذکر شد سی و هشتم مُفَرِّجُ اَعْظَم واین را در هدایت ومناقب قدیمه از القاب انحضرت
شمرده اند ومعنای ان واضح است زیرا که فرج مؤمنین ومظلومین از هر جهة بدست مبارک
انحضرت خواهد شد ومفرج کربها وشدتها وغصه ها وغمها ودفع کننده ظلمها وستمهای
در واقع انحضرت است واین لقب برای ان بزرگوار در اخبار وارد است چنانکه شیخ مسعودی
در اثبات الوصیه وحضینی در کتاب خود غیر از هدایت از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده اند که فرمود هرگاه غائب شد عالم شما از میان شما یعنی علماء متدینین وعالمان
باعلم وعمل هرگاه از میان شما مفقود شدند وشماها بدون عالم ماندید پس منتظر
باشید مفرج اعظم را تمام شد ومراد از مفرج اعظم حضرت قائم است چنانکه از احادیث
دیگر معلوم میشود که بعد از مفقود شدن علماء دیندار وغلبه اشرار وفجار ان بزرگوار
ظهور خواهد کرد واوست مفرج اعظم درین هنگام سی و نهم صاحب العصر واین از
القاب معروفه ومشهوره انحضرت است مثل صاحب الزمان ومعنای ان مثل معنای
صاحب الزمان است زیرا که انحضرت صاحب عصر وپادشاه وصاحب اختیار عصر خود
است ودر زیارت انحضرت وارد شده که اَلسَّلامُ عَلَيْكَ يا صاحِبَ الْعَصْرِ وَالزَّمان
یعنی سلام بر تو باد ای صاحب عصر ودر اکمال الدین از حضرت صادق در تفسیر سوره والعصر



روایت کرده که اِنَّهُ قَالَ اَلْعَصْرُ عَصْرُ ظُهُورِ الْقَائِمْ یعنی آن بزرگوار فرمود که مراد از عصر در این ۱۰۲
آیه عصر ظهور حضرت قائم است پس معلوم شد که صاحب العصر از القاب آنحضرت است

چهلم غوث و این از القاب معروفهٔ آنحضرت است و معنای آن فریادرس و دادرس درماندگان و پناه بیچارگان و ملجاء عاجزان زیراکه در هرجا و در هرامر که کسی درمانده و وامانده شد و بیچاره گردید آنحضرت را بفریاد خود میخواند و پناه بآن بزرگوار میبرد و اَغِثْنِی یَا صَاحِبَ الزَّمَان میگوید و متکلم میشود به اَغِثْنِی و بِالْغَوْثُ یَا مَوْلَای واز این قبیل حکایات بسیار است و در اخبار زیاد وارد گردیده از انجمله سیّد فضل الله راوندی در کتاب دعوات و در بحار از مجموع الدّعوات تلعکبری و در کلم الطّیّب از قبس المصباح روایت کردند از ابو الوفاء شیرازی که اسیر شده بود و در حبس ابی علی الیاس گرفتار گردیده بود با شدّت ضیق و ابی علی اراده قتل او را کرده بود پس میگوید که مناجات کردم و متوسّل شدم بائمّه و خواب نمودم و در خواب حضرت پیغمبر بمن فرمود که متوسّل نشو بمن و نه بدختر من و نه بدو پسر من از برای چیزی از متاع دنیا بلکه از برای آخرت و آنچه را آرزو داری از فضل خداوند و امّا برادرم حضرت ابو الحسن پس او انتقام میکشد از کسی که ظلم کرده ترا پس گفتم یا رسول الله آیا نبود که فاطمه را ظلم کردند پس صبر کرد و میراث ترا غصب نمودند پس صبر نمود پس چگونه انتقام میکشد از کسیکه مرا ظلم نموده پس حضرت نظر کرد بمن از روی تعجّب و فرمود آن عهدی بود که با او کرده بودم و امری بود که باو امر کرده بودم و جایز نبود برای او مگر بپا داشتن آن و بتحقیق که او ادا کرد حق را و امّا الآن پس وای بر کسیکه متعرّض شود دوستان او را و امّا علیّ بن الحسین پس از برای نجات از سلاطین و از شر شیاطین و امّا محمّد بن علی و جعفر بن محمّد پس از برای آخرت و امّا موسی بن جعفر پس بخواه باو عافیت و سلامتی را و امّا علی بن موسی پس از برای نجات و سلامتی در سفرها در دریا و صحرا و امّا محمّد بن علی پس بطلب بسبب او نازل شدن رزق را از خداوند و امّا علیّ بن محمّد پس از برای قضاء نوافل و نیکی برادران و برادران و آنچه بخواهی از طاعت خداوند و امّا حسن بن علی پس از برای امر آخرت و امّا حجّة بن الحسن علیهم السّلام پس هرگاه رسید شمشیر و کارد بمحلّ ذبح تو پس استغاثه بکن باو پس بدرستیکه در میابد ترا و او فریادرس است و پناه است از برای هر کسیکه استغاثه کند باو پس بگو یا مولای یا صاحب الزّمان اَنَا مُسْتَغِیثٌ بِکَ و بروایت دیگر بگو یا صاحب الزّمان اَغِثْنِی یا صاحب الزّمان ادرکنی یعنی ای آقای من ای صاحب زمان و فرمان ده زمین و زمان من پناه آوردم بتو و بفریاد من برس و مرا دریاب پس من در خواب گفتم یا مولای یا صاحب الزّمان اَنَا مُسْتَغِیثٌ بِکَ و بروایت دیگر پس فریاد کردم در خواب خود یا صاحب الزّمان اَغِثْنِی یا صاحب

الزمان ادرکنی پس درین حال دیدم شخصی را که فرود آمد از آسمان و در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه ایست از نور پس گفتم ای مولای من دفع کن از من شر آنکه مرا اذیت میکند پس فرمود کار ترا انجام دادم پس چون صبح نمودم ابو علی الیاس مرا خواست و گفت بکی استغاثه کردی گفتم بانکه فریادرس درماندگان است تا آخر روایت پس از این روایت معلوم شد که فریادرس بیچارگان و پناه درماندگان آنحضرت است و معنای غوث همین است و مراد از آخر روایت نه اختصاص پناه بردن است بآنحضرت در خصوص دشمن که قصد قتل کسی را بکند بلکه آن اشاره است از نهایت شدت و قطع شدن اسباب ظاهری و نماندن مجال صبر از برای شخص چه امر دنیا باشد و یا از امور دینی شود و از ترس انس باشد یا جن همچنانکه از روایت مذکوره و از احادیث دیگر معلوم میگردد و چنانکه در اخبار بسیار امر شده بتوسل کردن بآنحضرت در شدتها و ذلتها و استغاثه نمودن بآن بزرگوار در حال اضطرار و نبودن چاره کار و همچنین بفریاد رسیدن و پناه شدن و درماندگان را نجات دادن باید از مناصب آنحضرت بوده باشد و اگر لقب غوث برای آن بزرگوار از جانب خداوند نباشد پس چرا امر کرده اند در احادیث باستغاثه نمودن بآنحضرت پس از این احادیث معلوم میشود که آنحضرت غوث است و پناه درماندگان است و اینکه آن بزرگوار عالم باسرار و دانا بر ضمایر و سرایر است و اگر علم کامل بر احوال مردمان نداشته باشد و از اوضاع ایشان باخبر نبوده باشد چگونه توسل باو ممکن میشود و همچنین است سائر القاب آنحضرت زیرا که اگر آن بزرگوار دارای معانی آن القاب نباشد و در واقع جامع معناهای آنها نشود چطور ممکن میشود که امامان و معصومان آن القاب را باو بگویند و یا آنکه پیغمبر خدا بآنحضرت آنها را بگوید از جانب خداوند بلکه اگر امام و یا پیغمبر یک لقب بکسی بگوید و در واقع آنکس لایق و قابل آن لقب نباشد و معنای آن دارا نشود پس لازم میاید که آن امام و پیغمبر از واقع خبر نداده باشند و برخلاف حقیقة بگویند و العیاذ بالله دروغگو باشند پس از این مطلب واضح میشود که تمام القاب آنحضرت موافق واقع و معنای آنها در آن وجود مبارک موجود است بعلت آنکه لقب و اسم گذاشتن امام و رسول خدا مثل لقب دادن امراء و پادشاهان نیست که معنای آن اسم و لقب را ابدا ملاحظه نکنند و القاب بزرگ را و اسم و لقب با معنی را بیک نفر شخص بی معنی بدهند و فلان الدوله را و فلان السلطنه را و فلان الاسلام را و فلان العلماء را و فلان الشریعه را بکسی بگویند و لقب کنند که ابدا لیاقت آن را ندارد و در نظر عوام استهزا است تا چه رسد بخواص مثل آنکه لقب امیر تومانی را بکسی جبان و بی جرأت و بدون جلادت بلکه تریاک کش و تریاکی محض بدهند و بگویند و بلکه صاحب لقب



افضل باشد و تدین او زیادتر شود از انکه لقب میدهد و لقب گذاری میکند و اغفلناه
ازین افتضاح و اخجلناه ازین شعبه الحاصل تمام نامها و لقبهای آنحضرت عجل الله فرجه
آسمانی و از زبان معصوم و از جانب خداوندست پس معانی و حقیقه و واقع انها در ان
بزرگوار موجود است بالضروره و بلا شبهه و نامها و القاب مبارک آنحضرت بسیار است
و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری معاصر اعلی الله فی الفردوس مقامه در کتاب نجم الثاقب
یکصد و هشتاد و دو اسم و لقب برای حجة بن الحسن علیهم السلام ذکر نموده و حقیر در این
باب اکتفا کرده بذکر چهل لقب از جهت اختصار و موافق بودن این با بواب کتاب و نمونه
بودن اینها از برای آن القاب دیگر که آنحضرت دارد و بلکه القاب آن بزرگوار زیادتر است
از انچه آن مرحوم در آن کتاب نقل کرده است همچنانکه از زیارات جامعه و زیارات مختصه
بآنحضرت و از توسلات و استغاثات مطلقه و مخصوصه بآن بزرگوار معلوم میشود
یک دهان خواهد به پهنای فلک تا بگوید وصف آن رشک ملک چنانکه خداوند
خداوند میفرماید لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ و مراد از کلمات رب
ائمه علیهم السلام است چنانکه در احادیث صحیحه در تفسیر آیه مذکوره وارد شده
باب هفتم در ذکر چهل امتیاز و خاصیت از امتیازات و خصایص حضرت حجة بن
الحسن علیهم السلام که در پیغمبران و اوصیاء ایشان و بلکه در اجداد طاهرین او از امامان
نبوده و انها مختص بآنحضرت است امتیاز اول اختصاص و مختص شدن نور ظل و
شبح آنحضرت است در عالم اشباح و اظله از انوار مقدسه حضرات ائمه بزیادتی نور با
وجود ممتاز شدن انوار آن بزرگواران ازین نورها انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین
و احادیث صحیحه درین خصوص بسیار است چنانکه در باب دوم و باب چهارم جمله از
انها ذکر شد و از انجمله حدیث ابن عباس است که شیخ ثقه جلیل فضل بن شاذان در
کتاب غیبت خود بدو سند روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود چون مرا عروج
بمعارج سموات فرمودند بسدرة المنتهی رسیدم خطاب از حضرت رب الارباب رسید
که یا محمد عرض کردم لبیک لبیک ای پروردگار من خداوند عالمیان فرمود که ما هیچ
پیغمبری بدنیا و اهل دنیا نفرستادیم که منقضی شود ایام حیات او مگر انکه بپا داشت
امر دعوت را و بجای خود برای هدایت امت خود گذاشت وصی خود را بعد از خود بجهة
نگاهبانی شریعت خودش و ما قرار دادیم علی بن ابیطالب را خلیفه تو و امام امت تو بعد
از تو و بعد از او حسن و بعد از او حسین و بعد از او علی بن الحسین و بعد از او محمد بن علی
و بعد از او جعفر بن محمد و بعد از او موسی بن جعفر و بعد از او علی بن موسی و بعد از او محمد بن
علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حسن بن علی و بعد از او حجة بن الحسن علیهم السلام

ای محمد سر بالا کن چون سر بالا کردم انوار علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجة را دیدم در میان ایشان میدرخشید که گویا ستاره درخشنده است پس خداوند فرمود که اینها خلیفه ها و حجتهای منند در زمین و خلیفه ها و اوصیاء تواند بعد از تو پس خوشا حال کسیکه دوست دارد ایشان را و وای بر کسیکه دشمن دارد ایشانرا وایضاً شیخ جلیل ابوالحسن بن محمد بن احمد بن شاذان در ایضاح دفاین النواصب بسند خود روایت کرده از ابی سلیمان که شبان رسول خدا بود گفت آنحضرت فرمود که در شبی که مرا بردند بجانب آسمان خداوند فرمود آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ یعنی این پیغمبر ما ایمان آورده بآنچه براو نازل شده از پروردگار خود گفتم وَالْمُؤْمِنُونَ یعنی مؤمنان نیز ایمان آورده اند بآنچه خداوند نازل کرده و فرموده است یعنی هر حکم که از جانب خداوند باشد ولو مسئله صعب و دشوار و خلاف هر کس که خدا خواسته باشد مؤمنان قبول میکنند و ایمان میاورند و رد نمیکنند پس خداوند فرمود راست گفتی ای محمد که را خلیفه گذاشتی در میان امت گفتم بهترین امت را فرمود علی بن ابیطالب را گفتم بلی ای پروردگار من تا آنکه خداوند فرمود بدرستیکه من خلق کردم ترا و خلق نمودم علی و فاطمه و حسن و حسین و امامان از اولاد او را از اصل نوری از نور خود تا آنکه فرمود ای محمد دوست داری که ببینی ایشان را گفتم بلی ای خدای من فرمود التفات کن بجانب راست عرش چون نگاه کردم دیدم علی و فاطمه و شمردند تا حسن بن علی و مهدی را در میان آب تنکی از نور که ایستاده بودند و نماز میکردند و حضرت مهدی در میان ایشان میدرخشید چنانکه گویا کوکب درخشنده بود و این حدیث را ابن عیاش که از معتبرین علماء اهل سنت است نیز در کتاب مقتضب روایت کرده وایضاً در آن کتاب روایت کرده بسند خودش از حضرت امام محمد باقر حدیثی در دیدن حضرت رسول خدا انوار مقدسه امامان را تا آنکه فرمود پس دیدم علی و حسن و حسین و شمردند تا حسن بن علی علیهم السلام را والحجة القائم گویا ستاره درخشان بود در میان ایشان پس گفتم ای پروردگار من اینها کیستند فرمود اینها امامان هستند و این قائم است که حرام میکند حرام مرا و حلال میکند حلال مرا و انتقام میکشد ای محمد از دشمنان من ای محمد او را دوست دار و دوست دار کسی را که او را دوست دارد تمام شد و در سابق حقیر این احادیث را نقل نمود و جمع ما بین اینها کرد باینکه در بین این احادیث اختلاف ندارد و همه اینها صحیح و واقع شده زیراکه معراج حضرت رسول مکرراً واقع شده و در هر دفعه بنحو دیگر انوار امامان را دیده و با خداوند در خصوص ایشان تکلم نموده و در هر دفعه از آنچه دیده خبر داده و راویها نیز متعدد داست و هر کدام یک قضیه از آنها نقل کرده و حاصل اینست که این احادیث دلیل واضح است

برامتیاز نور حضرت قائم از انوار سائر امامان بزیادتی نور   امتیاز دوم بردن آنحضرت
است در وقت ولادت بسراپردهٔ عرش و مجلس قدس حضرت خداوند عز وجل چنانچه حضینی
بسند خود از حکیمه خاتون روایت کرده که گفت عرض کردم بخدمت مولای خود امام حسن ع
که سید من و مولود تازهٔ ما چون شد پس آنگاه آنحضرت فرمود که چون عطا فرمود بمن
پروردگار من مهدی این امت را دو ملک فرستاد که او را برداشتند و او را بسراپردهٔ عرش
بردند تا آنکه ایستاد در حضور قرب الهی پس خداوند فرمود باو مرحبا بتو ای بندهٔ من برای
نصرت دین من و اظهار امر من و مهدی بندگان و من قسم خورده ام که بتو بگیرم و بتو عطا
کنم و بتو بیامرزم و بتو عذاب کنم برگردانید او را ای دو ملک بسوی پدرش بمدارا و بملاطفت
و باو بگوئید که در پناه و حفظ و حمایت و نظر عنایت من است تا آن زمان که برپا و ظاهر نمایم
حق را باو و نیست و نابود کنم باطل را باو و بوده باشد دین خالص برای من تا آخر حدیث
و در روایت دیگر است که از حضرت امام حسن عسکری روایت شده که فرمود چون صاحب
متولد شد خداوند دو ملک فرستاد پس او را برداشتند و بردند تا بسرادق عرش پس ایستاد
در محضر قرب خداوند پس حقتعالی فرمود مرحبا بتو عطا میکنم و بتو می آمرزم یا عفو میکنم
و بتو عذاب میکنم تمام شد   سیم غیبت آنحضرت از روز ولادت و سپرده شدن بروح
القدس و تربیت شدن در عالم نور و فضای قدس و موانست و مجالست نمودن آنحضرت
در اول تولدش با ملاء اعلی و ارواح قدسیه که هیچ جزئی از اجزاء آنحضرت بلوث قذارت و
کثافت و معاصی بنی آدم و شیاطین ملوث نشده است چنانچه در روایت معروفه و معتبرهٔ حکیمه
خاتون است که حضرت امام حسن عسکری آواز کرد و فرمود که فرزند مرا بنزد من بیار
حکیمه خاتون گفت پس آن بزرگوار را برداشتم و آوردم بنزد آنحضرت پس چون در پیش روی
پدرش او را نگاه داشتم بر پدر بزرگوارش سلام کرد پس حضرت او را از دست من گرفت و در
آنحال مرغانی چند بال خود را بر سر آنحضرت گسترانیدند پس حضرت بیکی از آن مرغان را فرمود
که او را بردار و محافظت کن و برگردان بسوی ما در هر چهل روز پس آن مرغ آنحضرت را
برداشت و بسوی آسمان پرواز کرد و مرغان دیگر در عقب او پرواز کردند پس شنیدم که
حضرت امام حسن فرمود سپردم ترا بآنکسیکه سپرد مادر موسی پس نرجس خاتون
بگریست حضرت فرمود ساکت باش که شیر خوردن برای او نباشد مگر از پستان تو و زود
است که برگردد بسوی تو چنانچه برگشت موسی بسوی مادر خود حکیمه خاتون گفت گفتم
این مرغ چه بود فرمود این روح القدس است که موکل است بر ائمه تا آنکه حکیمه خاتون
میگوید پس پیوسته در هر چهل روز آن کودک را بر میگردانیدند تا آنکه آنحضرت را مردی
دیدم پس از وفات امام حسن عسکری بچند روز که پس او را نشناختم پس به برادرزاده ام

گفتم

گفتم که این کیست که مرا امر میفرمائی که در روبروی او بنشینم فرمود این پسر نرجس است واین
خلیفهٔ من است بعد از من و در این نزدیکی از میان شما میروم پس سخن او را بشنو و امر او را
اطاعت کن حکیمه خاتون گفت بعد از چند روز امام حسن وفات فرمود و اکنون من حضرت
صاحب الامر را در صبح و شام می بینم و از هر چه که از من میپرسند آنحضرت مرا خبر میدهد
پس من نیز بایشان خبر میدهم و قسم بخداوند که گاه باشد که من اراده میکنم که چیزی از او
بپرسم پس ابتداء و سؤال نکرده جواب مرا میدهد و گاهی میشود که بر من امری روی میدهد
پس در همان ساعت جواب میدهد بدون آنکه سؤال کنم تا آخر روایت وبروایت مناقب
قدیمه آنگاه حضرت طلبیدند بعضی از کنیزان خود را که میدانستند که ایشان پنهان
میکنند خبر آن مولود را پس نظر کردند بآن مولود کریم حضرت فرمود برا و سلام کنید
پس آنحضرت را بوسیدند و گفتند سپردیم ترا بخداوند و برگشتند آنگاه فرمود ای عمه
نرجس را طلب نما پس او را طلبیدم و فرمود ترا نطلبیدم مگر آنکه او را وداع کنی پس او وداع
کرد و برگشت و آن بزرگوار را با پدرش گذاشتیم و مراجعت نمودیم چون روز دیگر شد نزد
امام حسن رفتم و سلام کردم و در نزد او احدی را ندیدم پس مبهوت ماندم پس فرمود ای
عمه او در ودایع خداوند است تا آنکه اذن دهد او را خداوند در ظاهر شدن تا آخر
و این روایات منافات باهم یکدیگر ندارد زیرا که راوی همه آنها حکیمه خاتون است و در
بعضی از آنها چیزی را نگفته و از جهت خوف و تقیه از همه آنچه دیده خبر نداده و مطلب را
مخفی داشته و از احادیث مذکوره معلوم شد که بعد از ولادت آنحضرت را بعالم بالا و ملاء
اعلی بردند و آن بزرگوار در آن عالم حیات و زندگانی نشو و نما کرده و از این جهت است که
آنحضرت با این همه عمر بعد از ظاهر شدن در سن سی ساله بنظر میآید زیرا که کسیکه نشو
و نما او در عالم حیات و شیر خوردن او در ملاء اعلی و عالم قدس و انوار باشد و بدن شریف
او بآن عوالم و در آن مکانها تربیت یافته شود البته آن بدن مبارک تازه و جوان میماند
و هر قدر بوده باشد بحال او فرق نمیکند مثل خضر و بلکه حیات خضر از آن حیات نمونه
ایست زیرا که خضر در عالم ناسوت و ظلمات آب حیات نوشیده و اما آن بزرگوار پس در عالم
ملکوت و نورانیات تربیت یافته و همه خورد و خوراک او در آن اماکن قدسیه و عوالم
نورانیه شده که در واقع آب حیات خضر قطره از آن دریا است و نمونه از آن حیات و
زندگانی است چهارم شرافت نسب آنحضرت است زیرا که آن بزرگوار دارا است شرافت
نسب همه اجداد و آباء طاهرین خود را که نسب ایشان در واقع اشرف نسبها و بهترین آنها
است و علاوه بر این اختصاص دارد برسیدن نسبش از طرف مادر بقیاصره روم و منتهی شود
بحضرت شمعون صفا وصی حضرت عیسی که داخل شود در آن سلسله بسیاری از انبیاء و اوصیا



که حضرت شمعون با ایشان میرسد پس معلوم شد که نسب آن بزرگوار اشرف و بهتر جمیع
انساب است پنجم جمع کردن آنحضرت است میان اسم و کنیهٔ حضرت رسول صلی الله
علیه و آله را چنانچه علماء عامه و خاصه در اخبار کثیره روایت کرده اند مثل عالم عارف
ملا عبد الرحمن جامی حنفی در شواهد النبوة بسند خودش روایت کرده از کسیکه گفت وارد
شدم بخدمت حضرت حسن عسکری رضی الله عنه و گفتم یا بن رسول الله خلیفه و امام
و خلیفه بعد از تو که خواهد بود پس بخانه داخل شد و بعد از ان بیرون آورد کودکی که بر
دوش گرفته بود گویا که ماه شب چهاردهم بود در سن سه سالگی پس فرمود ای فلان
اگر نه پیش خداوند گرامی بودی من این فرزند خود را بتو نمی نمایدم نام این نام رسول خدا
است و کنیهٔ او کنیهٔ آنحضرت است و این پسر من است که زمین را پر از عدل و داد خواهد
کرد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و مثل آنکه شیخ اسعد بن ابراهیم از علماء اهل
سنت در اربعین خود باسناد خودش روایت نموده از محمد نوفلی و او از پدرش و او از
حضرت امام رضا و او از پدرانش از حضرت امیر المومنین که گفت حضرت رسول خدا
فرمود یا علی کسیکه خوشنود کند او را که ملاقات کند با خداوند در حالتیکه خدا تعالی
اقبال فرموده بر او و راضی است از او پس موالات کند با تو و ذریهٔ تو تا کسی که اسم او اسم من
است و کنیهٔ او کنیهٔ منست و ختم میشود ائمه باو علیهم السلام تمام شد
ششم ختم وصایت و امامت و حجت در روی زمین با آنحضرت چنانچه احادیث متواتره
صحیحه از طریق عامه و خاصه بر این مطلب وارد گردیده است مثل حدیث سابق که از
اربعین اسعد بن ابراهیم نقل شد و مثل حدیث سلیم بن قیس که در کتاب خود از حضرت
پیغمبر روایت کرده که آنحضرت در بیان ذکر اولی الامر بحضرت امیر المومنین فرمود که تو یا علی
اول ایشانی آنگاه شمردند تا حضرت امام حسن عسکری پس فرمود آنگاه پسر او حجت قائم
خاتم اوصیاء من و خلفای من و انتقام کشنده از دشمنان من که پر میکند زمین را از عدل
و داد چنانچه پر شده از جور و ظلم و ازین قبیل احادیث بسیار است هفتم عدم معاشرت
و مصاحبت آن بزرگوار است با کفار و فجار و با منافقین و مشرکین از جهت خوف و
تقیه و اجتناب از ایشان و منزل نکردن در منازل ایشان چنانچه همه رسولان و امامان
و جمیع انبیاء و اوصیاء پیش از بعثت و بعد از ان بلکه در ایام عزلت و غیبت خود داشتند
و با اینها الفت و مصاحبت و بلکه مناکحت و مزاوجت از طرفین میکردند و سالها
با فاسقی و منافقی حتی مثل مروان نماز میکردند چنانچه حضرت امیر المومنین با اینها
و حضرت حسنین با مروان نماز کردند و دستهای را میبوسیدند که خودشان میفرمودند
اگر توانائی داشتیم قطع میکردیم و گاهی میشد که روز ماه رمضان را از جهت تقیه افطار

نمودند مثل حضرت صادقؑ در مجلس منصور بحکم قاضی ولایت و امثال این مصیبتها را
همهٔ اولیاء خداوند دیدند و امّا آن بزرگوار پس خدا یتعالی این حجة و ولی خودش را از
همهٔ آن مصائب و ذلّتها نگاهداشت از روز ولادت تاکنون و ابداً دست ظالمی و فاسقی
و کافری بدامن کبریائی آنحضرت نرسید و مصاحبت و مجالست باحدی نفرموده و از جهة
خوف از حقی نگذشته و مصاحبش همیشه مثل خضر اولیاء و بهترین خلق خداوند بوده
و بالجمله از غبار کردار و رفتار اغیار برآئینهٔ وجود حق نمایش گردی ننشسته و از خارستان
اجانب خاری بدامان جلالش نخلیده ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ
هشتم نبودن بیعت احدی از جبّارین و ظالمین و منافقین برگردنش و این از واضحات
است و با وجود این در اخبار بسیار وارد شده است چنانچه در اعلام الوری از حضرت
حسن مجتبیؑ روایت کرده که فرمود نیست از ما احدی مگر آنکه واقع میشود در گردن او
بیعتی از برای طاغیهٔ زمان او و مگر قائمی که نماز میکند روح الله عیسی بن مریم در
عقب سر او و در کمال الدّین روایت کرده از حضرت صادقؑ که فرمود صاحب این امر
مخفی میشود ولادتش از این خلق تا اینکه نبوده باشد در گردن او بیعتی از کسی و زمان
ظهورش خداوند در یکشب کار او را اصلاح میفرماید و نیز روایت کرده از حسن بن
فضال از حضرت رضاؑ که فرمود گویا می بینم شیعه را در وقت مفقود و غائب شدن
چهارم از فرزندان من جستجو میکنند از چراگاه پس نمییابند او را گفتم چرا یابن رسول الله
فرمود بجهت آنکه امام ایشان غائب میشود از ایشان گفتم چرا غائب میشود فرمود برای
آنکه نبوده باشد برگردن او بیعتی چون ظاهر میشود باشمشیر نهم اختصاص دادن خداوند
آنحضرت را در کتب سماویه و در احادیث معراج از سائر امامان و اوصیاء حضرت
سیّد الانام بذکر آن بزرگوار بلقب بلکه بالقاب زیاد چنانچه در باب دوّم و چهارم و
ششم احادیث این مطلب ذکر شد و تفصیلاً بیان نمودیم دهم ظهور آیات غریبه و
علامات سماویه و ارضیهٔ عجیبه برای ظهور موفور السرور آنحضرت که برای تولد
و ظهور هیچ حجتی نشده بلکه در کافی از حضرت صادقؑ روایت کرده که مراد از آیات در آیهٔ
شریفه سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتّٰى يَتَبَيَّنَ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی زود بنمائیم
بر مردمان آیات خودمان را در آفاق و اطراف زمین و نفسهای ایشان تا روشن شود بر
ایشان که آن حق است آیات و علامات قبل از ظهور حضرت قائم است و مراد از تبیّن
حق ظهور آن بزرگوار است و فرمود که آن حق است از جانب خداوند که می بینند آن را
خلق و لابدّ است از ظهور آنحضرت تمام شد و علامات ظهور آنحضرت بسیار است و

انشاء الله در باب علاحده خواهد آمد جملهٔ از آنها یازدهم ندای آسمانی باسم آنحضرت

نزدیک ظهور انحضرت چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر ایه وَاسْتَمِعْ یَوْمَ یُنَادِ الْمُنَادِی مِن
مَکَانٍ قَرِیبٍ گوش فرادار روزیکه منادی ندا کند از مکانی نزدیک از حضرت صادق ع
روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند باسم قائم ع واسم پدرش ودر ایه یَوْمَ یَسْمَعُونَ
الصَّیْحَةَ بِالْحَقِّ ذٰلِکَ یَوْمُ الْخُرُوجِ روزیکه میشنوند فریاد را براستی اینست روز خروج
فرمود مراد ازین صیحه صیحه برای ظهور حضرت قائم است ودر کمال الدین از امام محمد باقر ع
روایت کرده که فرمود ندا میکند منادی از اسمان که فلان بن فلان اوست امام ونام او را
میبرد ونیز روایت کرده از زراره از حضرت صادق ع که فرمود ندا میکند منادی باسم قائم
گفت گفتم ان ندا خاص است یا عام فرمود عام است میشنود هر قوم بزبان خود شان و
در غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین ع که فرمود منادی ندا میکند از اسمان
که ای گروه مردم بدرستیکه امیر شما فلان است واین ان مهدی است که پر میکند زمین را
از عدل وداد چنانچه پر شده از ظلم وستم ودر تفسیر عیاشی روایت کرده از حضرت باقر ع
در حدیث طولانی که فرمود بجابر بعد از ذکر بعضی از علائم پس اگر مشتبه شود این بر شما
مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از اسمان باسم او وامر او دوازدهم افتادن افلاک از
سرعت سیر وبطوء حرکت انها در زمان حضرت قائم عجل الله فرجه چنانچه شیخ مفید
از ابی بصیر روایت کرده که حضرت باقر ع در حدیث طولانی در سیر وسلوک حضرت قائم
فرمود پس درنگ میکند بر این سلطنت هفت سال مقدار هر سالی ده سال ازین سالهای
شما انگاه میکند خداوند انچه را که میخواهد گفت گفتم فدایت شوم چگونه طول می
کشد روزها وسالها گفت گفتم که ایشان میگویند اگر فلک تغییر پیدا کرد عالم فاسد
میشود فرمود این قول زنادقه است اما مسلمین پس راهی نیست برای ایشان باین
سخن وحال انکه خداوند ماه را شق نمود برای پیغمبر خود وافتاب را پیش ازان برگردانید
برای یوشع بن نون وخبر داد بطول روز قیامت واینکه ان مثل هزار سال است از انچه
شما میشمارید ونیز فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت صادق ع که
فرمود سلطنت میکند قائم هفت سال که هفتاد سال میشود ازین سالهای شما ودر
غیبت شیخ طوسی روایت کرده از انحضرت در خبر طولانی که فرمود امر میفرماید خداوند فلک را
در زمان ان بزرگوار پس درنگ میکند دوره او تا انکه میشود روز در ایام او مثل ده
روز وماه مثل ده ماه وسال مثل ده سال از سالهای شما پس این احادیث شریفه
دلالت دارد بدرنگ کردن افلاک در سیر واما سلطنت انحضرت که درین احادیث است
پس ان مقدارش محمول است بر تقیه از جهت اخبار معتبره که دلالت بر زیادتر ازین
دارد چنانچه فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود حضرت

قائم سیصد و نه سال پادشاهی خواهد کرد مثل درنگ کردن اهل کهف در کهف خود و پر خواهد کرد زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده باشد از ظلم و جور و مشرق و مغرب عالم را خدا وند برای او فتح خواهد کرد و مردم را خواهد کشت تا انکه باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و آله و سلوک خواهد نمود بسیرت سلیمان بن داود و در مضمون این یك حدیث صحیح دیگر هست پس هفت یا نه سال تقیه است و اصل سلطنت انحضرت همین سیصد و نه سال است و احتمال دارد که لفظ سیصد از عبارت و یا کتاب راوی سقط شده و نه سال و هفت سال باقی مانده باشد و اما جهت درنگ کردن افلاك در زمان حضرت صاحب الزمان پس احتمال دارد که از جهت رفع اضطراب و تزلزل و پریشانی بوده باشد در ان زمان زیرا که امام قلب عالم و عمود زمان است پس وقتیکه انحضرت در جای خود قرار گیرد و در سلطنت حقه خود مستقر میشود پس تمام اجزاء عالم هر یکی در جای خود قرار گیرد و فلك نیز مثل انها ارام میشود و از سرعت سیر که علامت اضطراب است باز و تزلزل نمیکند سیزدهم ظاهر شدن قران امیر المؤمنین که بعد از وفات رسول خدا جمع نمود بدون تغییر و تبدیل که دارا است بر جمیع انچه بر انحضرت نازل شده و ان بزرگوار پس از جمع کردن ان اورد بنزد صحابه و ایشان از ان قران اعراض نمودند و تا بحال ان در نزد ائمه بوده و حضرت قائم همان قران را ظاهر خواهد کرد چنانچه نعمانی در غیبت خود روایت کرده از حضرت صادق که فرمود ظاهر میشود قائم علیه السلام با امری جدید و قضائی جدید و کتاب جدید و نیز روایت کرده از حضرت امیر المؤمنین که فرمود گویا نظر میکنم بسوی شیعیان خود در مسجد کوفه که خیمه ها بر پا کرده اند و تعلیم میکنند بمردمان قران را بنحویکه نازل شده و نیز روایت کرده از اصبغ بن نباته از انحضرت که فرمود گویا می بینم عجم را که خیمه های ایشان در مسجد کوفه است تعلیم میکنند بمردم قران را چنانچه نازل شده گفت گفتم یا امیر المؤمنین ایا این قران بهمان نحو نازل نشده است فرمود نه محو شده از ان اسم هفتاد نفر از قریش با اسم پدرهای ایشان و وا نگذاشتند ابو لهب را مگر برای نقص رسول خدا چون عم انحضرت بود و نیز روایت کرده از حضرت صادق که فرمود والله گویا نظر میکنم بسوی حضرت قائم بین رکن و مقام که بیعت میگیرد از مردم بر کتاب جدید و ایضا در کافی روایت کرده از حضرت باقر که فرمود در تفسیر ایه شریفه وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَاخْتُلِفَ فِيهِ که اختلاف کردند در ان بعضی بنی اسرائیل چنانچه اختلاف کردند این امت در کتاب خود و زود است که اختلاف کنند در کتابیکه با قائم است که می اورد ان را تا انکه انکار میکنند ان را جماعت بسیار از مردمان پس انها را پیش میطلبد و گردن ایشان را میزند و در لقب وارث ذکر شد که



در حدیث مفضل سید حسنی میگوید بحضرت قائم اگر تو مهدی آل محمدی پس کو قرآن که جمع کرد آن را جدت امیر المؤمنین بدون تغییر و تبدیل و در ارشاد مفید روایت کرده از حضرت باقر که فرمود هرگاه ظهور کند قائم خیمه ها میزنند برای آنانکه تعلیم میکنند بمردم قرآن را بر آن نحویکه نازل شده پس مشکلترین کار خواهد بود بر آنانکه حفظ نموده اند آنرا امروز زیرا که آن قرآن مخالفت دارد با این قرآن در ترتیب و این روایت را فضل بن شاذان بسند صحیح نقل کرده از حضرت صادق و ایضاً شیخ طبرسی روایت کرده از ابوذر که چون رسول خدا وفات کرد جمع کرد حضرت امیر المؤمنین قرآن را و آورد آن را نزد مهاجرین و انصار و نشان داد آن قرآن را برایشان چون پیغمبر او را باین امر وصیت فرموده بود پس چون ابوبکر آن را باز کرد بیرون آمد در صفحه اول آن که باز کرده بود فضایح قوم پس عمر برخاست و گفت یا علی برگردان آن را که ما را حاجتی بآن نیست پس حضرت آن را گرفت و برگشت تا اینکه میگوید چون عمر خلیفه شد سؤال کرد از آنحضرت که آن قرآن را باو بدهد و در میان خود تحریف کنند آنرا پس گفت یا ابا الحسن اگر میآوردی آن قرآن که آوردی آنرا نزد ابوبکر که مجتمع شویم بر آن فرمود هیهات راهی بآن نیست نیاوردم آن را نزد ابوبکر مگر آنکه حجت بر شما تمام شود و نگوئید روز قیامت که ازین غافل بودیم یا بگوئید که نیاوردی آن را نزد ما بدرستیکه آن قرآن نزد من است و مس نمیکند آن را مگر مطهرون و اوصیاء از فرزندان من عمر گفت آیا وقت معلومی برای اظهار آن هست فرمود بلی هرگاه ظهور کند قائم از فرزندان من ظاهر میکند آن را بر مردم و وامیدارد مردم را بر آن پس جاری میشود سنت بر آن و ازین احادیث چند چیز معلوم شد اول آنکه قرآن حضرت امیر المؤمنین در نزد حضرت قائم است و آن را خواهد آورد و مردم را بآن وا خواهد داشت دوم آنکه این قرآن که در میان مردم است بآن قرآن مخالفت دارد زیرا که این قرآن تغییر و تبدیل و تحریف شده و منافقین ازین قرآن انداخته اند و کم کرده اند و این قرآن را از حجة بودن بیرون نمیکند و آنرا از اعتبارش نمیاندازد سیم آنکه مراد از آیه لا یمسه الا المطهرون قرآن حضرت قائم است چنانچه حدیث آخر دلیل واضح است بر این و این مطلب را در تحفة الشیعه بیان کرده ام

چهاردهم سایه انداختن ابری سفید همیشه بر سر مبارک آنحضرت و ندا کردن منادی در آن ابر بنحویکه میشنوند آن ندا را ثقلین و اهل زمین چنانچه در حدیث لوح است که شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده که منادی از میان آن ابر ندا میکند که اوست مهدی آل محمد صلی الله علیه و آله پر میکند زمین را از عدل و داد چنانکه پر شده از جور و حدیث سایه افکندن ابر را بر سر آنحضرت علماء اهل سنت و شیعه باسناد

معتبره روایت کرده اند و از علماء عامّه خزّاز در کفایة الاثر و گنجی شافعی در بیان و
ابونعیم حافظ در مناقب مهدی و یوسف بن یحیی در عقد الدرر و احمد بن المناوی در ملاحم
و ابن شیرویه در فردوس و ابو العلاء حافظ در کتاب فتن نقل کرده اند باین عبارت
که در ابر منادی ندا میکند که این مهدی خلیفه است پس او را متابعت کنید و این ندا
غیر از نداء سابق است زیرا نداء سابق از آسمان است و در اول ظهور آنحضرت است و
در روز مخصوص است و امّا این ندا از ابر است و همیشه خواهد بود و اختصاص بروزی
ندارد و این واضح است پانزدهم بودن ملائکه و جنّ است در لشکر آنحضرت و ظاهر
بودن آنها است برای انصار آن بزرگوار چنانچه در حدیث مفضّل است که گفت عرض
کردم بحضرت صادق که ای مولای من آیا ظاهر میشوند ملائکه و جنّ برای مردم فرمود
بلی قسم بخداوند ای مفضّل مخاطبه میکنند با ایشان چنانچه گفتگو میکند مردم با
همنشین خودش گفتم ای مولای من سیر میکنند با او فرمود بلی سوگند بخداوند ای
مفضّل و هر آینه فرود میآیند در زمین هجرت ما بین کوفه و نجف و عدد اصحاب آنحضرت
در آن وقت چهل و شش هزار است از ملائکه و شش هزار است از جنّ و در روایت دیگر
و مثل آن از جنّ است و با ایشان نصرت میدهد خداوند آنحضرت را و فتح مینماید ب
دست او تمامی روی زمین را و در کامل الزیاره و غیبت نعمانی روایت کرده اند بسند
خودشان از حضرت صادق که فرمود در ضمن حالات حضرت قائم پس فرود میآید بر او
سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک ابو بصیر عرض کرد همه این ملائکه فرمود بلی آن
ملائکه که بودند با نوح در کشتی و آنها که بودند با ابراهیم آن زمانیکه او را در آتش
انداختند و آنها که با موسی بودند زمانیکه شکافت دریا را برای بنی اسرائیل و آنها که
با عیسی بودند زمانیکه خداوند او را بآسمان بالا برد و چهار هزار ملائکه نشان کرده
شده بعمامه‌های زرد که با پیغمبر بودند و هزار ملائکه که از پی یکدیگر در آمده اند و سیصد و
سیزده ملک که در بدر بودند و چهار هزار ملائکه که نازل شدند و اراده داشتند که
نصرت کنند حضرت امام حسین را پس اذن نداد برایشان در مقاتله پس آنها در نزد
قبر آنحضرت هستند ژولیده و غبارآلوده و گریه میکنند بر او تا روز قیامت و رئیس ایشان
ملکی است که او را منصور میگویند پس زیارت کننده آنحضرت را استقبال میکنند
و وداع کننده را وداع میکنند مریض ایشان را عیادت میکنند و بر جنازه ایشان نماز
میکنند و از برای مرده ایشان استغفار میکنند و همه این ملائکه ها در زمین هستند
و انتظار میکشند ظهور حضرت قائم را تا زمان ظاهر شدن او شانزدهم تصرّف نکردن
طول روزگار و گردش لیل و نهار و سیر فلک دوّار در بنیه و مزاج و اعضا و قوی



وصورت وهیئت آنحضرت که باین طول عمر که تا بحال هزار و هفتاد و پنج سال از عمر
شریف او گذشته و خداوند داند که تا ظهورش بکجای از سن رسد چون ظاهر شود در
صورت مرد سی ساله و یا چهل ساله و یا کمتر از چهل ساله باشد و چون سایر پیغمبران
و اوصیاء ایشان نباشد که بعضی از ایشان اِنّی وَهَنَ الْعَظْمُ مِنّی میگفت و بعضی از
ایشان وَهَبَ لی عَلَی الْکِبَرِ میگفت و اهل و عیال بعضی اِنّ اَبانا شَیْخاً کَبیراً میگفت و بعضی
اِنّ هذا بَعْلی شَیْخاً میگفت وهکذا و بلکه در کمال وفق و اعتدال میباشد چنانکه مرحوم
صدوق روایت کرده از ابوالصلت که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا که چیست علامت
قائم شما چون ظهور میکند فرمود علامتش اینست که در سن پیر باشد و بصورت جوان تا
بمرتبهٔ که نظر کنندهٔ بآنحضرت گمان برد که در سن چهل سالگی است و یا کمتر از چهل سالگی
و دیگر از نشانهاء آنحضرت اینست بگذشتن شبها و روزها بر آنحضرت پیری راه نیابد
تا زمانیکه اجل آن بزرگوار در رسد و در غیبت مرحوم شیخ طوسی روایت کرده از حضرت
صادق که فرمود ظاهر میشود آنحضرت جوان با وفق سی ساله و نیز روایت نموده از آن
حضرت که فرمود اگر ظهور کند قائم هر آینه انکار میکنند او را مردم رجوع مینماید بسوی ایشان
در حالتیکه جوان است با وفق سی ساله و نیز روایت کرده از آنحضرت که فرمود از اعظم بلیهٔ آنکه
ظهور میکند صاحب ایشان در حال جوانی و ایشان گمان میکنند او را پیری کبیر السن
و در احتجاج روایت کرده از حضرت امام حسن که فرمود در ضمن حالات حضرت مهدی
که طولانی میکند خداوند عمر او را آنگاه ظاهر میکند او را خداوند بقدرت خود در صورت
جوان صاحب سن چهل ساله و این برای آنکه بدانند که خداوند بر همه چیز قادر است
تمام شد و از این قبیل احادیث بسیار است و حاصل معنا همه اینست که آنحضرت در
سن جوانی و بهیئت مرد جوان ظاهر خواهد شد در بین چهل و سی سال بنظر مردم جلوه
خواهد فرمود در نظر بعضی چهل سال و در نظر جمعی سی ساله و در نظر بعضی سی و پنج
ساله خواهد آمد و اختلاف اخبار ظاهراً بجهت اختلاف انظار مردم است و در واقع
اختلاف نیست و اما جهت آنکه آنحضرت در سن چهل ساله و سی و پنج ساله خواهد آمد
پس از جهت اینست که همین سن سن کمال است در نظر مردم زیرا که انسان در آن سن
کامل میشود و از غرور جوانی و هوا و هوس اعراض میکند و متوجه تکمیل خود میگردد و
در میان مردم محل اعتناء میشود و از این جهة آنحضرت در این سن ظهور میکند که
مردم از هیچ جهة گفتگو در بارهٔ او نکنند و اگر نه این بود باید آن بزرگوار در سن چهارده
سالگی ظاهر شود زیرا که آن نشو و نمائی که آنحضرت در عالم قدس و فضاء انوار ملکوت
کرده است چنانچه در سابق ذکر شد میبایست مثل اهل جنت بدن بوده باشد و

ابداً ریش نداشته باشد و باعتقاد مؤلف حقیر چهل ساله بودن او بعد از ظهورش
قدرت خداوند است که در مزاج و اعضاء و هیئت آن بزرگوار سید قدرت خود تصرف
کرده و جوانی بهشتی را در سن چهل ساله بنظر در آورده و این بالاتر است ازین که مرد پیر را
جوان کند چنانچه امامان اشخاص پیر را جوان کرده بقدرت خدا و اما شخص جوان را پیر
کردن و جوانی بهشتی و ملکوتی را پیر نمودن و ناسوتی کردن پس عجب است از اول و قدرت
نمائی درین بیشتر است و این بعد از تأمل واضح میشود هفدهم رفتن وحشت و نفرت از
حیوانات و پیدا شدن الفت و رفاقت در بین آنها و بلکه در بین حیوانات درنده و انسان
در زمان آنحضرت و ضرر نرساندن احدی از آنها باحدی از آنها و احدی از انسان همچنانکه
قبل از کشته شدن هابیل بود چنانچه مرحوم صدوق در خصال از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده
که فرمود اگر قائم ما ظهور کند صلح میشود میان درندگان و بهائم حتی اینکه زن راه میرود
میان عراق و شام و نمیگذارد پای خود را مگر بر گیاه و بر سر اوست زینتهای او و نمیترساند
او را درندگان و در تأویل الآیات روایت کرده که گوسفند و گرگ و گاو و شیر و مار و
انسان از یکدیگر مأمون شوند و صاحب عقد الدرر که از علماء اهل سنت است از
حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در قصهٔ مهدی که چرا میکند گرگ و گوسفند
در یک مکان و بازی میکنند اطفال با مارها و عقربها و اذیت نمیکنند ایشان را بچیزی
و میرود شر و میماند خیر و نیز صدوق روایت کرده از حضرت باقر که فرمود گویا می بینم
اصحاب حضرت قائم را که احاطه نمودند ما بین خافقین را و نیست چیزی مگر آنکه منقاد
ایشان شود حتی درندگان زمین و درندگان مرغها و طلب خوشنودی ایشان را
میکنند هر چیزی حتی اینکه زمینی بر زمین دیگر فخر میکند و میگوید گذشت امروز
بر من مردی از اصحاب قائم و در منتخب البصائر از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده
که فرمود در آن وقت وحوش مأمون میشوند بنحویکه میچرند در اصناف زمین مثل
انعام ایشان و در احتجاج از آنحضرت روایت کرده که در آن زمان سازش کنند
درندگان هجدهم بودن جمعی از مردگان در رکاب آنحضرت و زنده شدن
جملهٔ از مؤمنان در آن زمان چنانچه از ارشاد مرحوم مفید گذشت که بیست و هفت
نفر از قوم موسی و هفت نفر اصحاب کهف و یوشع بن نون و ابو دجانهٔ انصاری و مقداد
و مالک اشتر از انصار آنحضرت خواهد بود و حاکم در بلاد خواهند شد و نیز در ارشاد
روایت کرده از حضرت صادق که فرمود چون نزدیک ظهور حضرت قائم میشود
باران بباید بر مردم در جمادی الآخر و ده روز از رجب بارانی که خلایق مثل آن را
ندیده‌اند پس میرویاند خدا بآن گوشت مؤمنان را در قبر ایشان و گویا نظر میکنم بسوی

۱۱۶ ایشان که روا و وند از قبیله جهینه می افشانند خاک را از موهای خود و در غیبت فضل بن
شاذان از حضرت رضا روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور کرد داخل کوفه میشود و مبعوث
میکند خداوند از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق پس از اصحاب آنحضرت میشوند و
نیز از آنحضرت روایت کرده که فرمود در شب بیست و سیم ماه رمضان باسم حضرت
قائم ندا میکنند و قیام میکند در روز عاشورا و باقی نماند خفته مگر آنکه برخیزد و
بایستد و ایستاده مگر آنکه بنشیند و نشسته مگر آنکه برخیزد و برود از جهت آن
ندا و آن ندا جبرئیل خواهد بود و خواهند گفت بمومن در قبرش که بتحقیق ظهور کرده
صاحب تو پس اگر میخواهی که باو ملحق شوی ملحق شو و اگر میخواهی مقیم باشی در قبر ساکن باش
و مرحوم مجلسی در آخر زاد المعاد از سید بن طاوس و از دیگران روایت کرده از حضرت صادق
که فرمود هر کس بخواهد که از انصار قائم ما باشد پس بخواند دعاء عهد را چهل صباح پس
اگر مرد پیش از آنحضرت بیرون میآورد خداوند او را از قبرش و از انصار آنحضرت میشود
و دعا معروف است و اول آن اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ است
نوزدهم بیرون کردن زمین گنجها و ذخیره ها را که در آن پنهان و سپرده شده چنانچه
در کمال الدین روایت کرده در حدیث معراج که خداوند به پیغمبرش فرمود که از برای
حضرت قائم ظاهر میکنم گنجها و ذخیره ها را بمشیت خود و مرحوم مفید در ارشاد روایت
کرده از حضرت صادق که فرمود چون قائم ظهور میکند ظاهر میکند زمین گنجهای
خود را تا آنکه می بینند مردم آن گنجها را در روی زمین و در غیبت نعمانی روایت کرده
از حضرت باقر که فرمود هرگاه برخیزد قائم اهل بیت تقسیم میکند بالسویه تا آنکه فرمود
و جمع میشود در نزد او اموال دنیا از شکم زمین و از ظاهر آن و در عقد الدرر از ابن
عباس روایت کرده که گفت اما مهدی آنکسی است که پر میکند زمین را از عدل
چنانچه پر شده از جور و مأمون میشوند درندگان و بهائم و میاندازد زمین پاره های
جگر خود را راوی پرسید پاره های جگر آن چیست گفتند مانند ستون از طلا و نقره
و نیز از رسول خدا روایت کرده در قصه آنحضرت که زمین گنجهای خود را بیرون میاندازد
و در امالی شیخ طوسی روایت کرده از آنحضرت که در قصه مهدی فرمود که بیرون می
اندازد پاره های جگر خود را و در احتجاج مثل آن از امیر المومنین روایت شده و در
کمال الدین از حضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود ظاهر میکند زمین برای
آنحضرت گنجها و معدنهای خود را و در غیبت فضل بن شاذان این مضمون بچند
سند معتبر روایت گردیده بیستم زیاد شدن باران و گیاه و درختان و میوها
و سائر نعمتهای زمین و پیدا شدن برکت و نعمت و پر شدن زمین از انواع و

اقسام برکات بنحویکه مغایرت پیدا کند حالت خود زمین در زمان آنحضرت با حالت
آن در اوقات قبل از آن و راست آید معنی قول خداوند يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ
الْأَرْضِ یعنی روزیکه مبدّل میشود زمین بزمین دیگر چنانچه نعمانی از کعب
الاخبار روایت کرده که مهدی زمین را چنین میکند و این مطلب را در تحفة الشیعة
بیان نموده ام و نیز در کشف الغمّة از حضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود متنعّم
میشوند امّت من در زمان مهدی بنعمتی که هرگز مانند آن متنعّم نشده بودند از برّ و
فاجر میفرستد آسمان باران خود را پی در پی و ذخیره نمیکند زمین چیزی از نباتات
خود را و در احتجاج نیز از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در قصّهٔ مهدی در
عهد او بیرون میآورد زمین گیاه خود را و نازل میکند آسمان برکت خود را و بغوی
از علماء اهل سنت روایت کرده که فرمود نمیگذارد آسمان از باران خود چیزی را مگر آنکه
ظاهر میکند آن را تا آنکه آرزو میکنند زندگان مردگان خود را یعنی کاش زنده
میشدند و میدیدند و در خصال گذشت که فرمود در آن زمان زن از عراق
میرود بشام و پای خود را نمیگذارد مگر بر گیاه و شیخ مفید در اختصاص روایت کرده
از رسول خدا که فرمود چون وقت ظهور حضرت قائم میشود منادی ندا کند از آسمان
که ای مردم منقطع شد از شما مدّت جبّارین و ولیّ امر شده بهترین امّت محمّد تا اینکه
فرمود پس در آن زمان جوجه میگذارند مرغان در آشیان خود و ماهیان در دریاها
و نهرها جاری شود و بسیار میشود آب چشمه ها و برویاند زمین ضعف و چند مقابل
ثمر و میوه و رزق خود را و در عقد الدرر روایت کرده از آنحضرت که فرمود در قصّهٔ
مهدی که شاد میشود با او اهل آسمان و اهل زمین و مرغان و وحشیان و ماهیان در
دریا و زیاد میشود باران در سلطنت او و کشیده میشود نهرها و مضاعف و چند مقابل
میکند زمین ثمر خود را و بیرون میدهد گنجهای خود را و سیّد بن طاوس در سعد السعود
از صحیفهٔ ادریس نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا مهلت ده تا روزی که
خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه ولکن تو از مهلت داده شدگانی تا روز وقت
معلوم پس بدرستیکه آن روزیست که من حکم نمودم و حتم کردم که پاک نمایم زمین را
آن روز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آن وقت بندگان را از برای خود
که آزمودم دلهای ایشان را برای ایمان و پر نموده ام آن دلها را بورع و اخلاص و
یقین و تقوی و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و زهد در دنیا و رغبت در آنچه
نزد من است بعد از هدایت و میگردانم ایشان را نگاهبان آفتاب و ماه یعنی برای
عبادت در شب و روز و خلیفه خواهم نمود ایشان را در زمین و توانائی دهم ایشان را



بر آن دینی که پسندیدم آن را برای ایشان آنگاه عبادت کنند مرا و چیزی را برای من انباز
قرار ندهند و نماز گذارند در وقتش و زکوة بدهند در زمانش و امر کنند بمعروف و نهی
کنند از منکر و ببیند آدم در آن زمان امانت را بر زمین پس ضرر نرساند چیزی چیزی را
و نترسد چیزی از چیزی آنگاه بشوند هوام و مواشی در میان مردم پس اذیت نمیکنند
بعضی از آنها بعضی را و بردارم نیش هر صاحب نیش را از هوام و غیر آنها و ببرم زهر هر حیوانی
که میگزد و نازل میکنم برکات را از آسمان و زمین و بدرخشد زمین از نیکوئی نبات خود
و بیرون دهد همه ثمرهای خود را و انواع طیب خود را و ببیند آدم رأفت و مهربانی را در میان
ایشان پس با یکدیگر مواسات کنند و بالسّویّه قسمت نمایند پس بی نیاز شود فقیر و برتری
نکند بعضی بر بعضی و رحم کند کبیر صغیر را و احترام نماید صغیر کبیر را و بحق متدین شوند
و با انصاف دهند و حکم کنند و ایشانند اولیاء من برگزیدم برای ایشان پیغمبری مصطفی
و امینی مرتضی پس گردانیدم او را برای ایشان پیغمبر و رسول و گردانیدم برای او اولیاء و انصاری
و اینها بهترین امت هستند که اختیار نمودم برای نبی مصطفای خود و امین مرتضای خود
و این وقتی است که حجت نمودم آن را در علم غیب خود و لابدّ است که او واقع شود و هلاک
نمایم ترا در آن روز با سواران و پیادگان تو و تمام لشکرهایت پس برو که از مهلت داده
شدگانی تا روز وقت معلوم تمام شد و این آثار مذکوره در این خبر شریف تا بحال
ظاهر نشده و موافق اخبار اهل سنت و شیعه همه اینها از خصایص ایام سلطنت حضرت
قائم است خصوصاً کشته شدن ابلیس چنانچه در انوار مضیئه از حضرت صادق روایت
کرده که فرمود در آیه شریفه إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَى يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ که وقت معلوم روز
برخاستن حضرت قائم است پس چون خداوند او را مبعوث کند در مسجد کوفه است که
ابلیس میآید تا اینکه بزانوها می افتد و میگوید وا ویلاه از این روز پس آنحضرت میگیرد
موی پیشانی او را و گردنش را میزند پس اینست روز وقت معلوم و علی بن ابراهیم در
تفسیرش روایت کرده از آنحضرت که فرمود در تفسیر مُدْهَامَّتَانِ که متصل میشود ما بین
مکه و مدینه از نخل و حسن بن سلیمان در منتخب از حضرت امیر المؤمنین روایت
کرده است که فرمود زمین نورانی و خورسند میشود بعدل و آسمان باران خود را میدهد
و درخت ثمر خود را و زمین گیاه خود را و زینت میدهد خود را برای اهل خود و گنجی
شافعی در کتاب بیان روایت کرده که فرمود میدهد زمین میوههای خود را و پنهان
نمیکند بر ایشان چیزی را و از این قبیل آثار در کتب اخبار بسیار است

بیست و یکم کامل شدن عقلهای مؤمنان است در ایام سلطنت حضرت قائم ع
ببرکت وجود آنحضرت و رفتن کینه و حسد است از دل مردم بجهت گذاشتن آن

بزرگوار بر سر اینها چنانچه محقق نوری از کتاب زراده روایت کرده که گفت عرض کردم بحضرت
صادق که میترسم که نباشم از مؤمنین فرمود برای چه گفتم برای انکه نمیابیم در میان خود
کسی را که بوده باشد برادرا و در نزد او برگزیده و محبوب تر از درهم و دینار او و میابیم درهم و
دینار را در نزد خود محبوبتر از برادریکه جمع نموده میان ما و او موالات حضرت امیر المؤمنین
انحضرت فرمود چنین است بدرستیکه شما ها مؤمنید ولکن کامل نخواهید کرد ایمان خود را تا انکه
ظهور کند حضرت قائم پس در ان زمان جمع مینماید خداوند عقلهای شمارا و در خرایج
راوندی و کمال الدین از حضرت باقر روایت کرده اند که فرمود هرگاه ظهور کند قائم ما
میگذارد دست خود را بر سر بندگان پس جمع میشود بسبب ان عقلهای ایشان و کامل
میگردد بان خردهای ایشان و در کافی روایت کرده از حضرت باقر که بسعید بن حسن فرمود
ایا میاید احدی از شما ها بنزد برادر خود پس داخل میکند دست خود را در کیسه او پس حاجت
خود را برمیدارد وان برادر او را منع نمیکند گفتم چنین شخصی در میان خود نمیشناسم پس
حضرت فرمود پس چیزی نیست در این حال یعنی مقامی و مرتبه برای ایشان نیست گفتم پس
هلاکت است با اینحال فرمود نه بدرستیکه این گروه هنوز عقلها ایشان بانها داده نشده
است و شیخ مفید در اختصاص روایت نموده که کسی باانحضرت عرض کرد که اصحاب ما
در کوفه جماعت بسیاری هستند پس اگر امر فرمودی ایشان را هراینه اطاعت میکردند و متابعت
مینمودند پس فرمود میاید یکی از ایشان نزد کیسه برادرش پس حاجت خود را از ان میگیرد
گفت نه فرمود پس ایشان بخونهای خود بخیلترند انگاه فرمود بدرستیکه مردم در ارامی
واسایشند با ایشان مناکحه میکنیم و از یکدیگر ارث میبریم وحد برایشان اقامه میکنیم
وامانت ایشان را رد میکنیم تا انکه برخیزد قائم ما پس ان وقت جدائی در میان میاید
ومیاید مرد بسوی کیسه برادر خود و حاجت خود را میگیرد پس او را منع نمیکند و در کمال
الدین از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در جمله از صفات مهدی علیه السلام
که میگذارد دست خود را بر سرهای بندگان پس نمیماند مؤمنی مگر انکه قلبش شدیدتر
میشود از پاره اهن و در خصال روایت کرده از انحضرت که فرمود در ضمن وقایع ایام حضرت
قائم که هراینه برود کینه و عداوت از دلهای بندگان خداوند و در کشف الغمه مروی
است از رسول خدا که فرمود در ذکر ایام حضرت قائم که در این مقام خدا تعالی میگرداند
ومیاندازد بی نیازی را در دلهای مردم مؤلف گوید وقتیکه کینه و عداوت از دلهای
مردم برداشته شد چنانچه در روایت سابق است و دلهای مردم پر از بی نیازی شد
چنانچه در این روایت است پس معلوم است که حال مردم چگونه خوش و خوب خواهد شد
زیرا که همه فتنه و فساد و پریشانی عباد از جهت عدم این دو صفت است و وجود ضد



این

این دو وصف است در مردم که احتیاج و پریشانی باشد وحسد وهم چشمی شود ونیز در کمال الدین از حضرت صادق روایت نموده که فرمود باابان بن تغلب میاید در این مسجد شما یعنی مسجد مکه سیصد مرد که نمیدانند اهل مکه که پدران واجداد ایشان را در اینجا متولد شده اند وبرایشان است شمشیرها که مکتوب است بر هر شمشیری کلمه که مفتوح میشود از هر کلمه هزار کلمه وبروایت نعمانی مکتوب است بر هر شمشیری هزار کلمه که هر کلمه مفتاح هزار کلمه است ودر خطبه مخزون امیرالمؤمنین که حسن بن سلیمان در منتخب البصائر نقل کرده مذکور است که در آن وقت علم انداخته شود در دلهای مؤمنین پس محتاج نمیشود مؤمن بعلمیکه در نزد برادر او است پس آن وقت ظاهر شود تاویل این آیه شریفه یغن الله کلاً من سعته یعنی خداوند عالم همه مردم را غنی و بی احتیاج میکند از وسعت خودش مؤلف گوید همه اخبار مذکوره تفسیر این آیه است زیرا که آیه شریفه جامع جمیع جهات کمالات است بعلت آنکه مستغنی شدن هر کس از وسعت خداوند چنانکه معنای آیه است معنیش آنست که بی احتیاج شود از هر نقص وعیب مثل جهل وحسد وعداوت وعناد وفساد وفقر وپریشانی وبی علمی ونافهمی ونا امنی ونادانی وامراض واقسام ناخوشی و از جمیع عیبها ونقصها وجهلها بیست ودوم قوت خارج از عادت در دیدگان و گوشهای اصحاب آنحضرت چنانچه در کافی وخرایج از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود بدرستیکه قائم ما هرگاه ظاهر شود قوت دهد خداوند در گوشها وچشمهای شیعیان ما تا آنکه میشود میان ایشان وقائم بقدر چهار فرسخ پس با ایشان تکلم میکند وایشان میشنوند ونظر میکنند بسوی آنحضرت ونیز فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از آنحضرت که فرمود بدرستیکه مؤمن در زمان قائم در مشرق است هر آینه می بیند برادر خود را که در مغرب است وهمچنین آنکه در مغرب است می بیند برادر خود را که در مشرق است مؤلف میگوید روایت اول محمول است بر جمیع مؤمنان که همه ایشان چهار فرسخ را می بینند ومیشنوند وروایت دوم در خواص واصحاب آنحضرت است بیست وسیم طول عمر اصحاب وانصار آنحضرت در حالت صحت وعافیت وآسوده وامنیت از جمیع آفات وبلیات چنانچه شیخ مفید در ارشاد و فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده اند از حضرت صادق که فرمود عمر میکند در ایام سلطنت حضرت قائم مؤمنان تا آنکه متولد میشود برای مرد هزار پسر که دختری در میان ایشان نیست ونیز عیاشی در تفسیرش از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که فرمود در ضمن حالات ایام سلطنت حضرت قائم قسم بآنخداوندیکه دانه را شکافته وجان را آفریده که هر آینه زندگی میکنند در آن زمان مؤمنان ملوک وار وآسوده در

نازونعمت وبیرون نمیرود مردی ازایشان ازدنیا تا اینکه متولد شود ازصلب وهزار پسر که
ماموند از هر بدعت وآفت ومفارقت ازدین وعامل بکتاب خداوند وعمل کننده به
سنت پیغمبر او بتحقیق که نابود وفانی شده ازایشان آفات وشبهات که هرگز بآفتی مبتلا
وبشبهه گرفتار نمیشوند ونیز راوندی درخرایج روایت کرده از حضرت باقر که فرمود
هرکس درک کند قائم اهل بیت مرا از صاحب آفتی وعاهتی شفا خواهد یافت وبا
صاحب ضعفی قوی خواهد شد ودر غیبت نعمانی از حضرت سید سجاد روایت کرده که
فرمود هرگاه برخیزد حضرت قائم ببرد خداوند از هر مومنی آفت را وبرگرداند باو قوت را
مولف میگوید رفتن آفات ورفع شدن بلیات از مومنان درآن زمان مثل شفا دادن
بعضی از پیغمبران نیست که در بعضی از اوقات از جهت معجزه از دست مبارک آنحضرت
ظاهر شود بلکه رفع شدن آفات وبلیات وشفا یافتن صاحبان امراض واسقام ونزول
برکات وواقع گشتن خیرات درآن اوقات از جهت ظهور موفور السرور آنحضرت است
واین تکریم وتعظیم بر بندگان از جانب خداوند کریم بجهت لایق بودن ایشان است بلقاء
وشرفیابی حضور پرنور آن بزرگوار وهمچنانکه اهل بهشت را خداوند قبل از داخل شدن
ایشان بآن از هر مرضی وآفتی شفا عطا میفرماید وپیش از ورود ایشان بر بهشت اولا
در چشمه حیات شست وشوی میکند تا لایق وقابل ساکن شدن درآن باشند پس
همچنین است ملاقات وشرفیابی حضور باهر النور آنحضرت که باید اولا از امراض وآفات
شفا یافته واز عیبها ونقصها بری شده بتفضل خداوند تعالی تا لایق باشند بدرک فیض
حضور موفور السرور آنحضرت وبلکه قابلیت درک زمان آن بزرگوار را داشته باشند تا
بر اهل آن زمان گفته شود طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِینَ چنانکه بر اهل بهشت گفته میشود
پس فرق مابین این شفا وشفاء پیغمبران علیهم السلام تفاوت از زمین تا آسمان است
چنانچه از تامل وتفکر در احادیث مذکوره معلوم میشود بیست وچهارم داده شدن قوت
چهل مرد بهر یک از اعوان وانصار آنحضرت چنانچه در کافی روایت کرده از عبد الملک بن
اعین که گفت برخاستم در نزد حضرت باقر پس تکیه کردم بر دستم پس گریه نمودم وگفتم
آرزو داشتم که من درک نمایم این امر را یعنی سلطنت حضرت قائم را با بودن قوت وقدرت
در من پس حضرت فرمود آیا راضی نیستید که دشمنان شما بکشند بعضی بعضی را وشما در
خانههای خود آسوده باشید بدرستیکه اگر امر چنان شد یعنی قائم ظهور نمود داده میشود
بهر مردی از شما قوت چهل مرد وگردانیده میشود دلهای شما مانند پارهٔ آهن اگر خواستید
بآن قوت کوه را بکنید خواهید کند وشمائید قوام زمین وخزینه داران آن ودر کمال

الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود نگفت حضرت لوط بقوم خود لَوْ اَنَّ لی

بِکُم قُوَّةً اَوْ آوِیْ اِلیٰ رُکْنٍ شَدِیْدٍ مگر بجهت آرزوی قوت حضرت قائم و ذکر نکرد مگر شدت
اصحاب آنحضرت را پس بدرستیکه داده میشود بیکمرد از ایشان قوت چهل مرد را و نیز این
مضمون را در خصال از حضرت سجاد و شیخ مفید در اختصاص و ابن قولویه در کامل الزیارة
و فضل بن شاذان در غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده اند و نیز از کمال الدین
گذشت که حضرت امیر المؤمنین فرمود که آنحضرت دست خود را بر سر عباد میگذارد پس
نماند مؤمنی مگر آنکه دلش سخت تر شود از پارهٔ آهن و بدهد با و خداوند قوت چهل مرد را
و در بصائر الدرجات روایت کرده از حضرت باقر که فرمود چون واقع شود امر ما و بیاید
مهدی ما میشود مرد از شیعیان ما جری تر از شیر و گذارنده تر از نیزه و پا یمال میکند دشمن
ما را بپای خود و میزند او را بکف خود و این در وقت نزول رحمت خداوند و فرج او است
بر بندگان بیست و پنجم مستغنی شدن خلق است در ایام سلطنت آنحضرت از نور
ماه و آفتاب و عدم حاجت مردم است بآنها چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر آیه شریفه
وَاَشْرَقَتِ الْاَرْضُ بِنُوْرِ رَبِّهَا از حضرت صادق روایت کرده که فرمود مراد از آن مربی زمین
است و مربی آن امام زمین است راوی عرض کرد پس هرگاه ظهور کرد قائم چه خواهد شد
فرمود مستغنی میشوند مردم از روشنائی خورشید و نور ماه و اکتفا میکنند بنور امام علیه
السلام و در ارشاد مفید و غیبت شیخ طوسی روایت کرده اند از آنحضرت که فرمود هر
گاه برخیزد قائم ما روشن شود زمین بنور رب زمین و مستغنی شوند مردم از روشنائی
آفتاب و تاریکی برود و در کمال الدین این مضمون را از حضرت امام رضا روایت کرده
و نیز فرمود در آن که برای آنحضرت ظل و سایه نیست و شیخ خزاز در کفایت الاثر از آن
حضرت روایت نموده که فرمود در ذکر آن بزرگوار که او ست صاحب غیبت پیش از ظاهر شدن او
پس چون ظهور کرد روشن میشود زمین بنور او و در غیبت فضل بن شاذان بسند
صحیح خود از آنحضرت روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ما برخاست روشن میشود زمین
بنور او و بی نیاز میشوند بندگان از نور آفتاب و ماه و تاریکی میرود و عمر میکند مرد در
ملک و سلطنت آنحضرت تا اینکه متولد میشود برای او هزار پسر که متولد نمیشود در آنها
برای او دختری و ظاهر میکند زمین گنجهای خود را تا آنکه می بینند مردم آنها را بر روی زمین
و طلب کند مردی از شما کسی را که عطا کند باو از مال خود و بگیرد آنکس از او زکوة را و نیابد
احدی را که قبول کند آن را و بی نیاز باشند مردم بسبب آنچه روزی کرده خداوند برایشان
خداوند از فضل خود بیست و ششم بودن رایت رسول خدا صلی الله علیه و آله با
آنحضرت که جبرئیل در روز بدر آورد و حمل بازنشده چنانچه نعمانی از حضرت صادق روایت کرده که
فرمود در حدیث که رایت رسول خدا را جبرئیل آورد در روز بدر و بود آن والله از پنبه

ونه از کتان ونه از ابریشم ونه از حریر راوی عرض کرد پس از چه بود فرمود از برك جهت باز
کردن آن را رسول خدا روز بدر آنگاه بپیچید آن را وداد بعلی علیه السّلام پس پیوسته در نزد
آنحضرت بود تا روز بصره شد پس باز کرد آن را امیرالمؤمنین پس خدا تعالی برای او فتح
کرد آنگاه آن را بپیچید وآن نزد ما است ودر اینجا باز نمیکند آن احدی تا آنکه برخیزد
قائم علیه السّلام پس هرگاه برخاست آن را باز میکند پس نمیماند در مشرق ونه در
مغرب احدی مگر آنکه ملاقات میکند آن وسیر میکند رعب آن از پیش روی آن مسافت
یکماه واز راست آن یکماه واز چپ آن یکماه ونیز روایت کرده از حضرت باقر که فرمود به
ابوحمزه که گویا می بینم قائم اهل بیت خود را که نزدیك شده بر ابن نجف شما واشاره فرمود
بدست خود بطرف کوفه پس چون نزدیك شد بر نجف شما باز میکند رایت رسول خدا را
پس چون آنرا باز کرد فرود میآید بر او ملائکه بدر گفت چیست رایت رسول خدا فرمود
چوبش از عمود عرش خداوند ورحمت اوست وسائر آن از نصر خداوند است در از نمی
کند آن را بسوی چیزی مگر آنکه تباه میکند آن را ودر کمال الدّین روایت کرده که چون باز
میکند آن را فرود آید بر او سیزده هزار وسیزده ملك که همه آنها منتظر بودند حضرت
قائم را آنگاه تفصیل آن ملائکه را بیان فرموده بنحویکه ذکر شد ودر غیبت نعمانی روایت کرده از
حضرت صادق که فرمود چون تلاقی شد میان اهل بصره وامیرالمؤمنین باز کرد رایت رسول
خدا را پس بلرزید قدمهای ایشان وزرد شد آفتاب پس گفتند امان ده ما را یا علی و
چون روز صفین شد سؤال کردند از آنحضرت که آن رایت را باز کند پس اجابت نفرمود
پس اصحاب آنحضرت حضرت امام حسن وامام حسین وعمار را شفیع خود کردند پس با امام
حسن فرمود ای فرزند من از برای این قوم مدتی است که باید بآن برسند بدرستیکه
این رایتی است که باز نمیکند آن را بعد از من مگر قائم علیه السّلام

بیست وهفتم راست آمدن زره رسول خدا صلی الله علیه وآله بر قد شریف آنحضرت
چنانچه در بصائر الدّرجات از حضرت صادق روایت کرده که فرمود بعد از ذکر جمله از
آنچه در نزد ایشان است از سلاح ومیراث انبیاء بدرستیکه قائم ما کسی است که چون
بپوشد زره رسول خدا را پس پر کند او را یعنی زیاد وکم نشود وبدرستیکه پوشید آن را
حضرت امام محمد باقر پس زیاد بود از قامتش راوی عرض کرد شما سمین ترید یا امام
محمد باقر فرمود پدرم از من سمین تر بود وبتحقیق که من هم پوشیدم آن را پس اندکی
زیاد بود ونزدیکتر بود براست شدن وبسند دیگر نیز روایت کرده قریب باین مضمون را
ونیز در بصائر وخرایج روایت کرده اند از ابی بصیر که گفت گفتم بحضرت صادق فدایت شوم
من میخواهم دست بمالم بسینه تو فرمود بجا آور پس دست مالیدم سینه وکتفهای مبارك

او را



اورا فرمود چرا چنین کردی گفتم فدای تو شوم شنیدم از پدرت که میفرمود بدرستیکه
قائم ما سینه اش پهن است و میان کتفهایش فراخ است و بعد فرمود بدرستیکه پدرم
پوشید زره حضرت رسول خدا را و میکشید اورا بر زمین و بدرستیکه من پوشیدم اورا
پس نزدیکتر بود باینکه باندازه باشد و آن زره بر بدن حضرت قائم ما میباشد چنانچه
بود بر رسول خدا دامنش از زمین مرتفع است بنحویکه گویا پیش روی آن را با دو حلقه
بلند کردند و بروایت راوندی فرمود آن زره بر صاحب این امر مشتمر است یعنی بر بدن
شریف اوراست میآید چنانچه بر رسول خدا بود و در این مضمون اخبار بسیار است و مرحوم
علامه مجلسی اعلی الله اعلامه در هفتم بحار بعد از ذکر جمله از اخبار فرموده که ظاهر میشود
ازین اخبار که در نزد حضرات ائمه دو زره بود یکی از آنها علامت امامت بود که راست می
آمد بر بدن هر امامی و دیگری علامت حضرت قائم بود که راست نمیآید مگر بر بدن
آنحضرت عجل الله فرجه بیست و هشتم ابری مخصوص که خدا تعالی آن را برای آنحضرت
ذخیره نموده و در آنست رعد و برق چنانچه در بصائر و اختصاص شیخ مفید روایت
کردند بسندهای متعدده از حضرت باقر ع که فرمود آگاه باشید بدرستیکه ذوالقرنین را
مخیر کردند میان دو ابر پس برگزید ذلول را یعنی آرام را و ذخیره شد برای صاحب شما صعب
راوی پرسید صعب کدام است فرمود آن ابریکه در آن رعد و صاعقه یا برق باشد
پس صاحب شما سوار میشود بر آن آگاه باشید که آنحضرت سوار میشود بر آن ابر پس
بالا میبرد اورا در راههای هفت آسمان و هفت زمین که پنج سهم آن معمور است و
دو سهم از آن خراب است و نیز روایت کردند از حضرت صادق ع که فرمود بدرستیکه
خداوند مخیر فرمود ذوالقرنین را میان دو ابر ذلول و صعب پس اختیار نمود ذلول را
و آن ابریست که نیست در آن رعد و برق و اگر اختیار مینمود صعب را نبود از برای او
این اختیار زیرا که خداوند ذخیره کرد آن را برای قائم علیه السلام مؤلف میگوید
منافات در بین اول حدیث و آخر حدیث نیست زیرا که مراد از اختیار در اول اختیار
ذوالقرنین بود بحسب ظاهر و مراد از عدم اختیار در آخر حدیث بحسب واقع و تقدیر بود
قضاء خداوندی بود که در علم خدا گذشته بود که آن ابر صعب مختص حضرت قائم است
و ذوالقرنین آن را اختیار نخواهد نمود هرچند اورا مخیر کنند در میان آن دو ابر
پس اختیار ظاهری منافات ندارد با تعیین واقعی بیست و نهم میسر شدن بندگی
حق تعالی بر حسب واقع و موافق نوامیس الهی و بر وفق فرمان آسمانی بدون خوف و تقیه
از کفار و فجار و اشرار در زمان سلطنت و ظهور دولت حضرت قائم چنانچه دلالت
دارد بر این آیات و روایات و از جمله آیات قوله تعالی است وعد الله الذین آمنوا و

عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنكُم لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ الَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَىٰ لَهُمْ وَلَيُبَدِّلَنَّهُم مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ أَمْنًا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي شَيْئًا

یعنی وعده داده خداوند آن اشخاصی را که ایمان آورده اند از شما و کردار نکو کرده اند که هر آینه البته خلیفه گرداند ایشان را چنانچه خلیفه گردانید آنان را که بودند قبل از ایشان مثل داود و سلیمان و یوسف و هر آینه البته متمکن خواهد کرد برای ایشان دین ایشان را که پسندیده برای ایشان و هر آینه البته تبدیل خواهد کرد مر ایشان را بعد از ترس ایشان ایمنی را که بپرستند خدا را و شریک قرار ندهند برای خدا چیزی را پس خداوند عالمیان در این آیه سه وعده داده از برای بندگان صالح خود یکی خلافت در تمام روی زمین زیرا که فی الارض فرموده و معنا آن تمام روی زمین است و دوم تمکن تام از اظهار دین پسندیده و عمل کردن بدین واقعی و امر حقیقی و سیم رفع خوف و ترس از ایشان بالمره و عدم حاجت بر تقیه در عمل نمودن بدین حق و عدم وقوع تقیه که در واقع شرک است هر چند یکه بجای خود واجب است زیرا که شرک عبارت است از مدخلیت غیر خدا در عبادت خدا و در تقیه این مدخلیت هست پس از واضحات است که محقق این سه وعده از برای احدی از اولیاء خداوند در این امت واقع نشده حتی از برای رسول خدا زیرا که آنحضرت نیز از کفار و منافقین و مشرکین تقیه میکردند و اما خلفاء راشدین پس امر ایشان واضح است زیرا که در زمان ایشان چه قدر فتنه ها بر پا شد پس از اینها معلوم میشود که این آیه وافی هدایت در شان حضرت قائم است و ارتفاع اذان مسلمین و تمکن تام از اظهار دین و خلافت در جمیع روی زمین در ظهور آنحضرت خواهد شد چنانچه این مطلب را در تحفة الشیعه بیان نموده ام و اما اخبار پس روایت کرده شیخ طبرسی در مجمع از اهل بیت که این آیه شریفه در حق مهدی علیه السلام است و نیز عیاشی در تفسیر خود روایت کرده که حضرت سجاد این آیه را تلاوت نمود آنگاه فرمود که ایشان والله شیعیان ما اهل بیتند و این کار یعنی این سه وعده با ایشان داده میشود بر دست مردی از ما اهل بیت و او مهدی این امت است و در کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود بعد از ذکر نوح و انتظار مؤمنین فرج را تا اینکه عطا فرمود خداوند با ایشان استخلاف و تمکن را که همچنین است قائم زیرا که طول میکشد زمان غیبت آن بزرگوار تا آنکه خالص شود حق و از ایمان کدورت مرتفع شود بمرتدی هر کس از شیعه که طینت او خبیث باشد و خوف نفاق در او برود چون ببینند خلافت و تمکن را و امر یکه منتشر میشود در زمان مهدی راوی عرض کرد که کسانی هستند که گمان میکنند که این آیه در حق چهار خلیفه پیغمبر نازل شده فرمود خداوند دلهای ایشان هدایت نکند کجا متمکن شد نه از دینی که پسندیده از

خداوند و رسولش با نتشار امر آن در امت و رفتن خوف از دلهای ایشان و مرتفع شدن شك از سینه های امت در زمان یکی از آنها و در عهد علی علیه السلام با ارتداد مسلمانان و فتنه ها که برانگیخته شد در زمان ایشان و مقاتله ها که واقع شد میان ایشان و کفار و نیز روایت کرده از حضرت امام رضا که فرمود دینی نیست برای انکه ورع نداشته باشد و ایمان ندارد انکه تقیه نمیکند بدرستیکه اکرم شما در نزد خداوند انکسی است که بیشتر عمل کند بر تقیه قبل از ظهور قائم ما پس کسیکه ترك کند آن را قبل از ظاهر شدن سلطنت قائم پس او از ما نیست سیم فرو گرفتن سلطنت و ریاست آنحضرت تمامی روی زمین را از مشرق تا بمغرب در حالتیکه جائی نماند که حکمش جاری و امرش نافذ نشود و کلمهٔ توحید و نبوت جدش در آن گفته نگردد چنانچه مرحوم صدوق در کتاب علل و عیون و کمال الدین روایت کرده از رسول خدا صلی الله علیه و اله در حدیث طولانی که فرمود در شب معراج نظر کردم بساق عرش پس دیدم دوازده نور را در هر نوری سطر سبزی بود که بر آن اسم وصیی بود از اوصیاء من اول ایشان علی بن ابیطالب و اخر ایشان مهدی امت است پس گفتم ای پروردگار من اینها اوصیاء من هستند بعد از من پس خطاب رسید که ای محمد ایشان اولیاء و اصفیاء و حجتهای منند بعد از تو بر خلق من و ایشان اوصیاء تواند و خلفاء تو و بهترین خلق من بعد از تو قسم بعزت و جلال خود که هرآینه البته ظاهر کنم بایشان دین خود را و بلند کنم بایشان کلمهٔ خود را و پاك کنم باخر ایشان زمین خود را از دشمنان خود و هرآینه البته مالك گردانم او را مشرقهای زمین و مغربهای آن را و هرآینه البته مسخر کنم برای او بادها را و هوا را و ذلیل کنم البته برای او ابرهای سخت را و البته بالا برم او را در اسباب و راههای آسمان و هرآینه البته یاری کنم او را بلشکر خود و مدد دهم او را بملائکهٔ خود تا بالا گیرد دعوت من و جمع شوند خلایق بر توحید من انگاه دوام دهم سلطنت او را و روزگار سلطنت را بنوبت گذارم میان اولیاء خود تا روز قیامت و نیز در کمال الدین از آنحضرت روایت کرده که فرمود بعد از ذکر سلطنت ذوالقرنین که بزودی خدای تعالی جاری میفرماید سنت او را در قائم از فرزندان من و میرساند او را مشرق زمین و مغرب زمین تا اینکه نمیماند موضعی از دشت و کوه و ذوالقرنین در آن قدم گذاشته مگر انکه او قدم گذارد و ایضا از کمال الدین گذشت که حضرت باقر فرمود گویا می بینم اصحاب قائم را که احاطه نمودند ما بین خافقین و مشرق و مغرب را و نیز عیاشی در تفسیر ایهٔ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا از حضرت صادق روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ما ظاهر شود نمیماند زمینی مگر انکه ندا کنند در آن لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَمُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ و ایضا در

تفسیر آیهٔ مذکوره از حضرت امام کاظم روایت کرده که فرمود این آیه نازل شده در حق
حضرت قائم چون ظاهر گردد بر یهود و نصاری و زنادقه و کافران اسلام را اظهار میکند
پس هر که برغبت اسلام قبول کرد امر فرماید او را بنماز و زکوة و بر آنچه مسلمان را بآن امر
فرماید و بر مسلم واجب است و هر که اسلام نیاورد گردنش را میزند تا آنکه نماند در مشرقها
و مغربها احدی مگر موحد راوی گفت فدایت شوم خلق زیاد تر از این است فرمود
خداوند چون اراده فرماید امری را زیاد را کم و کم را زیاد فرماید و احادیث در این
مضمون بسیار است و ذکر همهٔ آنها از وضع کتاب خارج است و این معنی متواتر است و
بلکه در بین علماء اهل سنت نیز معروف و مشهور است چنانچه یوسف بن یحیی السلمی در
باب نهم عقد الدرر اخبار بسیار نقل کرده در کیفیت فتوحات حضرت قائم و گرفتن او
قسطنطنیه را و روم را و بنی اصفر را که روس است و چین را و کابل را و جزایر را و غیر اینها را و
ذکر همهٔ آنها باعث طول کلام است و از مقصود خارج است سی و یکم پر شدن تمامی روی
زمین است از عدل و داد و این مطلب واضحتر از همه است زیرا که در بسیاری اخبار الهی و
نبوی از سنی و شیعی که ذکر آن از حضرت مهدی شده این بشارت را داده اند و این منقبت را
و فضیلت را برای آنحضرت بیان فرموده اند و احتیاج بذکر آنها نیست زیرا که لازم
میآید اعادهٔ اکثر آنچه در ابواب گذشته ذکر شده بلکه اکتفا میشود بچند حدیث
از جهت تبرک از آنجمله در عیون از حضرت امام رضا روایت کرده که فرمود چون
آنحضرت ظهور میکند روشن شود زمین بنور پروردگار خود و گذاشته شود میزان
عدل میان مردم پس ظلم نمیکند احدی احدی را و نیز صدوق در کمال الدین روایت
کرده از حضرت صادق در تفسیر آیهٔ شریفه سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین یعنی
سیر کنید در آنها شبها و روزها در حال امن و آسودگی که فرمود مراد از این سیر در
حال امنیت و فراغت عهد و زمان قائم ما اهل بیت است یعنی در زمان سلطنت
آنحضرت هر کس از بزرگ و کوچک و مرد و زن در شب و روز بهر جا برود ایمن و محفوظ است
و نیز عیاشی در تفسیرش از حضرت باقر روایت کرده که فرمود حضرت قائم و اصحابش
مقاتله میکنند والله تا خلق خداوند را بیگانگی اقرار کنند و چیزی را برای او شریک قرار
ندهند حتی آنکه پیره زن ضعیفی از مشرق ارادهٔ مغرب کند و برود احدی او را نمیترساند
و نیز مفید در ارشاد از حضرت صادق روایت کرده که فرمود هرگاه قائم ظاهر شود
حکم میکند بعدل و رفع میشود در ایام او جور و ایمن میشود با او راهها و بیرون میآورد
زمین برکات خود را و بر میگردد هر حقی بسوی اهل آن حق و باقی نمیماند اهل دینی
مگر آنکه اظهار اسلام کند و اعتراف نماید بایمان و نیز در کمال الدین روایت نموده

از ریان بن صلت که گفت عرض کردم بحضرت امام رضا که تو صاحب این امری فرمود من
صاحب این امر هستم ولکن نیستم آنکسیکه پرکند زمین را از عدل چنانچه پرشده از جور
سی و دوم حکم فرمودن در میان مردمان بعلم امامت خود و طلب نکردن بیّنه و شاهد
از احدی چنانچه در بصائر روایت کرده از حضرت صادق که فرمود هرگز دنیا نخواهد
گذشت تا آنکه ظاهر گردد مردی از اهل بیت که حکم کند بحکم داود و آل داود و سؤال
نکند از مردم بیّنه را و در روایت دیگر فرمود که عطا خواهد کرد بهر نفسی حکم او را یعنی حکم
واقعی آنکس را و نیز روایت نموده از آنحضرت که فرمود هرگاه قائم آل محمد علیهم السلام ظهور
کند حکم میکند بحکم داود و سلیمان و نمیپرسد از مردمان شاهدی و راوندی در دعوات
خود روایت کرده از حضرت عسکری که نوشت در جواب آنکه پرسید چون قائم برخاست
بچه حکم میکند که سؤال کردی از امام پس هرگاه ظهور کرد حکم میکند میان مردمان
بعلم خود مثل حکم داود و سؤال نمیکند از مردم بیّنه را و نیز راوندی در خرایج روایت نموده
از حضرت صادق که فرمود گویا می بینم مرغ سفیدی را بالای حجر اسود و در زیر آن مردی
است که حکم میکند بحکم آل داود و سلیمان و خواهش نمیکند بیّنه را و نیز مفید در
ارشاد و فضل بن شاذان در غیبت خود روایت نموده اند از آنحضرت که فرمود هرگاه ظهور
کند قائم آل محمد حکم میکند میان مردم بحکم داود و محتاج نمیشود به بیّنه و خدا تعالی
او را الهام میکند پس حکم بعلم خود و خبر میدهد هر قوم را بآنچه در دل خود مخفی کردند و نیز
نعمانی در غیبت خود روایت کرده از آنحضرت که فرمود منادی آنحضرت ندا میکند که
این مهدی است حکم میکند بحکم داود و سلیمان و سؤال نمیکند از مردم بیّنه را در کمال
الدین از آنحضرت روایت کرده که فرمود پس برمیانگیزاند خداوند بادیرا پس ندا
میکند بهر وادی که این مهدی است حکم میکند بحکم داود و سلیمان و نمیخواهد بیّنه را
بر حکم خود و نیز فضل بن شاذان در غیبت خود روایت کرده از حضرت باقر که فرمود
سلطنت میکند قائم سیصد سال و زیاد میکند نه سال را چنانچه درنگ کردند اصحاب
کهف در کهف خود و پر میکند زمین را از عدل و داد پس مفتوح میفرماید خداوند
برای او مشرق زمین و مغرب زمین را و میکشد مردم را تا آنکه نماند مگر دین محمد صلی
الله علیه و آله و حکم و رفتار میکند بسیرت سلیمان بن داود و میخواند آفتاب و ماه را
پس اجابت میکنند او را و پیچیده میشود برای او زمین و وحی میشود باو پس عمل میکند
بوحی بامر خداوند مؤلف میگوید حکم بباطن از خصایص آنحضرت است در تمامی
حکمهای خود در جمیع ایام سلطنت خودش و امّا تشبیه آنحضرت بسلیمان و داود
درین احادیث پس از جهت دفع وحشت است از مردم زیرا که حضرت داود و سلیمان

همیشه حکم بباطن وبدون شاهد نمیکردند بلکه حکم بباطن از ایشان مخصوص بود بچند واقعه
پس از جهت عدم وحشت وعدم ترس خلق حکم آنحضرت را نظیر حکم ایشان فرمودند

سیم وسیم آوردن حکمهای مخصوصه که تا عهد آنحضرت ظاهر و مجری نگشته واحدی
از انبیاء وائمه علیهم السلام حکم بآنها نکرده چنانچه در کافی وکمال الدین از حضرت صادق ع
روایت کرده اند که فرمود دو خون است در اسلام که حلال است از جانب خداوند حکم
نمیکند در آن احدی تا اینکه مبعوث شود قائم ما اهل بیت پس هرگاه برانگیخت خداوند
حضرت قائم را حکم میفرماید در آن بحکم خدا وبیّنه بر آن نمیطلبد زانی محصن را رجم میکند
وانکه زکوة نمیدهد گردنش را میزند ونیز در خصال روایت کرده از حضرت صادق ع
وامام کاظم ع که فرمودند هرگاه برخاست قائم ما هر آینه حکم میکند به حکم که حکم نکرده
بآنها احدی قبل از او میکشد زانی پیر را ومیکشد مانع زکوة را ومیراث دهد برادر را از
برادرش در عالم ذرّ ودر غیبت نعمانی روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود بدرستیکه
امیر المؤمنین ع میفرمود برای من بود که بکشم آن را که پشت کند یعنی در جنگ رو بگریز
میکند وبکشم خسته مجروح را ولکن ترک کردم آن را بجهت عافیت وعاقبت اصحاب
خود که اگر مجروح شوند نکشند ایشان را واز برای حضرت قائم است که بکشد پشت کننده را
وبکشد مجروح را ونیز فضل بن شاذان از حضرت باقر ع روایت کرده که فرمود حکم میکند
حضرت قائم باحکامیکه انکار میکنند آن را بعضی از اصحابش از آنها که در پیش رویش
شمشیر میزنند وآن حکم آدم ع است پس آنها را پیش میطلبد وامر میفرماید که گردن آنها را
میزنند آنگاه ثانیاً حکم میکند پس انکار میکنند آن را گروهی دیگر وآن قضاء داود است
پس پیش میطلبد ایشان را وگردن آنها را میزنند آنگاه ثالثاً حکمی میفرماید پس انکار
میکنند آن را گروهی دیگر از آنها که در پیش رویش شمشیر میزدند پس ایشان را پیش
میطلبد وامر میفرماید که گردن آنها را بزنند آنگاه رابعاً حکمی میفرماید وآن حکم محمد
صلی الله علیه وآله است پس آن را احدی انکار نمیکند ودر اعلام الوری مرحوم طبرسی از
آنحضرت روایت کرده که فرمود حضرت قائم میکشد مرد بیست ساله را که علم دین واحکام
مسائل خود را نیاموخته باشد ونیز محمد بن مشهدی در مزار خود روایت کرده که ابو بصیر
سؤال کرد از حضرت صادق ع از حکم کسانیکه نصب عداوت کردند با ائمه فرمود ای ابا
بصیر نیست برای کسیکه مخالفت ما را نموده در سلطنت ما حظ ونصیبی بدرستیکه
خداوند حلال کرده برای ما خونهای آنها را در وقت ظهور حضرت قائم ما وامروز حرام
است بر ما وبر شما این کار پس تو را مغرور نکند احدی وهرگاه قائم ما برخاست انتقام
خواهد کشید برای پیغمبرش وبرای همه ما ها ودر جمله از اخبار وارد شده که حضرت قائم ع



جزیه قبول نمیکند وصلیب می‌شکند وخوك رامیکشد مؤلف میگوید شاید مراد از زانی
محصن در حدیث اول همان پیر زانی باشد در حدیث دوم زیرا که کشتن پیر زانی از خصایص آن
حضرت است واما کشتن زانی محصن پس در شریعت وارد است وبناء فقهاء بر آنست واز
مجموع این احادیث معلوم شد که آنحضرت احکام مخصوصه خواهد آورد که قبل از ظهور آن
بزرگوار اجراء نشده بود وعدد آنرا خداوند میدانند وائمه   سی وچهارم ظاهر شدن و
بیرون آمدن تمام مراتب علوم در زمان آنحضرت چنانچه راوندی در خرایج از حضرت صادق
روایت کرده که فرمود علم بیست وهفت حرفست پس جمیع آنچه پیغمبران آوردند دو حرف بود
ومردم نشناختند تا امروز غیر ازین دو حرف را پس هرگاه قائم ما ظهور کرد بیرون آورد بیست
وپنج حرف را پس پراکنده میکند آنهارا در میان مردم وضم میکند بآن دو حرف دیگر تا آنکه
منتشر نماید تمام بیست وهفت حرف را ونیز در بصائر از آنحضرت روایت کرده که فرمود
در زاویهٔ شمشیر رسول خدا صلی الله علیه وآله صحیفهٔ کوچکی بود وبدرستیکه حضرت
امیر المؤمنین طلبید پسرش حسن را پس داد آن صحیفه را با آنحضرت وکاردی باو داد وفرمود
باو که آنرا باز کن پس نتوانست آنرا باز کند پس آنرا برای او باز کرد آنگاه فرمود باو
بخوان پس خواند حضرت امام حسن الف با سین لام وحرفی بعد از حرفی آنگاه آنرا پیچید
وداد به پسرش امام حسین پس نتوانست آنرا باز کند پس آنرا برای او باز کرد وفرمود
بخوان پس خواند چنانچه خوانده بود امام حسن آنگاه پیچید وداد آنرا بمحمد بن الحنفیه پس
نتوانست آنرا باز کند پس آنرا برای او باز کرد وفرمود باو بخوان پس نتوانست اخراج
نماید از آن چیزیرا پس امیر المؤمنین آنرا گرفت وپیچید وبر زاویهٔ شمشیر رسول خدا
آویزان کرد راوی پرسید که چه بود در آن صحیفه فرمود آن حروف است که باز میکند هر
حرف از آن هزار باب ودری علم را وفرمود بیرون نیامد از آن حروف مگر دو حرف
تا این ساعت وبسند دیگر از ابو بصیر روایت کرده که پرسید از آنحضرت که چه بود در
زاویهٔ شمشیر رسول خدا پس بهمان نحو خبر گذشته بیان فرموده وحدیث راوندی از
برای این دو حدیث بیان است   سی وپنجم آوردن شمشیرهای آسمانی مخصوصی برای اصحاب
آنحضرت چنانچه شیخ نعمانی در غیبت خود از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود
هرگاه ظهور کند حضرت قائم فرود میآید شمشیرهای قتال وبر هر شمشیری ثبت شده اسم
مردی واسم پدر او وشیخ مفید در اختصاص از آنحضرت روایت کرده که فرمود هرگاه ظهور
نمود قائم میآید بر پشت کوفه پس بپای مبارك خود اشاره میکند بموضعی آنگاه میفرماید حفر
کنید اینجارا پس حفر میکنند پس بیرون میآورند دوازده هزار زره ودوازده هزار شمشیر
ودوازده هزار خود که از برای هر خودی دو روست پس آنگاه میطلبد دوازده هزار از

موالیان عجم را پس آنها را بایشان میپوشانند آنگاه میفرماید هر کس که نباشد براو مثل آنچه بر شما است پس بکشید او را مؤلف گوید احتمال دارد که مراد از شمشیرهای قتال فرود آمده همان شمشیرهای دفن شده باشد که از رحبهٔ کوفه بیرون میآورد با زرهها و تا سکلاهها واحتمال دارد که شمشیرهای فرود آمده که نامهای صاحب آنها با پدرانش در آنها نوشته شده مختص بآن سیصد و سیزده نفر باشد و آن شمشیرهای بیرون شده با زرهها و تا سکلا از برای موالیان و دوستان از عجمان بوده باشد پس منافات بین این دو خبر ندارد

سی و ششم بیرون آمدن دو نهر از آب و شیر پیوسته در ظهر کوفه که محل سلطنت آنحضرت است از سنگ حضرت موسی که با آنحضرت است چنانچه راوندی در خرایج از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که فرمود چون قائم ظهور میکند و از مکه اراده فرماید که متوجه کوفه شود منادی آنحضرت ندا میکند که آگاه باشید که کسی حمل نکند طعامی و نه آبی و آن حضرت بر میدارد سنگ حضرت موسی را که جاری شده بود از آن دوازده چشمهٔ آب پس فرود نمیآید در منزلی مگر آنکه نصب میکند آن را و جاری میشود از آن چشمهها پس هر که گرسنه باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب میشود پس آن سنگ توشهٔ ایشان است تا وارد نجف شوند پشت کوفه پس چون فرود آمدند در نجف جاری میشود از آن پیوسته آب و شیر پس هر که گرسنه باشد سیر میشود و هر که تشنه باشد سیراب میشود

سی و هفتم نزول حضرت عیسی روح الله از آسمان برای یاری حضرت مهدی و نماز کردن او در خلف حضرت قائم علیه السلام و احادیث درین خصوص بسیار و از حد و حصر بیشمار است و جمله از آنها در ابواب گذشته ذکر شده و بلکه بحد ضرورت رسیده در میان سنی و شیعی و همیشه ائمه بسبب آن افتخار میکردند و حضرت رسول خدا و خداوند تعالی این را از مناقب و فضائل خاصهٔ مختصه آنحضرت شمردند چنانکه حسن بن سلیمان در بصائر روایت کرده در خبر مفصل که خدا تعالی برسول خود فرمود در شب معراج که عطا فرمودم بتو اینکه بیرون بیاورم از صلب علی یازده مهدی که همه از ذریهٔ تو باشند از بکر بتول آخر ایشان نماز میکند در پشت سر او عیسی بن مریم پر میکند زمین را از عدل و داد چنانچه پر شده از ظلم و جور باو نجات میدهم از هلاکت و هدایت میکنم از ضلالت و عافیت میدهم از کوری و شفا میدهم باو مریضان را و در کمال الدین از حضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود قسم بآنخدائیکه مرا براستی پیغمبری فرستاد که اگر نماند از دنیا مگر یک روز هر آینه طولانی میکند خداوند آن روز را تا آنکه ظهور کند در آن روز فرزندم مهدی پس فرود آید روح الله عیسی بن مریم پس نماز کند در عقب سر او و نیز روایت کرده از امیر المؤمنین که فرمود در حدیث کشتن دجال که او را میکشد خداوند در عقبه

انین بر دست کسیکه نماز میکند مسیح عیسی بن مریم در پشت سرش و در اعلام الوری روایت
کرده از حضرت امام حسن علیه السلام که فرمود نیست از ما امامان احدی مگر انکه واقع میشود
در گردن او بیعت از طاغیهٔ زمان او مگر قائمی که نماز میکند روح الله عیسی در خلف او
و شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده که حضرت رسول خدا فرمود بحضرت صدیقه
طاهره ای دختر من داده شده بما اهل بیت هفت چیز که داده نشده با حدی پیش از ما
تا انکه فرمود از ما است قسم بخداوندیکه نیست خدا بغیر او مهدی این امت انکه نماز میکند
خلف او عیسی بن مریم انگاه دست مبارک خود را گذاشت بر کتف امام حسین و سه مرتبه
فرمود از اینست و در کافی روایت کرده از انحضرت که روزی بیرون تشریف اورد مسرور
و خندان پس اصحاب از سبب ان جویا شدند حضرت رسول خدا فرمود هیچ روز و شبی نیست
مگر انکه برای من تحفه ایست در ان از جانب خدا اگاه باشید که پروردگارم تحفهٔ داده امروز
بمن که نداده مثل ان را بگذشتگان جبرائیل امد نزد من و از خدا بمن سلام رسانید و گفت
ای محمد تا انکه گفت و از شما بنی هاشم است قائم مهدی که نماز میکند عیسی بن مریم در
عقب او هرگاه که خداوند او را بزمین فرو فرستد و نیز در کمال الدین از حضرت باقر
روایت کرده که ذکر فرمود سیرت خلفاء راشدین را چون بآخر ایشان رسید فرمود دوازدهم
کسی است که عیسی بن مریم در عقب او نماز میکند و نیز یوسف بن یحیی از علماء اهل سنت
در عقد الدرر روایت کرده از رسول خدا که فرمود پس ملتفت میشود مهدی قائم که عیسی بن
مریم نازل شده و گویا از مویش اب میچکد پس مهدی باو میفرماید مقدم شو برای مردم
نماز کن پس عیسی میگوید بپا نشده نماز مگر برای تو پس نماز میکند عیسی در عقب مردی
از فرزندان من پس چون نماز کرد می نشیند و عیسی در مقام باو بیعت میکند و نیز ار سدی
روایت کرده که انحضرت فرمود جمع میشود مهدی و عیسی در وقت نماز پس حضرت مهدی
بعیسی میفرماید پیش بیفت پس عیسی میگوید تو سزاوارتری بنماز پس نماز میکند عیسی
در عقب انحضرت و ایضاً قریب باین مضمون را گنجی شافعی در کتاب بیان روایت کرده و بعد
از ان بیان فرموده که این احادیث دلالت دارد بر افضلیت حضرت مهدی بر عیسی از جهة
اقرء و افقه و اصبح بودن امام جماعة و اما در احادیث شیعه پس حدیث وارد نشده
بر انکه حضرت مهدی امر کند بعیسی که مقدم شو و تو نماز بکن برای مردم زیرا که اولیاء
خداوند تعارف و مزاح در غیر موقع نمیکنند و چه طور میشود که حضرت مهدی امر کند
بعیسی که نماز بکن برای مردم با وجود بودن خودش در میان مردم و افضل بودن ان
حضرت از عیسی بعلت انکه با وجود افضل نماز با غیر افضل روا نیست و بلکه جایز نیست
چنانچه حدیث صحیح که سنی و شیعی ان را روایت کرده اند دلیل است براین مطلب که حضرت

رسول خدا (ص) فرمود هرگز رستگار نمیشود قومی که پیش بیفتد ایشان را کسی و در میان انها باشد کسیکه افضل باشد از انکه پیش افتاده ایشان را

سی و هشتم قتل دجال لعین که از عذابهای خداست برای اهل قبله بامر حضرت مهدی (ع) و یا بدست آنحضرت و اما عذاب بودن ان ملعون پس روایت کرده علی بن ابراهیم از حضرت باقر (ع) در تفسیر ایه شریفه قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ که آنحضرت تفسیر فرمود عذاب را بدجال و صیحه و فرمودند که هیچ پیغمبری نیامد مگر انکه ترسانید مردم را از فتنهٔ دجال چنانچه در کمال الدین این مضمون را از حضرت رسول خدا (ص) روایت کرده و چگونه عذاب نمیشود ان لعین با انحالت و هیئت که خروج میکند در حال قحط و گرانی و همهٔ افاق را سیر میکند مگر مکه و مدینه را و اکثر مردم تابع او شوند و فجار و اشرار بدور او جمع میشوند از زنده و مرده چنانکه حسن بن سلیمان در مختصر البصائر روایت کرده از امیر المؤمنین (ع) که فرمود هرکه خواهد با شیعهٔ دجال مقاتله کند پس مقاتله کند با انانکه میگریند برخون فلان و گریه میکنند بر اهل نهروان و بدرستیکه کسی که ملاقات کند خدا را بایمان بانیکه فلان مظلوم کشته شده ملاقات کرده خدا را در حالتیکه براو غضبناک است و درک میکند دجال را پس کسی گفت یا امیر المؤمنین (ع) پس اگر بمیرد پیش از ان فرمود مبعوث میکند خدا او را از قبرش تا اینکه ایمان میاورد برغم انفش و اما کشته شدن ان ملعون بدست حضرت قائم پس چنانکه ذکر شد از کمال الدین که امیر المؤمنین فرمود که دجال را میکشد خداوند در عقبهٔ افیق بردست مردیکه نماز میکند مسیح عیسی بن مریم در عقب او و ایضا در کمال الدین روایت کرده از حضرت صادق (ع) که فرمود خداوند چهارده نور افرید پیش از انکه بیافریند خلق را بچهارده هزار سال پس انها ارواح ما است پس کسی گفت یا ابن رسول الله کیستند چهارده تن فرمود محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از فرزندان حسین که اخر ایشان قائم است که بر میخیزد بعد از غیبتش پس میکشد دجال را و پاک میکند زمین را از هر ظلم و جور مؤلف گوید تفصیل دجال بسیار است و شاید بعضی از ان بعد ازین بیاید انشاءالله

سی و نهم انقطاع و اضمحلال سلطنت ظالمین در روی زمین بظهور سلطنت آنحضرت که دیگر در دنیا پادشاهی نخواهد بود با وجود آنحضرت و سلطنت او و سلطنت پدران او چنانچه درین خصوص جماعتی از علماء اثناعشریه کتابها تصنیف کرده اند و حقیر نیز در کتاب تحفة الشیعه در ذکر و بیان ایات نازله در شان و ظهور حضرت مهدی و رجعت ائمه علیهم السلام این مطلب را واضح و اشکار نموده حتی انکه بمرتبهٔ ضرورت و بداهت رسانده وفقنا الله طبعها و نشرها و در نجم الثاقب از حضرت صادق (ع) نقل کرده که ان بزرگوار مکرر باین بیت مترنم میبودند لِكُلِّ أُنَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا



دولتی

ودولتنا فی آخر الدهر تظهر یعنی از برای هر جمعی و طایفه دولت و سلطنت است که
ترقب و آرزو میکنند آن را و دولت و پادشاهی ما اهل بیت در آخر الزمان ظاهر خواهد
شد و بعد از این سلاطین سلطنت برای ما خواهد گشت و در غیبت نعمانی از حضرت
باقر ع روایت کرده که فرمود دولت ما آخر دولتها است و نمیماند اهل بیتی مگر آنکه سلطنت
خواهند کرد پیش از ما تا آنکه نگویند هرگاه که ببینند سیر و سلوک ما را که هرگاه ما سلطنت
میکردیم سلوک مینمودیم مثل سلوک این جماعت و اینست قول خداوند وَالعاقِبَةُ لِلمُتَّقین
یعنی عاقبت کار در آخر روزگار از برای پرهیزکاران است و نیز فضل بن شاذان همین حدیث را
بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده و اخبار درین خصوص بسیار است و در آنچه
گذشته کفایت است چهلم جایز بودن هفت تکبیر بر جنازه مطهر آنحضرت نه بغیر او
مگر حضرت امیرالمؤمنین ع چنانچه در بحار در حدیث وفات آن بزرگوار روایت کرده که در
ضمن وصایای خود بحضرت امام حسن ع بعد از ذکر کفن و حنوط و بردن او تا موضع قبر شریف
فرمود آنگاه مقدم شو ای ابا محمد و نماز کن بر من ای فرزندم ای حسن ع و هفت تکبیر بر من
بگو و بدانکه حلال نیست این عمل برای احدی غیر از من مگر بر مردی که بیرون میآید در آخر
الزمان اسم او قائم مهدی است از فرزندان برادر تو حسین ع راست میکند اعوجاج حق را
تمام شد بدانکه آنچه ذکر شد از خصایص و امتیازات حضرت حجة بن الحسن عجل الله فرجه
نمونه بود از خصایص آن بزرگوار زیرا که بنای حقیر باختصار است و ازین جهة اکتفاء نمود
بذکر چهل خاصیت و امتیاز از آن خصایص که برای آنحضرت است و ذکر کردن تمامی
تشریفات و امتیازات آن بزرگوار از قدرت بشر و بلکه از عهده ملک بیرون است بعلت
آنکه کسی را که خداوند عالم بشارت بدهد آمدن او را و ظهور کردنش را بجمیع انبیاء و
اولیاء از حضرت آدم تا بحضرت خاتم و اعلام فرماید سلطنت و ریاست و پادشاهی
او را بجمیع پیغمبران و اوصیاء ایشان و همه ایشان نیز خبر بدهند ظهور سلطنت او را بر
امتان و بلکه علاوه باخبار دادن خداوند و پیغمبران حضرت رسول خدا و همه ائمه
هدی خبر بدهند ظهور سلطنت و پادشاهی او را و پر کردن او زمین را از عدل و داد
و دفع کردن او تمامی ظلم و فساد را از زمین و عباد و بشارت دهند فرج را بر مؤمنین و
مظلومین و قلع و قمع نمودن او کفر و شرک و فسق و فجور را بالکلیه از روی زمین و بلکه
انبیاء و اوصیاء گذشته همه مژده داده باشند و از جهت بشارت دادن او آماده باشند
چنانچه در حدیث مقتضب در باب دوم ذکر شد پس البته همچنین ریاست و سلطنت
کبری را تهیه و اسبابی باید باشد و استعدادی و قابلیتی باید بشود که عظمت و بزرگی
شأن آن شخص باندازه این شغل عظیم و خدمت بزرگ باشد پس تمامی مقدمات

آن سلطنت وجمیع صفات آن شخص که دارای همان ریاست عظمی وسلطنت کبری است از
خصایص وامتیازات وتشریفات خاصه میشود که مقدار کم وکیف وقدر ومنزلت آنرا
بغیر از خداوند عز وجل کسی نمیداند وادراک نمیکند وباید هر آنچه در پیغمبران سابق
بوده باشد وهر چیزیکه اولیاء واوصیاء گذشته دارای آن هست در آن شخص باشد
وزیادتر از همهٔ آنها نیز در آن بزرگوار حاصل گردد همچنانکه در این معنی حدیث معتبر
وارد شده ونعمانی در غیبت خود از کعب الاحبار روایت کرده که گفت خداوند میدهد
بمهدی آخر الزمان آنچه را که به پیغمبران داده وزیاده بر آن میدهد باو واورا تفضیل
میدهد پس معلوم شد از آنچه حقیر در این باب نقل نمود از خصایص وتشریفات آنحضرت
که در واقع نمونه بود از امتیازات وتعظیمات آن بزرگوار از جانب خداوند اندکی از
مقامات عالیهٔ آنحضرت وجزئی از بزرگی سلطنت آن بزرگوار که کسی ندیده ونشنیده
ونخواهد دید واز جهت آنچه ما ذکر کردیم رفع میشود استبعاد از بعض احادیث که در
فضائل ومناقب حضرت قائم مهدی وارد شده است چنانچه نعمانی در غیبت خود
روایت کرده که کسی پرسید از حضرت صادق که آیا قائم علیه السلام متولد شده فرمود
نه واگر من اورا درک کنم هر آینه خدمت میکنم اورا ایام حیات خود ونیز روایت کرده
که آنحضرت بعد از نماز ظهر دعا میکرد برای حضرت قائم راوی عرض کرد که برای خود
دعا میکنی فرمود بتحقیق که دعا کردم برای نور آل محمد وسابق ایشان وانتقام کشنده
از اعدای ایشان وایضا روایت کرده که حضرت کاظم مکرر در مقام ذکر شمائل وحالات
آنحضرت میفرمود پدرم فدای آنکه چنین است ونیز در کامل الزیاره روایت کرده
از حضرت صادق که در ضمن وقایع ظهور آنحضرت فرمود که نمیماند مؤمن مرده مگر
آنکه داخل میشود براو سرور این ظهور در قبرش واین در آن وقت است که بزیارت یکدیگر
روند در قبرهای ایشان وبشارت دهند یکدیگر را بظهور قائم واین مضمون را از حضرت
امیر المؤمنین در کمال الدین روایت کرده ونیز نعمانی روایت نموده از حضرت باقر که
فرمود نظر کرد موسی بن عمران در سفر اول توریه بآنچه داده میشود بقائم از قدرت و
سلطنت وفضل پس موسی گفت پروردگارا بگردان مرا قائم پس باو گفتند بدرستیکه
این قائم از ذریه احمد است پس نظر کرد در سفر دوم پس یافت در آن مثل این آنگاه نظر کرد
در سفر سوم پس دید در آن مانند آن پس همان سخن را گفت وهمان جواب را شنید ونیز
در مهیج الاحزان روایت کرده که سید الشهداء علیه السلام در شب عاشورا فرمود بر
اصحاب خود که جدم خبر داد مرا که فرزندم حسین در بیابان کربلا کشته خواهد شد
غریب وبیکس وتشنه وکسی که اورا یاری کند بتحقیق که مرا یاری کرده ویاری نموده فرزند بیش



قائم منتظر را و نیز در بشاره المصطفی و تحف العقول روایت کرده‌اند از امیر المؤمنین که فرمود به کمیل ای کمیل هیچ علمی نیست مگر آنکه من مفتوح میکنم آن را و هیچ سرّی نیست مگر آنکه قائم ختم میکند آن را و ایضاً شیخ علی بن محمد بن علی در کفایة الاثر روایت کرده از رسول خدا که فرمود بعلی یا علی تو از منی و من از تو تو برادر منی و چون بمیرم ظاهر شود کینه‌ها در دلهای قومی و زود است که پس از من فتنه شود سخت و دشوار که بیفتد در آن هر بیگانه و نزدیک و این در وقت مفقود شدن از شیعه است پنجم از هفتم از فرزندان تو که محزون میشود از برای فقدان او اهل آسمان و زمین پس چه بسیار مؤمن و مؤمنه متأسف و متلهف و حیران است زمان فقدان او آنگاه سر مبارک اندک بزیر انداخت آنگاه بالا کرد و فرمود پدرم و مادرم فدای همنام و شبیه من و شبیه موسی بن عمران که بر اوست جامه‌ها نور و جامه‌هائی که مشتعل زند از شکافهایش انواریکه متلألی است از شعاع قدس گویا می بینم ایشان را که در حالت نهایت مأیوسی اند که ندا کنند ایشان را ندائی که شنیده شود از دور چنانچه شنیده شود از نزدیک تا آخر و از این قبیل احادیث بسیار است که عقول فحول از فهم آن عاجز است و در تصور معنای آنها قاصر است و از آنچه ما در ذکر خواص آنحضرت نقل کردیم معنای این اخبار فی الجمله آشکار میشود و مشخص شده اند که آنحضرت نه مثل انبیاء سابق است و اولیاء گذشته است بلکه انبیاء سلف برای بشارت ظهور سلطنت آنحضرت آمده اند از برای امتان خلف خودشان پس چنین شخصی را کسی نمیتواند وصف و تعریف کند و این عالم گنجایش ذکر فضائل و مناقب و خصائص آنحضرت را ندارد پس از برای وصف آن بزرگوار عالم دیگر باید باشد عالمی خواهم ازین عالم بدر تا بگویم وصف آن خیر البشر کی روا باشد که گویم وصفه کُلُّ شَیْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ

باب هشتم در ذکر چهل معجزه از معجزات حضرت حجة بن الحسن قائم مهدی صاحب الزمان صلوات الله و سلامه علیه و علی اجداده که هر یکی از آنها دلیل واضح است بر امامت و خلافت آن بزرگوار

معجزهٔ اول در کفایة المهتدی نقل کرده از شیخ ابو عبدالله محمد بن هبة الله طرابلسی در کتاب فرج کبیرش که روایت نمود بسند خود از ابی الادیان که یکی از چاکران حضرت امام حسن عسکری بود که او گفت بخدمت آنحضرت شرفیاب شدم و او را بیمار دیدم پس آن بزرگوار نامه چند نوشته بمن داد و فرمود که این نامه‌ها را بمداین رسان و بفلان و فلان از دوستان ما بسپار و بدانکه بعد از پانزده روز دیگر باین بلده خواهی رسید و آواز نوحه از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در غسلگاه خواهی دید ابو الادیان میگوید عرض کردم ای مولای من چون این واقعه عظمی واقع شود حجت خدا

تنبیه: فال قرآن در تعریف وصف

وراهنمائی ما که خواهد شد فرمود آنکسیکه جواب نامه‌ها را از تو طلب نماید گفتم
زیاده ازین هم اگر نشانی مقرر فرمائی چه شود فرمود آنکسیکه که بر من نماز گذارد او حجت خدا و
امام و راهنما و قائم بامر است بعد از من پس نشانی زیاده از آن سرور طلب نمودم فرمود آن
کسیکه خبر دهد بآنچه در همیان است پس هیبت آنحضرت مرا مانع شد که بپرسم که چه
همیان و کدام همیان و چیست در همیان پس از سامره بیرون شدم و نامه‌ها را بمداین
رسانیدم و جواب آنها را گرفته بازگشتم و روز پانزدهم بود که داخل سامره شدم بروجهیکه
آنحضرت بمعجزه از آن خبر داده بود و از نوحه از خانهٔ آن سرور شنیدم و نعش او را در
غسلگاه دیدم و برادرش جعفر را بر در خانهٔ آنحضرت بنظر آوردم که مردمان بر دور ش در
آمده بودند و او را تعزیت مینمودند با خود گفتم که اگر این امام باشد بعد از برادرش
پس امر امامت باطل خواهد شد پس او را تعزیت نمودم و هیچ چیز از من نپرسید و جواب
نامه‌ها را نطلبید بعد از آن عقید خادم بیرون آمد و گفت برادر تو را کفن کردند برخیز
و بر او نماز بگذار و او برخاست و بآن خانه درآمد و شیعیان گریان بآن منزل درآمدند
در انحال امام حسن را کفن کرده بودند جعفر پیش رفت که نماز بگذارد و چون قصد
تکبیر کرد که دیدم کودکی پیدا شد گندم گون و مجعّد موی ردای او را گرفت و کشید و
فرمود که ای عمّ من بنماز کردن بر پدر خود از تو سزاوارترم جعفر متغیّر اللّون بکنار رفت و
آن بزرگوار بر پدرش نماز گذارد و او را در پهلوی مرقد پدرش امام علی نقیّ دفن نمود
و بعد از آن بمن فرمود که جوابهای نامه‌ها را بیاور جوابها را دادم باو و با خود گفتم این دو
نشان و نشان همیان ماند بعد از آن بنزد جعفر رفتم و او مینالید و زاری میکرد و
نشسته بودیم که چند نفر از جانب قم رسیدند و از حال امام پرسیدند و معلوم کردند
آنحضرت وفات نموده گفتند جانشین او کیست جعفر را نشان دادند پس بر او سلام
کردند و او را تعزیت نمودند و گفتند نامه‌ها داریم و مالیست با ما که گفتند بآنحضرت
برسانیم مال را چه باید کرد جعفر گفت بخادمان من بسپارید گفتند بما بگوی که نامه‌ها را
نوشته و مال چند است جعفر خشمناک برخاست و جامه‌های خود را تکانید و گفت میخواهند
که از غیب خبر دهم پس انجماعت حیران شده بودند که خادمی بیرون آمده گفت ای اهل
قم و یک یک را نام برد که با شما نامه‌های فلان و فلان است و همیان است که در آن
هزار دینار است و از انجمله ده دینار مطلا است پس نامه‌ها را بآن همیان بآن خادم دادند
و گفتند بی شبهه آنکسیکه او را فرستاده او امام است امّا جعفر بنزد معتمد عباسی رفت
و این قضیه باو گفت معتمد جمعی را فرستاد که در انخانه درآمدند و هیچ کودکی نیافتند
و نرجس خاتون در آن وقت در حیات نبود مارمه نام کنیزی را بردند که کودک را نشان



بدهد مادریه انکار نمود که هیچ کودکی درین خانه نیست ودران وقت خبر مرگ عبید الله بن خاقان رسید ودیگر آنکه خبر آمد که صاحب زنج از بصره خروج کرد ومشغول بآن خبرها شدند واز فکر مادریه افتادند وان مستوره خلاصی یافت ودیگر کسی بفکر او نیفتاد

معجزهٔ دوم علی بن حسین مسعودی در اثبات الوصیة وحضینی در هدایة روایت کردند از جعفر بن محمد بن مالک بزاز کوفی از محمد بن جعفر بن عبد الله از ابی نعیم محمد بن احمد انصاری که گفت روانه نمودند قومی از مفوضه ومقصره کامل بن ابراهیم مدنی معروف برضا عمرو را بسوی امام حسن عسکری در سامره که مناظره کند با آنحضرت در امر ایشان کامل گفت من در نفس خود گفتم که سؤال میکنم از آنحضرت که داخل بهشت نمیشود مگر آنکه معرفت او مثل معرفت من باشد وقائل شود بآنچه من میگویم چون وارد شدم بسید خود امام حسن عسکری ونظر کردم بجامه های سفید نرمی که در بر او بود در نفس خود گفتم ولی خدا وحجت او جامه های نرم میپوشد وما را امر میفرماید بمواسات برادران ما وما را نهی میکند از پوشیدن مانند آن پس با تبسم فرمود ای کامل وذراع خود را بالا کرد پس دیدم پلاس سیاه زبری که بر روی پوست بدن مبارکش بود پس فرمود این برای خداست واین برای شما پس خجل شدم ونشستم ودر نزدیک بر او پردهٔ آویخته بود پس بادی وزید وطرفی از آن را بالا برد پس دیدم جوانی را که گویا پارهٔ ماه بود چهار ساله یا مثل آن پس بمن فرمود آن طفل ای کامل بن ابراهیم پس بدن من مرتعش شد وملهم شدم که گفتم لبیک ای مولای من پس فرمود آمدی نزد ولی الله وحجت او واراده کردی که سؤال کنی که داخل بهشت نمیشود مگر آنکه عارف باشد مانند معرفت تو وقائل باشد بمقالهٔ تو گفتم بلی والله پس فرمود در اینحال کم خواهد بود داخل شوندگان در بهشت والله بدرستیکه داخل بهشت میشوند خلق بسیاری وگروهی که ایشان را حقیه میگویند گفتم ای مولای من کیستند ایشان فرمود قومی که از دوستی امیر المؤمنین را اینست که قسم میخورند بحق او ونمیدانند که فضل وحق او چیست انگاه ساعتی ساکت شد پس فرمود آمدی سؤال کنی از امام حسن از مقالهٔ مفوضه دروغ گفتند بلکه قلبهای ما محل است از برای مشیت خداوند پس هرگاه خواست خداوند ما نیز میخواهیم وخداوند میفرماید وَمَا تَشَاؤُونَ إِلَّا أَن يَشَاءَ اللَّهُ یعنی نمیخواهید شما امری تا آنکه خداوند بخواهد آنچیزی را انگاه پرده برحال خود برگشت پس آن قدرت را نداشتم که آن را بالا کنم پس حضرت عسکری بمن نظر کرد وتبسم نمود وفرمود ای کامل سبب نشستن تو چیست وحال آنکه خبر داده ترا مهدی وحجت بعد از من بآنچه در نفس تو بوده وآمدی که از آن سؤال کنی گفت پس برخاستم وجواب خود را که در نفس مخفی کرده بودم از امام مهدی گرفتم وبعد از آن آنحضرت را

ملاقات نکردم ابونعیم گفت پس من کامل را ملاقات نمودم و از او این حدیث را سؤال نمودم
پس حدیث کرد بر من بآن تا آخرش بدون زیاده ونقصان در آن معجزهٔ سیم حضینی در
کتاب خود غیر هدایت روایت کرده از محمد بن جمهور از محمد بن ابراهیم بن مهزیار که گفت
شک کردم بعد از وفات حضرت امام حسن عسکری علیه السلام وجمع شده بود در نزد پدرم مال فراوانی
زیرا که از جانب آنحضرت نائب بود پس آنها را برداشت ودر کشتی نشست ومن بجهت
مشایعت او بیرون آمدم پس پدرم تب شدیدی کرد وبمن گفت ای پسر مرا برگردان که
مرگ است رسیده وگفت از خداوند پرهیز کن درین مال واشاره کرد بمن ومرد پس در نفس خود
گفتم پدرم وصیت نمیکرد بچیز غیر صحیح حمل میکنم این مال را بعراق وخانه در لب شط یعنی شط
بغداد کرایه میکنم وبکسی خبر نمیکنم پس اگر واضح شد چیزی برای من یعنی امامت حضرت
مهدی مثل وضوح آن در ایام حضرت عسکری علیه السلام مال را میدهم واگرنه آن را بر میگردانم پس
وارد بغداد شدم وخانه در لب شط کرایه کردم وچند روز ماندم پس ناگاه رسولی را دیدم
که با او رقعه بود که در آن نوشته بود ای محمد با تو چنین است وچنان است در جوف
فلان چیز تا آنکه بیان کرده بود برای من آنچه با من بود از آنچه دانا بودم بآن وآنچه را که
نمیدانستم پس آنها را تسلیم رسول کردم وچند روز ماندم که سرم را بلند نمیکردم واندوهگین
بودم پس بیرون آمد توقیعی یعنی از جانب صاحب الزمان علیه السلام که ما ترا نشاندیم در مال خود
در مقام پدرت پس خداوند را حمد کن یعنی ترا نائب کردم چنانکه پدرت از جانب
پدرم امام حسن عسکری علیه السلام نائب بوده است معجزهٔ چهارم ایضاً حضینی در آن کتاب روایت
کرده از ابوالحسن علی بن حسن یمانی که گفت، در بغداد بودم پس قافله آماده شد از برای بیرون
رفتن به یمن پس اراده کردم که با آنها بروم پس نوشتم واذن خواستم از حضرت صاحب
الزمان علیه السلام پس بیرون آمد فرمان آنحضرت که با این قافله بیرون مرو که از برای تو
خیری نیست در بیرون رفتن با این قافله گفت پس اقامت کردم چنانچه امر فرموده بود
وقافله بیرون رفت پس حنظله بیرون آمد برایشان ومباح کرد آن قافله را گفت نوشتم
ورخصت خواستم در سوار شدن در کشتی از بصره پس رخص نفرمود مرا وکشتیها رفتند
پس از حال آنها سؤال کردم پس بمن خبر دادند که قبیله از هند که ایشان را بوارج میگویند
بیرون آمدند برایشان پس یکی از اهل کشتیها سالم نماند پس رفتم بسامره ووقت غروب
داخل شدم وبا احدی تکلم نکردم وخود را بکسی شناسا ننمودم تا آنکه رسیدم بمسجد یکه
مقابل خانهٔ آنحضرت بود گفتم نماز میکنم بعد از آنکه از زیارت فارغ شدم که ناگاه دیدم
خادمی را که می ایستد در بالای سر سیده نرجس خاتون که آمد بنزد من وبمن گفت برخیز
پس با او گفتم بکجا ومن کیستم گفت بمنزل گفتم شاید ترا بسوی غیر من فرستادند گفت نه مرا


مرا فرستادند

نفرستادند مگر بسوی تو پس گفتم من کیستم گفت تو علی بن حسن یمانی پس مرا برد تا آنکه منزل
دادمرا در خانهٔ حسین بن احمد پس ندانستم که چه بگویم تا آنکه آورد برای من جمیع آنچه را که
محتاج بودم پس سه روز نشستم آنگاه اذن زیارت خواستم از داخل یعنی زیارت عسکریین ع
از داخل خانه زیرا که از بیرون از شباک زیارت میکردند پس رخصت دادند پس در شب
زیارت کردم و مکتوبی از احمد بن اسحق قمی رسید در آن سالی که او در حلوان وفات کرد
در دو حاجت پس یکی از آن دو برآورده شد و در حاجت دوم باو گفتند چون بقم رسیدی
مینویسیم بسوی تو آنچه را که خواستی و حاجت این بود که استعفا کرده بود از عمل زیرا که
پیر شده بود و نمیتوانست از عهدهٔ عمل برآید پس در حلوان وفات کرد و شیخ محمد جریر طبری
در دلائل خود روایت کرده که احمد بن اسحق قمی وکیل حضرت عسکری ع بود و چون آنحضرت
وفات کرد مقیم بود در وکالت خود از جانب مولای ما صاحب الزمان ع و میرسید باو
توقیعات آنحضرت و حمل میشد بسوی او مالها از جمیع نواحی که در آنجا بود مال مولای
ما حجة بن الحسن ع پس آنها را تسلیم میگرفت تا آنکه رخصت خواست که بقم برود پس اذن
رسید که برود و ذکر فرمود صاحب الزمان ع که او بقم نمیرسد و اینکه او مریض میشود و
وفات میکند در راه پس مریض شد در حلوان و مرد و در آنجا دفن شد همچنانکه مولای
ما فرموده بود و اقامت فرمود مولای ما بعد از فوت احمد بن اسحق مدتی در سامره آنگاه
غائب گردید معجزهٔ پنجم و نیز روایت کرده از عیسی بن مهدی جوهری که گفت بیرون رفتم
سال دویست و شصت و هشت بطرف مکه برای حج و قصد من مدینه و صاریا بود چون
بصحت رسید نزد ما که حضرت صاحب الزمان ع از عراق رفته بمدینه و نشسته در قصری
در صاریا در سایه بانی که برای آنحضرت است در نزد سایبان پدرش امام حسن ع و داخل
میشود براو قومی از خاصهٔ شیعیانش پس بیرون رفتم بعد از آنکه سی حج کرده بودم بقصد
حج در این سال باشتیاق لقای آنحضرت در صاریا پس ناخوش شدم در حالتیکه از فید
بیرون آمدم پس قلبم تعلقی پیدا کرد بماهی و شیر و خرما پس چون وارد مدینه شدم ملاقات
کردم برادران خود را در آنجا پس بشارت دادند مرا بظهور آنحضرت در صاریا پس چون
مشرف شدم بر آن وادی چند بزلاغر دیدم که داخل قصر شدند پس ایستادم منتظر امر
بودم تا آنکه نماز مغرب و عشا را کردم و من دعا و تضرع و مسئلت میکردم که ناگاه
دیدم بدر خادم صدا زد بر من که ای عیسی بن مهدی جوهری جلانی پس تکبیر و تهلیل گفتم
و خداوند را ثنا و حمد نمودم چون داخل شدم در صحن قصر جوانی را دیدم در آنجا گذاشته
پس خادم مرا بآنجا برد و برابر آنجوان نشانید و بمن گفت مولای تو میفرماید بخور آنچه را
که در حال مرض خود میل کرده بودی و آرزو داشتی چون از فید بیرون آمدی پس در نفس خود

گفتم مرا همین برهان بس است ومن چگونه محزون م وحال انکه سید ومولای خود را ندیدم
پس آواز آمد که بخور ای عیسی مرا خواهی دید پس نشستم بر مائده ودیدم برآن ماهی گرمی بود
که جوش میخورد ونزد آن خرمائی بود شبیه ترین خرماها بخرماهای ما در جیلان ودر نزد
آن شیر بود پس در نفس خود گفتم من علیلم وغذای ماهی وشیر وخرما بمن ضرر میکند
پس بمن صیحه زد که ای عیسی آیا شک کردی در امرها پس تو داناتری بآنچه ترا ضرر یا نفع
میرساند پس گریستم واز خداوند طلب آمرزش کردم واز جمیع آنها خوردم وچون دست خود را
از آن خوان برمیداشتم جای دستم ظاهر نبود ویافتم آن غذا را پاکیزه تر طعامیکه در دنیا
خورده بودم پس زیاد از آن خوردم تا آنکه شرم کردم پس مرا آواز داد که حیا مکن ای عیسی که
او از طعام جنت است دست مخلوقی آن را نساخته پس خوردم پس دیدم نفس خود را که از
خوردن آن باز نمی ایستد پس گفتم ای مولای من کافیست مرا پس آواز کرد مرا که بیا نزد من
پس در نزد خود گفتم مولای خود را ملاقات کنم وحال آنکه دست خود را نشسته ام پس مرا
آواز کرد که ای عیسی آیا در دست چرک است پس دست خود را بوسیدم پس دیدم که از مشک
وکافور خوشبوتر است پس نزدیک آنحضرت رفتم پس شخصی نمایان شد برای من که چشم
خیره شد از نور او وترسیدم بنحویکه گمان کردم عقلم زائل شده پس فرمود ای عیسی نبود
برای شماها که مرا ببینید اگر نبودند تکذیب کنندگان که میگویند کجاست او کی بوده
کجا متولد شده کی او را دیده وچه بیرون آمده از جانب او بسوی شما وچه خبر داده شما را
وچه معجزه شما را نشان داده آگاه باش قسم بخدا که دفع کردند امیرالمؤمنین را با آنچه دیدند
از آنحضرت ومقدم داشتند بر او وحیله کردند واو را کشتند وهمچنین کردند با اجداد من
وتصدیق نکردند ایشان را ونسبت دادند ایشان را بسحر وکهانت وخدمت جن تا آنکه
فرمود ای عیسی خبر ده دوستان ما را بآنچه دیدی وحذر کن از اینکه خبر دهی دشمنان ما را
پس سلب شود از تو نعمت پس گفتم ای مولای من دعا کن برای من بثبات پس فرمود اگر خداوند
ترا ثابت نمیکرده بود مرا نمیدیدی پس برو نجح خود با رشد وهدایت پس بیرون آمدم ومن
از همه مردم بیشتر حمد وشکر برخدا میکردم معجزه ششم در کتاب ثاقب المناقب روایت
کرده از ابی محمد احمد بن حسن بن احمد کاتب گفت در مدینه بودم در آنسال که وفات کرد
در آن شیخ علی بن محمد سمیری پس حاضر شدم نزد او وقبل از فوت او بچند روز پس بیرون
آمد بسوی او از صاحب الزمان توقیعی که نسخه آن این بود بسم الله الرحمن الرحیم ای علی بن
محمد سمیری خداوند بزرگ کند اجر ترا واجر برادران ترا در تو زیرا که تو وفات خواهی کرد
تا شش روز دیگر وجمع کن امر خود را ووصیت مکن باحدی که بنشیند بجای تو بعد از وفات
تو پس بدرستیکه واقع شد غیبت عامه وظهوری نیست مگر باذن خدا تعالی واین بعد از



طول مدت وقساوت دلها وپرشدن زمین است از ظلم وجور وزوداست که میاید هفتاد نفر از کسانیکه دعوای مشاهده میکنند پیش از خروج سفیانی وصیحهٔ اسمانی و او کاذب وافترا کننده است ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم گفت نسخه کردیم این توقیع را وبیرون رفتم از نزد او وچون روز ششم شد برگشتیم بنزد او واو در حال احتضار بود وباو گفتند وصی تو کیست بعد از تو پس گفت از برای خداوند امریست که آنرا باخر میرساند ووفات کرد رحمه الله واین اخر کلام او بود

معجزهٔ هفتم نیز در ان کتاب روایت کرده از احمد بن فارس ادیب که گفت شنیدم در همدان حکایتی که حکایت کردم ان را برای بعضی از برادران خود چنانچه شنیده بودم پس سؤال کرد از من که ان را بخط خود بنویسم ونتوانستم او را مخالفت کنم وان چنان است که در همدان طائفهٔ هستند که ایشان را بنی راشد میگویند وهمه ایشان شیعه اند ومذهب ایشان مذهب اهل امامت است پس سؤال کردم از ایشان از سبب شیعه شدن ایشان در میان اهل همدان پس شیخی از ایشان که در او اثار صلاح بود وهیئت نکوئی داشت گفت که سبب ان اینست که جد ما که ما نسبت باو داریم بحج رفت وچون از حج فارغ شد وچند منزل از بادیه را طی کرد گفت پس میل کردم که فرود ایم وقدری پیاده راه روم پس رفتم تا انکه خسته شدم پس ایستادم وگفتم اند کی میخوابم چون قافله امد برمیخیزم گفت پس بیدار نشدم مگر بحرارت افتاب وکسی را ندیدم پس وحشت کردم ونه راه را دیدم ونه اثر قافله را پس توکل کردم برخداوند وگفتم متوجه میشوم بسمت مقابل خود وقدری در راه رفتم پس رسیدم بزمین سبزه زار باطراوتی که گویا قریب العهد بود بباران پس دیدم خاک ان زمین را که پاکیزه ترین خاکها است ونگاه کردم در وسط ان زمین بقصری که لمعان داشت مانند شمشیر پس گفتم کاش میدانستم این قصر را که هرگز ندیده ونشنیده بودم پس بسمت ان رفتم چون بدر قصر رسیدم دو خادم دیدم که جامه های سفید داشتند پس سلام کردم برایشان پس نکو جواب دادند وگفتند بنشین که بتو خیر رسیده ویکی از انها برخاست ورفت وقدری نگذشت که بیرون امد وگفت برخیز داخل شو پس برخاستم وداخل قصری شدم که بخوبی ان ندیده بودم ونه بضیاء او پس خادم پیش افتاد وپرده که بر در خانه اویخته بود بلند نمود انگاه بمن گفت داخل شو پس داخل خانه شدم پس جوانی را دیدم که در وسط خانه نشسته بود واز بالای سر او از سقف شمشیری طولانی معلق است که نزدیک بود که شمشیر بسر او برسد وگویا ان جوان ماه است که میدرخشد در تاریکی پس سلام کردم پس جواب سلام داد با لطف کلام واحسن او انگاه فرمود ایا میدانی من کیستم گفتم نه فرمود منم قائم از ال محمد منم انکه

ظهور میکنم در آخر الزمان با این شمشیر و اشاره کرد بآن پس پر میکنم زمین را از عدل و داد
چنانچه پر شده از جور پس من برو افتادم و صورت بخاک مالیدم فرمود مکن و سر بلند کن
تو فلانی از شهریکه در جبل است که آن را همدان میگویند گفتم راست فرمودی ای مولای
من فرمود آیا میخواهی برگردی بسوی بلد خود گفتم بلی ای مولای من و بشارت دهم ایشان را
بآنچه خداوند لطف فرمود بمن پس بخادمی اشاره کرد و دست مرا گرفت و کیسهٔ بمن داد
و مرا بیرون برد و چند گامی رفت پس نگاه کردم بدرختان و منارها و مساجد پس گفت
این بلد را میشناسی گفتم در نزدیکی بلد ما بلدیست که آن را اسدآباد میگویند و شبیه
بآنست گفت این اسدآباد است برو بسلامت پس ملتفت شدم او را ندیدم و دیدم در
کیسه چهل یا پنجاه اشرفی است پس وارد همدان شدم و اهل خود را جمع کردم و ایشان را
بشارت دادم بآنچه خداوند برای من میسر فرمود و پیوسته در خیر بودیم تا از آن اشرفیها
چیزی در میان ما باقی مانده بود والسلام معجزهٔ هشتم نیز در آن کتاب روایت کرده از
علی بن سنان موصلی از پدرش که گفت چون حضرت امام حسن عسکری وفات کرد وارد
شد از قم و بلاد جبل جماعتی با اموالیکه میآوردند حسب رسم و ایشان را خبر نبود از وفات
آنحضرت پس چون پرسیدند از آن بزرگوار بآنها گفتند که وفات کرده آنها گفتند پس بعد
از او کیست مردم گفتند جعفر برادرش و جعفر هم در شهر نبود پس آن قوم با یکدیگر مشورت
کردند و گفتند برویم و این اموال را برگردانیم بصاحبان آن پس محمد بن جعفر حمیری قمی
گفت تأمل کنید تا این مرد یعنی جعفر برگردد و در امر او درست تفحص کنیم گفت چون
برگشت داخل شدند براو و سلام کردند و گفتند ای سید ما ما از اهل قم هستیم و در ما
است جماعتی از شیعه و ما حمل میکردیم برای مولای خود حضرت عسکری اموالی پس
گفت کجاست آن مالها گفتند با ماست گفت حمل نمائید آنها را بنزد من گفتند برای
این اموال خبریست که راه بآنست یعنی یک راهی از برای این مالها هست که باید این
اموال را از آن راه بیاوری جعفر گفت آن راه چیست گفتند این اموال جمع میشود از خانهٔ
شیعه و از هر کسی و در این اموال یک دینار و دو دینار و زیاد و کم هست آنگاه جمع میکنند
آن را در کیسه و سر آن مهر میکنند و ما هر وقت که مالها را میآوردیم مولای ما حضرت
عسکری میفرمود که همهٔ مال فلان مقدار است از فلان این مقدار و از فلان این مقدار
و از نزد فلان این قدر تا آنکه تمام نامهای مردم را میفرمود و بیان میکرد که بر نقش مهر
چیست جعفر گفت دروغ میگوئید و بر برادرم می بندید چیزی را که نمیکرد این علم
غیب است پس آن قوم چون این سخن شنیدند بعضی ببعضی نگاه کردند پس گفت این
مال را بیاورید بنزد من دید گفتند ما قومی هستیم که ما را اجاره کردند و ما آن را دیدیم



بودیم از مولای خود ما ان حسن عسکری ع واگر تو امامی ان مالها را برای ما وصف کن وگرنه به ۱۴۴
صاحبانش بر میگردانیم و هرچه میخواهند در ان مالها میکنند گفت پس جعفر رفت نزد
خلیفه و از دست ایشان شکایت کرد وچون در نزد خلیفه حاضر شدند خلیفه بانها
گفت این اموال را بدهید بجعفر گفتند خداوند خلیفه را سلامت کند ما جماعتی مزدوریم
و وکیل ارباب این اموال واینها از جماعتی است وما را امر کردند که تسلیم نکنیم انها را مگر بعلامت
دلالتی که جاری شده بود در بین ما وحضرت عسکری ع خلیفه گفت چه بود ان دلالتی که با
حضرت عسکری ع بود ایشان گفتند که وصف میکرد برای ما اشرفیها را وصاحبان ان را
واموال را ومقدار ان را وچون چنین میکرد مالها را باو تسلیم میکردیم وچند مرتبه بر
او وارد شدیم واین بود علامت ما با او و حال وفات کرده پس اگر این مرد صاحب این امر
است پس بیاورد برای ما انچه را که بما میداشت برای ما برادر او والا مال را بر میگردانیم
بصاحبانش که ان را فرستادند بتوسط ما جعفر گفت اینها دروغ میگویند واین علم غیب
است پس خلیفه گفت این قوم راست میگویند پس جعفر مبهوت شد وجوابی نیافت پس
ان جماعت گفتند که خلیفه بر ما احسان کند وفرمان دهد بکسیکه ما را بدرقه کند تا
ازین بلد بیرون رویم پس بنقیبی امر کرد که ایشان را بیرون کند وچون از بلد بیرون رفتند
پسری بنزد ایشان امد که نیکوترین مردم بود در هیئت گویا که خادم است پس ایشان را
اواز داد که ای فلان پسر فلان وای فلان پسر فلان اجابت کنید مولای خود را پس
باو گفتند تو مولای مائی گفت معاذ الله من بندهٔ مولای شمایم پس بروید بنزد انحضرت
گفت پس باو رفتیم تا انکه داخل شد خانهٔ مولای ما امام حسن ع پس دیدیم فرزند او قائم را
بر سریری نشسته که گویا پارهٔ ماه است وبر بدن مبارك او جامهٔ سبزی بود پس سلام
کردیم بر انحضرت وسلام ما را رد فرمود انگاه فرمود همهٔ مال فلان قدر است ومال فلان
چنین است وپیوسته وصف میکرد تا انکه جمیع مال را وصف کرد وجایهای ما را و
سوارهای ما را وانچه با ما بود از چهارپایان پس افتادیم بسجده برای خداوند وزمین را در
پیش روی او بوسیدیم انگاه سؤال کردیم از هرچه میخواستیم پس جواب داد واموال را حمل
کردیم بسوی انحضرت وما را امر فرمود که دیگر چیزی بسوی سامره حمل نکنیم واینکه برای
ما شخصی را در بغداد تعیین فرماید که اموال را بنزد او حمل کنیم واز او توقیعات بیرون بیاید
گفت پس از نزد انحضرت مراجعت کردیم وعطا فرمود به محمد بن جعفر حمیری قمی مقداری
از حنوط وکفن وبا و فرمود خداوند بزرك کند اجر تو را در نفس تو راوی گفت چون محمد
بن جعفر بعقبهٔ همدان رسید تب کرد ووفات نمود وبعد از آن اموال حمل میشد ببغداد
نزد دو نفر وکیل انحضرت وبیرون میآمد از نزد ایشان توقیعات



معجزهٔ نهم و نیز روایت کرده در آن کتاب از حسن بن وجنا گفت من در سجده بودم در تحت ناودان مکه در حج پنجاه و چهارم بعد از نماز عشا و من تضرع میکردم در دعا که دیدم کسی مرا حرکت میدهد پس فرمود ای حسن بن وجنا گفت پس برخاستم دیدم کنیزک زرد چهرهٔ لاغر اندام است که گمان کردم چهل ساله و زیاده است پس در پیش روی من براه افتاد و من سؤال نکردم او را از چیزی تا آنکه آمد در خانهٔ خدیجه و در آنجا اطاقی بود که در وسط آن دیوار بود و در پله هائی بود که از آنجا بالا میرفتند پس آن کنیزک بالا رفت و آوازی آمد که ای حسن بالا بیا پس بالا رفتم و ایستادم در نزد در پس حضرت صاحب الزمان را دیدم و فرمود ای حسن آیا پنداشتی که تو بر ما مخفی بودی والله هیچ وقتی در حج خود نبودی مگر آنکه من با تو بودم پس سخت بیهوش شدم و بر رو افتادم پس برخاستم پس فرمود بمن ای حسن ملازم باش در مدینه خانهٔ جعفر بن محمد یعنی حضرت صادق را و تورا مهموم نکند طعام تو و نه آب تو و نه آنچه بآن محتاج هستی از لباس آنگاه دفتری بمن عطا فرمود که در آن بود دعای فرج و صلوات بر آنحضرت و فرمود باین دعا پس دعا بخوان پس چنین صلوات بفرست بر من و نده آن را مگر باولیای من پس بدرستیکه خداوند تو را توفیق عطا میفرماید پس گفتم ای مولای من ترا بعد از این نخواهم دید فرمود ای حسن اگر خداوند بخواهد حسن گفت پس از حج برگشتم و ملازم شدم خانهٔ جعفر بن محمد علیهما السلام را و من بیرون میرفتم از آنخانه و بر نمیگشتم بسوی آن مگر بجهت سه حاجت از برای تجدید وضو یا از برای خوابیدن یا از برای افطار کردن پس هر زمانیکه داخل میشدم بخانهٔ خود وقت افطار کوزهٔ خود را پر از آب میدیدم و بر بالای آن گردهٔ نانی و بر بالای آن نان آنچه که آن روز نفسم میل کرده بود بآن پس آنرا میخوردم و مرا کافی بود و لباس زمستانی در وقت زمستان و لباس تابستانی در وقت تابستان و من آب بخانه میبردم در روز و در خانه میپاشیدم و کوزه را خالی میگذاشتم و طعام میاوردم و مرا حاجتی بآن نبود پس میگرفتم و آن را تصدق میکردم بجهت آنکه آگاه نباشد بر آن مطلب کسی که با من بود معجزهٔ دهم عماد الدین جعفر بن محمد در کتاب ثاقب المناقب روایت کرده از ابو العباس کوفی که گفت مردی مالی حمل کرد که آن را برساند بحضرت قائم و دوست داشت که واقف شود بر معجزهٔ آن بزرگوار پس توقیع از آنحضرت بیرون آمد که اگر طلب کنی رشد را ارشاد خواهی یافت و اگر جستجو کنی مییابی میگوید مولای تو که حمل کن مال را آن مرد گفت پس بیرون آوردم از آنچه با من بود یعنی از مال آنحضرت شش اشرفی نکشیده و باقی را حمل کردم پس توقیع صادر شد که ای فلان وزن کن آن شش اشرفی را که بیرون آوردی بدون وزن و وزن آن شش مثقال و پنج دانک و حبه و نصف حبه است آن مرد گفت پس وزن کردم اشرفیها را پس دیدم چنان است که فرموده

معجزهٔ یازدهم

معجزهٔ یازدهم سعید بن هبة الله راوندی در کتاب خرائج روایت کرده از محمد بن یوسف
که گفت وقتیکه من از عراق برگشتم در شهر مرو و نزد ما مردی بود که او را محمد بن حصین
کاتب گفته میشد و پارهٔ اموال برای صاحب الامر جمع نموده بود از چگونگی احوال آنحضرت از
من پرسید آنگاه دلایلی را که در خصوص آنحضرت دیده بودم باو خبر دادم آنگاه گفت که نزد
من برای صاحب این دین مالی است رای تو چیست و چه باید کرد گفتم آن را نزد حاجز که
نائب آنحضرت است بفرست او گفت آیا بزرگتر از حاجز کسی هست گفتم بلی شیخ ابی القاسم
است گفت اگر روز قیامت خداوند در این باب از من سؤال نماید آیا بگویم که این مرد مرا
بآن واداشت گفتم بلی بگو و او از نزد من بیرون رفت و بعد از چند سال باو ملاقات نمودم
بمن گفت که من همان مردی هستم که بعراق میرفتم درحالتیکه اموالی با من بود برای
صاحب الامر و ترا از قصهٔ خودم خبر میدهم بدرستیکه دویست دینار از عابد بن علی
فارسی و احمد بن علی کلثومی فرستادم و بصاحب دین هم این را نوشتم و مسئلت دعا از آن
حضرت نمودم آنگاه مطابق فرستاده من جواب درآمد و علاوه بر آن نوشته بود که مرا
در ذمهٔ تو هزار دینار بود دویست دینار از آن فرستادی زیراکه در اشتغال ذمهٔ خود نسبت
باقی آن شک نمودی آنچه که نوشته بود مطابق واقع بود که اگر ارادهٔ معامله داشته
باشی یعنی اگر میخواهی که وجوهات بدهی به ابو الحسن اسدی که در شهر ری است تسلیم
کن آنگاه من گفتم که آیا نوشتهٔ او را مطابق واقع یافتی گفت بلی دویست دینار فرستادم
و زیاده از آن نفرستادم زیراکه در آن شک داشتم و خداوند بسبب نوشتهٔ آنحضرت این
شک را از من زایل گردانید راوی گوید دو روز یا سه روز بعد از آن خبر وفات حاجز رسید
و آنگاه نزد آن مرد رفتم و آن را باو خبر دادم و او از شنیدن این خبر اندوهناک گردید گفتم
غمگین مباش زیراکه توقیع تو دو معجزه برای تو ظاهر کرده معجزهٔ اول علم آنحضرت بشک تو
و بقدر اموالی که در ذمهٔ تو بود و دوم امر کردن آنحضرت بمعامله نمودن با اسدی زیراکه
مرگ حاجز را میدانست و از این جهت ترا بمعامله کردن با اسدی امر فرموده

معجزهٔ دوازدهم نیز در آن کتاب از احمد بن ابی روح روایت کرده که گفت زنی از اهل دینور
پی من فرستاد بنزد او رفتم بمن گفت یا ابن ابی روح در سمت ما در دین و ورع از همه محکمتری
من میخواهم که امانتی بتو بسپارم تا اینکه آن را بصاحبش برسانی گفتم انشاء الله میکنم گفت
که اینهائی که در این کیسه مهر کرده شده است دراهمند آن را وا مکن و نگاهی بآنها مکن
تا اینکه آنها را برسانی بکسیکه ترا خبر دهد از چیزیکه در آن کیسه است و این گوشوارهٔ من
است قیمتش ده دینار است و در آن سه عدد مروارید است قیمت آنها هم مساوی ده
دینار است مرا بصاحب الزمان حاجتی هست میخواهم که از آن حاجت پیش از آنکه از او

بپرسم بمن خبری دهد گفتم حاجت تو چیست گفت ده دینار مادرم در عروسی من قرض کرده
است نمیدانم که از که قرض نموده و نمیدانم که آنها را بکه رد نمایم اگر صاحب الزمان از این
قصه خبر داد آنگاه آنها را بهر که او گوید بده بعد از آن ابن ابی روح گفت که بجعفر بن علی که
برادر حضرت عسکری باشد چه بگویم اگر اموال را از من بخواهد گفت اینکه گفتم ما بین من
و او امتحانی است یعنی اگر از آنها که در توی کیسه است خبر بدهد آنگاه آنها را بده بعد از آن
آنها را برداشتم و بیرون آمدم تا آنکه ببغداد داخل شدم و بنزد حاجز بن یزید وشاء آمدم
با و سلام کردم و نشستم آنگاه بمن فرمود که آیا حاجتی و مطلبی داری گفتم این مالی است که
بمن داده شده آن را بتو نمیدهم تا آنکه خبر دهی که آن چه قدر است و که آن را داده اگر از
اینها خبر دادی آن را بتو میدهم گفت که یا بن احمد بن ابی روح آن را ببر بسامره گفتم که لا
اله الا الله هر آینه این کار کار بزرگ بود که اراده آن نمودم پس از آنجا در آمدم و بسامره
رسیدم و در پیش خود گفتم که اول بنزد جعفر میروم بعد از آن فکر نمودم و گفتم که اول بنزد
اهل حضرت عسکری میروم اگر از این امتحان درست آمدند و الا بنزد جعفر میروم پس
بنزدیکی خانه امام حسن عسکری رفتم آنگاه خدمتکاری از خانه بنزد من در آمد و گفت آیا تو
احمد بن ابی روحی گفتم بلی گفت رقعه را بخوان ناگاه دیدم در آن نوشته بسم الله الرحمن الرحیم
یا بن ابی روح عاتکه دختر دیرانی بتو امانت داده کیسه که در آن کیسه بگمان تو هزار درهم
است نه چنین است که گمان نموده بدرستیکه رسم امانت را بجا آوردی که کیسه را وا نکردی
تا بدانی که در آن چه هست و در آن هزار درهم و پنجاه دینار است و نزد تو گوشواره هست که
آن زن چنان گمان نموده که قیمتش ده دینار است و در این گمان صادق است با دو نگین که
در آنست و در آن نیز سه حبه مروارید هست که بده دینار خریده شده حالا بزیادتر از آن
میارزد آن گوشواره را بفلان خدمتکار ما بده آن را باو بخشیدیم بعد از آن ببغداد برو
و آن مال را بحاجز بده و از او نفقه راه را تا بمنزلت بگیر آنچه عاتکه گمان نموده که مادرش
در عروسی او ده دینار قرض نموده و او صاحبش را نمی شناسد چنین نیست بلکه صاحب آن را
که کلثوم دختر احمد باشد میداند لکن چونکه او از جمله ناصبیانست از این جهت از دادن آن
دلتنگ گردید اگر عاتکه بخواهد که آن را بخویشان خود قسمت کند و از ما در این باب اذن
بخواهد هر آینه ما اذن دادیم که آن را بفقراء خواهران خود قسمت نماید یا بن ابی روح
این امتحان را که برای تو شد بجعفر بگو و بمنزل خود برگرد بدرستیکه دشمن مرده و خداوند
زن و مال او را بتو روزی گردانید آنگاه ببغداد برگشتم و کیسه را بحاجز دادم آن را وزن
نمود ناگاه در آن هزار درهم و پنجاه دینار بود سی دینار از آن بمن داد و گفت که مامور
شدم باینکه سی دینار برای نفقه راه بتو بدهم آن را گرفتم و بجائیکه منزل نموده بودم

برگشتم

برگشتم آنگاه کسی بنزد من آمد و گفت که عم تو وفات نمود و اهل و عیالش میخواهند که بنزد ایشان برگردی و رفتم و ناگاه دیدم که عم من وفات یافته و از او سه هزار درهم میراث بمن رسید معجزهٔ سیزدهم در کتاب نجوم روایت کرده از احمد دینوری که گفت بعزم حج از اردبیل بدینور برگشتم در وقتیکه یکسال یا دو سال از وفات امام حسن عسکری ع گذشته بود و خلایق در خصوص امام در حیرت بودند آنگاه اهل دینور بسبب ورود من شاد شدند و شیعیان نزد من جمع شدند و گفتند که نزد ما از مال امام ع شانزده هزار دینار فراهم آمده و احتیاج داریم باینکه آنها را با تو برداریم تا اینکه بهر طریق که لازم است تو آنها را رد نمائی او گوید که گفتم ای قوم ایام ایام حیرت است و در خانه کسی را نمی شناسم ایشان گفتند ما ترا برگزیدیم برای اینکه این اموال را برداری و بجایش برسانی زیرا که کریم و ثقه بودن ترا شناخته ایم و کاری بکن که آنها را بدون حجت و برهان از دست ندهی او گوید که این مال را برداشتم و رفتم وقتیکه بقرمیسین رسیدم در وقتیکه احمد بن حسن آنجا بود آنگاه نزد او رفتم و سلام کردم وقتیکه مرا دید خوشحال گردید بعد از آن هزار دینار در توی کیسه و چند بوقچه پارچه الوان که محکم بسته شده بودند بطرزیکه ندانستم که در توی آنها چه هست بر من تسلیم نمود بعد از آن گفت که اینها را با خود بردار و از دست مده مگر با حجت و برهان و من آن کیسه و بوقچه ها را برداشتم وقتیکه ببغداد وارد گردیدم سوای تفتیش از حال کسیکه نیابت داشته باشد شغل دیگر نداشتم تا اینکه میگوید بمن گفتند اگر میخواهی که این مال بکسی برسد که رسیدن آن لازم است باید بسامره و فلان بن فلان وکیل حضرت قائم را بپرس و خانه امام محمد تقی الآن معمور است مطلب خود را در آنجا مییابی میگوید پس رفتم بسامره و بخانه او و وکیل را پرسیدم دربان گفت که او در خانه مشغول کار است حالا بیرون میآید پس در در خانه انتظار او را کشیدم ناگاه بعد از ساعتی بیرون آمد براو سلام کردم دست مرا گرفت بخانه خود برد و از حال من پرسید گفتم پارهٔ اموال از ناحیه جبل یعنی آذربایجان آورده ام باید که آنها را با حجت و برهان رد کنم گفت بلی بعد از آن طعامی حاضر نمود گفت بخور و استراحت بکن که مشقت بتو رسیده و یکساعت بنماز مغرب مانده هرچه مطلب تو باشد میاورم پس آرام گرفتم تا اینکه قدری گذشت آنگاه آن مرد بنزد من آمد و رقعه پیچیده با او بود و در آن نوشته شده بود بسم الله الرحمن الرحیم احمد بن محمد دینوری آمد و شانزده هزار دینار در کیسه هائی که صفت آنها چنین و چنان است از آنها یکی از فلان بن فلان است در آن فلان قدر دینار است در کیسه فلان کس فلان قدر است تا اینکه همه کیسه ها را شمرده و کیسه فلان بن فلان ذراع شانزده دینار است و بعد از اینها ذکر

نموده بود که از قریهٔ بیبن از نزد احمد بن حسن مادرانی برادر اصواف کیسه آورده که در
آن هزار دینار است با فلان قدر بوقچه پارچه آنها فلان وفلان پارچه اند و رنگهای
آنها فلان وفلان رنگ است تا اینکه همهٔ آنها را بانوع و رنگ بیان نموده بود وقتیکه
اینها را مشاهده نمودم حمد خداوند را بجا آوردم و با و شکر کردم در مقابل چیزیکه با آن بمن
منت گذاشت که شک را از دلم زایل گردانید و در آن رقعه مرا مأمور نموده بود که همهٔ
آن اموال را تسلیم نمایم بکسیکه ابی جعفر عمری امر میکند پس ببغداد برگشتم و نزد ابی جعفر
عمری رفتم وقتیکه با ابوجعفر نائب حضرت صاحب الامر در گفتگو بودیم که چطور رفتم و
چگونه آمدم ناگاه رقعهٔ پیچیده که بمن رسیده بود و در آن رقعهٔ پیچیده کیسه‌ها و پارچه‌ها را
ذکر نموده بود ابوجعفر را مأمور فرموده بود که همهٔ آنها را بمحمد بن احمد قمی تسلیم نماید آنگاه
ابوجعفر لباس خود پوشید و بمن گفت که همهٔ اموال را بردار تا بمنزل محمد بن احمد قمی برویم
من آنها را برداشتم بمنزل او بردم ابوجعفر همهٔ آنها را باو تسلیم نمود بعد از آن بحج رفتم
وقتیکه بدینور برگشتم مردم بنزد من جمع شدند آنگاه رقعهٔ را که وکیل مولای ما صاحب
الامر بمن داده بود آوردم و برایشان خواندم وقتیکه ذکر کیسهٔ که باسم ذراع بود شنیده
گردید آنگاه ذراع افتاد غش نمود در آنحال باو مشغول شدیم تا اینکه بهوش آمد و خداوند را
سجدهٔ شکر نمود و گفت حمد مر خدایرا سزد که بهدایت کردن او ما را منت گذاشت الحال
دانستم که روی زمین از حجت خالی نمیباشد بخدا سوگند یاد میکنم هر آینه این کیسه را
این ذراع بمن داد و احدی سوای خداوند بر آن مطلع نگردید پس از آنجا رفتم بعد از آن
بابی الحسن مادرانی ملاقات نمودم و آن خبر را باو گفتم و رقعه را براو خواندم گفت سبحان الله
اگر در چیزی شک بکنی شک در این مکن که خدا روی زمین را از حجت خود خالی نمیگذارد

معجزهٔ چهاردهم شیخ کلینی در کافی و مفید در ارشاد و شیخ طوسی در غیبت خود به
اسناد معتبرهٔ خودشان روایت کرده اند از بدر غلام احمد بن الحسن گفت وارد جبل
شدم یعنی آذربایجان و من قائل بامامت نبودم و ایشان را جمله دوست میداشتم تا
اینکه یزید بن عبدالله مرد و او از دوستان حضرت امام حسن عسکری بود از جبل و ولایت
ازکوتکین که اسم بزرگ و حکمران آن بلاد بود پس وصیت نمود بمن که بدهم اسب تازی
که داشت باشمشیر و کمربند او را بصاحب الزمان علیه السلام پس ترسیدم که اگر این
کار را بکنم برسد بر من اذیتی از اتباع ازکوتکین پس آن اسب و شمشیر و کمربند را قیمت کردم
بهفصد اشرفی بر ذمهٔ خود که آنها را برداشته تسلیم ازکوتکین بکنم پس از جانب حضرت
صاحب الزمان توقیع مبارک وارد شد بر من از عراق که بفرست بسوی ما هفصد اشرفی
قیمت اسب و شمشیر و کمربند را و من قسم بخداوند که باحدی نگفته بودم پس آن را فرستادم

تمام شد واین قضیه را نیز بنوع دیگر در کتابهای دیگر نقل کرده‌اند وحاصل همه آنها
اطلاع حضرت صاحب الزمان بسر باطنی وامر واقعی آن شخص که اسب وشمشیر را که بند
در بین خود وخداوند عالم قیمت کرده بود وبر ذمه خود گرفته پس امر همایون از جانب صاحب
الامر صادر شد وآنرا ازاو طلب کرد بدون اطلاع احدی بر آن

معجزه پانزدهم محمد بن جریر طبری روایت نموده در کتاب معجزات خود از قاسم بن علا
گفت که بصاحب الزمان سه طغری مکتوب در خصوص سه حاجت خود نوشتم وبه
آنحضرت اعلام نمودم که من مردی هستم که بکبر سن وپیری رسیدم ومرا اولادی نیست
آنگاه از حاجتهای من جواب داد ودر خصوص اولاد جوابی نفرمود پس دو مرتبه چهارم مکتوبی
نوشتم وخواهش کردم که از خداوند درخواست کند تا اینکه برای من ولدی روزی گرداند
آنگاه بمن جواب داده وحاجتهای مرا نوشته ونوشته است که خدایا اورا روزی گردان
ولدی را که او بسبب آن ولد شاد گردد واین حمل را که زن او دارد بگردان ولد ذکور پس
مکتوب بمن رسید در حالیکه من نمیدانستم که کنیز مرا حملی هست آنگاه داخل خانه شدم
واین را از جاریه خود پرسیدم بمن خبر داد که علتی که بسبب آن نمیرسیدم حالا رفع شده
ومدتی بعد از آن پسری برای من از آن کنیز متولد شد مؤلف میگوید مجرد دعا کردن امام
ویا شخص صالح برای فرزند از جهت کسی ومتولد شدن ولد بعد از آن دعا هرچند یکنوع کرامت
است واختصاص بمعجزه امام ندارد ولکن خبر دادن آنحضرت بعد از دعای ولد در این حدیث
براینکه این حمل که زن آنشخص دارد پسر است بدون آنکه آن مرد بداند که زنش حمل دارد
یا نه وبراینکه خداوند برای آن شخص ولد ذکور عطا خواهد فرمود در این زودی وبعد
از این هم موافق خبر ودعای آنحضرت ولد ذکور برای او روزی شود پس البته این معجزه
است وبلکه دو معجزه است یکی خبر دادن از حمل زن ویکی ذکور بودن آن ولد که خبر داده بود

معجزه شانزدهم شیخ فاضل احمد بن علی نجاشی در کتاب رجال خود نقل کرده واز عدول و
موثقین روایت نموده که شیخ علی بن حسین بن بابویه قمی اعلی الله مقامه پدر بزرگوار
شیخ صدوق رحمة الله علیه باب القاسم حسین بن روح وکیل حضرت صاحب الزمان
ملاقات نمود وچند مسئله از او پرسید وبعد از این بتوسط علی بن جعفر بن اسود مکتوبی
بحسین بن روح نوشت ودر آن مکتوب خواهش کرد که رقعه او را که در آن خواهش اولاد
کرده بود بخدمت حضرت قائم برساند پس حضرت قائم توقیع فرمود در جواب آن رقعه که
مطلب ترا از خداوند عالم سؤال کردیم وبزودی دو پسر صاحب خیر برای تو متولد
میشود وبعد از رسیدن توقیع شریف ابوجعفر محمد صدوق وابوعبدالله حسین برادر
صدوق متولد شدند از کنیزی که داشت وحسین بن عبدالله میگفت که از شیخ ابوجعفر

صدوق شنیدم که میگفت من بسبب دعای امام زمان صاحب الامر متولد شده ام وبا
این فخر میکنم وشکر مینمایم مؤلف گوید صاحب خبر بودن مرحوم صدوق بر تمامی اهل
اسلام وبلکه بعلماء سایر ادیان واضح است ومعجزه بودن این حدیث از چند جهت معلوم
است یکی بودن اولاد از برای پدر صدوق بدعای انحضرت ویکی خبر دادن ان بزرگوار از
برای او بد وپسر پیش از وجود ایشان ویکی خبر دادن انحضرت بصاحب خیر بودن ان دو
پسر وهمچنان شد معجزهٔ هفدهم در کتاب ارشاد از ابن قولویه واو از کلینی واو از علی
بن محمد روایت کرده که گفت خبر داد بمن بعضی از اصحاب ما که مرا مولودی متولد گردید ه
انگاه مکتوبی نوشتم ودر ان مکتوب در خصوص ختنه او در روز هفتم ولادت ان از حضرت
صاحب الامر اذن طلبیدم در جواب ان رسید که مکن بعد از ان در روز هفتم ویا هشتم ان
مولود وفات کرد وبعد از ان وفات او را نوشتم در جوابش رسید که بزودی ترا دو نفر پسر
متولد میشود که بعد از وفات تو خلف وجانشین تو خواهند شد اول ایشان را احمد نام
کن ودوم را جعفر پس بعد از چندی ان دو پسر متولد شدند چنانچه انحضرت نوشته بود
وبعد از ان برای حج اماده شدم ومردم را وداع کردم میخواستم که بیرون بروم پس ناگاهان توقیع
انحضرت رسید که ما این سفرت را نا خوش میداریم امر با تو است ومختاری ومن از این خبر
دلتنگ شدم ودر جواب انحضرت نوشتم که اطاعت کردم مگر اینکه بسبب باز ماندنم از حج
غمناک هستم بعد از ان توقیع رسید که دلتنگ مباش زیرا که سال اینده حج خواهی کرد
انشاء الله پس سال اینده نوشتم واذن طلبیدم در جواب اذن در امد پس نوشتم با محمد بن
عباس هم کجاوه شدم زیرا که بامانت ودیانت او وثوق دادم پس توقیع رسید که چه خوب
هم کجاوه است اسدی واگر بیاید کسی دیگر را در عوض او اختیار مکن پس بعد از چند روز اسدی
ناگهان رسید وبا او هم کجاوه شدم معجزهٔ هیجدهم در کافی از علی بن محمد واو از سعید
بن عبد الله روایت کرده گفت که حسن بن نضر وابی صدام وجماعتی بعد از وفات حضرت
عسکری در خصوص اموریکه در دست وکلاء انحضرت بود گفتگو نمودند واراده کردند صاحب
این امر را تفحص نمایند انگاه حسن بن نضر بنزد ابی صدام امد وگفت من اراده حج دارم ابی
صدام گفت ان را امسال تاخیر کن حسن گفت ناچارم باید بروم زیرا که خواب دیدم ووحشت
کردم از جهت تاخیر ان پس پارهٔ اموال خود را بحضرت صاحب الامر وصیت نمود و
احمد بن حماد را وصی خود قرار داد وباو امر نمود که چیزی از دست خود ندهد مگر بعد
از ظهور امر حضرت صاحب الامر پس حسن حرکت کرد وارد بغداد شد وخودش گفت که
خانهٔ کرایه کردم ودر انجا منزل نمودم در انحال بعضی از وکیلهای انحضرت قدری پارچه
وقدری دینار اورد ونزد من گذاشت گفتم اینها چه باشد گفت چیزی است که میدانی

وبعد ازان یکی دیگر از وکلاء مثل ان مال را اورد وبعد ازاو هم دیگری اورد تا اینکه مال زیادی در منزل من جمع شد وبعد از اینها احمد بن اسحق هرچه در نزد او بود بنزد من اورد و من در انحال تعجب نمودم ودر خصوص این اموال تفکر میکردم پس ناگاه توقیع از حضرت صاحب الامر بمن رسید که وقتیکه از روز فلان قدر گذشت همه ان اموال را بردار نزد من اور پس من کوچ کردم وهمه ان اموال را برداشتم ودر راه بیشصت نفر قطاع طریق و راهزن بودند واز ایشان بحمد الله گذشتم تا اینکه بسامره رسیدم ودر جائی فرود امدم پس در انحال توقیعی رسید که هرچه با تو هست بردار وبیا انگاه همه انها را در توی سله دو نفر حمال گذاشتم وقتیکه بدهلیز رسیدم غلامی سیاهی دیدم او گفت تو حسن بن نضری گفتم بلی گفت داخل خانه شو داخل صحن شدم واز انجا داخل خانه شدم ودر انجا خالی کردم وحمالها رفتند پس ناگاه در میان خانه پرده بنظرم رسید ازپس ان صدا کرده شدم یا حسن بن نضر حمد خداوند را بکن در عوض چیزیکه بان بر تو منت گذاشت و شک را بدل خود راه نده زیراکه شیطان دوست میدارد که تو شک بکنی پس دو پارچه کفن ازپس پرده بیرون نمود وبمن فرمود که اینها را بردار که بزودی باینها محتاج خواهی شد پس انها را گرفتم واز انجا بیرون امدم وسعید بن عبد الله که راوی است گفت که حسن بن نضر از ان سفر برگشت در ماه رمضان وفات کرد وبا ان دو پارچه کفن کرده شد مؤلف گوید درین حدیث چند معجزه است وبا تفکر معلوم میشود مثل اوردن وکلاء اموال انحضرت را بنزد این شخص وحال انکه او وکیل نبود ومثل وارد شدن توقیع انحضرت براو ناگهان وامر کردن براو که ان اموال را بردار وبنزد ما بیاور ومثل رسیدن توقیع دیگر برای او بمجرد رسیدن او بسامره ومثل شناختن غلام انحضرت این شخص را بمجرد دیدن وبلکه سالم بودن او از راهزنان ومثل کفن دادن برای او وخبر دادن از مرگ او بزودی وجهت همه اینها هدایت یافتن این شخص است وزائل شدن شک او است ویقین کردن او هست بامامت حضرت صاحب الامر علیه السلام چنانکه خودش فرمود

معجزه نوزدهم شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده از شیخ مفید واو از محمد بن احمد صفوانی که گفت من در شهر ران بودم از بلاد اذربایجان در نزد قاسم بن علا واو حضرت امام علی النقی وحضرت امام حسن عسکری را دریافته بود وبعد از حضرت عسکری توقیعات صاحب الامر بتوسط محمد بن عثمان وبعد از او بتوسط حسین بن روح همه اوقات باو میرسید وقطع نمیشد ناگاه تخمینا دو ماه توقیع انحضرت از او قطع شد وقاسم بن علا ازین جهت ترسید ومضطرب شد وبعد ازان در وقتیکه ما نزد او بودیم وطعام میخوردیم ناگاه دربان خوشحال داخل شد وباو

گفت که قاصدی درصورت قاصدهای عراق است وارد گردید درانحال قاسم ازشنیدن
این خبر شادگردید وروبسمت قبله گردانید وسجدهٔ شکر نمود پس قاصد وارد منزل او
شد وبردوش او خرجینی بود وقتیکه قاسم اورا دید ازجایش برخاست باو معانقه
نمود واورا درپیش خود نشانید بعد ازان طعام خوردیم وان مرد برخاست ومکتوبی پیچیده
که ازنیم ورق بیشتر بود درآورد وبقاسم داد آن راگرفت وبوسید وبکاتب خود داد و
ابوعبدالله آن را ازاو گرفت ومهرش را برداشت وخواند وتااینکه قاسم خبر غم انگیزی
ازان مکتوب فهمید وگفت یا اباعبدالله خیر باشد گفت خیراست قاسم گفت خیر باد ترا
آیا درخصوص من چیزی درآمده ابوعبدالله گفت اگر ناخوشی نداری پنهان نمیدارم
قاسم گفت آن چیست گفت خبر وفات تواست چهل روز بعد از رسیدن مکتوب باینجا
وفات خواهی یافت وهفت پارچه کفن برای تو فرستاده شده ازجانب حضرت قائم ع
قاسم گفت که مرگ را باسلامتی دینم قبول نمودم ابوعبدالله گفت باسلامت دینت قبول
میکنی آنگاه قاسم خندید وگفت بعد ازین آرزوی زندگی ندادم درانحال آن مرد قاصد بر
خاست سه طاقه پارچهٔ یمنی وعمامه ودوطاقه پارچهٔ دیگر ودستمالی ازخرجینش درآورد
بقاسم تسلیم نمود ودرنزد وی پیراهنی هم بود که آن را حضرت امام رضا ع باو خلعت داده
بود وقاسم دوستی داشت که عبدالرحمن بن محمد مستیزی میگفتند واو از دوستان اهل
بیت نبود ودران زمان همان عبدالرحمن باینجا آمده بود قاسم درانحال بدونفر شیخ از
اهل همان بلد گفت که این مکتوب را بعبدالرحمن بخوانید بلکه او هدایت بیابد زیراکه
هدایت یافتن او را دوست میدارم که خداوند عالم بسبب خواندن این مکتوب او را
هدایت کند پس ایشان باو گفتند این مکتوب درحوصلهٔ شیعه نمیگنجد وچگونه میشود
که دل عبدالرحمن گنجایش آن داشته باشد قاسم گفت بجهت میل من بهدایت او این
مکتوب براو خوانده شود وبعد ازان چون سیزدهم ماه رجب رسید عبدالرحمن درآمد
وبعد ازسلام آن مکتوب را قاسم درآورد باو گفت که این را بخوان ودرپیش خود تأمل و
تفکر بکن عبدالرحمن آن را خوانده وقتیکه بخبر مرگ قاسم رسید مکتوب را انداخت وبقاسم
گفت تقوای خدا را پیش گیر وازغضب او بپرهیز تو مردی که درتدین بردیگران زیادتی
داری وعقلت دردست خودت است وخداوند میفرماید ما تَدْرِی نَفْسٌ مَاذَا
تَکْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِی نَفْسٌ بِأَیِّ أَرْضٍ تَمُوتُ یعنی هیچکس نمیداند که فردا چه خواهد
کرد ونمیداند که درکدام زمین میمیرد ونیز فرموده عَالِمُ الْغَیْبِ فَلَا یُظْهِرُ عَلَىٰ غَیْبِهِ
أَحَدًا یعنی خداوند داننده غیب است احدی را بر غیب خود مطلع نمیکند آنگاه قاسم
خندید وباو گفت آیه را تمام بکن إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ یعنی این آیه دلیل است

بر اینکه برگزیدگان خدا نیز غیب را میدانند و بعد از ان قاسم گفت که من میدانستم که تو چنین خواهی گفت ولکن تو از امروز تاریخ بگذار اگر بعد از روزی که درین مکتوب نوشته شده زنده ماندم آنگاه بدان که من اعتقاد صحیح ندارم و اگر وفات نمودم در ان وقت بنفس خود نگاه کن و ببین که اعتقادت چگونه است پس عبد الرحمن در ان روز تاریخ گذاشت و از هم جدا شدند پس قاسم در روز هفتم از رسیدن مکتوب تب کرد و در همین روز مرض او شدت نمود تا انکه راوی میگوید بعد از ان کاغذی طلبید و وصیت خود را نوشته و اراضی که در دست داشت مر صاحب الامر را بود که پدرانش با نحضرت وقف کرده بودند و از جملهٔ وصیتهای او بحسن این بود که ای پسر من اگر با مر وکالت صاحب الزمان اهل شدی آنگاه مر معیشت خود را از نصف اراضی من که مشهور بفرجید است قرار ده وقتیکه روز چهلم شد در وقت طلوع صبح قاسم وفات نمود در انحال عبد الرحمن بنزد او آمد در حالتیکه سر و پا برهنه در بازار میدوید و صدا و استغاثه از او بلند بود و مردم این کار را بر او بزرگ خیال نمودند زیراکه با قاسم در مذهب مختلف بودند مردم از او میپرسیدند که این چیست که بر خود میکنی او گفت ساکت شوید بدرستیکه من چیزی دیدم که شما ان را ندیدید و تشییع جنازه نمود و از اعتقادش که داشت برگشت و بسیاری از اراضی خود بحضرت صاحب الامر وقف کرد و قاسم را غسل دادند و با هشت پارچه باو کفن کردند اول پیراهن امام رضا را باو پوشانیدند و از بالای ان هفت پارچه بود که از عراق از حضرت صاحب الامر باو رسیده بود و بعد از اندک زمانی تعزیت‌نامهٔ از مولای ما حضرت حجة بن الحسن به پسر او حسن رسید و در اخر آن نوشته بود که خداوند طاعت خود را بتو الهام نماید و از معصیت خود ترا دور گرداند و بدرستیکه پدر ترا برای تو پیشوا و کارهای او را برای تو جانشنی قرار دادیم معجزهٔ بیستم شیخ طوسی در غیبت خود روایت کرده از جماعتی که از حسن بن حمزهٔ علوی او از علی بن محمد کلینی او گفته که محمد بن زیاد صُمیری بخدمت صاحب الامر مکتوبی نوشت و در ان مکتوب کفنی برای تیمن و تبرک از ان بزرگوار خواهش نموده پس توقیع رسید در جواب او که تو در سال هشتاد و یکم بکفن محتاج خواهی شد پس در همان سال مزبور وفات کرد و یکماه قبل از وفات او کفنی از آن حضرت باو در رسید و این حدیث را در کتاب نجوم نیز روایت کرده است

معجزهٔ بیست و یکم و نیز در ان کتاب روایت کرده از جماعتی از جماعتی و ایشان از ابی سورة که گفت بعزم زیارت عرفه بسمت قبر مطهر حضرت سید الشهداء متوجه گردیدم و زیارت روز عرفه را در انجا یافتم و زمانی که وقت عشا در رسید برخاستم مشغول نماز گردیدم وقتیکه بخواندن سورهٔ حمد ابتدا نمودم ناگاه جوان خوش روی که جبهٔ سیفی در بر داشت

او هم ابتداء بخواندن آن سوره نمود و قبل از من تمام کرد وقتیکه صبح کردم با هم از دو صحن
بیرون رفتیم زمانی که بکنار نهر فرات رسیدیم بمن گفت تو اراده کوفه داری برو آنگاه
من از آب فرات رفتم او بیابان را پیش گرفت در آنحال بر مفارقتش تأسف خوردم از آن
راهی که میرفتم برگشتم ناگاه دیدم که ما در عونی که در کنار خندق است هستیم در
آنحال آن جوان گفت که تو بسیار تنگی و تهی دستی داری و صاحب عیال هم هستی نزد ابی
طاهر زراری برو و او از خانه بیرون میآید در حالتیکه دستش بخون گوسفند قربانی
خون آلود است در آنحال باو بگو که جوانی که صورت وصف او چنین و چنان بود بتو
میگوید که کیسه که در آن بیست دینار است که آن را بعضی برادرانت نزد تو آورده با این
مرد بده آنگاه آن را از او بگیر ابی سوره گوید که بسمت خانه ابی طاهر زراری چنانکه آن
جوان گفته بود رفتم و برای او آنجوان را وصف کردم او گفت که الحمد لله و بعد از آن داخل
خانه شد و کیسه را در آورد بمن داده بعد از آن برگشتم مؤلف میگوید این معجزه بچند سند
نقل شده و در آن کتاب بطریق دیگر و مضمون دیگر روایت کرده و حاصل همه یکی است
و این حدیث مشتمل است بر چند معجزه اوّل انکه خبر داد برای سوره که تو اراده کوفه
داری دوّم انکه خود شان را در عونی در کنار خندق کوفه دیدند بناگهان در زمان
اندك با بودن مسافت بسیار از کربلا تا آنجا سیّم انکه خبر داد از تنگی و تهی دستی ابی سوره
و ضیق معیشت او و صاحب عیال بودن او چهارم خبر دادن از حال ابی طاهر و خون
آلود بودن دست او پنجم خبر دادن از کیسه که بیست دینار داشت و آن را بعضی از
برادرانش آورده بود و همین ابی طاهر وکیل حضرت قائم بود قبل از غیبت آنحضرت و در
روایت دیگر فرمود که با بی طاهر بگو که بتو چنین گفته میشود که کیسه دینار را که در نزد
پایه تخت تو است با این مرد بده پس بنا بر این روایت این هم یك معجزه است

معجزه بیست و دوّم و نیز شیخ طوسی در غیبت بچند سند روایت از ابی غالب زراری کرده
که از کوفه آمدم و با مردی از برادران دینی خود رفیق شدم تا انکه میگوید رفیق من گفت
رغبت بملاقات ابی جعفر داری تا اینکه با او عهد و پیمان ببندی زیراکه او درین روزها
برای اینطائفه منصوب است و من از او خواهش دارم که بناحیه مقدسه یعنی بحضرت صاحب
الامر دعائی در حق من استدعا نماید گفتم بلی رغبت دارم آنگاه رفتیم بمجلس او و جماعتی را
از اصحاب ما در نزد او دیدیم و براو سلام کردیم و نشستیم در آنحال ابی جعفر برفیق من متوجه
گردیده و از او پرسید که این جوان که باشد گفت مردی است از اولاد زرارة بن اعین که
از صحابه حضرت صادق بود گفت ایشان از اهل خاندان بزرگند و در این امر بلند پایه اند
پس رفیق من باو گفت ای سید ما در خصوص دعا مکتوبی از تو خواهش دارم که بنویسی گفت

بلی مینویسیم ومن وقتیکه آن را شنیدم بخاطرم رسید اینکه من هم مثل این را خواهش کنم ودر دلم چیزی بود که با احدی اظهار ننموده بودم وآن این بود که مادر پسرم ابو العباس با من بسیار مخالفت وبد رفتاری میکرد وبا وجود این بد سلوکی من با او محبت مینمودم ودر پیش خود گفتم که از او درخصوص این خواهش دعا میکنم بطرزیکه آن را بیان نمیکنم این قدر میگویم درخصوص امریکه بمن ضرور شده التماس دعا دارم پس گفتم باو که من از تو حاجتی سؤال میکنم گفت آن حاجت چیست گفتم دعای فرج است برای من درخصوص امری که برای من مهتم گردیده پس کاغذی طلبید وحاجت مرا در آن نوشت بحضرت صاحب الامر که مردی ندارد درخصوص امریکه برای او مهتم گردیده التماس دعا دارد ورقعه را پیچید وما هم برگشتیم وبعد از چند روز از آن ماجری رفتیم گفت میخواهی که بنزد ابی جعفر برویم تا اینکه مطالب خود را که باو گفتیم بپرسیم که جواب آنها چگونه آمد آنگاه باو رفتم بمجلس او وقتیکه نشستیم رقعه را در آورد دیدیم که مطالب بسیاری در آن نوشته پس متوجه رفیق من شد وجواب مسئله او را باو خواند وبعد از او متوجه من گردید وخواند که نوشته بود خداوند عالم درخصوص سؤال زوار حال شوهر وزن را اصلاح نمود پس از انجا برخاستیم واین ماجری بر من بزرگ آمد رفیقم بمن گفت که جواب این امر بتو رسید گفتم از آن تعجب میکنم گفت از چه راه تعجب میکنی گفتم بجهت اینکه آن امر سری بود که سوای خداوند ومن کسی آن را نمیدانست او از آن سر بمن خبر داد رفیقم گفت آیا شک میکنی در امر ناحیه مقدسه از آن سر بمن نیز خبر ده تا ببینم آن چه بوده است پس آن را باو خبر دادم او از آن نیز تعجب نمود بعد از آن قضای خداوند چنان نمود که بر کوفه وبخانه خود وارد شدم وقبل از آن مادر ابو العباس عیال من مرا ناخوش میداشت ودر خانه خود بوده در آنحال بمنزل من آمد و از من عذر خواست واز من دلجوئی نمود وطریقه موافقت والفت را با من پیش گرفت ومخالفت را ترک نمود تا آنکه مرگ ما را از هم دیگر جدا نمود

معجزه بیست وسیم در کتاب کمال الدین مرحوم صدوق روایت نموده از اوستاد خود محمد بن ولید واو از سعد واو از علان کلینی واو از محمد بن شاذان که گفت مالی از برای صاحب الامر نزد من جمع شد وفراهم گردید وقدر آن چهار صد وهشتاد درهم بود ومن از فرستادن همین مقدار بی آنکه آن را پانصد درهم بکنم ابا نمودم پس بیست درهم از مال خود بر آن علاوه نمودم وبنزد محمد بن جعفر که وکیل آنحضرت بود فرستادم وبیست درهم خودم را در مکتوب ننوشتم وبعد از آن محمد بن جعفر قبض رسیدی از آنحضرت بمن فرستاد ودر آن نوشته بود که پانصد درهم بمن رسید با بیست درهم از آن مقدار از برای تو بود وباقی آن از دیگران واین روایت را در کتاب ارشاد از ابن قولویه واو از کلینی واو از علی بن علی واو از محمد بن شاذان روایت کرده

و در خرایج راوندی نیز از محمّد بن شاذان روایت نموده معجزهٔ بیست و چهارم ایضاً در
کمال الدّین از پدرش و او از سعد و او از اسحق بن یعقوب روایت کرده که گفت که از شیخ
عمری که نائب حضرت صاحب الامرؑ بوده شنیدم که میگفت با مردی از اهل عراق مصاحبت
نمودم و نزد او مالی از برای حضرت صاحب الزّمانؑ بود او همان مال را فرستاد بخدمت آن
حضرت پس آن بزرگوار برگردانید آن مال را و با و فرموده بود یعنی در توقیع که مال پسر
عمّ خود را که چهارصد درهم است از میان این اموال بیرون کن پس آنگاه آن مرد مبهوت
شده تعجّب نمود و بحساب اموال خود نظر کرد در دست او زمین محلّ زراعتی مر پسر عمّ او را
بود و بعضی از آن زمین را بپسر عمّش ردّ نموده بود و جملهٔ از آن را نگهداشته بود و وقتیکه
محاسبه تمام کرد دید که حاصل زمین پسر عمّ او چهارصد درهم است همان قدری که
آنحضرت در توقیع فرموده بود پس آن مقدار از آن مال بیرون کرد و باقی آن را فرستاد
آنحضرت قبول فرمود معجزهٔ بیست و پنجم و نیز در آن کتاب از پدرش از سعد از ابی حامد
مراغهٔ از محمّد بن شاذان روایت کرده که گفت مردی از اهل بلخ اراده نمود که مالی و رقعهٔ
بفرستد و در آن رقعه کتابتی نبود لکن انگشت خود را در آن مانند نوشتن گردانیده بود
بدون اینکه خطّی و کتابتی در آن حادث شود آنگاه بفرستادهٔ خود گفت که این مال را
بردار و هرکس قصّهٔ آن را بتو اخبار نماید و از آن رقعه هم جواب دهد هر اینه آن مال را
باو تسلیم کن پس آن مرد اموال را برداشت بسامره وارد شد و بنزد جعفر رفت و باو گفت که
مالی آورده ام و صاحب آن چنان گفته که هرکس از قصّهٔ آن مال خبر دهد و ازین رقعه
جواب دهد مال را باو بده جعفر گفت آیا در مسئلهٔ بداء و در امکان آن اعتقاد داری
گفت بلی جعفر گفت که صاحب این مال را بداء واقع شد و از آن رای برگشت و حالا تو را امر
میکند که آن را بمن تسلیم نمائی آن فرستاده گفت باین جواب قناعت کرده مال را نمیدهم
پس از نزد او بیرون رفت و شروع نمود منزلهای اصحاب ما را میگشت پس ناگاه از جانب
حضرت صاحب الامرؑ توقیع در آمد بدین مضمون که این مال است که در خصوص آن
مکر و حیله کرده شده یعنی جعفر مکر نمود که بلکه آن را اخذ کند و قصّهٔ آن مال آنکه در
بالای صندوقی بوده دزدها داخل خانه شدند هرچه که در توی صندوق بود دزدیدند
و این اموال سالم ماندند و امّا جواب همان رقعه که بانگشت نوشته شده پس خواهش
دعا نموده بودی و خداوند مطلب ترا بر آورد پس هر دو جواب آنحضرت موافق بودند با واقع
بیست و ششم نیز در آن کتاب از حسن بن فضل یمانی روایت کرده که گفت من بسامره
رفتم ناگاه کیسهٔ که در آن چند دینار بود با دو طاقه پارچه برای من از جانب حضرت
صاحب الامرؑ بیرون آمد و من قبول نکردم و پس گردانیدم و در پیش خود گفتم که من در

نزد آنحضرت مرتبه و منزلت بلندی دارم و قبول آنها باعث ذلت من است و بعد از آنکه
آنها را پس دادم نادم و پشیمان شدم پس رقعه نوشتم و معذرت خواستم از رد آنها و بعد
از آن بخلوت داخل شدم و در پیش خود میگفتم که اگر آن همیان را بمن برگردانند آن را وا
نمیکنم و خرج نمینمایم تا اینکه آن را نزد پدرم ببرم او بمصرف آن داناتر است از من پس
ناگاه توقیع از آنحضرت وارد شد که در رد همیان خطا کردی زیرا که ندانستی بسیار
شده است که اینگونه ملاطفت را نسبت بدوستان خود کرده ایم و بسیار اتفاق افتاده
است که ایشان این را برای تبرک و تیمن از ما خواهش نموده اند و تو از جهت پس دادن احسان
ما را خطا کردی وقتیکه در خصوص این خطا از خدا طلب مغفرت کردی در نفس خود
خداوند از تو میگذرد و چون عزم و نیت نمودی که دینارهای آن همیان را نگه بداری
و در معیشت خود صرف نکنی از این جهة ما آنها را از تو باز داشتیم و بتو ندادیم و آن دو
طاقه پارچه را بتو فرستادیم برای اینکه با آنها احرام حج ببندی پس راوی گفت که در
خصوص دو مطلب رقعه نوشتم و خواستم که در خصوص مطلب سیم هم بنویسم آنگاه در
نفس خود گفتم گاه هست که آن را ناخوش بدارد و آن را ننوشتم ناگاه جواب آن دو
مطلب و جواب مطلب سیم نیز که ننوشته بودم در رسید تا آنکه میگوید برگشتم ببغداد
و بسبب اقامه من در آنجا دلتنگ شدم و در نفس خود گفتم که میترسم در این سال حج
نکنم و بمنزل خود برنگردم آنگاه برای جواب رقعه که در این خصوص نوشته بودم بنزد
ابی جعفر نائب آنحضرت رفتم فرمود برو بمسجدیکه در فلان جا است در آنجا مردی میاید
از چیزی که بآن احتیاج داری خبر میدهد پس بآن مسجد رفتم ناگاه مردی داخل
شد و بر من سلام کرد و تبسم نمود و از جانب آنحضرت بود گفت مژده باد ترا در این
سال حج میکنی و بنزد اهلت با صحت و با سلامت برمیگردی پس بنزد ابن وجنا رفتم
از او خواهش کردم که محلی برای من کرایه نماید و او نیز نائب آنحضرت بود و نیز خواهش
نمودم که هم کجاوه برای من پیدا کند و او قبول نکرد و بعد از چند روزی با او ملاقات
کردم و بمن گفت که چند روز است که پی تو میگردم بدرستیکه بمن نوشته شده یعنی
از آنحضرت که قبل از همه برای تو محلی کرایه بکنم و هم کجاوه برای تو پیدا نمایم راوی
گفت که حسن بن فضل که این احادیث را نقل کرده بمن گفت که در این سال بده معجزه
مطلع گردیدم

معجزهٔ بیست و هفتم و نیز در آن کتاب بسند خود از محمد بن هرون
روایت کرده که او گفت از برای حضرت صاحب الامر در ذمهٔ من پانصد دینار بود
در شبی که در آن باد تند و تاریکی بمرتبهٔ شدت بود در بغداد بودم و اضطراب تمام
داشتم زیرا که در عاقبت کار خود و نفع و ضرر آخرت خودم متفکر بودم در پیش خود گفتم

که چند باب دکاکین دادم که انهارا بپانصد وسی دینار خریدم همه انهارا درعوض پانصد دینار انحضرت بآن بزرگوار دادم پس درانحال کسے ازجانب انحضرت درامد و انهارا درعوض پانصد دینار قبض نمود وحال انکه پیش ازانکه ان را بزبان بیاورم چیزے دراین خصوص ننوشته بودم واحدے هم ان را ازمن نشنیده بود

معجزهٔ بیست وهشتم نیزدران کتاب ازپدرش وازسعد واوازابو القاسم بن ابی حابس روایت کرده که اوگفت من همه سال درنیمهٔ شعبان حضرت امام حسین را زیارت میکردم وسالی ازسالها قبل ازنیمهٔ شعبان بسامره رفتم وقصد نمودم که امسال بزیارت نروم وقتیکه ماه شعبان داخل شد درپیش خود گفتم که ترک نمیکنم زیارتی را که همه اوقات میکردم انگاه بعزم زیارت بیرون رفتم وقبل ازین هروقت که بسامره وارد میشدم باتقعه یامراسلهٔ ایشان راازامدنم بآنجا مطلع میساختم دراین دفعه بابو القاسم بن حسن وکیل انحضرت گفتم که ایشان راازامدن من مطلع مکن زیراکه میخواهم این دفعه زیارت من خالص گردد درانحال دیدم ابو القاسم نبسّم کنان نزد من امد وگفت این دو دینار نزد من فرستاده گردید وگفته شد یعنی ازجانب انحضرت که اینهارا بحابسی بده واورا بگو که هرکه درکارخدا باشد خداوند هم درکاراو میشود وبعد ازان درسامره بشدّت مرض مبتلا شدم بطرزیکه ازهلاکت ترسیدم وبرای مرگ مهیّا شدم ناگاه ظرفیکه دران دوی سائقه بنفشه بود نزد من فرستاده گردید وببوئیدن انها مامور شدم یعنی ازجانب ان حضرت پس ازبوکردن انها فارغ نشده بودم ناگاه ازبیماری صحت یافته وبحال امدم و بعد ازان قرض داری داشتم وفات نمود انگاه دراین خصوص خیال کردم که بشهر واسط بروم وازورثهٔ ان دَین خودرا بگیرم ودرنزد خود خیال کردم که ان شخص تازه مرده است ونیزورثهٔ اومیروم امید هست که بحق خود برسم پس دراین خصوص رقعهٔ بانحضرت نوشتم و اذن طلبیدم پس جواب درامد که ماذون نیستی وبعد ازمدّتی دوباره نوشتم بازماذون نشدم وقتیکه دوسال گذشت ازین ماجری پس بدون اینکه من چیزی بانحضرت نوشته باشم توقیعی درامد که بنزد ایشان برو پس رفتم وبحق خود رسیدم وبرخداوند شکر نمودم

معجزهٔ بیست ونهم ونیزدران کتاب روایت کرده ازابو القاسم بن ابی حابس که اوگفته محمد بن محمد فقری رقعهٔ بحضرت صاحب الامر نوشت والتماس دعا مینمود درخصوص اینکه ازشر دخترانش محفوظ گردد وحج بیت الله براو میسر شود واموال او باو برگردد پس ازهرچه که سؤال نموده بود جواب امد وهمه مطالب اوقبول شده بود درتوقیع ان حضرت پس درهمان سال حج نمود وچهارنفر ازدخترانش که همه ایشان شش نفر بودند وفات کردند واموال اونیز باو برگردانده که ازاوگرفته بودند وغصب کرده بودند

معجزهٔ سی ام در خرایج از ابی القاسم بن حابس روایت کرده او گفته که من زنی داشتم از دوستان اهل بیت بوده و مدتی بود که از هم جدا شده و هم خوابگی نداشتیم روزی نزد من آمد و گفت که اگر مرا طلاق داده اعلام کن گفتم طلاق نداده ام در همان روز با او نزدیکی کردم و بعد از یکماه بمن نوشت که از من آبستن شده است آنگاه رقعه در خصوص حامله شدن زن و در بارهٔ خانه که دائماً دم بحضرت صاحب الامر ع وصیت کرده بود نوشتم و در آن خواهش نمودم که آنخانه بمن فروخته گردد و در ادای ثمنش مهلت داده شوم توقیع در آمد که آنچه خواهش نمودی دادیم و از نقل زن و از حمل آن دست بردار یعنی آن زن حامله نیست پس بعد از آن زن بمن نوشت که آن مکتوبی که در خصوص حمل نوشته بودم غلط بوده و حامله بودنم اصلی ندارد پس موافق واقع شد فرمودهٔ آنحضرت

معجزهٔ سی و یکم و ایضاً در کمال الدین روایت کرده بسند خود که حسن بن یحیی علوی پسر برادر طاهر بما خبر داد گفت که ابوالحسن علی بن احمد بن عقیقی در سال دویست و نود و هشتم بنزد علی بن عیسی بن جراح که در آن ایام وزارت داشت برای اصلاح امورات اراضی خود آمد و مطلب خود را از او خواهش نمود او گفت که از خویشان تو در این شهر بسیارند اگر بنا را بر این بگذاریم که هرچه ایشان بخواهند ما بدهیم از عهدهٔ آن نمیتوانم بدر آیم آنگاه ابوالحسن گفت که من حاجت خود را از آن وجودی میخواهم که بر آوردن حاجت من در دست اوست علی بن عیسی گفت که او کیست گفت خداوند عالم بعد از آن با غیظ و غضب از آنجا بیرون رفت او گوید که از نزد او بیرون رفتم در حالتیکه میگفتم که خداوند صبر دهنده است از جهت همه هلاک شده و تلافی کنندهٔ همه مصائب است پس از آنجا برگشتم ناگاه رسولی از پیش حسین بن روح نائب صاحب الامر علیه صلوات الله نزد من آمد و این ماجری را با و شکایت نمودم او رفت شکایت مرا بحسین بن روح رسانید بعد از آن بنزد من برگشت صد درهم نقد و یک طاقه دستمالی و قدری حنوط با چند پارچه کفن نزد من آورد و گفت که مولای تو بتو سلام میرساند و میگوید که هر وقتیکه امری از امورات ترا محزون واندوهگین گرداند این دستمال را بروی خود بمال زیراکه آن دستمال دستمال مولای تست یعنی صاحب الزمان ع و این درا هم و حنوط و کفنها را بگیر حاجت که داری هم در شب اینده بر آورده میشود وقتیکه بمصر رسیدی ده روز قبل از تو محمد بن اسمعیل وفات مییابد بعد از او تو وفات میکنی و این کفن کفن تواست و این حنوط حنوط تواست و این درهم ها بعد از وفات تو برای تو صرف میشود پس آنها را گرفتم و نگه داشتم و رسول آنحضرت برگشت بعد از آن در مشاغل که نام موضعی است در پشت در خود ایستاده بودم ناگاه در را کوبیدند بغلام خود گفتم که نگاه کن ببین که او

کیست که در میگوید گفت که غلام حمید بن محمد کاتب پسر عم وزیر است آنگاه او را بنزد من داخل نمود او بمن گفت که وزیر طلبیده است آقای من میگوید که سوار شو نزد من بیا تا آنکه با هم نزد وزیر برویم راوی گوید سوار شدم و آمدم تا آنکه بر سر راه تو از و دار ان رسیدم ناگاه حمید را دیدم که نشسته منتظر من است وقتیکه مرا دید از دستم گرفت با هم سوار شدیم و بمنزل وزیر داخل شدیم در آنحال وزیر بمن گفت خداوند حاجت ترا برآورد و از من معذرت خواست و احکامی که در خصوص مطلب من نوشته بود مهر کرده شده بمن داد پس آنها را گرفتم بیرون آمدم تا آنکه راوی گوید عقیقی بعد از آن از آنجا بیرون شد بمصر رفت و اراضی خود را چنانچه وزیر حکم داده بود اخذ نمود بعد از آن ده روز قبل از او محمد بن اسمعیل وفات یافت بعد از او عقیقی برحمت خداوند رفت و با همان کفنها که باو داده شده بود از جانب صاحب الامر کفن کردند و آن درا هم نیز برای او صرف شد

معجزه سی و دوم ایضا در کمال الدین از محمد بن علی بن متیل روایت کرده او گفته که عمم جعفر بن محمد مشهور بعمری نائب حضرت صاحب الامر مرا طلبید و چند طاقه پارچه نشان دار با کیسه که درا هم چندی در آن بود در آورده بمن داد و گفت که باید در این وقت بشهر واسط بروی و آن را که بتو دادم بدهی به اول کسیکه بتو ملاقات میکند در وقتیکه از مرکب فرود آمده بسمت شط واسط میروی راوی گوید که از جهت این امر هم و غم شدیدی بر من رو داد و در پیش خود گفتم که چگونه میشود که همچون من کسی برای این امر فرستاده شود و این مال قلیل را ببرد او گوید که در آن وقت براه افتادم و بشهر واسط رسیدم و از مرکب خود پائین آمدم اول مردی که بمن ملاقات نمود حسن بن محمد صبید لانی را که در شهر واسط وکیل موقوفات بود پرسیدم گفت که من همان مردی هستم که میپرسی ولکن تو کیستی گفتم جعفر بن محمد متیل پس وقتیکه نام خود را گفتم مرا شناخت و بر من سلام نمود و من هم بر او سلام کردم و با هم معانقه کردیم و گفتم که ابو جعفر عمری ترا سلام میرساند و این پارچه ها را با این کیسه بمن داد که بتو تسلیم نمایم از جانب حضرت صاحب الزمان آنگاه گفت که الحمد لله بدرستیکه محمد بن عبد الله عامری وفات نمود بیرون آمدم برای اینکه کفنی برای او پیدا نمایم پس آن پارچه ها را واکرد ناگاه دید که همه ما یحتاج میت و لوازمات او در آنجا است و آنها پارچه یمن و سائر پارچه و کافور و در کیسه اجرت جنازه کش و قبر کن هم بود او گوید که تشییع جنازه نمودم بعد از آن بر گشتم

معجزه سی و سیم ایضا در کمال الدین از احمد بن هرون او از محمد بن حمیری او از پدرش او از اسحق بن حامد کاتب روایت کرده او گفته که در شهر قم مرد بزازی مؤمنی بود و شریکی داشت مرجئی یعنی از طائفه مرجئه بود پس وقتی بدست ایشان پارچه



قماشی افتاد آن مرد مؤمن گفت که این پارچه لایق مولای من حضرت صاحب الزمان ۱۶۲
است شریکش گفت که من مولای ترا نمیشناسم لکن نسبت بآن پارچه هرچه دلت میخواهد
بکن پس آن مرد مؤمن آن پارچه را برای آنحضرت فرستاد وقتیکه آن بآنحضرت رسید
آن را از جانب طولش دو نیمه کرد یکی را برداشت و دیگری را باز پس گردانید و در جواب
آن مرد مؤمن فرمود که ما را بمال مرجئی احتیاج نیست بدون آنکه کسی از این مذهب
آنکس باخبر باشد **معجزهٔ سی و چهارم** نیز در آن کتاب از عمار بن حسین بن اسحق الشروسی
روایت کرده که او گفت ابوالعباس احمد بن نضر بن ابی صالح خجندی بمن خبر داد که بعد از
آنکه بطلب و جستجوی امام بعد از حضرت امام حسن عسکری حریص شدم از وطن خود
در آمده بودم برای اینکه دستور العمل برای من ظاهر گردد تا آنکه بآن طریق رفتار
نمایم پس ناگاه توقیعی از صاحب الزمان علیه السلام بمن در آمد نسخهٔ توقیع بدین نهج
بود مَنْ بَحَثَ فَقَدْ طَلَبَ وَمَنْ طَلَبَ فَقَدْ دَلَّ وَمَنْ دَلَّ فَقَدْ اَشَاطَ وَمَنْ اَشَاطَ فَقَدْ
اَشْرَکَ یعنی هر که مرا جستجو نماید در پی طلب من می افتد و هر که در پی طلب من بیفتد
هر اینه مرا بمردم نشان میدهد و هر که مرا بمردم نشان بدهد هر اینه باعث قتل
من میشود و هر اینه او مشرک است پس در آن وقت از جستجو دست برداشتم و بمنزل
خود برگشتم و امام را شناختم **معجزهٔ سی و پنجم** در کافی روایت کرده از علی بن محمد و
او از جماعتی از اهل قم و ایشان از محمد غاری و او از ابی سعید غانم هندی که گفت ما
چهل نفر بودیم از علماء هند در نزد پادشاه بروی کرسیهای نشستیم و همواره انجیل
و توریة و زبور و صحف ابرهیم قرائت میکردیم و در میان مردم حکم میکردیم و مردم
بما ها تواضع مینمودند حتی پادشاه پس روزی ذکر حضرت رسول خدا صلی الله علیه
واله بمیان آمد پس ما گفتیم این پیغمبر که ذکر او و فضائل و مناقب او در کتابهای
ما است بر ما ها مخفی مانده و بر ما واجب است که از او تفحص بکنیم پس رای همه انها
متفق شد براینکه من بروم و از آن پیغمبر جستجو نمایم پس من بیرون شدم و یکسال
گردش نمودم تا بکابل رسیدم و در نزدیک بآن مرا دزدان لخت کردند و هرچه داشتم
بردند و مرا زخمدار نمودند پس حاکم آنجا از حال من مطلع شد و مرا به بلخ فرستاد و حاکم
بلخ در آن وقت داود بن عباس بن ابی الاسود بود پس او از آمدن من خبردار شد و مرا
بمجلس خود حاضر کرد و علماء را برای مباحثه و مناظرهٔ من جمع نمود پس من بایشان خبر
دادم که از جهت یافتن و شناختن آن پیغمبر آمده ام که در کتابهای ما اوصاف او ذکر
شده پس داود گفت آن کدام پیغمبر است و نام او چیست گفتم محمد است گفت آن پیغمبر ما
است پس از علماء سؤال کردم از شریعت او و حکم او در میان [illegible] وانچه او آورده پس

بمن بیان فرمودند پس گفتم که من میدانم اینکه محمد پیغمبر است و نمیدانم این شخص که
میگوئید او هست یا نه پس بیان کنید بمن جای او را تا اینکه من بروم و او را تفحص کنم و از او
سؤال نمایم از علامات که در نزد من است تا انکه اگر موافق علامات یافتم با و ایمان بیاورم
پس علماء گفتند که او وفات کرده گفتم وصی او کیست گفتند ابو بکر گفتم این لقب است نام
او چیست گفتند عبد الله بن عثمان و او را نسبت دادند بقریش گفتم نسبت پیغمبر خود را بیان
کنید پس ذکر کردند گفتم این همان پیغمبر نیست که من طلب میکنم زیرا که ما دیده ایم
در کتابهای خود که وصی او برادر او و پسر عم او و شوهر دختر او و پدر ذریّۀ او است و از
برای آن پیغمبر ذریّه نیست مگر از اولاد وصی او که شوهر دختر او است پس ایشان تغیّر نمودند
و بحاکم گفتند که این کافر شد و خون این حلال است پس با ایشان گفتم که من دینی دارم
از آن دین دست بر نمیدارم تا آنکه بر من واضح شود دین دیگر و بدرستیکه من یافتم
وصف این پیغمبر را که میگوئید در کتابهائی که خداوند بر انبیاء نازل فرموده این نحو
که گفتم که خلیفه و وصی او همان است و اگر آن نحو باشد که شما میگوئید و وصی او را
تعریف میکنید پس او آن پیغمبر نیست که در کتابهای خداوند بر انبیاء فرموده پس از من
دست بردارید پس حاکم انجا فرستاد بسوی مردی که او را حسین بن اسکیب میگفتند و
با و گفت که با این شخص هندی مناظره و مباحثه کن و با و خلوت کن و بر او مهربانی نما پس
بعد از آن حسین بن اسکیب بمن گفت که آن پیغمبری که تو در طلب او هستی او همان است
که ایشان فرموده اند و نیست آنچنان که در خلیفه گفتند و بلکه آن پیغمبر محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب و وصی او علی بن ابیطالب بن عبد المطلب است و او شوهر دختر او هست
و پدر حسن و حسین دو سبط محمد است پس ابو سعید غانم گفت گفتم الله اکبر این همان
است که طلب میکنم پس برگشتم بمجلس داود بن العباس و گفتم با و که ای امیر یافتم آن
کسی را که طلب میکردم پس میگویم اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله پس بمن
احسان کرد و مرا بحسین فرمود سپرد و از او مسائل نماز و روزه و سائر واجبات شرع را
یاد گرفتم و من با و گفتم که ما در کتابهای انبیاء یافته ایم که بعد از این پیغمبری نخواهد
شد و بدرستیکه امور دین بعد از او در دست وصی او خواهد بود و بعد از وصی او
در وصی بعد از وصی او تا آخر دنیا پس کیست وصی بعد از وصی او حسین بن اسکیب
فرمود بعد از وصی او حضرت حسن است و بعد از او حسین و بعد از او یک بیک اوصیا را
شمرد تا انکه رسید بحضرت صاحب الزمان و بعد از ذکر اینها بیان کرد آنچه شده بود
بعد از پیغمبر پس همت من طلب حضرت صاحب الامر شد پس راوی گفته که آن شخص بشهر
قم آمد و از انجا ببغداد آمد و از رفیق خود کناره شد پس غانم گفت که در عباسیه نماز

خواندم ودر امر خود فکر میکردم ودر انکس که طلب مینمودم متفکر بودم پس دیدم که کسی آمد بنزد من وگفت تو فلان شخصی هندی هستی گفتم بلی گفت اجابت کن مولای خود را پس با او رفتم تا انکه رسیدیم به بستانی پس دیدم حضرت صاحب الزمان علیه السلام را که نشسته پس فرمود مرحبا باد تو را ای فلان بزبان هندی وچطور است حال تو وچطور گذاشتی فلان وفلان را تا انکه ان چهل نفر علماء هند را که با من رفیق بودند نام برد واز احوال ایشان پرسید یک بیک بعد از ان بمن خبر داد انچه را که بر من وارد شده وبر من آمده بود همه انها را بزبان هندی وبعد از ان فرمود که اراده کردی که حج کنی با اهل قم عرض کردم بلی ای مولای من پس فرمود با ایشان حج مکن وامسال برگرد ودر اینده حج کن بعد از ان یک کیسه بمن داد وفرمود ان را انفاق کن ودر بغداد داخل مشو بر فلان ونام او را برد ومطلع مکن او را بر چیزی راوی میگوید بعد از ملاقات انحضرت برگشت بسوی ما ودر سال بعد حج نمود وبرگشت وبرای ما هدیه فرستاد از طرف خراسان و مدتی ماند وبعد از زمانی برحمت خدا رفت ودیگر بطرف هند نرفت

معجزهٔ سی وششم در کتاب کمال الدین روایت کرده از محمد بن ابراهیم از علی بن احمد کوفی گفت حدیث کرد بمن الاودی که ما در طواف بودیم وشش شوط از طواف کرده بودم واراده هفتم داشتم پس دیدم یک جماعتی در سمت راست کعبه جمع شده ویک جوانی خوش بوی وخوب رویی با هیبتی در میان ان جمع تکلم میکند پس ندیدم کسی را که از او خوش صحبت وخوش زبان باشد پس من هم رفتم که با او صحبت کنم ویا او تکلم نمایم پس مردم نگذاشتند که بخدمت او برسم واز او چیزی دریافت بکنم پس از مردم سوال کردم که او کیست گفتند او پسر رسول خدا است که در هر سال از برای خواص شیعه خود ظاهر میشود بعد از پیدایش وبمردم حدیث میفرماید پس عرض کردم ای مولای من از جهت هدایت یافتن ومعرفت امام بخدمت تو آمده ام پس مرا ارشاد فرما وحق را بمن ظاهر کن پس دست برد و از زمین یک قدری ریک برداشت وبمن داد پس دست خودم را واکردم وبر انها نگاه نمودم دیدم که انها در دست طلائی شده پس من از میان ان جمع بیرون شدم ودر بین راه دیدم ان بزرگوار را وبمن رسید پس بمن فرمود حجت بر تو ثابت شد وحق بر تو ظاهر گردید کوری از تو رفت ایا بعد از این مرا شناختی عرض کردم نه پس فرمود منم مهدی ومنم قائم الزمان ومنم انکه پر میکند زمین را از عدل بعد از پر شدن ان از جور وبدرستیکه زمین خالی نمیشود از حجت خداوند ومردم در حالت فترة وبدون حجت نمیمانند پس این معجزه که دیدی امانت است در نزد تو پس انرا بگو واظهار کن به برادران خود از اهل حق ومخفی مکن ان را از ایشان

معجزهٔ سی وهفتم راوندی در خرایج گفته که روایت شده از یوسف بن

احمد جعفری گفت حج کردم در سال سیصد و شش بعد از ان مجاور شدم در مکه سه سال
و بعد از ان از مکه خارج شدم و اراده کردم شام را پس در بعضی از منازل نماز صبح من قضا
شد و از محمل نازل گردیدم و اراده قضاء نماز نمودم پس دیدم چهار نفر شخص که ایشان
بتر محمل سوار بودند پس از دیدن ایشان تعجب کردم پس یکی از انها بمن گفت که نماز
صبح بقضا گذاشته و بر ما تعجب میکنی گفتم از کجا دانستی گفت آیا دوست داری که
حضرت صاحب الزمان را ببینی گفتم بلی پس یکی را از ایشان بمن نشان داد گفتم از کجا بدانم که
ان شخص صاحب الزمان است و دلیل ان چیست گفت کدام یکی برای تو خوب است آیا
این محمل و هر چه در ان هست باسمان برود و یا انکه خود محمل باسمان رود گفتم هر کدام
که باشد علامت است که این شخص صاحب الزمان است پس دیدم که ان محمل و انچه در
ان محمل بود رفت باسمان و ان کسیکه اشاره کرده بودند او حضرت صاحب الزمان بنگ
او رنگ طلائی بود و در پیشانی او اثر سجده بود پس همه ان چهار نفر باسمان رفتند و از
نظرم غائب شدند

معجزه سی و هشتم راوندی در خرایج روایت کرده از ابی القاسم
جعفر بن محمد بن قولویه گفت وقتیکه رسیدم ببغداد در سال سیصد و سی و هفت و ان
همان سال بود که قرامطه حجر اسود را از جای خود در آورده بودند و من اراده حج کردم و بنا
شده بود که در ان سال حجر اسود را بجای خود بگذارند و اکثر همی من ان بود که ببینم ان
کس را که حجر را نصب میکند زیراکه من دانسته بودم از کتابها و خوانده بودم که حجر اسود را
بموضع خود نمیگذارد مگر امام زمان چنانچه در زمان حجاج حضرت امام زین العابدین
ان را بموضع خود گذاشت و قرار گرفت پس بعد از اراده حج و اماده شدن برای ان بعلتی
و مرضی سخت گرفتار شدم و از مرگ خود ترسیدم و دیگر قادر برفتن نشدم و دانستم که پسر
هشام بحج میرود و ثقه و شخص با تدین هم بود پس یک رقعه نوشتم و ان را باو دادم و مهر
کردم و در ان رقعه سؤال نمودم از مدت عمر خود و از اینکه آیا از این مرض و علت خلاص
میشوم یا نه و از برای پسر هشام گفتم که همی من اینست که این را بان کس بدهی که حجر را بجای
خود میگذارد و جواب ان را بگیری پسر هشام گفت که بعد از ورود مکه از برای خودم
معین گرفتم که مرا از ازدحام خلق نگاه دارند و من دانسته بودم که نصب کننده حجر
حضرت صاحب الزمان خواهد بود زیراکه زمان ان حضرت بود پس حاضر شدم در انجا
پس هر کس که حجر را گذاشت قرار نگرفت پس جوانی خوش روی امد و حجر را برداشت و به
جای خود گذاشت و حجر اسود قرار گرفت پس صدای مردم از انجهة بلند شد و ان جوان
برگشت و من از عقب او رفتم و مردم را باین طرف و انطرف کردم و چشم در او بود تا انکه
از میان مردم بیرون شد و من هم از عقب او میرفتم و او در کمال وقار میرفت و من میدویدم



واورا درک نمیکردم تا انکه بجائی رسید که بغیر از من اورا کسی نمیدید پس ایستاد وبمن
فرمود که با تو چیست پس رقعه را باو دادم واو قبل از انکه رقعه را باز کند فرمود بگو بابو
القاسم که ازین علت نترس وازین مرض صحت میابی ومرک او بعد از سی سال خواهد شد
پس بعد از فرمایش انحضرت من قادر بر حرکت وتکلم نشدم ومرا گذاشت ورفت وبعد از
ان امدم وبابو القاسم خبر دادم ان را پس ابو القاسم سی سال عمر کرد بعد ازان ودر
سال سی ام مشغول امر خود گردید ووصیت کرد واسباب دفن وکفن خود را حاضر نمود
ومردم باو میگفتند که این ترس تو از چیست وحال انکه تو در حال صحت وسلامتی واو
میگفت که من درین سال خواهم مرد پس در همان وقت که انحضرت فرموده بود وفات
کرد وبرحمت خدا رفت معجزهٔ سی وهم ایضا در ان کتاب روایت کرده از ابو الحسن ضریر
که او گفت یک روز در مجلس حسن بن عبد الله ناصر الدولة بودم پس در ان مجلس جماعت
شیعه را ذکر کردند وبر ایشان عیبها گفتند ومن هم از جملهٔ عیبگویان بودم تا انکه حاضر
شدم بمجلس عمّ خودم حسین پس شروع کردم بعیب گوئی پس عمم فرمود ای پسر من هم مثل
تو بودم قبل از زمانی تا انکه مرا از جانب پادشاه حاکم شهر قم نمودند در وقتیکه بر خلیفه
صعب شده بود حکومت انجا از جهت انکه هر حاکمی که بانجا میرفت از طرف پادشاه با او
محاربه میکردند واورا بیرون میکردند پس از برای من استعدادی معیّن شد بر حکومت
انجا ومن بطرف قم حرکت کردم تا انکه رسیدم باطراف طرفی که اسم جائی هست ومن بشکار
رفتم وانچیزی که دیده بودم از عقب او رفتم تا انکه ان از نظرم غائب شد ومن به نهری
رسیدم پس سیر کردم در ان نهر وهر قدر رفتم وخواستم که بیرون شوم از ان نهر قادر
نشدم ودر نظرم نهر وسعت پیدا میکرد پس درین وقت دیدم یک سواری طالع شد
مثل افتاب ودر زیر او استری شهباء بود ویک عمامه خزی سبزی داشت ودر پای
او کفش سرخی بود پس فرمود ای حسین ونام مرا برد ومرا بلقب وکنیه صدا نزد واحترامی
بمن نکرد گفتم چه میگوئی فرمود چرا بناحیهٔ مقدسه حضرت صاحب الامر احترام
نمیکنی وز اصحاب من خمس مال خودت را منع میکنی وخمس نمیدهی پس با وجود انکه
من از احدی نمیترسیدم بدنم مرتعش شد ولرزه باندام من افتاد پس عرض کردم ای
مولای من هرچه بفرمائی قبول دارم واطاعت میکنم فرمود وقتیکه وارد قم شدی از
اهل ان عفو کن وبانها اذیت مکن وهرچه کسب کردی خمس ان را بده باهل ان عرض
نمودم سمعا وطاعة فرمود پس برو وخودش عنان استر را برگردان ورفت واز
نظرم غائب شد وهرچه خواستم که اورا پیدا کنم نشد ومن ترسیدم ومضطرب
شدم وبلشکر خود برگشتم وبشهر قم وارد شدم واهل بمن گفتند که با آن حاکمهای

سابق محاربه وجنك میکردیم بجهت اذیت ایشان بر ما واگر بر ما اذیت نمیکنی ما
با تو جنك نداریم پس مدتی در انجا ماندم وبا ایشان رفتاری خوبی کردم ومال
بسیار کسب نمودم تا انکه مرا پادشاه از حکومت انجا معزول کرد پس مراجعت کردم به
بغداد وبعد از دیدن خلیفه بمنزل خود امدم ومردم بدیدن امدند وبا من
ملاقات کردند ودر همین اثنا که خلق میآیند ومیروند ناگاه محمد بن عثمان عمری
نائب حضرت صاحب الامر علیه السّلام وارد شد ونشاند انقدر که مردم رفتند وبعد
فرمود که در بین من وتو یك سرّی است بشنو آن را گفتم بفرمائید فرمود صاحب ان
استر شهبا ونهر میفرمایند که بوعده خود وفا کن پس بخاطرم امد ان قضیه عرض
کردم اطاعت دارم پس برخاستم ودست او را گرفتم وداخل خزینه شدیم وگفتم از همه
انها خمس بردارید ومن یك چیزی را فراموش کرده بودم. واو بخاطرم اورد وخمس همه
انها را دادم ومن بعد از ان روز شك در خصوص ناحیه واوامر انحضرت ندارم وقتیکه
این را از عمّ خود شنیدم من هم یقین کردم معجزه چهلم شیخ صدوق در کمال
الدین ورا وندی در خرایج روایت کردند از سعد بن عبد الله قمی که او گفت روزی مبتلا شدم
بمباحثه بدترین ناصبیها وبعد از مناظرات بسیار گفت ای گروه رافضیان شما میگوئید
که فلان وفلان منافق بودند وحکایت شب عقبه ودبها انداختن را شاهد
میآورید پس بگو که مسلمان شدن انها از روی رغبت بود ویا از روی اکراه وجبر بود
پس با خود فکر کردم که اگر بگوئیم از روی اکراه واجبار بود پس میگوید که در ان وقت در
مکه جبر واکراه نبود واسلام قوتی نداشت واگر بگوئیم از روی طوع بود خواهد گفت
پس چرا بعد از طوع ورغبت خودشان منافق باشند پس از جواب او ساکت شدم و
دلگیر برگشتم وطوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل مسئله واین مسئله را نیز در
ان درج کردم تا بخدمت امام حسن عسکری بفرستم با احمد بن اسحق قمی وکیل انحضرت
وچون او را طلب کردم گفتند که او بسامره رفت ومن نیز از عقب او روان شدم چون
با او رسیدم وحال را با او گفتم فرمود که با من بیا واز حضرت خود مسئله را سؤال کن وبا
او رفیق شدم تا بدر دولت سرای انحضرت رسیدیم واذن طلبیدیم واذن داده شدیم
وبخدمت انحضرت شرفیاب گردیدیم واحمد بن اسحق با خود همیانی داشت ودر میان عبا
پنهان کرده بود ودر ان همیان صد وشصت کیسه بود از طلا ونقره وهر یکی را یکی از
شیعیان فرستاده بود سر بمهر وچون نظر بروی مبارك انحضرت انداختیم چون ماه
شب چهارده در حسن وصفا ونور وضیا ودر دامن انحضرت طفلی بود مانند پاره ماه
در خوبی وجمال ودر نزد ان بزرگوار اناری بود که از طلا ساخته بودند وبجواهر مرصّع کرده

بودند و از بزرگان بصره آن را فرستاده بودند و حضرت مشغول نوشتن جواب
مسائل بود که سؤال کرده بودند و آن طفل مانع میشد با آنحضرت از نوشتن و حضرت
انار را میانداخت برای مشغول بودن آن طفل و مینوشت پس احمد همیان را گشود و
در نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که اینها تحفه های شیعیان تواست
بگشا و تصرف کن در آنها پس حضرت صاحب الامر عرض کرد ای مولای من آیا جایزاست
که من دست پاک خود را بمال حرام بزنم و بسوی هدیه ها باطل دراز بکنم پس حضرت
صاحب الزمان فرمود ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا ما حلال و حرام
آنها را از هم جدا بکنیم پس احمد یک کیسه در آورد در آنحضرت فرمود که این از فلان است
در فلان محلهٔ قم میباشد و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینارش قیمت
ملکی است که از پدرش باو میراث رسیده بود و چهارده دینارش قیمت هفت جامه
است و از کرایهٔ دکان سه دینار است پس آنحضرت فرمود راست گفتی ای فرزند من بگو
که چه قدر در میان اینها حرام است تا بیرون کنند فرمود که در این میان یک اشرفی
با سکهٔ ری بتاریخ فلان زده شده و تا دیگر نقش بر آن نقش است و نصف تاریخ آن محو شده
و یک دینارش مقراض شده است و ناقص است که یک دانک و نیم است و حرام در این
کیسه همین دو دینار است وجهت حرام بودنش اینست که صاحب این کیسه در فلان
سال و فلان ماه او را نزد جولائی یعنی کرباس بافی که از همسایگانش بود مقدار یک من
و نیم ریسمان داشت و بعد از مدتی آن را دزد برد و آن مرد گفت که آن را دزد برد و
او تصدیقش نکرد و تاوان آن را او گرفت و آن مرد ریسمان باریکتر از آن که دزد برده بود
باو داد بهمان وزن و آن را جامه کرد و فروخت و این دو دینار قیمت همان جامه است
و چون احمد کیسه را باز کرد دو دینار بهمان علامت پیدا شد و آنها را برداشت و باقی را
تسلیم نمود پس کیسهٔ دیگر بیرون کرد حضرت صاحب الامر فرمود که این مال فلان است
که در فلان محلهٔ قم میشود و پنجاه اشرفی در این کیسه است و ما دست باین دراز نمیکنیم
پرسیدند که چرا فرمود زیرا که این اشرفیها قیمت گندم است که میان او و برزگاران
مشترک بود و این شخص حصهٔ خود را زیادتر کیل کرده و مال برزگاران در میان این
مال است پس حضرت عسکریؑ فرمود که راست گفتی ای فرزند و بعد از آن احمد بن اسحق
آن کیسه ها را یک بیک در آورد و حضرت صاحب الامر که طفلی بود همهٔ آنها را بیان
فرمود و حرام آنها را نشان داد و از حلال آنها جدا کردند و حضرت حسن عسکریؑ با احمد بن
اسحق فرمود که آنها را بردار و وصیت کن که بصاحبان آنها برسانند و ما آنها را نمی
خواهیم زیرا که اینها هدیهٔ حرام است و بعد از آن حضرت عسکریؑ فرمود که آن جامه که

آن پیره زن برای ما فرستاده بیاور احمد گفت که آن را در میان خورجین پنهان کرده
بودم فراموش نمودم و برخاست که آن را از منزل بیاورد پس آنحضرت رو بمن کرد و
فرمود ای سعد آن چهل مسئله که داری از نور چشم ببرس و اشاره بصاحب الامر
فرمود عرض کردم ای مولائی و فرزند مولای من روایت بمن رسیده که حضرت پیغمبر طلاق
زنان خود را باختیار حضرت امیر المؤمنین گذاشت حتی آنکه در روز جمل آنحضرت کسی را
فرستاد بنزد یکی از زنان پیغمبر و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک میکنی بآن غش و
فریبی که از تو صادر شده و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت اندازی اگر دست از این
عمل برداشتی فبها و الا ترا طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات پیغمبر بآنحضرت
مفوض شده بود حضرت صاحب الامر فرمود خداوند تعالی شان زنان پیغمبر را بزرگ کرده
بود و ایشان را بشرف مادر مؤمنان بودن مخصوص فرموده بود و حضرت رسول بحضرت
امیر المؤمنین فرموده بود که این شرف برای ایشان باقی است مادامیکه در طاعت خداوند
باشند و هر یک که از ایشان که بعد از من معصیت خداوند کنند و بر تو خروج نمایند تو
او را طلاق بگو و از شرف او را بینداز که نسبتی بین او و مؤمنین نباشد تا آنکه سعد
میگوید عرض کردم دلیل چیست برانیکه امت برای خودشان امام تعیین نمیتوانند
بکنند فرمود که امت امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که
مفسد احوال ایشان باشد گفتم البته امامی که موجب صلاح ایشان باشد فرمود که
امت چه میدانند که کدام کس باعث صلاح خواهد شد و از ضمیر کسی خبر ندارند گاه
باشد که گمان کنند که مصلح است و آخر مفسد ظاهر شود و از همین علت است که مردم
نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که بجهت تائید این مطلب برای تو
برهانی بیان کنم که عقل تو آن را قبول کند بگو پیغمبرانی که خداوند بخلق فرستاده و ایشان را
از میان خلق برگزیده و کتابها بر ایشان فرو فرستاده و ایشان را مؤید بوحی و عصمت
گردانیده و علمهای هدایت امتند و خیار جمیع امت را ایشان خوب میدانند و موسی
و عیسی از جمله ایشانند آیا جایز است که با وفور عقل و کیاست و کمال و علم ایشان یک کس را
از امت اختیار کنند بموجب عقل و بعد برگزیده ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان
کنند که او مؤمن است گفتم نه فرمود که موسی کلیم خداوند با کمال عقل و علم و نزول وحی
بر او از قوم خود هفتاد نفر کس را اختیار کرد که با خود بطور برد که همه را مؤمن میدانست
و مخلص میشمرد ایشان را آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند چنانکه خداوند حال
ایشان را در قرآن بیان فرمود پس هرگاه برگزیده خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح
امت است و افسد امت ظاهر شود پس چه اعتماد باشد بر اختیار شده عوام الناس که



چرا از باطن مردم ندانند و مهاجر و انصار که بر سرائر مردم اطلاع نداشتند چون تعیین امام میتوانستند کرد پس میباید که امام از جانب خدا منصوب شود که عالم بباطن مردم است و مصلح و مفسد را او میداند و آخر کار را او علم دارد و بعد از آن باعجاز فرمود و آنچه آن خصم تو از تو پرسید که اسلام فلان و فلان بطوع بود یا بکراهت چرا نگفتی که نه بطوع بود و نه باجبار و کراهت بلکه از جهت طمع ریاست بود زیراکه ایشان با کفرهٔ یهود مخلوط بودند و آن کفار و مشرکان بایشان خبر دادند از روی توریة و سائر کتابها احوال محمد را و گفتند که او پادشاه خواهد بود و بر عرب غالب خواهد بود و از جهت کفر و عناد خود شان میگفتند که او دعوی پیغمبری خواهد کرد و اینها از جهت طمع ریاست چون حضرت رسالت اظهار نبوت نمود بظاهر شهادتین تلفظ کردند بطمع اینکه شاید ولایتی و حکومتی بایشان بدهد و در باطن قائل نبودند و چون در آخر مأیوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند و دهنهای خود را بستند که کسی ایشان را نشناسد و دبها را انداختند که شتر آنحضرت را رم دهند و پیغمبر را بکشند پس خداوند جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان حفظ کرد و ضرری باو نرسید و حال ایشان حال طلحه و زبیر که بحضرت امیر المؤمنین از جهت طمع دنیا بظاهر بیعت کردند که شاید آنحضرت بهر یکی از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مأیوس شدند بیعت را شکستند و بر آنحضرت خروج کردند و بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند پس سعد گفت چون جواب مسئله های من تمام شد حضرت عسکری بنماز برخاست و حضرت صاحب الامر نیز برخاست بنماز و من هم برگشتم و احمد بن اسحق را در راه دیدم گریان میآید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریهٔ تو چیست گفت آنجامه که حضرت فرمود پیدا نشد گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن خودش علاجش را میکند پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل او میفرستاد پس سوال کردم گفت که رفتم بخدمت حضرت دیدم همان جامه در زیر پای حضرت است و در روی همان نماز میکردند سعد گفت حمد خداوند را کردیم و چند روز که در آنجا ماندیم هر روز میرفتیم و حضرت صاحب الامر را در نزد آنحضرت میدیدیم و ملازمت میکردیم چون روز وداع شد من و احمد با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا ابن رسول الله رفتن نزدیک شده و محنت مفارقت شما بسیار دشوار است و بعد صلوات و سلام بآنحضرت و پدرانش و اولادش فرستاد و گفت که از خدا میخواهم که این آخر دیدن من جمال مبارک شما را نباشد چون احمد آن را گفت حضرت گریست و فرمود ای پسر احمد در دعا زیاده مطلب زیرا که در این برگشتن بجوار رحمت خداوند خواهی رفت احمد چون

این را

این را شنید بیهوش شد و چون بهوش آمد گفت از شما سؤال میکنم که مرا مشرف سازید بجامه از جامه‌های خود که کفن خود کنم حضرت سیزده درهم باو دادند و فرمودند که از غیر اینها خرج مکن و کفن که طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمیکند سعد گفت که چون برگشتیم و بسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم احمد تب کرد و بیماری صعب او را عارض شد که از خود مأیوس گردید و چون بحلوان رسیدیم در کاروانسرائی فرود آمدیم احمد شخصی را از اهل قم طلبید که در آنجا بود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید و ما هریک بمنزل خود برگشتیم چون صبح چشم گشودیم کافور خادم امام حسن عسکری را دیدیم که میگوید خداوند شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداند برخیزید و او را غسل دهید و باین کفن او را کفن کنید و چون از غسل و کفن او فارغ شدیم گفت برخیزید و او را دفن نمائید که او از همه شما گرامی تر بود در نزد امام حسن عسکری و پیشوای شما بود و این را بگفت و از نظر ما غائب شد پس برخاستیم با گریه و نوحه او را دفن کردیم تمام شد

و بدانکه معجزات حضرت حجة بن الحسن علیه السلام بسیار است و حقیر باین چهل معجزه اکتفا کرد از جهت اختصار و در بحار قریب بصد معجزه نقل کرده و در نجم الثاقب چهل معجزه روایت کرده که جمله از آنها در بحار نقل نشده و در مدینة المعاجز یکصد و بیست و هفت معجزه ذکر کرده است که همه آنها و آنچه حقیر ذکر نمود در زمان غیبت صغری واقع شده و قبل از غیبت کبری اتفاق افتاده است و باوجود آنکه آنحضرت در آن ایام نیز مخفی بود و از نظر اغیار و اشرار مستور بود و نمیدید او را مگر خواص شیعه او و نائب خاص او و این همه معجزات و خارق عادات از آنحضرت ظاهر شده با مخفی کردن شیعیان امر او را و ذکر نکردن ایشان معجزات او را و امر کردن خود آنحضرت و پدرانش باخفاء و کتمان فضائل و مناقب و ذکر او و اگر آنحضرت مثل باقی امامان از اول ولادتش در میان مردم ظاهر میشد و با خلق آمد و رفت میکرد و با آنها الفت مینمود هرآینه معجزات و فضائل و مناقب آن بزرگوار در زمان غیبت صغری بحد و حصر نمیآمد و تمامی معجزات انبیاء و اوصیاء و جمیع فضائل و مناقب مرسلین و صد یقین از آنحضرت صادر و ظاهر میشد زیراکه خداوند عالم در آن وجود مسعود چنان قوت و قدرت گذاشت و همچنین استعداد و قابلیت باو عطا فرموده که قادر میشود باظهار معجزات جمیع خلیفه‌های خداوند چنانچه شیخ جلیل فضل بن شاذان در حدیث صحیح روایت کرده از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی از حماد بن عیسی از عبدالله بن ابی یعفور که گفت حضرت صادق فرمود هیچ معجزه از معجزات پیغمبران و اوصیای ایشان نیست مگرانکه ظاهر خواهد گردانید خداوند

حلوان ... کرمانشاه و قصر شیرین ... احمد بن اسحق ... زیارت او ...

الله



مانند آن را بدست قائم ما بجهت تمام گردانیدن حجت بر دشمنان پس از این حدیث شریف معلوم شد که تمامی معجزات اجداد و آباء آنحضرت در آن وجود مبارک موجود است علاوه بر معجزات پیغمبران گذشته و اوصیاء ایشان پس بنابراین که میتواند که از هزار یکی از معجزات و فضائل آنحضرت را ذکر کند و کدام قادر بنقل آن میتواند بشود

گر بمیکردم ز خلق اندیشه ها   در مدیحش کشف کردم رازها
گر بدیدم من لیاقت در انام   من همیگفتم ز وصف آن امام
لیک خلق این جهان چون جاهلند   ز استماع مطلب حق میرمند
لایق آن باشد که گوید وصف او   مجلس نور ایشان خلاق او

واگر کسی تامل و تفکر در مراتب ثواب آنحضرت بکند و کرامات و خارق عادات ایشان نظر کند فی الجمله پی بمعرفت آن بزرگوار میبرد زیرا که جلالت قدر مولی از شئونات و مراتب خادم و عبد او ظاهر میشود پس وجهت نمونه این مطلب شمه از فضیلت بعضی نائبان آنحضرت در اینجا ذکر شود پس میگوییم که روایت کرده شیخ محدث فقیه عماد الدین ابوجعفر محمد بن علی بن محمد طوسی مشهدی در کتاب ثاقب المناقب از حسین بن علی بن محمد قمی معروف بابی علی بغدادی که گفت من در بخارا بودم پس شخصی که معروف بود بابن خارشیرده قطعه طلا داد بمن وامر کرد مرا که تسلیم کنم آنها را در بغداد بشیخ ابوالقاسم حسین بن روح نائب حضرت حجة بن الحسن پس حمل کردم آنها را با خود و چون به بیابان آمویه رسیدم یکی از آن سبیکها مفقود شد از من و عالم نشدم بآن تا آنکه داخل بغداد شدم و آنها را حاضر کردم که ببرم باو تسلیم کنم دیدم یکی از آنها از من مفقود شده پس سبیکه بوزن آن خریدم و بآن نه سبیکه اضافه نمودم آنگاه داخل شدم بنزد حسین بن روح در بغداد و آن سبیکها را بنزد او گذاشتم آنها را یک بیک ملاحظه نمود و برداشت و سبیکه مرا بیرون کرد و فرمود بگیر این سبیکه خود را و آن را گم کرده بودی در آن بیابان حاضر شد و این اوست و همان سبیکه که من گم کرده بودم در آن بیابان بیرون آورد و من آن را شناختم و نیز در همان کتاب روایت کرده از همان شخص جلیل القدر که گفت زنی از من سوال کرد که وکیل مولای ما صاحب الزمان کیست پس قبل از من بعضی از اهل قم باو گفت که او حسین بن روح است و او را بآن زن دلالت کردند پس من با آن زن بخدمت او مشرف شدیم و بعد از آن همان زن گفت که ای شیخ چه با من است فرمود با تو هرچه هست آن را ببر بدجله بینداز پس برد بدجله انداخت آن را و برگشت بنزد حسین بن روح پس شیخ فرمود بخادم خود که بیرون بیا و حقه را برای ما پس حقه بنزد او آورد پس بآن زن فرمود این همان حقه است که با تو بود و آن را بدجله انداختی گفت بلی فرمود خبر بدهم تو را بآنچه در آن هست یا تو خبر میدهی مرا گفت بلکه تو خبر بده مرا فرمود در

این حقه یك جفت دستینه است از طلا و حلقه بزرگی که دران جوهریست و دران
حلقهٔ صغیر که دران جوهریست و دو انگشتری یکی فیروزج و دیگری عقیق پس ملاحظه
کردند و دیدند که همان نحواست که فرموده است و من و آن زن و دیگران یك بیك
نگاه کردیم و از شعف دیدن این معجزه بیخود شدیم و راوی گفته بعد از ذکر این حدیث
و حدیث سابق که من شهادت میدهم در نزد خدا روز قیامت در آنچه خبر دادم بآن
که همان نحواست که ذکر کردم نه زیاد کردم دران و نه کم نمودم و سوگند خورد مذ و از دو
امام که راست گفتم دران نه افزون کردم بران و نه کم نمودم از ان و ازین قبیل احادیث
در فضیلت نایبان آنحضرت و وکلاء آن بزرگوار بسیار است و مقصود اشارهٔ بود بشان
ایشان فی الجمله باب نهم در ذکر چهل آیه که در شأن و ظهور حضرت حجة بن الحسن
صاحب الزمان علیهم السلام نازل شده و احادیث مستفیضه و بلکه متواتره در تفسیر
ان آیات وارده شده است که مراد از ان آیه آنحضرت است و یا ظهور آن بزرگوار پس بعون الله
میگوییم آیهٔ اوّل در جزو ثانی از سورهٔ بقره قوله تعالی اَيْنَمَا تَكُونُوا يَأْتِ بِكُمُ اللّٰهُ جَمِيعًا
اِنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ یعنی در هر جا بوده باشید خداوند جمیع شما را میاورد و
حاضر میکند و بدرستیکه خداوند تعالی بر همه چیز قدرت دارد و احادیث متواتره در
تفسیر این آیه وارد شده که مراد ازین اصحاب حضرت قائم است چنانچه در بحار همهٔ آنها را
در مواضع متعدده ذکر کرده و در تفسیر صافی بآنها اشاره فرموده و در تفسیر عیاشی و
مجمع از حضرت امام رضا روایت کرده اند درین آیه که فرموده هرگاه ظاهر شود قائم ما
اهل بیت پس هر اینه جمع میکند خداوند جمیع شیعیان ما را از شهرها و بلاد بخدمت
آنحضرت و همه در حضور او میباشند و ایضا در تفسیر عیاشی و کمال الدین روایت کرده‌اند
از حضرت صادق که فرمود بدرستیکه این آیه نازل شده است در اصحاب حضرت قائم و
بدرستیکه اصحاب آنحضرت مفقود میشوند شب از فراش خود پس صبح میکنند در مکه
و بعضی از ایشان در روز سیر میکنند در میان ابر و ما میشناسیم نام او و نام پدر او و
نسب او را مؤلف میگوید حدیث دوّم بیان است بر حدیث اوّل و مراد جمع شدن
اصحاب آنحضرت است نه تمامی شیعیان آیهٔ دوّم ایضا در جزو دوّم از همان سوره
قوله تعالی وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ
وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ یعنی البته امتحان میکنیم شما را بچیزی از ترس و گرسنگی و ناقص
شدن مالهای شما و نقصان نفس شما و کمی میوه‌های زراعت و درختها تا از برای خود
شما معلوم شود که کدام یکی از شما از امتحان سالم بیرون میشوید و بشارت بده در
وقت صبر کنندگان را در کمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده



که فرمود که اینها علامات قبل از ظهور حضرت قائم است و اینها از جانب خداوند بر مؤمنان وارد میگردد و فرمود بچیزی از ترس ترس از پادشاهان بنی امیه در اخر سلطنت آنها است و گرسنگی بسبب گرانی نرخها در میان مردم و نقصان مالهای مردم بفساد تجارت و کمی منفعت و نقصان در نفس مردم بمرگ زرد و بمردن فاحش و کمی ثمرات و میوه‌ها بسبب قلت حاصل و کمی دخل زراعتها و بشارت بده برصبرکنندگان در وقت تعجیل ظهور قائم آل محمدؑ و این تأویل آیه است و تأویل آن را نمیدانند مگر خداوند و آنکسانی که راسخ در علمند تمام شد مؤلف میگوید مراد از فرمایش آنحضرت که ترس از پادشاهان بنی امیه در اخر سلطنت آنها شاید طایفهٔ فلان باشد زیرا که ایشان از نسل بنی امیه هستند چنانکه مورخ فرانسوی این را تفصیلاً بیان کرده و جناب عالم جلیل مؤید الاسلام در جریدهٔ خود که در اول محرم سال هزار و سیصد و بیست و هشت نوشته از او نقل کرده هرکه خواهد رجوع کند و مراد از مرگ زرد و مرگ فاحش شاید وبا باشد و یا مرگ پی درپی باشد که مردم بسیار در زمانی اندکی تلف میشوند یا بجنگ و یا بغیر آن و مقصود زیاد شدن مرگ است از متعارف و مراد از فرمایش آنحضرت که این تأویل آیه است همان معنای اخرات که فرمود بشارت بده برصبرکنندگان در این وقت تعجیل ظهور قائم یعنی متصل شدن لفظ تعجیل ظهور قائم با آیه تأویل است نه همهٔ آنچه سابقاً بیان فرمود پس معلوم شد که این آیه مثل آیهٔ سابقه در شان آنحضرت نازل شده است آیهٔ سیم در جزو مزبور از سورهٔ مذکور قوله تعالی وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ یعنی بکشید کافران را تا فتنه نباشد در زمین و بوده باشد دین خالص از برای خدا پس اگر قبول نهی و امر خداوند را کردند پس جزا نیست مگر بر ظالمان یعنی بعد از توبه از کفار دست برداشته میشود و از ظالمان برداشته نمیشود و در احادیث بسیار وارد شده که مراد از ظالمان در این آیه ظالمان حضرت امام حسین است که حضرت قائم از ایشان دست برنمیدارد چنانکه در علل الشرایع از حضرت امام رضاؑ روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند که چه میفرمائید در حدیثیکه از حضرت صادق روایت شده و فرموده وقتیکه قائم ما اهل بیت ظاهر شود میکشد اولاد قاتلان حضرت امام حسین را بسبب کردار پدران آنها حضرت امام رضا فرمود حدیث صحیح است عرض کردند خدا فرموده که کسی وزر کسی را برنمیدارد حضرت فرمود راست فرموده است خداوند و لکن اولاد قاتلان حضرت حسین راضی میشدند بکردارهای پدران خود و بآن فخر میکردند و هرکسیکه راضی باشد بچیزی پس میشود مثل آنکس که آن را کرده و اگر در مغرب کشته شود و در مشرق کسی

بآن راضی شود هر اینه آنکس شریک آن قاتل است در عذاب در نزد خداوند بدرستیکه میکشد حضرت قائم در وقت ظهورش اولاد قاتلان امام حسین را بسبب راضی بودن ایشان بکرده هاے پدران خود و در تفسیر عیاشی از انحضرت روایت کرده در تفسیر این ایه که فرمود خداوند قهار تعدّی و مجازات سخت نمیکند مگر براولاد قاتلان انحضرت بدست حضرت قائم وقریب باین مضمون در روایت دیگر نقل کرده واز قبیل این اخبار بسیار است مؤلف میگوید مجازات سخت حضرت قائم اختصاص ندارد باولاد قاتلان انحضرت زیراکه ازحکم انها حکم پدران واضح است

ایهٔ چهارم در همان سوره وهمان جزو قوله تعالی هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا اَنْ يَاْتِيَهُمُ اللّٰهُ بِالْمَلٰئِكَةِ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ وَقُضِيَ الْاَمْرُ چنانچه حضرت امام رضا قرائت فرموده ودر رسالهٔ تحفة الاحیا ربیان کردیم وترجمه اش اینست ایا نظر میکنند مگر باینکه بیاورد خداوند برایشان ملائکه را در سایبانهاے ابر وامر برایشان تمام میشود ومهلت بانها داده نمیشود عیاشی در تفسیر این ایه ازحضرت باقر روایت کرده کهانحضرت فرمود گویا من نگاه میکنم بقائم بتحقیق استعلاء وغالب شده بر نجف اشرف پس وقتیکه بر نجف امد نشر میکند عَلَم حضرت پیغمبر را پس وقتیکه نشر نمود رایت انحضرت را نازل میشوند بر حضرت قائم ملائکهٔ بدر وخود انحضرت نازل میگردد در قبّه هائی از نور در زمانیکه نازل میشود بر پشت کوفه ووارد میشود درانجا بفاروق اعظم که امیرالمؤمنین است واین در وقت نزول انحضرت است واما قُضِيَ الْاَمْرُ پس مراد ازان داغ گذاشتن است بر خرطوم کفار در روزی که کافران را داغ میگذارند وایضاً عیاشی در تفسیر این ایه از انحضرت روایت کرده که فرمود نازل میشود حضرت قائم در هفت قبّهٔ از نور ومعلوم نمیشود که در کدام یکی هست در وقت نزول انحضرت پس ازین دو حدیث معلوم شد که مراد از نزول ملائکه درین ایه ان ملائکه است که بر حضرت قائم نازل میشود در سایبانهای ابر ونیز تشریف اوردن انحضرت است در قبّه هاے نور ومراد از قضی الامر در این ایه انجام دادن ان حضرت است بر کار کافران وواضح شد که ایه در شان انحضرت است

ایهٔ پنجم در جزو سیم از سورهٔ ال عمران قوله تعالی اَفَغَيْرَ دِينِ اللّٰهِ يَبْغُونَ وَلَهُ اَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا یعنی ایا طلب میکنند غیر دین خدا را وحال انکه بر دین خداوند مسلمان شده وگردن نهاده انکس که در اسمانها است وانکه در زمین است یا برغبت یا بکراهت عیاشی در تفسیر این ایه از حضرت صادق روایت نموده که فرمود این ایهٔ شریفه نازل شده درخصوص قائم ال محمد ونیز در روایت دیگر از آن حضرت نقل نموده که این ایه را تلاوت فرمود وبعد ازان فرمود که زمانی که قائم ما اهل

از برای آنکس حلال است آنچه از آن زمین میخورد تا آنکه ظاهر شود قائم اهل بیت با شمشیر پس حضرت قائم آل محمد ص اخذ میکند و مالک میشود روی زمین را و منع میکند مردم را از زمین و ایشان را از آن خارج نماید چنانچه حضرت پیغمبر مالک شد و منع میکرد مردم را از زمین پس بدرستیکه حضرت قائم چنان خواهد کرد مگر آن زمینهائی که در دست شیعیان ما بوده باشد پس حضرت قائم مقاطعه میکند با شیعیان ما و زمین را در دست ایشان میگذارد و از آنها نمیگیرد مگر زکوة را پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شان حضرت قائم نازل شده است و مراد از مَن یَشاءُ مِن عِبادِهِ آنحضرت است و زمین را آن بزرگوار مالک خواهد شد و غیر شیعه را از زمین منع خواهد فرمود و احادیث در این معنی بسیار است و همه آنها را حقیر در کتاب مسائل النجفیه ذکر کرده و این مطلب را واضح و روشن نموده و در اینجا مجال ذکر آنها نیست آیه یازدهم قوله تعالی در سوره انفال وَقاتِلُوهُم حَتّیٰ لا تَکُونَ فِتنَةٌ وَیَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ یعنی بکشید کافران را تا آنکه نباشد شرک و کفر در روی زمین و بوده باشد تمامی دینها از برای خداوند در تفسیر عیاشی و مجمع از حضرت صادق ع روایت کرده اند که فرمود تأویل این آیه هنوز نیامده و اگر بتحقیق قائم ما اهل بیت ظاهر شود زود باشد که درک نماید تأویل این آیه را کسیکه در آن زمان بوده باشد و البته میرسد دین حضرت پیغمبر تا آنجا که شب میرسد تا آنکه نماند شرک و کفر در روی زمین چنانکه خداوند فرموده یَعبُدُونَنی وَلا یُشرِکُونَ بی شَیئاً یعنی عبادت میکنند بمن و شریک قرار نمیدهند بر من هیچ چیز را و نیز در کافی در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود تأویل این آیه هنوز نیامده بدرستیکه پیغمبر رخصت داد بر کفار و از آنها جزیه قبول کرد بجهت حاجت خود و حاجت اصحاب خود پس هرگاه بتحقیق بیاید تأویل این آیه قبول نمیشود از آنها جزیه ولکن آنها کشته میشوند تا آنکه خداوند را واحد و بی شریک بدانند و تا آنکه نبوده باشد در روی زمین شرک پس از این دو حدیث واضح گردید که این در شان آنحضرت نازل شده و معنای این در زمان آن بزرگوار ظاهر خواهد شد و حقیر شرح این آیه را در کتاب کشف الحجاب در نجاست اهل کتاب ذکر نموده و مطلب را از این واضحتر بیان کرده آیه دوازدهم قوله تعالی در سوره برائة یُرِیدُونَ اَن یُطفِؤُا نُورَ اللّٰهِ بِاَفواهِهِم وَیَأبَی اللّٰهُ اِلّا اَن یُتِمَّ نُورَهُ وَلَو کَرِهَ الکافِرُونَ یعنی اراده میکنند براینکه خاموش نمایند نور خدا را بدهان خودشان یعنی به بدگوئی و انکار فضائل نور خداوند و منع میکند خداوند مگر آنکه تمام کند نور خود را و هرچندیکه مکروه میدارند کافران ان اتمام نور خدا را در تفسیر این آیه در کمال الدین از حضرت صادق ع روایت کرده که



فرمود بتحقیق فرعون ملعون پاره کرد شکمهای حامله را در بنی اسرائیل بجهت پیدا کردن
حضرت موسی و همچنین بنی امیه و بنی عباس وقتیکه واقف شدند براینکه زوال سلطنت
انها در دست قائم اهل بیت خواهد شد بر ما عداوت کردند و بر ما شمشیر کشیدند
و اهل بیت پیغمبر را کشتند همهٔ اینها بجهت طمع بود براینکه برسند بقائم ما اهل بیت و
او را بکشند پس منع میکند خداوند ازین که کشف کند امر او را بر یك نفر از ظلمه
مگر انکه تمام کند نور خود را و هر چند یکه مکروه بدارد ان را کافران پس ازین تفسیر واضح
گردید که این ایهٔ شریفه در شان انحضرت نازل گردید

ایهٔ سیزدهم در سورهٔ توبه
قوله تعالی هُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدٰی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْ کَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یعنی خداوند آن وجود مقدس است که فرستاد پیغمبر خودش محمد بن
عبد الله را بهدایت واضحه و با دین حق و ثابت تا انکه دین انحضرت را غالب کند بر
تمامی دینها و هر چند یکه مکروه میدارند آن را مشرکان در کمال الدین از حضرت
صادق روایت کرده در تفسیر این ایه که فرمود قسم بخداوند هنوز نازل نشده تاویل این
ایه و نازل نمیشود تاویل ان حتی انکه ظاهر شود قائم ال محمد پس وقتیکه ظهور کرد
حضرت قائم ما نماند کافری بخداوند و نه مشرك بامام مگر انکه مکروه میدارد ظهور
انحضرت را و کافران و مشرکان چنان کشته میشوند که اگر یك کافری و یا یك مشرکی
در جوف یك سنگ باشد ان سنگ صدا میکند ای مؤمن در بطن من کافری است مرا
بشکن و او را بکش و در کافی از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده در تفسیر این ایه که
فرمود خداوند آن واجب الوجود است که امر فرمود رسول خود را بولایت وصی خود و
ولایت وصی خود دین حق است تا انکه غالب کند دین حق را بر تمام دینها در زمان
ظهور حضرت قائم ال محمد و خداوند تمام کنندهٔ ولایت امام قائم است هر چندیکه
مکروه بدارند آن را کافران بولایت علی علیه السلام عرض کردند ایا این تنزیل ایه
است فرمود بلی این کلام تنزیل است و اما غیر این کلام اخر پس ان تاویل است و از این
قبیل احادیث در تفسیر این ایه بسیار است و جمله از انها را در کتاب تحفة الشیعه در تفسیر
همین ایه ذکر کرده ام پس واضح شد که این ایه در شان انحضرت نازل شده

ایهٔ چهاردهم قوله تعالی در سورهٔ یونس بَلْ کَذَّبُوا بِمَا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا یَأْتِهِمْ
تَأْوِیلُهُ یعنی بلکه تکذیب نمودند بانچه احاطه نمیکنند بدانستن ان و حال انکه
هنوز نیامده تاویل ان برایشان در تفسیر این ایه عیاشی از حضرت باقر روایت
کرده که از انحضرت پرسیدند از چیزهای بزرگ از رجعت ائمه و غیر ان یعنی ظهور قائم
پس فرمود بدرستیکه این چیزها که از من سوال میکنید هنوز وقت ان نیامده و خداوند



فرموده بَلْ کَذَّبُوا بِمَا لَمْ یُحِیطُوا بِعِلْمِهِ الآیة ومثل این روایت را از حضرت صادق
روایت کرده است وعلی بن ابراهیم در تفسیر خود فرموده که این آیه در خصوص رجعت نازل
شده وتکذیب کردند برجعت که آن رجعت نمیشود پس ازین احادیث ظاهر میشود که این
آیه در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد نازل شده زیرا که در زمان ظهور آنحضرت از
برای مؤمنان رجعت خواهد شد چنانکه در باب ششم در خصایص آنحضرت ذکر شد
وبعد ازین نیز میآید آیهٔ پانزدهم در سورهٔ یونس قوله تعالی اَلَا اِنَّ اَوْلِیَاءَ اللهِ
لَا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُونَ یعنی آگاه باشید بدرستیکه دوستان خدا نه خوف
ونه ترس برای ایشان است ونه ایشان محزون میشوند در کمال الدین در تفسیر این
آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود طوبی از برای شیعیان قائم ما اهل بیت که
منتظر باشند بظهور او در ایام غائب شدن او واطاعت میکنند بر او در وقت ظهور
او وایشان است اولیاء الله که نه خوف بر ایشان است ونه ایشان محزون میشوند پس
ازین تفسیر واضح شد که این آیه در بیان حال اصحاب حضرت قائم است
آیهٔ شانزدهم در همان سوره قوله تعالی لَهُمُ الْبُشْرَیٰ فِی الْحَیٰوةِ الدُّنْیَا وَفِی الْاٰخِرَةِ
یعنی از برای ایشان است بشارت در دنیا ودر آخرت در کافی در تفسیر این آیه از حضرت
باقر روایت کرده فرمود بشارت میدهد خداوند بر ایشان بقیام قائم آل محمد وبظهور
او وبکشتن دشمنان ایشان در دنیا وبشارت میدهد بایشان در آخرت بنجات دادن
ووارد شدن ایشان بر محمد واولاد صادقین او در حوض کوثر پس ازین تفسیر معلوم
شد که این آیه در شأن آنحضرت است زیرا که صریح حدیث دلالت دارد براینکه مراد
ازین بشارت درین آیه سلطنت آن بزرگوار است که از برای مؤمنان در آن زمان مردم
خواهد شد بکشته شدن دشمنان ایشان وظاهر شدن عدل وداد بدست قائم آل
محمد صلی الله علیه وآله آیهٔ هفدهم قوله تعالی در سورهٔ هود وَلَئِنْ اَخَّرْنَا عَنْهُمُ
الْعَذَابَ اِلَیٰ اُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ یعنی واگر بتاخیر بیندازیم ما از ایشان عذاب را تا وقت
مخصوص که وقت امت معدوده است یعنی ما بر کفار وفجار مهلت دادیم تا زمان
امت معدوده وشمرده شده وبعد از آن عذاب خواهیم کرد علی بن ابراهیم در تفسیر
این آیه از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود مراد از امت معدوده اصحاب
قائم است وآنها سیصد وده وزیاده است وعیاشی از حضرت صادق روایت کرده
که فرمود امت معدوده حضرت قائم آل محمد واصحاب آنحضرت است وباز از آن
حضرت روایت کرده که فرمود امت معدوده عدد ایشان بقدر عدد اصحاب بدر است و
نیز از حضرت باقر روایت کرده که فرموده اصحاب قائم سیصد وده وچیزی زیاد است

و ایشانند قسم بخداوند امت معدوده که در قران خدا فرموده و بعد این ایه را تلاوت
فرمود و بعد از ان فرمود مجتمع میشوند اصحاب حضرت قائم بخدمت او بشتاب مثل اجتماع
نمودن ابرهای وقت پاییز در یکجا و در کافی نیز این حدیث را نقل کرده و در تفسیر این
ایه قمی فرموده یعنی اگر ما بر مردم بدکار و اشرار مهلت بدهیم و نعمت بایشان کرامت
بکنیم در دین دنیا تا وقت ظهور حضرت قائم پس ایشان را برگردانیم و بر ایشان عذاب
میکنیم در ان زمان و انها حالا میگویند چه باعث شده که عذاب را از ما حبس
میکند یعنی این را بطریق استهزا گویند که چرا قائم ظهور نمیکند و چرا ما را نمیکشد
پس ازین احادیث واضح شد که این ایه در شان او و اصحاب او است

ایه هجدهم در سوره هود قوله تعالی بَقِيَّةُ اللّٰهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی
باقیمانده خداوند از برای شما خیر است اگر مؤمن باشید بخداوند و برسول و در
کمال الدین در تفسیر این ایه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود اول چیزی که نطق
میکند بان قائم ال محمد در وقت ظهورش این ایه است و بعد از ان میفرماید که منم
بقیة الله و حجت خداوند و خلیفة الله بر شما پس سلام نمیکند بحضرت قائم سلام
کننده مگر انکه میگوید السلام علیك یا بقیة الله فی ارضه یعنی سلام بر تو ای باقی
مانده خداوند در زمین او پس ازین تفسیر معلوم شد که مراد ازین ایه انحضرت
است و در باب القاب نیز ذکر شد ایه نوزدهم قوله تعالی در سوره حجر قَالَ
فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی خداوند فرمود بابلیس که تو از مهلت
شدگانی تا روز وقت معلوم عیاشی در تفسیر این ایه از حضرت صادق روایت کرده
که از انحضرت پرسیدند از معنی این ایه پس براوی فرمود ایا تو گمان میکنی که مراد از
یوم وقت معلوم روزی است که مردم در ان محشور میشوند چنین نیست بدرستیکه
خداوند عالم مهلت داد بابلیس تا روزیکه قیام میکند در ان قائم ما اهل بیت پس
وقتیکه خدا تعالی برانگیخت قائم ما را میاید بمسجد کوفه و ابلیس ملعون بیاید بحضور
انحضرت تا انکه ابلیس بزانو در اید در پیش روی انحضرت پس ابلیس میگوید واویلاه
ازین روز پس انحضرت میگیرد از پیشانی او پس گردن او را میزند پس این روز است یوم
وقت معلوم و قمی روایت کرده که یوم وقت معلوم ان روز است که حضرت پیغمبر سر
ابلیس را میبرد و منافات بین این دو تفسیر ندارد زیرا که سر بریدن پیغمبر ابلیس را
همان گردن زدن حضرت قائم است ان ملعون را پس معلوم شد که این ایه در وقت
ظهور انحضرت است و در شان او است و در بعضی از اخبار وارد شده که مراد از وقت
معلوم روز نفخه صور است پس ان تقیه است زیرا که عامه این ایه را چنین تفسیر



کرده اند آیهٔ بیستم قوله تعالی در سورهٔ حجر اِنَّ فِی ذٰلِکَ لَآیَاتٍ لِلْمُتَوَسِّمِیْنَ
وَاِنَّهَا لَبِسَبِیْلٍ مُقِیْمٍ یعنی بدرستیکه درین هر اینه علامات است از برای اشخاص
با فراست وبدرستیکه آن علامات در راه مقیم ودر طریق ومحل قوام است در
کمال الدین در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود زمانیکه ظهور
کند قائم ما اهل بیت نمی ایستد در پیش آنحضرت احدی از خلق خدا مگر آنکه میشناسد
اورا که مؤمن است او ویا بدکار ورواشرار است ودر آنحضرت آیه است از برای متوسمین
وآنحضرت آیه است از برای متوسمین واو است سبیل مقیم پس ازین تفسیر معلوم شد که
مراد ازین آیه حضرت قائم است ودر شأن او نازل شده واین حدیث منافات ندارد
با بعضی اخبار که وارد شده که مراد از متوسمین ائمه علیهم السلام است ویا آنکه مؤمنین
است زیرا که آیات شریفه تنزیل دارد وتأویل دارد وتأویل نیز مراتب دارد پس شاید
ائمه تنزیل آیه است وحضرت قائم تأویل ویا بعکس وشاید مؤمنین تنزیل است وائمه
تأویل آن وحضرت حجة بن الحسن تأویل از تأویل است وهمچنین است در سائر آیات که
ذکر شده وبعد ازین ذکر خواهد شد آیهٔ بیست ویکم در سورهٔ نحل قوله تعالی وَاَقْسَمُوْا
بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ یَّمُوْتُ بَلٰی وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا وَّلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ لَا
یَعْلَمُوْنَ الخ یعنی قسم یاد کردند بخداوند با جد وجهد برانیکه زنده نمیکند آن
کسی را که مرده است نه چنین نیست بلکه زنده میکند خداوند مرده ها را واین زنده
کردن آنها وعده حق است برخداوند ولکن اکثر مردم نمیدانند در کافی ودر تفسیر
عیاشی از حضرت صادق روایت کردند که فرمود با ابا بصیر چه میگوئی درین آیه عرض
کرد مردم میگویند که مشرکین قسم یاد میکردند وبحضرت رسول میگفتند که خداوند
مرده ها را زنده نمیکند پس حضرت فرمود تف باد برکسیکه این را گفته باشد سؤال
بکن از آنها آیا مشرکین بخدا قسم یاد میکنند ویا بلات وعزی ابو بصیر عرض کرد فدای
تو شوم حقیقت را بمن بفرما در معنی این آیه فرمود ای ابا بصیر بتحقیق هرگاه ظهور کند
قائم ما اهل بیت زنده میکند خداوند قومی را از شیعیان ما پس حضرت قائم از
ایشان بیعت میگیرد درحالیکه شمشیر ایشان در دوش میشود پس این خبر میرسد
بقوم دیگر از شیعیان ما که نمرده اند با همدیگر میگویند زنده شده فلان وفلان وفلان
واز قبرهای خود بیرون آمده اند ودر حضور حضرت قائم هستند وبعد ازین خبر زنده
شدن مرده ها بگوش دشمنان اهل بیت میرسد پس آنها میگویند ای طائفه شیعه چقدر
دروغ میگوئید شما وبا وجود آنکه این ایام دولت وسلطنت ودنیا است شما است باز
هم شما دروغ میگوئید وخبر با همدیگر میدهید که مرده ها زنده [illegible] بخداوند قسم

یاد میکنیم مرده ها زنده نمیشوند تا روز قیامت پس خداوند قول آنها را در قرآن حکایت کرده و فرموده وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ تا آخر و در تفسیر قمی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود چه میگویند مردم در این آیه عرض کردند میگویند این آیه نازل شده در کفار حضرت فرمود کفار بخداوند قسم یاد نمیکنند و بدرستیکه این آیه نازل شده در امت محمد ص که بایشان گفته شد که شما زنده میشوید و قبل از قیامت رجوع میکنید پس ایشان قسم یاد میکنند که آنها رجعت نمیکنند پس خداوند قول ایشان را رد نمود و فرمود لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ یعنی زنده میکند ایشان را خداوند تا آنکه واضح نماید برا نها آن چیزی را که در آن اختلاف میکردند یعنی در رجعت و تا آنکه بدانند آنکسانیکه کافرند که آنها دروغگو بودند پس حضرت فرمود یعنی در رجعت برمیگرداند آنها را پس میکشد ایشان را حضرت قائم آل محمد ص و شفاء میدهد بر سینه های مؤمنین وایضاً در تفسیر عیاشی از آنحضرت روایت کرده که فرمود چه میگویند مردم در این آیه عرض شد باو میگویند که قیامت و زنده شدن و نشر شدن نیست فرمود دروغ گفتند بخدا قسم بدرستیکه این زنده شدن در آن زمان است که ظاهر شود قائم آل محمد ع و رجعت کنند با او رجعت کنندگان پس آن وقت میگویند اهل خلاف شما بتحقیق ظاهر شد ای طائفه شیعه دولت شما و این از دروغ گفتن شما است که میگوئید فلان و فلان رجعت کرده نه چنین نیست بخدا قسم لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ آیا نمی بینی که خداوند فرموده وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ و بودند مشرکین اشد تعظیماً از برای لات و عزی از اینکه قسم یاد کنند بغیر آنها پس خداوند در جواب رد آنها فرموده بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا الخ پس از این احادیث واضح شد که این آیه در شأن آنحضرت و ظهور آن بزرگوار نازل شد

آیه بیست و دوم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا یعنی پس وقتیکه میآید وعده اول آن طغیان و فساد مبعوث میکنیم بر شما بندگان خودمان را که صاحب قدرت شدید در جنگ پس شما را طلب میکنند و در خانه های شما شما را بدست میآورند و از جهت کشتن شما را میگیرند و این وعده هر آینه خواهد شد در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود مراد از فساد دو مرتبه اول آیه یکی قتل امیرالمؤمنین ع است و یکی زخم زدن بحضرت امام حسن ع است و مراد از علو کبیر کشتن حضرت امام حسین ع است و مراد از عباداً لنا قومی است که خدا مبعوث میکند ایشان را قبل از ظهور حضرت قائم آل محمد ص پس نمیگذارند خون آل محمد را مگر آنکه



میگیرند و قاتلان ایشان را میکشند و مراد از وَعْداً مَفْعُولاً ظهور حضرت قائم است
و نیز در تفسیر عیاشی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود مراد از عِباداً لَنا حضرت قائم و
اصحاب آنحضرت است و منافات در بین این دو حدیث نیست زیرا که مراد از قومی که
قبل از ظهور آنحضرت مبعوث میشوند اصحاب آنحضرت است که قبل از آمدن آن بزرگوار
بکوفه بنی امیه را میکشند پس معلوم گردید که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد نازل
شده است

آیه بیست و سیم قوله تعالی در سوره مریم حَتّیٰ اِذا رَاَوْا ما یُوعَدُونَ
اِمَّا الْعَذابَ وَ اِمَّا السّاعَةَ فَسَیَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَ اَضْعَفُ جُنْداً وَ یَزیدُ اللّٰهُ
الَّذینَ اهْتَدَوْا هُدیً یعنی تا زمانیکه دیدند آنچه را که وعده شده بودند از عذاب
و یا از روز قیامت پس زود باشد که میدانند کدام کس است بدتر از جهت مکان و
ضعیف‌تر از جهت مدد و قوت و خداوند زیاد میکند هدایت آنکسانی را که طلب
هدایت میکنند در کافی از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود اما
فرمایش خداوند اِذا رَاَوْا ما یُوعَدُونَ پس این ظهور حضرت قائم است و اینست
قیامت صغری و ساعت وعده شده بر آنها و زود باشد که آن روز را میدانند و آنچه
بر آنها نازل میشود میابند از جانب خداوند در دست قائم آل محمد پس اینست قول
خداوند مَنْ هُوَ شَرٌّ مَکاناً یعنی در نزد حضرت قائم و معنای یَزیدُ اللّٰهُ یعنی زیاد
میکند در این روز هدایت بلای هدایت بسبب تابع بودن ایشان بر حضرت قائم آل
محمد زیرا که آنها اعراض نمیکنند از آنحضرت و او را انکار نمیکنند پس از این تفسیر معلوم
شد که این آیه در شان آنحضرت و در بیان ظهور و سلوک آن بزرگوار نازل شده است

آیه بیست و چهارم قوله تعالی در سوره طه وَ لَقَدْ عَهِدْنا اِلیٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِیَ وَ لَمْ
نَجِدْ لَهُ عَزْماً یعنی بتحقیق عهد کردیم ما با آدم قبل از این پس نسیان نمود عهد را و نیافتیم
در او عزم و جزم را در آنچه ما عهد کرده بودیم بر او در بصائر الدرجات و علل الشرایع از
از حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت کرده اند که خداوند عهد کرد بر آدم در خصوص
حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و در ائمه بعد از آنحضرت پس آدم ترک نمود و نشد
عزم از برای او در ائمه که آن بزرگواران چنان بودند و بدرستیکه پیغمبران اولی العزم
نامیده شدند باولی العزم زیرا که خداوند عهد کرد بر ایشان در باره حضرت رسول خدا
و اوصیای او و در خصوص حضرت مهدی قائم بالخصوص و در سیره او و سلوک و کردار و
رفتار او بعد از ظهورش پس عزم و جزم پیغمبران اولی العزم جمع شد بر اینکه حضرت خاتم
الانبیاء و اوصیای او و حضرت قائم بالخصوص همچنان است و اقرار نمودند بر این و
نیز در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده که فرمود خداوند اخذ نمود میثاق و عهد را

از پیغمبران اولی العزم براینکه بدرستیکه من خدای شمایم و حضرت محمد بن عبد الله رسول
من است و امیر المؤمنین امیر و پیشوا مؤمنان است از تمام مخلوقات و اوصیای او بعد از
او والی امر منند و خزینه داران علم منند و براینکه بحضرت قائم نصرت میکنم بر دین خودم
و باو ظاهر میکنم سلطنت خود را و باو عبادت کرده میشوم طوعا و کرها و باو انتقام میکشم
از دشمنان دین خودم پس پیغمبران عرض کردند اقرار کردیم ای خدای ما و شاهد شدیم
و حضرت ادم اقرار نکرد و انکار نیز نکرد پس ثابت شد عزم در این پنج نفر از پیغمبران اولی العزم
در خصوص حضرت مهدی قائم و نشد از برای ادم عزم بر اقرار بحضرت قائم و اینست معنی
فرمایش خداوند وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِن قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا و فرمود بدرستیکه
معنای نسی ترک است یعنی ادم ترک کرد اقرار بحضرت قائم ال محمد را تمام شد پس از این
اخبار صحیحه معلوم شد که این ایه در خصوص انحضرت نازل شده و در این احادیث اسرار
بسیار است و دانستن انها صعب است وَلَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ
أَن تَنفَدَ ایه بیست و پنجم قوله تعالی در سوره انبیاء فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُم مِّنْهَا
يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی پس وقتیکه
احساس کردند عذاب ما را در ان وقت از آن عذاب میگریزند و گفته میشود بر انها
نگریزید و رجوع کنید بسوی انچه بودید در ان از نعمت و لذت و مسکنها شاید که شما
سؤال کرده شوید در کافی از حضرت باقر در تفسیر این ایه روایت کرده که فرمود وقتیکه
ظهور کند قائم ما جمعی را میفرستد از اصحاب خود بطلب و دستگیر کردن بنی امیه
بشام پس انها از ترس میگریزند بروم پس اهل روم میگویند بر بنی امیه شما را جای
نیست و نخواهد شد در ولایت ما تا انکه بدین نصاری داخل نشوید پس انها تماما
نصرانی میشوند و صلیب ها را بگردن خود نمایند بعد از ان نصاری انها را جای میدهند
پس زمانیکه اصحاب حضرت قائم خبردار میشوند که انها بروم رفتند از عقب انها خود شانرا
بروم میرسانند و وارد آن ولایات میشوند پس اهل روم طلب امان میکنند و صدای
الامان را بلند میکنند پس اصحاب انحضرت میگویند امان نیست از برای شما تا انکه
بنی امیه را حاضر بکنید و بدست ما بدهید اهل روم بنی امیه را تماما بر ایشان تسلیم
میکنند و اینست معنای قول خداوند لَا تَرْكُضُوا الی قوله لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی
حضرت قائم از خزینها میپرسد و حال انکه خودش اعلم است بر خزینها از همه کس و همین
حدیث را در تفسیر قمی نقل کرده و بعد از ان فرموده این ایه از ان ایات است که لفظ ان
ماضی و معنای ان مستقبل و بعد خواهد شد و از ان ایات است که تاویل ان بعد از
تنزیلش میشود پس از این تفسیر واضح شد که این ایه در شان حضرت قائم و اصحاب و دو

بیان حال دشمنان او نازل گردیده آیه بیست و ششم در سوره انبیاء قوله تعالی
ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون یعنی هر آینه
بتحقیق نوشتیم در زبور بعد از تعلیم ذکر این را که بدرستیکه مالک و قائم مقام میشوند
در زمین بندگان صالحان من در تفسیر مجمع از حضرت باقر روایت کرده که فرمود مراد
از عبادی الصالحون اصحاب حضرت قائم آل محمد است در آخر الزمان و خودش فرموده
که دلالت میکند بر این آنچه شیعه و سنی از حضرت پیغمبر روایت کردند که فرموده اگر
نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته طولانی میکند خدا آن روز را تا مبعوث
کند یک مردی از اهل بیت من تا آنکه زمین را پر از عدل و داد نماید چنانچه مملو شده
بود از ظلم و تعدی و در قمی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود مراد از عبادی
الصالحون حضرت قائم و اصحاب او است و در زبور تحمید و تمجید و دعا است و در
روایت دیگر از آنحضرت نقل کرده که فرمود خداوند نازل فرمود زبور را بر داود و در
آن بود توحید و تمجید و دعا و خبرهای رسول خدا و امیر المؤمنین و امامان از اولاد
ایشان و خبرهای رجوع کردن ایشان و ذکر حضرت قائم آل محمد پس از این احادیث معلوم
شد که مراد از صالحان که وارث تمامی روی زمین را میشوند و همه آن را مالک و
متصرف میگردند حضرت قائم و اصحاب آنحضرت خواهند شد

آیه بیست و هفتم قوله تعالی در سوره حج الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة
و آتوا الزکوة و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور یعنی آنچنانی
هستند که اگر ما تمکین بدهیم ایشان را در روی زمین و سلطنت دهیم بایشان هر آینه
اقامه نماز میکنند و ادا زکوة مینمایند و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند و از برای
خداوند است عاقبت کارها در تفسیر قمی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود پس این آیه
در خصوص آل محمد نازل شده تا باخر آن و حضرت مهدی صاحب الزمان و اصحاب او را
خدا مالک میکند بر تمامی روی زمین از مشرق تا مغرب و ظاهر میکند دین خود را
بآنحضرت و محو و باطل میکند باو بدعتها را همچنانکه اهل باطل و شقاوت حق را محو
کرده بودند تا آنکه دیده نشود ظلم و جور در هیچ جای دنیا و امر بمعروف و نهی از منکر
میکند در روی زمین پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه در شان حضرت قائم و
اصحاب او نازل شده است آیه بیست و هشتم قوله تعالی در سوره نور وعد الله
الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض الی قوله یعبدوننی و لا
یشرکون بی شیئا یعنی خداوند وعده داده آنکسانی را که ایمان آوردند از شما و عمل
صالح کردند که البته ایشان را در روی زمین خلیفه کند همچنانکه خلیفه کرده بود

آن اشخاصی که قبل از ایشان بودند والبته متمکن میکند خداوند انها را از اظهار دین
که پسندیده است خداوند آن را از برای ایشان و مبدّل میکند خوف ایشان را
بر امنیت واسود گی تا انکه عبادت کنند خداوند را و بر خدا شریك قرار ندهند در تفسیر قمی
فرمود که این ایه در قائم آل محمد نازل شده است ودر تفسیر مجمع فرموده انچه از اهل بیت
روایت شده درین ایه اینست که ان در قائم مهدی نازل گردیده ودر تفسیر عیاشی از
حضرت امام زین العابدین روایت کرده که فرمود سوگند بخداوند انکسانیکه خوف ایشان
تبدیل به امنیت میشود وتقیه از انها برداشته میشود شیعیان ما یند وانها برای
ایشان بدست مبارك یك مردی بزرگواری میشوا رما اهل بیت وان مرد مهدی این
امت است واو انکسی است که حضرت پیغمبر در حق او فرموده اگر نمانده باشد از عمر دنیا مگر
یك روز البته خداوند طولانی میکند آن روز را تا انکه سلطنت نماید وپادشاهی تمام
روی زمین را بکند یك مرد از عترت من که نام او نام من وکنیت او کنیت من است که
که زمین را پر میکند از عدل وداد چنانکه پر شده باشد از ظلم وبعد از نقل این تفسیر از
انحضرت عیاشی فرموده که مثل این روایت از حضرت باقر واز حضرت صادق نیز
نقل شده است ودر کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در قصه نوح و
ذکر انتظار مؤمنان از قوم او فرج را که خداوند نمایاند بر ایشان خلیفه بحق خودش را و
تمکین دین خود را فرمود وهمچنان است حضرت قائم آل محمد پس بدرستیکه طول یابد
غائب بودن او تا انکه حق خالص شود وایمان صاف شود از کدر بمرتد شدن هر کسیکه
که طینت او خبیث است از شیعه انکسانیکه خوف نفاق در ایشان هست در وقتیکه احساس
کنند ظهور خلیفه خداوند را ومتمکن شدن او وظاهر گشتن دین او در روی زمین و
از برای جماعت شیعه خالص است امر دین منتشر در عهد ظهور حضرت مهدی آل محمد
واین ایه در حق حضرت قائم وشیعیان اوست وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ الخ راوی
عرض کرد یا ابن رسول الله ناصبیها گمان میکنند که این ایه در حق چهار خلیفه پیغمبر
نازل شده فرمود خداوند ناصبیها را هدایت نکند چنین نیست چه وقت شد دین خدا
که ان را اختیار نموده ورسولش ان را پسندیده که منتشر باشد امر ان در این امت و
چه وقت شد که خوف از قلب این امت رفع شود وشك مرتفع گردد از سینه های انها
در عهد یکی از خلفا با وجود انکه چقدر از مردم در زمان ایشان مرتد شدند وچقدر
فتنه ها در زمان خلافت ایشان واقع شد وچقدر جنگها در زمان ایشان در بین
کافران ومسلمانان واقع گردید ودر احتجاج در تفسیر این ایه از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده در حدیثیکه عیوبات خلفا را در ان بیان کرده وعلت مهلت دادن خداوند را



براشرار و فجار ذکر کرده تا آنکه فرموده همه تحمل ائمهٔ هدی این مصیبتها را بجهت اینست که
تمام شود آن مهلت که خداوند برابلیس داده و حق شود قول بر کافران و نزدیک شود
وعدهٔ حق خداوند همچنان وعده که خداوند آن را در کتاب خود بیان فرموده بفرمایش
خودش وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنكُمْ الآیه و ظاهر شدن این وعده در آن وقت میشود
که نماند از اسلام مگر اسم آن و باقی نباشد از قرآن مگر رسم آن و در این وقت خداوند
قادر یاری میکند بر امام غائب شده بلشکرهائی که نمی بینید آنها را و ظاهر میکند
دین پیغمبر خود را در دست او و غالب میکند او را بر جمیع ادیان باطله پس از این احادیث
معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد ص نازل گردیده و در بشارت ائمه
بظهور آنحضرت و قلع و قمع او دشمنان دین را نزول کرده پس این اخبار منافات ندارد
بآن احادیثی که در تفسیر این آیه وارد شده که مراد از وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِينَ آمَنُوا حضرات
ائمه و یا مؤمنین هستند زیرا که حضرت قائم از ائمه است و اصحاب آنحضرت بهترین
مؤمنانند و سلطنت آنحضرت از ائمه محسوب است و پادشاهی او پادشاهی سائر ائمه است

آیهٔ بیست و نهم قوله تعالی در سورهٔ شعراء إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم مِّنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ
أَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ یعنی هرگاه خواسته باشیم نازل میکنیم بر آنها از آسمان
علامتی پس گردن آنها ثابت میشود بر آن علامت خضوع کننده یعنی آنها از برای
آن علامت تواضع میکنند و گردن بآن میگذارند از ترس خودشان و در کافی
در تفسیر این آیه از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود بدرستیکه قائم آل محمد ص
ظهور نمیکند تا آنکه منادی از آسمان ندا کند پس می شنود آن ندا را مخدرات در
پس پرده ها و میشنود آن را اهل مشرق و اهل مغرب و در قائم آل محمد ص نازل شده
این آیه إِن نَّشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِم آيَةً و در تفسیر قمی از آنحضرت روایت کرده در معنای این
آیه که فرمود ذلیل میشود گردنهای بنی امیه از برای آن علامت که از آسمان است و آن
علامت صیحه است از آسمان باسم حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و مفید اعلی
الله مقامه در ارشاد روایت کرده از حضرت باقر ع که فرمود زود باشد که خداوند
آن علامت را از برای آنها ظاهر میکند عرض کردند آنها کدامند فرمود بنی امیه است
و اتباع ایشان عرض نمودند آیه کدام است فرمود رکود آفتاب است در بین زوال تا وقت
عصر و بیرون میشود سینه و روی در آفتاب و تعریف میکند حسب و نسب قائم آل محمد را
و اینها در زمان سفیانی میشود و در وقت وقوع این علامتها بدرک رفتن سفیانی و
اتباع او واقع میشود و در کمال الدین از حضرت رضا ع روایت کرده در حدیثی که در آن
وصف میکند قائم آل محمد را تا آنکه فرمود و آن قائم ما اهل بیت آنکسی است که منادی

ندا میکند از آسمان بدعوت و بدلالت و هدایت بسوی او که ندا را میشنود اهل زمین
و در آن ندا منادی میگوید آگاه باشید ای مردم که بدرستیکه حجت خداوند بتحقیق
ظاهر شود در نزد بیت الله پس تابع شوید او را پس بدرستیکه حق با او است و حق در او
است و اینست معنای فرمایش خداوند إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ آيَةً پس از این احادیث
واضح گردید که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد عج نازل شده و مراد از آیه و علامت
در این آیه علامت ظهور آنحضرت است و مراد از خاضعین و تواضع کردن گردنها خضوع
و ذلت بنی امیه است بر آن بزرگوار و غیر او آیه سیم قوله تعالی در سوره قصص
وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
یعنی اراده میکنیم بر اینکه منت گذاریم بر آن کسانیکه ضعیف شدند در زمین و
قرار بدهیم ایشان را امامان و پیشوای مردمان و قرار بدهیم ایشان را وارث و قائم
مقام در زمین و مالک در آن و اراده میکنیم که تمکین بدهیم از برای ایشان در زمین و
سلطنت تمامی زمین را بایشان بدهیم و بنمائیم بر فرعون و هامان و لشکرهای آنها
از آن ائمه آنچه را که از آن حذر میکردند و در کمال الدین از حضرت امیر ع روایت کرده
که آنحضرت فرمود در تفسیر این آیه که مراد از این آیه آل محمد ص است که بر انگیزد خدا حمله
صاحب الزمان را بعد از ضعیف شدن و بی مدد شدن ایشان پس آن حمله آل محمد ع
ایشان را شاد میکند و دشمنان ایشان را میکشد و در کافی روایت کرده که حضرت باقر ع
بحضرت صادق ع نظر کرد که راه میرفت و فرمود این از آنکسان است که خداوند در حق
آنها فرموده وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ الآیة و در معانی الاخبار از حضرت صادق ع
روایت کرده که حضرت رسول خدا ص نظر نمود بحضرت امیر المؤمنین ع و امام حسن و امام حسین ع
پس گریه کرد و فرمود شما بعد از من ضعیف میشوید بحضرت عرض کردند که معنای
فرموده پیغمبر چه بود فرمود معنای آن این بود که شما آنکسانی هستید که بعد از من امام
میشوید و خداوند در شان شما فرموده وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ الآیة و بعد از آن
حضرت فرمود که این آیه جاری است در ما اهل بیت تا روز قیامت و در مجالس ایضا
از آنحضرت روایت کرده که فرمود در این آیه که آن از برای ما است و در ما اهل بیت است
و در کمال الدین و کتاب غیبت صدوق از آنحضرت روایت نموده که وقتیکه حضرت
قائم آل محمد ص متولد شد این آیه را خواند و اول تکلمش باین آیه بود و قمی در تفسیر این
آیه فرموده که آن مثلی است که خداوند زده است برای اهل بیت و سائل که موجب تسلی
ایشان باشد زیرا که فرعون و هامان و قارون ستم کردند بر بنی اسرائیل و آنها را



اولاد آنها را میکشتند ونظیر ایشان درین امت جمعی هستند که سعی میکردند در قتل اهل
بیت رسول خدا ص پس حق تعالی وعده داده برسول خود که همچنانکه ولادت حضرت موسی را مخفی
کردم واورا از فرعون واتباع او غائب کردم وبعد از آن اورا ظاهر نمودم و بر فرعون واتباع او
غالب کردم وهمه را بدست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم آل محمد ص را وولادت اورا پنهان
میکنم واز فراعنه زمان خود مستور خواهم گردانید ودر رجعت ایشان را بر آن فراعنه غالب
خواهم کرد که انتقام خود را از آن فراعنه بکشند پس تاویل آیه چنین است که میخواهم منت
گذارم بر آنکسانی را که ایشان را ضعیف گردانیدند در زمین که اهل بیت رسالت باشند
وبگردانم ایشان را امامان وبگردانم ایشان را وارث زمین که پادشاهی روی زمین برای
ایشان مسلم باشد وتمکن واقتدار بدهم بر اهل بیت رسالت ع در زمین که باطل را
براندازند وحق را ظاهر گردانند وبنمائیم بر فرعون وهامان وقارون این امت را و
اتباع آنها را که حق آل محمد ص را غصب کردند مِنْهُمْ یعنی از آل محمد ص آنچه را که از آن حذر
میکردند از کشته شدن ومعذب بودن وهمچنین حضرت امام حسین واصحاب اورا
زنده میکنیم وقاتلان ایشان را نیز زنده نمائیم تا انتقام بکشند از آنها وآنها را به بدترین
عذابها بقتل برسانند وایضا در تفسیر قمی فرموده که خطاب درین آیه بر آل محمد است
بعلت آنکه اگر خطاب بایشان نباشد ودر خصوص حضرت موسی نازل باشد خداوند
میفرمود مِنْهُ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ نه آنکه بفرماید مِنْهُمْ مَا كَانُوا پس چونانکه خداوند
فرموده مِنْهُمْ مَا كَانُوا معلوم شد که خطاب بر آل محمد است ودر تفسیر جوامع از حضرت
امام زین العابدین روایت کرده که فرمود سوگند بخداوندی که حضرت رسول را بر حق بشیر
ونذیر مبعوث کرده بدرستیکه ما اهل بیت وشیعیان ما بمنزله موسی وشیعیان او
هستیم وبدرستیکه دشمنان ما واتباع آنها بمنزله فرعون واتباع او هستند پس ازین
احادیث معلوم شد که این آیه در شأن اهل بیت ودر خصوص رجعت ایشان وظهور
مهدی آن بزرگواران نازل شده وبا آنکه نزولش در حضرت موسی وبنی اسرائیل است وتاویل
آن در اهل بیت رسالت ع ودر ظهور قائم آل محمد ص است آیه سی ویکم قوله تعالی در سوره
سباء وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ
سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ یعنی قرار دادیم در بین ایشان وبین دهات
همچنانکه مبارک کردیم در آن دهات ظاهری ومقدر نمودیم در آن دهات سیر کردن را
سیر کنید در آن دهات شبها وروزها در حال امن بدانکه اول این آیه در شأن
اهل بیت است وآخر آن در خصوص حضرت قائم آل محمد ص است همچنانکه در احتجاج از
حضرت باقر ع روایت کرده در حدیث حسن بصری در تفسیر این آیه که فرمود بلکه در ما

خداوند ضرب مثل کرده در قرآن پس ما اهل بیت هستیم اَلْقُرَی الَّتِی بَارَکَ اللهُ فِیهَا
واین فرمایش خداوند در حق کسی است که اقرار کند بفضیلت ما اهل بیت زیرا که ایشان را
خداوند امر کرده براینکه بیایند بنزد ما اهل بیت پس خداوند فرموده وَجَعَلْنَا بَیْنَهُمْ وَبَیْنَ
الْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا یعنی قرار دادیم در بین ایشان که ائمه باشند وبین شیعیان ایشان
اَلْقُرَی الَّتِی بَارَکْنَا فِیهَا قُرًی ظَاهِرَةً قریه های ظاهری وقریه ظاهری قاصدها ونقل کننده
احادیث ما ائمه است بسوی شیعیان خودمان وفقهاء وقوله سبحانه وَقَدَّرْنَا فِیهَا السَّیْرَ
پس سیر مثل است ازبرای علم ودانائی که سیر شده باشد بآن علم شبها وروزها در آن
قریه ها واین مثل است ازبرای آنچه سیر میکند از علم در شبها وروزها از ما اهل بیت
بسوی ایشان از حلال وحرام وفریضه ها واحکام وایشان در امنیت هستند در آنچه
از ما ائمه بسوی ایشان رسیده آن وقتیکه آن را از معدن علم اخذ نمایند که از طرف خداوند
مامور شدند که اخذ کنند آن علمها را از آن معدن وزمانیکه این نحو رفتار نمودند در
امن هستند از شک وضلالت واز تبدیل حرام بحلال وایضا در احتجاج از حضرت سجاد
روایت کرده که فرموده بدرستیکه خداوند قصد نموده از قری مردان چند را عرض کردند
پس ایشان کدام مردمان میباشند فرمود مائیم آیا نشنیده فرمایش خداوند را سیروا
فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ در امن هستند از لغزش ودر کمال الدین از حضرت حجة بن
الحسن روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود ما اهل بیت قسم بخداوند آن قری هستیم که
خداوند مبارک نموده در آن قری وشما شیعیان قریه های ظاهری هستید ودر علل
الشرایع از حضرت صادق روایت نموده که بابو حنیفه فرمود آیا توئی فقیه وعالم اهل
عراق عرض کرد بلی فرمود بچه فتوی میدهی برآنها عرض کرد بکتاب خدا وسنت رسول
او فرمود ای ابا حنیفه آیا میدانی کتاب خداوند را حق دانستنی ومیشناسی ناسخ آنرا
از منسوخ آن عرض کرد بلی پس فرمود ای ابا حنیفه بدرستیکه ادعا کردی یک علم بزرگ را
وای بر تو وخداوند قرار نداده این علم را مگر در نزد اهل آن قرآن که قرآن از خداوند برایشان
نازل شده وای بر تو نیست آن علم مگر در نزد آنکس که الان حاضر است از ذریه رسول
خدا ونمیدانم ترا که بشناسی از کتاب خداوند یک حرف را وتاویل حرف را بدانی پس اگر تو
هستی همچنانکه میگوئی وحال آنکه نیستی آنچنانکه میگوئی پس خبر بده بمن از فرمایش خداوند
که سِیرُوا فِیهَا لَیَالِیَ وَأَیَّامًا آمِنِینَ باشد این کدام زمین است که خداوند میگوید سیر
کنید در آن شبها وروزها در حال آسودگی وامنیت ابو حنیفه عرض کرد گمان میکنم که
مابین مکه ومدینه باشد پس حضرت توجه فرمود باصحاب خود وفرمود آیا شما میدانید
که بدرستیکه در بین مکه ومدینه قطاع طریق وراهزن هست ومیدانید که در



آنچه چه قدر مال مردم و جان خلق تلف میشود عرض کردند بلی میدانیم که بین مکه و
مدینه امنیت ندارد پس ابوحنیفه ساکت شد و چیزی پیدا نکرد که بگوید پس حضرت
فرمود که این آیه در حق قائم ما اهل بیت است و این امن و آسودگی با او خواهد شد
پس از این احادیث معلوم گردید که این آیهٔ شریفه در شأن ائمه و آخر این در خصوص قائم
آل محمد است و در بین اخبار منافات ندارد و یا آنکه هر یکی از این اخبار محمول است
بمرتبه از مراتب تأویل چنانکه سابقاً بیان شد و یا آنکه بعضی تأویل و بعضی تنزیل
است آیهٔ سی و دوم قوله تعالی در سورهٔ سبا وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا
مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ یعنی اگر ببینی آنها را
در آن زمانیکه فزع و جزع میکنند پس آنها فوت نمیشوند هر چند یکه بگریزند و در یافت
میشوند از مکان نزدیک و آنها بعد از اخذ شدن و گرفتار گشتن میگویند که ما ایمان
آوردیم برا او و این کلام دور است و کجاست که آنها ایمان را اخذ کنند و بدست بیاورند
از مکان دور قمی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود گویا من مشاهده
میکنم بسوی حضرت قائم آل محمد که پشت بکعبه و حجر اسود کرده تا آنکه فرمود پس زمانیکه
آنحضرت تشریف میاورند بر بیدا بیرون میشود بسوی آنحضرت لشکر سفیانی پس امر میکند
خداوند بر زمین که ایشان را فرو برد پس آنها بزمین فرو میروند و اینست معنی فرمایش
خداوند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ یعنی
بقائم آل محمد ایمان آوردیم و فائدهٔ ایمان بآنها نمیرسد زیراکه وقت آن گذشته باشد
و آن ایمان آنها بعد از نزول عذاب میشود مثل ایمان فرعون و در مجمع در تفسیر این
آیه از حضرت سجاد روایت کرده که فرمود مراد از این آیه لشکر سفیانی است که آنها را زمین
میگیرد و فرو میبرد و ایضاً در آن کتاب از حضرت پیغمبر روایت کرده که فرمود فتنه میشود
در بین اهل مشرق و اهل مغرب پس آن دو طائفه در این حال که میباشند سفیانی
خروج میکند در وادی یابس تا آنکه وارد دمشق شود پس دو دسته لشکر جمع میکند
یک جمعی بطرف مشرق روانه میکند تا آنکه آنها نازل میشوند بر بابل از شهر ملعون بغداد
پس میکشند در آن زیادتر از سه هزار کس را و رسوا میکنند زیادتر از صد نفر زن را و
میکشند در آن سیصد نفر کبش یعنی جوان با هنر از اولاد عباس را و بعد از آن روانه
کوفه میشوند پس اطراف آن را خراب میکنند پس متوجه شام میشوند پس بیرون گردد
یک علم هدایت از کوفه و بر آن لشکر ملحق میشوند و لشکر سفیانی را تماماً میکشند و از
آنها یکنفر باقی نمیمانند و آنچه آنها بدست آورده بودند میگیرند و دسته دیگر از لشکر
سفیانی وارد مدینه میشوند و تا سه روز در آنجا قتل و غارت میکنند و بعد از آن

متوجه مکه میشوند و زمانیکه بزمین بیداء رسیدند خداوند جبرائیل را میفرستد وآنها را بزمین فرو میکند و دو نفر از آنها خلاص شود پس اینست معنای فرمایش خداوند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا الآیة ودر تفسیر مجمع بعد از نقل این فرموده که اصحاب امامیه ما مثل این حدیث را در احادیث ظهور حضرت قائم آل محمد از حضرت باقر و صادق روایت کرده اند پس ازین اخبار معلوم شد که این آیه در مقام بیان علامات ظهور حضرت قائم است و مراد از اشخاص فزع کنندگان لشکر سفیانی است و مراد از ضمیر امنا به خصوص حضرت قائم است پس در واقع این آیه اختصاص بآنحضرت دارد بدون شبهه

آیه سی وسیم قوله تعالی در سوره حم سجده سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی زود باشد که بنمائیم بر کافران و فاجران علامات خودمان را در اطراف زمین و در نفسهای آنها تا آنکه واضح شود برانها اینکه وعده خداوند و وعده شده حقتعالی حق است در تفسیر این آیه در کافی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود مینمائیم برانها در نفسهای آنها مسخ شدن را و مینمائیم در آفاق ناقص شدن آفاق را بر آنها پس می بینند قدرت ما را در نفسها خودشان و در آفاق عرض کردند معنای حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ چیست فرمود ظهور کردن حضرت قائم او است حق از جانب خداوند و خلق آن را می بینند ولابد است از ظهور آنحضرت وایضا در کافی از آنحضرت روایت کرده که فرمود مراد از آیات در انفس و آفاق خسف است یعنی فرو رفتن بزمین و مسخ است یعنی مسخ شدن جمعی از مردمان بصورت حیوانات و قذف است یعنی قی کردن مردم چنانکه در کنز اللغة گفته وگویا وباء شدید بوده باشد پس سؤال کردند از معنای حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ فرمود این را مگو شید این ظهور قائم آل محمد است ودر تفسیر صافی فرموده بعد از نقل این احادیث گویا که امام اراده فرموده که این واقع میشود در رجعه و در وقت ظهور قائم آل محمد زیرا که آنها می بینند در آن وقت از عجایب و غرایب در آفاق و در انفس آنچه را که بآن واضح میشود برانها بودن امامت و ولایت و ظهور امام غایب حق پس این علامات در انفس و آفاق از برای منکرین است مؤلف میگوید در قرائت ائمه حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّ خُرُوجَ الْقَائِمِ هُوَ الْحَقُّ است چنانچه در کتاب قرائة الائمة ذکر نمودم پس ازین احادیث و ازین قرائة معلوم شد که این آیه در شان آنحضرت است و در بیان ظهور او است

آیه سی وچهارم قوله تعالی در سوره فتح لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا یعنی اگر زایل شوند هر آینه عذاب میکنیم از ایشان آنکسانی را که کافر شدند بعذاب دردناکی در تفسیر این آیه قمی از حضرت

صادق روایت کرده که از ان حضرت سوال کردند که ایا حضرت امیر المؤمنینؑ قوت نداشت
در بدن و قوت در دین خودش نبوده است و در طاعت خداوند همیشه نمیشد حضرت
فرمود بلی هم در بدنش قوت داشت و هم در دینش قوی بود عرض کردند پس چه اورا
مانع شد از دفع کردن دشمنان خود و از بیعت نکردن او بر اهل ضلال و اهل بدعت را
حضرت فرمود سوال نمودی پس بفهم جواب را مانع بحضرت امیر المؤمنین گردید از ین
کار یك ایه از کتاب خداوند عرض کردند کدام ایه است فرمود ایه وَلَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ
تا اخر بدرستیکه بود از برای خداوند ودیعه هائے مؤمنان در صلبهای کافران منافقان
پس جایز نبود از برای امیر المؤمنین کشتن پدرها تا انکه بیرون شود ودیعه هاے مؤمنان
از صلب انها پس وقتیکه ان ودایع بیرون شدند حضرت امیر المؤمنینؑ دست برد بشمشیر
و کشت اهل جمل و صفین و نهروان را و همچنین است قائم ما ال محمدؑ ظاهر نمیشود تا انکه
بیرون شود ودیعه هاے خداوند از صلب کافران و منافقان پس زمانیکه ان ودیعه ها
بیرون شد انحضرت ظهور میکند و میکشد کافران و منافقان را و در کمال الدین
بسندهای معتبر روایت کرده از انحضرت که فرمود در تفسیر این ایه اگر بیرون کنند خداوند
انچه را که در صلبهای مؤمنان است از کافران و انچه را که در صلبهاے کافران است از
مؤمنین لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا پس از ین احادیث معلوم شد که تاویل
این ایه در خصوص حضرت قائم است اگر تنزیل ان در حضرت امیر المؤمنینؑ باشد
و ایضا معلوم گردید که علت ظاهر نشدن انحضرت از جهت بودن مؤمنان است
در صلب کافران و بودن کافران در صلب مؤمنان هر چند یکه علتهاے دیگر هم دارد
و اصل علة خواستن خداوند است اللهم عجل فرجه بحق محمدؐ و الهؑ

ایه سی و پنجم قوله تعالی در سوره ق وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ
يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ یعنی گوش فرا بده روزیکه منادی
ندا کند از مکانی نزدیك روزیکه میشنوند فریاد را براستی که اینست روز خروج و
بیرون شدن در تفسیر این ایه قمی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود منادی
ندا میکند باسم حضرت قائم ال محمدؐ و اسم پدرا و و مراد از صیحه صیحه ایست که خبر
میدهد ظهور حضرت قائم را و در کمال الدین از حضرت باقرؑ روایت کرده که فرمود
ندا میکند منادی از اسمان که فلان بن فلان او است امام و نام او را میبرد و در
نجم الثاقب از اصل زرارة روایت کرده که حضرت صادقؑ فرمود ندا میکند منادی
باسم قائم ال محمدؐ زرارة گفت عرض کردم این ندا خاص است یا عام است فرمود عام
است و ان ندا را همه مردم میشنوند هر قوم بزبان خود و در غیبت نعمانی از حضرت

امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند از آسمان که ای گروه خلایق
بدرستیکه امیر شما فلان است و این آن مهدی است که پر میکند زمین را از عدل و
داد چنانچه پر شده از ظلم وجور و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده
در حدیث طولانی که فرمود بجابر انصاری بعد از ذکر بعضی از علامات پس اگر مشتبه
شود این علامات بر شما مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از آسمان باسم او و امر او و
در نجم الثاقب نقل کرده که در اطراف اندلس شهر عجیب است که بناء آن قبل از اسکندر
است و در عهد عبد الملک آن را یافتند و بر دیوار آن ابیات بود از انجمله اینست
حتی یقوم بامر الله قائمهم من السماء اذا ما باسمه نودی یعنی تا قائم میشود
بامر و بفرمایش خداوند قائم اهل بیت در آن وقتیکه از آسمان باسم او ندا میشود
عبد الملک بعد از دیدن این ابیات از زهری که از اصحاب حضرت امام زین العابدین
بود پرسید از امر این ندا و منادی زهری گفت خبر داد مرا حضرت سجاد که این در
خصوص مهدی است از فرزندان فاطمه دختر حضرت رسول خدا و شیخ طوسی در غیبت
خود از سیف بن عمیره روایت کرده که او گفت در نزد منصور دوانقی بودم پس از او شنیدم که
میگوید ابتداء از پیش خود که ای سیف لابد است از منادی که ندا کند باسم مردی از
فرزندان ابیطالب از آسمان گفتم روایت کرده این را احدی از مردمان گفت قسم بآنکه
جانم در قبضه قدرت اوست که گوشم شنید از او که میگفت لابد است از منادی
که ندا کند باسم مردی از آسمان گفتم ای امیر این حدیث است که نشنیدم هرگز مانند
آن را گفت ای سیف اگر چنین شد ما اول کسی هستیم که اجابت میکنیم او را آگاه باش
که او یکی از پسر عموهای ماست گفتم کدام پسر عموهای شما گفت مردی از فرزندان
فاطمه آنگاه گفت ای سیف اگر آن نبود که من شنیده بودم از حضرت باقر که مرا بآن
خبر داد قبول نمیکردم آن را هرچند یکه همه اهل دنیا بگویند ولکن خبر دهنده حضرت
باقر است پس از این احادیث معلوم شد که این آیه در خصوص حضرت قائم نازل
گردیده است و در مقام بیان علامت ظهور موفور السرور آنحضرت است

آیه سی و ششم قوله تعالی در سوره قمر اقتربت الساعة وانشق القمر یعنی نزدیک
شد ساعت و منشق شد ماه در تفسیر این آیه قمی از اهل بیت رسالت روایت کرده
که مراد از ساعت در این آیه ظهور قائم آل محمد است و در بعضی از اخبار وارد شده که
مراد از ساعت قیامت است و منافات در بین این احادیث ندارد زیرا که شاید قیامت
تنزیل آیه باشد و ظهور حضرت قائم تأویل آن باشد و منافات در بین تنزیل و تأویل
نیست چنانکه سابقاً ذکر کردیم و یا آنکه حضرت قائم تنزیل آیه باشد و قیامت تأویل

آن



آن وشاهد براین از اخبار صحیحه ایضا حدیث مفضل است که در کتب علما نقل کردند وعلامۂ مجلسی از منتخب البصائر بسند صحیح خود روایت کرده که مفضل گفت از حضرت صادقؑ سؤال کردم که آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او را میکشند وامید وار فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمانؑ وقت معلوم ومعینی برای ظهور او هست یا نه فرمود که خداوند ابا ومنع فرموده از اینکه از برای ظهور آن حضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس حضرت فرمود که آیاتی که خداوند در امر قیام ساعة در قرآن مجید فرموده است همگی در باب قیام حضرت قائم نازل شده است وهر کس برای ظهور مهدی ما وقتی قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریك گردانیده ودعوی اطلاع بر اسرار خداوند کرده است تا آخر حدیث پس از این خبر وتفسیر تقی معلوم شد که مراد از ساعة در این آیه وقت ظهور قائم آل محمدؐ است بلکه ازین حدیث شریف واضح شد که تمام آیات که در قیام ساعة است همگی در خصوص ظهور آنحضرت نازل شده است وآیاتی که در قیام ساعة وارد شده بسیار است وحقیر بطریق اجمال آنها را در اینجا نقل میکنم تا بذکر آنها این کتاب زینت پیدا کند اوّل از آنها قوله تعالی حَتّٰی اِذَا جَآءَتْهُمُ السَّاعَةُ در سورۂ انعام دوّم اَوْ اَتَتْكُمُ السَّاعَةُ انعام سیّم یَسْئَلُوْنَكَ عَنِ السَّاعَةِ اعراف چهارم اَوْ تَاْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً یوسف ۵ لَا تَاْتِيْنَا السَّاعَةُ سباء ۶ حَتّٰی تَاْتِيَهُمُ السَّاعَةُ بَغْتَةً حج ۷ وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ روم ۸ مَا نَدْرِيْ مَا السَّاعَةُ جاثیه ۹ وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ ایضا جاثیه ۱۰ اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ قمر ۱۱ وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ ایضا روم ۱۲ بَلِ السَّاعَةُ مَوْعِدُهُمْ ایضا قمر ۱۳ وَيَوْمَ تَقُوْمُ السَّاعَةُ مومن ۱۴ وَمَا اَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً کهف ۱۵ اِمَّا الْعَذَابَ وَاِمَّا السَّاعَةَ مریم ۱۶ وَمَا اَظُنُّ السَّاعَةَ قَآئِمَةً فصلت ۱۷ هَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا السَّاعَةَ زخرف ۱۸ فَهَلْ يَنْظُرُوْنَ اِلَّا السَّاعَةَ قتال ۱۹ اِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيْهَا مومن ۲۰ اِنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ طه ۲۱ وَاَنَّ السَّاعَةَ اٰتِيَةٌ لَّا رَيْبَ فِيْهَا حج ۲۲ وَاِنَّ السَّاعَةَ لَاٰتِيَةٌ حجر ۲۳ وَاَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيْهِ کهف ۲۴ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُوْنُ قَرِيْبًا احزاب ۲۵ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيْبٌ شوری ۲۶ وَمَا اَمْرُ السَّاعَةِ اِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ نحل ۲۷ اِنَّ اللّٰهَ عِنْدَهٗ عِلْمُ السَّاعَةِ لقمان ۲۸ اِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ فصلت ۲۹ وَعِنْدَهٗ عِلْمُ السَّاعَةِ زخرف ۳۰ بَلْ كَذَّبُوْا بِالسَّاعَةِ فرقان ۳۱ وَاَعْتَدْنَا لِمَنْ كَذَّبَ بِالسَّاعَةِ ایضا فرقان ۳۲ يَسْئَلُوْنَكَ عَنِ السَّاعَةِ نازعات

۳۳ یَسْئَلُکَ النّاسُ عَنِ السّاعَةِ احزاب ۳۴ اِنَّ الَّذینَ یُمارُونَ فِی السّاعَةِ
شوری ۳۵ وَاِنَّهُ لَعِلْمٌ لِلسّاعَةِ زخرف ۳۶ وَهُمْ مِنَ السّاعَةِ مُشْفِقُونَ
انبیاء ۳۷ وَالسّاعَةُ لا رَیْبَ فِیها جاثیة ۳۸ وَالسّاعَةُ اَدْهی وَاَمَرُّ قمر

واینها جمله آن آیات بود که در قیام ساعة وارد گردیده است وبنا بر حدیث مفضل همه این آیات در قیام قائم آل محمد نازل شده است ودر بیان ظهور آنحضرت است ودر اکثر این آیات خداوند فرموده است که علم آن در نزد خداوند است چنانکه در حدیث مفضل هم این نحو فرموده است وهمان حدیث تفسیر است از برای این آیات شریفه آیه سی وهفتم قوله تعالی در سوره ممتحنة یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ کَما یَئِسَ الْکُفّارُ مِنْ اَصْحابِ الْقُبُورِ یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید دوستی نکنید با قومی که خداوند بر آنها غضب کرده وبتحقیق آنها مأیوس شدند از آخرت وعاقبت کار چنانکه کافران مأیوس شده اند از صاحب قبرها واین آیه در خصوص علامات ومقدمات قیام حضرت قائم آل محمد نازل شده است چنانچه علامه مجلسی از شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیرالمؤمنین خطبه طولانی نقل کرده ودر ضمن آن فرموده که ضبط نمیکند احادیث ما را مگر قلعه های حصین ومحکم یا سینه های امین یا عقلهای متین پس فرمود ای عجب وکل عجب از آنچه واقع میشود در میان ماه جمادی ورجب پس مردی از اهل شرطة الخمیس پرسید که این چه تعجب است که مکرر میکنی حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده خواهند شد وشمشیر بر سر زنده ها خواهند زد وبحق خداوند که حبه را شکافته وگیاه را بیرون آورده وخلایق را خلق فرموده گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای کوفه راه روند وشمشیرهای برهنه در دوش گذاشته باشند ومیزنند بر سر دشمنان خدا ورسول او ومؤمنان واینست معنی آنچه خداوند فرموده است یا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا لا تَتَوَلَّوْا قَوْماً غَضِبَ اللّهُ عَلَیْهِمْ الآیة در ارشاد مفید از حضرت صادق روایت کرده که فرمود چون وقت قیام قائم آل محمد میشود در جمادی الآخر وده روز از ماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل آن را ندیده باشند ومیرویاند خداوند بآن باران گوشتهای مؤمنان وبدنهای ایشان را وگویا نظر میکنم بسوی آنها که از جانب قبیله جهینه آیند وخاک قبر را از سرهای خود افشانند وازین حدیث علت تعجب امیرالمؤمنین معلوم شد وواضح گردید که آن مرده ها که زنده خواهند شد در حدیث اول که تفسیر آیه بود ایشان از اصحاب قائم آل محمد خواهند شد ومراد از آخرت درین آیه وقت ظهور



آنحضرت است و تعجب حضرت امیرالمؤمنین از زنده شدن مرده ها است که در
خدمت حضرت قائم میباشند پس ازین دو حدیث معلوم شد که این آیه در خصوص
آنحضرت نازل شده است و ایضا معلوم گردید که مراد از قومی که در آیه غضب خداوند
بر آنها است غیر از کفار است و بلکه آنها مثل کافران است در انکار ظهور قائم مثل
انکار کفار قیامت را آیه سی و هشتم قوله تعالی در سورهٔ صف نَصْرٌ مِنَ اللهِ وَفَتْحٌ
قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی نصرت و یاوری از خداوند است و فتح و ظفر نزدیک است
و بشارت بده بر مؤمنان ازین فتح نزدیک و قمی در تفسیر این آیه فرموده که فتح قریب فتح
قائم آل محمد است که فتح آنحضرت نزدیک است که در دنیا واقع شود و نیز احمد بن محمد
سیاری در کتاب تنزیل و تحریف روایت کرده که فرمود در آیه اِذا جاءَ نَصْرُ اللهِ وَالْفَتْحُ
که مراد از فتح درین آیه فتح و ظفر حضرت قائم است و چنانچه مراد از فتح فتح آنحضرت است
همچنین نصر درین آیه و در آیهٔ سابقه نصرت آنحضرت است بر دین خدا پس ازین دو
تفسیر واضح شد که این آیه در شأن آنحضرت نازل شده و یا تأویلش در خصوص آن
حضرت است و درین شبهه نیست و اما علت فتح کردن آنحضرت و بودن ظفر با
او پس از جهت چند چیز است مثل بودن رایت حضرت رسول خدا با آنحضرت چنان
رایتی که اگر در دست کسی باشد رعب او از هر طرف در قلب مردم جاگیر میشود تا بمسافت
یکماه چنانکه این مطلب تفصیلا در باب هفتم که در خصایص آنحضرت است ذکر گردید
و مثل بودن قوت خارق عادت در آنحضرت و در اصحاب او و مثل بودن ملائکه
و اجنه در لشگر آنحضرت و مثل بودن جمعی از مرده ها با او و غیر ذلک که تفصیل اینها
در باب مذکور ذکر شد پس ازین جهات نصرت و فتح با آنحضرت خواهد بود چنانچه
سابقا واضح شد آیه سی و نهم قوله تعالی در سورهٔ جن عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ
عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا
یعنی حقتعالی عالم بغیب است پس مطلع نمیکند بر غیب خود هیچ کسی را مگر آنکس را که
اختیار کند او را از پیغمبر پس بدرستیکه خداوند سلوک میکند از پیش روی او و از
عقب سر او رصدی و راه دانستن غیب را یعنی خداوند غیب را از اخبار گذشته و از اخبار
آینده بر برگزیدگان خودش اعلام میکند و بغیر از برگزیدگان خداوند غیب را کسی نمیداند
در تفسیر این آیه مرحوم قمی فرموده که خبر دهد خداوند رسول و برگزیدهٔ خود را بآن
خبرهائی که بوده است قبل از او و بر آن خبرها ئیکه میشود بعد از او و از خبرهای قائم
آل محمد و اخبار رجعت و قیامت پس ازین تفسیر معلوم گردید که مراد از غیب و از
خلفه در این آیه قائم آل محمد ع و اخبار او و وقت ظهور و علت غیبت آنحضرت است



وشاهد براینکه مراد از غیب آنحضرت است روایت صدوق است در کمال الدین از
حضرت صادق در تفسیر آیهٔ شریفهٔ هُدًی لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی این کتاب
ریب وشک دران نیست وهدایت است از برای متقیان که ایمان آورند بغیب که
آنحضرت فرمود متقیان شیعیان امیرالمؤمنین اند واما غیب پس او حجت غائب
است وشاهد براین قول خداوند است در سورهٔ یونس فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا
إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ یعنی پس بگو که نیست غیب مگر از برای خداوند پس منتظر
باشید بران بدرستیکه من با شما از منتظرانم از برای آمدن آن غیب که از آیات خداوند
است پس ازین حدیث صحیح که در تفسیر آیهٔ اول سورهٔ بقره وارد شده وآیهٔ سورهٔ یونس را
شاهد آورده است معلوم شد که مراد از غیب در آیهٔ مذکوره حضرت امام غائب وقائم آل
محمد است ومراد از غیب در سورهٔ یونس نیز امام غائب است والا شاهد آوردن آن آیه
محل نداارد وبلکه ازین سه آیه ظاهر میشود که در هر جا که در قران غیب است مراد
امام غائب است وآن آیات که در آنها اشاره بغیب شده در قران بسیار است وجمیع
آنها را اجمالا در کتاب تحفة الشیعه ذکر کرده وجملهٔ آنها چهل وپنج آیه است واکثر
آنها هرچند یکه تفسیر شده بقیامت وبعضی از آنها تفسیر کردیده بغیر قیامت ولکن
منافات ندارد آن تفسیر با تأویل آنها در خصوص حضرت قائم آل محمد صلی الله علیه
واله وبالجمله از تفسیر قمی در آیهٔ سورهٔ جن واز حدیث کمال الدین در تفسیر آیهٔ اول سورهٔ
بقره وآیهٔ سورهٔ یونس واضح گردید که مراد از غیب در این سه آیه امام غائب است و
بلکه مراد از قوله تعالی الم ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ نیز کتاب حضرت قائم است
زیراکه در تفسیر عیاشی از حضرت صادق در این آیه روایت کرده است که فرمود مراد این
کتاب که ریب دران نیست کتاب علی علیه السلام است که بعد از او ریب نیست تمام شد
ومعلوم است که کتاب علی کتاب حضرت قائم است وآن کتاب امیرالمؤمنین در دست آن
حضرت است وآن کتاب عبارت است از آن قرانی که حضرت امیرالمؤمنین نوشته و
آن را حضرت قائم خواهد آورد وبآن قران حکم خواهد کرد چنانکه تفصیل این مطلب
در باب هفتم در تفسیر آیهٔ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ذکر شد وصاحب تفسیر صافی اعلی الله
مقامه معنای کتاب علی را در حدیث عیاشی ملتفت نشده وبعضی فرمایشات کرده که
ناشی بوده از عدم التفات بمعنای واقعی کتاب علی وبعد از آنکه معلوم گردید که کتاب
علی همان کتاب است که با حضرت قائم میباشد وآن را خواهد آورد پس احتیاج
بتکلف صاحب صافی ندارد آیهٔ چهلم در سورهٔ قدر قوله تعالی تَنَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ
وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتَّى مَطْلَعِ الْفَجْرِ یعنی نازل میشوند

ملائکه وروح القدس در شب قدر باذن واجازهٔ خداوند خودشان از جهت هر امری
وهمه کاری وآن شب سلام است تا طلوع صبح پس ضمیر فیها وضمیر هی راجع است
به لیلة القدر پس در اینجا لا بد است از دو مطلب یکی بیان وجود شب قدر است در
هر سال ودیگری بیان اینکه ملائکه وروح القدس برکدام کس نازل میشوند تا انکه
معنای این ایه شریفه واضح شود ومعلوم گردد که این ایه در شان امام زمان است
پس میگوئیم بعون الله تعالی در مطلب اول وبیان ان که در حدائق از کافی وفقیه از
عمران روایت کرده که او سوال کرد از حضرت باقر از قول خداوند اِنّا اَنزَلناهُ فی لَیلَةٍ
مُبارَکَةٍ فرمود ان لیلهٔ مبارکه شب قدر است وان در هر سال است در ماه رمضان
در دهه اخر آن ونازل نشد قران مگر در شب قدر وفرموده است خداوند فیها
یُفرَقُ کُلُّ اَمرٍ حَکیم فرمود یعنی مقدر میشود در شب قدر هر چیز در آن سال تا سال
اینده از شب قدر از خیر وشر وطاعت ومعصیت ومولود واجل ورزق پس انچه مقدر
شد در ان شب وحکم گردید پس ان حتمی میشود تا اخر حدیث ونیز از ان دو کتاب
روایت کرده از یعقوب که گفت شنیدم که مردی سوال کرد از حضرت صادق که خبر
بده بر من از شب قدر ایا بوده است ومیشود در هر سال پس حضرت فرمود با و هرگاه
برداشته شود شب قدر از میان سال هر اینه برداشته میشود قران خداوند یعنی
همچنانکه قران در میان امت است شب قدر نیز در میان سال است ومثل شب قدر
مثل قران است در بودن ان تا بروز قیامت وباز از رفاعه روایت کردند از حضرت
صادق که فرمود شب قدر هم در اول سال واقع میشود وهم در اخر سال واقع میشود
زیرا که بامدن شب قدر دوام واقع میشود هم اول سال اینده وهم اخر سال گذشته
وایضاً از محمد بن مسلم روایت کردند از حضرت باقر که گفت سوال کردم از انحضرت
از علامت شب قدر پس فرمود علامت ان اولاً طیب وخوش بوی بودن ان شب
است وثانیاً سرد بودن انست فی الجمله در گرمی وگرمی بودن ان شب است در سردی
هوا واز کافی از ابو حمزه روایت کرده که حضرت صادق فرمود نوشته میشود در شب
قدر رفتن حجاج ومصیبتها وبلاها وروزیها وانچه در ان سال میشود تا مثل شب
قدر از سال اینده پس طلب کن از او در شب بیست ویکم ودر شب بیست وسیم از
رمضان تا اخر حدیث ونیز از تهذیب نقل کرده از زراره از حضرت باقر که گفت
سوال کردم از شب قدر پس فرمود ان یا شب بیست ویکم است ویا شب بیست وسیم
است عرض کردم ایا ان یک شب نیست فرمود بلی ان شب قدر یک شب است عرض
نمودم ان شب را بمن خبر ده فرمود چه میشود ترا که در هر دو شب [illegible] عمل خیر

بکنی وایضاً از کافی از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق ع که
فرمود قسم بخداوند نمیشود شب قدر مگر در شب نوزدهم از رمضان وشب بیست و یکم
از آن وشب بیست وسیم از آن پس بدرستیکه در شب نوزدهم یلتقی الجمعان است و
در شب بیست ویکم فرق میشود هرامر محکم ودر شب بیست وسیم امضاء میشود انچه
خداوند اراده فرموده از کارهای ان سال وان شب قدر است همچنان شب قدر که
خداوند فرموده که این بهتر است از هزار ماه عرض نمودم معنای یلتقی الجمعان چیست
فرمود جمع میکند خداوند در ان شب انچه اراده کرده تقدیم وتاخیر ان را وقضاء
ان را عرض کردم پس معنای امضاء خداوند انچیزی را در شب بیست وسیم چیست
فرمود بدرستیکه خداوند تفریق میکند همه چیز را در شب بیست ویکم و بداء در ان
میشود پس وقتیکه شب بیست وسیم شد امضاء میفرماید تقدیرات را پس همه چیزها
از محتومات میشود که در ان بداء نمیشود واز این قبیل احادیث در بیان شب قدر بسیار
است واز حد تواتر زیادتر است پس از این احادیث صحیحه کثیره واضح گردید که شب
قدر در همه سال موجود است وبلکه در رمضان ودر ان سه شب است واین از
دعاجات ومناجات ماه رمضان بسیار واضح وروشن است پس وقتی که
ثابت شد که در هر سال شب قدر است پس معلوم میشود که در ان شب ملائکه
وروح القدس نازل میشوند زیراکه نازل شدن انها در ان شب نص وصریح قران
است که ایه تنزل الملائکة والروح باشد پس در مطلب دوم میگویم که ملائکه
وروح القدس باید بر امام ان زمان وبر معصوم ان وقت نازل میشوند بعلت
انکه غیر از امام معصوم کسی قابلیت ولیاقت ندارد که ملائکه وروح که بزرگترین
ایشان وسپهسالار ملائکه است بر او نازل شوند وتمامی وقایع واتفاقات ان
سال را باو بگویند زیراکه غیر امام معصوم یا جاهلند ویا با جهل فاسق ویا کافر
واقعی پس چطور ممکن میشود که ملائکه وبزرگ ایشان بر ان جاهل ویا فاسق و
یا کافر واقعی نازل باشند ووقایع سال را براو بیاورند وحال انکه از اول خلقت شنیده
نشده که ملائکه بر جاهل ویا فاسق حکمی ووحیی بیاورد وبر غیر حجت خداوند
نازل باشند واز همین جهة است که حضرت باقر ع در حدیثیکه در کافی روایت
کرده فرموده که خداوند اعظم واجل است از اینکه هر امری را که در سال واقع میشود
بتوسط ملائکه وروح القدس بر کافری ویا بر فاسقی واقعی ویا بر نادانی وجاهلی
بفرستد واموری را بر غیر اهل ان بدهد پس از انچه ذکر شد عقل هر عاقل حکم میکند
براینکه ایشان باید بر امام معصوم ان زمان نازل باشند واتفاقات هر سال را
باو بگویند با وجود احادیث بسیار در تفسیر این ایه که دلالت میکنند براینکه

ملائکه وروح

ملائکه و روح القدس بر امام زمان نازل میشوند در همه سال در شب قدر از انجمله حدیث محمد بن ابی عبد الله و محمد بن الحسن هر دو از سهل بن زیاد و محمد بن یحیی از احمد بن محمد جمیعا از حسن بن عباس از حضرت باقر ع در کافی روایت کرده‌اند که فرمود بدرستیکه بتحقیق نازل میشود در شب قدر بسوی ولی الامر و امام زمان تفسیر امور سال بسال مامور میشود امام زمان در ان سال در کار خودش بکذا و بکذا و در کار مردم بکذا و کذا و بدرستیکه حادث میشود از برای ولی الامر و امام عصر در هر زمان سوای علوم شب قدر هر روز علم خاص و مکنون و عجیب خداوند مثل ان علمی که در شب قدر نازل شده بر ان امام زمان و نیز از انجمله در کافی باسند خبر بود در حدیث ابن عباس روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین ع فرمود باو بدرستیکه شب قدر در هر سال نازل میشود در ان شب امور سال و بدرستیکه از برای این امر امامان هستند بعد از رسول خدا ص پس ابن عباس عرض کرد ان امامان کدام انحضاسند حضرت فرمود اول ایشان منم و بعد از من یازده نفر از اولاد منند از صلب من که امامند الحدیث و ایضا از انجمله باهمان سند در کافی از حضرت باقر ع در حدیث مفصل روایت کرده که فرمود ملائکه وقتیکه بیاید شب قدر پس نازل میشود ملائکه در ان شب بسوی ولی الامر و امام ان زمان تا اخر حدیث و در تفسیر این ایه قمی روایت کرده که نازل میشوند ملائکه و روح القدس بر امام زمان و میدهند باو انچه را که ان را نوشته‌اند پس از این احادیث مذکوره معلوم گردید که ملائکه و روح القدس در هر سال در شب قدر بر امام ان زمان و خلیفه خداوند در ان عصر نازل میشوند و امور ان سال را براو عرض میکنند و این بسیار واضح است و از این جهة محقق بحرانی در حدائق فرموده که اخبار دلالت کرده بر انکه ملائکه در شب قدر نازل میشوند بر امام عصر در هر سال با انچه مجدد و تازه میشود از حوادث و قضایا تمام شد و این احادیث را وقتیکه ضم کردی بر اخبار سابقه که دلالت بر وجود شب قدر در هر سال و نزول ملائکه در ان شب داشتند پس واضح میگردد وجود امام معصوم در هر زمان و اگر این دو مطلب را که بیان کردیم باهم ضم کنی و هر دو را یکجا ملاحظه نمائی عقل هر عاقل حکم میکند بوجود امام هر چند یکه غائب بوده باشد و بودن حضرت مهدی صاحب الزمان در این زمان بدون شبهه در این وهن عیر دیبه در این دلالت و منکر این مطلب باید انکار ضروریات بکند زیراکه هر چیزی را که ایه دلالت بان بکند و اخبار بسیار بان وارد باشد البته ان چیز ضروری و بدیهی میشود چنانچه در اینجا ایه دلالت کرده بر نزول ملائکه و روح القدس در هر شب قدر هر سال و ختم شده بان ایه اخبار بسیار در این مضمون و ایضا احادیث

صحیحهٔ کثیرهٔ دیگر دلالت کرده بر نزول همان ملائکه وروح القدس بر امام معصوم آن
زمان پس از اینها بالبداهه وبالضرورة واضح میشود وجود امام در هر زمان وغایب بودن
او از مردمان بالوجدان وبالعیان ومنکر این انکار ضروری خواهد کرد وبالبداهة
خلاف حکم عقل را خواهد گفت واز قاعدهٔ عقل خارج خواهد شد ونقل متواتر را
انکار خواهد نمود پس وجود سوره مبارکهٔ اِنّا اَنزَلناهُ دلیل واضح است در قرآن بر وجود
امام زمان در هر زمان وبرهان قطعی است بر بودن حجت عصر در همه اوقات وآیهٔ
تَنَزَّلُ الْمَلائکَةُ در آن سوره علامت واقعی است بر وجود فایض الجود امام غائب وبر اینکه
امام معصوم از آل محمد موجود وازین جهة حضرات ائمه شیعیان را ترغیب فرمودند
بر تمسّک واحتجاج بر مخالفان در امامت ایشان بسورهٔ اِنّا اَنزَلناهُ وبر ایمان آوردن بآن
سوره با تفسیر آن چنانکه در کافی باسناد سابق از حضرت باقر روایت کرده که فرمود ای
جماعت شیعیان مخاصمه کنید با مردم در خصوص امامت ما اهل بیت بسورهٔ اِنّا اَنزَلناهُ
تا غالب شوید ورستگار باشید پس قسم بخداوند بدرستیکه آن سوره حجت خداوند است
بر خلق بعد از رسول خدا وبدرستیکه آن سوره سید دین شما است وبدرستیکه آن
سوره غایت علم ما است وای جماعت شیعیان مخاصمه کنید به حٰمٓ وَالْکِتابِ الْمُبِینِ اِنّا
اَنزَلناهُ فی لَیلَةٍ مُبارَکَةٍ پس بدرستیکه این آیه از برای صاحبان امر امامت است مخصوص
بعد از رسول خدا الحدیث پس درین حدیث دلالت واضحه دارد بر آنچه ما ذکر نمودیم
از بودن این دلیل قطعی بر وجود امام در هر زمان بجهت نزول ملائکه در هر سال در شب
قدر بر امام آن زمان واما فرمایش آنحضرت در این حدیث دو مرتبه بعد از رسول خدا
پس معنای آن فرمایش اینست که چنانکه حضرت رسول خدا امامت وخلافت ما اهل
بیت را در مواضع متعدده ودر احادیث متواتره بمردم بیان کرد وحجت را بر خلق تمام نمود
وفرمایش آنحضرت بمردمان حجت بود پس همچنین این سورهٔ مبارکه واین آیهٔ شریفه
حٰمٓ وَالْکِتابِ حجت است بر مردم بر امامت ما ائمه زیرا که این سوره وهمین آیه متضمن است
نزول ملائکه را در هر شب قدر در هر سال واز واضحات است که ملائکه وروح القدس
باید بر امام معصوم نازل شوند نه بر غیر او چنانکه ذکر شد وایضا در کافی بسند مزبور از
حضرت باقر روایت کرده که فرمود فضل ایمان آوردن بجملهٔ سورهٔ اِنّا اَنزَلناهُ وایمان
بتفسیر آن سوره وآنکسیکه ایمان او بآن سوره وتفسیر آن نباشد مثل فضل انسان
است بر حیوانات چهارپایان تا آخر ومعلوم است که مراد از ایمان بآن سوره وبتفسیر
آن ایمان آوردن است بر نزول ملائکه وروح القدس بر امام هر عصر در هر سال در
شب قدر چنانکه بیان کردیم وبالجمله ازین احادیث کثیره معلوم شد که باید ملائکه

وروح القدس برامام زمان نازل باشد وباید آنحضرت وجود داشته باشد درهر سال درشب قدر پس این آیه نزول ملائکه دلالت واضحه نمود بر وجود حضرت قائم آل محمّد در این زمان چنانکه علماء امامیه میگویند واعتقاد جماعت شیعه است وامّا مراد از آخر آیه که سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ باشد پس مقصود از آن نیز امام قائم وولی عصر است چنانکه در تفسیر قمی در این آیه روایت کرده از حضرت صادق که فرمود تحیه ایست که تحیه داده میشود بآن امام زمان تا آنکه طلوع کند صبح ودر نجم الثاقب از کتاب تأویل الآیات نقل کرده که از حضرت صادق در تفسیر حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ روایت کرده که فرمود یعنی تا آنکه برخیزد وظاهر شود قائم آل محمّد ونیز از آن کتاب روایت کرده در تفسیر قول خداوند وَالْفَجْرِ وَلَيَالٍ عَشْرٍ که فرمود مراد از فجر در این آیه حضرت قائم آل محمّد است پس از این تفسیرها معلوم گردید که مراد از سلام در این آیه سلام بر حضرت قائم است ومراد از فجر در این آیه وهم در آیه وَالْفَجْرِ حضرت مهدی اهل بیت است ومراد از طلوع فجر صادق ظهور جمال عدیم المثال آنحضرت است پس از آنچه در تفسیر این آیه ذکر شد معلوم گردید که این آیه وافی هدایت در شأن ائمه ودر خصوص امامت وخلافت آن بزرگواران ودر حق حضرت قائم وظهور او نازل شده بآن بیانی که ذکر کردم واین مطلب را واضحتر وبیشتر از این در تحفة الشیعه ذکر نمودم ودر آن کتاب یکصد وده آیه که در شأن حضرت حجة وظهور او ورجعت ائمه نازل شده ویا تأویل شده نقل کردم واینجا اکتفاء نمودم بهمین چهل آیه از جهت اختصار ودر تفسیر این آیات قناعت کردم بهمان تفسیرها که ذکر کردم وتفسیر اینها زیادتر از اینست وشاید از برای متتبع زیادتر از اینها ظاهر شود وروشن تر از آنچه ما ذکر نمودیم پیدا نماید وآیات صریحتر از اینها که ذکر شد بیابد از سایر تفسیرها والله اعلم

باب دهم در ذکر چهل حکایت از حکایات

آن اشخاصیکه حضرت قائم آل محمّد را در زمان غیبت کبری دیدند وبحضور موفور السرور آنحضرت مشرف شدند ومطلع بر معجزه از معجزات آن بزرگوار گردیدند در مثل زمان ماها

حکایت اوّل از آنها عالم جلیل وفاضل نبیل سید حمزة بن السلوی الطبری در کتاب غیبت خود گفته که حدیث کرد از برای ما مردی صالح از اصحاب ما امامیه که سالی از سالها باراده حج بیرون رفتم ودر آن سال گرما شدت داشت وباد سموم بسیار بود پس اتفاق افتاد که از قافله منقطع گشتم وباز ماندم وراه را گم کردم واز نهایت تشنگی از پای درآمدم وبر زمین افتادم ومشرف بمرگ شدم پس در آن وقت شیهه اسبی بگوشم رسید پس چشم گشودم جوانی دیدم خوش روی وخوش بوی بر اسبی شهبا سوار شده وآن جوان آبی بمن داد که از همه آب ها نیکوتر ...

وآب را گرفتم و خوردم که مثل برف خنک تر و سرد تر و مثل عسل شیرین تر بود و بسبب آن
آب مرا از هلاک شدن خلاص کرد گفتم ای مولای من تو کیستی که این مرحمت را در بارهٔ
من فرمودی فرمود منم حجت خداوند بر بندگان او و بقیة الله در زمین او و منم آن
کسیکه پر خواهم کرد زمین را از عدل و داد همچنانکه پر خواهد شد از ظلم و جور منم فرزند
امام حسن عسکری بن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن
علی بن ابیطالب علیهم السلام بعد از آن فرمود که چشمهایت را بپوش پوشیدم فرمود بگشا
گشودم پس خود را در پیش روی قافله دیدم پس آنحضرت از نظرم غائب گردید

حکایت دوم عالم فاضل و ادیب کامل صاحب کشف الغمة فرموده که خبر داد مرا جماعتی
از موثقین برادران من که در بلاد حله شخصی بود که او را اسمعیل بن حسن هرقلی
میگفتند از اهل قریهٔ هرقل بود و آن شخص وفات کرد در زمان من و نیز حکایت کرد
برمن پسر او شمس الدین گفت حکایت کرد برای من پدرم که بیرون آمد در وقت جوانی
در ران چپ او چیزیکه آن را توثه میگویند بمقدار قبضهٔ آدمی و در هر فصل بهار
می ترکید و خون و چرک از آن کوفت میرفت و این الم و درد او را از همه شغلی باز میداشت
بحله آمد و بخدمت رضی الدین بن علی بن طاوس رفت و از ین کوفت شکوه نمود پس
سید بزرگوار جراحان حله را حاضر کرد آن را دیدند و همه گفتند این توثه بر بالای
رگ اکحل بر آمده است و علاج آن نیست مگر بریدن و اگر این را ببریم شاید رگ اکحل
بریده شود و آن رگ اگر بریده شد اسمعیل زنده نماند و در ین بریدن چون خطر بزرگ
است مرتکب آن نمیشویم سید بزرگوار باسمعیل فرمود من ببغداد میروم با من بیا تا ترا
ببرم باطبا و جراحان بغداد بنمایم شاید وقوف ایشان زیاد باشد و علاج تواند
کرد پس ببغداد آمدند و اطبا و جراحان را حاضر کردند جمیعا همان نحو گفتند
و همان عذر آوردند پس اسمعیل دلگیر شد و از حیات خود مأیوس گردید و گفت پس
چون چنین است بزیارت سامره میروم و استغاثه بائمهٔ هدی میکنم پس متوجه سامره
شد و صاحب کتاب میگوید از پسرش شنیدم که میگفت از پدرم شنیدم که گفت که
چون بمشهد سامره رسیدم و زیارت امام علی النقی و حسن عسکری کردم و به سرداب
رفتم و شب در آنجا بخداوند نالیدم و بصاحب الامر استغاثه نمودم و صبح بطرف دجله
رفته جامه را شستم و غسل زیارت کردم و ابریقی که داشتم پر آب کردم و متوجه مشهد
سامره شدم که یکبار دیگر زیارت کنم و بقلعه نرسیده چهار نفر سوار دیدم که دو نفر جوان
شمشیر بسته اند و یکی از ایشان خطش دمیده بود و یکنفر پیری بود پاکیزه وضع که نیزه
در دست داشت و چهارم شمشیری حمایل کرده و تحت الحنک بسته و هم نیزه بدست

گرفته بود پس آن پیر در دست راست صاحب حمایل قرار گرفت و بن نیزه را بزمین
گذاشت و آن دو جوان در طرف چپ او ایستادند و صاحب حمایل در میان راه ماند
و بر من سلام کردند و جواب سلام دادم صاحب حمایل گفت فردا روانه میشوی گفتم
بلی گفت پیش بیا تا ببینیم چه ترا در آزار دارد بخاطرم رسید که ایشان اهل بادیه می
باشند و اهل بادیه از نجاست احتراز نمیکنند و من غسل کردم و رختم را آب کشیدم بجهت
زیادت و جامه ام هنوز تر است اگر دستش بمن نرسد بهتر باشد و در این فکر بودم که
خم شد و مرا بطرف خود کشید و دست بر آن جراحت من نهاده فشرد چنانچه بدرد
آمد و راست شد بر زمین قرار گرفت در آنحال آن شیخ گفت رستگار شدی ای اسمعیل
من گفتم رستگار باشید و در تعجب افتادم که نام مرا چه میدانند باز همان شیخ بمن گفت
خلاص شدی و او امام است امام پس من دویدم و ران و رکابش را بوسیدم و حضرت
صاحب الامر راهی شد و آن سه نفر با او حرکت نمودند و راهی شدند و من در رکابش
میرفتم و جزع میکردم پس بمن فرمود برگرد گفتم هرگز از تو جدا نشوم باز فرمود که برگرد
مصلحت تو در برگشتن است و من همان حرف را اعاده نمودم پس آن شیخ گفت ای
اسمعیل شرم نمیکنی که امام علیه السلام دو بار فرمود برگرد آیا خلاف فرمایش او
میکنی پس این سخن مرا گرفت و در من اثر کرد پس ایستادم و قدمی چند دور شدند
و باز بمن ملتفت شده فرمود چون ببغداد رسیدی مستنصر ترا خواهد طلبید و بتو
عطائی خواهد کرد تو قبول مکن و بفرزندم رضی بگو که چیزی در باره تو بعلی بن عوض
بنویسد که من با او سفارش میکنم که تو هر چه خواهی بدهد در عوض عطاء او پس من همانجا
ایستادم تا از نظرم غائب شدند و من تأسف بسیار کردم و ساعتی آنجا نشستم و بعد
از آن بمشهد سامره برگشتم اهل سامره چون مرا دیدند گفتند حالت متغیر است آیا آزاری
بتو رسید گفتم نه گفتند با کسی جنگ کردی گفتم نه پس بگوئید که این سواران را که از
اینجا گذشتند دیدید گفتند ایشان از شرفا باشند گفتم از شرفا نبودند بلکه یکی از ایشان
امام علیه السلام بود گفتند آیا آن شیخ بود یا صاحب حمایل گفتم صاحب حمایل گفتند
زخمت را باو نمودی گفتم بلی آن را فشرد و درد کرد پس ران مرا باز کردند اثری از آن نبود
و من خودم از دهشت بشک افتادم و ران دیگر را گشودم اثری ندیدم و در این حال خلق
بر من هجوم کردند و پیراهن مرا پاره پاره نمودند و اگر اهل مشهد نبود و مرا خلاص نمیکردند
در زیر دست و پا رفته بودم و فریاد و فغان بمردی که ناظر بین النهرین بود رسید و
احوال را شنید و رفت که واقعه را بنویسد و من در آنجا ماندم صبح جمعی مرا مشایعت
نمودند و دو نفر همراه کردند و خودشان برگشتند و صبح دیگر آن روز وارد بغداد شدیم

دیدم خلق بسیار بر سر پل جمع شده اند و هر کس میرسد از او اسم و نسبش را میپرسند چون
ما رسیدیم و نام مرا شنیدند بر سر من هجوم کردند و رختی را که ثانیا پوشیده بودم پاره پاره
کردند و نزدیک بود که روح از تن من مفارقت کند که سید رضی الدین با جمعی رسیدند
و مردم را از من دور کرد و ناظر بین النهرین نوشته بود صورت حال را و ببغداد
فرستاده و ایشان را خبر کرده بود سید فرمود که این مردیکه میگویند شفا یافته توئی
که این غوغا در این شهر انداخته گفتم بلی از اسب بزیر آمده ران مرا باز کرد چون زخم را
دیده بود و از آن اثری نبود ساعتی غش کرد و بیهوش شد چون بخود در آمد گفت
وزیر مرا طلبیده و گفته که از سامره این طور نوشته آمده و میگویند آن شخص که بتو مربوط
است زود خبر او را بمن برسان و مرا با خود بخدمت آن وزیر که قمی بود برده گفت که
این مرد برادر من و دوست ترین اصحاب من است وزیر گفت قصه را بجهت من نقل کن
از اول تا آخر نقل کردم وزیر فی الحال کسان بطلب اطباء و جراحان فرستاد چون حاضر
شدند فرمود شما زخم این مرد را دیده اید گفتند بلی پرسید که دوای آن چیست همه
گفتند علاج آن منحصر در بریدن است و اگر ببرند مشکل است که زنده بماند پرسید
بر تقدیریکه نمیرد تا چند گاه آن زخم بهم آید گفتند اقلا دو ماه آن جراحت باقی خواهد
بود و بعد از آن در جای آن گودی سفید خواهد ماند که از آنجا موی نروید باز پرسید
که شما چند روز است که زخم او را دیده اید گفتند امروز ده روز است پس وزیر ایشان را
پیش طلبیده ران مرا برهنه کرد ایشان دیدند که با ران دیگر اصلا تفاوت ندارد و
اثری بهیچوجه از آن کوفت نیست و موی از جای آن آمده در این وقت یکی از اطباء که
نصاری بود صیحه زده گفت والله این از معجزات مسیح است وزیر گفت چون عمل هیچیک
از شما نیست من میدانم عمل کیست و این خبر بخلیفه رسیده وزیر را طلبید وزیر مرا با
خود برد بنزد او و مستنصر مرا امر نمود که آن قصه را بیان کن چون نقل کردم خادمی را
فرمود کیسه را که در آن هزار دینار بود حاضر کرد بمن گفت بردار و نفقه خود کن گفتم حبه را
از این قبول نمیتوانم کرد مستنصر گفت از که میترسی گفتم از آنکه این عمل او است زیرا که او
امر فرمود که از ابو جعفر چیزی قبول مکن پس خلیفه مکدر شد و گریه کرد و ما بیرون
رفتیم حکایت سیم عالم محقق و محدث مدقق الحاج میرزا حسین نوری نور الله
مرقده در کتاب نجم الثاقب بلا واسطه نقل کرده از سید جلیل سید محمد عاملی که او
گفته امر معاش بر من تنگ شد در نجف اشرف وقتی مشغول عریضه نوشتن شدم
بخدمت حضرت صاحب الزمان و بنا گذاشتم که چهل روز مواظبت بکنم باین طریق
که قبل از طلوع آفتاب همه روزه مقارن باز شدن دروازه کوچک شهر که بسمت دریا

است بیرون روم و بطرف راست قریب بچند میدان دور از قلعه که احدی مرا نبیند آنگاه عریضه را
در گل گذاشته بیکی از نواب حضرت بسپارم و در آب اندازم و چنین کردم تا سی و هشت روز و
چون آن روز بر میگشتم از محل انداختن عریضه و سر بزیر انداخته بودم و خلقم بسیار تنگ بود
که ملتفت شدم دیدم کسی از عقب بمن رسید با لباس عربی و چفیه و عقال که لباس عربهای
اهل نجف است و سلام کرد و من با حال افسرده جواب مختصری دادم و توجه بجانب او
نکردم چون میل سخن گفتن با کسی نداشتم قدری در راه با من موافقت کرد و من همان
حالت اول باقی بودم پس بلهجه اهل جبل عامل فرمود سید محمد چه مطلب داری که امروز
سی و هشت روز است که قبل از طلوع آفتاب بیرون میآئی و تا بفلان مکان از دریا میروی
و عریضه در آب میاندازی گمان میکنی که امام تو از حاجت تو مطلع نیست سید محمد گفت
من تعجب نمودم و با خود گفتم که احدی بر شغل من مطلع نبود خصوصاً این مقدار از زمان را
و کسی مرا در کنار دریا ندید و کسی از اهل جبل عامل در اینجا نیست که من او را نشناسم خصوص
با چفیه و عقال که در جبل عامل مرسوم نیست پس در این وقت احتمال نعمت بزرگ و
نیل و رسیدن بمقصود و تشرف بشرف حضور امام غائب امام عصر روحنا فداه را دادم
و چون در جبل عامل شنیده بودم که دست مبارک آنحضرت بسیار نرم است که هیچ دستی
چنان نیست با خود گفتم مصافحه میکنم اگر احساس این مرحله را نمودم بلوازم تشرف بحضور
مبارک عمل مینمایم پس بهمان حالت دو دست خود را پیش بردم و آنحضرت نیز دو دست
مبارک را پیش آورد مصافحه کردم نرمی و لطافت زیادی یافتم پس یقین کردم بحصول
نعمت عظمی و موهبت کبری پس روی خود را گردانیدم و خواستم که دست مبارک آنحضرت را
ببوسم کسی را ندیدم در حیرت و تأسف ماندم **حکایت چهاردهم** و نیز در کتاب مذکور
از سید جلیل مزبور نقل کرده که چون بمشهد مقدس حضرت رضا علیه السلام مشرف شدم
با فراوانی نعمت در آنجا بر من بسیار تنگ میگذشت صبح آن روز که بنا بود زوار حرکت کنند
چون یک قرص نان که بتوانم بآن خود را بایشان برسانم نداشتم از این جهة من با آنها
نرفتم زوار رفتند و ظهر شد بحرم مطهر مشرف شدم پس بعد از اداء فریضه دیدم اگر
خود را بزوار نرسانم قافله دیگر نیست و با اینحال بمانم چون زمستان شود تلف میشوم
برخاستم نزدیک ضریح مطهر رفتم و شکایت کردم و با خاطر افسرده بیرون شدم و با خود
گفتم بهمین حال گرسنه بیرون میروم اگر هلاک شدم راحت میشوم و الا خود را بقافله
میرسانم از دروازه بیرون شدم از راه جویا گشتم طرفی را بمن نشان دادند من نیز تا غروب
راه رفتم بجائی نرسیدم دانستم که راه را گم کردم به بیابانی بی پایان رسیدم که سوای حنظل
و هندوانه ابو جهل چیزی در آن نبود و بسیاری از آنها شکستم که شاید هندوانه باشد

نشد تا هوا روشن بود در اطراف آن صحرا میگردیدم که آبی یا علفی پیدا کنم نشد تن بمرگ
دادم وگریه میکردم ناگاه مکان مرتفع بنظرم آمد بدانجا رفتم چشمهٔ آبی یافتم تعجب کردم
که در بلندی چشمهٔ آب چگونه است شکر خداوند را کردم باخود گفتم آب بیاشامم و وضو
میگیرم و نماز میکنم اگر مردم نماز را خوانده باشم بعد از نماز عشاء هوا تاریک شد و صحرا
پر گردید از جانوران و درندگان مثل گرگ وغیران وحشت کردم وچون زیاده بر مردن
نبود ورنج بسیار کشیده بودم رضا بقضا دادم وخوابیدم وقتی بیدار شدم که هوا بواسطهٔ
طلوع ماه روشن وصدای درندگان خاموش شده بود پس در اینحال سواری نمایان شد
با خود گفتم این سوار مرا خواهد کشت زیرا که در صدد دستبردی خواهد بود ومن
چیزی ندارم پس خشم خواهد کرد وزخم خواهد زد پس دیدم سلام کرد وجواب سلام را
گفتم فرمود چه میکنی پس اشاره بحال خودم کردم که گرسنه‌ام فرمود در نزد تو سه عدد خربزه
است گفتم مرا مسخره مکن بحال خود واگذار فرمود بعقب نگاه کن نظر کردم بوته دیدم
که سه عدد خربزهٔ بزرگ داشت فرمود یکی از انها سد گرسنگی کن ونصف یکی را صبح بخور
ونصف دیگر را با خربزهٔ صحیح دیگر همراه خود ببر وازین راه مستقیم روانه شو فردا قریب
بظهر نصف خربزه را بخور وخربزهٔ دیگر را البته صرف مکن که بکارت خواهد آمد
نزدیک بغروب بسیاه خیمه خواهی رسید آنها ترا بقافله خواهند رسانید پس از نظرم غایب
شد ویقین کردم که آنحضرت امام غائب حضرت صاحب الامر بوده وبعد از آن من برخاستم
یکی از آن خربزه‌ها را شکستم بسیار لطیف وشیرین بود که شاید بآن خوبی ندیده بودم آنرا
خوردم وبرخاستم ودو خربزهٔ دیگر را برداشته روانه شدم وطی مسافت میکردم تا ساعتی
از روز برآمد خربزهٔ دیگر را شکسته نصف آن را خوردم ونصف دیگر را هنگام ظهر که
هوا بشدت گرم بود خوردم وبا خربزهٔ دیگر روانه شدم قریب بغروب از دور خیمه دیدم
چنانکه آنحضرت فرموده بود چون اهل خیمه مرا از دور دیدند بسوی من دویدند ومرا
گرفته بسوی خیمه بردند گویا توهم کرده بودند که جاسوسم تا بنزدیک بزرگ خیمه رفتم گفت
از کجا میائی راست بگو وگرنه ترا میکشم من کیفیت حال خود را وبیرون آمدن روز
گذشته از مشهد وگم کردن را ذکر کردم گفت ای سید دروغگو اینجاها که تو میگوئی
متنفسی عبور نمیکند مگر آنکه تلف خواهد شد ودرندگان او را خواهند خورد وعلاوه
آنقدر مسافت که تو میگوئی مقدور کسی نیست که درین زمان طی کند زیرا که بطریق
متعارف از اینجا تا مشهد سه منزل است وازین راه که تو میگوئی منزلهای زیاد خواهد
بود پس راست بگو واگرنه ترا با این شمشیر میکشم وشمشیر خود را کشید بروی من پس
درین حال خربزه از زیر عبای من نمایان شد گفت این چیست تفصیل را گفتم تمامی



حاضرین گفتند در این صحرا ابداً خربزه نیست و جای آدم نیست تا خربزه باشد و آب نه که خربزه بآن تربیت بیابد خصوصاً این قسم که تاکنون ندیده‌ایم پس بعضی ببعضی دیگر رجوع کردند و بزبان خود گفتگوی زیادی کردند و یقین کردند که این خرق عادت است و از جانب خدا است آنچه من یقین کرده بودم ایشان نیز یقین کردند پس آمدند و دست مرا بوسیدند و در صدر مجلس جای دادند و مرا معزز و محترم داشتند جامه‌های مرا برای تبرک بردند جامه‌های پاکیزه برایم آوردند و دو شب و دو روز مهمان داری کردند در نهایت خوبی و روز سیم ده تومان پول بمن دادند و سه نفرها من فرستادند و مرا بقافله رسانیدند و من باسودگی و احترام و خرجی خود آمدم

حکایت پنجم صاحب کشف الغمه فرموده که حکایت کرد از برای من سید باقی بن عطوه علوی حسنی که پدرم عطوه زیدی بود و او را مرضی بود که اطبا از علاجش عاجز بودند و او از ما پسران آزرده بود و منکر بود میل ما را بمذهب اثنا عشریه و مکرر میگفت من تصدیق شما را نمیکنم و بمذهب شما داخل و قائل نمیشوم تا صاحب شما مهدی علیه السلام نیاید و مرا ازین مرض نجات ندهد اتفاقاً شبی در وقت نماز خفتن ما همه یکجا جمع بودیم که فریاد پدر را شنیدیم که میگوید بشتابید چون بزودی بنزدش رفتیم گفت بدوید و صاحب خود را دریابید که همین لحظه از پیش من بیرون رفت و ما هر چند دویدیم کسی را ندیدیم و برگشته پرسیدیم که چه بود گفت شخصی بنزد من آمده گفت ای عطوه من گفتم تو کیستی گفت من صاحب پسران تو آمده‌ام که ترا شفا بدهم و بعد از آن دست دراز کرد و بر جای درد من دست مالید و چون بخودم نگاه کردم اثری از آن کوفت و زخم ندیدم و مدتهای مدید زنده بود و با قوت و توانائی زندگانی کرد و من از غیر پسران او از جمعی کثیری این قصه را پرسیدم و همه بهمین طریق بی زیاده و کم نقل کردند صاحب کتاب مزبور بعد از نقل این حکایت و حکایت اسمعیل هرقلی سابق فرموده امام علیه السلام را مردمان در راه حجاز و غیره بسیار دیده‌اند که یا راه گم کرده بودند یا درمانده‌گی داشتند و آنحضرت ایشان را خلاصی داده و ایشان را بمطلب خود رسانیده و اگر خوف طول نبود ذکر میکردم

حکایت ششم سید جلیل و عالم نبیل ابن طاوس اعلی الله مقامه در کتاب فرج الهموم فرموده بتحقیق درک کردم در زمان خودم جماعتی را که ذکر میکردند که ایشان مشاهده نمودند حضرت مهدی علیه السلام و در میان ایشان بود کسانیکه حامل شده بودند از جانب آنحضرت رقعه‌ها و عریضه‌ها را که عرض شده بود بر آنحضرت و ازین جمله است خبریکه صدق آن را دانستم و آن چنان است که خبر داد مرا کسیکه اذن نداده است که نام او را ببرم پس ذکر نمود که او از خداوند سؤال کرده بود که بر او تفضل نماید بمشاهده نمودن حضرت صاحب الامر پس در خواب دید که او مشاهده

خواهد نمود آنحضرت را در وقتیکه او را اشاره نمودند بان وقت گفت چون آن وقت رسید او در مشهد مطهر مولای ما حضرت امام موسی کاظم بود پس شنید آوازی را که شناخته بود آن آواز را قبل از آن وقت و او مشغول بود بزیارت مولای ما حضرت جواد امام محمد تقی پس سائل مزبور خود را نگاه داشت از مزاحمت کردن آنحضرت از زیارت جد بزرگوارش و داخل حرم مطهر نگردید و ایستاد در نزد پائین پای ضریح مقدس حضرت امام موسی کاظم پس بیرون آمد آن بزرگوار که اعتقاد کرده و یقین نموده بود که اوست حضرت صاحب الزمان و با آنحضرت یك رفیقی بود و این شخص مشاهده کرد حضرت مهدی را و تکلم نکرد با آنحضرت از جهت وجوب ادب در حضور مقدس آنحضرت و مؤلف میگوید از این حکایت و از حکایت قبل بر این واضح میشود که اشخاص بسیار آنحضرت را مشاهده نمودند حکایت هفتم عالم جلیل و فاضل نبیل سید سعید شهید قاضی نور الله شوشتری در مجالس المؤمنین در ضمن احوالات آیة الله علامه حلی اعلی الله مقامه فرموده که از جمله مراتب عالیه که جناب علامه بآن امتیاز دارد آنست که در السنه اهل ایمان اشتهار یافته که یکی از علماء اهل سنت که در بعضی فنون علمی استاد جناب علامه بود و کتابی در رد مذهب شیعه نوشته بود و در مجالس خود آن را بمردم عوام میخواند و آنها را اضلال میکرد و از ترس آنکه مبادا کسی از علماء شیعه آن را رد نماید و مطالب آن را باطل کند آن کتاب را بکسی نمیداد که بنویسد و جناب علامه همیشه تدبیر میکرد که آن را از او بگیرد تا رد آن نماید تا آنکه علاقه استاد و شاگردی را وسیله کرد که آن کتاب از او عاریت نماید و چنان کرد و چون آن شخص نمیخواست که یکباره دست رد بر سینه خواهش آنجناب نهد گفت سوگند یاد کرده ام که این کتاب را زیاده از یکشب در نزد کسی نگذارم پس جناب علامه همان یکشب را نیز غنیمت دانسته کتاب را گرفت و بمنزلش برد که در آن شب از آن بقدر امکان نسخه کند و آن را رد نماید و چون شب مشغول شد بر نسخه کردن آن و نصفی از شب گذشت بآنجناب خواب غلبه کرد و خسته شد پس حضرت صاحب الامر ناگاه از در وارد گردید و بآنجناب فرمود که کتاب را بمن واگذار و تو خواب کن چون صبح علامه بیدار شد دید که آن کتاب تماماً نسخه شده و یقین کرد که آنحضرت صاحب الزمان بوده حکایت هشتم سید جلیل و عالم و فاضل نبیل علی بن طاوس در فرج المهموم فرموده که از این جمله است خبری که معلوم شده برای من از کسی که محقق شده راستی او برای من در آنچه ذکر میکنم آن را پس مسلك کرده بود آنکس از مولای خود حضرت مهدی علیه السلام باین نحو که مرا رخصت دهد در اینکه بوده باشم از کسانیکه مشرف شدند بصحبت او و خدمت آنحضرت در زمان غیبت آن بزرگوار که اقتدا کرده باشم



باشند

بآنانکه خدمت میکنند آنحضرت را از بندگان و خاصانش و مطلع نکرده بودم بر این
مقصود خود احدی را از عباد یعنی درین استخاثه بودم و از آنحضرت این مطلب را خواسته
بودم وکسی براین مقصود من آگاه نبود پس ناگاه حاضر شد در نزد من ابن رشید
ابو العبّاس واسطی در روز پنجشنبه بیست و نهم رجب سنهٔ ششصد و سی و پنج و
گفت بمن ابتداءً از نفس خود میگویند بتو ما قصد نداریم مگر مهربانی با تو پس اگر
توطین میکنی نفس خود را بر صبر مراد تو حاصل میشود پس باو گفتم از جانب که میگوئی
این سخن را گفت از جانب مولای ما حضرت مهدی صاحب الزمان میگویم مؤلف
میگوید درین حکایت ابن رشید حضرت صاحب الامر را دیده و از آنحضرت سفارش
آورده در خصوص آنچه آن شخص که نام او را سید بزرگوار نبرده مسئلت کرده بود و
از آنحضرت خواسته بود پس معجزهٔ آنحضرت از غیب و از باطن شخص خبر دادن شد و
آنکسیکه آن بزرگوار را دید ابن رشید شد حکایت نهم و نیز سیّد جلیل مذکور
در کتاب مهج الدّعوات نقل فرموده از محمّد بن علی علوی حسینی بدو واسطه که او
ساکن بود در مصر گفت فرا گرفت مرا امری عظیم و همی شدید از طرف والی مصر پس
ترسیدم از او بر جان خود و نزد احمد بن طولون از من سخن چینی کرده بودند و او والی
مصر بود پس بیرون آمدم از مصر بقصد حجّ آنگاه از حجاز رفتم بسوی عراق و قصد
کردم مرقد مولای وجد حضرت امام حسین را که پناه برم بقبر منوّرش از سطوت
آنکه از او میترسم پس ماندم در حایر آنحضرت پانزده روز و دعا میکردم و تضرّع
مینمودم در شب و روز خودم پس نمودار شد برای من قیّم زمان و ولیّ رحمن حضرت
صاحب الامر و من در میان خواب و بیداری بودم پس بمن فرمود که حضرت امام
حسین بتو میگوید ای پسر من تو ترسیدی از فلان گفتم بلی قصد نموده که مرا هلاک
کند پس پناه آوردم بسیّد خودم و شکایت کنم نزد او از این قصد بزرگی که کرده فرمود
چرا نخواندی خداوند خود و پروردگار پدران خود را بدعاهائیکه خواندند آن را
گذشتگان از پیغمبران پس بتحقیق که بودند در سختی پس خداوند برطرف فرمود
بلا را از ایشان گفتم بچه بخوانم خدا را فرمود چون شب جمعه شود غسل بکن و نماز
شب بگذار پس چون بسجدهٔ شکر رفتی بخوان این دعا را در حالتیکه زانوی خود را بر
زمین چسبانیده باشی پس دعا را برای من ذکر فرمود علوی میگوید و دیدم آن
حضرت را که مثل آن وقت نزد من آمد و من در میان خواب و بیداری بودم
و پنج شب پی در پی همچنین نزد من آمد و آن کلام و دعا را بر من مکرّر فرمود تا آنکه
آن را حفظ نمودم و منقطع شد آمدن آنحضرت در شب جمعه پس غسل کردم و جامه

خود را تغییر دادم و خود را خوشبو کردم و نماز شب بجای آوردم و سجدهٔ شکر کردم و بزانو
در افتادم و خداوند را خواندم بآن دعا پس حضرت صاحب الامر شب شنبه نزد من آمد
و فرمود بمن دعای تو مستجاب شد ای محمّد و دشمن تو کشته شد بعد از فراغ تو از دعا
در نزد آنکه سخن چینی ترا در نزدش کردند پس چون صبح شد وداع کردم سیّد خودم امام
حسین را و بیرون رفتیم و متوجّه مصر شدیم چون به اردن رسیدم در سیرم بسوی مصر
دیدم مردی از همسایگان من در مصر و او مردی بود مؤمن پس او مرا خبر داد که خصم مرا
احمد بن طولون گرفت پس امر بحبس او نمود پس صبح کرد در حالتیکه سرش از قفا بریده شده
بود و گفت این در شب جمعه بود پس امر نمود که بدن او را بنیل انداختند و بنحویکه مرا خبر
داده بودند اهل و برادران شیعهٔ من اینکه کشته شدن او بعد از فراغ من بود از دعا
چنانچه مولای من حضرت صاحب الزمان خبر داده بود حکایت دهم فاضل المعی سیّد
علیخان شیرازی در کتاب کلم الطیب روایت کرده از شیخ حاجی علیا مکی که گفته من
مبتلا شدم بتنگی و سختی و ضدّیت با خصمان تا آنکه بر جان خود ترسیدم از کشته شدن
و هلاکت پس یافتم دعای مزبور بعد را در جیب خود بدون آنکه کسی آن را بمن بدهد پس
تعجّب کردم از این امر و متحیّر بودم پس در خواب دیدم گویندهٔ که در زیّ صلحا و زهّاد بود
و میگوید بمن که ما عطا کردیم دعای فلانی را بتو پس بخوان آنرا که نجات خواهی یافت
از تنگی و سختی و ظاهر نشد برای من که گوینده کیست پس تعجّبم زیاد شد بعد از آن دفعهٔ دیگر
حضرت حجّت منتظر را دیدم و بمن فرمود بخوان آن دعا را که داده بودم بتو و بیاموز آن را
بهر کس که خواهی شیخ علیا مکی گفت بتحقیق که تجربه کردم آن دعا را چند مرتبه پس دیدم فرج را
بزودی و بعد از مدّتی آن دعا را گم کردم و چند مدّت مفقود بود و من تأسّف میخوردم بر
فوت آن و استغفار میکردم از بدی عمل خود پس شخصی آمد بنزد من و گفت که این دعا از تو
مفقود شد در فلان مکان و در خاطرم نیامد که من به آن مکان رفته باشم پس دعا را
از او گرفتم و سجدهٔ شکر کردم و آن شخص از نظرم غائب شد و دانستم که همان حجّت عصر بود
که بمن تعلیم فرموده بود و آن دعا اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ رَبِّ اِنِّي اَسْئَلُكَ
مَدَدًا رُوحَانِيًّا تُقَوِّي بِهِ قُوَى الْكُلِّيَّةِ وَالْجُزْئِيَّةِ حَتَّى اَقْهَرَ عِبَادِي نَفْسِي كُلَّ نَفْسٍ قَاهِرَةٍ
فَتَنْقَبِضَ لِي اِشَارَةُ دَقَائِقِهَا اِنْقِبَاضًا تَسْقُطُ بِهِ قُوَاهَا حَتَّى لَا يَبْقَى فِي الْكَوْنِ ذُو رُوحٍ اِلَّا وَ
نَارُ قَهْرِي قَدْ اَحْرَقَتْ ظُهُورَهُ يَا شَدِيدُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ يَا قَهَّارُ اَسْئَلُكَ بِمَا
اَوْدَعْتَهُ عِزْرَائِيلَ مِنْ اَسْمَائِكَ الْقَهْرِيَّةِ فَانْفَعَلَتْ لَهُ النُّفُوسُ بِالْقَهْرِ اَنْ تُودِعَنِي هٰذَا
السِّرَّ فِي هٰذِهِ السَّاعَةِ حَتَّى اُلَيِّنَ بِهِ كُلَّ صَعْبٍ وَاُذَلِّلَ بِهِ كُلَّ مَنِيعٍ بِقُوَّتِكَ يَا ذَا الْقُوَّةِ
الْمَتِينِ میخوانی این را در وقت سحر سه مرتبه اگر ممکن شود و در صبح سه مرتبه و در شام

سه مرتبه پس هرگاه سخت شود کار بر انکه این دعا را میخواند بگوید بعد از خواندن ان
سه مرتبه یا رحمن یا رحیم یا ارحم الراحمین اسئلک اللطف بما جرت به المقادیر

حکایت یازدهم فاضل المعی میرزا عبدالله اصفهانی در جلد پنجم کتاب ریاض العلماء
در احوالات شیخ ابن جواد نعمانی گفته که او از کسانی است که دیده است حضرت قائم
علیه السلام را و روایت کرده از انحضرت و دیدم که نقل شده از خط شیخ زین الدین
خایری تلمیذ شیخ شهید که نوشته بود بدرستیکه دیده است ابن جواد نعمانی مولای
ما حضرت مهدی را پس عرض کرد بانحضرت ای مولای من از برای تو مقامی است در
نعمانیه و مقامی است در حله پس کدام وقت تشریف دارید در هر یک از انها فرمود به
او که میباشم در شب سه شنبه و روز سه شنبه در نعمانیه و روز جمعه و شب جمعه
میباشم در حله و لکن اهل حله بآداب رفتار نمیکنند در مقام من و نیست مردیکه داخل
شود در مقام بالادب و ادب کند بر من و بر امامان علیهم السلام و صلوات و سلام کند
بر من و بر ایشان دوازده مرتبه انگاه دو رکعت نماز بجای اورد با دو سوره و با خداوند
مناجات کند در ان دو رکعت مگر انکه خداوند عطا فرماید باو انچه را که میخواهد
پس گفتم مولای من تعلیم فرما بمن این مناجات را فرمود میگوئی اللّهمّ قد اخذ التأدیب
منّی حتّی مسّنی الضّرّ و انت ارحم الرّاحمین و ان کان ما اقترفته من الذّنوب استحقّ
به اضعاف اضعاف ما ادّبتنی به و انت حلیم ذو اناة تعفو عن کثیر حتّی یسبق عفوک
و رحمتک عذابک و سه مرتبه این دعا را بر من تکرار فرمود تا انکه حفظ نمودم ان را
مؤلف میگوید که از برای حضرت حجت عصر روحی فداه یک مقامیست معروف در
مسجد سهله و یک مقامی است در وادی السلام در نجف و یک مقامی است در تبریز و
اینها را حقیر دیده و شاید که در بلاد دیگر هم بوده باشد مثل حله و نعمانیه که در این
حدیث بود و مراد از این مقامات منسوب بانحضرت انست که انحضرت را در ان مقامات
از صلحاء و علماء دیدند یا در خواب و یا در بیداری و یا در هر دو از انها که ان بزرگوار
در ان مکانهای مشرفه نماز خوانده و عبادت کرده چنانکه در مسجد کوفه مقام حضرت
پیغمبر و امیر المؤمنین و حضرت سجاد و حضرت صادق هست

حکایت دوازدهم سید جلیل و عالم نبیل ابن طاوس در کتاب اقبال نقل کرده از محمد
بن ابی الرواد رواسی که ذکر نمود که بیرون رفت با محمد بن جعفر دهان بسوی مسجد سهله
در روزی از روزهای ماه رجب پس محمد بن جعفر باو گفت که ما را ببر بمسجد صعصعه
که ان مسجد مبارکی است و حضرت امیر المؤمنین در انجا نماز کرده و حجج علیهم السلام قدمهای
شریفه خود را در انجا گذاشتند پس میل کردم بسوی ان مسجد پس در بین نماز کردن بودیم

که دیدیم مردی را که از شتر خود فرود آمد و در زیر سایه واکه بود زانوی اورا ببست آنگاه
داخل مسجد گردید و دو رکعت نماز کرد و طول داد آن دو رکعت را آنگاه دستهای خود را
بلند کرد و گفت اَللّٰهُمَّ یا ذَا الْمِنَنِ السّابِغَةِ تا آخر آن دعا که در زاد المعاد در اعمال
رجب ذکر شده و در منهاج و مصباح و مفتاح است پس بعد از دعا کردن برخاست و
ورفت نزد شتر خود و بر آن سوار شد پس ابن جعفر دهان بمن گفت برخیزیم و بنزد
او برویم و از او سؤال کنیم که او کیست پس بنزد او رفتیم و با و گفتیم که ترا بخداوند قسم
میدهیم که تو کیستی فرمود شما را قسم میدهم بخداوند که شما مرا که پنداشتید ابن
جعفر گفت گمان کردیم ترا خضر پس بمن فرمود تو نیز چنین گمان کردی گفتم بلی پس فرمود
والله که من بدرستیکه آنکس هستم که خضر محتاج است بدیدن من برگردید منم امام
زمان شما صاحب الزمان و نظیر این حکایت را شهید اول و محمد بن مشهدی در کتاب
مزار خودشان نیز نقل کردند از علی بن محمد بن عبد الرحمن شوشتری که او گفت گذشتم
بقبیله بنی رواس پس بعضی از برادران من گفت کاش ببری مرا بسوی مسجد صعصعه
که نماز میکردیم در آن مسجد زیرا که این ماه رجب است و مستحب است در این ماه
زیارت این مکانهای مشرفه که موالی ما علیهم السلام قدمهای خود را در آنجا گذاردند
و نماز کردند در آن و مسجد صعصعه یکی از آنها است پس با او میل کردیم بسوی مسجد که
ناگاه دیدیم شتری را که زانویش بسته و پالانش بر پشتش گذاشته که در در مسجد خوابانیده
شده پس داخل مسجد شدیم ناگاه مردی را دیدیم که بر بدنش جامههای حجازی بود و
بر او عمامه بود مثل عمامههای اهل حجاز و نشسته و این دعا را میخواند پس من و رفیقم
حفظ کردیم و آن دعا اینست اَللّٰهُمَّ یا ذَا الْمِنَنِ السّابِغَةِ تا آخر آن دعا آنگاه سجدهٔ
طولانی کرد و برخاست و بر شترش سوار شد و راهی گردید پس رفیق من بمن گفت گمان
میکنم که او خضر بود پس چه شد ما را که با او سخن نگفتیم گویا که زبان ما بسته بود پس
از عقب او بیرون رفتیم و ملاقات نمودیم محمد بن ابی الرواد رواسی را پس گفت از کجا
میآئید گفتیم از مسجد صعصعه و آن خبر را برای او نقل نمودیم پس گفت آن شتر سوار می
آید بمسجد صعصعه در هر دو روز و سه روز و تکلم نمیکند گفتیم کیست او گفت شما چه
گمان کردید او را گفتیم گمان کردیم خضر است پس گفت والله نمیدانم او را مگر کسی که
خضر محتاج است بمشاهدهٔ او برگردید با رشد و هدایت رفیقم بمن گفت او والله صاحب
الزمان است صلوات الله علیه مؤلف میگوید در این دو حکایت هم نقل کنندهٔ
مختلف است و هم این دو با هم اختلاف دارد زیرا روایت اول از محمد رواسی است
و راوی دومی علی بن محمد شوشتری است و در اولی خود محمد رواسی با آنحضرت صحبت

حکایت سیزدهم والد ماجد علامهٔ مجلسی مولا محمّد تقی اعلی الله مقامهما در اجازهٔ نمودنش بسیّد جلیل امیر محمّد هاشم بدعا معروف بحرز یمانی فرموده که اجازه دادم برای او دام تأییده اینکه روایت کند این دعا را از من باسنادش از سیّد عابد زاهد امیر اسحق استرابادی که مدفون است در قرب سیّد شباب اهل الجنّة اجمعین در کربلا و او نیز از مولای ما و مولی الثقلین خلیفة الله صاحب العصر سلام الله علیه و علی آبائه الاقدسین و سیّد اسحق گفت که من ماندهٔ شدم در راه مکّه پس من پس افتادم از قافله و مأیوس شدم از حیات و بر پشت خوابیدم مثل محتضر و شروع کردم بخواندن شهادتین که ناگاه دیدم بالای سر خود مولای ما و مولی العالمین خلیفة الله علی الناس اجمعین را پس فرمود برخیز ای اسحق پس برخاستم و من تشنه بودم پس مرا سیراب نمود و بردیف خود سوار کرد پس شروع کردم در خواندن این حرز یمانی و آنحضرت اصلاح میکرد تا آنکه تمام شد ناگاه خود را ابطح دیدم نزدیک شهر مکّه پس از مرکب فرود فرود آمدم و آنحضرت غائب شد و قافله بعد از نه روز رسید و شهرت کرد در بین اهل مکّه که من بطی الارض آمدم پس خود را پنهان کردم بعد از ادای مناسک حج و بعد از ذکر این قضیّه والد علّامه مجلسی فرموده که این سیّد چهل مرتبه حج کرده و چون بخدمت او مشرّف شدم در اصفهان در زمانیکه از کربلا آمده بود بقصد زیارت مولی الکونین علی بن موسی الرضا صلوات الله علیه و در ذمّهٔ او هفت تومان مهر زوجه اش بود و این مبلغ را داشت که در نزد کسی بود از سکنهٔ مشهد رضوی پس در خواب دید که اجل او نزدیک شده پس گفت که من مجاور بودم در کربلا پنجاه سال برای اینکه در آنجا بمیرم و میترسم که مرا مرگ درک کند در غیر آن مکان پس چون مطّلع شد بر حال او بعضی از اخوان ما آن مبلغ را ادا نمود و فرستاد با او بعضی از اخوان فی الله ما را پس او گفت که چون سیّد بکربلا رسید و دین خود را ادا نمود مریض شد و در روز نهم فوت شد و در منزل خود دفن شد و دیدم امثال این کرامات را از او در مدّت اقامت او در اصفهان رضی الله عنه و برای من از برای این دعا اجازات بسیار است و اقتصار کردم بر همان

حکایت چهاردهم شیخ ابو جعفر محمّد بن جریر طبری در کتاب دلایل خود نقل کرده از محمّد بن هرون از ابو الحسین بن ابی البغل کاتب که گفت در عهده گرفتم کاری را از ابی منصور بن صالحان و واقع شد میان من و او مطلبی که باعث شد پنهان شدن مرا پس در جستجوی من در آمد و من مدّتی پنهان و هراسان بودم آنگاه قصد کردم رفتن بزیارت مرقد منوّر حضرت امام موسی کاظم علیه السلام را در شب جمعه و عزم کردم که شب را در آنجا بسر آوردم برای

دعا و مسئلت و در آن شب باران و باد بود پس خواهش نمودم از ابی جعفر قیم که درهای
روضهٔ منوره را ببندد و سعی کند در اینکه آن موضع شریف خالی باشد که خلوت کنم
برای آنچه میخواهم از دعا و مسئلت و ایمن باشم از دخول احدی که ایمن نبودم از او و خائف
بودم از ملاقات او پس کرد و درها را بست و شب نصف شد و باد و باران آنقدر آمد که
قطع نمود تردد خلق را از آن موضع و ماندم و دعا میکردم و زیارت مینمودم و نماز بجای
میآوردم که ناگاه صدای پای شنیدم از سمت مولایم حضرت موسی کاظم و دیدم مردی را
که زیارت میکند پس سلام کرد بر آدم و اولوالعزم علیهم السلام آنگاه بر امامان یک یک
از ایشان تا رسید بصاحب الزمان علیه السلام پس او را ذکر نکرد پس تعجب کردم از این
عمل و گفتم شاید او را فراموش کرده یا نمی شناسد یا این مذهبی است برای این مرد چون
فارغ شد از زیارت خود دو رکعت نماز کرد و رو کرد بسوی مرقد مولای ما حضرت
جواد امام محمد تقی پس زیارت کرد مثل آن زیارت و آن سلام و دو رکعت نماز کرد و من
از او خائف بودم زیرا که او را نمی شناختم و دیدم جوانی است کامل در جوانی معدود
از رجال و بر بدنش جامهٔ سفیدی است و عمامه دارد که حنک گذاشته بود برای او بطرفی
از آن و ردائی بر کتف انداخته بود پس فرمود ای ابوالحسین ابن ابی البغل کجائی تو از
دعای فرج گفتم کدام است آن دعا ای سید من فرمود دو رکعت نماز میکنی و بعد از
آن میگوئی یَا مَنْ اَظْهَرَ الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیرَةِ وَلَمْ یَهْتِکِ السِّتْرَ
یَا عَظِیمَ الْمَنِّ یَا کَرِیمَ الصَّفْحِ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یَا
مُنْتَهَی کُلِّ نَجْوَی وَیَا غَایَةَ کُلِّ شَکْوَی یَا عَوْنَ کُلِّ مُسْتَعِینٍ یَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا
یَا رَبَّاهُ ده مرتبه یَا غَایَةَ رَغْبَتَاهُ ده مرتبه اَسْئَلُکَ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
الطَّاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ اِلَّا مَا کَشَفْتَ کَرْبِی وَنَفَّسْتَ هَمِّی وَفَرَّجْتَ غَمِّی وَاَصْلَحْتَ حَالِی
و دعا کن بعد از این هر چه خواهی و بطلب حاجت خود را آنگاه میگذاری روی راست خود را
بر زمین و بگو صد مرتبه در سجده یَا مُحَمَّدُ یَا عَلِیُّ یَا عَلِیُّ یَا مُحَمَّدُ اِکْفِیَانِی فَاِنَّکُمَا کَافِیَایَ وَ
انْصُرَانِی فَاِنَّکُمَا نَاصِرَایَ و میگذاری روی چپ خود را بر زمین و میگوئی صد مرتبه اَدْرِکْنِی
و آنرا بسیار مکرر میکنی و میگوئی اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ تا اینکه قطع شود نفس و بر
میداری سر خود را و بدرستیکه خداوند بکرم خود برمیآورد حاجت ترا ان شاء الله پس
پس چون مشغول نماز و دعا شدم بیرون رفت و چون فارغ شدم بیرون رفتم نزد کلید دار
که سؤال کنم از او از حال این مرد که چگونه داخل شد پس دیدم درها بسته و مقفل است
پس تعجب نمودم از این و خود را بکلید دار رسانیدم پس او را طاق روغن چراغ بود و از او
پرسیدم از این مرد و کیفیت داخل شدن او گفت درها همه مقفل است چنانکه می بینی

و من باز نکردم و خبر دادم او را با آن قصه پس گفت که این مولای ما حضرت صاحب الزمان
است و بدرستیکه من مکرر مشاهده نمودم آنحضرت را در مثل چنین شب یعنی شب
جمعه در وقت خالی بودن روضه از مردمان پس تأسف خوردم بر آنچه از من فوت
شده پس بعد از صبح بیرون رفتم بمحلهٔ کرخ در بغداد در موضعی که پنهان شده بودم
آنجا پس روز بچاشت نرسیده که اصحاب ابن صالحان جویای ملاقات من شدند و
از اصدقاء من سؤال میکردند از حال من و با ایشان بود امانی از وزیر و رقعه بخط او
که در آن بود هر نحو خوبی در بارهٔ من و حاضر شدم نزد او با امینی از اصدقاء خود
پس برخاست و مرا در آغوش گرفت بنحویکه معهود نبود از او پس گفت حال تو را باینجا
کشاند که شکایت کنی از من بسوی حضرت صاحب الزمانؑ باو گفتم من دعا کردم و سؤالی
از آنحضرت نمودم گفت وای بر تو شب گذشته در خواب دیدم مولای خود صاحب
الزمانؑ را که مرا امر فرمود بهر نحو خوبی در بارهٔ تو و درشتی کرد بر من بنحویکه ترسیدم
از آن پس من گفتم لا اله الا الله شهادت میدهم که ایشان حقند در منتهای حقیقت
و من شب گذشته مولای خود را دیدم در بیداری و فرمود بمن چنین و چنان و شرح
کردم آنچه را که دیده بودم در آن روضهٔ مقدسه پس و تعجب کرد از این و صادر شد از
او بالنسبت بمن اموری بزرگ و نیکو در این باب و رسیدم از جانب او بمقصدی که
گمان آن را نداشتم ببرکت مولای خود صاحب الزمان علیه السلام

حکایت پانزدهم قصهٔ صالح متقی حاجی علی بغدادی است که آن قصه را جمعی از
علماء اعلام سکنهٔ نجف در آن زمان نوشتند و استاد حقیر جناب حاجی شیخ محمد تقی
تربتی خراسانی نیز در کتابیکه در امامت نوشته بود ضبط کرده و بحقیر نشان داد همان
قصه را در خراسان ولکن الفاظ کتاب او در نظرم نیست و فرمودند جمعی از علماء معاصرین
آن را ضبط کردند و مرحوم حاجی میرزا حسین نوری آن را در رسالهٔ جنة المأوی بیک
واسطه ثبت کرده و در نجم الثاقب بدون واسطه نقل نموده و در ضبط الفاظش و سندش
بسیار دقت کرده و فرموده که حاجی مذکور ایده الله نقل کرد که در ذمهٔ من هشتاد
تومان مال امام علیه السلام جمع شد پس رفتم بنجف اشرف بیست تومان از آن را
دادم بجناب شیخ مرتضی اعلی الله مقامه و بیست تومان بجناب شیخ محمد حسین کاظمینی
و بیست تومان بجناب شیخ محمد حسن شروقی و باقی ماند در ذمهٔ من بیست تومان که
قصد داشتم در مراجعت بدهم بجناب شیخ محمد حسن کاظمینی آل یس ایده الله پس چون
مراجعت کردم ببغداد خوش داشتم که تعجیل کنم در ادای آنچه باقی بود در ذمهٔ من پس در
روز پنجشنبه بود که مشرف شدم بزیارت امامین همامین کاظمینؑ و بعد از آن رفتم

خدمت جناب شیخ محمد حسن آل یس وقدری از آن بیست تومان دادم وباقی را وعده
کردم که بعد از فروش بعضی از اجناس بتدریج بر من حواله کند که باهلش برسانم وعزم کردم
بر مراجعت ببغداد در عصر آن روز وجناب شیخ خواهش کرد بمانم عذر آوردم که باید
مزد عمله کارخانه شعربافی که دارم بدهم چون رسم چنین بود که مزد هفته را در عصر
پنجشنبه میدادم پس برگشتم وچون یک ثلث از راه را تقریباً طی کردم پس سید جلیلی را
دیدم که از طرف بغداد رو بمن میآید چون نزدیک شد سلام کرد ودستهای خود را
گشود برای مصافحه ومعانقه وفرمود اهلاً وسهلاً ومرا در بغل گرفت ومعانقه کردیم
وهر دو دیگری را بوسیدیم وبر سر عمامهٔ سبز روشنی داشت وبر رخسار مبارکش خال سیاه
بزرگی داشت پس ایستاد وفرمود حاجی علی خیر است بکجا میروی گفتم کاظمین را زیارت
کردم وبر میگردم ببغداد فرمود امشب شب جمعه است برگرد گفتم یا سیدی متمکن
نیستم فرمود هستی برگرد تا شهادت دهم برای تو که از موالیان جدّ من امیر المؤمنین
علیه السلام واز موالیان مائی وشیخ شهادت دهد زیرا که خداوند امر نموده که دو
شاهد بگیرید واین اشاره بود بمطلبی که در خاطر داشتم که از جناب شیخ خواهش کنم
نوشته بمن دهد که من از موالیان اهل بیتم وآن را در کفن خود بگذارم پس گفتم تو چه
میدانی وچگونه شهادت میدهی فرمود کسیکه حق او را باو میرساند چگونه آن
رساننده را نمی شناسد گفتم چه حق فرمود آنکه رساندی بوکیل من گفتم وکیل تو کیست
فرمود شیخ محمد حسن گفتم وکیل تو است فرمود وکیل من است وبجناب آقا سید محمد
گفته بود که در خاطرم خطور کرد که این سید جلیل مرا باسم خواند با آنکه او را نمی شناسم
پس بخود گفتم شاید او مرا میشناسد ومن او را فراموش کردم باز در نفس خود گفتم که این
سید از حق سادات از من چیزی میخواهد وخوش دارم که از مال امام علیه السلام چیزی
باو برسانم پس گفتم ای سید من در نزد من از حق شما چیزی مانده بود رجوع کردم در امر
آن بجناب شیخ محمد حسن برای آنکه ادا کنم حق شما را یعنی سادات را باذن او پس در روی
من تبسمی کرد وفرمود بلی رساندی بعضی از حقهای ما را بسوی وکیلهای من در نجف اشرف
پس گفتم آنچه ادا کردم قبول شد فرمود بلی پس در خاطرم گذشت که این سید میگوید
بالنسبه بعلماء اعلام وکیلهای ما واین در نظرم بزرگ آمد پس گفتم علماء وکیلهایند
در قبض حقوق سادات ومرا غفلت گرفت آنگاه فرمود برگرد جدم را زیارت کن پس
برگشتم ودست راست او در دست چپ من بود چون براه افتادیم دیدم در طرف
راست ما نهر آب سفید صاف جاریست ودرختان لیمو ونارنج وانار وانگور وغیر
آن همه با ثمر در یک وقت با آنکه موسم آنها نبود بر بالای سر ما سایه انداخته اند

گفتم

گفتم این نهر واین درختها چیست فرمود هرکس از موالیان ما که زیارت کند جد
ما را و زیارت کند ما را اینها با او هست پس گفتم میخواهم سؤالی کنم فرمود سؤال کن گفتم
شیخ عبدالرزاق مرحوم مردی بود مدرس روزی نزد او رفتم شنیدم که میگفت
کسیکه در طول عمر خود روزها روزه باشد وشبها را بعبادت بسر برد وچهل حج و
چهل عمره بجای اورد ودر میان صفا ومروه بمیرد واز موالیان امیرالمؤمنین نباشد
برای او چیزی نیست فرمود بلی والله ازبرای او چیزی نیست پس از احوال یکی از
خویشان خود پرسیدم که او از موالیان امیرالمؤمنین است فرمود بلی او وهر که بتو
متعلق است پس گفتم سید ما برای من مسئله ایست فرمود بپرس گفتم قراء تعزیه امام
حسین میخوانند که سلیمان اعمش آمد نزد شخصی واز زیارت آنحضرت پرسید گفت
بدعت است پس در خواب دید هودجی را میان زمین واسمان پس سؤال کرد که
کیست در آن هودج گفتند با و فاطمه زهراء وخدیجه کبری پس گفت بکجا میروند گفتند
بزیارت امام حسین در امشب که شب جمعه است ودید رقعه هائی از هودج میریزد
ودر آن مکتوب است امان است از آتش دوزخ ازبرای زوار امام حسین در شب
جمعه وامان از آتش دوزخ در روز قیامت این حدیث صحیح است فرمود بلی راست و
تمام است گفتم ای سید ما صحیح است که میگویند هرکس زیارت کند آنحضرت را در
شب جمعه پس برای او امان است فرمود بلی والله واشک از چشمان مبارک او جاری
شد وگریست گفتم ای سید ما مسئله فرمود بپرس گفتم سال هزار ودویست وشصت
ونه حضرت امام رضا را زیارت کردیم ودر قریه درود یکی از عربهای شروقیه را که
بادیه نشینان طرف شرقی نجف اشرفند ملاقات کردیم واو را ضیافت کردیم واز او
پرسیدیم که چگونه است ولایت مولای ما حضرت امام رضا گفت بهشت است امروز
پانزده روز است که من از مال آنحضرت خورده ام چه حد دارد منکر ونکیر را که در
قبر نزد من بیایند گوشت وخون من از طعام آنحضرت روئیده در مهمانخانه آنحضرت
این صحیح است آنحضرت میآید واو را از منکر ونکیر خلاص میکند فرمود بلی والله جد
من ضامن است گفتم ای سید ما مسئله کوچکی است میخواهم بپرسم فرمود بپرس گفتم
زیارت من حضرت امام رضا را قبول است فرمود قبول است انشاءالله گفتم ای سید
ما مسئله فرمود بسم الله گفتم حاجی محمد حسین بزاز باشی پسر مرحوم حاجی احمد بزاز باشی
زیارتش قبول است یا نه واو با من رفیق وشریک بود در مخارج در راه مشهد رضا
فرمود بنده صالح زیارت او قبول است گفتم ای سید ما مسئله فرمود بسم الله
گفتم فلان که از اهل بغداد وهمسفر ما بود زیارتش قبول است یا نه پس ساکت شد

گفتم ای سید ما مسئله فرمود بسم الله گفتم این کلمه را شنیدگی یا نه زیارت او قبول است یا نه جواب نداد حاجی مذکور نقل کرد که ایشان چند نفر بودند از اهل مترفین بغداد که درین سفر پیوسته بلهو ولعب مشغول بودند و آن شخص مادر خود را نیز کشته بود پس رسیدیم در راه بموضعی از جادهٔ وسیعه که دو طرف آن بساتین بود و در برابر کاظمین است و موضعی از آن جاده که متصل است ببساتین از طرف راست آن که از بغداد میآید و آن مال بعضی از ایتام سادات بود که حکومت بجور آن را داخل در جاده کرد و اهل تقوی و ورع ساکنان این دو بلد همیشه کناره میکردند از راه رفتن در آن قطعه از زمین پس دیدم آنحضرت را که در آن قطعه راه میرود پس گفتم ای سید من این موضع مال بعضی از ایتام سادات است و تصرف در آن روا نیست فرمود این موضع مال جد ما امیر المؤمنین و ذریهٔ او و اولاد ماست حلال است برای موالیان ما تصرف در آن و در قرب آن مکان در طرف راست باغی است مال شخصی که او را حاجی میرزا هادی میگفتند و از متمولین معروفین عجم بود که در بغداد ساکن بود گفتم ای سید ما راست است که میگویند زمین باغ حاجی میرزا هادی مال حضرت موسی کاظم است فرمود چکار داری باین و از جواب اعراض نمود پس رسیدیم بساقیهٔ آب که از شط دجله میکشند برای مزارعها و بستانهای آن حدود و از جاده میگذرد و آنجا دو راه میشود بسمت بلد یکه راه سلطان است و دیگری راه سادات و آنحضرت میل کرد براه سادات پس گفتم بیا ازین راه یعنی راه سلطانی برویم فرمود نه از همین راه خود میرویم پس آمدیم و چند قدمی نرفتیم که خود را در صحن مقدس در نزد کفشداری دیدیم و هیچ کوچه و بازاری را ندیدیم پس داخل ایوان شدیم از طرف باب المراد که از سمت شرقی و طرف پائین پاست و در در رواق مطهر مکث نفرمود و اذن دخول نخواند و داخل شد و در در حرم ایستاد پس فرمود زیارت بکن گفتم من قاری نیستم فرمود برای تو بخوانم گفتم بلی پس فرمود ءَأَدْخُلُ يَا اللهُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللهِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ و همچنین سلام کردند بر هر یک از ائمه علیهم السلام تا رسیدند در سلام بحضرت عسکری علیه السلام و فرمود السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ الْحَسَنَ الْعَسْكَرِيَّ آنگاه فرمود امام زمان خود را میشناسی گفتم چرا نمی‌شناسم فرمود سلام کن بر امام زمان خود پس گفتم السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا حُجَّةَ اللهِ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ يَا ابْنَ الْحَسَنِ پس تبسم نمود و فرمود عَلَيْكَ السَّلَامُ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ پس داخل شدیم در حرم مطهر و ضریح مقدس را چسبیدیم و بوسیدیم پس فرمود بمن زیارت کن گفتم من قاری نیستم فرمود زیارت بخوانم برای تو گفتم بلی فرمود کدام زیارت را میخواهی گفتم



هر زیارت که افضل است مرا بآن زیارت ده فرمود زیارت امین الله افضل است انگاه مشغول شدند بخواندن و فرمود السَّلامُ عَلَیکُما یا اَمینَی اللهِ فی اَرضِهِ وَحُجَّتَیهِ عَلی عِبادِهِ تا اخر و چراغهای حرم را در این حال روشن کردند پس شمعها را دیدم روشن است و لکن حرم روشن و منوّر است بنوری دیگر مانند نور افتاب و شمعها مانند چراغی بودند که در روز در افتاب روشن کنند و مرا چنان غفلت گرفته بود که هیچ ملتفت این ایات و علامات نمیشدم چون از زیارت از سمت پائین پا امدند به پشت سر و در طرف شرقی ایستادند و فرمودند ایا زیارت میکنی جدّم حسین علیه السّلام را گفتم بلی زیارت میکنم شب جمعه است پس زیارت وارث را خواندند و مؤذّنها اذان مغرب را گفتند پس بمن فرمود نماز کن و ملحق شو بجماعت پس تشریف اوردند بمسجد پشت سر حرم مطهّر و جماعت در انجا منعقد بود و خود بانفراد ایستادند در طرف راست امام جماعت محاذی او و من داخل شدم در صف اوّل و برایم مکانی پیدا شد چون فارغ شدم او را ندیدم پس از مسجد بیرون امدم و در حرم تفحّص کردم او را ندیدم و قصد داشتم او را ملاقات کنم و چند قرانی باو بدهم و شب او را انگاه بدارم که مهمان باشد انگاه بخاطرم امد که این سیّد بزرگوار کی بود و ایات و علامات و معجزات گذشته را ملتفت شدم از انقیاد من امر او را در مراجعت از ان شغل مهمّم که در بغداد داشتم و خواندن مرا باسم با انکه او را ندیده بودم و گفتن او موالیان ما و اینکه من شهادت میدهم و دیدن نهر جاری و درختان میوه دار در غیر موسم و غیر از اینها از انچه گذشت که سبب شد برای یقین من باینکه او حضرت مهدی صاحب الزّمان علیه السّلام است خصوص در فقرهٔ اذن دخول و پرسیدن او از من بعد از سلام بر حضرت عسکری که امام زمان خود را میشناسی چون گفتم میشناسم فرمود سلام کن چون سلام کردم تبسّم کرد و جواب داد پس امدم در نزد کفشدار و از حال انحضرت سؤال کردم گفت بیرون رفت و پرسید که این سیّد رفیق تو بود گفتم بلی پس امدم بخانهٔ مهماندار خود و شب را بسر بردم چون صبح شد رفتم بنزد جناب شیخ محمّد حسن و انچه دیده بودم نقل کردم پس دست خود را بر دهان خود گذاشت و نهی نمود از اظهار این قضیه و افشای این سرّ و فرمود خداوند ترا موفق کند پس ان را مخفی میداشتم و با احدی اظهار ننمودم تا انکه یکماه از این قضیه گذشت روزی در حرم مطهّر بودم همان سیّد جلیل را دیدم که امد نزدیک من و پرسید که چه دیدی و اشاره کرد بقضیهٔ ان روز گفتم چیزی ندیدم باز اعاده کرد ان کلام را بشدّت انکار کردم پس از نظرم غائب شد دیگر او را ندیدم

حکایت شانزدهم ایضاً در کتاب نجم الثّاقب نقل کرده در عالم عامل و فقیه

کامل آقا سید محمد ابن العالم الاوحد سید احمد کاظمینی تلمیذ شیخ مرتضی اعلی الله مقامهم که فرمود که در زمانیکه مجاور نجف اشرف بودم بجهت تحصیل علوم دینیه در سال هزار و دویست و هفتاد و پنج شنیدم از جماعتی از اهل علم و غیر ایشان که ذکر میکردند مردی را که شغلش فروختن بقولات بود که او دیده است مولای ما حضرت صاحب الزمان ع پس جویا شدم و او را شناختم پس ملاحظه کردم دیدم مرد صالح و متدین است و خوش داشتم که با او در مکان خلوت مجتمع باشم که از او بپرسم کیفیت دیدن او و ملاقات او حضرت حجت عصر را پس مقدمات مودت با او را پیش گرفتم بسیاری از اوقات که باو میرسیدم سلام میکردم و از بقولات و سبزیات او میخریدم تا آنکه در میان من و او رشته مودتی پیدا شد همه اینها بجهت شنیدن آن خبر شریف بود از او تا آنکه فرمود اتفاق افتاد که با او هم منزل شدم در مسجد کوفه و بعد از اداء نماز و آسودگی در منزل سؤال کردم او را از خبر معهود و خواهش کردم که قصه خود را بتفصیل بیان کند پس گفت من بسیار میشنیدم از اهل معرفت که هر کس ملازمت عمل استجاره را داشته باشد در مسجد سهله در چهل شب چهارشنبه پی در پی بنیت دیدن امام زمان ع موفق میشود برای دیدن آنحضرت و اینکه این مطلب مکرر واقع شده پس نفسم شایق شد بسوی کردن این کار و قصد کردم ملازمت عمل استجاره را در هر چهارشنبه و مرا مانع نبود از کردن این کار شدت گرما و سرما و باران و غیر آن تا اینکه قریب یکسال بر من گذشت و من ملازم بودم عمل استجاره را و بیتوته میکردم در مسجد کوفه بقاعده متعارفه تا اینکه یک روز عصر سه شنبه بیرون آمدم از نجف اشرف پیاده بعادتیکه داشتم و موسم زمستان بود و ابرهای متراکم بود و هوا تاریک و کم کم باران میآمد پس متوجه مسجد سهله شدم و خاطر جمع بودم آمدن مردم را بآنجا بر حسب عادت مستمره تا آنکه رسیدم بمسجد هنگامیکه غروب شده بود و تاریکی عالم را گرفته بود با رعد و برق زیاد پس خوف بر من غلبه نمود و از تنهائی ترس مرا گرفت زیرا که در مسجد احدی را ندیدم حتی خادم هم نبود پس بغایت وحشت کردم و در نفس خود گفتم سزاوار اینست که نماز مغرب را بجای آورم و عمل استجاره را بتعجیل بکنم و بروم بمسجد کوفه پس نفس خود را باین ساکن نمودم پس برخاستم و نماز مغرب را کردم آنگاه عمل استجاره را کردم از نماز و دعا و در بین نماز استجاره ملتفت شدم بمقام شریف حضرت صاحب الامر ع که در مسجد است در سمت قبله پس دیدم در آنجا روشنائی کاملی و شنیدم از آن مکان قرائت نمازگذاری پس نفسم مطمئن شد و دلم مسرور گردید و گمان کردم که در آن مکان شریف بعضی از زوار هستند که من مطلع نشدم بر ایشان هنگامیکه داخل مسجد شدم

پس عمل استخاره را با اطمینان خاطر تمام کردم انگاه متوجه مقام شریف شدم وداخل
شدم در انجا پس روشنائی بزرگی در انجا دیدم وچشمم بچراغی وشمعی نیفتاد ولکن غافل
بودم از تفکر در این مطلب ودیدم در انجا یك سید جلیلی با هیبت در هیئت اهل علم
ایستاده نماز میکند پس دلم مایل شد بسوی او وگمان کردم که او یکی از غرباء زوار است
زیرا که چون در او فی الجمله تأمل کردم دانستم که او از ساکنان نجف اشرف نیست پس شروع
نمودم در خواندن زیارت امام عصر عجل الله فرجه که از اعمال ان مکان است ونماز زیارت را
کردم چون فارغ شدم اراده نمودم که از او خواهش نمایم که برویم بمسجد کوفه پس بزرگی
وهیبت او مرا مانع شد ازین سؤال پس من نظر میکردم بخارج ان مقام ومیدیدم شدت
ظلمت را ومیشنیدم صدای رعد وباران را پس ان بزرگوار بروی مبارك خود ملتفت
من شد وفرمود که میخواهی برویم بمسجد کوفه وتبسم کرد وبمن مهربانی نمود عرض نمودم
بلی ای سید من عادت ما اهل نجف چنین است که چون مشرف شدیم بعمل این مسجد
وفارغ گردیدیم ازان میرویم بمسجد کوفه پس بآن بزرگوار بیرون رفتیم ومن بوجودش
مسرور وبحسن صحبتش خرسند بودم پس راه میرفتیم در روشنائی وهوای نیك وزمین
خشك که چیزی بپا نمی چسبید ومن غافل بودم از حال باران وتاریکی که میدیدم ان را
قبل ازین که رسیدیم بدر مسجد کوفه وان بزرگوار با من بود ومن در نهایت مسرور
بودم وامنیت داشتم بجهت مصاحبت انحضرت نه تاریکی داشتم ونه باران دیدم پس
دیدیم درِ مسجد بسته است ومن در مسجد را زدم پس خادم گفت کیست در را میکوبد
گفتم در را باز کن گفت از کجا امدی درین تاریکی وشدت باران گفتم از مسجد سهله چون
خادم در را باز کرد ملتفت شدم بسوی ان سید جلیل پس او را ندیدم ودنیا را دیدم در
نهایت تاریکی وشدت باران بر ما میبارد پس مشغول شدم بفریاد کردن که یا سیدنا
ویا مولانا بفرمائید که در باز شد وبرگشتم به پشت سر خود واو را صدا میکردم اثری
اصلا از ان بزرگوار ندیدم ودر ان زمان اندك سرما وباران وهوا مرا اذیت کرد
پس داخل مسجد شدم واز حالت غفلت بیدار شدم چنانچه گویا در خواب بودم ومشغول
شدم بملامت کردن نفس خود بر غفلتش از ان علامات وایات ظاهره که دیده بودم
ومتذکر شدم ان معجزات را از روشنائی عظیم در مقام شریف با انکه چراغی در انجا
ندیدم واگر بیست چراغ هم در انجا بود وفا نمیکرد بان ضیاء در روشنائی ونامیدن ان
سید جلیل مرا باسم خودم با انکه او را نمی شناختم وندیده بودم وبخاطر اوردم که چون
در ان مقام شریف نظر بفضای مسجد میکردم تاریکی زیادی میدیدم وصدای
رعد وباران میشنیدم وچون بیرون امدم از ان مقام بمصاحبت انحضرت راه میرفتیم

در روشنائی بنحویکه زیر پای خود را میدیدم و زمین خشک بود هوا ملایم طبع بود تا
رسیدیم بدر مسجد کوفه و از ان وقت که مفارقت فرمود تاریکی هوا و سردی و باران
دیدم و غیر از اینها از انچه سبب شد که قطع کردم براینکه انحضرت همان است که من این عمل
استجاره را برای مشاهدهٔ جمالش میکردم و گرما و سرما را در راه انحضرت متحمل میشدم
و این فضل خدا است که عطا فرماید با نکس که خواهد حکایت هفدهم شیخ جلیل
زاهد ورّام بن ابی فراس در اخر جلد دوم کتاب تنبیه الخاطر نقل نموده بدو واسطه از
ابو محمد حسن بن علی بن حمزه که او گفت در کوفه شیخی بود قصّار که بزهد نامیده میشد
و در سلک عزلت گیرندگان بود برای عبادت و پیروی میکرد اثار صالحین را پس اتّفاق
افتاد که روزی در مجلس پدرم بودم و این شیخ برای پدرم نقل میکرد و او متوجه بود
بسوی شیخ پس شیخ گفت شبی در مسجد جعفی بودم و ان مسجد قدیمی است در پشت کوفه و
نصف شب شده بود و من تنها در مکان خلوتی بودم برای عبادت که ناگاه دیدم سه نفر
میآیند پس داخل مسجد شدند چون بوسط فضای مسجد رسیدند یکی از ایشان نشست
پس دست مالید بطرف راست و چپ زمین پس اب بجنبش امد و جوشید پس وضوی
گرفت از ان اب انگاه اشاره کرد بسوی ان دو نفر بگرفتن وضو پس وضو ساختند انگاه
مقدم ایستاد و با انها نماز جماعت کرد پس من با ایشان بجماعت نماز کردم و چون سلام داد
و از نماز فارغ شد حال او مرا بشگفت اورد و کار او را بزرگ شمردم از بیرون اوردن اب
پس سؤال کردم از شخصی از ان دو نفر که در طرف راست من بود از حال ان مرد و گفتم باو که
این کیست گفت حضرت صاحب الامر است فرزند حضرت امام حسن عسکری ع پس نزدیک
انحضرت رفتم و دستهای مبارکش را بوسیدم گفتم بانحضرت یابن رسول الله چه میگوئی
در حق شریف عمر بن حمزه ایا او بر حق است فرمود نه و بسا هست که هدایت بیابد جز
انکه او نخواهد مرد تا اینکه مرا ببیند پس این خبر را ما از ان شیخ تازه و طرفه شمردیم پس
زمان طولانی گذشت و شریف عمر وفات کرد و منتشر نشد که او انحضرت را ملاقات
کرد پس چون با شیخ زاهد مجتمع شدیم من بخاطر اوردم او را حکایتی که ذکر کرده بود انرا
گفتم باو مثل کسیکه براو رد کند ایا تو نبودی که ذکر کردی که این شریف عمر نمیرد تا انکه
ببیند صاحب الامر علیه السّلام را که اشاره نموده بودی باو پس گفت بمن که از کجا
عالم شدی که او انحضرت را ندیده انگاه بعد از ان مجتمع شدیم با شریف ابی المناقب فرزند
شریف عمر بن حمزه و در میان اوردیم صحبت والد او را پس گفت ما شبی در نزد پدر خود
بودیم و او در مرضی بود که در ان مرض مرد و قوّتش ساقط و صدایش پست شده بود
و درها بسته بود بروی ما که ناگاه شخصی را دیدیم که داخل شد بر ما که ترسیدیم از

او و عجیب دانستیم دخول او را و غفلت کردیم که از او سؤال کنیم پس نشست در نزد پدر ما و برای او آهسته سخن میگفت و پدرم میگریست آنگاه برخاست و چون از نظر ما غائب شد پدرم خود را بمشقت انداخت و گفت مرا بنشانید پس او را نشاندیم چشمهای خود را باز کرد و گفت کجا است آن شخص که در نزد من بود گفتیم بیرون رفت از همان جا که آمد پس گفت او را طلب کنید پس در اثر او رفتیم پس درها را دیدیم بسته و اثری از او نیافتیم پس برگشتیم بسوی پدر خود پس او را خبر دادیم از حال آن شخص و اینکه او را نیافتیم و ما سؤال کردیم از پدر خود از حال آن شخص گفت این صاحب الامر علیه السلام بود آنگاه برگشت بحالت سنگینی که از مرض داشت و بیهوش شد حکایت هجدهم عالم فاضل متقی میرزا محمد تقی نوادهٔ علامهٔ مجلسی در کتاب بهجة الاولیاء نقل کرده و ایضا تلمیذ او عالم جلیل سید محمد باقر در کتاب نور العیون از آن بزرگوار حکایت کرده که گفت بعضی از برای من نقل کردند که مرد صالحی از اهل بغداد در سال هزار و صد و سی و شش هجری که هنوز در حیات است او گفته که روانهٔ سفری بودیم و در آن سفر بر کشتی سوار شده بر روی آب حرکت مینمودیم اتفاقا کشتی ما شکست و آنچه در آن بود غرق شد و من بتخته پارهٔ چسبیدم و در موج دریا حرکت مینمودم تا بعد از مدتی بر ساحل جزیرهٔ خود را دیدم و در اطراف آن جزیره گردش نمودم و بعد از نا امیدی از زندگی بصحرائی رسیدم در برابر خود کوهی دیدم چون بنزدیک آن رسیدم دیدم که اطراف کوه دریا و یک طرفش صحرا است و بوی عطر میوه ها بمشامم میرسید پس باعث انبساط و زیادتی شوقم گردید و قدری از آن کوه بالا رفتم در وسط آن بموضعی رسیدم که تقریبا بیست ذرع یا بیشتر سنگ صاف بود که دست و پا کردن در آن سنگ ممکن نبود و در آن حال حیران و متفکر بودم که ناگاه مار بسیار بزرگی از چنارهای بسیار قوی بزرگتر بود دیدم بسرعت تمام متوجه من گردیده میآید من گریزان شدم و بخداوند استغاثه نمودم که پروردگارا چنانکه مرا از غرق نجات دادی از این بلیهٔ بزرگ نیز خلاصی کرامت فرما در آن اثنا دیدم که جانوری بقدر خرگوشی از بالای کوه بسوی آن مار دوید و بسرعت تمام از دُم مار بالا رفته و وقتیکه سر آن مار بپائین آن موضع صاف رسید و دُمش بر بالای آن موضع بود بمغز سر آن مار رسید و نیشی بقدر انگشتی از دهان بیرون آورده بر سر آن مار فرو کرد و باز بر آورده ثانیا فرو کرد و از راهی که آمده بود بر گشت و رفت و آن مار دیگر از جای خود حرکت نکرد و در همان موضع بهمان حالت مرد و چون هوا بغایت گرمی و حرارت داشت بفاصلهٔ اندک زمانی عفونت عظیمی بهم رسانید که نزدیک بود هلاک شوم پس زرداب و کثافت بسیاری از آن بسوی دریا جاری

گردید تا انکه اجزای ان از هم پاشید و بغیر از استخوان چیزی باقی نماند چون نزدیک رفتم
دیدم که استخوانهای ان مثل نردبانی بر زمین محکم گردیده و میتوان از انها بالا رفت
با خود فکری کردم که اگر در انجا بمانم از گرسنگی بمیرم پس توکل بر خداوند نمودم و پا بر ان
استخوانها نهاده از کوه بالا رفتم و از انجا رو بقلهٔ کوه اوردم در برابر باغی در نهایت
سبزی و خرّمی و طراوت و معموری دیدم و رفتم تا داخل باغ گردیدم که درختان
میوه دار بسیاری در انجا روئیده و عمارت بسیار عالی مشتمل بر بیوتات و غرفه های
بسیار در وسط ان بنا شده پس من قدری از ان میوه ها خوردم و در بعضی از ان غرفه ها
پنهان شده تفرج ان باغ را میکردم بعد از زمانی دیدم که چند سوار از دامن صحرا
پیدا شدند و داخل باغ گردیدند و یکی مقدم بر دیگران بود و در مهابت و جلالت
میرفت پس پیاده شدند و اسبهای خود را سر دادند و بزرگ ایشان در صدر مجلس
قرار گرفت و دیگران نیز در خدمتش در کمال ادب نشستند و بعد از زمانی سفره
کشیدند و چاشت حاضر کردند پس ان بزرگ با یشان فرمود که مهمانی در فلان
غرفه داریم و او را برای چاشت طلب باید کرد پس بطلب من امدند من ترسیدم و
گفتم مرا معاف دارید چون عرض کردند سخن مرا باو فرمود که چاشت او را بهمان جا
ببرند تا تناول نماید و چون از چاشت خوردن فارغ شدیم مرا طلبید و گذارش حال
مرا پرسید و چون قصّه را نقل کردم فرمود که میخواهی با هل خود برگردی گفتم بلی
پس یکی از ان جماعت را فرمود که این مرد را با هل خودش برسان پس با ان شخص بیرون
امدیم چون اندک راهی رفتیم گفت نظر کن اینست شهر بغداد چون نظر کردم بغداد را
دیدم و ان مرد را دیگر ندیدم پس ان وقت ملتفت شدم و دانستم که بخدمت مولای
خودم حضرت صاحب الزمان رسیده ام و از بیطالعی خودم از چنین شرفی محروم گردیدم
و با کمال حسرت و ندامت داخل شهر بغداد و خانهٔ خود گردیدم

حکایت نوزدهم و نیز عالم جلیل سیّد فاضل نبیل سیّد محمّد باقر مذکور در کتاب
نور العین از بهجة الاولیاء استادش نقل فرموده که خبر داده مرا ثقهٔ صالحی از اهل علم
از سادات شولستان از مرد ثقه که او گفت اتفاق افتاد در این سالها که جماعتی از
اهل بحرین عازم شدند بر ضیافت کردن جمعی از مؤمنین انجا از فقراء بنوبت پس
مهمانی کردند تا انکه نوبت رسید بیکی از ایشان که در نزد او چیزی نبود پس بجهت
ان غمگین شد و حزن واندوهش زیاد گردید پس از اتفاقات ان شخص بیرون رفت
بصحرا پس دید شخصی را که باو رسید و باو گفت برو نزد فلان تاجر و بگو باو که
محمّد بن الحسن میگوید بده بمن دوازده اشرفی که نذر کرده بودی ان را برای ما پس



بگیر آن اشرفیها را از او و خرج کن آن را در مهمانی خود پس آن مرد رفت بنزد آن تاجر
و آن رسالت را از جانب آن شخص باو رسانید پس آن تاجر باو گفت که این را بتو که
گفت و محمد بن الحسن بنفس خود فرمود بتو پس بحرینی گفت بلی خودش فرمود پس تاجر
گفت شناختی او را گفت نه گفت که صاحب الزمان بود و این اشرفیها را نذر کرده بودم
برای آنحضرت پس آن مرد بحرینی را اکرام کرد و آن مبلغ را باو داد و از او التماس دعا کرد
از جهت توجه آنحضرت باو با وجود آنکه کسی از نذر او مطلع نشده بود و تاجر خواهش کرد
از او که چون آنحضرت نذر مرا قبول کرد نصفی از آن اشرفیها را بمن بده و من عوض آن را
بتو بدهم پس بحرینی آمد و آن مبلغ را خرج کرد در آن مصرف و آن شخص موثق بمن

گفت که من این حکایت را شنیدم از بحرینی بدو واسطه **حکایت بیستم** علامه
مجلسی رحمه الله نقل کرده از کتاب سلطان مفرج از اهل ایمان تألیف عالم کامل سید
علی بن عبد الحمید النیلی نجفی که او گفته مشهور شده است در ولایات و شایع گردیده
است در میان اهل زمان قصه ابوراجح حمامی که در حله بود بدرستیکه جماعتی
از اعیان اماثل اهل صدق و افاضل ذکر کرده اند آن را که از جمله ایشان است
شیخ زاهد عابد محقق شمس الدین محمد بن قارون سلمه الله که گفت در حله حاکمی
بود که او را مرجان صغیر میگفتند و او از نواصبیان بود پس باو گفتند که ابوراجح پیوسته
صحابه را سب میکند پس آن بدبخت امر کرد که او را حاضر گردانند چون حاضر شد
امر کرد که او را بزنند و چندان او را زدند که از شدت آن دندانهای او ریخت و
زبان او را بیرون آوردند و بزنجیر آهنی آنرا بستند و بینی او را سوراخ کردند و ریسمانی
از مو را داخل سوراخ بینی او کردند و سر آن ریسمان را بر ریسمانی دیگر بستند و سر آن
ریسمان را بدست جماعتی از اعوان خود داد و ایشان را امر کرد که او را بآن حالت و
جراحت در کوچه های حله بگردانند و بزنند پس آن اشقیا او را بزدند و چندان زدند
تا آنکه بزمین افتاد و بهلاکت رسید پس آنحالت او را بحاکم گفتند و آن بدبخت امر کرد
بقتل او حاضران گفتند که مردی پیر است و آنقدر جراحت باو رسیده که او را خواهد
کشت و احتیاج بکشتن ندارد خود را داخل خون او مکن و چندان مبالغه در شفاعت
او نمودند تا آنکه امر کرد که او را رها کردند و رو و زبان او از هم رفته بود و ورم کرده
بود و اهل آن مرد او را بردند بخانه و شک نداشتند که در همان شب خواهد مرد
پس چون صبح شد مردم بنزد او آمدند که او را بردارند دیدند که او ایستاده است
و مشغول نماز است و صحیح شده است و دندانهای ریخته او برگشته است و جراحتهای
او مندمل و خوب شده است و اثری از جراحتهای او نمانده است و شکستهای

روی او زایل شده بود پس مردم از حال او تعجب کردند و از امر او سؤال نمودند پس ابو
راجح گفت که من بحالی رسیدم که مرگ را معاینه دیدم و زبانی نمانده بود که از خدا سؤال
کنم پس بدل خود از خداوند سؤال کردم و استغاثه و طلب دادرسی از مولای خود
حضرت صاحب الامر نمودم و چون شب تاریک شد دیدم که خانه تمام پر از نور شد
ناگاه حضرت حجت عصر علیه السّلام را دیدم که دست مبارک خود را بروی من کشید
و فرمود که بیرون رو و از برای عیالت کار کن بتحقیق که خداوند ترا عافیت عطا
کرده است پس صبح کردم در اینحال که می بینید و شیخ شمس الدین محمّد بن قارون
مذکور راوی حدیث گفت که قسم بخداوند میخورم که این ابو راجح مرد ضعیف اندام
و زرد رنگ و بد صورت و کوسه وضع بود و من دائم بآن حمّام میرفتم که او بود و
او را با آنحالت و شکل میدیدم که وصف کردم پس در صبح روز دیگر من بودم با آنها
که بر او داخل شدند پس دیدم او را که مرد صاحب قوّت و درست قامت شده
است و ریش او بلند و روی او سرخ شده است و مانند جوانی گردیده است که در
سنّ بیست سالگی باشد و بهمین هیئت و جوانی بود و تغییر نیافت تا آنکه از دنیا
رفت و چون خبر او شایع شد حاکم او را طلب نمود و او حاضر شد و دیروز او را بهمان
حالت دیده بود که ذکر شد و اثر جراحات را در او ندید و دندانهای ریخته او را
دید که برگشته پس حاکم را ازین حال رعبی عظیمی حاصل شده و قبل ازین وقتیکه
در مجلس خود می نشست پشت خود را بجانب مقام حضرت حجة عصر علیه السّلام
که در حلّه بود میکرد و بعد ازین قضیّه روی خود را بمقام آنحضرت میکرد و با اهل
حلّه نیکی و مدارا مینمود و بعد از آن چند وقتی درنگ نکرد که مرد با حالت بد

حکایت بیست و یکم و نیز علامّه مجلسی در آن کتاب نقل نموده که شیخ شمس الدّین
مذکور ذکر کرده است که مردی از اصحاب سلاطین که اسم او معمّر بن شمس بود و
پیوسته قریه بُرس را که در نزدیک حلّه بود اجاره میکرد و آن قریه وقف بعلویّین
بود و از برای او نایبی بود که غلّه آن قریه را جمع میکرد و او را ابن الخطیب میگفتند
و از برای او ضامن غلامی بود که متولّی نفقات او بود که او را عثمان میگفتند و ابن
خطیب از اهل ایمان و صلاح بود و عثمان ضدّ او بود و ایشان پیوسته با یکدیگر در
امر دین مجادله میکردند پس روزی اتّفاق افتاد که هر دو ایشان در مقام ابراهیم
خلیل علیه السّلام در بُرس که در نزدیکی تلّ نمرود بود حاضر شدند در وقتی که
جماعتی از رعیّت و عوام حاضر بودند ابن خطیب بعثمان گفت که الآن حق را واضح
و آشکار مینمایم من برکف دست خود مینویسم نام آنهارا که دوست دارم که ایشان



علی وحسن وحسین علیهم السلام است وتو بردست خود بنویس نام آنها را که دوست
داری آنگاه دست نوشته من وتورا باهم می بندیم وبر آتش میدادیم دست هر یك
که سوخته است آن کس بر باطل است وهر کس دست او سالم مانده است او بر
حق است وعثمان این را انکار کرد وباین راضی نشد ورعیت وعوام که در آنجا حاضر
بودند بر عثمان طعن نمودند که اگر سخن تو حق است چرا باین امر راضی نمیشوی و
مادر عثمان نزدیك بود بر ایشان وسخنان رعیت وعوام مطلع شد که آنها به پسر
او طعن میکنند وآن زن بنای لعن کردن ودشنام دادن گذاشت وایشان را ترسانید
ودر دشمن بودن با آنها مبالغه کرد پس در حال چشمهای او کور گردید وهیچ چیز را
ندید چون خود را نابینا ملاحظه کرد ادمهای خود را صدا کرد چون بآن غرفه بالا
رفتند دیدند کور شده وچیز برا نمیدید پس دست او را گرفتند واز غرفه فرود آوردند
وبحله بودند واین خبر شایع شد میان خویشان وهمسران او پس اطبا را از حله وبغداد
آوردند برای معالجه چشم او وایشان قادر نشدند ومأیوس شدند پس زنان مؤمنه
که او را میشناختند ورفقای او بودند بنزد او آمدند وباو گفتند آن کسی که ترا
کور کرده است او حضرت صاحب الامر است که نسبت باو ترك ادب کردی پس اگر
شیعه او شوی ودوستی او را اختیار کنی واز دشمنان او بیزاری جوئی ما ضامن
میشویم که خداوند ببرکت آنحضرت ترا عافیت کرامت فرماید واگر نه خلاصی از این
نداری وآن زن باین امر راضی شده پس چون شب جمعه شد او را برداشتند
بآن قبه که مقام حضرت صاحب الامر است در حله بردند واو را داخل قبه کردند
وآن زنان مؤمنات بر در آن قبه خوابیدند وچون چهار یك شب شد آن زن بیرون
آمد بسوی ایشان با چشمهای بینا واو یك یك ایشان را شناخت ورنك جامههای
هر یك ایشان را با ایشان خبر داد وایشان همگی شاد شدند وخدا را حمد کردند بر حسن
عافیت واز آن زن پرسیدند کیفیت حال را پس گفت چون مرا داخل قبه کردید واز
قبه بیرون آمدید پس بعد از زمانی دیدم که دستی بر دست من رسید وگفت بیرون
برو که خداوند ترا عافیت داده است پس کوری از من رفت وقبه را دیدم که پر از
نور گردیده بود ومردی را در میان قبه دیدم گفتم تو کیستی گفت منم محمد بن الحسن
پس از نظر من غائب گردید پس آن زنان برخاستند وبخانههای خود رفتند وعثمان
پسر او شیعه واز دوستان آنحضرت شد با مادرش وایمان ایشان خوب گردید و
این قصه شهرت کرد وآن قبیله همین یقین کردند بوجود امام عصر علیه السلام
وظهور این معجزه در سال هفتصد وچهل وچهار بوده است [illegible] میگوید در این

حکایت و در حکایت نوزدهم خود حضرت حجت عصر عجل الله فرجه باسم مبارک خود
تصریح فرموده و ازین نحو حکایات و روایات معلوم میشود که بردن اسم مبارک
آنحضرت در صورت عدم تقیه جایز است چنانچه در باب نامهای آنحضرت اشاره
بآن شد حکایت بیست و دوم و نیز در آن کتاب نقل کرده از عبد الرحمن بن
ابراهیم قبایقی که بخط خود نوشته بود در سال هفتصد و پنجاه و نه که من می‌شنیدم
در حلهٔ سیفیه که مولای کریم معظم جمال الدین بن شیخ جعفر بن ذهدری به آزار فلج
مبتلا شده بود و قادر نبود که از جای خود برخیزد پس جدهٔ پدری او بعد از وفات
پدر شیخ بانواع علاجها معالجه نمود هیچگونه فایده نداد پس طبیبان بغداد را آوردند
و زمانی بسیار آنها نیز معالجه کردند نفع نداد پس بجدهٔ او گفتند که او را در تحت قبهٔ
شریفهٔ حضرت صاحب الامر که در حله است ببر شاید که حقتعالی ببرکت آنحضرت
او را ازین بلاء عافیت بخشد و بلکه حضرت صاحب الزمان در آنجا مرور فرماید و به
او نظر رأفتی نماید و او بآن سبب ازین مرض رهائی یابد پس جدهٔ او او را با آنمکان
شریف برد و حضرت حجة عصر او را شفا عطا فرمود و فلج او زایل شد و این قضیه
شهرت کرد و من بعد از شنیدن این معجزه میان من و او رفاقتی شد تا بنحویکه
نزدیک بود از یکدیگر جدا نشویم و او خانه داشت که جمع میشد در آنجا وجوه اهل
حله و جوانان و اولاد بزرگان ایشان پس از او این حکایت را پرسیدم پس گفت که
من مفلوج بودم و اطباء از معالجهٔ ان عاجز شدند و حکایت کرد برمن آنچه را که به
استفاضه شنیده بودم از قضیهٔ او و اینکه حجت عصر بمن فرمود در آنحال که جدهٔ ام
مرا در زیر قبهٔ آنحضرت خوابانیده بود که برخیز عرض کردم ای مولای من چند سال است که
قدرت برخاستن ندارم فرمود برخیز باذن خدا و مرا بر ایستادن اعانت فرمود و چون
برخاستم اثر فلج در خود ندیدم و مردم بر من بعد از آن هجوم آوردند و نزدیک بود مرا بکشند
و از برای تبرک رخت بدن مرا پاره پاره کردند و از رختهای خودشان مرا پوشانیدند و
بخانهٔ خود رفتم و اثر فلج در من نمانده بود و چون بخانه رفتم رختهای مردم را برای ایشان
باز پس دادم و می شنیدم که او مکرر این حکایت را برای مردم نقل میکرد چنانچه مردم
نقل میکردند با همدیگری را حکایت بیست و سیم ایضا در آنجا ذکر کرده است که
خبر داد مرا کسی که باو وثوق دارم و آن خبر است مشهور در نزد بسیار اهل نجف که
خانهٔ کهن که من الآن در آن ساکنم که سال هفتصد و هشتاد و نه است مال مردی
بود از اهل خیر و صلاح که او را حسین مدلل میگفتند و در نزدیکی صحن حضرت امیر المؤمنین
بود و آن را ساباط حسین مدلل میگفتند که بجانب غربی و شمالی قبر مقدس بود و آن خانه

متصل



متصل بود بدیوار صحن شریف وحسین صاحب ساباط عیال واطفال داشت پس مبتلا
شده بود بآزار فلج ومدتی ازاین گذشت که قدرت برقیام نداشت وعیال واطفال او
در وقت حاجت اورا برمیداشتند وبسبب طول زمان مرض او عیال او در شدت
وحاجت افتادند وبفقر وفاقه مبتلا شدند ومحتاج بخلق گشتند ودر سال هفتصد
وبیست در شبی از شبها بعد از آنکه چهاریك از شب رفته بود پسر وعیال او بیدار
شدند دیدند که خانه وبام خانه نور ساطع شده است بنحویکه دیده ها را میربابید
پس ایشان بحسین گفتند که چه خبر است گفت امام زمان علیه السلام بنزد من امد
وبمن فرمود که برخیز ای حسین عرض کردم ای مولای من ایا می بینی که من نمیتوانم
برخیزم پس دست مرا گرفت وبرخیزانید مرا ودر انحال مرض من زایل شد وصحیح
گردیدم وبمن فرمود که این ساباط یعنی دالان راه من است که باین راه بزیارت
جد خودم میروم ودر انرا در هر شب ببند عرض کردم که شنیدم واطاعت کردم
ای مولای من پس برخاست وبزیارت حضرت امیر المؤمنین رفت وان ساباط مشهور
شده است تا حال به ساباط حسین مدلل ومردم از برای ساباط نذرها میکردند و
ببرکت حضرت قائم ال محمد ص بمراد خود میرسیدند

حکایت بیست وچهارم

ونیز دران کتاب روایت کرده است از محی الدین اربلی که او گفت من نزد پدر خود بودم و
مردی با او بود وان مرد را پینگی گرفت پس عمامه ازسر او افتاد وجای ضربت بزرگی
درسر او بود وپدرم اورا از ان ضربت سؤال کرد گفت این ضربت از جنك صفین است
پدرم گفت جنك صفین در زمان قدیم شد وتو دران زمان نبودی گفت من سفر
کردم بسوی مصر ومردی از قبیله غزه با من رفیق شد پس در میان راه یك روز جنك
صفین را یاد کردیم ان رفیق من گفت اگر من در روز صفین میبودم شمشیر خود را
از خون علی واصحابش سیراب میکردم ومن گفتم که اگر من دران روز میبودم شمشیر
خود را از خون معویه واتباع او سیراب میکردم واینك من وتو اصحاب علی علیه السلام
ومعویه هستیم پس با یکدیگر جنك بزرگ کردیم وجراحت بسیار بیکدیگر رسانیدیم
تا انکه من از شدت ضربتی که بسرم زد افتادم واز حال رفتم ناگاه مردی را دیدم
که بسر نیزه مرا بیدار میکند وچون چشم گشودم ان مرد از مرکب فرود امد ودست
بجراحتهای من مالید درهمان حال عافیت یافتم فرمود که در اینجا مکث نما پس
غائب شد وبعد از اندك زمانی برگشت وسر آن خصم من با او بود ومرکب اورا
نیز آورده بود پس بمن فرمود که این سر دشمن تست وتو ما را یاری کردی ونصرت
نمودی وما ترا یاری کردیم وخداوند یاری میکند هرکه را که او را یاری کند یعنی



حضرت امیر المؤمنین را من گفتم تو کیستی ای مولای من فرمود منم محمد بن الحسن عسکری
صاحب الزمان پس بمن فرمود که هرکس ترا ازین ضربت سربت سؤال بکند بگو که این
ضربت صفین است پس از نظرم غائب گردید و من تأسف کردم

حکایت بیست و پنجم و نیز در ان کتاب شریف فرمود که جماعتی از موثقین ذکر کردند
که مدتی ولایت بحرین تحت حکومت فرنگ بود و فرنگیان مردی از مسلمانان را حاکم
بحرین کردند که شاید بسبب حکومت مسلمان ان ولایت معمورتر شود و صلاح تر
باشد بحال ان بلاد و از اتفاق ان حاکم ناصبی بود و وزیری داشت که در نصب
عداوت از ان حاکم شدیدتر بود و پیوسته اظهار عداوت و دشمنی نسبت باهل بحرین
میکرد از جهت دوستی اهل ان ولایت نسبت باهل بیت رسالت و امامت پس ان وزیر
بدبخت پیوسته حیله ها و مکرها میکرد برای کشتن و ضرر رساندن اهل ان بلاد
پس روزی وزیر داخل منزل حاکم شد و اناری در دست داشت و بحاکم داد و چون
حاکم نظر کرد در ان انار دید که بر آن انار نوشته شده لا اله الا الله محمد رسول الله و
فلان و فلان و فلان و علی خلفاء رسول الله و چون حاکم نظر کرد دید که ان نوشته
از اصل انار است و بصنعت نمیماند پس از ان امر تعجب کرد و بوزیر گفت که این علامتی
است ظاهر و دلیلی است قوی بر بطلان مذهب شیعه پس رای تو چیست در خصوص
اهل بحرین وزیر گفت که اینها جماعتی اند با تعصب انکار دلیل و براهین مینمایند و
سزاوار است از برای تو که ایشان را حاضر نمائی و این انار را بانها بنمائی پس هرگاه قبول
کنند و از مذهب خود شان برگردند از برای تست ثواب بسیار و اگر برنگشتند و در
گمراهی خود باقی ماندند ایشان را مخیر کن میان یکی از سه چیز یا جزیه بدهند با ذلت
یا جوابی از دلیل بیاورند و حال انکه مفری ندارند یا انکه مردان ایشان را بکشی و زنان
و اولاد ایشان را اسیر نمائی و اموال ایشان را بغنیمت برداری پس حاکم رای او را پسندید
و بهپی علماء و فضلاء و اخیار ایشان فرستاد و ایشان را حاضر کرد و ان انار را بایشان
نشان داد و بانها گفت که اگر جواب شافی درین باب نیاورید مردان شما را می کشم
و زنان و فرزندان شما اسیر میکنم و مال شما را بغارت بر میدارم یا انکه باید جزیه
بدهید با ذلت مانند کافران و چون ایشان این امور را شنیدند متحیر گردیدند و
قادر بر جواب نشدند و روهای ایشان متغیر گردید و بدن ایشان بلرزید پس علماء
ایشان گفتند که ای امیر سه روز ما را مهلت ده شاید جوابی بیاوریم که تو از ان راضی
باشی و اگر نیاوردیم بکن بما انچه که میخواهی پس تا سه روز ایشان را مهلت داد و
ایشان با خوف و حیرت از نزد او بیرون رفتند و در مجلسی جمع شدند و رای خود شان را

جولان دادند تا انکه رأی ایشان بران قرار گرفت که از صلحاء علماء بحرین ده نفر شخصی را
اختیار نمایند پس چنین کردند و از میان ان ده نفر سه نفر اختیار کردند پس یکی از
ان سه نفر را گفتند که تو امشب بیرون رو بسوی صحراء و بخداوند عبادت و استغفار
کن و بحضرت صاحب الامر استغاثه نما که او امام زمان ما است و حجت خداوند است
بر ما شاید که بتو خبر دهد راه چارهٔ بیرون رفتن ازین بلیه را پس ان مرد بیرون رفت
و در تمام شب خدا را از روی خضوع عبادت کرد و گریه و تضرع نمود و استغاثه کرد
و چیزی ندید و بنزد ایشان امد و بانها خبر داد و در دوم یکی دیگر را فرستادند و او
نیز مثل رفیق اول دعا و تضرع نمود و چیزی ندید پس جزع و غم ایشان زیاده شد
پس سیمی را حاضر کردند و اسم او محمد بن علیسی بود و مرد عالم و پرهیزکار بود و او
در شب سیم تا سر و پای برهنه بصحرا رفت وان شبی بود بسیار تاریک و بدعا و گریه
مشغول شد و بخداوند نالید و بحضرت صاحب الامر علیه السلام استغاثه نمود
و چون اخر شب شد پس شنید که مردی باو خطاب میکند که ای محمد بن علیسی چرا
ترا باین حال می بینم و چرا بیرون امدی بسوی این بیابان او گفت که ای مرد مرا بگذار
که من از برای امر بزرگی بیرون امده ام وان را ذکر نمیکنم مگر از برای امام خود و
شکوه نمیکنم ان را مگر بسوی کسیکه قادر باشد بر کشف ان گفت ای محمد بن علیسی
منم صاحب الامر امام تو ذکر کن حاجت خود را محمد بن عیسی گفت اگر تو امام منی و
صاحب الامر بوده باشی قصهٔ مرا میدانی و احتیاج بگفتن من نداری فرمود که بلی
راست میگوئی بیرون امدهٔ از برای بلیهٔ که در خصوص ان انار بر شما وارد شده
است وان ترسانیدن که حاکم بر شما کرده است محمد بن علیسی گفت که چون ان کلام
معجز نظام را شنیدم متوجه انجانب شدم که ان صدا میامد و عرض کردم بلی ای
مولای من تو میدانی که چه بما رسیده است و توئی امام ما و قادری بر کشف ان بلا
از ما ها پس انحضرت فرمود ای محمد بن علیسی بدرستیکه وزیر لعنه الله در خانه
او درخت اناراست وقتیکه ان درخت بار گرفت وزیر قالبی از گل بشکل اناری ساخت
و دو نصف کرد و در میان هر یك نصف از انها بعضی ان کتابت را نوشت و نقش کرد
و هنوز انار کوچك بود بر روی درخت ان انار را در میان ان قالب گل گذاشت و
ان را محکم بست پس چون در میان ان قالب بزرگ شد اثر نوشته وان قالب کنده
شده در ان انار ماند و چنین شد پس صباح چون بنزد حاکم روید باو بگو که من
جواب این بلیه را با خود اورده‌ام و لکن نمیگویم مگر در خانهٔ وزیر پس شما وقتی که
داخل خانهٔ وزیر شوید بجانب راست خود در هنگام دخول غرفهٔ خواهی دید پس

بحاکم بگو که جواب نمیگویم مگر در آن غرفه و آن وزیر ممانعت میکند از داخل شدن در
آن غرفه و تو مبالغه بکن بآنکه بآن غرفه بالا روی و نگذار که وزیر تنها داخل غرفه
شود زودتر از تو و تو اول داخل غرفه شو پس در آن غرفه طاقچهٔ خواهی دید که کیسهٔ سفیدی
در آنست و آن کیسه را بگیر که در آن قالب گلی است که آن ملعون آن حیله را در آن
کرده است پس در حضور حاکم آن انار را در آن قالب بگذار تا آنکه حیلهٔ او معلوم شود
وای محمد بن عیسی علامت دیگر آنست که بحاکم بگو که معجزهٔ دیگر ما آنست که آن انار را
چون بشکنید بغیر از دود و خاکستر چیز دیگر در آن نیست و بگو اگر راستی این سخن را میخواهید
بدانید بوزیر امر کنید که در حضور مردم آن انار را بشکند و چون بشکند آن خاکستر
و دود بر صورت و ریش وزیر خواهد رسید و چون محمد بن عیسی این سخنان اعجاز
نشان را از امام زمان و حجت خداوند بر مردمان شنید شاد و مسرور گردید و در
مقابل آنحضرت زمین را بوسید و در روایت دیگر که آن را یکی از علماء اعلام در خراسان
بحقیر نقل نمود از کتاب اهل بحرین اینست که محمد بن عیسی عرض کرد ای مولای ما سبب چه
شد که جواب این بلیه را در شب اول و دوم بآن دو نفر از علماء بیان نفرمودی آنحضرت
فرمود اگر شما یک روز مهلت گرفته بودید من نیز در شب اول جواب میدادم و چون
شما سه روز مهلت گرفتید من نیز در شب سیم جواب دادم پس محمد بن عیسی با شادی
و خرمی بسوی اهل خود برگشت و چون صبح شد بنزد حاکم رفتند و محمد بن عیسی کرد
آنچه را که صاحب الامر باو امر فرموده بود و ظاهر گردید آن معجزاتی که آنحضرت بآنها
خبر داده بود پس حاکم متوجه محمد بن عیسی گردید و گفت این امور را کی بتو خبر داده
بود گفت امام زمان و حجت خداوند بر ما حاکم گفت کیست امام شما پس او امامان را
یک یک ذکر کرد تا آنکه بامام زمان و صاحب الامر علیهم السلام رسید حاکم گفت دست
دراز کن که من بیعت کنم بر این مذهب و من گواهی میدهم که نیست خداوندی مگر
خداوند یگانه و گواهی میدهم که محمد بنده و رسول اوست و گواهی میدهم که خلیفه
بعد از حضرت رسول بلافصل حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام است پس بهر یک
از امامان بعد از دیگری تا آخر ایشان اقرار کرد و ایمان او نیکو شد و امر کرد بقتل
وزیر و از اهل بحرین عذرخواهی نمود و این قضیه نزد اهل بحرین معروف و مشهور
شد و تا بحال در میان ایشان شهرت دارد و قبر محمد بن عیسی مذکور در نزد ایشان
معروف است و مردم بحرین از آن جهة همیشه بزیارت قبر او میروند و او را از این جهة
احترام میکنند و مرقد شریف او را محترم نگه میدارند و بقای خود شان را بواسطه
او وسیله شد اعلی الله مقامه

حکایت بیست و ششم در نجم الثاقب نقل کرده

کرمانی

که صالح متقی شیخ محمد طاهر نجفی که سالها است خادم مسجد کوفه و با عیال در انجا
منزل دارد و غالب اهل علم نجف اشرف که بانجا میروند او را میشناسند و تاکنون
از او غیر از حسن و صلاح چیزی نقل نکردند و خودم سالهاست او را میشناسم بهمین
اوصاف و بعضی از علماء متقین که مدتها در انجا اعتکاف داشت بغایت از تقوی
و دیانت او را ذکر میفرمود و حالا اعمی شده و بحال خود است و همان عالم قضیه از او
نقل کرد و خودم در سال گذشته در ان مسجد شریف از او جویا شدم پس گفت هفت یا
هشت سال قبل از این بواسطه تردد نکردن زوار و محاربه میان دو طایفه ذکرت و شمرت
در نجف که باعث انقطاع تردد اهل علم نیز شد بانجا امر زندگانی بمن تلخ شد زیرا
که ممر معاش من منحصر بود در این دو طایفه با کثرت عیال خود و بعضی ایتام که تکفل آنها
نیز با من بود شب جمعه بود هیچ قوت نداشتم و اطفال از گرسنگی ناله میکردند بسیار
دلتنگ شدم و غالبا مشغول ببعضی از دعاها بودم در ان شب که سوء و بدی حال
من بنهایت رسیده بود رو بقبله میان محل سفینه نوح که معروف بجای تنور است
و دکة القضا حضرت امیر المؤمنین بودم و شکوه حال خود بسوی قادر متعال میکردم
و اظهار رضامندی باین حالت فقر و پریشانی خود مینمودم و عرض کردم که چیزی خوبتر
از ان نیست که روی سید و مولای خود حضرت صاحب الامر را بمن بنمائی غیر از ان
چیزی نمیخواهم پس ناگاه خود را بر سر پا ایستاده دیدم و در دستم سجاده سفیدی بود
و دست دیگر در دست جوان جلیل القدری که آثار هیبت و جلال از او ظاهر بود
و لباس نفیسی مایل بسیاهی در بر داشت پس من ظاهر بین اول بخیال افتادم که
یکی از پادشاهان است لکن عمامه در سر مبارک داشت و در نزد او شخص دیگر بود
که جامه سفید در بر داشت پس باین حال راه افتادیم بسمت دکة القضا نزدیک
محراب چون بانجا رسیدیم ان شخص جلیل که دست من در دست او بود فرمود یا طاهر
فرش کن سجاده را پس من ان را پهن نمودم دیدم سفید است و میدرخشد و جنس
انرا ندانستم و بر ان چیزی نوشته بود بخط جلی و من ان را رو بقبله فرش کردم با
ملاحظه انحرافی که در مسجد است پس فرمود چگونه فرش کردی انرا و من از هیبت
انحضرت بیخود شده بودم و از دهشت و بیشعوری گفتم فَرَشْتُهَا بِالطُّولِ وَالْعَرْضِ
یعنی انرا بطول و عرض فرش کردم فرمود این عبارت را از کجا گرفتی گفتم این کلام از
زیارت است که زیارت میکنند بان حضرت قائم را پس در روی من تبسم کرد و
فرمود برای تواند کی است از فهم پس ایستاد بر ان سجاده و تکبیر نماز گفت و پیوسته
نور و بهای او زیاده میشد و تتق میزد بنحویکه ممکن نبود نظر بروی مبارک او و ان

شخص دیگر در پشت سر آنحضرت ایستاد بقدر چهار شبر پس هر دو نماز کردند و من در
روبروی ایشان ایستاده بودم پس در دلم چیزی از امر او افتاد و فهمیدم که از آن اشخاص
که من گمان نمودم نیست چون از نماز فارغ شدند آن شخص را دیگر ندیدم و آنحضرت را
دیدم در بالای کرسی بلندی که تقریباً چهار ذراع بلند بود و سقف داشت و بر او
بود از نوری انقدر که دیده را خیره میکرد پس متوجه من شد و فرمود ای طاهر کدام سلطان
و پادشاه از این پادشاهان گمان کردی مرا گفتم ای مولای من تو پادشاه پادشاهانی و
مولای عالمی و تو از اینها نیستی پس فرمود ای طاهر بمقصود خود رسیدی پس چه میخواهی
آیا رعایت نمیکنم شما را هر روز آیا عرض نمیشود بر ما اعمال شما پس بمن وعده نیکوئی حال
و فرج از آن تنگی داد و در این حال شخصی از طرف صحن مسلم داخل مسجد شد که او را
بشخص و اسم میشناختم و او کردار بد و زشت داشت پس آثار غضب در آنحضرت ظاهر
شد و روی مبارک بطرف او کرد و فرمود ای فلان بکجا فرار میکنی آیا زمین از ما نیست
و آسمان از ما نیست که جاریست در آنها احکام ما و ترا چاره نیست از آنکه در زیر دست
ما باشی آنگاه بمن توجه کرد و تبسم نمود و فرمود ای طاهر بمراد خود رسیدی دیگر چه
میخواهی پس از جهت هیبت آنحضرت و حیرتی که برایم روی داد از جلال عظمت آن
حضرت نتوانستم تکلم کنم پس این کلام را دفعه دوم فرمود و شدت حال من بوصف
نمیآمد پس نتوانستم جوابی گویم و سؤال از آنحضرت نمایم پس بقدر چشم برهم زدنی
نگذشت که خود را در میان مسجد تنها دیدم و کسی با من نبود و بطرف مشرق نگریستم
دیدم صبح را طالع شد و شیخ طاهر گفت با وجود آنکه چند سال است کور شدم و
بسیاری از درهای معاش بر من بسته شده است که یکی از آنها خدمت علماء و طلاب
بود که بآنجا مشرف میشوند بر حسب وعده آنحضرت از آن تاریخ تا بحال الحمد لله در
امر معاشم گشایش شده و هرگز ببدبختی و ضیق نیفتادم و خوشحال و آسوده میباشم

حکایت بیست و هفتم عالم جلیل افضل اهل عصره شیخ ابو الحسن شریف عاملی در
کتاب ضیاء العالمین نقل کرده از حافظ ابو نعیم و ابو العلاء همدانی که هر دو بسند خود روایت
کردند از ابن عمر که گفت فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله بیرون میآید مهدی
علیه السلام از قریه که او را کرعه میگویند و بر سر او ابریست که در آن منادی است که
ندا میکند این مهدی خلیفه خدا است پس او را متابعت کنید و جماعتی روایت کردند
از محمد بن احمد که گفت پدرم پیوسته سؤال میکرد از کرعه و نمیدانستیم که کرعه کجا
است پس آمد نزد ما شیخ تاجری با مال و حشمی پس آن قریه را از او سؤال کردیم
گفت از کجا شما آن قریه را میشناسید پس والدم گفت که شنیدم در کتابهای



حدیث انرا وقضیه انرا پس ان تاجر گفت که پدرم بسیار سفر میکرد پس دفعه شتران
خودرا بارگیری کرد وبا او سیر میکردیم ومحلّی را درنظر داشتیم پس راه را گم کردیم چند روز
تا انکه توشه ما تمام شد ونزدیک شد که تلف شویم پس مشرف شدیم بقبّه ها وخیمه ها
از چرم پس بیرون امدند بسوی ما پس حکایت نمودیم برای ایشان قصّه خودرا پس چون
ظهر شد بیرون امد جوانی که ندیده بودم نیکوروی ازاو ونه ازاو با مهابت تر ونه ازاو
جلیل القدرتر بنحویکه ما سیر نمیشدیم ازنظر کردن بسوی او پس نماز کرد با ایشان نماز
ظهر را با دستهای رها شده مثل نماز اهل عراق یعنی مثل اهل سنّت دست بسته نبود
پس چون سلام نمازرا داد پدرم براو سلام کرد وحکایت نمود برای او قصّه مارا پس
ماندیم درانجا چند روز وندیدیم مانند ایشان مردمانی ونشنیدیم از ایشان یاوه
ولغوی انگاه خواهش نمودیم ازو که ما را براه برساند پس شخصی را با ما فرستاد پس
با ما تا چاشتگاهی امد ناگاه دیدیم که درآن موضعی هستیم که میخواستیم پس والدم
سؤال نمود ازان شخص که ان مرد کی بود پس گفت او مهدی صاحب الزّمان محمّد بن
الحسن علیه السّلام بود وموضعی که انحضرت درانجاست انرا کرعه میگویند که از
بلاد یمن است ازطرفی که متّصل است ببلاد حبشه ده روز راه است دربیابانی که در
ان اب نیست وعالم مذکور بعد ازنقل این قضیّه فرموده است که منافاتی نیست بین
انچه ذکر شد یعنی ظهور مهدی از کرعه وبین انچه ثابت شده ازاینکه انحضرت ظاهر
میشود دراوّل ظهورش ازمکّه زیراکه انحضرت بیرون میاید ازموضعی که درانجا
اقامت دارد تا اینکه میاید بمکّه ودرانجا ظاهر میکند امر خودرا

حکایت بیست وهشتم سیّد جلیل وعالم وفاضل نبیل نعمت الله جزایری در انوار
النعمانیّه فرموده که خبر داد مرا اوثق مشایخ من در علم وعمل که از برای مولای اردبیلی
اعلی الله مقامه تلمیذی بود از اهل تفرش که نام او میر علّام بود در نهایت فضل وورع
بود واو نقل کرد که مرا حجره بود در مدرسه که محیط است بقبّه شریفه حضرت امیر
المؤمنین پس اتّفاق افتاد که من از مطالعه خود فارغ شدم وبسیاری از شب گذشته بود
پس بیرون امدم از حجره ونظر میکردم باطراف حرم شریف وان شب سخت تاریک بود
پس مردی را دیدم که او روبحرم شریف کرده میآید پس گفتم شاید این دزد است امده که
بدزدد چیزی از قندیلهای حرم را پس ازمنزل خود بزیر امدم ورفتم بنزدیکی او واو مرا
نمیدید پس رفت بنزدیکی حرم مطهّر وایستاد پس دیدم قفل را که افتاد وباز شد برای
او ودر دوّم وسیّم بهمین ترتیب ونزدیک شد بقبر شریف پس سلام کرد واز جانب قبر
مطهّر جواب سلام او گفته شد پس شناختم اواز اورا که سخن میگفت با امام علیه السّلام

در مسئلهٔ علمیه آنگاه بیرون آمد از حرم و من نیز قبل از او و بعد از ان بیرون شد از بلد و متوجه شد بسوی مسجد کوفه پس من از عقب او رفتم و او مرا نمیدید پس چون رسید بمحراب مسجد شنیدم او را که سخن میگوید با شخصی دیگر در همان مسئله و بعد از سؤال و جواب برگشت و من از عقب برگشتم و او مرا نمیدید پس چون رسید بدروازهٔ ولایت صبح روشن شده بود پس خودم را براو ظاهر کردم و گفتم ای مولای من بودم با تو از اول تا اخر پس مرا آگاه نما که شخص اول کی بود که در قبهٔ شریفه با او سخن میگفتی و شخص دوم کی بود که با او سخن میگفتی در کوفه پس عهدها از من گرفت که خبر ندهم بسرّ او تا آنکه وفات کند پس بمن فرمود ای فرزند من مشتبه میشود بر من بعضی از مسائل پس بسا هست بیرون میروم در شب بنزد قبر حضرت امیرالمؤمنین ع و در آن مسئله با آنحضرت تکلم میکنم و جواب میشنوم و در این شب رجوع کرد مرا در جواب مسئله بحضرت صاحب الزمان و فرمود که فرزندم مهدی علیه السلام امشب در کوفه است پس بنزد او برو و این مسئله را از او سؤال کن و این شخص حضرت مهدی صلوات الله علیه بود عبارت انوار تمام شد و این قضیه را در بحار مبسوط تر از این روایت کرده و آخر آن را چنین نقل کرده است که میر علام اعلی الله له المقام گفت من در عقب مولای احمد اردبیلی بودم تا آنکه در نزد مسجد حنانه نزدیک نجف اشرف مرا سرفه گرفت بنحویکه نتوانستم که آن را از خود دفع کنم و چون سرفهٔ مرا شنید بسوی من التفات نموده مرا شناخت فرمود تو میر علامی گفتم بلی گفت در اینجا چه میکنی گفتم من با تو بودم در وقتیکه داخل روضهٔ مقدسه شدی تا بحال و ترا قسم میدهم بحق صاحب قبر که مرا بر آنچه در این شب بر تو جاری شده خبر دهی از اول تا اخر گفت خبر میدهم به بشرطیکه مادام حیات من باحدی خبر ندهی و چون از من عهد گرفت گفت من در بعضی از مسائل فکر میکردم و آن مسئله بر من مشکل شده بود پس در دل من افتاد که بنزد حضرت امیرالمؤمنین بروم و آن مسئله را از او سؤال کنم و چون بنزد در رسیدم در بغیر کلید گشوده شد چنانچه دیدی و از حقتعالی سؤال کردم که حضرت امیر المؤمنین مرا جواب فرماید پس از قبر صدائی ظاهر شد که بمسجد کوفه برو و از حضرت قائم آل محمد علیهم السلام در انجا سؤال کن زیرا که آنحضرت امام زمان تو است پس آن شخص که در مسجد بود آنحضرت بود و از او جواب مسئله را شنیدم

حکایت بیست و نهم در نجم الثاقب نقل کرده از عالم کامل و مجمع فضائل صالح تقی سید علی رشتی که گفت وقتی از زیارت حضرت سید الشهداء مراجعت کرده بودم و از دراه آب فرات بسمت نجف اشرف میرفتم پس در کشتی کوچکی که بین کربلا و طویرج



بود سوار شدم واهل آن کشتی همه از اهل حله بودند پس آنجماعت را دیدم که
مشغول لهو ولعب ومزاح شدند مگر یکنفر که با ایشان بود ودر عمل ایشان داخل
نبود آثار وقار از وظاهر نه خنده میکرد ونه مزاح وآنجماعت بر مذهب او عیب می
کردند وبا اینحال در خوردن وخوراک با هم شریک بودند بسیار تعجب کردم ومجال سؤال
نبود تا رسیدیم بجائی که از جهت کمی آب ما را از کشتی بیرون کردند در کنار نهر راه
میرفتیم پس اتفاق افتاد که با آن شخص مجتمع شدیم پس از او پرسیدم سبب مجانبت
او را از طریقه رفقای خود وقدح آنها در مذهب او گفت ایشان خویشان منند از
اهل سنت وپدرم نیز از ایشان بود ومادرم شیعه بود ومن نیز مثل ایشان بودم
وببرکت حضرت حجت صاحب الزمان شیعه شدم پس من از کیفیت آن سؤال
کردم گفت اسم من یاقوت وشغلم فروختن روغن در کنار جسر حله است پس در
سالی بجهت خریدن روغن بیرون رفتم از حله باطراف بنزد بادیه نشینان از عربها
پس چند منزل دور شدم تا آنچه خواستم خریدم وباجماعتی از اهل حله برگشتیم ودر
بعضی از منازل چون فرود آمدیم خوابیدیم چون من بیدار شدم کسی را ندیدم
همه رفته بودند وراه ما در صحرای بی آب وعلفی بود که درندگان بسیار داشت و
در نزدیکی آن معموره نبود مگر بعد از چند فرسخ بسیار پس برخاستم وبار کردم ودر
عقب آنها رفتم پس راه را گم کردم ومتحیر ماندم واز سباع وعطش در خائف بودم
پس استغاثه کردم بمشایخ وایشان را شفیع کردم در نزد خداوند وتضرع کردم فرجی ظاهر
نشد پس در نفس خود گفتم که من از مادرم میشنیدم که ما را امام زنده است که کنیه
او ابوصالح است وگمشدگان را براه میآورد ودرماندگان را فریاد میرسد وضعیفان را
اعانت میکند پس با خداوند معاهده نمودم که باو استغاثه میکنم اگر مرا نجات
داد بدین مادرم درآیم پس او را ندا کردم واستغاثه نمودم پس ناگاه کسی را دیدم
که با من راه میرود وبر سرش عمامه سبزیست آنگاه راه را بمن نشان داد وامر فرمود
که بدین مادرم بیایم وبدون آنکه صحبت دین با او بکنم واو را خبر بدهم از باطن خود
وبعد از آن کلماتی فرموده بود که ناقل بزرگوار آنها را فراموش نموده وبعد از آنها
فرمود بزودی میرسی بقریه که اهل آنجا همه شیعه اند گفتم ای سید ومولای من
با من نمیآئی تا این قریه فرمود نه زیرا که هزار نفر در اطراف بلاد بمن استغاثه کرده‌اند
باید ایشان را نجات دهم پس از نظرم غائب شد پس اندکی نرفتم که بآن قریه رسیدم
ومسافت تا آنجا بسیار بود وآنجماعت در روز دوم بآنجا رسیدند پس چون بحله
رسیدیم رفتم نزد سید علماء کاملین سید مهدی قزوینی ساکن حله وقصه را نقل

نمودم و مسائل دین خودم را از او اخذ کردم و از او سؤال کردم عملی که وسیله شود
برای من که بار دیگر آنحضرت را ملاقات کنم پس فرمود چهل شب جمعه زیارت کن
حضرت سید الشهداء را پس مشغول شدم و از حله برای زیارت شب جمعه بکربلا
میرفتم تا آنکه یکی مانده بود روز پنجشنبه بود که از حله رفتم بکربلا چون بدروازهٔ
شهر رسیدم دیدم اعوان دیوان در نهایت سختی از زوار مطالبهٔ تذکره میکنند
و من نه تذکره دارم و نه قیمت آن را پس متحیر ماندم و خلق مزاحم یکدیگر بودند در در
دروازه پس دفعةً خواستم که خود را مخفی کنم و از ایشان بگذرم میسر نشد در این
حال صاحب خود حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدم که در هیئت طلاب
عجم عمامهٔ سفیدی در سر دارد و داخل بلد است چون آنحضرت را بدیدم استغاثه کردم
پس بیرون آمد و دست مرا گرفت و داخل دروازه کرد و کسی مرا ندید چون داخل شدم
دیگر آن بزرگوار را ندیدم و با حسرت و حیرت و غم و اندوه مانده شدم

حکایت سیم و نیز در آن کتاب مستطاب روایت کرده از عالم عامل و ثقهٔ کامل
میرزا اسمعیل سلماسی او نیز از والد ماجد خود صاحب مقامات و کرامات ملا زین
العابدین سلماسی و او نیز از جد اکرم خود که فرمود مردی از عجم بزیارت عسکریین
علیهما السلام مشرف شد در تابستان که هوا بغایت گرم بود و قصد زیارت کرد
در وقتیکه کلیددار در رواق بود در وسط روز و درهای حرم مطهر بسته و آماده
خواب بود در رواق در یکی شباک غربی که از رواق بصحن باز میشود پس چون صدای
حرکت پای زوار را شنید در را باز کرد و خواست برای آن شخص زیارت بخواند پس آن
زایر باو گفت این یک اشرفی را بگیر و مرا بحال خود واگذار که با توجه و حضور قلب زیارت
بخوانم پس کلیددار قبول نکرد و گفت قاعده را بهم نمیزنم پس اشرفی دوم و سیم باو داد
باز قبول نکرد و چون کثرت اشرفیها را دید زیادتر امتناع کرد و اشرفیها را رد کرد پس
آن زایر متوجه حرم شریف شد و با دل شکسته عرض کرد پدر و مادرم فدای شما
باد اراده نمودم که زیارت کنم شما را با خضوع و شما مطلع شدید بر منع کردن او
مرا پس کلیددار او را بیرون کرد و در را بست بگمان آنکه آن شخص مراجعت میکند
بسوی او و هر چه بتواند از او میگیرد و متوجه شد بطرف شرقی رواق که از آنطرف
برگردد بطرف غربی چون رسید برکن اول که از آنجا باید منحرف شود برای شباک
دید سه نفر رو باو میآیند و هر سه در یک صف مگر آنکه یکی از ایشان اندکی مقدم
است بر آنکه در نزد اوست و همچنین دوم از سیم و سیمی بحسب سن از همه کوچکتر
و در دست او قطعهٔ نیزه ایست که در سرش پیکان دارد چون کلیددار ایشان را دید



مبهوت ماند پس صاحب نیزه متوجه او شد درحالیکه مملو بود از غیظ وغضب ونیزهٔ
خود را حرکت داد بقصد طعن زدن براو وفرمود ای ملعون پسر ملعون گویا این شخص امده
بود بخانهٔ تو ویا بزیارت توکه اورا مانع شدی پس دردین حال انکه از همه بزرگتر بود
متوجه او شد وباکف خود اشاره کرد ومنع نمود وفرمود همسایهٔ تواست مدارا کن با
همسایهٔ خود پس صاحب نیزه امساك نمود ودرثانی غضبش بهیجان امد ونیزه را حرکت
داد وهمان سخن اوّل را اعاده فرمود پس انکه بزرگتر بود باز اشاره نمود ومنع کرد ودر
دفعهٔ سیّم باز اتش غضبش شعله ور شد ونیزه حرکت داد وان شخص ملتفت نشد
بچیزی وغش کرد وبرزمین افتاد وبحال نیامد مگر در روز دوّم ویا سیّم درخانهٔ خود
وچون وقت عصر خویشان او امدند در رواق را که از پشت بسته بود باز کردند و
اورا بیهوش افتاده دیدند بخانه اش بردند پس از دو ویا سه روز که بحال امد اقاربش
دردور او گریه میکردند پس انچه گذشته بود میان او وان زایر وان سه نفر برای
ایشان نقل کرد وفریاد میکرد که مرا دریابید باب که سوختم وهلاك شدم پس مشغول
شدند بریختن اب براو واو استغاثه میکرد تاانکه پهلوی اورا باز کردند پس دیدند
که بمقدار درهمی از ان سیاه شده واو میگفت مرا با نیزهٔ خود صاحب انقطه را زد
یعنی حضرت صاحب الزّمان اورا زد پس اورا برداشتند وبردند ببغداد وبر اطبّاء
عرضه داشتند وهمهٔ ایشان از علاج ان عاجز ماندند پس اورا بردند ببصره چون
درانجا طبیب فرنگی معروفی بود پس چون اورا بران طبیب نشان دادند ونبض اورا
گرفت درحیرت ماند زیراکه ندید دراو که دلالت کند برسوء مزاج او وورم ومادّه
دران موضع سیاه شده ندید پس ان طبیب ابتداءً گفت گمان میکنم که این شخص سوء
ادبی کرده با بعض از اولیاء خداوند که خداوند اورا باین درد مبتلا کرده چون از انجا
مأیوس از علاج شدند برگرداندند اورا ببغداد پس در بغداد مرد واسم او حسان
بوده است مؤلّف میگوید نظیر این حکایت که غیر از اینست که در سامره اتفاق
افتاده از جهت منع کردن کلید دار یکنفر از زوّار را در خزاین مرحوم نراقی که در زمان
خودش ویا قریب بآن واقع شده نقل کرده حکایت سی ویکم وایضا دران کتاب
شریف نقل کرده بیك واسطه از همان بزرگوار صاحب کرامات ملّا زین العابدین
که گفت روزی در مجلس درس ایة الله علّامهٔ بحر العلوم اعلی الله مقامه در نجف
اشرف بودیم که داخل شد براو عالم محقّق میرزا ابو القاسم قمی صاحب قوانین در
ان سال که از عجم مراجعت کرده بود بجهت زیارت عتبات وطواف بیت الله الحرام
پس تلامذهٔ ان مرحوم متفرّق شدند ومن ماندم با سه نفر دیگر از خواصّ اصحاب

بحرالعلوم که در اعلا درجهٔ تقوی و ورع و اجتهاد بودند پس محقق مذکور متوجه جناب سید شد و گفت شما فایز شدید و دریافت نمودید مرتبهٔ ولادت روحانیه و جسمانیه و قرب مکانیه ظاهریه و باطنیه را پس چیزی بما تصدق نمائید از آن نعمتهای غیر متناهیه که بدست آوردید پس سید فرمود که من شب گذشته بمسجد کوفه رفته بودم برای ادای نافلهٔ شب با عزم برجوع در اول صبح بنجف اشرف که امر درس معطل نماند و چنین بود عادت آن مرحوم در چند سال پس چون از مسجد بیرون آمدم در دلم شوقی افتاد برای رفتن بمسجد سهله پس خیال خود را از آن منصرف کردم از جهت نرسیدن بدرس طلاب در نجف ولکن شوق پیوسته زیاد میشد و قلب میل میکرد پس در آنحال که متردد بودم ناگاه بادی وزید و غباری برخاست و مرا بآن طرف حرکت داد و اندکی نگذشت که مرا بردر مسجد سهله انداخت پس داخل مسجد شدم دیدم که خالی است از زوار مگر یک شخص جلیلی که مشغول است بمناجات با قاضی الحاجات بکلماتیکه قلب را منقلب و چشم را گریان میکند پس حالتم متغیر و دلم از جا کنده شد و زانوهای من لرزید و اشکم جاری شد از شنیدن آن کلمات که هرگز بگوشم نرسیده بود و چشمم ندیده بود از آنچه بمن رسیده از دعاهای و مناجات پس دانستم که مناجات کننده انشاء میکند آن کلمات را نه آنکه از محفوظات خود میخواند پس در مکان خود ایستادم و گوش بآن کلمات فرا داشتم و از آنها متلذذ بودم تا آنکه از مناجات فارغ شد پس ملتفت شد بمن و فرمود مهدی بیا پس چند قدمی پیش رفتم و ایستادم پس امر فرمود که پیش بیا پس اندکی رفتم و ایستادم باز فرمود پیش بیا ادب در امتثال است پس پیش رفتم تا بانجا که دست آنحضرت بمن و دست من بآن بزرگوار میرسید و تکلم فرمود بکلمهٔ مولا سلماسی گفت چون کلام سید مرحوم باینجا رسید یکدفعه از این رشتهٔ سخن دست کشید و اعراض نمود پس جناب محقق قمی دوباره سؤال کرد از آن کلام خفی پس سید بدست اشاره فرمود که آن از اسرار مکتومه است

حکایت سی و دوم و نیز در آن کتاب مستطاب نقل کرده از عالم جلیل مذکور که گفت نماز کردیم با جناب سید بحرالعلوم در حرم عسکریین پس چون اراده کرد که برخیزد بعد از تشهد رکعت دوم حالتی برای او عارض شد که اندکی توقف کرد آنگاه برخاست چون از نماز فارغ شد همه ما ها تعجب کردیم و جهت آن توقف را ندانستیم و کسی از ما جرأت نکرد که سؤال کند تا آنکه برگشتیم بمنزل و طعام حاضر شد پس یکی از سادات حاضر در آن مجلس بمن اشاره کرد که از آنجناب سؤال کنم از سر آن توقف گفتم نه تو نزدیکتری از ما پس جناب سید بزرگوار ملتفت من شد و فرمود چه گفتگو میکنید و از همه کس جسارت من بیشتر بود در نزد ایشان پس گفتم که ایشان میخواهند بفهمند سر آن حالتیکه در نماز



برای شما عارض شده بود فرمود بدرستیکه حضرت حجت عصر ع داخل روضهٔ مقدسه شد
ازجهت سلام کردن وزیارت پدر بزرگوار خودش پس من آنحضرت را دیدم و برای
من انخالت دست ازجهت مشاهدهٔ جمال انور آنحضرت تاآنکه از روضهٔ مطهره
بیرون رفتند حکایت سی وسیم وایضاً دران کتاب شریف نقلکرده از جناب
مولای سلمانی طاب مثواه واو نیز از ناظر جناب بحر العلوم اعلی الله مقامه در ایام
مجاورت او در مکهٔ معظمه گفت که آنجناب باانکه در بلد غربت بود ومنقطع از اهل
وخویشان خود شده بود قوی القلب بود در بذل وعطا واعتنائی بکثرت خرج ومصارف
وزیاده شدن مخارج نمیکرد پس اتفاق افتاد روزیکه چیزی نداشتم پس
چگونگی حال را بخدمت سید عرضکردم ومخارج زیاد وچیزی در دست نیست پس
چیزی نفرمود وعادت سید براین بود که صبح طوافی دور کعبه میکرد وبخانه میآمد
در اطاق مختص خود میرفت پس قلیانی برای او میبردیم آن را میکشید آنگاه بیرون
میآمد ودر اطاق دیگری می نشست وتلامذهٔ او از هر مذهبی جمع میشدند پس برای هر
صنف بطریق مذهبش درس میگفت پس در آن روز که شکایت از تنگ دستی در روز
گذشته کرده بودم چون ازطواف برگشت وحسب العاده قلیان را حاضر کردم که
ناگاه کسی در را کوبید پس سید بشدت مضطرب شد وبمن گفت قلیان را بگیر و
ازاینجا بیرون ببر وخود بشتاب برخاست ورفت نزدیک در ودر را باز کرد پس شخص
جلیلی در هیئت عربها داخل شد ونشست در اطاق سید وسید در نهایت ذلت
ومسکنت وادب در دم در نشست وبمن اشاره کرد که قلیان نمیخواهم پس ساعتی باهم
دیگر سخن میگفتند آنگاه برخاست وسید بشتاب برخاست ودر خانه را باز کرد و
دستش را بوسید واو را بر ناقه که آن را در در خانه خوابانیده بود سوار کرد واو رفت
وسید با رنگ متغیر شده باز گشت وبراتی بدست من داد وگفت این حواله ایست بر
مرد صرافی که در کوه صفا است برو بنزد او وبگیر از او آنچه بر او حواله شده پس آن
برات را گرفتم وبردم آن را نزد همان مرد چون گرفت ونظر نمود در آن بوسید وگفت
برو وچند حمال بیاور پس رفتم وچهار حمال آوردم پس بقدریکه آن چهار حمال قوت
داشتند ریال فرانسه آوردو ایشان برداشتند وریال فرانسه پنج قران عجمی است
وچیزی زیاده پس حمالها انها را بمنزل آوردند ومن در تعجب بودم از آن شخص واز این برات او
پس روزی رفتم بنزد آن صراف که ازاو بپرسم انحال آن شخص را ینکه انحواله از کی
بود پس نه صرافی دیدم ونه دکانی بود پس تعجب کردم واز کسیکه در آنجا حاضر بود همه وقت
بسی در آنجا کسب کار بود ان حال آن صراف پرسیدم گفت در اینجا هرگز

صرافی ندیده ایم و در اینجا فلان کس می نشیند پس دانستم که این امر از اسرار ملک علام
است پس معلوم شد که آن بزرگوار حضرت صاحب الزمان علیه السّلام بوده است و
در آن کتاب فرموده که خبر داد مرا باین حکایت فقیه نبیه و عالم وجیه صاحب تصانیف
رائقه و مناقب فائقه شیخ محمّد حسین کاظمینی ساکن نجف اشرف همان شخص که حضرت
صاحب الامر در قضیّهٔ حاجی علی بغدادی بوکالت او تصریح فرموده و نیز از بعضی
ثقات از شخص مذکور حکایت سی و چهارم و نیز در آن کتاب شریف نقل کرده از
عالم صالح متدیّن متقی جناب میرزا حسین لاهجی مجاور نجف اشرف و او نیز از عالم ربانی
و مؤیّد اسمانی مولا زین العابدین سلماسی که فرمود روزی جناب سیّد بحر العلوم طاب
ثراه وارد شد بر حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام پس باین بیت ترنم کرد
چه خوش است صوت قرآن ز تو دلربا شنیدن برخ نظاره کردن سخن خدا شنیدن
پس از جناب بحر العلوم سؤال کردم از سبب خواندن این بیت پس فرمود چون بحرم حضرت
امیر المؤمنینؑ وارد شدم دیدم حضرت حجت عصر علیه السّلام را که نشسته در بالای
سر آنحضرت و قرآن تلاوت میفرماید بآواز بلند و چون صدای آن بزرگوار را شنیدم
آن بیت را خواندم و چون وارد حرم شدم بعد از زمانی آنحضرت قرائت را ترک کرد
و از حرم جدّش بیرون رفتند حکایت سی و پنجم خبر داد مرا شیخ استاد خراسانی
و نیز نقل کرده در کتاب نجم الثاقب از عالم فاضل شیخ باقر کاظمینی و از فقیه کامل و
عابد عامل شیخ محمّد طه نجفی که حقیر نیز او را درک کردم که مردی مؤمن بود در نجف
اشرف از خانوادهٔ معروف بآل رحیم که او را شیخ حسین رحیم میگفتند و مردی بود پاک
طینت و فطرت و مبتلا بمرض سینه و سرفه که بآن خون بیرون میآمد از سینه اش با
اخلاط و با این حال در نهایت فقر بود و مالک قوت روز نبود و غالب اوقات میرفت
بنزد اعراب بادیه نشین از جهت تحصیل قوت و باین مرض و فقر دلش مایل شد بزنی
از اهل نجف و هرچند او را خواستگاری نمود کسان آن زن از جهت فقر و مرضش رد کردند
و از جهت آن زن نیز در همّی و غمّی شدیدی بود و چون مرض و فقر و مأیوسی از آن
زن کار را بر او سخت ساخت عزم کرد بر عمل کردن آنچه معروف است در میان اهل
نجف که هر که را امر سختی روی دهد چهل شب چهارشنبه مواظبت کند رفتن بمسجد
کوفه را که لا محاله حضرت حجت عصرؑ را بنحویکه نشناسد خواهد دید و مقصدش باو
خواهد رسید و مرحوم شیخ باقر نقل کرد که شیخ حسین گفت که من چهل شب چهار
شنبه بر این عمل مواظبت کردم چون شب چهارشنبهٔ آخر شد و آن شب تاریکی بود از
شبهای زمستان و باد تندی میوزید که با او بود اندکی باران و من نشسته بودم در



دکّهٔ که داخل در مسجد است و آن دکّهٔ شرقیه مقابل در اول است که واقع است در ۲۴۶
طرف چپ کسیکه داخل مسجد میشود و متمکّن از دخول مسجد نبودم بجهت خونی که از سینه
من میآمد و چیزی نداشتم که اخلاط سینه را در آن جمع کنم و انداختن آن بمسجد نیز روا
نبود و چیزی هم نداشتم که سرما را از من دفع کند پس دلم تنگ و غم و اندوهم زیاد شد
و دنیا در چشمم تاریک شد و فکر میکردم که شبها تمام شد و این شب آخر است نه
کسی را دیدم و نه چیزی برایم ظاهر شد و این همه مشقت و رنج بردم و بار زحمت و خوف
بر دوشم کشیدم در چهل شب که از نجف میآیم بمسجد کوفه و در این حال جز یأس برایم
نتیجه ندهد و من در این کار خود متفکر بودم و در مسجد احدی نبود و آتش روشن کرده
بودم بجهت درست کردن قهوه که با خود از نجف آورده بودم و بخوردن آن عادت
داشتم و بسیار کم بود ناگاه شخصی از سمت در اول مسجد متوجه من شد چون از دور
او را دیدم مکدر شدم و با خود گفتم که این اعرابی است از اهالی اطراف مسجد و آمده
نزد من که قهوه بخورد و من امشب بی قهوه میمانم در این شب تاریک هم و غم من زیاده
خواهد شد در این فکر بودم که او بمن رسید و سلام کرد بر من و نام مرا برد و در مقابل
من نشست تعجب کردم از دانستن او نام مرا و گمان کردم که او از آنهاست که در اطراف
نجف اند و من گاهی بر ایشان وارد میشوم پس از او پرسیدم که از کدام طائفهٔ عربی
گفت از بعضی ایشانم پس اسم هر یک از طوایف عرب را بردم گفت از آنها نیستم پس مرا
بغضب آورد از روی سخریه گفتم آری تو از طریطره و این لفظی است بی معنی پس از
سخن من تبسم کرد گفت بر تو حرجی نیست من از هر کجا باشم و ترا چه محرک شده که
باینجا آمدی گفتم بتو هم نفعی ندارد سؤال کردن از این امور گفت چه ضرر دارد بتو که
مرا خبر دهی پس از حسن اخلاق و تعجب کردم و قلبم باو مایل شد و چنان شدم که
هر چه سخن میگفت میل من باو زیاد میشد پس از برای او از توتون سبیل ساختم و باو
دادم گفت تو آن را بکش و من نمیکشم پس برای او در فنجان قهوه ریختم و باو دادم گرفت
و اندکی خورد آنگاه بمن داد و گفت تو آن را بخور پس گرفتم و خوردم و ملتفت نشدم
که تمام آن را نخورده و آناً فآناً محبتم باو زیاد میشد پس گفتم ای برادر امشب ترا
خداوند برای من فرستاده که مونس من باشی آیا نمیآئی با من که برویم بمقبرهٔ مسلم
گفت میآیم با تو حال خبر خود را نقل کن گفتم ای برادر واقع را برای تو نقل میکنم من
بغایت فقیر و محتاجم از آن روز که خود را شناختم و با این حال نیز چند سال که از
سینه ام خون میآید علاجش را نمیدانم و عیال هم ندارم دلم مایل شده بزنی از اهل
محلهٔ خودم در نجف اشرف و چون در دستم چیزی ندارم گرفتنش برایم میسر نیست

ومرا مغرور کردند وگفتند بجهت حوائج خود متوجه شو بصاحب الزمان وچهل شب چهار
شنبه متوجه شو در مسجد کوفه بیتوته بکن که خواهی آنحضرت را دید وحاجت را خواهد
برآورد واین آخر شبهای چهارشنبه است وچیزی ندیدم واین همه زحمت کشیدم در این
شبها اینست سبب زحمت آمدن من باینجا واینست حوائج من پس گفت درحالتیکه
من غافل بودم واما سینهٔ تو پس عافیت یافت واما آن زن پس باین زودی خواهی
گرفت واما فقرت پس بحال خود باقی است تا بمیری ومن ملتفت نشدم باین بیان
وتفصیل پس گفتم نمیرویم بسوی جناب مسلم گفت برخیز پس برخاستم ودر پیش روی
من افتاد چون وارد زمین مسجد شدیم گفت بمن آیا دو رکعت نماز تحیت مسجد را
نکنیم گفتم میکنیم پس ایستاد نزدیک شاخص سنگی که درمیان مسجد است ومن در
پشت سرش ایستادم پس تکبیرة الاحرام را گفتم ومشغول خواندن فاتحه شدم که ناگاه
شنیدم قرائت فاتحهٔ او را که هرگز نشنیدم از احدی چنین قرائتی پس از حسن قرائتش
در نفس خود گفتم شاید او صاحب الزمان علیه السلام باشد وشنیدم پاره کلمات
از او که دلالت بر این میکرد آنگاه نظر کردم بسوی او وبعد از خطور این احتمال در دل
درحالتیکه آنحضرت در نماز بود دیدم که نور عظیمی احاطه نمود بآنحضرت بنحویکه
مانع شد مرا از تشخیص شخص شریفش ودر این حال مشغول نماز بود ومن میشنیدم
قرائت آنحضرت را وبدنم میلرزید واز خوف حضرتش نتوانستم نماز را قطع کنم پس
بهر نحو بود نماز را تمام کردم ونور از زمین بالا میرفت پس مشغول شدم بگریه وزاری
وعذرخواهی از بی ادبی که در مسجد بآنحضرت کرده بودم وگفتم ای مولای من وعدهٔ
حضرتت راست است مرا وعده دادی که باهم برویم بقبر مسلم در بین سخن گفتن بودم
که نور متوجه جانب قبر مسلم شد پس من نیز متابعت کردم آن نور داخل شد در قبهٔ مسلم و
در وسط قبه قرار گرفت وپیوسته چنین بود ومن مشغول گریه وندبه بودم تا آنکه صبح
طلوع کرد وآن نور عروج نمود وچون صبح شد ملتفت شدم بکلام آنحضرت که اما
سینه ات پس شفا یافت دیدم سینه ام صحیح وابداً سرفه نمیکنم وهفته نکشید که
اسباب تزویج آن دختر فراهم آمد از جائی که گمان نداشتم وفقرم هم بحال خود
باقی است چنانچه آنحضرت فرمود والحمد لله حکایت سی وششم ایضاً در آن کتاب
شریف نقل کرده از جماعتی از علماء از آنجمله زبدة العلماء وقدوة الاولیاء سید صالح
خلف افضل الفضلاء سید مهدی قزوینی ساکن حله که گفت خبر داد مرا بعضی از صلحاء
ابرار از اهل حله گفت صبحی از خانهٔ خود بیرون آمدم بقصد خانهٔ شما برای زیارت
سید مهدی اعلی الله مقامه پس در راه مرورم افتاد بمقام معروف بقبر سید محمد



ذی القعده که امام زاده معروف است و پسر زید شهید پسر امام زین العابدین علیه السلام
پس دیدم در نزد شباك او از خارج شخصی را که منظر نیکوی درخشان داشت و مشغول است
بقرائت فاتحه پس تأمّل کردم در او دیدم در شمایل غریبست و از اهل حلّه نیست پس در نفس
خود گفتم این مرد غریب است و اعتنا کرده بصاحب این قبر و ایستاده و فاتحه میخواند و ما
اهل بلد از او میگذریم و چنین نمیکنیم پس فاتحه و توحید را خواندم چون فارغ شدم
سلام کردم بر او پس جواب سلام داد و فرمود ای علی تو میروی بزیارت سیّد مهدی گفتم
آری فرمود من نیز با تو هستم چون قدری راه رفتیم فرمود بمن که ای علی غمگین مباش بر
آنچه وارد شده بر تو از خسران و رفتن مال در این سال زیرا که تو مردی که خداوند ترا
امتحان نموده بمال پس دید ترا که ادا میکنی حق را و بتحقیق که بجای آوردی آنچه را که
خداوند بر تو واجب کرده بود از حج و امّا مال پس آن عرضی است که زایل میشود و میآید
و میرود و مرا در این سال خسرانی رسیده بود که احدی بر آن مطّلع نشده بود از ترس
شهرت شکست کار که موجب تضییع تجّار است پس در نفس خود غمگین شدم و گفتم
شکست من شایع شده است تا آنجا که با جانب رسیده و لکن در جواب او گفتم الحمد لله
بر همه حال پس فرمود آنچه از مال تو رفته بزودی بر خواهد گشت بسوی تو بعد از مدّتی
و تو بر میگردی بحال اوّل خود و دیون خود را ادا خواهی کرد پس ساکت شدم و تفکّر میکردم
در کلام او تا آنکه رسیدیم بدر خانه شما پس ایستادیم و گفتم داخل شو ای مولای من
که من از اهل خانه ام پس فرمود تو داخل شو که من صاحب دارم و صاحب الدار از القاب
خاصّه آنحضرت است پس من امتناع کردم از داخل شدن پس دست مرا گرفت و داخل خانه
کرد چون داخل مجلس شدیم دیدیم جماعت طلبه را که منتظرند بیرون آمدن سیّد را
از اندرون بجهت درس گفتن و جای نشستن او خالی بود و آنجا کتابی گذاشته بودند پس
آن شخص رفت و در آن محل سیّد نشست آنگاه آن کتاب گرفت و باز کرد و آن کتاب شرایع
محقّق بود آنگاه بیرون آورد از میان اوراق کتاب چند جزو مسوّده را که بخط سیّد بود
و خط سیّد در نهایت بدخط بود که هر کسی نمیتوانست بخواند پس شروع نمود بخواندن
و بطلبه میفرمود آیا تعجّب نمیکنید از این فروع والد مرحوم نقل کرد که چون بیرون آمدم
دیدم آن مرد را که جای من نشسته پس چون مرا دید برخاست و کناره کرد از آن موضع
پس او را ملزم نمودم بنشستن در آن مکان و دیدم او را که مردیست خوش منظر زیبا
چهره در زیّ غریب و روی کردم با او با طلاقت و بشاشت که از حالش سؤال کنم و
حیا کردم بپرسم که او کیست و وطنش کجاست پس شروع نمودم بدرس گفتن پس او
تکلّم میکرد در مسئله که ما در آن بحث میکردیم بکلامیکه مانند مروارید غلطان

بود پس کلام او مرا مبهوت کرد پس یکی از طلاب گفت ساکت شو تراچه باین سخنان پس
تبسّم کرد و ساکت شد چون درس تمام شد گفتم باو از کجا آمدی بحلّه فرمود از بلد سلیمانیّه
گفتم کی بیرون آمدی فرمود روز گذشته و بیرون نیامدم از آنجا مگر داخل شد بآنجا
نجیب پاشا فتح کرد و با شمشیر و قهر آنجا را گرفت و احمد پاشا که در آنجا سرکشی میکرد گرفت
و بجای او عبدالله پاشا برادرش را نشاند پس من متفکّر ماندم در خبر او و اینکه این
فتح و خبر بحکّام حلّه نرسیده و در خاطرم نگذشت که از او بپرسم که چگونه گفت بحلّه
رسیدم و دیروز از سلیمانیّه بیرون آمدم و میان حلّه و سلیمانیّه زیاده از ده روز است
برای سوار تند رو و آنگاه آن شخص امر فرمود بعضی خدّام خانه را که آب برای او بیاورد
پس خادم ظرف را گرفت که آب از حبّ بردارد پس او را صدا کرد که چنین مکن زیرا که در
در ظرف حیوان مرده ایست پس نظر کرد در آن دید چلپاسه در آن مرده است پس از
ظرف دیگر آب آورد چون آب را خورد برخاست برای رفتن پس من برخاستم بجهت بر
خاستن او پس مرا وداع کرد و بیرون رفت چون او بیرون شد من بآنجماعت گفتم چرا انکار
نکردید خبر او را در فتح سلیمانیّه پس ایشان گفتند تو چرا انکار نکردی پس حاجی مذکور
خبر داد مرا بآنچه واقع شده بود در راه و نیز جماعت اهل مجلس خبر دادند بآنچه واقع شده
بود قبل از بیرون آمدن من از خواندنش در آن مسوّده و تعجّب کردن از فروع که در آن
بود و الله فرمود گفتم جستجو کنید او را و گمان ندارم که او را بیابید او والله حضرت صاحب
الامر علیه السّلام است پس آنجماعت در طلب آنحضرت متفرّق شدند پس نیافتند برای
او عینی و نه اثری پس گویا که بآسمان بالا رفت و یا بزمین فرو شد فرمود پس ضبط کردیم
تاریخ آن روز را که خبر داد از فتح سلیمانیّه در آن پس رسید خبر بشارت فتح بحلّه بعد از
ده روز از آن روز و حکّام اعلان کردند و حکم کردند بانداختن توپ چنانچه رسم است
که در خبر فتوحات میکنند حکایت سی و هفتم و نیز در آن کتاب نقل کرده از سیّد مؤیّد
مذکور سیّد صالح و ایضاً فرموده و نیز خبر داد مرا خود عالم جلیل و سیّد فاضل کامل
سیّد مهدی مزبور اعلی الله مقامه که بیرون آمدم روز چهاردهم شعبان از حلّه بقصد
زیارت حضرت سیّد الشّهداء علیه السّلام در شب نیمه آن و چون از شطّ هندیّه عبور
کردیم یعنی از فرات گذشتیم بطویرج رسیدیم پس دیدیم زوّاریکه از حلّه و اطراف آن
رفته بودند و زوّاریکه از نجف اشرف و حوالی آن وارد شده بودند جمیعاً محصورند در
خانه های طائفهٔ بنی طرف و راهی نیست برای ایشان بسوی کربلا زیرا که عشیرهٔ عنیزه
در راه فرود آمده بودند و راه متردّدین را از عبور و مرور قطع کرده بودند و مانع شده
بودند از کربلا کسی خارج شود و کسی داخل گردد مگر آنکه او را نهب و غارت کنند پس من نزد



عربی فرود آمدم و نماز ظهر و عصر را بجای آوردم و نشستم منتظر بودم که چه خواهد شد
امر زوار و باران نیز کم کم می‌آمد پس در این حال دیدیم تمام زوار حرکت کردند و بسمت
کربلا متوجه شدند پس بشخصی که با من بود گفتم برو و سؤال کن که چه خبر است پس
بیرون رفت و برگشت و بمن گفت که عشیرهٔ بنی طرف بیرون آمدند با اسلحهٔ ناریه و قرار
دادند که زوار را بکربلا برسانند هرچند کار بقتال بکشد با عنیزه و چون این کلام را
شنیدم گفتم بآنها که با من بودند این کلام اصلی ندارد زیرا که بنی طرف را قدرت مقاتله
با عنیزه ندارد و گمان میکنم که این حیله است از ایشان بجهت بیرون کردن زوار از
خانه های خود زیرا که بر ایشان سنگین شده ماندن زوار در نزد ایشان چون باید
مهمانداری بکنند پس در این حال بودیم که زوار برگشتند بسوی خانه های آنها پس
معلوم شد که حقیقت حال همان است که گفتم پس زوار داخل خانه ها نشدند و در سایهٔ
خانه ها نشستند و آسمان هم برگرفت پس مرا بحال ایشان رقت گرفت و شکست بزرگ
برایم حاصل شد پس متوجه شدم بسوی خداوند بدعا و توسل به پیغمبر و آل او علیهم
السلام و طلب اعانهٔ زوار از آن بلا که مبتلا شده بودند کردم پس در این حال بودیم که
دیدیم سواری را می‌آید بر اسب نیکوی مانند آهو که مثل آن ندیده بودم و در دست
او نیزهٔ درازاست و آستینها را بالا زده اسب را میدوانید تا آنکه ایستاد در نزد خانهٔ
که من بودم پس سلام کرد و ما جواب سلام او را دادیم آنگاه فرمود یا مولانا سید مهدی
فرستاده مرا کسیکه سلام میکند بر تو و او کنج محمد آقا و صفر آقا است و آن دو نفر را می‌شناختم
که از صاحب منصبان عساکر عثمانیه سلمهم الله تعالی بودند و میگویند که زوار بیایند که
ما طرد و دور کردیم عنیزه را از راه و ما منتظر زوار هستیم با عساکر و خود در پشتهٔ سلیمانی
در نزد کربلا بر سر جاده ایم پس من بآن سوار گفتم تو با ما هستی تا پشتهٔ سلیمانی گفت بلی
پس ساعت ملاحظه کردم دیدم دو ساعت و نیم تقریباً از روز مانده پس گفتم اسب مرا
حاضر کردند و آن عربی که من در منزل او بودم آمد گفت ای سید ما نفس خود و نفس
زوار را در خطر میفکنید از امشب را در نزد ما باشید تا امر واضح شود پس باو گفتم چاره
نیست از سوار شدن بجهت ادراک زیارت مخصوصهٔ نیمهٔ شعبان و چون زوار دیدند
که ما حرکت کردیم پیاده و سواره در عقب ما حرکت کردند پس از طویرج رو بکربلا
راه افتادیم و آن سوار مذکور در جلو ما بود مانند شیر خداوند و ما هم در پشت سر او
میرفتیم تا رسیدیم به پشتهٔ سلیمانی پس آن سوار بر آنجا بالا رفت و ما نیز او را متابعت
نمودیم آنگاه پائین رفت و ما رفتیم تا بالای پشته پس نظر کردیم از آن سوار اثری
ندیدیم گویا باسمان بالا رفت یا بزمین فرو رفت و نه رئیس عسکر دیدیم و نه

عسکری پس گفتم بانکسانیکه با من بودند آیا شك دارید که او صاحب الامر علیه
بوده گفتند نه والله ومن دران وقتیکه انحضرت در پیش روی من میرفت تأمل
زیادی کردم در او که گویا وقتی قبل ازین او را دیده ام لکن بخاطرم نیامد که کی او را دیدم
پس چون از ما جدا شد متذکر شدم که او همان شخصی بود که در حله بمنزل من امده بود
ومرا خبر داده بود از واقعهٔ سلیمانیه چنانچه در حکایت سابق ذکر شد واما عشیرهٔ عنیزه
پس اثری ندیدیم از ایشان در منزلهای ایشان وندیدیم احدی را که از حال ایشان سؤال
کنیم جز انکه غبار شدیدی دیدیم که بلند شده بود در وسط بیابان پس وارد کربلا شدیم
وبسرعت اسبان ما ما را میبردند پس رسیدیم بدروازهٔ شهر وعسکر را دیدیم در بالای
قلعه ایستادند پس بما گفتند که از کجا امدید وچگونه رسیدید انگاه نظر کردند به
سواد زوار پس گفتند سبحان الله این صحرا پر شده از زوار پس عنیزه بکجا رفتند پس گفتم
بایشان بنشینید در بلد ومعاش خود را بگیرید برای مکه پروردگاری است که انرا
حفظ میکند انگاه داخل بلد شدیم پس دیدم کنج اقا را که بر تختی نشسته نزدیك دروازه
پس سلام کردم پس در مقابل من برخاست پس گفتم باو که ترا همین فخر بس که مذکور شدی
دران زبان مبارك پس گفت قصه چیست پس برای او نقل کردم پس گفت ای مولای من
ومن از کجا دانستم که تو بزیارت امدی تا قاصد نزد تو بفرستم ومن وعسکرم پانزده روز
است که درین بلد محصوریم از خوف عنیزه قدرت نداریم بیرون بیائیم انگاه پرسید
که عنیزه بکجا رفتند گفتم نمیدانم جز انکه غبار شدیدی در وسط بیابان دیدیم که
گویا غبار کوچ کردن انها باشد انگاه ساعت را ملاحظه کردم دیدم یك ساعت ونیم
از روز مانده وتمام زمان سیر ما در یك ساعت واقع شده وبین منزلهای عشیرهٔ
بنی طرف تا بکربلا سه فرسخ است پس شب را در کربلا بسر بردیم چون صبح شد سؤال
کردیم از خبر عنیزه پس خبر داد بعضی از فلاحین که در بساتین کربلا بود که عنیزه در
حالتیکه در منزلها وخیمه های بودند که ناگاه سواری ظاهر شد برایشان که بر اسب
نیکوی فربهی سوار بود وبر دستش نیزهٔ درازی بود پس باواز بلند برایشان صیحه زد
که ای جماعت عنیزه بتحقیق که مرگ حاضری در رسید عساکر دولت عثمانیه رو بشما
کرده اند با سوارها وپیاده ها واینك ایشان در عقب من میایند پس کوچ کنید و
گمان ندارم که از ایشان نجات یابید پس خداوند خوف ومذلت را برایشان مسلط
فرمود حتی انکه شخص بعضی از اسباب خود را میگذاشت بجهت تعجیل در حرکت پس
ساعتی نکشید که تمام ایشان کوچ کردند ورو به بیابان اوردند پس باو گفتم اوصاف
ان سوار را برای من نقل کن پس نقل کرد دیدم که او همان سوار است که با ما بود



بعینه والحمد لله تعالی حکایت سی و هشتم نیز در آن کتاب شریف نقل کرده از
جناب عالم جلیل و فاضل نبیل و زاهد عادل رضی حاجی ملا محسن اصفهانی گفت خبر
داد مرا سید سند و عالم عامل مؤید سید محمد بن سید مال الله بن سید معصوم
قطیفی رحمهم الله که وقتی قصد مسجد کوفه کردم در شبی از شبهای جمعه در آن زمان
که راه بآنجا مخوف و تردد بآنجا بسیار کم بود مگر با جمعیتی و استعدادی از جهت دزدان
و قطاع طریق از اعراب و با من یکنفر از طلاب بود چون داخل مسجد شدیم کسی را در آنجا
نیافتیم مگر یکنفر از طلبه را پس شروع کردیم در بجا آوردن اعمال مسجد تا آنکه نزدیک
غروب شد پس رفتیم و در مسجد را بستیم و در پشت آن قدری سنگ و کلوخ و آجر ریختیم
که خاطر جمع شدیم که نمیشود آن را باز کرد آنگاه داخل مسجد شدیم و مشغول نماز و دعا
گردیدیم و چون فارغ شدیم من و رفیقم نشستیم در دکة القضاء مقابل قبله و آن
مرد صالح مشغول خواندن دعای کمیل بود در دهلیز نزدیک باب ثعبان بصوت
حزین و شب صاف و نورانی بود از ماهتاب و من متوجه بودم بطرف آسمان که
ناگاه دیدم بوی خوشی در هوا پیچید و پر نمود فضای مسجد را خوشتر از مشک و عنبر و
دیدم شعاع نوری را که در خلال شعاع نور ماه ظاهر شده مانند شعله آتش و
غالب شد بر نور ماه و در آن حال آواز آن مؤمن که بلند بود بخواندن دعا خاموش
شد و او نیز ملتفت شد که ناگاه دیدیم شخص جلیلی را که داخل مسجد شد از طرف
آن در به که در ثعبان است در لباس اهل حجاز و بر دوش شریف او سجاده بود
چنانکه عادت اهل حرمین است تا بحال و راه میرفت در نهایت سکینه و وقار و هیبت
و جلال و متوجه در مسجد بود که بسمت مقبره جناب مسلم باز میشود و باقی نماند
از برای ما از حواس چیزی جز دیده که خیره شده بود و دل که از جا کنده و چون در
سیر خود رسید مقابل ما سلام کرد بر ما اما رفیق من که بالمره از شعور عاری و توانائی
رد سلام در او نمانده بود و اما من پس سعی کردم تا بزحمت جواب سلام دادم و چون
داخل شد در حیاط مسلم حالت ما بجا آمد و بخود برگشتیم و گفتیم این شخص کی بود و
از کجا داخل شد پس رفتیم بجانب آن شخص پس دیدیم که او جامه خود را پاره کرده
و در بلیه و مانند مصیبت زدگان گریه میکند پس از او سؤال کردیم از حقیقت حال که
چرا باین حالت افتادی گفت مواظبت کردم آمدن باین مسجد را در چهل شب جمعه
بجهت لقای و دیدن حضرت صاحب العصر علیه السلام و امشب شب جمعه چهلم
بود و نتیجه کارم بدست نیامد جز آنکه در اینجا چنانکه مشاهده کردید مشغول بودم
بخواندن دعا پس ناگاه دیدم که آنحضرت در بالای سر من ایستاده پس ملتفت شدم

بجانب او پس فرمود بمن که چه میکنی یا چه میخوانی و تردید از نا ضل متقدم است و من متمکن نشدم از جواب پس از من گذشت چنانچه دیدید پس رفتیم بطرف در مسجد دیدیم بهمان نحو که بسته بودیم بسته است پس با حسرت برگشتیم حکایت سی و نهم و ایضاً در ان کتاب مستطاب نقل کرده از ثقه عدل امین اقا محمد رحمه الله که زیاده از چهل سال متولی امر شمعهای حرم عسکریین علیهما السلام و سرداب شریف بود و امین مرحوم میرزا محمد حسن شیرازی اعلی الله مقامه نیز بود و او نقل کرد از والدهٔ خود که از صالحات معروفات است که گفت روزی در سرداب شریف بودیم با اهل بیت عالم ربانی و مؤید سبحانی ملا زین العابدین سلماسی در ان ایام مجاور سامره بود بجهت بنای قلعهٔ ان بلد گفت و ان روز روز جمعه بود و جناب اخوند مشغول شد بخواندن دعای ندبهٔ معروفه و چون زن مصیبت زده و محنت فراق کشیده میگریست و ناله میکرد و ما با او در گریه و ناله متابعت میکردیم پس در بین اینحالت بودیم که ناگاه بوی عطری وزیدن گرفت و منتشر شد در فضای سرداب و پر شد هوا از بوی عطر خوش بنحویکه از جمیع ما ها حالت را ببرد پس همه ساکت شدیم و قدرت سخن گفتن از ما رفت و متحیر ماندیم و تا زمانی گذشت پس ان بوی عطر خوش مفقود شد و هوا بحالت اول برگشت و ما نیز برگشتیم بانچه مشغول بودیم از خواندن دعای ندبه و چون بخانه مراجعت نمودیم سؤال کردیم از جناب اخوند ملا زین العابدین از سر ان بوی خوش فرمود ترا چکار از این سؤال و از جواب من اعراض نمود و عالم عامل متقی اقا علی رضای اصفهانی طاب ثراه که نهایت اختصاص بمولای سلماسی مزبور داشت نقل کرد که روزی سؤال کردم از ان مرحوم از ملاقات کردن او حضرت حجت عصر علیه السلام را و در او این گمان را داشتم مثل استاد او سید معظم بحر العلوم اعلی الله مقامه پس اخوند مرحوم اعلی الله درجاته همین واقعه را نقل کرد برای من بدون اختلاف که دیدن او انحضرت را در همان وقت در سرداب شریف شد بهمان نحو مؤلف میگوید فرمایش اقا علی رضای اصفهانی که فرمود در او این گمان را داشتم مثل استاد او سید معظم بحر العلوم طاب ثراه اشاره است بانکه معلوم شد از دیدن سید بزرگوار انحضرت را کراراً و مراراً چنانچه در چند حکایت سابقه ذکر شد و بانکه باز در ان کتاب شریف نقل کرده از مولا محمد سعید صد تومانی نجفی که از تلامذهٔ ان مرحوم بوده که گفت روزی در مجلس سید بزرگوار صحبت قضایای کسانیکه حضرت صاحب الزمان علیه السلام را دیدند در میان امد تا انکه جناب سید بحر العلوم در بین ان صحبت بسخن امد و فرمود میل کردم روزی که نماز را در مسجد سهله بکنم در وقتیکه گمان داشتم که از مردم



خالی است چون بآنجا رسیدم دیدم که پر است از مردم و صلای ذکر و قرائت ایشان
بلند است و معهود نبود که در چنین وقتی احدی در انجا باشد پس ایشان را یافتم
صفوفی صف کشیده از برای بجای آوردن نماز بجماعت پس ایستادم پهلوی دیوار
در جائیکه در انجا ریک بود پس رفتم بالای ان که نظر کنم که در صفوف شاید
مکانی باشد که در انجا جای بگیرم پس دیدیکی از ان صفوف جای یکنفر پیدا کردم
و بانجا رفتم وایستادم پس در اثنای صحبت ان بزرگوار یکی از حاضرین مجلس گفت پس
بفرمائید که حضرت صاحب الزمان را دیدم پس سید بحر العلوم ساکت شد
و گویا در خواب بود بیدار شد پس هرچه خواستند که کلام را با خر رساند راضی
نشد و نیز نقل کرده از جناب مولای سلماسی علیه الرحمه که گفت من حاضر بودم
در مجلس سید بحر العلوم قدس سره که شخصی از او سؤال کرد از امکان رؤیت طلعت
غراء امام عصر عجل الله فرجه در زمان غیبت کبری و در دست سید بزرگوار قلیان
بود و مشغول کشیدن بود پس از جواب ان شخص ساکت شد و سر را بزیر انداخت و
خود را مخاطب کرده آهسته میفرمود و من می شنیدم که چه بگویم در جواب او و حال
انکه مرا در بغل کشید و بسینه خود چسبانید و وارد شده است تکذیب مدعی
رؤیت در زمان غیبت و این سخن را مکرر میکرد انگاه در جواب سائل فرمود که
از اهل عصمت علیهم السلام رسیده تکذیب کسیکه مدعی رؤیت حضرت حجت عصر شده
باشد و بهمین دو کلمه اکتفا کرد و بآنچه میفرمود اشاره نکرد مؤلف میگوید در حکایات
بعد جواب از حدیث تکذیب رؤیت انحضرت خواهد آمد انشاء الله

حکایت چهلم قصه جزیره خضراء و بحر ابیض است که علماء اعلام و پیشوایان اسلام
مثل شهید اول و علامه مجلسی و فاضل بی نظیر و عالم خبیر میرزا عبد الله اصفهانی در
ریاض العلماء و عالم صالح اخوند ملا کاظم هزارجریبی در کتاب مناقب خود و غیر
ایشان اعلی الله لهم المقام نقل کرده اند از شیخ فاضل و عامل کامل فضل بن یحیی و او
نیز نقل کرده از عالم فاضل و فقیه کامل علی بن فاضل مازندرانی اعلی الله درجاتهما
که گفت من چند سال در دمشق بطلب علم مشغول بودم در نزد شیخ عبد الرحیم
حنفی و در نزد او علم اصول و عربی میخواندم و علم قرائت را در نزد شیخ علی مغربی اندلسی
مالکی میخواندم و او در درس گفتن معانده نمیکرد و تعصب مذهب نمیکشید از
نیکی ذاتی که داشت و هر وقت که ذکر شیعه جاری میشد میگفت که علمای امامیه
چنین گفته اند بخلاف سایر درس گوینده ها که وقت ذکر شیعه میگفتند علمای
رافضه چنین گفته اند و من بجهت تعصب نکردن شیخ اندلسی مالکی تردد بنزد غیر

او را قطع کردم و مدتی در نزد او درس خواندم پس اتفاق افتاد که شیخ مذکور از شام عازم مصر شد و از کثرت محبتی که بمن داشت مرا با خود برد تا آنکه بمصر رسیدیم با جمعی از تلامذهٔ او که همراه او بودند و وارد شهر قاهره شد و نه ماه در آنجا درس گفت و ما با او بودیم در حسن حال ناگاه قافله از اندلس وارد شد و با مردی از ایشان نامهٔ از والد شیخ ما بود و پدرش نوشته بود که او مریض است بمرض شدید و آرزو دارد که فرزند خود را ببیند و چون آن نامه بشیخ رسید از آن بلیه گریست و عازم سفر جزیرهٔ اندلس گردید پس با جمعی از شاگردان او با او روانه شدیم و چون باول قریهٔ آن جزیره رسیدیم تب شدیدی عارض من شد و مانع من گردید از حرکت و چون شیخ این حالت را در من مشاهده نمود بحال من رقت کرد و گریست و گفت بر من گران است مفارقت تو پس بخطیب آن قریه ده درهم داد و باو امر نمود که متوجه احوال من باشد و اگر خداوند مرا از آن مرض خلاصی داد باو ملحق شوم و چنین با من عهد کرد و خود روانهٔ اندلس شد و از آنجا تا بلد او از راه ساحل دریا پنج روز راه بود و من تا سه روز در آن قریه بیمار بودم و از شدت تب قدرت بر حرکت نداشتم پس در آخر روز سیم تب من قطع شد و از منزل بیرون رفتم و در کوچه‌های آن قریه میگشتم ناگاه قافلهٔ را دیدم که از بعضی کوههای کنار دریای غربی آمدند و پشم و روغن و سایر چیزها با خود آورده‌اند پس دیدم که کسی میگفت که اینها از زمین بربر از نزدیکی جزیرهٔ رافضه آمدند و چون این را شنیدم شوق رافضیان مرا باعث شد که بسوی ایشان بروم پس بمن گفتند از اینجا تا آن قریه بیست و پنج روز راه است و از اینجا تا دو روز آب و آبادانی نیست و بعد از آن دیگر قریه‌ها بیکدیگر متصل است پس از مردی از ایشان الاغی به ده درهم کرایه کردم از برای قطع آن مسافت غیر معموره و چون بقریه‌های معموره رسیدم پیاده میرفتم از قریه بقریهٔ دیگر باختیار خود تا آنکه باول آن اماکن رسیدم بمن گفتند که اینجا تا جزیرهٔ رافضیان سه روز راه است پس مکث نکردم و رفتم تا بآن جزیره رسیدم که دیدم شهریست که در چهار جانب آن دیوار است و برجهای محکم دارد و در کنار دریا است پس از دروازهٔ بزرگ آن که آن را دروازهٔ بربر میگفتند داخل شدم و در کوچه‌های آن مرور میکردم و از مسجد آن شهر سؤال کردم و مرا نشان دادند و داخل مسجد شدم و آن مسجد بزرگی بود در جانب غربی آن بلد بود پس در یک جانب مسجد نشستم تا اندکی استراحت کنم ناگاه دیدم که مؤذن اذان ظهر میگوید پس بصدای بلندی حی علی خیر العمل را گفت و چون از اذان فارغ شد دعای تعجیل فرج از برای حضرت صاحب الزمان کرد و مرا گریه گرفت پس مردم فوج فوج داخل شدند و بسوی چشمهٔ آبی



که در زیر درخت جانب شرقی مسجد بود میرفتند و وضو میساختند و من بایشان نگاه میکردم و شاد میشدم بسبب آنکه میدیدم وضو را بنحو شیعه میساختند و چون از وضو فارغ شدند مرد خوش روی که صاحب سکینه و وقار بود پیش رفت و داخل محراب شد و اقامه نماز گفت و مردم در عقب او باستقامت صف بستند و او پیشنمازی ایشان کرد و نماز کاملی بارکان نقل شده از ائمه بر وجه نیکو بعمل آوردند از فریضه و نافله و تعقیب و تسبیح و من از شدت مشقت سفر نتوانستم که نماز ظهر را با ایشان بجای آورم و چون از نماز فارغ شدند مرا دیدند که نماز نکردم با جماعت ایشان این را بر من انکار کردند و همه ایشان متوجه من شدند و از حال من سؤال کردند که از اهل کجائی و چه مذهب داری و من احوال خود را بایشان خبر دادم و گفتم که از اهل عراقم و مذهب من آنست که من مسلمانم و میگویم اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ وَ اَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ فرستاده او را با هدایت و دین حق تا آنکه ظاهر کند او را بر تمام ادیان و هر چند بکه مکروه دارد این را کفار و مشرکین پس ایشان بمن گفتند که که این دو شهادت بتو فائده نداده مگر نگاه داشتن خون تو چرا آن شهادت دیگر را نمیگوئی تا آنکه داخل بهشت شوی بیحساب گفتم کدام است آن شهادت دیگر مرا راهنمائی کنید خدا شما را رحمت کند پیشنماز ایشان گفت شهادت دیگر آنست گواهی دهی که حضرت امیر المؤمنین پادشاه متقیان و پیشوای دست و پای سفیدان علی بن ابیطالب با یازده فرزند خود امام و او با فرزندان خودش اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و آله و خلفای اویند بعد از او بدون فاصله که خداوند طاعت ایشانرا بر بندگان خود واجب کرده است و ایشان را صاحبان امر و نهی قرار داده است و حجتهاء خود گردانیده است بر خلق در زمین خود و امانان از برای آفریده های خود کرده که صادق امین محمد رسول رب العالمین علیه السلام خبر داده است خلق را بامامت ایشان از جانب خداوند و در شب معراج ندای حقتعالی را مشافهة شنیده است که تصریح بامامت ایشان فرموده است در شبی که او را از آسمانهاء هفتگانه بالا برده است و بمرتبه قاب قوسین او ادنی رسانیده است و هر یک از امامان را بعد از دیگری در آنجا نام برده است صلوات و سلام خداوند بر همه ایشان باد و چون این کلام را از ایشان شنیدم حمد خداوند را بجای آوردم و شادی بسیار برای من حاصل شد و از شادی مشقت سفر از من زایل گردید و من بایشان خبر دادم که من در مذهب ایشانم پس از روی مهربانی متوجه من گردیدند و در جانب مسجد برای من جائی تعیین نمودند و پیوسته متوجه احوال من بودند و در ... و احترام من

میکوشیدند تا مادامیکه نزد ایشان بودم و پیشنماز ایشان شب و روز از من مفارقت
نمیکرد پس من کیفیت معاش اهل آن بلد را از ایشان سؤال کردم و پرسیدم که روزی
ایشان از کجا میآید زیرا که من مزرعهٔ از برای ایشان ندیده بودم او گفت روزی اهل
این بلد از جانب جزیرهٔ خضرا و بحر ابیض که از جزیره های اولاد حضرت صاحب الزمانؑ
است میآید گفتم در چند مدت میآید گفت در هر سال دو مرتبه و یک مرتبه امسال
آمد مرتبهٔ دیگرش باقی است گفتم چه قدر باقی است تا وقت آمدن ایشان گفت چهار
ماه و من بسبب طول آن مدت محزون شدم و چهل روز نزد ایشان ماندم و شب
و روز خداوند را میخواندم که ایشان را زود برساند با آنکه در نزد ایشان معزز و محترم
بودم پس در روز چهلم سینهٔ من تنگ شد و بسمت کنار دریا بیرون رفتم و بسمت مغربی
که گفتند از آنجانب کشتی میآید نظر میکردم پس از دور شبحی دیدم که حرکت میکرد و
از بزرگ اهل بلد سؤال کردم که آیا درین دریا مرغ سفید است گفتند نه آیا چیزی
دیدی گفتم بلی پس ایشان شاد شدند و گفتند که این کشتیها از بلاد فرزند امام است
که در هر سال میآید پس بعد از اندک زمانی کشتیها آمدند و بگفتهٔ ایشان این وقت
آمدن ایشان نبود پس کشتی بزرگ ایشان پیشتر آمد و آن کشتیهای دیگر نیز آمدند و
همهٔ آنها هفت کشتی بودند پس از کشتی مرد معتدل القامه خوش روی نیکو هیئتی
بیرون آمد و داخل مسجد شد و وضوی کاملی که از اهل بیت رسیده ساخت و نماز
ظهر و عصر را بجا آورد و چون فارغ شد از نمازش بسوی من التفات کرد و مرا سلام
کرد و من جواب سلام او را گفتم پس بمن گفت که اسم تو چیست و گمان میکنم که اسم
تو علی است گفتم بلی پس بمن بنحوی سخن میگفت که گویا مرا میشناسد و گفت اسم
پدر تو چیست گویا فاضل باشد گفتم بلی و من شک نداشتم که او از شام تا مصر
رفیق ما بود گفتم ای شیخ چه میدانستی اسم مرا و اسم پدر مرا آیا با ما بودی از وقتیکه
از شام بمصر میرفتیم گفت نه گفتم از مصر تا به اندلس با ما رفیق بودی گفت نه بحق
مولای ما حضرت صاحب الزمانؑ با تو نبودم گفتم از کجا دانستی اسم مرا و اسم پدر
مرا گفت بدانکه در شهر صاحب الامرؑ مرا خبر دادند بصفت و اسم تو و اصل و هیئت
تو و اسم پدر تو و من رفیق توام و مأمورم که ترا با خود بجزیرهٔ خضرا ببرم پس من از
این سخن او شاد گردیدم که اسم من در میان ایشان مذکور است و عادت او چنین
بود که هر وقت میآمد در نزد ایشان زیاده از سه روز نمیماند و درین مرتبه یک
هفته در میان ایشان مکث کرد و آن اجناسی که آورده بود تحویل ایشان داد و خطوط
از آنها گرفت چنانکه عادت او بود آنگاه عازم سفر گردید و مرا با خود برداشت و تا

شانزده روز بر دریا سیر نمودیم و در روز شانزدهم دیدم که اب دریا سفید است و
بسیار بر ان اب نظر میکردم و شیخ محمد صاحب کشتی بمن گفت که می بینم بر این اب
بسیار نظر میکنی گفتم بجهت ان نظر میکنم که این اب برنگ اب دریا نیست گفت
اینست بحر ابیض یعنی دریای سفید و در اینجا است جزیرهٔ خضراء و این اب اطراف
این جزیره را مانند دیوار قلعه احاطه کرده است از هر جانب ان و بحکم خداوند
کشتی دشمنان دین چون وارد باین اب شود غرق گردد و هر چندیکه انها در نهایت
استحکام باشند و این ببرکت مولی و امام ما حضرت صاحب الامر و الزمان است
پس من از ان اب اشامیدم و ان را مانند اب فرات یافتم پس از ان اب سفید
گذشتیم و بجزیرهٔ خضراء رسیدیم که خداوند همیشه ان را اباد دارد باهلش
پس از کشتی بزرگ بیرون امدیم و داخل جزیره شدیم و در ان جزیره قلعه ها و دیوار
و برجهای بزرگ دیدیم که در کنار ان دریا بود و نهرهای بسیار و درختان
بیشمار در ان بود و بر انواع فواکه و اثمار و میوه ها مشتمل بود و در ان بازارها
و حمامهای متعدده بود و اهل ان در نیکوترین زی و بها بودند پس دل من از
شادی پرواز میکرد پس شیخ محمد مرا بمنزل خود برد و استراحت کردیم و از انجا
مرا بمسجد برد که مسجد جامع بزرگ بود و در ان مسجد جماعت بسیار دیدم و در وسط ایشان
شخصی را دیدم که نشسته بود با وقاریکه وصف نتوانم نمود و مردم او را سید شمس
الدین محمد عالم میگفتند و قران و فقه و اقسام علوم عربیه و اصول دین را نزد او یاد
میگرفتند و فروع دین و احکام را از جانب حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه
مسئله مسئله و قضیه قضیه و حکم حکم بایشان خبر میداد و چون من بحضور او رسیدم
برای من جا داد در حوالی خودش و از احوال من سؤال فرمود و گذارش راه را از من
پرسید و بمن فهمانید که همهٔ احوال مرا باو خبر دادند و اینکه شیخ محمد رفیق من که مرا
اورده است بامر شمس الدین عالم بود خداوند عمر او را طولانی گرداند پس در یکی از غرفه های
مسجد جامع برای من مقرر نمود و فرمود این جای تست هر وقت که راحت و خلوت
خواسته باشی پس من برخاستم و بان موضع رفتم و تا عصر در انجا راحت شدم و
ان کسیکه موکل خدمات من بود بسوی من امد و گفت از جای خود حرکت مکن تا
انکه سید و اصحاب او نزد تو ایند برای انکه با تو شام خورند گفتم بلی پس اندک زمانی
گذشت که سید بزرگوار سلمه الله با اصحابش امدند و نشستند و سفره را حاضر
کردند و چون از خوردن فارغ شدیم با جناب سید بمسجد رفتیم برای نماز مغرب و
عشا و چون از هر دو نماز فارغ شدیم سید بزرگوار بمنزل خود رفت و من بجای خود

برگشتم وتا هجده روز در انجا ماندم پس در اوّل جمعه که با او نماز کردم دیدم که سیّد دو رکعت نماز جمعه را به نیّت وجوب کرد وچون از نماز فارغ شد گفتم ای سیّد من دیدم که نماز جمعه را دو رکعت کردی بنیّت وجوب فرمود بلی برای آنکه شرطهای آن همه موجود است پس با خود گفتم شاید امام علیه السّلام حاضر باشد پس در وقت دیگر در خلوت از او سؤال کردم که آیا امامؑ حاضر بود فرمود که نه ولکن من نائب خاصّ آن حضرتم وبامر آنحضرت کردم گفتم ای سیّد من آیا امام علیه السّلام را دیدۀ فرمود نه ولکن پدرم مرا حدیث کرد که او سخن امامؑ را میشنید وشخص او را نمیدید وجدّ من سخن امام را می شنید وشخص او را میدید عرض کردم که ای سیّد من بچه سبب بعضی می بینند وبعضی نمی بینند فرمود که ای برادر خداوند فضل خود را بهر که از بندگان خود که میخواهد میدهد واین از حکمتهای بالغه وعظمتهای قاهرهٔ خداوند است چنانکه خداوند جمعی از خلق خود را برگزیده است وایشان را بنبوّت ورسالت ووصایت مخصوص گردانیده است وایشان را برای مردم علامتها قرار داده وحجّتها از برای خلق خود گردانیده است وایشانرا وسیله قرار داده است بین ایشان وبین خودش تا آنکه حجّة تمام شود وهرکه هلاک گردد با بیّنه ودلیل هلاک گردد وهر که زنده گردد وهدایت یابد بدلیل وبیّنه زنده گردد وزمین را از حجّة خالی نمیگرداند از برای لطفی که به بندگان خود دارد وناچار است از برای هر حجّة از سفیر وواسطه که از جانب او بخلق رساند پس سیّد بزرگوار سلّمه الله دست مرا گرفت وبخارج شهر برد وبجانب باغستانها روانه شد چون نظر کردم نهرهای جاری وبساتین کثیره دیدم که مشتمل بود بانواع فواکه ومیوههای نیکو وشیرین از انگور وانار وامرود وغیر اینها که در عراق عجم وعرب وشامات بآن خوبی میوه ندیده بودم پس در بین آنکه سیر میکردیم از باغی بباغی دیگر ناگاه مرد خوشروئی که دو برد سفید از پشم در برداشت بما مرور نمود وچون نزدیک سیّد رسید بر ما سلام کرد وبرگشت ومرا از هیئت او خوش آمد وبسیّد سلّمه الله گفتم که این مرد کیست فرمود این کوه بلند را می بینی گفتم بلی فرمود در بالای آن جای نیکوئی هست وچشمهٔ در آنجا از زیر درختی جاری میشود واز برای آن درخت شاخهای بسیار است ودر پیش آن درخت قبّهایست که بآجر بنا کردهاند واین مرد با رفیق دیگر خادم آن قبّهاند ومن در هر بامداد روز جمعه بآن مکان میروم ودر آنجا امام علیه السّلام را زیارت میکنم ودو رکعت نماز میکنم وورقهٔ در آنجا مییابم که در آن نوشته است آنچه را که بآن محتاجم از محاکمهٔ میان مؤمنان پس هرچه در آن ورقه است بآن عمل میکنم از جمعه تا جمعهٔ دیگر وسزاوار است از برای تو که بآن مکان روی وحضرت صاحب الامر را زیارت کنی پس من بآن مکان رفتم وآن قبّه را



بآن نحو دیدم که وصف کرده بود و دو خادم را در آنجا دیدم و آنکه مراد دیده بود با سید
بزرگوار تکریم نمود و آن دیگری بمن اعتنا نکرد و آن رفیق او گفت که من این را با سید
شمس الدین عالم دیدم پس او نیز بمن التفات کرد و هر دو ایشان با من سخن گفتند و از
برای من نان و انگور آوردند و از آن غذا خوردم و از آب چشمه آشامیدم و وضو ساختم
و دو رکعت نماز بجا آوردم و از آن دو خادم سؤال کردم که شما حضرت صاحب الامر را
دیده اید گفتند دیدن آنحضرت ممکن نیست و ما اذن نداریم که خبر دهیم باحدی
پس از ایشان طلب کردم که از برای من دعا کنند و ایشان از برای من دعا کردند و از
نزد ایشان برگشتم و از کوه فرود آمدم و داخل شهر شدم و بدر خانه سید شمس الدین
عالم رفتم بمن گفتند که سید بخانه شیخ محمد رفته است که تو با او آمدی در کشتی پس من
نزد شیخ محمد رفتم و رفتن خود را بآن کوه و التفات نکردن یکی از خادمان را و سائر
گذشته ها را برای او نقل کردم و او گفت عدم التفات آن خادم ترا برای این بود که از
برای احدی غیر از سید شمس الدین و امثال او رخصت نیست که بآن کوه بالا رود
پس من احوال شمس الدین سلمه الله را از او پرسیدم او گفت که سید از فرزندان
فرزند امام علیه السلام است و میان سید و حضرت صاحب الامر پنج پدر فاصله
است و آن بزرگوار نائب خاص آنحضرت است بامری که از آنحضرت رسیده است بما
پس من از سید بزرگوار اذن گرفتم که بعضی از مسائل را که محتاجم بآن از او فرا گیرم و
قرآن مجید را نزد او بخوانم و بعضی از علوم مشکله دینیه را و غیر آن را از او بشنوم فرمود
هرگاه ترا ناچار است از این اول ابتدا بخواندن قرآن عظیم نما و چون میخواندم و به
مواضع مختلفه آن میرسیدم میگفتم که حمزه در این جا چنان گفته و کسائی چنین
خوانده است و عاصم باین نحو قائل شده و ابو عمرو چنین گفته است سید سلمه الله
فرمود که ما اینها را نمی شناسیم بدرستیکه قرآن بر هفت حرف نازل شده است پیش از
هجرت از مکه تا مدینه و بعد از آن چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حجة الوداع را
بجا آورد جبرائیل نازل شد و گفت یا محمد قرآن بخوان بر من تا آنکه بتو بشناسانم اول
سورها را و آخر آنها را و شان نزول آنها را پس حاضر شد نزد آنحضرت حضرت امیر
المؤمنین و فرزندان او حسن و حسین و ابی بن کعب و عبد الله بن مسعود و حذیفه
بن الیمان و جابر بن عبد الله و ابو سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت دیگر از
صحابه پس حضرت رسالت قرآن را از اول تا آخر خواند و در هر جائی که اختلاف بود
جبرئیل برای آنحضرت بیان میکرد و حضرت امیر المؤمنین آنها را در پوستی مینوشت
پس جمیع قرآن بقرائت امیر المؤمنین و وصی رسول رب العالمین است گفتم ای سید

من می بینم بعضی ایات را با بعضی دیگر مربوط بسابق ان و بلاحق ان ندارد و فهم من از ان
فاصر است فرمود بلی چنین است امر که میگوئی و باعث این امر انست که چون سید بشر محمد
صلی الله علیه و اله از دار فانی بدار باقی رحلت فرمود کردند انها انچه را که کردند و حضرت
امیر المومنین قران را جمع کرد و در میان جامه گذاشت و بسوی ایشان اورد در مسجد و
با ایشان فرمود که اینست کتاب خداوند که حضرت رسول خدا امر کرده بود مرا که ان را
بر شما نشان بدهم و حجة را بر شما تمام کنم که در روز قیامت در وقتیکه من و شما را
برخداوند عرض کنند بر شما عذری نباشد پس فرعون و نمرود این امت گفتند که ما
محتاج بقران تو نیستیم امیر المؤمنین باو فرمود بتحقیق که حبیب من حضرت رسول مرا
باین سخن تو خبر داده است که تو خواهی چنین گفت و من خواستم حجت را بر شما تمام کنم
پس امیر المؤمنین با آن قران بسوی منزل خود بازگشت و میگفت خداوندا که خدائی
غیر تو نیست و توئی خداوند یکتا که شریک از برای تو نیست و رد کننده نیست از انچه
در سابق علم تو بوده و مانعی از برای حکمت تو نیست و تو شاهد من باش بر ایشان
در روزیکه عرض کرده میشویم بتو پس ابوبکر در میان مردم ندا کرد که هر که در نزد
او ایه از قران یا سوره باشد باید ان را نزد ما اورد پس ابو عبیدة بن الجراح و
عثمان و سعد بن ابی وقاص و معویة و عبد الرحمن بن عوف و طلحة بن عبد الله و ابو
سعید خدری و حسان بن ثابت و جماعت مسلمانان بنزد او امدند و این قران را
جمع کردند و انچه از اعمال شنیعه که بعد از حضرت رسول از ایشان صادر شد و ان
اعمال قبیح در قران بود انها را انداختند و از قران بیرون کردند و از این جهت این
ایات با هم مربوط نیستند و قرانی که حضرت امیر المؤمنین جمع کرد بخط خود محفوظ
است در نزد حضرت صاحب الامر و در ان قران هر چیزی هست حتی ارش خراشی
که در بدن کنند و اما این قران پس شك نیست که این کلام خداوند است و چنین بما
رسیده است از حضرت صاحب الامر و من از سید شمس الدین سلمه الله مسائل
بسیار فرا گرفتم که انها زیاده از نود مسئله است و من انها را در مجلدی جمع کردم و
ان را فوائد شمسیه نامیدم و مطلع نمیگردانم بر ان مگر مؤمنان خالص را و زود
است که ان را ببینی پس در روز جمعه دوم که جمعه وسط ماه بود است از نماز فارغ
شدیم و سید سلمه الله در مجلس نشست که از برای مؤمنان افاده و موعظه کند
ناگاه صدا و غوغای عظیمی از خارج مسجد بگوشم رسید و از سید بزرگوار از ان سؤال
کردم فرمود اینها امیران و بزرگان لشکر ما هستند که در هر جمعه وسط ماه سوار
میشوند و منتظر فرجند پس من اذن گرفتم که بیرون روم و با ایشان نظر کنم و مرا اذن



داد و بیرون آمدم و با ایشان نظر کردم دیدم که ایشان جماعت بسیارند و همه ایشان
تسبیح و تحمید و تهلیل میگویند و دعا میکنند از برای حضرت قائم بامر خداوند
و نصیحت کنند از برای خداوند یعنی حضرت محمد بن الحسن مهدی صاحب الزمان
علیه السلام پس بمسجد برگشتم بنزد سید بزرگوار و بمن فرمود دیدی عسکر و لشکر را
گفتم بلی فرمود آیا شمردی ایشان را گفتم نه فرمود که عدد ایشان سیصد ناصر است
و سیزده ناصر دیگر باقی است و خداوند تعجیل فرماید فرج از برای ولی خود بمشیت
خود بدرستیکه او جواد کریم است گفتم ای سید من کی فرج خواهد شد فرمود ای برادر
علم این نزد خدا است و این متعلق بمشیت خدا است و از برای این آیات و علامات
چند است که دلالت بر ظهور آنحضرت میکند از جمله آنها سخن گفتن ذوالفقار است
که از غلاف بیرون آید و سخن گوید بزبان عربی ظاهر و گوید برخیز ای ولی خدا باسم خدا
و بکش با من دشمنان خدا را و دیگر از علامات سه ندا است که همه خلق آنرا خواهند
شنید ندای اول آنست که گوید اَزِفَتِ الآزِفَةُ ای گروه مؤمنان. و ندای دوم
اَلا لَعْنَةُ اللهِ عَلَی القَوْمِ الظّالِمِینَ لِآلِ مُحَمَّدٍ علیهم السلام و علامت سیم آنست که
بدنی در پیش چشمه و قرص آفتاب ظاهر میشود و میگوید که خدا حضرت صاحب الامر
محمد بن الحسن مهدی را فرستاده است و او است مهدی پس سخن او را بشنوید و امر او را
اطاعت کنید گفتم ای سید من مشایخ و استادهای ما از حضرت صاحب الامر روایت
کردند که آنحضرت فرمود که هر که در غیبت کبری بگوید که من آنحضرت را دیدم بتحقیق
که دروغ گفته است پس با وجود این چگونه در میان شما کسی است که میگوید که من آن
حضرت را دیدم گفت راست میگوئی آنحضرت این سخن را فرمود در آن زمان بسبب
بسیاری دشمنان از اهل بیت و خویشان خود و غیر ایشان از فراعنه زمان از خلفای
بنی عباس حتی آنکه شیعیان در آن زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال
او و اکنون زمان طولانی گردیده است و دشمنان از او مأیوس شدند و بلاد ما از
آن ظالمان و ظلم ایشان دور است و ببرکت آنحضرت دشمنان نمیتوانند که بما برسند
از فرمایش شمس الدین معلوم شد که بعضی از اهل آن ولایت در غیبت کبری آنحضرت را
گاهی می بینند گفتم ای سید من علمای شیعه حدیثی از امام علیه السلام روایت
کرده اند که آنحضرت خمس را بر شیعیان خود مباح فرموده آیا شما در این باب روایتی
از آنحضرت ذکر کرده اید فرمود که بلی آنحضرت رخصت داده است و خمس را مباح کرده
است از برای شیعیان خود که از فرزندان علی علیه السلام باشند و فرموده که بر ایشان
حلال است عرض کردم که آیا شیعیان از آن کنیز و غلام بخرند از سبی عا[illegible] گفت از سبی عامه

ونعض غیر غائند زیراکه آنحضرت فرموده که بایشان معامله کنید بآنچیزی که ایشان
معامله میکنند باشما واین دو مسئله یعنی حلال بودن تمام خمس وسهم سادات
ومال امام علیه السلام بر سید که شیعه باشد واز فرزندان علی علیه السلام شود وحلال
بودن خرید غلام وکنیز ازان غنیمت که از اشخاصی بخرد که خمس غنیمت نهند واعتقاد بان نداشتند
پس این دو مسئله زیاده بران نوه مسئله است پس سید بزرگوار فرموده که حضرت قائم از
مکه بیرون میآید در ما بین رکن ومقام در سال طاق وباید مؤمنان منتظر او باشند
عرض کردم که ای سید من دوست دارم که بجوار شما باشم تا آنکه خداوند آنحضرت را
اذن دهد بظاهر شدن فرمود ای برادر حضرت قائم قبل ازین بمن فرموده که ترا برگردانم
بسوی وطن تو وممکن نیست از برای من وتو مخالفت آنحضرت وبدرستیکه تو صاحب
عیالی ومدت زیاده است که از ایشان غایبی وجایز نیست از برای تو زیاده ازین از
ایشان دوری کنی پس من ازین سخن او متأثر گردیدم وگریه کردم وگفتم ای مولای من آیا
جایز است که در امر من رجوع بآنحضرت نمائی والتماس کنی شاید که مرا رخصت ماندن
دهد فرمود که مراجعه در امر تو جایز نیست گفتم مرا اذن میدهی آنچه را که دیدم حکایت
کنم فرمود بلی وباکی نیست که از برای مؤمنان حکایت کنی تا آنکه خاطر جمع گردد قلبهای
ایشان مگر فلان وفلان امر وتعیین نمود چند چیز را که آنها را نگویم گفتم ای سید من
آیا ممکن میشود نظر کردن بسوی جمال وبهای آنحضرت درین زمان فرمود بدان
ای برادر که هر مؤمن مخلص را ممکن است که امام علیه السلام را ببیند ونشناسد
گفتم ای سید من من از جمله بندگان مخلص آنحضرت هستم وآنحضرت را ندیدم فرمود
که تو دیدی آنحضرت را دو مرتبه یک مرتبه وقتیکه بسامره میرفتی وان اول مرتبه رفتن
تو بود بسامره ورفیقان تو قبل از تو رفته بودند وتو در عقب مانده بودی پس بنهر
رسیدی که آب در ان نبود ودر ان وقت سواری دیدی بر اسب شهبا سوار بود ودر دست
او نیزه بلندی بود که سر آن آهن دمشقی بود وچون او را دیدی ترسیدی از برای رخت
خود وچون نزدیک تو رسید فرمود که مترس وبرو که رفیقان تو منتظر تواند در زیر درخت
پس مرا بخاطر آمد آنچه که بوده است گفتم ای سید من چنین بود که فرمود فرمود مرتبه
دیگر وقتی بود که از شام بیرون آمده بودی وبسوی مصر میرفتی با شیخ اندلسی خود
واز قافله باز ماندی ودر ان وقت بسیار ترسیدی پس بسواره برخوردی که بر اسب سوار
بود که پیشانی ودست وپای آن اسب سفید بود ودر دست آن سوار نیزه بود وبتو
فرمود که برو ومترس وبرو بسوی قریه که بجانب راست تو است وامشب نزد ایشان
بخواب وایشان را از مذهب خود مطلع مکن واز ایشان تقیه مکن که ایشان با اهل قریه



چند که در جنوب دمشق است همه مؤمنان مخلصند و دوستان علی بن ابیطالب و ائمهٔ معصومین علیهم السلام از تقیه او بیند ای پسر فاضل آیا چنین بود گفتم که بلی من بنزد اهل آن قریه رفتم و شب نزد ایشان خوابیدم و مرا غریب نمودند و از مذهب ایشان سؤال کردم بدون تقیه گفتند که ما بر مذهب امیرالمؤمنین و وصی رسول رب العالمین علی بن ابی طالب و ائمهٔ طاهرین علیهم السلام از تقیه او نیم باینان گفتم که شما از کجا این مذهب را قائل شده اید و کی بشما رسانده است گفتند ابوذر غفاری رضی الله عنه در وقتی که عثمان او را از مدینه بیرون کرده بود و بشام فرستاده بود و معویه او را بزمین ما فرستاده بود پس از برکت او بما رسیده و چون صبح شد خواستم که بقافلهٔ رفقای خود ملحق گردم دو نفر همراه من کردند و مرا بقافله رسانیدند بعد از آنکه مذهب خود را بایشان خبر دادم پس گفتم ای سید من آیا آنحضرت حج میکند در هر مدتی بعد از مدتی فرمود ای پسر فاضل تمام دنیا از برای مؤمن یك قدم است پس چگونه خواهد بود از برای کسیکه دنیا بپا نمیشود مگر ببرکت وجود او و وجود پدران او بلی حج میکند در هر سال و زیارت میکند پدران بزرگوار خود را در عراق و مدینه و طوس و بزمین ما برمیگردد پس سید شمس الدین مرا تحریص نمود که زود برگردم بسوی عراق و در بلاد مغرب اقامه نکنم و بمن فرمود که بر دراهم ایشان این کلمات نوشته است لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله محمد بن الحسن قائم بامر الله و سید پنج درهم از آن دراهم بمن عطا فرمود و از برای برکت آنها را نگاه داشتم پس سید بزرگوار مرا با آن کشتیهائی که آمده بودم بر گردانید تا آنکه رسیدم بآن بلد از بربر که اول مرتبه بآنجا داخل شده بودم و سید بزرگوار بمن گندم و جو داده بود و من آنها را در آن بلد بصد و چهل اشرفی فروختم و متوجه طرابلس که یکی از شهرها مغرب بود گردیدم و از راه اندلس نرفتم بامتثال امر سید بزرگوار و از آنجا با حاج مغربی بمکه رفتم و حج کردم و بعراق برگشتم و میخواهم که در مدت عمر خود در نجف بمانم تا آنکه مرگ مرا دررسد و من ندیدم که در آنجا احدی از علماء امامیه را نام برند مگر پنج نفر که ایشان سید مرتضی موسوی و شیخ ابوجعفر طوسی و محمد بن یعقوب کلینی و صدوق ابن بابویه و شیخ ابوالقاسم جعفر بن سعید حلی یعنی محقق صاحب شرایع علیهم الرحمه و از آن وقت که در آن بقعهٔ مقدسه بودم تا این وقت که در حله از برای شما نقل میکنم مدت هشت سال و نیم شد و چون شیخ علی بن فاضل از حله بیرون رفت شنیدم که چند وقتی در مسجد سهله اقامه نمود بسبب وعده که با او شده بود و مولد و موطن شیخ علی بن فاضل در اقلیم مازندران از بلدهٔ بود که آن را بریم میگویند والله الهادی

مؤلف میگوید اعتبار این قصه یقینی است و سند و اعتبار این را در کتاب نجم الثاقب

بتفصیل بیان کرده ونظیر این حکایت قصهٔ معروفهٔ مشهوره است که از جمعی از علماء
الاعلام نیز ذکر کرده اند مثل سید بن طاوس در جمال الاسبوع وشیخ زین الدین علی
بن یونس عاملی در صراط المستقیم هردو بطریق اختصار ومثل سید جلیل علی بن عبد
الحمید در کتاب السلطان المفرج عن اهل الایمان ومحقق مدقق اردبیلی در حدیقة
الشیعة وسید محقق محدث ماهر نعمة الله جزایری در انوار از کتاب فاضل ملقب
برضا علی بن فتح کاشانی وجناب محدث مدقق نوری در نجم الثاقب مثل مقدس اردبیلی
از کتاب اربعین که تالیف یکی از اکابر مجتهدین واعاظم مصنفین است وغیر ایشان اعلی
الله مقامهم ودر غیر اینها جمعی از ایشان از کتاب تعازی عالم زاهد محمد بن علی بن الحسن
الحسینی وجمعی دیگر از محل دیگر جمیع ایشان روایت کرده اند بسند خودشان از عالم
فاضل اجل کمال الدین احمد بن محمد بن یحیی الانباری اعلی الله مقامه که گفت بودیم در
نزد وزیر عون الدین یحیی بن هبیرة در ماه رمضان در سال پانصد وچهل وسه از
هجرت وما بر سر خوانی بودیم ودر نزد او جماعتی بودند وبعد از افطار اکثر حضار رخصت
طلبیدند ومراجعت کردند وجمعی از مخصوصان بامر او در آن مجلس توقف کردند
ودر آن شب در پهلوی وزیر مردی عزیز نشسته بود که اورا نمی شناختیم ووزیر بسیار
تعظیم وتکریم او مینمود وصحبت اورا غنیمت دانسته وگوش بکلام او میداد وبعد از
زمانی جمعی از خواص نیز برخاستند که بمنازل خود بروند آدمهای وزیر خبر دادند که
باران بشدت میبارد وراه عبور برای مردم بسته شده پس وزیر از رفتن ایشان
مانع شد واز هر طرف سخن گفتند تا آنکه رشتهٔ کلام بمذاهب وادیان رسید پس
وزیر در مذمت مذهب شیعه مبالغه کرد واهل آن را بقلت واندک نسبت داد
وگفت الحمد لله اقل قلیل وخوار وذلیل اند پس در این اثنا آن شخصی که وزیر باو در
مقام توقیر واحترام بود گفت خدا ترا سلامت کند اگر رخصت میدهی در خصوص
شیعه حکایتی کنم وآنچه بچشم خود مشاهده نموده ام بعرض عالی رسانم واگر صلاح ندانی
ساکت شوم ووزیر زمانی متفکر گشته واخر اورا اذن داد واو خواست که اول اظهار
کند که کثرت وزیادتی دلیل حق بودن دین سنیان نمیشود وقلت واندکی دلیل
بطلان دین شیعیان نمیگردد پس گفت نشو ونمای من در شهر باهیه شده که شهری
است در نهایت بزرگی وهزار ودویست ضیاع وقریه دارد در حوالی آن وعقل حیران
است در کثرت مردم آن دهات واطراف وعدد ایشان را بغیر از خداوند کسی نمیداند
وتمام آن جمع کثیر نصرانیند وعلاوه در اطراف بلاد باهیه جزیرهها بسیار بزرگی
واقع است وهمه مردم آنها نصاری ودر صحراها وبیابانهای آن جزیرهها که منتهی میشود



بنوبه و حبشه خلایق بسیار ساکنند و همه نصرانی و از مذهب اسلام عاری و همچنین
ساکنان حبشه و نوبه و بربر از حد متجاوزند همه نصرانیند و اهل اسلام در جنب ایشان
چون اهل بهشت نسبت بدوزخیان است و بعد از این کلام اراده نمود که بر وزیر
ظاهر سازد که اگر کثرت دلیل حقانیت مذهب است شیعیان زیاده از همه فرقه‌ها
و اهل آن مذهب از اهل همه مذهبها بیشتر است پس گفت که قبل از بیست و یک
سال با پدرم بعزم تجارت از شهر باهیه سفر کردیم و بجهت طمع سفر پرخطر دریا را
اختیار نمودیم تا آنکه قضا و قدر کشتی ما را کشید بجزیره‌های بسیار پر اشجار و انهار
و در آنجا شهرهای بزرگ و بازارهای زیاد دیدیم و بسیار تعجب کردیم و از صاحب کشتی
ناخدای آن جزیره‌ها را پرسیدیم گفت من مثل شما اینها را ندیدم و هرگز باین جزیره‌ها
نیامده‌ام و این نواحی را ندیدم چون نزدیک شهر اول رسیدیم از کشتی بیرون آمده
در آن شهر در آمدیم شهری دیدیم در غایت نزاهت و آب و هوائی در کمال لطافت و
مردمی در نهایت پاکیزگی و لطافت شعر در جهان هیچکس ندیده چنان
منزلی دلفروز و جان افزا عرصه خوش جهان افروز ساحت فرخش جهان آرا
و چون از ایشان اسم شهر و والی آن را پرسیدیم گفتند این شهر را مبارکه میگویند و حاکم
آن طاهر است و از تخت سلطنت او پرسیدیم گفتند در شهریست که آنرا طاهره
میگویند و از اینجا تا بآنجا ده روز راه است از دریا و بیست و پنج روز راه است از راه صحرا
گفتیم عمال و گماشتگان پادشاه کجایند که اموال ما را دیده و عشر و خراج آنها را بگیرند
تا آنکه شروع در معامله کنیم گفتند حاکم این شهر را ملازم و اعوانی نیست و مقرر است
که تجار خراج خود را برداشته بخانه حاکم میبرند و تسلیم او میکنند و ما را دلالت کردند
بمنزل او و چون بخانه او رفتیم مردی را دیدیم صاف ضمیر صاحب حشمت و صائب تدبیر در
زی صلحا و لباس اتقیا جامه از پشم پوشیده و عبائی در زیر انداخته و دواتی در پیش
خود نهاده و قلمی بدست گرفته و کتابی گشاده کتابت میکند و ما از آن وضع تعجب کردیم
و سلام کردیم بر او جواب داد و مرحبا گفت و ما را اکرام نمود و پرسید که از کجا آمده‌اید
صورت حال خودمان را گفتیم فرمود که همه شما بشرف اسلام مشرف شده‌اید و توفیق
تصدیق دین محمدی را یافته‌اید گفتیم بعضی از رفقا بر دین موسی و بعضی در دین
عیسی است و بر احکام اسلام انقیاد نکرده‌اند گفت اهل ذمه جزیه خودشان را تسلیم
نموده بروند و مسلمانان توقف کنند تا تحقیق مذهب ایشان کنیم و عقیده ایشان را
معلوم نمائیم پس پدرم جزیه خود و مرا و سه نفر دیگر که نصاری بودیم تسلیم نمود و
یهود که نه نفر بودند نیز جزیه دادند بعد از آن بجهت کشف حال مسلمانان با ایشان

گفت که مذهب خود را بیان کنید و چون اظهار آن کردند و عقیدهٔ خود را باز نمودند نقد
معرفت ایشان بر محک امتحان تمام عیار نیامد پس فرمود شما در زمرهٔ اهل اسلام نبوده و
در سلک خوارج بوده اید و هر که ایمان برسول مجتبی و وصی او علی مرتضی و سائر اوصیا
تا حضرت صاحب الزمان مولای ما نیاورد در زمرهٔ مسلمانان نیست و داخل خوارج
است و از مخالفین است و چون مسلمانان این سخن را شنیدند و از اموال خود خاطر جمع
شدند غمگین گردیدند و سر بجیب تفکر برده لحظهٔ در دریای اندوه و حیرت غوطه ور
شدند و زمانی در بیابان بیپایان تأسف سرگشته گشتند عاقبت از والی مملکت استدعا
نمودند که حقیقت احوال ایشان را بحضور پادشاه نوشته انجماعت را بشهر زاهره فرستد
تا شاید که ایشان را در انجا فرجی روی نماید سوال انها را قبول فرمود و حکم کرد که بزاهره
روند و این آیه را تلاوت کرد لِیَهْلِکَ مَنْ هَلَکَ عَنْ بَیِّنَةٍ و چون ما اهل ذمهٔ اهل اسلام را
بران منوال دیدیم ایشان را در عین ملال گذاشتن و برگشتن را روا ندیدیم پس بنزد
صاحب کشتی خود ما آمدیم و گفتیم که مدتی است رفیق انجماعتیم مروت نیست که ایشانرا
در عین مهلکه بگذاریم التماس اجارهٔ کشتی ترا داریم که بجهت رعایت خاطر آن جماعت
بزاهره رویم و ایشان را امداد و اعانت کنیم صاحب کشتی قسم یاد کرد که دریای زاهره را
ندیده و هرگز بآن راه نرفته پس از او مأیوس شدیم و از اهل آن شهر کشتی کرایه
نمودیم باتفاق اهل اسلام متوجه زاهره گردیدیم و دوازده شبانه روز در آن دریا
سیر کردیم و چون صبح روز سیزدهم طلوع کرد ناخدا تکبیر گفت که شام محنت بانجام
رسید و صبح راحت روی نمود و علامات زاهره و منارها و دیوارهای آن پیدا شد
پس از روی سرور و بهجت بکمال سرعت روانه شدیم چاشتگاهی بشهری رسیدیم
که هیچ دیده نظیر آن را ندیده و هیچ گوشی شبیه آن را نشنیده کلمهٔ اُدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ
آمِنِینَ در بارهٔ آن آیتی و کریمهٔ جَنَّةٍ عَرْضُهَا کَعَرْضِ السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ از فسحت ساحت
آن کنایتی نسیمش غم زدا و روح افزا و هوایش فرح بخش و دلگشا آب لذیذش بیغش
و صافی و حیات بخش چون آب زندگانی فرد چشم فلک ندید و نه گوش ملک
شنید زین خوبتر بلاد و پسندیده تر مقر و آن شهر دلگشا مشرف بود بر کنار دریا و
بنای آن بر کوهی سفید چون نقرهٔ بیضا حصاری از جانب صحرا و دریا احاطهٔ آن شهر نموده
و در میان شهر نهرهای زیاد جاری شده و زیادتی آب منزلها و بازارها بدریا ریخته
ابتداء نهرها تا انتهای انها یک فرسخ و نیم بود و در طعم و لذت چون کوثر و تسنیم بود
و در زیر آن کوه باغات و بستانهای زیاد و مزارع و اشجار بیشمار با میوه‌های خوشگوار
بود و در میان باغات و بساتین گرگ و گوسفند با هم میگردیدند و با یکدیگر الفت



گرفته بودند واگر حیوانی را بزراعت کسی سرهادی کاه گرفته یك برك ازان نخوردی و
درندگان و وحشیان در میان آن شهر جای گرفته بودند وضرر انها بکسی نمیرسید پس
دران اسواق کثیره وامتعهٔ غیر متناهیه بود واسباب عیش وفراغت دران آماده
بود وخلایق بر وبحر دران آینده ورونده ومردم آن از روی قواعد وآداب بهترین
خلایق روی زمین ودر امانت ودیانت وراستی بیقرین وچون در بازار کسی متاعی
خویك ویا مزرعی ابتیاع نمودی بایع متعرض دادن ثمن آن نمیشد وبمشتری میگفت وجه
آن بگذار برو وجمیع معاملات ایشان چنین بود ودر میان ایشان کلام لغو وبیهوده
نبود واز غیبت وسفاهت ودروغ وسخن چینی احتراز داشتند وهرگاه وقت نماز میشد
وموذن اذان میگفت همهٔ مردمان از مردان وزنان بنماز حاضر میشدند وبعد از
وظایف طاعت وعبادت بمنازل خود مراجعت میکردند وچون آن شهر عدیم النظیر
وبیمثل را دیدیم واز سلوك وطرز آن تعجب کردیم بحضور پادشاه آن مامور شدیم پس
ما را در آوردند بباغی آراسته ودر میان آن گنبدی از قصب ساخته بودند ودر
دور آن انهار عظیم جاری گشته بود وپادشاه در آن مکان بر مسند داوری نشسته و
جمعی در خدمت او کمر اخلاص ومتابعت بر میان بسته بود در آن حال موذن اذان واقامه
گفت دران ساعت ساحت آن بستان وسیع وعرصهٔ فسیح آن از مردم آن شهر پر گردید
وپادشاه امامت کرده ومردم اقتدا باو نموده ونماز جماعت گذاردند ودر افعال واقوال
کمال خضوع وخشوع را مرعی داشتند وبعد از ادای نماز پادشاه بجانب ما دردمندان
التفات نموده فرمود که ایشانند که تازه رسیدند وداخل شهر ما گردیدند گفتیم بلی یا
ابن صاحب الامر ما شنیده بودیم که مردم آن شهر او را چنین خطاب وتحیت یا ابن صاحب
الامر میگویند پس حضرت سلطان بما دلداری داد ومهربانی نمود ومرحبا فرمود واز
سبب ورود ما بآنجا پرسید وفرمود که تجارید ویا مهمانید عرض کردیم که تاجرانیم
وبر احسان سلطان وبر خوان انعام او مهمان پس از مذهب وملت ما پرسید فرمود
در میان شما کدام است که کمر اسلام بر میان جان بسته وامرها ونهی های ایمان را
منقاد گشته اند وکدامند که در بیابان ضلالت مانده وبصحرای دلگشای ایمان
وعرفان نرسیدند پس ما حقیقت هر یك را معروض داشته وبر سرایر قلوب یکیك
ما را مطلع گردید آنگاه فرمود مسلمانان فرقه های بسیارند وشما از کدام فرقه اید
ودر میان ما شخصی بود مشهور بمقری نام او روزبهان بن احمد اهوازی ودر ملت
ومذهب تابع شافعی آغاز تکلم کرد واظهار عقیدهٔ خود نمود وسلطان فرمود که در
میان اینجماعت کدامند که با تو در این ملت سر موافقت دارند گفت همه با من

متفقند وشافعی را امام ومقتدی میدانند الاحسان بن غیث که مالکی است سلطان فرمود ای شافعی تو قایل باجماع گردیده وعمل بقیاس میکنی گفت بلی یا ابن صاحب الامر سلطان خواست که او را از تلاطم طوفان شقاوت مخالفت نجات داده بساحل سعادت هدایت رساند فرمود ای شافعی ایهٔ مباهله را خوانده و یاد داری گفت بلی یا ابن صاحب الامر فرمود کدام است گفت کریمهٔ قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ اَبْنَائَنَا وَاَبْنَائَكُمْ وَنِسَائَنَا وَنِسَائَكُمْ وَاَنْفُسَنَا وَاَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللّٰهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ فرمود که قسم میدهم ترا بخداوند مراد خداوند ورسول مختار ازین ابناء و انفس چه کسانند روزبهان خاموش شد پادشاه فرمود قسم میدهم ترا بخداوند در سلک اصحاب کسا کسی دیگر بوده بغیر از رسول خدا و علی مرتضی و فاطمه سیدة النساء و حسن مجتبی و حسین شهید بکربلا روزبهان گفت نه یا ابن صاحب الامر فرمود که این ایهٔ شریفه نازل نشده مگر در شان ایشان و مختص نشده این ایه مگر به ایشان نه دیگران پس فرمود ای شافعی قسم یاد میکنم که هر که حضرت سبحان او را از رجس معاصی و لوث مناهی پاک گردانیده طهارت و عصمت او بنص کتاب رب الارباب ثابت شده ایا اهل ضلال میتوانند که نقصی بکمال او رسانند گفت نه یا ابن صاحب الامر فرمود بخدا سوگند که مراد حقتعالی اصحاب کسا است که اراده خداوند تعلق گرفته بانکه خطایا و سیئات را از ایشان دور دارد تا دامن عصمت ایشان بغبار عصیان خداوند الوده نگردد و از صغیره و کبیره معصوم باشند پس بفصاحت لسان و طلاقت بیان حدیثی ادا نمود که دیدها گریان و سینه ها پر از ایمان گردید و شافعی برخاسته گفت عفوا عفوا یا ابن صاحب الامر نسب عالی خود را بیان فرما و این گم گشتهٔ وادی ضلالت را هدایت فرما پس حضرت سلطان بزبان حقایق بیان خود فرمود من طاهر پسر حضرت محمد بن الحسن عسکری ابن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابیطالب علیهم و علی بن ابیطالب همان است که خداوند این ایه را در شان او نازل فرموده وَكُلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُبِينٍ واللّٰه که مراد رب العالمین از کلمهٔ تامهٔ امام مبین حضرت امیر المومنین و امام المتقین و سید الوصیین و قائد الغر المحجلین علی بن ابیطالب است که خلیفهٔ بلافصل خاتم النبیین است و هیچکس را نرسد که بعد از حضرت رسالت صلی اللّٰه علیه واله ارتکاب امر خلافت نماید بغیر شاه ولایت و ماه خطهٔ هدایت و ایهٔ کریمهٔ ذُرِّيَّةً بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ در شان ما نازل شده و ما را خداوند باین مراتب عالیه اختصاص داده پس فرمود ای شافعی مائیم ذریهٔ رسول خداوند و مائیم اولی الامر روزبهان چون استماع سخنان هدایت بیان شاهزادهٔ عالیشان نمود بسبب تحمل نور معرفت و ایمان بیهوش گردید وچون

بهوش باز آمد بتوفیق هدایت ربانی ایمان آورد وگفت حمد برخداوندی را که دولت
عرفان نصیب من نمود وخلعت ایمان بمن پوشانید واز ظلمت تقلید گذشتگان بفضای
فرح فزای نور ایمان رسانید پس آن سرور دین ومرکز دایرهٔ یقین فرمود که ما را بدار
الضیافة ومهمانخانه بردند وبکمال اعزاز واکرام برای ما غذا کردند وهشت روز بر
مائدهٔ جود واحسان آن شاهزادهٔ عالمیان میهمان بودیم ومردم آن شهر بدیدن
ما آمدند وعزت ومهربانی کردند وغریب نوازی نمودند شعر مردم آن
جمله فرشته سرشت خوشدل وخوش خوی چو اهل بهشت وبعد از هشت روز
مردم آن شهر از آن بزرگوار اذن گرفتند که ما را ضیافت کنند پس التماس ایشان
قبول شد وایشان بکمال شادی وخوشحالی بوظایف ورعایت ضیافت ما پرداختند
وبمطاعم لذیذه وملابس شهیه ما را ضیافت نمودند وطول وعرض آن شهر پر سرور
دو ماه راه بود وسوارتند رفتار بکمتر از دو ماه قطع مسافت آن را نمینمود واهل
آن شهر نقل کردند که چون از این شهر میگذری شهری است رایقه نام ووالی وحاکم
آن قاسم بن صاحب الامر است وطول وعرض آن برابر این شهر است ومردم آن
بحسب خَلق وخُلق وصلاح وسداد ورفاهیت وفراغ بال مانند مردم این شهرند
چون از آن شهر بگذرند بشهری دیگر رسند در رنگ وخوشحالی این شهر نام آن
صافیه است ووالی آن ابراهیم بن صاحب الامر است وبعد از آن شهریست بهمه
زینتهای دینیه ودنیویه آراسته نام آن طلوم وحاکم آن عبد الرحمن بن صاحب
الامر است ودر حوالی آن شهر بازارهای عظیمه ومزارع کثیره که طول آن دو ماه
راه است ومنتهی میشود بشهری عناطیس ونام حاکم آن هاشم بن صاحب الامر
است ومسافت طول وعرض آن چهار ماه راه است ودر حوالی آن مزارع بسیار
ومراتع بیشمار است مزین بکثرت انهار وخضرت اشجار ونضرت انهار و
لطافت اثمار نمونهٔ جَنّاتٌ تَجْرِی مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهار فرد میکند هردم ندا از
آسمان روح الامین هٰذِهِ جَنّاتُ عَدْنٍ فَادْخُلُوهَا خالِدِینَ هر که بر سبیل
عبور بر آن خطهٔ موفور السرور آید از دل که شهرستان بدن است رخصت خروج
نیابد القصه بوزیر گفت که طول وعرض مملکت مذکوره یکساله راه است و
سکنهٔ آن که نا محدودند بالتمام مؤمن وشیعه وقائل بتولای خداوند و
رسول او وائمهٔ اثنا عشر‌اند وتبرا از دشمنان ایشان میکنند ومجموع ایشان بخضوع
وخشوع اقامهٔ نماز وادای زکوة نمایند وآن را بمصارف شرعیه میرسانند و
امر بمعروف نموده واز منکر نهی میکنند حکام ایشان اولاد حضرت صاحب الزمان

رمد ار ایشان ترویج احکام ایمان و بحسب عدد زیاده از کافهٔ مردمان است و
میگفتند این امصار و بلاد و کافهٔ خلایق و عباد نسبت بحضرت صاحب الامر کمر
انقیاد و ایقان ایمان بر میان جان بسته اند خود را از غلامان آنحضرت میدانند
و چون گمان مردم این بود که در آن سال آن برگزیدهٔ ملک متعال شهر زاهره را بنور
قدوم بهجت لزوم منور خواهد ساخت مدتی انتظار ملازمت آنحضرت کشیدیم
عاقبت از آن دولت ربانی محروم مانده روانهٔ دیار خود شدیم و اما روزبهان و حسان
بجهت دیدن حضرت صاحب الزمان و مشاهدهٔ طلعت نورانی آن خلاصهٔ مردمان
توقف نمودند و در مراجعت با ما موافقت نکردند و چون این قصهٔ غریبه بگوش هوش
حضار رسید و از شنیدن این قصهٔ عجیبه خوشحال شدند عون الدین وزیر برخاسته
و بحجرهٔ خاصهٔ خود رفته اهل مجلس را یک بیک طلبید و در اظهار نکردن این اخبار
از ایشان عهد و میثاق گرفت و مبالغه و الحاح بسیار در عدم افشای این اسرار نمود و
گفت که زینهار که اظهار این اخبار مکنید و این راز را پنهان دارید زیرا که دشمنان
شما بقتل شما بر میخیزند و خون شما را میریزند و ما از خوف و ترس دشمنان خاندان
و از بیم اعادی و ذراری پیغمبر آخر الزمان جرئت اظهار این راز را نکردیم و هر کدام که یکدیگر را
ملاقات میکردیم یکی مبادرت نموده میگفت آیا بخاطر داری ماه رمضان معهود
و آن قصهٔ غریب و دیگری در جواب او میگفت بلی یاد دارم و لکن اخفاء و کتمان نما و
سر حضرت صاحب الزمان را ظاهر مکن و از خون خودت بترس تمام شد مؤلف
میگوید این قصه را در عداد آن چهل حکایت ذکر نکردم از جهت اینکه در این قصه
کسی مدعی دیدن حضرت صاحب الامر نشده و این قصه را مؤید و تأکید اوردم بصدق
و راستی حکایت چهلم از بودن بلاد غریبه و ولایات عجیبه و اولاد متعدده از برای
حضرت صاحب الامر و اما بودن اولاد از برای آنحضرت پس از واضحات است
زیرا که در زیارات و روایات ذکر اولاد آنحضرت بسیار شد و چنانچه بر خود حضرت
صاحب الامر سلام و صلوات وارد شده و همچنین بر اولاد آنحضرت و مرحوم حاجی میرزا
حسین نوری نور الله مرقده دوازده حدیث معتبر نقل کرده از کتب معتبره در بودن
اولاد برای آنحضرت و ذکر صلوات و سلام بر ایشان و مناقب و فضل ایشان و اثبات
این مطلب زیادتر از این محتاج ببیان نیست و اما شبههٔ استبعاد این بلاد و ولایات
و جزیره ها که در این قصه و در حکایت چهلم بود چنانچه بعضی از اهل اسلام و غیر
کرده اند و بمجرد اینکه خودشان آنها را ندیدند انکار وجود آنها را میکنند پس
جواب آنها از واضحات است و شبههٔ ایشان در باطل بودن از بدیهیات است

زیرا که اصل ان شبهه ناشی است از ندیدن انها ان بلاد را که با استعداد تمام مشغول سیر و سیاحت و تشخیص طول و عرض صحراها و دریاها شدند و مکرر تا بقطب شمالی رفتند و از طرف شرق و غرب تمام دوده را طی کردند و تا بحال بچنین جزایر و بلاد واقف نشدند و این شبهه اگر از انها است که قائل بوجود واجب الوجود نبودند پس باید اول از برای انها وجود واجب الوجود تبارک وتعالی را اثبات کرد و قدرت و عظمت و حکمت او را باید ثابت نمود که خداوند قادر و حکیمی است که هر چه میخواهد میکند و هر چیز را خواسته باشد بهر نحو خلق میکند هر چند که مردمان ندانند و نبینند و عقل ایشان بکنه آن نرسد و از چگونگی ان چیز نفهمد و بعد از انکه وجود همچنین خداوند حکیم و علیم و قادر مختار علی الاطلاق ثابت شد و از برای او پیغمبری و خلیفهٔ لازم گردید که هر چه بگوید از جانب خداوند باشد و از هر چه خبر دهد موافق حکم و اعلام او گردد پس بعد از این راه استبعاد و شبهه در وجود این بلاد رفع میشود و قبل از اثبات توحید و نبوت جواب این شبهه داده نمیشود و اثبات اصول الدین را کلیةً در کتابهای بسیار علماء اخیار اهل اسلام و ایمان بدلیلهای واضحه و برهانهای قاطعه کردند و صدق و راستی پیغمبر آخر الزمان از واضحات شده و کتاب او که قران است از بدیهیات گردیده و در ان کتاب شریف خبر از غیب داده و همهٔ انها بعد از زمانی بوجود امد از انجمله در سورهٔ مبارکهٔ اِنَّا اَعْطَیْنٰاکَ الْکَوْثَرَ خبر داده بود که از یکنفر دخترش که اولاد او منحصر بآن دختر بود بعد از خودش که حضرت فاطمهٔ زهراء باشد با اینکه از آن یکنفر دختر کوتاه عمر و مجهول القدر و کم زندگانی او نسل کثیر و اولاد بسیار و ذریهٔ بیشمار بوجود خواهد امد و هر قدر از اولاد ان دخترش را بکشند و تلف کنند و از جائی بجائی دور نمایند باز نسل او تمام نخواهد شد و روز بروز زیاد خواهند گشت و این خبر را یک هزار و سیصد و سی سال قبل از این داده است و حالا همچنین شد و بلکه قبل از این سالها است که این وعدهٔ قرانی ظاهر گردیده زیرا که هیچ مملکت و ولایت و هیچ شهری و بلکه قریهٔ نباشد مگر انکه در انجا یکی و یا دو و یا زیادتر از اولاد آن دختر معظمه میشود که از طرف پدر و یا مادر بآن خاتون محترم منسوب گردد بلکه حقیر در این مجلس معتبری و معتد به ندید که در ان یکنفر از سادات نباشد که از طرف پدر و یا مادر نسبت به پیغمبر صلی الله علیه و آله نداشته باشد و ان مجلس باشد که در ان یکی از سادات پدری و مادری نباشد و این یکی از معجزات قران است و این شبهه و استبعاد اگر از اهل اسلام است بعد از جواب اول میگوئیم که این شبهه جا ندارد بعد

از تصدیق قرآن وانقیاد باحکام اسلام از جانب خداوند عالم اما اوّلاً پس چنانکه
گفته شد که خداوند حکیم علیم قادر است که چیزی را خلق کند واز نظر خلق مخفی
نماید وهرچه مخلوق شده لازم نیست که همه انها را مردم بدانند وبفهمند وببینند
واما ثانیاً پس سدّ اسکندر ویاجوج وماجوج وبهشت وباغ شدّاد که از برای
خودش جنت ساخته بود وکهف اصحاب کهف در قرآن است وهرسه تای انها
بنص قرآن دراین زمان موجود است ودر زمان معویه کسی بهشت شدّاد را دید
ودر دوره ان حضرت رسول جمعی از صحابه اصحاب کهف را در کهف شان دیدند
سدّ اسکندر در تواریخ نیز موجود است وبا وجود این نه سدّ معلوم ونه کهف معروف
ونه بهشت شدّاد ظاهر است ونه کسی از سیّاحان صحرا ودریا از اینها خبری داده ودر
صحرای اندلس یک شهر بزرگی حضرت سلیمان بمباشرت اجنّه بنا کرده ودارای
ملوک ان را یافت ودر زمان عبد الملک عامل او که در مغرب حاکم بود نیز یافته و
ابیات چند در دیوار ان پیدا کرد وبعبد الملک فرستاد ودیوار های ان از مس است
وتفصیل ان در زهر ربیع مذکور واختصاراً در نجم الثاقب مزبور است وباوجود
انکه چندین سال است که ولایات اندلس در تصرّف فرنگیان است وانها با ان
اطّلاع کلی واستعداد که دارند ابداً چیزی ندیدند پس همچنانکه این چهار چیز مخفی
ومستور مانده وکسی از اینها خبر ندارد همچنین ان بلاد حضرت صاحب الامر
مخفی مانده وهر کس آنها را ندیده وثالثاً اگر کسی بان جزیره ها برود وبجای آنها
رسد وانها را نبیند حق سؤال دارد واما اگر نتوانست بانجاها برود وممکن نشد
برای کسیکه بآن محل ومکان برسد پس چگونه اعتراض وایراد تواند کرد وکدام
کسی از بحر ابیض بآن طرف رفته وکشتی که از دریای سفید عبور کرده وخداوند چنان
که حضرت صاحب الامر را از نظر مردمان غائب فرموده وهمچنین بلاد انحضرت را
مثل خود از نظر اجانب مخفی کرده همچنانکه در حکایت جزیره خضراء شیخ محمد ناخدا
گفت که کشتی دشمنان بانجا نمیرسد ودر دریای سفید غرق میشود ودر قصّه
ورنهان وحسان کشتیبان ایشان گفت من هرگز دریای زاهره را ندیدم وبآن
نرفتم وان نواحی را مشاهده ننمودم الحاصل انکه میگوید من تمام دریای محیط را
وغیر آن از دریا ها را سیر وسیاحت کردم وهمچنین جزیره ها وبلاد را ندیدم دروغ
محض وکذب صرف است وکسی که ان را راستی گومیداند احمق است ومثل گوینده
سفیه است کدام کس قدرت دارد که تمام روی زمین را سیر کند وکی توانائی
دارد که همه دریا ها را سیاحت وگردش نماید با انکه دریا سه مقابل صحرا وبیابان است



و این کشتیها از ترس انکه مبادا راه را گم نماید از خط خودش تجاوز نمیکند و با وجود
این کدام کذاب ادعا کرده که من تمام دریاها را سیر کردم و کدام سفینه این را تصدیق
میکند و ینکی دنیا که مملکت بزرک و اهالی زیاد دارد تا چندین سال قبل از این کسی از
فرنگیان و سیاحان ان را نمیدانست و اهل ینکی دنیا نیز ندانسته بودند که این طرف
دریا کسی هست یا نه و ان بلاد و جزایر حضرت صاحب الامر تا بزمان ظهور انحضرت
مثل ینکی دنیا باشد و بعد از ظهور او ظاهر گردد چنانکه ینکی دنیا بعد از مدتی ظاهر
شد و با وجود انکه فرقها است میان انها و ینکی دنیا ای بسا ابلیس ادم روی هست
پس بهر دستی نباید داد دست و بسخن هر کس نباید گوش نمود و بگفته چند نفر که
عیوبات و نقصهای بسیار دارند گوش نباید داد و اخبار صحیحه را در مقابل سخن
انها نباید رد کرد و در اینجا علماء اعلام اشاعره که فعلاً اکثر اهل اسلام و بیشتر اهل
سنت هستند در مقام بیان عموم قدرت خداوند و تاثیر نداشتن هیچ سببی و موثری
مگر اراده و مشیت از حضرت حقتعالی فرموده اند که جایز است در پیش روی ما
کوههای بلند باشد که ارتفاع ان از زمین باشد تا اسمان و انها متلألؤ باشد
برنگهای گوناگون و مانعی نباشد میان ما و انها و نور افتاب بر انها تابیده باشد و انها
بسبب تابش شعاع افتاب درخشنده باشند و چشم و صاحب چشم هم سالم و در
ان عیبی و افتی نباشد و میان او و ان کوهها کمتر از یک وجب باشد و با اینحال
ان کوهها را نبینند و باز فرموده اند که جایز است دربیابانی که خالی باشد از ادم و
طول و عرض ان صد فرسخ باشد در صد فرسخ و ان بیابان پر باشد از خلایق و بقدری که
شماره انها را احدی غیر خداوند و ایشان در ان بیابان مشغول باشند بمحاربه
و مجادله و جنک و جدال و تیر انداز و حمله کردن بر همدیگر با شمشیرها و نیزه ها
و همه ایشان سوار اسبان تند رو باشند که حصر ندارند و با وجود این انسانی در حوالی
سیر کند در طول و عرض ان بیابان بخط مستقیم و یا غیر مستقیم بنحویکه سیر او
احاطه کند بر تمام قطعات ان بیابان و شخص اسب خود را بتازد و در انجا با اینحال
نشنود هیچ حسی و حرکتی از انجماعت و نبیند صورت احدی از ایشان را و در سیر
خود بر نخورد و مصادم نشود یکی از ایشان را و نه اسب ایشان را بلکه در جمیع حالات
سیر انها منحرف شوند از او و بطرف راست یا چپ کناره کنند از او و دور شوند
و هیچ صدمه و افتی بان شخص نرسد و انها نیز او را نبینند و نظایر این مثالها
که مضمون و محصل انها اعتقادات تمام اشعریه است چنانکه حاصل اینها را
شارح قوشچی در شرح تجرید خواجه نصیر طوسی فرموده است و بر محدث محقق

نوری اعلی الله اعلامه از ایشان نقل کرده است پس وقتیکه این نحو از مثالها باعتقاد
جماعت اهل سنت در عموم قدرت خداوند صحیح شد و ممکن گردید و بیشتر اهل اسلام بر
ان اعتقاد کردند و قدرت خداوند را بر این نحو چیزها قائل شدند و منکر اینها را منکر
قدرت خدا تعالی دانستند پس چه استبعاد دارد و چه محال لازم میاید در وجود
بلاد عظیمه و جزایر کثیره در دریای محیط و غیر ان از دریاها و ان طرف انها که حاکم
ان شهرها از اولاد حضرت صاحب الامر بوده باشند و مردم این اطراف و جوانب
بان بلاد راه نداشته باشند و انها را ندیده و نشناسند و کیفیت انها را ندانند بلکه
استبعاد این مثالها زیادتر است از وجود ان شهرها و جزیره ها و خصوصا ان بلاد را
بعضی از اشخاص دیدند و بانجاها رفتند و مدتی ماندند و از درا هم و دنانیر و بعضی
چیزهای انجاها را مثل گندم اوردند بخلاف ان مثالها که تا بحال احدی از اهل
اسلام و غیر ایشان ندیده و کسی نقل نکرده و بلکه انها بیان عموم قدرت خداوند است
و حقتعالی را قادر مطلق دانستن است و قدرت را از خدا تعالی سلب نکردن است
و حضرت عز و جل را بر جمیع اشیا قادر علی الاطلاق اعتقاد کردن است و معنی اِنَّ
اللهَ عَلیٰ کُلِّ شَیْءٍ قَدِیرٌ همین است که در ایات قرانی وارد شده است و اما خاصه این
بد رستیکه خداوند فرموده وَاِذَا قَرَأْتَ الْقُرْاٰنَ جَعَلْنَا بَیْنَکَ وَبَیْنَ الَّذِیْنَ لَا یُؤْمِنُوْنَ
بِالْاٰخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُوْرًا یعنی وقتیکه قران بخوانی قرار میدهیم میان تو و انکسانیکه باخرت
ایمان نیاورند پرده پوشنده که ترا نبینند و بتو اذیت نکنند پس درین ایه خداوند
وعده داده که پیغمبر را از چشم دشمنان او مخفی کند در وقت قران خواندن و مفسرین
سنی و شیعی در تفسیر این ایه روایت کرده اند که ایه شریفه نازل شده در اذیت ابوسفیان
و نضر بن حارث و ابوجهل و ام جمیل خواهر ابوسفیان زن ابی لهب که حضرت پیغمبر را
اذیت میکردند که پوشانید خداوند انحضرت را از چشم ایشان انگاه که قران میخواند
پس میامدند نزد انحضرت و از او میگذشتند و او را نمیدیدند و نمیتوانستند که او را
اذیت نمایند و نیز قطب راوندی در خرایج روایت کرده که انحضرت نماز میکرد مقابل
حجر اسود و استقبال میکرد کعبه و بیت المقدس را پس دیده نمیشد تا انکه از نماز
فارغ میشد و نیز روایت کرده که روزی ابوبکر در نزد انحضرت نشسته بود که ام جمیل
امد و میخواست که بانحضرت ازاری برساند ابوبکر عرض کرد که یا رسول الله از ین
مکان کناره شوید حضرت فرمود که مرا نمی بیند پس ام جمیل امد و نزد انحضرت
بسیار ایستاد و با ابوبکر گفت که محمد را دیدی گفت نه پس برگشت و از ین قبیل اخبار
در کتب معتبره عامه و خاصه بسیار است پس وقتیکه ممکن شد بودن کسی در میان

جماعتی که انجماعت او را نبینند و او همهٔ انها را دیده باشد و در میان انها مشغول قرائت و ذکر و تسبیح و تهلیل باشد و ابداً کسی او را ندیده باشد و صدای او را نشنود پس چه استبعاد دارد و چه جای شبهه است که چنین بلاد عظیمه و جزایر معتبره در صحراها و یا در دریاها بوده باشد و خداوند چشم همه را از آنها بپوشاند و اگر اتفاقاً عبور جمعی از انجا بیفتد بجز صحرای خالی و دریای بی آبادانی چیزی دیگری ندیده باشند و ابداً از ان بلاد مطلع نشوند و ایضاً روایت کرده‌اند که چون اضطراب ابوبکر در شب غار از ترس دشمنان بسیار شد و حضرت پیغمبر باو موعظه و نصیحت کرد و بشارت سلامتی داد قلبش ارام نشد و قوهٔ بشریت او تمام شد پس انحضرت از جهت اطمینان ابابکر پای مبارک خود را بیک طرف غار زد و از انجا دری باز شد و دریائی و در ان دریا کشتی ظاهر گشت پس حضرت باو فرمود مترس زیرا که اگر کفار داخل غار شدند ما از این در بیرون رفته و در این کشتی حاضر نشسته میرویم و کسی از ایشان بما نمیرسد پس ابوبکر اسوده شد پس وقتیکه ممکن شد که در غار دریا و کشتی باشد بقدرت خداوند از جهت اسودگی ابوبکر که صحابهٔ پیغمبر بود و ان کافران ابوبکر را نبینند و نه دریا و نه کشتی دیده باشند و نه صدای او را و فریاد و نالهٔ او را شنیده باشند پس چه استبعاد و شبهه دارد در اینکه در میان دریا و یا وسط صحرا جمعی از اولاد همان پیغمبر بدعای انحضرت در جزیره‌ها بوده باشند و از نظر اجانب مخفی شوند و اگر کسی بانجا برود ایشان را نبیند و از شر دشمنان تا بظهور امام ایشان محفوظ باشند و ان خداوند قادر چنانکه از برای ابوبکر صحابهٔ رسول الله دریا و کشتی ظاهر کرد در میان غار و او را از نظر دشمنان مخفی نمود پس ان قادر سبحان قدرت دارد که در میان دریای بزرگ و صحرای وسیع بلاد عظیمه خلق کند و جمعی از ذریهٔ رسول خودش در ان بلاد مستور باشند و کسی ایشان را نبیند تا بمدت مدید و اگر بگوئید که جماعت کفار حضرت رسول را با ابوبکر ندیدند چنانکه در احادیث سابقه ذکر شد از جهت اعجاز حضرت پیغمبر بود پس در جواب اولاً میگوئیم که مخفی بودن بلاد اولاد حضرت صاحب الامر و خود ایشان نیز از جهت معجزهٔ حضرت پیغمبر است زیرا که ایشان از ذریهٔ انحضرتند که شاید انحضرت در خصوص ذریهٔ خود حضرت مهدی و اولاد او دعا کرده که خداوند ایشان را از نظر مردمان با بلاد ایشان مخفی نماید و ضرر مردم بانها نرسد و ثانیاً میگوئیم که مخفی ماندن و محفوظ شدن از شر خلق و ندیدن ایشان مختص بحضرت رسول و صحابهٔ او نیست و بلکه این مخفی قدرت نمائی خداوند در بارهٔ بعضی از اشخاص شده است چنانکه علماء اعلام اهل سنت و شیعه نقل کرده‌اند و از طرایف و لطایف حکایات شمرده‌اند و غیر و از ابادی

نیز در قاموس در باب عین فرموده که عَبُّود مثل تَنُّور مردیست بسیار خواب که
هفت سال در جای هیزم کشی خود در خواب بود و در حدیث است که اول کسی که
داخل بهشت میشود عبد سودی است که اورا عَبُّود میگویند و سبب آن آنست که خداوند
پیغمبری را فرستاد بسوی اهل قریه پس ایمان نیاورد باو احدی مگر همین غلام سیاه و اینکه
قوم آن پیغمبر چاهی برای او کندند پس اورا بان چاه انداختند و سر آن چاه را با سنگی
گرفتند پس این غلام سیاه بیرون میرفت و هیزم جمع میکرد و هیزم را میفروخت و
بآن از برای او آب و طعام میخرید آنگاه میآمد بنزد آن چاه پس خداوند اورا اعانت
میکرد در برداشتن آن سنگ پس آن را برمیداشت و آن آب و طعام را برای او سرازیر
میکرد و آن غلام سیاه روزی هیزم جمع کرد پس نشست که قدری استراحت بکند پس
بطرف چپ خود افتاد پس خوابید هفت سال و بعد از آن بیدار شد و او اعتقاد نداشت
مگر یک ساعتی از روز خوابیدن را پس هیزم خود را چنانکه گذاشته بود برداشت و
بآن قریه آورد و فروخت آنگاه بنزد آن چاه رفت پس آن پیغمبر را در آنجا ندید و
آن قوم پشیمان شده بودند و آن پیغمبر را بیرون آورده بودند پس آن پیغمبر از حال
آن سیاه سؤال میکرد پس میگفتند که ما نمیدانیم که او در کجا است تا آنکه آن غلام
سیاه خودش آمد پس باو مثل میزنند برای کسیکه بسیار میخوابد و زمخشری که
از بزرگان علماء اهل سنت است در کتاب ربیع الابرار باین حکایت اشاره کرده و
درین حکایت جواب است از همه استبعادات اهل اسلام زیراکه ماندن غلام سیاه
هفت سال بی آب و نان در زیر آفتاب و باد و باران و محل تردد جانوران و درندگان
زنده و سالم و مخفی بودن او درین مدت مدید بمردمان و خصوصا با اهل آن قریه
با آنکه در محل خاص معروف خوابیده بود و چگونه احتمال میشود داد که درین هفت
سال عبور احدی بآنجا نیفتاد و اهل آن قریه درین مدت محتاج بهیزم نشدند
و هیزم کشی بآنجا نرفت و درندگان اورا ندیدند پس معلوم میشود که همه اینها
بقدرت خداوند بوده است و بتقدیر الهی شده است و درین حکایت حکمت و مصلحت
بوده است هرچندیکه مردم آن را نداشند پس وقتیکه این قضیه ممکن شد و بلکه
حتمی و بدیهی گردید پس چرا ممکن نباشد وجود بلاد و اولاد از برای حضرت صاحب
الامر و مخفی بودن آن بلاد از نظر مردم مثل عَبُّود و چنانکه در قضیهٔ عبود و مخفی
بودن آن در این مدت مدید مصلحت است و حکمت است در نزد خداوند
حکیم همچنین در مخفی بودن بلاد و اولاد آنحضرت حکمت و مصلحت است هرچندیکه
مردم آن را ندانسته و از سر آن مطلع نشوند و جوابهای این نحو از شبهات و در



تأمل و تردد درین حکایات و روایات مزبوره بسیار است و درین باب اکتفا نمودم بذکر همین پنج جواب و در اینها کفایت است از برای طالب هدایت و اینها وافی است برای کسیکه از عناد و تعصب تجنب کند و حکایاتی که مشتمل است بدیدن بعضی مؤمنین حضرت صاحب الامر علیه السلام را بسیار است و در کتب غیبت علماء اعلام جمله از آنها مذکور و در هر یکی حکایات مخصوصه مزبوره است و بلکه سال بسال و ماه بماه زیاد میشود و اتفاق میافتد و درماندگان را و گم شدگان را در همه اوقات نجات میدهند چنانکه در حکایت یاقوت روغن فروش حلی خود حضرت صاحب الامر اشاره باین مطلب فرمود پس بنابراین حکایت درماندگان و اشخاصیکه آنحضرت را دیدند و از او مشاهده معجزه کردند حد و حصر ندارند و در هر وقت از ایشان اتفاق میافتد و واقع میشود و مرحوم محدث ماهر و محقق کامل حاج میرزا حسین نوری نور الله مرقده در نجم الثاقب صد حکایت از این قبیل نقل کرده و حقیر در اینجا اکتفا کرد بهمین چهل حکایت از جهت موافقت این باب با سایر ابواب کتاب و تا آنکه اینها نمونه باشد از معجزات آن حضرت و این چهل حکایت یک دلیل گردد برای آنکه آنحضرت پناه درماندگان و ملجأ بیچارگان است و در هر جا و با هر لباس دیده میشود و امّا جواب از حدیث تکذیب دیدن آنحضرت در زمان غیبت کبری چنانکه در باب هشتم ذکر شد که آنحضرت بعلی بن محمد سمری نوشت که نائب خاص آن بزرگوار بود قبل از غیبت کبری که بدرستیکه تو فوت خواهی شد بعد از شش روز پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن باحدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو پس بتحقیق که واقع شد غیبت تامه پس ظهوری نیست مگر بعد از اذن خداوند تعالی و این ظهور بعد از طول زمان و قساوت قلبها و پر شدن زمین است از ظلم و جور و زود است که میآید از شیعه من کسیکه مدعی مشاهده من است آگاه باشید که هر کس ادعا کند مشاهده را قبل از خروج سفیانی و صیحه آسمانی پس او کذاب و دروغگو و افتراء گوینده است و لا حول و لا قوة الا بالله پس میگوئیم بعون الله تعالی جواب اوّل آنکه مراد از این حدیث و بعنوان تکذیب آنکسانی است که ادعاء مشاهده کنند با نیابت و رساندن اخبار از جانب آنحضرت بسوی شیعه چنانچه نائبان و سفیران آنحضرت داشتند در غیبت صغری و این جواب را علامه مجلسی در بحار فرموده است اعلی الله اعلامه و مؤید این جواب است آنچه که علماء اعلام با وجود این حدیث و بعنوان این حکایات و قصص را در کتب معتبره خود شان نقل کرده اند حتی شیخ طوسی قدس سره که ناقل حدیث تکذیب مشاهده است اعتقاد بمشاهده آنحضرت دارد و باین

نحو حکایات و قصص اعتماد دارد چنانچه از کتاب غیبت او معلوم است و علماء شیعه
در هر طبقه از قدیم تا بحال امثال این وقایع را قبول دارند و در کتب خود ثبت و ضبط
کرده اند و بآنها استدلال فرموده اند و اعتنا نموده اند و از یکدیگر گرفته اند و از هر
موثوق که اطمینان بصدق و راستی او دارند نقل امثال انها را کردند و تصدیق فرموده اند
مثل سید بن طاوس و مجلسی و بحر العلوم و مقدس اردبیلی و سید نعمت الله جزایری
و غیر ایشان از محدثین و محققین پس نقل کردن ایشان این حکایات را در هر زمان دلیل
واضح است بر اینکه آن حدیث در ظاهرش نیست و مراد از آن ادعای نیابت است و یا
چیزی دیگر است وجواب دوم ازین حدیث همان است که از حکایت جزیرهٔ خضراء
معلوم گردید زیرا که در حکایت چهلم زین الدین عامل کامل و عالم فاضل علی بن
فاضل بسید بزرگوار شمس الدین عرض کرد که ای سید من ما روایت کردیم از مشایخ
خود که حضرت صاحب الامر فرموده که هر که در غیبت کبری بگوید که مرا دیده بتحقیق
که دروغ گفته پس با وجود این چگونه در میان شما کسی است که میگوید من آنحضرت را
دیده ام فرموده است میگوئی آنحضرت این را فرمود در آن زمان بسبب بسیاری دشمنان
از اهل بیت خود و غیر ایشان از فراعنهٔ زمان از خلفای بنی عباس حتی آنکه شیعیان
در آن زمان یکدیگر را منع میکردند از ذکر کردن احوال آنحضرت و اکنون زمان طول
کشیده و دشمنان از او مایوس گردیدند و بلاد ما از ظالمان و ظلم ایشان دور است
و ببرکت آنحضرت دشمنان نمیتوانند که بما برسند تا آخر و این وجه که جناب سید
عالم بزرگوار فرموده جاری است در اکثر بلاد دوستان آنحضرت و حاصل این جواب
آنست که دشمنان آنحضرت را نمی بینند و هر که از غیر دوستان او بگوید که من او را
دیدم او دروغگو است و البته مشاهده کنندهٔ او از موالی و دوستان خواهد شد و لو
بعد از زمانی جواب سیم آنکه حدیث تکذیب حمل شود بصورت شناختن آن
حضرت در حال مشاهده چنانکه بحر العلوم در کتاب رجال فرمود که آنکه مشاهده
که ممنوع شده اینست که مشاهده کنند امام علیه السلام را و بدانند که او است حضرت
حجة در الحالیکه مشاهده میکنند آنحضرت را تمام شد و اکثر این حکایات ازین قبیل
است که آنحضرت را نشناخته اند در حال مشاهده جواب چهارم آنکه حدیث تکذیب
حمل شود بدیدن غیر خواص و این قصص و حکایات و روایات حمل شود بمشاهدهٔ
خواص و شناختن اولیاء و خواص شیعیان آنحضرت چنانچه باز سید بحر العلوم اعلی
الله مقامه باین وجه اشاره فرموده در آن کتاب که گاه است که منع شود امتناع
مشاهده در شأن خواص هر چند یکه دلالت دارد بر آن ظاهر اخبار بسبب دلالت عقل



ودلالت بعضی از آثار تمام شد واین جواب نیز از اخبار شاهد دارد چنانکه حسینی
در کتاب خود باسناد خود از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که فرمود صاحب الامر
ظاهر میشود ونیست در گردن او از برای احدی بیعتی ونه عهدی ونه ذمّهٔ پنهان
میشود از خلق تا وقت ظهورش راوی گفت یا امیرالمؤمنین دیده نمیشود قبل از
ظهورش فرمود بلکه دیده میشود در وقت ولادتش وظاهر میشود براهین و دلیلهای
او ومی بینند او را چشمهای عارفین بفضل او که شکر کننده وکاملند وبشارت
مید هند بیننده ها با آنحضرت بانکسانیکه شک دارند در او پس از این حدیث
شریف معلوم شد که عارفین بفضل او آنحضرت را مشاهده میکنند پس حدیث
تکذیب مشاهده حمل میشود بر غیر عارفین وخواص وحدیث مشاهده بر خواص و
عارفین واز معلوم است که این حکایات وقصص عارفین بفضل او وخواص است
جواب پنجم آنکه آنچه مخفی و مستور است بر خلق مکان ومستقر آنحضرت است پس
راهی نیست بسوی آن از برای احدی ونمیرسد بآنجا بشری ونمیدانند آن را کسی
حتی خاصان وموالیان وفرزندان آنحضرت پس منافات ندارد ملاقات آنحضرت
در اماکن ومقامات که ذکر شد بعضی از آنها وظاهر شدن او در نزد مضطر واستغاثه
کننده چنانکه در باب القاب آنحضرت ذکر شد که فریادرس استغاثه کننده ودادرس
مضطر شده از القاب آنحضرت است ومؤید این جواب حدیث عمّار است که در کافی
از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که از برای قائم دو غیبت است یکی از آنها
کوتاه است ودیگری نمیدانند مکان آنحضرت را در آن غیبت مگر خاصهٔ از موالیانش
ومثل این حدیث روایت مفضّل بن عمر است که در غیبت شیخ طوسی وشیخ نعمانی
نقل کردند که گفت شنیدم که حضرت صادق میفرمودند دستیکه از برای صاحب
این امر دو غیبت است یکی از آنها طول میکشد تا آنکه میگویند بعضی که مرده ومیگویند
بعضی که کشته شد وبعضی میگویند که رفت تا آنکه باقی نمیماند بر امر او از اصحابش
مگر چند نفری ومطلع نمیشود بر مکان او احدی از فرزندان او ومگر آنکه مشغول خدمت
متولی امور او است ونیز در آن سه کتاب روایت کردند از آنحضرت که فرمود لابد است
از برای صاحب این امر از غیبت ولابد است از برای او در غیبتش از عزلت وگوشه
نشینی وبا سی وحشت نیست یعنی با وجود انس کردن آنحضرت با سی نفر از اولیاء وشیعیان
خود در غیبت او در گوشه نشینی او از خلق وحشتی ندارد پس از این احادیث معلوم
میشود که دیدن آنحضرت ممکن است ولکن مکان او از برای احدی معلوم نیست
واین جواب را محدّث محقق نوری ذکر کرده ودر نظر حقیر جواب اول از این جوابها

بهترین.

بهترین جوابها است و در حدیث تکذیب مشاهده قرینه است بر این زیراکه در آن فرمود پس جمع کن امر خود را و وصیت مکن باحدی که قائم مقام تو باشد بعد از وفات تو پس ازین کلام معلوم میشود که تکذیب مشاهده از جهت ادعای نیابت و وصایت است چنانکه علی بن محمد سمیری و غیر او از نواب آنحضرت داشتند و اما جوابهای دیگر که ذکر شد پس هر کدام از انها در صورتی و محلی صحیح است نه در همه جا و همه صورت پس از همه آنچه که ذکر شد در اینجا از جوابها معلوم شد که دیدن آنحضرت درین زمان ممکن است و حدیث تکذیب مشاهده منافات باین حکایات مذکوره ندارد خصوصا درین حکایات و روایات وارده درین باب معجزات بسیار اتفاق افتاده که بغیر از امام معصوم کسی قدرت ندارد بانها و انها از غیر او صادر نمیشود پس در واقع این حکایات و روایات با کثرت انها و تواتر و غیر محصور و محدود بودن انها حق است و اما حدیث تکذیب مشاهده پس آن نقلی است و از واضحات است و از قواعد کلیه معلوم است که نقلی را درین صورت حمل بر غیر ظاهرش باید کرد چنانکه این قاعده را حقیر در کتاب کشف الحجاب و اثنا عشریه و مسائل نجفیه و درة الغرویة تفصیلاً بیان کرده است و این مطلب از ضروریات شده است

باب یازدهم در ذکر چهل حدیث صحیح و معتبر در بیان علامات ظهور حضرت حجة بن الحسن عسکری علیهم السلام و ذکر بعضی از علائم که قبل از ظهور آنحضرت واقع خواهد گشت و قبل از انها آنحضرت ظاهر نخواهد شد و بلکه آن علامات حتمی است و لابد است از وقوع انها قبل از آنحضرت و جمله از آن علامات در باب آیات و القاب آنحضرت و در باب روایات عامه و خاصه و سائر ابواب این کتاب در ضمن مطالب هر باب ذکر شده و جمله از انها را نیز درین باب در ضمن چهل حدیث ذکر میکنیم پس میگوئیم بعون الله تعالی

حدیث اول در کتاب قرب الاسناد بسند خود از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه و اله فرمود بمردمان که حال شما چگونه میباشد در وقتیکه زنان شما ضایع و فاسد و جوانان شما فاسق شوند یعنی زنان زناکار و بدکار و فساد و جوانها لواطه کننده میشوند و بمعروف امر نکنید و از منکر نهی ننمائید در آنحال گفته شد یا رسول الله آیا اینکه فرمودی خواهد شد فرمود بلی بدتر ازین هم خواهد شد و چگونه میباشد حال شما در وقتیکه بمنکر امر بکنید و از معروف نهی نکنید گفته شد یا رسول الله آیا این میشود فرمود آری بدتر ازین هم میشود و چگونه باشد حال شما در وقتیکه معروف را در میان خلایق منکر ببینید و منکر را معروف پس ازین حدیث معلوم شد که شیوع زنا و لواط و ترک امر بمعروف و نهی از منکر و بلکه منکر شدن معروف و معروف شدن منکر از علائم ظهور آنحضرت است زیراکه



و ورود حدیث درین مقام است حدیث دوم علی بن ابراهیم استاد کلینی از ابی الجارود
از حضرت باقرؑ در خصوص قوله تعالی قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ
روایت نموده که مراد از عذاب دجال وصیحه است یعنی ایه اینست که بگو خدا قادر است براینکه
از جانب بالای سر شما عذاب بر شما بفرستد أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یعنی خداوند قادر است
براینکه از سمت زیر پای شما بر شما عذاب بفرستد انحضرت فرمود که مراد ازین عذاب
فرو بردن زمین است أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا یعنی قادر است براینکه بپوشاند بشما لباس
اختلاف را در دین انحضرت فرمود که یعنی در خصوص دین با یکدیگر اختلاف نمائید
و یکدیگر را قدح و ذم بکنید وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ بَأْسَ بَعْضٍ یعنی قادر است براینکه بچشاند
بعضی از شما را شدت وحدت بعضی دیگر را انحضرت فرمود یعنی بعضی از شما بعضی
دیگر را بکشد و همه اینها در میان اهل قبله خواهد شد و درین چهار علامت ذکر
کرده خروج دجال وصیحه اسمانی و فرو بردن زمین جمعی را که لشکر سفیانی است و اختلاف
شدید در بین مسلمانان و ذم هر یکی مذهب دیگری را که ازین اختلاف در مذهب ناشی
میشود قتل همدیگر و بعد ازان مسلمانان از همدیگر خاطر جمع نمیشود و شاید این فقره
همین مطلب است که چند سال که در میان اهل اسلام نزاع و جدال و قتال واقع شده
و خون یکدیگر را میریزند و در حدیث بزنطی بهمین علامت تصریح فرموده گفت که
انحضرت فرمود که پیش ازین یعنی ظهور قائم قتل بیوح خواهد کرد عرض کردم که بیوح
چیست فرمود قتل دائمی که هرگز ارام نمیگیرد یعنی قبل از ظهور مدت مدیدی خلایق
یکدیگر را میکشند حدیث سیم نیز دران کتاب از ابن عیسی و او از اسباط روایت
کرده که او گفت بخدمت حضرت امام موسی کاظمؑ عرض کردم که فدای تو شوم ثعلبة بن
میمون او از علی بن مغیره او از زید قمی او از علی بن حسین بن خرداد که انحضرت فرمود
که قائم ما در سالی در وقت حج کردن خلایق قیام میکند انحضرت فرمود ایا قیام قائمؑ
بدون خروج سفیانی میشود یعنی بدون ان نمیشود زیراکه ظهور قائم حتمی است از
از خداوند و خروج سفیانی حتمی است از خداوند تعالی یعنی قضای خداوند عالم
با آنها جاری شده باید تحقق بهم رسانند و ظهور قائم نمیشود مگر با خروج سفیانی عرض
کردم که فدایت شوم ایا امسال واقع میشود فرمود هر وقتیکه خداوند بخواهد واقع
میشود عرض کردم ایا سال اینده واقع میشود فرمود که خداوند هر چیز را میخواهد
میکند پس ازین حدیث معلوم شد که خروج سفیانی قبل از ظهور حضرت قائم حتمی
است و در احادیث متواتره باین تصریح شده و ایات بسیار باین تفسیر شده است و
همچنین فرو رفتن لشکر او بزمین مثل ندای اسمانی حتمی است چنانکه در کتاب مذکور



از ابی جارود از حضرت باقر در تفسیر آیهٔ شریفه وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ روایت کرده
که آنحضرت فرمود که فزع و بیم ایشان بسبب صدائیست که از آسمان شنیده میشود و
معنی آیه اینست که اگر ایشان را ببینی در حالتیکه از صدائی که از آسمان میرسد فزع و
اضطراب میکنند هر آینه امر شدیدی خواهی دید پس از عذاب خداوند با گریختن
یا غیر آن خلاص نخواهند شد و در تفسیر قول خداوند وَأُخِذُوا مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ فرمود
که زمین ایشان را از زیر قدمهای ایشان فرو میبرد و ظاهر معنی آیه اینست که ایشان
گرفته میشوند از مکانی که نزدیک است حدیث چهارم نیز در آن کتاب از حذیفه
یمانی روایت کرده که گفت حضرت رسول خدا فرمود بعد از ذکر فتنه که درمیان اهل
مشرق و مغرب واقع میشود و با همدیگر جنگ میکنند آنکه در وقتیکه ایشان در این
حالت میباشند ناگاه سفیانی از سمت وادی یابس در اثنای اشتعال نایره این فتنه
بر ایشان خروج میکند تا آنکه در دمشق فرود میآید از آنجا لشکری بسمت مدینه
میفرستد تا آنکه لشکر اول در زمین بابل که از جملهٔ نواحی بلدهٔ ملعونه یعنی بغداد است
فرود میآیند و زیادتر از سه هزار نفر را میکشند و بیشتر از صد نفر زن را رسوا نمایند
و سیصد نفر جوان را از بنی عباس میکشند بعد از آن رو بسمت کوفه متوجه میشوند و
اطراف آن را خراب میکنند بعد از آن از آنجا بیرون شده بسمت شام میروند در آن
اثنا لشکری از کوفه با علم هدایت برافراشته بیرون میآیند و باین لشکر سفیانی میرسند
و ایشان را بالمره میکشند و تا آنکه احدی از ایشان خلاص نمیشود که خبر برد و همه اموال
غنیمت و اسیران را که در دست ایشان بود خلاص میکنند و بعد از آنکه لشکر سفیانی در
مدینه قتل و غارت بسیار کردند از آنجا بیرون شده بسمت مکه متوجه میشوند تا آنکه
بزمین بیداء میرسند در آنجا خداوند جبرئیل را فرستد و میفرماید یا جبرئیل برو و
ایشان را هلاک کن جبرئیل ایشان را بپای خود چنان میزند که خداوند بآن زدن
همه ایشان را بزمین فرو میبرد و خلاص نمیشود از آنها مگر دو مرد از قبیلهٔ جهینه و
از این جهة این مثل گفته شد که خبر یقین در نزد قبیلهٔ جهینه است و اینست معنی قول
خداوند إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ حدیث پنجم شیخ طوسی قدس سره در کتاب امالی
بسند خود از حسین بن خالد روایت کرده که گفت بخدمت حضرت امام رضا عرض کردم
که عبدالله بکیر حدیثی نقل نموده و تأویل میکرد دوست میداشتم که آن را بخدمت شما
عرض کنم تا ببینم چه میفرمائید فرمود حدیث کدام است گفتم ابن بکیر از عبید بن
زراره روایت نموده که او گفت در ایام خروج محمد بن عبدالله بن حسن در خدمت حضرت
صادق بودم ناگاه مردی از اصحاب آنحضرت داخل شد و عرض کرد که فدایت شوم محمد بن



عبدالله نموده و مردم باو بیعت کردند آیا در خصوص خروج نمودن با او چه میفرمائی آنحضرت
فرمود که آرام بگیر مادامیکه آسمان و زمین آرام گرفته اند در آنحال عبدالله بن بکیر
گفت پس بنابراین مادامیکه آسمان و زمین قرار گرفته اند خروجی واقع نخواهد شد
پس نه قائمی هست و نه ظهور او پس حضرت امام رضاؑ فرمود که حضرت صادق راست
فرموده و امر چنان نیست که ابن بکیر تأویل کرده و مراد حضرت صادقؑ اینست که قرار
بگیر مادامیکه آسمان از ندا و زمین از فرو بردن لشگر قرار گرفته یعنی آرام بگیر مادامیکه
از آسمان بنام قائم ندا نرسیده و زمین لشگر سفیانی را فرو نکشیده است پس ازین حدیث
معلوم شد که ندای آسمانی و خروج سفیانی حتمی است حدیث ششم مرحوم صدوق
در کتاب ثواب الاعمال بسند خود از حضرت صادقؑ روایت کرده که رسول خداؐ فرمود
که بعد ازین زمانی بامت من میآید که در آن زمان از قرآن باقی نمیماند مگر رسم آن
و از اسلام باقی نمیشود مگر اسم آن که خودشان را بآن اسلام مینامند و حال آنکه ایشان
دورترین خلایقند از آن اسلام و مسجدهای ایشان معمور میشود و حال آنکه از جهت
هدایت خراب است و فقهاء ایشان بدترین فقهاء زیر آسمانند فتنه از ایشان سر میزند
و بسوی ایشان برمیگردد و درین حدیث ضعیف شدن اسلام را بیان فرموده و آنرا
از علائم ظهور آنحضرت قرار داده است و درین مضمون احادیث بسیار است مثل
حدیث سکونی که در کمال الدین از حضرت صادقؑ روایت کرده که حضرت رسولؐ فرمود
که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد ازین نیز غریب خواهد شد پس طوبی باد برای
غرباء اسلام یعنی کسانیکه در اول ظهور اسلام یا در آخر زمان که اسلام را درین دو
وقت رونق و رواج نمیباشد اسلام و ایمان خودشان را نگه میدارند هرآینه ایشان
در میان خلایق بمنزلهٔ غرباء میباشند پس طوبی باد برای ایشان و گوارا باد بهشت بر
ایشان و مثل حدیث ابن فضال که در آن کتاب از حضرت امام رضاؑ روایت کرده
که رسول خداؐ فرمود که اسلام در اول ظهورش غریب بود و بعد ازین هم برمیگردد غریب
میشود پس طوبی باد برای غرباء اسلام حدیث هفتم در کتاب کمال الدین بسند
خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت باقرؑ شنیدم که میفرمود قائم ما
منصور است برعب و مؤید است بنصرت یعنی خداوند خوف او را بدلهای دشمنانش
میاندازد و او را بنصرت خودش یاری میکند و زمین در وقت راه رفتن او در زیر پایش
پیچیده میشود و خزینه های زمین برای او آشکار میگردد و سلطنت او مغرب و مشرق را
فرا میگیرد و خداوند بدست او دین خود را ظاهر میکند و بر سائر دینها غالب گرداند
هرچند بلکه مشرکان این را مکروه بدارند پس در روی زمین خرابی نمیماند مگر اینکه

تعمیر کرده میشود و حضرت عیسی فرود آید و در پشت سر او نماز میکند آنگاه عرض کردم یا ابن رسول الله قائم شما کی ظهور خواهد کرد فرمود در وقتیکه مردان بزنان و زنان بمردان شباهت رسانند و مردان بمردان و زنان بزنان اکتفا کنند و زنان بروی زین سوار شوند و شهادت دروغ که حاکم کذب آن را میداند قبول شود و شهادت عدول رد شود و خلایق ریختن خون یکدیگر را و ارتکاب زنا و خوردن ربا را سهل شمارند و از بدان بسبب ترسیدن از زبان ایشان تقیه کرده شود و سفیانی از شام و یمانی از یمن خروج نماید و فرو بردن زمین لشکر سفیانی را در زمین بیدا و جوانی محمد بن حسن نام از آل محمد که نفس زکیه است در میان رکن و مقام کشته شود و صدائی از آسمان برسد که حق با مهدی آل محمد و شیعه اوست پس در آن وقت ظهور قائم ما میشود و بدیوار کعبه تکیه میکند و سیصد و سیزده نفر مرد در خدمت او جمع میشود و اول کلامیکه بآن نطق میکند این آیه کریمه است بَقِيَّةُ اللهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ و بعد از آن میفرماید که منم باقی مانده خدا در روی زمین پس وقتیکه ده هزار نفر در خدمت او جمع شدند از انجا حرکت میکند و از برکت وجود آن حضرت در روی زمین معبودی نماند از صنم و غیر آن جز خداوند یگانه و آتش بر آن صنمها و بتها واقع میشود و آنها را میسوزاند و این ظهور بعد از غیبت طولانی است برای آنکه خداوند از میان خلایق تمیز بدهد کسانی را که در حال غیبت با ایمان میآورند و بامرش اطاعت میکنند و دین را حفظ نمایند حدیث هشتم در کمال الدین بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که قیام قائم را از جانب خداوند برای مؤمنان علامات چندی قرار داده شده عرض کردم فدایت شوم آنها چیست فرمود آن علامات فرمایش خداوند وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ یعنی پیش از قیام قائم امتحان میکنیم شما را بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ پس آنحضرت در تأویل آیه شریفه فرمود که خداوند میفرماید که مؤمنان را امتحان میکنم بترسیدن از پادشاهان اولاد فلان در آخر سلطنت ایشان و با گرسنگی که بسبب گرانی نرخها است و بانقصان بهم رسانیدن اموال که بسبب کسادی تجارتها است و با نقصان بهم رسانیدن نفسهای خلایق که بسبب مرگ ناگهانی است و با ناقص شدن ثمرات و میوه‌ها که بسبب قلت و کمی ریع و حاصل زراعت واند کی برکت آنها است و تعجیل فرج مژده بده بکسانی که باین مصیبتها صبر میکنند بعد از آن فرمود ای محمد بن مسلم اینکه گفتم داخل تأویل است و خداوند فرموده که تأویل آن را نمیدانند مگر خداوند و آنکسانیکه راسخ در علم و علم در دلهای ایشان محکم شده است و این روایت بچندین طریق نقل شده و بلکه در تفسیر این آیه اخبار متواتر وارد شده است که مراد از این آیه علامات ظهور حضرت قائم است حدیث نهم ایضا در



کمال الدین بسند خود از میمون لبان از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که قبل از قیام
قائم ما پنج علامات هست خروج سفیانی و خروج یمانی و نداء آسمانی که از آسمان باسم حضرت
قائم ندا میکند و فرو بردن زمین لشکر را در زمین بیداء و قتل نفس زکیه و مراد از این حدیث
و نحو آن که در این مضمون وارد شده اینست که این پنج علامات نزدیک قیام قائم واقع میشود
و در بین اینها و ظهور آنحضرت آنقدر فاصله نمیشود و بلکه در روایت صالح غلام که
در کتاب مذکور از حضرت صادق روایت کرده اینست که گفت از آنحضرت شنیدم که میفرمود
که در میان قتل نفس زکیه و ظهور قائم فاصله نمیشود مگر پانزده شب پس منافات مابین
این حدیث پنج علامات و بین سائر اخبار که در بیان علامات ظهور آنحضرت وارد
شده نیست چنانکه در آن کتاب از عمر بن حنظله روایت کرده که گفت از حضرت صادق
شنیدم میفرمود که قبل از قیام قائم پنج علامات است محتوم که تغییر نخواهد یافت خروج
یمانی و خروج سفیانی و صیحهٔ آسمانی و قتل نفس زکیه و فرو بردن زمین لشکر را در
بیداء و ایضاً در آنجا از معلی بن خنیس از حضرت صادق روایت کرده که فرمود خروج
سفیانی از جملهٔ امورات محتومه است و خروجش در ماه رجب واقع خواهد شد

حدیث دهم و نیز در کمال الدین بسند خود از زراره روایت کرده که گفت صادق آل
محمد فرمود منادی بنام قائم ما ندا میکند عرض کردم که آیا آن را همه کس میشنود یا
اینکه اختصاص ببعضی از اشخاص دارد فرمود که همه میشنود لکن هر طایفه آن ندا را
بزبان خود میشنود و میفهمد عرض کردم پس بنا بر این کسی با حضرت قائم مخالفت
نمیکند زیرا که بنامش ندا کرده میشود فرمود که ابلیس ایشان را بحال خود نمیگذارد
حتی در آخر روز ندا میکند و بسبب آن ندا بدلهای خلایق شک میاندازد و در
احادیث بسیار این ندا ذکر شده بخصوصه و در جملهٔ از آنها وقت آن را معین کرده
چنانکه حرث بن مغیره از حضرت صادق روایت کرده که فرمود صیحه آنست که در
شب جمعه بیست و سیم ماه رمضان واقع میشود و نیز از معلی از حضرت صادق
روایت کرده که فرمود صدای جبرئیل از آسمان میآید و صدای ابلیس از زمین و شما
جماعت شیعه بصدای اول تابع شوید حذر کنید از اینکه بصدای دوم فریفته باشید

حدیث یازدهم در کمال الدین از عبدالله بن منصور روایت کرده که گفت نام سفیانی را
از حضرت صادق پرسیدم فرمود که بنامش چه کار داری وقتیکه بخزینه های پنج شهر
از شهرها که دمشق و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین باشد متصرف شد در
آن وقت منتظر فرج باشید عرض کردم که ایام مدت سلطنتش نه ماه است فرمود نه
و لکن هشت ماه سلطنت میکند و یکروز از آن زیادتر نمیشود و ایضاً از ابن اذینه

روایت کرده که حضرت صادق فرمود که پدرم گفت که حضرت امیر المؤمنین فرمود که پسر زن
جگر خوار از وادی یابس خروج میکند و او مردیست مستوی القامه وکلفت سر و خشن صورت
یعنی رویش بنحویست که هرکس ببیند وحشت میکند و در رویش نشانه آبله هست اگر ببینی
گمان میکنی که کور است ونامش عثمان ونام پدرش عنبسه است از اولاد ابوسفیان است پس
خروج میکند تا اینکه بزمین مقرر ومعین یعنی بزمین کوفه میرسد ودر بالای منبر انجا قرار
میگیرد حدیث دوازدهم ونیز در کمال الدین بسند خود از درد از حضرت باقر روایت
کرده که فرمود قبل از قیام قائم دو علامت خواهد آمد یکی گرفتن ماه است در پنجم ماه ودیگری
گرفتن آفتاب است در پانزدهم همان ماه واینگونه گرفتن ماه وآفتاب از وقت فرود آمدن
حضرت آدم بزمین تا آن وقت واقع نشده پس در آن وقت حساب منجمان باطل میشود زیرا
که بقاعدهٔ اهل هیئت ونجوم گرفتن ماه باید در نیمهٔ ماه باشد ویا در نزدیکی آن واقع شود
وگرفتن آفتاب در اواخر آن بشود پس وقوع گرفتن ماه در پنجم ماه ووقوع گرفتن آفتاب در
پانزدهم موجب بطلان حساب منجمانست ودر حدیث ابن ابی عمیر وارد است که این گرفتن ماه
وآفتاب در ماه رمضان واقع خواهد شد نه در غیر آن حدیث سیزدهم ایضا در کمال
الدین از سلیمان بن خالد روایت کرده بسند خودش که گفت از حضرت صادق
شنیدم میفرمود که قبل از ظهور حضرت قائم دو نوع مرگ بخلایق روی خواهد آورد یکی
موت احمر ودیگر موت ومرگ ابیض وخلایق را بنوعی فرا میگیرد که از هفت نفر پنج نفر هلاک
میشوند موت احمر شمشیر وموت ابیض طاعون است مؤلف میگوید که مراد از موت احمر که
مرگ با شمشیر است همان قتل است که در میان مسلمانان بسبب نزاع وجدال وجنگ واقع
میشود ودر احادیث گذشته بآن اشاره شد که موت بیوح است حدیث چهاردهم باز
در کمال الدین بسند خود از ابی بصیر ومحمد بن مسلم از حضرت صادق روایت کردند که
میفرمود که این امر یعنی ظهور حضرت قائم واقع نمیشود تا وقتیکه دو ثلث خلایق از دین
خودشان برگردند ومرتد شوند پس بآنحضرت گفته شد که وقتی که دو ثلث خلایق از
دین بدر روند چه قدر باقی میماند یعنی چندان باقی نمیماند فرمود آیا راضی نمیشوید
باینکه شما در آن ثلث باشید که باقی مانده ومضمون این حدیث که مرتد شدن اکثر
خلق است در اخبار بسیار ذکر شده است حدیث پانزدهم شیخ طوسی در کتاب
غیبت بسند خود روایت کرده از بکر بن محمد از صادق آل محمد که فرمود خروج این سه نفر
که خراسانی وسفیانی ویمانی باشد در یکسال ودر یکماه ودر یکروز واقع خواهد شد ودر
میان ایشان از یمانی هدایت کننده تر نیست او خلایق را بسوی حق هدایت میکند ودر
این حدیث خراسانی را با ان دو نفر قرین قرار داده ودر بعض اخبار یمانی قبل از سفیانی

خروج خواهد کرد چنانکه در کتاب مذکور بسند خود از محمد بن مسلم روایت کرده
که او گفته که پیش از خروج سفیانی خروج مصری و یمانی خواهد شد پس مصری نیز مثل
خراسانی کسی معتبری خواهد گشت در خروج کردن و لشکر جمع نمودن

حدیث شانزدهم ایضاً در کتاب غیبت بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت
از حضرت صادق شنیدم میفرمود که هر که برای من بمردن عبد الله یعنی سفیانی
ضامن شود هر آینه من برای او بقیام قائم ضامن میشوم و بعد از آن فرمود وقتیکه
عبد الله مرد خلایق دیگر بر سر کسی جمع نمیشوند و این امر انشاء الله منتهی نمیشود مگر
بصاحب شما یعنی حضرت قائم و بعد از این یعنی بعد از سفیانی سلطنت سالها از میان بر
داشته میشود و سلطنت ماه و روز بمیان میآید عرض کردم که آیا آن عصری که
سلطنت ماه و روز بمیان میآید طول میابد فرمود نه مؤلف میگوید در این حدیث
آنحضرت از جهت تقیه اسم سفیانی را نبرده و از او تعبیر بعبد الله کرده زیرا که او هم مثل
شیطان عبد خدا و مبلّغ او است و اول ظهور حضرت قائم را با او قرین کرده و بعد از آن
از جهت تقیه قیام قائم را بعد از مردن او بیان فرموده و این نحو از کلام تقیه است و
احتمال میرود که مراد از عبد الله کسی باشد مثل سفیانی که خروج کند و لشکر جمع نماید

حدیث هفدهم نیز شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خود از ابی نصر بزنطی از حضرت
امام رضا روایت کرده که فرمود از جملهٔ علامتهای فرج حادثه ایست که در ما بین
حرمین یعنی میان مکه و مدینه واقع میشود عرض کردم که آن حادثه کدام است فرمود
در ما بین حرمین نزاعی و تعصبی اتفاق می افتد و در آن نزاع فلان شخص پانزده نفر از اولاد
فلان را بقتل میرساند

حدیث هیجدهم ایضاً شیخ طوسی در غیبت خود بسند
خودش از عبد الله شریک عامری روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت امام حسن
میفرمود که این امریکه منتظر ظهور آن میباشید واقع نخواهد شد تا وقتیکه بعضی از
شما بر بعض دیگر تبری نماید و بعضی از شما بر بعض دیگر لعن کند و بعضی از شما بروی بعض
دیگر تف بیندازد و بعضی بکفر بعضی شهادت دهد عرض کردم پس هیچ خیر در
آن زمان خیر نمیباشد فرمود که همه خیرها در آن زمان است زیرا که در آن وقت
حضرت قائم ظهور میکند و همه اینها را بر میدارد و چیزی از اینها نماند

حدیث نوزدهم باز شیخ طوسی در آن کتاب بسند خود از عمار بن یاسر روایت کرده
که فرمود دعوت و خلافت اهل بیت پیغمبر شما در آخر زمان واقع خواهد شد پس
حالا در جای خود بنشینید و خود را نگه دارید از اینکه در روی زمین لشکر کشی
بکنید وقتیکه طایفهٔ ترک و اهل روم با هم در افتادند و جنگ در روی زمین بسیار

گردید وندا کننده در حصار دمشق ندا کرد که وای بر شما از شری که نزدیک شده و دیوار
مسجد دمشق خراب گردید آن وقت رسیدن فرج یعنی ظهور قائم نزدیک میباشد یا اینکه
آن وقت برای لشکر مهیا باشید مؤلف میگوید مراد از طایفهٔ ترک جماعت عثمانی و اهل
اسلامبول است و مراد از روم جماعت ایطالیا است که الآن معروف است و در بعضی
جغرافیا بیان شده حدیث بیستم در کتاب غیبت شیخ الطایفه بسند خود از محمد بن
الحنفیه روایت کرده که گفت بخدمت آنحضرت عرض کردم که ظهور این امر طول کشید
تا کی ظاهر نخواهد شد و چون این سخن را از من شنید سرش را جنبانید و بعد از آن فرمود
که این امر از کجا واقع میشود و حال آنکه روزگار هنوز با هل خود شدت و محنت نکرده و نرسانیده
و از کجا واقع میشود این امر و حال آنکه برادران دینی هنوز بیکدیگر جفا ننموده اند
و این امر از کجا ظاهر میشود و حال آنکه هنوز پادشاه جور و ستم نکرده و از کجا واقع میشود
و حال آنکه زندیقی از شهر قزوین بریاست برنخاسته تا اینکه پردهٔ ناموس اهل آنجا را
بدرد و بزرگان ایشان را گم نام گرداند بطوریکه گویا هیچ نبوده اند و حصار آنجا را تغییر دهد
و بهجت و بهای آنجا را زایل کند در آن وقت هر که از او بگریزد هر آینه او را مییابد و میگیرد
و هر که با او بجنگد و جنگ نماید در دست او کشته میشود و هر که از او گوشه گیری بورزد
هر آینه فقیر و بیچیز گردد و هر که با او تابع شود کافر میشود حتی آنکه ایشان دو فرقه میشوند
فرقه بر دین خود گریه میکند و فرقه بر دنیای خود گریان شود حدیث بیست و یکم شیخ
مفید در ارشاد و شیخ الطایفه در غیبت خود بسند خودشان از جابر جعفی از حضرت
باقر روایت کرده که فرمود که در جای خود بنشین و دست و پای خودت را مجنبان تا
وقتیکه ببینی آن علامتها را که حالا برای تو بیان میکنم و ترا چنان نمی بینم که آنها را
دریابی و آن علامتها اینها است که بنی فلان بیکدیگر میافتند و ندا کننده از آسمان
با خبر فتح و فرج ندا میکند و صدای وی از سمت ناحیهٔ دمشق بشما ها میرسد و
دهی از جابیه نام از دهات شام بزمین فرو میرود و بعد از این ترکان که برادران
دینی شما یند رو میآورند تا اینکه در شهر جزیره فرود میآیند و خارجیان اهل
روم رو میآورند تا آنکه دور مله منزل میکنند پس در همین سال در هر سرزمین
از نواحی مغرب اختلاف و جنگ بسیار واقع میشود و اول سرزمین که خراب خواهد
شد شام است در آن وقت اهل شام و غیر ایشان سه گروه میباشند و در زیر سه
بیدق یکی بیدق ابقع و او مردی است ابلق بدن و دیگر بیدق اصهب و او مردیست
سرخ مو و سرخ رنگ و سیمین بیدق سفیانی است حدیث بیست و دوم شیخ
طوسی در غیبت خود بسند خود از حذلم بن بشیر روایت کرده گفت بخدمت حضرت



سید سجاد عرض کردم که ظهور مهدی قائم را برای من وصف کن و علامتهای او را
بمن بشناسان فرمود که قبل از ظهور او مردی مشهور بعوف سلمی در سرزمین جزیره
خروج میکند و منزلش در تکریت و آن شهریست در ما بین بغداد و موصل و کشته
شدنش در مسجد دمشق میشود و بعد از او شعیب بن صالح از سمرقند خروج میکند بعد
از آن سفیانی از وادی یابس خروج مینماید و او از اولاد عتبة بن ابی سفیان است وقتیکه
امر سفیانی ظاهر گردید حضرت مهدی ظهور میکند حدیث بیست و سیم ایضاً شیخ
طوسی در غیبت خود از حسن بن جهم نقل کرده که گفت مردی از ابو الحسن موسی پرسید
که فرج کی خواهد شد آنحضرت بمن فرمود که کدام یکی را میخواهی بطریق تفصیل بیان
نمایم یا بطریق اجمال عرض کردم اجمالاً بیان بفرما پس فرمود فرج در وقتیست که بیدقهای
قیس در مصر و بیدقهای کنده در خراسان بجنبش آیند راوی گوید که شک دادم
در اینکه آنحضرت کنده را ذکر فرمود یا غیر آن را ذکر کرد حدیث بیست و چهارم ایضاً
در آن کتاب بسند خود از معویة بن سعید از محمد بن علی روایت کرده که او گفت که
حضرت امیر المؤمنین بمن فرمود وقتیکه در شام دو نفر صاحب داعیه بهم در افتادند
هر آینه مخالفت ایشان علامتی میشود از علامات خداوند در آنحال گفته میشود که
سکوت کنید و آرام بگیرید و بعد از آن تزلزل و اضطراب بنوعی در شام واقع گردد
که صد هزار نفر کشته میشود و خداوند این قضیه را برای مؤمنان رحمت و برکافران
عذاب و نقمت گرداند و در این وقت با آمدن اشهب سواران و بیدقهای زرد
منتظر باشید که بزودی از جانب مغرب رو میآورند تا اینکه بشام وارد میشوند
پس در این حال منتظر باشید بفرو بردن زمین دهی را از دهات شام که نامش خرشنه
است وقتیکه این واضح گردید بخروج پسر زن جگرخوار از وادی یابس منتظر باشید و
در روایت بشیر بن غالب در کتاب مذکور فرموده که سفیانی از شهرهای روم رو
میآورد در حالتیکه بدین نصاری داخل شده و چلیپا بگردنش آویخته و اوست در
آن زمان پادشاه. حدیث بیست و پنجم شیخ مفید در ارشاد بسند خود از ابی بصیر
روایت کرده که گفت از حضرت باقر در خصوص قول خداوند اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ
مِنَ السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ شنیدم میفرمود که خداوند این
علامت را از آسمان برای ایشان نازل خواهد کرد عرض کردم که ایشان کیانند که
علامت بر ایشان نازل میشود فرمود بنی امیه و اتباع ایشان عرض کردم که آن آیه و
علامت چیست فرمود ایستادن آفتاب است از وقت ظهر تا وقت عصر و نمایان
شدن روی و سینه مردیست در روی جرم آفتاب در حالتیکه خلایق او را بحسب

ولسش میشناسند واین قضیه در زمان سفیانی واقع میشود ودراین وقت هلاکت وهلاکت کن
قومش اتفاق خواهد افتاد وترجمهٔ آیه اینست که اگر بخواهیم آیتی وعلامتی از آسمان برایشان
نازل میگردانیم پس گردنهای ایشان در نزد آن آیه پست میشود یعنی همه در مقابل آن عاجز
میشوند وذلیل میگردند وخضوع میکنند حدیث بیست وششم ایضاً شیخ مفید
در ارشادش بسند خود از منذر بن جوزی روایت کرده که از حضرت صادق شنیدم
میفرمود که خداوند قبل از قیام قائم خلایق را باظهار آیات وعلامات چند از ارتکاب
معاصی نهی میکند وآن علامات اینست که آتشی در آسمان ظاهر میشود ورنگ سرخی
آسمان را میپوشاند وخسف وفرو بردن زمین در بغداد وفرو بردن زمین در بصره واقع میشود
وخونها در بصره ریخته گردد وعمارتهای آن خراب واهلش فانی میباشند وبیم اهل عراق را
فرا میگیرد بنوعیکه قرار ودوام نمیگیرند حدیث بیست وهفتم محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت
خود بسند خود از ابی خالد کابلی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود گویا که می بینم قومی را
که در سمت مشرق خروج کردند وحق را مطالبه میکنند وبایشان داده نمیشود بعد از
آن باز مطالبه میکنند باز داده نمیشود وقتیکه این را می بینند شمشیرهای خودشان را
حایل میکنند آن وقت سلطنت بایشان داده میشود ایشان آن را قبول نمیکنند تا
وقتیکه امر ایشان قوام ودوام بهمرسانند هم آن سلطنت را نخواهند داد مگر بصاحب
شما آگاه باشید بدرستیکه هرگاه من آن زمان را درک کنم هرآینه نفس خود را برای
صاحب این امر نگه میداشتم حدیث بیست وهشتم ونیز در آن کتاب بسند خود
از ابی الجارود روایت کرده که گفت از حضرت باقر شنیدم میفرمود وقتیکه ظاهر شد
بیعت نمودن خلایق بطفلی هرآینه در آن وقت هر صاحب قوت واستعداد با جمعیت
خود بر میخیزد ولوای داعیه برافرازد مؤلف میگوید که در دیوان منسوب بحضرت امیر
المؤمنین پادشاه شدن یک طفل صغیر را از علائم ظهور حضرت قائم آل محمد شمرده
واین حدیث نیز اشاره بآنست حدیث بیست ونهم ایضاً محمد بن ابراهیم در کتاب
غیبت خود بسند خود از مغیرة بن سعد از حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود
وقتیکه دو نیزه یعنی دو صاحب خروج در شام باهم مخالفت کردند هرآینه علامتی از
علامات خداوند در آنجا ظاهر خواهد شد گفته شد یابن رسول الله آن علامت
چیست فرمود زلزله است که در شام ظاهر وواقع میشود بنوعیکه بسبب آن از اهل
آنجا زیادتر از صد هزار نفر هلاک میشوند وخداوند آن را از برای مؤمنان رحمت
میگرداند واز برای کافران عذاب ونقمت وقتیکه این حادثه بوقوع پیوست آنگاه
بجماعتی با اسبهای سفید ودم بریده وبا گوش بریده یا کوته دم وبیدقهای سیاه نگاه

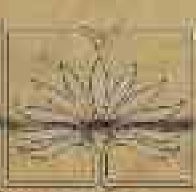


بجمیع

بکشند که از مغرب میآیند تا اینکه بشام داخل میشوند و این در وقتیست که جنگ اکبر و موت
احمر واقع میشوند وقتیکه این حادثه واقع شد نگاه کنید بفرو رفتن دهی از دهات دمشق
که آن را خرشا گویند بزمین وقتیکه این حادثه بوقوع رسید پسر زن جگرخوار یعنی
سفیانی از وادی یابس خروج میکند تا اینکه بر منبر دمشق غالب میگردد وقتیکه
این شد بظهور حضرت مهدی منتظر باشید حدیث سی ام در کتاب عدد القویه
از جناب سلمان رضی الله عنه روایت کرده گفت بخدمت حضرت امیر المؤمنین آمدم
در حالتیکه منزل آنحضرت خالی بود عرض کردم یا امیر المؤمنین حضرت قائم که از اولاد
تواست کی ظهور خواهد کرد پس آنحضرت آهی کشید و فرمود که قائم ظهور نمیکند تا
وقتیکه اطفال سلطنت بکنند و حقوق خداوند ضایع شود و غنا شایع شود پس
وقتی که پادشاهان بنی عباس که کور و مشتبه و تیر انداز زنده هستند از کمانها بر رویهای
خلایق که مانند سپرند کشته گردیدند و شهر بصره خراب گردید در آن وقت قائم
که از اولاد حسین است ظهور میکند حدیث سی و یکم عالم کامل و محدث فاضل شیخ
حسن بن سلیمان در کتاب مختصر البصائر بسند خودش از ابن عباس نقل کرده در
حدیث مفصل معراج که خداوند برسول خودش فرمود بتو عطا کردم این را که یازده
نفر مهدی و امام صاحب هدایت از صلب علی بیرون بیاورم همه ایشان از ذریه تو
از بکر بتول فاطمه زهراء اند و آخر آن یازده نفر کسی است که عیسی بن مریم در پشت سرش
نماز خواهد گذارد و زمین را پر از عدل میگرداند چنانچه پر از جور و ظلم گردیده و باو
خلق را از هلاکت نجات میدهم و باو ایشان را از گمراهی براه هدایت میآورم
بیمن و برکت او کور را شفا و بمریض صحت عطا میکنم عرض کردم ای پروردگار من این
امر کی واقع میشود پس بمن وحی فرمود که این در وقتی واقع میشود که علم از میان خلق
برداشته گردد و جهل و نادانی ظاهر و آشکار شود و قاریان قرآن بسیار شوند و علم
کمیاب گردد و قتل بسیار شود و فقهائیکه هدایت کننده اند قلیل باشند و فقهای
گمراه کننده و خاین اند بسیار گردند و شاعران بسیار شوند و امت قبرهای
خودشان را مسجد قرار دهند و قرآنها با طلا و غیر آن زینت داده شود و مسجدها
با طلا و غیر آن نقش کرده باشد و جور و فساد بسیار شود و منکرات آشکار گردد و
امت بآن منکرها امر کنند و از معروف نهی نمایند و مردان بمردان و زنان بزنان
اکتفاء کنند و امیرها کافر و دوستان شان فاجر و یاوران ایشان ظالم میشوند و صاحبان
رای ایشان فاسق گردد و نیز این امر در وقتی واقع میشود که سه خسف یعنی فرو رفتن
زمین واقع گردد خسفی در مشرق و خسفی در مغرب و خسفی در جزیره عرب و بصره بدست

مردی از اولاد تو بشود که اتباع او کسانی باشند که مانند ملحد و خراب کردد و پسری از اولاد حضرت امام حسن خروج نماید و دجال در طرف مشرق از سیستان خروج کند و سفیانی خروج بکند تا آخر حدیث سی و دوم در کتاب سرور اهل ایمان بسند خود از جابر روایت کرده که حضرت باقر فرمود یا جابر قائم علیه السلام ظاهر نمیشود تا وقتیکه فتنه اهل همه شهرها را فرا گیرد و از ان فتنه مفری میطلبند و نمییابند و این فتنه یعنی اصل آن در میان حیره و کوفه واقع میگردد و کشتگان ایشان و قت شب در آنجا میمانند و ندا کنندهٔ از آسمان ندا میکند مؤلف میگوید احادیث در این معنی که فتنه و فساد و هرج و مرج قبل از ظهور آنحضرت عالم را میگیرد و مردم در حیرت میباشند بسیار است حدیث سی و سیم در کتاب کفایه در باب نص بدوازده امام بسند خود از جابر انصاری روایت کرده که حضرت رسول صلی الله علیه واله فرمود که از ما هست مهدی این امت در وقتیکه دنیا هرج و مرج گردید و فتنه ها پشت بهم دیگر کردند و قوت یافتند و راهها بسته شدند و بعضی از مردم اموال بعضی دیگر را غارت نمودند و بزرگ بکوچک رحم نکرد و کوچک به بزرگ تعظیم ننمود در آن وقت خداوند تعالی حضرت مهدی ما را که پسر نهم امام حسین است بر میانگیزد و او حصارهای و قلعه های ضلالت و دلهای قفل شده را فتح میکند و در آخر الزمان در میان دکن و مقام قیام و ظهور میکند چنانکه من نمودم در اول زمان و زمین را پر از عدل میکند چنانکه پر شده باشد از جور حدیث سی و چهارم ایضا در کتاب مذکور در باب مذکور از علقمة بن قیس بسند خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین در منبر کوفه خطبه لؤلؤ را بما ادا فرمود و در آخر از علائم ظهور حضرت قائم بیان کرد و در آخر آن فرمود آگاه شوید بدرستیکه از برای ظهور او ده علامت است اول آنها طلوع ستارهٔ دنبالدار است در حالتیکه بستارهٔ جدی نزدیک میباشد و در آن وقت هرج و مرج و پر فتنه و شر واقع میشود و اینها علامت ارزانی نرخها است یعنی بعض از آنها و از علامتی تا بعلامت دیگر امور عجیبه هست پس وقتیکه این ده علامت گذشتند در این وقت ماه نورانی و قائم آل محمد ظاهر میشود و کلمهٔ اخلاص در مقام توحید برای خداوند تعالی تمام میشود حدیث سی و پنجم در کافی بسند خود از ابی الجارود روایت کرده که حضرت باقر فرمود که نخواهید دید چیزی را که منتظر آن هستید تا وقتیکه مانند بز میشوید که هیچیک از اعضای بدنش بدیگری زیادتی ندارد و کسیکه میخواهد لاغری و فربهی آن را بداند بهر عضوی که میخواهد از اعضای آن دست میگذارد چنانکه در مقام دانستن لاغری و فربهی آن داب و عادت اینست یعنی هرچند دشمنان دین

وفاسقان مسلمین درباره شما خواسته باشند میکنند ودران وقت مرتبه شرافت
ازبرای شما نیست که بآنجا ترقی نمائید وبرای شما هاتکیه گاهی نخواهد شد که در
کارهای خود بآن تکیه بکنید واعتماد نمائید حدیث سی وششم محمد بن ابراهیم
درکتاب غیبت بسند خود از عبد الکریم از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت
فرمود که قائم آل محمد قیام وظهور نمیکند تا وقتیکه دوازده نفر مرد بریاست و
امارت قیام نمایند وانها همه اینه اتفاق میکنند براین قول که ما حضرت صاحب
الزمان را دیده ایم درانحال خلایق ایشان را تکذیب میکنند حدیث سی وهفتم
ایضا درکتاب غیبت محمد بن ابراهیم بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت بخدمت
حضرت صادق عرض کردم که درفرمایش خداوند درقران عَذابُ الخِزْيِ فِي الحَيوةِ
الدُّنيا وَفِي الآخِرَةِ عذاب خزی دنیا چیست فرمود ای ابا بصیر کدام خزی وخواری
هست که شدید تر باشد از اینکه مردم درخانه وحجله خود درمیان عیال وبرادران
نشسته باشد ناگاه چند نفر گریبان پاره نموده بنزد او داخل شوند وگریه بکنند واز
ایشان پرسیده شود که این حالت وگریه برای چیست ایشان بگویند فلان شخص درهمین
ساعت مسخ گردید یعنی بصورت بعضی از حیوانات شد وازصورت آدمی بیرون شد
ابو بصیر گفت عرض کردم که آیا این قبل از قیام حضرت قائم میشود ویا بعد ازان فرمود
قبل ازان خواهد گشت نه بعد ازان مؤلف میگوید مسخ شدن جمعی قبل از ظهور آنحضرت
در احادیث بسیار وارد گردیده واین حدیث از جمله آنها است ومسخ شدن را از علامات
ظهور آنحضرت شمرده اند حدیث سی وهشتم حافظ ابو نعیم احمد بن عبد الله بسند خود
از ابی سعید خدری روایت کرده گفت حضرت رسول خدا فرمود که البته زمین پر
میشود از ظلم وعدوان وبعد ازان البته ظاهر میشود یک مردی از اهل بیت من تا
انکه پر کند زمین را از عدل وداد همچنانکه پر شده باشد از جور وظلم وعدوان
مؤلف میگوید احادیث متواتره از طریق علماء اعلام اهل سنت وشیعه وارد گردیده
که ظهور حضرت قائم آل محمد بعد از پر شدن زمین از ظلم وجور خواهد شد واینکه
علامت ظاهر شدن آنحضرت پر شدن زمین است از جور وعدوان واز ظلم وطغیان
از اهل زمان از ظالمان وکافران حدیث سی ونهم ایضا حافظ ابو نعیم از کتاب فردوس
ابن شیرویه در باب هاء از جابر انصاری روایت کرده گفت که حضرت رسول خدا صلی الله
علیه وآله فرمود که بعد از من خلفاء میشوند وبعد از خلفاء امراء میشوند وبعد از امراء
پادشاهان مالک روی زمین میشوند وبعد از پادشاهان جبابره وجباران و
ظالمان ریاست میکنند وبعد از جبابره ظاهر میشود یک مردی از اهل بیت من وپر



میکند زمین را از عدل پس ازین حدیث ظاهر میشود که از علامات ظهور حضرت قائم
مهدی ع مسلط شدن جابره است بر مردمان و سلطنت و ریاست انهاست در روی
زمین و شایع شدن جبر و جور و ظلم بر مؤمنین و مسلمانان است و اخبار بسیار درین
معنی وارد شده است   حدیث چهلم احمد بن حنبل بدو سند در مسند خود و
ایضا حافظ نور الدین مصری در جزو سیم از کتاب مجمع الزواید از جابر انصاری روایت
کرده اند که حضرت رسول خدا فرمود خروج میکند دجال در وقت ضعف دین مردم
و ادبار نمودن علم از مردمان و اندک بودن علم و اهل آن در میان مردم و از برای دجال
بعد از خروجش چهل روز عمر است و درین چهل روز زمین را گردش میکند و یک روز
آن مثل یکسال میشود و یک روز آن مثل یکماه میشود و یک روزش مثل یک جمعه میگردد
و بعد از آن باقی روزهای آن مثل این روزهای شما میشود یعنی در اول روز خروجش
چنان امر مسلمانان بر انها تنگ میگردد که یک روز از برای ایشان یکسال میگردد و
بعد یکماه و بعد یک هفته میشود و بعد از روز سیم انس میگیرند باو و بعد انحضرت
فرمود که از برای اویک خر است که مابین دو گوش آن چهل ذراع است و دجال بمردم
میگوید که منم پروردگار بزرگ شما و او اعور است و یک چشم او کور است و در میان
دو چشم او نوشته شده کافر آن را همه کس میخواند چه خط خوان باشد یا نه وارد همه
جا میشود مگر مکه و مدینه و ملائکه او را از انها منع میکنند و بنظر مردم میدهد که
با او کوه است از نان و مردم در شدت میباشند در آن وقت و با او دو نهر است ومن [عالم ازدحام]
بآن دو نهر که انها چیست یک نهر را جنة میگوید و یک نهر را دوزخ پس هر که بدوزخ
داخل شود جنة میشود از برای او و هر که بجنة او داخل شود دوزخ میگردد بر او و
شیاطین با او تابع میشوند و در سحر او مدد او میکردند و با او فتنه بزرگی میشود و او
بنظر مردمان میدهد که امر میکند بآسمان که باران میبارد پس بمردم میگوید ایمردم
این را نمیکند مگر خدا حضرت فرمود پس مردمان میگریزند از او بسوی کوه دخان که
در شام است پس مردم را در انجا محاصره میکند و محاصره انها شدید میشود و انها را
بمشقت میاندازد بعد از آن عیسی بن مریم از آسمان نازل میشود پس دجال میگوید
باصحاب خود که ای مردم بروید و این کذاب را بگیرید و بکشید و چرا مجنک او نمیروید پس
مردم بجانب او روند پس می بینند که او عیسی است پس وقت نماز میشود و بعیسی
گفته شود مقدم شو ای روح الله پس عیسی میگوید باید امام خود شما یعنی حضرت
مهدی امامت بکند برای شما یعنی با وجود او امامت من صحیح نیست پس وقتیکه
نماز را در پشت سر مهدی گذارد رو بسوی دجال میرود پس وقتیکه دجال او را بیند
مثل



نمك در آب گداخته میشود پس با و میرسد و او را میکشد تا انکه سنك و درخت ندا
میکند که این یهودی است پس یکنفر از اتباع او باقی نمیگذارد و همه انها را میکشد پس
ازین حدیث و از بعضی احادیث گذشته معلوم میشود که خروج دجال مثل خروج سفیانی
از علامات ظهور انحضرت است و بلکه از محتومات است و در احادیث متواتره بین العامة
والخاصة خروج دجال وارد شده است و بلکه در بعضی اخبار وارد گردیده که هیچ پیغمبری
مبعوث نشده مگر انکه قوم خود را از فتنهٔ دجال خبر داده و ترسانده و محمد بن ابراهیم در
کتاب غیبت و غیر او باسناد خود روایت کردند از نزال بن سبره که حضرت امیر المؤمنین
بما خطبهٔ ادا فرمود و بعد از حمد و ثنای خداوند فرمود هرچه میخواهید از من سؤال بکنید
قبل از انکه مرا نیابید پس صعصعه برخاسته عرض کرد یا امیر المؤمنین دجال کی خروج خواهد
کرد فرمود بنشین خداوند انچیز را که اراده نموده دانست و بعد کلامی فرمود که حاصل معنی
ان اینست که ماذون نیستم که تعیین وقت بکنم برای ان تا انکه وقت ظهور حضرت قائم
معلوم شود ولکن این امر را پاره علامات است که مانند آمدن نعل بجای نعل دیگر پی
همدیگر میایند اگر خواسته باشید از آنها بتو خبر میدهم عرض کرد بلی فرمود آن علامات
اینهاست وقتیکه مردم نماز را بمیرانند و امانت را ضایع کنند و دروغ را حلال بدانند
و ربا را خوردند و رشوه را گرفتند و بنای عمارتها را محکم کردند و دین را بدنیا فروختند
و دیوانگان را داخل در امر نمودند و بزنان مشورت کردند و قطع ارحام کردند و تابع خواهش
نفس شدند و خونریزی را سهل شمردند و حلم در میان ایشان ضعیف گردید یعنی حلم
کنندگان را ضعیف خیال کردند و جور کردن را فخر دانستند و امراء فاجر و وزراء ظالم و عرفاء
خیانتکار و قاریان قران فاسق شدند و شهادت دروغ ظاهر شد و فجور و بهتان
وگناه و طغیان اشکار گردید و قران را زینت داده شد و مسجدها نقش کرده شد و مناره‌ها
بلند گردید و اشرار محترم شد و صفهای نماز ازدحام کرد از جهت غیر خداوند و هواهای
مردم مختلف گردید و عهدها شکسته شد و بلای وعده شده نزدیك گردید و زنان
از جهت حرص و طمع با شوهران خود در تجارت شریك شدند و صداهای فاسقان بلند
گردید و قول ایشان معروف و مقبول شد و اراذل مردم رئیس شدند و از فاجر از جهت
ترس تقیه کردند و دروغگو را تصدیق کردند و خاین را امین کردند و الات و اسباب
لهو و لعب را اخذ کردند و اخر این امت باول ایشان لعن کردند و زنان بر زین سوار
شدند و زنان بمردان و مردان بزنان شباهت رسانندند و شاهد بدون طلب شهادت
ادای شهادت داد و مسائل دینیه برای دنیا تحصیل شد و عمل دنیا را بعمل اخرت
مقدم داشتند و پوست گوسفند را صاحبان دل گرگان پوشیدند و حال انکه دلهای

نها گندیده تر است از جیفه و مردار بدبو و تلخ تر است از زوای پس در این وقت تعجیل
بکنید تعجیل کردنی و با آنکه فرج نزدیک است و بسوی شما تعجیل خواهد کرد بهترین
مسکنها در آن وقت بیت مقدس است و از برای مردم زمانی خواهد آمد که آرزو میکنند
که از ساکنان آنجا باشند تا آخر خبر پس اینها که درین حدیث ذکر شد از علامات خروج
دجال است و خروج او نیز از علائم ظهور حضرت قائم است و ازین جهت آنحضرت وقت
آن را معین نکرد و عمده علامات ظهور حضرت قائم آنها بود که حقیر در ضمن همین چهل
حدیث ذکر کرد و شیخ مفید اعلی الله مقامه اکثر آنها را بطریق اجمال نقل کرده و آنها
چهل علامت است و حقیر آنها را در ذیل همین حدیث چهلم ذکر میکند از جهت مناسبتی
که دارد پس میگوید که آن مرحوم در ارشاد خودش فرموده که اخبار و احادیث که در خصوص
بیان علامات برای قیام حضرت قائم و حوادثی که قبل از ظهور او واقع میشود وارد گردید
از آنجمله اینها است که خروج اول سفیانی و قتل حسنی و مخالفت بنی عباس با یکدیگر در سر
ملک دنیا و گرفتن آفتاب در نیمه ماه رمضان و گرفتن ماه در آخر آن ماه بخلاف عادت
و فرو بردن زمین در بیابان بیداء و فرو بردن زمین در طرف مغرب و ایستادن آفتاب
از وقت ظهر تا بعصر و کشته شدن نفس زکیه در پشت کوفه با هفتاد نفر مرد از صلحا و
کشته شدن مردی از بنی هاشم در میان رکن و مقام که سر بریده گردد و دیوار مسجد
کوفه خراب میشود و بیدقهای سیاه از سمت خراسان رو میآورند و یمانی خروج میکند
و مغربی از مصر ظاهر میشود و شهر شام را تصرف میکند و لشکر ترکان در جزیره و لشکر
اهل روم در رمله فرود میآیند و ستاره دنباله دار از مشرق طلوع میکند و مانند ماه
میدرخشد بعد از آن مانند کمان خم میشود حتی نزدیک میشود که دو طرف آن بهم
بر بسند و سرخی در آسمان ظاهر میگردد و بعد از آن بهمه اطراف آن منتشر میگردد و
آتشی در سمت مشرق نمایان میشود و تا سه روز و یا هفت روز در هوا باقی میباشد و
اعراب عنان قرار و آرام را از سرهای خودشان در میآورند و فتنه و آشوب بر پا میکنند
و شهرها را تصرف میکنند و آنها از تصرف پادشاه عجم بدر میروند و اهل مصر بزرگان
خودشان را بقتل میرسانند و شام خراب میشود و سه نفر در آنجا بیدق سلطنت بر افراشته
بهم میافتند و بیدقهای قیس و عرب بمصر و بیدقهای کنده بخراسان داخل میشود و
لشکری از جانب عرب وارد میشود حتی اسبهای خود را در اطراف قلعه شهر حیره می بندند
و بیدقهای سیاه از مشرق بسمت حیره رو میآورند و کنار فرات شکافته میشود حتی
آبش داخل کوچههای کوفه و تنگنایهای آن میگردد و شصت نفر کذاب بیرون آیند
هر یکی از ایشان ادعای نبوت میکند و دوازده نفر از اولاد بنی هاشم میآیند و برای



خود ادعای امامت میکند و مرد بدی را از اتباع بنی عباس در مابین جلولا و خانقین
میکشند و جسر شط در بغداد از سمت محله کرخ بسته میشود و در انجا در اول روز بادی
سیاهی برمیخیزد و زلزله واقع میشود بحدیکه بسیاری از انجا بزمین فرو میرود و ترس و بیم
همه اهل عراق و بغداد را فرا میگیرد و در بغداد مرگهای ناگهان و تلف اموال و میوه ها و
زراعتها واقع میشود و ملخ ظاهر میشود هم در وقت ان و هم در غیر وقت ان حتی بزراعتها
میرسند و ربع و حاصل زراعتها کم میشود و فرقه از اهل عجم باهم در میافتند و خونریزی
بسیار در میان ایشان واقع میشود و غلامان از اطاعت اقایان در میروند و اقایان
خودشان را بقتل میرسانند و جماعتی از اهل بدعت مسخ شده بصورت بوزینه و خوک
میشوند و غلامان بشهرهای اقایان غلبه میکنند و ندائی از اسمان میرسد حتی همه
اهل زمین هر طایفه بزبان خویش ان را میشنوند و روی و سینه در جرم افتاب
نمایان میشود و مردگان از قبرها بیرون میایند و بدنیا بر میگردند و یکدیگر را
میشناسند و زیارت همدیگر میکنند و در اخر این علامات بیست و چهار مرتبه پی در پی
باران میبارد پس زمین مرده بسبب ان زنده میشود و برکتهای ان ظاهر گردد و همه
این افات را از شیعه حضرت مهدی قائم زایل میکند و بظهور انحضرت در مکه مطلع
میشوند و برای اعانت و یاری بسمت او متوجه میباشند مرده های زنده شده چنانچه
اخبار باینها وارد گردیده و پاره ازین حوادث که مذکور شد محتوم است یعنی البته باید واقع
شود و بسته نیست بوجود شرطی و بعضی دیگر از اینها مشروط است بوجود شرطیکه
اگر ان شرط موجود باشد واقع میشود و اگر نه واقع نمیشود خدا تعالی دانا تراست بچیزهائی که
موجود خواهد شد و این علامات و حوادث که ذکر کردیم مطابق است با انهائیکه
در کتب اخبار از ائمه اطهار نقل شده تمام شد تمام شد کلام مفید قدس سره و انچه
در اخر فرمود از بودن بعضی ازین علامات محتوم و بودن بعضی دیگر غیر محتوم نیز مطابق
اخبار است   چنانکه محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خودش از معلی بن
خنیس روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که پاره امور و علامات
از محتومات است و پاره دیگر نه و از جمله محتومات خروج سفیانی است در ماه رجب
و نیز بسند خود از فضیل بن یسار روایت کرده که حضرت باقر فرمود که از علامات پاره
و بعضی موقوفند و پاره دیگر محتوم و خروج سفیانی از قبیل محتوم است که ناچار است از ان
و غیر از این از احادیث که وارد گردیده در این معنی و حاصل همه انها انست که ان علامات
موقوف است بر مشیت خداوند و بر خواست او که هرکدام را خواسته باشد محتوم میکند
و هر یکی را اراده بکند موقوف فرماید و بلکه کیفیت این علامات مذکوره موکول است

بمشیت خدا تعالی و چگونگی انها بسته باراده اوست مثلا خروج دجال و سفیانی از علائم ظهور حضرت قائم است واما چه طور و بچه نحو خروج خواهند کرد خداوند میداند و همچنین است سایر علائم ظهور انحضرت و همین چهل حدیث که حقیر درین باب ذکر نمود باعتقاد خود معتبر و صحیح است و مضمون اینها موافق سایر اخبار وارده است و همچنین این چهل علامت عمده در کلام مرحوم مفید قدس سره واما اخبار دیگر و بعضی علامات پس اعتبار انها انقدر معلوم نشده و همچنین بعضی از اخبار در بیان کیفیت بعضی از علائم اعتبار انها معلوم نیست و بلکه جمله از انها کذب ان معلوم است و بائمه و باصحاب ان بزرگواران نسبت دروغ داده اند در نقل انها از ایشان مثل بعضی اخبار در کیفیت خروج سفیانی و بیان لشکر او و گریختن حضرت مهدی از ترس او و از خوف لشکر او بطرف مکه از مدینه زیرا که این نحو خبر مخالف اخبار متواتره بسیار است چنانچه در باب خصایص انحضرت ذکر کردم پس مرحوم مجلسی اعلی الله اعلامه انها را از کتب معتبره نقل نکرده و اعتقاد خودش نیز گریز انحضرت نیست از سفیانی و غیر او و کسی که از جانب خداوند موید و منصور باشد و در امر او چندین هزار ملائکه نصرت باشد و خودش ذخیره خداوند وانبیا و اولیا و ائمه هدی باشد و وجود او برای همین روز اماده و مهیا شده باشد چه طور میشود بعد از ظهورش از مثل سفیانی و لشکر او بگریزد و از چند نفر لا مذهب در مدار و بی عار فرار کند و جد او امیر المؤمنین در هیچ جنک از هیچ لشکری نگریخت با عدم استعداد او پس باید بعضی اخبار را اعتنا نکرد و انها را در محل صحت نگذاشت چنانکه خود مرحوم مجلسی انها را در مقام نقالی ذکر کرده نه در بیان مقام نقادی

باب دوازدهم در ذکر چهل حدیث از اخبار معتبره در بیان بعض حالات و سیرت و سلوک حضرت محمد بن الحسن علیهم السلام و در ذکر بعض چیزها که متعلق و مربوط است با انحضرت و بعض چیزهائیکه بعد از ظهور انحضرت خواهد شد

حدیث اول شیخ طوسی در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی جارود روایت کرده که حضرت امام محمد باقر فرمود که قائم ال محمد سیصد و نه سال بعد از ظهورش سلطنت و پادشاهی میکند چنانکه اصحاب کهف اینقدر از زمان در کهف خودشان مکث و درنگ نمودند و زمین را پر از عدل و قسط میگرداند چنانچه پر از ظلم و جور گردیده و خداوند شرق و غرب عالم را و تمامی روی زمین را برای او فتح میکند و خلایق را بقتل میرساند تا اینکه باقی نماند مگر دین محمد صلی الله علیه و اله و بسیرت و طریقت سلیمان بن داود رفتار میکند مؤلف میگوید فتح کردن انحضرت تمام روی زمین را و نماندن هیچ دین مگر دین جدش و پر شدن زمین از عدل و داد پس این سه فقره از معلومات است و شک و شک در اینها نیست زیرا که اخبار متواتره بر



اینها وارد شده روایات متعدده براین تفسیر شده چنانکه در ابواب سابقه ذکر کردیم و اما
سلطنت آنحضرت پس همان است که درین حدیث شریف ذکر شده و اما هفت سال و نه
سال چنانکه در بعضی از اخبار وارد گردیده پس اینها تقیه است و اصلی ندارد اصلا

حدیث دوم شیخ صدوق در کتاب عیون اخبار الرضا بسند خود از علی بن عاصم از حضرت
امام محمد تقی روایت کرده که حضرت رسول خدا با ابی بن کعب در مقام بیان اوصاف
حضرت قائم فرمود که خداوند در صلب امام حسن عسکری نطفهٔ مبارک پاک و پاکیزه
قرار میدهد و هر مؤمنی که خداوند در خصوص ولایت از او عهد و پیمان گرفته
باآنحضرت راضی میشود و او را دوست میدارد و هر کسیکه منکر حق است با او کفران
میکند و او را انکار مینماید پس او امام است با تقوی و پاک کننده و پسندیده شده
و هدایت کننده و هدایت کرده شده از جانب خداوند و با عدالت حکم میکند و خلایق را
بعدل امر میکند و خدا را تصدیق میکند و خداوند او را تصدیق میفرماید در سخنان
او و از تهامه ظهور میکند در وقتیکه علامات ظهور او ظاهر میشوند و برای او خزینه ها
هست نه از طلا اند و نه از نقره بلکه آنها اسبهای بزرگ و کلفت و مردان نامدار اند که
علامت ایمان از سیمای ایشان ظاهر است و خداوند ایشان را از شهرهای دور برای
آنحضرت جمع میکند و آنها بقدر عدد اصحاب بدر اند که سیصد و سیزده نفر باشند
و در نزد او صحیفهٔ سربمهر میباشد که عدد اصحابش با نامها و نسبهای و شهرهای ایشان
در آنجا نوشته شده و ایشان مشقت کش و تلاش کننده میباشند در اطاعت آنحضرت
در آنحال ابی عرض کرد که یا رسول الله علامت ظهور او چیست فرمود که بیرقی است
وقتیکه ظهور او نزدیک شد پرچم این بیرق بدون آنکه کسی آن را بگشاید گشوده میشود
و خداوند آن بیرق را بسخن میآورد پس آنحضرت را ندا میکند که یا ولی الله ظهور
فرما و دشمنان خدا را هلاک کن و او را شمشیری میباشد در غلاف پس زمانیکه
ظهورش نزدیک شد از غلافش بیرون میاید و خداوند آن را بسخن میاورد پس او را
ندا میکند که یا ولی الله ظاهر شو و بر تو حلال نیست که از کشتن دشمنان خداوند باز
بمانی پس در آنحال آنحضرت ظهور میکند و دشمنان خدا را در هر جا میابد میکشد
و حدود خدا را بر پا میدارد و با حکم خدا حکم میکند و ظهور میکند در حالتیکه جبرئیل
در دست راستش و میکائیل دست چپ او میباشند و گفته های مرا بعد از این ذکر
خواهد نمود هر چند که بعد از مدت مدید باشد و امر خودم را بخدا میسپارم یا
ابی طوبی و گوارا باد بکسیکه با آنحضرت ملاقات نماید و طوبی باد برای کسیکه او را
دوست بدارد و طوبی باد برای کسیکه با او قائل شود و آنحضرت ایشان را از هلاکت

نجات میدهد و بسبب اقرار نمودن بوحدانیت خدا و برسالت رسول او و بامامت همه
ائمه خداوند بهشت را برای ایشان میگشاید مثل ایشان در روی زمین مثل مثل آفتاب است
که پرتوش همیشه میآید و بهیچ تغییر نمییابد و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نورانی است
که هرگز نورش خاموش نمیشود ابی عرض کرد یا رسول الله این ائمه را خداوند چگونه بیان
فرموده فرمود که خداوند دوازده صحیفه بمن نازل نموده و نام هر یکی از ایشان در
یکی از آنها نوشته شده و مهرش با کیفیت صفاتش در صحیفهٔ خودش ثبت گردیده است

حدیث سیم محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات بسند خود از رفید روایت کرده
که گفت حضرت صادق بمن فرمود ای رفید حال تو چگونه میشود در وقتیکه اصحاب
حضرت قائم را ببینی که خیمه‌های خود را در مسجد کوفه زده اند و آنحضرت مثال جدیدی
که بر عربها دشوار است ظاهر میگرداند عرض کردم فدایت شوم مثال جدید چیست فرمود
سر بریدن است عرض کردم که آنحضرت بچه طریق رفتار میکند با ایشان آیا بطریقهٔ امیر
المؤمنین که با اهل عراق رفتار کرد رفتار خواهد فرمود یا نه حضرت فرمود نه ای رفید
بدرستیکه حضرت امیر المؤمنین با اهل عراق بطریقهٔ رفتار کرد که در جفر ابیض است و
با ملایمت و نرمی رفتار میکرد زیرا که میدانست که آن کسیکه ادعای خلافت میکند
و بعد از اوست بر شیعیان او مسلط خواهد شد و اگر سختی و درشتی میکرد تلافی آن را
از شیعیانش میکردند و قائم ما بطریقهٔ جفر احمر که عبارت باشد از سر بریدن رفتار
میکند زیرا که آنحضرت میداند که هیچکس از دشمنان بر شیعیانش غالب و مسلط

نخواهد شد حدیث چهارم ایضاً محمد بن حسن در کتاب مذکور خود از محمد
بن علی روایت کرده که حضرت صادق فرمود که عصای موسی در اول امر در نزد آدم بود
و بعد بشعیب رسید و بعد از آن بموسی بن عمران و الآن در نزد ما است و اندکی قبل
از این آن را دیدم بد رحالتیکه سبز و تر و تازه بود مانند حالت آن در وقتیکه از
درختش بریده شود و هر وقتیکه بخواهی که با آن سخن بگوئی هر آینه سخن میگوید و آن برای
قائم ما نگه داشته شده و هر آینه آنحضرت با آن عصا کارها میکند که موسی آن کارها
میکرد و خلایق را با آن میترسانید و چیزها را که از دروغ ساخته اند میبلعد و بهر چیزیکه
مأمور میشود آن را بطریقهٔ که مأمور شده میکند و بهر سمتیکه رو میآرد چیزها را
که با سحر و دروغ ساخته اند بلع میکند و برای آن دو لب گشوده میشود یکی در زمین
و دیگری در سقف و ما بین آن لب چهل ذراع میباشد و هر چه که از دروغ و سحر
ساخته اند همهٔ آنها را با زبانش فرو میبرد و فانی میکند پس از این حدیث معلوم
میشود که یکی از اسباب فتح و غلبهٔ آنحضرت در زمان خودش همین عصای حضرت



موسی است حدیث پنجم محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت خود بسند خودش از ابی بصیر از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود چون قائم ما قیام میکند و داخل کوفه میشود امر میفرماید آن چهار مسجد را تا باصل بنایش خراب میکنند و آنها را مانند عریش عریش موسی عریش میسازند و آن چادریست از پوست و دیوارهای مسجدها را همه بدون کنکره بنا کنند و براههای بزرگ وسعت میدهد بنوعیکه بعضی هر یکی شصت ذراع میباشد و هر مسجدیکه در سر راه است خراب میکند و هر روزنها و پنجرهها و مبرزها و ناودانها را که مشرف باشند براه برهم میزند و خداوند در زمان آنحضرت بفلک امر میفرماید در حرکتش آهسته و درنگ میکند حتی آنکه یکروز در زمانش ده روز میشود و یک ماه بقدر ده ماه و یکسال بقدر ده سال از سالهای شما میباشد و بعد از آن نمیگذرد مگر اندکی تا اینکه ده هزار نفر از خارجیان در رمله و سکره و آن نام جائی است بر آنحضرت خروج میکنند و شعار ایشان یا عثمان یا عثمان گفتن است پس در آن وقت حضرت قائم مردی را از دوستانش میخواند و شمشیر خود را بگردن او حمایل میکند و بجنگ ایشان میفرستد پس آن مرد بسوی ایشان بیرون میرود و همه ایشان را بقتل میرساند و احدی از ایشان باقی نمیماند و بعد از آن متوجه سمت کامل شاه میشود و آن شهریست که احدی غیر از آنحضرت آن را فتح نکرده و مسخر نگردانیده پس آنجا را مسخر میکند و فتح میکند و بعد از آن بکوفه متوجه میشود و در آنجا فرود میآید و خانهاش در آنجا میباشد و هفتاد قبیله را از قبایل عرب از کوفه بجای دیگر یا از جای دیگر بکوفه میکوچاند مؤلف میگوید بعضی از علماء اعلام فرموده که مراد از آن چهار مسجد که آنحضرت خراب میکند مشاهد ائمه است در عراق و شاید از جهت داخل شدن مال الغیر است در بنای آنها و یا واقع شدن ظلم است در بنیان آنها و شیخ طوسی بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که حضرت صادق ع فرمود حضرت قائم مسجد الحرام و مسجد رسول خدا را تا بنای شان خراب میکند و بیت الله را بر میگرداند در مکان اصلی خود بنا میکند و آن را در بالای بنای اصلی خود بنا میکند و دستهای طائفه بنی شیبه را که دزدند و دغلند قطع میکند و از دیوار کعبه میآویزد و اخبار دیگر نیز در بریدن دست بنی شیبه وارد شده و ایشان خادمان کعبه الله مثل آنکه در مشاهد حضرات ائمه هستند که خادم و زیارتنامه خوان بر ایشان میگویند و خادمان کعبه نیز مثل ایشان است حدیث ششم شیخ مفید در ارشادش بسند خود از علی بن عقبه از پدرش از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود وقتیکه قائم قیام میکند با عدالت رفتار و حکم میکند و در عصر او ظلم و ستم از میان مردم برداشته

میشود ودراهها امن میگردد وزمین برکتهای خود را بیرون میآورد وهر حقی از باطل
خود بازگشته میشود وبصاحبش رد میگردد واهل هیچ دین باقی نمیماند مگر آنکه
اظهار اسلام میکنند وبایمان معروف ومشهور میباشند آیا نشنیدهٔ فرمایش خداوند را
وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ یعنی کسانی که در
آسمانها وزمین است از صمیم قلب بخداوند مطیع میشود ویا باکراه وبرگشت شما بسوی
خداوند خواهد شد ودر میان خلایق بطریقهٔ داود وجدش محمد حکم میکند پس در آن
وقت زمین خزینه های خود را ظاهر وبرکات خویش را آشکار میگرداند ودر این وقت
مردی از شماها کسی پیدا نمیکند که صدقهٔ باو بدهد یا احسان در حق او بکند زیرا که
همهٔ مؤمنان غنی ومالدار میباشند وبعد از آن فرمود که دولت ما آخر دولتها است و
هیچ طایفهٔ که برای ایشان سلطنت مقرر شده باقی نمیماند مگر آنکه قبل از ما سلطنت
میکنند برای اینکه نگویند در وقتیکه حسن سلوک ورفتار ما را می بینند که اگر ما هم به
سلطنت برسیدیم هر آینه بسیرت وطریقهٔ ایشان رفتار میکردیم واینست معنی قول
خداوند وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی عاقبت کار برای متقیان است وآخر دولتها دولت
ائمه علیهم السلام است ودر این معنی اخبار بسیار وارد شده حدیث هفتم محمد بن ابراهیم
در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی بصیر روایت کرده گفت از حضرت باقر شنیدم
میفرمود که در صاحب این امر یعنی حضرت قائم شباهتی است بچهار پیغمبر شباهتی بموسی
وشباهتی بعیسی وشباهتی بیوسف وشباهتی بحضرت محمد عرض کردم که شباهتش به
موسی از چه راه است فرمود که خَائِفًا يَتَرَقَّبُ یعنی ترسان ومنتظر است چنانچه موسی
در وقت گریختن از مصر بمداین شعیب ترسان ومنتظر بود عرض کردم که شباهتش
بعیسی از چه جهت است فرمود در حق او گفته میشود چیزی که در حق عیسی گفته شد
که او مرده ویا هلاک شده عرض کردم که شباهتش بیوسف از چه راه است فرمود که
زندان وغیبت است یعنی غیبت او مثل زندان یوسف است عرض کردم که شباهتش
بحضرت رسول خدا از چه جهت است فرمود از این راه است که آنحضرت در وقت
ظهورش با سیرت وطریقت وشریعت او رفتار خواهد کرد آگاه شوید که آنحضرت آثار
جد خودش را وشرع او را بیان میکند وظاهر میگرداند وشمشیر را هشت ماه می کشد
وطایفه های مختلفه را از خلایق بقتل میرساند تا بحدیکه خداوند راضی شود عرض
کردم که آنحضرت چگونه میداند که خدا تعالی راضی شده فرمود که خداوند عالم بدلش
رحم میاندازد وبخلایق رحم میکند آن وقت میداند که خداوند از او راضی شده است
حدیث هشتم ایضا در آن کتاب از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت از حضرت باقر



شنیدم

شنیدم میفرمود که هرگاه قائم آل محمد ظهور کند هر آینه خداوند تعالی با چند صنف از
ملائکه با آنحضرت یاری میکند صنفی از آن صنفها ملائکه مومنین اند ایشان انانند
که علامت ونشانه دارند بنوعیکه در جنگ بآن شناخته میشوند وصنفی مردفین اند
یعنی از پی یکدیگر آیندگان یا آنکه بمومنان تابع شوندگان وایشان را حفظ کنندگان
وصنفی منزلین یعنی فرستاده شدگان وصنفی کروبیین یعنی سادات وبزرگان ملائکه
وجبرئیل در پیش روی او ومیکائیل از سمت دست راست او واسرافیل از جانب چپ او
میروند ورعب در یکماه راه از جانب دست راست ویکماه را از جانب دست چپ او
بدلهای خلایق افتاده میشود اول کسیکه باو تابع میگردد محمد میباشد وعلی دوم
است ودر دستش شمشیری میشود برهنه واز غلاف کشیده شده وخداوند برای
او فتح میکند روم وچین ودیلم وترک وسند وهند وکامل شاه وخزر را یا ابا حمزه
قائم قیام نمیکند مگر در وقتیکه خوف شدید وتزلزل وفتنه وبلا بخلایق رسیده
میباشد وپیش از ظهور او طاعون وشمشیرکشی در میان طوائف عرب واختلاف
شدید در همه خلایق ودین ایشان مختلف واحوال ایشان متغیر میباشد بنوعیکه
مرد صبح وشام بسبب دیدن طغیان وخوار بودن ایشان وخوردن بعضی از ایشان بعضی
دیگر را مرگ را آرزو میکند وظهور آنحضرت اگر ظاهر شود در وقت است که خلایق از
ظهور او ناامید ومایوس شوند پس طوبی وگوارا باد برای کسیکه او را دریابد واز
یاوران او باشد ووای برکسیکه باو وبامر او مخالفت نماید واز جمله دشمنان او گردد
وبعد از آن فرمود که حضرت قائم بامر تازه وسنت تازه وحکم تازه که بر عرب سخت و
شدید است قیام میکند وشانش نیست مگر کشتن کافران ومنافقان واحدی را در کارها هم
بزرگ در جای خود نائب نمیگذارد وقبول نمیکند توبه کسی را که آنحضرت بداند باطن
او مشتمل بکفر است تا اینکه همه کافران را میکشد بنوعیکه احدی را از ایشان باقی
نمیگذارد وملامت ملامت کنندگان آنحضرت را از اجرای احکام خداوند باز
نمیدارد مولف میگوید فرمایش حضرت باقر در این حدیث که اول کسیکه باو تابع میشود
محمد میباشد وعلی دوم است یعنی حضرت رسول وامیرالمومنین علیهما السلام حضرت
قائم را در رجعت خود ایشان که بعد از ظهور آنحضرت بدنیا مراجعت میفرمایند تصدیق
میکنند وحکم او را قبول میفرمایند وبا وجود بودن ورجعت خودشان حکم کننده
حضرت قائم میشود حدیث نهم ونیز در آن کتاب بسند خود از جابر انصاری
روایت کرده گفت مردی بخدمت حضرت باقر داخل شد وعرض کرد که این پانصد
درهم را از من بگیر وآن زکوة مال من است وآن را بهرکس مستحق میدانی بده حضرت فرمود

که خودت آنها را بفقراء و همسایگان خود و بمسکینان برادرانت از مسلمانان صرف کن بعد از آن فرمود که چون قائم اهل بیت قیام میکند اموال را بالسویه قسمت میکند و در خصوص رعیت با عدالت رفتار و حکم میکند پس هرکه باو اطاعت نماید هر آینه بخدا اطاعت کرده و هرکه باو مخالفت کند هر آینه بخداوند عصیان و مخالفت نموده و نامیدن او بمهدی ازین راه است که خداوند او را بامورات مخفی راه مینماید و توریة و سایر کتابهای خدایتعالی را در انطاکیه از مغاره بیرون میآورد و در میان اهل توریة با توریة و در میان اهل انجیل با انجیل و در میان اهل زبور با زبور و در میان اهل قرآن با قرآن حکم میفرماید و اموال از زیر زمین و روی زمین بخدمت آنحضرت جمع میشود پس آنحضرت بمردم میفرماید که بیائید بسوی اموالی که برای آنها ارحام را قطع نمودید و خونها را ریختید و بحرامهای خداوند مرتکب شدید پس آن قدر بمردمان مال عطا میفرماید که احدی قبل از او نفقه نداده و زمین را پر از عدل و قسط و نور میگرداند چنانکه پر از ظلم و جور و شر گردیده مؤلف میگوید مراد از حکم کردن آنحضرت با توریة و با انجیل بر یهود و نصاری آنست که آنحضرت عالم به احکام آنها است و آن کتابها را میداند بآن نحو که نازل شده و بآن نحو که حالا هست و جماعت یهود و نصاری و مسلمانان را و سایر خلق را با کتاب خودشان الزام میکند بحکم خود و فرمایش خودش را بر آنها از آن کتابها ثابت میکند نه آنکه یهود و نصاری و مجوس را در دین خودشان باقی میگذارد و در میان آنها با حکم آن کتابها رفتار میکند زیرا که در آن وقت بغیر از دین اسلام دین دیگر نخواهد شد بنصّ آیات و اخبار متواترات حدیث دهم ایضاً در کتاب مذکور بسند خودش از حمران روایت کرده که حضرت باقر فرمود گویا که این دین شما را می بینم که از شما روگردانیده مانند آدمیکه بخون خودش غلطیده شده یا اینکه مانند ماری که دمش را بر زمین زده بعد از آن بشما برنمیگرداند مگر مردی از اهل بیت ما پس در هر سال بشما دو عطیه میدهد و در هر ماه رزق بشما عطا میفرماید و در زمان آنحضرت یعنی حضرت قائم بشما حکمت و علم شریعت داده میشود حتی زن در خانه خویش با کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله حکم میکند مؤلف میگوید احادیث بسیار درین معنی وارد گردیده است که اهل زمان ظهور آنحضرت عالم میشوند بجمیع علوم از مرد و زن و کتاب خداوند را کما هو حقه میدانند و در مسائل و احکام شرعیه جاهل نمیشوند و محتاج بغیر نمیگردند چنانکه در باب خصایص آنحضرت جمله از آن احادیث را ذکر نمودم حدیث یازدهم ایضاً در کتاب غیبت محمد بن ابراهیم بسند خودش از زراره روایت کرده که گفت بخدمت حضرت

باقر عرض کردم که نام بنده صالح را از صالحان برای من ذکر فرمائید ومرادم حضرت قائم
بود پس فرمود که نامش نام من است عرض کردم که آیا آنحضرت با سیرت وطریقت حضرت
رسول خدا رفتار میکند فرمود هیهات هیهات ای زرارة آنحضرت بطریقت وسیرت
حضرت رسول خدا که در میان امت خود بانرمی وملایمت رفتار میکرد وباخلایق الفت
ومحبت مینمود واما قائم باقتل رفتار میکند وباین ماموراست از جانب خداوند
در قرآنی که در نزد اواست باید باقتل وهلاک نمودن خلق رفتار نماید واز احدی توبه
قبول نمیکند وای برکسیکه از آنحضرت مفارقت وجدائی نماید مؤلف میگوید در
بعضی از احادیث وارد شده که آنحضرت بطریقه حضرت رسول خدا رفتار میکند پس
مراد از آن آنست که آن بزرگوار بشریعت جدّش عمل میکند ودین تازه نمیآورد ومراد
از این نحو احادیث که بسیرت حضرت رسول خدا رفتار نمیکند یعنی در الفت مردم
برای ترس از آنها تقیّه نمیکند وعمل بباطن شریعت میکند واز جهت خوف وتقیّه
دست از واقع برنمیدارد ودر جمله از اخبار وارد شده که آنحضرت بسیرت جدّش امیر
المؤمنین رفتار نمیکند چنانکه در کتاب مذکور از حسن بن هرون روایت کرده که
گفت در خدمت حضرت صادق بودم ناگاه معلی بن خنیس از آنحضرت پرسید که
آیا قائم بخلاف سیرت وطریقه امیر المؤمنین رفتار میکند فرمود بلی واین باین نحو است
که حضرت امیر المؤمنین با منّت گذاشتن بخلایق وبخشیدن ایشان رفتار کرد زیرا
که آنحضرت دانست که خلیفه که بعد از اوست بر شیعیانش غالب خواهد شد وحضرت
قائم وقتیکه قیام نمود کافران ومنافقان را میکشد واسیر میکند زیرا که او میداند
که هیچکس بعد از آن حضرت بر شیعه او غالب نخواهد شد حدیث دوازدهم ایضاً
محمد بن ابراهیم در غیبت خود از بشیر روایت کرده که گفت بمنزل حضرت باقر رفتم ناگاه
دیدم استر زین شده در نزد در خانه پس در آنجا ایستادم ناگاه آنحضرت بیرون آمد
باو سلام کردم فرمود از کجائی عرض کردم از اهل کوفه فرمود که رفیق راه تو کیان بوده‌اند
عرض کردم که قومی از محدّثه فرمود محدثه کیستند عرض کردم که مرجئه اند ایشان
قومی اند گمراه وایمان آنها قولیست بدون عمل فرمود وای برین مرجئه که در وقت
قیام قائم ما بکدام شخص پناه خواهند برد عرض کردم که ایشان گویند اگر قائم قیام
نماید هر آینه ما وشما در عدالت او برابر میشویم آنحضرت فرمود که هرکه توبه نماید توبه
او را قبول میکند وهرکه نفاق را مخفی بدارد خدا تعالی از درگاهش دور نمیکند
مگر او را وهرکه از کفر ونفاق چیزی اظهار نماید هر آینه خداوند خونش را میریزد
وبعد از آن فرمود بخدا قسم هر آینه قائم سر ایشان را میبرد چنانکه قصّاب گوسفند را

رفتار میکند وبعد از آن فرمود که رسول خدا صلعم

میبرد عرض کردم که ایشان چنین گویند که چون انحضرت قیام میکند امورات خلافتش درست میشود پس خون خلایق را نمیریزد فرمود نه چنین است که میگویند قسم بخداوند هر اینه ما و شما باید ملاقات نمائیم بآن شدایدی که باعث زخمها وجاری شدن خونها میشوند مؤلف میگوید درین حدیث فرموده که انحضرت توبه را قبول میکند ودر بعض احادیث فرموده اند که انحضرت توبه را قبول نمیکند ومنافات در بین این احادیث ندارد زیراکه مراد از قبول توبه ان توبهٔ واقعی است ومراد از قبول نکردن انحضرت توبه را توبهٔ ظاهریست وقبول نکردن توبه درجای دیگراست ومنافات نیست حدیث سیزدهم ونیز در کتاب مذکور بسند خودش از فضیل بن یسار روایت کرده که گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که چون قائم ما قیام میکند در مقابل او از جهال ناس کسانی می ایستند وبا او مخاصمه میکنند که در جهالت ونادانی سخت تر وشدید تر میباشند از جهال ایام جاهلیت که در مقابل رسول خدا ایستادند وبا او مخاصمه کردند عرض کردم که این چگونه میباشد فرمود که حضرت رسول خدا بمردمان مبعوث گردید درحالتیکه ایشان بتهائی که از سنگ وچوب وتخته ساخته شده بود عبادت میکردند وقائم ما در وقتی قیام میکند وبخلایق مبعوث میشود درحالتیکه همه ایشان کتاب خداوند را بعقاید باطلهٔ خود تاویل میکنند وبعقاید خود بآیات ان حجت ودلیل میآورند وبعد از ان فرمود اگاه شوید بخدا قسم هر اینه عدالت انحضرت بایشان میرسد درحالتیکه در توی خانها هستند چنانکه سرما وگرما داخل خانه میگردد ومثل این حدیث است روایتی که صدوق در کتاب معانی الاخبار بسند خود از محمد بن ابی حمزه از بعض اصحاب خود از حضرت صادق روایت کرده که فرمود که قائم ما در جنگها بیار از شدتها دچار میشود که حضرت رسول خدا بمثل انها دچار نشده زیرا که رسول خدا بخلایق مبعوث گردید درحالتیکه بتهائی که از سنگ وچوب ساخته بودند عبادت میکردند ودر وقت ظهور حضرت قائم خلایق باو خروج میکنند وکتاب خداوند را باعتقاد باطل خودشان تاویل میکنند وان را در دست خودشان حجت نموده با انحضرت جنگ میکنند حدیث چهاردهم ایضا محمد بن ابراهیم در کتاب غیبت بسند خود از محمد بن جعفر از پدرش روایت کرده که حضرت صادق فرمود که چون حضرت قائم در اقلیمهای روی زمین در هر اقلیم مردی نصب میکند بآن مرد میفرماید که کف دست تو دستور العمل وعهدنامه است از من در نزد تو پس هر وقتیکه مسئله بتو رو نماید وان را ندانی ونفهمی که در خصوص ان چه حکم بکنی در انحال بکف دست خود نگاه کن وبهر چه که در ان ببینی عمل نما بعد از ان فرمود که قائم لشگری بقسطنطنیه یعنی اسلامبول میفرستد پس چون بدریا میرسند چیزی بزیر پای خودشان مینویسند واز برکت ان در روی

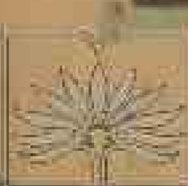


آب راه میروند پس اهل روم ایشان را می بینند که در روی آب راه میروند میگویند که
این جماعت اصحاب حضرت قائمند که در روی آب راه میروند پس اصحاب آنحضرت که این
گونه فضل و هنر دارند پس خود آنحضرت چگونه است پس در این حال در شهر را باز نمایند تا
اصحاب آنحضرت داخل میشوند و بهرچه میخواهند حکم میکنند حدیث پانزدهم شیخ طوسی
در کتاب تهذیب بسند خود از حبه عرنی روایت نموده گفت روزی حضرت امیرالمؤمنین
از کوفه بسمت شهر حیره بیرون رفت و فرمود این حیره بکوفه متصل میشود و میان آنها بنوعی
میشود که قیمت یک ذراع زمین در میان حیره و کوفه چند اشرفی میشود و هر آینه در شهر حیره
مسجدی ساخته میشود و برای آن پانصد در میباشد و نائب حضرت قائم در آن مسجد
نماز میگذارد زیرا که مسجد کوفه تنگ میگردد و اصحاب حضرت قائم را نمیگیرد و در مسجد
دوازده پیشنماز عادل نماز میگذارند عرض کردم یا امیرالمؤمنین آیا مسجد کوفه در آن
وقت این قدر را که وصف میکنی میگیرد فرمود برای حضرت قائم چهار مسجد ساخته میشود
این مسجد کوچکترین آنها میباشد و یکی از آنها این مسجد میباشد که حالا هست و دو تای
دیگر در طرف کوفه ساخته میشود یکی در این سمت و دیگری در آن سمت و بدست مبارک
خود اشاره بسمت رودخانه بصره و اهل غریان کرد و آن نام دو بنا است در کوفه مشهور
و معروف حدیث شانزدهم در کتاب مزار قدیم از ابو بصیر روایت کرده گفت حضرت
صادق بمن فرمود ای ابابصیر گویا می بینم که حضرت قائم با اهل و عیال خود در مسجد سهله
فرود آمده عرض کردم که آیا آنجا منزل و مسکن آنحضرت میباشد فرمود آری و منزل ادریس
و ابراهیم خلیل نیز در آنجا بود و خداوند هیچ پیغمبری مبعوث نفرموده مگر آنکه در آنجا نماز
کرده و در آنجاست مسکن خضر عرض کردم فدایت شوم آیا قائم همیشه در آنجا میباشد فرمود
آری عرض کردم بعد از او کدام شخص در آنجا میباشد فرمود آن کسیکه بعد از حضرت قائم
خلافت و سلطنت با اوست و همچنین است تا وقتیکه مخلوقات بآخر رسند عرض کردم که
آنحضرت با اهل ذمه چگونه رفتار میکند فرمود که با ایشان مصالحه میکند چنانکه
حضرت رسول خدا کرد و ایشان بآنحضرت با ذلت و خواری جزیه میدهند عرض کردم
آیا با ناصبیان که شما را دشمن میدارند نیز مصالحه میکند فرمود نه ای ابابصیر در
ایام دولت و سلطنت ما نصیب نیست برای مخالفان و دشمنان ما باید دانست که در وقت
قیام قائم ما خونهای شان را برای ما خداوند حلال گردانید ولکن امروز بر ما و بر شما
حرام است پس احدی ترا در این باب فریب ندهد وقتیکه قائم قیام نمود هر آینه برای
خداوند و برای رسول او و برای همه ما از دشمنان انتقام میکشد مؤلف میگوید
مراد از فرمایش حضرت در این حدیث که حضرت قائم با اهل ذمه مصالحه میکند و از

ایشان جزیه میگیرد مثل حضرت رسول اینست که آنحضرت در اول ظهور خود با اهل
ذمه جنگ نمیکند و در اول امرش با آنها مصالحه میکند و اکتفا فرماید باخذ جزیه
از آنها از جهت اینکه تا برای مسلمانان واضح بشود که دشمنان و مخالفان اهل بیت
از یهود و نصاری بدترند و کشتن ایشان از اهل ذمه لازمتر است و مهلت از برای آنها
جایز است و برای مخالفان اهل بیت مهلت جایز نیست هر چند یکه در اول ظهور آن
حضرت باشد نه اینکه مراد این باشد که آنحضرت همیشه از اهل ذمه جزیه بگیرد و با آنها
مصالحه کند زیرا که این مخالف آیات بسیار و ضد روایات بیشمار است چنانکه این را در
باب خصایص آنحضرت بیان کردم و تفصیل این را در کتاب تحفة الشیعه ذکر نمودم پس
مصالحهٔ آنحضرت با آنها از جهت مفتضح و رسوا کردن بنی امیه و سایر مخالفان حضرات ائمه
است نه از جهت همیشه بودن این مصالحه است حدیث هفدهم سید علی بن عبد
الحمید در کتاب غیبت خود بسند خود از ابی بصیر از حضرت باقر در حدیث طولانی روایت
کرده که آنحضرت حدیث را ذکر نمود تا آنکه فرمود بعد از ظهور حضرت قائم قوم بسیاری
از بنی امیه منهزم میشوند و میگریزند تا آنکه بسر زمین روم میرسند از پادشاه آنجا خواهش
میکنند که ما را بمملکت خود راه بده پادشاه میگوید که شما را بمملکت خود داخل نمیکنم مگر
اینکه بدین ما در آئید و از ما دختر بگیرید و بما دختر بدهید و گوشت خوک بخورید و
شراب بیاشامید و خاچها را بگردنهای خودتان بیاویزید و زنارها بکمر ببندید پس
ایشان این تکالیف را قبول میکنند تا آنکه اهل روم ایشان را داخل شهر خودشان مینمایند
و بعد از آن حضرت قائم باهل روم پیغام میفرستد که بیرون کنید آنان را که داخل
شهر کرده اید اهل روم گویند که این جماعت بدین ما راغب شدند و از دین اسلام
اعراض کردند و بیرون شدند آنحضرت نیز پیغام میدهد که اگر ایشان را بیرون نکنید
هر آینه شمشیر بر شما میکشم و میگذارم ایشان در جواب عرض میکنند که ما را نکش و
خودت در میان ما و شما کتاب خدا را که قرآن باشد حاکم قرار بده آنحضرت فرماید که
من باین راضی شدم پس بخدمت آنحضرت میآیند و او قرآن را برای ایشان میخواند تا آنکه
می بینند که در قرآن چنین شرط شده که هر که از دین اسلام مرتد شد و بنزد کفار رفت
باید کفار او را بدست مسلمانان تسلیم نمایند و هر که از کفار باسلام میل نماید و مسلمان
شود مسلمانان او را بدست کفار ندهند پس چون آنحضرت قرآن را میخواند و ایشان
میدانند که این شرط بر آنها لازم شده آن وقت بنی امیه را بیرون کرده بنزد آنحضرت
میفرستند پس آن بزرگوار مردان ایشان را بقتل میرساند و زنان آنها را اسیر میکند
حضرت باقر فرمود بخدا قسم هر آینه آنحضرت و اصحاب او را می بینم که اشرف ها را در



حجفه قسمت میکنند بعد از آن اهل روم بدست آنحضرت اسلام قبول میکنند پس آنحضرت
مسجدی در آنجا بنا میکنند و مردی را از اصحاب خود در آنجا نائب و جانشین خود میگرداند و
بعد از آن از آنجا بر میگردند   حدیث هجدهم و نیز در آن کتاب بسند خود از جابر بن عبد الله
روایت کرده گفت حضرت باقر فرمود اول کاری که حضرت قائم بآن ابتدا میکند اینست که
توریة و عصای موسی و انگشتر سلیمان را که در انطاکیه در مغاره میباشند بیرون میآورد و
بعد از آن فرمود که یاری کننده ترین خلایق با آنحضرت در آن زمان اهل کوفه میباشد و فرمود
که نامیدن آنحضرت با مهدی بمعنی هدایت کرده شده و راه نموده شده است و چونکه خدای
تعالی راهنمای چیزهای پنهان شده را با و مینماید ازین جهة با و مهدی گفته میشود پس
آنحضرت امورات مخفی شده ها را میداند حتی بمردیکه خلایق او را گنهکار و مقصر
نمیدانند میفرستد و او را حاضر میکند و بقتل میرساند آن بزرگوار بنوعی باسرار خلایق
مطلع میشود که هرکه در خانه خود سخن بگوید میترسد از اینکه دیوار در نزد آنحضرت سخن
گفتن او شهادت نماید و نیز فرمود که حضرت قائم سیصد و نه سال خلافت میکند چنانکه
اصحاب کهف این مدت را در مغارهٔ خود شان مکث و درنگ نمودند و زمین را پر از عدل
و داد میگرداند چنانکه پر از جور و ظلم گردیده و خدای تعالی مشرق و مغرب عالم را برای او پیچیده
میگرداند و با و وحی میرسد و بآن وحی بامر خدا عمل میکند و رفتار فرماید
حدیث نوزدهم سید علی بن عبد الحمید در کتاب غیبت خود بسند خود از فضیل بن یسار
از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود که خزینه در طالقان است که نه از طلا
است و نه از نقره و بیرقی هست که از روزیکه پرچمش پیچیده شده تا بحال گشاده نگردیده
و پاره مردمان در آنجا هستند که دلهای ایشان مانند پارهٔ آهن است و بآنها در خصوص
توحید خداوند هرگز با یشان شک عارض نمیشود ایشان از سنگ سخت ترند اگر ایشان را
بکوهها دچار بکنند هر اینه آنها را از جای شان برمیکنند و با بیدقهای خود هیچ شهرها را
قصد نمیکنند مگر آنکه آن را خراب میکنند و در روی اسبهای ایشان زینتهای طلا میباشد
و خودشان را برای برکت یافتن بزین اسب حضرت امام قائم میمالند و آنحضرت را بمیان
خودشان میگیرند و خودشان را برای آنحضرت سپر میکنند و او را در جنگها محافظت
مینمایند و هرچه که آنحضرت میخواهد ایشان برای او کفایت میکنند و در میان ایشان
مردمانی هستند که شبها نمیخوابند و ایشان را در اثنای نماز صدای هست مثل صدای
زنبور از اول شب تا اخر آن در سرپا میایستند و وقتیکه صبح میکنند در بالای اسبهای
خود میباشند ایشان در شبها مانند راهبان و عابدانند و در روزها مانند شیران
و اطاعت ایشان با آنحضرت زیادتر است از اطاعت کنیز بآقایش و خودشان مانند

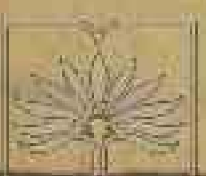


مصباح و فانوس است و دلهاء ایشان مانند چراغ است و ایشان از ترس خداوند ترسان
میباشند و خلایق را بشهادت کلمهٔ طیبه دعوت میکنند و آرزو میکنند که در راه خدا
کشته شوند و شغل ایشان در سخن گفتن یالثارات الحسین یعنی ای خونخواهان حسین
است وقتیکه آن لشکر رو بسمتی میگذارند رعب و خوف ایشان از یکماهه راه از پیش روی
ایشان بقلب خلایق می نشیند و آنحضرت هر وقت با ایشان پیغام میدهد همگی از
ترس و خوف بخدمت آنحضرت میآیند و خداوند بآنها بامام حق یاری و نصرت میکند
مؤلف میگوید مراد ازین جماعت که درین حدیث ایشان را تعریف و توصیف فرموده
همان سیصد و سیزده نفر اصحاب حضرت قائم است که در آیات و روایات ایشان را
وصف فرموده اند و امّا آنکه در طالقان هستند بجهت آنست که همه از عجمند چنانکه
محمّد بن ابراهیم در غیبت خود از ابی جارود از حضرت باقر روایت کرده که فرمود که اصحاب
قائم سیصد و سیزده نفر مردند از اولاد عجم بعضی از ایشان در وقت روز بروی ابر سوار
میشوند و با نامش و نام پدرش و صفتش و نسبش شناخته میشود و بعضی دیگر در
میان رختخوابها ایشان خوابیده میشوند ناگاه خود شان را در مکّه در غیر موسم حج
می بینند و احادیث در تعریف ایشان بسیار است و از اولاد عجم بودن ایشان منافات
ندارد با بودن بعضی از ایشان از اهل مکّه و یا مدینه و یا شام و یا عراق از کوفه و بغداد
و یا غیر از اینها زیرا که در اکثر بلاد عرب عجم بسیار ساکن است چنانکه در ولایات عجم عرب بسیار
ساکن است پس در بعضی از اخبار که وارد شده که چند نفر از آن سیصد و سیزده نفر از اهل
مکّه هستند و چند نفر از یمن و چند نفر از مدینه و چند نفر از شام و یا غیر از اینها پس
منافات ندارد با بودن همه ایشان از اولاد عجمان حدیث بیستم حسن بن سلیمان
تلمیذ شهید اوّل در کتاب مختصر البصائر بسند خود از هشام بن سالم روایت کرده گفت که
حضرت صادق آل محمّد فرمود بدرستیکه از برای خداوند عالم در مشرق شهریست نام
آن جابلقا و از برای آن شهر دوازده هزار دروازه هست از طلا و از این دروازه تا بآن
دروازهٔ دیگر یک فرسخ راه است و در هر دروازه یک برجی هست و در آن برج دوازده هزار
جهاد کننده و جنگی و قتال نماینده است که همه ایشان سلاح پوشیده اند و شمشیر کشیده اند
و سوار شده اند و منتظر ظهور حضرت قائم آل محمّد هستند و بدرستیکه درین زمان امام
و حجّت ایشان منم مؤلف میگوید چنانکه جابلقا شهریست در طرف مشرق که فی الجمله از
احوال اهل آن شهر درین حدیث بیان شده و همچنین جابلسا شهریست در مغرب مثل
شهر جابلقا در بزرگی و حال اهل آن نیز مثل حال اهل آن دیگریست بدون تفاوت و
این دو شهر و بودن آنها در مشرق و مغرب در بین علماء و اجلاء اهل سنت و شیعه معلوم



تحقق

ومتحقق است ومشهور ومعروف وصاحب قاموس که یکی از علماء عامه است در قاموس فرموده جابلص بفتح باء ولام یا سکون آن لام شهریست درمغرب ونیست در عقب آن آدمیزادی وجابلق شهریست درمشرق وجناب حاجی میرزا حسین نوری نور الله مرقده درکتاب نجم الثاقب فرموده که علماء شیعه درباب معجزات ائمه علیهم السلام اخبار بسیاری که متواتر است بحسب معنی نقل نمودند که درطرف مشرق ومغرب دو شهر عظیم است که یکیرا جابلسا ودیگریرا جابلقا گویند بلکه شهرها متعدده واینکه اهل آن شهرها از انصار حضرت قائم علیه السلام اند وبا آنحضرت ظهور میکنند وبر اصحاب سلاح سبقت میجویند وپیوسته از خدا تعالی مسئلت میکنند که ایشان را از انصار دین خود قرار دهد واینکه ائمه علیهم السلام در اوقات معینه نزد ایشان میرفتند واحکام دین را بآنها میآموختند وعلوم وحکمت خدا را بایشان تعلیم میکردند وایشان از عبادت کلال وملال نگیرند تلاوت میکنند کتاب خداوند را بهمان نحویکه نازل شده وبایشان تعلیم نمودند آن نحو قرآن را که اگر بمردم غیر از ایشان بخوانند هر آینه کافر میشوند بآن وانکار کنند آن را واینکه ایشان سؤال میکنند از ائمه از چیزی از مطالب قرآن که نفهمیدند آن را پس چون خبر دهند ایشان را بآن مطلب منشرح میشود سینه های ایشان بجهت آنکه میشنوند از ائمه وایشان صاحب اسرارند وپرهیزکاران ونیکان هرگاه ببینی ایشان را می بینی خشوع ومسکنت وطلب آنچه نزدیک میکند ایشان را بخداوند وعمر ایشان هزار سال است وآنها نیند پیران وجوانان وچون جوانی از ایشان پیری را ببیند می نشیند در نزد او نشستن بنده وعبد وبر نمیخیزد مگر باذن او وانتظار میکشند ظهور قائم را واز خداوند میخواهند که آنحضرت را بایشان بنماید وبرای ایشان راهی است که بسبب آن راه داناترند از جمیع خلایق بمرادات امام پس هرگاه امر فرماید امام ایشان را بامری پیوسته ایستادگی دارند درعمل بآن تا آنگاه که ایشان را بغیر آن امر فرماید وایشان اگر حمله آورند بر مابین مشرق ومغرب از خلایق در یکساعت ایشان را فانی میکنند آهن در بدن ایشان کار نمیکند برای ایشان شمشیر است از آهن غیر از این آهن که اگر بزند یکی از ایشان شمشیر خود را بکوهی آن را قطع کند واز هم جدا نماید وبا ایشان امام جهاد میکند باهند ودیلم وترک وکرد وروم وبربر وفارس ومابین جابلسا وجابلقا را وارد نمیشوند بر اهل دینی مگر آنکه میخوانند ایشان را بسوی خداوند وبسوی اسلام و اقرار بحضرت رسول خدا وتوحید وولایت اهل بیت پس هرکس از ایشان که اجابت نمود وداخل شد در اسلام او را بحالش میگذارند وامیری از ایشان بر ایشان مقرر مینمایند



وانکه اجابت نکرد واقرار ننمود بحضرت رسول خدا ودین اسلام اورا میکشند ودر
میان ایشان جماعتی هستند که سلاح را از خود نینداختند وازان وقت انتظار میکشند
ظهور حضرت قائم را وچون امام نزد ایشان نرود گمان میکنند که این از روی سخط وغضب
است ومراقبند آن وقتی را که امام نزد ایشان میرود وهرگز شرک بخدا نیاوردند ومعصیت
نکردند وازفلان وفلان بیزاری میجویند وغیر اینها از حالات وصفات وکردار
انجماعت وصفات واوضاع شهر ایشان که در اخبار مشروح شده وبحسب ظاهر شرع مطهر و
طریقه اهل شریعت نتوان حمل نمود آنهمه تفاصیل را بر عالم مثال یا بر منازل قلبیه اهل حال
چنانکه اهل تأویل میکنند ووضوح وجود این دوشهر در زمین ویا در قطعات منفصله
ازان چنانکه بعض محققین احتمال دادند در عصر سابق بمثابه بود که حضرت سید الشهدا
علیه السلام در روز عاشورا در میان میدان در جمله کلمات شریفه در مقام اتمام حجة
میفرمود والله مابین جابلسا وجابلقا پسر پیغمبری نیست غیر از من چنانکه در خبری دیدم
تمام شد کلام نوری نورالله مرقده ودر بصائر الدرجات بسند خود از ابن ابی عمیر روایت کرده
که حضرت صادق فرمود که حضرت امام حسن فرمود بدرستیکه از برای خداوند دو شهر است
یکی در مشرق ویکی در مغرب وبرای آنها حصاری است از آهن ودر هر شهر ازانها هزار هزار
دروازه است از طلا ودر هر شهر ازانها هفتاد هزار هزار لغت وزبان است واهل هر زبان و
لغت بزبان خودش سخن میگویند وزبان دیگری را نمیدانند ومن زبانها ولغتهای ایشان را
میدانم ومیشناسم ونیست در آن شهرها ونه در مابین آنها حجتی وامامی غیر از من وبرادرم
حضرت امام حسین واین حدیث را در بصائر بچندین سند وطریق معتبر روایت کرده واز
جمله آنها روایت ابی سعید است که در بصائر الدرجات روایت کرده که گفت حضرت امام
حسن علیه السلام فرمود آگاه باشید بدرستیکه از برای خداوند عالمیان یک شهری
است در مشرق ویک شهریست در مغرب وبرای هر یکی ازین دو شهر سوری وحصاری
است از آهن ودر هر حصاری ازانها هفتاد هزار دراست ودروازه است از طلا واز هر
دروازه داخل میشود هفتاد لغت وزبان از لغت وزبان آدمیین وهر لغت وزبان ازانها
مخالف زبان دیگراست وزبان هر طایفه غیر زبان طایفه دیگراست ونیست در آن زبانها
ولغتها زبانی مگر آنکه من آن را میدانم ونیست در آن دوشهر ونه در مابین آنها پسر پیغمبری
مگر من وبرادرم حضرت امام حسین ومنم حجة وامام بر اهل آن دوشهر وبر اهل مابین آنها
حدیث بیست ویکم ایضا در بصائر الدرجات بسند خود از هشام جوالقی روایت کرده
گفت حضرت صادق فرمود بدرستیکه از برای خداوند عالم یک شهریست در آن طرف
دریای محیط ووسعت آن شهر سیر چهل روز است برای آفتاب ودر آن شهر قومی است که

ابد



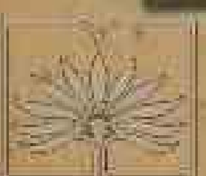
ابداً بخداوند معصیت نکرده اند وایشان ابلیس را نمیشناسند وخلق شدن ابلیس را
نمیدانند وما اهل بیت ایشان را ملاقات میکنیم در هر وقت معین پس ایشان از ما ائمه
سؤال میکنند از انچه بآن محتاجند واز ما مسئلت دعا میکنند وما بایشان تعلیم میکنیم
واز ما سؤال میکنند که حضرت قائم ما کی ظهور خواهد کرد ودر ایشان عبادت وجدّ و
جهد شدیدی است وبرای شهر ایشان دروازه هاست ومابین ان دروازه ها صد فرسخ
است وبرای ایشان تقدیس وجدّ وجهد شدید است در عبادت خداوند واگر ایشان را
شما ها ببینید البتّه عمل وعبادت خودتان را در نزد عبادت ایشان حقیر میشمارید واو را
که مردی از ایشان میشود که یکماه نماز میکند وسر خودش را از سجده بر نمیدارد وطعام
ایشان تسبیح خداوند سبحان است ولباس ایشان از ورق وبرگ درختان است وروی
ایشان نورانی است ووقتیکه یکی از ما امامان دیدند او را برنان خود از جهت اشتیاق
وتعظیم میلیسند وبر سر او جمع میشوند واز علوم واثار واخبار را اخذ میکنند وان را تبرّک
میدانند واز برای ایشان انین وناله ایست در وقت نماز ایشان زیادتر از صدای بادشند
ودر میان ایشان جماعتی است که از روز اوّل سلاح را بزمین نگذاشتند ومنتظر قائم ما
میباشند واز خداوند میخواهند که حضرت قائم را بایشان بنماید وعمر هر یکی از ایشان هزار
سال است ووقتیکه ایشان را می بینی خشوع ومسکنت را می بینی در روی ایشان وطلب
میکنند از خدا انچه را که ایشان را نزدیک میکند بسوی او ووقتیکه ما ائمه چند روز
از ایشان تأخیر کردیم گمان میکنند که جهت این نرفتن ما بانجا برای غضب است بر ایشان
ومنتظر همان وقت میشوند که ما در ان وقت بنزد ایشان میرویم وایشان سستی وملال
نمیکنند وقرآن را تلاوت میکنند بآن نحویکه ما تعلیم کرده ایم وبدرستیکه در انچه ما
تعلیم ایشان نمودیم چیزی هست که اگر بر مردم تلاوت شود هر اینه کافر میشوند بآن وانکار
میکنند ان را وسؤال میکنند از ما از انچه وارد میشود بر ایشان از ایات قران که نمیدانند
ان را پس وقتیکه ما خبر دادیم بایشان از ان چیز سینه ایشان شرح میشود وشرح صدر
بر ایشان حاصل گردد از جهت انچه از ما شنیدند واز خداوند مسئلت میکنند زیاد ماندن
ما را از خداوند واین را که ما را مفقود نکنند ومیدانند که نعمت از خدا است بر ایشان
ومنّت خداوند بر ایشان بزرگ است از جهت انچه ما بر ایشان تعلیم میکنیم ووقتیکه حضرت
حضرت قائم ما ظهور کرد ایشان با او خواهند بود ودر ان وقت با همدیگر سبقت میگیرند
در اخذ سلاح واز خداوند مسئلت میکنند که ایشان را قرار بدهد از انصار دین خود
با حضرت قائم ودر میان ایشان پیران وجوانان میباشند ووقتیکه جوانی از ایشان پیری را
دید در پیش او می نشیند مثل عبد ذلیل وبر نمیخیزد تا انکه امر کند او را واز برای ایشان

رامی است که ایشان بآن عالمند بمراد امام علیه السلام از جمیع خلق پس وقتیکه بر ایشان امر کرد امام قائم و دائم میشوند در آن امر همیشه تا آنکه امام ایشان را امر کند بغیر آن و هرگاه ایشان وارد شوند بر ما بین مشرق و مغرب از خلق هر آینه فانی میکنند ایشان را در ساعت واحد و آهن بر ایشان کارگر نمیشود و از برای ایشان شمشیرها است از آهن که غیر این آهن است اگر یکی از ایشان بآن شمشیرها بزند بر کوهی هر آینه آن را دو نیم میکند و حضرت قائم با همراهی ایشان جهاد میکند با اهل هند و دیلم و کرد و ترک و روم و بربر و ما بین جابلقا و جابلسا از آن جابلقا و جابلسا دو شهر است یکی در مشرق و دیگری در مغرب و ما بین آنها را تصرف میکند و بهر قوم که میرسند آنها را بسوی خدا و اسلام و بسوی اقرار بمحمد و آله صلوات الله علیهم دعوت میکنند و هر که از این مردمان اقرار نکند باسلام و ایمان و دین خداوند او را میکشند تا آنکه باقی نماند در ما بین در مشرق و مغرب و آنچه در این طرف کوه قاف هست احدی مگر آنکه اقرار میکند باحکام اسلام مؤلف میگوید از این حدیث شریف معلوم میشود که این شهر یکه اهل آن را وصف کرده و وصف آن را بیان فرموده غیر شهر جابلقا و جابلسا است وایضاً در بصائر الدرجات بسند خود از عجلان ابی صالح روایت کرده گفت که از حضرت صادق سؤال کردم از قبهٔ حضرت آدم و عرض کردم که این آسمان و زمین که ما در آن هستیم قبهٔ آدم است فرمود آری و از برای خداوند قبه های کثیره و بسیاری هست آگاه باش بدرستیکه در عقب این مغرب شما سی و نه مغرب است در حالتیکه زمین بیضا است و پر است از خلق و ایشان بنور ما اهل بیت روشنائی مییابند و یک طرفة العین بخداوند گناه نمیکنند و نمیدانند که خداوند آدم را خلق کرده یا نه و ایشان تبری میکنند از فلان و فلان پس بخدمت آنحضرت عرض کردند چگونه از آنها تبری میکنند و حال آنکه ایشان نمیدانند که آدم خلق شده یا نه پس آنحضرت فرمود بآن سؤال کننده که آیا ابلیس را میشناسی عرض کرد نمی شناسم مگر آنکه آن را شنیده ام حضرت فرمود آیا تو مأمور شده بر لعنت کردن بر او و تبری نمودن از او یا نه عرض کرد بلی مأمور شده ام بر لعنت نمودن بر او حضرت فرمود پس همین نحو است امر ایشان در لعنت و تبری کردن از فلان و فلان و فلان

وایضاً در بصائر الدرجات و در منتخب البصائر بسند خودشان از جابر روایت کردند گفت از حضرت باقر شنیدم میفرمود بدرستیکه در عقب و آن طرف این آفتاب شما چهل آفتاب است و در بین آفتابی تا آفتاب دیگر چهل سال راه است و در آن زمینها خلق و مخلوقات بسیاری است و ایشان نمیدانند که خداوند آدم را خلق کرده یا نه و بدرستیکه ایشان الهام شده اند چنانکه زنبور عسل الهام شده بر لعنت فلان و فلان در هر وقت از اوقات و بتحقیق بر ایشان ملائکه موکل است که هر وقت لعنت نکنند ایشان را عذاب میکنند و از این



قبیل احادیث در کتاب سماء و عالم بحار بسیار است و آن در نزد حقیر نیست تا آنکه جمله از
آنها را ذکر نمایم و این چند حدیث را از جلد هفتم بحار نقل کردم و از آنچه در حدیث بیستم و
بیست و یکم و آنچه در ذیل اینها بود معلوم میشود قوت انصار حضرت قائم و تصرف آن
حضرت در همهٔ روی زمین و برداشتن جمیع ادیان را   و ایضاً از اینها واضح میگردد
رفع استبعاد جزیرهٔ خضراء و سایر جزیره‌های اولاد حضرت قائم چنانکه در باب دهم
در حکایت چهلم دفع شبهه کردیم   و اما جواب استبعاد وجود این بلاد و دفع شبهه
از وجود این عوالم چنانکه از بعضی معاندین و از جمعی از صوفیین نقل شده پس همان
پنج جواب است که در ذیل حکایت جزیرهٔ خضراء بیان کردیم و در اینجا کلام را طول نمیدهم
بذکر همهٔ آنها و حاصل این استبعاد و شبهه در وجود این بلاد و عوالم ناشی است از
قادر ندانستن خداوند قادر علی الاطلاق و تکذیب کردن حضرات ائمه علیهم السلام
در آنچه بآن اخبار میفرمایند و اما اثبات قدرت خداوند قادر مطلق پس در باب
توحید که اول اصول الدین است واضح شده و منکر قدرت و قادر بودن خداوند
منکر اصل اصول الدین است و آنکس قابل سؤال و جواب نیست و منکر واضحات را
نمیشود جواب داد و جماعت حکماء و علماء اهل هیئت و نجوم باتفاق میگویند که
این ستاره‌های بسیار که عدد آنها را بغیر از علام الغیوب کسی نمیداند هر یکی چند مقابل
و برابر زمین است و ستارهٔ سها که از همهٔ ستاره‌ها کوچکتر است میگویند چهارده
مقابل زمین است پس چرا قدرت خدا را در بزرگی و وضع ستارگان منکر نمیشوند و
یکنفر عالم ماهر در خراسان در یک مجلس نقل کرد که حقیر هم در آنجا بودم و گفت که
عرش خداوند عالم چندین هزار قائمه دارد و از هر قائمه اش چندین هزار قندیل آویخته
شده و این آسمانها و زمینها و ستاره‌ها و فلکها و این جن و انس و سایر مخلوقات
که در میان آنهاست یک قندیل است از آن قندیلهای چندین هزار و آن عالم
هزارها را معین کرد و حالا در نظر حقیر نیست و سماء و عالم بحار در نزد حقیر نبود تا
آن حدیث را پیدا کنم پس وقتیکه خداوند این همه قدرت دارد پس چرا در وجود جابلقا
و جابلسا و غیر از آنها از شهرها و عالمها و وجود آفتابها و ماهها استبعاد و شبهه کرد
و جهت این شبهه نیست مگر ندیدن آن شهرها و عالمها پس چنانکه مردم اهل نجوم
و هیئت میان ستاره‌ها را ندیدند و بآنجاها نرفتند پس همچنین این شهرها و عوالم
مذکوره در این احادیث بسیار و مستفیضه   و اما تکذیب ائمه در خبر دادن
بآن شهرها و عوالم پس آن هم مثل تکذیب قادر بودن خداوند است و جواب این
این انکار و تکذیب ایضاً در اصول الدین در کتب علماء ماهرین و عارفین و اساطین



دین معلوم شد و امامت ائمه دوازده نفر مثل آفتاب در آسمان روشن و واضح و مبرهن
گردید و امامت و عصمت ایشان نظیر نبوت حضرت رسالت پناهی شد و اما انکار این
اخبار که از ائمه اطهار صادر شده چنانکه بعضی از معاندین گفته اند پس جواب آن نیز واضح
است زیراکه این اخبار از رواة ثقات نقل شده و در کتب معتبره ثبت و ضبط گردیده و بطریق
استفاضه بلکه بتواتر معنوی در هر عصر روایت شده و اصحاب ائمه آنها را نقل کرده اند در کتاب
خودشان مثل محمد بن حسن صفار در بصائر الدرجات که آن کتاب را در زمان امام حسن عسکری
نوشته و صاحب اسرار آنحضرت بوده و غیر او از سائر علماء و اصحاب اسرار ائمه که اینجا مقام بیان
شأن ایشان نیست و در کتب رجال علماء ابدال بیان شده و اما تأویل آن شهرها و عالمها
بعالم مثال و مراتب قلبیه اهل حال با تصدیق این اخبار چنانکه بعضی از صوفیه کرده اند پس
قباحت این بدتر و عیب این زیادتر است زیراکه اگر این تأویل درست باشد پس ما باین تأویل
کننده میگوئیم که لعنت خداوند و انبیاء و اولیاء و جمیع انس و جن بر او باد و اگر او بگوید که چرا
بمن لعنت میکنید میگوئیم مراد ما از لعنت اظهار مودت است و باو میگوئیم که خداوند ترا
در قعر جحیم با شیطان رجیم حشر نماید و تأویل میکنیم این کلام را در مقام تعرض او بما باینکه
مراد ما از جحیم منزل خوب و از شیطان زن خوش رو است و کسی باو میگوید که زن ترا و بچه
چنین و چنان بکنند و تأویل میکند براینکه بر زن و فرزند او مهربانی کند و جواب دیگر آنکه
اگر این تأویل درست باشد هر اینه این در جمیع احادیث و اخبار و در کل احکام اسلام
میآید پس باعتقاد این صوفی باید زنا و لواط بزن و فرزند او حرام نباشد و اگر او کسی را با زن
و فرزند خود دید نباید باو تعرض کند و بگوید این حرام است زیرا در جواب او زنا و لواط کننده
میگوید که مراد از قول پیغمبر که حرام است یعنی ثواب است و اگر کسی تمامی مال او را از دست او
بگیرد او نگوید حضرت رسول این غصب را حرام فرموده زیراکه آنکس میگوید که تو تأویل کننده
هستی و من حرام بودن غصب را تأویل میکنم بشلغم و چغندر خوردن و هکذا در تمامی
محرمات و تصرفات پس معلوم شد که تأویل اخبار بدون شاهد از دین بیرون شدن
است و بالمره از شریعت دست برداشتن است پس از اینجا معلوم شد که تأویل عذاب دوزخ
و حور و قصور جنة و شدت قیامت و سائر عقبات و درجات و درکات کفر محض و زندقه
صرف است از دین خداوند اعراض و ائمه را تکذیب کردن است حدیث بیست و دوم در
کمال الدین و علل الشرایع بسند خودش از سدیر روایت کرده گفت حضرت صادق فرمود
یا سدیر برای قائم ما غیبتی میشود زمانش طولانی عرض کردم که سبب آن چیست فرمود
که خداوند ابا و منع دارد از اینکه سنتهای پیغمبران در غیبتهای ایشان در مادهٔ حضرت
قائم نکند یا سدیر ناچار است از اینکه بقدر مدت غیبتهای ایشان غیبت نماید چنانکه



خداوند تعالی فرموده لَتَرْکَبُنَّ طَبَقاً عَنْ طَبَقٍ یعنی همهٔ سنتهای پیغمبران سلف وگذشته
درمادهٔ شما جاری میشود حدیث بیست وسیم ایضاً صدوق دران کتاب بسند
خود از عبدالله بن فضیل روایت کرده گفت از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که این امر را
غیبتی باید باشد تا آنکه کسانی که اهل باطلند دراثنای آن غیبت درحق آنحضرت شک و
ریب بکنند عرض کردم فدایت شوم سبب انداختن ایشان بشک وریب چیست فرمود سبب
آن امریست که درکشف کردن آن ازخداوند برای شما مأذون نشده ایم عرض کردم پس در ٢
غیبتش وجه حکمت چیست فرمود وجه حکمت درغیبتش همان وجه حکمتی است که در غیبتهای
سایر حجج خداوندست که درزمان گذشته مدت مدیدی ازنظرها غایب گردیدند بدرستیکه
وجه حکمت درغیبت قائم ما ظاهر نمیشود مگر بعد ازظهورش چنانکه وجه حکمت کردهای
خضر مانند کشتی شکستن وطفل را کشتن ودیوار را برپا داشتن برای حضرت موسی ظاهر
نشد مگر دروقت مفارقت شان ازهمدیگر ای پسر فضیل این امر امریست ازامورات مخفی
خداوند وسریست ازاسرار او وغیبی است ازغیبهای او وقتی که ما اعتقاد نمودیم براینکه
خداوند حکیم است هرآینه تصدیق میکنیم این را که همهٔ افعال وکردهای او بروجه حکمت
صادر است هرچند یکه آن وجه حکمت برای ما معلوم نباشد حدیث بیست وچهارم
درکتاب خرایج از کلینی او از اسحق بن یعقوب روایت کرده گفته که از ناحیهٔ مقدسه
بتوسط محمد بن عثمان برای من بیرون آمد اینکه علت وسبب غیبت را که پرسیدی بیان
میکنم لکن دیگربار ازین قبیل سؤالها نکنید زیرا که خداوند درکلام خودش فرموده
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ أَشْیَاءَ إِنْ تُبْدَ لَکُمْ تَسُؤْکُمْ یعنی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید
مپرسید ازپارهٔ چیزها زیرا که اگرآنها بشما اظهار کرده شود هرآینه شما را غمگین واندوهناک
میکند بعد ازآن فرموده بود درآن توقیع که علت غیبت من اینست که هیچیک ازپدران
من نشد مگراینکه بیعت سلطان جائر وظالم وجابر زمان خود بگردنش واقع گردید و
اما من پس ظاهر میشوم درحالتیکه احدی را ازطاغیان وطغیان کنندگان در گردن من
بیعتی نمیباشد وکیفیت منتفع شدن بوجود من درایام غیبتم مانند منتفع شدن است
بآفتاب دروقتیکه ابرآن را ازنظرها پوشیده باشد بدرستیکه من درزمان غیبت خودم
باعث امان اهل زمینم چنانکه ستارگان باعث امان اهل آسمان است وبعد ازین در
سؤال کردن را ازپارهٔ چیزها که بشما فایده ندارد ببندید وخودتان را در دانستن چیزهای
که بآن مکلف نشده اید بمشقت میندازید دعا را درخصوص تعجیل فرج بسیار کنید زیرا
که این دعا باعث فرج یافتن شما است والسلام علیک یا اسحق بن یعقوب واین نسخهٔ توقیع
بود حدیث بیست وپنجم ایضاً درکمال الدین بسند خودش از محمد بن نعمان روایت

کرده که او گفته حضرت صادق ع فرمود که نزدیکتر بودن بندگان بخدا و خوشنودتر بودن او از ایشان در وقتی است که حجت خداوند را مفقود نمایند و برای ایشان ظاهر نشود و از ایشان پنهان گردد بنوعی که مکان او را ندانند و با وجود این بدانند که حجج و بینات خداوند باطل نشده پس در آن اوقات صبح و شام منتظر فرج باشند و شدیدترین غضب خداوند بر دشمنانش اینست که حجت خود را از میان ایشان بردارد بنوعی که بر ایشان ظاهر نشود در انحال خداوند میداند که دوستانش در خصوص حجت و شک نمیکنند اگر بدانند که ایشان در این باب و در غیبت حجت خداوند شک میکنند هر اینه یک طرفة العین حجت خود را از ایشان غایب نمیگرداند مؤلف میگوید ازین حدیث شریف معلوم میشود که غیبت امام علیه السلام از برای دوستان سبب زیادتی رحمت خداوند است و از برای دشمنانش باعث شدت غضب اوست و یکی از علتهای غیبت همین است که برای مؤمن زیادتی رحمت باشد و از جهت غیر او شدت غضب شود چنانکه بعضی از علتهای آن را در دو حدیث سابق بیان فرموده که جهت غیبت ثابت نشدن بیعت ظالمان است بگردن انحضرت و یا جاری کردن خداوند است سنتهای پیغمبران گذشته را در مادهٔ انحضرت چنانکه در حدیث بیست و دوم و بعد از آن بود با بیان انکه وجه حکمت اصلی در غیبت امام قائم ظاهر نمیشود مگر بعد از ظهور انحضرت و حاصل کلام اینست که علت غیبت آن بزرگوار بسیار است بعضی از انها را اصلا ائمه بیان نکردند و آن علت بعد از ظهور انحضرت ظاهر خواهد شد مثل ظاهر شدن کردهای خضر ع برای موسی ع و بعضی از انها را حضرات ائمه از برای بعضی از اصحاب خود در بعضی از مقامات بحسب استعداد آن راوی بیان کرده اند و در بعضی اوقات از برای بعضی از اصحاب ابدا بیان نفرموده اند پس اصلا منافات در بین این احادیث ندارد زیرا که بعضی از روات ابدا قابلیت فهمیدن علت غیبت انحضرت را ندارد و ازین جهت امام باو میفرمود که علت آن در نزد خداوند است و بعضی از ایشان فی الجمله قابلیت دارد که بعضی را بداند و از این جهت امام بعضی را بآن شخص میفرماید و بعضی از ایشان استعدادش زیادتر است و ازین سبب برای او جملهٔ از آن علتها را میگوید پس ابدا در این احادیث تعارض و منافات ندارد و بعضی از آن علتها که بیان شده مناسب حال آن راوی است که آن را روایت کرده نه انکه علت غیبت همان است که در آن روایت است فقط چنانکه بعضی از اعلام چنین خیال کرده و در بین احادیث منافات و تعارض فهمیده است

حدیث بیست و ششم ایضا در کمال الدین بسند خود از زرارة روایت کرده که گفت از حضرت صادق ع شنیدم میفرمود که آن طفل یعنی حضرت قائم آل محمد ع قبل از انکه بامر امامت



قیام فرماید باید غایب شود عرض کردم که سبب غیبت او چیست فرمود میترسد و بدست
خود اشاره فرمود بگردن خود یعنی میترسد از اینکه گردن آنحضرت را بزنند و فرمود بعضی
از مردم میگویند که او در آن وقتیکه پدرش وفات یافت وفات کرد و نسل پدرش
منقطع شد و بعضی میگویند که دو سال قبل از وفات پدرش متولد گردید پس اینگونه
شکها را در خصوص او میکنند و بر خداوند لازم است که اینگونه مخلوقات را امتحان نماید
بغایب شدن او تا آنکه اهل باطل درین وقت شک و ریب خودشان را بروز بدهند
و اظهار نمایند و درین حدیث شریف بدو علت غیبت اشاره فرموده یکی امتحان مردم
تا آنکه شک کنندگان در خصوص آنحضرت شک شان را ظاهر نمایند و خوب و بد ایشان
بروز کند و مؤمن از غیر مؤمن تمیز داده شود و یکی دیگر ترس آنحضرت است از دشمنان
دین و احادیث بسیار درین معنی وارد گردیده که آنحضرت از جهت ترس بر خود غایب شد
چنانکه در کتاب مذکور از راوی مزبور روایت کرده که گفت حضرت صادق فرمود که
قائم باید غیبت کند عرض کردم که سبب غیبت او چیست فرمود که از نفس خود میترسد
و ایضاً از زراره روایت نموده که حضرت صادق فرمود که این طفل را یعنی حضرت
قائم را قبل از قیام بامر امامت غیبتی خواهد بود عرض کردم چرا فرمود که از کشته شدن
خود میترسد و در روایت دیگر صادق آل محمد فرمود که قائم را پیش از ظهورش غیبتی
خواهد شد زراره گفت عرض کردم سبب آن چیست فرمود که از کشته شدن میترسد
و در روایت دیگر زراره از حضرت باقر روایت کرده که فرمود قائم را پیش از آنکه بامر
امامت و خلافت قیام نماید غیبتی خواهد شد و او کسی است که دیگران میراث او را
مطالبه خواهند نمود عرض کردم که سبب این غیبت چه میشود فرمود میترسد و
بدستش بشکم خود اشاره نمود یعنی از کشته شدن میترسد و احادیث دیگر نیز درین
مضمون از زراره وارد است و از جهت صحیح بودن اینها و زیاد بودن اخبار ترس مرحوم
شیخ الطایفه اعلی الله درجاته در کتاب غیبت فرموده و این عین ترجمه عبارت
او است بنا بر آنچه در بحار نقل کرده که علتی نیست که از ظهور آنحضرت مانع شود
مگر ترسیدن او از کشته شدن زیرا که اگر مانع غیر ازین امر دیگر بود هر آینه استتار
و پنهانی آنحضرت جایز نمیشد بلکه ظاهر میشد و بانواع مشقت و اذیت متحمل میگردید
زیرا که بلندی مراتب ائمه و همچنین انبیا علیهم السلام و تعظیم شان ایشان از این
است که در جنب رضای خداوند بمشقتهای بزرگ متحمل شده اند تمام شد آنچه اراده
کردیم از نقل کلام آن بزرگوار و کلام او بسیار طول دارد و عمده اش این بود مؤلف میگوید
که این کلام درین مقام از جمله اشتباه و اوهام است زیرا که علت غیبت را منحصر

دانسته بترس انحضرت وگفته اگر مانع از ظهور او غیر از ترس بود غیبت برای او جایز نبود واین فرمایش او از چند وجه فاسد است اما اولا از جهت اینکه همین کلام او منافات دارد با احادیث متواترهٔ کثیره که دلالت دارند براینکه علت غیبت انحضرت منحصر بترس او نیست بلکه غیر از ترس علت دیگر نیز دارد چنانکه درحدیث بیست دوم وبعد از ان تا حدیث بیست وششم ذکر شد وبعد ازین هم در احادیث اینده ذکر خواهد شد وبعضی از ان علتها در بابهای گذشته گذشت وانها را اعاده نمیکنیم پس باوجود این همهٔ اخبار صحیحه دربیان علت غیبت چطور گفته میشود که علت ان ترس است فقط نه غیر ازان پس چنانکه اخبار ترس بسیار وصحیح است وهمچنین احادیث غیر از ترس از سائر علتها بسیار وصحیح وبااعتبار است واما ثانیا از جهت انکه این کلام ضد ایات وروایات متواترات است زیراکه درهمهٔ انها وعده داده خداوند وائمه براینکه دروقت ظهور انحضرت خداوند قادر مطلق برانحضرت نصرت ویاری خواهد کرد چنانکه این مطلب درباب خصایص انحضرت که چهل خاصیت بود ودرباب چهل ایه که در شان انحضرت نازل شده بود تفصیلا بیان کردم ونیز دراین باب درحدیث بیستم وبیست ویکم ذکر کردم پس باوجود منتظر بودن لشگری خداوند از مردها وزنها وملائکه واجنه واهل جابلقا وجابلسا وغیر از ایشان بظهور حضرت حجت بن الحسن ویاری کردن همهٔ انها بان بزرگوار وانتظار کشیدن ایشان وقت ظهور او را چطور میشود گفت که انحضرت از ترس ظاهر نمیشود واز کشته شدنش میترسد وبا این همه استعداد که انحضرت دارد ودر وقت ظهورش برای او اماده خواهد شد وبلکه قبل از وقت ظاهر شدنش مهیا شده است چطور بعقل عاقل[٢] میرسد واز کشته شدنش واهمه میکند حاشا ثم حاشا واگر انحضرت هیچ یاری وانصاری نداشته باشد از ملائکه ونه از اجنه ونه از مردها ونه از سیصد وسیزده نفر از اولاد عجمها که از طالقان میایند ونه از اهل جابلقا وجابلسا هر اینه برای نصرت او کافی است اهل ان شهر که دران طرف دریای محیط است چنانکه درحدیث بیست ویکم احوال وصفات ایشان بیان شد زیراکه دران حدیث صحیح فرمود که ایشان دریکساعت اهل دنیا را فانی میکنند اگر خواسته باشند پس بان مراجعه بکن تا انچه ما گفتیم واضح شود وبلکه میگوییم اگر ایشان نیز نبوده باشند خود حضرت صاحب الامر علیه السلام بذوالفقار تمامی کفار را بدار البوار روانه میکند واز هیچ لشگری وجمعیتی نمیترسد زیراکه او ذخیرهٔ خداوند وید قدرت اوست وخونخواه تمامی انبیاء واولیاء وائمه علیهم السلام ووارث وقائم مقام همهٔ ایشان است وباوجود اینها چطور ممکن ومتصور

[٢] میرسد وعالم را ما هیچ خیال میکند که انحضرت بعد از ظهورش

میشود ترس برای آن بزرگوار حدیث بیست و هفتم ایضا در کمال الدین بسند خودش از حسن بن فضال از حضرت امام رضا علیه السلام روایت کرده که آنحضرت فرمود گویا شیعه را می بینم که امام چهارم را از اولاد من نایاب و مفقود کرده اند و در انحال برای خودشان چراگاه و جای آرامی و استراحت میطلبند و نمی یابند عرض کردم یا بن رسول الله سبب اضطراب و بی آرامی ایشان چه میشود فرمود که امام آنها غایب و پنهان گردد عرض کردم که علت غیبت او چیست فرمود اینست که در وقت ظهورش احدی را در گردن او بیعتی نباشد مؤلف میگوید درین حدیث علت غیبت را بیعت نکردن آنحضرت بظالمان قرار داده تا آنکه وقت ظاهر شدن او در گردنش بیعت ظالمی نباشد و اخبار بسیار براین علت دلالت کرده است چنانکه در حدیث بیست و چهارم اشاره براین گردید و ایضا در کتاب مذکور از ابی بصیر از حضرت صادق روایت کرده که آن حضرت فرمود که حضرت قائم مبعوث میشود در حالتیکه در گردنش بیعت احدی نمیشود و نیز از هشام بن سالم از آنحضرت روایت کرده که فرمود قائم قیام میکند در حالتیکه بیعت احدی در گردنش نیست و باز از ابی بصیر از آن بزرگوار روایت نموده که فرمود ولادت صاحب این امر از خلایق پنهان میشود تا آنکه در وقت ظهورش بیعت کسی در گردن او نباشد و خداوند کار او را در یک شب اصلاح میکند پس از این احادیث واضح شد که یکی از علت غیبت آنحضرت بیعت نکردن اوست بر ظالمین و نبودن بیعت احدی در گردن اوست

حدیث بیست و هشتم در کتاب علل الشرایع بسند خود از محمد بن ابی عمیر روایت کرده که کسی بخدمت حضرت صادق عرض کرد که چرا حضرت امیرالمؤمنین در اول امر با دشمنان خود جهاد و قتال ننمود فرمود ترک قتالش بجهت آیه بود در کتاب خداوند لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا عذابا الیما یعنی هرگاه زایل شوند البته ما عذاب میکنیم بر آنکسانی را که کافر شدند عذاب دردناکی عرض کردم که مراد از کسانیکه زایل میشوند کیانند فرمود نطفه های مؤمنان است که در صلبهای کافران ودیعه گذاشته شده اند پس حاصل مضمون آیه وافی هدایت آنست که اگر نطفه های مؤمنان از پشتهای کافران منتقل شوند هر آینه کافران را بعذاب دردناک عذاب میکنیم پس چون امیرالمؤمنین میدانست که در صلبهای دشمنانش نطفه مؤمنان است ازین جهة با ایشان قتال ننمود و آنها را نکشت و همچنین است حضرت قائم و ظهور نمیکند تا وقتی که امانتهای خدا یعنی نطفه های مؤمنان از اصلاب کافران و منافقان بیرون آیند و وقتیکه آنها بیرون آمدند آنگاه آنحضرت ظاهر میشود بر دشمنان خداوند و آنها را بقتل میرسانند مؤلف میگوید درین حدیث شریف چند فایده بیان شده اول آنکه امام علیه السلام

عالم است بآنچه در اصلاب و ارحام است از نطفه و اولاد و فرزندان و در آیهٔ شریفه و
عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنَزِّلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ این را از علم غیب قرار داده پس از
فرمایش حضرت که فرمود چون امیرالمؤمنین میدانست که در صلبهای دشمنان نطفه‌های
مؤمنان است واضح گردید که امام آنچه در اصلاب است بتأیید خداوند و بتعلیم غیبی او
میداند و علم داشتن بصلبها مثل عالم شدن است بارحام بلکه زیادتر دوم آنکه
وقتیکه حضرت قائم مثل جدش امیرالمؤمنین عالم شد بآنچه در اصلاب است پس وقت
ظهورش و ساعت آن را میداند زیرا که زمانیکه عالم شد آنحضرت بآنچه در اصلاب
است از ودایع مؤمنین و نطفه‌های کافرین و منافقین پس تمام شدن آنها را و بیرون آمدن
ایشان را میداند و بیرون شدن آنها و زایل گشتن ایشان همان وقت ظاهر شدن آن
حضرت است و از اینجا معلوم میشود که بعضی اخبار که دلالت دارد بر اینکه ائمه وقت ظهور
آنحضرت را نمیدانستند تقیه است و امام در این باب از اصحاب خود و از دیگران تقیه نموده
و وقت ظهور را مخفی فرموده از جهت مصالح بسیار و حکمتهای بیشمار فایدهٔ سوم آنکه
یکی از علتهای غیبت آنحضرت و ظهور نکردن او آنست که مؤمنان از اصلاب کافران و
منافقان و آنها نیز از صلبهای مؤمنان بیرون شوند تا آنکه یک نطفه مؤمنی در صلب
کافری یک نطفه کافری در صلب مؤمن تلف و ضایع نشود و بنظر حقیر این علت از باقی
علتها مدخلیتش زیادتر است حدیث بیست و نهم شیخ طوسی در کتاب غیبت بسند
خود از ابراهیم یمانی از حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود ای جماعت شیعهٔ آل محمد
هر آینه امتحان کرده خواهید شد یعنی در زمان غایب شدن حضرت قائم مانند حرکت
سرمه در چشم زیرا که صاحب سرمه میداند که در چه وقت سرمه بچشم او واقع شد و لکن
نمیداند که کی زایل میشود پس یکی از شما خود را در وقت صبح در جادهٔ شریعت ما می بیند
بعد از آن در حالتیکه شب میکند که از شریعت ما بدر رفته و همچنین شب میکند در
حالتیکه در شریعت ما است و بعد از آن صبح میکند در حالتی که از شریعت ما بیرون رفته
مؤلف میگوید که احادیث بسیار وارد شده که جماعت شیعه در زمان غیبت حضرت
قائم امتحان خواهند شد و سختی خواهند کشید چنانکه در کتاب مذکور از ربیع بن محمد
روایت کرده که گفت حضرت صادق فرمود که هر آینه شکسته میشوید مانند شکسته
شدن شیشه زیرا شیشه بعد از شکستن اگر گداخته شود باز بصورت اول عود میکند
لکن شما مانند شکستن کوزهٔ سفال شکسته میشوید که هرگز بصورت اول بر نمیگردد
قسم بخدا هر آینه از هم جدا کرده میشوید و قسم بخدا هر آینه امتحان کرده میشوید و قسم بخدا
هر آینه بغربال زده خواهید شد چنانکه زوان بغربال از میان گندم بیرون کرده میشود

ولذت



وگذشت که یکی از علتهای غیبت امتحان شیعه است و بلکه ذکر شد که غیبت آنحضرت
طول خواهد کشید تا انکه هر که ذاتش خبیث است مرتد شود مثل جماعت بابیه و غیرا
آنها که حالا پیدا شده اند و دین دیگر غیر از دین اثنا عشری اختیار کرده اند و هر کدام
یك نامی دارند و بیکی منسوبند   حدیث سی ام شیخ الطایفه در غیبت خود بسند
خودش از عبد الرحمن بن کثیر روایت کرده گفت در خدمت حضرت صادق بودم که ناگاه
مهزم اسدی بحضور آنحضرت شرفیاب گردید و عرض کرد فدایت شوم جماعتی از من پرسیدند
که این امر یعنی قیام قائم کی واقع خواهد شد و هر آینه بسیار طول کشید فرمود ای مهزم
وقت قرار دهندگان دروغ میگویند و شتاب کنندگان در این امر هالك میشوند و کسانی
که در این باب در مقام تسلیم میباشند نجات مییابند و عاقبت امور ایشان بسوی ما بر میگردد
و در این معنی اخبار بسیار وارد شده و وقت قرار دهندگان را تکذیب کردند چنانکه در کتاب
مذکور از فضیل روایت نموده که گفت از حضرت باقر پرسیدم که آیا این امر را وقت معین
هست فرمود که وقت قرار دهندگان دروغ گفته اند سه مرتبه این کلام را فرمود و باز در
آنجا از منذر جواز روایت کرده که گفت حضرت صادق فرمود که وقت قرار دهندگان بدروغ
گفته اند ما وقت قرار نمیدهیم نه در زمان گذشته و نه در زمان آینده و نیز در آنجا از
محمد بن مسلم روایت کرده که گفت حضرت صادق بمن فرمود که هر کس که برای تو در خصوص
این امر یعنی قیام قائم وقت قرار دهد از تکذیب او باك مکن زیرا که ما در این خصوص برای
احدی تعیین وقت نمیکنیم و نیز از محمد بن الحنفیه روایت کرده در حدیث مفضل که
راوی عرض نمود فدایت شوم آیا این امر را یعنی قیام قائم را وقت معین هست فرمود وقت
معین نیست زیرا که علم خداوند بر علم وقت قرار دهندگان غلبه نموده چنانکه خداوند
خداوند بحضرت موسی سی شب وعده گذاشت که بعد از سی شب الواح توریه را باو بدهد
وان را بده شب دیگر اتمام نموده و حال آنکه موسی و بنی اسرائیل آن را نمیدانستند وقتیکه
آن سی شب گذشت بنی اسرائیل گفتند که موسی بما فریب داده دروغ گفت پس گوساله پرست
شدند لکن علامتی بر قیام قائم ذکر میکنیم وان اینست که در وقتی که احتیاج خلایق بوجود
امام بسیار شد و بعضی ایشان بعضی دیگر را ناخوش داشتند بدون سبب در آن وقت صبح
و شام منتظر فرج و امر خداوند باشید   حدیث سی و یکم ایضا شیخ طوسی در غیبت خود
بسند خودش از ابی بصیر روایت کرده گفت بخدمت صادق آل محمد عرض کردم که آیا این
امر را وقت معین هست که بدنهای خود را باشتیاق دریافتن آن راحت کنیم فرمود آری
وقت تعیین شده بود لکن شما ها آن را فاش کردید و اشکار نمودید بنا بر این خداوند
مدت دیگر بر آن وقت افزود   و ایضا در این مضمون اخبار دیگر وارد شده است چنانکه در

کتاب مذکور از ابو حمزه ثمالی روایت کرده گفت بخدمت حضرت باقر عرض کردم که حضرت
امیر المؤمنین فرمود که تا هفتاد سال شدت وبلا هست ومیفرمود که بعد از بلا وسعت
واستراحت است وحال انکه هفتاد سال گذشت وما وسعت واستراحت ندیدیم حضرت
فرمود که خدا تعالی این امر را درین هفتاد سال قرار داد وقتیکه حضرت امام حسین را
کشتند غضب خداوند بر اهل زمین شدت نمود پس ان را تا بصد وچهل سال تأخیر
نمود ما آن را بشما ها خبر دادیم شما آن را پنهان نداشته فاش نمودید وپردهٔ پنهانیرا
از روی ان برداشتید بحدیکه مشهور گردید پس ازین جهة خداوند آن را ازین وقت
تأخیر نمود وبعد ازین دیگر خداوند وقتی در خصوص ان امر بما خبر نداده يَمْحُوا اللهُ مَا يَشَاءُ
وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ یعنی خداوند هر چیزرا که بخواهد محو بکند میکند وهر چیزرا
که میخواهد ثابت بکند میکند وحقیقت علم در نزد او است ابی حمزه گوید که این
حدیث را بخدمت حضرت صادق عرض کردم فرمود صحیح است که بهمین نهج واقع
شد که نقل کردی ونیز محمد بن ابراهیم در غیبت خود بسند خود از اسحق بن عمار روایت
کرده گفت از حضرت صادق شنیدم میفرمود که وقت این امر در سال صد وچهلم
هجرت بود لکن ان وقت بشما خبر داده شد شما آن را فاش نمودید ازین جهة خداوند
آن را از ان وقت تأخیر نمود حدیث سی و دوم شیخ طوسی در غیبت خود بسند
خودش از محمد بن منصور از پدرش روایت کرده گفت ما جماعتی در خدمت حضرت صادق
با هم سخن میگفتیم ناگاه انحضرت بما متوجه شده فرمود که شما چه میگوئید هیهات
هیهات نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر اینه واقع نخواهد شد چیزیکه چشمهای
خودرا بآن دوخته اید یعنی ظهور حضرت قائم تا وقتیکه بغربال زده شوید نه چنین است
که میگوئید بخدا قسم هر اینه انچه که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نمیشود تا
وقتیکه از همدیگر تمیز بهم رسانید نه چنین است که میگوئید بخدا قسم هر اینه چیزی که
چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع نخواهد شد مگر بعد از یأس وناامیدی نه چنین
است که میگوئید بخدا قسم هر اینه چیزی که چشمهای خود را بآن دوخته اید واقع
نخواهد شد تا وقتیکه اظهار نماید شقی شقاوت خود را وسعید سعادتش را ونیز
در انجا روایت کرده از عبد الرحمن سیابه که حضرت صادق فرمود که حال شما چگونه
میشود در وقتیکه بی امام بمانید واز علم وهدایت او بهره ور نشوید وبعضی از شما
از بعضی دیگر تبری وروری نماید در ان وقت از همدیگر تمیز میابید وامتحان کرده
شده میباشید وبغربال زده میشوید ودر انحال سالها با هم مختلف میشوند یعنی قحطی
بهم میرسانند وبا انکه در هر سال یک نوع حادثه نازل میشود در ان اوقات در اول



بلن

یک روزی از روزها امارتی و سلطنتی بهم میرسد و در اخر همان روز قتلی و قحطی اتفاق میافتد و از این قبیل احادیث بسیار است و مضمون انها اینست که در زمان غیبت حضرت قائم برای شیعه سخت خواهد گذشت و مردم ان زمان امتحان خواهند شد و سعید و شقی از همدیگر تمیز خواهند یافت و گرانی و اختلاف خواهد شد

حدیث سی و سیم محمد بن ابراهیم در غیبت خود بسند خودش از حسن بن علی از برادرش روایت کرده گفت که در خدمت حضرت صادق سلاطین و پادشاهان بنی فلان یعنی بنی عباس را ذکر نمودیم انحضرت فرمود که خلایق را هلاک نمود یعنی اعتقاد شان را ضایع نکرد مگر تعجیل ایشان در خصوص این امر بدرستیکه خداوند بسبب تعجیل بندگان تعجیل نمیکند زیرا که این امر را یعنی قیام قائم را وقتی است باید در ان وقت ظاهر شود اگر بندگان ان وقت را دریابند نمیتوانند که ان امر را یکساعت از ان وقت پیش و پس نمایند و این حدیث دلالت دارد براینکه تعجیل کردن خوب نیست و بلکه مذموم است و نظیر این روایت حدیث ابراهیم است که در اینجا روایت نموده گفت بخدمت ابی الحسن موسی کاظم عرض کردم که فدایت شوم پدرم بانتظار این امر یعنی قیام حضرت قائم وفات نمود و من هم باین سن رسیده ام که میبینی ایا بمیرم و خبری در این باب از تو نشنوم فرمود یا ابا اسحق ایا تعجیل میکنی عرض کردم بلی بخدا سوگند یاد میکنم هر اینه تعجیل دارم و چگونه تعجیل نکنم و حال انکه سنم باینجا رسیده است که میبینی فرمود یا ابا اسحق اگاه باش قسم بخدا هر اینه این امر واقع نمیشود تا وقتیکه از یکدیگر تمیز بیابید و امتحان کرده شده باشید و تا اینکه باقی نماند در این اعتقاد از شما مگر جمع قلیلی بعد از ان کف دست مبارکش را کوچک نمود یعنی جماعتی که در این اعتقاد باقی میباشند در قلت و کمی بقدر اینست

حدیث سی و چهارم حسن بن سلیمان در کتاب مختصر البصائر گفته که روایت شده است اینکه بخط شریف امام حسن عسکری یافته شد حدیثیکه ظهورش اینست که بقدمهای نبوت و رسالت بمراتب بلند حقیقت قدم گذاشتیم حدیث را سنجیده تا اینکه فرموده بزودی برای شیعیان چشمهای ابحیوان بعد از چشیدن عذاب اتش نیران ظاهر میشوند یعنی بعد از ابتلای ایشان بشداید ایام غیبت که مانند اتش نیران است لذاید فرج بظهور حضرت قائم ما اهل بیت که بمنزله چشمهای اب حیوان است برای ایشان میسر خواهد شد در وقتی که کم از سالها بقدر عدد الم و طه و طسنها بگذرد مؤلف میگوید در این حدیث شریف وقت ظهور حضرت قائم اهل بیت را برمز و اشاره تعیین فرموده و عدد سالهائی که بعد از انقضای انها انحضرت ظهور خواهد کرد در عدد حروف

اوایل پنج سوره معیّن کرده که الٓمٓ و طٰهٰ و سه طٰسٓها باشند ونظیر این حدیث است
آن روایتی که محمّد بن مسعود عیاشی در تفسیر خود از ابی لبید مخزومی روایت کرده او گفته
که حضرت امام محمّد باقر علیه السلام بمن فرمود ای ابا لبید بدرستیکه از بنی عباس
دوازده نفر بسلطنت میرسند چهار نفر ایشان بعد از هشتم ایشان کشته میشوند نصیب
یکی از آن هشت نفر درد گلواست که او را گلوگیر نموده میمیرانند ایشان طائفه اند عمر ایشان
کوتاه ومدّت سلطنت شان کم وشیوه وسیرت ایشان خبیث از ایشان فاسق کوچکی
هست ملقّب بهادی وناطق وغاوی ای ابا لبید که در هر حروف مقطّعهٔ قرآن علم
بسیاری هست بدرستیکه خدای تعالی الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ را نازل فرمود آنگاه حضرت
محمّد صلّی الله علیه وآله قیام نمود تا آنکه نورش ظاهر وکلمه‌اش ثابت گردید ومتولّد
شد در روزی که متولّد گردید ودر روز ولادتش از ابتدای خلقت آدم ششهزار و
یکصد وسه سال گذشته بود بعد از آن فرمود که این معنی از حروف مقطّعهٔ قرآن در
وقتیکه آنها را بدون تکرار بشماری واضح وآشکار است وعدد حرفی از آن حروف نمیگذرد
مگر اینکه در وقت گذشتن آن مردی از بنی هاشم بسلطنت قیام میکند بعد از آن ابتدای
ظاهر شدن حضرت امام حسین الٓمٓ الله بود وقتیکه مدّتی که بظهور آن بزرگوار متعلّق
بود بسر رسید در مدّت الٓمٓصٓ قائم اولاد عبّاس قیام نمود ودر وقت گذشتن آن در
مدّت الٓمٓرٰ قائم ما قیام خواهد کرد پس این گفته مرا بفهم وبقوّهٔ حافظه بسپار واز دیگران
پنهان کن واین حدیث را در تفسیر صافی ودر رساله رجعت مرحوم مجلسی این نحو نقل کردند
وهیچ حرفی از حروف مقطّعه نیست مگر آنکه در نزد تمام شدن آن یکی از بنی هاشم ظاهر
میشود پس فرمود که الف یک است ولام سی است ومیم چهل است وصاد نود است پس
این صد وشصت ویک میشود پس بدو ظاهر شدن حضرت امام حسین در الٓمٓ الله
است وظاهراً همین چند کلمه از نسخهٔ ترجمهٔ بحار سقط شده که حقیر حدیث را اوّل از آن
نقل کردم وعلی ای تقدیر در این حدیث نیز وقت ظهور حضرت قائم علیه السلام را
برمز معیّن کرده واز برای ابا لبید فهمانیده واو را امر بکتمان آنچه فهمیده فرموده واین
دو حدیث از مشکلات احادیث است واز جملهٔ اسرار است وعلماء اعلام در شرح اینها
بسیار گفتگو کردند ومرحوم مجلسی در بحار ورسالهٔ رجعت خیلی فرمایشات فرموده و
احتمالات زیاد داده وبنظر حقیر باصل مطلب نرسیده وواقع را بدست نیاورده زیرا که
در این دو حدیث برمز معیّن فرموده وآنکسیکه آن را فهمیده مثل ابی لبید امام امر
باخفاء آن فرموده وشخص رمز فهم آن را آشکار در کتاب ویا در مجلس عام بیان نمیکند
واهل رموز آن را بکسی اظهار نمیکنند مگر باهل رموز ورموز واسرار ائمّه در کتاب بیان

نمیگردد بلکه انها از علوم سنیه است وعلم باطنی است که باید در قلب باشد نه در مجلس
مردمان وکتاب که در دست ایشان است پس باین برهان واضح میشود که هرچه در این باب
در هر کتاب که باشد اصلی ندارد وصاحب ان بواقع نمیتواند برسد وتعیین وقت بکند
هرچند یکه باحتمال باشد زیراکه اگر مراد خداوند وائمه اخفاء این امر نبود ومصلحت در
ظاهر بودن ان بود خودشان ظاهر میکردند ومردمان میگفتند واز هزار هزار نفر یکی را
برمز نمیفرمودند وبعد از فرمودن برمز امر باخفاء وکتمان ان نمیکردند وباعتقاد مؤلف
اگر کسی بمقام اظهار وبروز این امر در اید وخیالش بیان کردن رموز باشد بمردم هرائینه
خداوند اورا بغلط واشتباه میاندازد وواقع را از قلب او محو میکند تا انکه این سر را
غیر اهل ان سر ندانند بعلت انکه اراده خداوند غالب است براراده مردمان واراده
خداوند تعلق گرفته بر مخفی بودن وقت ظهور انحضرت وهمچنین اراده حضرات ائمه
پس هرکسیکه بمقام بیان وقت ظهور وتعیین ان بیاید هرچند یکه از رموز قرانی ورمزهای
ائمه زمان باشد البته بغلط خواهد افتاد مگرانکه آن رمزرا برای خود اخذ کند
وبکسی غیر اهل رمز واسرار نگوید که در ین وقت ممکن است که چیزی بفهمد بتوفیق خداوند
تعالی وتوجه ائمه هدی وازین تحقیق مؤلف واضح گردید که منافات در بین این دو
حدیث وبین احادیث دیگر که وقت قرار دهندگان را دروغگو نامیده وانهارا تکذیب
کرده ندارد واین اخبار باهمدیگر تعارض وتنافی ندارند زیراکه اخباریکه میفرماید
وقت قرار دهندگان وتعیین زمان ظهور کنندگان دروغگویانند مراد از انها ان
تعیین است که مردم ویا اکثر ایشان ویا جمعی از انها ان را بدانند ودر زبان ایشان
ودر کتاب درمیان ایشان گفتگو نمایند وبهمدیگر اشکار کنند واما مراد ازین دو
حدیث که تعیین وقت در انها شده است پس اینها رمز است واز برای همه کس نیست
وبرمز معین کردن برای بعضی از اهل رموز تعیین نخواهد شد ودیگر انکه مراد از
تکذیب وقت قرار دهندگان غیر ائمه است واما خود ائمه پس ایشان ازبرای بعضی از
اصحاب خودشان تعیین میکنند پس ابدا منافات در بین این دو حدیث وبین
سایر اخبار ندارد زیراکه مراد از تعیین کنندگان اولا غیر ائمه است وثانیا مراد از تعیین
واضح بیان کردن است که مردم بدانند نه انکه رمز واشاره است که مجهول ندانند واز
جهت اینکه رمز داخل در تعیین وقت نیست مرحوم خواجه نصیر طوسی اعلی الله
درجاته فرموده در دور زحل خروج مهدیست جرم دجل ودجالیان است
در اخر واو واول زا چون منك نظر کنی همان است وایضا بعضی از اهل کشف و
شهود فرموده اذا دار الزمان علی حروف بِاسمِ الله فالمهدی قاما فادوا

الحروفِ عقیبَ صَومٍ   فاقرءِ الفاطمیَّ مِنّا السّلاما   وایضاً دعبل خزاعی در قصیدهٔ تائیهٔ خود بحضرت امام رضا خواند   خُرُوجُ إمامٍ لا مَحالَةَ قائِمٌ یَقُومُ عَلَی اسْمِ اللهِ وَالبَرَکاتِ وحضرت امام رضا علیه السّلام اورا تمجید کرد و فرمود ای دعبل روح القدس در زبان تو نطق کرده است و حاصل اینست که رمز گفتن و تعیین وقت باو رمز نمودن چنانکه در این بیت است داخل در تعیین نخواهد شد وابداً عیبی لازم ندارد پس چنانکه مرحوم خواجه و امثال او با رمز تعیین وقت ظهور میکنند و علم خودشان را اظهار مینمایند تا آنکه مردم ایشان را بی علم نگویند وازین طرف هم چنان واضح نمیگویند که همه کس بدانند تا آنکه گفته ایشان داخل در اخبار تکذیب وقت قرار دهندگان باشد پس همچنین است امام علیه السّلام با رمز تعیین وقت میکنند و غیر اهل آن را نمیدانند و همه مردم میدانند که امام بر همه چیز عالم است هر چند یکه رمز او را ندانند و این رمز امام داخل در تعیین هم نمیشود و چنانکه بعض علما و عرفا تعیین رمزی میکنند با شعر و همچنین است امام تعیین رمزی میفرماید بآیه وحروف قرآن   حدیث سی و پنجم در کتاب خرایج بسند خود از ابی خالد کابلی روایت کرده که حضرت سیّد السّاجدین فرمود که غیبت ولی و امام دوازدهم خداوند که وصی حضرت رسول خدا و سایر ائمه علیهم السّلام است بعد از رسول خدا امتداد می یابد ای اباخالد بدرستیکه اهل زمان غیبت او که بامامت او قائل و بظهورش منتظرند از اهل همه زمانها افضلند زیرا که خدا تعالی از عقل و فهم و معرفت آنقدر بایشان عطا فرموده که زمان غیبت در نزد ایشان بمنزلهٔ زمان حضور و مشاهده گردیده و خداوند ایشان را گردانیده در این زمان غیبت بمنزلهٔ کسانی نموده که در پیش روی حضرت رسول خدا بشمشیر جهاد کرده اند و ایشانند مخلصان حقیقی و شیعیان ما که شیعه بودن ایشان از روی صدق و صفا است و ایشانند دعوت کنندگان خلایق بسوی دین خداوند در پنهانی و در آشکارا و منتظر فرج بودن بزرگترین فرج است و در این حدیث شریف اهل زمان غیبت را از جهت قائل بودن ایشان بامام قائم و ظهور او و منتظر بودن ایشان بظاهر شدن او تعریف و توصیف فرموده و اخبار بسیار در این معنی وارد گردیده و منتظر شدن ظهور و فرج امام قائم را از علائم ایمان قرار داده اند چنانکه در کتاب خصال در حدیث اعمش ذکر کرده که حضرت صادق فرمود که دین ائمه و شیوهٔ ایشان ورع و عفت و صلاح است تا آنکه فرمود که شیوهٔ ایشان منتظر فَرَج بُودن است بصبر کردن و در کتاب عیون بسند از حضرت امام رضا و آنحضرت از اجداد خود روایت کرده که رسول خداوند فرمود که افضل عملهای امّت من منتظر بودن است برسیدن فرج از جانب خداوند و در کتاب امالی بسند خود از علی بن حسن از پدرش از حضرت امیر

المؤمنین روایت کرده که رسول خدا فرمود هرکه از خدا بتعالی بدادن قلیلی از روزی خوشنود وراضی شود هرآینه خداوند از او بعمل قلیلی راضی میشود ومنتظر فرج بودن عبادت است ودران کتاب بسند خود از جابر روایت کرده گفت بعد ازانکه از اعمال حج فارغ شدیم با جماعتی بخدمت حضرت امام محمد باقر شرفیاب گشتیم وعرض کردیم که یا ابن رسول الله بما وصیتی ونصیحتی بفرمائید پس فرمود که قوی شما بضعیف شما یاری کند وغنی شما بر فقیر شما مهربانی نماید وهریکی از شما برادر دینی خود نصیحت وخیرخواهی بکند چنانکه برای خودش خیرخواهی میکند واسرار ما را پنهان بدارید وخلایق را بگردن ما سوار نکنید یعنی تقیه را ترک نکنید وبامر ما وبچیزیکه از ما بشما میرسد نگاه بکنید ودران تأمل نمائید اگر آنرا با قرآن موافق یافتید قبول کنید واگر مخالف یافتید بیندازید واگر امر بشما مشتبه شد وندانستید که با قرآن مخالف است یا موافق توقف کنید وبما رجوع نمائید تا اینکه درخصوص آن برای شما شرح بکنیم چیزی را که برای ما شرح کرده شده پس وقتیکه بوصیتی ما عمل نمودید هرآینه ازان تجاوز نمیکنید پس باینحال اگر یکی از شما قبل از ظهور قائم ما وفات یابد هرآینه بمنزله شهید میباشد وهرکه قائم ما را دریابد ودرپیش روی او کشته شود او را اجر دو شهید داده میشود وهرکه درپیش روی او یکی را از دشمنان ما بکشد هرآینه مستحق اجر بیست نفر شهید میگردد ودر علل الشرایع بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که حضرت صادق فرمود که طوبی باد برای کسیکه در ایام غیبت قائم ما بامر ما چنگ بزند ودلش بعد از هدایت یافتن از ما برنگردد عرض کردم فدایت شوم طوبی چیست فرمود درخت است در جنت که اصل آن در قصر حضرت امیرالمؤمنین است وهیچ مؤمن نیست مگر انکه شاخی از شاخهای آن در قصر او میباشد واینست معنی قول خداوند طوبی لهم وحسن مآب ودر خصال از اصول اربع مائة نقل کرده که حضرت امیرالمؤمنین فرمود منتظر فرج باشید واز رحمت خداوند نومید مشوید زیرا که دوسترین عملها در نزد خدا انتظار فرج است وبعد از آن فرمود که کندن کوهها از بیخ آسان تر است از مدارا کردن با پادشاهی که مدت پادشاهی او طول یافته باشد پس در این امر از خداوند اعانت ویاری بطلبید وصبر کنید زیرا که زمین ملک خداست بآن وارث میگرداند از بندگان خود کسی را که میخواهد وعاقبت امر برای متقیان است وبا این امر قبل از رسیدن وقت آن تعجیل مکنید که باعث پشیمانی میشود واین مدت را طولانی نشمارید که موجب قساوت قلبهای شما گردد هرکه بامر ما چنگ بزند هرآینه درجایگاه قدس با ما میباشد و هرکه منتظر ظهور امر ما است مانند کسی است که در راه خدا بخون خودش غلطیده است

و در بصائر الدرجات بسند خود از ابی بصیر روایت کرده که گفت حضرت باقر فرمود که روزی
حضرت رسول خدا ص در حالتیکه جمعی از اصحاب در خدمت او بودند بدرگاه خداوند عرض
کرد که پروردگارا برادران مرا بمن ملحق کن و بمن برسان و دو بار این را عرض کرد در آنحال
اصحاب عرض کردند که یا رسول الله آیا ما برادران تو نیستیم فرمود نه زیرا که شما اصحاب
من هستید و برادران من جماعتی هستند که در آخر الزمان میباشند ایشانند که بمن
ایمان میاورند و حال آنکه مرا ندیده اند بدرستیکه خداوند ایشان را با نامهای خودشان
و نامهای پدران ایشان قبل از آنکه ایشان را از صلب پدران و از رحم مادران بیرون
آورد بمن شناسانید هر آینه باقی بودن هر یکی از ایشان در سر دین خود شدیدتر و دشوارتر
است از خرط قتاد در شب تار یا اینکه هر کسی از ایشان در سر دین باشد مانند کسی است که
اخگر و جمره درخت غضا را در دستش نگه دارد ایشان مانند چراغهای شب تارند خداوند
ایشان را از فتنه های تیره و تار نجات بدهد و در کمال الدین از حماد بن عمرو از حضرت صادق
از اجداد خود روایت کرده که حضرت رسول خدا ص فرمود یا علی بدانکه کسانیکه یقین ایشان در خصوص
عقاید دینیه زیادتر است قومی اند که در آخر زمان باشند ایشان چنانند که پیغمبری نمی
بینند و حجت خداوند نیز از ایشان غائب شود با وجود این بمحض دیدن سیاهی در روی
سفیدی یعنی بمحض دیدن آیات و احادیث که در قرآن و کتابها نوشته شده ایمان میاورند
و قبول میکنند و از این قبیل احادیث که اهل زمان غیبت را تمجید و توصیف فرموده بسیار
است و اینها که ذکر شد نمونه بود اگر در خانه کس است یک حرف بس است

حدیث سی و ششم در کمال الدین بسند خود از سدیر صیرفی روایت کرده گفت که من و
مفضل بن عمرو ابو بصیر و ابان بن تغلب بخدمت مولای خودمان حضرت صادق شرفیاب
شدیم و آنحضرت را دیدیم که بروی خاک نشسته بود و مسح خیبری در بر داشت و از
شدت اندوه واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده گریه میکرد و مانند جگر سوخته
آثار حزن و محنت در روی او ظاهر بود و اشک از دیدهای حق بینش جاری و میگفت ای
سید من غیبت تو خواب مرا برده است و استراحت مرا زایل گردانیده است و سرور مرا از دلم
ربوده ای سید من غیبت تو مصیبت مرا دائم گردانید و محنت و نوائب را بر من پیاپی گردانید
و آب دیده مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و بلاها را بر من
متصل گردانید سدیر گفت چون آنحضرت را با آن حالت مشاهده کردیم عقلهای ما پرواز
کرد و واله و حیران شدیم و دلهای ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان کردیم
که آنحضرت را مسموم کردند یا آنکه بلیه عظیمی از بلاهای زمانه بر آنحضرت حادث شده
است پس بعد از زمانی عرض کردیم ای فرزند بهترین خلایق خداوند هرگز چشمان ترا

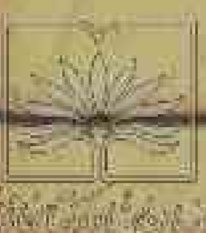
گریان نگردانند چه حادثه شما را گریان گردانیده است و چه حالت روداده است که چنین ماتم گرفتی پس آنحضرت از شدت غصه و گریه آه سوزناک از دل غمناک برکشید و فرمود که من در صبح این روز نظر در کتاب جفر نمودم و آن کتابی است مشتمل بر علم منایا و بلایا یعنی علم و دانستن مرگها و بلاها است و در انجا ذکر شده است بلاهائی که بر ما اهل بیت میرسد و در انجا علم گذشته و آینده هست تا روز قیامت و خداوند آن علم را مخصوص محمد و ائمه علیهم السلام بعد از او گردانیده است و نگاه کردم در انجا ولادت حضرت صاحب الامر را و غیبت آنحضرت و طول غیبت و درازی عمر او را و مبتلا شدن مومنان را در زمان غیبت او و بسیار شدن شک و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از گردن خود که خداوند در گردن بندگان قرار داده است پس رقت مرا دست داده است و حزن بر من غالب شده است مؤلف میگوید از برای محزون بودن شیعه در زمان غیبت همین حدیث شریف کافی است زیرا که اگر تحیر و تفرق و ابتلای شیعه در ایام غیبت و بودن شکها و شبهه ها در قلب ایشان سبب شود از برای گریستن حضرت صادق قبل از وقوع آن غیبت سالها و رفتن خواب از چشمان مبارک آنحضرت پس خود مؤمن مبتلا بان حادثه عظیمه و غرق شده در آن گرداب دریای حیرت و حسرت سزاوارتر است بگریه و زاری و ناله و بیقراری در شبها تا در بودن اوقات بسیار محزون و اشکبار و تضرع بدرگاه حضرت ذوالجلال و التماس علاج پریشانی حال و فهمیدن معنای قول حضرت صادق در این حدیث چند مرتبه ای سید من که ترجمه آن ای آقای من است پس از فهم ما بیرون است و شرح حقیر از بیان آن قاصر است زیرا که مثل حضرت صادق آل محمد علیه السلام اگر بگویند بحضرت صاحب الامر ای آقای من چند مرتبه در نزد خواص صاحب اسرار خود که آن چند نفر بودند که میتوانند معنای آن را بفهمند و این راز را کشف نماید بمردم این زمان کشف این راز بایدش روح الامین بکندش در مجلس عرش برین زانکه این راز لایق این خلق نیست این ره عشق است ره حمام نیست و اخبار در محزون بودن برای غیبت آنحضرت بسیار است و همین حدیث شریف در اینجا کافی است

حدیث سی و هفتم نعمانی در غیبت خود و کلینی در کافی بسند متعدد خودشان روایت کردند از زراره گفت شنیدم از حضرت صادق ع میفرماید که بدرستیکه از برای قائم غیبتی است قبل از ظهور او عرض کردم از برای چه گفت میترسد و اشاره فرمود بدست خود بشکم مبارک آنگاه فرمود ای زراره اوست منتظر و اوست کسیکه شک میشود در ولادتش پس بعضی میگویند که پدرش مرد و جانشین نداشت و بعضی از مردم میگویند که حمل بود و بعضی از ایشان میگویند که او غائب است و بعضی میگویند که متولد شد قبل از وفات پدرش بدو سال و اوست منتظر غیر اینکه خداوند خواسته که

امتحان کند قلوب شیعه را پس درین زمان بشک میافتند مبطلون و اشخاص باطل زرارة گفت عرض کردم فدایت شوم اگر درک کردم آن زمان را کدام عمل را بکنم یعنی از جهت رفع شک و شبهه از قلب خودم فرمود ای زرارة اگر درک کردی آن زمان را پس بخوان این دعا را اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسَكَ لَمْ أَعْرِفْ نَبِيَّكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ اَللّٰهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي آنگاه فرمود ای زرارة لابد است از کشته شدن جوانی در مدینه گفتم فدایت شوم آیا نیست آنکه اورا میکشد لشکر سفیانی فرمود نه ولکن میکشد اورا لشکر بنی فلان که خروج میکند تا آنکه داخل مدینه میشود و مردم نمیدانند که برای چه آمده پس میگیرد آن جوان را و میکشد اورا پس چون اورا بظلم و عدوان کشت خداوند ایشان را مهلت نمیدهد پس در آنحال منتظر فرج باشید مؤلف میگوید این حدیث صریح است در دعا کردن در زمان غیبت از جهت رفع وسواس و شبهه از دل و نگهداشتن دین از شیاطین و در اخبار دعاهای بسیار از جهت همین وارد گردیده از آنجمله در کمال الدین از عبدالله بن سنان روایت کرده گفت که حضرت صادقؑ میفرمود زود است بشما شبهه میرسد پس میمانید بدون نشانه و راهنما و پیشوای هدایت کننده یعنی امام زمان در آن وقت غائب میشود و نجات نمییابد در آن شبهه مگر کسیکه بخواند دعاء غریق را گفتم چگونه است دعاء غریق فرمود میگوئی یَا اَللّٰهُ یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیمُ یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَىٰ دِينِكَ پس گفتم یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ وَالْأَبْصَارِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَىٰ دِينِكَ پس فرمود بدرستیکه خداوند عزوجل مقلب است قلوب و ابصار را ولکن بگو چنانکه من گفتم یَا مُقَلِّبَ الْقُلُوبِ ثَبِّتْ قَلْبِي عَلَىٰ دِينِكَ و ایضا نعمانی در غیبت خود از عبدالله بن سنان روایت کرده گفت داخل شدم من و پدرم بخدمت حضرت صادقؑ پس فرمود چگونه خواهید شد شما هرگاه مانند در حالتیکه نیست در آن وقت و نمییابید در آنحال امام هدایت کننده و نه راهنمائی که دیده شود و نجات نمییابد در آن زمان مگر کسیکه بخواند دعای حریق را پس پدرم گفت اینست والله بلا پس چکنیم در آن زمان فدایت شوم فرمود چون چنین شود و تو آن زمان را درک نخواهی کرد پس متمسک شوید بآنچه در دست شماست تا آنکه امر بر شما واضح گردد یعنی چنگ بزنید بآنچه از ائمه بشما رسیده در اصول دین و فروع آن تا آنکه امر امامت حضرت قائم و ظهور او بر شما ها واضح شود و او را بشناسید بعلامات ظهورش که بیان شده و اول دعاء حریق اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَصْبَحْتُ أُشْهِدُكَ وَكَفَىٰ بِكَ شَهِيدًا و از جمله دعاهای صبح و شام است و ازین قبیل اخبار بسیار است که مؤمنین در زمان غیبت برای خودشان دعا بکنند و بلکه اخبار بسیار وارد شده که حضرات ائمه برای حضرت صاحب الامر دعا خوانده اند



وباصحاب خودشان تعلیم فرموده اند چنانکه در کافی روایت کرده که میگوئی بعد از تمجید خداوند
وصلوات بر پیغمبر وآله اَللّهُمَّ کُنْ لِوَلِیِّکَ الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ فِی هذِهِ السّاعَةِ وَفِی کُلِّ ساعَةٍ وَلِیّاً
وَحافِظاً وَناصِراً وَدَلِیلاً وَقائِداً وَعَیْناً حَتّی تُسْکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعاً وَتُمَتِّعَهُ فِیها طَوِیلاً
وبلکه خود ائمه از برای آنحضرت در زمان خودشان با آنحضرت دعا کرده اند چنانکه ابن
طاوس در کتاب مضمار از حماد بن عثمان روایت کرده گفت داخل شدم بخدمت حضرت
صادق ع در شب بیست ویکم ماه رمضان پس فرمود بمن ای حماد غسل کردی عرض کردم بلی
فدایت شوم پس امر فرمود حصیری آوردند آنگاه ایستاد ومشغول نماز شد وپیوسته نماز
میکرد ومن نیز چسبیده با آنحضرت نماز میکردم تا فارغ شدیم از نمازهای خود آنگاه شروع
کرد بدعا کردن ومن آمین میگفتم بر دعاهای او تا آنکه فجر طالع شد پس اذان واقامه گفت وبعضی
از غلامان خود را خواند پس در عقب آنحضرت ایستادیم واو پیش ایستاد ونماز کرد با ما
پس حمد خواند وانا انزلناه در رکعت اول ودر رکعت دوم حمد خواند وقل هو الله چون فارغ
شدیم از تسبیح وتحمید وتقدیس وثنای بر خداوند وصلوات بر رسول وآل او ودعا از برای
مؤمنان ومؤمنات ومسلمانان از اولین وآخرین بسجده افتاد ونمی شنیدم از او مگر نفس
یکساعت طولانی آنگاه شنیدم که میفرمود لا اله الا انت مقلب القلوب والابصار تا آخر
دعا که طولانی است ودر آن گفت اَنْ تُصَلِّیَ عَلی مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَاَنْ تَاْذَنَ لِفَرَجِ
مَنْ بِفَرَجِهِ فَرَجُ اَوْلِیائِکَ وَاَصْفِیائِکَ مِنْ خَلْقِکَ وَبِهِ تُبِیدُ الظّالِمِینَ وَتُهْلِکُهُمْ عَجِّلْ
ذلِکَ یا رَبَّ الْعالَمِینَ تا آخر پس چون فارغ شد سر را بلند کرد گفتم فدایت شوم تو دعا
میکنی بفرج کسیکه بفرج او فرج اصفیاء خدا واولیای او است آیا تو همان شخص نیستی فرمود
نه این قائم آل محمد علیهم السلام است گفتم آیا برای ظهور او علامتی هست فرمود بلی
کسوف آفتاب در وقت طلوعش دو ثلث ساعت از روز وخسوف ماه شب بیست وسوم
وفتنه که وارد شود بر اهل مصر وقطع راه شود اکتفا کن بآنچه بیان کردم برای تو وانتظار
بکش امر صاحب خود را در روز وشب خود زیرا که خداوند هر روز در کاریست ومشغول
نکند او را کاری از کاری این پروردگار عالمیان است وباو است تقویت اولیای او و
ایشان از عظمت او ترسانند واز قبیل این اخبار که مشتمل است بر دعا کردن بصاحب
الامر وتعجیل فرج او بسیارند ودر منهاج العارفین جمله از آنها را در اعمال ماه رمضان ودر
اعمال هفته ذکر کرده وجمله از آنها نیز در نجم الثاقب بیان شده حدیث سی وهشتم علامه
مجلسی در تحفة الزائر ومحقق سبزواری در مفاتیح النجاة روایت کرده اند که هر که را حاجتی
باشد وبخواهد برآورده شود این رقعه را بنویسد ودر یکی از قبور ائمه علیهم السلام بیندازد
یا ببندد ومهر کند وخاک پاکی را گل کند وآن رقعه را در میان آن [illegible] گذارد ودر نهری



و یا چاهی عمیق یا غدیری اندازد که بحضرت صاحب الزمان علیه السّلام میرسد و بنفسه متولّی برآوردن آن حاجت میشود نسخهٔ رقعهٔ مذکوره اینست بسم الله الرّحمن الرّحیم کَتَبْتُ اِلَیْکَ یا مَوْلایَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْکَ مُسْتَغیثاً وَشَکَوْتُ ما نَزَلَ بی مُسْتَجیراً بِاللهِ عَزَّ وَجَلَّ ثُمَّ بِکَ مِنْ اَمْرٍ قَدْ دَهَمَنی وَاَشْغَلَ قَلْبی وَاَطالَ فِکْری وَسَلَبَنی بَعْضَ لُبّی وَغَیَّرَ خَطیرَ نِعْمَةِ اللهِ عِنْدی اَسْلَمَنی عِنْدَ تَخَیُّلِ وُرُودِهِ الْخَلیلُ وَتَبَرَّءَ مِنّی عِنْدَ تَرائی اِقْبالِهِ اِلَیَّ الْحَمیمُ وَعَجَزَتْ عَنْ دِفاعِهِ حیلَتی وَخانَنی فی تَحَمُّلِهِ صَبْری وَقُوَّتی فَلَجَأْتُ فیهِ اِلَیْکَ وَتَوَکَّلْتُ فِی الْمَسْأَلَةِ لِلّهِ جَلَّ ثَناؤُهُ عَلَیْهِ وَعَلَیْکَ فی دِفاعِهِ عَنّی عِلْماً بِمَکانِکَ مِنَ اللهِ رَبِّ الْعالَمینَ وَلِیِّ التَّدْبیرِ وَمالِکِ الْاُمُورِ واثِقاً بِکَ فِی الْمُسارَعَةِ فِی الشَّفاعَةِ اِلَیْهِ جَلَّ ثَناؤُهُ فی اَمْری مُتَیَقِّناً لِاِجابَتِهِ تَبارَکَ وَتَعالی اِیّاکَ بِاِعْطاءِ سُؤْلی وَاَنْتَ یا مَوْلایَ جَدیرٌ بِتَحْقیقِ ظَنّی وَتَصْدیقِ اَمَلی فیکَ فی اَمْرِ کَذا وَکَذا و نام حاجت خود را ببرد فیما لا طاقَةَ لی بِحَمْلِهِ وَلا صَبْرَ لی عَلَیْهِ وَاِنْ کُنْتُ مُسْتَحِقّاً لَهُ وَلِاَضْعافِهِ بِقَبیحِ اَفْعالی وَتَفْریطی فِی الْواجِباتِ الَّتی لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ فَاَغِثْنی یا مَوْلایَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْکَ عِنْدَ اللَّهَفِ وَقَدِّمِ الْمَسْأَلَةَ لِلّهِ عَزَّ وَجَلَّ فی اَمْری قَبْلَ حُلُولِ التَّلَفِ وَشَماتَةِ الْاَعْداءِ وَبِکَ بُسِطَتِ النِّعْمَةُ عَلَیَّ وَاسْأَلِ اللهَ جَلَّ جَلالُهُ لی نَصْراً عَزیزاً وَفَتْحاً قَریباً فیهِ بُلُوغُ الْاَمالِ وَخَیْرُ الْمَبادی وَخَواتیمُ الْاَعْمالِ وَالْاَمْنُ مِنَ الْمَخاوِفِ کُلِّها فی کُلِّ حالٍ اِنَّهُ جَلَّ ثَناؤُهُ لِما یَشاءُ فَعّالٌ وَهُوَ حَسْبی وَنِعْمَ الْوَکیلُ فِی الْمَبْدَءِ وَالْمَالِ آنگاه بر بالای آن نهر و یا غدیر برآید و اعتماد بر یکی از وکلای آنحضرت نماید یا عثمان بن سعید یا پسر او محمّد بن عثمان یا حسین بن روح یا علیّ بن محمّد و یکی از ایشان را ندا کند و بگوید یا فلان بن فلان سَلامٌ عَلَیْکَ اَشْهَدُ اَنَّ وَفاتَکَ فی سَبیلِ اللهِ وَاَنَّکَ حَیٌّ عِنْدَ اللهِ مَرْزُوقٌ وَقَدْ خاطَبْتُکَ فی حَیاتِکَ الَّتی لَکَ عِنْدَ اللهِ جَلَّ وَعَزَّ وَهذِهِ رُقْعَتی وَحاجَتی اِلی مَوْلایَ صاحِبِ الزَّمانِ عَلَیْهِ السَّلامُ فَسَلِّمْها اِلَیْهِ وَاَنْتَ الثِّقَةُ الْاَمینُ پس نوشته را در چاه یا در نهر و یا بغدیر بیندازد که حاجت او برآورده میشود و از این خبر و رقعه معلوم میشود که آن چهار نفر شخص معظّم چنانکه در غیبت صغری واسطه بودند میان رعایا و آنحضرت در عرض حوائج همچنین در غیبت کبری بدین منصب مستقرّ و باین واسطه شدن سرافرازند و ایضاً ازین خبر شریف معلوم میشود که علاج واماندگان و حوائج هر پریشان و حیران و سرگردان از خوان انعام و احسان آن بزرگوار است و سبب برآورده شدن حاجات و دفع بلیّات بواسطهٔ آنحضرت است و اینکه آن وجود مقدّس از جهت غیبت از رعایا دست از منصب خلافت و امامت برنداشته و بلکه همیشه درصدد رعایت رعایای خود بوده و هوای فیض او بمردمان ناتوان و اشخاص پریشان میرسد و از ایشان

چشم نپوشیده و بالمرّه اعراض نکرده و بلکه هرکس در هر مقام که براو متوسل باشد و از هر طرف
اسباب امیدش قطع شده باشد ملجأ و پناه آنحضرت است چنانکه این مطلب در باب القاب
آن بزرگوار و در باب دهم در ضمن حکایات ذکر شد و واضح گردید و ازین جهت است که در
احادیث آنحضرت را در زمان غیبت بآفتاب تشبیه فرموده‌اند که در زیر ابر باشد چنانکه
در کمال الدین بسند خودش از جابر انصاری روایت کرده گفت حضرت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ذکر فرمود
نامهای امامان را یک بیک تا آنکه فرمود بعد از امام حسن عسکری پس همنام و هم کنیه
من حجة الله در زمین و بقیة الله در میان بندگان او پسر حضرت امام حسن عسکری و این
کسی است که فتح میکند خدا بر دست او مشارق و مغارب زمین را و این کسی است که غیبت
میکند از شیعه و اولیای خود غیبتی که باقی نماند در آن زمان بر قول با مامت او مگر کسی که
امتحان کرده خداوند قلب او را از برای ایمان جابر عرض کرد یا رسول الله آیا منتفع میشوند
شیعه باو در غیبت او فرمود آری قسم بآنکه مرا به پیغمبری مبعوث کرده که ایشان هر آینه
منتفع میشوند باو و روشنی مییابند بنور ولایت او در غیبت او مثل انتفاع مردم بآفتاب
هرچندیکه بپوشاند آن را ابر و در زیر ابر باشد و در این مضمون اخبار بسیار است پس معلوم
شد که آنحضرت پناه درماندگان است و از همین جهت جاهلان باحکام شرع را در زمان غیبت
خود رجوع فرموده بعالمان احادیث خودشان و ایشان را در مقام حیرت و جهالت نگذاشته
چنانکه در توقیع مبارک که در جواب مسائل اسحق بن یعقوب فرمود و امّا حوادثی که بشما
روی میدهد پس مراجعه کنید در آنها بدانایان احادیث ما بدرستیکه ایشان حجّت من
هستند بر شماها و من حجّت خدایم بر ایشان پس چنانکه جاهل باحکام شرع را بی پناه نگذاشته
و ایشان را بر دانایان شرع رجوع فرموده و حتّی شرایط این علما را بیان فرموده چنانکه این
مسئله رجوع را و شرایط علما را حقیر در مسائل النجفیه بتفصیل بیان کرده‌ام و هرچه
متعلّق است باین مسئله مثل آفتاب روشن نموده و برهانی گردانیده‌ام و همچنین مضطرّین
و واماندگان را در حوائج بی ملجأ و بی پناه نمیگذارد و ایشان را فریادرس و دادرس میشود
اگر علاج بسته بآنحضرت بوده باشد و چاره غیر از او نداشته باشد و اینکه ذکر کردیم از
واضحات است و چنانکه تکلیف رعیّت در زمان غیبت توسّل و استغاثه بآنحضرت است
در زمان حیرت و درماندگی و دانستن و اعتقاد کردن آنحضرت را عالم و قادر بر حاجت
و همچنین شأن آنحضرت رفع کردن بلاها و شدّتها است حدیث سی و نهم حدیث
مفضّل جامع است که اکثر وقایع ظهور را شامل است مشهور بحدیث مفضّل که علماء
اعلام آن را روایت کرده‌اند و در کتب معتبره خود نقل کرده‌اند از آنجمله در کتاب منتخب
البصائر بسند معتبر خودش از مفضّل بن عمر روایت کرده که گفت سؤال کردم از حضرت

صادق کرد آیا آن امامی که مردم انتظار ظهور او را میکشند و امید دارند خروج او هستند یعنی
حضرت مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای ظهور او هست فرمود که خداوند ابا
و منع نموده از اینکه از برای ظهور او وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود که
آیاتی که خداوند در امر قیام ساعت و برپا شدن قیامت در قرآن مجید فرموده است همگی
در باب قیام آنحضرت نازل شده است و هرکس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد
خود را با خداوند در علم غیب شریک گردانیده است و دعوای اطلاع بر اسرار خداوند کرده
است مفضل گفت عرض کردم ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود
که بیخبر ظاهر خواهد گردید و نامش بلند شود و امرش هویدا گردد و از آسمان منادی باسم و
کنیه و نسبش ندا کند تا آنکه حجت شناختن او بر خلق تمام شود با آن حجتی که ما بر خلق لازم
ساخته ایم و قصه‌ها و احوالش را بیان کرده ایم و نام و کنیه و نسبش را برای تمام مردم ظاهر
کرده ایم که نام و کنیتش مثل نام و کنیه جد او است تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسبش را
نمیدانستیم پس خداوند او را بر همه دینها غالب گرداند چنانکه خداوند به پیغمبرش وعده
داده است لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی خداوند فرستاد پیغمبرش را با
هدایت و دین حق تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هرچند کراهت داشته باشند آنها
که بخدا شرک میآورند و در آیه دیگر فرموده است وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ
الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین فتنه و کفر نباشد و بوده باشد
دینها همه از برای خداوند پس فرمود والله ای مفضل بردارد از جمیع ملتها و دینها
اختلاف را و همه دین بدین حق برگردد و از هیچکس بغیر دین حق قبول نمیکند چنانکه
خداوند فرموده وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ
یعنی هرکه طلب نماید غیر دین اسلام را پس هرگز از او قبول نشود و او در آخرت از زیانکاران است
مفضل گفت پرسیدم که در ایام غیبت آنحضرت با کی مخاطبه خواهد فرمود و با کی سخن خواهد
گفت فرمود که با ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهی او بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان
و نائبان آنحضرت که بشیعیانش برسانند ای مفضل گویا من می بینم آنحضرت را که بمکه
داخل شود و برد حضرت رسول خدا در بر او و عمامه زردی بر سر او داشته باشد و در
پاهایش دو نعل حضرت رسول و در دستش عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در
پیش افکنده باشد تا کسی او را نشناسد و باین هیئت بیاید بنزد خانه خداوند تنها و بی
رفیق پس چون شب درآید و دیده‌ها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه
بر او نازل شوند پس جبرئیل گوید ای آقای من سخن تو قبول است و امر تو جاری است پس
حضرت صاحب الامر دست بروی مبارک کشد و گوید حمد خداوندی را سزا است که وعده



مارا راست گردانید وزمین بهشت را بر ما میراث داد که هر جا که خواهیم قرار میگیریم پس نیکو
مزدیست مزد کارکنان برای خداوند پس میایستد میان رکن حجر اسود و مقام ابراهیم و
بصدای بلند ندا کند که ای گروه بزرگان و مخصوصان من آنها که خداوند ایشان را
برای یاری من ذخیره کرده است قبل از ظاهر شدن من بروی زمین بیایید بسوی من
پس خداوند صدای آن بزرگوار را بایشان میرساند در هر جای عالم که باشند از مشرق و
مغرب عالم و بر هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز و همگی متوجه آنحضرت شوند
و بیک چشم برهم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت در ما بین رکن و مقام پس عمودی از
نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد از آن روشنی
یابد و آن نور در میان خانه های مؤمنان در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد اما
ندانند که قائم آل محمد ظاهر گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده نفر که نقبای
الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند همه در خدمتش ایستاده باشند
پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن
کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنان است که با خداوند بیعت کرده است
پس اول کسیکه دستش را میبوسد و با او بیعت میکند جبرئیل باشد پس سائر ملائکه
با او بیعت نمایند پس نجیبان جن بشرف بیعت برسند پس سیصد و سیزده نفر
نقبا ببیعت او سرافراز گردند آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در
جانب کعبه ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با اویند پس بعضی گویند که صاحب
همان بزهاست که داخل مکه شد پس بعضی گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید
گویند که نمی شناسیم هیچیک را مگر چهار نفر از اهل مکه و چهار نفر از اهل مدینه که
اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول طلوع آفتاب باشد پس چون آفتاب
بلند شود از پیش قرص آفتاب منادی ندا کند بآواز بلند که اهل آسمانها و زمینها
بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی آل محمد است و بنام و کنیه جدش او را یاد کنند و
نسبت دهد او را بامام حسن عسکری که پدرش امام یازدهم و دیگر پدرانش را بشمارد تا
حسین بن علی بن ابیطالب علیهم السلام با او بیعت نمائید تا هدایت بیابید و مخالفت
او را نمائید که گمراه میشوید پس اول کسیکه آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند
ملائکه پس مؤمنان جن پس سیصد و سیزده نفر نقبای آنحضرت میگویند شنیدیم و
اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمیماند مگر آنکه آن صدا را میشنود و متوجه
میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک بغروب آفتاب
شود از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که پروردگار شما در وادی یابس ظاهر شده است

واو عثمان بن عنبسه یعنی سفیانی است از فرزندان یزید بن معویه باو بیعت کنید تا هدایت
یابید و مخالفت مکنید که گمراه میشوید پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب میکنند و
دانند که او شیطان است و گویند که شنیدیم امّا باور نکردیم یعنی استهزاء میکنند پس هر
صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد بندای اخر از راه برود و در تمام آن روز آنحضرت
پشت بکعبه داده گوید که هر که خواهد نظر کند بآدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل
و موسی و یوشع و عیسی و شمعون علیهم السّلام پس نظر کند بمن که علم و کمال همه با من است
و هر که خواهد نظر کند بحضرت محمّد و علی و حسن و حسین و امامان از ذرّیه حسین علیهم
الصّلوة والسّلام پس نظر کند بمن و آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه ایشان نزد من است
آنچه ایشان مصلحت ندانستند و خبر ندادند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف
پیغمبران را میخواهد بیاید و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند
اگر امّت آدم و شیث باشند میگویند که اینست والله صحف آدم و شیث که هیچ تغییر نیافته
است و خواند بر ما از آن صحف آنچه نمیدانستیم پس بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریة
موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیهم السّلام را پس علماء آن ملّتها همه شهادت دهند
که اینست آن کتابها بنحوی که از اسمان نازل شده بود و تغییر نیافته است و آنچه از ما فوت
شده بود و بما نرسیده بود همه را بر ما خواند پس بخواند قرآن بنحوی که خداوند بر حضرت
رسول نازل ساخته بی آنکه تغییر در آن شده باشد و تبدیل یافته باشد چنانکه در قرآنهای
دیگر شده پس در این حال شخصی بیاید بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد
و بگوید که ای آقای من منم بشیر و امر کرد مرا ملکی از ملائکه که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت
دهم بهلاک شدن لشکر سفیانی پس حضرت میفرماید که قصّه خود و برادرت را برای
مردم نقل کن بشیر گوید من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را
از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و منبر را بر هم شکستیم و
استرهای ما در میان مسجد مدینه سرگین انداختند پس بیرون آمدیم و مجموع لشکرهای
ما سیصد هزار کس بودند و متوجّه شدیم که کعبه را خراب بکنیم و اهلش را بقتل رسانیم
پس بصحرای بیداء رسیدیم که در حوالی مدینه است آخر شب فرود آمدیم پس صدائی از
آسمان آمد که ای بیداء هلاک گردان این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد
و تمام لشکرها را با چهارپایان و اموال و اسباب فرو برد و کسی و چیزی نماند بر روی
زمین بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی بنزد ما آمد و روهای ما را بپشت گردانید چنانچه
می بینی پس ببرادرم گفت که ای نذیر برو بنزد سفیانی در دمشق و او را بترسان بظاهر
شدن حضرت مهدی آل محمّد و خبر ده او را که لشکرش را خداوند در بیداء هلاک

گردانید و بمن گفت که ای پسر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک
شدن ظالمان و توبه کن بدست آنحضرت که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک
خود را بروی پسر بمالد و بحالت اولی برگردد و با آنحضرت بیعت میکند و در لشگر آن
حضرت بماند مفضل گفت پرسیدم که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم
ظاهر خواهند شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان گفتگو خواهند کرد چنانکه
مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد مفضل گفت پرسیدم که ملائکه و جن با آنحضرت
خواهند بود فرمود آری قسم بخدا ای مفضل و آنحضرت با ایشان فرود خواهند آمد
در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحاب آنحضرت در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه
خواهند بود و شش هزار و در روایت دیگر و چهل و شش هزار از جن خواهد بود و خداوند
با این لشگر او را بر عالم ظفر خواهد داد مفضل گفت پرسیدم که آنحضرت با اهل مکه چه
خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه بحق دعوت خواهد کرد پس چون
اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را بر ایشان خلیفه و حاکم گرداند و بیرون آید
و متوجه مدینه طیبه شود گفت پرسیدم که خانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود خراب
خواهد کرد و از بنائی که حضرت ابراهیم و اسمعیل گذاشته بودند بنا میکند و میسازد
و بناهای ظالمان را در مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکند و از اساس
اولش بنا میکند و مسجد کوفه را نیز خراب میکند و از اساس اولش بنا میکند و قصر
کوفه را خراب میکند و هر که او را بنا نهاده ملعون است گفت عرض کردم که در مکه
معظمه اقامت خواهد نمود فرمود نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در
آنجا جانشین خواهد کرد و چون از مکه بیرون آید اهل مکه جانشین آنحضرت را
بقتل میرسانند پس حضرت باز بسوی مکه معاودت میکند پس بخدمت آنحضرت
بیایند و سر در زیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه کردیم
توبه ما را قبول فرما پس ایشان را موعظه میکند و از عقوبات دنیا و آخرت میترساند
و از اهل مکه شخصی را بر ایشان حاکم میکند و بیرون آید باز آن حاکم را میکشند آنگاه
یاوران خود را از جن و نقباء بسوی ایشان برگرداند که با ایشان بگویند که بحق برگردند
پس هر که ایمان بیاورد او را ببخشید و هر که ایمان نیاورد او را بقتل رسانید پس چون
لشگر آنحضرت بسوی مکه بازگردند از صد کس یک ایمان نیاورد بلکه از هزار کس یک
ایمان نیاورد گفت پرسیدم که ای مولای من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان
کجا خواهد بود فرمود که پایتخت آنحضرت کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش
مسجد کوفه خواهد شد و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد

بود

بود و موضع خلوتش نجف اشرف خواهد شد گفت پرسیدم که جمیع مؤمنان در کوفه خواهند
بود فرمود آری والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی کوفه باشد یا دلش مایل
بکوفه باشد و در آن زمان قیمت یک جای خوابیدن گوسفند در کوفه دو هزار درهم باشد
و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه
بکربلای معلی متصل گردد و خداوند کربلا را پناهی و جایگاهی گرداند که پیوسته محل آمد و شد
ملائکه و مؤمنان باشد و خداوند آن زمین مقدس را بسیار بلند مرتبه گرداند و چندان
از برکات و رحمتها در آن قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک
دعا مثل هزار مرتبه ملک دنیا باو عطا فرماید پس حضرت صادق آهی کشیدند و فرمودند
ای مفضل بدرستیکه بقعه‌های زمین بایکدیگر مفاخرت کردند پس کعبه معظمه بر کربلای
معلی فخر کرد خداوند وحی فرمود بکعبه که ساکت شو و فخر مکن بر کربلا بدرستیکه آن بقعه
مبارکه ایست که در آنجا ندای إِنِّي أَنَا اللَّهُ از شجرهٔ مبارکه بموسی رسید و این همان مکان بلند
است که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت حسین را بعد از
شهادت شستند و در همان موضع مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و خود
در آنجا غسل کرد و آن بهترین بقعه است که حضرت رسول از آنجا عروج نمود بمعراج و خیر و
رحمت بی پایان برای شیعیان ما در آنجا مهیا است تا ظاهر شدن حضرت قائم مؤلف میگوید
بعضی از علماء اعلام نقل کرد بحقیر که بعد از ظهور حضرت قائم کربلا قبله خواهد شد و اسناد
کرد این را بحدیث و شاید از این حدیث استنباط کرده است مفضل گفت ای آقای من پس
مهدی دیگر بکجا متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا و چون وارد
مدینه شود امری عجیب از او بظهور خواهد آمد که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران
باشد و فرمایش فرمود که حاصل آن است که آنکسانی که غصب خلافت اهل بیت نمودند
برای ایشان و اتباع آنها بسیار بد میگذرد و عذاب سخت بر آنها وارد خواهد گردید مفضل
پرسید که ای آقای من این آخر عذاب آنها خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که
سید اکبر محمد رسول الله و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین و جمیع ائمه هدی
علیهم السلام همگی زنده خواهند شد و از برای جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند
کرد حتی آنکه در شبها نه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده مکنند پس خداوند بهر
جا که خواهد آنها را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی متوجه کوفه شود و در
بین کوفه و نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده
نفر از نقباء گفت پرسیدم که زوراء که بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که
محل لعنت و غضب خداوند خواهد بود و وای بر کسیکه در آنجا ساکن باشد از علمهای زرد



واز علمای مغرب واز علمائیکه از نزدیك و دور متوجه ان میگردد والله که بر ان شهر نازل شود
اصناف عذابها که بر امتهای گذشته واقع شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها
ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر
خواهد بود والله که یك وقتی چنان اباد ان شود بغداد که گویند دنیا همین است و گویند
که خانه ها و قصرها بهشت است و دختر انش حور العین اند و پسرانش ولدان بهشتند و
گمان کنند که خداوند روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر بدان شهر و ظاهر شود
در ان شهر افترا بر خداوند و رسول و حکم بنا حق و گواهی ناحق و شراب خوردن و زنا
کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن انقدر که در تمام دنیا انقدر نباشد پس
خداوند خراب کند آن را باین فتنه ها و لشگرها بمرتبه که اگر کسی گذرد و نشان دهد که
اینجا زمین ان شهر است کسی قبول نکند پس خروج کند جوان خوش روی حسنی بجانب دیلم
و قزوین و باواز فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای ال محمد مضطر بیچاره را که از شما یاری
میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خداوند در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از
طلا بلکه مردی چند مانند پاره های اهن در شجاعت و عزم و صلابت بر اسبهای اشهب
سوار همه مکمل و مسلح و پیوسته بکشند ظالمان را تا بکوفه در اید در وقتیکه اکثر زمین را
از کافران پاك کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و باو خبر رسد که حضرت مهدی
ال محمد و اصحاب او بنزدیك کوفه رسیدند پس باصحاب خود میگوید که بیایید برویم و
ببینیم که این مرد کیست و چه میخواهد والله که خود او میداند که او مهدی ال محمد است
اما میخواهد که بر اصحاب خود ظاهر سازد حقیقت انحضرت را پس حسنی در برابر انحضرت
می ایستد و میگوید اگر توئی مهدی ال محمد پس کجا است عصای جدت رسول خدا و
انگشتری او و برد و زره او و کجا است فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند
و اسبش که یربوع میگفتند و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و
حمارش که یعفور مینامیدند و کو مصحف و قران امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع
کرد پس همه را حضرت مهدی حاضر میکند حتی عصای ادم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه
ابراهیم و صاع یوسف و کیل و ترازوی شعیب و عصای موسی و تابوت او و زره داود
و انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران را پس حضرت مهدی عصای
حضرت رسول را بر سنگ سختی نصب میکند و در همان ساعت درخت بزرگی شود که
جمیع لشگر در زیر سایه ان باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را دراز کن تا تو بیعت کنم
ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست خود را دراز میکند که بیعت حسنی و جمیع لشگرش
بیعت میکنند بغیر از چند هزار نفر از زیدیه که با لشگر او باشند و قرانها در گردن حمایل

کرده باشند آنها گویند که اینها سحر بزرگ بود پس حضرت مهدی هرچند ایشان را پند
دهد و موعظه میکند و معجزات ظاهر نماید فایده نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه
ایشان را بقتل رسانند گفت پرسیدم که دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بر سر
سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه او را بگیرند در دمشق و بر روی سنگ بیت المقدس او را
ذبح نماید و حضرت امام حسین ع ظاهر میشود با دوازده هزار صدیق و هفتاد و دو نفر که
با آنحضرت شهید شدند در کربلا و هیچ رجعتی از این رجعت خوشتر نیست پس بیرون آید
صدیق اکبر امیرالمؤمنین ع و برای او قبه در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف
اشرف باشد و یکی در بحرین و یکی در صنعای یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم
قندیلها و چراغهایش را که آسمان و زمین را روشن کرده زیاده از آفتاب و ماه پس
بیرون میاید سید اکبر واقعی بزرگتر محمد رسول الله ص با هر که ایمان آورده باشد با او از
مهاجر و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده
میکنند جمعی را که تکذیب آنحضرت کرده بودند و شک میکردند در حقیت او و ناورد فرموده
او مینمودند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بخواهش خود سخن میگوید
و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده شود همه را بجزای خود میرسانند و همچنین بر میگردد
یک یک از ائمه تا صاحب الامر ع و هر که یاری ایشان کرده تا ایشان خوشحال شوند و هر که از
ایشان دوری کرده تا آنکه قبل از خوف بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند و در آن وقت
ظاهر میشود تأویل آن آیه شریفه وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر
گفت پرسیدم که مراد از فرعون و هامان درین آیه چیست فرمود که مراد از آنها فرعون و هامان
این امت است پرسیدم که حضرت رسول ص و امیرالمؤمنین ع با حضرت صاحب الامر خواهند
بود فرمود بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در
ظلمات است و جمیع دریاها را تا آنکه هیچ موضع از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی
کنند و دین خدا را در آنجا برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل آن روز را که ما
گروه امامان نزد جد خودمان رسول خداوند ایستاده باشیم و بآنحضرت شکایت
کنیم آنچه بر ما واقع شده از امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند
از تکذیب و رد گفته های ما و دشنام دادن ما و ترسانیدن ما بکشتن و بدر بردن خلفای
جور ما را از حرم خدا و رسول او بشهرهای دیگر و شهید کردن ما بزهر و محبوس کردن ما
پس حضرت رسالت پناه گریان شود و میفرماید که ای فرزندان من نازل نشده است بشما
مگر آنچه بجد شما قبل از شما واقع شده بود پس ابتدا کند حضرت فاطمه زهراء و شکایت کند
از غصب کنندگان فدک و گوید و هرچند بکه حجتها بر ایشان اقامه کردم فایده نداد و نامه

۳۴۲ که تو برای من نوشته بودی برای فدک فلان گرفت در حضور مهاجر و انصار و آب دهن
خود را بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و شکایت کردم و بعضی‌ها
بسقیفهٔ بنی ساعده رفتند و با منافقان اتفاق کردند و حق امیرالمؤمنین علی را غصب
کردند پس چونکه آمدند که او را به بیعت ببرند و او نرفت هیزم بر در خانهٔ ما جمع کردند که
اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من صدا زدم که ای فلان این چه جرأت است که بر
خداوند و رسول او مینمائی میخواهی نسل پیغمبر را از زمین براندازی آن شخص گفت بس کن
ای فاطمه که محمد حاضر نیست که ملائکه بیایند و امر و نهی از آسمان بیاورند علی را بگو بیاید و
بیعت کند و اگر نه آتش می اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس من گفتم خداوندا بتو
شکایت میکنم از اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شدند و حق ما را غصب
میکنند پس آن شخص صدا زد که حرفهای احمقانهٔ زنان را بگذار که خدا پیغمبری و امامت را
هر دو بشما نداده است پس تازیانه زد و دست مرا شکست و در خانه را بر پهلویم زد و
فرزند محسن نام شش ماه از من سقط شد و من فریاد میکردم که ای پدر وای رسول
خداوند دختر تو فاطمه را دروغگو مینامند و تازیانه بر او میزنند و فرزندش را شهید
میکنند و خواستم که گیسو بگشایم امیرالمؤمنین دوید و نگذاشت و گفت ای دختر رسول
خدا پدرت رحمت عالمیان بود بخدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر به
آسمان بلند نکنی والله اگر بکنی یک جنبنده در زمین باقی و یک پرنده در هوا نمیماند
پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیرالمؤمنین شکایت کند که چندین
شب با حسنین بخانهٔ مهاجر و انصار رفتم و از آنهائی که مکرر تو بیعت خلافت مرا از
ایشان گرفته بودی و از آنها طلب یاری کردم و همه وعدهٔ یاری کردند و چون صبح شد
هیچکس بیاری من نیامد و بسیار محنتها از ایشان کشیدم و قصهٔ من مثل قصهٔ هرون
بود در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت ای فرزند مادرم بدرستیکه قوم تو مرا
ضعیف گردانیدند و نزدیک بود که مرا بکشند پس صبر کردم از برای خدا و آزار چندی
کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت او مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند بضربت
ابن ملجم پس حضرت امام حسن برخیزد و بگوید که ای جد بزرگوار چون خبر شهادت
پدرم بمعویه رسید زیاد ملعون را با صد و پنجاه هزار کس بجانب کوفه فرستاد که
مرا و برادرم حسین و سایر برادران و اهالی مرا بگیرند تا آنکه بیعت کنیم با معویه و هر که
قبول نکند گردنش را بزنند و سرش را به معویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم
و مردم را نصیحت کردم و ایشان را بجنگ معویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت
پس رو به آسمان کردم و گفتم خداوندا تو گواه باش ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو

نرسانیدم وامر و نهی کردم وایشان مرا یاری نکردند و در فرمانبرداری تو و من مقصر شدند خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر بزیر آمدم وایشان را واگذاشتم و بجانب مدینه روان شدم پس آمدند بنزد من و گفتند اینکه معویه لشکرها با نبار و کوفه فرستاده است و مسلمانان را غارت کردند و زنان واطفال بیگناه را کشته اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست وجمعی با ایشان فرستادم و گفتم که بنزد معویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد با معویه صلح کنم آخر نشد مگر آنچه که من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم شهید حسین بن علی با خون خود خضاب شده با جمیع شهدائی که با او شهید شدند چون حضرت رسول خدا نظرش بآنحضرت افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها بگریه آن حضرت گریان شوند و حضرت رسول خدا نعره برند که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب راست حضرت رسول خدا بایستند و حضرت فاطمه از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام حسین شهید نزدیک آید حضرت رسول خدا او را بسینه خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من درباره تو روشن باد و از جانب راست حضرت امام حسین حمزه سید الشهداء باشد و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین برداشته بیاورند فریادکنان و حضرت فاطمه آیه تلاوت فرماید که ترجمه آن اینست آن روز شما که بشما وعده میدادند امروز میاید هر نفس آنچه کرده است از کار خیر حاضر گردانیده شده و آنچه کرده است از کار بد و آرزو میکند که کاش میان او و آن کار زشت فاصله و دوری باشد پس حضرت صادق بسیار گریه کرد و فرمود که روشن مباد دیده که نزد شنیدن این قصه گریان نگردد پس مفضل گفت من نیز گریستم و عرض کردم ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب غیر متناهی اگر شیعه باشد مفضل گفت پرسیدم که دیگر چه خواهد شد فرمود حضرت فاطمه برخیزد و گوید خداوندا وفاکن بوعده که با من کرده در خصوص آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا زدند و بجزع آوردند بستمهائی که بر جمیع فرزندان من نمودند پس بگریند بر او ملائکه آسمانهای هفتگانه و حاملان عرش خداوند و هر که در دنیا است و هر که در زیر زمین است و همگی خروش بر آورند پس نماند احدی از کشندگان ما و ستمکاران بر ما و آنها راضی بودند بر ستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در آن روز کشته شوند عرض کردم ای مولای من جمعی از شیعیان شما هستند که قائل نیستند که شما و دوستان شما و دشمنان شما در آن روز زنده

خواهید شد فرمود مگر نشنیده اند فرمایش جد ما رسول خدا و سخن ما اهل بیت را که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ فرمود که عذاب دون و پست تو عذاب رجعت است و عذاب اکبر و بزرگتر عذاب قیامت است حضرت صادق فرمود که جمعی از شیعیان که در شناختن و معرفت ما تقصیر کرده اند میگویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و مهدی ما پادشاهی کند وای برایشان که پادشاهی دین و دنیا را از ما گرفته است تا بوما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت و وصایت همیشه با ما است ای مفضل اگر شیعیان ما تدبر و تفکر نمایند در قرآن هر آینه در فضیلت ما شک نکنند مگر نشنیدند این آیه را وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تأویلش در رجعت ما اهل بیت است پس فرمود بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام محمد باقر پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا آنچه از ستمکاران برایشان وارد و واقع شده است پس من برخیزم و شکایت کنم از آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده است پس برخیزد فرزندم موسی کاظم و شکایت کند بجدش از هرون پس برخیزد علی بن موسی الرضا و از مأمون ملعون شکایت نماید پس برخیزد امام محمد تقی و شکایت کند از مأمون و غیران پس برخیزد امام علی النقی و شکایت از متوکل نماید پس برخیزد امام حسن عسکری و شکایت کند از معتضد پس برخیزد حضرت مهدی آخر الزمان همنام جدش حضرت رسول خدا با جامه خون آلود جدش حضرت رسول در روزیکه پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش را شکستند و بخون آلوده شد و ملائکه در دور و اطراف او باشند تا بایستند پیش جد امجدش و بگوید مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی برایشان و نام و نسب و کنیه مرا از برای آنها بیان فرمودی پس امت تو مرا انکار کردند و اطاعت مرا نکردند و جمعی گفتند متولد نشده است و نیست و نخواهد شد و یا گفتند که مرده است و اگر میبود ناپید و غائب نمیشد پس صبر کردم از برای خداوند تا بحال که حقتعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول خدا فرماید که الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ یعنی حمد بر خداوندیکه صدق فرمود وعده ما را و زمین را بما ارث داد و فرمود که اخذ میکنیم از جنة هر مکانی را که خواسته باشیم پس چه خوب است اجر عمل کنندگان برای خداوند و میفرماید که آمد یاری و فتح خداوند و ظاهر شد گفته او وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ یعنی اوهمان خداوند است که فرستاد پیغمبر خودش را با هدایت و معجزات و با دین حق و دوست داشت او را غالب کند بر

جمیع دینها هرچند یکه مکروه بدارند این راآنکسانیکه بخداوند شریك قرار میدهند
از یهود ونصاری وسایر اهل مذهبها وغیر ایشان پس حضرت رسول خدا بخواند این
آیه را اِنّا فَتَحْنا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا لِيَغْفِرَ لَكَ اللهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَما تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ
عَلَيْكَ وَيَهْدِيَكَ صِراطًا مُسْتَقِيمًا وَيَنْصُرَكَ اللهُ نَصْرًا عَزِيزًا مفضل گفت پرسیدم ای
مولای من آنحضرت چه گناه داشت که حقتعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو خداوند
آنچه گذشته است از گناهان تو وآنچه مانده است وبعد از این خواهد شد حضرت صادق
فرمود ای مفضل حضرت رسول خدا دعا کرد که خداوند گناهان شیعیان برادرم علی را و
شیعیان فرزندان من که اوصیاء منند گناهان گذشته وآینده ایشان را تا روز قیامت
بر من بار کن ومرا در میان پیغمبران بسبب گناهان شیعیان رسوا مکن پس خداوند
گناه شیعیان را بر آنحضرت بار کرد وهمه را برای او آمرزید مفضل گفت بسیار گریستم
وعرض کردم ای مولای من اینها همه فضل خداوند است بر ما ببرکت شما امامان ما
حضرت فرمود ای مفضل این مخصوص تو وامثال تست از شیعیان خالص واین حدیث را
نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خداوند تعالی رخصت میطلبند وبهانه میجویند
پس اعتماد بر این فضیلت میکنند وعبادات را ترك میکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان
نمیتوانیم رسانید زیرا که حقتعالی میفرماید که شفاعت نمیکنند مگر از برای کسیکه پسندیده
باشد وشفاعت کنندگان از ترس خداوند خوفناکند گفت پرسیدم که این آیه که حضرت
رسول خدا خواهد خواند که لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ باشد مگر آنحضرت
بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود ای مفضل اگر بر همه دینها غالب شده بود ملت
یهود ونصاری ومجوس وصابیان وغیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمیماند بلکه
این در زمان حضرت مهدی ورجعت حضرت رسول خدا خواهد بود وآن آیه نیز در آن زمان
بعمل خواهد آمد وَقاتِلُوهُمْ حَتّى لا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلّهِ پس حضرت فرمود
پس برگردد حضرت مهدی بسوی کوفه وخداوند از آسمان بشکل ملخ از طلا بر ایشان
بباراند چنانکه بر حضرت ایوب بارید وقسمت نماید بر اصحابش گنجهای زمین را از
طلا ونقره وجواهر گفت پرسیدم که اگر یکی از شیعیان شما ها بمیرد وقرضی از برادران مؤمن
در ذمه باشد چگونه خواهد بود حضرت فرمود که اول مرتبه حضرت مهدی ندا فرماید
در تمام عالم که هر که قرض بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید وبگوید پس همه را باو
بدهد وادا فرماید حتی یك کله سیر ویك دانه خردل واین حدیث ازین طولانی تر
است وما باینقدر که مناسب این مقام بود اکتفا کردیم تمام شد عبارت حق الیقین
مؤلف میگوید چنانکه در این عبارت آخر اشاره شد این حدیث مفصل است وتمام

ان

این در بحار مذکور است و حقیر نیز اکتفا کرد باین قدر از جهت اختصار و از جهت اینکه این حدیث مشتمل است بر علائم ظهور و کیفیت بعد از آن را و امّا بیان علائم ظهور پس در باب یازدهم ذکر شد و امّا بیان کیفیت ظهور پس درین باب در احادیث قبل ازین فی الجمله ذکر شد و امّا اخر حدیث که متضمن است رجعت را و رجوع کردن مؤمنان با حضرات ائمه و حضرت رسول و جمع شدن همه ایشان در یک مقام از جهت انتقام از دشمنان خودشان و سائر کافران پس این رجعت موافق ایات و احادیث متواترات و بلکه از ضروریات در دین شده و اتفاق مسلمین بر آن گردیده و رجعت مؤمن محض و کافر صرف بدیهی گشته و بلکه رجعت فی الجمله در امم سابقه شده بنص قرآن چنانکه تفصیل این را در کتاب تحفة الشیعه در رجعت ائمه با بیانات واضحه و دلیلهای

قاطعه کرده ام حدیث چهلم در کتاب زاد المعاد گفته بسند معتبر از حضرت صادق ع منقول است که هر که چهل صباح این عهد را بخواند از یاوران قائم ما باشد و اگر قبل از ظهور آنحضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون آورد که در خدمت قائم میشود و خداوند بهر کلمه این هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار گناه او را محو میکند و آن عهد اینست اَللّٰهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ وَرَبَّ الْبَحْرِ الْمَسْجُورِ وَمُنْزِلَ التَّوْرٰيةِ وَالْاِنْجِيلِ وَالزَّبُورِ وَرَبَّ الظِّلِّ وَالْحَرُورِ وَمُنْزِلَ الْقُرْاٰنِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْمَلٰائِكَةِ الْمُقَرَّبِينَ وَالْاَنْبِيٰاءِ وَالْمُرْسَلِينَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَسْئَلُكَ بِوَجْهِكَ الْكَرِيمِ وَبِنُورِ وَجْهِكَ الْمُنِيرِ وَمُلْكِكَ الْقَدِيمِ يٰا حَيُّ يٰا قَيُّومُ اَسْئَلُكَ بِاسْمِكَ الَّذِي اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمٰوٰاتُ وَالْاَرَضُونَ وَبِاسْمِكَ الَّذِي يَصْلَحُ بِهِ الْاَوَّلُونَ وَالْاٰخِرُونَ يٰا حَيُّ قَبْلَ كُلِّ حَيٍّ وَيٰا حَيُّ بَعْدَ كُلِّ حَيٍّ وَيٰا حَيُّ حِينَ لٰا حَيَّ يٰا مُحْيِيَ الْمَوْتٰى وَمُمِيتَ الْاَحْيٰاءِ يٰا حَيُّ لٰا اِلٰهَ اِلّٰا اَنْتَ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلٰانَا الْاِمٰامَ الْهٰادِيَ الْمَهْدِيَّ الْقٰائِمَ بِاَمْرِكَ صَلَوٰاتُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰبٰائِهِ الطّٰاهِرِينَ عَنْ جَمِيعِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنٰاتِ فِي مَشٰارِقِ الْاَرْضِ وَمَغٰارِبِهٰا سَهْلِهٰا وَجَبَلِهٰا بَرِّهٰا وَبَحْرِهٰا وَعَنِّي وَعَنْ وٰالِدَيَّ وَوَلَدِي وَاِخْوٰانِي مِنَ الصَّلَوٰاتِ زِنَةَ عَرْشِ اللّٰهِ وَمِدٰادَ كَلِمٰاتِهِ وَمٰا اَحْصٰاهُ عِلْمُهُ وَاَحٰاطَ بِهِ كِتٰابُهُ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اُجَدِّدُ لَهُ فِي صَبِيحَةِ يَوْمِي هٰذٰا وَمٰا عِشْتُ مِنَ الْاَيّٰامِ عَهْدًا وَعَقْدًا وَبَيْعَةً لَهُ فِي عُنُقِي لٰا اَحُولُ عَنْهٰا وَلٰا اَزُولُ اَبَدًا اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مِنْ اَنْصٰارِهِ وَاَعْوٰانِهِ وَالذّٰابِّينَ عَنْهُ وَالْمُسٰارِعِينَ اِلَيْهِ فِي قَضٰاءِ حَوٰائِجِهِ وَالْمُمْتَثِلِينَ لِاَوٰامِرِهِ وَالْمُحٰامِينَ عَنْهُ وَالسّٰابِقِينَ اِلٰى اِرٰادَتِهِ وَالْمُسْتَشْهَدِينَ بَيْنَ يَدَيْهِ اَللّٰهُمَّ اِنْ حٰالَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ الْمَوْتُ الَّذِي جَعَلْتَهُ عَلٰى عِبٰادِكَ حَتْمًا فَاَخْرِجْنِي مِنْ قَبْرِي مُؤْتَزِرًا كَفَنِي شٰاهِرًا سَيْفِي مُجَرِّدًا قَنٰاتِي

ملبّیا دعوة الداعی فی الحاضر والبادی اللّهم ارنی الطلعة الرشیدة والغرة الحمیدة واکحل ناظری بنظرة منی الیه وعجّل فرجه وسهّل مخرجه واوسع منهجه واسلک بی محجته وانفذ امره واشدد ازره واعمر اللّهم به بلادک واحی به عبادک فانک قلت وقولک الحق ظهر الفساد فی البر والبحر بما کسبت ایدی الناس فاظهر اللّهم لنا ولیک وابن بنت نبیک المسمّی باسم رسولک حتی لا یظفر بشیء من الباطل الا مزّقه ویحق الحق ویحققه واجعله اللّهم مفزعا لمظلوم عبادک وناصرا لمن لا یجد له ناصرا غیرک ومجددا لما عطّل من احکام کتابک ومشیّدا لما ورد من اعلام دینک وسنن نبیک صلی الله علیه وآله واجعله اللّهم ممن حصّنته من بأس المعتدین اللّهم وسرّ نبیک محمدا صلی الله علیه وآله برؤیته ومن تبعه علی دعوته وارحم استکانتنا بعده اللّهم اکشف هذه الغمة عن هذه الامة بحضوره وعجّل لنا ظهوره انهم یرونه بعیدا ونراه قریبا برحمتک یا ارحم الراحمین پس سه مرتبه دست بر ران راست میزنی و در هر مرتبه میگوئی العجل یا مولای یا صاحب الزمان مؤلف میگوید با وجود آنکه سند این خبر شریف صحیح است از احادیث بسیار و حکایات بیشمار معلوم میشود که مداومت بر دعا و عمل خیر در چهل روز موثر است در اجابت و قبول آن بلکه مواظبت بر غذائی و خوراکی حلال یا حرام در چهل روز باعث تغییر حالت و انتقال از صفتی بصفت دیگر میگردد چه از نیک ببد و یا از بد بنیک و همچنین باقی آنچه انسان مزاول و مباشر و معاشر است از لباس و مسکن و همصحبت و مجالست و مواکلت و غیر اینها چنانچه شاهد بر این در باب دهم در ضمن حکایات واضح شد که چهل شب چهارشنبه بمسجد سهله رفتن و چهل شب جمعه در مسجد کوفه بیتوته کردن و یا چهل شب جمعه بزیارت حضرت امام حسین مشرف شدن سبب و باعث شرفیاب شدن میشود بحضور حضرت صاحب الزمان روحنا فداه و دیدن آنحضرت میگردد یا بشناسد آنحضرت را یا نه پس همچنین این دعای مذکور اثرش اینست که هرکه چهل روز آنرا بخواند وقت طلوع آفتاب و یا قبل از آن که صبح صباح است خداوند او را از انصار آنحضرت میکند هرچندیکه مرده باشد قبل از ظهور آنحضرت زیرا که خداوند قادر او را با آن اشخاصیکه زنده میشوند زنده میکند و رجعت نماید چنانکه در حدیث مفضل گذشت و از برای تأیید و تقویت این چند خبر ذکر شود تا آنکه اطمینان حاصل گردد بر آنچه ذکر نمودم در حدیث چهلم

خبر اول شیخ عیاشی بسند خود از فضل بن ابی قرة روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت صادق که میفرمود خداوند بحضرت ابراهیم وحی فرمود که زود است پسری از برای تو از ساره متولد شود ساره گفت که من عجوزه ام خداوند فرمود که زود است فرزندی آورد و فرزندان آن پسر چهارصد سال در دست دشمن من عذاب کرده میشوند بسبب آنکه



کلام را رد کرد پس چون اولاد حضرت اسحق که بنی اسرائیل باشند در دست فرعون
مبتلا شدند بدرگاه خداوند ناله و گریه بلند نمودند تا چهل روز پس حقتعالی بحضرت
موسی و هرون وحی فرمود که ایشان را از دست فرعون خلاص گردانند و صد و هفتاد
سال از آن چهار صد سال باقی بود و آن را از ایشان برداشت پس حضرت صادق
فرمود که اگر شما نیز چنین تضرع و زاری میکردید خداوند فرج ما را نازل میکرد و چون
چنین نکنید پس بدرستیکه این امر یعنی ظهور حضرت قائم بنهایت خواهد رسید
دوم شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب مجموع الغرایب نقل کرده از کتاب جواهر که حضرت علی
وصیت فرمود بحواریین که بوده باشید مانند مار پس چون آنحضرت را بالا بردند حواریین
با همدیگر گفتند که از جای خود حرکت مکنید تا آنکه بدانیم تاویل کلام آنحضرت را پس
یکی از ایشان گفت یعنی بوده باشید مثل مار که حلقه میزند و می پیچد و سر خود را در زیر
جسد خود میگذارد زیرا که او میداند که اگر صدمه بجسدش برسد و ضرر بر آن وارد شود
و سرش سلامت باشد آن صدمه و جراحت بآن ضرر نمیرساند پس روح الله بشما میگوید
حفظ نمائید دین خود را که سرمایه دنیا و آخرت است و آنچه بشما برسد از فقر و مرض ضرر
نمیرساند شما را با سلامتی دین شما و دیگری از ایشان گفت اینکه روح الله بشما فرمود مثل
مار باشید بجهت آنکه مار نمیخورد مگر خاک تا آنکه زهر از شکم او بیرون نرود پس همچنین
شما منتفع نمیشوید بآنچه میشنوید از حکمت از برای طلب آخرت مادامیکه حب دنیا
در دلهای شما است و دیگری گفت که روح الله بشما فرمود که مثل مار باشید زیرا
که چون مار از نفس خود احساس ضعف و سستی نماید خود را چهل روز گرسنگی میدهد
آنگاه داخل میشود در سوراخ تنگی و بر میگردد جوان شده تا چهل سال پس روح الله
بشما میگوید گرسنگی بدهید نفسهای خود را در دنیای قلیله برای بقای مدت طولانی
چنانچه مار نفس خود را چهل روز گرسنگی میدهد برای ماندن چهل سال پس اتفاق
کردند بعضی او و اینکه روح الله همین را اراده کرده سیم در کافی از محمد بن مسلم روایت
کرده گفت بحضرت صادق عرض کردم که ما می بینیم مردی را که برای او است عبادت و
کوشش و خشوع ولکن قائل بامامت نیست پس آیا او را هیچ منفعت میدهد فرمود
مثل ما اهل بیت علیهم السلام مثل اهل بیتی است که در بنی اسرائیل بودند که هیچکدام
از ایشان چهل شب کوشش نمیکرد مگر آنکه چون دعا میکرد باجابت میرسید و مردی
از ایشان چهل شب کوشش و سعی در عبادت کرد آنگاه دعا نمود پس مستجاب نشد
پس بنزد حضرت عیسی آمد و شکایت نمود بآنحضرت از آنحالی که بآن مبتلا شده و سؤال
کرد که برای او دعا کند پس حضرت عیسی تطهیر کرد و دو رکعت نماز بجای آورد آنگاه

خداوند را خواند پس خداوند باو وحی فرستاد که ای عیسی بدرستیکه بنده من ببرد
من آمد از غیر آن در که باید از آن در بیاید و بدرستیکه او مرا دعا کرد و در دلش شکی
از تو بود پس اگر مرا دعا کند تا آنکه گردنش قطع شود و انگشتانش بریزد اجابت نمیکنم او را
پس حضرت عیسی باو ملتفت شد و فرمود دعا میکنی خداوند را و حال آنکه در دلت
شکی است از پیغمبرش پس گفت یا روح الله و کلمه او چنین بود والله آنچه فرمودی پس
دعا کن خدا را که این را از من زایل کند پس عیسی دعا کرد و خداوند توبه او را قبول فرمود
و پذیرفت از او و گردید بحد اهل بیت خود چهارم ایضاً در کافی از حضرت صادق
روایت کرده که فرمود خالص ننموده بنده ایمان بخداوند را و در روایت دیگر نیکو ننموده
کسی ذکر خداوند را چهل صباح مگر آنکه زاهد کند او را در دنیا و بنماید باو دوای
او را و درد او را و ثابت کند حکمت را در دل او پنجم در لب لباب قطب راوندی
بسند خود از حضرت رسول خدا روایت نموده که فرمود کسیکه خالص کند عبادت را
برای خداوند چهل صباح ظاهر شود چشمه‌های حکمت از دلش بر زبانش
ششم در امالی صدوق روایت کرده که بهلول نباش که کفن میدزدید و اخوکاد
با نعش دختر از انصار عمل قبیح کرد و پشیمان شد و بنزد رسول خدا آمد و حضرت او را
طرد و دور کرد پس رفت در بعضی کوههای مدینه و چهل روز گریه کرد و تضرع و دعا
نمود و در روز چهلم توبه‌اش قبول شد و آیه شریفه در قبول توبه و گذشتن از جرم
او و وعده ثواب برای او نازل شد پس حضرت رسول خدا بنزد او رفت و بشارت داد
و آیه را تلاوت کرد آنگاه باصحاب فرمود چنین تدارک کرده میشود گناهان چنانکه بهلول
تدارک کرد آن را هفتم در کتاب عدد القویه برادر علامه بسند خود روایت کرده
که در حالتیکه حضرت پیغمبر در ابطح نشسته بود و عمار بن یاسر و منذر بن ضحضاح
و عباس بن عبد المطلب و حمزة بن عبد المطلب و عمر و ابوبکر و حضرت امیر المؤمنین
با آنحضرت بودند که ناگاه جبرئیل نازل شد در صورت بزرگ خود و پهن کرد بال
خود را تا آنکه گرفت از مشرق تا بمغرب پس ندا کرد او را که یا محمد خداوند بر تو سلام
میرساند و امر میکند ترا که عزلت گیری از خدیجه تا چهل صباح پس این امر بآنحضرت
شاق شد و آنحضرت خدیجه را دوست میداشت و رغبت تمام باو داشت پس
چهل روز حضرت رسول خدا بامر خدا ماند که روزها روزه میگرفت و شبها را بعبادت
بر میخاست تا چون آخر آن ایام شد عمار بن یاسر را بنزد خدیجه فرستاد و فرمود که به
خدیجه بگو که گمان نکنی که انقطاع من از تو از روی جدائی و دشمنی است ولکن
خداوند من امر فرموده مرا باین تا آنکه انفاذ فرماید فرمان خود را پس گمان مکن



ای خدیجه مکر خبر دار بس بدرستیکه خداوند هر اینه مباهات میکند بتو ملائکه کرام
خود را هر روز چند مرتبه پس چون شب در آمد در را ببند و در جای خود بخواب که من بدر
منزل حضرت ابی طالبم پس خدیجه هر روز چند مرتبه محزون میشد بجهت فراق حضرت
رسول پس چون چهل روز کامل شد جبرئیل نازل شد و گفت یا محمد خداوند بر تو سلام
میرساند و امر میکند ترا که مهیا شوی از برای تحیت او و تحفه او تا اینکه نقل کرده نزول
میکائیل را با طبقی از انگور و رطب و افطار کردن آن شب از آنها و رفتن آنحضرت بنزد
خدیجه بامر خداوند قبل از ادای نماز عشاء و انعقاد نطفه صدیقه طاهره در آن شب
هشتم در تفسیر امام حسن عسکری فرموده که حضرت موسی میفرمود به بنی اسرائیل که
هرگاه خداوند بشما فرج کرامت فرمود و دشمنان شما را هلاک نمود میآورم برای شما
کتابی از جانب خداوند شما که مشتمل باشد بر امرها و نهی ها و موعظه ها و عبرتها
و مثلهای او پس چون خداوند بایشان فرج داد امر فرمود بموسی که بمیعاد و میقات
رود و سی روز روزه گیرد در زیر کوه پس موسی گمان کرد که پس از سی روز خداوند
کتاب را برای او خواهد داد پس سی روز روزه گرفت تا اینکه فرمود پس خداوند باو
وحی کرد که ده روز دیگر روزه بدار و در وقت افطار مسواک مکن پس حضرت موسی
چنین کرد و خداوند وعده کرد باو که کتاب را بعد از چهل روز باو بدهد پس بعد از
چهل روز کتاب را برای او فرستاد نهم حدیث قدسی معروف است که خداوند فرموده
خمرت طینة آدم بیدی اربعین صباحا یعنی طینت حضرت آدم را خداوند بدست
قدرت خود تا چهل صباح خمیره کرد و تربیت نمود تا کامل شود و قابل پیغمبری گردد
دهم در امالی صدوق روایت کرده است حضرت داود چهل روز از جهت ترک اولی
خود گریست مؤلف میگوید ترک اولی آنحضرت بنا بر اخبار و احادیث صحیحه این بود که بعد
از آنکه خداوند او را خلیفه کرد و او را امر بر سیدن بمرافعات فرمود آنحضرت در میان
مردم بمرافعات ایشان رسیدگی میکرد و قضاوت واقعی و صحیح مینمود چنانکه قضاوت
داود مشهور است پس از خیال او خطور نمود که آیا از من اعلم و دانا تری برای مرافعه کسی
هست پس بمجرد این خطور جبرائیل و میکائیل بصورت بشر بنزد او برای مرافعه آمدند
یکی اول گفت از برای من یک بزی هست و این برادر من با وجود آنکه نود و نه بزی دارد
باز هم میگوید که آن بزی که داری آن را نیز بمن بده پس حضرت داود قبل از آنکه از آن
دیگری جواب این را بپرسد که چه میگوید فرمود بعضی از مخالطه کنندگان ببعضی دیگر
تعدی میکند پس ایشان برخاستند و رفتند پس آنحضرت ملتفت شد که این سخن
که او گفت موافق قانون قضاوت نبود و شاید که آن دیگری جوابی داشته باشد و

با وجود انکه خیال کرده که من اعلم بامورات قضاوت میباشم پس دانست که باید تأیید در همه چیز از خداوند باشد و اینکه این خیال او خطا بوده پس استغفار کرد و چهل روز گریه نمود بترک اولی خود و غیر ازین در خصوص وارد هرچه باشد یا اصلی ندارد و یا انکه تقیه است

یازدهم در کافی از حضرت کاظم روایت کرده است که از انحضرت پرسیدند که ما روایت کرده‌ایم از حضرت رسول خدا که فرمود کسیکه شراب خورد تا چهل روز نماز او قبول نیست پس حضرت بعد از کلماتی چند فرمود که چون شراب خورد ان شراب میماند در تمام استخوان او و میخورد همه اعضا او و تا چهل روز باندازه انتقال خلقت او یعنی تصورات نطفه و علقه و مضغه او انگاه فرمود و همچنین است جمیع غذائی که میخورد و میاشامد باقی میماند در انجا چهل روز

دوازدهم حدیث حکیمه خاتون است که ولادت با سعادت حضرت صاحب الامر را روایت کرده در خبر مفصل معروف که حضرت امام حسن عسکری ان وجود مبارک را از من گرفت و بان مرغ سفید سپرد و فرمود که این روح القدس است و بان امر فرمود که در هر چهل روز انحضرت را برگرداند حکیمه خاتون فرمود که من در هر چهل روز ان مولود مکرم را میدیدم تا انکه مردی شد قبل از وفات حضرت امام حسن عسکری تا اخر

وایضا وارد شده که حضرت رسول خدا چهل روز قبل از بعثت خود مأمور شد که از خدیجه عزلت گیرد و در روز چهلم مبعوث شد وایضا وارد است که میقات حضرت موسی علی نبینا واله وعلیه السلام چهل روز شد و حضرت رسول خدا فرموده که حضرت موسی در ان چهل روز نخورد و نیاشامید و نخوابید و میل ننمود بچیزی از اینها در رفتن و برگشتن خود چهل روز بجهت شوق بسوی خداوند خود وایضا در احادیث معتبره وارد شده که نطفه در رحم چهل روز میماند انگاه چهل روز علقه میشود و انگاه چهل روز مضغه میشود و فرمودند که اگر کسی خواسته باشد که حمل زن پسر باشد پس در این چهار ماه دعا کند وایضا وارد شده که کسیکه ترک کند گوشت خوردن را چهل روز بد خلق میشود زیرا که انتقال نطفه در چهل روز است وایضا وارد است کسیکه چهل روز گوشت بخورد در هر روز خلقش بد میشود وایضا فرموده‌اند که کسی که روغن زیتون بخورد و بخود بمالد شیطان چهل روز نزدیک او نیاید وایضا فرمودند که کسیکه چهل روز حلال بخورد خداوند دلش را نورانی میکند وایضا فرموده کسی که چهل روز سویق بخورد پر میشود شانه‌هایش از قوت و کسیکه هریسه بخورد تا چهل روز نشاط دارد برای عبادت وایضا فرمود که هر کس یک انار شیرین بخورد دلش نورانی میشود و وسوسه از او برداشته میشود تا چهل روز و در روایت دیگر روز جمعه بخورد وایضا فرمودند که زمین مینالد از بول کسیکه ختنه نشده باشد تا چهل روز وایضا فرمودند کسیکه بخداوند و برسول



او ایمان آورده باشد ترک نکند ازالهٔ موی عانه خود را زیادتر از چهل روز وایضاً فرمودند که اگر کسی دعا برای چهل نفر از برادران خود کند وآنگاه دعا کند دعای او در حق خود و ایشان مستجاب میشود وهمچنین اگر چهل نفر جمع شوند دعا کنند یا ده نفر چهار دفعه یا چهار نفر هر کدام ده مرتبه وایضاً ذکر گردید در باب خصایص که در زمان ظهور آنحضرت بهر مؤمن از اصحاب آنحضرت قوت چهل مرد داده میشود وایضاً در احادیث معتبره بسیار وارد گردیده که هر کس چهل حدیث حفظ کند خداوند روز قیامت او را فقیه وعالم محشور میکند ودر جنب علماء محسوب میشود وازین جهت است که علماء اهل اسلام از اهل سنت وشیعه کتابهای بسیار تألیف وتصنیف فرموده اند ودر آنها چهل حدیث جمع کرده اند ونام آن را اربعین گذاشته اند وجمعی از ایشان اربعین مشهور ومعروف دارند مثل مرحوم والد شیخ بهاءالدین که حقیر دیده ام وخودش و مرحوم مجلسی وپدرش واوّل کتابی که حقیر تألیف کرده اربعین است در احکام طهارة مسمّی بدرّة البیضاء واخبار در بیان چهلها از عبادات واعمال وافعال واقوال بسیار است ومقصود اشاره وتنبیه بود که در چهل هرچه باشد اثر دارد حتّی وارد شده که هر که غیبت وکشف سرّ مرد مؤمنی بکند وغیب وعیب او را بمردم آشکار نماید خداوند چهل روز عبادات وحسنات او را قبول نمیکند وبلکه وضویش باطل و روزه اش ضایع وعاطل خواهد بود والحاصل شواهد بسیار از اخبار آل اطهار در این مطلب بیشمار است ومرحوم مجلسی در رساله که جواب از سؤال فرق بین امامیه وحکما ومجتهدین واخباریین ومتشرعیه وصوفیه است بعد از تقسیم صوفیه بممدوح ومذموم وکلماتی چند فرموده که والد مرحوم از مرحوم شیخ بهاءالدین محمد تعلّم ذکر نموده بود یعنی دعائی یاد گرفته بود وهر سال یک اربعین بعمل میآورد وجمعی کثیر از تابعان شریعت مقدّسه موافق قانون شریعت ریاضت میداشتند وفقیر نیز مکرّر اربعین ها بسر آوردم ودر احادیث معتبره وارد شده است که هر که چهل صباح اعمال خود را برای خداوند خالص گرداند حقتعالی چشمه ها حکمت از دل او بزبان او جاری میگرداند تمام شد کلام مجلسی اعلی الله اعلامه پس از آنچه ذکر کردیم از دوازده خبر مسند واز چهارده حدیث غیر مسند وکلام علامهٔ مجلسی معلوم شد که در عمل چهل روز لابدّاً اثر دارد وبلکه در عدد چهل نیز دارد وازین جهت مطالب و احادیث ابواب این کتاب را نیز چهل چهل نمودم برای آن وعدهٔ حدیث اربعین که اشاره شد پس از همهٔ اینها واضح گردید اثر دعای عهد وصحت سند آن وحق بودن آن وعده که از برای خواندن آن داده شده وجناب سید جلیل ابن باقی در

اختیار مصباح روایت کرده از حضرت صادق ع که فرمود هر کس بخواند بعد از هر نماز فریضه
وواجب این دعا را یعنی دعای عهد مذکور را پس بدرستیکه او خواهد دید حضرت
صاحب الامر را در بیداری یا در خواب ومرحوم نوری از ابن طاوس نقل کرده که انجناب
روایت کرده که این عمل را یعنی خواندن این عهد را بعد از هر نماز یا انکه بعد از نماز صبح
چهل روز بخواند که انحضرت را خواهد دید وبعد از معلوم شدن اینها هر کس باید بحسب
مقام ومنزل وحالت ومکان وزمان وقدرت خود نظر کند با دقت وتامل ویا از دانا
نقاد بصیری جویا شود وبپرسد که از اعمال حسنه شرعیه واداب وزیارات وسنن
احمدیه کدام یک نسبت باو اولی وارجح است که بآن عمل ومواظبت کند زیراکه بعضی از
اعمال نسبت ببعضی از اشخاص مرجوح میشود ونسبت ببعضی راجح وخوب گردد وبرفرض
رجحان تفاوت مراتب ودرجات اعمال بسیار است وبسا میشود که بذل وانفاق مال
از کسی خوب میشود واز دیگر تعلیم علوم واز کسی وعظ واز دیگری نماز واز یکی روزه
بانضمام نماز واز بعضی زیارت ولکن در همه انها رعایت باید نمود شروط مشترکه را
مثل ادای فرایض واجتناب محرمات وطهارت ماکل وملبس ومشرب ومسکن و
حلیت انها وترک فضول کلام زیاده از انچه بظاهر شرع میتوان کرد وخلوص نیت
وغیر از اینها از انچه در علم اخلاق از حضرات ائمه علیهم السلام رسیده ودر معراج
السعاده وجامع السعادات بیان کردند خاتمة الکتاب در دفع شبهه از طول عمر
انحضرت است بنحو اقتصار پس اولا میگویم بعون الله القادر المختار که حقیر در باب
خصایص اجمالا سبب طول عمر انحضرت را بیان کرد که ان بزرگوار در اول طفولیت در
عالم بالا نشو ونما کرده ودر عالم حیات که اب حیات از ان نمونه ایست پرورش یافته
در اینجا در حدیث دوازدهم نیز ذکر شد که حضرت عسکری بعد از تولد انحضرت اورا
بروح القدس سپرد وفرمود که در هر چهل روز او را بنزد ما بیاور وکسیکه غذایش
در اول نشو ونمایش از ان عالم شد که حیات محض وزندگی صرفست البته عمرش
طولانی میشود وپیری وضعف باو راه نیابد وثانیا اشخاص بسیار هستند و
بودند که عمر زیاد کرده اند از حضرت نوح بگیر تا معمر مغربی معروف واحوالات عمر
کنندگان را در کمال الدین وغیبت شیخ ودر بحار بیان فرمودند که اشخاص زیاد
عمر بسیار کرده اند دو هزار ودو پانصد سال وهزار ونه صد وهشتصد
وهفتصد وششصد سال وزیاد تر وکمتر پس عمر شریف انحضرت مثل عمر این معمرین
وعمر کنندگان باشد چه استبعاد وشبهه دارد بعد از دانستن خداوند را قادر
ومختار وارادهٔ او غالب بر ارادهٔ خلق وثالثا چند نفر باتفاق تمامی مسلمین قبل



از حضرت صاحب الزمان عج چند صد سال بلکه بعضی زیادتر از هزار سال بوده و حالا
نیز هستند و بعد از این هم خواهند بود مثل خضر و عیسی و دجال بلکه ادریس و الیاس نیز.
همچنانکه جناب ثعالبی که یکی از علماء اعلام و موثقین و عدول اهل سنت است در کتاب
عرایس التیجان روایت کرده باسناد معتبرهٔ خود از مردی از اهل عسقلان که او راه میرفت
در اُردن که یکی از شهرهای شامات در وسط روز پس مردی را دید و گفت ای بندهٔ
خدا تو کیستی پس با من تکلم نکرد پس گفتم ای بندهٔ خدا تو کیستی گفت الیاسم پس در من
رعشهٔ افتاد پس گفتم بخوان خداوند را که از من بردارد آنچه را که یافتم از این رعشه تا بفهمم
حدیث ترا و از تو درک کنم گفت پس دعا کرد برای من بهشت دعا یا بَرُّ یا رحیم یا حنّانُ یا
منّانُ یا حیُّ یا قیّومُ و دو دعا بسریانیه که آن را نفهمیدم پس خداوند برداشت از من
آنچه را که مییافتم پس کف خود را گذاشت میان دو کتف من پس یافتم سردی آن لذت
آن را میان دو پستان خود پس گفتم باو که وحی میشود بتو امروز گفت از آن روزی که
حضرت محمد ص برسالت مبعوث شد پس بمن وحی نمیشود گفت گفتم باو پس چند نفر از
پیغمبران امروز زنده اند گفت چهار نفر دو در زمین و دو در آسمان پس در آسمان عیسی ع
و ادریس است و در زمین خضر و الیاس گفتم ابدال چند نفرند گفت شصت نفرند
پنجاه نفر از ایشان نزدیک عریش مصرند تا شاطی فرات و دو مرد در مصیصه است و یک مرد
در عسقلان و هفت در سایر بلاد و هر وقت که خداوند ببرد یکی از ایشان را میآورد
خدا تعالی دیگری را و با یشان دفع میکند خداوند بلا را از مردم و بسبب ایشان باران
برایشان باریده میشود گفتم پس خضر در کجا است گفت در جزیرهای دریا گفتم آیا تو او را
ملاقات میکنی گفت آری گفتم در کجا گفت در موسم حج گفتم چیست کار شما با هم دیگر گفت
او از موی من میگیرد و من از موی او یعنی با یکدیگر محبت و مهربانی میکنیم آن شخص گفت
که این حکایت در وقتی بود که میان مروان حکم و میان اهل شام قتال بود پس گفتم
چه میگوئی در حق مروان حکم گفت چه میکنی با او و او مردیست جبار و سرکش بر خداوند
قاتل و مقتول و شاهد همه در آتش جهنم اند گفتم من حاضر شدم و لکن نیزه نزدم و
تیری نینداختم و شمشیری بکار نبردم و من استغفار میکنم بخداوند از آن مقام که
دیگر بر نگردم بمثل آن هرگز گفت احسنت چنین باش گفت من با او نشسته بودیم که
ناگاه دو قرص نان در پیش روی او گذاشته شد که سفید تر بود از برف پس خوردیم
من و او یک قرص و پارهٔ از دیگری و آن باقی برداشته شد پس ندیدم احدی را که
آن را بگذارد و نه کسیکه آن را برداشت و برای او ناقه بود که در وادی اُردن میچرید
پس سر خود را بلند کرد بسوی آن پس آن را بخواند که ناقه آمد و در پیش روی او

خوابید پس سوار شد بران گفتم میخواهم با تو مصاحبت کنم گفت تو اقتدرت نداری که با من
مصاحبت کنی گفتم من زن ندارم گفت تزویج کن و بترس از چهار زن بترس از زنا شزه و مختلعه و
ملاعنه و مبارئه و تزویج نما هر کرا میخواهی از زنان گفتم که من دوست دارم ملاقات ترا گفت
هرگاه مرا دیدی پس دیدی مرا یعنی برای دیدن من وقتی و مکانی معیّن نیست گفتم میخواهم
در بیت المقدّس اعتکاف کنم در ماه رمضان انگاه حایل شد میان من و او درختی پس
قسم بخدا که ندانستم که چگونه رفت پس ازین حکایت معلوم شد که الیاس و ادریس مثل عیسی
و خضر زنده هستند و اخبار درین معنی بسیار است. واما زنده بودن دجال پس او اتفاق
جمیع مسلمانان است از اهل سنت و شیعه ولکن اکتفا میکنیم در اینجا بحدیث صحیحی که از جناب
محدث ماهر معروف گنجی شافعی در باب بیست و پنجم از کتاب بیان در احوال حضرت صاحب
الزمان عم بسند صحیح خود روایت کرده از فاطمه دختر قیس که از مهاجرات اولین بود تا انکه گفت
روزی شنیدم منادی حضرت رسول خدا که ندا میکند که امروز همه برای نماز جمع شوید پس رفتم
بمسجد و نماز کردم با انحضرت پس چون انحضرت از نماز فارغ شد بمنبر رفت پس فرمود هر کس در
جای نماز خود بنشیند انگاه فرمود ایا میدانید که شما را برای چه جمع کردم گفتند خدا و رسول
او داناترند فرمود بدرستیکه من جمع نکردم شما را برای ترغیبی و نه برای ترسانیدن ولکن
جمع کردم شما را زیرا که تمیم داری مردی نصرانی بود پس بنزد من امد و بیعت کرد و اسلام اورد
و خبر داد مرا بحدیثی که موافق بود با انچه را که خبر دادم شما را بآن از دجال و او خبر داد مرا که سوار
کشتی شد با سی نفر مرد پس موج ایشان را یکماه در دریا چرخ میداد پس بساحل جزیره رسیدند
پس داخل جزیره شدند انگاه حیوانی را ملاقات کردند پر موی که نشناختند پس و پیش او را
از بسیاری مو پس بآن گفتند وای بر تو تو کیستی گفت من جساسه ام گفتند جساسه چیست گفت
ای قوم بروید نزد این مرد در دیر زیرا که او بسیار شایق است بخبر دادن شما گفت چون نام
مرد برا شنیدیم از او ترسیدیم پس دیدیم در ان انسانی را که در خلقت اعظم انسان بود که
دیده بودیم و در قید سختی بود و دستهای او را جمع کرده بودند بگردن او از زانو تا بکعبش
باهن بسته بود گفتم وای بر تو کیستی تو گفت شما قادر شدید بر خبر من پس مرا خبر دهید
که شما کیستید گفتیم ما مردمانیم از عرب که سوار کشتی شدیم و مصادف شدیم با وقت
اضطراب دریا پس موج با ما بازی کرد انگاه ما را بساحل جزیره تو رسانید پس داخل جزیره
شدیم پس پر موئی را دیدیم که پیش و پس او از بسیاری موی معلوم نشود پس با او گفتیم
وای بر تو کیستی تو گفت من جساسه ام گفتیم جساسه چیست گفت بروید بنزد این مرد در دیر
که او بسیار مشتاق است بخبر دادن شما پس بشتاب نزد تو امدیم و از او ترسیدیم و ایمن
نبستیم که او شیطانی باشد پس گفت خبر دهید مرا از نخل بیسان که ثمر میدهد گفتیم اری



امر آن خبر میگیری گفت سؤال میکنم از شما از نخل که آیا ثمر میدهد پس گفتیم با و آری گفت آگاه
باشید که نزدیک است که آن ثمر ندهد گفت خبر دهید مرا از دریاچه طبریه گفتیم از چه امر آن
میپرسی گفت آیا در آن آب هست گفتیم آبش بسیار است گفت آگاه باشید زود است که آب آن
برود گفت خبر دهید مرا از چشمه زغر گفتیم از چه امر آن خبر میگیری گفت آیا در آن چشمه آب هست
و آیا زرع میکنند اهل آن بآب آن چشمه گفتیم با و آری آب آن چشمه بسیار است و اهلش از آن
زرع میکنند گفت خبر دهید بمن از پیغمبر امی که چه کرده گفتیم او مهاجرت کرده از مکه
بمدینه گفت آیا عرب با او جنگ کردند گفتیم آری گفت چگونه رفتار کرد با ایشان پس خبر دادیم
او را که آنحضرت غالب شد بر عربهائیکه نزد او بودند پس او را اطاعت کردند گفت آگاه
باشید که این خیر بود برای ایشان که او را اطاعت کنند و من شما را خبر دهم از خود من دجالم
و بدرستیکه زود است که اذن دهد خدا مرا در خروج پس خروج میکنم و سیر میکنم در زمین
پس نمیماند قریه مگر آنکه نازل میشوم در آنجا در چهل شب مگر مکه و مدینه که هر دو آنها بر
من حرام است و هر زمانی که اراده کنم که داخل شوم در یکی از آنها پس بیرون آید ملکی در
پیش روی من با شمشیر برهنه پس مرا از آن برگرداند و بدرستیکه بر هر نقبی از آن دو ملائکه
است که حفظ میکنند آنها را راوی گفت رسول خدا فرمود و بآن چیزیکه در دستش بود بر منبر زد
که طیبه است این طیبه است یعنی مدینه و زمین پاک آیا من شما را باین خبر ندادم پس
مردم گفتند بلی پس فرمود حدیث تمیم داری مرا خوشحال کرد زیرا که موافق بود با آنچه من شما را
خبر داده بودم فاطمه گفت پس حفظ کردم این را از حضرت رسول خدا و بغوی شافعی نیز در کتاب
مصابیح این حدیث را از فاطمه نقل کرده و از احادیث صحاح شمرده وایضا مسلم در صحیح خود
این حدیث را صحیح دانسته   واما حضرت خضر پس شک و شبهه نیست از اهل اسلام کلام
در وجود او و بقای آنحضرت الان از چند هزار سال قبل از این و در کتب اهل سنت مکرر
نقل شده در احوال مشایخ و عرفا که فلان با جناب خضر ملاقات کرد و از او علم آموخت
چنانکه محی الدین ابن عربی در باب بیست و پنجم فتوحات گفته که شیخ ابوالعباس عرینی
سخنی با من گفت و من قبول نکردم و چون از او جدا شدم پس شخصی را دیدم که میگفت
شیخ ابوالعباس را در فلان سخن مسلم دار و در آنحال بازگشتم و نزد شیخ رفتم گفت تا خضر
با تو نگوید سخن مرا قبول نمیکنی و نظیر این در کتب اهل سنت بسیار است واما احوال او
فی الجمله و سبب طول عمر او پس علامه کراچکی در کنز الفواید در مقام ذکر عمرکنندگان فرموده
که یکی از ایشان خضر است و متصل است بقای او تا آخر الزمان و از جمله آنچه رسیده از
خبر از آنکه آدم را چون وفات در رسید جمع نمود فرزندان خود را پس فرمود ای پسران
من بدرستیکه خداوند نازل میکند بر اهل زمین عذابی پس جسد من با شما بوده باشد

در بیابان تا انکه چون فرود امدید دو وادی پس بفرستید مرا و دفن نمائید در زمین شام
پس جسد انحضرت با ایشان بود و چون خداوند مبعوث فرمود حضرت نوح را آن جسد را
با خود برداشت و خداوند طوفان را بر زمین فرستاد و زمین را زمانی غرق کرد پس حضرت
نوح امد و در زمین بابل فرود امد و وصیت نمود به پسر خود سام و یافث و حام را که
آن جسد را ببرند بآن مکانی که امر کرد ایشان را آنجا دفن کنند پس گفتند زمین متوحش
است و انیسی در آن نیست و راه را نمیدانیم لکن صبر کن مامون شود و مردم زیاد شوند و بلاد
مانوس گردد و خشک شود پس بایشان فرمود که ادم دعا کرده که خداوند طولانی کند عمر آن را
که دفن میکند او را تا روز قیامت پس همچنان بود جسد ادم تا انکه خضر کسی بود که متولی
دفن او شد و خداوند انجاز فرمود انچه را که باو وعده کرده بود که تا انجا که خواسته او را
زنده دارد و این حدیثی است که روایت کرده آن را مشایخ دین و ثقات مسلمین تمام شد
و مرحوم صدوق در کمال الدین بسند معتبر خود از حضرت صادق در خبر طولانی نقل
کرده که در اخر آن فرموده که خداوند دراز نکرد عمر خضر را برای پیغمبریکه بعد از آن اظهار
نماید و نه برای انکه کتابی باو نازل کند و نه برای انکه دین و شریعت اورد که ناسخ شریعت
قبل از خود باشد و نه از برای پیشوائی که لازم باشد اقتدا باو و نه از برای طاعتی که فرض
گردانیده باشد برای او بلکه در علم سابق خداوند گذشته بود که عمر حضرت قائم علیه
السلام و غیبت او طولانی خواهد بود و خداوند دانست که گروهی از خلق طول عمر او را انکار
خواهند کرد پس باین سبب عمر بنده صالح خود خضر را طولانی گردانید تا انکه حجت بر
معاندین و دشمنان ائمه تمام باشد و نیز روایت کرده از حضرت رضا که در آخر حدیث
فرمود که خضر حاضر میشود هرجا که ذکر شود پس هرکس از شما که او را ذکر میکند پس سلام
کند بر او و بدرستیکه او حاضر شود در موسمهای حج پس بجای میاورد همه مناسک را و
می ایستد در عرفه پس امین میگوید بر دعای مؤمنین و زود است که انس دهد خدا
باو وحشت قائم ما را در غیبت او و وصل کند با او وحدت انحضرت را و ازین قبیل
اخبار بسیار است و اینها منافات ندارد بان اخباریکه فرموده اند که خضر آب حیات را
خورد و طولانی بودن عمر او از آن جهت است زیرا که اصل وجه باقی بودن او و تمام حجت است
و بودن اوست در خدمت قائم و سبب این دعای ادم است و رسیدن اوست بجهت آن
دعا باب حیات زیرا که کارهای خداوند همه باسباب است و سبب زنده بودن او و برای اتمام
حجت و دفع وحشت حضرت قائم همان دعای ادم است که او باب حیات برسد و از آن
آب بخورد واما حضرت عیسی پس مشهور و معروف در میان علماء اعلام اهل
سنت و شیعه بقای انحضرت است در آسمان بهمانی که داشت در زمین و اینکه انحضرت



زنده باسمان رفت وشربت مرگ را نچشیده ونخواهد چشید تا انکه در اخر الزمان فرود
اید ودر عقب حضرت مهدی علیه السّلام نماز کند ودر زیر حکم او باشد واخبار فریقین
واحادیث طرفین از سنی وشیعی درین خصوص بسیار وبحدّ تواتر است ودر ابواب
گذشته خصوصا در باب خصایص انحضرت جمله از انها ذکر شد ودر باب دوّم در
ذکر اخبار از کتب معتبرهٔ علماء عامّه کثیرے بیان گردید ودر اینجا طول نمیدهیم وبلکه
زنده بودن حضرت عیسی در اسمان صریح قران است زیراکه خداوند در سورهٔ نساء
فرموده وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا وَلٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وفرموده بَل رَفَعَهُ اللّٰهُ اِلَيْهِ یعنی حضرت
عیسیٰ را نکشتند بحسب یقین ولکن مشتبه شد برانها وبلکه رفع نمود وبرپا داشت
انحضرت را خداوند بسوی خودش وهمچنین است حضرت ادریس زیراکه خدایتعالی
در حقّ او در سورهٔ مریم فرموده وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا یعنی ما او را برداشتیم بمکانی عالی
وبلند پس باتّفاق اهل اسلام این چند نفر قبل از حضرت صاحب الزّمان بودند وحالا
نیز هستند وخواهند بود وهمچنانکه این چند نفر پیغمبر ودجّال زنده ماندند وهمچنین
انحضرت نیز زنده مانده ومثل ایشان خواهد بود وبوده وچرا استبعاد وشبهه وشکّ
در بقای ایشان نیست باوجود انکه ایشان قبل از انحضرت بودند بچندین صد سال و
بقاء دجّال چنانکه در حدیث فاطمه دختر قیس که ان را کنجی وبغوی ومسلم در کتب صحاح
خود نقل کردند واعتقاد بر صحّت ان نمودند از بقای حضرت مهدی صاحب الزّمان
از چند جهت غریب تر وعجیب تر است اوّل انکه زنده بودن شخصی مغلول ومقیّد بان
سختی در جزیره که کسی از او نشانی ندارد وبرحال او مطلع نیست وخودش نیز متمکّن از جلب
نفع ودفع ضررے نیست اعجب است از بقاء شخصی مختار سیر کننده در بلاد وامصار و
متمکّن از هرچه بخواهد از اسباب مدد حیات وقادر بردفع هر ناملایم ومضارّ دوّم
انکه عمر او بحسب این حدیث کنجی شافعی وبغوی ومسلم در صحیح خود وسایر اخبار زیاده
است از عمر شریف حضرت مهدی علیه السّلام وبلکه ظاهر همان حدیث دلالت
دارد که ان ملعون مدّتها قبل از حضرت رسالت پناه بوده است سیّم انکه دجّال
کافر ومشرک وبلکه مدّعی خدائی واضلال کننده خلایق ودر بسیارے احادیث سنّی
وشیعی رسیده است که هیچ پیغمبرے نیامده مگر انکه امّت خود را از فتنهٔ او ترسانده
است پس باقی گذاشتن چنین شخصی وروزی دادن برا واز غیر راه متعارف بمراتب
عجیب تر است از باقی بودن شخصی که همه پیغمبران وخصوصا پیغمبر ما بشارت دادند بوجود
او ومنتظر بودن ظهور انحضرت را که پر خواهد کرد دنیا را از عدل وداد وبرخواهد
کند اساس ظلم وفساد را وبرمیاند ازد بیخ وبن کفر وشرک ونفاق را ومیکشاند

همه خلایق را بسوی توحید خالص و اقرار بر اسلام واقعی و دین حقیقی که از برای هیچ پیغمبری و وصی ممکن نشده است و البته چنین شخص سزاوارتر است بمدد غیبی و غذای خداوندی و حفظ الهی پس از آنچه ذکر کردیم واضح شد که بقای آن چند نفر پیغمبر خصوصا بقای دجال بمراتب اعجب و اغرب است از بقای آنحضرت از جهت تقویت و ترویج دین جدش و همچنانکه در بقای ایشان شبهه و استبعاد نیست پس در بقای حضرت مهدی نیز شبهه و استبعاد ندارد و از برای رفع شبهه بالکلیه و دفع استبعاد بالمره یک مثال ذکر میکنیم تا مطلب واضح شود و آن اینست اگر شخصی ظاهر شود و در بالای آب دریا و یا نهر بزرگ مثل دجله و فرات و غیر آن راه برود و از این طرف آب برود بآن طرفش و همچنان راه رود در روی آب که ابدا قدم او تر نشود و بلکه در روی آب گرد و غبار ظاهر شود در وقت راه رفتن آن شخص پس وقتیکه مردم این حالت را از این شخص دیدند و راه رفتن او را در روی آب مشاهده کردند لابدا تعجب خواهند کرد و این کار آن شخص برای خلایق غریب و عجیب خواهد آمد و اگر بعد از او شخصی دیگر بیاید و او نیز در روی آب راه برود مثل آن شخص اول پس تعجب مردم در کار شخص دوم قهرا و بداهة کمتر میشود و اگر شخصی سیم بیاید و او نیز مثل آن شخص اول و دوم در روی آب راه برود پس لابدا تعجب کردن مردمان در کار شخص سیم اندک از دوم میگردد و اگر شخص چهارم پیدا شود و او هم مثل آن اشخاص در بالای آب دریا راه برود پس بدون شبهه تعجب خلایق در کار شخص چهارم اندکتر از آن تعجب میشود که در کار آن اشخاص سابق بود و اگر شخصی پنجم بیاید و او نیز در روی آب برود پس تعجب نمودن خلق بدون شک در این شخص آخر کمتر از چهارم میشود بالفطره و هکذا هرچند بعد از این بیاید تعجب در باره او کمتر میشود تا آنکه برسد در میان مردم عادت میگردد و ابدا تعجب نمیکنند زیرا که تعجب در کاری میشود که مردم آن را ندیده و نکرده باشند نه در کاری که همیشه یا غالبا در میان ایشان بوده پس با وجود این اگر مردی از کار شخص پنجم و یا ششم تعجب بکند زیاد تر از آن تعجب که در اول و دوم و سوم کرده بود پس همه کس او را مذمت و ملامت میکنند که ای بندهٔ خدا تعجب در کار شخص اول بود که تو هم او را دیدی نه اینکه در این پنجم و ششم است و بلکه عاقلان و دانایان بسفاهت آن شخص حکم میکنند و میگویند این مرد دیوانه شده مرد که چرا در اول و دوم تو تعجب نمیکردی و در این شخص آخر تعجب میکنی پس معلوم میشود که تو عقل نداری و یا آنکه تو در این شخص آخر عناد داری و بدون شبهه مسلم و غیر مسلم او را ذم میکنند و عقلا از او اعراض و بر او اعتراض مینمایند پس میگوییم همچنین است تعجب کردن در طول عمر حضرت صاحب الزمان ع بعد از معلوم شدن طول عمر خضر و الیاس و عیسی و بلکه ادریس و عجیب از همه ایشان دجال مغلول و مقید و مجوس چنانکه در میان اهل اسلام معلوم است



پس تعجب نکردن از طول عمر خضر و الیاس و ادریس و عیسی و از طول عمر دجال و تعجب نمودن از
طول عمر حضرت مهدی که عمرش از ایشان کمتر و خودش بعد از ایشان است دلیل عناد است
و یا انکه ناشی از سفاهت و غباوت است اگر در خانه کس است یک حرف بس است

تتمیم بدانکه احادیث و مطالب این کتاب را بتوسط چند کتاب برداشته ام و نقل کرده ام
اول کتاب کشف الاستار دوم کتاب نجم الثاقب تالیف مرحوم حاجی میرزا حسین نوری نور الله
مرقده سیم جلد هفتم بحار چهارم جلد سیزدهم آن تالیف مرحوم مجلسی اعلی الله اعلامه
پنجم رساله رجعت او ششم حق الیقین او هفتم مدینة المعاجز تالیف محدث فاضل سید هاشم
بحرانی هشتم تفسیر صافی تالیف محدث خبیر و عالم بصیر ملا محسن کاشانی نهم حدائق
تصنیف محقق مدقق شیخ یوسف بحرانی دهم زاد المعاد ایضا تالیف مجلسی یازدهم کافی
تالیف شیخ کلینی دوازدهم انوار سید جزایری اعلی الله مقامهم و رفع الله درجاتهم که
در زمان تالیف این کتاب همین دوازده کتاب در نزد حقیر بود و هر حدیث که ان را صحیح
دانستم از آنها و مناسب مقام و باب این کتاب بود ذکر کردم و از طول کلام اعراض نمودم
و در هر باب مطالب و احادیث مختصره ذکر نمودم و با وجود بودن اخبار و مطالب هر باب زیاد
اکتفاء بقلیل کردم و تعصب مذهبی ملاحظه نکردم بلکه با ادب با علماء سائر مذاهب رفتار
کردم و ایشان را در بین تکلم تمجید نمودم الحمد لله علی الاتمام و الشکر له علی الانجام که این
بندهٔ ضعیف عاجز را توفیق عنایت فرمود که این خدمت را در مدت سه ماه و نیم بانجام
رسانده با وجود زیادتی تفرقهٔ حواس از جواب مسائل وارده و تدریس فی الجمله و فراهم نمودن
امورات زندگانی بنفسه مثل خرید خورد و خوراک شبانه روزی پس امید از عنایت بی نهایت
خداوند کریم وهاب و آن بخشندهٔ بی اندازه و حساب انکه این تحفهٔ محقره را پسندیدهٔ حضرت
صاحب الزمان علیه السلام گرداند و آن ولی خود را از این احقر و افقر مجرم نامه سیاه
راضی و خوشنود فرماید تا انکه این بندهٔ عاصی و قاصر را در زمرهٔ دوستان و شیعیان محسوب
بدارد و در روز قیامت از شفاعت خودش محروم نفرماید و کان الفراغ از تالیف این کتاب
شریف در روز پنجم از دههٔ دوم از ماه هشتم از سال دهم از دههٔ سیم از صدگی چهارم از
هزار دوم از هجرت نبوی صلوات الله و سلامه علیه و اله حامدا
شاکرا مصلیا مستغفرا





کتاب
هدایت الانام
فیمن لقی الحجة فی
المنام

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی جعل الرؤیاء من ایاته العظام وجعلها من الطافه وهدایاته الواضحات
الجسام واخرج بسببها کثیراً من الناس عن شبه الظلام وسهل بها طریق السالکین
الی دار السلام والصلوة علی معدن الحکمة والحقایق ومخزن العلوم والمعارف
والدقایق محمد واله الذین هم خزان الوحی والرقایق خصوصاً علی القائم المهدی
الذی امتاز عن جمیع الخلایق من الان الی ان ترجع الارواح الی الاجسام ویاتی الله
بالملائکة فی ظلل من الغمام واللعن علی اعدائهم وظالمیهم ما دار الرؤیاء بین الانام
ومنکر فضائلهم ومعاجزهم فی الیقظة والمنام وبعد چنین گوید احقر فانی حسین
بن نصر الله بن صادق الحسینی الموسوی الارومی عفی الله عنهم بحق محمد واله الطاهرین
که چون سال قبل کتاب مستطاب تحفة المهدیة در فضائل واحوالات حضرت صاحب
الزمان علیه السلام را نوشته ودر باب دهم از ان چهل حکایت از حکایات انکسانیکه
بخدمت انحضرت رسیده اند وهرکدام از ایشان بر معجزه وبلکه بر معجزات از ان بزرگوار
در ایام غیبت مطلع شده اند ذکر کرده بخاطر قاصر رسید که چهل رؤیاء نقل کند از رؤیای
ان اشخاصیکه در عالم خواب ان حضرت را دیده اند وهرکدام بر معجزه واقف شده اند
ویقین ایشان بر وجود انحضرت زیاد شده وهریکی هدایت بی نهایت یافته وحالت
رؤیای ایشان مثل حال بیداری گردیده وهرکدام از ان رؤیاها هدایت است از برای
اهل بصیرت وطریق برای مردمان اهل معرفت در شناختن انحضرت واقرار بر امامت
ان بزرگوار و موسوم کرده این کتاب را بهدایت الانام فیمن لقی الحجة علیه السلام
فی المنام وقبل از شروع بذکر حکایات لابد است از ذکر یک مقدمه تا انکه باعث بصیرت
واضحه گردد وسبب معرفت لائحه شود واز برای اهل دانش علم کامل حاصل بشود بر صدق
ان حکایات وفرق نگذارد میان دیدن انحضرت در خواب وبیداری وبلکه واضح گردد
که حصول معرفت وعلم در رؤیاء ومنام زیادتر است از حاصل شدن ان در بیداری

اگر رؤیای صادق باشد پس میگویم بعون الله تعالی وببرکت ائمهٔ هدی علیهم السلام
بدان ای برادر بدرستیکه رؤیاء از آیات انفسیهٔ خداوند عالم است که در نفس انسان
قرار داده و در آن فایده های جمیله وحکمتهای جلیله است وقرار داده است خداوند
آن را طریق بسوی معرفت بسیاری از مطالب صعبه مهمه وسبیل بسوی رسیدن بر جمله
مسائل مشکله که دائر است در بین این امت همچنان مطالب ومسائل که قدر آنها
عظیم است وحل آنها دشوار است ومعرفتی که از رؤیاء در خصوص حل آنها حاصل
میشود معرفتی میگردد که وجه حقیقت آشکار شود واصل واقع واضح گردد بحیثیتی که
محتاج نمیشود صاحب آن رؤیاء بسوی مقالات جدلیه وکلمات نزاعیه واز یقین بدرجه
میرسد که قلب بآن مطمئن میشود وخارج میگردد از تزلزل واضطراب وداخل میشود
شخص بآن رؤیاء در زمرهٔ اولی الالباب فایدهٔ اول از آن فایده ها آنست که بدرستی
که رؤیاء راه است بسوی اعتراف خالص از شک وریب وتصدیق وجدانی از صمیم غیب
وقلب بمقدس وجود خداوند جل جلاله بجهت آنچه که در قلب انسان در وقت رؤیاء
ایجاد میکند خداوند عالم ومینماید براو از آیات وعلامات واضحات که شخص آنها را
میشناسد وبیقین میداند وآن رؤیاء طریق قویم وصراط مستقیم میشود برای شخص
که محتاج نمیگردد با وجود آن برای ترتیب مقدمات ونظر کردن بسوی استدلالات و
تأمل نمودن در دلالات وآن رؤیاء از کشف شده های قهریه است واز مواهب غیبیهٔ
خداوند است مثل علوم فطریه والهامات ربانیه است که خداوند بسبب آنها عباد
خود را بطرف خودش واقرار بقدرت وحقانیت حضرتش میبرد که خود شخص نمیداند
که این معرفت فطری ویقین جبلی برای او کدام وقت حاصل شده وبچه برهان معرفت
پیدا کرده است وایضا رؤیاء چونکه از حوادث است پس دلیل میشود بر وجود خداوند
عالم قادر که آن رؤیاء را در نفس شخص ایجاد نموده زیرا که در آن عجایب وغرایب بسیار
است وحادث بهر قدر که عجیب ولطیف شد بر وجود خالق ادل واتم میگردد و
بلکه چونکه رؤیاء از عالم غیب است وریب نیست در وجود آن از برای احدی بعلت
اینکه هیچکس پیدا نمیشود مگر آنکه در عمر خود رؤیا های صادقه دیده پس آن از
احسن طرق است وادل دلیل بر تصدیق وجود خداوند غایب از جمیع حواس و
محجوب از خیال وقلوب فایدهٔ دوم از آنها آنست که رؤیاء طریق واضح ودلیل
لائح است بسوی تصدیق پیغمبران ورسولان وراه روشن است در اذعان واعتراف
بر وصایت وخلافت اوصیاء ایشان زیرا که آن بزرگواران بسیار شده که بر اشخاص
خبر داده اند از امور غایبه واز چیزهای بدیعه وبعیده پس آن اشخاص همان اشیاء را



در رؤیاء دیده اند وتصدیق برقول ایشان نموده اند وچه بسیار معجزات وخوارق عادات
ازان حضرات بر خیلی از اشخاص ظاهر شده درحال حیات وبعد ازممات وبلکه معجزات
بعد از وفات ایشان که ازبرای کثیری ازمردمان واضح گردیده دلیل واضحتر است بر
صدق ایشان ازان معجزاتیکه قبل وفات بمردم ظاهر شده وچه بسیار کسانی شده است
که بسبب رؤیائی که دیده اند محبت انبیاء واوصیاء درقلب ایشان جا گرفته ومعرفت
ایشان بر نبوت وامامت آنحضرات زیادتر گردیده است واز ظلمات جهالت بسوی نور
معرفت بیرون شده اند وچه بسا اشخاصیکه درکفر وشرک خود خوابیده وصبح کرده در
حالتیکه از موقنین گردیده وچه بسیار منافق ومخالف بربغض وغیظ خود خواب کرده
پس بیدار شده درحالتیکه از محبین گشته ومرحوم محقق نوری در دار السلام فرموده
که شایع شده دربین یهود که دین یهود را ترک نکنند تا آنکه ببینند درمنام چیزیرا
که دلیل باشد برحق بودن دین اسلام وما مشاهده کردیم از ایشان کسانی راکه داخل
شده بودند براسلام ازجهت رؤیاء که دیده بودند وشنیدم ازبعضی ایشان که میگفت
هرکس ازما یهودان داخل بشود بردین اسلام ونبیند چیزیرا درمنام پس ایمان او
عاریه است وبرای آن دوام نیست تمام شد فایدهٔ سیم آنکه رؤیاء طریق است
بر ثابت بودن اطلاع برغیبهای گذشته وآینده وراهی است بر دفع کردن استبعاد از
معرفت انبیاء واوصیاء بران غیبهائی که ازانها خبر میدهند وسبیل است بر دفع توهم
اختصاص علم غیب بر ذات خداوند زیراکه وقتیکه معلوم شد که کسی بسبب رؤیاء
صادق ازغیب خبرمیدهد بدون ریب پس پیغمبران وامامان نیز خبر ازغیب میدهند
بعلت آنکه زمانیکه ممکن شد عالم بودن بغیبها ازمردمان جاهل درخواب پس چرا
ممکن نباشد دانستن آنها برای مردمان عاقلان درخواب وبیداری پس وقتیکه معرفت
امور غیبیه درخواب ممکن گردید پس لازم میشود که درحال بیداری نیز شود وهرگاه ممکن
شد که کافری ومنافقی درخواب مثل مرده شود واز غیب خبردهد بسبب رؤیاء پس
چطور که اولیاء الله بعد ازجد وجهد ومعرفت کامله ازغیب خبرندهند وبا وجود
آنکه حواس ایشان بهتر ونفس کاملتر وخودشان عالمتر است پس شبههٔ آن کسانیکه
میگویند انبیاء واوصیاء واولیاء غیب را نمیدانند ونمیتوانند که ازان خبر بدهند دفع میشود
فایدهٔ چهارم آنکه رؤیاء طریق دانستن مغایرت نفس است با بدن انسان که آن نفس
انسانی در اکثر افعال از بدن بی احتیاج است وبدن محتاج براوست وراهی است بسوی
معرفت جسد دیگر ازبرای نفس که آن جسد نفس با این جسد محسوس دنیائی شباهت
دارد درجمیع جوارح واعضاء پس چنانکه در شخص جسد وجسم محسوس است وبا این جسم

وجسد میرود ومیاید ومیخورد وهرچه میخواهد میکند همچنین با آن جسد وجسم غیر محسوس در عالم رؤیا میرود ومیاید ومیخورد وبعض چیزها را میکند پس معلوم میشود از رؤیا که انسان بغیر از این جسد محسوس جسدی دیگر دارد وبغیر از بدن نفس دارد چنانکه حضرت صادق علیه السلام در حدیث اهلیلجه که در جلد دوم بحار است بر طبیب هندی فرموده که آیا در خواب دیده که میخوری ومیآشامی تا آنکه لذت آنها بر قلب تو رسیده عرض کرد بلی حضرت فرمود آیا دیده در خواب که میخندی وگریه میکنی وسیر میکنی در بلادیکه دیده ودر آنهائیکه ندیده عرض کرد بسیار شده حضرت فرمود آیا دیده در خواب کسی را از اقارب خود از برادر وپدر وسایر اقوام خود که قبل از این مرده بودند وتو آنها را در خواب بشناسی عرض کرد بسیار شده فرمود خبر ده بر من که کدام حواس تو اینها را درک کرده در خواب تو تا آنکه قلب ترا دلالت کرده بر دیدن مردها وگفتگو نمودن با آنها وخوردن طعام آنها وجولان کردن در بلاد وخنده وگریه نمودن عرض کرد نمیدانم کدام حواس من اینها را درک کرده وچطور حواس من درک میکند وحال آنکه در خواب جمیع آنها بمنزله مرده شدند فرمود خبر ده بمن کدام حواس تو مقرر کرده علم اینها را در قلب تو تا آنکه در خاطرت مانده بعد از بیدار شدن عرض کرد حواس در این امر مداخله نکرده فرمود پس آیا سزاوار نیست بر تو که بدانی در وقتیکه حواس تو باطل شد آنچه اینها را میداند ومی بیند در خواب تو قلب تو است که خداوند قرار داده در آن قلب عقل را که با آن عقل حجت خواهد گرفت بر بندگان خودش تا آنکه فرمود بدرستیکه قلب مدبر است بر حواس وصاحب آنها وسر آنها وحکم کننده بر آنها است وهیچکدام از حواس قادر نیست بر اینکه یک چیزی بکند بر جسد بدون اذن قلب ودلالت آن وبغیر تدبیر آن زیرا که خداوند قرار داده قلب را مدبر از برای جسد که با آن قلب میشنود ومی بیند وقلب حکم میکند بر جسد واوست امر کننده بجسد که جسد مقدم نمیشود بر قلب ومؤخر نمیگردد از آن وبآن قلب حواس میشنود ومی بیند واگر قلب امر کند حواس بر آن اطاعت میکنند واگر بر آنها نهی بکند قبول میکنند وحزن وفرح بر قلب نازل میشود واگر یکی از حواس فاسد شد قلب در حال خود باقی است واگر قلب فاسد شد جمیع حواس باطل میشود تا آنکه نمیشنود ونمی بیند تمام شد پس از این حدیث معلوم گردید که بدن وجسد غیر از عقل ونفس وقلب است ودر انسان غیر از جسد یک چیزی دیگر است که گاهی از آن تعبیر میشود بنفس وگاهی بقلب وگاهی بعقل که در رؤیا همان چیز می بیند ومیشنود ومیخورد وهرچه کرده باشد او میکند نه جسد وبدن شخص فایده پنجم آنکه رؤیا طریق وجدانی است بر تصدیق آنچه نطق کرده

بر ان شرع انور و خبر داده بر ان حضرت پیغمبر از باقی بودن نفوس بعد از هلاک ابدان و عدم
فناء نفوس بفانی شدن بدن زیراکه صاحب شرع خبر داده در احادیث متواتره که انسان
بعد از خراب شدن بدن و ذرات بودن ان باقی است در عالم برزخ تا روز قیامت و
رؤیاء وجداناً تصدیق ان اخبار را میکند بعلت انکه بسیاری از مردم مرده ها را از اقارب
خودشان در رؤیاء می بینند و ان مرده ها بایشان میگویند که فلان مال را در فلان
مکان گذاشتم و ان را از انجا بیرون کن و یا انکه میگویند که بفلان شخص قرض دادم و از جهة
دین او در شدت و عذاب میباشم و نحو اینها چنانکه محقق نوری در دار السلام از این
قبیل رؤیاها بسیار نقل کرده از انجمله از قطب راوندی و او نیز بسند معتبر خود ذکر
کرده که شخصی بخدمت حضرت امام محمد تقی علیه السلام امد و عرض کرده که پدر من
مرده و برای او مالی بود و من صاحب عیالم و نمیدانم که مال او در کدام جا است و من
از دوستان شمایم و مرا اغنی کن حضرت فرمود بعد از نماز عشاء بحضرت پیغمبر و ال او
صلوات بفرست که امشب پدرت میآید جای مال را بتو میگوید پس ان شخص همان نحو
عمل کرد پس پدرش را در رؤیاء دید پس باو گفت که مال من در فلان مکان است ازا
برداد و بخدمت حضرت برو و با نحضرت خبر ده که پدرم جای مال را بمن نشان داد
و ایضاً از مناقب ابن شهراشوب نقل کرده که شخصی بحضور حضرت جواد علیه السلام
امد و عرض کرد یا ابن رسول الله مرا دریاب که پدرم بفجاة مرده و هزار دینار داشت و
جای ان را نمیدانم و عیال زیاد دارم حضرت فرمود بعد از نماز عشاء صد مرتبه صلوات
بر محمد و ال او بفرست تا انکه پدرت بیاید و بتو خبر بدهد پس ان شخص عمل نمود بفرموده
امام پس پدر او امد و در رؤیاء جای مال را بر پسرش بیان نمود و ان مرد بخدمت حضرت
امد و رؤیاء خود را گفت و مال را پیدا کرد و ایضاً نقل کرده از عالم تقی و فاضل متقی
اقا سید علی اصفهانی حکایتی که حاصل ان اینست که من در نجف اشرف بودم پدرم در
اصفهان مرد و خبر وفاتش بمن رسید و بعد از هفت ماه والده ام وفات کرد و بعد از
زمانی پدر بزرگوارم را در خواب دیدم و گفتم که شما در اصفهان مدفون شده و من ترا
در نجف می بینم گفت بلی مرا بعد از وفات بنجف اشرف اوردند و منزل ما در نجف است
پس از حال او سؤال کردم گفت در ضیق و در تنگی بودم و اما حالا در حال خوبم و فرج برای
من حاصل گردید گفتم تو هم در ضیق بودی گفت بلی زیراکه حاجی رضا ابن اقا بابا
نعلبند از من طلب داشت و از جهت طلب او حال من بد شده بود و در تنگی بودم پس
من از شنیدن این تعجب کردم و از خواب بیدار شدم و کاغذی ببرادرم که وصی پدرم
بود نوشتم و صورت رؤیاء را ذکر کردم و سؤال کردم که پدرم بحاجی رضا قرض دارد یا نه

پس برادرم در جواب نوشت که دفتر پدرم را تفحص کردم واو را مقروض بحاجی رضا ندیدم
زیرا که اسم او در دفتر نبود پس من دوباره باو نوشتم که از خود حاجی رضا بپرس پس جواب
آمد که از خودش پرسیدم گفت بلی پدرت بر من هجده تومان قرض دار بود بغیر از خداوند کسی
نمیدانست وبعد از وفات او از تو پرسیدم که اسم من در دفتر هست یا نه تو گفتی نام ترا در دفتر
پدرم نیافتم من با خود خیال کردم که اگر بگویم که پدرت بمن قرض دارد تو قبول نمیکنی زیرا که
شاهد ندارم واز این جهة سینه من تنگ شد ودانستم که در دفتر نام مرا ضبط نکرده ومن هم
از جهت وثوق بر او شاهد وقبض نگرفتم ومعلوم شد که او مسامحه در خصوص قرض بمن کرده
پس من برگشتم در حالت مأیوسی وپریشانی پس برادرم صورت رؤیاء مرا باو گفته بود واراده
کرده بود که دین پدرم را بدهد پس حاجی رضا پدرم را ابراء کرده بود از جهت خبر دادن او
در رؤیا بحق او فایدهٔ ششم آنکه رؤیاء راهی است بسوی معرفت وجود عالم بزرگ باوسعت
که مشتمل بر جمیع آنچه در این عالم است از مأکول ومشروب ومنکوح ومرکوب وعمارات و
باغات وشدائد ومصیبات ولذات وزحمات چنانکه هر کس در عالم رؤیاء آن عالم را دیده
بوجدان وبسا شده که اثر آن زحمت ولذت باقی مانده در عیان چنانکه حضرت صادق
علیه السلام در بعضی از فقرات حدیث اهلیلجه بطبیب هندی فرمود که بمن خبر ده که
آیا محتلم شده ودر رؤیاء قضاء حاجت خود را کرده در زنی که او را بشناسی ویا نشناسی عرض
کرد بلی وبسیار شده که محتلم شدم فرمود آیا یافته از برای آن لذتی بقدر لذت خودت در
بیداری در حالتیکه انزال کرده باشی چنانکه در بیداری میکنی عرض کرد بلی تمام شد
پس از اینها معلوم شد که غیر از این عالم یک عالم دیگر است باوسعت شامل بر نظایر آنچه
در این عالم است واز آن عالم تعبیر شده بعالم مثال زیرا که هرچه در این عالم دنیا است مثال
آن در آن عالم موجود است چنانکه گفته شد واز برای آن نامهای دیگری نیز هست واز
برای اثبات آن شواهد بسیار است از احادیث وبعضی از علماء ادعا کرده ثبوت آن را با
قطع نظر از اخبار بطریق کشف وعیان ودیگران با دلیل وبرهان واما رؤیاء از شواهد
اقوی وازادله واضحه است بر وجود آن بوجدان فایدهٔ هفتم آنکه رؤیاء راهی است
برای جواب شبهات ودفع استبعاد از آنچه در احادیث بسیار ودر اخبار بیشمار وارد گردیده
است از متنعم بودن مردگان در قبرها ومعذب شدن آنها در آنجا با وجود آنکه در اجساد
آنها اثر لذت وزحمت دیده نمی شود وبسا اتفاق افتد که در یک مکان چند نفر از ایشان
جمع میشود یکی اهل عذاب ودیگری لایق ثواب ونفع این یکی بآن دیگر وعذاب آن دیگر
باین یکی سرایت نمیکند وبسیار میشود که کسی در نزد مرده میباشد ودر آن اثر لذت و
مصیبت ظاهر نشود وغیر از این از شبهات ابالسه وتشکیلات جهله در قلب عوام می اندازند



دیدم را

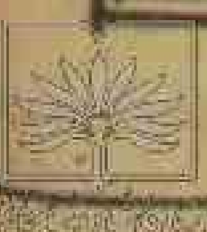
ومردم را از احادیث صحیحه واز اعتقادات واضحهٔ معتبره بر میگردانند پس آن عوام کالانعام
نیز باور میکنند واز دین بیرون میروند واما جواب این شبهات که مردمان عوام نیز
بدانند وبالمره استبعاد نکنند وانهارا واهی وباطل بفهمند پس آنست که شخص نائم در
خوابش می بیند از صورت شخص هایل وبا هیبت وصورت بدکه اورا میزند ویا میکشد
ومار برا او حمله میکند ویا اورا میزند پس همان شخص در رؤیا چه قدر معذب میشود
وچه شدتها میکشد تاآنکه اورا تو می بینی که در خواب مضطرب شده وعرق کرده وصورت
او تغییر یافته وحال آنکه در نزد او کسی نیست که اورا بزند وبکشد ومار در اطراف
او نمیشود که بر او حمله نماید واورا بگزد وهمچنین شخص در رؤیا چیزهای خوب و
مرغوب می بیند ولذت میبرد ومسرور میشود وخوشحال میگردد وجماع ومعانقه
با زنان میکند وحال آنکه در نزد او چیزی نیست پس حال مرده بعد از موت ودر قبر
وبرزخ مثل حال همان شخص خوابیده است پس همچنانکه شخص در رؤیا لذت وزحمت
بیند بدون آنکه در بدنش حرکت باشد وکسی از راحت ومشقت او خبردار نشود همچنین
است حال مرده در عالم برزخ قبل از قیامت وبتحقیق در اخبار بسیار وارد شده تشبیه
حال برزخ وانچه بر شخص وارد میگردد از حزن وفرح بحالت خواب چنانکه علامه مجلسی در
بحار بسند صحیح از حضرت صادق ع روایت کرده در انچه وارد میشود بر صاحب قبر واز مسئله
منکر ونکیر تاآنکه فرموده پس شخص مؤمن جای خودرا از جنت می بیند وقبر اورا وسعت
میدهند بعد از آن همان دو ملک باو میگویند که بخواب خوابیدنیکه در آن احتلام
نیست در پاکیزه ترین انچه خوابیده در آن میباشد وایضا در بحار از آنحضرت در
حدیث مفصل روایت کرده که آن دو ملک باو میگویند که نظر کن بر بالای سر خود
پس نظر میکند بمنازل خود در جنة وزنهای خودش از حور العین تاآنکه باو میگویند
پس بخواب بچشم روشن مثل خوابیدن عاشق در حجلهٔ خود تا روز قیامت تا آخر حدیث
ودر تفسیر قمی از آنحضرت در حدیث قبر فرمود که اگر مؤمن باشد میگوید شهادت میدهم
که آن پیغمبر خداوند است وبحق آمده پس گفته میشود باو که بخواب خوابیدنیکه در آن
احتلام نیست ونیز در آن از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده فرمود پس آن دو ملک
قبر اورا وسعت میدهند بقدر مد بصر واز برای او دری بسوی جنة باز میکنند و
باو میگویند بخواب بچشم روشن مثل خواب جوان صحیح المزاج تاآنکه فرمود پس بکافر
میگویند که بخواب در بدترین حال ودر کافی از حضرت صادق ع روایت نموده فرمود آن
دو ملک بسوی مؤمن میآیند تاآنکه فرمود پس باو میگویند که بخواب خوابی که در آن
حلم وبدی نیست وایضا از آنحضرت روایت کرده که فرمود در قبر از میت سؤال میکنند

تا انکه فرمود گفته میشود باو که بخواب خوابیدن عروس چشم روشن وایضاً از حضرت
امام موسی کاظم روایت کرده که فرمود گفته میشود بر مؤمن در قبر او که خدای تو کیست
تا انکه فرمود میگویند باو بخواب خوابید نیکه در ان احلام وبدی نیست مثل خواب
عروس وایضاً روایت کرده از حضرت صادق در حدیثی شریفی فرمود پس گفته میشود بر
مؤمن بخواب مثل خواب عروس بخواب خوابیکه در ان احلام نیست وایضاً از انحضرت
روایت کرده در حدیث قبر که فرمود گفته میشود باو بخواب چشم روشن پس همیشه نسیمی از
جنة بر جسد او میرسد که لذت وبوی خوش ان را میابد تا انکه در قیامت مبعوث شود
وایضاً روایت کرده از انحضرت که فرمود قسم بر خداوند از شما شیعیان اعمال قبول میشود
پس ذکر فرمود احتضار ودفن وسؤال مؤمن را وفرمود که گفته میشود باو بخواب مثل خواب
عروس در فراش خودش وایضاً روایت کرده از حضرمی که بحضرت باقر عرض کردم که
کدامند سؤال شوندها در قبرها تا انکه فرمود ملک باو میگوید که بخواب خداوند
چشمان ترا بخواباند ودر تفسیر عیاشی از انحضرت روایت کرده که فرمود وقتیکه مرد را
مرد را در قبر گذاشتند دو ملک بنزد او میایند تا انکه فرمود پس باو میگویند در این
وقت بخواب خوابیکه در ان احلام نیست ودر کافی نیز مثل این حدیث را نقل کرده
از حضرت صادق ومحقق نوری از اصل کتاب زید نرسی که از اصحاب انحضرت است
نقل کرده در حدیث شریفی در حال اهل جنة که انحضرت فی الجمله بیان کرد پس مردی از
اهل مجلس گریه کرد وعرض نمود فدایت شوم این از برای مؤمن است پس حال کافران چطور
خواهد بود حضرت فرمود انها بدنهای ملعونه میباشد در زیر خاک در بقعه‌های اتش
وروحهای خبیثه ملعونه اند که جاری میشوند بوادی برهوت در چاه کبریت در مرکبات
خبیثه ملعونه واین بدحالی وزشتی از ارواح انها بسوی ابدان خبیثه ملعونه انها
میرسد در زیر زمین در بقاع اتشین پس ان ابدان انها بمنزله خوابیده است در وقتیکه
خوفها وشدتها دیده باشد پس همیشه این ابدان خبیثه انها در این خوف وترس وشدت
است ومدام ارواح ملعونه انها معذب بانواع عذابند در نوعهای مرکبات سخت شده‌ها
ولعنت گردیده‌ها که بسته وبند ومحبوس شده اند ارواح انها در ان جایها که نمی بینند
راحتی واسودگی تا بروز ظهور قائم ما پس حشر میکند خداوند ان ارواح را از ان انواع
مرکبات پس وارد میشوند در ابدان خودشان واین در وقت نشر ات میشود پس گردن
انها زده میشود پس بطرف دوزخ میروند وایضاً در تفسیر امام علیه السلام فرموده
که بحضرت امام محمد تقی عرض کردند که مرگ چیست فرمود ان خواب است که هر شب بر
شما وارد میشود مگر انکه مدت ان خواب دراز است که بیدار نمیشود از ان مگر در قیامت

پس



پس کسی ببیند در خواب خودش از اصناف فرح و سرور آنچه که قدر آن را نمیتواند بداند و از
انواع هولها و شدّتها آنچه را که قدرش را نمیداند پس چطور خواهد شد حال فرح و سرور یکه
در ین خواب اوست و ترسی که درین خواب است و این همان مرگ است پس آماده شوید
برای این مرگ و در کتاب اعلام الدّین روایت کرده در وصیّت لقمان بر پسرش که فرمود ای
پسر من بدان بدرستیکه مرگ بر مؤمن مثل خواب است که میخوابد و زنده شدنش مثل بیدار
شدن اوست وایضًا در کافی از حضرت صادقؑ روایت کرده که فرمود جناب ابوذر میگفت
که نیست درمیان مردن و زنده شدن مگر مثل خوابی که بخوابی و بعد از آن بیدار شوی
و در مجمع البحرین فرموده که از حضرات ائمّه روایت شده بدرستیکه ارواح زمانیکه از بدنها
مفارقت کردند حال آنها مثل خوابها میشود که در خواب دیده شود پس آن ارواح یا بسوی
عقاب خواهند رفت و یا بسوی ثواب تا آنکه زنده شوند و در تهذیب از حضرت صادقؑ
روایت نموده که حضرت رسول خداؐ فرمود زمانی که شخصی مرد در اوّل روز پس خواب قیلوله
نکند مگر در قبرش و در کافی از حضرت امام علی النّقیؑ روایت کرده که فرمود بدرستیکه
رؤیا در اوّل امر و زمان سابق نبوده است درمیان مردمان و بعد از زمانی حادث گردید
حسن بن عبدالرّحمن راوی حدیث عرض کرد پس علّت چه بود که رؤیا حادث شد فرمود
خداوند عالم پیغمبری فرستاد بسوی اهل زمان او پس او مردمان را بر طاعت و عبادت
خداوند دعوت کرد پس ایشان گفتند اگر ما ها اطاعت کردیم برای ما چه خواهد بود و
مال و عشیره تو از ما ها زیادتر نیست آن پیغمبر فرمود اگر شما برای من فرمان برداری نمودید
خداوند شما را بر جنّة داخل میکند و اگر بمن عصیان گردید شما را داخل بدوزخ نماید
پس گفتند جنّة و دوزخ چیست پس وصف نمود بر ایشان آنها را گفتند چه وقت بجنّة و
دوزخ میرویم فرمود بعد از مردن گفتند ما مرده ها را دیده ایم که پوسیده اند و مضمحل
شده اند پس تکذیب بر او را افزودند و استخفاف باو کردند پس خداوند قادر درمیان
ایشان رؤیا را حادث کرد پس آن قوم بنزد او آمدند و خبر دادند بآنچه در خواب
دیده بودند از عذاب و زحمت و مشقّت پس آن پیغمبر فرمود که خداوند عالم بر شما ها
اتمام حجّت کرده در رؤیاء دیدن شما آن عذابها و شدّتها را و همچنین خواهد شد
ارواح شما ها بعد از مردن و خراب شدن ابدان شما و ارواح شما بر عذاب و شدّت
خواهد رفت تا آنکه در قیامت بدنهای شما زنده شوند پس ازین احادیث متواتره
معلوم شد که عالم برزخ را بعالم خواب و رؤیا را که شخص از خوب و بد می بیند بلذّت
و شدّت عالم برزخ تشبیه کرده اند و معلوم گردید از همه اینها که روح در آن عالم در
جسد و قالب مثالی خواهد شد و علّامه مجلسی در جلد معاد بحار بعد از آنکه ذکر کرده



که در عالم برزخ معذّب شوند و متنعّم شده روح در جسد مثالی است فرموده بلکه بعید
نیست قائل شدن بر متعلّق بودن روح بر جسد مثالی در وقت خواب نیز چنانکه شاهد
میشود بر این آنچه دیده شود در خواب و بتحقیق واقع شده در اخبار تشبیه کردن حالت برزخ
و آنچه جاری میشود در این بحالت رؤیا و آنچه مشاهده میگردد در آن تمام شد وتفصیل
کلام درین مقام در جای دیگر است و غرض درین فایده مجرّد اشاره و دفع استبعاد بعضی
از جهلة است و دفع شبهه ازین است که معذّب میشود غرق شونده در دریا بر آتش مسجود
و متنعّم میگردد کسیکه دفن شده در زیر بغل کافر بانواع سرور و دلیل واضح بر این با قطع نظر
از اخبار همان رؤیا است که وجدان هر انسان شاهد بر انست چنانکه ذکر شد

فایده هشتم آنکه رؤیا طریق است بر تصدیق وجدانی و ایمان یقینی بر آن غیبهائیکه صاحب
شرع انور بر انها خبر داده از چیزهائی که بر انسان وارد خواهد شد بعد از حضور اجلش از مرارت
و زحمت مرگ و هولهائی که بعد از ان بوزدمان واقع میشود از سؤال نکیر و منکر و فشار قبر
و عذاب و ثواب و زنده شدن و حساب دادن و میزان و صراط و جنّة و دوزخ و غیر از اینها
که وارد گردیده و بیان شده زیرا که انسان بسیار میشود که در رؤیا بعضی اینها را می بیند
و یا اکثرش را و بیدار میشود در حالتیکه با او شاهد صادق است بر آنچه دیده و از این
قبیل رؤیاها بسیار است از آنجمله رؤیائی است که محقق نوری اعلی الله مقامه از سیّد
جلیل و فاضل نبیل آقا سید باقر خلخالی نقل کرده که گفت شبی در خواب دیدم که من در
میان اهل خودم مردم و من ایستاده ام در درونه خانه خود و نظر میکنم بر جسد خودم و
حقیقت نفس خودم را نمیدانم و اهل و عیال من گریه میکنند و من ایشان را ندا میکنم
که من نمرده ام پس احدی بر کلام گوش نمیدهد تا آنکه برداشتند جسدم را بر غسّالخانه
و من نیز با ایشان میرفتم و نمیدانم که در بالای جنازه بودم و یا جلو آن و یا عقب آن تا آنکه
غسّال شروع کرد بر غسل دادن بر بدن من پس احساس وجع و درد شدید کردم و هر چه دست
بر اعضاء من گذاشت اذیت من زیاد گردید پس غسّال را ندا کردم و بر او استغاثه نمودم جواب
نداد و بعد از آن مرا در کفن گذاشتند و مرا برداشتند پس دیدم که در بالای جنازه سیر
میکنم و مردم بتشییع جنازه میآیند و فاتحه قرائت میکنند پس از برای من سرور بزرگ و
فرح زیاد از این جهة حاصل میشود تا آنکه مرا گذاشتند در نزد قبر پس کسی در نزد من
نشسته و مشغول شد بقرائت یس پس از جهت قرائت او برای من نشاط و انبساط رو
میداد آن قدریکه وصف نمیتوانم کرد و بعد از آن مرا داخل کردند بقبر و خشت و خاک
قبر را درست میکردند و من هم در بالای آن بودم وقتیکه یک قدری ماند که تمام شده
باشد داخل شدم در یک طرفة العین پس خاک را بروی قبر من ریختند و برگشتند و من



می‌شنیدم

می شنیدم صدای پاهای ایشان را پس داخل شدم بر جسدم و در این وقت دانستم که من مرده‌ام پس در حسرت و حیرت و در فکر ماندم پس ناگاه دیدم دو شخص بزرگ از طرف قبله آمدند و در دست هر یکی عمودی بود از آهن از زمین میکشیدند و در سر عود ایشان مثل خرقه چیزی بود شعله میزد وقتیکه بنزد من رسیدند از خدای من سؤال کردند گفتم الله ربّی گفتند نبی تو کیست گفتم حضرت محمّد صلّی الله علیه و آله و گفتند امامت کدام است از ترس ساکت و متحیّر ماندم و زبانم گرفته شد دو مرتبه سؤال نمودند پس قادر بر جواب نشدم گویا زبانم بسته شد و اعضای من مرتعش گردید پس دست برداشتند که مرا بزنند در مرتبه سیّم با عمود ناگاه یك ندائی از بالای سرم آمد که مترس پس قلب من اطمینان پیدا کرد و حواس من بجای خود آمد در جواب گفتم علیّ بن ابیطالب پس آن دو شخص بر گشتند بدون گفتگو و من ملتفت شدم که ناگاه حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام در بالای تخت دیدم در نزد سرم که نشسته و بعد از آن تخت آنحضرت برداشته شد و رفت باز باقی ماندم تنها ناگاه دیدم که اطراف قبرم سنگ گردید و قبر بحرکت در آمد و دانستم که این علامت ضغطه و فشار است که وعده شده و دیدم که جمیع اطراف آن یك قطعه شد و مرا گرفت بحیثیتی که شیر از ناخونم بیرون آمد و درد و وجع اعضای من شدّت کرد پس از شدّت آن صیحه کردم و از شدّت آن صرخه از خواب با فزع و اضطراب برخاستم و از صیحه من هر که در اطراف من خوابیده بود برخاست و رؤیای خود را بایشان گفتم و دیدم که پشت من درد میکند و از ایستادن عاجز شدم و زمان بسیار همان طور ماند تا آنکه خداوند بر من منّت گذاشت بعافیت بخشیدن الحمد لله و در این رؤیا اکثر احوالات قبر موجود است وایضاً آن بزرگوار از سیّد سعید شهید آقا سیّد نصر الله حایری علیه الرّحمه نقل کرده که در بغداد مردی بود مشهور بر امانت و دیانت و بعضی از تجار اراده سفر کرد بسوی بعضی بلاد پس بعضی از جواهرات در نزد آن امین امانت گذاشت و بعد از مراجعت از سفرش آمد و امانت را طلب کرد آن مرد انکار نمود و نداد و از برای تاجر شاهد نبود پس آن تاجر آمد بروضه منوّره حضرت امیرالمؤمنین علیه السّلام ملتجی شد و از آنحضرت مال خود را خواست و در شب آنحضرت را در خواب دید دید و فرمود باو که برو بدم دروازه بلد پس اوّل کسیکه آنرا دیدی آن شخص مال ترا بتو میرساند و بعد از بیدار شدن عمل کرد بآنچه فرموده بود پس دید اوّل کسیکه از شهر خارج شد یك مرد است صالح و مشهور بصلاح و تقوی و بنزد او نرفت و خجالت کشید و آمد بمنزل خودش پس در شب دوّم نیز آنحضرت را دید و باو فرمود چرا مالك را از او نگرفتی مال خود را از او اخذ کن و همچنین در شب سیّم باز فرمود پس [illegible] از صبح آمد بدم

دروازه همان شخص را دید و بنزد او رفت و قصهٔ خواب خود را باو عرض کرد آن مرد متقی فرمود امام علیه السّلام صدق فرموده است بیا برویم بنزد آن شخص امین پس با او رفتیم بنزد او و باو بسیار گفتگو کرد و برا و موعظه نمود و در اثناء موعظه باو گفت که یک کسی از من سه پول سیاه طلب داشت و من در ادای آن مماطله و تأخیر میکردم پس آنکس مرد و من وارث او را نیافتم تا طلب او را باو بدهم و من یک شب او را در خواب دیدم که گویا او مثل یک قطعهٔ آتش شده است پس از من طلب مال خود را کرد و گفتم که من الآن قدرت دادن مال ترا ندارم ابداً راضی نشد و از من دست نکشید و گفت بگذار که انگشت خود را بران تو بگذارم در عوض طلب خودم پس من امتناع کردم و گفت لابدّ است ازین پس انگشت خود را بر ران من گذاشت و از حرارت آن و هیبت آن از خواب بیدار شدم و اینست جای انگشت او و ممکن نمیشود علاج آن و عاجز شدم از معالجهٔ آن و بر ما نشان داد آن زخم را و بسیار متعفن و بدبوی بود و چرک و کثافت از موضع انگشت جاری بود و بعد از بیان این موعظه رفت و جواهرات آن تاجر را آن مرد داد بدون توقف و در دین رؤیا تصدیق و جدانی است بمعذّب بودن اهل معاصی و تهدید شدیدی است در عدم اداء حق النّاس و معاقب شدن آنها در دوزخ و رسیدن جزاء اعمال زشت بر مرتکب شونده آنها . و نظیر اینست آنچه محقق نوری از جناب مولی عبد الحمید قزوینی نقل کرده که فرمود سالی بزیارت سامره رفتم و بعد از مراجعت بمسجد سهله آمدم و شب در آنجا ماندم و ایّام رمضان بود و نیّت روزه کردم و قبل از ظهر وارد نجف اشرف شدم و زحمت سفر مرا وا داشت بر خوابیدن و زمان قیلوله بود و در مدرسه که متصل بصحن حضرت امیر المؤمنین ع در سمت شرقی شمال است خوابیدم و در خواب دیدم که در ایوان مبارک ایستاده ام و دیدم که دو نفر شخص عظیم الجثّه و مهیب الهیئة در اخر ایوان آن حضرت ایستاده اند و مشغول نبش قبری میباشند گفتم بایشان چرا آن قبر را نبش میکنید گفتند میخواهیم یک مرده بیرون بکنیم و او را بر توپ بگذاریم و بآن آتش بدهیم گفتم این عمل را در ولایات عجم بر زنده ها میکنند نه بمرده ها گفتند بدرستیکه این پادشاه عالمیان و امیر مؤمنان علیه السّلام ما را باین کار امر فرموده است گفتم آن مرد کیست و بچه عمل مستحق این عذاب شده گفتند این مرد رشتی است و نام او فلان و عمل او عشّاری بود و غیر از آن نیز عمل دیگر داشت و بمن اذن نداد که نام او را بگویم از جهت افتضاح پس گفتم توپ کجاست پس بمن نشان دادند پس دیدم در صحن یک عرّاده توپ به بزرگی قبهٔ مبارکه از طلا که چشم را خیره میکند پس از بزرگی آن توپ تعجب کردم که چگونه بر این آدم میگذارند و چطور بر این آتش میدهند پس ناگاه دیدم که آن میت را

بیرون



بیرون آوردند و او را بدهن توپ گذاشتند و آتش بران دادند پس ناگاه یك صدای عجیب و غریب وصوت بزرك مهیب را شنیدم که جمیع صحن مقدس بر تزلزل واضطراب درآمد از شدت آن صدای هولناك بیدار شدم درحالتیکه بدنم مرتعش بود پس دیدم زمین زلزله میکند وحیرت من زیاد شد وآمدم بصحن شریف واز مردم سؤال کردم که آیا دراین مکان دراین ایام کسی را دفن کرده اند یانه گفتند بلی فلان مرد دشتی دیروز دراینجا دفن شده ونام اورا گفتند دیدم همان شخص است که نام او را درخواب بمن گفته بودند وگفتم چه شغل داشت گفتند عشار وگمرکچی بود پس دیدم همان نحوکه درخواب بمن گفته بودند موافق گردید و گفتند که در اواخر عمرش ازحاکم بلد طلب نیابت کرد وگفت حالا که کلید دوزخ در دست من است چرا از بمقصود ومطلوب خودم باز بمانم ودرین رؤیا چه سرهای عجیب وچه نکات غریب است وازین قبیل رؤیاها بسیار است فایده تمم آنکه رؤیاء طریقی است بسوی اطلاع براحوالات اموات وبودن ایشان از اهل سعادات ویا از صاحبان شقاوت آن مرده هائی که خبر آنها منقطع شده واثر ایشان محو گردیده که آیا آنها درجوار خداوند کریم میباشند ویا درعذاب جحیم بوده اند ودراین استکشاف حال اموات بسبب رؤیاء فواید بزرك است اجل آنها استدراك آنچه است که از آنها فوت شده وجبران آنچه است که برایشان مانده از آنچه آن مرده ها را محروم کرده از رسیدن بدرجات وداخل کرده آنها را بدرکات زیرا بعضی از اموات خبر میدهند از سبب آنچه در آن میباشند از عذاب والام واز جهت آنچه در آن هستند از ثواب واکرام واین کشف حال ایشان از نعمتهای ملك علام وسبب هدایت خواص وعوام است ودربعضی اوقات اتفاق میافتد بشارت آنها درمرتبه دوم بکشف کرامات ودرین آیات باهرات است برای اهل سعادات وتنبیه است براهل شقاوت وازاین نحو رؤیاها زیاد است از انجمله محقق نوری نقل کرده از مولی فتحعلی سلطان آبادی از حاجی محمد ابن حاجی مجید اصفهانی اعلی الله مقامهم فرمود بخدمت او روزی رفتم گفت بشارت بدهم برتو درین روز برؤیائی که دیدم گفتم چیست گفت دربین من وحاجی محمد صادق رحمه الله صداقت ورفاقت بود پس زمانی که فوت شد ومدتی گذشت شبی اورا درخواب دیدم پس انگشت ابهام اورا گرفتم واز او سؤال کردم گفت دربد حالی بودم وکار من سخت بود تاآنکه بسیار نفع کرد بمن آن شصت تومان که درسال قحطی درفقراء یزد صرف شد وخلاص شدم بحمدالله از شداید وهولها ازبرکت آن پس بیدار شدم ونفهمیدم معنای کلام اورا پس فردا بنزد وصی او حاجی محمد علی ابن حاجی بدیع رفتم که از معتبرین تجار اصفهان بود وباو گفتم حکایت آن شصت تومان که درفقراء یزد صرف شده چطور است پس دراول ملتفت شد که من چه

میگویم گفتم برای قضیه ایست که میخواهم بدانم پس قدری فکر کرد و بعد از ان گفت بلی زمانی
که شدت کرد قحط وغلاء در یزد حاجی سید باقر حجة الاسلام اصفهانی اعلی الله مقامه بنزد
من فرستاد و فرمود کار سخت شده بر فقراء در شهر یزد ومن از برای ایشان پانصد تومان
اماده کردم وتو اینها را برای انها بفرست وخودت نیز چیزی زیاد کن که شاید خداوند بسبب
اینها بر ایشان فرج بدهد پس صد تومان از خودم دادم وچهل تومان از فلان شخص گرفتم
وشصت تومان از ثلث حاجی محمد صادق که در دست من بود برداشتم وهمه را بیکی از تجار یزد
فرستادم که او نیز بفقراء قسمت بکند وبغیر از خداوند کسی ازین باخبر نشد پس من رؤیای
خود را باو نقل کردم واو شکر نمود والحمد لله گفت وایضاً نقل کرده از جناب حاجی مولی علی و
او از پدرش حاجی میرزا خلیل طبیب طهرانی اعلی الله مقامهم که در طهران مردی بود واسم
او علی طالب بود واولش در حمام از خدام بود وبعد یک حمام بنا کرد مشهور بحمام علی طالب و
این مرد بی نماز بود وروزه را میخورد ومن اورا در طهران گذاشتم وامدم بنجف اشرف وبعد
از مدتی اورا در خواب دیدم که بنجف امد در وادی السلام پس ازین تعجب کردم وباو گفتم
چه ترا باینجا اورده وحال انکه تو نماز نمیکردی وروزه را میخوردی گفت من مردم پس مرا
بزنجیر کشیدند وبسوی عذاب جهنم بردند ولکن خداوند جزاء خیر بدهد بر حاجی ملا
محمد کرمانشاهی را زیرا که او بعد از موت من فلان شخص را از قبل من اجیر کرد بجهت نیابت
حج من وصوم وصلوة مرا بفلان شخص داد ورد مظالم مرا وزکوة مرا بدست فلان وفلان اداء
کرد وبرای من چیزی نگذاشت مگر انکه ادا کرد از قبل من ومرا از عذاب خلاص کرد خداوند
باو جزاء خیر بدهد پس من از خواب بیدار شدم وتعجب کردم واین اشخاص را میشناختم و
مدتی منتظر شدم تا انکه جمعی از طهران بجهت زیارت بنجف اشرف امدند پس از ایشان
از حال علی طالب پرسیدم همه گفتند که او مرد وخبر دادند بجمیع انچه در رؤیاء دیده بودم از
نام ان مردمان وانچه بعد از موت او اتفاق افتاده بود پس تعجب کردم از صدق این رؤیاء و
موافق بودن ان با واقع وایضاً نقل کرده از شیخ حسین مازندرانی واو نیز از صاحب جواهر
الکلام اعلی الله مقامهم گفت که انجناب در مجلس درس فرمود که دیشب در خواب دیدم که یک
مجلسی بزرک است ودر دران دربانها است پس از انها اذن گرفتم وداخل مجلس شدم
دیدم جمیع علماء گذشتگان را در ان مجلس ودر صدر مجلس علامه مجلسی اعلی الله مقامهم
نشسته پس ازین تعجب کردم که چطور شده که ان بزرگوار بر تمامی علماء مقدم شده واز دربانها
سؤال کردم از وجه این گفتند او در نزد ائمه علیهم السلام معروف است بدر ائمه واین منزله را
باو دادند از جهت انکه او در میان شیعه سنت قرار داد چاوشی را برای زوار یعنی مردمانرا
بزیارت ائمه علیهم السلام ترغیب وتحریص کرد بانوشتن احادیث وجمع نمودن انها در

کرد

کتب مثل مزار بحار و تحفة الزائر و از این رؤیا معلوم میشود که بلندی درجات علامه مجلسی از جهت همین بوده است و نظیر اینست آنچه از شرح محقق ما هر سید جزایری نقل کرده که آن بزرگوار بعد از ذکر جمله از فضائل و مناقب محقق مقدس اردبیلی اعلی الله مقامه فرموده و با وجود این فضائل و خواص بعضی از مجتهدین او را در خواب دید که از زیارت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام بیرون شد در هیئت و صورت خوبی پس از آن بزرگوار سؤال کرد که کدام یکی از اعمال شما را باین مقام رساند که من می بینم پس بمن نیز خبر بده تا آنکه من نیز بر آن عمل مداومت نمایم پس او فرمود که ای شیخ بدرستیکه این اعمال را ما کاسد السوق و عدیم المشتری یافتیم و بدرستیکه آنچه بر ما نفع کرد و ما را باین مقام رسانید دوستی صاحب این قبر است یعنی امیر المؤمنین علیه السلام و ازین رؤیا معلوم میشود که دوستی حضرات ائمه بالاترین اعمال است و عمده در نجات و رسیدن بدرجات موقوف است بآن و نظیر همین است آنچه در روضة الواعظین از ابن عباس نقل کرده که گفت جناب سلمان را در خواب دیدم و باو گفتم تو سلمانی فرمود بلی منم سلمان گفتم آیا تو مولای حضرت پیغمبری فرمود بلی پس دیدم که در سر او تاجی است از یاقوت و در بدن او زر و زیور بسیار است پس گفتم ای سلمان این خوب منزله است که خداوند بتو عطا فرموده فرمود بلی پس گفتم در جنة چه دیدی که بعد از ایمان بخداوند و برسول او افضل باشد پس فرمود نیست در جنة بعد از ایمان بخداوند عالم و برسول اکرم او افضل باشد از حب حضرت امیر المؤمنین و تابع بودن بر آنحضرت و ایضا نقل کرده از جناب شیخ عبد الحسین طهرانی اعلی الله مقامه که فرمود بعد از موت میرزا نبی خان که از خواص سلطان ناصر الدین شاه بود پس شبی در خواب دیدم که سیاحت و تفرج و گردش میکنم در باغات و عمارات عالیات و گویا که آنها در بهشت است و در نزد من کسی بود که صاحبان آنها را بمن نشان میداد پس رسیدم بجائی پس گفت این عمارات مال میرزا نبی خان است و اگر میخواهی خودش را دیدن باشی پس او نشسته است در آنجا و اشاره بجائی کرد ملتفت شدم و دیدم که او تنها در تالاری بزرگ نشسته وقتیکه مرا دید اشاره کرد که بالا تشریف بیاور دیدم و من رفتم و از پای برخاست و بر من سلام کرد و مرا در صدر مجلس نشاند و خودش در همان هیئت و عادت ایام حیات نشسته و من متفکر بودم از حالت و جلالت و مکان او زیرا که او شخص بدعمل و زشت کار و بدرفتار بود پس او فهمید از صورت من که چه فکر میکنم گفت یا شیخ گویا شما تعجب میکنید از مکان من در اینجا و از اعمال من که بودم که همه آنها مقتضی عذاب و عقاب بوده است بلی چنین بود که دانسته و لکن من یک معدن نمک در طالقان داشتم و هر سال وجه اجاره آن را نهمت اشرف از سال میبردیم برای اقامه

عزاء سید الشهداء و این باغات و عمارات را از عوض آن بمن دادند پس در تعجب از
خواب بیدار شدم و در مجلس درس رؤیا را نقل کردم بدون آنکه از چیزی خبر داشتم
و او هم در طهران بود زنده پس بعد از نقل این رؤیاء پسر جناب مولی مطیع طالقانی
گفت این از رؤیاهای صادقه است و از برای او معدن نمک است در انجا و وجه اجاره
آن را که قریب صد تومان است هر سال بدست پدرم بنجف اشرف ارسال میکند و
پدرم بمصارف آن در ایام تعزیه حضرت سید الشهداء مشغول میشود و او هم مرده است
و بعد از شنیدن این بسیار تعجب کردم زیرا که من خبردار نبودم از علاقه او در طالقان
و نه از تعزیه داری او در نجف باین نحو و بر هیچوجه و باز نقل کرده از جناب آقا علی رضا
اصفهانی از جناب عالم متقی ملا زین العابدین سلماسی اعلی الله مقامهم که فرمود
در خواب دیدم یك عمارت عالی مرغوب بلند و خوش هیئت و صورت و یك در
بزرگی داشت و در دیوارهای آن عمارت عالی میخهای طلا زده بودند که هر که بر آن نظر
میکرد مسرور و خوشحال میگردید پس از صاحب آن سؤال کردم پس بمن گفتند که این
عمارت مال آقا سید محسن کاظمینی است تعجب کردم گفتم خانه او بسیار حقیر و صغیر
و درش کوچك و صحن آن تنك است پس از کجا این عمارت با و داده شده است پس بمن
گفتند چونکه از آن در کوچك حقیر داخل میشد پس خداوند عالم این عمارت عالی
کبیر را با و عطا فرمود مؤلف میگوید این آقا سید محسن از اهل کاظمین و از علماء
محققین و صاحب کتب در اصول و فقه مثل محصول و وافی و وسائل است و زهد
او و اعراض او از دنیا مشهور و معروف و ممدوح همه است فایده دهم آنکه رؤیاء
طریق است بسوی معرفت حال نفس خود از سعادت و شقاوت و مقام خودش در نزد خداوند
از سخط و رضا و تصدیق جزاء اعمال حسنه و قبیحه است بر طبق آنچه در شریعت وارد گردیده
پس در این وقت رؤیاء یا بشارت و جاذب و دعوت کننده ربانی است و یا انذار کننده و رادع
خدای است پس شخص را راغب میکند بر زیاد کردن و مکرر نمودن حسنات و منع مینماید
از عمل بد و زشت و رؤیا از آنچه حاصل میشود بر شخص بجهت نظر در الفاظ و شنیدن از
وعاظ و این از اشرف الطاف خداوند است بسوی رضوان الله و اجل وسیله هاء خداوند
است که بآن تخلص میشود از غضب الله و فرمایش خداوند لهم البشری فی الحیوة الدنیا
اشاره است باین که رؤیاء بشارت است چنانکه در کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام
روایت کرده است در تفسیر این آیه که حضرت رسول خدا فرمود این بشارت رؤیاء خوب است
که مؤمن می بیند پس بشارت داده میشود در دنیا و مثل این حدیث را در فقیه روایت
کرده و در مجمع از آنحضرت در معنی آیه روایت نموده که فرمود این بشارت در دنیا رؤیاء



صالحه است که مؤمن می بیند از برای خود ویا انکه براے او دیده میشود ودرنهج البیان از
انحضرت وازحضرت صادق روایت کرده که فرمودند این بشارت رؤیاے صالحه است که
مؤمن خودش میبیند ویا انکه براے او دیگری می بیند دردنیا از انچه خداوند اماده کرده
براے او از ثواب ونعمتها ودرتفسیر قمی درمعنی ایه فرموده که دردنیا رؤیاے حسنه است که
مؤمن میبیند ودربحار ازشرح سنة از رسول خدا روایت کرده درتفسیر این ایه فرمود ان
رؤیاے صالحه است که مؤمن می بیند ویا براے او دیده میشود وایضاً از درّ منثور از انحضرت
روایت کرده درمعنے این ایه فرمود ان رؤیا صالحه است که مسلمان ان را می بیند ویا براے
او دیده شود واین بشارت اوست دردنیا ودرکتاب اختصاص ازحضرت صادق روایت
کرده که فرمود وقتیکه عبد بوده نباشد درمعصیت خداوند واراده فرماید خداوند براو
خیررا نشان میدهد درخواب اورؤیائیکه اورا ازمعصیت زجر میکند ودرتعبیر قادرے
ازحضرت رسول خدا روایت کرده که فرمود رؤیاے مکروهه زجر کننده است خداوند ترا بان
زجر بکند واز این قبیل اخبار درتفسیر این ایه واینکه بشارت در رؤیا است بسیار است پس
تصدیق وجدانی است بر صدق این ایه شریفه واین احادیث متواتره پس در رؤیا بشارت است
دردنیا بر مؤمن برخوبے بعضی اعمال وزشتی جمله از افعال وبسیار شده است در رؤیا ظهور
حسن بعضی چیزها وقبح بعض دیگر ازانها چنانکه محقق نورے اعلی الله مقامه در دار السّلام
بسیارے ازانها را نقل کرده ازانجمله ازشیخ طبرسے ازمیمون بن شاة نقل کرده گفت شبے خوابیده
بودم ناگاه یك میته وجیفه گندیده را بنزد من گذاشتند وگفتند که بخور این را ای بنده
خدا گفتم براے چه میته را بخورم گفتند بجهت انکه فلان مؤمن در نزد تو غیبت اورا کردند
گفتم بخداوند قسم که درحق او نه بد گفتم ونه خوب گفتند بلی ولکن غیبت اورا راضے شدے
وبعد ازاین میمون بن شاة نمیگذاشت کسے را که درنزد او غیبت کسی را بکند ومثل این رؤیا را
فخر رازے درتفسیر خود ازکسی دیگر نقل کرده وازکتاب اثنی عشریه نقل کرده که بنزد یکی اززنهاے
حضرت رسول خدا زنی امد که دست اوشل بود گفت پدرم صد قدر دوست میداشت و
میداد ومادرم میل بران نداشت وابداً تصدق نکرد مگر قدرے شحم وقدری خرقه کهنه
پس بعد ازموت انهاشبی درخواب دیدم که قیامت شده ومادرم عورت خود را با همان
خرقه میپوشاند ودردست او همان شحم است که ازشدت عطش ان را میلیسد پس رفتم
بنزد پدرم دیدم نشسته درکنار حوضی وبمردم اب میدهد ویك قدح اب ازاو گرفتم و
دادم بمادرم پس دیدم ازبالاے سرم صدا امد هرکس باو اب داد دست اوشل باد پس
بیدار شدم ودیدم که دست من شل شده است وایضاً ازان کتاب نقل کرده از بعضی
صالحین گفت یك برادر صالح داشتم پس اورا درخواب دیدم وباو گفتم کار توچه نحو

شد گفت وقتیکه مرا دفن کردند ملائکهٔ غلاظ شداد آمدند و مرا با قهر و غلبه بدوزخ کشیدند
درحالتیکه درهایش باز شده بود و دود از آن بلند میشد و شرارهٔ آن شدت کرده بود پس
یقین بر هلاکت کردم و درین اثنا دیدم یک دختر خوبروی و خوش جمال و بوی آمد و گفت
مترس و غمگین مباش خداوند مرا بتو داده پس ایستاد درمیان من و دوزخ و خداوند رد کرد
از من شرارهٔ آن را گفتم تو کیستی گفت صدقهٔ توام که مخفی میدادی و بعد از آن منادی ندا
کرد از زیر عرش که بندهٔ مرا از در مغفرت داخل جنت بکنید و مرا داخل بهشت کردند
وایضاً از جناب مولا فتحعلی سلطان آبادی نقل کرده که فرموده شبی در خواب دیدم که در
مجلسی هستم و در آن جماعتی است و از انجمله برادرم است که قبل از مدتی مرده بود و یک کسی
برای من حلوا آورد گفتم من حلوا نمیخورم زیرا که من مرض سودا دارم و حلوا بمن ضرر دارد پس
آن را ببرادرم دادم پس برداشت و بمن شکایت کرد که چرا مرا فراموش کردی و از من بیخبر شدی
واگر بدانی که من چه حال دارم مرا فراموش نمیکنی پس از خواب بیدار شدم و در آن روز هر چه
بمن میسر شد از خیرات و مبرات و اعمال صالحه برای او کردم و در همان شب او را باز در خواب
دیدم که درحالتیکه با فرح و سرور و خوشحال گردیده بود گفت ای برادر هر چه تو در امروز کرده
بودی بمن رسید وایضاً از انجناب نقل کرده که عادت من آن بود که هر کسی را از دوستان اهل
بیت میشنیدم که مرده برای او دو رکعت نماز وحشت در شب اول میکردم چه او را بشناسم و یا نشناسم
کسی از این فعل من مطلع نبوده تا آنکه روزی بعضی رفقا بمن گفت دیشب در خواب فلان کسی را
که مرده است دیدم و از حال او سؤال نمودم گفت در بد حال بودم و کارم سخت بودم و در شدت
و مشقت بودم و آخر من بر عذاب و عقاب رسید و لکن آن دو رکعت نمازیکه جناب مولا فتحعلی برای
من بجا آورد مرا از عذاب نجات داد و عقاب را از من دفع نمود پس خدا او را رحمت بکند از جهت
این احسان او که از او بمن رسید و بعد از آن از این نماز من سؤال کرد و من باو خبر دادم از عادت
مستمرهٔ خودم وایضاً از انجناب و او از پدرش نقل کرده که چشم او ضعیف شده بود و چیزی را نمیدید
پس در نجف اشرف حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را در خواب دید و با نحضرت از ضعف
چشم خود شکایت کرد پس آنحضرت باو فرمود اگر دوست داری رد میکنم بر تو قوهٔ چشمت را و
ضعف را زایل میکنم از آن در این وقت بر تو میشود آنچه بر مردم است از سؤال و حساب و جواب
واگر خواسته باشی که داخل جنت بشوی بسلامتی از عقبات پس اختیار کن آنچه را که در آن میباشی
پس اختیار کرد باقی بودن را در آنحال وایضاً از انجناب نقل کرده که زمانیکه اراده کردیم با رفقا
در سفر زیارت بیرون رفتن را از کاظمین قصد کرد رفقا من توقف را در بیرون بغداد گفتم
گفتم امشب را در کاظمین بمانیم و فردا بیرون میرویم بدون توقف قبول نکردند و من نیز چاره
نداشتم از مصاحبت ایشان وقتیکه در خارج بغداد توقف کردیم شب را اتفاق افتاد که آن

روزرا بنزما نديم پس خلق من تنك شد وشوق من بزيادت زياد گرديد وانهارا ملامت كردم وبرخود عتاب كردم ودرهمان شب حضرت جواد عليه السّلام رادرخواب ديدم پس ابتداءً بمن فرمود خلق تو تنك نشود وبرنفس تو مشقّت نگردد ازمفارقت جوارما واقامت كردن دربغداد زيرا كه شيعيان ما با ما يند درهرجا باشند ودرهرمقام وبلد توقّف بكنند ودرين دورؤيا بشارت خوبی است ازبرای بيننده ازبرای عمل اوكه كرده وازبرای ديده شده وازكتاب نور العيون نقل كرده كه يك نفر ازعلماء بمجلس امير اسمعيل پادشاه خراسان وارد شد ازجهت كاريكه داشت پس ان پادشاه بران عالم اكرام كرد ودروقت مراجعت هفت قدم اورا مشايعت كرد پس درخواب حضرت رسول خدارا ديد درهمان شب پس انحضرت باو فرمود كه تو تعظيم كردی يكی ازعلماء امّت مرا ومن ازخداوند سؤال كردم كه ترا معزّز ومكرّم گرداند وچون تو اورا مشايعت كردی هفت قدم پس پادشاهی دراولاد تو باقی خواهد شد تا بهفت پشت وازهمان كتاب نقل كرده كه يك مرد صالح بود واو بيست درهم قرض داربود وازبرای او مال نبود پس طلبكار ازاو مطالبه كرد وسخت گرفت براو پس ان مرد صالح گريه كرد وغمگين شد وازبرای او يك همسايهٔ يهودی بود وقتيكه اورا درحال غم واندوه ديد گفت ترا بحق دين اسلام قسم ميدهم كه بمن خبربدهی ازحال خود پس ان مرد صالح حكايت قرض را باو گفت پس وقتيكه يهودی برحال او واقف گرديد بيست هزار درهم اورد وتسليم ان مرد صالح كرد وگفت اگرمن با تو در دين مخالفت دارم لكن همسايهٔ توام پس سزاوار نيست كه تو درزحمت قرض بوده باشی پس اين را بطلبكار خود بده پس ان مرد صالح ان مبلغ را برداشت وبرخانهٔ طلبكار اورد پس ان مرد طلبكار تعجّب كرد ازكار او وازحال او سؤال نمود كه باين زودی اين مبلغ را ازكجا اوردی پس حكايت را باو نقل كرد واو بخانهٔ خود رفت وحجّت وقبض طلب اورا بيرون كرد واورد وباو داد وگفت ذمّهٔ ترا ابراء كردم زيرا كه من ازيهودی كمتر نيستم وبعد ازين ديگر ازتو مطالبه نميكنم پس ان صاحب طلب رفت ودرشب درخواب ديد كه قيامت شده ونامهٔ اعمال مردمان درطيران است ونامهٔ بعضی را بدست راست ميدهند وبعضی را بدست چپ ونامهٔ اورا بدست راست دادند واذن دخول بهشت براو دادند بدون حساب پس سؤال كرد ازسبب علّت عدم محاسبهٔ او واذن دخول او درجنّة پس باو گفتند كه تو بمروّت خودت ردّ كردی حجّت ان مرد صالح را پس چرا ما ردّ نكنيم حجّت ترا ونامهٔ اعمال ترا وبردست راست تو ندهيم وحال انكه ما رحمن ورحيم ميباشيم وهمچنانكه تو اعراض كردی ازحساب ان مرد ما نيز ازحساب تو اعراض كرديم وهمچنانكه تو مال خودت براو هبه كردی ما نيز ازتو عفو كرديم ونيز ازان كتاب نقل كرده ازعبد الله بن مبارك گفت وقتيكه ازحجّ فارغ شدم ودرمدينه حضرت رسول

خدا را زیارت کردم و آنحضرت را در خواب دیدم بمن فرمود وقتیکه داخل کوفه شدی
از من سلام برسان بر بهرام مجوسی و باو بگو که فردا در قیامت ترا شفاعت خواهم کرد
پس وقتیکه عبد الله داخل کوفه گردید بنزد مجوسی آمد و از او پرسید از آنچه عمل کرده
از حسنات که مستحق شده است بر لطف حضرت رسالت نسبت باو و گفت چه عمل
کرده در دین ما گفت در همسایهٔ من یك زن فقیره و محتاجه بود و از برای او اولاد یتیم
چندی بود روزی بر خانهٔ خود داخل گردید و چراغ را روشن کرد و بعد خاموش کرد
و من در کار او بحیرت افتادم و از برای تفحص بیرون شدم پس دیدم او را که باولاد خودش
میگوید که چیزی نیافتم و خجالت کشیدم که در نزد دشمن از دوست خودم شکایت بکنم
پس دانستم که آنها محتاج بطعام میباشند پس جمع کردم برای ایشان آنچه میسر شد از
طعام و یك طبق پر کردم و فرستادم برای آنها پس عبد الله گفت من همین را میخواستم پس
بشارت باد ترا که پیغمبر ما بر تو سلام میرسانید و وعدهٔ شفاعت برای تو داد بمن پس بهرام
گریه کرد و از عمرش تأسف کرد که چرا در اسلام صرف نکردم پس گفت در دین شما یك
خیری ضایع نمیشود پس اسلام را بمن عرض کن بدرستیکه داخل شدن بر آن دین بر
همه کس واجب است و در این دو رؤیا بشارت خوبی است از برای اعمال صالحه و از
قبیل این رؤیاها بسیار است و همچنین رؤیاهائی که در آنها شدت حال بد عملها
گردیده بسیار است از آنجمله نقل کرده از جناب شیخ عبد الحسین طهرانی که شخصی مجتهد
عالم جلیل آقا محمد علی پسر مرحوم آقا باقر بهبهانی آمد و عرض کرد در خواب دیدم من
گوشتهای جسد حضرت سید الشهداء را بدندانهایم بر میدادم و آن بزرگوار او را
ابدا نمی شناخت پس قدری فکر کرد و سر بالا نمود و فرمود شاید که تو مرثیه میخوانی
و مصائب آنحضرت را ذکر میکنی عرض کرد بلی فرمود از حالا ترك بکن ذکر مصیبت کردن را و یا
آنکه اکتفا بکن بآنچه در کتب معتبره موجود است زیرا که این رؤیا اثر و نتیجهٔ آن دروغها
است که بر آنحضرت میگوئی و نقل میکنی و در این رؤیا چقدر زجر است از دروغ نسبت دادن
بر ائمه علیهم السلام و از آنجمله از کتاب حیوة الحیوان نقل کرده که بعد از آنکه حجاج ملعون
سعید بن جبیر را شهید کرد و ناخوش گردید در مدت مرضش هر وقت خوابید سعید
بن جبیر را در خواب دید که از گریبان او گرفت و گفت ای دشمن خداوند قهار از جهت چه مرا
کشتی پس آن پلید عنید از خواب با وحشت بر میخاست و لرزه میکرد و ایضا از آن کتاب نقل
کرده که عمر بن عبد العزیز آن ملعون را در خواب دید بعد از مردن او در حالتیکه او یك جیفهٔ
گندیدهٔ بد بوی بود و باو گفت خداوند بر تو چها کرد گفت خداوند مرا از برای هر کشته که
کشته بودم یك مرتبه کشت و از جهت سعید بن جبیر مرا هفتاد مرتبه کشت و نظیر این رؤیا از

ابن

ابن جوزی نقل کرده وایضاً از جلد هفدهم بحار و نیز بسند خود از احمد بن ابی الجوار نقل
کرده گفت آرزو میکردم که پدرم را در خواب دیده باشم و بعد از یکسال اورا در خواب
دیدم پس باو گفتم که خداوند با تو چه کرد گفت ای احمد از دری کوچکی آمدم وملاقات
کردم بر قدری هیزم که برای شیخی بود پس از آن یک خلال دندان برداشتم ونمیدانم که با آن خلال
کردم یا نه پس من یکسال است که در حساب اویم تا امروز ونیز از انوار نعمانیه نقل کرده که فرموده
که در آثار وارد شده یک مرد فقیری مرد وصبح جنازه اورا برداشتند واز جهت کثرت مردم در تشییع
جنازه وتغسیل وتکفین وتا بزمان عشاء طول کشید پس اورا در خواب دیدند وگفتند خداوند
بر تو چه کرد پس گفت مرا آمرزید وبر من احسان کرد مگر آنکه از من حساب گرفت تا آنکه از من
مطالبه کرد از روزی که من روزه بودم ودر دکان رفیق خودم نشسته بودم که گندم فروش
بود ودر وقت افطار یک حبه گندم برداشتم وآن را بادندان شکستم بعد از آن بخاطرم
آمدم که این مال غیر است واز دهنم انداختم بر دکان او پس از حسنات من بقدر کسر آن
یک حبه گندم که در دهن من شده بود برداشتند واز این قبیل رؤیاها بسیار است واز
برای بیداری در این مقام این قدر کافی است واز اینها معلوم شد که رؤیاء بشارت وزاجر
است وشخص شقاوت وسعادت خود را ویا دیگری را میتواند از رؤیاء بفهمد وعاقبت
خود را واثر ونتیجه عمل خودش را از آن میداند هرچند در بعضی وقتها از برای بعض مردمان
باشد فایده یازدهم آنکه رؤیاء راهی است بسوی کشف کردن منافع ومضار اشیاء و
مصالح ومفاسد چیزها وخیر امور وشر آنها ودانستن علاج امراض وحلیت وطهارت
واقعیه غذاها که از برای آن طهارت وحلیت آثار عجیبه وخواص غریبه است از نورانی
کردن قلب وشرح صدر وانس شخص باولیاء خداوند ومهربانی او بر فقراء چنانکه بر بعض
از آنها حضرت صادق ع در توحید مفضل اشاره فرموده که ای مفضل فکر بکن در رؤیاها
که چطور خداوند در آنها تدبیر کرده است پس ممزوج نموده صادق آن را بر کاذب آن زیرا
اگر همه آنها صادق بود هر آینه جمیع مردمان پیغمبران میبودند واگر همه اینها کاذب میشد
در آنها منفعت نمیشد بلکه چیزی زاید میشد بمعنی پس خداوند قرار داد آن رؤیاء را که در
بعض وقتها صادق میشود پس مردم بآن منتفع میکردند در مصلحتی از مصالح خودشان
ودر مضرت بعض اشیاء که از آنها حذر میکنند ودر اکثر اوقات رؤیاها کاذب میشود
تا آنکه مردمان بآن اعتماد نکنند با جمیع اعتماد خودشان پس این حدیث دلیل است
بآنچه گفته شد از کشف کردن منافع بعضی از اشیاء با رؤیاء چنانکه از این رؤیاها بسیار
اتفاق افتاده از آنجمله مرحوم طبرسی در مکارم الاخلاق از ابن ابی الخصیب نقل کرده
که گفت یک چشم من درد کرد وسفید گردید وابداً با آن چیزی را ندیدم پس حضرت امیر

المؤمنین را در خواب دیدم و عرض کردم که ای سید من چشم مرا میبینی که چیز بر او درك نمیکند پس فرمود عناب را بکوب و آن را بر چشم خود مثل سرمه بکش که خوب میشود پس بیدار شدم و عناب را با دانه آن کوبیدم و بر چشم خودم کشیدم پس چشم من باز شد و ظلمتش برطرف گردید و صحیح شد و ایضاً در کافی نقل کرده از ابراهیم بن ابی البلاد گفت مرا عباس بن موسی گرفت و امر کرد بزدن من تا آنکه دندانهای من عیب کرد و بحرکت آمد و بنا بر تزلزل گذاشت و قادر نشدم که طعام بخورم پس شبی پدرم را در خواب دیدم و با او شیخی بود و او را نشناختم پدرم گفت این ابو شیبهٔ خراسانی است پس بر او سلام کردم گفت یا سعد کوفی مضمضه بکن و بر دندانهای خود بمال خوب میشود پس بیدار شدم و چنان کردم پس دندانهایم خوب شد و محکم گردید و نیز محقق نوری اعلی الله مقامه از کتاب عیون نقل کرده از صفوانی گفت خارج شد قافله از خراسان بسوی کرمان پس دزدان اهل قافله را لخت کردند و هر چه داشتند از ایشان گرفتند و یك مرد را متهم نمودند بمال داری و او را حبس کردند در میان برف و یخ تا آنکه آن مرد خود را از دزدان بخرد و مبلغی بآنها بدهد و دهن او را پر از برف کردند و او را همان طور بستند و زنی از آنها او را رها نمود و او گریخت پس دهن و زبان او عیب کرد و قادر بر تکلم نشد و آمد بخراسان و شنید که حضرت امام رضا علیه السلام بنشابور آمده و در خواب دید که کسی باو گفت که برو بخدمت آنحضرت تا آنکه بتو تعلیم کند دوائی که دهن و زبان تو خوب بشود پس در خواب بخدمت آنحضرت رفت و حضرت باو فرمود که زیره و سعتر و نمك را با هم مخلوط بکن و بدهن خود بگذار خوب میشود دو مرتبه و یا سه مرتبه پس از خواب بیدار شد و اعتناء بر خواب نکرد و رو بسمت آنحضرت گذاشته و در رباط سعد بآن حضرت رسید و عرض کرد یابن رسول الله دهن و زبان من عیب کرده فرمود آنچه در خواب بتو گفتم عمل بکن عرض کرد میخواهم باز بفرمائی حضرت فرمود زیره و سعتر و نمك را با هم مخلوط بکن و بدهن خود بگذار دو مرتبه و یا سه مرتبه خوب میشود پس آن مرد چنان کرد و خوب گردید و ایضاً از ابن طاوس و او از کتاب وسائل احمد بن علی اعلی الله مقامهم نقل کرده که یك مردی بود که میان او و بعض ظالمان عداوت شدید اتفاق افتاد تا آنکه بر نفس خود ترسید و از زندگی خود مأیوس گردید و در امر خود متحیر شد پس در شبی در خواب دید که کسی میگوید بر تو باد قرائت کردن سورهٔ أَلَمْ تَرَ كَيْفَ در یکی از دو رکعت نماز صبح پس مداومت کرد بر قرائت این سوره چنانکه مأمور شده بود پس خداوند کفایت کرد او را از شر دشمن او در زمان اندکی و چشم او را روشن کرد بهلاك شدن دشمن او و ترك نکرد قرائت آن را تا وقت مردنش در نماز صبح خودش و ایضاً نقل کرده از کتاب حبل المتین که مردی از طلاب از اهل گیلان وارد شد باصفهان از جهت تحصیل علم پس صرف کرد عمر خود را در فهم کتاب اشارات

شیخ ابو علی در مدت دوازده سال پس شبی حضرت امیر المؤمنین را در خواب دید
وحضرت باو فرمود که بکدام عمل خداوند دعاء ترا قبول خواهد کرد و تو از برای تحصیل
علم نیامدۀ و کدام عمل را استفاده کردۀ یعنی زحمت تو در اشارات ضایع است زیرا که
آن از کتب شرعیه نیست وحضرت باو فرمود که از عمرت هفت روز باقی مانده پس
آن مرد بیچارهٔ احمق از خواب بیدار شد با فزع ولرزه وبعد از هفت روز مرد وایضا از
ان کتاب نقل کرده از مرد موثق فاضل که گفت عمر خود را مدتی در علم فلسفه یعنی در
حکمت صرف نمودم وطبع من متنفر بود از علم حدیث وفقه وشبی مطالعه میکردم
در مسئلهٔ حکمت وفکرم بجائی نرسید وسینه ام تنگ شد پس نظر کردم دیدم در زمین
یك ورقه ایست از علم شرع گفتم سبحان الله از جهت این بوده که من مسئلهٔ حکمت را
نفهمیدم پس چاقو برداشتم وان ورقه را پاره کردم وان شب حضرت امیر المؤمنین را
در خواب دیدم وانحضرت روی مبارك خود را از من برگردانید وچیزی از انحضرت
پرسیدم وبمن جواب نداد وفرمود من چیزی را قبول نمیکنم از انکسیکه از علم شرع اعراض
بکند وبر علم حدیث اعتنا نکند پس بیدار شدم با فزع واضطراب وبدحالی وتوبه
کردم از علم فلسفه وبعد از ان در نزد من چیزی دوست تر نبود از علم حدیث وشرع
وایضا نقل کرده از فاضل متقی اقا علی رضا اصفهانی اعلی الله مقامه گفت وقتی کسی
از اعیان کردستان وارد اصفهان گردید ومحتاج مبلغ چهل تومان شد ومن باو دادم
ورفت ببلد خودش وهمان مبلغ را فرستاد وچهار تومان زیاده کرد از جهت ربح ان و
من بحسب شرع انور از او چیزی نخواسته بودم وان چهار تومان را اخذ نمودم وبعد از ان
من شبی در خواب دیدم که کسی بمن گفت چطور خواهد شد حال تو در روز قیامت که ان
چهار تومان را در اتش دوزخ گرم بکنند پس بر جسد تو بگذارند ومن این شخص را نشناختم
وبا فزع واضطراب ولرزه از خواب برخاستم ومن ابدا باین نحو کسب عادت نکرده بودم
واز این نحو هیچ نخورده بودم وبعد از ین مرا غفلت گرفت وفراموش کردم علاج کردن را
وبعد از هفت سال نیز کسی از من هفتاد تومان گرفت وبعد از مدت مدید ومطالبهٔ
شدید داد وپانزده تومان بران زیاد کرد ونیز فراموش کردم که برای ان وسیلهٔ شرعی
درست بکنم وبعد از ین بزیارت عتبات مشرف شدم وداخل سامرا گردیدم ومدتی
انجا اقامت کردم وشبها در حرم میماندم وشبی شب جمعه بود واصول کافی را با خود
بحرم بردم ودر حرم را در وقت کلید دربست ومن تنها در حرم ماندم ومشغول زیارت
ونماز شدم ودر وقت کلالت مطالعه میکردم بر کافی تا انکه مرا خواب ربود پس در خواب
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را دیدم که از میان ضریح بیرون تشریف اورد

وکرسی گذاشته شد وبر بالای کرسی قرار گرفت ونور از جبین نازنین آنحضرت ساطع شد که قادر
بر نظر بروی مبارك آنحضرت نشدم فرمود آن چیست عرض کردم اصول کافی است فرمود چند
ورق برگردان وبصفحهٔ چپ نظر کن تا ببینیم که جد بزرگوارم در حق جدم حضرت ابراهیم چه
میفرماید وبعد ازین چیزی فرمود که فراموش کردم وبعد از آن بمن فرمود که آیا ما عهد نکردیم
بر تو ونفرمودیم برای تو قبل ازین بهفت سال که تصرف درین نحو دراهم جایز نیست پس چطور
خواهی شد هرگاه آن دراهم صرف شده باشد کلا وبر بدن تو گذاشته شود وبعد فرمود که برخیز
که کلید دار در را باز میکند پس با فزع واضطراب ولرزه از خواب برخاستم وسر برهنه بسوی
در دویدم ودیدم که در را باز میکند وبرگشتم وعمامه را بر سرم گذاشتم واز حرم بیرون شدم
وتوبه کردم واز آن دراهم برحمت حلیت حاصل کردم ونیز از کتاب مظهر الغرایب از سید خلف
بن سید علیخان نقل کرده که فرمود برای من دو رؤیا اتفاق افتاده یکی آنست که روزی کسی را
فرستادم بقریه که از برای من در مقابل هزار درهم گندم بخرد وبرا وصیت کردم وتأکید نمودم
که از ارباب دیوان نگیرد وبرا اعتماد داشتم وگفتم که مبادا در گندم شبهه داخل بشود از مال
دیوانیان پس چند روز گذشت وهمان کس را در خواب دیدم که آمد واز او سؤال کردم از گندم
گفت خریدم گفتم از دیوانیان چیزی نگرفتی گفت امر بر من مشتبه گردید در دو من گندم
از جائیکه نفهمیدم وبعد از آن از او پرسیدم که حال تو چطور است گفت شکم من درد
میکند پس بیدار شدم وفردا آنکس آمد واز او از صورت حال گندم واز حال خودش پرسیدم
پس بمن خبر داد از گندم واز حال خودش برهمان طوریکه در خواب خبر داده بود رؤیای دوم
آنست که کسی را اعتماد داشتم بر راستی او وپدرم در بلد حویزه بود ومن در فارس بودم در خواب
دیدم که همان کس را پدرم بدو هزار درهم بنزد من فرستاده از جهت مخارج تحصیل من پس
بآنکس گفتم میترسم این دراهم از مال دیوان بوده باشد گفت از آنها نیست گفتم ترا قسم میدهم
بخداوند راست بگو پس ساکت گردید دو مرتبه قسم دادم گفت حالا که مرا قسم دادی اینها
از اعمال دیوان است ومرا وصیت کرده بودند که ترا خبر ندهم واینها را در مخارج شما صرف
بکنم پس گفتم که اینها را برگردان ومن قبول نمیکنم پس بیدار شدم وفردا همان کس آمد با همان
دو هزار درهم پس از او سؤال کردم از حال آن دراهم پس همان نحویکه در خواب بمن گفته
بود بیان کرد تا آنکه اصرار کردم وبرا قسم دادم پس اقرار کرد بر اینکه آنها از اعمال دیوان
بوده است پس گفتم الله اکبر خداوند مارا ازین مال نگاه داشت وهمه آنها را برگردانیدم
ودر مدت اندکی خداوند در عوض آن دو هزار درهم بیست هزار درهم از وجه حلال
روزی فرمود واین از فضل خداوند است لله الحمد ونیز از قطب راوندی نقل کرده
که منصور بن عمار را بعد از وفات او در خواب دیدند پس باو گفتند بجهت چه خداوند



ترا امرزید گفت بجهت نماز شب و بدوستی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ونیز ازاو نقل کرده که شعبی را بعد از مردنش در خواب دیدند وباو گفتند بچه سبب داخل بهشت شدی گفت بشهادت لا اله الا الله وبحب حضرت امیرالمؤمنین ع . وایضا از ارشاد دیلمی نقل کرده که یکنفر عابد در خواب دید که او در کنار نهری ایستاده که آن نهر جاری میشود از مشک خوشبوی ودر کناران درختها از لؤلؤ وقصبهها از طلا روییده ودختران خوبروی زینت شده واز لباس سندس پوشیده اند وصورت انها مثل ماه روشن است وایشان مشغول تسبیح خداوند میباشند وبایشان گفت شماکیان هستید گفتند ما از برای انکسانیم که شب تلاوت قران میکنند وخداوند را زیاد ذکر میکنند در اشکار وپنهان وانفاق مینمایند ودر وقت سحرها استغفار میکنند ونیز از انوار نعمانیه نقل کرده که یك مرد صالح را در خواب دیدند وباو گفتند که خداوند با تو چطور معامله کرد گفت از من حساب کشید وحسنات من کم شد پس ناگاه یك کیسه بران گذاشته شد پس کفه حسنات من زیاده گردید گفتم این چیست گفتند این یك مشت خاك است که بر قبر مسلمانی ریخته بودی پس بقدر ان خاك میزان حسنات من زیاده گردید ودر کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود وقتیکه خاك بر قبر میریزی پس بگو ایمانا بِكَ وَتَصْدِيقًا بِبَعْثِكَ هٰذَا مَا وَعَدَنَا اللهُ وَرَسُولُهُ وفرمود که حضرت امیرالمؤمنین ع فرموده که از حضرت رسول خدا صلی الله علیه واله شنیدم که هرکس بر قبر میت خاك بریزد واین را بگوید خداوند عطا میفرماید باو بهرذره از آن یك حسنه را وازین رؤیاها معلوم گردید خاصیت بعضی چیزها وعلاج بعض مرضها ودواء بعض دردها وخواص غریبه از برای بعض انها وبه عاقبت بودن بعضها وازین قبیل رؤیاها زیاد است وزیاده براین ذکر کردن باعث تطویل میشود واینها نمونه بود برای فایدۀ دوازدهم انکه رؤیاء وسیله است بسوی رسیدن جمعی از مردمان عوام بخدمت حضرات ائمه ومعجزه دیدن ایشان از انحضرات وبصیرت یافتن انها بسبب ان رؤیاء است پس همچنانکه در عالم ظاهر اشخاص بسیار بخدمت انحضرات مشرف میشدند وایمان واسلام را قبول میکرد همچنین است در رؤیاء که اشخاص زیاد حضرات ائمه علیهم السلام را در خواب دیده اند وبصیرت پیدا کرده اند واقرار بفضایل ایشان نموده اند وازین قبیل رؤیاها بسیار است وحقیر چند رؤیاء از انها در این مختصر از جهت تبرك ونمونه نقل میکنم از انجمله در جلد نهم بحار از علی بن هرون نقل کرده گفت خلیفه راضی از بنی عباس بسیار مجادله میکرد با من در خطاء حضرت امیرالمؤمنین ع در انچه با معویه کرده بود ومن هرقدر حجت ودلیل اوردم که نسبت خطاء بانحضرت جایز نیست وهرچه کرده صحیح بوده است قبول نکرد ویك روز بنزد ما امد وگفت دیگر کسی نگوید که انحضرت

خطا کرده است در جنگ نمودن با معویه و ما از او جهت این را سؤال کردیم که اعتقاد توان
نبود چطور شد که از اعتقاد خود برگشته گفت شبی در خواب دیدم که من بصحرا رفتم بجهت
سیاحت پس یك مرد کوتاه قدی سر خود را بلند کرد و سر او مثل سر سگ بود پس از جهت آن
سؤال کردم پس در خواب بمن گفتند که این مرد نسبت خطا بحضرت امیرالمؤمنین میداد و از
آن جهة باین حال افتاده پس من فهمیدم که این بجهت عبرت یافتن من است و بصیرت
گرفتن امثال من پس من توبه کردم و از آن اعتقاد برگشتم وایضاً در کتاب حبل المتین از
مولا محمد سعید نقل کرده که مردی از اهل خلاف کارش دزدی بود و راه زنی تا آنکه جمعی
بزیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام آمدند پس آن مرد برخاست بطرف آنها رفت
تا آنکه آنها را لخت کند و چیزیکه دارند بگیرد پس زحمت بسیار کشید و بآنها نرسید و نیافت
پس خسته گردید و بخواب رفت و زوار از آن گذشتند و آن دزد در خواب دید که قیامت
برپا شد و او را بطرف جهنم کشیدند پس کسی آمد و فرمود که از او دست بردارید زیرا که در
بدن او غبار قدم زوار آنحضرت است پس از خواب برخاست و سلاح خود را شکست و توبه
کرد و متوجه کربلا گردید و وقتیکه بدر روضهٔ مقدسه رسید در مدح آنحضرت یکقصیدهٔ
انشاء کرد و بنا کرد بخواندن آن پس ناگاه از بالای در روضهٔ مبارکه یك خلعت بر دوش او
افتاد و از این جهت اسم او را خلیعی گذاشتند و یك شاعر دیگر نیز در کربلا بود معروف
بابن حماد خلیعی با او گفت من یك قصیدهٔ در مدح آنحضرت گفتم یك خلعت بمن دادند و توهم
روز میگوئی بتو خلعت نمیدهند پس من از تو افضل هستم پس با تفاخر هر یکی یك قصیدهٔ
انشاء کرده و آمدند بنجف اشرف و حضرت امیرالمؤمنین را حاکم قرار دادند و هر دو قصیده را
بضریح حضرت انداختند پس بیرون آوردند و دیدند که بر اول قصیدهٔ خلیعی با طلا
نوشته شده است أَحْسَنْتَ و بر قصیدهٔ ابن حماد با نقره نوشته شده أَحْسَنْتَ پس خلیعی فخر
کرد بر ابن حماد و او غمگین گردید و شب در خواب حضرت امیرالمؤمنین را دید و حضرت
باو فرمود غمگین مباش زیرا که خلیعی جدید الاسلام است و از این جهت با طلا قصیدهٔ
او را نوشتم و تو فردا با قصیدهٔ خود بیا و انشاء بکن تا آنکه بر تو جواب بگویم پس ابن حماد
بیدار شد و فردا عمل کرد بفرموده آنحضرت پس وقتیکه در قصیدهٔ رسید باینجائیکه میگوید
که عمر بن عبدود را کدام کس کشت پس ناگاه از ضریح جواب برآمد که من کشتم من کشتم
وایضاً در کتاب تحفة الازهار از شیخ فاضل عالم محمد بن فرحون نقل کرده که گفت من سادات
حسینی را در مدینه دشمن میداشتم از جهت سب کردن ایشان آن سه نفر را و تعصب
ایشان در دین شیعه و بغض آنها بر اهل سنت پس شبی حضرت رسول خدا را در خواب
دیدم در مسجد خودش که بمن فرمود ای محمد بن فرحون چرا اولاد مرا دشمن میداری عرض

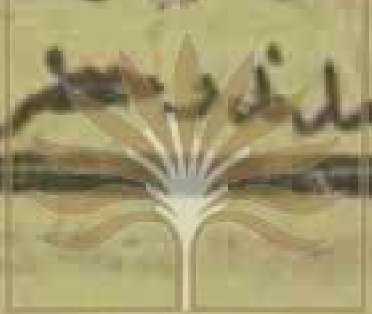
کردم حاشا یا رسول الله من ایشان را دشمن نمیدارم ولکن من مکروه میداشتم انچه را
که از انها میدیدم از بغض انها بر اهل سنت و سب انها اصحاب ترا فرمود بتوجه که داخل
بشوی در بین اولاد من و اصحاب من و بر فرض صدق قول تو که ایشان عاق اند بر من
باز هم اولاد عاق بر پدرش بر میگردد عرض کردم یا رسول الله توبه کردم عفو فرمائید پس از
خواب بیدار شدم با فزع و اضطراب پس در نزد قبر پیغمبر توبه کردم که بعد از این هر قدر اصحاب را
سب بکنند و اهل سنت را دشمن دارند و در دین شیعه تعصب نمایند متعرض ایشان
نباشم و در احترام ایشان بکوشم وایضاً در حبل المتین از مولا محمد تقی و از جمع کثیری از
ثقات نقل کرده جمیعاً از مرد ثقه از اهل بغداد که گفت من در اکثر اوقات بدهات بغداد
میرفتم و با اهل ان دهات معامله میکردم و روزی بیرون شدم بسمت دهات یک
سواری بمن ملحق گردید که دهنش را بسته بود و با من رفیق شد در راه و از من سؤال کرد
که شیعه یا نه گفتم من حنفی مذهبم و از مسلمین میباشم و شیعه نیستم گفت از من نترس و بعد
شروع کرد بلعن و سب ان سه نفر گفتم تو از مسلمین و اهل این بلاد هستی و چرا آنها را دشنام
میدهی گفتم چرا با انها دشنام ندهم دهن مرا ملاحظه بکن و دهنش را باز کرد دیدم لبهایش
همه ریخته و یک صورت زشت و مهیب دارد گفتم سبب این بدصورتی و بدحالی تو چیست
گفت دوستی انها و بعد از این شروع بقصه خود نمود و گفت یک برادر داشتم و او بموصل رفت
و شیعه شد و بعد از پنج سال امد و من بر او غضب داشتم از این جهت و باز دیدم که او
چیزی ندارد و ماه رمضان امد او را مهمان کردم در تمام ماه و اتفاق افتاد سائلی بر
در خانه من امد و در محبت حضرت امیرالمؤمنین ع چیزی خواست برادرم فوراً براو چیزی داد
پس مشتی بر دهن او زدم و او را گفتم که چرا در وقتیکه سائل اسم ان سه نفر را یاد میکند
اعراض میکنی و او را از خانه بیرون کردم و در همان شب در خواب دیدم که قیامت برپا
شده و از شدت عطش زبانم بر سینه ام افتاده والعطش گویان حیران مانده ام پس دیدم
پس دیدم یک جماعت نورانی را که از حال من پرسیدند گفتم از عطش طاقت ندارم گفتند برو
بنزد حضرت امیرالمؤمنین ع که در کنار حوض مردمان را سیراب میکند پس بخدمت انحضرت
رفتم دیدم که در دست انحضرت جامی است و قریب بهشت هزار کس در اطراف او میباشند
وانها را سیراب میکند عرض کردم که مرا سیراب بنما ای مولای من پس از من اعراض کرد
عرض کردم ای مولای من من از محبان توام فرمود تو محب من نیستی و این اب از برای غیر
محبان من حرام است تو برو بنزد اولی که ترا سیراب کند پس مکان او را بمن نشان داد
ومن از شدت عطش دویدم بسوی او پس او را در میان اتش شعله ور دیدم پس از او آب
طلبیدم پس بمن بسیار فحش و دشنام و ناسزا گفت و گفت ای احمق مرا در اتش می بینی و باز

از من آب میخواهی اینجا جای آب است ای ملعون پس برگشتم و قصه را با آنحضرت
عرض کردم فرمود برو بنزد دومی و مکان او را بمن نشان داد پس بنزد او رفتم و او را
بدتر از اولی دیدم و از او نیز آب خواستم و او نیز بر من فحش و دشنام و ناسزای بسیار
گفت پس دو مرتبه بخدمت آنحضرت آمدم و حکایت را گفتم فرمود برو بنزد سیمی و مکان
او را نیز نشان داد و رفتم بنزد او و او را مثل آن دو نفر دیدم و بخدمت آنحضرت آمدم
و عرض کردم آنها مرا سیراب نکردند مرا سیراب بفرمائید از شدت عطش مردم فرمود من
ترا سیراب نمیکنم اگر میتوانی خودت ازین حوض آب بخور و من خواستم که آب بردارم حوض
بلند گردید و دستم بآن نرسید عرض کردم ای مولای من دستم نرسید فرمود این آب بر تو
حرام است برو بنزد دومی و از قول من باو بگو که ترا سیراب بکند پس رفتم بنزد او گفت چرا
بنزد من آمدی ندیدی که من در چه حالت هستم گفتم امیرالمؤمنین میفرمود که تو مرا سیراب
بکنی گفت چشم خود را برهم بگذار و دهن خود را باز بکن تا ترا سیراب بکنم پس من اینطور کردم
پس یک مشت آتش بدهن من ریخت پس لبهایم سوخت و مرا بسیار فحش و دشنام داد
پس با هول و لرزه از خواب بیدار شدم و دیدم که لبهایم تماماً سوخته پس برخاستم و
بخانه برادرم رفتم وقتیکه مرا باینحال دید گفت ترا چه شده و من قصه را برای او حکایت
کردم و او بحال من گریه کرد و من در دست او ایمان آوردم و ایضاً در آن کتاب نقل کرده
که در سال یکهزار و صد و سی ام اسد بلی از افاغنه مسلط شد بر هرات و اطراف و
نواحی آن و عزم کرد بگرفتن مشهد مقدس و آمد سی و پنج روز آن را محاصره نمود پس
مردی از آنها در خواب حضرت رضا علیه السلام را دید و حضرت باو فرمود که برو
بآن ملعون بگو که لشکر خود را بردار و از اینجا برو اگر نروی جمیع لشکر تو معذب خواهد
گشت و علامت عذاب آنها آنست که صورت و دست اکثر آنها ورم خواهد کرد و بعد
از بیدار شدن بنزد او رفت و این خواب را باو گفت و او اعتنا نکرد و در اواخر چنانکه
آنحضرت فرموده بود ظاهر گردید و از آنها یکی را گرفتند گفت که آن ملعون عزم کرده
که فردا برود زیرا که او در خواب دیده که او خواست از نردبان بر بالای دیوار قلعه برود
پس حضرت رضا نردبان را برداشت و بر سر او زد و مغز سر او و لشکرش بیرون ریخت و در
شب دیگر دید که یک اژدهائی بر آنها حمله کرد و خواست که همه آنها را بلع بکند پس از خواب
بیدار شد در حالتیکه دید ترس بر همه لشکر او غالب گردیده و همان مرض بر آنها وارد
شده و جمع کثیری از آنها هلاک شدند و همه بعد از آن گریختند و در کتاب ثاقب المناقب
نقل کرده از واقدی که گفت هرون الرشید مجلسی فراهم کرده بود برای علماء که بآن مجلس میآمدند
و از علوم گفتگو میکردند روزی من در شغلی بودم از جهت آن تأخیر کرده بودم پس رفتم دیدم



شافعی در جنب هرون و محمد بن اسحق و محمد بن ابی یوسف در مقابل او جا گرفتند و مجلس با اهل خود پر
شده و هفتاد نفر از علماء در آن مجلس بود هرون بمن گفت تاخیر کردی گفتم شغلی مانع شده
بود والا تقصیر نکردم پس در مقابل روبروی خود مرا جا داد و از هر طرف علم گفتگوی کردند بعد از آن
هرون بشافعی گفت ای پسر عم چه قدر حدیث در فضایل حضرت امیر المؤمنین روایت میکنی شافعی
گفت چهار صد حدیث و بلکه زیادتر گفت مترس گفت پانصد و زیادتر و بعد از آن بمحمد بن اسحق
گفت تو چه قدر حدیث در فضایل آنحضرت روایت میکنی ای کوفی گفت هزار حدیث و زیادتر و
بعد بمحمد بن ابی یوسف گفت تو چه قدر روایت میکنی ای کوفی خبر بده و نترس گفت اگر ترس نباشد
هزار روایت مانند فضایل آنحضرت زیادتر از آن میشود که بحساب آید هرون گفت از که میترسی
گفت از تو و از عمال و اطراف تو هرون گفت تو در امان هستی گفتگو بکن و خبر بده که چند حدیث در
فضایل آنحضرت روایت میکنی گفت پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل
واقدی گفت هرون رو بمن کرد که تو چه میگوی گفتم من نیز پانزده هزار حدیث مسند و پانزده
هزار مرسل روایت میکنم پس هرون گفت که یک فضیلت من بچشم خودم دیدم و بگوش خود شنیدم
که از اجل و بزرگ است از جمیع آنچه شما ها روایت میکنید پس ما ها گفتیم بما خبر بده از آنچه دیدی
گفت یوسف بن حجاج را واله کردم بر دمشق و بر او وصیت بر عدل نمودم پس بر او خبر دادند که
یک خطیب است که هر روز حضرت امیر المؤمنین را سب میکند پس او را حاضر کرد و از او
پرسید خطیب اقرار کرد و گفت من با آنحضرت عداوت دارم و در این کار دائم خواهم بود تا آخر پس
عامل من یوسف بن حجاج او را مغلول و حبس کرد و این خبر را بمن نوشت و من در جواب نوشتم
که او را بنزد من بفرست پس بنزد من بفرستاد وقتیکه حاضر کردید باو گفتم تو علی علیه
السلام را سب میکنی گفت بلی وای بر تو آنحضرت هر که را کشت بامر پیغمبر و خداوند بود و
انها کشت دیگر چرا او را سب میکنی گفت مادامیکه هستم خواهم کرد پس امر کردم بر او صد تازیانه
زدند و بسیار استغاثه و فریاد کرد و بر خود بول نمود و توبه نکرد و امر کردم او را در این خانه
که در ایوان است حبس کردند و درش را قفل نمودند و در کشتن او فکر میکردم که چگونه
و بچه نحو او را بکشم و بکدام عذاب او را بدرک واصل بکنم تا آنکه شب شد و در این فکر
خوابیدم و در خواب دیدم که در آسمان باز شد و حضرت رسول خدا ص و امیر المؤمنین ع
نازل شدند و در بر حضرت پیغمبر پنج حله و در بر آنحضرت سه حله و حضرت امام حسن ع نیز
با سه حله و حضرت امام حسین ع با دو حله و جبرئیل با یک حله در صورت خوبی و در لباس
خوشی نازل گردیدند و در دست جبرئیل یک کاسه آبی است بسیار صاف و پاکیزه پس حضرت
رسول خدا فرمود که این کاسه را بمن بیاور پس داد و آنحضرت فرمود ای شیعیان محمد و او
او بیایید و از این آب بخورید پس دیدم که چهل نفر از اطراف و اکناف من آمدند در حضرت

آنها را



انها را سیراب کرد و بعد از ان فرمود ان مرد مشتی را اوردند پس حضرت امیر المومنین ع از گریبان ان خطیب گرفت و گفت یا رسول الله این بر من ظلم میکند و مرا سب مینماید پس ان حضرت از دست او گرفت و فرمود تو علی را سب میکنی گفت بلی انحضرت عرض کرد که خداوندا این را مسخ بکن و از او انتقام بکش پس من دیدم که او سگ شد و امر فرمود که او را بان خانه بردند چنانکه اول در ان بود و بعد از ان حضرت رسول خدا و امیر المومنین و حضرت امام حسن و امام حسین و جبرئیل علیهم السلام بر آسمان بالا رفتند پس من با فزع و اضطراب از خواب بیدار شدم و امر کردم بر غلامان که او را بیاورید پس رفتند و دیدند که او سگ شده و باو گفتم چطور دیدی عقوبت خداوند را در حق خودت پس با سرش اشاره و اعتذار نمود و امر کردم دو مرتبه او را بحبس بردند پس میخواهید بدانید و ببینید او را او در انخانه است پس هرون امر کرد بر بیرون شدن ان پس او را بیرون کردند و غلام هرون از گوش ان گرفته بود و گوشهای ان مثل گوش انسان بود و تمامی بدن ان جسد سگ بود پس ایستاد در مقابل اهل مجلس که زبانش را بیرون میکرد و لبهایش را حرکت [illegible] مثل اعتذار کننده پس شافعی بهرون گفت این مسخ شده از عذاب نازل شدن بر آن خاطر جمع نیستیم پس امر کردند که آن را بر خانه بردند بعد از زمان اندک ناگاه یک صدائی و صیحه بلند شد دیدیم یک صاعقه امد و ان را سوخت و ان سگ را خاکستر کرد و خداوند روح ان را بدوزخ فرستاد و اصمعی گفت بهرون گفتم این هم معجزه بود و هم موعظه و تو ذریه این مرد را ملاحظه کن و با اولاد امیر المومنین اذیت مکن گفت دیگر با ایشان کار ندارم

وایضا در مجار از مناقب ابن شهر اشوب نقل کرده که در مدینه یک مرد ناصبی بود و بعد از مدتی ایمان اورد و توبه کرد و شیعه شد و از سبب شیعه شدن او پرسیدند گفت شبی در خواب حضرت امیر المومنین را دیدم بمن فرمود اگر تو در جنگ صفین میبودی با کدام یکی از ان دو لشکر جنگ میکردی پس من سرم را بزیر افکندم و بنای فکر گذاشتم فرمود ای خسیس چرا این قدر فکر میکنی و این مسئله محتاج باین فکر دراز نیست فرمود بزنید بر پشت او پس از پشتم یک مشتی زدند که پشت من درد گرفت و با هول و لرزه از خواب بیدار شدم و دیدم که پشتم درد میکند و در پشت من ورم حاصل گردید پس من از انچه در ان بودم برگشتم و توبه کردم

وایضا سید بن طاوس در کتاب فرحة الغری نقل کرده که مردی خوش لباس و خوش صورتی بنزد خادم روضه مبارکه حضرت امیر المومنین امد و دو دینار طلا باو داد و گفت شب مرا در میان حرم مطهر انحضرت بگذار تا انکه از انحضرت حاجتی بخواهم و ان خادم که جد حسن بن طحال بود قبول کرد و او را در حرم گذارد و در را بست پس همان شب در خواب حضرت امیر المومنین را دید و حضرت باو فرمود که برخیز و ان مرد را از نزد من بیرون کن زیرا که او نصرانی است پس از خواب با اضطراب برخاست و ریسمانی برداشت و در را باز کرد

آن را



وان را بکردن ان مرد کذاشت و باو گفت بیرون شو ای خبیث تو مرا بدو دینار فریب دادی و تو
نصرانی هستی ان مرد گفت من نصرانی نیستم خادم گفت بلی تو نصرانی هستی و حضرت امیر المؤمنین
در خواب بمن فرمود که ترا بیرون بکنم زیراکه تو نصرانی میباشی پس ان مرد گفت دست خود را
بمن بده که مسلمان شدم اَشْهَدُ اَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللّٰهِ وَ اَنَّ عَلِيّاً وَلِيُّ اللّٰهِ
امیر المؤمنین صلوات الله علیه و گفت سوگند بخداوند که کسی مرا تا بحال از اهل عراق نمی
شناخت و بلکه کسی ندانسته بود که من از شام بیرون امده ام از اقوام من هم پس ان مرد مسلمان
شد و اسلام او خوب کردید و ایضاً در کتاب نور العیون فرموده که من در سال هزار و صد و
هفتاد و سه بحج میرفتم و در بین مکه و مدینه شنیدم که جماعتی از اهل شُشتر بحج میرفتند
و گفتند که دو نفر از ایشان با یک مرد مخالفی مصاحب شدند و در حق بودن مذهب شیعه با
او گفتگو کردند و ان مرد مخالف قبول نکرده و در تعصب عنادش مانده تا انکه وارد مدینه
شدند پس ان مرد وقتیکه قبر ان دو نفر را در نزد قبر حضرت رسول خدا دید ایمان او بر حق
بودن و خلیفه شدن ایشان زیاد شده و گفته اگر اینها خلیفه نبودند پس چرا با پیغمبر بیکجا مدفون
شده اند پس ان دو مرد شُشتری از هدایت او مأیوس شدند پس نقل کردند که فردا صبح [illegible]
ان مرد مخالف امد و گفت که دین شیعه را بمن یاد بدهید و اداب مذهب اثنی عشریه را
تعلیم من بکنید پس ان دو نفر اعتنا نکردند و او اصرار کرد و از سبب ان سؤال نمودند پس
او گفت شب گذشته در خواب دیدم که وارد شدم بروضه مطهره حضرت رسول خدا بجهة
زیارت پس دیدم که شباک مبارک انحضرت را که در بالای قبر مطهر است برداشته اند و
خادمان و حاجبان زیاد در اطراف قبر انحضرت ایستادند و در دست هر یکی یک چوب دستی
است و مردمان بزیارت فوج فوج وارد میشوند و ان خادمان با ان چوب دستیها بعضی
از مردمان را منع میکنند پس من نیز داخل شدم برای زیارت انحضرت مرا نیز تعرض و منع کردند
و از سبب ان سؤال نمودم گفتند حضرت رسول خدا امر کرده شباک را برداشته اند تا
انکه شیعیان امیر مؤمنان انحضرت را ببینند و اسطه زیارت بکنند و خود هم در انجا
نشسته و این شیعیان بزیارت او مشرف میشوند و از برای غیر شیعه رخصت نفرموده اند
پس از ان خواب با اضطراب شدید برخواستم و یقین کردم بحقانیت مذهب شیعه پس ان
مرد شیعه شد و حج را بطریق دین شیعه بجا اورد و از این قبیل رؤیاها بسیار اتفاق افتاده
و اشخاص زیاد در خواب هر یکی از حضرات ائمه علیهم السلام را دیده اند و از انحضرت بر
معجزه واقف شده اند و بر مطالب خود رسیده اند و بسبب همان رؤیا مطلع بر چیزهای
غیبی گردیده اند و از جهت ان دفع بلیات و دفع کربات از ایشان شده و چه کسانی بسیار
در خواب بسبب دیدن ائمه بمذهب حق داخل گشته و از دین باطل خود باز گردیده

وچه مردمان زیاد یقین وجدانی وایمان فطری بر قیامت ومعاد وحشر ونشر عباد حاصل
کرده وچه بسا اشخاصی علم قطعی بعالم برزخ وجنت دنیا ودوزخ ان ومعذب ومتنعم بودن
ارواح در ان عالم از جهت رؤیاء نموده وچه بسیار کسانی بر جزای اعمال وزشت وخوب
بودن بعضی افعال علم وجدانی تحصیل کرده از خوابی که خودش دیده ویا از موثقین شنیده
ویا رسیده که علم بنبوت بعضی انبیاء وخلافت بعضی اوصیاء از طریق رؤیاء گردیده چنانکه
در ذیل فواید دوازده گانه که از برای رؤیاء نقل کردم واضح شد ونمونه از هر یکی بیان گردیده و
تفصیل هر یکی از اینها را محقق نوری اعلی الله مقامه در دار السلام ذکر کرده پس اصول خمسه
یعنی اثبات واجب الوجود تعالی شانه وعدل او ونبوت انبیاء وامامت حضرات ائمه ومعاد
وبرگشتن عباد در روز قیامت باین رؤیاها بطریق وجدانی وعلم یقینی معلوم میشود از برای
کسانیکه بصیرت داشته باشند وتعصب وعناد را از خودشان دور نموده باشند پس این
رؤیاها دلیل قاطع است بر صدق آنچه در قرآن مبین وارد گشته وبر راستی آن احادیث که
در خصوص هر یکی از معارف دینیه از ائمه طاهرین وارد شده است واز این جهة در اخبار متواتره
وارد گردیده است که رؤیای صادقه یک جزء است از اجزاء نبوت چنانکه علماء عامه وخاصه
این اخبار را در کتب معتبره خودشان نقل کرده اند وبر مضمون آنها اعتقاد نموده اند و
فحول علماء طرفین آنها را قبول کرده اند از انجمله سیوطی در جامع صغیر خود از ابن ماجه
از ابن سعید از حضرت رسول خدا روایت نموده که فرمود رؤیاء مسلم صالح یک جزء است
از هفتاد جزء نبوت ونیز در آن کتاب از طبرانی از عباس بن عبد المطلب از آنحضرت روایت
کرده که فرمود رؤیاء مسلم صالح از خداوند بشارت است براو وآن رؤیا یک جزء است از
پنجاه جزء نبوت ونیز روایت کرده از صحیح بخاری ومسلم واز مسند احمد از انس بن مالک
وایضا از انها واز ابی داود وترمذی واز ابن صامت وایضا از انها واز ابن ماجه از ابی
هریره جمیعا از آنحضرت که فرمود رؤیاء مؤمن یک جزء است از چهل وشش جزء نبوت
ونیز روایت کرده از ترمذی از ابی رزین از آنحضرت که رؤیاء مؤمن یک جزء است از چهل
جزء نبوت ودر مجمع الزواید حافظ مصری از ابن عباس از آنحضرت روایت کرده که
رؤیاء صالحه یک جزء است از هفتاد جزء نبوت واین را نیز احمد وابو یعلی وبزاز وطبرانی
روایت کرده اند ونیز در آن کتاب از ابی هریره از آنحضرت روایت کرده که هر کس مرا در
خواب دیده باشد هر آینه او مرا دیده زیرا که شیطان در صورت من دیده نمیشود بدرستیکه
رؤیای عبد مؤمن که صادقه صالحه باشد یک جزء است از هفتاد جزء نبوت ونیز از انس
بن مالک واز عبد بن مسعود مثل این حدیث را روایت کرده از آنحضرت واما احادیث
که در کتب شیعه روایت کرده اند از انجمله در کافی از حضرت صادق ع روایت کرده که فرمود

رأی مؤمن و رؤیاء او در آخر الزمان هر یکی یک جزء است از هفتاد جزء نبوّت و نیز در کتاب
مؤمن از آنحضرت روایت کرده که رأی مؤمن و رؤیاء او هر یکی یک جزء است از هفتاد جزء نبوّت
و بعضی از مؤمنان سه جزء بر او عطا گردیده میشود و در کتاب اختصاص نیز از آنحضرت روایت
کرده که رؤیاء صادقه یک جزء است از هفتاد جزء نبوّت و نیز در جامع الاخبار از آنحضرت روایت
کرده که رؤیاء مؤمن صحیحه است زیرا که نفس او پاک است و یقین او صحیح است پس نفس او خارج
میشود و ملاقات میکند با ملائکه و آن رؤیاء او وحی است از خداوند عزیز جبّار و بعد از
جدّش روایت کرده که فرمود بدرستیکه رؤیاء صادقه یک جزء است از هفتاد جزء نبوّت
و نیز در کتاب غایات روایت کرده از حضرت رسول خدا که اخیار شما اولی النّهی هستند عرض
کردند یا رسول الله اولی النّهی کدامند فرمود صاحبان رؤیاء صادقه است و در کتاب عیون
و مجالس از حضرت رضا از آن حضرت روایت کرده که بدرستیکه رؤیاء صادقه یک جزء است
از هفتاد جزء نبوّت الی غیر ذلک از اخبار که در فضیلت رؤیاء وارد شده و بعضی از آنها در
فایده های سابقه ذکر شد واما بیان معنی اجزاء این احادیث و شرح الفاظ و ذکر مراد از
آنها پس بعون الله میگوئیم که در میان این اخبار منافات ندارد از جهت شامل بودن
بعضی از آنها بر هفتاد جزء و بعضی بر پنجاه جزء و بعضی بر چهل و شش جزء و بعضی بر چهل جزء
چنانکه همه اینها در احادیث مزبوره ذکر شد بعلت اینکه اوّلاً رؤیاها مختلف است در زود
تأثیر کردن و تأخیر نمودن و ثانیاً اشخاص مختلف است در نقصان و کمال و در مراتب تأثیر
در او و در درجات فهم و دانستن و ثالثاً اوقات رؤیاء مختلف است از روز بودن و شب
شدن و در چه وقت شب بودن پس باختلاف این مراتب جزء بودن رؤیاء از نبوّت مختلف
خواهد شد و در بعضی اشخاص در بعضی اوقات یک جزء از هفتاد جزء خواهد شد و در بعضی
دیگر از پنجاه جزء و یا چهل و شش جزء و یا چهل جزء خواهد گشت و همه این اخبار صحیح است و
احتیاج در دفع منافات بطرح اخبار نیست واما بیان معنی حدیث کافی و کتاب مؤمن که
در هر دو لفظ رأی و رؤیاء دارد و چنانکه رؤیاء را یک جزء از هفتاد جزء نبوّت قرار داده همچنین
رأی را جزء نبوّت قرار داده است و بلکه در حدیث کافی این را مقیّد کرده باخر الزمان و گویا
مراد جزء بودن رأی است از اجزاء نبوّت در آخر الزمان نه آنکه رؤیاء مقیّد باشد باخر
الزمان زیرا که رؤیاء در امم سابقه بوده چنانکه بیان آن در فایده ها واضح گردید واما
علت اختصاص رأی باخر الزمان پس شاید این باشد چونکه خداوند در این زمان
حجت خود را از مردم غایب میکند از جهت مصالح کثیره چنانکه جمله از آنها را در
کتاب تحفة المهدیّه ذکر کرده ام پس در عوض آن بر اهل آخر الزمان رأی عطا فرموده
که بآن رأی قوی استنباط احکام شرعیه را از اخبار حضرات ائمه و از قرآن بکنند

ومحتاج باصول مخالفين وقياسات وقواعد مبطلين نباشند وباجتهاد ظنی وعمل بظن
نكنند چنانكه عادت مخالفان برآن جاری شده است پس همچنانكه حضرت پيغمبر در ميان
امت خود كتاب الله وعترت خود را بنص متواتر حديث ثقلين گذاشته وحضرات ائمه نيز
بعد از غيبت خودشان احاديث خود را گذاشته اند چنانكه در احاديث متواتره بيان فرموده اند
وحقير نيز تفصيل اين را در كتاب مسائل النجفيه ذكر كرده ام پس همچنين خداوند عالم از برای
جمعی از علماء اهل آخر الزمان رای قوی واستنباط مسائل شرعيه را از آنها عنايت ولطف
فرموده است واين رای يك جزء است از اجزاء نبوت كه خطا در آن كمتر است اگر كسی از اهل اين
باشد ومسائل دينيه را از كتاب الله واحاديث آل رسول الله اخذ بكند واعتناء باصول
مخالفين نكند واستنباط واستخراج احكام را منحصر با دله وارده از ائمه بداند وبدقت
وزحمت ملاحظه آنها را نمايد واكتفاء بظن ننمايد وخود را بمجرد حصول ظن فارغ نداند
وَاِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا را از قرآن بخواند وبفهمد كه ظن بكار نميخورد مرد كامل
است وتفصيل اين مطلب در خاتمه وسايل وساير كتب معتبره است ودر اينجا مقام بيان
آن نيست وفی الجمله در مسائل النجفيه از اين مسئله كشف شك وريب نموده ام ومراد در
اينجا اشاره است از جهت شرح حديث كافی وغير آن شرح اين هجران اين خونين جگر اين زمان
بگذار تا وقت ديگر سر من از ناله من دور نيست ليك چشم گوش را آن نور نيست واما
واما يك جزء بودن رؤياء مثل رای از هفتاد جزء نبوت چنانكه صريح اين اخبار است پس
جهت آن آنست كه كامل شدن نبوت انبياء با اختلاف مراتب ايشان بامور چند است كه
مختص برايشان است وبا آن امور آن بزرگواران امتياز يافته اند از ساير مردمان وهرچند بلكه
همه آنها در جميع ايشان نباشد وآن امور تا بهفتاد ميرسد اگر آن پيغمبر در مراتب كمال نبوت
بوده باشد ودر بعضی كمتر از هفتاد موجود ميشود وتاييد اين را ميكند آنچه ذكر شد در
بعض اخبار از پنجاه جزء وچهل وشش جزء وچهل جزء واحتمال ميرود كه هفتاد جزء كه در اخبار
معتبره موجود است در جميع انبياء بوده باشد واين هفتاد جزء از امتيازات اقل مراتب نبوت
باشد هرچند بلكه اعلی مراتب آن معلوم نباشد وبيان نشده باشد والله اعلم واما آن
هفتاد جزء پس بعضی از آنها راجع است بكمالات نفسانيه انبياء مثل محبت تامه ايشان
بخداوند وصبر كامل وجميل ويقين واطمينان قلبی وصدق وزهد حقيقی كه برانگيخته ميشود
از بغض تام بر تمام دنيا وبلكه بر جميع ماسوی الله وبعضی از آنها راجع است باعضاء عنصريه
ايشان مثل نبودن سايه از ايشان وبخواب نرفتن قلب ايشان ونافذ بودن شعاع چشم از
اجسام كثيفه ومانع نبودن دوری وحجاب از ديدن وشنيدن صوتهای مخفی را و
ناله های برزخی را ودرك كردن ايشان بدنهای مثاليه را واجسام ملائكه را وكلام



انها را

انها را ودانستن انبیاء زبان حیوانات ونباتات وبلکه جمادات را وامثال اینها که بسیار
است وبعضی از انها راجع است بر فضایل خارجه از ابدان شریفهٔ ایشان مثل طهارت جمیع
آباء از لوث شرك وکفر ومادرها از دنس سفاح وزنا ومثل منزّه بودن ایشان از خلاف
آداب کمالیّه واخلاق انسانیّه وبعضی از انها راجع است بانحصار راه علوم ایشان بطرق
ربّانیّه وتعلّم از علم لدنّی واسرار غیبی از غیر استماع از بشر وبلکه بدون شنیدن از غیر
خداوند بگوش قلبی ومثل نکتٌ در قلب والهام ودر ائمّه ما براینها زیاد شده عمود نور
وجفر احمر وجفر ابیض وجامعه ومصحف حضرت فاطمهؑ وعلوم لیلة القدر وعلوم هفته
وعلوم یوم ولیله وبلکه علوم هر ساعت ودقیقه وغیر از اینها که تفصیل انها را بغیر خداوند
وخود شان کسی نمیدانند وانچه در اینجا مثال ذکر شد تفصیل ان در جلد سابع بحار است
پس رؤیاء ایشان یکی از اسباب امتیازات ایشان است ورؤیاء غیر ایشان اگر صادق
باشد یك جزء است از این هفتاد جزء نبوّت وهمچنین رأی قویّ واستنباط یقینی و
فهم علمی مثل رؤیاء یك جزء از اجزاء هفتاد جزء نبوّت است پس همچنانکه رأی ورؤیاء در
سایر مردمان وجود دارد وهکذا در ائمّه بوجه اکمل واتمّ وجود دارد ورأی ورؤیاء ایشان
همیشه صادق است واز سایر مردم رؤیاء غالباً کاذب است واما رأی پس شرایط ان را
سابقاً بیان کردم ومحقّق بحرانی در درّة النّجفیّه فرموده بعد از ذکر بعض جهات علوم انبیاء
وائمّه را چنانکه حقیر ذکر کرد پس میشود مجموع طریق ایشان هفتاد ولازم نیست که بیان
شود این اجزاء نبوّت برای ما ها بروجه کمال زیرا که لازم نمیشود بر علماء اینکه بدانند
کلّ شیئ را بطریق اجمال وتفصیل وخداوند قرار داده برای علماء یك حدّ برا درین که در
نزد ان میایستند پس بعض چیزها هیچ بر علماء معلوم نمیشود اصلا وبعضی از انها اجمالاً
معلوم میشود نه تفصیلاً واینکه رؤیاء یك جزء است از هفتاد جزء نبوّت از این قبیل است
که اجمالاً معلوم است نه تفصیلاً وبعضی از اشیاء هم اجمالاً وهم تفصیلاً معلوم میشود خصوصا
در دانستن انچه طریق فهم ان شنیدن است وصاحب شرع علیه السّلام نیز آن را بیان
کرده در احادیث مثل احکام شرعیّه وبعضی از علماء فرموده که خصال نبوّت هفتاد تا
است وهر چند یکه ما ها انها را تفصیلاً نمیدانیم واز جملهٔ ان خصال است رؤیاء ورؤیاء
صادق از مومن یك خصال است ازین خصال هفتاد که در انبیاء است تمام شد کلام
او اعلی الله مقامه واین بیان نزدیك است بآنچه سابقاً بیان شد وفواید رؤیاء بسیار
است ودر اینجا اکتفاء کردم بر ذکر دوازده فایده از انها پس بعون الله شروع میکنیم بذکر
اصل مقصود از بیان چهل رؤیاء که متعلّق است بدیدن حضرت حجّة عصر عجّل الله
فرجه رؤیای اوّل انکه محقّق نوری اعلی الله مقامه در کتاب نجم الثّاقب نقل کرده است

از شیخ فاضل حسن بن محمد بن حسن قمی معاصر صدوق در تاریخ قم از کتاب مونس الحزین در معرفت
حق و یقین از مصنفات شیخ ابی جعفر محمد بن بابویه قمی با این عبارت باب بنای مسجد جمکران از
قول حضرت امام محمد بن حسن مهدی علیه صلوات الله الرحمن سبب بنای مسجد مقدس جمکران
و عمارت آن بقول امام علیه السلام این بود است که شیخ عفیف صالح حسن بن مثله جمکرانی
رحمه الله میگوید که من شب سه شنبه هفدهم ماه مبارک رمضان در سرای خود خفته بودم
که ناگاه جماعتی از مردم بدر سرای من آمدند نصفی از شب گذشته مرا بیدار کردند گفتند برخیز و
طلب امام محمد مهدی صاحب الزمان صلوات الله علیه را اجابت کن که ترا میخواهد گفتم بگذارید
تا پیراهن بپوشم آواز آمد که آن پیراهن از تو نیست دست فراکردم و سراویل خود را برگرفتم آواز
آمد که آن سراویل که برگرفتی از تو نیست سراویل خود را بردار آن را دور انداختم و سراویل خود را
پوشیدم و کلید در را طلب کردم آواز آمد که در باز است و چون بدر سرای آمدم جماعتی بزرگان را
دیدم سلام کردم جواب دادند و مرحبا گفتند و مرا آوردند تا بآنجائیکه الآن مسجد است چون
نظر کردم تختی دیدم و بر آن تخت فرشی و بالشهای نکو گسترده دیدم و جوان سی ساله بر آن تخت تکیه
بر چار بالش کرده و پیری پیش او نشسته دیدم و کتابی در دست آن پیر بود و بر آن جوان میخواند
و افزون از شصت مرد بر این زمین در گرد او نماز میکنند و آن پیر حضرت خضر بود پس آن
پیر مرا نشاند و حضرت امام علیه السلام مرا باسم خودم خواند و فرمود برو و حسن بن مسلم را
بگو که تو چند سال است که عمارت این زمین میکنی و میکاری و ما خراب میکنیم و پنج سال
است که زراعت میکنی و امسال دیگر باره باز سر گرفتی و عمارتش میکنی رخصت نیست که
تو در این زمین دیگر باره زراعت کنی باید هر انتفاع که از این زمین برگرفته رد کنی تا بدین
موضع مسجد بنا کنند و بگو این حسن مسلم را که این زمین شریفی است و حقتعالی این زمین را
از زمینهای دیگر برگزیده است و شریف کرده است و تو باز زمین خود گرفتی و دو پسر جوان خداوند
از تو باز ستد و تو تنبیه نشدی و اگر نه چنین کنی از او وی بتو رسد آنچه تو آگاه نباشی گفتم ای
مولای من مرا درین نشانی باید که جماعت سخن بی نشان و حجت نشنوند و قول مرا مصدق
ندارند حضرت فرمود علامت را ما در آنجا میکنیم تا تصدیق قول تو باشد و تو برو و رسالت
ما را بگذار و بنزد سید ابو الحسن برو و بگو تا برخیزد و بیاید و آن مرد را حاضر کند و انتفاع
چند ساله که گرفته است از او طلب کند و بستاند و بدیگران دهد تا بنای مسجد بنهند
و باقی وجوه را از رهق که ملک ماست بیارد و مسجد را تمام کند و یک نیمه رهق را وقف
کردیم بر این مسجد که هر ساله وجوه آن را بیاورند و صرف عمارت مسجد بکنند و مردم را
بگو تا رغبت بکنند بدین موضع و عزیز دارند و چهار رکعت نماز اینجا بگذارند دو رکعت
تحیت مسجد در هر رکعت یکبار الحمد و هفت مرتبه قل هو الله و تسبیح رکوع و سجود هفت بار

بگویند و دو رکعت نماز امام صاحب الزّمان علیه السّلام بگذارند بر این نحو چون فاتحه خوانند
و بایّاك نعبد و ایّاك نستعین رسد صد مرتبه بگوید و بعد از ان فاتحه را تا آخر بخوانند و در
رکعت دوّم نیز بر همین طریق بگذارد و تسبیح در رکوع و سجود هفت بار بگوید و چون نماز را تمام
کرده باشد لا اله الّا الله بگویند و تسبیح فاطمهٔ زهرا علیها السّلام را بگویند و چون از تسبیح فارغ
شوند سر بسجده نهند و صد بار صلوات بر پیغمبر و آل او بفرستند و این نقل از لفظ مبارك آن
حضرت است فَمَنْ صَلّیهُمَا فَكَاَنَّمَا صَلّیٰ فِي الْبَیْتِ الْعَتِیقِ یعنی هر که این دو رکعت را بگذارد
همچنین باشد که دو رکعت در کعبه گذارده من چون این سخن را شنیدم عرض کردم گویا این موضع
است و این مسجد صاحب الزّمان است و اشاره بآنحضرت نمودم که در چهار بالش نشسته بودند
پس من برگشتم چون پارهٔ راه آمدم مرا باز خواندند و فرمودند که بزی در گلّهٔ جعفر کاشی چوپان
است باید آن را بخری بهر قیمت که باشد و آن را باین موضع بیاوری و بکشی در فردا شب و روز
هجدهم ماه مبارك گوشت آن بز را بر بیماران و کسیکه علّت دارد انفاق بکنی که خداوند همه را
شفا دهد و آن بز ابلق و موهای بسیار دارد و هفت علامت دارد سه بر جانب و چهار بر جانب
دیگرش سیاه و سفید مثل درهم و فرمود هفت روز دیگر ما و هفتاد روز ما اینجائیم اگر بر هفت روز
حمل کنی دلیل بود بر شب قدر که بیست و سیّم است و اگر بر هفتاد روز حمل کنی شب بیست و پنجم
ذی القعده بود و آن روز بزرگوار است پس من بیامدم بخانه و در همهٔ آن شب در اندیشه بودم
تا صبح شد و بنزد علی منذر آمدم و این احوال را باو گفتم و او با من آمد تا رفتیم بآنجا که مرا
شب برده بودند پس گفتم والله علامتی که امام علیه السّلام مرا فرمود یکی اینست که زنجیرها و
میخها اینجا ظاهر است پس برگشتیم بنزد سیّد ابو الحسن آمدیم چون بدر سرای او رسیدیم خدام
و چشم او را دیدم که بمن گفتند از سحرگاه سیّد ابو الحسن در انتظار تواست تو از جمکرانی گفتم بلی
پس من بحضور او رفتم و سلام کردم جواب نکو داد و اعزاز کرد و مرا با تمکین نشانید و قبل از آنکه
من سخن بگویم فرمود ای حسن مثله من خفته بودم و در خواب کسی مرا گفت حسن مثله نام مردی
از جمکران نزد تو آید صبح باید آنچه بگوید سخن او را مصدّق داری و بر قول او اعتماد کنی که سخن
او سخن ما است و باید قول او را ردّ نکنی از خواب بیدار شدم و تا این ساعت منتظر تو بودم
پس حسن مثله احوال را باو گفت و او در همان حال فرمود تا اسبها را زین کردند و سوار شدند
و چون بنزدیك ده رسیدند دیدند جعفر کاشی چوبان گلّه را بر کنار راه داشته و حسن مثله
در میان گلّه رفت و آن بز پیش حسن مثله دوید و آن بز را گرفت که قیمت آن را بدهد جعفر
کاشی سوکند یاد نمود که من هرگز این بز را در گلّهٔ خودم ندیده ام مگر امروز و هر چند که
میخواهم این را بگیرم میسّر نمیشد پس آن بز را همچنانکه آنحضرت فرموده بود بآن موضع
آوردند و کشتند و سیّد ابو الحسن بآنجا آمدند و حسن مسلم را احضار کردند و انتفاع آن

زمین را از او اخذ کردند و وجوه رهق را نیز آوردند و مسجد جمکران را بچوب پوشانیدند و سید
ابوالحسن زنجیرها و میخها را بقم بردند و در سرای خود گذارد همه بیماران و صاحب عِلّتان میرفتند
و خود را بآن زنجیرها میمالیدند خداوند بآنها شفا میداد و خوب میشدند و محمد بن حیدر
گوید که باستفاضه شنیدم که سید ابوالحسن دفن شد در موسویان بشهر قم و بعد از او فرزند او
بیمار شد و بخانه رفت و سر صندوق را باز کرد زنجیرها و میخها را نیافتند اینست مختصری از احوال
آن موضع شریف که شرح شد مؤلف میگوید همان نماز را که آنحضرت بر حسن مُثله یاد داد
در کتب ادعیهٔ علماء معروف است بنماز حضرت صاحب الزمان ع چنانکه شیخ طبرسی در کتاب
کنوز النجاح و راوندی در کتاب دعوات خود و سید بن طاوس در جمال الاسبوع نقل کردند و
درین قصه آنحضرت را حسن مُثله در بیداری دیده و سید ابوالحسن آن بزرگوار را در خواب
دیده چنانکه ذکر شد - رؤیای دوم آنکه ایضاً محقق نوری در آن کتاب و در کتاب دار السلام
نقل کرده و لفظ از برای اوّل است از عالم فاضل میرزا محمد حسین نائینی فرزند عالم کامل میرزا
عبد الرحیم که گفت مرا برادر است از پدر و مادر و نامش میرزا محمد سعید که حال مشغول بتحصیل
علوم دینیه است و در سال هزار و دویست و هشتاد و پنج تقریباً دردی در پایش ظاهر شد
پشت قدم او ورم کرد تا بنحویکه آن را معوج کرد و از راه رفتن عاجز شد میرزا احمد طبیب نائینی را
برای او آوردند معالجه کرد کجی پشت پا برطرف شد و ورم رفت و ماده متفرق شد چند
روز نگذشت که ماده در بین زانو و ساق ظاهر شد و بعد از چند روز دیگر ماده دیگر در
همان پا در ران پیدا شد و ماده در میان کتف تا آنکه هر یک از آنها زخم شد و درد شدید
داشت معالجه کردند منفجر شد و از آنها چرک میآمد قریب یکسال یا زیاده بر آن گذشت بر
اینحال که مشغول معالجه این قروح بود بانواع معالجات و هیچیک از آنها ملتئم نشد بلکه
هر روز جراحت افزوده میشد و این مدت طویله قادر نبود برگذاشتن پا بر زمین و او را
از جائی بجائی بدوش میکشیدند و از جهت طول مرض مزاجش ضعیف شد و از کثرت خون
و چرک که از آن قروح بیرون رفته بود جز پوست و استخوان چیزی باقی نمانده بود و کار بر
والدم سخت شد و بهر نوع که معالجه مینمود جز زیادی جراحت و ضعف حال و قوی مزاج
اثری نداشت و کار آن زخمها بآنجا رسید که آن دو جراحت که یکی در مابین زانو و ساق بود
و یکی در ران اگر دست بروی یکی میگذاشتی چرک و خون از دیگری بیرون میشد و در آن
ایام وبای سخت در نائین ظاهر شده بود و ما از خوف وبا بقریه رفته بودیم پس مطلع شدیم
که جراح حاذقی که او را آقا یوسف میگفتند در قریه نزدیک قریهٔ ما منزل دارد پس والدم
کسی بنزد او فرستاد و برای معالجه حاضر کرد و چون مریض را باو نشان دادند ساعتی ساکت
شد تا آنکه والد از نزد او بیرون رفت و من با یکی از خالوهای خود که او حاجی میرزا عبد الوهاب

بود در نزد او خواندم پس مدّتی با و سر گوشی سخن گفت و من دانستم که جرّاح خبر این میدهد
مخفی از من پس والد برگشت جرّاح گفت من فلان مبلغ را اوّل میگیرم انگاه شروع میکنم
در معالجه و غرض او این بود که ان مبلغ را اوّل نمیدهند و عذر میشود تا انکه او برود
پس والد قبل از معالجه دادن مبلغ را منع نمود و او فرصت را دید و رفت پس والد و والده
دانستند که جرّاح بآن حذاقت از او مأیوس شد پس از او مأیوس شدند و مرا خالوی
دیگر بود میرزا ابوطالب نام در غایت تقوی و صلاح و در بلد مشهور بود که رقعه های
استغاثه بسوی امام عصر عجّل الله فرجه که او مینویسد برای مردم سریع الاجابه و زود
تأثیر میکند و مردم در شدائد و بلاها بسیار باو مراجعه میکردند پس والده ام از او
خواهش نمود که برای شفای فرزندش رقعه استغاثه بنویسد پس روز جمعه انرا نوشت
و والده ان را گرفت و برادرم را برداشت و بنزد چاهی رفت پس برادرم ان رقعه را بر چاه
انداخت در ساعت اخر روز جمعه و او معلّق بود در بالای چاه در دست والده و در این
حال برای او و والده رقّتی پیدا شد و هر دو گریستند و بعد از چند روز من در خواب
دیدم که سه سوار بر اسب بر هیئت و شمایلی که در واقعه اسمعیل هرقلی وارد شده
از صحرا رو بخانه ما میایند پس من در انحال واقعه اسمعیل هرقلی بخاطرم امد و در ان
روزها بران مطّلع شده بودم و تفصیل ان در نظرم بود پس ملتفت شدم که ان سوار
مقدّم حضرت حجّت علیه السّلام است و اینکه انحضرت برای شفای برادرم امده
و برادرم در فراش خود در فضای خانه بر پشت خوابیده یا تکیه داده چنانکه در غالب ایام
چنین بود پس انحضرت نزدیک امدند و در دست مبارک نیزه داشت و ان نیزه را در موضع
از بدن او گذاشت و گویا در کتف او بود و باو فرمود برخیز که خالویت از سفر امده و من چنین
فهمیدم در انحال که مراد انحضرت بشارت است بآمدن خالوی دیگری که داشتم نام او
حاجی میرزا علی اکبر که بسفر تجارت رفته بود و سفرش طول کشیده بود و ما بر او خایف بودیم
و چون حضرت نیزه را بر کتف او گذاشت و ان سخن را فرمود برادرم از جای خواب خود بر
خاست و بشتاب بسوی در خانه رفت بجهت استقبال خالوی مذکور پس از خواب بیدار
شدم دیدم صبح طلوع کرده و کسی بجهت نماز از خواب برنخاسته از جای خود برخاستم و بسرعت
نزد برادرم رفتم قبل از انکه جامه خود را بپوشم و او را از خواب بیدار کردم و باو گفتم که
حضرت حجّت علیه السّلام ترا شفا داده برخیز و دست او را گرفتم و بپا داشتم پس مادرم
از خواب برخاست و بر من صیحه زد که چرا او را بیدار کردم چون بجهت شدّت وجع
غالب شب بیدار بود و اندک خواب در انحال غنیمت بود گفتم حضرت صاحب الزّمان
علیه السّلام او را شفا داده چون او را بپای کردم شروع نمود براه رفتن در فضای خانه

ودران شب چنان بود که قدرت نداشت برگذاشتن قدمش بر زمین و قریب یکسال یا زیاده
چنین بود واز مکانی بمکانی او را حمل میکردند پس این حکایت دران قریه منتشر شد و همه
خویشان و آشنایان که بودند جمع شدند که او را ببینند چه بعقل باور نداشتند و من خواب را
نقل میکردم و بسیار فرحناک بودم از اینکه من مبادرت کردم ببشارت شفا درحالتیکه او در
خواب بود و چرک و خون دران روز قطع شد و زخمها ملتئم گردید قبل از یک هفته و چند روز
بعد از ان خالوی مزبور از سفر با غنیمت زیاد وارد و این تاریخ که سنه ۱۳۰۳ تمام اشخاص که ذکر شدند
درحیاتند جز والد و جراح مؤلف میگوید واقعهٔ اسمعیل که درین قضیه اشاره بآن شده
واقعهٔ معروف است و در کتب معتبره مزبوره است و حکایت بسیار غریبه است و او هم زخم
منکر در ران روی ورک الحل داشته و حضرت حجت عصر عجل الله فرجه در سامره درکنار شط
دجله باو شفا عطا فرموده در بیداری و با مشاهدهٔ واضحه و قدری گفتگو هم کرده بود و این واقعه را
درکتاب تحفة المهدیه ذکر کرده ام و اما رقعهٔ استغاثه را نیز دران نقل کرده ام و در اینجا نیز یک
رقعه ذکر میکنم که قلیل اللفظ و کثیر المعنی است که درکتاب انیس العابدین از کتاب سعادات نقل
کرده باین عبارت دعای توسل از برای هر مهمی و حاجتی بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ تَوَسَّلْتُ
اِلَیْکَ یَا اَبَا الْقَاسِمِ مُحَمَّدَ بْنَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ مُوسَی بْنِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ
الْحُسَیْنِ بْنِ عَلِیِّ بْنِ اَبِیطَالِبٍ اَلنَّبَاءِ الْعَظِیمِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِیمِ وَعِصْمَةِ اللَّاجِینَ بِاُمِّکَ
سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَبِآبَائِکَ الطَّاهِرِینَ وَبِاُمَّهَاتِکَ الطَّاهِرَاتِ بِیٰسٓ وَالْقُرْآنِ الْحَکِیمِ وَ
الْجَبَرُوتِ الْعَظِیمِ وَحَقِیقَةِ الْاِیمَانِ وَنُورِ النُّورِ وَکِتَابٍ مَسْطُورٍ اَنْ تَکُونَ سَفِیرِی اِلَی اللهِ تَعَالَی
فِی الْحَاجَةِ لِفُلَانٍ اَوْ هَلَاکِ فُلَانِ بْنِ فُلَانٍ و این رقعه را در گل پاکی بگذارد و در آب جاری
و یا چاهی بیندازد و دران حال بگوید یا عثمان بن سعید و یا محمد بن عثمان اَوْصِلَا قِصَّتِی
اِلَی صَاحِبِ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللهِ عَلَیْهِ رؤیای سیم آنکه محقق نوری در دار السلام و نجم
الثاقب ذکر کرده از کتاب غیبت علی بن عبد الحمید حسینی و او از محمد بن هارون مقری گفت
مرا دعوت کردند بنزد زنی بجهت عقد او پس رفتم بنزد او و میدانستم که او زنی است مؤمنه
از اهل خیر و صلاح پس اهل او تزویج کردند او را بمحمود فارسی معروف باخی بکر و او و اقارب
او را بنی بکر میگفتند و اهل فارس مشهورند بشدت تسنن و نصب عداوت بر اهل ایمان
و محمود از اشد ایشان بود در این باب و خداوند او را توفیق داد بشیعه شدن بخلاف اهلش
که بمذهب خود باقی بودند پس بآن زن گفتم چه عجب بود تو جوانمردی کرد و راضی شد که تو
با این ناصبیان باشی و چه اتفاق افتاد که شوهر تو مخالفت اهل خود کرد و مذهب ایشان را ترک
کرد آن زن گفت ای مقری از برای او حکایت عجیبه است که هرگاه اهل ادب آنرا بشنوند
حکم میکنند که آن از عجایب است گفتم چیست گفت از او بپرس که ترا خبر میدهد و چون حاضر

شدم در نزد محمود گفتم چه ترا بیرون کرد از ملت اهل تو و داخل کرد ترا در میان شیعیان گفت ۴۰۲
ای شیخ چون حق واضح شد آن را پیروی کردم بدان بدرستیکه عادت اهل فرس چنان جاری
شده که چون بشنوند که قافله وارد میشود بیرون میروند که پیش آن را ملاقات کنند پس اتفاق
افتاد که ما شنیدیم که قافله بزرگی وارد میشود پس من با کودکان بسیار بیرون رفتیم و از روی
نادانی کوشش کردیم و در عاقبت کار خود اندیشه نکردیم پس راه را گم کردیم و در وادی افتادیم
که آن را نمیشناختیم و در آنجا انقد خار در هم پیچیده بود که هرگز مانند آن ندیده بودیم و شروع
کردیم براه رفتن تا از راه رفتن باز ماندیم و از تشنگی زبان ما بسینه ما آویزان شده بود و یقین
کردیم بمردن و برو در افتادیم و در اینحال بودیم که ناگاه سواری را دیدیم که بر اسب سفیدی
سوار است و در نزدیک بما فرود آمد و فرش لطیفی در آنجا فرش کرد که مثل آن ندیده بودیم
و از آن بوی عطر بمشام ما میرسید و ملتفت او بودیم که ناگاه سوار دیگر آمد که بر اسب قرمزی
سوار بود و جامه سفید پوشیده بود و بر سرش عمامه بود که برای آن دو طرف بود و فرود آمد
و بر آن فرش ایستاد و نماز کرد و آن دیگر اقتدا باو کرد و آنگاه نشسته برای تعقیب پس ملتفت
بمن شد و فرمود ای محمود و من بصدای ضعیفی گفتم لبیک ای مولای من فرمود بنزد من بیا
گفتم از شدت عطش و خستگی قدرت ندارم فرمود باکی نیست بر تو چون این سخن را فرمود
محسوسم شد که در تن خود روح تازه یافتم پس بنزد آن حضرت رفتم پس دست خود را بصورت
و سینه من کشید و زبانم داخل دهانم گردید و آنچه در من بود از رنج و آزار همه برطرف شد
و بحالت اولی خود برگشتم پس فرمود برخیز و یکدانه هندوانه ابوجهل بیاور برای من و در آن
وادی از آن حنظل ها بسیار بود پس یک حنظل بزرگی برای او آوردم آن را بدو نیمه کرد و بمن
فرمود که بخور پس گرفتم و جرأت بر مخالفت نکردم و در نزد من تلخی آن حنظلها مثل زواهی بود
چون ملاحظه کرده بودم قبل از آن و چون از آن چشیدم دیدم که شیرین تر است از عسل و
سردتر است از یخ و خوشبوتر است از مشک پس خوردم و سیر و سیراب شدم آنگاه بمن فرمود رفیق
خود را بگو بیاید و من او را خواندم و بزبان شکسته ضعیفی گفت قادر بحرکت نیستم پس باو
فرمود برخیز باکی نیست بر تو پس او نیز بنزد آنحضرت آمد و با و نیز همان کار کرد که بمن کرده بود
آنگاه از جای خود برخاست که سوار شود باو گفتیم ترا بخداوند قسم میدهیم ای آقا و مولای ما
که نعمت خود را بر ما تمام کن و ما را باهل ما برسان فرمود عجله مکنید و با نیزه خود خطی
بدور ما کشید و با رفیقش رفت پس من برفیقم گفتم برخیز تا بایستیم مقابل کوه و راه را پیدا کنیم
پس برخاستیم و براه افتادیم ناگاه دیدیم دیواری در مقابل ما است پس بسمت دیگر سیر کردیم
دیوار دیگر دیدیم و همچنین در هر چهار جانب ما پس نشستیم و بحال خود گریه کردیم پس
برفیقم گفتم از این حنظل بیاور تا بخوریم پس حنظلی آورد دیدیم از همه چیز تلختر است و قبیحتر از آ



بعد از آن انداختیم و اندکی درنگ کردیم ناگاه وحوش بسیار بما احاطه کردند که حساب آنها را بغیر
از خداوند کسی نمیداند و هرگاه قصد میکردند که بما نزدیک شوند آن دیوار برآنها مانع
میشد و چون میرفتند برطرف میگشت و چون عود میکردند دیوار ظاهر میشد و ما آسوده
و خاطر جمع آن شب را بسر آوردیم تا آنکه صبح شد و آفتاب طلوع کرد و هوا گرم گردید و تشنگی
بر ما غلبه کرد پس بجزع افتادیم پس ناگاه آن دو سوار پیدا شدند و کردند آنچه را که روز گذشته
کرده بودند و چون خواستند که از ما مفارقت کنند گفتیم بآن سوار که ترا بخداوند قسم میدهیم
که ما را با اهل ما برسان فرمود بشارت باد شما را که بزودی میاید بنزد شما کسیکه شما را
میرساند باهل شما پس از نظر ما غایب شدند چون آخر روز شد دیدیم مردی را از اهل
قریه ما بود که با سه الاغ میآمد برای بردن هیزم چون ما را دید ترسید و فرار کرد
و خرهای خود را گذاشت پس او را صدا کردیم باسم خودش و نام خود را برای او بردیم
پس برگشت و گفت وای بر شما اهل شما عزای شما را برپا کردند برخیزید که مرا حاجتی نیست
در هیزم پس برخاستیم و بر آن خرها سوار شدیم چون بنزدیک قریه رسیدیم پیش از ما داخل
قریه شد و اهل ما را خبر داد و ایشان بغایت مسرور شدند و او را اکرام کردند و باو خلعت
دادند و چون داخل شدیم بر اهل خانه خود از حال ما پرسیدند ما آنچه را که دیده بودیم
بر ایشان حکایت کردیم پس ما را تکذیب کردند و گفتند که آن خیالات است که بشما روی
داده پس روزگار این قصه را از یاد ما برد چنانکه گویا چیزی نبوده و در خاطرم چیزی نماند
تا آنکه بسن بیست سالگی رسیدم زن گرفتم و در سلک مکاریان در آمدم و در اهل من سخت تر
از من کسی نبود در عداوت با اهل ایمان خصوصا زوار ائمه علیهم السّلام که بسر من رای
میرفتند پس من بایشان حیوان کرایه میدادم بقصد اذیت ایشان بآنچه از دستم بر آید
از دزدی و غیر آن و اعتقاد داشتیم که این عمل از من بایشان از اعمالیست که مرا نزدیک میکند
بسوی خداوند پس اتفاق افتاد که مالهای خود را کرایه دادم بجماعتی از اهل حله و ایشان
از زیارت بر میگشتند و از جمله ایشان بود ابن سهیلی و ابن عرفه و ابن حارب و ابن
زهدری و غیر ایشان از اهل صلاح و رفتیم بسوی بغداد و ایشان مطلع بودند بر عناد و
عداوت من و چون مرا در راه تنها دیدند و دلهای ایشان پر بود از غیظ و کینه بر من
پس بمن اذیت و آزار بسیار نمودند و من ساکت بودم و قدرتی نداشتم بر ایشان بجهت
کثرت ایشان و چون وارد بغداد شدیم آن جماعت رفتند بطرف غربی بغداد و در آنجا
فرود آمدند و سینه من پر شده بود از غیظ و کینه بر ایشان پس چون رفقای من آمدند
و بنزد ایشان رفتم و بروی خود طپانچه زدم و گریه کردم گفتند ترا چه شده پس حکایت
کردم برای ایشان آنچه بمن وارد شده بود از آنها پس شروع کردند بسب و لعن آن جماعت و



گفتند بدل خوشدار که ما با آنها در روز جمع خواهیم شد چون بیرون روند و خواهیم کرد
با ایشان بد تر از آنچه آنها بر تو کرده اند و چون شب شد سعادت مرا در یافت پس با خود
گفتم که این جماعت رافضیان از دین خود بر نمیگردند بلکه غیر ایشان چون زاهد شوند
بر میگردند بدین ایشان و این نیست مگر آنکه حق با ایشان است و در اندیشه ماندم
و از خداوند سؤال کردم بحق پیغمبر او محمّد صلّی الله علیه و آله که نشان دهد بمن در این
شب علامتی که برحق پی برم که آن را بر بندگان خود واجب کرده پس مرا خواب برد ناگاه
بهشت را دیدم که آرایش کرده شده و در آن درختان بزرگی بود برنگهای مختلف و میوه‌ها
و از سنخ درختان دنیا نبود زیرا که شاخهای آنها سرازیر بود و ریشه‌های آنها بسمت بالا
بود و چهار نهر دیدم از خمر و شیر و عسل و آب صاف و این نهرها جاری بود و لب آب
با زمین مساوی بود بنحویکه اگر موری میخواست از آنها بیاشامد هر آینه میخورد و زنان را
دیدم خوش سیما و شمایل و قومی را دیدم که از آن میوه‌ها میخورند و از آن نهرها
میآشامند و مرا قدرت بر آن نبود هر گاه قصد میکردم که از آنها بگیرم بسمت بالا میرفت
و هر زمان که عزم میکردم از آن نهرها بنوشم بزیر فرو میرفت پس با آنجماعت گفتم که
چه شده شما میخورید و مینوشید و من نمیتوانم گفتند تو هنوز بنزد ما نیامدی در این
حال بودیم که ناگاه فوج عظیمی را دیدم پس گفتند خاتون ما فاطمه زهراء علیها السّلام
است که میاید و نظر کردم دیدم فوجها از ملائکه را که در بهترین هیئتها بودند و از هوا
بزمین فرود میآمدند و ایشان بآن معظمه احاطه کرده بودند پس چون آنحضرت
نزدیک ما رسید دیدم آن سواریکه مارا از عطش نجات داد و حنظل را مثل عسل بما
خورانید در روبروی حضرت فاطمه علیها السّلام است و چون اورا دیدم شناختم و بخاطرم
آمد آنحکایت و شنیدم که آن قوم میگفتند این محمّد بن الحسن قائم منتظر علیه السّلام است
پس مردم برخاستند و سلام کردند بر حضرت فاطمه علیها السّلام پس من برخاستم و گفتم
السّلام علیك یا بنت رسول الله فرمود علیك السّلام ای محمود تو همان کسی که خلاص
کرد ترا این فرزند من از عطش گفتم بلی ای سیّدهٔ من پس فرمود اگر داخل شدی با شیعیان
رستگار شدی گفتم داخل شدم در دین تو و دین شیعیان تو و اقرار کردم بامامت
گذشتگان از فرزندان تو و آنها که باقی اند پس فرمود بشارت باد ترا که فایز شدی
پس من بیدار شدم در حالتیکه گریه میکردم و بیخود بودم از جهت آنچه دیده بودم پس
رفقای من بجهت گریهٔ من باضطراب افتادند و گمان کردند که این گریهٔ من بجهت آن
چیزیست که برای ایشان حکایت کردم گفتند دل خوش دار قسم بخداوند که هر آینه
انتقام خواهیم کشید از رافضیان پس ساکت شدم تا آنکه آنها ساکت شدند و صدای

مؤذن را شنیدم که اواز باذان بلند کرده بود پس برخاستم و بجانب غربی بغداد رفتم و داخل شدم
بر انجماعت زوار و سلام کردم بر ایشان گفتند لا اهلاً و لا سهلاً بیرون برو از نزد ما خداوند برکت
ندهد در کار تو پس گفتم که من برگشتم با شما و داخل شدم با شما که بیاموزید بمن احکام دین مرا
پس از سخن من مبهوت شدند و بعضی از ایشان گفت که دروغ میگوید و بعضی دیگر گفتند اگر تو
راست میگوئی ما حالا میرویم بسوی زیارت مشهد کاظمین پس با ما بیا تا در انجا شیعه شوی گفتم
سمعاً و طاعةً و مشغول شدم ببوسیدن دست و پای ایشان و خورجینهای ایشان را برداشتم
و برای ایشان دعا میکردم تا رسیدیم بحضرت شریفه کاظمین پس خدام انجا ما را استقبال کردند
و مردی علوی که از همه بزرگتر بود در میان ایشان بود پس سلام کردند بر زوار و بایشان گفتند که
در روضه مقدسه را برای ما باز کنید قبول کردند و گفتند لکن با شما کسی است که میخواهد
شیعه شود و ان مرد بزرگ گفت من او را در خواب دیدم در نزد حضرت فاطمه علیها السلام
که ایستاده بود و ان مکرمه بمن فرمود فردا بنزد تو خواهد امد کسیکه اراده دارد که شیعه شود
پس در را بروی او باز کن قبل از همه و اگر او را ببینم میشناسم پس انجماعت از روی تعجب بروی همدیگر
نظر کردند و با و گفتند در ما ها تأمل کن تا پیدا کنی او را پس شروع کرد بنظر کردن بسوی هر یکی
از ایشان پس گفت الله اکبر اینست انمرد که او را در خواب دیدم پس دست مرا گرفت انجماعت گفتند
راست گفتی ای سید و قسم تو راست بود و این مرد نیز راست گفت در انچه نقل کرد و همه مسرور
شدند و حمد خداوند را بجای اوردند انگاه دست مرا گرفت و داخل روضه کرد و طریقه شیعه را
بمن اموخت و من موالات کردم انان را که باید موالات کرد ایشان را تبری کردم از انها که باید
از انها تبری نمود چون کار دم تمام شد علوی فرمود سیده تو فاطمه علیها السلام میفرماید بتو که
بزودی میرسد بتو پاره از مال دنیا بان اعتنا مکن که خداوند عوض ان را بتو بر میگرداند
و در تنگی خواهی افتاد پس استغاثه کن بما که نجات خواهی یافت گفتم سمعاً و طاعةً و مرا اسبی بود
که قیمت ان دویست اشرفی بود پس ان مرد و خداوند عوض ان را بمن داد زیاده از ان و در
تنگیها افتادم پس بایشان استغاثه کردم و نجات یافتم و خداوند مرا فرج داد ببرکت ایشان و
من امروز دوست دارم هر کسی را که ایشان را دوست دارد و دشمن دارم هر که را که ایشان را
دشمن دارد و امید دارم از برکت وجود ایشان حسن عاقبت را و بعد از این متوسل شدم بعضی
از شیعیان پس این زن را بمن تزویج نمود و من اهل خود را واگذاشتم و راضی نشدم از ایشان زن
بگیرم مصنف کتاب سید علی بن عبد الحمید میفرماید این قصه را از برای من نقل کرد در سال
هفتصد و هشتاد و هشت الحمد لله رؤیای چهارم سید جلیل و عالم نبیل رضی الدین
علی بن طاوس در رساله مواسعه و مضایقه فرموده که من متوجه شدم با برادر صالح خود
محمد بن محمد اوی از حله بسوی زیارت امیر المؤمنین علیه السلام در روز سه شنبه هفدهم جمادی الاخری

در سال ششصد و چهل و یک و فردا ظهر روز چهارشنبه بنجف اشرف مشرف شدیم و زیارت
کردیم و شب شد پس در نفس خود اقبالی دیدم بحدی پس مشاهده کردم علامات قبول و عنایت و
رأفت و رسیدن بمأمول را و برادر صالح من محمد بن محمد اوی در آن شب در خواب دید که گویا
در دست من لقمه ایست و من میگویم باو که این لقمه از دهن مبارک مولای من حضرت صاحب الزمان
علیه السلام و قدری از آن را باو دادم و چون سحر شد نماز شب را کردم و چون صبح شد داخل بر
حضرت امیرالمؤمنین ع شدم پس وارد گردید بر من از فضل خداوند و اقبال مقدس حضرتش و
مکاشفات بحدیکه نزدیک بود بر زمین بیفتم و اعضاء و قدمهایم بلرزه در آمد و ارتعاش هولناک
مرا دست داد حسب فضل خداوندی بمن و عنایت جنابش بر من و آنچه نمایاند بمن از احسان خود
برای من و مشرف شدم بر هلاکت و مفارقت از خانه رنج و مشقت حتی آنکه حاضر شد در اینحال
محمد بن کنیلة جمال و سلام کرد بر من و قدرت نداشتم بر نظر کردن بسوی او و غیر او و نشناختم او را
بلکه بعد از آن سؤال کردم از حال او پس او را بمن شناسانیدند و تجدید شد در این زیارت برای
من مکاشفات جلیله و بشارات جمیله و خبر داد مرا برادر صالح من محمد بن محمد اوی بچند بشارت
که دیده بود آنها را از آنجمله آنکه دید گویا شخصی در خواب برای او خواب نقل میکند و میگوید که
من دیدم گویا سید بن طاوس سوار است و تو یعنی محمد بن اوی و دو سوار دیگر صعود کردید
همگی بسوی آسمان گفت من گفتم باو که تو میدانی یکی از آن دو سوار هاکی بود پس جواب در حال
خواب گفت نمیدانم پس تو گفتی که آن مولای ما حضرت صاحب الزمان است پس از نجف اشرف
متوجه حله شدیم و در روز جمعه حسن بن بقلی ذکر کرد که شخص صالحی که او را عبد المحسن میگویند
از اهل عراق بحله آمده و ذکر میکند که مولای ما حضرت مهدی علیه السلام ملاقات کرده
او را در ظاهر و بیداری و او را فرستاده نزد من بجهت پیغامی پس قاصدی نزد او فرستادم و او
محفوظ بن قرا بود پس حاضر شد شب شنبه بیست و یکم جمادی الاخری پس خلوت کردم با شیخ عبد
المحسن پس شناختم او را که مرد صالحی است و نفس شک نخواهد کرد در صدق حدیث او و از ما
مستغنی است و از حالش پرسیدم پس ذکر کرد که اصل او از حصن بشر است و از آنجا منتقل شده
و آمده بدولاب که حالا در آنجا اقامت دارد و او تاجر است و شغلش خریدن غله و غیر آنست و
ذکر کرد که او غله خرید از دیوان سرائر و آمد بآنجا که غله را قبض کند و شب را در نزد طایفه
معیدیه بسر برد و چون هنگام سحر شد ناخوش داشت که از آب معیدیه استعمال کند پس
بیرون رفت بقصد نهر و نهر در طرف شرقی آنجا بود پس ملتفت خود نشد مگر در وقتیکه خود را
دید در تل سلام که در راه کربلا است در جهت غربی و در شب پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخری
همان شبی که گذشت شرح بعضی از آنچه خدا بمن تفضل کرد در آن شب و در روز آن نزد امیر
المؤمنین ع بودم عبد المحسن گفت ناگاه سواری را دیدم در نزد خود که نشنیدم از او حسی و از برای

اسب او حرکتی وصدائی وماه طلوع کرده بود پس من از او سؤال کردم از هیئت ان سوار واسب او
پس گفت که رنك اسب او سرخ زیاد مایل بسیاهی بود وبربدنش جامهای سفید بود وبراو عمامه بود
که حنك داشت وشمشیری حمایل کرده بود پس سوار فرمود بعبد المحسن چگونه است وقت مردم گفتم
مردم در خوبی وارزانی وامنیت در وطن خود ودر مال خود ند فرمود برو بنزد ابن طاوس وچنین و
چنان باو بگو وذکر کرد برای من انچه انحضرت فرموده بود انگاه گفت که انحضرت فرمود پس وقت
نزدیك شده پس وقت نزدیك شده عبد المحسن گفت پس در دلم افتاد وبرنفسم معلوم شد که او
مولای ما صاحب الزمان است پس برو درافتادم وبیهوش شدم وبحالت بیهوشی بودم تاانکه
صبح طالع شد گفتم تو از کجا دانستی که اراده انحضرت از ابن طاوس من بودم گفت من نمیشناسم
در بنی طاوس مگر ترا ودر قلبم نداشتم مگر انکه قصد کرده بود از پی رسالت بسوی ترا گفتم چه
فهمیدی از کلام انحضرت که وقت نزدیك شده ایا قصد کرد که وفات من نزدیك شده یا نزدیك
شده ظهور انحضرت گفت نزدیك شد ظهور انحضرت گفت پس من در ان روز متوجه شدم
بسمت کربلا وعزم کردم که ملازم خانه خود شوم وعبادت کنم وپشیمان شدم که چگونه سؤال
نکردم چیزها را که میخواستم سؤال کنم از انها گفتم باو ایا کسی را از این حکایت اگاه کردی گفت اری
بعض کسانی را که خبر داشتند از بیرون رفتن من بسمت منزل معیدیه وگمان کردند که من راه را
گم کردم وهلاك شدم بجهت تاخیر افتادن برگشتن من بسوی ایشان واشتغال من برغشی که
مرا روی داد وچون در طول ان روز پنجشنبه میدیدند اثر ان غشی را که عارض من شده
بود از خوف ملاقات انحضرت پس اورا وصیت کردم که این حکایت را نقل نکند هرگز برای
احدی وبراو عرض کردم بعضی از چیزها را گفت من بی احتیاجم از خلق ومرا مال فراوانی است
پس من واو برخاستیم ومن برای او جامه خوابی فرستادم وشب را در نزد ما بسر برد وچون من
از نزد او آمدم بجهت انکه بخوابم سؤال کردم از خداوند زیادی کشف این مطلب را در همین
شب در خواب که بفهمم ان را پس در خواب دیدم که گویا حضرت صادق هدیه عظیمی برای
من فرستاده وان هدیه در نزد من است ومن قدر ان را نمیدانم پس از خواب برخاستم
وحمد خداوند را بجای اوردم وبان روزنه بالا رفتم که اول شب در ان بودیم پس فتح خادم
من ابریق را بالا اورد نزد من ودست دراز کردم ودسته ابریق را گرفتم که اب برکف خود بریزم
پس در حین ان را گیرنده گرفت وان را برگرداند ومانع شد مرا از استعمال اب بجهت وضو برای
نماز پس گفتم شاید اب نجس باشد پس خداوند خواسته که مرا حفظ نماید از ان زیرا که از برای
خداوند بر من عطاهای بسیار است که یکی از انها مانند این مخواست ودیده بودم ان را
پس فتح را اواز دادم وگفتم ابریق را از کجا پر کردی گفت از کار اب جاری گفتم شاید نجس
باشد پس ان را برگردان وپاك بکن واز شط پر کن پس رفت واب را ریخت ومن صدای ابریق را



می شنیدم و آن را پاك كرد و از شط پر نمود و آورد پس دسته آن را گرفتم و شروع كردم كه از
آن بر كف خود بریزم پس گیرنده دهن آن را گرفت و برگرداند از من و مانع شد مرا از آن پس
برگشتم و صبر كردم و مشغول شدم بخواندن بعضی از دعاها باز عود كردم بجانب ابریق
پس بر همان نحو سابق گذشت پس دانستم كه این قضیه بجهت منع من است از نماز شب
در این شب و در خاطرم گذشت كه شاید خداوند اراده كرده كه جاری نماید بر من
حكمی و ابلائی در فردا و نخواسته كه من امشب دعائی از جهت سلامتی آن بكنم و نشستم
و در قلبم غیر این چیزی خطور نمیكرد پس در آن حال خوابیدم ناگاه در خواب مرد مرا دیدم
كه بمن میگوید كه عبد المحسن كه برای رسالت آمده بود سزاوار بود كه تو در پیش روی او
راه بروی پس بیدار شدم و در خاطرم گذشت كه من تقصیر كردم در احترام او پس توبه
نمودم بسوی خداوند و كردم آنچه را كه توبه كننده میكند از مثل این معاصی و شروع كردم
در گرفتن وضو پس كسی ابریق را نگرفت و مرا بعادت خود گذاشت پس وضو گرفتم و دو ركعت
نماز كردم فجر طالع شد پس نافله شب را قضا كردم و فهمیدم كه من وفا نكردم باداء حق این
رسالت پس بنزد شیخ عبد المحسن آمدم و او را ملاقات نمودم و اكرام كردم و از خاصه مال
خود شش اشرفی برای او برداشتم و از غیر خاصه مال خود پانزده اشرفی از مالهائیكه عمل
میكردم در آن مثل مال خود پس با او خلوت كردم و آنها را براو عرض داشتم و معذرت خواستم
پس امتناع كرد از قبول كردن چیزی از آن و گفت با من بقدر صد اشرفی است و نگرفت
چیزی از آنها را و گفت بده آن را بكسی كه فقیر باشد و بشدت امتناع نمود پس گفتم رسول
مثل آنحضرت را چیزی میدهند بجهت اكرام آنكه او فرستاده نه بجهت فقر و غنای
او باز امتناع نمود از گرفتن پس گفتم اما آن پانزده اشرفی كه از خاصه مال من نیست ترا اكراه
نمیكنم بر قبول آن و اما این شش اشرفی كه از خاصه مال من است پس تو چاره نداری از قبول
كردن آن پس نزدیك بود كه آن را قبول نكند تا آنكه الزام كردم او را بر قبول پس گرفت
آن را باز برگشت و آن را گذاشت پس او را ملزم نمودم پس گرفت و من با او نهار خوردم و
در پیش او راه رفتم چنانكه در خواب بآن مأمور شده بودم و او را وصیت كردم بكتمان
والحمد لله و از عجیب زیادتی بیان اینحال آنكه من متوجه شدم در این هفته بسوی زیارت
حضرت سید الشهداء علیه السّلام با برادر صالح خود محمد بن اوی پس حاضر شد در
نزد سحر شب سه شنبه اول رجب محمد بن سوید كه مقری است و خودش ابتداء ذكر
كرد كه دید در خواب در شب شنبه بیست و یكم جمادی الاخری كه سابقا مذكور شد
كه گویا من در خانه هستم و رسولی بنزد تو آمده و میگوید كه او از نزد حضرت صاحب الامر
علیه السّلام است محمد بن سوید گفت پس بعضی از جماعت گمان كردند كه آن رسول است

از جانب صاحب خانه که برای پیغامی بنزد تو آمده محمد بن سوید گفت پس من دانستم که او
از جانب حضرت صاحب الزمان است گفت پس محمد بن سوید دست خود داشت و برخاست
و بنزد رسول آنحضرت رفت پس یافت در نزد او مکتوبی را که از جانب آنحضرت بود برای من و بر
آن مکتوب سه مهر بود محمد بن سوید گفت پس من آن مکتوب را تسلیم گرفتم از رسول مولای
خود مهدی علیه السلام بادو دست و آن را تسلیم تو کردم و مقصود او من بودم و برادر صالح
من محمد بن اوی حاضر بود پس گفت چه خبر است گفتم او برای تو نقل میکند پس من تعجب کردم
از اینکه محمد بن سوید در خواب دید در همان شب که رسول آنحضرت در نزد من بود و او خبری
نبود از این امور ولله الحمد مؤلف میگوید در این قضیه اولاً آنحضرت را شیخ صالح عبد المحسن
رحمه الله در بیداری دیده و آن حجت پروردگار را مشاهده نموده وثانیاً محمد بن اوی در خواب
کسی را دیده که او آنحضرت را با سید بن طاوس و محمد بن اوی و یک سوار دیگر دیده وثالثاً
خود سید مردی را دید در خواب که با او فرمود عبد المحسن که برسالت آمده بود و سزاوار بود که
تو در پیش روی او راه بروی و آن مرد خود آنحضرت بود و از این جهت سید بن طاوس
اعلی الله مقامه فرمود که در پیش روی او راه رفتم چنانکه در خواب بآن مأمور شده بودم
ورابعاً محمد بن سوید در خواب رسول آنحضرت را دید و مکتوب حضرت را از دست فرستادهٔ
آنحضرت گرفت رُویای پنجم علامه اعلی الله مقامه در کتاب منهاج الصلاح در شرح دعای
عبرات فرمود که آن مرویست از حضرت صادق و از برای این دعا از طرف سید سعید رضی
الدین محمد بن محمد آوی قدس الله روحه حکایتی است معروف و بخط بعضی از فضلا در
حاشیه این موضع از منهاج آن حکایت را چنین نقل کرده از مولای سعید فخر الدین محمد
پسر شیخ اجل جمال الدین علامه که او از والد خودش روایت نموده از جدش شیخ فقیه سدید
الدین یوسف از سید رضی مزبور که او محبوس بود در نزد امیری از امرای سلطان جرماغون
مدت طویلی در نهایت سختی و تنگی پس در خواب خود دید خلف صالح حضرت امام منتظر را
علیه السلام پس گریست و عرض کرد ای مولای من شفاعت کن در خلاص شدن من از این گروه
ظلمه پس حضرت فرمود بخوان دعای عبرات را سید عرض کرد کدام است دعای عبرات فرمود
آن دعا در مصباح تو است عرض کرد ای مولای من دعا در مصباح من نیست فرمود نظر کن در
مصباح خواهی یافت دعا را در آن پس از خواب بیدار شد و نماز صبح را کرد و مصباح را باز
نمود پس ورقه یافت در میان اوراق آن که آن دعا نوشته بود در آن پس چهل مرتبه آن
دعا را خواند و آن امیر را دو زن بود یکی از آن دو عاقله و مدبره بود و آن امیر بر او اعتماد
داشت پس امیر نزد او آمد در نوبهٔ او پس با امیر گفت تو از اولاد حضرت امیر المؤمنین یکی را
گرفتی و حبس کردی امیر گفت چرا سؤال کردی از این مطلب گفت در خواب دیدم مردی را که


رویا

کویا نور جمال آن شه مانند نور آفتاب میدرخشید پس از گلوی من گرفت و فرمود که می‌بینیم شوهر ترا که
یکی از فرزندان مرا گرفت و در خود ... و خوراك او را بر او تنگ گرفته عرض کردم ای مولای من تو کیستی فرمود
من علی بن ابیطالبم برو بگو اگر او را رها نکرد هر آینه خراب خواهم کرد خانه او را پس این خواب منتشر
گردید و بسلطان رسید پس گفت مرا علمی باین مطلب نیست و از نواب خود جستجو کرد و گفت که
محبوس است در نزد شما گفتند یک شیخ علویی که امر کردی بگرفتن او گفت او را رها کنید و اسبی باو
بدهید که بر آن سوار شود و راه را باو دلالت کنید تا برود بخانه خود و سید اجل علی بن طاوس
در مهج الدعوات فرموده و از آنجمله است دعائی که مرا خبر داد صدیق من و برادر و دوست من
محمد بن محمد آوی و از برای او حدیث عجیبی و سبب غریبی نقل کرد و آن این بود که برای او حادثه‌ئی رو
داد پس یافت عبرات را در اوراقی که نگذاشته بود آن دعا را در آن در میان کتب خود پس نسخه
برداشت از آن نسخه پس چون آن نسخه را برداشت آن اصل که در میان کتب خود یافته بود مفقود
شد آنگاه سید بن طاوس دعا را نقل کرده و این دعا در اکثر کتب ادعیه ذکر شده مثل مهج الدعوات
و منهاج العارفین و در دار السلام و نجم الثاقب محقق نوری نیز ذکر شده و اول آن اینست
بعد از بسم الله اَللّٰهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ یا راحِمَ الْعَبَراتِ وَیا کاشِفَ الْکُرُباتِ تا آخر آن و از جهة
طول آن ذکر نکردم رؤیای ششم سید جلیل علی بن طاوس در مهج الدعوات نقل کرده از
بعضی کتب قدما که او روایت نموده از ابی علی احمد بن محمد بن الحسین و اسحق بن جعفر بن محمد
علوی که گفت خبر داد مرا محمد بن علی علوی حسینی که ساکن بود در مصر گفت فرا گرفت مرا امری
عظیم و همی شدید از طرف والی مصر پس ترسیدم از او بر جان خود و در نزد احمد بن طولون از
من سخن چینی کرده بودند پس بیرون آمدم از مصر بقصد حج آنگاه از حجاز رفتم بسوی عراق و قصد
کردم مرقد مولای خودم حضرت سید الشهداء را که پناه برم بقبر منورش از سطوت آنکه از او میترسیدم
پس ماندم در حایر آنحضرت پانزده روز دعا میکردم و تضرع مینمودم در شب و روز پس نمودار
شد بر من قیم زمان و ولی رحمن حضرت صاحب الامر و من در میان خواب و بیداری بودم
پس بمن فرمود که حضرت امام حسین بتو میفرماید ای پسر من ترسیدی از فلان گفتم بلی قصد
نموده بود که مرا هلاک کند پس پناه آوردم بمولای خودم و شکایت کنم در نزد او از این قصد بزرگی
که کرده فرمود چرا نخواندی خداوند را بدعاهائیکه خواندند آن را گذشتگان از پیغمبران
و در سختی بودند پس خداوند برطرف کرد بلا را از ایشان عرض کردم بچه بخوانم خداوند را فرمود
چون شب جمعه میشود غسل بکن و نماز شب را بگذار پس چون بسجده شکر رفتی بخوان این دعا را
در حالی که زانوهای خود را بر زمین چسبانیده باشی پس دعا را برای من ذکر نمود و دیدم
آنحضرت را که در مثل آن وقت نزد من آمد و من در میان خواب و بیداری بودم و پنج
شب پی در پی چنین بنزد من آمد و آن کلام و دعا را بر من مکرر مینمود تا آنکه آن را حفظ نمودم

و منقطع شد آمدنش در شب جمعه پس غسل کردم و جامهٔ خود را تغییر دادم و خودم را خوشبو کردم و نماز شب بجای آوردم و بسجدهٔ شکر رفتم و بر زانو در افتادم و خداوند عزّ و جلّ را خواندم باین دعا پس آنحضرت شب شنبه نزد من آمد و بمن فرمود دعای تو مستجاب شد ای محمّد و دشمن تو کشته شد بعد از فراغ تو از دعا در نزد آنکه سخن چینی ترا در نزد او کرده بودند پس چون صبح شد وداع کردم مولای خود را و بیرون رفتم و متوجه مصر شدم چون اردن رسیدم در سیرم بسوی مصر دیدم مردی از همسایگان در مصر را و مردی بود مؤمن پس و مرا خبر داد که دشمن مرا احمد بن طولون گرفت و امر بحبس او نمود پس صبح کرد در حالتیکه سرش بریده شده بود و گفت این در شب جمعه بود پس امر نمود که او را بنیل انداختند و بنحویکه مرا خبر دادند از اهل و برادران شیعیان من اینکه کشته شدن او بعد از فراغ من بود از دعا چنانچه مولای من حضرت صاحب الزمان علیه السّلام بمن خبر داده بود و سیّد بن طاوس دعا را در مهج الدّعوات نقل کرده و در منهاج العارفین نیز ذکر شده و اوّل آن اینست رَبِّ مَنْ ذَا الَّذِی دَعَاكَ فَلَمْ تُجِبْهُ وَمَنْ ذَا الَّذِی سَئَلَكَ فَلَمْ تُعْطِهِ رؤیای هفتم شیخ جلیل فضل بن حسن طبرسی صاحب مجمع البیان در کتاب کنوز النجاح نقل کرده که این دعا را حضرت صاحب الزمان علیه السّلام تعلیم نموده در خواب بابی الحسن محمّد بن احمد بن ابی اللّیث در بغداد در مقابر قریش و ابی الحسن مذکور از ترس کشته شدن بمقابر قریش گریخته بود و پناه برده بوده است پس ببرکت خواندن این دعا از کشته شدن نجات یافته است و ابو الحسن مذکور گفته است که آنحضرت بمن تعلیم نمود که بگو اَللّٰهُمَّ عَظُمَ الْبَلاءُ وَبَرِحَ الْخَفَاءُ وَانْقَطَعَ الرَّجَاءُ وَانْكَشَفَ الْغِطَاءُ وَضَاقَتِ الْاَرْضُ وَمُنِعَتِ السَّمَاءُ وَاِلَيْكَ يَا رَبِّ الْمُشْتَكٰى وَعَلَيْكَ الْمُعَوَّلُ فِي الشِّدَّةِ وَالرَّخَاءِ اَللّٰهُمَّ فَصَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ اُولِي الْاَمْرِ الَّذِينَ فَرَضْتَ عَلَيْنَا طَاعَتَهُمْ فَعَرَّفْتَنَا بِذٰلِكَ مَنْزِلَتَهُمْ فَفَرِّجْ عَنَّا بِحَقِّهِمْ فَرَجًا عَاجِلًا قَرِيبًا كَلَمْحِ الْبَصَرِ اَوْ هُوَ اَقْرَبُ يَا مُحَمَّدُ يَا عَلِيُّ اِكْفِيَانِي فَاِنَّكُمَا كَافِيَايَ وَانْصُرَانِي فَاِنَّكُمَا نَاصِرَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَدْرِكْنِي اَدْرِكْنِي اَدْرِكْنِي و راوی گفته است که در وقت گفتن یا صاحب الزمان آنحضرت اشاره بسینهٔ خود نمود یعنی باید در اینجا آنحضرت را قصد نمود رؤیای هشتم شیخ ماهر صالح شیخ ابراهیم کفعمی در کتاب بلد الامین گفته که مرویست از حضرت مهدی صاحب الزمان که هر کس بنویسد این دعا را در ظرف تازه با تربت حضرت امام حسین علیه السّلام و بشوید و بخورد آن را شفا مییابد از مرض خود بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ بِسْمِ اللّٰهِ دَوَاءٌ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ شِفَاءٌ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ كِفَاءٌ هُوَ الشَّافِي شِفَاءٌ وَهُوَ الْكَافِي كِفَاءٌ اِذْهَبِ الْبَاسَ بِرَبِّ النَّاسِ شِفَاءً لَا يُغَادِرُهُ سُقْمٌ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ النُّجَبَاءِ و دیدم بخط سیّد زین الدین علی بن الحسین حسینی که این دعا را آموخت مردی که مجاور بود در کربلا از حضرت مهدی صاحب الزمان در خواب خود و بمرض مبتلا بود



پس شکایت بسوی حضرت قائم علیه السلام نمود پس فرمود بنوشتن این دعا و شستن آن و خوردنش پس کرد آنچه فرموده بود پس از آن مرض عافیت یافت والحمد لله

رؤیای نهم سید مؤید جلیل سید علیخان مدنی شیرازی صاحب شرح صحیفه و تصانیف متعدده در کتاب کلم الطیب فرموده که من بخط بعض اصحاب خود دیدم از سادات اجلاء صلحاء ثقات که صورتش این بود که شنیدم در ماه رجب سال هزار و نود و سه از برادر فی الله المولی الصدوق جامع کمالات انسیه و صفات قدسیه امیر اسمعیل بن حسین بن علی بن سلیمان بن جابر انصاری رحمه الله که گفت شنیدم شیخ صالح متقی شیخ حاجی علیاء مکی گفت که من مبتلا شدم بتنگی و سختی و مناقضه با دشمنان تا آنکه بر جان خود ترسیدم از کشته شدن و هلاکت پس یافتم این دعای مسطور بعد را در جیب خود بدون آنکه کسی آن را بمن بدهد پس تعجب کردم از این امر و متحیر بودم پس در خواب دیدم که گوینده در زی صلحا و زهاد بود میگوید بمن که ما عطا کردیم دعای فلان را بتو پس بخوان آن را که نجات خواهی یافت از تنگی و سختی و ظاهر نشد برای من که گوینده کیست پس تعجب من زیاد شد پس دفعه دیگر حضرت حجت منتظر علیه السلام را در خواب دیدم و بمن فرمود که بخوان آن دعائی را که داده بودم بتو و بیاموز آن را بهر کس که میخواهی و شیخ گفت که بتحقیق تجربه کردم این دعا را چند مرتبه پس دیدم فرج را بزودی و بعد از مدتی آن دعا را گم کردم و چند مدتی مفقود بود و من تأسف میخوردم بر فوت آن و استغفار میکردم از بدی عمل خود پس شخصی نزد من آمد و گفت که این دعا از تو مفقود شد در فلان مکان و در خاطر نداشتم که من به آن مکان رفته باشم پس دعا را از او گرفتم و سجده شکر برای خداوند بجای آوردم و آن دعا اینست بِسْمِ اللهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ رَبِّ اِنِّي اَسْئَلُكَ مَدَداً رُوحَانِيّاً تَقْوىٰ بِهِ قُوَى الْكُلِّيَّةِ وَالْجُزْئِيَّةِ حَتّىٰ اَقْهَرَ بِمَبَادِي نَفْسِي كُلَّ نَفْسٍ قَاهِرَةٍ فَتَنْقَبِضَ لِي اِشَارَةُ دَقَائِقِهَا اِنْقِبَاضاً تَسْقُطُ بِهِ قُوَاهَا حَتّىٰ لَا يَبْقىٰ فِي الْكَوْنِ ذُو رُوحٍ اِلَّا وَنَارُ قَهْرِي قَدْ اَحْرَقَتْ ظُهُورَهُ يَا شَدِيدُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الْبَطْشِ الشَّدِيدِ يَا قَهَّارُ اَسْئَلُكَ بِمَا اَوْدَعْتَهُ عِزْرَائِيلَ مِنْ اَسْمَائِكَ الْقَهْرِيَّةِ فَانْفَعَلَتْ لَهُ النُّفُوسُ بِالْقَهْرِ اَنْ تُودِعَنِي هٰذَا السِّرَّ فِي هٰذِهِ السَّاعَةِ حَتّىٰ اُلَيِّنَ بِهِ كُلَّ صَعْبٍ وَاُذَلِّلَ بِهِ كُلَّ مَنِيعٍ بِقُوَّتِكَ يَا ذَا الْقُوَّةِ الْمَتِينِ و میخوانی این را در وقت سحر سه مرتبه اگر ممکن شود و در صبح سه مرتبه و در شام سه مرتبه پس هر گاه سخت شود کار بر آنکه این دعا را میخواند بگوید بعد از خواندن آن سی مرتبه یَا رَحْمٰنُ یَا رَحِیمُ یَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِینَ اَسْئَلُكَ اللُّطْفَ بِمَا جَرَتْ بِهِ الْمَقَادِيرُ

رؤیای دهم سید رضی الدین علی بن طاوس در

کتاب فرج الهموم وعلامه مجلسی دربحار نقل کردند از کتاب دلایل محمد بن جریر طبری که گفت
خبر داد مرا محمد بن هرون که او گفت خبر داد مرا ابو الحسین بن ابی البغل گفت در عهده گرفتم کاری را
از جانب ابی منصور بن صالحان وواقع شد میان ما واو مطلبی و باعث شد بر پنهان کردن
خود پس در جستجوی من برآمد پس مدتی پنهان و ترسان بودم آنگاه قصد کردم رفتن بمقابر
قریش را یعنی مرقد منور حضرت کاظم علیه السلام در شب جمعه وعزم کردم که شب را در
آنجا بسر آورم برای دعا و مسئلت ودران شب باران و باد بود پس خواهش کردم از ابی جعفر قیم
که درهای روضهٔ منوره را ببندد وسعی کند در اینکه آن موضع شریف خالی باشد که خلوت
کنم برای آنچه میخواهم از دعا و مسئلت وایمن باشم از دخول انسانی که ایمن نبودم از او وخائف
بودم از ملاقات او پس گرد ودرها را بست وشب نصف شد و باد و باران آنقدر آمد که
قطع نمود تردد خلق را از آن موضع وماندم ودعا میکردم وزیارت مینمودم ونماز بجای
میاوردم ودر اینحال بودم که ناگاه شنیدم صدای پائی از سمت مولایم حضرت امام موسی
ودیدم مردیرا که زیارت میکند پس سلام کرد برآدم و اولو العزم از پیغمبران وآنگاه بر ائمه
علیهم السلام یک یک از ایشان تا رسید بحضرت صاحب الزمان پس او را ذکر نکرد پس تعجب
کردم از این عمل وگفتم شاید او را فراموش کرده ویا نمیشناسد یا این مذهبی است برای این
مرد وچون فارغ شد از زیارت خود دو رکعت نماز کرد ورو کرد بسوی مرقد منور مولای ما
حضرت امام محمد تقی پس زیارت کرد مثل زیارت اول از سلام ودو رکعت نماز کرد ومن از
او خائف بودم زیرا که او را نمیشناختم ودیدم که جوانی است کامل ودر جوانی معتدل واز
رجال وبر بدنش جامهٔ سفید است وعمامه دارد که حنک گذاشته بود برای او بطرفی از آن
ورداء بر کتف انداخته بود پس فرمود ای ابو الحسین بن ابی البغل کجائی تو از دعای فرج عرض
کردم کدام است آن دعا ای مولای من فرمود دو رکعت نماز میگذاری ومیگوئی یَا مَنْ اَظْهَرَ
الْجَمِیلَ وَسَتَرَ الْقَبِیحَ یَا مَنْ لَمْ یُؤَاخِذْ بِالْجَرِیرَةِ وَلَمْ یَهْتِكِ السِّتْرَ وَالسَّرِیرَةَ یَا عَظِیمَ الْمَنِّ یَا کَرِیمَ
الصَّفْحِ یَا حَسَنَ التَّجَاوُزِ یَا وَاسِعَ الْمَغْفِرَةِ یَا بَاسِطَ الْیَدَیْنِ بِالرَّحْمَةِ یَا مُنْتَهَی کُلِّ نَجْوَی وَیَا
غَایَةَ کُلِّ شَکْوَی یَا عَوْنَ کُلِّ مُسْتَعِینٍ یَا مُبْتَدِئاً بِالنِّعَمِ قَبْلَ اسْتِحْقَاقِهَا یَا رَبَّاهُ ده مرتبه
یَا غَایَةَ رَغْبَتَاهُ ده مرتبه اَسْأَلُكَ بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِینَ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ
اِلَّا مَا کَشَفْتَ کَرْبِی وَنَفَّسْتَ هَمِّی وَفَرَّجْتَ غَمِّی وَاَصْلَحْتَ حَالِی ودعا کن بعد از این هرچه را که
خواستی وبطلب حاجت خود را آنگاه میگذاری روی راست خود را بر زمین وبگو صد
مرتبه در سجود خود یَا مُحَمَّدُ یَا عَلِیُّ یَا عَلِیُّ یَا مُحَمَّدُ اِکْفِیَانِی فَاِنَّکُمَا کَافِیَایَ وَانْصُرَانِی فَاِنَّکُمَا
نَاصِرَایَ ومیگذاری روی چپ خود را بر زمین ومیگوئی صد مرتبه اَدْرِکْنِی واین را
بسیار مکرر میکنی ومیگوئی اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ اَلْغَوْثَ تا اینکه نفس منقطع شود وبر میداری



سر خود را پس بدرستیکه خدای تعالی بکرم خود بر میآورد حاجت ترا انشاء الله و چون من مشغول شدم بنماز و دعا بیرون رفت و چون فارغ شدم بیرون رفتم بنزد ابی جعفر قیم که سؤال کنم از حال این مرد که چگونه داخل شد پس دیدم درها بحال خود بسته است پس تعجب کردم ازین و گفتم شاید دری در اینجا باشد که من نمیدانم و خودم را بابی جعفر رساندم و از او پرسیدم از حال آن مرد و کیفیت دخول او گفت درها مقفل است چنانکه می بینی و من باز نکردم آنها را پس خبر دادم او را بآن قضیه پس گفت او مولای ما حضرت صاحب الزمان است و بتحقیق که من مکرر مشاهده نموده ام آنحضرت را در مثل چنین شبی در وقت خالی شدن روضهٔ مبارکه از مردم پس تأسف کردم از آنچه فوت شد از من و بیرون رفتم در نزدیک صبح و رفتم بکرخ در موضعی که پنهان بودم در آن پس روز بچاشت نرسید که اصحاب ابن صالحان جویای ملاقات من شدند و از اصدقاء من سؤال میکردند از حال من و با ایشان بود امانی از وزیر و رقعهٔ بخط او که در آن بود هر خوبی پس حاضر شدم بنزد او با امینی از اصدقاء من پس برخاست و مرا در آغوش گرفت بنحویکه معهود نبود از او پس گفت حالت ترا بآنجا کشید که شکایت بکنی از من بسوی حضرت صاحب الزمان گفتم از من دعائی بود و سؤالی از آنحضرت کردم گفت وای بر تو دیشب در خواب دیدم مولای خودم حضرت مهدی صاحب الامر را یعنی شب جمعه که مرا امر فرمود بهر نیکی و درشتی کرد بمن از جهت تو بنحویکه ترسیدم از او پس گفتم لا اله الا الله شهادت میدهم که ایشان حقند و منتهای حق دیدم شب گذشته در بیداری مولای خود را و بمن فرمود چنین و چنان بکن و شرح کردم آنچه را که دیده بودم در آن مشهد شریف پس تعجب کرد ازین و صادر شد از او بالنسبه بمن امور بزرگ و نیکو درین باب و رسیدم از جانب او بمقصدیکه گمان آنرا نداشتم از برکت حضرت صاحب الزمان مولف میگوید این قضیه را در کتاب تحفة المهدیه ذکر کردم بمناسبت دیدن ابو الحسین آنحضرت را در بیداری و از جهت دیدن وزیر ابن صالحان آنحضرت را در خواب در اینجا نقل کردم هُوَ الْمِسْكُ مَا كَرَّرْتَهُ يَتَضَوَّعُ چنانکه گفتند

رؤیای یازدهم سید جلیل و عالم نبیل سید فضل الله راوندی در کتاب دعوات خود نقل کرده از بعضی از صالحین که او گفت صعب شده بود بر من در بعض اوقات برخاستن از برای نماز شب و این مرا محزون کرده بود پس شبی در خواب دیدم حضرت صاحب الزمان علیه السلام را و بمن فرمود بر تو باد بآب کاسنی پس بدرستیکه خداوند آسان میکند بر تو این کار را و بیدار شدن برای نماز شب آن شخص گفت پس من بسیار خوردم آب کاسنی را پس سهل شد بر من برخاستن برای نماز شب از برکت تعلیم آن بزرگوار

رؤیای دوازدهم علامهٔ مجلسی در بحار فرموده که شیخ صالح محمد بن قارون ذکر کرده است که مردی در قریهٔ دقوسا که یکی

از قریه‌ها که در نهر فرات بود که ساکن بود و نام آن مرد نجم و لقبش اسود بود و او از اهل خیر
و صلاح بود و از برای او زن صالحه بود که او را فاطمه میگفتند و او نیز خیره و صالحه و از
برای ایشان یک پسر و یک دختر بود و اسم پسر علی و نام دختر زینب بود و آن مرد و زن هر
دو نابینا و کور شدند و مدتی بر اینحال کوری باقی ماندند و این در سال هفتصد و
دوازده بود پس در یکی از شبها زن دید که دستی بروی او کشیده شد و گوینده گفت
که خداوند کوری را از تو زایل گردانیده است و برخیز شوهر خود را خدمت کن و در خدمت
او کوتاهی مکن زن گفت پس من چشم گشودم و خانه را پر از نور دیدم دانستم که این حضرت
صاحب الزمان علیه السلام است و ظاهراً شفاء آن زن در خواب شد

رؤیای سیزدهم محقق نوری در کتاب دار السلام و نجم الثاقب نقل کرده از عالم صالح متقی
میرزا محمد باقر سلماسی خلف صاحب مقامات عالیه و مراتب سامیه آخوند ملا
زین العابدین سلماسی که جناب میرزا محمد علی قزوینی مردی بود زاهد و عابد و ثقه
و او را میل بسیاری بود بعلم جفر و حروف و بجهت تحصیل آن سفرها کرده و بلاد دیده
بود و میان او و والدم رحمه الله صداقتی بود پس آمد بسامره در آن اوقات که مشغول
تعمیر و ساختن عمارت مشهد و قلعه حضرت عسکریین علیهم السلام بودیم پس در نزد
ما منزل کرد و بود تا آنکه ما برگشتیم بوطن خود مان کاظمین و سه سال مهمان ما بود
پس روزی بمن گفت که سینه من تنگ شده و صبرم تمام گشته و بتو حاجتی دارم و پیغامی بنزد
والد معظم تو گفتم چیست گفت در آن ایام که در سامره بودم حضرت حجت قائم علیه
السلام را در خواب دیدم پس سؤال نمودم از آنحضرت که کشف کند برای من آن علمی را که
عمر خودم را در آن صرف کردم پس فرمود که آن نزد مصاحب تست و اشاره فرمود بوالد
مکرم تو پس عرض کردم که او سر خود را از من پوشیده میدارد فرمود چنین نیست از او
مطالبه کن از تو منع نخواهد کرد پس از خواب بیدار شدم و برخاستم که بنزد والد تو
بروم پس دیدم که رو بمن میاید در طرفی از صحن مقدس چون مرا دید قبل از آنکه سخن
سخن بگویم فرمود چرا شکایت کردی از من در نزد حضرت حجت علیه السلام کی از
من سؤال کردی چیزی را که در نزد من بود و من بخل کردم پس خجل شدم و سر بزیر انداختم
و حال سه سال است که من ملازم و مصاحب او شده ام نه او حرفی ازین علم بمن فرموده
و نه مرا قدرت بر سؤال است و تا حال باحدی ابراز نکرده ام و اگر تو بتوانی این کرب را
از من کشف کن پس از صبر او تعجب کردم و بنزد والد مکرم رفتم و آنچه شنیدم باو عرض
کردم و از او پرسیدم که از کجا دانستی که او از تو در نزد آنحضرت شکایت کرده فرموده که
آنحضرت در خواب بمن فرمود و خواب را نقل نکرد رؤیای چهاردهم محدث ما


صاحب

صاحب وسایل شیخ حرّ عاملی در کتاب اثبات الهداة فرموده که بتحقیق خبر دادند مرا جماعتی از ثقات اصحاب ما که ایشان دیدند صاحب الامر علیه السلام را در بیداری و مشاهده نمودند از آنحضرت معجزات متعدّده را و خبر داد ایشان را بغیبها و دعا کرد از برای ایشان دعائی که مستجاب شده بود و نجات داد ایشان را از خطرهای هلاک کننده و فرموده روزی ما نشسته بودیم در بلاد خودمان در قریه مشغرد در یکی از عیدها و ما جماعتی بودیم از طلاب علم و صلحا پس من گفتم با ایشان که کاش میدانستم که در عید آینده کدام یکی از این جماعت زنده است و کدام مرده پس مردی که نام او شیخ محمد بود و شریک ما بود در درس گفت من میدانم که در عید دیگر زنده ام و عید دیگر و عید دیگر تا بیست و شش سال و ظاهر شد از او که جازم است در این دعوی و مزاح نمیکند پس باو گفتم که تو علم غیب میدانی گفت نه ولکن من دیدم حضرت مهدی صاحب الزمان علیه السلام را در خواب و من مریض بودم بمرض سخت و میترسیدم که بمیرم در حالیکه نیست برای من عمل صالحی که ملاقات نمایم خداوند را بآن عمل پس بمن فرمود آنحضرت که نترس زیرا که خداوند شفا میدهد ترا از این مرض و نمی میری در این مرض بلکه زندگانی خواهی کرد بیست و شش سال آنگاه عطا فرمود بمن جامی که در دستش بود پس نوشیدم از آن جام و مرض از من دفع شد و شفا حاصل گردید و من میدانم که این کار شیطان نیست پس چون شنیدم سخن آن مرد را تاریخ آن را نوشتم و آن در سال هزار و چهل و نه بود و مدتی بر آن گذشت و من انتقال کردم بسوی مشهد مقدس در سنه هزار و هفتاد و دو پس چون سال آخر شد در دلم افتاد که مدت گذشت پس رجوع کردم بآن تاریخ و حساب کردم پس دیدم که گذشت از آن زمان بیست و شش سال پس گفتم که سزاوار است که آن مرد مرده باشد پس مدت یکماه نگذشت یا دو ماه که مکتوبی از برادرم رسید و او در آن بلاد بود و خبر داد مرا که آن مرد وفات کرد و حساب آن راست آمد (رؤیای پانزدهم) و ایضاً شیخ جلیل مذکور در کتاب مزبور فرموده که من در زمان کودکی که ده سال داشتم بمرض سختی مبتلا شدم بنحویکه اهل و اقارب من جمع شدند و گریه میکردند و مهیا شدند برای عزاداری من و یقین کردند که من خواهم مرد در آن شب پس در آن شب دیدم حضرت پیغمبر و دوازده امام را علیه و آله السلام و من در میان خواب و بیداری بودم پس سلام کردم بر ایشان و با یک یک مصافحه کردم و میان من و حضرت صادق علیه السلام سخنی گذشت که در خاطرم نماند جز آنکه آنحضرت بمن دعا کرد پس سلام کردم بحضرت صاحب الامر علیه السلام و با آنحضرت مصافحه کردم و گریستم و عرض کردم ای مولای من میترسم که بمیرم در این مرض و مقصود خود را از علم و عمل بدست نیاوردم پس فرمود که نترس زیرا که تو نخواهی مرد در این مرض بلکه خداوند ترا شفا میدهد و عمر خواهی کرد عمر طولانی

پس انگاه قدحی بدست من داد که در دست مبارکش بود پس از ان اشامیدم و در همان حال عافیت یافتم و مرض بالکلیه از من زایل شد و برخاستم از جای خود و اهل و اقارب من تعجب کردند و ایشان را خبر نکردم بانچه دیده بودم مگر بعد از چند روز مؤلف میگوید که صاحب الوسایل محمد بن حسن حر عاملی چنانکه انحضرت فرموده بود عمر طولانی کرد و قریب نهشتاد سال عمر نمود و از برای او کتب بسیار است و در این کتاب اثبات هداة که دو مجلد است زیاد تر از بیست هزار احادیث در فضایل و مناقب ائمه علیهم السلام از کتب عامه و خاصه جمع کرده و امامت انحضرات را ثابت نموده است و احوالات او و اسامی کتب او در کتاب امل الامل که تالیف اوست و در کتاب لؤلؤة البحرین که تالیف محقق بحرانی است مرقوم است و قبر او در مشهد مقدس حضرت امام رضا است در سرداب مدرسه میرزا جعفر در صحن عتیق شاه عباسی اعلی الله مقامه رؤیای شانزدهم محقق نوری اعلی الله درجاته در دار السلام و نجم الثاقب نقل کرده از عالم خبیر و فاضل بصیر محمد تقی مجلسی نعم الله مکانه که فرموده در جلد چهارم شرح من لا یحضره الفقیه که من در اوایل بلوغ طالب بودم مرضات خداوند را و ساعی بودم در طلب رضای او و مرا از ذکر حضرتش قراری نبود تا انکه دیدم در میان خواب و بیداری که حضرت صاحب الزمان ایستاده در مسجد جامع قدیم که در اصفهان است قریب بدر طنابی که الان مدرس من است پس سلام کردم بر انحضرت و قصد کردم که پای مبارکش را ببوسم پس نگذاشت و مرا گرفت پس بوسیدم دست مبارکش را و از انحضرت پرسیدم مسائلی را که مشکل شده بود بر من که یکی از انها این بود که من وسوسه داشتم در نماز خود و میگفتم که انها نیست بنحویکه از من خواسته اند و من مشغول بودم بقضا و میسر نبود برای من نماز شب و سؤال کردم از اوستاد خود شیخ بهائی رحمه الله از حکم این فرمود بجای بجای اور یك نماز ظهر و عصر و مغرب بقصد نماز شب و من چنین میکردم پس سؤال کردم از حضرت حجت عصر علیه السلام که من نماز بکنم فرمود نماز بکن و بجای نیاور مانند ان نماز مصنوعی که میکردی و غیر اینها از مسائل که در خاطرم نماند انگاه گفتم ای مولای من میسر نمیشود برای من که برسم بخدمت حضرت تو در هر وقتی پس عطا کن بمن کتابی که همیشه عمل کنم بران فرمود که من عطا کردم بجهت تو کتابی بمولا محمد تاج و من در خواب اورا میشناختم پس فرمود برو و بگیر ان کتاب را از او پس بیرون رفتم از در مسجد یکه مقابل روی انحضرت بود بسمت دار بطیخ که محله ایست از اصفهان پس چون رسیدم بان شخص و مرا دید گفت ترا صاحب الزمان علیه السلام بنزد من فرستاده گفتم بلی پس بیرون اورد از بغل خود کتاب کهنه چون باز کردم ان را ظاهر شد برای من که ان کتاب دعاست پس بوسیدم ان را و بر چشم خود گذاشتم و برگشتم از نزد او و متوجه شدم بسوی صاحب الامر علیه السلام که بیدار شدم و ان کتاب با من نبود پس شروع



کردم در تضرع وگریه وناله بجهت فوت آن کتاب تا طلوع صبح پس چون از نماز فارغ شدم و ۴۲۰
در دلم چنین افتاده بود که مولا محمد همان شیخ بهائی است ونامیدن آنحضرت او را تاج
بجهت اشتهار اوست در میان علماء وچون بمدرس او رفتم که در جوار مسجد جامع بود
دیدم او را که مشغول است بمقابله صحیفهٔ کامله وخواننده سید صالح امیر ذوالفقار گلپایگانی
بود پس ساعتی نشستم تا فارغ شد از آنکار وظاهراً که کلام ایشان در سند صحیفه بود لکن
بجهت غمی که بر من مستولی بود سخن ایشان را نفهمیدم ومن گریه میکردم پس رفتم نزد شیخ و
خواب خود را باو گفتم وگریه میکردم بجهت فوت کتاب پس شیخ گفت بشارت باد ترا بعلوم الٰهی
خداوندی ومعارف یقینی وتمام آنچه همیشه میخواستی ومیل بر زهادت وعبادت میداد
پس قلبم ساکن نشد وبیرون رفتم با گریه وتفکر تا آنکه در دلم افتاد که بروم بآن طرفی که در
خواب بآنجا رفتم پس چون رسیدم بمحلهٔ دار بطیخ دیدم مرد صالحی را که اسم او آقا حسن بود
وملقب بتاج پس چون رسیدم باو وسلام کردم گفت یا فلان کتب وقفیه در نزد من است
که هر طلبه که از آن میگیرد بشروط آن عمل نمیکند وتو عمل میکنی بآن بیا ونظر کن باین کتب
وهر چه را که محتاجی بآن بگیر پس باو رفتم در کتابخانهٔ او پس اول کتابی که بمن داد کتابی بود که
در خواب دیده بودم پس شروع کردم بگریه وناله وگفتم که مرا کفایت میکند ودر خاطرم نیست که
خواب را برای او گفتم یا نه وآمدم بنزد شیخ وشروع کردم در مقابله با نسخهٔ او
که جد پدر او نوشته بود از نسخهٔ شهید وشهید نسخهٔ خود را نوشته بود از نسخهٔ ابن سکون
وعمید الرؤساء ومقابله کرده بود با نسخهٔ ابن ادریس بدون واسطه یا بیک واسطه ونسخه
که حضرت صاحب الامر علیه السلام بمن عطا فرموده بود از خط شهید اول نوشته شده بود
ونهایت موافقت داشت بآن نسخه حتی در نسخه‌ها که در حاشیهٔ آن نوشته شده بود و
بعد از آنکه فارغ شدم از مقابله شروع کردند مردم در مقابله در نزد من وببرکت عطای
حضرت حجت عصر عجل الله فرجه گردید صحیفهٔ کامله در بلاد مانند آفتاب طالع در هر
خانه وخصوصاً اصفهان زیرا که اکثر مردم صحیفه‌های متعدده دارند واکثر ایشان
صلحا واهل دعا شدند وبسیاری از ایشان مستجاب الدعوه واین آثار معجزه ایست از
حضرت صاحب الامر علیه السلام وآنچه خداوند عطا فرمود بمن بسبب صحیفه آنرا احصا
نمیتوانم بکنم وعلامهٔ مجلسی اعلی الله مقامه در بحار صورت اجازهٔ از والد خود از برای
صحیفهٔ کامله ذکر کرده وفرموده که من روایت میکنم صحیفهٔ کامله را که ملقب است بزبور
آل محمد علیهم السلام وانجیل اهل بیت ودعای کامل باسانید بسیار است وطرقهای
مختلفه یکی از آنها آنست که من روایت میکنم او را بنحو مناوله از مولای ما حضرت
صاحب الزمان وخلیفهٔ رحمن صلوات الله علیه در خواب طولانی تا آخر آنچه ذکر شد

رؤیای هفدهم ایضاً نقل کرده از ثقهٔ عدل امین آقا محمد که زیاده از چهل سال متولی
امر شمعهای حرم عسکریین (ع) و سرداب مقدس بوده است که او گفت مردی از اهل سنت
شناسم که او را مصطفی محمود میگفتند در قطار خدام بود و شغلی جز آزردن زوار و گرفتن
مال ایشان بهر حیله و مکر نداشت و غالب اوقات در سرداب مقدس بود در آن
صفهٔ کوچک که پشت شباک ناصر عباسی است و اغلب زیارات مأثوره را حفظ داشت
و هر کس داخل میشد در آن مکان شریف و شروع میکرد بزیارت کردن آن خبیث او را
از حالت زیارت و حضور قلب می انداخت و پیوسته خواننده را ملتفت میکرد باغلاطیکه
غالب عوام از آنها خالی نیست پس شبی در خواب حضرت حجت علیه السلام را دید
که باو میفرمایند که تاکی زوار مرا میآزاری و نمیگذاری زیارت بخوانند ترا چه مداخله
در این کار بگذار ایشان را و آنچه میگویند پس بیدار شد درحالتیکه هر دو گوشش را
خداوند کر نموده بود پس از آن دیگر چیزی نشنید و زوار از او آسوده شدند و چنین
بود تا آنکه مرد رؤیای هجدهم و نیز در آن دو کتاب نقل کرده از سید جلیل فضل الله
راوندی در کتاب دعوات خود و او نیز از ابو الوفاء شیرازی که گفت من اسیر بودم در حبس
ابی علی الیاس با ضیق حال پس چنین معلوم شد بمن که او قصد قتل مرا کرده پس شکایت
کردم بسوی خداوند تبارک و تعالی و شفیع قرار دادم مولای خود امام زین العابدین را
پس خواب مرا ربود در خواب دیدم حضرت رسول خدا را و فرمود بمن که متوسل نشو بمن
و نه بدختر من و نه بدو پسر من از برای چیزی از متاع دنیا بلکه از برای آخرت و آنچه را
آرزو داری از فضل خداوند و اما برادرم ابو الحسن (ع) پس او انتقام میکشد از کسی که ظلم
کرده ترا عرض کردم یا رسول الله آیا نبود که فاطمه را ظلم کردند پس صبر کرد و میراث ترا
غصب نمودند پس صبر کرد پس چگونه انتقام میکشد از کسیکه مرا ظلم کرده پس آنحضرت
نظر کرد بمن از روی تعجب و فرمود آن عهدی بود که باو کرده بودم و امری بود که باو گفته
بودم و جایز نبود برای او مگر بپا داشتن آن و بتحقیق که ادا کرد حق را و الآن پس وای
بر کسیکه متعرض شود دوستان او را و اما علی بن الحسین (ع) پس از برای نجات از سلاطین
و شرور شیاطین و اما محمد بن علی و جعفر بن محمد (ع) پس از برای آخرت و آنچه بخواهی از طاعت
و رضوان خداوند و اما موسی بن جعفر (ع) پس بخواه باو عافیت و سلامتی از امراض و اما
علی بن موسی الرضا پس بطلب باو سلامتی را در سفرها در بحر و بر و اما محمد بن علی (ع) پس
بطلب باو نزول رزق را از خداوند و اما علی بن محمد پس از برای قضای نوافل و نیکی
اخوان و آنچه بخواهی از طاعت خداوند و اما حسن بن علی (ع) پس از برای آخرت و
اما حجت بن الحسن (ع) پس هرگاه رسید شمشیر بمحل ذبح تو و اشاره کرده بگلوی خود پس



استغاثه بکن باو پس بدرستیکه او در صیابد ترا دفریادرس است و پناه است از برای هر کس
که استغاثه کند پس بگو یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ اَنَا مُسْتَغیثٌ بِکَ پس من در خواب
گفتم یا مَوْلایَ یا صاحِبَ الزَّمانِ اَنَا مُسْتَغیثٌ بِکَ پس در اینحال دیدم شخصی را که
از آسمان فرود آمد و در زیر پای او اسبی است و در دست او حربه ایست از نور پس عرض
نمودم ای مولای من دفع کن از من شر آنکسی را مرا اذیت میکند پس فرمود کار ترا انجام دادم
و چون صبح کردم الیاس مرا خواست و گفت بکه استغاثه کردی گفتم بآنکسی که فریادرس درماندگان
است رؤیای نوزدهم سیّد عالم فاضل جلیل سیّد ابن طاوس در کتاب غیاث سلطان
الوری فرموده و از جمله رؤیاها که در مواسعه وارد شده یعنی وسعت داشتن وقت نماز
قضا و ضیق نبودن وقت آن از ائمه صادقین علیهم السّلام که شیطان بایشان شبیه نمیشود
و هر چند یکه این رؤیاء از آن ادلّه نیست که بآن حجت آورده شود ولکن آن از طرایف است
و آن اینست که من یافتم بخط خازن ابی الحسن رحمه الله و بود مرد عادل و محل اتفاق مردم
در عدالة و بمن رسید که جدّ من ورّام در عقب سر او نماز کرد و باو اقتداء نمود و این لفظ او
است که دیدم در خواب خود در شب شانزدهم جمادی الاخری حضرت امیر المؤمنین و
حضرت حجت عصر را علیهم السّلام و در بر حضرت امیر المؤمنین لباس درشت بود و لباس
حضرت حجت از آن نرم بود پس عرض کردم یا امیر المؤمنین چه میفرمائی در ضیق بودن وقت
نماز قضا پس فرمود سؤال بکن از حضرت صاحب الامر و حضرت امیر المؤمنین رفت و باقی
ماندم من در نزد حضرت حجت علیه السّلام پس در خدمت آنحضرت نشستم پس عرض
کردم چه میفرمائید پس فرمود کلامیکه من فهمیدم که نماز خوانده میشود عرض کردم و بعضی
از مردم در روزگار میکند و خود را بزحمت میاندازد و برای او مضایقه مهیا نمیشود یعنی
قادر نیست که نماز قضا را اول بکند و بعد نماز ادا بخواند پس آنحضرت فرمود نماز بکنند
قبل از آخر وقت یعنی لازم نیست نماز را بتأخیر اندازد و نماز را هر وقت خواست میکند
هر چند یکه نماز قضا داشته باشد پس عرض کردم ابن ادریس منع میکند مردم را از نماز کردن
قبل از آخر وقت پس التفات نمود که ناگاه ابن ادریس علیه الرحمه در یک سمتی ایستاده پس
او را آنحضرت ندا کرد که یا ابن ادریس پس ابن ادریس بخدمت آنحضرت آمد و حضرت
حجت باو فرمود چرا مردمان را منع میکنی از نماز پیش از آخر وقت آیا این را از صاحب شرع
شنیدهٔ پس او ساکت شد و جواب عرض نکرد پس من از خواب بیدار شدم
رؤیای بیستم و نیز سیّد اجلّ و عالم اکمل سیّد ابن طاوس در آن کتاب فرموده که دیدم بخط
ابو الحسن خازن که لفظ آن اینست که دیدم حضرت حجت عجّل الله فرجه را در شب ششم شوال
در سال پانصد و نود که گویا آنحضرت در بعضی از خانه‌ها ما در مشهد امیر المؤمنین در

یك سکوئی نشسته وان سکو در هیئت خوبی است که ان را همچنان ندیده بودم و در
نزد انحضرت یك صبی است و در پیش روی انحضرت یك شاخهٔ خشکیده از درخت
خرما است و در زیر ان شاخه قدری از قصب است پس من بخدمت انحضرت شرفیاب
شدم پس وقتیکه مرا دید برخاست وان شاخهٔ خرما را برداشت پس دیدم ان شاخهٔ
خشك پر شد از رطب رنگارنك و من ان را معجزه اعتقاد کردم و عرض کردم تو امام
منی و وضو کردم با و او نیز وضو کرد بمن و من در خدمت انحضرت نشستم و از ان رطب
خوردم و باو شکایت کردم از صعوبت وقت بر ما و جوابی بمن داد که ان را بعد از بیداری
فراموش کردم و بعد از ان برخاستم از ان محل بجای دیگر پس عرض کردم ای مولای من بدرستی
که ورام و ابن ادریس مردم را منع میکنند از نماز کردن پیش از اخر وقت فرمود مردم نماز
بکنند پیش از اخر وقت و بعد از ان فرمود ایشان تفریط میکنند در نماز و عرض کردم باو
که ایشان میگویند بمردمان که نماز نکنید پیش از اخر وقت پس مردم میگویند که ما
قادر براین نیستیم پس انحضرت اعاده فرمود فرمایش اول را که مردم نماز بکنند پیش از
اخر وقت و بعد از ان فقها را ذکر کرد بکلامی که دلالت داشت براینکه انحضرت با ایشان
عتاب میکند و بعد از ان بمن اذن داد که وضو بگیرم و با او نماز بخوانم پس رفتم پی اب
برای وضو پس در اثر این بیدار شدم مؤلف میگوید که حاصل این دو رؤیا انست
که از انحضرت ابو الحسن خازن در خواب سؤال نموده از ادا کردن نمازهای شبانه روزی
در اول وقت انها از برای کسانیکه نماز قضا در ذمه دارند پس انحضرت در جواب فرموده
که عیب ندارد و مردم نماز بکنند پیش از اخر وقت و لازم نیست که نماز را بتاخیر بیندازد
کسیکه نماز قضا بر ذمهٔ او دارد و این مسئله در میان علما اعلام اعلی الله لهم المقام
محل گفتگو است که ایا جایز است ادا کردن نماز یومیه را در اول وقت ان برکسیکه در
ذمهٔ او نماز قضا است یا نه و جمعی قائل شدند بعدم جواز ان مثل ابن ادریس و ورام
بن ابی فراس و دیگران و جمعی قائل شدند بجواز ان و در این خصوص رساله های متعدده
نوشته و ادله از طرفین نقل کرده اند و بنظر احقر این مسئله از واضحات فقهیه است
و در جواز ان اشکال نیست و احادیث جواز با کثرت و صحت انها صریح است در این و
احادیث منع با قلت و عدم صراحت انها در عدم جواز محمول است بر استحباب مقدم
داشتن قضا بر نماز ادا در وسعت وقت و در اینجا مقام ذکر ادله نیست والا کشف نقاب
و رفع حجاب میکردم در این باب رؤیای بیست و یکم و ایضا سید جلیل و فاضل نبیل
در ان کتاب فرموده که دیدم بخط ابو الحسن خازن اینکه لفظ ان اینست که من استعمال
میکردم اب کر را در حمام در مدت طولانی پس در بعضی از اوقات بر من شبهه وارد



شد تا انکه ترك کردم استعمال آب کر را در چند وقت پس حضرت حجت عصر علیه السلام را در
خواب دیدم در مکانی بلند نشسته و از برای ان مکان شرفات و کنکره هائی داشت و در
سر مبارك مثل اکلیل و تاج داشته پس جاری فرمود حدیثی در معنی کر که در خاطرم نماند
بعد از بیدار شدن پس بطرف من التفات کرد و فرمود که ایا جبرئیل بتو گفته است که کر نجس
است و یا انکه بتو گفته که کر را استعمال مکن برگرد بسوی استعمال کر پس از خواب بیدار شدم
بعد از شنیدن فرمایش انحضرت علیه السلام مؤلف میگوید مسئله کر و قدر ان و مساحت
ان در کلمات علماء بسیار محل نزاع و اختلاف شده و این ناشی شده است از فهم اختلاف
در بین احادیث وارده در کر و جمعی رساله مخصوصا در خصوص بیان مقدار کر نوشته اند
و حقیر تحقیق این مسئله را و مقدار آن را بحسب مساحت و وزن در کتاب اربعین که موسوم
است بدرة البیضاء بیان کرده بر وجهیکه اختلاف از میان اخبار کر برداشته شده و ابدا
منافاتی در بین انها نمانده و در واقع ان راجع بقول سید بن طاوس است
رؤیای بیست و دوم و نیز سید معظم مذکور اعلی الله درجاته در کتاب فرج المهموم فرموده
که بتحقیق درك کردم در زمان خود جماعتی را که ذکر میکردند که ایشان مشاهده کردند حضرت
حجت عصر عجل الله فرجه را و در میان انها بود کسانیکه حامل شده بودند از جانب انحضرت
رقعه ها و عرایض را که عرض شده بود بر انحضرت و از این جمله است خبریکه صدق ان را
دانستم و ان چنان است که خبر داد مرا کسیکه اذن نداده است که نام او را ببرم پس ذکر نمود
که او از خداوند مسئلت کرده بود که بر او تفضل فرماید بمشاهده نمودن حضرت مهدی
علیه السلام را پس در خواب دید که او مشاهده خواهد کرد انحضرت را در وقتیکه او را
اشاره نمودند بان وقت گفت چون ان وقت رسید او در مشهد مطهر مولای ما موسی بن
جعفر بود پس شنید آوازی را که شناخته بود ان را پیش از ان وقت و او مشغول بود بزیارت
مولای ما حضرت جواد علیه السلام پس سائل مذکور خود را نگاه داشت از مزاحمت
کردن انحضرت و داخل شد در حرم منور و ایستاد در نزد پا های ضریح مطهر مولای ما
حضرت امام موسی کاظم پس بیرون امد انکه معتقد بود که او است حضرت مهدی علیه
السلام و با او بود رفیقی و این شخص مشاهده نمود انحضرت را و تکلم نکرد با او از جهت وجوب
ادب در حضور انحضرت مؤلف میگوید این قضیه را در تحفة المهدیة ذکر کرده ام
از جهت دیدن شخص مذکور انحضرت را در بیداری در حرم منور کاظمین و در اینجا نیز
ذکر کردم بجهت دیدن ان شخص در خواب که او در فلان وقت انحضرت را خواهد دید
و هر چند یکه انحضرت را در خواب ندید ولکن در خواب با او گفتگو شد که انحضرت را
خواهی دید و همچنان گردید رؤیای بیست و سیم انکه مرحوم صدر الدین اعلی الله مقامه

در اول کتاب کمال الدین فرموده که سؤال کرد از من شیخ نجم الدین محمد بن حسن بن صلت قمی که تصنیف بکنم در خصوص غیبت حضرت حجت عصر عجل الله فرجه یك کتابی پس اجابت کردم التماس او را و وعده نمودم براو که جمع نمایم در این معنی یك کتابی را اگر خداوند آسان نماید بر من عود کردن را بشوی مستقر خودم در ری پس شبی در این فکر بودم که اهل و اولاد و برادران من در جای دیگرند و خودم در غربت مانده ام که ناگاه خواب بمن غالب گردید پس در خواب دیدم که من در مکهٔ معظمه طواف میکنم در شوط هفتم در نزد حجر اسود و آن را در آغوش میگیرم و میبوسم و میگویم اَمانَتی اَدَّیتُها وَمیثاقی تَعاهَدتُهُ لِتَشهَدَ لی بِالمُوافاةِ یعنی امانت خود را ادا کردم بر تو و میثاق خودم را با تو معاهده کردم تا آنکه تو شهادت بدهی بر وفا کردن من در روز قیامت پس دیدم مولای خود حضرت حجت قائم علیه السلام را که در در خانهٔ کعبه ایستاده پس بنزد آنحضرت رفتم در حالتیکه قلب من مشغول و فکرم در آنجا بود که در اول شب بودم پس آنحضرت دانست آنچه را که در قلب من و فکر من بود پس سلام کردم باو و او رد سلام مرا نمود و بمن فرمود که چرا تصنیف نمیکنی یك کتابی در خصوص غیبت من تا آنکه برهم تو کفایت بکند عرض کردم یا ابن رسول الله در غیبت تصنیف کردم بعضی اشیا فرمود آنها بر این سبیل نیست که ترا امر میکنم بر آن و ترا امر میکنم که الآن تصنیف بکنی یك کتابی در غیبت و ذکر بکنی در آن کتاب غایب شدن انبیا را پس آنحضرت تشریف بردند و من از خواب بیدار شدم با فزع و بنا کردم بدعا و گریه و شکوی تا بطلوع صبح پس وقتیکه صبح کردم شروع نمودم بتألیف این کتاب از جهت امتثال امر آنحضرت رؤیای بیست و چهارم آنست که صاحب کرامات جلیله و مقامات عالیه سید بن طاوس در آخر کتاب کشف المحجة که از تصنیف کرده از برای پسرش فرموده که آنچه را که من وارد نمودم و در این کتاب نوشتم بعون خداوند عالم و بعد از اتمام این کتاب را عرض کردم و نشان دادم بر قبول واهب او و نائب خداوند در مرتبهٔ نبوت و رسالت یعنی حضرت حجت عصر علیه السلام بس جواب آنحضرت وارد گردید در خواب با آنچه آن جواب مقتضی حصول قبول و انعام آنحضرت بود و وصیت بر امر تو بود و وعده بود بر بر تو و ارتفاع قدر تو نام بشد و محقق نوری اعلی الله مقامه در دار السلام بعد از نقل این کلام فرموده میگویم این کتاب از آنچه هاست که سزاوار است که نوشته شود با نور بر صحفه‌ها نه با مرکب بر ورق تنها پس بدرستیکه در آن کتاب با کوچکی حجم آن فواید عظیمه و مطالب جلیله است در کیفیت تحصیل اعتقاد جازم راسخ در قلب بر وجود صانع تعالی جل جلاله و بر رسول او و بر حجتهای او و در کیفیت سلوک بسوی خداوند بطریق مستقیم که همهٔ آن استخراج شده از آثار نبویه و اقتباس گردیده از مشکات علویه که هیچ کتابی بر آنها شامل نیست و هیچ خطاب بر آنها حامل نیست و با وجود تصدیق حضرت حجت علیه السلام



السلام آن را که با تصدیق او هر راه واضح میگردد عجل الله تعالی فرجه تمام شد مؤلف میگوید
سید جلیل و عالم نبیل در همان کتاب فرموده که وصیت میکنم ترا ای فرزند من محمد و برادرت
و هر که بر این کتاب من واقف شود براستی در معامله با خداوند عالم و رسول او و حفظ
وصیت ایشان با آنچه بشارت دادند بر مردم از ظهور مولای ما حضرت مهدی صاحب
الزمان ع پس بدرستیکه من یافتم قول و فعل بسیاری از مردم را در امر آنحضرت که مخالف
با عقیده از چند راه از آنجمله که من یافته ام که اگر از کسی برود که اعتقاد دارد امامت آنحضرت را
بنده یا اسبی یا درهمی یا دیناری متعلق میشود خاطر او و ظاهر او از برای طلب آنچیز
مفقود و بذل مینماید در تحصیل آن غایت جد و جهد خود را و ندیدم که از برای تأخر
بودن این محتشم عظیم الشأن از اصلاح اسلام و ایمان و قطع دابر کفار و اهل عدوان تعلق
خاطرش مثل تعلق خاطرش باشد باین اشیاء محقره پس چگونه اعتقاد دارد کسیکه باین
صفات است اینکه او عارف است بحق خداوند و حق رسول او و اعتقاد دارد امامت
او را بر آن نحویکه دعوی میکند موالات زیاده از اندازه را برای شرایف معالی آنحضرت
و از آنجمله یافتم کسی را که ذکر میکند که او معتقد است وجوب ریاست و ضرورت ظهور
و انفاذ احکام امامت آنحضرت را اگر نیکی کند با و بعضی از آنهائیکه مدعی است که او
دشمن امام او است از سلاطین و حکام و ظلام و احسان او باو تمام شود متعلق میشود
خاطر او به بقای این سلطان مشار الیه و مشاغل میشود او را این تعلق از طلب حضرت مهدی
علیه السلام و از آنچه واجب است بر او از تمنی و آرزوی عزل آن سلطان و والی و حاکم
که بر او انعام کرده و از آنجمله اینکه من یافتم کسی را که ادعا میکند وجوب سرور را بامر آنحضرت
و مکدر بودن را از جهت مکدر و غمگین بودن آنحضرت و میگوید که اعتقاد دارم
که تمام آنچه در دنیا است از حضرت صاحب الزمان ع گرفته شده و املاک و سلطنت
آنحضرت را پادشاهان و حکام و سایر مردم غصب کرده اند و با اینحال نمی بینیم او را که
متأثر شود برای این غارت و غصب مثل تأثر او اگر بگیرد سلطان از او درهمی و یا دیناری
و یا ملکی و یا عقاری پس این کجا جمع میشود با وفاء و معرفت خداوند و رسول او و معرفت
اوصیاء علیهم السلام تا آخر کلام آن بزرگوار که از این نحو است و اینها اشاره است بر
مضمون احادیث بسیار که آنحضرت را غریب و وحید و مظلوم و حقش غصب شده
و از سلطنتش باز مانده و از ریاستش رانده شده و مردمان ظالمان حق او را منکر
گردیده فرموده اند در آن اخبار بسیار و جمله از آنها را در تحفة المهدیه در خصایص
آنحضرت ذکر کرده ام رؤیای بیست و پنجم آنکه عالم صالح متقی ملا محمد تقی مجلسی
در شرح من لا یحضره الفقیه در سند زیارت جامعه کبیره معروف فرموده

دیدن مجلسی اوّل صاحب الزمان را در خواب

۴۲۷ زیارت جامعه از برای جمیع ائمه علیهم السلام در مشهد مقدّس هر یکی و شخص زیارت میکند
جمیع ایشان را و قصد میکند امام حاضر و در همه را و اگر قصد کند در هر مرتبه یکی از
ایشان را با ترتیب و باقی را بتبع هر اینه احسن میشود چنانکه خودم این نحو میکردم و دیدم
در رؤیای حقّه تقریر کردن و تحسین فرمودن حضرت امام رضا علیه السلام را باین
نحو زیارت کردن و زمانیکه خداوند توفیق داد بمن بزیارت حضرت امیر المؤمنین علیه
السّلام و شروع نمودم در اطراف روضهٔ مطهّرهٔ آنحضرت بر مجاهدات و گشود خداوند
بر من از برکت آنحضرت درهای مکاشفات را که صاحبان عقول ضعیفه بر آنها متحمّل
نمیشوند در این عالم دیدم و اگر بخواهم میگویم در بین خواب و بیداری در حالتیکه در
رواق عمران نشسته بودم پس خودم را در سامره دیدم و مشهد مقدّس آن را در نهایت
بلندی و زینت مشاهده کردم و دیدم که بر روی قبران دو بزرگوار یک لباس سبزی است
از لباس جنّت زیرا که مثل آن را در دنیا ندیده بودم و دیدم مولای خودم حضرت صاحب
الامر را که پشت بر قبر پدر و جدّش نشسته و رو بسمت در حرم منوّر پس وقتیکه آن
حضرت را دیدم شروع کردم بخواندن زیارت جامعه کبیره با صوت بلند مثل مدّاحین
وقتیکه زیارت را تمام کردم آنحضرت فرمود چه خوب زیارت است عرض کردم ای مولای
من زیارت جدّت و اشاره نمودم بقبر شریف پدر و جدّش فرمود بلی داخل بشو پس داخل
شدم و در نزد در حرم ایستادم فرمود نزدیک بیا عرض کردم ای مولای من میترسم ترک
ادب بکنم و از جهت آن کافر شوم فرمود عیب ندارد زمانیکه با اذن ما بوده باشد
پس اندکی نزدیک رفتم و ترسان و لرزان بودم پس فرمود نزدیک بیا نزدیک بیا پس نزد
آنحضرت رفتم فرمود بنشین عرض کردم میترسم فرمود نترس پس مثل جلسهٔ عبد
ذلیل در حضور مولای جلیل نشستم فرمود استراحت کن و مربّع بنشین بدرستیکه
تعب کشیدهٔ و پا برهنه آمدهٔ و حاصل اینست که از آنحضرت نسبت باین عبد خود
واقع شد لطفهای بزرگ و گفتگوهای لطیف که ممکن نیست تعداد آن و اکثر آنها را
فراموش کردم و بعد از این از رؤیا بیدار شدم و حاصل شد در همان روز اسباب زیارت
سامره بعد از آنکه راه مسدود بود در مدّت طولانی و بعد از آنکه مانعهای بسیار
اتّفاق افتاده بود همهٔ آنها بفضل خداوند برطرف شد و زیارت میسّر گردید پیاده
و پا برهنه چنانکه آنحضرت فرموده بود و شبهای آن ایام در روضهٔ مطهّره بودم و
زیارت میکردم باین زیارت جامعه آن بزرگواران را و ظاهر شد در راه و در روضه
کرامات عجیبه بلکه معجزات غریبه که ذکر آنها طول دارد و حاصل اینست که از
برای من شکّ نیست در اینکه این زیارت از حضرت امام علی نقی علیه السلام است



دیدن شیخ ابراهیم وحشی صاحب الزمان را در خواب

جهت تقرب حضرت صاحب الزمان علیه السلام و اینکه آن اکمل و احسن زیارات است و بلکه من بعد
ازین رؤیا، در اکثر اوقات تمام ائمه علیهم السلام را بآن زیارت میکردم و در عتبات عالیات زیارت
نکردم ائمه علیهم السلام را مگر با این زیارت جامعهٔ کبیره رؤیای بیست و ششم در کتاب
حبل المتین نقل کرده از مولا محمد تقی از اقربای مولا محمد طاهر کلید دار حرم حضرت امیر المؤمنین گ
گفته که شیخ ابراهیم وحشی نابینا و از اهل رماحیه بود و در ایام زمستان در رماحیه ساکن
میشد و در تابستان میامد بنجف اشرف و در هر شب قبل از آنکه در صحن باز بشود میامد
به پشت در و وقتیکه در را باز میکردند داخل حرم میشد و تا وقت بستن در حرم در آنجا
بود و بعد از آن بیرون میرفت و در بعضی از شبها در بین او و اهلش نزاع و گفتگو شد
و خلق او تنگ شده پس مشغول بخواندن دعای توسل گردید وقتیکه خوابید در رؤیاء
دید که داخل روضهٔ منورهٔ آنحضرت گردید و روضه را پر از نور دید و گفت که هر قدر چشم
خود را گردانیدم در آنجا شمعی و چراغی ندیدم و داخل شدم شباک مبارک را نیافتم و در جای
دو انگشت در کوچکی دیدم که این نورها از آنجا بیرون میاید پس قدری راه رفتم تا آنکه دست
خود را باصل صندوق گذاشتم و سرم را پائین کردم پس دیدم که حضرت امیر المؤمنین در
آنجا نشسته در بالای کرسی و از نور روی مبارکش این نورها ساطع میشود و روضه روشن
شده است پس خود را بر پاهای آنحضرت انداختم و دست من بدست آنحضرت رسید پس
دستش را بدست من سه مرتبه مالید و فرمود برای تو اجر شهداء است پس از خواب بیدار
شدم و چشم خود را نابینا یافتم چنانکه بود پس تأسف کردم و گفتم کاش دست مبارکش را
بر چشم من میمالید پس در شب دیگر متوسل شدم بایشان بدعای توسل پس در خواب
دیدم که گویا من در صحرائی هستم و در آن صحرا شخصی نورانی را دیدم که میرود و در عقب او
جماعتی است میروند و ایشان قریب بیصد نفرند و در آن بین که میرفتند ناگاه آن شخص
ایستاد پس برای او سجاده انداختند و آمد بروی سجاده که نماز بکند پس ایشان نیز آمدند
و برا و اقتداء کردند و من هم خود را داخل کردم در میان صفها و با ایشان نماز کردم پس
وقتیکه از نماز فارغ شد اسبی برای او آوردند سوار شد و بنا کرد برفتن پس از ایشان
سؤال کردم که این شخص بزرگوار کیست گفتند تو با او نماز خواندی و او را نشناختی گفتم نه
گفتند او حضرت قائم آل محمد علیهم السلام محمد بن الحسن است پس از چشم خودم فراموش
و عرض کردم یابن رسول الله آیا من از اهل بهشت و یا از اهل دوزخم پس ایستاد و نظر
نمود بمن و تبسم کرد پس بنزدیک آنحضرت رفتم پس دست خودش را بر چشم و سر من
کشید سه مرتبه و فرمود تو از اهل جنتی پس از خواب بیدار شدم و دیدم که از چشم
من آب غلیظ بسیار بیرون شده و ریش من از آن تر شده پس تعجب کردم ازین زیرا که

چشم من خشکیده بود و رطوبتی از ان خارج نمیشد بقدر یك ذره پس رطوبت را احساس
کردم و سرم را از زیر لحاف بیرون کردم پس از روزنهٔ خانه ستاره را دیدم پس برخاستم و عیال
خودم را بیدار کردم و چراغ روشن نمودند پس دیدند که چشم من بینا و روشن گردیده
والحمد لله مؤلف میگوید درین قضیه جای دو انگشت که ذکر شد اشاره است بقصهٔ مرة
بن قیس و حاصل این قصه بنا بر انچه نقل کرده ان را در حبل المتین از سید جلیل سید نصر الله
حایری و او از مولا عبد الکریم از کتاب تبصرة المؤمنین بدرستیکه شیخ معتمد و موثق شیخ
عمران ذکر کرده است که این قصه را بعض علما از قدما مفصلاً نقل کرده و هکذا نقل
کرده ان را جناب فاضل محمد صالح ترمدی حنفی در کتاب مناقب خود و فرموده که این قصه
ثابت شده باسندهای صحیحه و ان اینست که مرة بن قیس مرد کافری بود صاحب اموال و خدم
و حشم بسیار پس روزی با قوم خود یاد کرد اباء و اجداد و بزرگان قوم خود را پس باو گفتند که
حضرت علی بن ابیطالب از انها هزاران نفر کشته پس ان خبیث از قبر انحضرت سؤال کرد پس
گفتند در نجف است پس دو هزار سواره و چند هزار پیاده برداشته رو بنجف امد و قتیکه
اهل نجف دیدند ان ملعون میاید درهای قلعه را بستند و متحصن شدند و اتش روز
در میان ایشان جنگ واقع شد پس از یك جای حصار ان اشرار کفار حصار را سوراخ کردند و مسلمانان
گریختند و ان خبیث داخل نجف شد و امد بروضهٔ منوره و گفت یا علی تو پدران و اجداد
مرا کشتی و اراده کرد که قبر انحضرت را نبش کند پس از صندوق مبارک دو انگشت مثل ذو
الفقار ظاهر گردید و از کمر او زد و او را بدو نیم کرد و ان دو نیم او در ان وقت سنگ سیاه گردید
و ان دو سنگ سیاه را اوردند بیرون در بلد و هر کس بنجف بجهت زیارت میامد لگد
بان سنگ میزد و از خواص ان سنگ ان بود که هیچ حیوانی ازاو نمیگذشت مگر انکه بر ان
بول میکرد و بعد از زمانی ان دو سنگ را بعضی از جهال بردند بمسجد کوفه از جهت انتفاع
خودش از عوام الناس بنشان دادن ان دو سنگ سیاه بر ایشان پس کم کم ان سنگها بمرور
ایام تلف شد و مضمحل گردید و صاحب کتاب حبل المتین فرموده که بمن نقل کرد جناب
شیخ یونس که از صلحا نجف اشرف بود که او دید یك عضو از اعضاء ان خبیث را در نجف
و فرموده که حکایت شد از شیخ عالم جلیل شیخ قاسم کاظمینی صاحب شرح استبصار که
در نجف ساکن بود که او در اکثر اوقات نفرین میکرد بر انکسیکه ان ملعون را از نجف بیرون
برد و او را تلف نمود و میگفت خداوند ذلیل بکند و مخذول نماید انکسی را که ان ملعون را
از این عتبهٔ مقدسه بیرون کرد و این معجزهٔ باهره را باطل کرد و ایضاً صاحب کتاب مذکور
نقل کرد از شیخ یحیی و شیخ لطف الله که ایشان یك نصف ان را در بازار نجف مشاهده
کردند و گفتند که هیچ خری از ان نمیگذشت مگر انکه بر ان بول میکرد و مردم بر ان

سنگ میاندا ختند وکم کم ازان میشکست وگفتند که منافقان اهل نجف ان سنگ را بخاک میپوشیدند تا انکه ان را زوّار وغیرایشان نبینند وازین جهت بعضی ازمردم ان سنگها را بردند بمسجد کوفه ودر انجا ان را تلف کردند وحکیم سنائی در خصوص ان گفته خواب ارام مرّه وعنتر کرده در مغز عقل زیروزبر وفردوسی فرموده است شبهی که زد بد وانگشت مرّه رابدونیم برای قتل عدو ساخت ذوالفقار انگشت ودیگری گفته انست امام کز دوانگشت چون مرّهٔ قیس کافرے کشت واین مختصرے قصّهٔ مرّه بوده است ودر کتاب مرأت الاحوال در ترجمهٔ جناب عالم جلیل وفاضل نبیل میرزا محمّد کاظم اعلی الله مقامه نوادهٔ مجلسی اوّل وبرادرزادهٔ علاّمهٔ مجلسے ودامادش فرموده که ان بزرگوار نصب کرد درداخل شباک مبارک حضرت امیرالمؤمنین؏ در موضع معروف بجاے دوانگشت جوهرے معروف بالماس وقیمت ان الماس در ان وقت هفت هزار تومان بود وان الماس الان درجاے دوانگشت موجوداست

رؤیاے بیست وهفتم در کتاب زینة الاعیاد در اعمال روز جمعه وفضایل ان که تالیف عالم فاضل شیخ احمد بن شیخ شکر نجفی است فرموده که از طرایف انچه در ایّام نوشتن این کتاب اتّفاق افتاد انست که بعض اتقیاء از برادران عارفین وعلماء عاملین واصفیاء محبّین ائمهٔ طاهرین سلام الله علیهم اجمعین تلاوت کردم از فضایل وخواص صلوات را براو پس او مسرور شد وشاد گردید وبرای او شرح صدر شد وبعد ازان اتفاق افتاد که روز جمعه زیارت اورا قصد کردم پس اورا ملاقات نمودم درحالتیکه او حامد وشاکر بود پس از سبب ان سؤال کردم فرمود بدرستیکه من در روز بسیار صلوات فرستادم ودر شب نیز مشغول بذکر شدم وشب هم شب جمعه بود تا انکه من خوابیدم پس درخواب دیدم حضرت پیغمبر وامیرالمؤمنین وفاطمهٔ زهراء وجمیع ائمه ودوازده امام علیهم السّلام را که از اسمان نازل شدند ودر نزد من نشستند وحضرت پیغمبر بنا گذاشت با مکالمه وانس کردن با من گویا که من با انحضرت انس داشتم پس من بنا کردم بر سؤال کردن از انحضرت واو نیز بمن جواب میداد تا انکه بمن بشارت داد به بشارت مسرور کننده که قلبم زنده شد وجگرم خنک وبعد از این رؤیای خودش را ذکر کرد از انواع مفرّحات ومبشّرات تا انکه فرمود ودیدم شخصے را از برادران مخصوص خودم ومن درحال رؤیاء اورا میشناختم واو شبیه ترین خلق بود بحضرت پیغمبر در نورانیّت وخوبے ولکن بعد از بیداری اورا نشناختم پس باقی ماندم در صلوات فرستادم تا انکه خواب برمن غلبه پس درخوابم تفسیر رؤیای خود را دیدم در ان شخصی که بر پیغمبر شباهت داشت که من اورا نمی شناختم پس بمن خبر دادند که ان شخص خوب دو

وخوش صورت عمل تواست از صلوات وخداوند صلوات ترا درین صورت خوب صورت
داده است وبعد از آن مداومت کردم بصلوات فرستادن خود تا آنکه در شب دوم دیدم
حضرت پیغمبر وجمیع امامان دوازده را علیهم السلام پس شخصی بمن گفت که سرت را
بلند بکن ونظر نما پس سر بود اشتم وحضرت پیغمبر وجمیع دوازده امام را دیدم که خداوند را
ذکر میکنند پس آن شخص بمن گفت آیا میشناسی این ذکر را که خداوند عالم را بآن ذکر یاد
میکنند گفتم نمی شناسم گفت حضرت پیغمبر ودوازده امام خداوند را ذکر میکنند باهمان
ذکریکه تو خداوند را بآن ذکر میکنی از صلوات فرستادن برایشان پس من مسرور شدم باین
وحمد کردم باین توفیق که خداوند بر من عطا فرموده واز خواب بیدار شدم مؤلف میگوید
درین رؤیا هرچند یکه آن شخص حضرت حجت عصر را تنها ندیده واز خصوص آنحضرت درین بر
معجزه واقف نگردیده ولکن آنحضرت را با اجداد خودش دیده وایشان را مشغول ذکر صلوات
ملاحظه کرده بهر تقدیر آنحضرت را دیده رؤیای بیست وهشتم شیخ فاضل وعالم کامل
شیخ حر صاحب الوسایل در کتاب اثبات الهداة فرموده که بدرستیکه من دیدم در خواب
وقتیکه من در مشهد مقدس حضرت امام رضا بودم که حضرت حجت عصر علیه السلام
داخل مشهد شد واز منزل آنحضرت پرسیدم وبخدمت آنحضرت شرفیاب شدم ومنزل
آنحضرت در طرف مغرب مشهد بود در باغی که در آن عمارت بود ودیدم که آنحضرت در
مکانی که در وسط آن حوض است نشسته ودر آن مجلس بیست نفر مرد بود پس یکساعت گفتگو
کردیم وغذا حاضر شد وآن اندکی بود ولکن آن بسیار لذیذ بود وهمه ما از آن خوردیم و
سیر شدیم در حالتیکه غذا بحال خود بود که در آن نقص پیدا نشد پس وقتیکه فارغ شدیم
از خوردن آن تأمل کردم پس دیدم اصحاب آنحضرت که زیاد میشوند بر چهل نفر مرد پس با خودم
گفتم این مولای من است وظهور کرده ولشگرش بسیار کم است ای کاش میدانستم که آیا
پادشاهان روی زمین با او اطاعت خواهند کرد ویا آنها با آنحضرت جنگ خواهند کرد
پس چطور بر آنها غالب خواهد شد بدون لشگر پس بمن التفات نمود وتبسم کرد قبل از آنکه
من سخن بگویم وفرمود بر شیعیان من نترس از جهت کمی انصار من پس بدرستیکه با من لشگری
است از مردان که اگر امر بکنم بایشان هر آینه جمیع دشمنان مرا حاضر میکنند از پادشاهان
وغیر ایشان وگردن آنها را میزنند ونمیدانند لشگر خداوند عالم را مگر او پس از جهت شنیدن
این خوشحال شدم وبا ذیک ساعت دیگر گفتگو کردیم وآنحضرت برخاست وداخل یک خانه
دیگر شد از جهت خواب ومردمان که در خدمت آنحضرت بودند نیز متفرق شدند
واز باغ بیرون رفتند ومن نیز خارج شدم وراه میرفتم وملتفت بعقب سر خود میشدم
وبا خود میگفتم کاش آنحضرت امر میکرد مرا بخدمتی وبمن یک خلعتی میداد وقدری رفته

عط

عطا میفرمود از جهت شرف و تبرك پس وقتیکه بنزدیك در باغ رسیدم نفسم بیرون رفتن نشد و در انجا نشستم پس ناگاه یك خادم از طرف انحضرت از برای من یك خلعت سفید که از قطن و حریر بود با یك قدری نفقه اورد و بمن گفت که مولای تو میفرماید این انچه است که اراده کردی و بر قدری امر میکنم بتو بخدمتی که بما خدمت بکنی پس بیدار شدم

رؤیای بیست و نهم ایضا در ان کتاب فرموده که بدرستیکه من حضرت صاحب الامر را در خواب دیدم که گویا انحضرت در مجلسی که من انجا درس میگویم در مشهد حضرت امام الرضا در قبهٔ بزرگ طرف شرقی نشسته است و من بخدمت انحضرت رفتم و سلام کردم برا و دستهای او را بوسیدم و عرض کردم ای مولای من در نزد من بعضی مسائل است اگر اذن میدهی سؤال بکنم فرمود انها را بنویس تا جواب انها را از برای تو بنویسیم زیرا که این نوشتن بعید میشود از فراموش کردن و انها را فراموش نمیکنی و بعد از ان دواتی و کاغذی بمن عطا فرمود پس چهار مسئله نوشتم و در زیر انها جای جواب را گذاشتم پس شروع کرد بنوشتن جواب انها بدست خط مبارك خودش و من نزدیك انحضرت رفتم تا انکه بخط شریف او نظر بکنم پس دیدم خط مبارك را که وسط بود در حسن ان پس بخاطرم خطور کرد که من خط انحضرت را خوشتر از همهٔ خطها دانسته بودم وقتیکه این از قلب گذشت بمن ملتفت شد و فرمود قبل از انکه من تکلم بکنم که از شروط امامت نیست که خط او خوبتر من خطها باشد عرض کردم چنین است ای مولای من جانم فدای تو باد پس از خواب بیدار شدم

رؤیای سی ام و نیز در ان کتاب فرموده در مقام تعداد معجزات انحضرت که بدرستیکه من حضرت حجت عصر علیه السلام را در خواب دیدم پس بسرعت بخدمت انحضرت رفتم و سلام کردم و اراده نمودم که سؤال بکنم که فرج و ظهور چه وقت خواهد شد پس قبل از انکه تکلم نمایم بمن فرمود که نزدیك است انشاء الله تعالی قُل لا یَعلَمُ مَن فِی السَّمٰواتِ وَالاَرضِ الغَیبَ اِلّا الله یعنی بگو نمیدانند انکسانیکه در اسمان و زمین است غیب را مگر خداوند و بعد از ان بخاطرم چیزهای بسیار امد که سؤال بکنم از انحضرت پس قبل از انکه من سؤال بکنم از همهٔ انها جواب داد

رؤیای سی و یکم و ایضا در ان کتاب در ان مقام فرموده که من حجت عصر علیه السلام را در خواب دیدم و من در کاظمین بودم و از منزل انحضرت سؤال کردم و معلوم شد که انحضرت در خانهٔ مردی که او را ابراهیم میگفتند منزل کرده است و من بخدمت انحضرت رفتم و اراده کردم که از انحضرت سؤال کنم که بمن معجزه ظاهر فرماید پس

قبل از انکه من سخن بگویم ابتداءً فرمود که این وقت طلب معجزه نیست زیرا که من ظهور
نکرده ام پس زمانیکه ظاهر شدم پس هرچه بخواهید از معجزه سؤال بکنید پس ساعتی
با هم صحبت کردیم و بعد از ان امر فرمود باحضار اسب پس اسبها را حاضر کردند و
در خدمت انحضرت کمتر از ده نفر مرد بود و قبل از سوار شدن فرمود در نزد ما سرج
است و باین سرج دیگر حاجت نداریم و این را هبه کردم برای شیخ تا
انکه برای او تبرک باشد و بمن اشاره فرمود و من با خود گفتم چگونه باین سرج تبرک
کنم و حال انکه من از صاحب ان معجزه ندیدم پس بطرف من التفات کرد و تبسم نمود
و فرمود در اینجا حاجت بر معجزه نیست و بزودی از این سرج برای تو معجزاتی و برکاتی
ظاهر میشود پس از خواب بیدار شدم و بعد از ان بر خطرهای عظیمه و مهلکهای
شدید گرفتار شدم و از برکت انحضرت خداوند بمن نجات عطا فرمود

رؤیای صحیح دوم در بحار از کتاب قبس المصباح و او نیز بسند خود از صدوق اعلی الله
مقامهم نقل کرده که فرموده مرا خبر داد بعضی از مشایخ قمیین که وارد شد بر من اندوه
سختی و طاقتم سست و ضعیف شد و سهل نبود در نفسم که ان را افشاء کنم برای احدی
از اهل و برادران خودم پس شبی خوابیدم در حالتیکه چنین مغموم بودم پس دیدم
مردیرا که خوشرو و باجامه نیکو و بوی خوش بود که گمان کردم او را بعضی از مشایخ قمیین
که در نزد ایشان درس میخواندم پس در نفس خود گفتم تا کی رنج و مشقت بکشم از هم و غم
خود و افشاء نکنم ان را از برای احدی از برادران خود و این شیخ است از مشایخ علما
و این را برای او ذکر میکنم پس شاید بیابم در نزد او فرجی پس او ابتدا کرد بمن و فرمود
مراجعه کن در انچه بان گرفتار شدی بسوی خداوند و استعانت بجوی بحضرت صاحب
الزمان علیه السلام و انحضرت را برای خود مفزع اخذ کن و پناهگاه بدان زیرا که
انحضرت نیکو معینی است و اوست عصمت اولیاء مؤمنین خود انگاه دست راست
مرا گرفت و گفت انحضرت را زیارت کن و سلام نما براو و سؤال کن از او که شفاعت کند
برای تو در نزد خداوند عزوجل در حاجت تو پس گفتم باو تعلیم کن بمن که چگونه
بگویم پس زیرا بدرستیکه من از جهت همی و غمی که در ان میباشم از خاطرم برده هر
زیارتی و دعا را که میدانستم پس اهی سرد برکشید و گفت لا حول و لا قوة الا بالله
و بدست خود بر سینه من مسح کرد و گفت خداوند کافی تست و بر تو باکی نیست تطهیر
بکن و دو رکعت نماز بجای اور انگاه بایست در حالتیکه رو بقبله باشی در زیر اسمان و
بگو سَلامُ اللهِ الکامِلُ التّامُّ الشّامِلُ العامُّ وَصَلَواتُهُ الدّائِمَةُ وَبَرَکاتُهُ القائِمَةُ
عَلی حُجَّةِ اللهِ وَوَلِیِّهِ فی اَرضِهِ وَبِلادِهِ وَخَلیفَتِهِ عَلی خَلقِهِ وَعِبادِهِ وَسُلالَةِ

النبوة و بقیة العترة و الصفوة و صاحب الزمان و مظهر الایمان و معلن احکام القرآن مطهر الارض و ناشر العدل فی الطول و العرض الحجة القائم المهدی و الامام المنتظر المرضی الطاهر ابن الائمة الطاهرین الوصی ابن الاوصیاء المرضیین الهادی المعصوم ابن الهداة المعصومین السلام علیک یا امام المسلمین و المؤمنین السلام علیک یا وارث علم النبیین و مستودع حکمة الوصیین السلام علیک یا عصمة الدین السلام علیک یا معز المؤمنین المستضعفین السلام علیک یا مذل الکافرین المتکبرین الظالمین السلام علیک یا مولای یا صاحب الزمان یا ابن امیر المؤمنین و یا ابن فاطمة الزهراء سیدة نساء العالمین السلام علیک یا ابن الائمة الحجج علی الخلق اجمعین السلام علیک یا مولای سلام مخلص لک فی الولاء اشهد انک الامام المهدی قولا و فعلا و انک الذی تملاء الارض قسطا و عدلا فعجل الله فرجک و سهل مخرجک و قرب زمانک و کثر انصارک و اعوانک و انجز لک موعدک و هو اصدق القائلین و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین یا مولای حاجتی کذا و کذا فاشفع لی فی نجاحها و بجای لفظ کذا کذا حاجت خود را ذکر کند و بخوان انچه میخواهی از دعا گفت پس بیدار شدم در حالتیکه یقین داشتم بروح و فرج و از شب مقدار کمی مانده بود که وسعت داشت پس مبادرت کردم و نوشتم انچه را که بمن اموخته بود از خوف انکه فراموش کنم انگاه تطهیر کردم و بزیر اسمان در امدم و دو رکعت نماز کردم و در رکعت اول بعد از حمد چنانکه برای من تعیین نمود انا فتحنا لک فتحا مبینا را خواندم و در دوم بعد از حمد اذا جاء نصر الله و الفتح و چون سلام گفتم برخاستم در حالتیکه رو بقبله بودم و زیارت کردم ان وقت حاجت خود را از خداوند خواستم و استغاثه کردم بر مولای خود صاحب الزمان انگاه سجده کردم و سجده شکر را طول دادم و در دعا نیز طول دادم تا انکه ترسیدم فوت شدن نماز شب را انگاه برخاستم و نماز مقرری خود را کردم و مشغول شدم بتعقیب بعد از نماز صبح و نشستم در محراب خود و دعا میکردم و قسم بخداوند که افتاب طلوع نکرد تا انکه فرج من از انچه در ان بودم رسید و عود نکرد بمن مثل ان در بقیه عمر من و ندانست احدی از مردم که چه بود ان امریکه مرا در هم و غم انداخت تا امروز و منت مر خدا براست و الحمد لله کثیرا و سید بن طاوس این زیارت را در مصباح و شیخ کفعمی در بلد الامین نقل کرده اند و در دومی قبل از نماز و زیارت غسل را نیز ذکر

کرده

کرده و در غیر اینها نیز هست   مؤلف میگوید در این رؤیا هر چند یکه آن شخص
حضرت حجت علیه السلام را ندیده ولکن از آنحضرت در این رؤیا ذکر شده و
زیارت آنحضرت و توسل باو نقل شده و این کفایت است و احتمال دارد که آن مردیکه
این شخص دیده خود حضرت صاحب الامر بوده باشد بقرینه اینکه او دست بر سینه
این شخص کشید و فرمود که بر تو باکی نیست و خداوند کافی تست و ازین جهت زیارت
با این تفصیل در خاطر او ماند و فراموش نکرد و دیگر آنکه اجابت آن فوری شد
و قبل از طلوع آفتاب حاجت روا شد   رؤیای سی و سیم محقق نوری در دار السلام
از کتاب تحفة المجاور تالیف عالم جلیل مولا محمد کاظم هزارجریبی نقل کرده که فرموده
در آن کتاب که شنیدم از عالم فاضل کامل سید محمد مهدی شهرستانی اعلی الله مقامهم
و او همان عالم بزرگ است که مباشرت کرد بنماز سید بحر العلوم اعلی الله درجاته که او
خبر داد بمن که من بمجاورت حضرت سید الشهداء علیه السلام مشرف شدم در اول
جوانی خودم و در آن زمان حاجی حسنعلی خاتون آبادی در نجف اشرف مجاور بود و
در بین من و او صداقتی بود و همیشه مرا ترغیب میکرد بمجاورت نجف اشرف و میگفت
مجاورت کربلا باعث قساوت قلب میشود و مجاورت در نجف بهتر است پس شبی در خواب
دیدم که من در رواق حرم حضرت امیر المؤمنین علیه السلام هستم در طرف بالای سر
در مقابل شباک مبارک که از آنجا ضریح مقدس نمایان است و حاجی مزبور نیز در آنجا است
و او باز انکار میکند مجاورت کربلا را نسبت بمجاورت نجف اشرف پس در این وقت دیدم
حضرت حجت عصر عجل الله فرجه را در آنجا پس حاجی مزبور از آنحضرت سؤال کرد که
حضرت شما در اینجا میباشید و مردم بزیارت حضرت شما میروند بسامراء آنحضرت
فرمود چنانکه من در اینجایم و در سامراء نیز هستم پس حاجی مزبور از آنحضرت اذن گرفت
که برود در را باز بکند و حرم را جاروب نماید و آنحضرت اذنش داد و بعد از آن حضرت
صاحب الزمان بمن فرمود ابتداءً و قبل از آنکه من سخن بگویم که کسی را از کربلا بدر نجف
نمیبرند و بعد از آن اشاره کرد بضریح حضرت امیر المؤمنین و فرمود بجز امیر المؤمنین ع
کسی را از کربلا بدر نجف نمیبرند پس بخاطرم رسید که قسم یاد کردن آنحضرت از جهت انکار
حاجی حسنعلی بود مجاورت کربلا را و بعد ازین فرمود بشرط اینکه یکشب در کربلا بیتوته
بکند پس من همچنین فهمیدم که مراد از بیتوته در آنجا بعبادت برخاستن است پس
عرض کردم ای مولای من ما ها در شبها تا بطلوع آفتاب میخوابیم پس فرمود هر چند یکه
تا بطلوع آفتاب بخوابد و بعد ازین بیدار شدم و این رؤیا سبب مجاورت من شد در
کربلا که آن را بمجاورت نجف اشرف اختیار کردم   مؤلف میگوید جهت نماز کردن آن

بزرگوار بر جنازه آقای سید بحر العلوم در آن کتاب از جناب مولا زین العابدین سلماسی
اعلی الله مقامهم چنین نقل کرده که فرموده زمانیکه مرض سید بحر العلوم شدت کرد ما
جماعتی بودیم در نزد آن بزرگوار بما فرمود که دوست دارم که نماز مرا جناب فاضل الجلیل
آقا شیخ حسین نجفی بگذارد که بزهد و تقوی و عبادت او مثل زده میشود ولکن
کسی بر من نماز نخواهد کرد مگر عالم ربانی آقا میرزا محمد مهدی شهرستانی و در بین این دو
بزرگوار صداقت تمام بود پس ما از این اخبار کردن او تعجب کردیم زیرا که میرزای شهرستانی
در این وقت در کربلا بود و بعد از این خبر دادن در اندک زمانی فوت شد پس ما مشغول
تجهیز آن بزرگوار شدیم و فارغ گشتیم بدون آنکه از جناب شهرستانی خبری و اثری بوده
باشد و من در فکر بودم زیرا که من در مدت مصاحبت با آنجناب ابدا از او کلام غیر
موافق واقع و غیر محقق نشنیده بودم پس در وجه مخالفت این خبر در حیرت ماندم تا
آنکه جنازه او را بردیم در صحن برای نماز و زیارت و طواف و با ما بود جناب بدر ازهر شیخ
جعفر کبیر و همان شیخ حسین مزبور و غیر ایشان از وجوه علماء و اجلاء فضلاء تا آنکه
وقت نماز شد و سینه من تنگ گردید و در این هنگام که علماء اعلام بر نماز حاضر شدند
و بر همدیگر تکلیف میکردند ناگاه دیدیم که مردمان از سمت در شرقی بر جوش و خروش
آمدند و راه باز میکنند پس دیدم جناب سید اجل شهرستانی با لباس سفر و در آثار
زحمت و تعب راه وارد شد پس وقتیکه بنزد جنازه آمد جمیع مشایخ علماء او را مقدم
کردند از جهت وجود اسباب تقدم در او از سیادت و اعلمیت و غیر ذلک پس آنجناب
نماز کرد و ما با او اقتدا کردیم در حالت سرور و آسوده خاطر و ریب و شک از قلب ما رفت
و بعد از نماز از جناب سید پرسیدیم از کیفیت آمدنش فرمود دیروز نماز را در کربلا
در مسجد خود کردم و برگشتم بمنزل خود پس مکتوبی از نجف رسید که مردم از سید بحر العلوم
مأیوس شده اند پس داخل خانه شدم و سوار استری که داشتم شدم بدون مکث در
کربلا و در راه تا آنکه مصادف گردید ورود من بنجف با برداشتن جنازه آن بزرگوار
مؤلف میگوید جمله از فضائل سید بحر العلوم را در کتاب تحفة المهدیه ذکر کرده ام
که آنجناب چند مرتبه حضرت صاحب الزمان علیه السلام را در بیداری دیده و از آن
حضرت بر معجزات زیادی مطلع شده و بر کمالات معنویه فائز و نائل شده اعلی الله مقامه

رؤیای سی و چهارم ایضا در کتاب مذکور از جناب مولا زین العابدین مزبور نقل کرده
که فرموده وقتیکه از زیارت حضرت امام رضا علیه السلام مراجعت کردم بقصد وطن
خود کاظمین و مرور من از طهران واقع شد و چند روز آنجا ماندم و جمعی از احبا بدیدن
من آمدند از آنجمله جناب حاجی سید حسن آقا طهرانی و او بسیار تاکید کرد که بمنزل او

دوم وانجا منزل بکنم قبول نکردم و در این اثنا بمن وارد شد جناب عالم مؤید حاجی میرزا
خلیل طبیب طهرانی و بمن نظر کرد و گفت دستت دراز کن تا نبض ترا ملاحظه بکنم زیرا که در
صورت استعداد غریبی دیدم بر مرض شدید پس ملاحظه کرد و بجناب سید مذکور
گفت این را بمنزل خودت ببر زیرا که فردا یا پس فردا او ناخوش خواهد شد گفت پس حال من
بعد از ظهر تغییر یافت و بمرض شدید مریض شدم و جناب آقا حاجی میرزا خلیل بر من
ملازم شد از جهت معالجه در شب و روز از جهت رفاقت و صداقت که با من داشت حتی
روزی فتحعلیشاه او را خواست و او نرفت و گفت من مشغولم بمعالجه نفس زکیه قدسیه و
قسم یاد کرده ام که از او مفارقت نکنم تا انکه هرچه خداوند خواست بشود و گفت که مرض
من شدت کرد و تا یکماه همین نحو ماندم و جناب سید و طبیب مذکور از من مأیوس
شدند و دو روز من وقت نماز را ندانستم و نمازم فوت شد و جناب طبیب مزبور
در خیال خود یک نسخه ترتیب داد که هفت جزء داشت که اگر من فردا نمردم آن را بخورم
پس همان شب از جهت گرمی هوا مرا بر پشت بام بردند و او نیز در نزد خوابیده بود و در
آن حال من متذکر غربت و مرضی مردنم در زمین ری شدم پس متوجه گشتم بسامره
و گفتم در نفس خودم ای موالیان من بدرستیکه من خودم را بزحمت انداختم و عمرم را در
تعمیر حرم شما صرف کردم و حضرت امام رضا را زیارت کردم و قصد جوار شما را کردم
پس چگونه راضی میشوید که من در اینجا بمیرم و من تضرع و زاری کردم با مثال این کلمات
پس مرا خواب گرفت پس دیدم سه نفر سواره از طرف مشرق آمدند یکی از ایشان با اسب ابلق
سوار بود و بر آن دو نفر مقدم بود و معلوم شد که ایشان حضرت حجت عصر و پدرش
و جدش علیهم السلام است پس بنزدیک من آمدند و از اسب پائین تشریف نیاوردند
پس برخاستم و حالت خود را با ایشان شکایت کردم و آنچه در بیداری گفته بودم عرض
کردم پس فرمودند که چرا جزع و اضطراب میکنی و حال آنکه حال تو خوب است و در
تو مرض نیست و بگو بمیرزا خلیل که از نسخه دواء خود فلان جزء و فلان جزء را کم کند و
فلان جزء را با آن نسخه علاوه نماید و همه آن اجزاء را بمن نام بردند و فرمودند که تو
آن را بخور که باکی بر تو نخواهد شد پس از خواب بیدار شدم پس دیدم که در بدن من
مرضی باقی نمانده و بعضی رفقاء را صدا زدم و گفتم آب بیاورید که من نماز نکرده ام در
این شب پس جناب آقا حاجی میرزا خلیل بیدار شد وقتیکه مرا دید خیال کرد که من سرسام
شده ام و از من پرسید که چرا برخاستی و کجا میروی پس آنچه دیده بودم در خواب بیان
کردم و او نبض مرا گرفت و ملاحظه کرد گفت در تو ابدا مرضی نیست و نبض تو نبض آدم
صحیح است و گفت دیگر تو محتاج خوردن دواء ابدا نیستی و من گمان میکنم که ایشان

صلوات

صلوات الله علیهم امر فرموده اند بخوردن دوا بعد از تغییر آن بجهت احسان
بمن و لطف ایشان نسبت بمن که خاطرم نشکند الحمد لله مؤلف میگوید از برای
جناب مولا زین العابدین سلماسی فضائل عدیده و مناقب کثیره است و او حضرت
حجت عصر عجل الله فرجه را در بیداری دیده و از آنحضرت معجزه مشاهده کرده
بعضی آنها را در تحفة المهدیه ذکر کرده ام و آنجناب تالی مرتبه استاد خودش مرحوم
بحر العلوم بوده است اعلی الله درجاتهما و اکثر آنها را محقق نوری در دار السلام
نقل کرده رؤیای سی و پنجم ایضا آن بزرگوار در آن کتاب از عالم فاضل آقا میرزا
ابراهیم شیرازی کربلائی نقل کرده که گفت عارض شد بر من حاجات و مهمات
در بلد شیراز که فکرم در حیرت ماند و سینه من تنگ شد و از جمله آنها توفیق
زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام بود پس فرجی از آنها نیافتم مگر بتوسل
بر ساحت دریای کرم امام حاضر و چنگ زدن بر احسان امام انس و جان حضرت
حجت عصر خلیفة الرحمن علیه السلام پس حاجتهای خودم را در عریضه حاجات
نوشتم که از ائمه علیهم السلام روایت شده و از بلد خارج شدم در نزد غروب آفتاب
و از همه مخفی رفتم بر کنار آبی که جمع شده بود و در کنار آب ایستادم و حسین بن روح
نائب آنحضرت را نداکردم و بر او سلام کردم چنانکه در اخبار وارد شده و سؤال
کردم از او که عریضه مرا بخدمت آنحضرت برساند و عریضه را بر آب انداختم و در
وقت غروب مراجعت کردم و احدی از کار من با خبر نشد و آمدم بمنزل خودم و بر کسی
خبر ندادم و صبح بدرس بخدمت استادم رفتم و با جماعتی نشسته بودم پس ناگاه
یک سیدی در لباس خدام حرم حضرت سید الشهداء وارد مجلس شد و در نزد استاد
من نشست و من و غیر من از جماعت تا آنحال او را ندیده بودیم و بعد از آن نیز ندیدیم
پس بسوی من التفات کرد و مرا باسم خودم ندا کرد و فرمود ای فلان بدرستیکه رقعه
تو بخدمت حجت عصر علیه السلام رسید و تسلیم باو شد پس من مبهوت شدم از
گفته او و آنها دیگر ندانستند که او چه میگوید و آنجماعت از او پرسیدند که این
مطلب را کشف بکند پس گفت دیشب در خواب دیدم که جمع کثیری در خدمت
حضرت سلمان ایستاده اند و در نزد او رقعه هائی زیادی است و جناب سلمان
مشغول است بنظر کردن آن رقعه ها پس وقتیکه مرا دید فرمود که برو بنزد
فلان و نام و لقب مرا گفت و بگو باو که این رقعه تو است و دست خود را بلند کرد
پس رقعه مهر شده را دیدم و اینکه آن رقعه بحضرت صاحب الزمان رسید و
مهر شد پس من دانستم که هر کس رقعه او مقبول شود و حاجت او برآورده گردد.

رقعهٔ او مهر میشود وانکه حاجت او براورده نشود رقعهٔ او مهر نمیشود پس الجماعت از من سؤال کردند از صدق واین قضیه را من نقل کردم وقسم یاد کردم که احدی بر حال من مطلع نشده پس بمن بشارت دادند بروا شدن حاجات پس اندکی نگذشت که من موفق شدم بمجاورت کربلا ومن الان الجا یم وهکذا غیر از حاجات من که در رقعه بود همهٔ انها روا شد مؤلف میگوید درین رؤیا هر چند یکه حضرت صاحب الزمان را ندید ولکن بر معجزات انحضرت واقف شدند ودر رؤیا بخدمت انحضرت رقعه رسانیده شد وسلمان را از جانب انحضرت دید ومهر انحضرت را با ونشان دادند وهمهٔ حاجات براورده گردید واحتمال دارد که ان شخص از رجال الغیب بوده باشد بقرینهٔ ندیدن او قبل از این مجلس وبعد از ان وامثال این حکایات بسیار است

رؤیای سی وششم ونیز در ان کتاب نقل کرده از عالم کامل وجمع الفضائل مولا فتحعلی ابن مولا حسن سلطان ابادی از جناب عالم فاضل متقی مولا محمد صادق عراقی اعلی الله مقامهم که گفت مدتی در ضیق وعسرت وپریشانی بودم واز کرب خود فرجی واز ضیق خود مخرجی نیافتم تا انکه شبی در خواب دیدم که من در یک صحرائی هستم ودر ان صحرا یک خیمهٔ بزرگی نمایان است پس سؤال کردم که صاحب ان خیمه کیست گفتند ان خیمه کهف حصین وغیاث مضطرین مستکین حضرت حجت قائم مهدی وامام منتظر روحی عجل الله فرجه است پس بزودی بطرف ان خیمه رفتم ودواء دردم را در انجا دیدم پس وقتیکه بخدمت انحضرت رسیدم پریشانی حالم را وضیق زمانم وعسرت عیالم را با انحضرت شکایت کردم وعرض نمودم که برمن دعائی تعلیم فرمائید تا انکه هم وغم من دفع بشود وپریشانیم برطرف گردد پس انحضرت مرا حواله کرد بر یکنفر از اولاد خودش وخیمهٔ او را بمن نشان داد پس از خیمهٔ انحضرت بیرون شدم وبخیمهٔ ان سید رفتم پس دیدم جناب عالم مؤید اقا سید محمد سلطان ابادی را که روی سجادهٔ خود نشسته ومشغول بدعا وقرائت قران است پس بعد از سلام فرمایش حضرت حجت ملک علام را باو رساندم وحوالهٔ انحضرت را باو عرض کردم پس در خواب جناب اقا سید محمد بمن سه دعا تعلیم کرد از جهت رفع ضیق وجلب کردن رزق پس از خواب بیدار شدم در حالتیکه دعاها در خاطرم مانده بود وفراموش نکرده بودم پس رفتم در اول صبح بخانهٔ جناب سید مؤید مذکور ودیدم که در مصلای خود نشسته ومشغول دعا وقرائت کتاب خدا است چنانکه در خواب دیدم پس سلام کردم وجواب داد وتبسم کرد بروی گویا که او قضیه را دانست ومقصود مرا فهمید وبراسرار مخفیه مطلع گردید پس از او سؤال کردم انچه را که در خواب از او پرسیده بودم پس تعلیم کرد بر من انچه را که در خواب بمن تعلیم کرده بود بدون زیادت ونقصان پس بان سه دعا مداومت کردم در اندکی از زمان پس رو کرد بمن دنیا از هر محل ومکان واما ان سه دعا که در خواب و

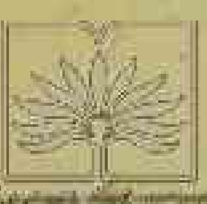


بیاد دارم بمن تعلیم کرد انجناب اول ان انست که هفتاد مرتبه بعد از نماز صبح بگوید یا فتاح
در حالتیکه دست خود را بر سینه خود بگذاری و این را کفعمی در مصباح خود ذکر کرده و فرموده
که هر کس این را بگوید خداوند حجاب را از قلب او بر میدارد و دومی انست که در کافی از حضرت
صادق روایت کرده که روزی مردی از اصحاب حضرت رسول خدا دیر امد بخدمت انحضرت
پس انحضرت جهت تاخیر او را پرسید عرض کرد جهت دیر امدن من ناخوشی و فقر و پریشانی
بوده حضرت پیغمبر با و فرمود ایا دعائی بتو تعلیم بکنم که سقم و فقر را از تو دور بکند عرض کرد
بلی فرمود بگو یعنی بعد از نماز صبح لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ تَوَکَّلْتُ عَلَی الْحَیِّ الَّذِی
لَا یَمُوْتُ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا وَلَمْ یَکُنْ لَهُ شَرِیْكٌ فِی الْمُلْكِ وَلَمْ یَکُنْ لَهُ وَلِیٌّ
مِنَ الذُّلِّ وَکَبِّرْهُ تَکْبِیْرًا پس بعد از زمانی کمی بخدمت انحضرت امد و عرض کرد که ناخوشی
و پریشانی از من دفع شد و سیم انست که در کتاب عدة الداعی از انحضرت روایت نموده که هر
کس بعد از نماز صبح این کلمات را بگوید هرچه از خدا سؤال بکند عطا میشود و خداوند امور
او را کفایت میکند بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ وَصَلَّی اللّٰهُ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاٰلِهِ وَاُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللّٰهِ اِنَّ اللّٰهَ
بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ فَوَقٰیهُ اللّٰهُ سَیِّئَاتِ مَا مَکَرُوْا لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ کُنْتُ مِنَ
الظَّالِمِیْنَ فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّیْنَاهُ مِنَ الْغَمِّ وَکَذٰلِكَ نُنْجِی الْمُؤْمِنِیْنَ وَحَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ
الْوَکِیْلُ فَانْقَلَبُوْا بِنِعْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ وَفَضْلٍ لَمْ یَمْسَسْهُمْ سُوْءٌ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ
اِلَّا بِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا مَا شَاءَ النَّاسُ مَا شَاءَ اللّٰهُ وَاِنْ کَرِهَ النَّاسُ حَسْبِیَ الرَّبُّ مِنَ
الْمَرْبُوْبِیْنَ حَسْبِیَ الْخَالِقُ مِنَ الْمَخْلُوْقِیْنَ حَسْبِیَ الرَّازِقُ مِنَ الْمَرْزُوْقِیْنَ حَسْبِیَ اللّٰهُ رَبُّ
الْعَالَمِیْنَ حَسْبِیْ مَنْ هُوَ حَسْبِیْ حَسْبِیْ مَنْ لَمْ یَزَلْ حَسْبِیْ حَسْبِیْ مَنْ کَانَ مُذْ کُنْتُ حَسْبِیْ
حَسْبِیَ اللّٰهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ عَلَیْهِ تَوَکَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِیْمِ پس این وردها سزاوار
است مواظبت بر انها زیرا که روایت و درایت هر دو تصدیق اینها را کرده و در خواب
و بیداری خبر باینها داده شده است رؤیای سی و هفتم ایضاً در ان کتاب از انجناب
نقل کرده که فرمود بدرستیکه من مدت مدیدی متفکر بودم در سر خلقت دنیا با وجود
با وجود انچیزهائیکه در دنیا است از دور شدن و بعید بودن از حضرت حقتعالی با
وجود بودن شهوات نفسانی و لذایذ حیوانی و هواها و مفسدتها و سایر شیطنتها
در ان که مردم را باز میدارند از رسیدن بقرب حضرت حق جل جلاله پس میگفتم نزد
خیال خودم که وجود دنیا نقض غرض است از برای خلق نفوس و نورانی کردن انها بنور
معرفت خداوند و همچنین فکر میکردم در انتفاع بردن مردمان از وجود امام زمان
بعد از غیبت او از خلق جهان و در ثمره وجود انحضرت در این طول زمان برای مردمان
که وجودش چه فایده دارد در زمان غیبت انحضرت و در این دو فکر بودم همیشه تا

انکه در ایام ماه رمضان روزی از جهت بعض عبادات مقرره برای من زحمت و مشقت
حاصل شد و خوابیدم و در خواب حضرت صادق علیه السّلام را دیدم پس انحضرت
ابتداءً و قبل از تکلّم من فرمود اِنَّ الدُّنیا مَزرَعَةُ الاٰخِرَةِ یعنی بدرستیکه دنیا محلّ
زراعت اخرت است و ذکر فرمود برای من در این خصوص انچه را که جدّش امیر المؤمنین
علیه السّلام برای کسیکه دنیا را در محضر انورش مذمّت کرد فرمود که معنی ان اینست که
دار صدق است برای کسیکه تصدیق بکند ان را و دار عافیت است برای کسیکه بفهمد
در دنیا و دار غنی است برای کسیکه توشه بردارد از دنیا و مسجد پیغمبران است و محلّ عبادت
ایشان است و محلّ وحی خداوند است و نمازگاه ملائکه است و محلّ تجارت اولیاء خداوند
تعالی است که کسب کردند در ان رحمت خداوند را و ربح نمودند در ان بهشت را پس کیست
که دنیا را مذمّت بکند و حال انکه دنیا خبر داده بدوری خودش و رفتنش و ندا کرده
بفراق خودش و تعریف کرده نفس خودش را پس بسرور خودش مشتاق کرده مردمان را
بسرور اخرت و ببلاء خودش از بلاهاء اخرت ترسانده مردم را و تخویف و ترغیب و ترهیب و
تحذیر کرده خلق خالق عالم را تا اخر حدیث که در ارشاد مرحوم مفید از انحضرت نقل کرده
و در مسئلهٔ دوّمی حضرت صادق ع در خواب بمن فرمود انچه را که در احادیث معتبره
بسیار وارد شده اِنَّ اِنتِفاعَ النّاسِ بِهِ کَالاِنتِفاعِ بِالشَّمسِ اِذا کانَت فی تَحتِ السَّحابِ
یعنی بدرستیکه منفعت بردن مردم بحضرت حجّت ع در زمان غیبت انحضرت مثل منفعت
بردن مردمان است بافتاب زمانیکه در زیر ابر بوده باشد چنانکه در کافی و احتجاج و
غیر اینها نقل کردند از انحضرت که در توقیعی که برای اسحق بن یعقوب وارد گردید فرمود
و امّا وجه انتفاع مردم بمن در غیبت من پس مثل انتفاع مردمان است بافتاب وقتیکه
ابر آن را بپوشد از چشم ایشان و بدرستیکه وجود من در زمین هر چند یکه غایب
بوده باشم امان است برای اهل زمین چنانکه ستارگان امان است برای اهل اسمان
تا اخر حدیث مؤلّف میگوید در این رؤیاء تصدیق است از برای اخبار بسیار که از ائمّهٔ
اطهار علیهم السّلام وارد شده مثل اخبار که در محلّ زراعت بودن دنیا وارد گشته و
اینکه ان محلّ تجارت است و جمیع جهات ان مذموم نیست و تفصیل این در کتب
اخلاق است و مثل احادیثیکه وارد شده که مثل حضرت حجّت عجّل الله فرجه مثل افتاب
در زیر ابر است در زمان غیبت انحضرت و در این رؤیاء هر چند یکه ان شخص بزرگوار ان
حضرت را ندید ولکن حضرت صادق ع را دید و دفع شبههٔ غیبت انحضرت را از او نمود و
وجود انحضرت را در ایام غیبت مثل افتاب برهانی کرد و فایدهٔ بودن حضرت قائم را
در این زمان مثل فایدهٔ بودن افتاب در زیر ابر فرمود و این خواب بینده هم فایده



وجود آنحضرت را در زمان غیبت فهمید و هم صدق آن احادیث را که آنحضرت را مثل آفتاب تر او داده در زیر ابر دانست و بالمرّة از شبهه بیرون شد و علم یقینی بصدق اخبار نمود و بالکلیه شک او برطرف گردید و غیبت آنحضرت در نظرش مثل حضورش گشت و محقق نوری اعلی الله مقامه در نجم الثاقب فرموده که در وجه تشبیه آن وجود مقدس با آفتاب زیر ابر چند وجه گفته اند اوّل آنکه نور وجود و علم و هدایت و سایر فیوضات و کمالات و خیرات ببرکت آنحضرت بخلق میرسد و ببرکت و شفاعت و توسّل با آنحضرت حقایق و معارف بر موالیانش ظاهر میشود و بلاها و فتنه ها از ایشان دفع میشود چنانکه در عصر هر حجتی چنین بوده و خداوند میفرماید وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَأَنْتَ فِيهِمْ رسم خداوند چنین نیست که خلق را عذاب کند و حال آنکه تو که رحمة للعالمینی درمیان ایشانی و بتواتر از آن حضرت رسیده که فرمود اهل بیت من امان اهل زمین اند چنانچه ستارگان امان اهل آسمانند و هرکه دیدهٔ دلش اند کی بنور ایمان منوّر شده میداند که هرگاه ابواب فرج بر کسی مسدود گردد و چاره کار خود را نداند یا مطلب دقیقی و مسئلهٔ غامضه بر او مشتبه گردد چون متوسّل شود با آنحضرت باندازهٔ توسّل البتّه درهای رحمت و هدایت باز میگردد دوّم آنکه چنانکه آفتاب با ابر محجوب شد با وجود آن انتفاع خلق بضوء او و در هر آنی منتظر رفع سحاب و کشف حجاب هستند همچنین مخلصین و مؤمنین و موقنین پیوسته در ایّام غیبت منتظر فرج هستند و مأیوس نیستند و بآن انتظار ثواب عظیم میبرند سیّم آنکه وجود آنحضرت با وجود سطوع انوار امامت و ظهور آثار ولایت منکر و مانند منکر وجود آفتاب است هرگاه محجوب شد بسحاب چهارم آنکه چنانکه محجوب بودن آفتاب بسحاب گاه هست که از برای عباد اصلح و انفع است غیبت آنحضرت نیز برای شیعه با وجود انتفاع باثار او شاید اصلح باشد از برای بسیاری از ظهور آنحضرت چنانکه مرحوم صدوق در کمال الدین از عمّار روایت کرده که گفت بخدمت حضرت صادق عرض کردم که عبادت کردن با امامی از شما که ظاهر نباشد در زمان دولت باطل افضل است یا عبادت کردن در زمان ظهور حق و دولت حق با امام ظاهر از شما افضل است حضرت فرمود که ای عمّار صدقه در پنهانی افضل است از صدقهٔ آشکار و چنین است عبادت شما در پنهان با امام غیر ظاهر در دولت باطل افضل است از برای ترسیدن شما از دشمنان در زمان دولت باطل و بهتر است از آنکه عبادت خدا کنید در زمان ظهور حق با امام ظاهر بدانید که هرکه از شما نماز کند یک نماز واجب را در پنهانی



از دشمن خود و آن نماز را در وقت آن بجا آورد و تمام کند حقتعالی بنویسد از برای او
ثواب بیست و پنج نماز و اگر یک نماز نافله را در زمان آن بجا آورد حقتعالی از برای او
ثواب ده نافله بنویسد و هر که از شما حسنه بجا آورد خداوند از برای او بیست و پنج حسنه
بنویسد و خدا مضاعف میگرداند حسنات مؤمن را از شما وقتی که عمل نیکو بجا آورد و
دینداری کند بتقیه برای ترسیدن بر امام خود و ترسیدن بجان خود و نگاه دارد
زبان خود را باضعاف مضاعف بسیار بدرستیکه خداوند کریم است عرض کردم که
جانم بفدای تو باد مرا راغب گردانیدی بعمل و تحریص بر آن نمودی ولیکن میخواهم بدانم که
چگونه اعمال ما افضل است از اعمال اصحاب ظاهر در دولت حق با آنکه ما و ایشان بر یک
دین میباشیم فرمود بدرستیکه شما ایشان را پیشی گرفته اید در داخل شدن در دین
خداوند و سبقت گرفته اید ایشان را در ادا کردن نماز و روزه و حج و بدانستن سایر امور
دین و اطاعت امام پنهان میکنید و با امام خود را شریک کرده اید در صبر کردن در دولت
باطل و میترسید از پادشاهان بر امام خود و بر جانهای خود و حق امام خود و حق خود را بر
دست ظالمان می بینید که شما را از حق خود منع کرده اند و مضطر گردانیده اند بمشقت کشیدن
در دنیا و طلب معاش کردن با صبر کردن بر دین خود و عبادت خود و طاعت کردن پروردگار
خود و ترسیدن از دشمنان خود پس باین اسباب خداوند ثواب اعمال شما را مضاعف
کرده است پس گوارا باد شما را این عرض کردم که جانم بفدای تو باد هرگاه چنین است پس ما
چرا آرزو کنیم که از اصحاب حضرت قائم باشیم با ظاهر بودن حق و با آنکه ما امروز در زمان
امامت تو مشغول طاعت تو باشیم و اعمال ما بهتر باشد از اعمال اصحاب صاحب دولت
حق حضرت فرمود سبحان الله آیا نمیخواهی که خداوند حق و عدل را در بلاد خود ظاهر
گرداند و حال همه خلق نیکو گردد و کلمه خداوند جمع شود و مردم همه اجتماع نمایند بر دین
حق و الفت و التیام در میان قلوب مختلفه بهم رسد و کسی در زمین معصیت خدا را
نکند و حدود خدا در میان خلق جاری گردد و حق بسوی اهلش برگردد و حق را اظهار
نماید و چیزی از حق بجهت خوف خلق پنهان نگردد بدان والله ای عمار که احدی از
شما نمیمیرد باین حالت در دستی مگر آنکه او افضل است در نزد خداوند از بسیاری از نهای
که در جنگ بدر و احد حاضر شدند پس بشارت باد شما را و شیخ طبرسی در احتجاج
روایت کرده از ابو خالد کابلی که گفت حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود
که طولانی میشود غیبت ولی دوازدهمی خداوند از اوصیاء رسول خدا صلی الله علیه و
آله و امامان بعد از او ای ابو خالد بدرستیکه اهل زمان غیبت او و اعتقاد دارندگان
بامامت او و انتظار برندگان ظهور آنحضرت افضل اهل هر زمانند زیرا که خداوند



عطا کرده براى ایشان از عقل و فهم و معرفت انمقدار که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده
گردیده و خداوند ایشان را گردانیده بمنزله انکسانیکه در پیش روی رسول خدا با شمشیر جهاد
میکردند ایشانند دوستان ما از روی اخلاص شیعیان ما از روی صدق و خوانندگان
بسوی دین خداوند در پنهان و اشکارا پس فرمود که انتظار فرج از اعظم فرج است و بر
این مضمون اخبار بسیار است که مدح فرموده‌اند کسانی را که در ظلمات غیبت گرفتارند و
دین خود را نگاه میدارند و ایشانند مقصود از ایه شریفه که یُؤمِنُونَ بِالغَیبِ و حضرت
رسول خدا ایشان را برادران خود خوانده و اجرهای بسیار از برای تحمل زحمات و مشقت
ایشان در حفظ و حراست دین خود وعده داده اند پنجم انکه نظر بقرص افتاب اکثر دیدهارا
ممکن نیست و بسا باشد که باعث کوری چشم نظرکننده یا خیره و تار شدن ان شود و
همچنین دیدن شمس جمال بیمثال انحضرت بسا باشد که باعث کوری بصیرت ایشان گردد
چنانکه بسیاری از مردم پیش از بعثت پیغمبران ایمان بایشان میاوردند و بعد از بعثت
بسبب بعضی از اغراض فاسده چون کاستن از جاه و اعتبار و از دست برداشتن از ریاست
ظاهریه که داشتند انکار میکردند مانند بسیاری از یهود مدینه و دور نیست که
بسیاری از دنیاپرستان شیعیان چنان باشند بلکه از بعضی از علماء نقل کردند که تمنی
میکرد موت پیش از ظهور را از خوف امتحان و اختبار در ان زمان و افتادن در دام
شیطان نَعُوذُ بِاللهِ مِنهُ ششم انکه در روز ابر بعضی مردم افتاب را از خلل و فرجه‌های
ابر می بینند و بعضی نمی بینند همچنین در ایام غیبت ممکن است که بعض شیعیان
بخدمت انحضرت برسند و بعضی نرسند چنانکه در کافی از اسحق بن عمار روایت کرده
که حضرت صادق فرمود که از برای قائم دو غیبت است یکی از انها کوتاه است و دیگری
نمیداند مکان انحضرت را در ان غیبت مگر خاصه از موالیانش و شیخ طوسی و نعمانی
در کتاب غیبت خود از مفضل روایت کرده اند که حضرت صادق فرمود بدرستیکه
از برای صاحب این امر دو غیبت است یکی از انها طول میکشد تا انکه بعضی میگویند که
مرد و بعضی میگویند که کشته شد و بعضی میگویند که رفت تا اینکه باقی نمیماند بر امر او
از اصحابش مگر چند نفری و مطلع نمیشود بر موضع او احدی از فرزندان او و مگر انکه مشغول
خدمت و متولی امور او است و غیر از اینها از اخبار بسیار هفتم انکه انحضرت مانند
افتاب است در عموم نفع رسانیدن بهرچیز بحسب قابلیت و استعداد و سوال بلسان
حال یا مقال ان و طلب نکردن اجر و جزا و حق دانستن نسبت ان خیرها و بلکه انکار کردن
ان و نسبت ان بغیر و ضرر نرسیدن از این انکار بدامن عصمت و جلال او و دست برنداشتن
از سیره مرضیه و افاضه خیر چنانکه از منکر رسیدن نفعی از افتاب در زیر سحاب ضرری

جهت تشبیه صاحب الزمان بآب جاری

باو نرسد و از تربیت خود دست برنیارد هشتم آنکه چنانکه نور آفتاب داخل میشود بخانه
بقدر خلل و فرجی که در انها است و صاحب خانه منتفع میشود از آن بقدر راهیکه
برای تابیدن آن مهیا کرده و موانع را از آن برداشته همچنین خلق منتفع میشوند
از انوار هدایت و علم آنحضرت بقدر آنچه از خود رفع نمودند از حجابها و پرده ها و
قفلها که از روی شهوات و شبهات و معاصی بر قلوب خود دارند که با وجود
انها دیده بصیرت کور و گوش دل کر است اگر عالم پر از نور شود چیزی نبیند و اگر
تمام قدسیان سخن گویند چیزی نشنود و بر همه این وجوه علامه مجلسی اعلی الله مقامه
در اینجا اشاره فرموده مؤلف میگوید نزدیک باین مضامین در وجوه تشبیه در
حق الیقین نیز فرموده و چنانکه در احادیث بسیار آنحضرت را بر آفتاب در زیر سحاب
تشبیه فرموده اند همچنین خداوند عالم در قرآن آنحضرت را بر آب جاری خوشگوار
تشبیه کرده در آیه شریفه اِنْ اَصْبَحَ مٰاؤُكُمْ غَوْراً فَمَنْ یَاْتِیكُمْ بِمٰاءٍ مَعِینٍ و مراد از ماء
معین که بمعنای آب خوشگوار جاری باشد آنحضرت است چنانکه اخبار بسیار در
تفسیر این آیه وارد شده و انها را حقیر در تحفة الشیعه و در باب القاب تحفة المهدیه
ذکر کرده ام واما وجه تشبیه آنحضرت بآب جاری خوشگوار آنست که همچنانکه
سبب ظاهری حیات هر چیز از انسان و حیوان و نباتات و جمادات و اجسام علویه
و اجرام سفلیه بنص آیه مبارکه وَمِنَ الْمٰاءِ كُلَّ شَیْءٍ حَیٍّ آب است و استمساک
بعضی از اجزاء بعضی دیگر را و بقای ترکیب و مزاج انها باب است و همچنین سبب
حیات باطنی هر چیز بر وجه اعلی و اتم و اکمل و اشرف وجود مبارک آنحضرت است
در زمان خود و بلکه این تشبیه باب از تشبیه بافتاب اعلی تر است زیرا که آفتاب
بدون آب نتواند چیز را تربیت بکند و محتاج بان باشد و آن وجود مقدس معظم
در تربیت و تکمیلات و افاضه خیرات محتاج بغیر نباشد و در تکمیل عقول و نفوس
و ارواح آن کند که این دو با جسمانیات میکنند و بالجمله نجات و ملاذ و مفر و
مفزع و کهفی برای بندگان نیست مگر آن وجود معظم و آباء کرامش صلوات الله
علیهم چنانکه خود در زیارت وجود مقدس خودش امر فرموده که بخوانیم فَلٰا نَجٰاةَ
وَلٰا مَفْزَعَ اِلّٰا اَنْتُمْ پس بر هر کس لازم است که خود را بوسیله بآنحضرت رساند و آن
وسیله نه همان تنها گریه و زاری و ناله و بیقراری و خواندن اوراد و زیارات و
تضرع و مسئلت است بلکه عمده بیرون آمدن از حالات و صفات و رفتار و کردار
است که آن را مکروه میدارد و دوست داشتن و اطاعت کردن محبوبات او است و اینها
نیست مگر آنچه مکروه و مرضی خداوند و رسول او است و همه انها در قرآن و احادیث



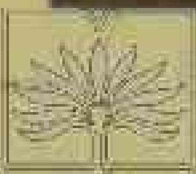
جمله آن مشروح و مبین گردیده و اکثر آنها بحد ضرورت رسیده است و بعد از
آن برداشتن همّ آنحضرت است زیرا که عمده غرض از بعثت آنحضرت و ظهور او و
سائر انبیاء و ائمه علیهم السلام تکمیل دین و آموختن شرایع آن و برگردانیدن سرکشان
و متمردان است بسوی مولای حقیقی و بساحت و درگاه خداوندی است و نمودن
راه است بگمشدگان وادی ضلالت که اکثر اهتمام ایشان در آن و تحمل همه مصائب
و نا ملایمات برای آن بوده است چنانکه در تفسیر حضرت امام حسن عسکری علیه
السلام فرموده که خداوند وحی کرد بحضرت موسی که اگر کسی از آنانکه از درگاه من
گریخته باشند یا از ساحت عزت من گم شده باشند بسوی من برگردانی بهتر است از
برای تو از صد ساله عبادت که روزها روزه باشی و شبها برای عبادت برپا ایستاده
باشی حضرت موسی عرض کرد آن بنده گریخته کدام است فرمود گناهکاران و آنانکه
فرمان مرا نمیبرند پرسید که گمشده کدام است فرمود جاهل بامام زمانش پس
بشناسانند با و امام او را و یا غائب از امامش را بعد از شناختن که جاهل باشد بشریعت
و دین او پس بشناسانند باو شریعت را و آنچه بآن عبادت کند پروردگار خود را و
برسد بسبب آن بخشنودی او پس بنا بر این حدیث و احادیث دیگر که در این مضمون
است هر که گناهکاری را از معصیتی نادم کند و توبه دهد کلفتی از آنحضرت برداشته
و همی از آن بزرگوار برطرف نموده و همچنین اگر منکر صانعی یا رسالتی یا امامتی را توحید
یا اسلام یا ایمان آموخته یا جاهلی با حکام دینیه را مسائلی تعلیم نموده هر چند اندک
باشد یا کسی را از ظلمات ریا و نفاق و شبهه و حرص و طمع و حسد و حقد و حب دنیا
و جاه و ریاست بیرون کشیده و بنور اخلاص و یقین و زهد و قناعت و الفت و محبت
و بغض دنیا رسانده که هر جزئی از آن رفع همی است از آنحضرت و وسیله بزرگ و پس از
آن برداشتن همی از هموم موالیان و محبین آنحضرت که باعث هم خود آنحضرت است
پس بردارد هم گرسنه یا تشنه یا برهنه یا مریضی یا واماندهٔ یا مقروضی یا مظلومی
یا گمشده یا بی عیالی یا بی مسکنی یا شایق زیارت و حجی که سبب شود برای رفع همی و
سروری امام زمان و وسیله باشد بنزد آنحضرت برای قضاء حوائج خود آنحضرت
و نظیر اینها است نشر فضائل و مناقب آنحضرت و آباء کرامش علیهم السلام بگفتن
و نوشتن و در شعر در آوردن و سید بن طاوس علی الله مقامه در کشف المحجة در
ضمن وصایای خود بفرزندش فرموده که چون خبر ولادت تو بمن رسید و من در
مشهد حضرت سید الشهداء علیه السلام بودم برخاستم در حضور خداوند
جل جلاله در مقام ذل و انکسار و شکر برای آنچه مرا تشریف نمود از ولادت تو از

سر در و تکیها و گردانندم ترا با مر خداوند جلّ جلاله بندهٔ مولای ما حضرت مهدی صلوات الله علیه و ترا متعلق کردم بر او و چه بسیار شده که محتاج شدیم در وقت نزول حادثهٔ که برای تو شد بسوی آنحضرت و دیدم آنحضرت را در چندین مقامات در خواب که خودش متولّی شد قضای حوائج ترا اما انعام بزرگی در حق من و در حق تو که نمیرسد وصف کردن آن پس ای فرزند من بوده باش در موالات آنحضرت و وفا کردن از برای او و تعلّق خاطرها و بقد و مراد خداوند و مراد رسول او و آباء او و مراد آنحضرت از تو صلوات الله علیهم تمام شد و تفصیل این مقام را در تحفة المهدیّه ذکر کرده ام و در اینجا بمناسبتی کلام را طول دادم تا آنکه این کتاب از بعضی فواید و معارف خالی نباشد و از برای ناظران فی الجمله بصیرتی حاصل باشد و معرفتی پیدا شود انشاء الله

رؤیای صد و هشتم و نیز در دار السلام فرموده که در ایام مجاورت من در کربلا این حکایت را شنیدم و چون قصد نوشتن آن را داشتم بعض الفاظ آن را فراموش کردم و بعد از آن از بعض احبّاء خود سؤال کردم که آن را از برای من بنویسد زیرا که او درست حفظ کرده بود پس برای من نوشت که صورت آن اینست که بدرستیکه حکیم غلامحسین هندی از اهل ملتان بود و آن بلدیست از بلاد هند در نزد کشمیر و من با او رجوع میکردم در معالجات طبیه و با من صداقت داشت و من سبب اسلام او را نمیدانستم تا آنکه مردی از اهل کردستان بمنزل من آمد و آن شخص سنّی و متعصب بود در مذهب خودش و جهت آمدن او بکربلا و نجف از جهت مباحثه بود در مذهب و هر وقت که بمنزل من میآمد بنای مباحثه میگذاشت و روزی آمد و حکیم نیز در منزل من بود و شروع کرد بمباحثه و کلام من با او بطول انجامید و حکیم هم گوش میکرد پس وقتیکه دید که آن مرد عناد میکند و براهین و ادلّهٔ واضحه را قبول نمیکند و در باطل خودش اصرار دارد بغیض آمد و بآن مرد گفت بدرستیکه من بودم از عبدهٔ اصنام و عالم نبودم بفرق اسلام و نمیدانستم که سنّی و شیعه چه میگویند و اسم علی و عمر را نشنیده بودم و آنکسیکه مرا دلالت کرد بر اسلام و او مرا دلالت نمود بر حسین علیه السلام و بر مذهب او و بر طریقهٔ آنکه اقامهٔ عزاء او را میکند پس وقتیکه ما دیدیم حالت حکیم را و غضب او را بر آن مرد سؤال کردیم از سبب اسلام او و تفصیل خواب او را پس گفت بنا گذاشته بودم که بکسی نگویم و اسلام خود را مخفی بدارم ولکن این مرد مرا وادار کرد بر اینکه من آنچه را که در خواب دیدم و از جهت آن مسلم شدم ذکر بکنم پس بدان بدرستیکه من آتش پرست و بت پرست بودم و محل تولّد من ملتان است و من از اعیان و بزرگان و اعوان پادشاه آن بلد بودم و خانه من در محلهٔ مسلمانان بود و در آن محله از من بزرگتر و صاحب دولت نبود و عادت اهل آن محله

این

این بود که هر سال در ایام عاشوراء مقداری در اهمی جمع میکردند از اهل محله و آن را در
مسجد خود شان صرف میکردند زیرا که قاعدهٔ شیعیان هندوستان اینست که در محلهٔ
خود شان جائی بنا میکنند از جهت اقامهٔ عزاء سید الشهداء و آنجا را امام باره میگویند
و اهل محله در ایام عاشوراء در آنجا جمع میشوند و دراهمی جمع میکنند از بین خود ایشان
و آنها را در آن مکان خرج میکنند و من از شدت عداوتیکه با مسلمانان داشتم از حال
آن مکان سؤال نمیکردم و نه از طریقهٔ اهل محله و نه از رسم مسلمانان و بزرگان آنها
و بعض وقتها از آنجا میگذشتم و روی خود را برمیگردانیدم تا آنجا را نبینم و لکن عادت
من در هر سال در دههٔ محرم آن بود که هر قدر اهل محلهٔ من دراهم جمع میکردند مقابل
همه آن را من میدادم از جهت شأن و اعتبار خودم زیرا که بمن بخیل و خسیس نگویند و
در میان ایشان اعتبار داشته باشم و سی سال این نحو بودم تا آنکه فرنک بر مملکت ما
غلبه کرد و پادشاه ما را عزل نمود و اعوان و اتباع او مخفی شدند و من از جملهٔ ایشان
بودم و بعد از زمانی من از فرنگی امان خواستم و بمن امان دادند و بیرون شدم و
مشغول تجارت گردیدم از جهت اینکه مال مرا فرنگی باسم مال پادشاه نگیرد چنانکه
از اشخاص زیاد باین بهانه مال ایشان را گرفت و تجارت من آن بود که از بلد خودم آنچه
مناسب بمبئی بود میخریدم و از راه دریا بآنجا سفر میکردم و آن شهری بزرک است و در
کنار دریا و در آن از جمیع مذهبها پیدا میشود و در بمبئی در خانهٔ یک عجوزه منزل میکردم
و او از مسلمانان بود و بعد از مسلمان شدنم دانستم که آن زن سیده بوده و قبل از آن
نمیدانستم که او سنیه و یا شیعه و یا علویه است و از حال او سؤال نکرده بودم بلکه از او یک
بیرونی کرایه میکردم و چند روز بودم و بعد از آن برمیگشتم و در سفر آخر من داخل بمبئی شدم
و متاع خود را فروختم و هرچه خواستم خریدم و برداشتم آنها را بر کشتی گذاشتم و برای من
کاری نماند مگر انتظار حرکت کردن کشتی و اما اهل آن کشتی پس اکثر ایشان مسلمان بودند
و مصادف شدیم با ایام رمضان و آنها از قبطان رئیس کشتی خواهش کردند که در بمبئی اقامه
بکند تا رمضان را روزه بگیرند و او قبول کرد و اقامت نمود و من هم با ایشان ماندم زیرا
که من تنها ممکنم نشد که بروم و از اقامت کردن سینهٔ من تنک شد و منتظر هلال شوال
بودم و اما مسلمانان پس در کشتی ساکن شدند و من با ایشان در کشتی بودم و شبها تا صبح
نمیخوابیدند و میرفتند بشهر بجهت سیاحت و تفرج و بعد از صبح میامدند بکشتی و تا بعصر
میخوابیدند از جهت روزه بودن ایشان و من نیز با آنها موافقت میکردم مگر در روزه
گرفتن و مکث ما طول کشید در بمبئی و سینهٔ من تنک و صبرم تمام شد تا آنکه دو
ثلث ماه رمضان گذشت و امر کرد قبطان باصلاح کردن اسباب و آلات کشتی و مهیای



رفتن گردید و من شاد شدم و گفتم فرج نزدیک شد و روزها را و بلکه ساعات را تعداد
میکردم تا آنکه شب بیست و سیم ماه رمضان شد و مسلمانان از کشتی بیرون
شدند که بشهر بروند و مرا نیز دعوت کردند و من عذر آوردم و اظهار کسالت کردم
و گفتم میخواهم بخوابم پس ایشان رفتند و من تنها ماندم و قدری در کشتی تفرج کردم
دریا را و در حال خودم فکر کردم از طول کشیدن سفرم و بعید بودم از وطن و اهل
و اولاد و عیالم و در این حالت بودم که بخواب رفتم پس ناگاه کسی بنزد من آمد و گفت
رسول خدا ترا میخواهد گفتم رسول خدا کیست و مرا برای چه میخواهد گفت او پیغمبر
مسلمانان است او را اجابت بکن پس مرا ترس گرفت و نتوانستم که رد بکنم و من برخاستم
از جهت فرمایش او و آن شخص نیز با من آمد تا رسیدیم بر باغ بزرگی که در آن انواع
درختها و ریاحین و قصرهای عالی بود آنقدر که خداوند میداند عدد آنها را و
ابداً مثل آن را ندیده بودم و بلکه در دنیا نبود و عقل من حیران ماند و مبهوت شدم
و ندانستم که چکنم پس آن شخص را در نزد خودم دیدم و گفت که سلام بکن بر پیغمبر خدا گفتم او
در کجا است گفت او اینست و اشاره کرد بسوی ایوانی که در پیش من بود و در آن تختی از
طلا و مزین بانواع جواهرات بود پس بطرف ایوان رفتم و دیدم که شخصی بر روی
آن تخت نشسته که بسیار خوش منظر و خوب صورت و روی او مثل ماه چهارده
شبه تلألؤ میکند و از برای او هیبتی است که منع میکند از نگاه کردن بر جمال او و در
نزد او کسی نورانی است و بر سر او عمامه سبز است پس از هیبت او لرزیدم و بروی
افتادم و بر او سلام کردم بآن سلامی که ما بر پادشاهان میکنیم و ابداً من مثل او
پادشاهی ندیده بودم صاحب هیبت و وقار و او سلام مرا رد کرد و فرمود ای فلان
بن فلان و اسم مرا و اسم پدرم را گفت عرض کردم لبیک یا رسول الله و لکن من از خوف
و رعب میلرزم فرمود آیا میدانی برای چه ترا خواستیم عرض کردم نمیدانم یا رسول الله
فرمود ترا خواستیم تا آنکه بتو عطا بکنیم اجر آنچه را که بسوی ما تو احسان کرده عرض کردم
فرمایش فرمایش شما است یا رسول الله و من با خود گفتم احسان من بر او چه بوده و
من قبل از این او را ندیده بودم پس بمن توجه کرد و فرمود آیا میدانی احسان تو بر ما چیست
عرض کردم نه یا رسول الله فرمود عادت تو آن بود در هر سال فلان مقدار میدادی
بر اهل محله خودت و ایشان آن را صرف میکردند در عزاء پسرم امام حسین و تعیین
کرده بودی آنچه را که من میدادم در هر سال و من در نفس خودم گفتم که امام حسین کیست
که من نمیدانم و نام او را نشنیده ام و عرض کردم بلی یا رسول الله هرچه بفرمائی اطاعت
دارم فرمود ممکن نیست که ما مقابل احسان ترا ندهیم در حالتیکه تو در این مذهب



بوده باشی عرض کردم پس چه بکنم یا رسول الله فرمود مسلمان شو تا انکه مقابل احسان ترا بدهیم عرض کردم اطاعت دارم پس بان رفیق من که مرا اورده بود فرمود که اسلام را باین تعلیم بکن و نشان بده باو هر مشهدی که او بعد از اسلام ان را زیارت خواهد کرد پس رفیق من گفت که با من بیا تا دین اسلام را بتو تعلیم نمایم و اراده کردم که بیرون بروم حضرت رسول خدا بمن فرمود که ای فلان مسلمانان بر دو قسمند و تو قبول بکن طریقهٔ انکسانی را که اقامهٔ عزاء امام حسین را میکنند و بامامت او قائلند عرض کردم اطاعت دارم پس از خدمت انحضرت بیرون شدم با رفیق خود و او بمن تعلیم کرد کلمهٔ اَشْهَدُ اَنْ لا اِلٰهَ اِلَّا اللهُ وَاَشْهَدُ اَنَّ مُحَمَّداً رَسُولُ اللهِ وَاَنَّ الائِمَّةَ عَلَيْهِمُ السَّلامُ خُلَفاءُ رَسُولِ اللهِ و من این کلمات را گفتم و از رفیق خودم پرسیدم از ان مردیکه در نزد حضرت رسول خدا نشسته بود گفت ان مرد پدر حسین است که انحضرت ترا امر کرد باختیار طریقهٔ انکسانی را که اقامهٔ عزاء او را میکنند و نام مبارک او علی است و او پسر عم رسول خدا و شوهر دختر اوست و حسین پسر دختر انحضرت است و بعد از ان رفیق من امر کرد ببیرون نمودن و راه رفتن و با من سیر کرد تا انکه رسیدیم بشهر کاظمین و مرا در نزد در قبلهٔ جلوخان نگاه داشته گفتم اینجا کجا است گفت مرقد منور دو امام حضرت موسی بن جعفر و پسر پسرش محمد بن علی علیهم السلام و این دو امام اولاد امام حسین میباشند گفتم پس داخل بشوم و زیارت بکنم گفت بعد از این زیارت خواهی کرد و حالا وقت زیارت نیست و بعد از ان حرکت کرد و من با او حرکت کردم تا رسیدیم بکربلا و داخل شدیم از دریکه ان را در بغداد میگفتند و راه ما از کوچه بود که در نزد یکی صحن حضرت عباس علیه السلام بود تا رسیدیم بدر صحن حضرت عباس که در قبله میگفتند و در دیک خانه منزل کردیم و از رفیق خودم از صاحب مرقد پرسیدم گفت ان مرقد منور حضرت عباس برادر حسین است و اراده کردم که داخل شوم مرا منع کرد و گفت بعد از این زیارت میکنی و بعد از ان با او رفتیم تا رسیدیم بدر صحن حضرت امام حسین که ان در را در قاضی الحاجات میگفتند و از ان پرسیدم گفت این قبر مبارک امام حسین است و مرا منع کرد از داخل شدن و گفت بعد از این داخل میشوی و زیارت میکنی و بعد از ان رفتیم بنجف اشرف و قبر حضرت امیر المؤمنین را بمن نشان داد و گفت زیارت خواهی کرد و بعد از ان رفتیم بسامره و گفت که در اینجا مرقد دو امام است امام علی نقی و امام حسن عسکری پسر او و در این مکان حضرت امام عصر عجل الله فرجه غایب گردیده و این محل غیبت او است که ایشان را بعد از این زیارت میکنی و بعد از ان رفتیم و بر کوه بزرگی رسیدیم و در انجا جماعتی بودند و اتش روشن کرده بودند و در اطراف ان نشسته بودند و از ان کوه سوال کردم گفت اینجا نزدیک مشهد حضرت

امام رضا است و از انجا اشاره کرد بر قبهٔ مبارکهٔ انحضرت و قبهٔ مطهر را دیدم گفت ان را زیارت میکنی انشاء الله و بعد از ان مراجعت کردم باو بر کشتی که در ان بودم و انجا ان رفیق من از نظرم غایب پس از خواب بیدار شدم بالرزه و اضطراب و خوف از جهت انچه در خواب دیدم و در امر خودم متحیر ماندم و خودم را نتوانستم نگاه بدارم پس ایستادم و بنا کردم در کشتی بحرکت و گردش نمودن تا بصبح و بعد از صبح از کشتی بیرون شدم و داخل شهر گشتم و امدم بمنزل ان عجوزه و باو گفتم از برای من طعام طبخ بکن از شیر و برنج و من شب میایم و میخورم پس ان عجوزه ازین سخن بسیار تعجب کرد زیرا که میدانست که هندوان و عبدهٔ اصنام ملتان طعام مسلمانان را نمیخورند و بلکه اگر مسلمانی از مطبخ انها بگذرد و سایهٔ او بران مطبخ افتاده باشد و بر ظرف طعام انها چشم او برسد پس اعتقاد میکنند که ان طعام و مطبخ نجس شد و ان طعام را میریزند و مطبخ را خراب میکنند و دوباره مطبخ بنا میکنند پس ان عجوزه گفت ایا از طعام ما میخوری گفتم بلی گفت از دین خود رجوع کرده گفتم بتو چه که از من سؤال میکنی انچه من بتو گفتم طبخ بکن و این خوردن طعام مسلمانان اول چیزی بود که از مذهب خود ترك کردم و بعد از ان از خانهٔ او بیرون شدم که طلب بکنم کسی را که دین اسلام را بمن تعلیم بکند و در نزدیك منزل من مسجدی بود و در ان یك شیخی نماز جماعت میکرد و بعد از نماز بمردمان موعظه مینمود و در منزل بنا گذاشتم که بان مسجد بروم و از ان شیخ احکام اسلام را یاد بگیرم و او بمن دین پیغمبر را تعلیم کند پس رفتم و از ان مسجد گذشتم و از کثرت خیالات و فکرها که از جهت رؤیا بمن عارض شده بود فراموش کردم از انچه در خیال ان بودم تا از انجا گذشتم و بمسجد دیگر رسیدم پس بخیال من امد انچه در فکر ان بودم و گفتم با خود که تفاوت نمیکند برای من از پیشنماز این مسجد سؤال میکنم و مقصودم یاد گرفتن احکام اسلام است چه فرق دارد در میان این دو نفر حالا که باینجا امدم ازین یکی میپرسم پس در در مسجد صبر کردم تا انکه پیشنماز بعد از نماز و موعظهٔ خود بیرون امد پس دیدم که او کور است با خود گفتم عیب ندارد زیرا که زبان او حاجت مرا روا خواهد کرد نه چشم او پس از عقب او رفتم تا بدر خانهٔ او و در انجا گفتم ای شیخ من از اهل ملتانم و اراده دارم که مسلمان باشم پس در را زد و باز کردند گفت که داخل خانه بشو پس داخل خانه شدیم و در را بست و نشست و من نیز در نزد او نشستم و گفت که چه اراده داری گفتم مسلمان شدن گفت اسلام دو فرقه است کدام فرقه را میخواهی گفتم نمیدانم دو فرقه را من اراده دارم طریقهٔ امام حسین را تو بمن طریقهٔ او را و طریقهٔ انکسانی را که اقامهٔ عزاء او میکنند تعلیم بکن پس ان شیخ گریه کرد و گفت گوارا باد بر تو ای برادر و از منزل من پرسید گفتم خانهٔ فلان عجوزه گفت او ترا دلالت کرد بر من گفتم نه گفت پس تو از کجا دانستی که من



در طریقهٔ حضرت امام حسین میباشم گفتم من نمیدانستم که تو در طریقهٔ آنحضرت میباشی و
بنای من بعد از آن مسجد رفتن بود که از پیشنماز آن دین اسلام را یاد بگیرم وقتیکه بآنجا رسیدم
فراموش کردم تا بمسجد تو رسیدم پس آن شیخ بر سجده افتاد و شکر نمود و گفت ای برادر پیشنماز آن
مسجد سنی است و متعصب و اقامهٔ عزاء امام حسین را حرام و بدعت میدانند و بلکه فتوی
میدهد بکفر آنکه اقامهٔ عزاء آنحضرت را میکند و بدرستیکه خداوند نسیان را بر تو غالب
کرده که بنزد او نروی گفتم آنکسیکه مرا باسلام دلالت کرده او مرا بطریقهٔ حضرت امام حسین
دلالت کرده است و من رؤیای خود را باو خبر دادم پس گریه کرد و من نیز گریه کردم و اسلام را
بمن تعلیم کرد و امر نمود مرا بروزه لذا همان روز و از نزد او بیرون شدم و بکنار دریا آمدم و
لباس و بدن خود را پاک کردم و لباس پوشیدم و آمدم بمنزل آن عجوزه و قصهٔ خود را باو
خبر دادم پس گریه کرد و گفت من علویه و اولاد حضرت امام حسین و شیعه هستم و آن
روز را در منزل ماندم و در حال خودم فکر میکردم و از جهت اسلام خودم مسرور بودم
و بعد از آن گفتم این مال که من دارم آن را در حال کفرم جمع نموده ام و آنها را نمیخواهم
بلکه آن را برای اولاد خودم میفرستم و آنها را فرستادم و برایشان نوشتم که من مسلمان
شدم و هرچه داشتم برای شما فرستادم تا آنکه نگوئید که من مسلمان شدم برای خوردن
مال خودم که بشما ندهم و بعد از آن هرچه لباس داشتم و هرچه در نزد من از مال مانده
بود تصدق نمودم پس مسلمانان جمع شدند و برای من قدری مال جمع کردند و بمن دادند
و از برای خود لباس خریدم و آنچه بآن محتاج بودم از اسباب منزل گرفتم و زیادی را سرمایه
کسب کردم و منفعت کسب را برای خودم خرج میکردم تا آنکه از اولادم من کاغذ رسید که
ما شنیدیم تو ترک کرده ملت پدران خودت را پس اگر رجوع کردی از تو متشکر و ممنون
میشویم و اگر نکردی ما در هلاک و تلف تو میکوشیم بهر وسیله که باشد پس از شنیدن
این برای خودم ترسیدم از اولاد خودم و از سایر هندها پس مسافرت کردم و بعتبات آمدم
وقتیکه بکربلا رسیدم و با جماعتی از اهل ایران و هندوستان بودند گفتند یکی از ما ها
اول برود و منزل برای ما معین بکند تا ما وارد منزل بشویم گفتم من برای شما منزل میگیرم
که مناسب حال شما ها باشد گفتند تو از کجا منزل میشناسی و حال آنکه تو نیز مثل ما
غریب هستی و تو کربلا را ندیده و کوچه های آن را نمی شناسی گفتم آنکسیکه مرا باسلام دلالت
کرده است مرا بمنزل خودم در کربلا دلالت کرده و بعد از آن از در بغداد داخل شدیم و دیدم
که این در همان دری است در رؤیا با رفیق خودم داخل کربلا شدیم و همان راه را گرفتم
که با رفیق خود در رؤیا رفته بودم تا آنکه رسیدم بدر صحن حضرت ابوالفضل عباس
علیه السلام و در آنجا همان خانه را دیدم در رؤیا در آنجا منزل کرده بودم پس در آن

خانه را زدیم وصاحب منزل بیرون امد وازاو منزل خواستیم گفت حاضر است بشما
ودرانجا نازل شدیم ودیدم همان حجره راکه درخواب دران منزل کرده بودم خالی
است وهمچنین هرمشهدی که درخواب دیده بودم وزیارت کرده بودم همان نحو دیدم
وزیارت کردم ازکاظمین وسامره درکربلا ونجف اشرف ومشهد مقدس رضا علیهم
السلام بدون زیاده ونقصان وازهرطرف که درخواب بآن مشاهد مقدسه وارد
شده بودم دربیداری نیز بآن نحو وارد شدم وزیارت کردم ومحقق نوری اعلی الله
مقامه دردار السلام فرموده که فقیر بعض رفقاء ان حکیم را دیدم که باو بکربلا وارد
شده بودند وازاو پرسیدم گفت حکایت چنان است که حکیم گفته است بد رستیکه
ما درامر او شک کردیم وگفتیم که این اول سفر او نیست بکربلا زیراکه او مثل انها بود که
چند مرتبه کربلا را دیده بود وکوچه ها را وخانه ها را وراه صحن را میدانست زیراکه ما
در وقتیکه بصحن میرفتیم بصاحب منزل گفتیم که صحن را بما نشان بده ان حکیم گفت که
من شما را بصحن حضرت امام حسین ع دلالت میکنم واو افتاد بجلو ما تا رسیدیم بصحن
کدان واد در قاضی الحاجات میگفتند بدون انکه از احدی بپرسد وازجمله ان چیزها
که دلالت میکند بر صدق گفته های ان حکیم اینست که او صاحب ثروت واستطاعت
بود وما او را ملامت کردیم ازجهت نرفتن او بحج پس بما میگفت ان رفیق من درخواب
بمن نشان داده هران مکانی راکه من زیارت کرده ام واو بمن مکه ومدینه را نشان
نداده است وزیارت ان دو بقعه مقدسه مبارکه درنصیب من نیست گفتیم این عذر
نیست درنزد خداوند وتکلیف بحج با این سخن ساقط نمیشود پس ان مرحوم مهیای رفتن
بحج گردید درسه سال پی درپی واو نتوانست بحج برود پس سال اول مهیا شد وبنجف
اشرف رفت که ازانجا برود ودو روز قبل ازحرکت حاجیان مریض شد بمرض سختی که
یقین بمردن کردیم ودو ماه مرضش طول کشید ومصارف حج را دران مرض خرج کرد و
درسال دوم مهیا شد که برود وبنجف رفت وقبل ازحرکت حاجیان اشتباها سفیر
انگریز ازبغداد او را خواست واو را ببغداد بردند وبعد ازفوت موسم حج او را مرخص کردند
ودیدند که اشتباه کردند واو انکس نبوده که او را میخواستند ودرسال سیم باز مهیای
حج گردید وقبل ازحرکت حاجیان ازپادشاه عثمانی امر صادر شد که حاجیان دراین سال
ازراه جبل نروند واین امر بعد ازگذشتن وقت سفر دریا بود که ازراه دریا ممکن نبود بجهت
ضیق وقت ودرسال چهارم قبل ازوقت رفتن حاجیان برحمت خداوند واصل شد
مؤلف میگوید دراین رؤیای صادقه وقصه عجیبه بسیار معجزات وکرامات وخارق
عادات است وشاهد واضح برحق بودن دین اثنی عشریه وبرهان لایح برامامت حضرات



ائمه علیهم السلام است و محبوب بودن اقامهٔ عزاء حضرت سید الشهداء در نزد حضرت
رسول خدا و ائمهٔ هدی است و در این تصدیق است بر احادیث متواتره که در فضیلت
تعزیه داری آنحضرت وارد شده و در ثواب و اجر و جزاء نیکو برای آنکسانیکه مشغول این
عبادت بزرگ باشند و از سایر فرقهای اسلام امتیاز بیابند و در این رؤیاء هرچندیکه
آن حکیم هند حضرت مهدی علیه السلام را ندید ولکن مکان و جاء غیبت آنحضرت را
در خواب بامر حضرت رسول خدا باو نشان دادند و غایب شدن آنحضرت را باو گفتند و
چنانکه او بحق بودن حضرت پیغمبر خدا و سایر ائمهٔ هدی یقین کرد همچنین بر غایب بودن
حضرت صاحب الزمان یقین نمود و غایب شدن آنحضرت در این زمان مثل حق بودن
اجدادش شد قبل از او پس معلوم شد که اعتقاد بر غیبت آنحضرت مثل اعتقاد بر امامت
آباء او است و بر رسالت جدش و اعتقاد بر اجداد او منفک از اعتقاد بر غیبت او نخواهد شد
پس کسیکه معتقد بر وجود و غیبت او و ظهورش بعد از این نباشد آنکس اصلا باجداد
و آباء او معتقد نیست بلکه آنکس اعتقاد بر هیچ پیغمبری و وصی پیغمبر ندارد زیرا که جمیع
پیغمبران و اوصیای ایشان بر غیبت آنحضرت و ظهورش بعد از غیبت او خبر داده اند و
تمام ائمه از آباء او باحادیث متواتره از ظهور او و بعد از غایب شدن او و پر کردن او زمین را
از عدل و داد و رفع نمودن ظلم و فساد از میان عباد در کل بلاد خبر داده اند و بنا بر این
اعتقاد بر غیبت آنحضرت اعتقاد بر همهٔ ایشان است و انکار ظهورش بعد از غایب شدنش
انکار تمامی ائمه و بلکه انکار جمیع پیغمبران و کتابهای ایشان است و از این جهت آباء کرامش
در خصوص غیبت او و زمان غایب بودن او چه قدر بیانات و احادیث متواتره است
فرموده اند و حالات این زمان را ذکر کرده اند و اعتقاد بر غیبت آنحضرت را بمردمان یاد
داده اند چنانکه شیخ جلیل و فاضل نبیل نعمانی در کتاب غیبت خود روایت کرده از عمیره
دختر نفیل که گفت شنیدم حضرت امام حسین میفرماید نخواهد شد آن امر که شما
منتظر آنید تا اینکه بیزاری جوید بعضی از شما از بعضی و خواند زد بعضی از شما در صورت
بعضی و شهادت دهد بعضی از شما بر کفر بعضی و لعن بکند بعضی از شما بعضی را پس گفتم
بآنحضرت که خیری نیست در آن زمان پس آنحضرت فرمود تمام خیر در آن زمان است
ظهور میکند قائم ما و همهٔ اینها را دفع میکند و ایضا از حضرت صادق حدیثی بر این
مضمون نقل کرده و نیز از حضرت امیر المؤمنین روایت کرده که بمالك بن ضمره فرمود ای
مالك چگونه تو بدو وقتیکه شیعه اختلاف کنند چنین انگشتان مبارکش را داخل کرد
در یکدیگر پس گفتم یا امیر المؤمنین در آن زمان خیری نیست فرمود تمام خیر در آن وقت
است ظهور میکند قائم ما پس مقدم میشود بر او هفتاد مرد که دروغ میگویند بر خدا

و رسول او پس همه را میکشد آنگاه جمع میکند ایشان را بر یک امر و نیز از حضرت باقر
روایت کرده که فرمود هر آینه آزموده خواهید شد ای شیعهٔ آل محمد آزموده شدن سرمه
در چشم بد رستیکه صاحب سرمه میداند که کی سرمه در چشم او ریخته میشود و نمیداند
که چه وقت از چشم او بیرون میرود و چنین است که صبح میکند مرد بر جادهٔ از امرها و
شام میکند و حال آنکه بیرون رفته از آن و شام میکند بر جادهٔ از امرها و صبح میکند و
حال آنکه بیرون رفته از آن و از حضرت صادق روایت کرده که فرمود والله هر آینه شکسته
خواهید شد شکستن شیشه و بدرستیکه شیشه هر آینه برمیگردد پس عود میکند و
الله هر آینه شکسته میشوید شکستن کوزه و کوزه چون شکست برنمیگردد چنانکه بود و قسم
بخداوند که امتحان خواهید شد تا آنکه نماند از شما مگر اندکی و کف مبارک را خالی
کردند و نعمانی بر این مضمون اخبار بسیاری روایت کرده و مرحوم صدوق در کمال الدین
از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده که فرمود گویا می بینم شما را که گردش میکنید گردش
شتر و میطلبید چراگاه را پس نمی یابید آن را ای گروه شیعه و نیز از آنحضرت روایت کرده
که بعبد الرحمن بن سابه فرمود چگونه خواهید بود شما در آن زمان که بمانید بی امام
هادی و بی نشانه بیزاری جوید بعضی از شما از بعضی در آن وقت امتحان کرده میشوید و
جدا میشوید و بیخته میشوید و نیز روایت کرده از سدیر صیرفی که گفت من و مفضل و
ابو بصیر و ابان بن تغلب بخدمت حضرت صادق داخل شدیم و آنحضرت را دیدیم که
بروی خاک نشسته بود و مسح خیبری در بر داشت که آستینهایش کوتاه بود و از شدت اندوه
واله بود و مانند زنی که فرزند عزیزش مرده گریه میکرد مانند جگرسوخته آثار حزن و
محنت در دو روی حق جویش ظاهر و هویدا بود و اشک از دیدهای حق بینش جاری بود
و میگفت ای سید من غیبت تو خواب مرا برده است و استراحت مرا زائل گردانیده و سرور را
از دل ربوده است ای سید من غیبت تو مصیبت مرا دائم گردانیده و محنت و نوائب را بر من
پیاپی گردانید و آب دیده مرا جاری کرد و ناله و فغان و حزن را از سینه من بیرون آورد و
بلاها را بر من متصل گردانید و سدیر گفت چون حضرت را بآن حالت مشاهده کردیم عقلهای
ما پرواز کرد و واله و حیران شدیم و دلهای ما از آن جزع نزدیک بود که پاره گردد و گمان
کردیم که آنحضرت را زهر دادند یا آنکه بلیهٔ عظیمی از بلاهای دهر برو حادث شده است
عرض کردیم که ای فرزند بهترین خلق خداوند هرگز چشم ترا گریان نکند چه حادثه ترا
گریان کرده است و چه حالت رو داده که چنین ماتم گرفتی حضرت از شدت غصه
و گریه آهی سوزناکی کشید و فرمود که من صبح امروز نظر در کتاب جفر نمودم و آن کتابی
است مشتمل بر علم منایا و بلایا و در آنجا مذکور است بلاهائیکه بر ما میرسد و در آنجا



علم گذشته و اینده هست تا روز قیامت وخداوند ان علم را مخصوص محمد و ال او از ائمه
بعد از او گردانیده است صلوات الله علیهم و نگاه کردم در انجا ولادت حضرت صاحب الامر
و غیبت انحضرت و طول غیبت او و درازی عمر او را و ابتلای مؤمنان در زمان غیبت و
بسیار شدن شک و شبهه در دل مردم از جهت طول غیبت او و مرتد شدن اکثر مردم در
دین خود و بیرون کردن ریسمان اسلام از گردن خود که حقتعالی در گردن بندگان قرار
داده است پس از این جهت رقت مرا دست داده است و حزن بر من غالب شده است تا اخر
حدیث پس وقتیکه تحیر و تفرق و ابتلای شیعه در ایام غیبت انحضرت و تولد شکوک و
شبهات در قلبهای انها سبب شود از برای گریستن حضرت صادق باین نحو گریه سالها
قبل از تولد انحضرت و پیش از وقوع ان و بردن خواب از چشمهای مبارکش پس مؤمن مبتلا
بان حادثه عظیمه و غرق شده در ان گرداب بیکرانه تاریک مواج سزاوارتر است بگریه و
ناله و زاری و بیقراری و حزن و اندوه دائمی و تضرع بسوی حضرت باری جل جلاله و در
کافی و فقیه و تهذیب از حضرت باقر روایت کرده اند که انحضرت بعبد الله بن ظبیان فرمود
که هیچ عیدی نیست برای مسلمانان نه قربانی و نه فطری مگر انکه تازه میکند خداوند برای
ال محمد حزنی را راوی پرسید چرا یا بن رسول الله فرمود زیرا که ایشان می بینند حق خود را
در دست غیر خودشان پس از این احادیث معلوم میشود که ائمه علیهم السلام چه قدر مهموم
و مغموم بودند از جهت غیبت انحضرت تا انکه در عیدها مصیبت ایشان تازه میشد
و غم بروی غم ایشان علاوه میگشت و در عیون از حضرت امام رضا علیه السلام روایت
کرده در ضمن حدیث متعلق بحضرت حجت عصر عجل الله فرجه که فرمود چه بسیار مرد مؤمن
و چه بسیار زن مؤمنه که متأسف و حیران و محزون شوند در وقت غایب شدن ماء معین
یعنی حضرت صاحب الزمان پس وقتیکه مؤمنان در ایام غیبت محزون شوند پس ان
حضرات چه قدر باید غمگین بوده باشند و اما مهموم بودن خود حضرت صاحب الزمان
پس اندازه ندارد زیرا که ان خلیفه خداوند که جامه خلافت و ریاست و سلطنت ظاهره
و باطنه بر تمام جهانیان را جز برای ان قامت معتدل برای احدی ندوخته اند با وجود
انکه از رتق و فتق و اجرای احکام و حدود و تبلیغ فرامین خداوندی و منع تعدی و
جور و اعانت ضعیفان و اغاثه جمیع مظلومان و اخذ حقوق و اظهار و اعلان حق و
ابطال و ازهاق باطل ممنوع شده و ظلم و تعدی بر انحضرت بجائی رسیده که علاوه بر اینها
از خوف ظالمان و منافقان متمکن بر اظهار نفس معظم خود نشده و در این طول زمان
تنها یا با بعضی از موالیان خاص خودش در بیابانها و صحراها گردش میکند و حق
خود را در دست دیگران می بیند و بحسب امر خداوندی صبر کرده میکند و اندر پی حال



آنحضرت در این زمان مثل حال آن پادشاه عادلی خواهد بود که جمیع احکام او همیشه
بر قانون عدالت و خودش بر رعایا مهربانی و شفقت داشته باشد پس مغلوب عدوی
بوده باشد که در گوشهٔ حبسش بکند و دستش از همه چیز کوتاه باشد و آن عدوی
ظالم نیز هر چه بکند درباره رعایا و دوستان و چاکران او غیر از تعدی و عداوت
و ناهمواری چیزی نباشد پس در این وقت آن پادشاه عادل و مهربان در حبس آن
ظالم با عدو آن چه خواهد کشید و چه میگذرد بر او و جگرش چه قدر سوخته میشود
و دلش چطور بدرد میاید پس هر مؤمن در این زمان نیز مثل اولاد و دوستان آن
پادشاه عادل مهربان محبوس باشد که مولایش از دست ظالم گریخته و در بعضی از
صحراها گوشه نشین گردیده و سلطنت او را غاصبان و ظالمان و الواط و اجامره و اوباش
از دست او گرفته و در عوض این غصب و تعدی بر رعیت و دوستان او ظلم و جور و
اجحاف و بی انصافی میکنند پس چنین مؤمن محب باید هم و غمش بیشتر و قلقش زیاده
و اضطرابش زیاده و خواب راحت را بالمره فراموش بکند از جهت آنکه شخص با این
عظمت و جلالت و بزرگی و رأفت و احسان و عطوفت و مهربانی تو اگرچه حاضر و
ناظر و لکن چنان در پردهٔ حجابی از حجابهای خدا پنهان و پوشیده شده که نه دستی
بدامانش میرسد و نه چشمی بجمالش میافتد و نه از مقر سلطنتش خبری و نه از محل اقامتش
اثری و مؤمن دوست از این طرف هر دون و خسیسی را ببیند جز آنکه غیر او کسی را نجوید و هم
لغو و ناملایم و منکر را بشنود جز سخن آنکه غیر او نخواهد کسی سخن بگوید و ریاست و
سلطنت هر کسی را مشاهده بکند که بغیر از او کسی را لیاقت و قابلیت ندارد و در فقرات
شریفهٔ دعای ندبهٔ معروفه که حضرت صادق علیه السلام فرموده که شیعیان آن را در هر عیدی
و روز جمعه بخوانند اشاره باین مقام که در این ایام باید گفت فرموده‌اند که حاصل مضمون
بعضی از آنها اینست بعد از ذکر پاره از اوصاف و مناقب آنحضرت روحنا فداه که کاش
میدانستم که تو در کجا اقامت نمودی و کدام زمین و خاک ترا برگرفته آیا در کوه رضوی
جای داری یا در کوه ذی طوی گرانست بر من که خلق را ببینم و تو دیده نشوی و نشنوم از تو
نه آوازی و نه رازی گرانست بر من که احاطه بکند بتو بلاها نه بمن و نرسد بتو از من نه ناله
و نه شکایتی جانم فدای تو غایبی که از ما کناره نداری جانم بفدای تو دور شده که از ما
دوری نگرفتی جانم فدای تو که آرزوی هر مشتاق آرزومندی از مرد و زن که ترا
یاد آورند و ناله کنند گرانست بر من که من بر تو بگریم و خلق از تو دست کشیده باشند
گرانست بر من آنکه جاری شود بر تو آنچه جاری شده نه بر ایشان آیا معینی هست که طول
کنم با او گریه و ناله را آیا جزع کننده هست که من او را بر جزعش یاری بکنم هر وقتیکه تنها و



شد ایا مجتبی حاشا که رفته است که اشک او جاری بشود که چشم من او را بر انحالت مساعدت کند ایا بسوی تو راهی هست ای پسر احمد که بحضورت مشرف شوند و بخدمت تو برسند ایا متصل میشود روز ما از تو بفردای او پس محظوظ شویم و بهره بریم کی وارد میشویم بر چشمه های سیراب کننده پس ما سیراب شویم کی سیراب میشویم از آب گوارای تو که تشنگی ما بطول انجامید کی صبح و شام بخدمت تو خواهیم رسید وکی تو ما را می بینی و ما ترا در حالتیکه لوای ظفر و نصرت برافراشته شد ایا خواهی دید ما را در اطراف خودت و تو بر ما امامت و پیشنمازی میکنی در حالتیکه زمین را پر از عدل کرده و بر دشمنان خودت چشانیده عذاب و خواری را و هلاک نموده ظالمان و انکار کنند حق را و قطع کرده اصل کافران را و اساس ظلم کننده ها و منافقان را و ما بعد از دیدن اینها میگوئیم الحمد لله رب العالمین تا آخر دعا که نمونه ایست از درد دل آنکه جامی از چشمه محبت آنحضرت نوشیده و سزاوار امت او را که با مثال این کلمات درد دلی کرده و بر آتش فراقش کمی از آب شور دیده پاشیده و همیشه در فراق آن خلیفه حضرت خلاق در اشتیاق بوده و مثل عشاق جمال بیمثال حضرت باری مشتاق آن وجود معظم و سلطان عالم بوده باشد شاید نظری باو برسد دوستی با عقل کن گر عاقلی دل بدلبر ده اگر صاحبدلی گر توای عارف بدلبر دل بری چون بدلبر دلبری تو دلبری دل که دلبر میبرد آنست دل نیست دل گر مانده است در آب و گل چون بری دل را بدلبر دلبر اوست او برد دل را که در دل سرور اوست یا الهی از کرم داریم امید تو مکن از درگهت ما را بعید مانده اند ظلمت نومیدیم کن زانوارت منور یا کریم بعد نومیدی بسی امیدهاست از پس ظلمت بسی خورشیدهاست ای خدا از ظلمت جهل عمی وارهان ما را بانوار هدی گمرهانیم ای معین راه بر دست ما گیر و کشان بر راه بر کن هدایت ای خدا آن راه را که برفتند انبیا و اولیا هر یکی در آرزوی میشتافت عاقبت مطلوب خود هریك بیافت گر گران و گر شتابنده بود عاقبت جوینده یابنده بود پس شخصی درین ایام باید جد و جهد و سعی و تلاش بکند و بقدر امکان در این زمان در یاد گرفتن احکام ایمان زحمت بکشد و بکوشد زیرا که جاده واسعه مستقیمه شریعت مطهره با وجود آنکه حضرات ائمه علیهم السلام چه زحمتها کشیدند و متحمل چه مشقتها شدند و آنرا واضح و لایح کردند درین زمان رسیدن بآنها منحصر شده در راههای باریك و تاریك متشتت که در هر رهگذر آن جمعی از دزدان داخلی مبین در کمین نشسته و پیوسته شکوك و شبهات در قلبهای عوام بلکه خواص داخل کرده و مردم را از طریق مستقیم شریعت واضحه احمدیه محمدیه باز داشته اند و کار باینجا

رسیده که این فرقهٔ قلیله و عصابهٔ متهدیهٔ اثنا عشریه مکذ یکر را تکذیب و تکفیر و لعن و توهین کرده اند و میکنند و دشمنان را برخود چیره نموده و همیشه دسته دسته از دین خداوند و غایب بودن حضرت صاحب الزمان علیه السّلام بیرون روند و بی اعتقاد میشوند و علماء راسخین از اظهار علم خودشان عاجز گشتند و صدق شده در خصوص این زمان و جدهٔ صادقان که فرمودند خواهد امد وقتیکه نگاه داشتن مؤمن دین خود را مشکل تر است از نگاهداشتن جمره از آتش در دست و بعض اخبار را ذکر کردیم در این معنی اَللّٰهُمَّ اِلَیْکَ الْمُشْتَکیٰ وَاَنْتَ الْکاشِفُ الْکُرَبِ وَالْبَلْویٰ اِنَّ سُبُلَکَ ضٰاعَتْ وَاَحْکٰامَکَ مُعَطَّلَةٌ وَاَهْلُ بَیْتِ نَبِیِّکَ فِی الْاَرْضِ هٰائِمَةٌ فَاَظْهِرِ اللّٰهُمَّ وَلِیَّکَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِیِّکَ الْقٰائِمَ الْمُنْتَظَرَ وَالْاِمٰامَ الْمُظَفَّرَ وَالْحُجَّةَ عَلیٰ جَمیعِ الْبَشَرِ عَلَیْهِ السَّلٰامُ

رؤیای حق و تمام و نیز محقق نوری اعلی الله مقامه در آن کتاب بعد از ذکر بعضی از مناقب و فضایل جناب آخوند مولا فتحعلی سلطان آبادی علیه الرّحمه فرموده که آنجناب سبب تألیف این کتاب است زیرا که من با او مشرّف شدیم بزیارت غربت سیّد الشّهداء علیه السّلام در سال هزار و دویست و هشتاد و نه در ایّام عاشوراء و ما با و اقتدا میکردیم در نماز مغرب و عشاء در پشت بام کفشداری صحن آنحضرت که در طرف غربی ایوان مطهّر است و در شب عاشوراء با من مشورت کرد در تعیین کردن وقت مراجعت بنجف اشرف تا آنکه رأیش علاقه گرفت که بعد از عاشوراء که روز جمعه بود بعد از نماز ظهر از کربلا حرکت بکنیم بسوی نجف وقتیکه شب یازدهم شد که فردایش خیال کرده بودیم که بنجف برویم در ثلث آخر شب در خواب دیدم که من در پشت بام همان کفشداری هستم و بغیر از من در آنجا کسی نیست و در ایوان مبارک و حرم مطهّر نیز کسی که من او را بشناسم نبود و مردمان همه در صحن شریف بنا بر عادت خود مشغول خرید و فروش شده چنانکه در ایّام زیارت مخصوصه همین طور میباشند پس در آن اثنا که من ایستاده بودم ناگاه حضرت رسول خدا و حضرت صاحب الزّمان علیهما السّلام بر بام آن کفشداری تشریف آوردند و حضرت حجّت عصر در عقب سر آنحضرت میآمد و او از جدّش بلند قامت بود و در سر هر دو عمّامهٔ سفید بود پس رفتند تا آنکه نزدیک شدند بدر وسط حرم که برواق باز میشود و قبل از آنکه از نظرم غایب شوند حضرت رسول خدا بسوی من توجّه کرد پس برگشت بطرف من پس فهمیدم که آنحضرت مرا قصد کرده پس من بسرعت بطرف آنحضرت شتافتم و از پلّه‌ها کفشداری یک پلّه پائین رفتم پس دیدم که آنحضرت ببالا تشریف آورد پس سلام کردم و سلام را ردّ کرد و از دست مبارکش بوسیدم و بعد از آن فرمود که من باینجا آمدم از برای خاطر تو و یا برای ملاقات تو پس چرا در اینجا ایستاده پس من خجالت کشیدم

از بالای تشریف آوردن آنحضرت برای ملاقات من و از این فرمایش آنحضرت و بعد از آن
ملاطفت کرد بمن و بمن اکرام نمود ببعضی کلمات که در خاطرم نماند مگر آنکه آنحضرت
مولا فتحعلی مذکور را بخیر یاد کرد و رجوع فرمود بمکان اول خود و امّا حضرت حجت عصرؑ
پس در این مدت ایستاده بود در مکان خودش مقابل ضریح مقدس حضرت سید الشهداء
پس با خودم گفتم وا حسرتا من بخدمت آنحضرت مشرف نشدم و قصد کردم بسمت او
پس وقتیکه مرا دید که بطرف او میروم مرا استقبال کرد بچند قدم وقتیکه باو رسیدم
سلام کردم و دستش را بمن داد پس بوسیدم و بعد از آن از من پرسید از حال مرض مولا
فتحعلی و او در این وقت و قبل از آن مبتلا بمرض سوداء بود و مشغول خوردن دواء بود
گفتم الحمد لله خوب است و بعد از آن بمن ملاطفت کرد و فرمود کی بنجف اشرف برمیگردید
گفتم جناب مولا فتحعلی در شب گذشته عزم کرده که فردا بعد از نماز ظهر جمعه برویم پس تبسّم
کرد و فرمود دو مرتبه یا سه مرتبه مجتهد است و رأیش اینست پس از این فرمایش فهمیدم
و از حال آنحضرت دانستم که مصلحت نیست که فردا حرکت بکنیم ولکن چونکه او مجتهد است
و لابد است برای او عمل کردن و بعد از آن ساکت شد پس فکر کردم که از یک مسئله مشکله
بپرسیم بخاطرم چیزی نیامد و چیزی غیر معلوم بمن ظاهر نشد نعوذ بالله که این از قلت
استعداد و یا عایقی بوده باشد و بعد از آن از من مفارقت کرد و من مراجعت کردم
بر پشت بام کفشداری و دیدم که مردمان همه بر شغل و در عمل شان هستند و این ملاطفات
آنحضرت را دیده اند و بعد از آن در صحن مقدس بعض چیزها دیدم که شاهد صادق
شد بر آنچه من دیده بودم از پشت بام پس در آخر وقت سحر از خواب بیدار شدم شکر
کننده بخداوند وقتیکه رؤیای خودم را بجناب مولا فتحعلی گفتم او نیز از این قبیل رؤیاها
بسیار نقل کرد و گفت اگر کسی اینها را در کتابی ثبت میکرد هر آینه نفعش بر مسلمانان
تمام میشد پس گفتم اگر تو امر بکنی مرا من اینها را جمع میکنم پس بمن اشاره کرد که بکن وقتیکه
از زیارت مراجعت کردم شروع نمودم بجمع اینها الحمد لله و ایضا در اواخر جلد دوم
دار السلام بعد از آنکه سه کرامت از جناب حاجی مولا علی ابن حاجی میرزا خلیل طبیب
طهرانی اعلی الله مقامهم نقل کرده فرموده که بعضی از مردم از آنجناب کرامات عجیبه
نقل کرده اند و او سزاوار است باین کرامات زیرا که او همیشه با نفس خود جهاد میکرد
و نفس خود را وامیداشت بر زهد و طاعت و خود را منزّه میکرد از اخلاق ردیّه حتی
اینکه من دو مرتبه حضرت حجت عصرؑ را در صورت او دیدم در خواب و بعد از بیداری
فهمیدم که حاجی مذکور بوده و در آن خواب ندانستم که او است بلکه او را حضرت مهدی
علیه السلام دانستم اعلی الله درجاته فی الجنة رؤیای چهلم در ... تذکرة ... جلد

اوّل دار السّلام و در کتاب نور الانوار نقل کرده اند از عالم جلیل و فاضل نبیل جعفر
محمّد بن جریر طبری که در مسند فاطمه علیها السّلام از ابو بصیر روایت کرده و لفظ روایت
ثانی است که عرض کردم بحضرت صادق علیه السّلام که فدای تو شوم مرا خبر ده بعدد
اصحاب حضرت قائم آل محمّد و بلدان و مواضع ایشان حضرت فرمود روز جمعه بیا
و چون روز جمعه شد بخدمت آنحضرت رفتم و بمردی فرمود بنویس این املاء حضرت
رسول خدا است با میر المؤمنین از عدد اصحاب حضرت قائم که در نزد او در مکّه از
خانه ها و رختخوابهای خود حاضر شوند و ایشان نجباء و قضاة و حکّام آنحضرت
میباشند در میان مردمان از طازنید شرق یکمرد و مرابط سیاج است و از
صامغان دو مرد و از فرغانه یکمرد و از ترمد دو مرد و از دیلم چهار مرد و از مرورود
دو مرد و از مرو دوازده مرد و از بیروت نُه مرد و از طوس پنج مرد و از قریات
دو مرد و از سجستان سه مرد و از نیشابور دوازده مرد و از هرات دوازده مرد و از
بوسنج چهار مرد شاید قوشجان باشد و از ری هفت مرد و از طبرستان هفت مرد
و از قم هجده مرد و از قومس سه مرد و از ترافعه دو مرد و از حلب سه مرد و از سلیمه
پنج مرد و از دمشق دو مرد و از فلسطین یک مرد و از بعلبک یک مرد و از سوان
یکمرد و از فسطاط چهار مرد و از قیروان دو مرد و از کور کرمان سه مرد و از قزوین
دو مرد و از همدان چهار مرد و از موقان یک مرد و از بدّ یک مرد و از خلاط یک مرد
و از جابروان سه مرد و از نوا یک مرد و از سنجار چهار مرد و از قالیقا یک مرد و از
سمیاط یک مرد و از نصیبین یک مرد و از موصل یک مرد و از بلواق دو مرد و از
رها یک مرد و از حران دو مرد و از باغه یک مرد و از قالس یک مرد و از صنعان
دو مرد و از قبل یک مرد و از وادی القری یک مرد و از خیبر یک مرد و از بدا یک مرد
و از خار یک مرد و از کوفه چهار مرد و از مدینه دو مرد و از تربذه یک مرد و از
حیون یک مرد و از لوشیا یک مرد و از طهنی یک مرد و از برم یک مرد و از اهواز
دو مرد و از اصطخر دو مرد و از ملیان دو مرد و از دبیل یک مرد و از صید انهایک
مرد و از مداین هشت مرد و از عکبری یک مرد و از حلوان دو مرد و از بصره سه مرد
و اصحاب کهف و ایشان هفت مردند و دو تاجر که از انطاکیّه خارج اند و سه نفر
غلام و دو نفر دیگر و دوازده نفر از مسلمانان بروم پناه امنیّت برده اند و دو نفر که
بسراندیب رفته اند و از سمند چهار نفر و یکنفر که کشته از مرکب خود است و از
شیراز یا سیراف یک مرد و دو نفر گریخته بسوی سردابه و طالب الحق یک مرد
و ایشان سیصد و سیزده نفر میباشند بعدد اصحاب حضرت رسول خدا در جنگ



بد در پس ایشان در یک شب در مکه جمع میشوند در شب جمعه و صبح جمعه در مسجد الحرام
جمع خواهند شد و یکنفر از ایشان تخلف نخواهد کرد پس در کوچه های مکه متفرق
میشوند که منزل از برای سکنای خود پیدا نمایند و اهل مکه با ایشان جا نخواهند داد
زیرا که ایشان را نمیشناسند و نمیدانند از برای چه کار آمده اند بر مکه از بلاد خود
از تجارت و حج و غیران و بعض اهل مکه ببعض دیگر میگویند این اشخاص از یک شهری
نمیباشند و ما ایشان را هیچ ندیده ایم و ایشان بدوی هستند و شتر و حیوانی ندارند
پس اینها از کدام ولایت آمده و اینجا جمع شده اند پس در این هنگام مردی از بنی مخزوم
پا بر سر مردم میگذارد و میآید تا آنکه بنزد بزرگ مکه میرسد و میگوید من امشب خوابی
عجیبی دیده ام و از آن بسیار خایف و مضطربم میگویند چه خواب دیده او میگوید دیدم
چیزی بسیار بزرگی از آسمان افتاد بسوی کعبه چون ملاحظه کردم دیدم ملخهائی
بودند که بالهای سبز داشتند پس طواف بکعبه نموده و در مغرب و مشرق عالم پرواز
کردند و پهن شدند و بر هیچ ولایت و دهی نمیرسیدند مگر آنکه او را مثل آتش
میسوزانیدند پس مردم مکه باو میگویند بیا تا برویم بنزد اقرع که تعبیر اینخواب را
بنماید و او مردیست از بنی ثقیف که علمی دارد چون باو نقل خواب را میکنند او نیز
میگوید من عجیبی دیده ام امشب از لشکرهای خدا که شما قوتی بر ایشان نخواهید داشت
پس مردم خبر آن قوم را باو میدهند و از نزد او بر میگردند که این قوم را بگیرند پس خداوند
عالم خوف و ترس و بیمی از ایشان در قلب اهل مکه میاندازد و بعضی ببعض دیگر میگویند
که هنوز از این قوم خلاف و منکری بظهور نرسیده است تعجیل در امر گرفتن ایشان ننمائید
شاید مردی از ایشان در قبیله از قبایل عرب باشد اگر از ایشان شراری ظاهر شود پس
آن وقت بر ایشان در آویزند با وجود آنکه در سیمای ایشان خوبی مشاهده میشود و
ایشان در حرم خداوند میباشند که خون ایشان مباح نیست تا آنکه حادثه رخ نماید
که موجب جنگ باشد با ایشان پس آن مرد مخزومی که خواب دیده است میگوید ما
ایمن و خاطرجمع نیستیم از ایشان شاید در عقب ایشان مردمی دیگر باشند و چون آنها
وارد شوند اینها با آنها یکدست شوند پس حالا که اینها کمند و قوتی ندارند ایشان را
از میان بردارید پیش از آنکه قوتی پیدا نمائید و من گمان ندارم خواب رفیق شما را مگر
آنکه حق خواهد شد پس ولایت خود را از ایشان خالی نمائید پس یکی از میان ایشان
گوید اگر چندین مثل ایشان وارد شود در این مکان و این بلد شما خوفی از ایشان
نداشته باشید زیرا که اینها سلاحی ندارند و قلعه که پناه بآن برند نخواهند یافت
اگر مددی از برای اینها برسد اول ایشان را میکشیم مثل آنکه تشنه آب بخورد و بعد

رجوع بآنها خواهیم کرد و درین کلمات خواهند بود تا انکه شب براید پس خداوند خواب را
بر چشم اهل مکه غالب میکند وبعد ازان دیگر اهل مکه در یکجا جمع نمیشوند تا انکه حضرت
قائم علیه السلام ظهور میکند واصحاب انحضرت بعضی از ایشان با بعضی ملاقات
میکنند مثل انکه برادرند از یک پدر و مادر و شبها هر یکی بمنزل خود میرود و متفرق
میشوند و روزها جمع میشوند واینست تأویل این ایه فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ أَيْنَمَا تَكُونُوا
يَأْتِ بِكُمُ اللَّهُ جَمِيعًا ابو بصیر گفت یابن رسول الله ایا در روی زمین بغیر از ایشان مؤمن
نیست فرمود مؤمن بغیر از ایشان هست ولکن انها نجبا وقضاة وحکام وفقهاء در دین
میباشند الحدیث مؤلف میگوید درین حدیث شریف ان مرد مخزومی وثقیفی هر
چند یکه خود حضرت حجت عصر عجل الله فرجه را در خواب ندیدند ولکن اصحاب انحضرت را
در خواب می بینند و بر قدرت وقوت ایشان علم بهم میرسانند وهمان نحو که در خواب
دیده اند ایشان را چنان مییابند که بر عالم از مغرب و مشرق غالب شوند ومحل شاهد
از ذکر این حدیث شریف ذکر خواب مرد مخزومی وان مرد ثقیفی بود نه ذکر سایر احوالات
انحضرت بود زیرا که احوالات وصفات ایشان بسیار است واحادیث زیاد وایات متعدده
در شان ایشان وارد ونازل شده وحقیر جمله از انها را در کتاب تحفة الشیعة ذکر کرده ام
وحدیث دیگر نیز ابو بصیر از انحضرت در ذکر عدد ونامها ومکانهای اصحاب انحضرت
روایت کرده ودر نور الانوار از کتاب غایة المرام[2] نقل کرده است ولکن دران حدیث بعض
بلاد ذکر شده که در این خبر شریف نیست مثل مروی اسباد وطالقان وموعود وقوریس
وجوجان وسنجان وغیر از اینها وایضا در این خبر مذکور بعض بلاد است که در حدیث
غایة المرام ذکر نشده مثل خار ولوشیا واصطخر وخیون وترافعه وکوفه وسوان
وغیر از اینها وبحسب ظاهر منافاتی در بین این دو حدیث فهمیده میشود ودر نظر قاصر حقیر
ابدا منافاتی در میان این دو حدیث شریف نیست زیرا که ممکن است در حدیث غایة
المرام مراد از جوجان وسنجان ومرو اسباد وموعود اسم شهرها باشد ویا ولایت و
محال شود ومراد از خار ولوشیا وخیون وسوان نام دهات ویا قصبه انها باشد پس
در یک حدیث مثلا نام شهر را ذکر کند ودر دیگری نام دهی از ان شهر را مثل فلان کس
طهرانی وتبریزی وحال انکه انکس از دهات طهران وتبریز است وذکر نام دهش هم صحیح
است وذکر اسم شهر آن ده نیز درست است وایضا ممکن است که مراد از جوجان وموعود
در حدیث غایة المرام همان خار واصطخر میگویند در زمان اول ویا بعد از این در
یا در یک زمان مثل ریحان اباد ودر خوار یک دهی در ارومی ویا دهی شیخ الاسلام
که هر دو وسه صحیح است زیرا که بعضی ان را در خوار میدانند وبس وبعضی نیز ریحان اباد

[2] و این غایة المرام غیر از غایة المرام سید هاشم است منه

فقط

فقط وهکذا تا م سایر جاها پس باین دو احتمال منافات از میان اخبار برداشته میشود ۴۶۴
پس کسیکه اطلاع کامل نداشته باشد نباید در نظر اول در احادیث شریفه بگوید
که این دو خبر و یا سایر اخبار منافات باهم دارد و یکی را طرح بکند و یا هر دو را بیندازد
العیاذ بالله از این نادانی و توهین بشرع نبوی و بلکه بالاتر از این عصمنا الله عن ذلک
وبالجمله ابداً منافاتی و اختلافی در میان احادیث کتب معتبره خصوصاً کتب اربعه
ندارد بلی در نظر قاصران و نادانان در نظر اول منافات ظاهر میشود ولکن بعد از ملاحظه
سایر اخبار و آثار و تأمل قرائن داخله و خارجه منافات برداشته شود و اصلاً اختلاف
پیدا نگردد بلی در میان احادیث کتب اربعه و غیر اینها از سایر کتب معتبره اخبار تقیه موجود
است ولکن فهمیدن قرائن خارجه و داخله و دانستن اخبار تقیه و تمیز اینها از احکام واقعیه
و اطلاع کامل باطراف مسئله و علم بهم رسانیدن براه حضرات ائمه علیهم السلام کار صعب
و دشوار است و از این جهت عالم مثل کبریت احمر است و نایب مناب حضرت امام علیه
السلام در این زمان غیبت است و ولی مسلمانان و در بین ایشان اجرا کننده حدود
و دیات و سایر احکام شرع حضرت شارع است چنانکه احادیث معتبره بر هر یکی از
اینها دلالت کرده است نه آنکه عالم آنست که از روی اصول مخالفان و ظنون بلا اعتنا
و اطمینان با تأمل و احتیاط فتوی دهد باشد و چند نفر از جاهلان و عوام کالانعام را
مرید خود بکند و زمانی در جهان مجرد و ابداً تأمل و تفکر در اخبار ائمه اطهار نکند
و بلکه باحادیث ملاحظه ننماید و حکم شرع را از اینها استنباط نکند و عمل و اعتقادش
بر ظن حاصل از اصول دیگران باشد و اصول و قواعد و اخبار و احادیث و آثار آل محمد صلعم
در گوشه و در کتاب کهنه بماند و از این بدتر آنکه در وقتیکه بآنها نظر کند نسبت منافات
و اختلاف در میان آنها بدهد و از این جهت آنها را طرح کند و تمسک بکند باصول
مجعوله آن منافقان جهول آیا ائمه ما اثنی عشریه دین را کامل نکرده اند و ما ها را
محتاج بر مجعولات و مزخرفات مخالفان کرده اند و از برای دین خداوند اصول و قواعد
و اخبار در میان امت خود نگذاشته اند و برای ما زحمتها و مصیبتها در ذکر احادیث
نکشیده اند نَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الخِذلانِ فی هذَا الزَّمانِ و حقیر دفع منافات و دفع
اختلافات را در کتاب اثنی عشریه در مواضع متعدده بیان کرده ام بعون الله و برکة
الائمه ای بسا ابلیس آدم روی هست پس بهر دستی نباید داد دست ای بسا
شاهان میان احمقان ظاهرند و از خسیسان بس نهان وبالجمله در این مقام
عنان کلام از دست رفت و مقصود رفع منافات از بین این حدیث مذکور و خبر
غایة المرام بود و دفع اختلاف گردید بآنچه ذکر شد و اصحاب حضرت در این حدیث از

نجباء شمردند چنانکه از قضاة و حکّام ایشان را قرار داده اند و شیخ ابراهیم کفعمی در حاشیۀ جنّۀ واقیه در دعای ام داود در آنجا که میفرماید بعد از صلوات بر اوصیاء و سعداء و شهداء و ائمۀ هدی علیهم السّلام اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَی الْاَبْدَالِ وَ الْاَوْتَادِ السُّیَّاحِ وَ الْعُبَّادِ وَ الْمُخْلِصِینَ وَ الزُّهَّادِ وَ اَهْلِ الْجِدِّ وَ الْاِجْتِهَادِ که گفته شده که زمین خالی نیست از قطب و چهار اوتاد و چهل ابدال و هفتاد نجیب و سیصد و شصت صالح پس قطب حضرت مهدی صاحب الزّمان است و اوتاد کمتر از چهار نمیشود زیرا که دنیا مانند خیمه است و مهدی صلوات الله علیه مانند عمود است و این چهار نفر طنابهای آن خیمه اند و گاه میشود که اوتاد بیشتر از چهارند و ابدال بیشتر از چهل و نجباء بیشتر از هفتاد و صلحاء بیشتر از سیصد و شصت و ظاهر اینست که خضر و الیاس از اوتادند پس ایشان ملاصقند بادائرۀ قطب و امّا صفت اوتاد پس ایشان قومی هستند که غفلت نمیکنند از پروردگار خودشان طرفة عینی و جمع نمیکنند از دنیا مگر قوت روز و صادر نمیشود از ایشان لغزشهای بد و شرط نیست در ایشان عصمت از سهو و نسیان بلکه همان عصمت از فعل قبیح و شرط است عصمت از سهو و نسیان در قطب و امّا ابدال پس ایشان پست تر از آنهایند در مراقبت و گاهی صادر میشود از ایشان غفلت پس تدارک میکنند آن را بتذکر کردن و عمداً معصیتی نمیکنند و امّا نجباء پس ایشان پست تر از ابدالند و امّا صلحاء پس ایشان پرهیزکارانند که موصوفند بعدالت و گاهی از ایشان معصیت صادر میشود پس تدارک میکنند آن را باستغفار و پشیمانی و خداوند فرموده اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوْا اِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ تَذَكَّرُوا فَاِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ یعنی بدرستیکه آنانکه پرهیزکاری نمودند چون رسد بایشان آینده و طواف کننده دور قلبش از شیطان باینکه ایشان را وسوسه کند تا دنجی که از جنس سوداء و جنون باشد بایشان رساند یاد کنند خداوند و نام خدا را برند پس ناگهان بیننده باشند بسبب آن تذکر و یادآوری که یکی از چهار رکن توبه است پس کفعمی فرموده که خداوند ما را از اقسام اخیر قرار دهد که ما نیستیم از اقسام اوّلیه ولکن خداوند را فرمان میبریم و دوست داشتن ایشان و کسیکه دوست دارد قومی را محشور میشود با ایشان و گفته شده که هرگاه گم شود یکی از اوتاد چهارگانه میگذارند بدل آن از چهل نفر ابدال و هرگاه گم شود یکی از چهل نفر ایشان گذاشته میشود بدل او از هفتاد نفر نجباء و هرگاه گم شود یکی از ایشان گذاشته میشود بدل از سیصد و شصت نفر صلحاء و هرگاه گم شود یکی از ایشان گذاشته میشود بدل او از سایر مردم و محقق نوری در نجم الثاقب بعد

از ذکر



از ذکر این فرموده تاکنون در این ترتیب مذکور خبری بنظر نرسید ولکن شیخ مذکور
سرامد عصر خود بود در اطلاع وتتبع ودر نزد او بسیاری از کتب قدماء علما بود که در
این اعصار اثری از انها نیست والبته تا در محل معتبری ندیده بود در چنین کتاب شریفی
ضبط نمیکرد تمام شد مؤلف میگوید تأیید میکند انچه که مرحوم کفعمی ذکر کرده ان
قصه که محقق نوری در اواخر جلد دوم دار السلام از جناب عالم جلیل وفاضل نبیل
آقا سید محمد بن آقا سید هاشم نجفی معروف بهندی نقل کرده که فرمود نقل کرد بمن جناب
فاضل المعی وعالم ربانی آقا سید محمد قاضی سبولی و از شاگردان مرحوم خاتم المجتهدین
حاجی شیخ المرتضی بود وقبل از او از شاگردان مرحوم صاحب جواهر الکلام اعلی الله لهم
المقام بود که او در سبولی مرجع بوده حکم میکرد وقضاوت مینمود وبمردم تأدیب وتعزیر
میکرد وخمس وغیرات را از حقوق شرعیه قهراً از خلق میگرفت وبفقراء میداد واجازه
اجتهاد از صاحب جواهر بحسب اطلاع او نداشت ولکن اجازه اجتهاد را از او بدون
اطلاع او بحیله گرفته بود وحیله را بمن گفت واحدی بر اجازه گرفتن او عالم نبود که آن را
بحیله گرفتم پس گفت روزی دوست داشتم که بخلوتی بروم ویک قدری برای خودم از دعا و
عبادات بکنم پس رفتم بمسجد کهنه از آبادی دور که انجا مشغول بشوم بر طاعت پس در ان
مسجد یک مرد جولائی را دیدم از اهل سبول پس وقتیکه مرا دید گفت حیله کردی بر عبد
صالح واز او اجازه اجتهاد گرفتی بدون اطلاع او ونشستی در منصب جای امامت وقضاوت
وحال انکه بر ان اهلیت نداشتی بدرستیکه عذاب تو هفتاد خریف است در دوزخ و
بعد از ان ذکر کرد برای من که انها را من کرده بودم وبغیر از خداوند کسی انها را نمیدانست
وبعض از انها اسرار قلبیه وضمایر نفسیه بود وانها را تفصیلاً بر من بیان کرد پس دانستم
که از برای او راهی بر واقع هست پس بر من خبر داد که برای او مردی از رجال غیب بعض
وقتها میاید وایشان خادمان حضرت صاحب الزمان علیه السلام هستند وایشان
چهل نفرند وبزرگ ایشان قطب است پس از او جدا شدم ورفتم بزیارت قبر امامزاده
که در انجا بود تا انکه برای خودم خلوتی بکنم وگریه وتوبه وزاری وناله نمایم پس بعد از
زیارت در انجا بسیار گریه کردم وامامزاده را شفیع خودم نمودم وفردای ان روز بر همان
مسجد رفتم که شاید ان مرد را در انجا بیابم پس او را در ان مسجد یافتم پس بمن گفت
بشارت باد ترا زیرا که ان امامزاده شب بخدمت حضرت حجت عصر آمد وبرای تو
شفاعت کرد وبسیار التماس وطلب عفو برای تو از انحضرت نمود وانحضرت همان
نحو ساکت بود واو را رد نمیکرد پس امر کرد انحضرت که قطب است بر رفیق من که بنزد
من میاید که من با تو شرط بکنم که تو ذمه خودت را فارغ نمائی از مظالمی که توان را

۴۶۷ گرفته هرچند یکه این مرد مستحق دادن آن وجوهات بوده است زیراکه اهل آن نبودی
که اخذ وجوهات بکنی و بر فقراء رد بکنی و نفس خودت را بذل بکنی برای قصاص آن
کسیکه بر او تعزیر و تادیب کرده پس هر کس خواست از تو آنها را میگرد و هر که میخواهد
نمیگیرد و ترا بری میکنند و از قصاص خودش عفو نماید پس از شنیدن این از آن مرد
با وجود آنکه او ندانسته بود که من بر امام وارد دخیل شده ام و بزیارت او رفته ام
از دسبول بیرون شدم و بر شوشتر رفتم و از آنجا بر مردمان دسبول قریب بچهارصد
کاغذ نوشتم بر هر کسیکه از او وجوهات گرفته بودم و او را تعزیر و تادیب کرده بودم که
من توبه کرده ام و نفس خودم را حاضر نموده ام برای قصاص و آماده شده ام بر دادن آن
اموال که از مردم اخذ کرده ام و نفس خود را مهیا کردم بر اداء آنها بقدر امکان و هرچند یکه
حالا قدرت بدادن آنها نداشته باشم پس وقتیکه کاغذهای من بایشان رسید ایشان
بر من رحم کرده بودند و بعض ایشان برای من گریه کرده بودند پس بعد از زمانی از ایشان
کاغذ رسید که ما ترا عفو کردیم و گذشتیم و ذمهٔ ترا بری نمودیم پس من بنجف اشرف رفتم
این نحو و مشغول تحصیل شدم در نزد مرحوم شیخ مرتضی و از جمله چیزهائیکه این سید
محمد دسبولی نقل کرد بمن از آن مرد جولاه و او از رفیق خودش که از رجال غیب بود اینست
که از برای احکام شرعیه در نزد ما ها تفصیل است که در نزد شما علماء نیست مثل آنکه
از برای نظر بسوی اجنبیه و زن نامحرم بغیر از اذن او حکمی است و بلذت نظر کردن جوان
بسوی او حکمی است که زن نداشته باشد و اگر زن داشته باشد برای او حکمی است و برای
مرد غیر جوان حکمی است و غیر از اینها از سایر احکام در مقدار عقوبت و تعزیر و غیر اینها
و گفت که بمن نقل کرد آن مرد جولائی که شبی آن رفیق من که از رجال الغیب بنزد من آمد
و فرمود که حضرت قطب علیه السلام امشب اراده کرده که با اصحاب خودش بشهر فلانی
تشریف ببرد اگر تو هم میل داری با ما بیا برویم پس من هم با ایشان در خدمت حضرت
قطب رفتم و براه افتادیم پس ناگهان دیدم که زمین در زیر قدمهای ما میرود و کوهها
و درختها از ما میگذرد و همان شب بدون تاخیر آن شهر رسیدیم پس دروازه آن
برای ما ها باز شد و یک کرسی برای قطب علیه السلام گذاشته شد پس در بالای آن
قرار گرفت و بعد از آن امر کرد بحاضر کردن یک مردی پس ما خادمان رفتیم و در او را
کوبیدیم مثل دزدن اعوان حکام و او را قهراً از منزل خودش بیرون کردند و بسیار
زدند او را در اثناء راه تا آنکه او را بحضور حضرت قطب رسانیدند پس امر فرمود بزدن
او دو مرتبه تا آنکه او را مثل جنازه ترک کردند و ما رفتیم بسوی بعض مسجدها در آن
شب و روز متفرق شدیم در میان مردمان و دیدیم که مردم آنجا با همدیگر بشارت



میدهند

سید هند از جهت زدن آن مرد واعتقاد کرده اند که او را حاکم انجا زده و دو شب دوم ما همه بطی الارض برگشتیم وجناب آقا سید محمد قاضی فرمود که من میدانستم که آن مرد جولاه ابداً از دسبول بیرون نرفته است و آن شهر را قطعاً نشناسد که نام برد پس من از باب امتحان از بعض جاهای آن شهر پرسیدم که من انجا را دیده بودم پس چنان وصف کرد که گویا الان در آن شهر است پس دانستم که راست میگوید ومن با و گفتم که آیا در نجف کسی پیدا میشود که بخدمت رجال الغیب برسد یا نه گفت بلی کسی هست ولکن از برای او فضیلتی بر بزرگان علماء که او را نمیشناسد ندارد واین بودن شخص از رجال الغیب و یا از کسانیکه ایشان را می بینند از جهت حکم خاص است که سر آن مخفی است وایشان در میان مردمان میباشند ومردم ایشان را نمیشناسند پس برادرم آقا سید علی با آقا سید محمد مذکور گفت که در نجف اشرف مامردی است سید محسن نام واز او نقل میکنند که یکی از رجال الغیب بنزد او میاید پس شما بنویسید بان مرد جولاء دسبولی واز او بپرسید از راستی این سید محسن خضرمی پس جناب سید مذکور نوشت باو وجواب آمد که او راست گفته ویکی از رجال الغیب بنزد او میاید واو اول آن کسانست که رجال الغیب را می بینند از جهت درجه پس من اراده کردم که سید محسن را امتحان بکنم بر طریقیکه او نداند که من او را امتحان میکنم پس من یك صورت روایتی را نوشتم و خالی انکه روایت نبود وسؤال کردم از او از محل رجوع یك ضمیر فیها و در اعتقاد خودم آن را بجائی رجوع کردم و آن نوشته را باو دادم وگفتم با خود اگر آن رجال الغیب را بحقیقت بگوید واو نیز بمن نشان بدهد نوشتهٔ آن رجال الغیب را پس او راستگو است واگر خبر ندهد پس این اصلی ندارد پس آن سید محسن مذکور آن ورقه را گرفت که نشان بدهد واز ضمیر ومرجع آن بپرسد وقتی من او را دیدم گفتم چطور شد گفت هنوز آن رفیق من بنزد من نیامده وبعد از زمانی او را ملاقات کردم گفتم چه شد گفت رفیق من آمد واز او پرسید گفت این کلام بی فایده است وتا بحال از ائمه علیهم السلام صادر نشده است گفتم آن رفیق تو از این کلام چه اراده کرده است گفت مرادش این است که برای تو فایده نیست در سؤال کردن از این مسئله پس من دانستم باین بیان او که این سید خضرمی جواب را از رجال الغیب میگیرد وخودش معنای آن را نمیداند مؤلف میگوید محقق نوری این سید محمد دسبولی را در دار السلام بسیار تمجید وتعریف کرده وفرموده که در راه مکهٔ معظمه با او هم سفر بودم واز او بغیر از راستی ودرستی وعبادت وطاعت چیزی دیگر ندیدم واو محل اعتماد مرحوم شیخ مرتضی بود ومقصود یقینی بودن انچه است که او نقل کرده واز این قصهٔ عجیبه چند چیز معلوم میشود اول انکه بعضی از صلحاء بعضی از

مطالب علمیه را نمیدانند و مطلب واقعی را نمیفهمند و این بر تقوی و دیانت او ضرر ندارد
چنانکه آن سید جلیل خضر می که رجال الغیب را میدید و مطلب واقعی را ندانست
چنانکه مرحوم صدوق بعضی از مسائل دینیه را ندانسته و نسبت سهو را بر پیغمبر
صلی الله علیه و آله داده و هکذا دوم آنکه رسیدن بر بعضی از مقامات خاصه
از موهبات خداوندی است و بس چنانکه در این قصه تصریح بآن شد سوم
آنکه از مواضع متعدده این معلوم میشود وجود رجال الغیب در این زمان و دارا
بودن ایشان بطی الارض و خادم بودن ایشان در خدمت حضرت صاحب الزمان
چنانکه در ذیل رؤیای سی و هشتم بعض احادیث را نقل کردم که جمعی از خواص در خدمت
آنحضرت میباشند چهارم آنکه ایشان بعضی از مردمان را تأدیب و تنبیه میکنند
و جزای بعض اعمال را بر عمل کنندهٔ آن میرسانند و بآخرت نمیگذارند چنانکه آن مرد را
در آن شب زدند   لطف حق از تو مدارا ها کند   چونکه از حد بگذرد رسوا کند
پنجم آنکه بعضی از احکام شرعیه هست که برای علما اعلام مخفی مانده و بآنها اکثر علما
نرسیده اند چنانکه بیان شد در نظر کردن بزن اجنبیه که حکمهای متعدده دارد
و از این جهت است که وقتیکه آنحضرت ظهور میکند و بعض احکام را بیان فرماید
مردمان میگویند که این دین تازه است و غیر از شرع جدش است چنانکه احادیث
بسیار در این معنی وارد شده و حقیر جمله از آنها را در باب هفتم تحفة المهدیه ذکر کرده
است و حال آنکه همان احکام حکمهای شرع جدش است و بلکه آن حکمها در احادیث
وارده از اجدادش ذکر شده و در اخبار کتب اربعه و سایر کتب معتبره موجودات و لکن
فهمیدن آنها کار هر کس نیست   طعمهٔ هر مرغکی انجیر نیست   ذالک فضل الله یعطی
من یشاء   و اگر آن احکام در میان این احادیث نباشد پس بکدام دلیل آنحضرت
آنها را ثابت میکند و بکدام از آیات آن حکم را بیان خواهند فرمود ششم آنکه بر
منصب ریاست و قضاوت و حکومت نشستن و اخذ حقوق از زکوة و خمس و رد
مظالم از مردمان گرفتن و بمحل آنها رسانیدن کار هر کس نیست و بلکه علاوه بر عدالت
و دیانت اهلیت و علمیت و اجتهاد میخواهد و اگر کسی قوهٔ فهمیدن مسائل شرعیه
از ادلهٔ آن از کتاب و سنت و احادیث وارده از عترت طاهره علیهم السلام نداشته
باشد پس از برای او حرام است تصدی بامور شرعیه از قضاوت و حکومت و اخذ
حقوق رعیت امام علیه السلام و رسانیدن آنها بمحل آن و هر چند یکه خودش مخود
و بعد از آنکه بضرورت مذهب معلوم شد که فصل خصومات و تصدی بر مرافعات
و حکومت و قضاوت حق امام علیه السلام است چطور ممکن میشود که هر جاهلی و



نادانی متصدی بآن بشود وبعد از آنکه واضح گردید که عالمیان وانا باید زمام امر به
پادشاه بدهد و اخذ مالیات حق پادشاه است چطور جایز میشود که رعیت خودش
مالیات خود را بدیگری مثل خودش بدهد وچه نحو جایز میگردد که این رعیت از
رعیت دیگر حق رعیتی بگیرد بدون اطلاع پادشاه پس پادشاه عالمیان امام علیه
السلام وقتیکه بعض اشخاص را نایب خود کرد در قضاوت واخذ حقوق مالیه بین با
وجود آن چطور خواهد شد قضاوت کردن وگرفتن حقوق از مردمان برای کسی که
اهل آن نیست فوا عجبا ازین زندقه وغضب خلافت امامت از بعضی از جهله وسفله
وحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بشریح قاضی فرمود که تو در جائی نشسته که در آنجا
نمی نشیند مگر پیغمبر ویا وصی او ویا شقی پس ازین حدیث معلوم شد که علما اعلام
اوصیاء پیغمبران ونایب امامان میباشند پس مرد غیر عالم ونادان نایب وصی پیغمبران
نمیشود خصوصا اگر عدالت ودیانت نداشته باشد وازین قبیل احادیث بسیار است
در شرایط نایب امام ودر بودن اخذ حقوق واجبه حق امام ونایب او وحقیر جمله از
آنها را در مسائل نجفیه ذکر کرده ام واین مقام گنجایش ذکر آنها را ندارد از خدا خواهیم
توفیق ادب بی ادب محروم ماند از لطف رب هفتم آنکه توبه حقوق الناس
واذیت کردن بر ایشان موقوف است برد کردن آن حقوق بر صاحبانش چنانکه برآقا
سید محمد مذکور در قبول توبه اش شرط کرد درین قصه واحادیث در این خصوص
بسیار است ومحتاج بذکر آنها نیست هشتم آنکه وجود بعضی از اماکن شریفه ومزار امام
زاده ها محل نزول رحمت است ومکان استجابت دعوات وحصول حاجات است
چنانکه این سید مذکور اول رفته بود بمسجد وبعد از آن بمزار امام زاده وآن امام زاده
درخدمت حضرت قطب شفاعت کرد واین سید جلیل را از عذاب بشرط توبه ورد حقوق
مردم با ایشان خلاص کرد پس معلوم میشود که وجود اینها در زمین از اسباب نجات مردمان
واز الطاف غیبیه خداوند رحمن است برای بندگان درمانده ومضطر ومریض ومقروض
ومظلوم وحواسان ومحتاج وامثال ایشان از صاحبان هموم که بآنجاها پناه برند وتضرع
نمایند وبوسیله آن مسجد وصاحب آن مقام ومزار وقبر از خداوند عالمیان مسئلت کنند
ودوای درد خود را بخواهند وشفا طلبند ودفع شر اشرار نمایند وبسیار شده که بسرعت
اجابت مقرون شده که با مرض رفته اند وبا عافیت برگشته اند وملول وپریشان رفته اند
واسوده خاطر مراجعت نموده اند ومظلوم رفته اند ومغبوط برامده اند والبته هر قدر
در اداب واحترام انجاها بکوشند خیر وبرکت در انجا بسیار بینند ومحتمل است که همه
انجاها از جمله آن خانه ها باشند که خداوند امر فرموده باید مقام آنها بلند شود ونام

خداوند در آنجا مذکور گردد و مدح کرده آن کسانی را که در صبح و شام در آنجاها تسبیح خداوند را میکنند واما مشاهد حضرات ائمه علیهم السلام پس اصل مسجد در قرآن و در احادیث انها است چنانکه علامه مجلسی در جلد هفتم بحار اخبار بسیار در این معنی نقل کرده است و آیات قرانی که در خصوص مساجد وارد شده همه انها تفسیر شده بر مشاهد ائمه اطهار پس مسجد واقعی و محل اصلی انها است و فضیلت آن مشاهد مقدسه بر سایر مساجد مثل فضیلت خودشان است بر سایر مردمان و چنانکه سایر مردم با ائمه قیاس نمیشود و همچنین سایر مساجد را بر مشاهد مشرفه ائمه قیاس نمیشود کرد پس وقتیکه کرامت قبر امام زاده و احترام او و قبرش از جهت نسبت ایشان بیکی از ائمه باشد پس احترام ائمه و حرمت قبر و مشاهد ایشان صلوات الله علیهم چه نحو خواهد شد و کرامت ایشان چه قدر خواهد گشت وبالجمله سایر مساجد ملحق است بر مشاهد ائمه و مساجد شریفه تابع مشاهد مقدسه است و بلکه احترام مساجد و حرمت انها که از واجبات مؤکده و از ضروریات است از جهت آنست که در انها اسمهای مبارکه ائمه و فضائل و مناقب و احکام که از جانب خداوند آورده اند ذکر میشود نه آنکه مشاهد مقدسه ائمه ملحق بمساجد است چنانکه بعض علماء فرموده اند زیراکه این قول ناشی است از عدم ملاحظه اخبار بسیار که در بحار و غیر آن ذکر شده و عدم اطلاع بر تفسیر آیات شریفه و عدم تدبر زیارات وارده خصوصا زیارت جامعه و در این مقام زیاد تر از این کلام اقتضاء ندارد و الا براهین قاطعه و ادله واضحه را نقل میکردم و اشاره بمحل آن دلیلها نمودم پس هرکه بخواهد رجوع بکند و در ذیل این رویای چهلم کلام را فی الجمله بمناسبتی طول دادم از جهت حصول بصیرت برادران بصارت بدانکه ازین قبیل رویاها بسیار است و چه بسا اشخاص از موثقین و مؤمنین حضرت حجت عصر را در رویا دیده اند و از آنحضرت بر معجزه و کرامتی واقف شده اند و حقیر در ایام تحصیل خودم در مشهد مقدس حضرت امام رضا علیه السلام و در نجف اشرف از آن رویاها بسیار شنیده ام و چونکه در آن زمان در صدد جمع انها نبودم بعض الفاظ و مضامین انها و نامهای بعضی از آن اشخاص را فراموش کرده ام و از زیاد و نقصان نمودن انها ترسیدم ازین جهت انها را ذکر نکردم و در بعضی از اوقات برای حقیر نیز اتفاق افتاده و در این کتاب اکتفا کردم بذکر رویاهای ظریفه و خوابهای عجیبه و نقل از کتابهای معتبره و از اشخاص موثقین و معتبرین که یقین بوصدق ایشان داشتم و اعتماد بر ایشان نمودم و از جهت نمونه از فضایل و معجزات حضرت صاحب الزمان علیه السلام این چهل رویا را ذکر کردم و الا ذکر فضایل و مناقب و کرامات و معجزات آنحضرت را نمیتوان حد و حصر و تعداد و احصا کرد



لَوْ کَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِکَلِمَاتِ رَبِّی لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ اَنْ تَنْفَدَ کَلِمَاتُ رَبِّی و مراد از کلمات رب
در این آیه و سایر آیات حضرات ائمه علیهم السلام است در تفسیر کتاب فضل تو ابحر
کافی نیست که تر کنی سر انگشت و صفحه بشماری خاتمه در ذکر دوازده عمل که بسبب
عمل کردن هر یکی از آنها شاید در خواب بخدمت حضرت صاحب الزمان و یا بحضور
اجدادش میتوان رسید عمل اول شیخ طوسی در مصباح و سید بن طاوس در فلاح
السائل و کفعمی در جنة الواقیه اعلی الله مقامهم ذکر کرده اند و لفظ برای اخیر است که
هر کس اراده کرده باشد دیدن یکی از انبیاء و ائمه یا سایر مردم را در خواب پس بخواند
سورهٔ والشمس و واللیل و انا انزلناه و قل یا ایها الکافرون و قل هو الله و دو
قل اعوذ را و بعد از ان بخواند قل هو الله را صد مرتبه دیگر صلوات بفرستد و بطرف
راست بخوابد پس انشاء الله آنکس را خواهد دید و در نسخه دیگر همین را دیدم مگر آنکه
گفته بود که این عمل را هفت شب میکند بعد از خواندن این دعا اَللّٰهُمَّ اَنْتَ الْحَیُّ
الَّذِی لَا یُوصَفُ وَالْاِیمَانُ یُعْرَفُ مِنْهُ مِنْکَ بَدَتِ الْاَشْیَاءُ وَاِلَیْکَ تَعُودُ فَمَا اَقْبَلَ
مِنْهَا کُنْتَ مَلْجَاَهُ وَمَنْجَاهُ وَمَا اَدْبَرَ مِنْهَا لَمْ یَکُنْ لَهُ مَلْجَاءٌ وَلَا مَنْجَا مِنْکَ اِلَّا اِلَیْکَ
فَاَسْئَلُکَ بِلَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ وَاَسْئَلُکَ بِبِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیمِ وَبِحَقِّ حَبِیبِکَ مُحَمَّدٍ
سَیِّدِ النَّبِیِّینَ وَبِحَقِّ عَلِیٍّ خَیْرِ الْوَصِیِّینَ وَبِحَقِّ فَاطِمَةَ سَیِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِینَ وَبِحَقِّ
الْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ الَّذَیْنِ جَعَلْتَهُمَا سَیِّدَیْ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ اَجْمَعِینَ عَلَیْهِمُ
اَنْ تُصَلِّیَ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَاَهْلِ بَیْتِهِ وَاَنْ تُرِیَنِی فُلَاناً و نام او را ذکر میکند در عوض فلان
عمل دوم آنکه سید بن طاوس در فلاح السائل روایت کرده که از برای دیدن حضرت
امیر المؤمنین در خواب در وقت خوابیدن این دعا را بخواند اَللّٰهُمَّ اِنِّی اَسْئَلُکَ
یَا مَنْ لُطْفُهُ خَفِیٌّ وَاَیَادِیهِ بَاسِطَةٌ لَا تَنْقَضِی اَسْئَلُکَ بِلُطْفِکَ الْخَفِیِّ الَّذِی مَا
لَطَفْتَ بِهِ لِعَبْدٍ اِلَّا کَفیٰ اَنْ تُرِیَنِی فُلَاناً فِی مَنَامِی عمل سیم کفعمی روایت کرده که هر
کس سورهٔ قدر را در وقت زوال صد مرتبه بخواند حضرت پیغمبر را در خواب می بیند
عمل چهارم و ایضاً از حضرت صادق روایت کرده است که هر کس بعد از خواندن نافله
ظهر و قبل از نماز ظهر سورهٔ قدر را بخواند بیست و یک مرتبه نمیرد تا آنکه حضرت پیغمبر را
می بیند عمل پنجم آنکه نیز از خواص القرآن نقل کرده که هر کس بخواند در شب جمعه بعد
از ادای نماز شب سورهٔ کوثر را هزار مرتبه و هزار مرتبه صلوات بفرستد در خواب
آنحضرت را می بیند عمل ششم در بعضی از مجامع معتبره نقل شده که هر کس اراده
بکند که سید کاینات را در خواب ببیند بعد از نماز عشاء دو رکعت نماز بکند
به هر سوره که خواسته باشد و بعد از ان این دعا را صد مرتبه بخواند بِسْمِ اللّٰهِ

الرحمن الرحیم یا نور النور یا مدبر الامور بلغ منی روح محمد وارواح آل محمد تحیة و
سلاما عمل هفتم در کتاب مفاتح روایت کرده که هرکس در روز جمعه هزار مرتبه
بگوید اللهم صل علی محمد النبی الامی آنحضرت را در خواب می بیند و یا آنکه منزل
خودش را در جنة می بیند و اگر نبیند پنج جمعه این عمل را مکرر بکند که بفضل خداوند
چیزی را می بیند که شادی او در آن باشد عمل هشتم وایضا در آن کتاب فرموده
که هرکس در شب جمعه دو رکعت نماز بکند و در هر رکعت بعد از حمد یازده مرتبه
آیة الکرسی و یازده مرتبه قل هو الله بخواند و بعد از سلام نماز هزار مرتبه بگوید
اللهم صل علی محمد النبی الامی وآله وسلم آنحضرت را در خواب می بیند پس اگر نصیب
او گردید از سه جمعه نمیگذرد و بعض فقرا این را تجربه کرده اند عمل نهم آنکه کفعمی از
شهید اول نقل کرده که هرکس اراده بکند که در خوابش چیزی را که اراده کرده ببیند
پس بطرف راست بخوابد و سوره والشمس و واللیل و حمد و اخلاص و دو قل اعوذ را
بخواند و بعد از آن بگوید اللهم ارنی فی منامی فلانا واجعل لی من امری فرجا و مخرجا
در یک شب و اگر ندید سه شب و اگر ندید هفت شب این عمل را بکند انشاء الله خواهد
دید عمل دهم ایضا نقل کرده که اگر کسی را حاجتی باشد و چاره آن را نداند پس بخوابد
با وضو در فراش پاک و در نزد او زن نباشد و سوره والشمس و واللیل هر یکی را هفت مرتبه
بخواند و بعد از آن بگوید یا ملائکة ربی بحق هذه السورة و من انزلها و بحق من انزلت
علیه و بحق اسم الله علیکم و آیاته التامات کلها الا ما اخبرتنی و حاجت خودش را
نام نبرد پس او در خوابش علاج آن را می بیند و در کتاب تسهیل الدواء عوض این دو
سوره سوره اذا زلزلت را ذکر کرده و اگر بهر دو عمل کند خوب است عمل یازدهم در
عدة الداعی از حضرت باقر روایت کرده که هرکس سوره قدر را در شب صد مرتبه بخواند
بهشت را در خواب می بیند قبل از صبح و در روایت دیگر هرکس سوره اخلاص را هزار مرتبه
بخواند بهشت را در خواب می بیند و در روایت دیگر هرکس سوره قدر را صد مرتبه در
وقت زوال آفتاب بخواند حضرت رسول خدا را در خواب می بیند عمل دوازدهم
در دار السلام بعد از ذکر عملهای سابق از کتاب فتح الملک از حضرت امیر المؤمنین ع
روایت کرده که فرمود هرکس اراده بکند که خداوند براو نشان بدهد آنچه را که اراده
نموده پس قبل از خواب شش رکعت نماز بگذارد در رکعت اول بعد از حمد هفت مرتبه
سوره والشمس و در رکعت دوم بعد از حمد هفت مرتبه سوره واللیل و در رکعت سیم
بعد از حمد هفت مرتبه سوره والضحی و در رکعت چهارم بعد از حمد هفت مرتبه
الم نشرح و در رکعت پنجم بعد از حمد هفت مرتبه سوره ؟ و در رکعت ششم بعد از حمد

هفت

هفت مرتبه انا انزلناه بخواند و در هر دو رکعت سلام بدهد و بعد از فراغت از آن بر خداوند ثنا بگوید و صلوات بر پیغمبر بفرستد و بعد از حمد و ثنای خداوند و صلوات بر رسول او بگوید اللّهم ربّ محمّدٍ وربّ ابراهیم وموسی وربّ اسحق ویعقوب وربّ جبرئیل ومیکائیل واسرافیل وعزرائیل ومنزل التوریة والانجیل والزبور والفرقان العظیم ارنی فی منامی اللیلة ما انت اعلم به منّی پس اگر در شب اول دید بسیار خوب واگر نه در شب دوم وسیم انشاء الله تا بشب هفتم خواهد دید در خواب آنچه را که خواسته باشد مؤلّف میگوید از این قبیل اعمال بسیار است که در کتاب مذکور ذکر کرده وحقیر اکتفاء کرد باین عدد مبارکه از جهت تیمّن وتبرّک بر عدد دوازده واگر در شب اول ودوم وسیم حاجت روا نشد تا بشب هفتم عمل را تکرار نماید بشرط آنکه لباس وورخت خواب وبدن ومأکول ومشروب او پاک وحلال بوده باشد وبا طهارت وقلب خالی از خیالات دنیا واز آزار مردم واذیّت ایشان باشد وغرض از اینها صفاء باطن وپاک کردن اخلاق خود را از رذایل ظاهریّه وباطنیّه شود زیرا که همه اینها شرط است در ترقی بکمالات نفسانیّه ودرجات عالیه وبلکه در فهمیدن مطالب علمیّه واستنباط مسائل شرعیّه والّا اعمال سابقه فایده نخواهد داد بر عمل کننده واگر باین شرایط در هفته اول مراد حاصل نشد در هفته دوم نیز تکرار عمل بکند والّا در هفته سیم تا چهل روز که انشاء الله تا بچهل روز مقصود حاصل میشود ودرهای رحمت خداوند بروی او باز میگردد زیرا که مداومت بر عمل نیک وعبادت مشروعه وکوشش در انابه وتضرّع در مدّت چهل روز بجهت این مقصد ومقصدهای مشروعهٔ دیگر از اسباب قریبه ووسیله های بزرگ است وبسیاری از علماء اعلام ادعای تجربه کرده اند در دیدن حضرت صاحب الزمان علیه السّلام برفتن چهل شب چهارشنبه بمسجد سهله یا چهل شب جمعه بمسجد کوفه یا چهل شب جمعه بزیارت حضرت سیّد الشهداء وحقیر جمله از آنها را در تحفة المهدیّه در باب دهم ذکر کرده ام واحادیث بسیار در تأثیر کردن دعا وعمل چهل روز وارد شده است بلکه مواظبت بر غذاء وشراب حلال وحرام در چهل روز سبب تغییر حالت است وانتقال از صفتی بر صفت دیگر چه از نیک ببد یا از بد بر نیک وهمچنین سایر آنچه انسان مباشر است از لباس ومسکن ومصاحبت وحقیر در اینجا از جهت مقصد مذکور متبرّک میشود بذکر چند خبر که در دار السّلام ونجم الثاقب نقل کرده است اول عیّاشی از فضل بن ابی قرّة روایت کرده که از حضرت صادق شنیدم که خداوند بحضرت ابراهیم وحی کرد که پسری از برای تو از ساره متولّد میشود ساره گفت من عجوزه ام خداوند فرمود که

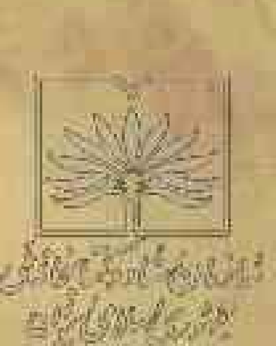
فرزندی از او میشود و فرزندان آن فرزندش تا چهارصد سال در دست دشمن معذب
خواهند شد بسبب آنکه او کلام مرا رد کرد پس چون بنی اسرائیل در دست فرعون مبتلا
شدند بدرگاه خداوند تا چهل روز ناله و گریه نمودند پس خداوند بحضرت موسی
و هرون وحی فرمود که ایشان را از دست فرعون خلاص گرداند و صد و هفتاد سال
از آن مدت باقی بود و آن مدت را از ایشان برداشت و اگر شما نیز چنین تضرع و زاری
میکردید خداوند فرج ما را نازل میکرد و اگر چنین نکنید پس این امر بنهایت خود خواهد
رسید خبر دوم در کافی از آنحضرت روایت کرده که فرمود خالص نمود بنده ایمان بخدا را
و در روایت دیگر نیکو نمود کنی ذکر خداوند را چهل صباح مگر آنکه خداوند زاهد کند
او را در دنیا و بنماید باو دوای او را و درد او را و ثابت نماید حکمت را در دل او خبر سوم
قطب راوندی از حضرت رسول خدا روایت کرده که کسیکه خالص کند عبادت را برای
خداوند چهل صباح ظاهر شود چشمه های حکمت از قلبش بر زبانش خبر چهارم
در امالی صدوق روایت شده که بهلول نباش که کفن میدزدید و آخر کار با نعش دختری
از انصار عمل قبیح کرد پشیمان شد و بنزد رسول خدا آمد و حضرت او را طرد کرد پس او رفت
در بعضی از کوههای مدینه و چهل روز گریه و زاری کرد و روز چهلم توبه اش قبول
شد و آیه شریفه در قبول توبه او و گذشتن از جرم او و وعده ثواب برای او نازل شد پس
آنحضرت بنزد او رفت و بشارت داد و آیه را تلاوت فرمود آنگاه باصحاب خود فرمود چنین
تدارک کرده میشود گناهان چنانکه تدارک نمود بهلول آنها را خبر پنجم و نیز روایت کرده که
حضرت داود بترک اولی خودش چهل روز گریه کرد خبر ششم در بحار نقل کرده که حضرت
رسول خدا قبل از بعثت مأمور شد که چهل روز از خدیجه عزلت بکند و بعد از چهل روز
مبعوث شد برسالت خبر هفتم و نیز نقل کرده که میقات حضرت موسی چهل روز گردید
و حضرت رسول خدا فرمود که حضرت موسی نخورد و نیاشامید و نخوابید و میل ننمود بچیزی
از اینها در رفتن و برگشتن خودش چهل روز از جهت شوق بسوی پروردگار خودش
خبر هشتم در کافی از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند که حضرت
رسول خدا فرمود کسیکه شراب بخورد تا چهل روز نماز او قبول نیست آنحضرت بعد از کلماتی
چند فرمود که چون شراب خورد میماند در بدنش استخوانش تا چهل روز باندازه
انتقال نطفه و علقه و مضغه او و همچنین است جمیع غذائی که میخورد و آشامد باقی
میماند در آنجا چهل روز خبر نهم و نیز فرمودند که کسیکه ترک کند گوشت را چهل روز
بد خلق میشود زیرا که انتقال نطفه در چهل روز است و کسیکه چهل روز گوشت بخورد
هر روز خلقش بد میشود خبر دهم در نجم الثاقب روایت کرده که اگر کسی دعا برای چهل



نفراز برادران ایمانی خود بکند وبعد ازان دعا کند دعایش درحق خود وایشان مستجاب میشود همچنین اگر چهل نفر جمع شوند ودعا کنند یا ده نفر چهار دفعه دعا کنند یا چهار نفر ده دفعه دعا کنند دعاے ایشان باجابت مقرون شود واگر بر جنازهٔ شخصی چهل نفر مؤمن حاضر شوند وشهادت دهند که ما جز خیر ازاو چیزے ندانیم خداوند شهادت ایشان را قبول میکند واورا بیامرزد خبر یازدهم درکافی وغیران از حضرت رسول خدا روایت کرده اند که هرکس از امت من چهل حدیث حفظ کند ویادبگیرد براے انتفاع مردم ازانها خداوند اورا درروز قیامت فقیه وعالم مبعوث میکند ودرجملهٔ علماء اعلام محسوب میشود خبر دوازدهم درزاد المعاد وغیرآن از حضرت صادق ع روایت کرده اند که هرکس دعاے عهد را تا چهل روز بعد از نماز صبح بخواند انکس از انصار حضرت صاحب الزمان میشود واگر بمیرد بعد ازمردن درزمان انحضرت زنده میگردد وان عهد در زاد المعاد است وغیر ازاینها از احادیث بسیار که دربن مضمون وارد شده وبگمان حقیر تا کسی درچهل روز مداومت ومواظبت برعمل مشروع وعبادت خاصه ودعاے مخصوص نکند ودرچهل روز زاری وناله وگریه وتوسل بحضرات ائمه علیهم السلام ننماید چیزے از مسائل شرعیه را واز مطالب علمیه را نمیفهمد ونمیتواند استنباط احکام شرعیه را بکند واندك علمی وتمیزے که حقیر دارد از برکت توسل با ئمه معصومین ومواظبت بردعاهای وارده از ایشان علیهم السلام است درمدت چهل روز واین را از جهت اظهار نعمت خداوند واثر توسل برایشان وترغیب برادران ذکر کردم نه از جهت تزکیه نفس پس هرکس صدق این را بخواهد بداند خودش با نیت صادق ولباس وخوراك پاك وحلال درچهل روز مداومت براوراد واعمال وارده از ائمه ع نماید تا براو ظاهر شود اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ مِنَ الْخَطَاءِ وَالزَّلَلِ فِي الْقَوْلِ وَالْعَمَلِ وَاَسْئَلُهُ اَنْ يَجْعَلَ ذٰلِكَ الْكِتَابَ خَالِصًا لِوَجْهِهِ الْكَرِيمِ وَذُخْرًا لِي فِي يَوْمِ الدِّينِ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

وكان الفراغ منه في يوم التاسع من العشر الثاني من الشهر
السادس من السنة الاول من العشرة الرابعة من المائة الرابعة
من الالف الثاني من الهجرة النبويه حامدًا
شاكرًا كثيرًا ومصليًا على رسوله وآله
ومستغفرًا الى الله جل جلاله





کتاب
تحفة الشیعة
فی رجعة الائمة

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی وعدنا رجعة الائمة وبشرنا رجوعهم بالسلطنة الکاملة و اخبرنا ظهورهم بالریاسة المطلقة وضمن لهم النصرة والغلبة علی الادیان الباطلة واظهار دینهم وشریعتهم فی جمیع البریة واعلاء کلمتهم واثارهم فی کل الامکنة والصلوة والسلام علی خاتم الرسالة وسید الانبیاء وصفوة النبوة الذی جاء بالقران المخبر بالرجعة وعلی اله واولاده الذین هم حفاظ الشریعة المکملین ما اندرس من الدین فی زمان الغیبة المظهرین ما خفی من الشرع فی وقت الرجعة المنتقمین من اعداء الاسلام انتقاما یوجب عزت الاسلامیة و اللعنة علی ظالمیهم من الان الی یوم القیمة وبعد چنین گوید حقیر فانی حسین بن نصر الله ابن صادق الموسوی الحسینی الارومی این وجیزه است در اثبات رجعت ائمه علیهم السلام از خصوص ایات قران ودر حق بودن ظهور المهدی المنتظر القائم من ال محمد صلی الله علیه واله از تفسیر فرقان ونامیده شد بتحفة الشیعة در اثبات رجعت وظهور الائمة وبناء حقیر درین کتاب نقل تفسیر ایات وتاویل محکمات قران است که در خصوص رجعت ائمه وظهور امام غائب نازل شده است وان هم بترتیب ایات وسور قران وتا بحال احدی از علماء ابدال در ظهور امام قائم ورجعت ائمه علیهم سلام الله الملک المتعال باین نظم وترتیب کتاب جمع نکرده زیرا که علماء اعلام هرچند یکه کتابهای بسیار درین خصوص تصنیف نموده اند ولکن جمیع ایات را نقل نکرده اند وبترتیب نیز تالیف ننموده اند ونظر ایشان در نقل احادیث بوده و قبل از شروع بمقصد لابد است از مقدمه تا انکه اصل مقصد واضح وروشن تر گردد پس میگویم بعون الله تعالی وببرکة ائمه هدی

مقدمة مهمة در اثبات مطلق رجعت وبیان وقوع ان در امم سابقه وقرون ماضیه است ودفع استبعاد ان ودفع شبهه از ان وانکه رجعت ممکن است ودلیل براین قطع نظر از احادیث معتبره واضحه صحیحه چند ایه صریحة الدلالة است ایه اول قوله تبارک وتعالی

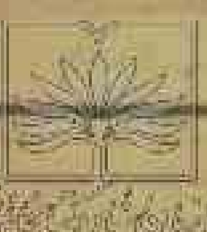
وَإِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّاعِقَةُ وَأَنْتُمْ تَنْظُرُونَ
ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ يعنی آن زمانیکه گفتید ای بنی اسرائیل
بحضرت موسی که ما ایمان نمیاوریم بتو تا آنکه خدا را آشکار و عیاناً مشاهده نمائیم
پس از جهت این مخالفت اخذ نمود و دریافت کرد شما را برق سوزنده و حال آنکه شما
نظر میکردید و دیدید که برق شما را سوخت پس شما را بعد از مردن شما زنده کردیم و بعد
از سوخته شدن احیاء نمودیم شاید که شما شکر این نعمت را بکنید و متشکر باشید
پس این آیه مبارکه دلالت واضحه نمود بر زنده شدن جمعی از بنی اسرائیل بعد از مردن و
سوخته شدن ایشان و این قصه در کتب اخبار و تفاسیر تفصیل دارد و ما ملخص و
ما حصل آن را از تفسیر امام حسن عسکری علیه السّلام نقل میکنیم تا آنکه دلالت آیه
واضحتر گردد و ترجمه آنچه که در تفسیر امام است اینست بدرستیکه موسی علیه السّلام
وقتیکه اراده نمود برآنکه اخذ کند بر قوم خود عهد و پیمان را بر محمّد صلی الله علیه
و آله بنبوة و از برای علی و الائمة علیهم السّلام بامامة پس گفتند قوم او که ما ایمان
نمیاوریم براینکه این امر و فرمان از خدای تو است تا آنکه ما خدا را عیاناً و آشکارا مشاهده
نمائیم و خودش بما خبر بدهد براین امر و خدا خودش بما بگوید که اقرار کنید بر نبوت محمّد
و امامت علی و ائمه از اولاد او پس ناگاه اخذ نمود ایشان را برق سوزنده و علانیةً و
آشکار و سوختند آنکسانیکه این را گفته بودند پس موسی بباقی ماندگان ایشان
فرمود آیا قبول و اعتراف میکنید شما یا نه و اگر قبول نکنید نبوت و امامت ایشان را
پس شما نیز مثل آنها سوخته خواهید شد پس گفتند باقی ماندگان که ما نمیدانیم بر
ایشان چه گذشته و بر سر آنها چه بلاها آمده پس ای موسی هرگاه بوده است سوخته
شدن ایشان از جهت رد آنها و قبول نکردن ایشان نبوت ایشان و امامت علی و اولاد
او را پس سؤال کن از خدای خود بحق محمّد و آله که ایشان را زنده نماید تا آنکه ما از آنها سؤال
نمائیم از سبب سوختن ایشان پس موسی دعا کرد و خدا را بمحمّد و آل او قسم داد پس خداوند
ایشان را زنده کرد پس از آنها سؤال نمودند از سبب سوختن آنها پس ایشان گفتند که
جهت بلای ما و سوخته شدن ما ها عدم اعتقاد ما بود بر امامت علی و اولاد او
بعد از نبوت محمّد پس دیدیم بعد از مردن و سوختن خودمان ملکوت خداوند را از
آسمانها و حجابها و عرش و کرسی و جنان و دوزخ پس ندیدیم در آنها کسی را که امر او
و فرمان او نافذتر باشد و سلطنت او بزرگتر گردد از محمّد و علی و فاطمه و حسن و حسین و
بدرستیکه وقتیکه ما مردیم بر همین صاعقه و برق سوزنده بردند ما را بسوی دوزخ
پس ندا نمود محمّد و علی مالک دوزخ را که آنها را از عذاب آتش دوزخ نگهدارید و

براینشان عذاب نکنید زیراکه انها زنده میشود بسؤال یک سؤال کنند که قسم میدهد ۴۸۰
خداوند عزّوجلّ را بحق ما و بحق اولاد طاهرین ما پس خداوند عالمیان در این آیه خطاب
فرمود باهل زمان محمد صلی الله علیه واله که ای بنی اسرائیل پس وقتیکه پدران
سوخته و مرده شما ها سوختند بسبب انکار ولایت و امامت علی و اولاد طاهرین او
و زنده شدند بسبب دعا و شفاعت محمد واله الطاهرین پس واجب است بر شما که متعرض
نشوید بآنچه پدران شما انکار نمودند و هلاک شدند و دوباره زنده گردیدند
بشفاعت ایشان تمام شد تفسیر امام علیه السلام پس این آیه وافی هدایه و این
تفسیر شریف دلالت واضحه کرد بر وقوع رجعت و زنده شدن بعد از مردن و بلکه
بعد از سوختن و پراکنده شدن و متفرق بودن اجزاء انسان و خاکستر او بر عالم و
دلالت از این واضحتر نمیشود و برهان از این لایحتر و روشن تر نمیباشد
آیه دوم قوله تعالی اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِینَ خَرَجُوا مِنْ دِیَارِهِمْ وَهُمْ اُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ فَقَالَ
لَهُمُ اللهُ مُوتُوا ثُمَّ اَحْیَاهُمْ یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی آنکسانیکه خارج و بیرون شدند
از خانه های خود از خوف مرگ و ایشان چند هزار بودند پس خداوند فرمود بآنها
که بمیرید و ایشان مردند پس بعد از زمانی آنها را زنده نمود و این آیه شریفه نیز
دلالت کرد بر زنده شدن بعد از مردن و حاصل این قصه اینست که در اصول کافی
ثقة الاسلام کلینی اعلی الله مقامه نقل نموده از حضرت امام محمد باقر و امام جعفر
صادق علیهما السلام بدرستیکه این جماعت از اهل یک شهر بودند از شهرهای
شام و هفتاد هزار خانه وار بودند و در هر سال طاعون در میان ایشان ظاهر میشد
پس در اول بروز طاعون اغنیاء از شهر بیرون میشدند و فقراء از جهت عدم تمکن
باقی میماندند پس فقراء زیادتر میمردند و اغنیاء کمتر پس فقراء میگفتند اگر ما نیز
بیرون میشدیم کمتر میمردیم و اغنیا هم میگفتند اگر ما نیز میماندیم زیادتر میمردیم
پس در سالی رای انها متفق گردید که اگر طاعون در میان ایشان بروز نماید اغنیاء
بر فقراء اعانت کنند و همه اهل آن شهر بیرون روند پس در اول احساس طاعون در آن
سال جمیع اهل شهر بیرون رفتند و از محل طاعون دور شدند و سفر نمودند ببلاد
و اطراف آنقدر که خداوند خواسته بود پس مرور کردند و گذر ایشان بشهر خراب
افتاد که اهل آن شهر را نیز طاعون هلاک و متفرق نموده بود پس نزول کردند در
آن خرابه و رحل اقامت انداختند و برقرار شدند پس خدای قهار بر انها فرمود که
بمیرید جمیعا پس همه ایشان در یک ساعت مردند و پوسیده و استخوان انها رمیم
شد و چونکه استخوانهای ایشان در سر راه مردم و اهل قافله و کاروان بود از این

جهة اهل کاد وانها استخوانهای انها را جمع نمودند و در یک طرف گذاشتند پس گذر
یکی از انبیاء بنی اسرائیل بر استخوانهای ایشان افتاد که نام او حزقیل بود پس وقتیکه
دید ان استخوانها را گریه کرد و حسرت گرفت پس عرض نمود ای خداوند عالمیان
همچنانکه این جماعت را در یک ساعت میراندهٔ و همه را در یکدم هلاک نمودهٔ قادری
که همهٔ ایشان را در یک ان زنده نمائی تا انکه بعد از زنده شدن مملکت و بلاد ترا
اباد بکنند و بندگان تو از اینها متولد شوند و اینها نیز ترا عبادت کنند مثل سائر
بندگان تو پس خداوند عالم وحی فرمود بآن پیغمبر که ایا دوست میداری که ایشانرا
زنده کنم عرض کرد بلی ای خدای من پس خداوند اسم اعظم را باو وحی نمود که بگوید پس
وقتیکه حزقیل گفت انچه را که خداوند باو یاد داده بود نظر نمود بسوی ان استخوانها
دید که انها بحرکت امدند و بعض از انها بسوی بعض دیگر طیران نمودند پس همهٔ انها
زنده شدند و نظر نمودند ایشان بطرف همدیگر و تکبیر و تهلیل و تقدیس گفتند
بر خدا پس حزقیل در این وقت گفت شهادت میدهم بر اینکه خداوند بر همه چیز قادر
است و قدرتش بر جمیع کائنات شامل است پس حضرت صادق فرمود که این ایه در
حق انجماعت نازل شده تمام شد تفسیر ایه پس ایهٔ شریفه و این تفسیر منقول دلالت
واضح نمود بر رجعت و زنده شدن مرده ها و عیش انها بعد از زنده شدن پس استبعاد
رجعت رفع شد و وقوع ان ثابت گردید ایه سیم قوله تعالی اَوْ كَالَّذِی مَرَّ عَلی قَرْیَةٍ
وَهِیَ خاوِیَةٌ عَلی عُرُوشِها قالَ اَنّی یُحْیِی هذِهِ اللّهُ بَعْدَ مَوْتِها فَاَماتَهُ اللّهُ مِائَةَ عامٍ
ثُمَّ بَعَثَهُ یعنی یا مثل انکسیکه مرور نمود بیک قریه و دهی که ان خراب شده بود اهل ان
قریه همه مرده بودند و گفت چطور زنده میکند اینها را خداوند بعد از مردن انها یعنی از
فهمیدن کیفیت زنده شدن و زنده نمودن بعد از مردن عاجز ماند و اعتراف بعجز خود
نمود پس خداوند اورا میراند و صد سال مرده و بدن او ماند و بعد از صد سال اورا
زنده نمود و خر او را که مرده بود نیز زنده کرد و بعد از پوسیده شدن و متفرق بودن اجزاء
خر زنده شد و حاصل این قضیه از قراریکه صاحب تفسیر قمی و عیاشی از حضرت صادق
نقل نمودند چنانست که بعد از انکه بختنصر تمام بنی اسرائیل را کشت حتی یک عجوزه مانده
بود اورا نیز پیدا کرد و کشت و در اخر امر خود بختنصر کشته شد و جسدهای مرده ها در بیابان
ماند پس بیرون شد حضرت ارمیا پیغمبر بنی اسرائیل و سوار شد بخر خود و با او بود یک
قدر کاه برای خر و یک قدر طعام و قدری شربت برای خود پس نظر کرد بسوی مرده ها که
در بیت المقدس و اطراف انها از دهات کشته شده بودند پس دید که درندهای بیابان
و درندهای دریا و هوا این بدنها را میخورند پس یک ساعت در نفس خود فکر نمود و بعد

ازان گفت چگونه اینها را زنده میکند خداوند و درندها این جثه ها را خورده اند پس خداوند او را دران مکان میراند واینست قول خدا بتعالی اَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ الآیه پس وقتیکه خداوند رحمن رحم کرد بر بنی اسرائیل و هلاك نمود بختنصر را رد فرمود بنی اسرائیل را بر دنیا وجمعی از ایشان را بدنیا برگردانید ودرزمانیکه خداوند قهار مسلط گردانیده بود بختنصر را بر بنی اسرائیل حضرت عزیر پیغمبر گریخته بود وداخل شده بر چشمه وغائب شده بود دران وباقی ماند ارمیا درحالتیکه مرده ومیت بود صد سال پس بعد از صد سال خداوند قادر اورا زنده کرد پس اول چیزیکه از او زنده نمود چشمهای او بود مثل سفیدی تخم مرغ پس نظر کرد ارمیا ووحی نمود بر او خداوند که چقدر مکث کردی عرض نمود یك روز پس نظر بآفتاب کرد دید که آفتاب بلند شده عرض کرد یا بعض از روز پس خداوند فرمود بلکه مکث کردی صد سال پس نظر کن بسوی طعام وشرب خود که تغییر نکرده ونظر کن الاغ خود و هر اینه میگردانم این طور زنده شدن ترا آیه برای مردم ونظر نما باستخوانهای پوسیده چطور آنها را از جائی ریخته شده بلند میکنیم وآنها را روی همدیگر میگذاریم وزنده میکنیم وبعد ازان گوشت بر روی آنها میکشیم پس ارمیا نظر میکرد باستخوانهای پوسیده متفرقه که جمع میشد باو ونظر مینمود بگوشت همچنانکه خورده بود آنها را درنده ها که میآمد بسوی استخوانها ازین طرف وازان طرف و میچسبید باستخوانهای او تا آنکه خودش وخوش هر دو برخواسته پس گفت که میدانم خداوند بر هر چیزی قادر است تمام شد تفسیر قمی وتفسیر عیاشی ودر احتجاج وکمال الدین نیز این قصه را بارمیا نسبت داده اند مثل در تفسیر سابق ولکن در سه وچهار خبر دیگر این قضیه را بحضرت عزیر نسبت داده اند وبعض علماء در بین این احادیث منافات خیال نموده ودر نظر حقیر ابدا تنافی نیست زیرا که این طور قضیه هم برای ارمیا وهم برای عزیر اتفاق افتاده اما ارمیا از جهت تعجب او از کشته های بختنصر چنانکه شنیدی واما عزیر از جهت تعجب نمودن او از مردن قوم خودش جمیعا در یك روز چنانکه بر این تصریح فرموده محدث کاشانی اعلی الله مقامه بر هر تقدیر این آیه واین احادیث بسیار که در تفسیر آیه وارد شده دلیل واضح وبرهان لائح است بر امکان ووقوع رجعت در امم سابقه واتفاق زنده شدن مرده ها در قرون ماضیه

آیه چهارم قوله تعالی حکایة عن عیسی وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ یعنی من شفا میدهم کور مادرزاد را وشخص برص گرفته را وزنده میکنم مرده ها را باذن خداوند ومعنی موتی مرده ها است یعنی قدرت من که خدا بمن داده است که هر مرده خواسته



باشید و هر وقت که میل داشته باشید زنده میکنم باذن خدا و ازین آیه معلوم میگردد که حضرت عیسی بسیاری از مرده ها را زنده کرده چنانکه از کتب اخبار و قصص انبیاء مستفاد میشود و در تفسیر عیاشی نقل کرده که اصحاب حضرت عیسی از او سؤال نمودند که برای ایشان یک مرده زنده کند پس آنها را آورد بقبر سام پسر حضرت نوح پس فرمود برخیز باذن خدا ای سام بن نوح پس قبر او منشق شد بعد از آن کلام خود را اعاده نمود پس حرکت نمود سام و باز کلام را اعاده نمود پس بیرون شد سام از قبر پس حضرت عیسی باو فرمود کدام یک از برای تو خوب است که بمانی و زندگانی نمائی یا آنکه برگردی بقبر خود عرض نمود یا روح الله بلکه برمیگردم بدرستیکه من مییابم سوزش مرگ را در قلب خودم تا امروز تمام شد حدیث پس این آیه شریفه و تفسیر مذکور دلیل واضح شد بر وقوع رجعت و برگشتن مرده ها بدنیا درین نشأة و بر امکان زنده شدن در دنیا و رفع نمود استبعاد رجعت را و انکار زنده شدن را آیه پنجم قوله سبحانه و تعالی وَتُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَالْأَبْرَصَ بِإِذْنِي وَإِذْ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِي یعنی بخاطر بیاور آن نعمت مرا در آن روزیکه باذن من شفا میدادی کور مادرزاد را و شخص مبتلا ببرص را و آن روز را که بیرون میکردی مرده ها را از قبرها و زنده مینمودی ایشان را باذن من پس این آیه شریفه دلالت تام دارد بر زنده شدن مرده بلکه لفظ تُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ دلیل واضح است بر اینکه شغل حضرت عیسی زنده کردن مرده ها بود زیراکه موتی جمع میت است و تخرج مضارع است و معنی مضارع تجدد و حدوث آن معنی است و شغل فاعل و متلبس بودن او بفعل است و این معنی در اصول فقه مبرهن است و حقیر توضیح و تفصیل آن را در کتب فقه خود بیان نموده مثل درة البیضاء و مسائل النجفیه و درة الغرویه و اثنا عشریه هر که بیکی از آنها رجوع نماید و حاصل اینست که آیه شریفه دلیل واضح است بر اینکه حضرت عیسی بسیار وقت از اوقات مرده زنده میکرد و اکثر از آنها در دنیا میماندند و زندگانی میکردند و از آنها اولاد میشد و زن میگرفتند چنانکه در تفسیر عیاشی و در کافی از حضرت امام جعفر صادق ع نقل شده که از آنحضرت سؤال نمودند که آیا زنده کرد حضرت عیسی کسی را که او بخورد و او مدتی بماند و از او اولاد بوده باشد پس حضرت فرمود بلی این واقع شد بدرستیکه حضرت عیسی یک صدیق و دوست داشت و بمنزل او میرفت و نزول میکرد و یک زمانی از او غائب شد و بعد از زمانی بمنزل او رفت تا باو سلام نماید مادر او بیرون شد و از او سؤال نمود مادرش عرض نمود که او مرد عیسی فرمود آیا دوست میداری که او را دیده باشی عرض کرد بلی حضرت فرمود فردا میآیم و او را زنده میکنم پس فردا آمد و فرمود بمادر او که بیا با من برویم بسر قبر او و چون آمدند پس حضرت دعا کرد و او زنده

شد و مادر او او را دید و گریه کرد پس حضرت عیسی بر مادر او ترحم نمود و فرمود باو که دوست میداری با مادرت زنده بمانی پسر عرض کرد یا نبی الله باقی ماندن من با خوردن و خوراک و روزی و مدت خواهد بود یا بدون خوردن و آشامیدن و مدت نخواهد شد عیسی فرمود بلکه میخوری و زندگانی میکنی و مدت بیست سال میمانی و زن میگیری و از برای تو اولاد میشود پس عرض کرد قبول میکنم باقی ماندن را پس او را داد بمادرش و او بیست سال زندگانی و عیش نمود و از او اولاد متولد گردید تمام شد حدیث و ازین قبیل احادیث بسیار است چنانکه در حیوة القلوب و بحار نقل فرمودند بلکه این نحو قضایا از برای پیغمبر ما محمد صلی الله علیه و اله بسیار اتفاق افتاده یکی از آنها آن حدیث است که در احتجاج از حضرت سید الشهداء نقل کرده و در کتاب توحید از حضرت امام رضا علیهما السلام منقول شده که اجتماع نمودند جماعت قریش در نزد حضرت رسول صلی الله علیه و اله پس عرض کردند که مرده های ما را زنده بکن پس انحضرت امیر المؤمنین علیه السلام را با ایشان فرستاد و فرمود بانحضرت که با اینها بروی بجبانه پس ندا کن بصوت بلند باسم ایشان که آنها را زنده میخواهند و بگو ای فلان و ای فلان و ای فلان محمد بشما میگوید که برخیزید باذن خدا پس حضرت امیر المؤمنین چنان کرد پس ایشان زنده شدند و برخاستند در حالتیکه خاک از سر آنها میریخت پس قریش آمدند و از مرده های خود احوال پرسیدند و بعد از گفتگوهای ایشان مرده ها خبر دادند بقریش که محمد پیغمبری مبعوث شده و گفتند آن مرده ها که ما آرزو میکنیم که کاش زمان او را درک میکردیم و باو ایمان میاوردیم پس حضرت رضا فرمود که هر آینه انحضرت شفا داد کور مادرزاد را و شخص بمرض مبتلا شده را و دیوانه شدگان را و با انحضرت حیوانات تکلم نمود و مرغها و جن و شیاطین با انحضرت سخن گفت تمام شد و احادیث درین مقام بسیار است و ذکر آنها باعث تطویل است و حاصل این آیات شریفه واضحة الدلالة است بر وقوع رجعت در زمان سابقه و زنده شدن جمعی از مرده ها در قرون ماضیه و احادیث که در تفاسیر این آیات است دلالت آنها واضح و برهان بودن آنها روشن تر است بر وقوع رجعت و هر چیزیکه در حد نفس خود ممکن الوقوع باشد و بودن او محال نباشد انکار آن کار عاقل نیست بلکه انکار آن کاشف است از نبودن عقل و سفاهت و بلادت صرفه و عدم شعور بالمرة و اگر بر چیز ممکن خبر دهد یک شخص صادق بلکه یک معصوم و خصوصا خبر دهد بوقوع آن خالق معصوم پس انکار آن کفر محض خواهد بود و زندقه صرف خواهد شد و این قاعده کلیه است در تمام اصول الدین و فروع آن پس در اینجا نیز چنین است زیرا که هر چیز

وزنده شدن مرده امر ممکن است ووقوع ان عقلا محال نیست و مخبر صادق که پیغمبر وامام باشد بان خبر داده اند وخالق عصمت ومعصوم نیز در قران در ایات سابقه بان خبر داده وبر وقوع ان اخبار فرموده پس عقل بطور یقین میداند که ان صحیح است و موافق واقع است ومنکر ان انکار ضروری میکند وان هم کافر و مخلد در دوزخ است زیرا که اگر کسی منکر ضرورت وبدیهی عقل شود از زمرهٔ عقلا خارج وداخل در نوع حیوانات خواهد گشت واین کس قابلیت ندارد که با عقلا ودانایان داخل بهشت گردد بلکه باید اورا بجای مناسب شان او ببرند واورا در محل جهل جحیم ودر محبس عناد جهنم حبس کنند تا با عدالت واقعیه درست باشد وبا میزان واقعی موافق گردد واینست که منکر ضروری دین وانکار بدیهی عقل ویقین در جهنم مخلد ودائم خواهد شد ودر دنیا کافر ودر زمرهٔ سگ وخوک نجس میگردد زیرا که نجاست عبارت است از خباثت واقعی وکثافت معنوی وان انکار ضروری وعناد با امر عقلی ویقینی است وعدم انقیاد بر فرمایش صاحب شرع است وازین جهة است نجاست کفار زیرا که ایشان منکر نبوت هستند با انکه نبوت پیغمبر ما از اقوای ضروریات وابدهی بدیهیات است وچونکه انها انکار نبوت نمودند واز مقتضای عقل ویقین خارج شدند صاحب شرع حکم فرمود نجاست ایشان در ایات واخبار متواترات چنانکه این مطلب را با تفصیل در کتاب طریق صواب بیان کردیم وپرده را برداشتیم وعلت نجاست منکر ضروری دین وانکار کنندهٔ عقل ویقین در نظر صاحب شرع اینست که این قسم اشخاص را واین نحو ادم را اهل دین بمیان خود راه ندهند واز انها اجتناب نمایند وبا انها معاشرت ومباشرت نکنند وایشان را مثل بول وسگ نجس بدانند تا انکه اهل دین وعقل ویقین از شر وفساد انها محفوظ باشند وتا انها متدینین را وصاحبان عقل ویقین را ضایع واز دین بیرون نکنند وکسی نیز از اهل ایمان بان اعتقاد نباشد وذکر تفصیل این مطلب در اینجا مناسب نیست ومقصود اشاره بود بان فی الجمله وحاصل اینست که مسئلهٔ رجعت در شرع انور ضروری است وقران بران دلالت کرده واخبار ال اطهار بان ناطق شده با وجود انکه خود رجعت ممکن است ودر عقل محال نیست ووقتیکه قران بران ناطق گردید پس ان ضروری میشود وایات داله بر رجعت واقعه در ایام سابقه زیاد بود ولکن ما اکتفاء نمودیم بر همین پنج ایهٔ مذکوره زیرا که در انچه ذکر شد کفایت است از برای اهل بصیرة وقضیهٔ زنده شدن مرغها در دست حضرت ابراهیم ازین قبیل است وزنده شدن اصحاب کهف را بعد از سیصد ونه سال مرحوم صدوق بر رجعت حمل کرده وبزنده شدن انها بعد از مردن قائل شده واز علماء



عامه نقل فرموده که ایشان گفتند نزول عیسی در آخر الزمان و نماز کردن او با مهدی صاحب الزمان رجعت او است و ما بعد از آیات سابقه احتیاج باین فرمایش نداریم پس وقتیکه مقدمه واضح گردید و رجعت فی الجمله و لو در امم سابقه ثابت شد پس معلوم میشود وقوع آن درین امت بدون شبهه زیرا که بدلیل واضح معلوم شد که زنده شدن محال نیست و رجعت ممکن است و چیزیکه ممکن شد وقوع آن اشکال ندارد و وقتیکه مخبر صادق مثل پیغمبر ما خبر داد بوقوع آن پس یقین کامل برای شخص عاقل حاصل میشود بوقوع رجعت و زنده شدن بعد از مردن درین امت نیز اما خبر دادن حضرت رسول صلی الله علیه و آله بوقوع آن و غیر آن درین امت پس آن حدیث متواتر است در میان عامه و خاصه که احدی در صدد و آن شبهه نکرده از اهل اسلام و آن حدیث اینست که فرمود میباشد درین امت مثل آنچه در امم سابقه واقع شده است مانند موافقت دو تای نعل و پرهای تیر با یکدیگر تمام شد پس ازین حدیث معلوم میشود رجعت درین امت از محتومات است و لابد است از وقوع آن والحاصل مقدمه معلوم شد شروع نمائیم باصل مقصود و آن بیان آیات است که تفسیر شده بظهور حضرت مهدی قائم و رجعت ائمه طاهرین و اثبات این مطلب پس میگوئیم بعون الله تعالی و ببرکت ائمه هدی آیه اول در جزو ثانی از سوره بقره قوله تعالی اینما تکونوا یأت بکم الله جمیعا یعنی در هر جا بوده باشید خداوند عالمیان تمامی شما را میاورد و حاضر میکند و در تفسیر صافی فرموده که در اخبار و احادیث اهل بیت علیهم السلام وارد شده که مراد ازین آیه وانی هدایه اصحاب حضرت مهدی قائم حجة بن الحسن است در آخر الزمان یعنی خدای قادر اصحاب آنحضرت را در یک زمان اندک همه ایشان را بحضور آنحضرت حاضر میکند و در تفسیر عیاشی و مجمع البیان در تفسیر این آیه از امام رضا علیه السلام نقل کرده که آنحضرت فرمودند و هرگاه قائم شود و ظاهر گردد قائم ما اهل بیت پس البته جمع میکند خداوند عالم تمامی شیعیان ما را و حاضر میگرداند آنها را از جمیع شهرها و بلادها بخدمت آنحضرت و همه در حضور او میباشند و در تفسیر عیاشی و کتاب کمال الدین از حضرت صادق روایت کرده اند که فرمود بتحقیق نازل شده این آیه در اصحاب حضرت قائم حجة بن الحسن و بدرستیکه اصحاب آنحضرت مفقود میشوند شب از فراش خود پس صبح میکنند در مکه و بعضی از ایشان در روز سیر میکنند در میان ابر و ما میشناسیم نام او را و نام پدر او را و نسب او را تمام شد حدیث پس این احادیث دلالت واضحه نمود بر اینکه این آیه شریفه در خصوص اصحاب آنحضرت نازل شده و مقصود خداوند از جمع شدن مردم جمع شدن در خدمت او است و خدای تعالی بقدرت خود اصحاب

آن بزرگوار را بدو او جمع میکنند بدون زحمت بایشان بلکه همه اینها یا بطی الارض و یا بابر
میایند بخدمت او آیهٔ دوّم در جزو ثانی از سورهٔ بقره قوله سبحانه و تعالی وَلَنَبْلُوَنَّكُم
بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَالْجُوعِ وَنَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَالْأَنْفُسِ وَالثَّمَرَاتِ وَبَشِّرِ الصَّابِرِينَ یعنی البته
اختبار و امتحان میکنیم شما را بچیزی از ترس و گرسنگی و ناقص شدن مالهای شما و نقصان
نفس شما و کمی ثمرهای زراعت و اشجار شما تا از برای خود شما معلوم گردد که کدام یکی از شما
از امتحان سالم بیرون میشوید و بشارت بده درین وقت صبر کنندگان را این حاصل
ترجمهٔ آیه بود و در اکمال الدین مرحوم صدوق از حضرت صادق علیه السلام روایت
کرده در تفسیر این آیهٔ شریفه که آنحضرت فرمود که این علامات قبل از ظهور حضرت قائم آل
محمد صلی الله علیه و آله واقع میشود و اینها از جانب خداوند بر مؤمنین وارد میگردد
و فرمود بچیزی از خوف و ترس از پادشاهان بنی امیه در آخر سلطنت آنها و گرسنگی بسبب
گرانی نرخها در میان مردم و نقصانی مالهای مردم بفساد تجارت و کمی منفعت و نقصان
در نفس مردم بمرگ زود و بمردن فاحش و کمی ثمرات و میوه ها بسبب قلت حاصل و کمی
دخل زراعتها و بشارت بده صبر کنندگان درین وقت که همهٔ اینها بوقوع رسید بتعجیل
ظهور قائم آل محمد پس بعد ازین فرمود که این تأویل آیه هست و تأویل آن را نمیدانند مگر
خدا و آنکسانیکه راسخ در علمند تمام شد حدیث و لکن این حدیث محتاج ببیان است
در چند فقرهٔ آن اوّل فرمایش آنحضرت که فرمود ترس از پادشاهان بنی امیه و ظاهر امراد
از ایشان بنی فلان باشد زیرا که ایشان از نسل بنی امیه هستند همچنانکه این را مورّخ
فرانسوی تفصیلاً نوشته و جناب مؤید الاسلام در جریدهٔ خود که در اوّل محرّم سال هزار
و سیصد و بیست و هشت نوشته از او نقل نمود هر که خواهد بآن جریده رجوع کند دوّم
فرمایش آنحضرت که مردم بمرگ زود و موت فاش مرده میشوند که معنای موت ذریع روایت
است ظاهراً مراد ازین مرگ و بائی باشد و یا مرگ پی در پی باشد که بسیار مردم در اندک زمانی
تلف میشوند یا بجنگ و یا بغیر جنگ و مقصود زیاد شدن مرده ها است از متعارف سیّم
فرمایش آنحضرت که این تأویل آیه است و مراد ازین تأویل آخر تفسیر است که فرمود
بشّر الصّابرین بتعجیل ظهور القائم یعنی متصل شدن بتعجیل ظهور القائم تأویل است
نه تفسیر و این را غیر خداوند و راسخین کسی نمیدانند و حاصل اینست که این حدیث صحیح
وارد در تفسیر آیه در مقام بیان بودن آیه هست در تعداد علامات ظهور حضرت قائم پس آیه
مع تفسیر دلیل واضح است در بیان علامات ظهور آنحضرت و در خبر دادن از لابدیّه ظهور
آنجناب آیهٔ سیّم در جزو دوّم از سورهٔ بقره قوله تعالی وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّىٰ لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَ
يَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنِ انْتَهَوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ یعنی بکشید کفار را تا فتنه

نباشد در زمین و شرك برداشته شود و بوده باشد دین خالص از برای خداوند پس
اگر برگشتند و قبول اوامر و اطاعت خداوند نمودند پس عدوان نیست مگر بر ظالمان
یعنی بعد از توبه از کفار دست برداشته میشود و از ظالمان برداشته نمیشود و ظالمان را
میکشند و بر ایشان تعدّی میشود این حاصل ترجمهٔ ایه و در اخبار معتبره وارد شده
که مراد از ظالمان درین ایه اولاد قاتلان حضرت امام حسین علیه السّلام و بدست مبارك
امام عصر عجّل الله فرجه بر ایشان تعدّی که جزاء اعمال و اعتقاد ایشان است خواهد شد
و انها را حضرت قائم میکشد چنانکه صدوق اعلی الله مقامه در علل الشرایع از حضرت
امام رضاؑ روایت کرده که از انحضرت پرسیدند که چه میفرمائید در حدیثیکه از حضرت
صادقؑ نقل شده که فرموده‌اند وقتیکه قائم ما اهل بیت ظاهر میشود میکشد اولاد قاتلان
حضرت امام حسینؑ را بسبب افعال و کردار پدران انها حضرت رضاؑ فرمودند حدیث صحیح
است پس عرض کردند خداوند عالم میفرماید وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ اُخْرٰی یعنی کسی وزر
و گناه و وبال کسی دیگر را بر نمیدارد حضرت فرمود راست فرموده خداوند در جمیع اقوالش
و فرمایشاتش ولکن اولاد قاتلان حضرت امام حسینؑ راضی میشدند بکرده‌های
پدران خود و فخر میکردند بان کردار ایشان و هر کسیکه راضی باشد بچیزی میشود مثل
انکسیکه ان را نموده و هرگاه یك کسی کشته شود در مشرق پس راضی شود بمردن او در
مغرب کسی پس هراینه میشود راضی بقتل او شریك ان قاتل در نزد خداوند عالم پس
بدرستیکه میکشد حضرت قائم ال محمدؐ در وقت ظهورش اولاد قاتلان سیّد الشهدا را
بسبب راضی بودن ایشان بکرده‌های پدران خود و روایت نموده در تفسیر عیاشی از
حضرت صادقؑ در تفسیر فَلَا عُدْوَانَ اِلَّا عَلَی الظَّالِمِیْنَ که فرمود عدوان و تعدّی
نیست مگر بر اولاد قتلهٔ حضرت امام حسین یعنی در دست مبارك حضرت قائم در زمان
ظهورش و باز هم عیاشی در روایت دیگر نقل نموده از امام علیه السّلام که خداوند
قهار تعدّی نمیفرماید و مجازات سخت نمیکند مگر بر اولاد قتلهٔ سیّد الشهداء یعنی
در وقت قیام حضرت قائم ال محمدؐ تمام شد حدیث پس ازین احادیث معتبره معلوم
شد که این ایهٔ شریفه در دست حضرت حجّت عجّل الله فرجه جاری خواهد شد و عدوان
بر ظالمان در زمان ظهور انحضرت واقع میشود و فتنه در وقت ان بزرگوار رفع شود
و دین خالص از برای خداوند در ان زمان میگردد و واضح گردید که تفسیر این ایه یا تأویل
ان در دست انجناب ظاهر خواهد شد و انچه ما ذکر نمودیم ازین احادیث واضح است
و محتاج بتأمل و تفکر نیست پس این ایه نیز در شان امام عصر حجّة بن حسن علیه السّلام
است ایهٔ چهاردم در جزو دوّم از سورهٔ بقره قوله سبحانه و تعالی هَلْ یَنْظُرُوْنَ

اِلّا اَن یَأتِیَهُمُ اللهُ فِی ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ وَالمَلائکَةُ وَقُضِیَ الاَمرُ یعنی آیا انتظار میکشند این
قوم و منتظر میشوند این را که بیاید بر ایشان خداوند عالم در سایه هائی از ابر و بیاید
ملائکه بر انها و اگر ملائکه بیاید امر تمام میشود و مهلت بانها داده نمیشود این ترجمه
ظاهر ایه و در قرائت اهل بیت علیهم السلام ایه نحو دیگر است زیرا که حضرت امام
رضا این نحو قرائت نموده اِلّا اَن یَأتِیَهُمُ اللهُ بِالمَلائکَةِ فِی ظُلَلٍ مِنَ الغَمامِ چنانکه در تحفة
الاخیار که در قرائة الائمة الابرار است این را نقل نمودم بهر تقدیر از تفسیر این ایه معلوم
میشود که این ایه مبارکه در خصوص حضرت قائم ال محمد ص نازل شده و مراد از ملائکه
که نازل میشود اعوان و انصار انحضرت است که از اسمان بنصرت انجناب میایند
چنانکه عیاشی که در تفسیر این ایه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده که انحضرت فرمود
گویا بدرستیکه من نگاه میکنم بقائم اهل بیت بتحقیق استعلا کرده بر نجف اشرف
شما پس وقتیکه بر نجف شما امد نشر میکند علم حضرت پیغمبر را پس وقتیکه نشر نمود
رایت انحضرت را نازل میشود بر حضرت قائم ملائکه بدر و حضرت باقر فرمود که امام
عصر عجل الله فرجه نازل میگردد در قبه هائی از نور در وقتیکه نازل شود به پشت
کوفه که نجف باشد و وارد میشود در انجا بفاروق که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام
است پس این در وقت نزولش میشود واما قُضِیَ الاَمرُ پس مراد از ان داغ گذاشتن
است بر خرطوم کفار در روزیکه کافران را داغ میگذارند تمام شد حدیث و ایضا
عیاشی از امام محمد باقر ع روایه کرده در تفسیر این ایه شریفه که فرمود نازل میشود حضرت
حضرت قائم ع در هفت قبه از نور و معلوم نمیشود که در کدام یکی است در وقت نزول
انحضرت در پشت کوفه پس این در وقت نزولش میشود تمام شد پس از این دو حدیث
معلوم شد که مراد از ایه انحضرت است و مقصود امدن انجناب است و این بنا بر
قرائت ائمه که ذکر شد موافق است زیرا که ترجمه ان اینست مگر انکه بیاورد خداوند
بر ایشان ملائکه را در ظلها و پرده هاء ابر یعنی منتظر ان روز هستند که خداوند
ملائکه را در سایبانهای ابر بر ایشان میاورد و این معنی موافق همان دو حدیث
سابق است پس قرائت ائمه با تفسیر ایه مطابق شد زیرا که در تفسیر فرمود که حضرت
حجت عصر ع در قبه هاء نور که عبارت باشد از سایبانهای ابر نازل میشود و باو
ملائکه هم میشود و از همین جهة معلوم نشود که در کدام یکی است و در ایه نیز میفرماید
که خداوند ملائکه را بر ایشان میاورد و حاصل این همان است پس معلوم شد که
که این ایه در شان انحضرت نازل گردیده - ایه پنجم در سوره ال عمران در جزو سیم
قوله تعالی وَاِذ اَخَذَ اللهُ مِیثاقَ النَّبِیّینَ لَما آتَیتُکُم مِن کِتابٍ وَحِکمَةٍ ثُمَّ جاءَکُم



رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی آن وقتیکه خداوند عالم از
پیغمبران عهد گرفت هر آینه آنچه بشما دادم وعطا نمودم از کتاب وحکمة وبعد از
آن بیاید بشما پیغمبر که شما وانچیز راکه شما دارید وباشما است تصدیق نماید البتّه
درین وقت بآن پیغمبر ایمان بیاورید وبراو یاری کنید ودر احادیث معتبره وارد
شده که این آیه در رجعت واقع میشود ویاری ونصرت پیغمبران بر پیغمبر ما ووصیّ او
در رجعت خواهد بود چنانکه در تفسیر قمّی وعیّاشی از حضرت صادق ع روایت کردند
که فرمود خداوند مبعوث نفرموده پیغمبری را از پیغمبران از زمان حضرت آدم تا حضرت
نبیّ خاتم مگر آنکه از ایشان عهد گرفته که رجوع نمایند بدنیا ونصرت ویاری کنند
امیر المؤمنین ع را واینست معنی قوله تعالی لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ یعنی ایمان بیاورید
برسول الله صلّی الله علیه وآله ویاری کنید با میر المؤمنین ع تمام شد ودر بصائر
الدّرجات از حضرت صادق روایت کرده است که فرمود یعنی ایمان برسول خدا خواهند
آورد وحضرت امیر را یاری خواهند کرد در رجعت پس فرمود بخدا سوگند که هر پیغمبری که
خدا مبعوث گردانیده است از آدم وهر که بعد از او است جمیع ایشان را بر میگرداند بدنیا
تا قتال وجهاد کنند در پیش روی حضرت امیر المؤمنین علیه السّلام ودر کتاب
منتخب البصائر از کتاب واحده از حضرت امام محمّد باقر ع روایت کرده است که حضرت
امیر ع فرمود تا آنجا که میگوید وچون ارواح پیغمبران را خلق کرد عهد وپیمان از ایشان گرفت
که بما ایمان آورند وما را یاری کنند پس حضرت این آیه را خواند وفرمود یعنی ایمان
بیاورید بمحمّد ص ویاری کنید وصیّ او را وهمه پیغمبران یاری خواهند کرد وبدرستیکه حقتعالی
گرفت پیمان مرا وپیمان محمّد ص را که یاری یکدیگر بکنیم وبتحقیق که من یاری کردم محمّد ص را و
جهاد کردم در پیش روی او وکشتم دشمنان او را ووفا نمودم از برای خدا بآنچه گرفته است
از من از میثاق وپیمان در یاری محمّد ص وهنوز یاری من نکرده اند احدی از پیغمبران ورسولان
خدا وبعد ازین در رجعت یاری من خواهند نمود وما بین مغرب ومشرق زمین از من
خواهد بود همه والبتّه خدا همه را مبعوث خواهد کرد از آدم تا خاتم هر پیغمبری ورسولی
که بوده باشد ودر پیش روی من شمشیر خواهند زد بر سر زنده ها ومرده ها که زنده
شده باشند از جنّ وانس وچه بسیار عجب است وچگونه تعجب نکنم از مرده هائیکه
خدا ایشان را زنده کند وگروه گروه از قبرها بیرون آیند لبیک گویان وصدا بلند
کنند که لبیّک لبیّک یا داعی الله ودر میان بازارهای کوفه روند وشمشیرهای برهنه
بر دوشهای خود گذاشته باشند وبر سر کافران وجبّاران واتباع ایشان زنند از جبّاران
اوّلین وآخرین تا آنکه حقتعالی وفا کند بوعده که فرموده برایشان در قران که وعد الله

الَّذِينَ آمَنُوا تا آخر آیه تا آنکه فرمود بدرستیکه مرا برگشتنی بعد از برگشتن و رجعتی بعد از رجعتی خواهد بود و منم صاحب رجعتها و برگشتنها و صاحب حکمها و انتقام کشیدنها و دولتهای عجب و منم مانند شاخی از آهن و منم بنده خدا و برادر رسول خدا و منم امین خدا و خازن علم خدا و صندوق سرّ خدا و حجاب خدا و وجه خدا تا آخر حدیث که طولانی است پس این خبر شریف دلالت واضحه نمود بر اینکه این آیه شریفه در خصوص رجعت حضرت امیر المؤمنین است و همچنین آن دو حدیث سابق که هر دو دلالت صریحه دارد در رجعت آنحضرت و معلوم است که رجعت آنحضرت در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد خواهد شد و در این سه حدیث هر چند یکه از ظهور قائم اسم نبرده است ولکن از قرائن و امارات معلوم است که رجعت ائمه بعد از ظهور آنجناب واقع خواهد شد و ختم کنیم این آیه را بذکر دو حدیث اول آنها در مجمع البیان از امیر المؤمنین نقل کرده که بدرستیکه خداوند عالم پیمان گرفت از پیغمبران قبل از پیغمبر ما بر اینکه خبر بدهند و اخبار کنند بر امتهای خود ایشان بر مبعوث شدن او و بر تعریف و توصیف او و بشارت بدهند بر امتها بآمدن او و مأمور شوند بتصدیق او دوم باز هم از آنحضرت روایت نموده که فرمود خداوند مبعوث نفرموده و ارسال نکرده هیچ پیغمبری را از آدم باشد یا بعد از آدم مگر آنکه پیمان و عهد گرفته از آن بر اینکه هرگاه مبعوث فرمود خداوند حضرت محمد را و او زنده باشد البته باو ایمان بیاورد و بر او نصرت و یاری کند و امر فرموده خداوند بر اینکه آن پیغمبران پیمان بگیرند بر این امر از قوم خود و امت خودشان پس از این دو حدیث شریفه معلوم شد که احدی از پیغمبران نیامده مگر آنکه برای اظهار شان و نبوت و خاتمیت و افضلیت پیغمبر ما و بیان ولایت و امامت اوصیای او و واجب کردن و حتم نمودن اطاعت و انقیاد ایشان را بر امتان خودشان و حدیث دوم صریح است در واجب بودن نصرت و یاری پیغمبران و امتان ایشان بر آن حضرت پس از همه احادیث معتبره گذشته خصوصاً حدیثیکه از کتاب واحده نقل شده معلوم گردید که این آیه شریفه در خصوص رجعت ائمه علیهم السلام نازل شده و در قرائت اهل بیت این آیه را بنحو دیگر قرائت فرموده اند چنانکه در تحفة الاخیار نوشته ام

آیه ششم در جزو سیم از سوره آل عمران قوله تعالی أَفَغَيْرَ دِينِ اللهِ يَبْغُونَ وَلَهُ أَسْلَمَ مَنْ فِي السَّمٰوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا یعنی آیا طلب میکنند غیر دین خدا را و حال آنکه بر خط و دین او مسلم شده و گردن نهاده آنکس که در آسمانها و آنکس که در زمین است یا برغبت و بطور دلخواهی و یا با اکراه و بطریق اجباری و در احادیث وارد شده که مضمون این آیه در زمان ظهور حضرت قائم خواهد شد و مسلم شدن جمیع مردم

طوعاً وکرهاً دروقت آنحضرت میشود ودر زمان سلطنت آنجناب واقع میگردد
چنانکه در تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کرده که فرموده این آیهٔ شریفه
نازل شده در خصوص حضرت قائم آل محمد ودر روایت دیگر از آنحضرت نقل کرده
که آنحضرت این آیه را تلاوت فرمود وبعد از آن فرمایش کردند که زمانیکه قائم ما
اهل بیت ظاهر شود نماند یك قطعهٔ از زمین مگر آنکه ندا میشود در آن بر شهادتین
شهادت بر توحید وشهادت بر رسالت ودر مجمع البیان از حضرت صادق روایت
کرده که آنحضرت فرمود معنای این آیه اینست که مجبور میشود اقوام وطوایف مردم بر
اسلام ومیآیند قومهای متعدد با طوع ورغبت وجمعی با اکراه واز ترس شمشیر
ودر تفسیر صافی فرموده یعنی در زمان حضرت قائم آل محمد پس از این احادیث معلوم
شد که این آیه در شأن آنحضرت ودر بیان وقت ظهور آن بزرگوار وبیان حالات
آنجناب نازل شده است واین واضح است آیهٔ هفتم در جزو چهارم از سورهٔ آل
عمران قوله تعالی وَمَنْ دَخَلَهُ كَانَ آمِنًا یعنی هرکس که داخل شود بر آن او مأمون
میشود ودر امان وامن میگردد ودر تفسیر وارد شده که مراد از امان ومأمون بودن
در زمان حضرت قائم است چنانکه صدوق اعلی الله مقامه در علل الشرایع از حضرت
صادق روایت کرده که آنحضرت با بوحنیفه فرمودند خبر بده بمن از این آیه وَمَنْ دَخَلَهُ
كَانَ آمِنًا کدام زمین است این ابوحنیفه گفت این کعبه است حضرت فرمود آیا میدانی
که حجاج بن یوسف در وقتیکه منجنیق گذاشت بعبد الله بن زبیر در کعبه پس او را
کشت آیا او در امن وامان بود پس ابوحنیفه ساکت شد وسخن نگفت پس از آنحضرت
پرسیدند از جواب این وتفسیر این آیه پس فرمود هرکه بیعت بر قائم ما اهل بیت نماید
وداخل شود در اصحاب او ومسح کند دست او را پس او در امان است تمام شد
پس واضح گردید که این آیه در شأن آنحضرت ودر بیان زمان ظهور آن بزرگوار است
واین حدیث منافات ندارد با احادیث معتبرهٔ بسیار که در بیان معنی آیه وارد شده
که مراد امنیت در حرم مکه وامان در او است وحرام است که کسی را از حرم خدا بیرون
برند هرچند یکه در خارج حرم آدم کشته باشد بعلت اینکه این حدیثها در معنای
ظاهر آیه است وحدیث اول در تأویل آیه است وبا آنکه اینها در تنزیل آیه است و
آن در تأویل آیهٔ شریفه وابداً در میان اینها منافات وتعارض نیست زیرا که از برای
قرآن معنای بسیار وبطنهای بی شمار است چنانکه در اخبار وارد شده پس منافات
در بین تفسیر وتأویل نیست وهمچنین است در آیات سابقه وآیات که بعد ذکر میگردد
آیهٔ هشتم در جزو چهارم از سورهٔ آل عمران قوله تعالی يُمْدِدْكُمْ رَبُّكُمْ بِخَمْسَةِ آلَافٍ

مِنَ الْمَلٰئِکَةِ مُسَوِّمِینَ یعنی مدد و اعانت میکند بر شما خدا به پنج هزار از ملائکه
که علامت شده بودند بر عمامه ها و این ایه در جنك بدر نازل شده و خداوند در
ان جنك بر مؤمنین نصرت کرد و ملائکه را بیاری ایشان فرستاد و تنزیل این در
جنك بدر است و تاویل ان در امام عصر و صاحب الامر است چنانکه عیاشی از امام
محمد باقر در تفسیر این ایه روایت کرده که انحضرت فرمود بدرستیکه ملائکه که نصرت
و یاری نمودند بحضرت پیغمبر در روز بدر باسمان صعود و عروج نکرده اند و نخواهند
نمود تا انکه یاری کنند حضرت صاحب الامر را و انها منتظر ظهور انحضرت را دارند
و ایشان پنج هزارند پس این حدیث شریف دلالت نمود بر اینکه این ایه تاویل بان
حضرت شده و مراد او است و منافات در بین تاویل و تنزیل ندارد چنانکه ذکر شد
و در بیجا خود معلوم گردید ایه نهم در جزو پنجم از سوره نساء قوله سبحانه و تعالی
یَا أَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا أَطِیعُوا اللّٰهَ وَأَطِیعُوا الرَّسُولَ وَأُولِی الْأَمْرِ مِنْکُمْ یعنی ای انکسانی
که ایمان اورده اید بخداوند عالم و برسول و پیغمبر او اطاعت و انقیاد کنید بفرمایشات
خداوند و بفرموده پیغمبر او و با وامر و فرموده های صاحبان امر که از شما هستند پس
این ایه شریفه چنانکه اطاعت خداوند را و انقیاد پیغمبر را واجب نمود همچنین اطاعت
و انقیاد صاحبان امر را نیز واجب گردانید بدون شبهه و من غیر ریبه و مراد از صاحبان
امر در این ایه و افی هدایه ائمه و اهل بیت علیهم السلام هستند بالضروره و باخبار و اضحه
و باحادیث صحیحه از حضرت امیر المؤمنین تا حضرت قائم ال محمد چنانکه در کتاب اکمال الدین
از جابر بن عبد الله انصاری روایت کرده که فرمود وقتیکه این ایه نازل شد بخدمت حضرت
رسول صلی الله علیه و اله عرض نمودم یا رسول الله ما شناختیم خداوند و پیغمبر او را پس
اولی الامر کیانند و صاحبان امر کیستند که خداوند اطاعت ایشان را باطاعت واجبه تو
مقارن و در یك ایه ذکر فرموده پس حضرت رسول فرمود ای جابر ایشان خلیفه های منند و
ایشان امامان مسلمانان بعد از من هستند و اول ایشان حضرت امیر المؤمنین و بعد از
او حضرت امام حسن و بعد از او حضرت امام حسین و بعد از او حضرت علی بن الحسین و
بعد از او حضرت محمد بن علی که در توریه معروف است بباقر و تو او را درك میکنی ای جابر
پس وقتیکه بخدمت او رسیدی پس سلام مرا باو برسان و بعد از او حضرت امام صادق جعفر
بن محمد و بعد از او حضرت موسی بن جعفر و بعد از او حضرت علی بن موسی و بعد از او حضرت
محمد بن علی و بعد از او علی بن محمد و بعد از او حضرت حسن بن علی و بعد از او همنام من محمد
و مکنی بحجة الله فی ارضه و باقی مانده خداوند در میان بندگان خود پسر حضرت امام
حسن عسکری این همان کس است که خداوند قادر بدست او فتح میکند تمام روی زمین را

از مشرق

از مشرق تا بمغرب و این همان کس است که غائب میشود از شیعه هاے خود و دوستان خودش
یك غائب شدنی که ثابت نماند در آن غائب شدن او در امامت او مگر آنکسانیکه خداوند
قلب آنهارا با یمان امتحان کرده باشد جابر گوید عرض نمودم بخدمت حضرت رسول خدا
پس آیا از براے شیعه او انتفاع حاصل میشود از آنحضرت در زمان غائب بودن او پس فرمود
بلے قسم بآن خدائی که مرا بنبوت مبعوث فرموده بدرستی که شیعه هاے او روشنائی مییابند
بنور مبارك او و منتفع میشوند بولایت او در زمان غائب بودن او مثل منتفع شدن
مردم بآفتاب که در زیر ابر بوده باشد ای جابر این از مکنون سر خدا و از مخزون علم خدا
است پس این را مخفی بدار از غیر اهل آن و در تفسیر صافی بعد از نقل این حدیث فرموده
که اخبار در این معنی در کتب متداوله معتبره از جهت بسیاری بحد و حصر نمیآید تمام شد
پس معلوم گردید که مراد از اولی الامر در این آیه حضرت قائم آل محمد ع باید را ن خودش است
و مراد خداوند چنانکه حضرت امیر ع و حسنین از آیه است همچنین است حضرت قائم ع و
معلوم است که صاحب امر بودن آنحضرت بعد از ظهورش خواهد شد لاغیر

آیه دهم در جزو پنجم از سوره نساء قوله تعالی اَلَمْ تَرَ اِلَی الَّذِیْنَ قِیْلَ لَهُمْ کُفُّوْا اَیْدِیَکُمْ قَالُوْا رَبَّنَا
لِمَ کَتَبْتَ عَلَیْنَا الْقِتَالَ لَوْلَا اَخَّرْتَنَا اِلٰی اَجَلٍ قَرِیْبٍ یعنی آیا نگاه نمیکنی بسوی آنکسانیکه گفته
شد بایشان که نگاهدارید دست خود را از جنگ تا آنکه گفتند خدایا چرا واجب نوشتی
براے ما جنك را و چرا ما را موخر نکردانیدی تا بوقت نزدیك و مراد از اَجَلٍ قَرِیْبٍ وقت
ظهور حضرت قائم است در این آیه چنانکه در اصول کافی و در تفسیر عیاشی در تفسیر
این آیه از حضرت امام محمد باقر ع روایت کرده اند که فرمود مراد از کُفُّوْا اَیْدِیَکُمْ کف ید
است با حضرت امام حسن ع و مراد از کُتِبَ عَلَیْهِمُ الْقِتَالُ وجوب جهاد است با حضرت
امام حسین ع و مراد از اِلٰی اَجَلٍ قَرِیْبٍ تاخیر است تا زمان ظهور حضرت قائم آل محمد ع
پس بدرستیکه با اوست ظفر و مؤمنین در آن وقت غالب میشوند بر دشمنان تمام شد
پس از این حدیث معلوم شد که این آیه در شان آنحضرت است و مراد از تفسیر آن یا از
تاویل آن انجاب است و ظفر با او خواهد شد در آیه یازدهم در جزو ششم از سوره نساء
قوله تعالی وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ اِلَّا لَیُؤْمِنَنَّ بِهٖ قَبْلَ مَوْتِهٖ یعنی نیست احدی از اهل کتاب
مگر آنکه او ایمان میآورد باو قبل از مردن او و در اخبار وارد شده که ایمان اهل کتاب در
زمان ظهور حضرت قائم خواهد گردید و هرچند یکه تنزیل این آیه در خصوص اولاد
و ذریه حضرت فاطمه علیها السلام است چنانکه عیاشی در تفسیر این از حضرت صادق ع
روایت کرده که از آنحضرت پرسیدند از این آیه شریفه پس فرمودند که این آیه شریفه در شان
ما نازل شده خاصه بدرستیکه احدی نیست از اولاد حضرت فاطمه که بمیرد و از دنیا خارج

نمیشود مگر انکه اقرار میکند بر امامت ما اهل بیت همچنانکه اقرار نمودند اولاد حضرت
یعقوب بر حضرت یوسف   تمام شد   پس بنا بر تنزیل ایه مراد از اهل کتاب اولاد فاطمه
است و مراد از به امام است و مراد از ضمیر موته باز هم اولاد فاطمه است واما تاویل این ایه
بیان حالات زمان ظهور انحضرت است چنانکه در تفسیر قمی از شهر بن حوشب نقل کرده
که گفت مرا حجاج بن یوسف وقتی گفت یا شهر یک ایه در کتاب خداست از فهم ان من عاجز
شده ام پس من گفتم ان کدام ایه است ای امیر گفت ایه وَاِنْ مِنْ اَهْلِ الْکِتَابِ زیرا که من امر
میکنم گردن یهود و نصرانی را میزنند و بی لب انها حرکت نمیکند وایمان نمیاورند تا
انکه مرده میشود گفتم خداوند امیر را اصلاح کند این نحو نیست که تو تاویل نمودی گفت
تاویل ایه بچه نحو است گفتم بدرستیکه حضرت عیسی نازل میشود از اسمان قبل از روز
قیامة بروی زمین پس نمیماند هیچ اهل ملت از یهود ونصاری وغیر انها مگر انکه
ایمان میاورد بحضرت عیسی قبل از مردن او و حضرت عیسی نماز میکند در پشت سر
حضرت مهدی اخر الزمان حجاج گفت وای بر تو این را از که یاد گرفته واز کجا اورده پس
گفتم این را از حضرت امام محمد باقر یاد گرفتم پس گفت از چشمه صاف و پاکیزه اورده تمام
شد پس معلوم شد که تاویل این ایه در زمان حضرت قائم ال محمد ظاهر خواهد گردید
و معلوم گردید که این حدیث در تاویل ایه است و حدیث اول در تنزیل او است زیرا که در
حدیث اول حضرت صادق فرمود که این در خصوص اولاد حضرت فاطمه نازل شده
و درین حدیث که از حضرت امام محمد باقر نقل نموده فرمود که تاویل این ایه چنان نیست
که تو میگوئی و بعد از ان تاویل ایه را ذکر نمود پس بنا بر این حدیث اول تنزیل است و حدیث
دوم تاویل یا انکه هر دو حدیث تاویل است و تاویل مراتب دارد چنانکه تفسیر نیز مراتب
دارد و هر کدام از معانی وارده حمل میشود بر یک مرتبه از تفسیر و یا از تاویل و ابدا منافات
ندارد بعلت انکه از برای قران هفت بطن و یا هفتاد بطن است همچنانکه اخبار بسیار
درین معنی از معدن وحی و تنزیل وارد شده وانچه شنیده که استعمال یک لفظ در دو
معنی جایز نیست پس ان در غیر قران است چنانکه از تفاسیر معلوم میشود

ایه دوازدهم در جزو هفتم از سوره مائده قوله تعالی اَطِیعُوا اللّٰهَ وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ وَ
احْذَرُوا فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ فَاِنَّمَا عَلٰی رَسُولِنَا الْبَلَاغُ الْمُبِینُ یعنی اطاعت کنید بر خداوند و
انقیاد نمائید بر پیغمبر او و حذر کنید پس هر گاه پشت نمائید بر فرمایشات خدا و رسول
او و اطاعت و انقیاد نکنید پس بدرستیکه نیست بر پیغمبر ما مگر اشکار رسانیدن یعنی
بعد از تولی شما بر شما عذاب در دنیا نخواهد شد و بر شما مهلت شده و در اصول
کافی از حضرت صادق در تفسیر این ایه روایت کرده که انحضرت فرمود اگاه باشید

سوگند بخدا هلاک نشد آنکسانیکه قبل از شما بودند و هلاک نشد کسیکه هلاک شد
بعد از انها تا انکه ظهور کند قائم ما اهل بیت مگر بسبب ترک ولایت ما و انکار کردن
حق ما و حضرت رسول از دنیا نرفت تا انکه لازم کرد بر گردن تمام این امت حق امامت
ما را و خداوند هدایت کند هر کس را که خواهد بسوی راه راست تمام شد پس از این
حدیث معلوم شد که مراد از مهلت که از ایه مستفاد شد تا زمان ظهور حضرت قائم
آل محمد است و تا انحضرت ظهور نکرده خداوند بر گناهکاران و کافران مهلت داده و
در وقت ظهور انحضرت مهلت داده نمیشود برایشان و اگر معنی ایه این نحو نباشد این
حدیث در تفسیر این ایه مناسبت ندارد و حال انکه بغیر از این حدیث تفسیر دیگر نداد
پس معلوم میشود انچه ما ذکر کردیم که این ایه نیز اشاره است بزمان ظهور انحضرت

ایه سیزدهم در جزو هفتم از سوره انعام قوله تعالی فَلَمَّا نَسُوا مَا ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا
عَلَيْهِمْ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّىٰ إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ
یعنی پس وقتیکه نسیان کردند انچیزی را که متذکر شده بودند بان پس گشادیم بر
ایشان درهای همه چیزها را تا آن وقتیکه شاد شدند بان چیزیکه عطا شدند
گرفتیم ایشان را ناگهان پس آن زمان انها مأیوس شدند و این ایه تأویل شده
بلکه تفسیر شده بظهور حضرت قائم آل محمد چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم قمی از
حضرت امام محمد باقر روایت کرده که انحضرت فرمود پس وقتیکه نسیان نمودند
انچیزیرا که متذکر شده بودند یعنی پس وقتیکه ترک کردند ولایت امیر المؤمنین را و
حال انکه مأمور شده بودند بان گشادیم برانها درهای همه چیزها را از دولت در
دنیا و انچه برانها بسط و وسعت شده بود در دنیا پس اخذ کردیم انها را ناگهان یعنی
اخذ میکنم ایشان را بقیام حضرت قائم آل محمد گویا که از برای انها پادشاه نبوده
هرگز تمام شد پس این حدیث شریف دلالت کرد برانیکه مراد از اخذناهم بغتة

ظهور حضرت قائم است بدون شبهه در دین ایه چهاردهم در جزو هشتم از سوره
انعام قوله تعالی يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ
قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا یعنی روزیکه میاید بعض علامتهای خداوند تو نفع
نمیدهد و فائده نمیکند هیچ نفس را ایمان او که از اول ایمان نیاورده بود یا در ایمان
خود خیر را کسب نکرده بود و این ایه شریفه در شان حضرت قائم است زیرا که مراد
از بعض ایات در این ایه واقع هدایه انحضرت است و یا انکه علامات ظهور انحضرت
است چنانکه در کتاب اکمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که انحضرت فرمود
مراد از این ایه ظهور قائم منتظر است و باز هم در ان کتاب از انحضرت روایت نموده

که مراد از آیات ائمه هستند و مراد ازین آیه انتظار شدن حضرت قائم منتظر است پس در
آن روز نفع نمیدهد هیچ نفس را ایمان او که از اول نبوده تمام شد و مراد از بودن ایمان
قبل از آن روز بودن ایمان است در میثاق چنانکه در کافی از حضرت صادق روایت
کرده که مراد از آمنت من قبل روز میثاق است و در احادیث بسیار این آیه تفسیر شده
بطلوع آفتاب از مغرب چنانکه در کتاب توحید و در احتجاج طبرسی و در تفسیر قمی و در
کتاب خصال و در کافی نقل کرده اند و ابدا منافاتی در بین این اخبار نیست بعلت اینکه
مراد از طلوع آفتاب از مغرب ظهور آنحضرت است چنانکه صعصعه در حدیث مفصل
گفته و در تفسیر صافی نیز نقل کرده زیرا که گفته بعد از نقل حدیث پس صعصعه تفسیر
نموده طلوع آفتاب از مغرب را بظهور قائم تمام شد پس معلوم شد که این آیه در
خصوص آنحضرت نازل شده بدون ریبه آیه پانزدهم در جزو هشتم از سوره اعراف
قوله تعالی هَلْ يَنْظُرُونَ اِلَّا تَاْوِيلَهُ يَوْمَ يَاْتِي تَاْوِيلُهُ یعنی انتظار میکنند مگر تأویل
آن و روزیکه میاید تأویل آن و مراد آنست که منتظر میشوند بر تأویل قرآن که ادیان
مرتفع شود و همه مبدل بدین اسلام گردد و یک روز تأویل آن میاید و در تفسیر
علی بن ابراهیم قمی که روایاتش منسوب بحضرت صادق علیه السلام فرموده که تأویل
آن که خواهد آمد ظهور حضرت قائم آل محمد است و مراد از تأویل آنحضرت است
آیه شانزدهم در جزو نهم از سوره اعراف قوله تعالی اِنَّ الْاَرْضَ لِلّٰهِ يُورِثُهَا مَنْ
يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ یعنی بدرستیکه روی تمام زمین از برای خداوند
است و میدهد زمین را و در آن قائم مقام میکند آنکسی را که خواهد از بندگان خود
و عاقبت از برای پرهیزکاران است و در تفسیر این آیه وارد شده که مراد ازین آیه واز
مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ امام قائم آل محمد است چنانکه در تفسیر عیاشی از حضرت امام
محمد باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود یافتیم در کتاب امیر المؤمنین که این آیه را ذکر
کرده بود و بعد از آن فرموده بود که من و اهل بیت من هستیم که خداوند عالم زمین را بما داده
و مائیم متقیان و تمام روی زمین از برای ما است پس هر کس از مسلمانان احیاء کند و
زنده و تعمیر نماید یک قطعه زمین را و زراعت کند در آن پس باید ادا نماید خراج و زکوة
آن را بر امام از اهل بیت من و بعد از این از برای او است آنچه میخورد و اگر بعد از تعمیر خراب
کند و خوابیده گذارد آن زمین را پس کس دیگر از مسلمانان آن را تعمیر کند و آباد نماید پس
آنکس احق و اولی است بر آن زمین پس واجب است بر او که ادا کند زکوة و خراج آن را بر
امام از اهل بیت من و بعد از آن از برای او حلال است آنچه از آن زمین میخورد تا آنکه
ظاهر شود قائم اهل بیت من با شمشیر پس حضرت قائم آل محمد اخذ میکند و مالک



شود روی زمین را و منع میکند مردم را و ایشان را از زمین خارج نماید چنانکه
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله مالك شد و منع کند مردم را از زمین حضرت قائم
آل محمد نیز چنان خواهد نمود مگر آن زمینهائی که در دست شیعیان ما بوده باشد پس
حضرت قائم آل محمد مقاطعه میکند با شیعیان ما و زمین را در دست ایشان میگذارد
و از انها نمیگیرد مگر زکوة را تمام شد پس از این تفسیر معلوم گردید که این آیه شریفه در
شأن انحضرت نازل شده و مراد از مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ حضرت قائم آل محمد است و
زمین را انحضرت مالك خواهد شد و اگر قائم آل محمد زمین را مالك نشود این آیه
معنی پیدا نخواهد کرد زیرا که احدی از ائمه تمام روی زمین را مالك نشده و در زمان
خود بسلطنت نرسیدند بالضروره و احادیث که دلالت میکند بر بودن تمام روی زمین
از برای امام ما این حدیث در کتاب مسائل النجفیه که در خمس نوشته ام بیان کردیم و این
مسئله را برهانی و واضح نمودیم آیه هفدهم در سوره انفال قوله تعالی وَقَاتِلُوهُمْ
حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ كُلُّهُ لِلَّهِ یعنی بکشید کافران را تا انکه نباشد شرك و
کفر و بوده باشد تمامی دینها از برای خداوند عالم و این آیه شریفه در شأن حضرت قائم
آل محمد صلی الله علیه واله نازل شده چنانکه در تفسیر مجمع البیان و در تفسیر عیاشی از
حضرت صادق روایت کرده‌اند که انحضرت فرمود که تأویل این آیه واقع نشده هنوز
نیامده و اگر بتحقیق قائم ما اهل بیت ظهور کند زود باشد که درك نماید تأویل این امر را
کسی که در آن زمان بوده باشد و البته میرسد دین حضرت پیغمبر تا انجا که شب میرسد
یعنی هر جا که شب و روز میشود دین پیغمبر در انجا جاری میشود و ظاهر میگردد و فرمود
تا انکه نماند شرك و کفر در روی زمین چنانکه خداوند فرموده يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ
بِي شَيْئًا یعنی عبادت میکنند بر من و بر من شریك قرار نمیدهند هیچ چیزی را و در
اصول کافی از حضرت امام محمد باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که انحضرت فرمود تأویل
این آیه هنوز نیامده بدرستیکه پیغمبر رخصت بر کفار داد و از انها جزیه قبول کرد بجهت
حاجت خود و حاجت اصحاب خود پس هرگاه بتحقیق بیاید تأویل این آیه قبول نمیشود
از انها جزیه و لکن انها کشته میشوند تا انکه خداوند را واحد و بی شریك بدانند و
اقرار بوحدانیت خدای تعالی نمایند تا انکه نبوده باشد در روی زمین شرك تمام شد
پس از این تفسیر معلوم گردید که این آیه در شأن حضرت قائم آل محمد است و ما این آیه را
با این حدیث در کتاب کشف الحجاب که در نجاست اهل کتاب است ذکر کردیم و مطلب را
واضح‌تر از این بیان نمودیم و حجاب را کشف کردیم آیه هجدهم از سوره توبه قوله سبحانه
وتعالی يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ

یعنی اراده میکنند براینکه خاموش نمایند نورخداوند را بدهان خود ومنع میکند
خداوند مگرانکه تمام نماید نورخودرا وهرچند یکه مکروه میدارند کافران واین ایه
شریفه درشان حضرت قائم ال محمدؐ نازل شده بحسب تاویل اگرتنزیل ان درغیرانحضرت
باشد چنانکه دراکمال الدّین درتفسیراین ایه روایت کرده که حضرت صادقؑ فرمود بتحقیق
فرعون ملعون پاره کرد شکمهای حامله هارا دربنی اسرائیل بجهت پیدا کردن حضرت
موسیؑ وهمچنین بنوا امیه وبنوا عبّاس وقتیکه واقف ومطلّع شدند براینکه بدستیکه
زوال پادشاهی وسلطنت ایشان دردست قائم اهل بیت ما خواهد شد عداوت برما کردند و
برما شمشیرکشیدند واهل بیت پیغمبررا کشتند اینها همه بجهت طمع بود براینکه برسند
بحضرت قائم واورا بکشند پس منع کرد خداوند ازاینکه کشف کند امراورا بریك نفرمکروه
میداشتند انرا کافران پس ازین تفسیر وتاویل معلوم شد که این ایه درخصوص حضرت
قائم ال محمدؐ است وخداوند وعده تمام کردن امروامامت وسلطنت اورا براهل بیت و
شیعیان اوداده زیراکه ظلمه هائی بنوا امیه وبنوا عبّاس برهمه ائمه علیهم السّلام دست
یافتند وایشان راکشتند وکسی ازانحضرات طاهرین باقی نمانده مگروجود مبارك حضرت
قائم ال محمدؐ واگرانحضرت نیزبسلطنت وامامت مطلقه نرسد این ایه وهمین حدیث صحیح
معنی پیدا نمیکند پس واضح شد که این ایه دربارهٔ انحضرت است ودرغیراو نیست زیرا
که نود رغیراو ازاباء طاهرین او وامامت ایشان تمام نشد وباخرنرسید ودراکثراوقات در
خوف وتقیّه بودند ایهٔ نوزدهم درسورهٔ توبه قوله تعالی هُوَ الَّذِی اَرْسَلَ رَسُولَهُ
بِالْهُدٰی وَدِینِ الْحَقِّ لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ وَلَوْکَرِهَ الْمُشْرِکُونَ یعنی خداوند ان وجود
مقدّس است که فرستاد پیغمبرخودش محمّد بن عبد الله را بهدایت واضحه وبادین حقّ و
ثابت تاانکه انحضرت را ظاهرسازد وغلبه دهد برتمام دینها ودین انحضرت غالب شود
برجمیع ادیان واگرچه مکروه دارند آن را مشرکان ودراحادیث معتبرهٔ بسیار وارد شده که
این ایه درخصوص حضرت قائم ال محمّد است چنانکه درتفسیرقمّی فرموده که این ایه درحضرت
قائم منتظرنازل شده وفرموده که تاویل این ایه بعد ازتنزیل واقع خواهد بود ودرکتاب
اکمال الدّین ازحضرت صادقؑ درتفسیراین ایه روایت کرده که فرمود قسم بخداوند هنوزنازل
نشده تاویل این ایه ونازل نمیشود تاویل ان حتّی انکه ظاهرشود قائم ال محمّد پس وقتیکه ظهور
کرد حضرت قائم ما نماند کافری بخداوند بزرك ونه مشرك بامام علیه السّلام مگرانکه
مکروه میدارد ظهورانحضرت را وکافران ومشرکان چنان کشته میشوند که اگریك کافرو
یك مشرك درجوف یك سنك باشد ان سنك صدا میکند که ای مؤمن دربطن من کافری
است ومرا بشکن وان را بکش ودراصول کافی ازحضرت امام موسی کاظمؑ درتفسیراین ایه



روایت کرده که فرمود خداوند آن واجب الوجود است که امر فرمود رسول خود را ۵۰۰
بولایت وصی خود وولایت دین حق است تا انکه غالب کند دین حق را بر تمام ادیان
در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد و خداوند تمام کننده ولایت امام قائم است و
هر چند یکه مکروه بدارند کافران بولایت علی علیه السلام و عرض کردند آیا این
تنزیل قران است فرمود بلی این کلام تنزیل است واما غیر این کلام احو پس او تاویل قران
است وایضا در کافی در حدیث مناجات حضرت موسی نقل کرده که بتحقیق ذکر نمود
خداوند حضرت محمد بن عبد الله را و فرمود پس کلمات من تمام شد با والبته ظاهر
میکنم دین او را بر جمیع ادیان و عبادت میکنند بر من در تمامی مکانها و در احتجاج
طبرسی از حضرت امیر المومنین روایت نموده که فرمود غائب میشود صاحب این امر
امامت وریاست تامه بجهت شامل بودن فتنه بر قلبها تا انکه میشود اقرب خلق
بر او اشد خلق بر او بحسب عداوت و در این وقت خداوند او را مدد و یاری میکند
بلشگری که ان را نمی بینید کسی وظاهر میکند دین پیغمبر خود را در دست مبارک او
بر جمیع ادیان واگرچه مکروه دارند مشرکان ان را و در مجمع البیان در تفسیر این ایه
از حضرت باقر روایت کرده که فرمود بدرستیکه غالب بودن دین پیغمبر ما بر تمام ادیان
در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد میشود پس نماند احدی مگر انکه اقرار میکند بدین
حضرت محمد و در تفسیر عیاشی نیز این حدیث را روایت نموده از انحضرت و باز هم
روایت کرده که انحضرت فرمود خداوند ظاهر میکند دین حضرت پیغمبر را بسائر ادیان
در رجعت یعنی در رجعت ائمه و مومنین در وقت ظهور حضرت قائم آل محمد وایضا
در تفسیر عیاشی از حضرت امیر المومنین روایت نموده که انحضرت از اصحاب خود پرسیدند
که آیا خداوند ظاهر فرموده دین رسول خود را بر تمام ادیان عرض کردند بلی حضرت فرمود
کلا و حاشا چنین نیست سوگند بخداوندیکه جان من در دست قدرت او است تا انکه
نماند قریه و دهی مگر انکه ندا میشود در ان اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا
رسول الله در هر صبح و شام و باز هم عیاشی از حضرت صادق در تفسیر این ایه روایت
کرده که انحضرت فرمود وقتیکه ظهور نماید قائم آل محمد باقی نماند کافری و نه مشرکی
بخداوند عظیم مگر انکه مکروه دارد ظهور انحضرت را و در مجمع البیان در تفسیر
این ایه از مقداد بن اسود روایت کرده که گفت شنیدم از حضرت پیغمبر که میفرمود باقی
نماند در روی زمین یک خانه چه از گل و خاک باشد و چه از پشم و غیر ان باشد مگر
انکه داخل میکند خداوند اسلام را بر ان خانه یا بعزت و یا بذلت یا خداوند تعالی
عزیز میکند اهل اسلام و قرار میدهد ایشان را از اهل ان و یا انکه ذلیل میکنند

مردم را پس متدین میشوند بآن در حال ذلت و خواری و در کتاب اکمال الدین و تفسیر
عیاشی از حضرت باقر روایت کرده اند که آنحضرت فرمود در تفسیر این آیه که قائم ما اهل
بیت از جانب خداوند نصرت داده شده برعب و ترس مردم از او و تأیید کرده شد بنصرت
و غلبه بر دشمنان و کشیده میشود از برای او زمین یعنی بطی الارض میرود و ظاهر میکند
زمین خزینه هاے خود را برای او و میرسد سلطنت او بمشرق و مغرب و ظاهر میکند
خداوند با او دین خود را بر تمام ادیان پس باقی نماند در روی زمین هیچ خرابه مگر
آنکه معمور میکند آن را و نازل میشود حضرت عیسی بن مریم پس نماز میکند در پشت
سر او تمام شد و حاصل جمیع این احادیث اینست که مضمون این آیه که عبارت باشد
از ظاهر بودن دین اسلام و برطرف شدن تمام ادیان باطله از روی زمین در دورهء رجعت
ائمه هدی و در زمان ظهور حضرت قائم آل محمد خواهد بود پس معلوم شد که این
آیه در شأن آنحضرت و در بیان وقایع زمان ظهور آنجناب است بدون شبهه
آیه بیستم از سوره توبه قوله تعالی وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ یعنی آنکسانیکه خزینه میکنند طلا و نقره را و انفاق
نمیکنند آنها را در راه خداوند پس بشارت بده بایشان بعذاب سخت و دردناک و در
احادیث وارد شده که این آیه در خصوص آنکسان است و این عذاب دردناک در بارهء
اشخاص است که طلا و نقره را از حضرت قائم آل محمد مضایقه میکنند در زمان ظهور
آنحضرت چنانکه در کافی و در تفسیر عیاشی از امام جعفر صادق روایت کردند که آن
حضرت فرمود وسعت داده شده شیعیان ما برآنکه انفاق کنند از آنچه در دست ایشان
است از طلا و نقره و خزینه بمعروف بدون اسراف پس وقتیکه ظاهر شود قائم ما حرام
میشود بر هر صاحب خزینه خزینهء او تا آنکه بیاورد آن را بحضرت صاحب الامر پس آنحضرت
استعانت میکند بآن بر دشمن خودش و اینست معنی قول خداوند عالم که میفرماید
وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ الآیه و معناے حدیث واضح است احتیاج به
بیان ندارد آیه بیست و یکم در سوره توبه قوله تعالی إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ
أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ الآیه یعنی خداوند از مومنان خرید نفس ایشان را
و مالهای آنها را و در عوض آن بایشان جنت را داد و در تفسیر عیاشی و قمی فرمودند که این
آیه در شأن ائمه است زیرا که وصف فرموده خداوند ایشان را بصفتی که در غیر ایشان نیست
بعلت آنکه فرموده التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ تا الآیه و در آخر کلام قمی فرموده و جائز نیست اینکه
بوده باشد باین صفتها غیر از ائمه علیهم السلام و در تفسیر عیاشی روایت کرده که از حضرت
باقر سؤال کردند از این آیه فرمود خداوند خرید نفسها و مالهای مومنان را در میثاق پس



قرائت نمود راوی ایه بعد راکه التائبون الآیة پس حضرت فرمود نه این نحو نیست بخوا مند
التائبین العابدین تا اخر ایه و فرمود زمانیکه می بینی ایشان را در رجعت که خرید
خداوند از ایشان نفسها و مالهای انها را واین دیدن تو ایشان را در رجعت خواهد
بود تمام شد پس این حدیث دلالت نمود بر رجعت ائمه که در زمان ظهور حضرت
قائم خواهد شد پس از اینجا معلوم میشود که این ایه در رجعت ائمه است و در بیان
زمان ظهور حضرت قائم ال محمد است بدون ریبه ایه بیست و دوم در سوره یونس
قوله تعالی بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ یعنی بلکه تکذیب
نمودند با انچه احاطه نمیکنند بدانستن او و حال انکه هنوز نیامده تاویل ان بر انها
و در تفسیر این ایه وارد شده که مراد از تاویل درین ایه رجعت ائمه است چنانکه علی
بن ابراهیم قمی در تفسیر این فرموده که این ایه در خصوص رجعت نازل شده و تکذیب
کردند برجعت که ان رجعت نمیشود و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر روایت نموده
که از انحضرت پرسیدند از چیزهای بزرك از رجعت و غیر ان پس فرمود بد رستیکه
این چیزها که از من سوال میکنید هنوز وقت ان نیامده و خدا فرموده بَلْ كَذَّبُوا بِمَا
لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ الآیة وایضا از حضرت صادق مثل این روایت را نقل نموده پس
ازین روایات معلوم شد که درین ایه از رجعت خبر میدهد و مراد از تاویل قران رجعت
است و ان هم در زمان ظهور حضرت قائم ال محمد است که چنانکه از واضحات است
ایه بیست و سیم قوله تعالی در سوره یونس وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ یعنی
و یا انکه بنمائیم بر تو بعض انچیزها را که با ایشان وعده داده ایم و در تفسیر وارد شده که
مراد ازین رجعت و قیام قائم است چنانکه در تفسیر قمی در تفسیر بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ
فرموده من الرجعة و قیام قائم یعنی بعض چیزهائی که خداوند با ایشان وعده داده رجعت
و ظهور امام قائم است پس این ایه دلالت نمود برجعت ائمه و ظهور امام غائب و این
ایه بغیر ازین تفسیر دیگر ندارد ایه بیست و چهارم در سوره یونس قوله تعالی
وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ یعنی و هرگاه بوده باشد از برای هر
نفس که ظلم کرده انچه در زمین است هر اینه فدا کند ان را و در تفسیر این ایه قمی فرموده
یعنی ظلم کرده بر حق ال محمد و فدا کند انچه را که در زمین است در رجعت تمام شد
پس معلوم میشود که این ایه در بیان رجعت است ایه بیست و پنجم در سوره یونس
قوله تعالی أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ یعنی اگاه باشید بدرستیکه
دوستان خداوند عالم نه خوف بر ایشان است و نه ایشان محزون و غمناك میشوند و
در اکمال الدین از حضرت صادق در تفسیر این ایه روایت نموده که فرمود طوبی از برای

شیعیان قائم ما اهل بیت که منتظر میشوند بظهور او و در ایام غائب شدن او و اطاعت
میکنند بر او در وقت ظهور او و ایشان هستند اولیاء الله که نه خوف بر ایشان است
و نه ایشان محزون میشوند پس از این تفسیر واضح شد که این آیه در بیان حال اصحاب
حضرت قائم است آیه بیست و ششم در سوره یونس قوله تعالی لَهُمُ الْبُشْرىٰ فِي
الْحَيٰوةِ الدُّنْيا وَفِي الْآخِرَةِ یعنی از برای ایشان است بشارت در دنیا و بشارت در آخرت
و در اصول کافی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت نموده که فرمود بشارت میدهد
خداوند عالم بر ایشان بقیام قائم آل محمد و بظهور او و بکشتن دشمنان ایشان و نجات در
آخرت و وارد شدن آنها بر محمد و اولاد صادقین او در حوض کوثر تمام شد پس از این
تفسیر معلوم گردید که این آیه مبارکه در شأن شیعیان حضرت قائم و اصحاب آن بزرگوار
است آیه بیست و هفتم در سوره هود قوله تعالی وَلَئِنْ أَخَّرْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ إِلىٰ
أُمَّةٍ مَعْدُودَةٍ یعنی و اگر بتأخیر بیندازیم ما عذاب را از ایشان بسوی امت معدوده
یعنی ایشان را مهلت دادیم تا وقت و زمان امت معدوده و در تفسیر قمی از حضرت
امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود مراد از امت معدوده و از جماعت شمرده شده اصحاب
حضرت قائم آل محمد است و آنها سیصد و ده و زیاد است و در تفسیر عیاشی از حضرت
صادق روایت کرده که امت معدوده حضرت قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است
و باز هم عیاشی از آنحضرت روایت نموده که امت معدوده عدد ایشان بقدر عدد اصحاب
بدر است . تمام شد و عدد اصحاب بدر سیصد و سیزده بوده باتفاق تمام مسلمین
و در تفسیر عیاشی از حضرت امام محمد باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود اصحاب قائم آل
محمد سیصد و ده و چیزی زیادتر است و ایشانند قسم بخداوند عالم امت معدوده که
در قرآن خود فرموده و تلاوت کرد این آیه را و فرمود مجتمع میشوند اصحاب بحضرت قائم
آل محمد بچند مدت او بشتاب مثل اجتماع نمودن ابرهای وقت پائیز در یکجا و در کافی و
مجمع البیان این حدیث را نیز نقل کردند و در تفسیر قمی در آخر این آیه فرموده یعنی اگر ما
بر مردم بدکار و اشرار مهلت بدهیم و نعمت بایشان کرامت بکنیم در دین دنیا تا وقت ظهور
حضرت قائم آل محمد پس ایشان را برگردانیم و بر آنها عذاب میکنیم در آن زمان و ایشان
میگویند چه چیز است که حبس میکند عذاب را از ما یعنی این را میگویند بطریق استهزاء
که چرا قائم نمیشود و چرا او ظهور نمیکند تمام شد پس این احادیث که در تفسیر این آیه
وارد شده دلالت واضحه نمود بر اینکه این آیه در شأن حضرت قائم آل محمد و اصحاب او
نازل شد بدون شبهه و بدون احتیاج ببیان آیه بیست و هشتم در سوره هود
قوله تعالی بَقِيَّتُ اللَّهِ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ یعنی باقی مانده خداوند از برای



شما خیر است اگر بوده باشید مؤمنان و بخدا و رسولش ایمان آورندگان و در اکمال
الدین از حضرت باقر روایت نموده که فرمود اول آن چیزیکه نطق میکند بآن حضرت
قائم آل محمد در وقت ظهورش این آیه است و بعد از آن میفرماید که منم بقیت الله
و حجت خداوند و خلیفه او بر شما پس سلام نمیکند بحضرت قائم سلام کننده مگر آنکه
میگوید السلام علیك یا بقیة الله فی ارضه تمام شد پس ازین تفسیر معلوم شد که مراد
از بقیت الله در آیه شریفه حضرت قائم آل محمد است بدون شبهه

آیه بیست و نهم در سوره هود قوله تعالی ولقد آتینا موسی الکتاب فاختلف فیه
یعنی بتحقیق ما عطا کردیم بموسی کتاب را پس اختلاف شد در او و در اصول کافی از
حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که آنحضرت فرمود اختلاف نمودند چنانکه
این امت اختلاف کردند در کتاب خود ایشان و زود باشد که اختلاف کنند در آن
کتابیکه با حضرت قائم آل محمد است همچنان کتابیکه بیاورد آنرا بر مردم تا آنکه انکار کنند آنرا
جمعی از مردم پس آنحضرت ایشان را جدا کند و گردن ایشان را میزند پس ازین حدیث
معلوم میشود که مراد از فاختلف فیه بحسب تأویل قرآن حضرت قائم آل محمد است هر
چند یکه تنزیل آیه در کتاب حضرت موسی هست زیرا که منافات در بین تنزیل و تأویل
ندارد چنانکه حضرت فرمود که این امت اختلاف کردند در کتاب خودشان پس اگر آیه
مختص باشد بکتاب موسی پس کلام امام درین مقام معنی پیدا نمیکند پس چنانکه
اشاره باختلاف این امت درین قرآن تأویل است همچنین اختلاف در کتاب حضرت
قائم نیز تأویل است و مراتب تأویل مختلف است

آیه سی ام در سوره رعد قوله تعالی
ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مآب یعنی بدرستیکه آنکسانیکه
ایمان آورده اند و عمل صالح نمودند از برای ایشان است طوبی و مرجع نیکو و در اصول
کافی از حضرت صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود طوبی از برای کسی است
که تمسک نماید بامر ما اهل بیت در ایام غائب بودن قائم آل محمد پس قلب او میل به
باطل نکند بعد از هدایت یافتن پس عرض نمودند طوبی چه چیز است حضرت فرمود
طوبی درخت است در بهشت اصل آن در خانه حضرت امیر المؤمنین و نیست هیچ
مؤمن مگر آنکه در خانه او شاخی از شاخهای آن درخت است و اینست قول خداوند
که میفرماید طوبی لهم و حسن مآب پس ازین تفسیر معلوم شد که این آیه در
شأن شیعیان حضرت قائم آل محمد است و اگر تنزیلش در مطلق مؤمنان باشد
تأویلش در اوست

آیه سی و یکم در سوره ابراهیم قوله تعالی وذکرهم بایام الله
ان فی ذلك لآیات لکل صبار شکور یعنی متذکر کن ایشان را بایام خداوند بدرستیکه



در این ایام خداوند هر آینه علامات است از برای هر صبر کننده شکر نماینده و در کتاب
خصال از حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود ایام الله روز قیام قائم ما
اهل بیت است و روز رجعت ائمه است و روز قیامت است و در تفسیر قمی فرموده که
ایام الله سه روز است روز ظهور حضرت قائم و روز مرگ و روز قیامت است پس از این
تفسیر معلوم شد که مراد از ایام الله در این آیه روز ظهور آنحضرت است و زمان ریاست
آن بزرگوار از این آیه مراد است چنانکه روز قیامت و روز رجعت و یا روز مرگ مراد است
و منافات در بین این دو روایت ندارد زیرا که روز رجعت روز مرگ اکثر مردم است
از کفار و فجار و اشرار آیه سی و دوم در سوره حجر قوله تعالی قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ
إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی خداوند عالم فرمود با بلیس پس بدرستیکه تو از مهلت
شدگان هستی تا روز وقت معلوم و معین شده و مراد از وقت معلوم در این آیه وقت ظهور
حضرت قائم آل محمد است چنانکه عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت
نموده که از آنحضرت پرسیدند از معنی این آیه پس فرمود براوی آیا تو گمان میکنی که مراد
از یوم وقت معلوم روزی است که مردم در آن روز محشور میشوند چنین نیست بدرستیکه
خداوند عالم مهلت داد با بلیس تا روزیکه قیام میکند در آن قائم ما اهل بیت پس
وقتیکه خداتعالی برانگیخت قائم ما را میاید بمسجد کوفه و ابلیس ملعون بیاید بخدمت
آنحضرت تا آنکه بزانو در آید در پیش او پس میگوید وا ویلا از این روز پس آنحضرت میگیرد
از پیشانی او پس گردن او را میزند پس این روز است یوم الوقت المعلوم و در تفسیر قمی روایت
کرده که یوم الوقت المعلوم روزی است که حضرت پیغمبر ابلیس را سر میبرد و منافات در بین
این دو حدیث ندارد زیرا که گردن زدن حضرت قائم ذبح کردن پیغمبر است پس از این تفسیر
معلوم شد که یوم وقت معلوم ظهور آنحضرت است و در بعض اخبار وارد شده که مراد از
روز وقت معلوم نفخ صور است آن تقیه است زیرا که عامه این نحو تفسیر کردند و امام
در آن حدیث تقیه کرده است آیه سی و سیم در سوره حجر قوله تعالی إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ
لِلْمُتَوَسِّمِينَ وَإِنَّهَا لَبِسَبِيلٍ مُقِيمٍ یعنی بدرستیکه در این هر آینه علامات است از برای
اشخاص با فراست و بدرستیکه آن علامتها در راه مقیم و در طریق و محل قوام است و
اخبار وارد است که مراد از متوسمین و سبیل مقیم ائمه است و در بعض از آنها تفسیر بحضرت
قائم آل محمد شده چنانکه در اکمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت
فرمود زمانیکه ظهور کند قائم ما اهل بیت نمی ایستد در پیش آنحضرت احدی از خلق
خداوند مگر آنکه میشناسد او را که او مؤمن است و یا او بدکار و از اشرار است و در
آنحضرت آیه است از برای متوسمین و او آیه است از برای متوسمین و او است بسبیل مقیم



 پس ازین حدیث معلوم گردید که مراد از سبیل مقیم حضرت قائم آل محمد است و این حدیث
یکی از مراتب تفسیر و یا تاویل است و منافات با احادیث دیگر ندارد که در آنها فرمودند که مراد
مؤمنین و یا ائمه علیهم السلام است زیرا که تفسیر و تاویل مراتب دارد چنانکه بیان و معلوم
گردید آیه سی و چهارم در سوره نحل قوله تعالی اَوْ یَأْتِیَ اَمْرُ رَبِّکَ الی قوله سبحانه
وَحَاقَ بِهِمْ مَا کَانُوا بِهِ یَسْتَهْزِؤُنَ یعنی یا آنکه امر و فرمان خداوند تو تا آنجا که میفرماید
واحاطه کرد بر ایشان آنچیزیکه بر آن استهزاء میکردند و در تفسیر قمی فرموده که مراد از اَمْرُ
رَبِّکَ عذاب و مرگ و ظهور حضرت قائم آل محمد است و مراد از یَسْتَهْزِؤُنَ بِهِ استهزاء کفار
است بر عذاب در رجعت تمام شد حاصل آن پس این آیه نیز دلالت بر ظهور حضرت قائم
و رجعت کرد و مراد از این آیه بحسب تاویل آنحضرت شد آیه سی و پنجم در سوره نحل قوله تعالی
وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ یَمُوتُ بَلٰی وَعْدًا عَلَیْهِ حَقًّا وَلٰکِنَّ اَکْثَرَ النَّاسِ
لَا یَعْلَمُونَ لِیُبَیِّنَ لَهُمُ الَّذِی یَخْتَلِفُونَ فِیهِ وَلِیَعْلَمَ الَّذِینَ کَفَرُوا اَنَّهُمْ کَانُوا کَاذِبِینَ یعنی قسم
یاد کردند بخداوند قسمی با مبالغه و با جد و جهد آنکه خداوند زنده نمیکند آنکسی را که فوت
میشود نه چنین نیست بلکه زنده کردن مرده ها وعده است بر خداوند حقیقة و لکن اکثر
مردم نمیدانند و زنده میکند تا آنکه بیان کند بر ایشان آنچیزیکه در آن اختلاف مینمایند
و تا آنکه بدانند آنکسانیکه کافر شدند بدرستیکه آنها بوده اند دروغگویان و در تفسیر عیاشی
و اصول کافی از حضرت صادق روایت کرده اند که آنحضرت بابی بصیر فرمود چه میگوئی در
این آیه پس ابو بصیر عرض نمود مردم میگویند بدرستیکه مشرکین اعتقاد میکنند و قسم
یاد نمایند و عرض میکنند بحضرت رسول که خداوند مرده ها را زنده نمیکند پس حضرت
فرمود تف باد بر کسیکه این را گفته سؤال بکن از آنها آیا مشرکون بخدا قسم یاد میکنند
یا بلات و عزی ابو بصیر عرض کرد بخدمت حضرت فدای تو شوم حقیقت را بمن بفرما فرمود
معنی این آیه حضرت فرمود ای ابا بصیر بتحقیق هرگاه ظهور کند قائم ما اهل بیت زنده
میکند خداوند قومی را از شیعیان پس حضرت قائم آل محمد از آنها بیعت میگیرد در
حالتیکه شمشیر ایشان در دوش میشود پس این خبر میرسد بقوم دیگر از شیعیان ما که
نمرده اند پس با همدیگر میگویند زنده شده فلان و فلان کس و از قبرها برخاستند
و در خدمت قائم آل محمد هستند و بعد ازین پس خبر زنده شدن مرده ها میرسد بگوش
دشمنان اهل بیت پس آنها میگویند ای طائفه شیعه چه قدر دروغ میگوئید شما این
دولت و سلطنت و ریاست شما است و با وجود این شما نیز دروغ میگوئید و خبر با همدیگر
میدهید که مرده ها زنده شدند بخدا قسم مرده ها زنده نمیشود تا روز قیامت پس خداوند
قول آنها را در قرآن حکایت کرد و فرمود وَاَقْسَمُوا بِاللّٰهِ جَهْدَ اَیْمَانِهِمْ لَا یَبْعَثُ اللّٰهُ مَنْ

یموت و در تفسیر قمی از حضرت صادق روایت کرده که انحضرت فرمود چه میگویند مردم در
این ایه عرض کردند میگویند این ایه نازل شده در کفار حضرت فرمود کفار قسم را بخداوند
یاد نمیکنند و بدرستیکه این ایه نازل شده در امت محمد که بایشان گفته شد که شما زنده
میشوید و قبل از قیامت رجعت میکنید پس ایشان قسم یاد میکنند که انها رجعت
نخواهد کرد پس خداوند قول ایشان را رد نمود و فرمود لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ
فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ حضرت فرمود یعنی در رجعت بر میگرداند
انها را پس میکشد ایشان را حضرت قائم ال محمد و شفا میدهد بر سینه های مؤمنین
و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کرده که انحضرت فرمود چه میگویند مردم در
این ایه وافی هذا به عرض شد بخدمت او میگویند که قیامت و زنده شدن و نشر شدن
نیست فرمود دروغ گفتند بخدا قسم بدرستیکه این زنده شدن در ان زمان است که
ظاهر شود قائم ال محمد و رجعت کنند با او رجعت کنندگان پس ان وقت میگویند اهل خلاف
شما بتحقیق ظاهر شده ای طایفه شیعه دولت شما و این از دروغ گفتن شما است که میگوئید
فلان و فلان رجعت کرده نه چنین نیست بخدا قسم لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ ایا نمی بینی که
خداوند فرموده وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ و بودند مشرکین اشد تعظیما از برای
لات و عزی از اینکه قسم یاد کنند بغیر انها پس خداوند در جواب ایشان فرمود
بَلَى وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يَخْتَلِفُونَ فِيهِ تا اخر ایات پس از این احادیث معتبره
معلوم شد که این ایات شریفه در خصوص رجعت و ظهور حضرت قائم ال محمد است
و در بیان حال زمان قیام قائم اهل بیت نازل شده است و محتاج ببیان نیست بالبداهه
ایه سی و ششم در سوره بنی اسرائیل قوله تعالی لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ
عُلُوًّا كَبِيرًا فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ أُولَاهُمَا بَعَثْنَا عَلَيْكُمْ عِبَادًا لَنَا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ فَجَاسُوا خِلَالَ
الدِّيَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَفْعُولًا یعنی البته فساد میکنید در زمین دو مرتبه و البته علو
و طغیان مینمائید طغیان بزرگی پس وقتیکه می اید وعده اول ان طغیان و علو و فساد
مبعوث میکنم بر شما بندگان خودم را که صاحب قوت شدیدند در جنگ پس شما را
طلب میکنند و در خانه های شما شما را بدست میاورند و از جهت قتل و کشتن شما را
میگیرند و این وعده خواهد شد و در کافی و تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت
کردند که انحضرت در تفسیر این ایه چنین فرمودند که مراد از فساد دو مرتبه یکی قتل حضرت
امیر المؤمنین است و یکی زخم زدن بحضرت امام حسن است و مراد از علو کبیر کشتن حضرت
سید الشهداء است و مراد از عِبَادًا أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ قومی است که خداوند مبعوث میکند
ایشان را قبل از ظهور حضرت قائم ال محمد پس نمیگذارند خون ال محمد را مگر انکه میگیرند

و قاتلان ایشان را میکشند و مراد از وعدهٔ خداوند که وَعْداً مَفْعُولاً باشد ظهور حضرت قائم آل محمد است و در تفسیر عیاشی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود مراد از عِبَاداً أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ حضرت قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است و منافات در بین این دو حدیث نیست زیرا که مراد از قومی که قبل از ظهور حضرت قائم مبعوث میشوند اصحاب آنحضرت است که پیش از تشریف آوردن آنحضرت بکوفه بنی امیه را میکشند پس معلوم شد که این آیه در خصوص امام عصر عجل الله فرجه و اصحاب او است و در شأن ایشان نازل شده

آیهٔ سی و هفتم در سورهٔ بنی اسرائیل قوله تعالی ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ وَأَمْدَدْنَاكُمْ بِأَمْوَالٍ وَبَنِينَ وَجَعَلْنَاكُمْ أَكْثَرَ نَفِيراً یعنی پس رد کردیم بر شما دولت و غلبه را بر آنها و مدد کردیم بر شما با مالها و اولادها و قرار دادیم عدد تان را زیادتر و در این آیه خطاب بر بنی امیه است چنانکه در تفسیر قمی فرموده در بیان معنی آیه یعنی از برای بنی امیه بر اولاد پیغمبر و مدد کردیم بر شما باموال و اولاد و قرار دادیم عدد شما را زیادتر از حسن و حسین علیهما السلام و اصحاب ایشان و اسیر کردند زنان آل محمد را و در کافی در تفسیر عیاشی فرموده وَرَدَّ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ بظهور نمودن و رجعت کردن حضرت امام حسین است با هفتاد نفر از اصحاب خودش و در سر ایشان طاس کلاه طلاباف میشود در زمانیکه بوده باشد حجت قائم آل محمد در بین ایشان و بعد از آن مالک میشود حضرت امام حسین روی زمین را تا آنکه واقع میشود ابروهایش بر چشمهای او و ایضاً عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که آنحضرت فرمود اول آنکسیکه رجعت میکند بدنیا حضرت سید الشهداء و یزید بن معویه و اتباع او است پس حضرت آنها را میکشد چنانکه آنحضرت را کشته بودند و بعد از این این آیه را تلاوت فرمود ثُمَّ رَدَدْنَا لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ پس واضح شد که در این آیه اشاره برجعت ائمه و ظهور حضرت قائم آل محمد نموده و این در شأن ایشان نازل گردیده و در خصوص حضرت قائم و جد بزرگوار او است

آیهٔ سی و هشتم در سورهٔ بنی اسرائیل قوله تعالی فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ الْآخِرَةِ لِيَسُوءُوا وُجُوهَكُمْ الی قوله تعالی وَإِنْ عُدْتُمْ عُدْنَا یعنی وقتیکه بیاید وعده آخر مبعوث میکنیم بندگان خودمان را تا آنکه سیاه کنند روی شما را و اگر عود کنید شما ما نیز عود میکنیم و در تفسیر قمی فرموده که مراد از وعد الاخرة یعنی ظهور قائم آل محمد و اصحاب آنحضرت است و مراد از عُدْتُمْ یعنی اگر عود کنید بطغیان ای اولاد امیه بسفیانی پس عود میکنیم ما بظاهر کردن حضرت قائم آل محمد پس این آیه در شأن حضرت صاحب الزمان نازل شده بلا شبهه

آیهٔ سی و نهم در سورهٔ بنی اسرائیل قوله تعالی وَمَنْ قُتِلَ مَظْلُوماً فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِ سُلْطَاناً فَلَا يُسْرِفْ فِي الْقَتْلِ إِنَّهُ كَانَ مَنْصُوراً

یعنی هر کسی کشته شود در حالتیکه او مظلوم است و بدون حق کشته شده است پس
بتحقیق قرار دادیم ما از برای ولی او سلطنت پس اسراف نکند در کشتن قاتل بدرستیکه آن
ولی نصرت داده شده و ما با و نصرت داده ایم و در کافی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت
کرده که آنحضرت فرمود این آیه در حق حضرت سید الشهداء نازل شده اگر تمامی اهل زمین
کشته شوند بسبب کشته شدن آنحضرت اسراف نمیشود و ولی او حضرت قائم آل محمد است
که بنی امیه را میکشد و ولی منصور عبارت از آنحضرت است چنانکه در روایت محمد بن حمران
در کافی از حضرت صادق وارد فَاَقامَ اللهُ لَهُمْ ظِلَّ الْقائِمِ وَقالَ بِهذا اَنْتَقِمُ لِهذا یعنی
خداوند برپا نمود ظل و شبه حضرت قائم آل محمد را بر ملائکه و فرمود با این شخص انتقام میکشم
بر قاتلان سید الشهداء و بدست این میکشم آنها را پس ملائکه از ضجه و ناله ساکت شدند
پس معلوم گردید که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد است چنانکه مراد از مظلوم حضرت سید
الشهداء است همچنین مراد از ولی منصور امام قائم آل محمد است آیه چهلم در سوره بنی اسرائیل
قوله تعالی جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ اِنَّ الْباطِلَ کانَ زَهُوقاً یعنی حق آمد و رفت باطل
و کفر و شرک بدرستیکه باطل که کفر و شرک باشد بعد از آمدن حق بوده است مضمحل و برطرف
شده در کافی در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت نموده که آنحضرت فرمود زمان ظهور
قائم ما اهل بیت سلطنت و ریاست باطله میرود و نابود میشود و در خرایج از حکیمه خاتون
روایت کرده که وقتیکه متولد شد حضرت قائم آل محمد بود نظیف و پاک و پاکیزه و در دست
راستش نوشته شده بود از قدرت جاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْباطِلُ الآیه پس معلوم شد که
مراد از حق در این آیه حضرت قائم آل محمد و از آمدن حق مراد ظهور آنحضرت است و مراد از
باطل ادیان فاسده و سلطنتهای باطله است آیه چهل و یکم در سوره کهف قوله تعالی
فَاِذا جاءَ وَعْدُ رَبّی جَعَلَهُ دَکّاءَ وَکانَ وَعْدُ رَبّی حَقّاً یعنی پس وقتیکه بیاید وعده خداوند
من قرار میدهد آن را یعنی آن سد را خراب و با زمین یکسان و بوده است وعده خداوند من
حق و در تفسیر عیاشی از حضرت صادق روایت کرده در معنی اَجْعَلْ بَیْنَکُمْ وَبَیْنَهُمْ رَدْماً
که آنحضرت فرمود یعنی تقیه پس قدرت ندارند بر مطلع بودن بر آن و قدرت ندارند بر نقب
و خراب نمودن را بر آن فرمود زمانیکه داشتی تقیه را قادر نمیشوند بر توحیله کردن و او
تقیه حصار محکم است و در بین تو و دشمنان خدا سد میشود تقیه که قدرت پیدا نمیکنند
بر نقب و خراب کردن او و پس وقتیکه بیاید وعده خداوند من آن تقیه را خراب میکند و بر میدارد
پس خداوند عالم از دشمنان دین انتقام میکشد و آنها را میکشد پس از این حدیث وارد
در تفسیر این آیه معلوم شد که مراد از وعده خداوند عالم در این آیه شریفه ظهور حضرت قائم
آل محمد است زیرا که از واضحات است که تقیه در زمان آنحضرت رفع میشود چنانکه از بعض

آیات سابقه نیز معلوم شد و در آیات بعد از این نیز واضح خواهد گردید پس از ملاحظه
آیات و اخبار واضح میگردد که مراد از این آیه ظهور حضرت قائم آل محمد ع است و زیادتر
از این محتاج ببیان نیست آیهٔ چهل و دوم قوله تعالی در سورهٔ مریم حَتّٰی اِذا رَاَوا
ما یُوعَدُونَ اِمَّا العَذابَ وَاِمَّا السّاعَةَ فَسَیَعلَمُونَ مَن هُوَ شَرٌّ مَکاناً وَاَضعَفُ جُنداً
وَیَزیدُ اللهُ الَّذینَ اهتَدَوا هُدًی یعنی تا زمانیکه دیدند آنچه را که وعده شده بودند
از عذاب و یا از روز قیامة پس زود میدانند که کدام است بدتر از جهت مکان و جایگاه
و ضعیف تر از جهت ملح و قوت و خداوند زیاد میکند هدایت آنکسانی را که طلب هدایت
میکنند و هدایت مییابند در کافی از حضرت صادق ع در تفسیر این آیه روایت کرده که آن
حضرت فرمود اما قول خداوند اِذا رَاَوا ما یُوعَدُونَ پس این ظهور حضرت قائم آل محمد ع
است و اینست قیامت صغری و ساعت موعود بر آنها پس زود باشد که آن روز امید ندارند
و آنچه بر آنها نازل میشود مییابند از خداوند در دست حضرت قائم آل محمد ع پس اینست قول
خداوند مَن هُوَ شَرٌّ مَکاناً یعنی در نزد حضرت قائم آل محمد ع و معنی یَزیدُ الله یعنی زیاد میکند
در این روز هدایت بالای هدایت بسبب تابع بودن ایشان بر حضرت قائم آل محمد ع زیرا که
آنها اعراض نمیکنند از آنحضرت و او را انکار نمیکنند پس از این تفسیر معلوم شد که این آیه
در خصوص حضرت قائم آل محمد ع و در بیان ظهور و سلوک آنحضرت است بدون شبهه در این
و مراد از ما یُوعَدُونَ و از عذاب و از ساعت آن چیز است که از دست حضرت قائم اهل بیت
بدشمنان دین میرسد چنانکه هدایت زیادتر بر تابعان آنحضرت میرسد بلا ریبه
آیهٔ چهل و سیم قوله تعالی در سورهٔ طه یَعلَمُ ما بَینَ اَیدیهِم وَما خَلفَهُم وَلا یُحیطُونَ
بِهِ عِلماً یعنی خداوند میداند آنچه را که مقدم است بر آنها و آنچه را که بعد از آنها خواهد
آمد و احاطه نمیکنند بر خدا از جهت علم در تفسیر قمی در این آیه فرموده یعنی خداوند
میداند آنچه را که پیش ایشان است از اخبار ما مضی از حالات انبیاء و اولیاء و گذشتگان
و آنچه را که بعد از ایشان است از اخبار حضرت قائم آل محمد ع پس از این تفسیر معلوم شد
که مراد از ما خَلفَهُم حضرت قائم آل محمد ع است زیرا که بنا ء تفسیر قمی بر اخبار است که از
حضرت صادق ع وارد شده پس واضح میشود آنچه ما ذکر کردیم
آیهٔ چهل و چهارم در سورهٔ طه قوله تعالی وَلَقَد عَهِدنا اِلٰی آدَمَ مِن قَبلُ فَنَسِیَ
وَلَم نَجِد لَهُ عَزماً یعنی هر آینه بتحقیق عهد کردیم ما بر آدم قبل از این پس نسیان نمود و نیافتیم
از برای او عزم و جزم در آنچه ما عهد کردیم بر او در علل الشرایع و بصائر الدرجات از حضرت
سجاد ع در تفسیر این آیه روایت کرده اند که خدای تعالی عهد کرد بر آدم در حضرت محمد بن عبدالله
صلی الله علیه و آله و در ائمه بعد از آن حضرت پس آدم ترک نمود و نشد عزم از برای او در ائمه

گذان بزرگواران چنان بودند و بدرستیکه پیغمبران اولی العزم نامیده شدند زیرا که خداوند عهد کرد بر ایشان در حضرت محمد و اوصیای او و در حضرت مهدی قائم آل محمد بالخصوص و در سیرت او و در سلوک و کردار و رفتار او و بعد از ظهورش پس عزم و جزم پیغمبران اولی العزم جمع شد بر اینکه محمد و اوصیای او و حضرت قائم بالخصوص همچنان است و اقرار نمودند بر این و ایضاً در علل الشرایع از آنحضرت روایت کرده که فرمودند خداوند اخذ نمود میثاق و عهد را از پیغمبران اولی العزم بر اینکه بدرستیکه من خدای شما هستم و حضرت محمد رسول من است و حضرت علی امیر و پیشوای مؤمنان است از تمام مخلوقات و اوصیای او بعد از او والی امر من و خزان علم من هستند و بدرستیکه بحضرت مهدی صاحب الزمان نصرت میکنم بر دین خودم و با او ظاهر میکنم سلطنت خودم را و با او انتقام میکشم از دشمنان دین خودم و با او عبادت کرده میشوم طوعاً و کرهاً پیغمبران عرض کردند اقرار نمودیم ای خداوند ما و شاهد شدیم و حضرت آدم اقرار نکرد و انکار هم ننمود پس ثابت شد عزم در این پنج نفر از پیغمبران اولی العزم در خصوص حضرت مهدی قائم آل محمد و نشد از برای آدم عزم بر اقرار بحضرت قائم و اینست معنی قول خداوند وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلُ فَنَسِيَ وَلَمْ نَجِدْ لَهُ عَزْمًا فرمود بدرستیکه معنی نَسِيَ تَرَكَ است یعنی آدم ترک کرد اقرار بحضرت قائم آل محمد را پس از این تفسیر واضح گردید که این آیه در خصوص حضرت قائم وارد شد و بیعت از برای آنحضرت است از انبیاء و پیغمبران اولی العزم بالبداهه

آیه چهل و پنجم در سوره طه قوله تعالی وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَىٰ یعنی هر آنکسی که از ذکر من اعراض کند پس بدرستیکه از برای او است معیشت ضیق و محشور میکنیم او را در روز قیامت کور ا در تفسیر قمی از برای ناصبیها است عرض کردند بآنحضرت که ما آنها را در دنیا در کفایت و آسوده گی مشاهده میکنیم تا آنکه میمیرند حضرت فرمود این گفتم بخدا قسم در رجعت است و خوراک ایشان در رجعت عذره انسان خواهد شد و دلیل بر اینکه این در رجعت میشود آخر آیه است که میفرماید ما او را در روز قیامت کور محشور میکنیم پس از حدیث مذکور معلوم میشود که این آیه در رجعت ائمه و در بیان حال دشمنان ایشان است در رجعت ایشان با حضرت قائم آل محمد یا بعد از آنحضرت

آیه چهل و ششم قوله تعالی در سوره انبیاء فَلَمَّا أَحَسُّوا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَىٰ مَا أُتْرِفْتُمْ فِيهِ وَمَسَاكِنِكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ یعنی وقتیکه احساس کردند بأس و عذاب ما را در آن وقت از آن عذاب میگریزند گفته میشود بر آنها نگریزید و رجوع کنید بسوی آنچه بودید در آن از نعمت و لذت و مسکنها شاید که شما سؤال کرده شوید در کافی از حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود وقتیکه

۲ از حضرت صادق (ع) نقل کرده فرمود معیشت ضنک (ع)

ظهور کند قائم ما آل محمد میفرستد جمعی را از اصحاب خود بطلب و دست آوردن بنی
امیه بشام پس آنها از ترس و خوف میگریزند بروم پس اهل روم میگویند بر بنی امیه شما جا
ندارید و نخواهید داشت در ولایت ما تا آنکه بدین نصاری داخل شوید پس آنها تماما نصرانی
میشوند و صلیبها را بگردن خود نمایند بعد از آن نصاری آنها را جای میدهند پس
زمانیکه اصحاب حضرت قائم آل محمد خبردار میشوند که بنی امیه بروم رفتند در عقب آنها
خودشان را بروم میرسانند و وارد بر ولایت نصاری میشوند پس اهل روم و نصاری امان
طلب میکنند و الامان میگویند پس اصحاب قائم مهدی میفرمایند امان نیست تا آنکه
بنی امیه را حاضر کنید و بدست ما بدهید اهل روم بنی امیه را تماما بر ایشان تسلیم
میکنند و اینست قوله تعالی لَا تَرْكُضُوا الی قوله لَعَلَّكُمْ تُسْئَلُونَ یعنی حضرت قائم از
خزینه ها میپرسد و حال آنکه خودش اعلم و داناتر است بر خزینه ها از همه کس و در تفسیر
قمی این حدیث را نقل نموده و بعد فرموده این آیه از آن آیات است که لفظ آن ماضی و معنای
آن مستقبل و بعد خواهد شد و از آن آیات است که تأویلش بعد از تنزیل آن میشود
تمام شد پس از این تفسیر معلوم میشود که این آیه در شأن حضرت قائم و اصحاب او و در
بیان حال دشمنان او است پس حاصل معنای آیه این میشود که زمانیکه احساس میکنند بنی
امیه آمدن اصحاب حضرت قائم آل محمد را پس آنها بروم و ولایت نصاری میگریزند از
ترس ایشان و بر بنی امیه بطور استهزاء میگویند که نگریزید و رجوع کنید بسوی نعمتهای
خود و مسکنهای خودتان از شما سؤال خواهد شد و شما را خواهند کشت

آیه چهل و هفتم در سوره انبیاء قوله تعالی وَحَرَامٌ عَلَى قَرْيَةٍ أَهْلَكْنَاهَا أَنَّهُمْ لَا يَرْجِعُونَ یعنی
حرام است رجوع کردن بر هر قریه که ما آن را هلاک کرده ایم و آن را بعذاب کشته ایم در تفسیر
قمی از حضرت باقر و صادق در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمودند هر قریه که خداوند اهل آن را
هلاک نموده بعذاب اهل آن قریه رجوع نمیکنند در رجعت و در مجمع البیان از حضرت باقر
روایت نموده که فرموده هر قریه که خداوند اهل آن را بعذاب هلاک نموده پس بدرستیکه
ایشان رجعت نمیکنند و قبل از قیامت آنها زنده نمیشوند پس از این احادیث که در
تفسیر این آیه وارد شده معلوم میشود که رجعت بر سائر مردم است و باقی مردم ما رجعت
خواهند نمود و معلوم است که رجعت خلق با ائمه خواهد گردید و رجعت مردم بجهت
سلطنت ائمه است بدون شبهه آیه چهل و هشتم در سوره انبیاء قوله تعالی وَلَقَدْ
كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ یعنی هر آینه بتحقیق
نوشتیم در زبور حضرت داود بعد از تعلیم ذکر برا و این را که بدرستیکه مالک میشود
زمین را و قائم مقام میگردد در زمین کلا بندگان صالحان من و در تفسیر مجمع از

حضرت باقرؑ روایت کرده که انحضرت فرموده که مراد از عِبادِیَ الصّالِحُونَ اصحاب حضرت قائم ال محمدؑ است در اخر الزمان وخود صاحب مجمع فرموده دلالت میکند بر این انچه روایت نموده اند را شیعه وسنی از حضرت پیغمبرؐ که فرمود اگر نماند باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته طولانی میکند خدا ان روز را تا مبعوث کند یک مرد بزرگواری را از اهل بیت من تا انکه زمین را پر از عدل وداد خواهی کند چنانکه مملو شده بود از ظلم وتعدی ودر تفسیر قمی از حضرت صادقؑ روایت نموده که فرمود مراد از عِبادِیَ الصّالِحُونَ حضرت قائم ال محمدؑ واصحاب او است ودر زبور تحمید وتمجید ودعا است ودر روایت دیگر از انحضرت نقل نموده که فرمود خداوند نازل کرد بر داودؑ زبور را ودر ان بود توحید وتمجید ودعا واخبار رسول الله وامیر المؤمنینؑ والائمهؑ از اولاد ایشان واخبار رجعت وذکر حضرت قائم ال محمدؑ تمام شد پس از این اخبار معلوم شد که در این ایه مراد از صالحون حضرت قائمؑ واصحاب او است وایشان وارث تمامی روی زمین میشوند از پادشاه ومراد از ذکر در زبور توحید ومحمدؐ وائمهؑ واخبار رجعت ایشان است پس بنا بر این تفسیر حاصل معنای ایه این میشود که بتحقیق نوشتیم ما در زبور حضرت داودؑ بعد از بیان توحید وذکر محمدؐ ووصی او وائمه از نسل ایشان وبیان امامت وفضیلت ایشان ووجوب اطاعت ایشان بر جمیع خلق این را که بدرستیکه مالک میشود بر زمین وسلطنت میکند در ان بندگان صالحان من که حضرت مهدی صاحب الزمان باشد واصحاب او واینست معنی ایه بحسب تفسیر

ایه چهل ونهم قوله تعالی در سوره حج اُذِنَ لِلَّذِینَ یُقاتَلُونَ بِاَنَّهُمْ ظُلِمُوا یعنی رخصت داده شدند انکسانیکه مقاتله میکنند با کفار بسبب انکه بدرستیکه ایشان مظلوم شده اند ودر تفسیر مجمع از حضرت صادقؑ روایت نموده که انحضرت فرمود بدرستیکه عامه میگویند که این ایه در حق پیغمبر نازل شده در ان وقتیکه قریش اورا از مکه خارج کردند وحال انکه در حق انحضرت نازل نشده بلکه بدرستیکه این ایه در حق حضرت قائم ال محمدؑ نازل شده وقتیکه ظاهر میشود طلب نماید خون حضرت سید الشهداءؑ را در حالتیکه انحضرت میگوید مائیم صاحب خون واولیاء حضرت حسینؑ تمام شد پس معلوم شد که این ایه در خصوص حضرت قائم ال محمدؑ است پس حاصل معنای ایه این میشود بنا بر این تفسیر که رخصت داده خداوند بحضرت قائم ال محمدؑ که قتال کند با کفار وانها را بکشد بجهت مظلوم شدن جدش حسینؑ در دست ان کفار وفجار بد کردار

ایه پنجاهم در سوره حج قوله تعالی اَلَّذِینَ اِنْ مَکَّنّاهُمْ فِی الْاَرْضِ اَقامُوا الصَّلٰوةَ وَآتَوُا الزَّکٰوةَ وَاَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْکَرِ وَلِلّٰهِ عاقِبَةُ الْاُمُورِ یعنی اشخاصی هستند که اگر ما تمکین بدهیم ایشان را در زمین اقامه میکنند نماز را وادا میکنند زکوة را وامر بمعروف ونهی از منکر میکنند واز برای خدا است عاقبت کارها در تفسیر قمی از حضرت باقرؑ روایت نموده

که انحضرت

که آنحضرت فرمود پس این ایه در خصوص آل محمدؐ نازل شده تا آخر ایه و حضرت مهدی صاحب
الزمان و اصحاب او را خداوند مالک میکند بر تمامی روی زمین از مشرق تا بمغرب و ظاهر
میکند خداوند دین خود را با آنحضرت و محو میکند خداوند بآن بدعتها را و باطلها را
چنانکه اهل باطل و شقاوت حق را محو کرده بودند تا آنکه دیده نشود ظلم و جور در
هیچ جا و امر بمعروف و نهی از منکر میکنند تمام شد پس ازین تفسیر معلوم شد که این ایه
در خصوص حضرت قائم آل محمدؐ نازل شده و مراد از اشخاص تمکین داده شده و اشخاص
امر بمعروف کننده و نهی از منکر نماینده آنحضرت و اصحاب آن بزرگوار است بدون شبهه.

ایه پنجاه و یکم در سوره حج قوله تعالی وَبِئْرٍ مُعَطَّلَةٍ وَقَصْرٍ مَشِيدٍ یعنی چاه مهجور شده
هست و قصر بلند است و در اکمال الدین و کتاب معانی الاخبار از حضرت صادقؑ روایت
کرده که فرمود بئر معطله امام صامت است و قصر مشید امام ناطق است و این تفسیر را
در کافی از حضرت امام موسی کاظمؑ نقل کرده و در تفسیر قمی فرموده که این ایه مثل است از
برای آل محمدؐ و بئر معطله آن چاه است که از آن آب نکشند و مراد از آن امامی است که
بتحقیق غائب باشد و از علم او اقتباس نشود و از نور هدایت او روشنی نبرند تا وقت ظهور
او و قصر مشید او مرتفع است و او مثل است از برای امیرالمؤمنینؑ و ائمه از اولاد او
و از فضائل ایشان که منتشر است بر عالم و دنیا را پر کرده و آن اول یعنی امام غائب قول
خداوند است لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ پس از تفسیرهای مزبور معلوم شد که مراد از بئر
معطله امام غائب است که صامت عبارت از او است پس بئر معطله امام غائب شد
که بعد ظاهر میشود که از این ایه مقصود او است

ایه پنجاه و دوم قوله تعالی در سوره حج
ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ لَيَنْصُرَنَّهُ اللَّهُ یعنی اینست و هر که عقاب
و عذاب نماید مثل آن عذابیکه بر او کرده بودند و بعد از آن باز ظلم شود بر او البته خداوند
نصرت فرماید او را و قمی در تفسیر این ایه فرموده که آن عذاب کننده پیغمبر است زمانیکه
بیرون کردند او را قریش از مکه و رفت بغار و طلب کردند او را تا بکشند او را پس خداوند
عقاب کرد بر دشمنان او در روز بدر بکشتن چند نفر از آنها پس زمانیکه رحلت فرمود
رسول خدا قریش خون کشتگان خود را طلب نمودند و حضرت امام حسینؑ را شهید کردند
و بر اولاد رسول خدا ظلم و ستم نمودند و این قول یزید ملعون است که گفت لَيْتَ
اشیاخی ببدر شهدوا الی آخره پس خداوند فرمود ذَلِكَ وَمَنْ عَاقَبَ یعنی حضرت
پیغمبر خدا بِمِثْلِ مَا عُوقِبَ بِهِ یعنی وقتیکه اراده نمودند که او را بکشند ثُمَّ بُغِيَ عَلَيْهِ
لَيَنْصُرَنَّهُ بِالْقَائِمِ مِنْ وُلْدِهِ یعنی البته نصرت و یاری میکند خداوند بحضرت رسول
بقیام حضرت قائم آل محمدؐ که از اولاد او است پس ازین تفسیر معلوم گردید که این ایه در

بشأن حضرت امام مهدی صاحب الزمان است و مراد از نصرت خدا تعالی نصرت و یاری با
آنحضرت است در زمان ظهور او آیهٔ پنجاه و سیم قوله تعالی در سورهٔ مؤمنون
حَتّی اِذا فَتَحنا عَلَیهِم باباً ذا عَذابٍ شَدیدٍ یعنی تا زمانیکه گشادیم بر آنها یك در صاحب
عذاب دردناك و در مجمع در تفسیر این آیه از حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود
که این عذاب شدید بر کافران و ظالمان در رجعت خواهد بود پس ازین حدیث معلوم
میشود که این آیه در خصوص رجعت است و مراد از رجعت رجوع ائمه است با حضرت
قائم آل محمد یا بعد از آنحضرت و عذاب شدید بر کفار و فجار در رجعت بدست قائم آل
محمد خواهد شد چنانکه از تفسیر آیات سابقه معلوم گردید و بعد از آن واضح میگردد
آیهٔ پنجاه و چهارم قوله تعالی در سورهٔ مؤمنون قُل رَبِّ اِمّا تُرِیَنّی ما یُوعَدُونَ الی قوله
وَاِنّا عَلی اَن نُرِیَكَ ما نَعِدُهُم لَقادِرُونَ یعنی بگوای خدای من هرگاه بنمائی بر من آنچه را که
وعده بآنها شده تا آنکه فرماید و بدرستیکه خداوند قادر است بر اینکه بنمایاند بر تو آنچه را
که وعده بآنها داده است و در مجمع در سبب نزول این آیه از حضرت پیغمبر روایت کرده که آن
حضرت در حجة الوداع در منی فرمود که بعد از من کافر نشوید و بعض از شما گردن بعض
دیگر را نزنید و قسم بخداوند اگر این کار را بکنید البته مرا می بینید در یك کتیبه و فوج
بزرگی که شما را گردن میزنند راوی گفت پس دست حضرت رسول خدا فشرده شد پس التفات
بطرف دیگر نمود و فرمود یا در دست علی شما را گردن میزنند پس در این وقت این آیه نازل شد
و در بصائر الدرجات از جابر بن عبدالله روایت کرده که حضرت پیغمبر در مکه خطبه خواند
و فرمود ای مردم من شما را میشناسم که بعد از من کافر میشوید و بعضی گردن بعض را میزنند
هرگاه این کار را بکنید من گردن شما را میزنم بعد التفات نمود و برگشت بطرف راست
پس مردم گفتند که جبرئیل دست او را فشار داد پس جبرئیل گفت یا آنکه علی گردن شما را میزند و
از ابان بن تغلب روایت کرده از حضرت صادق که فرمود جبرئیل برسول خدا نازل شد پس
عرض کرد یا محمد اگر خدا خواسته باشد تو آنها را گردن میزنی و یا آنکه علی گردن آنها را میزند
و وعده گاه شما وادی السلام است ابان گفت عرض کردم بحضرت صادق که وادی السلام
کجا است که خداوند وعده داده برسول خودش و بحضرت علی که ایشان در آنجا گردن کفار این
امت را میزنند حضرت فرمود ای ابان وادی السلام پشت کوفه است تمام شد پس معلوم
گردید که این آیهٔ شریفه در خصوص رجعت است و خبر از رجعت میدهد و مراد از ما نوعدون
و ما نعدهم رجعت و رجوع ائمه است و ازین جهت است که حضرت رسول در اخبار سابقه
فرمود گردن شما را میزنم و یا آنکه علی گردن شما را میزند و حضرت صادق فرمود که وعده گاه
ایشان در وادی السلام است که پشت کوفه باشد پس ازین احادیث معلوم شد که این آیه

در رجعت ائمه است و مراد از وادی السّلام وادی السّلام است که نجف باشد و از همین جهة
است که در تفسیر صافی فرموده که مراد رجعت است و بلکه از مفسرین عامّه نیز بیضاوی
قائل شده است که این آیه در بیان رجعت است و معلوم است که رجعت ائمه بعد از ظهور حضرت
قائم آل محمّد خواهد گردید یا بالعکس آیه پنجاه و پنجم در سورهٔ نور قوله تعالی وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ
آمَنُوا مِنْکُمْ وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَیَسْتَخْلِفَنَّهُمْ فِی الْأَرْضِ الی قوله یَعْبُدُونَنِی لَا یُشْرِکُونَ بِی
شَیْئًا یعنی خداوند وعده داد آنکسانی را که ایمان آوردند از شما و عمل صالح کرده اند آنها
که البته ایشان را در زمین خلیفه میکند همچنانکه خلیفه کرد آن اشخاصی را که قبل از ایشان
بودند و البته متمکّن میکند خداوند آنها را از اظهار دین که پسندیده است خداوند از برای
برای ایشان و بدل میکند خوف و ترس ایشان را بر امن و آسودگی تا آنکه عبادت کنند خدا را
و بر خدا شریك قرار ندهند در کافی از حضرت صادق روایت کرده که از آنحضرت سؤال نمودند
از این آیه پس حضرت فرمود که ایشان ائمه علیهم السّلام هستند و مراد خداوند ایشان است
و ایضًا در کافی از حضرت باقر روایت نموده که آنحضرت فرموده که بتحقیق فرموده است خداوند
در کتاب خودش بر ائمه بعد از حضرت رسول خدا وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
الآیة میفرماید بر ایشان من شما را خلیفه میکنم از برای علم خودم و دین و عبادت خودم
بعد از پیغمبر خود چنانکه خلیفه نمودم اوصیای حضرت آدم را بعد از او تا آنکه مبعوث گردانید
پیغمبری بعد از او را یَعْبُدُونَنِی وَلَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا میفرماید عبادت میکنند بر من بر
اینکه پیغمبری نیست بعد از محمّد بن عبد الله و دین غیر از دین او نیست پس هر کس غیر از این را
بگوید پس او از فاسقان است و بتحقیق علم را داد بر ائمه بعد از پیغمبر خودش و مائیم آن ولات
امر و ائمه الدین پس از ما سؤال کنید و در کتاب واحده ایضًا از حضرت باقر روایت کرده
در حدیث طولانی که بعض از آن در سورهٔ آل عمران ذکر شد که حضرت امیر المؤمنین فرمود
تا آنکه خداوند بر آل محمّد منجز نماید آنچه را که بر ایشان وعده داده است در فرمایش خودش
وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِینَ آمَنُوا الی قوله تعالی یَعْبُدُونَنِی وَلَا یُشْرِکُونَ بِی شَیْئًا یعنی عبادت میکنند
بر من در حال امنیّت و عافیت و نمیترسند از احدی در عبادت من و نباشد در نزد آنها
تقیّه و مراد از شرك در این آیه تقیّه است و در تفسیر قمی فرموده که این آیه در قائم آل محمّد
نازل شده است و در تفسیر مجمع فرموده آنچه از اهل بیت روایت شده در این آیه اینست که
آن در مهدی آل محمّد نازل گردیده و عیاشی در تفسیر این آیه از حضرت امام زین العابدین
روایت نموده که آنحضرت فرمود قسم بخداوند آنکسانیکه خوف ایشان تبدیل بامنیّت و
آسودگی میشود و تقیّه از آنها برداشته میشود شیعیان ما هستند و اینها برای ایشان
بدست مبارك یك مرد بزرگوار میشود از ما اهل بیت و آن مرد مهدی این امّت است و او

آنکس است که حضرت پیغمبر در حق او فرمود اگر نمانده باشد از عمر دنیا مگر یک روز البته خداوند عالم طولانی کند آن روز را تا آنکه سلطنت نماید و پادشاهی تمام روی زمین را بکند یک مرد بزرگوار از عترت من که نام او نام من است که زمین را پر میکند از عدل و دادخواهی همچنانکه پر شده بود از ظلم و تعدی و بعد عیاشی فرموده که مثل این از حضرت امام محمد باقر و از حضرت صادق نیز روایت گردیده و در اکمال الدین از حضرت صادق در قصه نوح و ذکر انتظار مؤمنین از قوم او فرج را تا آنکه خداوند نمایاند بر آنها خلیفه بحق خودش را و تمکین دین خود را تا آنکه فرمود و همچنین است حضرت قائم آل محمد پس بدرستیکه طول یابد غائب بودن او تا آنکه حق خالص شود و ایمان صاف گردد از کدر بمرتد شدن هر کسیکه طینت او خبیث است از شیعه آنکسانیکه خوف نفاق در ایشان هست در وقتیکه احساس کنند ظهور خلیفه خداوند عالم را و متمکن شدن او و دین او در روی زمین و از برای جماعت شیعه خالص است امر و دین منتشر در عهد و زمان ظهور حضرت مهدی آل محمد و این آیه در حق ایشان است که وعد الله الذین آمنوا باشد راوی عرض نمود بخدمت آنحضرت که یا ابن رسول الله ناصبیها گمان میکنند که این آیه در حق ابی بکر و عمر و عثمان و علی نازل شده است حضرت فرمود خداوند ناصبیها را هدایت و ارشاد نکند چنین نیست چه وقت شده دین خداوند که آن را اختیار نموده و رسولش آن را پسندیده که منتشر باشد امر آن در این امت و چه وقت شد که خوف از قلب این امت رفع شود و شک مرتفع گردد از سینه آنها در عهد یکی از ابی بکر و یا عمر و یا عثمان و یا علی علیه السلام با همه آنکه چقدر از مردم در زمان ایشان مرتد شدند و چقدر فتنه ها در ایام خلافت ایشان واقع شد و چقدر جنگها در زمان ایشان در بین کفار و مسلمانان واقع گردید و در احتجاج از حضرت امیرالمؤمنین روایت کرده در حدیث که عیوبات خلفا را در آن بیان کرده و علت مهلت دادن خداوند را بر آنها ذکر نموده تا آنکه فرموده همه این تحمل ائمه هدی این مصیبتها را بجهت اینست که تمام شود آن مهلت که خداوند بر ابلیس داده و حق شود قول بر کافران و نزدیک شود وعده حق خداوند همان وعده که خداوند آن را در کتاب خود بیان فرمود بقول خودش که وعد الله الذین آمنوا باشد و ظاهر شدن این وعده در آن زمان میشود که نماند از اسلام مگر اسم آن و نماند از قرآن مگر رسم آن و در این وقت خداوند قادر یاری میکند بر امام غائب شده بلشکرهائی که نمی بینند آنها را و ظاهر میکند دین پیغمبر خود را در دست او و غالب میکند او را بر جمیع ادیان باطله تمام شد پس از این احادیث بسیار واضح گردید که این آیه شریفه در خصوص حضرت قائم آل محمد و در بیان حال زمان ظهور آنحضرت نازل شده و در دلداری ائمه و ضعفای شیعه



خداوند این ایه را بحبیب خود فرستاد و در این ایه وعده نمود نصرت و یاری غیبی را
بر آل محمد و تائید دین خود را بقیام قائم آل محمد و باطل شدن ادیان باطله و مضمحل بودن
اشخاص فاسد العقیده و دفع شدن ظلم و فجرة بظهور آنجناب و از ملاحظه تمام این احادیث
معتبره کثیره علم قطعی حاصل میشود بر اینکه این ایه شریفه در بیان دولت حقه حضرت
قائم آل محمد و بیان حالات زمان ظهور آنحضرت است بلا شبهه پس حاصل ترجمه ایه
موافق هدایه بنا بر این اخبار که در تفسیر آن وارد شده این میشود که خداوند عالم وعده
داده است بر آنکسانیکه ایمان آوردند ایمان واقعی و عملهای صالح و نیکو کرده اند و
از اعمال صالحه ابداً فروگذاری نکرده اند و از عملهای نیکو هیچ ترک نکرده اند و آن
کسان هم که از آل محمد میباشند ایشان را البته در روی زمین خلیفه و جانشین خود
نماید چنانکه خلیفه و پادشاه کرده در روی زمین جمعی از کسان سابق را مثل سلیمان
و داود و ذوالقرنین و غیر ایشان و وعده داده است خداوند بر ایشان بعد از آنکه ایشان را
خلیفه نمود دین ایشان را که پسندیده است از برای ایشان متمکن نماید و غالب کند
بر جمیع ادیان و البته مبدل کند خوف آل محمد را بر امنیت و عافیت و آسودگی تا آنکه
شیعیان ایشان عبادت کنند بر خداوند بدون ترس و من غیر تقیه و بلا خوف از کفار
و فجار و اشرار ایه پنجاه و ششم قوله تعالی در سوره شعراء اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ مِنَ
السَّمَاءِ آيَةً فَظَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ یعنی هرگاه خواسته باشیم نازل میکنیم
از آسمان علامتی بر آنها پس ثابت میشود گردنهای آنها بر آن علامت خاضع و تواضع کننده
و در کافی در تفسیر این ایه از حضرت صادق روایت نموده که آنحضرت فرمود بدرستیکه
قائم آل محمد ظهور نمیکند تا آنکه منادی از آسمان ندا کند پس میشنود آن ندا را مخدرات
در پس پرده ها و میشنود آن را اهل مشرق و اهل مغرب و در قائم آل محمد نازل شده
این ایه که اِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ آيَةً باشد و در تفسیر قمی از آنحضرت روایت کرده در
معنای این ایه که فرمود ذلیل میگردد گردنهای بنی امیه از برای آن علامت که از آسمان است
و آن علامت صیحه ایست از آسمان باسم حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و در ارشاد
مفید از حضرت باقر در تفسیر این ایه روایت نموده که فرمود زود باشد که خداوند علامت را
از برای آنها ظاهر میکند عرض کردند آنها کدام اشخاص هستند فرمود بنی امیه و اتباع
آنها هستند عرض نمودند ایه کدام است فرمود رکود آفتاب است در بین زوال تا وقت عصر
و بیرون میشود سینه و روی در عین شمس و تعریف میکند حسب و نسب قائم آل محمد را
و اینها در زمان سفیانی میشود و در وقت وقوع این علامتها بدرک رفتن سفیانی و اتباع
او واقع میگردد و در اکمال الدین از حضرت رضا روایت کرده در حدیثی که در آن ومصنف

میکند قائم آل محمدؐ را تا آنکه فرمود و آن قائم ما اهل بیت آنکسی است که منادی ندا میکند
از آسمان بدعوت و دلالت براو و هدایت بسوی آنحضرت که ندا را میشنود اهل زمین و در
آن ندا منادی میگوید آگاه باشید ای مردم که بدرستیکه حجت خداوند بتحقیق ظاهر شد
در نزد بیت الله پس تابع شوید او را پس بدرستیکه حق با اوست و حق در او است و اینست
معنی فرمایش خداوند که میفرماید إِنْ نَشَأْ نُنَزِّلْ عَلَيْهِمْ آيَةً تمام شد پس از این احادیث
معلوم شد که این آیه در شان قائم آل محمدؐ نازل شده و مراد از آیه و علامت علامت ظهور
آن بزرگوار است و مراد از خاضعين و تواضع کردن گردنها در این آیه شریفه خضوع و ذلت
بنی امیه و اتباع ایشان بر حضرت قائم آل محمدؐ و بعد از این تفسیرها معنای آیه واضح است

آیه پنجاه و هفتم قوله تعالی در سوره نمل أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ یعنی
آیا کیست که اجابت نماید دعای شخص مضطر را زمانیکه آن مضطر دعا کند و بگشاید و دفع
نماید بدی را و بلا را و قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادقؑ روایت کرده که فرمود این آیه
نازل شده در شان قائم آل محمدؐ و قسم بخداوند او است مراد از این مضطر زمانیکه نماز
کند در مقام دو رکعت و دعا کند و از خداوند سوال نماید پس خداوند عالم دعای او را مستجاب
میکند و کار او را فراهم نماید و کشف سوء از آنحضرت کند و قرار میدهد او را در روی زمین
خلیفه و پادشاهی زمین را براو عطا فرماید و در روایت دیگر فرمود پس اول کسیکه
براو بیعت میکند جبرئیل میشود و بعد از او سیصد و سیزده نفر مرد بیعت میکند بر آن
حضرت تمام شد پس از این تفسیر معلوم و واضح شد که این آیه در شان حضرت قائم آل محمدؐ
نازل گردیده و مراد از مضطر در این آیه آنحضرت است بدون شبهه در این

آیه پنجاه و هشتم قوله تعالی در سوره نمل وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْأَرْضِ
تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ یعنی وقتیکه واقع میشود قول معهود معین وعده
شده بر آنها و مراد از این قول معهود وعده رجعت است در زمان ظهور قائم آل محمدؐ چنانکه
در تفسیر صافی نقل نموده بیرون میکنیم از برای آنها از زمین دابه را که با آنها تکلم میکند
آن دابه بدرستیکه مردم بوده اند بآیات ما و علامتهای وعده شده ما باور و یقین نمی نمایند
و بر آیات ما اعتقاد نکنند و مراد از دابة الارض در این آیه شریفه حضرت امیرالمؤمنین است
چنانکه قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادقؑ روایت نموده که فرمود یک روز حضرت پیغمبرؐ
رفت بمسجد و حضرت علی را دید که خوابیده است و یک قدری ریگ در زیر سرش جمع نموده پس
پیغمبرؐ او را بپایش حرکت داد و فرمود براو قم یا دابة الارض یعنی برخیز ای دابة الارض پس یک
نفر از اصحاب بآنحضرت عرض نمود یا رسول الله ما نیز با همدیگر این نحو خطاب نمائیم فرمود نه
بخدا قسم نیست این اسم مگر از برای او و خاصه او است دابة الارض همچنانیکه خداوند او را



٥٢٠ در قران ذکر فرموده بقول خودش وَاِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ الآیه وبعد ازان فرمود یا علی
وقتیکه اخر الزمان میشود خداوند عالم ترا بیرون میکند در خوشترین صورت و با تو
باشد میسم که بان داغ میکنی دشمنان خود را تا اخر حدیث پس ازین تفسیر واضح شد
که مراد از وقع القول رجعت است و مراد از اخر الزمان زمان ظهور حضرت قائم ال محمد
است وایضاً قمی در تفسیر این ایه از حضرت صادق روایت نموده که یك مرد بعمار عرض
کرد که یك ایه در کتاب خداوند مرا بحیرت انداخته وقلب مرا فاسد نموده پس عمار فرمود
کدام ایه است ان عرض کرد ایه اِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ اَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِنَ الْاَرْضِ این
دابه کیست ومراد ازان چیست پس عمار فرمود قسم بخداوند نمیخورم و نمی نشینم تا انکه دابة
الارض را بتو نشان ندهم پس عمار با ان شخص امد بخدمت حضرت امیر المؤمنین در حالتیکه
انحضرت خرما و مسکه میخورد پس حضرت امیر بعمار فرمود که بیا تو هم بخور و عمار نیز قبول
نمود و خورد پس انکس تعجب کرد از قسم یاد کردن عمار و خوردن او پس وقتیکه عمار برخاست
ان شخص عرض کرد بعمار که تو قسم یاد کرده بودی که نخوری تا انکه بمن نشان بدهی دابة
الارض را عمار فرمود من ترا نشان دادم دابة الارض را و با تو نیز خرما خوردم وانحضرت بود
دابة الارض اگر تو عقل داشته باشی و در تفسیر عیاشی مثل این قضیه را از ابوذر نقل
نموده و در کافی از حضرت باقر روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین فرمود بتحقیق خداوند
بمن عطا فرمود علم شش چیز را علم بلاها و علم مرگها و علم وصیتهای انبیاء و اولیاء و علم
فصل الخطاب و من صاحب رجعتها و صاحب دولة الدول هستم و منم صاحب عصا و
میسم و دابة الارض همچنانکه تکلم میکنم با مردم و در اکمال الدین از حضرت امیر المؤمنین
روایت کرده در حدیث که ذکر فرموده ان دجال را و کشته شدن او را و فرمود اگاه باشید
بعد از کشته شدن دجال طامة الکبری خواهد شد عرض کردند طامة الکبری چه چیز
است یا امیر المؤمنین فرمود بیرون شدن دابة الارض است از نزد صفا و مروه که با او
باشد عصای موسی و خاتم سلیمان میگذارد خاتم را بروی هر مؤمن پس نقش میشود در
روی او که او مؤمن است حقا و میگذارد ان را بروی هر کافری پس نوشته شود در او که
این کافر است حقا تا اخر حدیث پس ازین حدیث معلوم میگردد که بیرون شدن دابة
الارض در رجعت میشود وان هم بعد از کشته شدن دجال است که قبل از ظهور حضرت
قائم خروج خواهد کرد و در زمان انحضرت کشته خواهد شد و در مجمع در تفسیر این
ایه روایت کرده که از حضرت امیر سؤال کردند از دابة الارض حضرت فرمود منم دابة الارض
بخدا قسم و از برای او ذنب نیست و او ریش دارد و احادیث دیگر درین معنی موجود است
در کتب اخبار پس ازین احادیث معتبره معلوم میشود که این ایه شریفه در رجعت ائمه

نازل شده و آن هم بعد ظهور قائم آل محمد ع است پس این آیه چنانکه بمقتضای این تفسیرها دلالت بر رجعت ائمه ع میکند همچنین دلالت بظهور قائم آل محمد ص نیز میکند زیرا که ظهور آنحضرت قبل رجعت اجدادش خواهد شد البته آیه پنجاه و نهم قوله تعالی در سوره نمل وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ یعنی روزی که محشور میکنیم از هر امتی یك فوج را از کسانیکه تکذیب میکردند آیات ما را و بدروغ نسبت میدادند علامات ما را پس آن تکذیب کنندگان نگاهداشته و محبوس میشوند و مراد ازین آیه رجعت است بلا شبهه چنانکه قمی از حضرت صادق ع در تفسیر دابة الارض روایت کرده که حضرت فرمود دابة الارض در رجعت و بعد از ظهور قائم آل محمد ع بیرون میآید و دلیل بر رجعت قوله تعالی وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا و فرمود مراد از آیات حضرت امیرالمؤمنین و الائمه علیهم السلام است راوی عرض نمود یابن رسول الله عامه میگویند که مراد از آیه حشر در قیامت است حضرت فرمود پس آیا در قیامت خداوند محشور میکند از هر امت یك فوج را و باقی میگذارد باقی مردم را نه چنین نیست و این آیه در رجعت است و آیه قیامت پس او وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا است که میفرماید احدی را در قیامت ترك نمیکنیم و همه را محشور میکنیم پس ازین حدیث شریف واضح شد که آیه اول در رجعت است و محتاج ببیان نیست و ایضا قمی در تفسیر این آیه از آنحضرت روایت کرده که فرمود نیست احدی از مؤمنان که کشته شده است مگر آنکه او رجعت میکند تا آنکه او باجل خود بمیرد و رجعت نمیکند مگر آنکسیکه ایمان خالص داشته باشد و مگر آن شخصی که او کافر باشد و در مجمع در تفسیر آیه فرموده که بتحقیق احادیث بسیار از ائمه وارد گردیده که خداوند عالم در وقت ظهور قائم آل محمد ص قومی را زنده میکند از کسانیکه مرده اند از اولیاء آنحضرت و شیعیان او تا آنکه فائز شوند بثواب نصرت او و یاری کردن او و شاد شوند بظاهر شدن پادشاهی او و زنده میکند خدا تعالی قومی را از دشمنان او تا آنکه انتقام بکشد از ایشان و تا آنکه برسند ببعض آنچه که آنها مستحق هستند بآن از عذاب و کشته شدن در دست اولیاء خداوند در دست شیعه ایشان و برسند بر ذلة و خواری از آنچه مشاهده میکنند از عالی شدن کلمه خداوند و هیچ عاقل شك نمیکند در این که آنچه از اخبار رسیده مقدور است خداوند و محال نیست و زنده شدن در امم سابقه و قرون ماضیه اتفاق افتاده و زنده کرده خداوند جمعی را و قرآن بآن نطق کرده در چند موضع مثل قصه عزیر و قوم موسی و آن کسانیکه از طاعون گریخته بودند و غیر ایشان بنابر آنچه ما تفسیر نمودیم در جای خودش و در اخبار صحیحه بسیار از حضرت پیغمبر روایت کردند که فرموده در امت من واقع میشود



آنچه در بنی اسرائیل واقع شد بدون کم و زیاد تمام شد و در صافی در تفسیر این
آیه بعد از نقل اخبار بسیار فرموده بتحقیق تصنیف نموده حسن بن سلیمان حلی طاب
مثواه کتابی در فضائل اهل بیت و نقل کرده در آن اخبار کثیره در اثبات رجعت و تفصیل
آن و ذکر نموده در آن کتاب اینکه دابة الارض حضرت امیرالمؤمنین است باخبار
زیاد که معنای آنها موافق است و نقل نموده اکثر آنها را از کتاب سعد بن عبدالله
که مختصر البصائر است تمام شد پس از احادیث سابقه و کلمات مفسرین در
اینجا معلوم شد که این آیه در رجعت ائمه است و در مقام بیان ظهور قائم آل محمد
است نه در بیان قیامت است آیه شصتم قوله تعالی در سوره نمل سیریکم
آیاته فتعرفونها یعنی زود باشد که خداوند بنمایاند بشما آیات و علامات
خودش را پس شما نیز آنها را میشناسید و در تفسیر قمی در حدیث گذشته که از
حضرت صادق روایت نموده بود فرمود که مراد از آیات حضرت امیرالمؤمنین و ائمه است
و در تفسیر این آیه ایضاً از آنحضرت روایت کرده که فرمود مراد از آیات در این آیه ائمه
علیهم السلام است در وقتیکه رجعت نمایند بر دنیا و ایشان را میشناسد دشمنان
ایشان در رجعت در زمانیکه ببینند ایشان را در دنیا و حضرت امیر فرمود از برای
خداوند آیه بزرگتر از من نیست قسم بخداوند تمام شد پس از این دو حدیث معلوم
میشود که این آیه در رجعت ائمه است زیرا که مراد از آیات وقتیکه ائمه شد معلوم است
دیدن ائمه در اینجا در رجعت خواهد شد و دشمنان ایشان را در رجعت خواهند دید
و آن در وقت ظهور قائم آل محمد و بعد از آن میشود و بلکه ائمه در رجعت پادشاهان
خواهند شد چنانکه در بصائر روایت کرده که از حضرت صادق پرسید از تفسیر
وجعلکم انبیاء وجعلکم ملوکا یعنی گردانید شما را پیغمبران و گردانید شما را پادشاهان
فرمود پیغمبران حضرت رسول و ابراهیم و اسمعیل و ذریه او بیند و پادشاهان ائمه‌اند
راوی گفت چه پادشاهی بشما داده اند حضرت فرموده پادشاهی بهشت و پادشاهی
رجعت را خداوند بما ائمه داده است آیه شصت و یکم قوله تعالی در سوره قصص
وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ
وَنُمَكِّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنُرِيَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ
یعنی اراده میکنیم براینکه منت گذاریم بر آنکسانیکه ضعیف شده اند در روی زمین
و قرار بدهیم ایشان را امامان و قرار بدهیم ایشان را وارث در روی زمین و مالک آن
و تمکین بدهیم از برای ایشان در زمین و سلطنت روی زمین را با ایشان بدهیم
و بنمائیم بر فرعون و هامان و لشکرهای آنها از ائمه آنچه را که از آن حذر میکردند

واین آیهٔ شریفه باتّفاق مفسّرین امامیه در شأن اهل بیت و قائم آل محمّد نازل شده
است چنانکه صدوق درکتاب غیبت از حضرت امیر روایت کرده که آنحضرت فرمود
مراد از این آیه آل محمّد هستند که برانگیزد خداوند مهدی ایشان را بعد از ضعیف شدن
و بی مدد و بی یار شدن ایشان پس آن مهدی آل محمّد ایشان را شاد نماید و دشمنان ایشان را
میکشد ودرکافی روایت کرده که حضرت باقر نظر بحضرت صادق نمود که راه میرفت
پس فرمود این از آنکسان است که خداوند درحق ایشان فرموده است وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى
الَّذِينَ الآیه ودر معانی الاخبار از حضرت صادق روایت کرده که حضرت رسول خدا
نظر نمود بحضرت امیر و امام حسن و امام حسین پس گریه نمود و فرمود شما بعد از من مستضعف
میشوید پس عرض کردند بحضرت صادق که معنی فرمایش پیغمبر چه بود فرمود معنی آن
این بود که شما آنکسانی هستید که بعد از من ائمه و امامان میشوید وخداوند درشأن
شما فرموده وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ الآیه وبعد از آن حضرت صادق فرمود که این
آیه جاری است درما اهل بیت تا روز قیامت ودرمجالس ایضاً ازآنحضرت روایت کرده
که فرمود در این آیه که آن از برای ما است ودرما اهل بیت است ودراکمال الدین
وکتاب غیبت روایت نموده که وقتیکه حضرت قائم آل محمّد متولّد شد پس این آیه را خواند
واوّل تکلّمش باین آیه بود وقمی در تفسیر این آیه فرموده که آن تسلّی است که خدا داده است
برای اهل بیت رسالت که موجب تسلّی ایشان باشد زیراکه فرعون و هامان وقارون ستم
کردند بر بنی اسرائیل وایشان و اولاد ایشان را میکشتند ونظیر ایشان در این امّت فلان
وفلان وفلان واتباع آنها هستند که سعی میکردند درقتل وقمع اهل بیت رسول خدا وخداوند عالم
پس حقتعالی وعده داده برسول خود که همچنانکه ولادت حضرت موسی را مخفی کردم واو را از
فرعون واتباع او غائب کردم وبعد از آن او را ظاهر نمودم وبر فرعون واتباع او غالب کردم و
همه را بردست او هلاک کردم همچنین حضرت قائم آل محمّد واولاد او را پنهان میکنم واز فراعنه
زمان خود او مستور خواهم گردانید ودر رجعت ایشان را بر آنها غالب خواهم کرد که انتقام
خود را از فراعنه بکشند پس تأویل آیه چنین است که میخواهم منّت گذارم برآنکسانی راکه ایشان را
ضعیف گردانیدند در زمین که اهل بیت رسالت باشند وبگردانم ایشان را امامان و
بگردانم ایشان را وارثان زمین که پادشاهی روی زمین از برای ایشان مسلّم باشد و
تمکّن واقتدار دهم بر اهل بیت رسالت در زمین که باطل را براندازند وحق را ظاهر گردانند
وبنمائیم بوفرعون وهامان وقارون این امّت را واتباع آنها را که حق آل محمّد را غصب کردند
مِنْهُمْ یعنی از آل محمّد آنچه را که از آن حذر میکردند از کشته شدن ومعذّب بودن و همچنین
حضرت امام حسین واصحاب او را زنده کنیم وقاتلان ایشان را نیز زنده نمائیم تا انتقام

بکشند



بکشند او انها و انها را ببدترین عذاب بقتل رسانند وقمی فرموده که خطاب در این
بر ال محمد است بعلت انکه اگر خطاب با ایشان نباشد ودر خصوص حضرت موسی نازل باشد
خداوند میفرمود مِنهُ مَا کَانُوا یَحذَرُونَ نه انکه بفرماید مِنهُم پس نظر بانکه خداوند فرمود
مِنهُم معلوم شد که خطاب بر ال محمد است ودر تفسیر جوامع از حضرت امام زین العابدین
روایت کرده که فرمود قسم بان خدائی که پیغمبر را بحق بشیر و نذیر مبعوث کرده بدرستیکه
ما اهل بیت و شیعیان ما بمنزلهٔ موسی و شیعیان او هستیم و بدرستیکه دشمنان ما و
اتباع انها بمنزلهٔ فرعون و اتباع او هستند پس ازین احادیث معتبره بسیار معلوم گردید که این
ایهٔ شریفه در شان اهل بیت ودر خصوص رجعت ایشان و ظهور هلاکت ان بزرگواران نازل
شده و یا انکه نزولش در حضرت موسی و بنی اسرائیل است و تاویل ان در اهل بیت رسالت
ودر ظهور قائم ال محمد است واین جا شبهه نیست ایهٔ شصت ودوم قوله تعالی در سورهٔ
قصص اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیکَ القُرانَ لَرَادُّکَ اِلیٰ مَعَادٍ یعنی بدرستیکه انخداوند که
فرض و واجب کرده قران را بر تو البته ترا رد میکند بسوی معاد و محل عود معین قمی در
تفسیر این ایه از حضرت سجاد روایت کرده که انحضرت فرمود یعنی رجعت میکند بسوی شما
پیغمبر و امیر المومنین و ائمه علیهم السلام وایضا از حضرت باقر روایت کرده که در نزد
انحضرت ذکر شد جابر بن عبد الله پس حضرت فرمود خدا بر جابر رحمت کند بتحقیق رسید
جابر در علم بمرتبه که میدانید تاویل این ایه را یعنی مراد از ان رجعت است وعلامهٔ مجلسی
اعلی الله مقامه بعد از ذکر این ایه فرموده واحادیث بسیار وارد شده است که مراد رجعت
حضرت رسول خدا است بسوی دنیا تمام شد پس ازین اخبار معلوم شد که این ایه در خصوص
رجعت ائمه نازل شده و رجعت ایشان هم با ظهور قائم ال محمد و بعضی بعد از او خواهد
بود ایهٔ شصت وسیم قوله تعالی در سورهٔ عنکبوت وَلَئِن جَاءَ نَصرٌ مِن رَبِّکَ لَیَقُولُنَّ
اِنَّا کُنَّا مَعَکُم یعنی اگر بیاید نصرت و یاری از خداوند تو البته میگویند ایشان بدرستیکه
ما با شما بودیم در دین ودر تفسیر قمی فرموده است که مراد از نصر در این ایهٔ شریفه قائم ال
محمد است و از اخبار کثیره و ادعیهٔ بسیار معلوم میشود که مراد از نصرت و ناصران بزرگوارات
چنانکه در دعا عهد که بسند معتبر نقل شده از حضرت صادق وارد است که وَاجعَلهُ اللّٰهُمَّ
مَفزَعًا لِلمَظلُومِ مِن عِبَادِکَ وَنَاصِرًا لِمَن لَا یَجِدُ لَهُ نَاصِرًا غَیرَکَ وَمُجَدِّدًا لِمَا عُطِّلَ مِن اَحکَامِ
کِتَابِکَ یعنی قرار بده خداوندا قائم ال محمد را پناه از برای مظلوم بندگان خود و ناصر
و نصرت و یاری کننده از برای انکسیکه نمییابد از برای خود نصرت کننده مگر ترا و قرار
بده او را تازه کننده انچه معطل و ضایع شده از حکمهای کتاب تو پس از این دعا معلوم
میشود که نصرت مظلومین و نصر مومنین با و خواهد بود ودر خطبهٔ غدیر حضرت

پیغمبر فرموده آگاه باشید بدرستیکه ختم کننده امامان از ما است که قائم مهدی باشد آگاه باشید بدرستیکه او است غالب شونده بر ادیان باطله آگاه باشید بدرستیکه او است انتقام کشنده از ظالمان آگاه باشید بدرستیکه او است فتح کننده قلعه ها و محکم و خراب کننده آنها آگاه باشید بدرستیکه او است کشنده اهل شرک از هر قبیله آگاه باشید بدرستیکه او است درک کننده هر خون ناحق ریخته که از اولیاء خداوند ریختند آگاه باشید بدرستیکه او است ناصر دین خداوند آگاه باشید او است غراف از دریا عمیق او است که نامیده کند صاحب هر فضل را بفضل خودش و صاحب هر جهل را بجهلش آگاه باشید بدرستیکه او است برگزیده خدا و اختیار شده خداوند آگاه باشید او است وارث هر علم و احاطه کننده بر آن علم آگاه باشید او است خبر دهنده از خداوند عالم آگاه باشید او است رشید سدید آگاه باشید بدرستیکه او است که واگذار شده بر او احکام دین خدا آگاه باشید بدرستیکه او است که بتحقیق بشارت دادند بآمدن او پیغمبران گذشته ها آگاه باشید او است حجت باقی و نیست حجت بعد از او و نیست حق مگر با او و نیست نور مگر در نزد او آگاه باشید نیست غالب بر او و نیست نصرت شده بر او آگاه باشید او است ولی الله در زمین و حکم خدا در میان خلق و امین خدا بر سر او و علانیه او و این نحو احادیث و اخبار بسیار است که دلالت میکند بر اینکه حضرت قائم آل محمد ناصر است و نصرت با و است و نصر بر مؤمنین با او خواهد شد پس معلوم میشود که مراد از نصر در این آیه آنحضرت است چنانکه علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه فرموده و مراد نصرت آن بزرگوار است در زمان ظهورش بر مؤمنین

آیهٔ شصت و چهارم قوله تعالی در سورهٔ روم ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ یعنی ظاهر شد فساد در بیابانها و در یاها بسبب آنچیزیکه کسب کرده آن را دستهای مردم و ظاهر شدن فساد در بر و بحر اشاره است بآن فسادها که قبل از ظهور آن بزرگوار و در نزدیک ظهور قائم آل محمد در روی زمین و در میان مردم ظاهر میشود و زمین از ظلم و جور پر میشود چنانکه در دعای عهد باین تصریح نموده بقوله وَاكْحُلْ نَاظِرِي بِنَظْرَةٍ مِنِّي إِلَيْهِ وَعَجِّلْ فَرَجَهُ وَسَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَأَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَاسْلُكْ بِي مَحَجَّتَهُ وَأَنْفِذْ أَمْرَهُ وَاشْدُدْ أَزْرَهُ وَاعْمُرِ اللَّهُمَّ بِهِ بِلَادَكَ وَأَحْيِ بِهِ عِبَادَكَ فَإِنَّكَ قُلْتَ وَقَوْلُكَ الْحَقُّ ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ فَأَظْهِرِ اللَّهُمَّ لَنَا وَلِيَّكَ وَابْنَ وَلِيِّكَ وَابْنَ بِنْتِ نَبِيِّكَ الْمُسَمَّى بِاسْمِ رَسُولِكَ تا آخر پس از این دعا واضح میگردد که مراد از ظهور فساد در بر و بحر واقع شدن فساد است در زمین قبل از ظهور آنحضرت و پر شدن زمین است از ظلم و جور پس مراد از این آیه بیان

بعلامات ظهور قائم آل محمد است بدون شبهه   آیهٔ شصت و پنجم قوله تعالی در
سورهٔ لقمان وَأَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظَاهِرَةً وَبَاطِنَةً یعنی خداوند عالم تمام نمود و فراخ
کرد بر شما نعمتهای ظاهری و باطنی خود را و از هیچ وجه بر شما نقصی نگذاشت و در
اکمال الدین و مناقب از حضرت امام موسی کاظم روایت کرده اند که در معنای این
آیه فرمود که مراد از نعمت ظاهره امام ظاهر است و از نعمت باطنه امام غائب است
تمام شد پس از این تفسیر معلوم میشود که مراد از باطنة در این آیه حضرت قائم آل محمد
است بلا اشکال   آیهٔ شصت و ششم قوله تعالی در سورهٔ الم سجده وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ
الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ یعنی البته میچشانیم بر انها از
عذاب نزدیکتر و یا پست تر از عذاب بزرگتر شاید که انها برگردند و قمی در تفسیر این آیه
فرموده که عذاب ادنی عذاب رجعت است با شمشیر و مراد از رجوع رجوع انها است در
رجعت تا انکه معذب باشند و در مجمع در تفسیر این آیه فرموده در اخبار بسیار از حضرت
باقر و صادق وارد شده که مراد از عذاب ادنی عذاب دابة الارض و فتنه دجال است
و این بالضروره در زمان ظهور حضرت قائم و یا قبل از او و مقارن ظهور او خواهد بود
و در بعض از اخبار وارد شده که مراد از عذاب ادنی عذاب قبر است و این منافات با احادیث
سابقه ندارد زیرا که ممکن است که مراد عذاب قبر و عذاب رجعت هر دو باشد و یا انکه
یکی تنزیل و یکی تأویل باشد و بلکه آخر آیه که لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ باشد دلیل است که این
آیه در رجعت است و عذاب قبر تأویل است و علامه مجلسی اعلی الله مقامه در تفسیر این
آیه فرموده که حضرت امام جعفر صادق فرمود که عذاب نزدیکتر عذاب رجعت است که
بشمشیر ایشان را عذاب خواهند کرد و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است و مراد از برگشتن
و زنده شدن در رجعت است تمام شد   آیهٔ شصت و هفتم قوله تعالی در سورهٔ
سجده وَيَقُولُونَ مَتَى هَذَا الْفَتْحُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ یعنی و میگویند آن کفار که چه
وقت است این فتح اگر شما راست میگوئید قُلْ يَوْمَ الْفَتْحِ لَا يَنْفَعُ الَّذِينَ كَفَرُوا إِيمَانُهُمْ وَلَا هُمْ
يُنْظَرُونَ یعنی بگو روزیکه میاید فتح نفع نمیدهد برای آنکسانیکه کافر شدند ایمان انها
و نه انها مهلت داده میشوند و این دو آیه شریفه در بیان رجعت و ظهور قائم آل محمد است
چنانکه در تفسیر قمی فرموده که این آیه مثل است که خداوند این مثل را در بیان رجعت
زده است و در ظهور قائم آل محمد بیان کرده پس وقتیکه خبر داده بر انها حضرت پیغمبر خبر رجعت را
انها را گفتند این فتح چه وقت خواهد شد اگر شما راست میگوئید آن را و این آیه عطف و
متصل است بقول خداوند که فرموده وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ
پس از این بیان معلوم شد که این آیه در بیان رجعت و ظهور قائم آل محمد است و بعد از تامل

واضح میکردد آیه شصت وهشتم قوله تعالی در سورهٔ سبا وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي
بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً وَقَدَّرْنَا فِيهَا السَّيْرَ سِيرُوا فِيهَا لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ یعنی
قرار دادیم در بین ایشان و بین قری و دهات همچنانکه مبارک کردیم در آن دهات ظاهره
ومقدر نمودیم در آن دهات سیر کردن را سیر کنید در آن دهات شبها وروزها در
حال امن و اول این آیه در خصوص اهل بیت است و آخرش در شأن قائم آل محمد است
همچنانکه در احتجاج از حضرت باقر روایت نموده در حدیث حسن بصری در این آیه که
فرمود بلکه در ما خداوند ضرب مثل کرده در قرآن پس ما اهل بیت هستیم الْقُرَى الَّتِي
بَارَكَ اللهُ فِيهَا واین فرمایش خداوند در حق کسی است که اقرار کند بفضیلت ما اهل بیت
زیرا که ایشان را خداوند امر کرده بر اینکه بیایند بنزد ما پس خداوند فرموده وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمْ
وَبَيْنَ الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا یعنی قرار دادیم در بین ایشان که ائمه باشند و بین شیعیان ایشان
الْقُرَى الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا قُرًى ظَاهِرَةً قریه‌ها بمعنی ظاهره و قریه ظاهره قاصدها و نقل کنندهٔ
احادیث ما ائمه است بسوی شیعیان خود مان و فقها شیعیان و قوله سبحانه وَقَدَّرْنَا
فِيهَا السَّيْرَ پس سیر مثل است از برای علم و دانائی که سیر شده باشد بآن علم شبها و روزها
در آن قریه‌ها و این مثل است از برای آنچه سیر میکند از علم در شبها و روزها از ما ائمه
بسوی ایشان از حلال و حرام و فریضه‌ها و احکام در امنیت اند در آنچه از ما بسوی ایشان
رسیده آن وقتیکه آن را از معدن علم اخذ نمایند که از طرف خداوند مأمور شدند که
اخذ کنند آن علمها را از آن معدن و زمانیکه این نحو رفتار نمودند در امن هستند از
شک و ضلالت و از تبدیل حرام بحلال وایضاً در احتجاج از حضرت سجاد روایت کرده
که فرمود بدرستیکه خداوند قصد نموده از قری مردان چند را عرض نمودند پس ایشان
کدام مردم میباشند فرمود مائیم و فرمود آیا نشنیده فرمایش خداوند را سِيرُوا فِيهَا
لَيَالِيَ وَأَيَّامًا آمِنِينَ امنین هستند از زیغ و در اکمال الدین از حضرت قائم آل محمد
روایت نموده در تفسیر این آیه که فرمود ما اهل بیت بخدا قسم آن قری هستیم که خداوند
مبارک نموده در آن قری و شما شیعیان قریه‌های ظاهری هستند و در علل الشرایع از حضرت
صادق روایت نموده که آنحضرت بابوحنیفه فرمود آیا توئی فقیه و عالم اهل عراق عرض کرد
بلی فرمود بچه فتوی میدهی بر آنها عرض نمود بکتاب خدا و سنت رسول او فرمود ای ابوحنیفه
آیا میدانی کتاب خداوند را حق دانستن و میشناسی ناسخ آن را از منسوخ آن عرض کرد بلی پس
فرمود ای ابوحنیفه بتحقیق ادعا کردی یک علم بزرگ را وای بر تو خداوند قرار نداده این علم را
مگر در نزد اهل آن قرآن که قرآن را خداوند بر ایشان نازل فرموده وای بر تو نیست آن علم مگر
در نزد آنکس که الآن حاضر است از ذریهٔ حضرت پیغمبر و نمیدانم ترا که بشناسی از کتاب خداوند



یک حرف را و تأویل حرف را بدانی پس اگر تو هستی چنانکه میگوئی و حال آنکه نیستی انچنانکه
میگوئی پس خبر بده بمن از فرمایش خداوند که سیروا فیها لیالی و ایاما آمنین باشد این
کجای از زمین است ابو حنیفه عرض نمود گمان میکنم که ما بین مکه و مدینه باشد پس
حضرت توجه فرمود باصحاب خود و فرمود آیا شما میدانید که براستیکه در بین مکه و مدینه
قطاع طریق و راهزن است و میدانید که در آنجا چه قدر مال مردم و جان خلق تلف میشود
عرض کردند بلی میدانیم پس ابو حنیفه ساکت ماند و چیزی پیدا نکرد که بگوید پس حضرت
فرمود که این آیه شریفه در حق قائم ما اهل بیت است و این امن و اسودگی با او خواهد شد
تمام شد پس ازین احادیث معلوم کردید که اول آیه در حق ائمه و اخر آیه در شان قائم آل محمد
است و در بین اخبار منافات ندارد و یا آنکه هر کدام از اخبار محمول است بمرتبه از مراتب
تأویل چنانکه بیان شد آیه شصت و نهم قوله تعالی در سوره سبا وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ
وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ وَأَنَّىٰ لَهُمُ التَّنَاوُشُ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ یعنی اگر بینی
آنها را در آن زمانیکه فزع و جزع میکنند پس فوت نیست و فوت نمیشوند هر چند یکه بگریزند
و دریافت میشود از محل نزدیک و بعد از اخذ شدن میگویند که ما ایمان آوردیم براو و این
کلام دور است و کجا است که آنها ایمان را اخذ و تناول کنند و بدست بیاورند از مکان
دور و اخبار در تفسیر این آیه وارد شده که مراد ازین اشخاص سفیانی و اتباع او هستند
چنانکه نعمانی از حضرت باقر (ع) روایت کرده که فرمود گویا من مشاهده میکنم بسوی حضرت قائم
آل محمد که استناد نموده پشت مبارک خود را بر کعبه و حجر الاسود تا آنکه فرمود پس زمانی
که انحضرت تشریف میاورند بر بیداء بیرون میشود بسوی انحضرت لشکر سفیانی پس امر
میکند خداوند بزمین که ایشان را فرو برد پس آنها بزمین فرو میروند و اینست معنی فرمایش
خداوند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا فَلَا فَوْتَ وَأُخِذُوا مِنْ مَكَانٍ قَرِيبٍ وَقَالُوا آمَنَّا بِهِ یعنی ایمان
بقائم آل محمد (ع) آوردیم و فائده ایمان بآنها نرسد زیرا که وقت آن گذشته باشد و آن ایمان
آنها بعد از نزول عذاب گردد مثل ایمان فرعون و در مجمع در تفسیر این آیه از حضرت امام
سجاد (ع) روایت کرده که فرمود مراد ازین آیه لشکر سفیانی است که آنها را از زمین میگیرد فرو میبرد
و ایضا از حضرت پیغمبر (ص) روایت کرده که فرمود فتنه میشود در بین اهل مشرق و اهل مغرب
پس آنها در آنحال که هستند خارج میشود بر آنها سفیانی از وادی یابس تا آنکه وارد دمشق
شود پس دو دسته لشکر جمع میکند و یک جمعی بطرف مشرق روانه میکند تا آنکه آنها
نازل میشوند بر بابل از شهر ملعون بغداد پس میکشند در آن زیاد تر از سه هزار را و رسوا
میکنند زیاد تر از صد نفر زن را و میکشند در آن سیصد نفر کبش از بنی عباس را و بعد از
آن روانه کوفه میگردند پس اطراف آن را خراب میکنند پس متوجه شام میشوند پس بیرون

میشود یک علی هدایت از کوفه و بران لشکر ملحق میشود و لشکر سفیانی را میکشند و از انها
یکی خلاص میشود و انچه انها بدست اورده بودند میگیرند و دسته دیگر از لشکر سفیانی وارد
مدینه میشوند و تا سه روز در انجا قتل و غارت میکنند و بعد از ان متوجه مکه میشوند
و زمانیکه بزمین بیداء میرسند خداوند جبرئیل را میفرستد و انها را بزمین خسف میکند
و دو نفر از انها خلاص شود پس اینست معنای فرمایش خداوند وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ فَزِعُوا الآیه
و در مجمع بعد از نقل این فرموده که اصحاب امامیه ما مثل این حدیث را در احادیث ظهور
قائم ال محمد روایت کرده اند از حضرت صادق و از حضرت باقر تمام شد پس از این تفسیر معلوم
شد که این ایه در مقام بیان علامات و مقدمات ظهور حضرت قائم ال محمد است و مراد
از اشخاص فزع کننده لشکر سفیانی است و مراد از ضمیر امنا به حضرت قائم ال محمد است و در
واقع این ایه اختصاص بانحضرت دارد بدون شبهه ایه هفتادم قوله تعالی در سوره
ص قَالَ فَإِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ إِلَىٰ يَوْمِ الْوَقْتِ الْمَعْلُومِ یعنی خدا یتعالی فرمود بابلیس ملعون
که تو از مهلت شدگانی تا روز وقت معلوم معین و این ایه در رجعت ائمه است و مراد از وقت
معلوم وقت رجعت ائمه و ظهور قائم ال محمد است چنانکه بیان این در سوره حجر گذشت
و در اینجا اکتفاء میکنیم بذکر یک حدیث دیگر از اخباریکه در بیان معنای این ایه وارد شده است
و ان حدیث است که در کتاب بصائر الدرجات از حضرت صادق روایت کرده است که
شیطان لعنه الله از خداوند سؤال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت که مردم زنده
میشوند حقتعالی ابا کرد و فرمود تو از مهلت شدگانی تا یوم وقت معلوم چون ان روز شود
ظاهر شود شیطان با جمیع اتباعش از روزیکه خداوند ادم را خلق کرده است تا ان روز و حضرت
امیر المؤمنین برگردد و این اخر برگشتنهای انحضرت است راوی گفت مگر رجعتهای بسیار
خواهد کرد فرمود بلی و هر امامی که در قرنی بوده باشد نیکوکاران و بدکاران زمان او بر
میگردند تا حقتعالی مؤمنان را بر کافران غالب گرداند و مؤمنان از انها انتقام بکشند
چون ان روز شود حضرت امیر المؤمنین برگردد با اصحابش و شیطان میاید با اتباعش
و ملاقات ایشان در کنار فرات واقع شود نزدیک بکوفه پس قتالی واقع شود که هرگز مثل آن
واقع نشده باشد گویا می بینم اصحاب حضرت امیر المؤمنین را که صد قدم از پس پشت برگردند
و پای بعضی در میان اب فرات داخل شود پس ابری بزیاید از اسمان که پر شده باشد از
ملائکه و حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله حربه از نور بدست داشته باشد و در پیش
ان ابر اید چون نظر شیطان بر انحضرت افتد از عقب برگردد و اتباعش باو گویند که اکنون
که ظفر یافتی بکجا میروی او گوید من می بینم انچه شما نمی بینید من میترسم از پروردگار
عالمیان پس حضرت رسول خدا باو برسد و ان حربه را در میان دو کتفش بزند که او و اتباعش



همه هلاک میشوند پس بعد از ان همه مردم خدا را بیگانگی بپرستند و هیچ چیز را با خدا
شریک نگردانند و حضرت امیر چهل و چهار هزار سال پادشاهی کند تا انکه یک مرد از
شیعیان انحضرت هزار فرزند از صلب او متولد شود همه پسر هر سال یک فرزند پس در
ان وقت دو باغ سبز که خدا تعالی در سوره الرحمن فرموده در دو طرف مسجد کوفه بهم رسد
تمام شد پس ازین حدیث شریف معلوم شد که مراد از وقت معلوم در ایه رجعت ائمه
است و حضرت قائم ال محمد در رجعت با ائمه و با اجداد خودش خواهد بود و شاهد براین
خطبه حضرت سید الشهداء است در روز عاشوراء خوانده چنانکه قطب راوندی از جابر
انصاری از حضرت باقر روایت کرده که انحضرت با اصحاب خودش فرمود بعد از بیان بعض
از فرمایشات بشارت باد شما را و شاد باشید شما که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم
در ان عالم انقدر که خداوند خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین
بیرون میاید من خواهم شد و بیرون امدن من موافق میافتد با بیرون امدن
حضرت امیر المومنین و قیام قائم ال محمد و ظهور انحضرت تا اخر حدیث و این حدیث
مفصل است و انشاء الله در جای مناسب میاید پس ازین حدیث معلوم شد که حضرت
قائم ال محمد با حضرت امیر و حضرت سید الشهداء خواهد بود پس این تفسیر که در این
ایه وارد شده منافات با ان تفسیر ندارد که در سوره حجر بیان شد

ایه هفتاد و یکم قوله تعالی در سوره ص وَلَتَعْلَمُنَّ نَبَأَهُ بَعْدَ حِينٍ یعنی البته میدانید
خبر وعد و وعید را که بشما داده شده بعد از زمانی و در کافی از حضرت امیر المومنین در
تفسیر این ایه روایت کرده است که انحضرت فرمود که مراد از بَعْدَ حِينٍ نزد ظهور قائم
ال محمد است پس از حدیث مزبور معلوم میشود که این ایه در مقام بیان ظهور حضرت
قائم است پس معنی ایه بنا براین تفسیر چنین میشود که البته میدانید خبر قران را از وعده
بر مومنان و از وعید بر کافران و منافقان در وقت ظهور حضرت قائم ال محمد و در زمان
سلطنت او ایه هفتاد و دوم قوله تعالی در سوره زمر وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا
یعنی روشن شد زمین بنور امیث تربیت کننده ان زمین و این ایه اشاره است بظهور
حضرت قائم ال محمد چنانکه در ارشاد مفید از حضرت صادق روایت کرده که فرمود
وقتیکه ظاهر شود قائم اهل بیت روشن گردد زمین بنور تربیت کننده ان و مردم غنی میشوند
از روشنی افتاب و ظلمت میرود و در تفسیر قمی از ان حضرت روایت کرده که فرمود در این ایه
رَبِّ الْأَرْضِ امام زمین است عرض کردند پس وقتیکه ظاهر میشود چه واقع میشود حضرت
فرمود مردم غنی میشوند از ضوء افتاب و از نور ماه و اکتفاء میکنند مردم بنور امام پس ازین
دو حدیث معلوم میشود که این ایه در شان قائم ال محمد است و مراد از روشن شدن زمین

ظهور آنحضرت است و روشن بودن عالم است بنور عدل و داد خواهی آنحضرت تا آنکه عدالت نمائی آن بزرگوار از تربیت آفتاب و ماه بر زمین زیاده تر فایده میدهد و برکت و رحمت خداوند بسبب ظهور آنحضرت آنقدر میشود که اگر آفتاب و ماه و تربیت آنها نباشد مردم غنی میشوند و محتاج بچیزی دیگر نمیشوند اصلا آیه هفتاد و سیم قوله تعالی در سوره مؤمن قالوا ربنا امتنا اثنتین واحییتنا اثنتین یعنی گفتند ای خدای ما مارا دو مرتبه میراندی و دو مرتبه زنده کردی و قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که حضرت فرمود این در رجعت است یعنی گناهکاران و منافقان این کلام را در رجعت میگویند در وقتیکه در دست اولیاء خداوند در عذاب گرفتار میشوند و سلطنت روی زمین باولیاء الله برمیگردد و این از ضروریات مذهب است و احادیث متواتره براین دلالت میکند از انجمله روایتی است که قطب راوندی و دیگران از حضرت باقر نقل کردند که حضرت امام حسین در صحرای کربلا قبل از شهادت فرمود که جدم رسول خدا بمن فرمود که ای فرزند ترا بسوی عراق خواهند برد در زمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در انجا ملاقات یکدیگر کرده اند یا خواهند کرد و در انجا و با تو جماعتی از اصحاب تو شهید خواهند شد که درد و الم بریدن آهن بایشان نخواهد رسید چنانکه آتش را حقتعالی بر حضرت ابراهیم برد و سلام گردانید همچنین آتش جنگ بر تو و اصحاب تو برد و سلام خواهد شد پس بشارت باد شما را و شاد باشید که ما بنزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در ان عالم آنقدر که خداوند خواهد پس اول کسیکه زمین شکافته میشود و از زمین بیرون میاید من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق میافتد با بیرون آمدن امیرالمؤمنین و قیام قائم ما پس نازل میشوند بر من گروهی از آسمان از جانب حقتعالی که هرگز بر زمین فرود نیامده باشند با جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشگرهائی از ملائکه و فرود میآید محمد و علی و برادرم و من و جمیع آنها که خدا بر ایشان منت گذاشته از انبیاء و اوصیاء سوار شده بر اسبان خدائی ابلق از نور که هیچ مخلوقی قبل از ان بر آنها سوار نشده است پس حضرت رسول علم خود را بدست میگیرد و حرکت میدهد و شمشیر خود را بدست قائم ما میدهد پس بعد از ان آنچه خدا خواهد میمانیم پس حقتعالی بیرون میکند از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر پس آنگاه حضرت امیر شمشیر حضرت رسول را بمن دهد و مرا بجانب مشرق و مغرب بفرستد پس هرکه دشمن خدا باشد خونش را بریزم و هر بتی را که بیابم بسوزانم تا آنکه بزمین هند بروم و جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده میشوند و بیایند بسوی حضرت امیر و گویند راست فرمودند خدا و رسول در وعده ها که دادند پس هفتاد نفر با ایشان بفرستد بسوی بصره که هرکه در مقام مقاتله در آید اورا بکشند و لشگری بسوی

دوم بفرستد که انهارا فتح کنند پس هر حیوان حرام گوشت که باشد بکشم تا انکه بغیر از
طیّب و نیکو در روی زمین نباشد و جزیه را بر طرف کنم و یهود و نصاری و سائر ملل را
مخیّر کنم میان اسلام و شمشیر پس هر که مسلمان شود بر او منّت گذارم و هر که اسلام را نخواهد
خونش را بریزم و هیچ مرد از شیعیان ما نماند مگر انکه ملکی خداوند بسوی او بفرستد که
خاك را از روی او پاك کند و زنان و منزل او را در بهشت باو بنمایند و هر کور و زمین گیر
و مبتلائی که باشد خدا ببرکت ما اهل بیت آن بلا را از او دفع نماید و حقتعالی برکت را
از اسمان بزمین نازل میکند بمرتبه که شاخهای درختان میوه دار از بسیاری میوه بشکند
و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان بعمل میاید و اینست معنی قوله
تعالی وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰى اٰمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَیْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْاَرْضِ
وَلٰكِنْ كَذَّبُوا فَاَخَذْنَاهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری
کنند هر اینه بگشائیم بر ایشان برکتها از اسمان و زمین و لکن تکذیب کردند پیغمبران
ما را پس گرفتیم ایشان را بانچه کسب کردند پس حضرت فرمود و ببخشد خداوند بشیعیان
ما کرامتی که مخفی نماند بر ایشان هیچ چیز در زمین و انچه در زمین است حتّی انکه کسیکه
خواهد احوال اهل خانه خود را بداند او را خداوند الهام کند بانچه ایشان میکنند تمام
شد پس از این حدیث چند چیز معلوم شد اوّل سلطنت ائمّه در رجعت دوّم ذلّت و خواری
دشمنان ائمّه و فریاد و فغان انها در رجعت سیّم بودن رجعت ائمّه با ظهور قائم آل محمّد
چهارم بودن این ایه وَلَوْ اَنَّ اَهْلَ الْقُرٰى در خصوص رجعت ائمّه و این حدیث را از این
جهت ذکر کردیم که تفسیر این ایه بود و معنای آن و این ایه از ترتیب ما در سوره اعراف
فوت شده بود زیرا که در تفسیر صافی نبود پس وقتیکه این ایه نیز در رجعت نازل شد پس
عدد ایات یکی زیاد شد و این ایه هفتاد و چهارم میشود ایه هفتاد و پنجم قوله تعالی
در سوره مؤمن اِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ اٰمَنُوا فِي الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْاَشْهَادُ
یعنی البتّه ما نصرت میکنیم پیغمبران خود مان را و یاری میکنیم آن کسانی را که ایمان
اورده اند و نصرت و یاری ما با ایشان هم در دنیا میشود و هم در اخرت و این ایه در رجعت
است چنانکه در تفسیر قمّی از حضرت صادق روایت کرده است که انحضرت فرمود والله
این در رجعت است ایا ندانسته که بسیار از پیغمبران یاری کرده نشدند در دنیا و کشته
شدند و ائمّه بعد از ایشان کشته شدند و نصرت کرده نشدند و این نصرت و یاری خدا
بر ایشان در رجعت خواهد شد پس از این حدیث معلوم شد که این ایه در رجعت پیغمبران
و ائمّه و اوصیای ایشان است و در کتاب انوار نعمانیه روایت کرده از صادق که راوی
گوید از انحضرت سؤال نمودم از رجعت که ایا آن حق است فرمود بلی پرسیدند که اول کسی

که رجعت خواهد کرد کی خواهد بود فرمود که حضرت امام حسین خواهد بود که بعد از
حضرت قائم آل محمد بیرون خواهد شد با اصحابش که با او شهید شدند و هفتاد
پیغمبر با او خواهد بود چنانکه با حضرت موسی مبعوث شدند پس حضرت قائم انگشتر
خود را باو خواهد داد و از دنیا خواهد رفت و حضرت امام حسین او را غسل و کفن و
حنوط خواهد کرد و او را در قبر خود مدفون خواهد کرد وایضاً از کتاب فضل بن
شاذان روایت نموده از حضرت صادق که چون قائم آل محمد ظاهر شود و داخل کوفه
گردد حقتعالی از پشت کوفه هفتاد هزار صدیق را مبعوث خواهد گردانید و در میان
اصحاب او و یاران او خواهند شد تمام شد ازین اخبار تفسیر این آیه واضح شد

آیه هفتاد و ششم قوله تعالی در سوره حم سجده سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي
أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ یعنی زود باشد که بنمائیم بر کفار و اشرار آیات
خود مان را در آفاق و در نفسهای ایشان تا آنکه واضح شود برایشان براینکه وعده خداوند
حق است و در کافی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود در تفسیر این آیه مینمائیم
در آفاق ناقص شدن آفاق را بر ایشان پس می بینند قدرت خداوند را در نفسهای خودشان
و در آفاق عرض کردند معنی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ فرمود ظهور کردن قائم آل محمد
رواست حق از جانب خدا و می بیند او را خلق ولابد است از ظهور آنحضرت وایضاً روایت
کرده در کافی که فرمود مراد از آیات در انفس و آفاق خسف و مسخ و قذف است سؤال شد
از معنای حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ فرمود این را مگو این ظهور قائم آل محمد است و در
تفسیر صافی فرموده گویا که امام اراده فرموده که این واقع میشود در رجعت و در وقت
ظهور قائم آل محمد زیرا که می بینند در آن وقت از عجایب و غرایب در آفاق و در انفس
ایشان که بآن واضح میشود بر ایشان بودن امامت و ولایت و ظهور امام غائب حق پس

این علامات در انفس و آفاق از برای منکرین است آیه هفتاد و هفتم قوله تعالی
در سوره شوری وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ
الی قوله وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ یعنی هر کس اراده نماید حرث و منفعت دنیا را
عطا میکنیم بر او از آن دنیا و نیست از برای او در آخرت از هیچ نصیب و اگر نبود کلمه
فصل هر آینه حکم میشد در میان ایشان و در کافی از حضرت صادق روایت کرده که عرض
کردند بآنحضرت که مراد از قول خداوند اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ چیست
فرمود ولایت امیر المؤمنین عرض کردند مراد از مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ فرمود
معرفت امیر المؤمنین و معرفت الائمه عرض شد نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ یعنی زیاد میکنیم از برای
او در دنیا که استیفاء میکند نصیب خودش را از سلطنت ائمه و در زمان پادشاهی

ایشان عرض شد وَمَالَهُ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ فرمود یعنی نیست از برای او در دولت وسلطنت حقه با امام نصیب وحظی پس ازین تفسیر معلوم شد که این ایه شریفه در بیان دولت حقه است وبیان سلطنت ائمه است زیراکه از حدیث واضح شد که مراد از وَمَالَهُ فِي الْاٰخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ دولت حقه قائم ال محمد است زیراکه دولت وسلطنت حقه با امام وان هم در اخر ائمه پیدا نشده ونیست ان مگر دولت حضرت قائم ال محمد واما اخر ایه پس در کافی از حضرت باقر در قوله تعالی وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَصْلِ روایت کرده که انحضرت فرمود یعنی اگر نبود انچه گذشته بود در انها از کلمه از خداوند باید نمیگذاشت از انها حضرت قائم ال محمد احدی را پس ازین تفسیر واضح گردید که اخر ایه نیز در شان حضرت قائم ال محمد است ومراد از کلمه فصل زمان مهلت خداوند عالم است برکفار وبعد از تمام شدن ان ظاهر میشود ومراد از اخرت درین ایه دولت حضرت قائم ال محمد شد وازین جهت بود که حضرت صادق باین بیت مترنم بود لِكُلِّ أُنَاسٍ دَوْلَةٌ يَرْقُبُونَهَا وَدَوْلَتُنَا فِي آخِرِ الدَّهْرِ يَظْهَرُ

ایه هفتاد وهشتم قوله تعالی در سوره شوری وَيَمْحُ اللّٰهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ یعنی محو میکند خداوند باطل را وحق را محقق میگرداند بسبب کلمات خودش بدرستیکه خداوند عالم است بباطن انچه در سینه ها است ودر تفسیر قمی در چند موضع از حضرت صادق روایت کرده که مراد از کلمات ائمه است ودر تفسیر این ایه از حضرت باقر روایت کرده که فرمود یعنی خداوند باطل را محو ومضمحل میکند بکلمات خود ومراد از کلمات ائمه وحضرت قائم ال محمد است پس از این تفسیر واضح گردید که اضمحلال باطل واحقاق حق وظاهر شدن دین حق بدست ائمه وقائم ال محمد خواهد شد واز واضحات است که این بعد از ظهور انحضرت میشود

ایه هفتاد ونهم قوله تعالی در سوره شوری وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ فَأُولٰئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ یعنی واز برای انکس که انتصار وطلب نصرت کند بعد از انکه مظلوم شده پس از برای ایشان راه نیست وبلکه نصرت کرده میشود ودر تفسیر قمی از حضرت باقر روایت کرده که انحضرت فرمود وَلَمَنِ انْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ یعنی قائم ال محمد واصحاب انحضرت زمانیکه ظهور میکنند انحضرت واصحاب او وطلب نصرت ویاری میکند از جهت کشتن بنی امیه وتکذیب کنندهٔ ایشان واز جهت ناصبیها وبنی امیه واتباع انها است مراد از قوله تعالی إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ يَظْلِمُونَ النَّاسَ تا اخر ایه ودر اخر این ایه قرائت اهل بیت را در تحفة الاخیار نقل نمودم پس ازین تفسیر معلوم گردید که این ایه در شان حضرت قائم ال محمد است ومراد از ظلم شده وانتصار کنندهٔ انحضرت است بدون شبهه

آیهٔ هشتادم قوله تعالی در سورهٔ زخرف وَجَعَلَهَا كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ
یعنی قرار داد خداوند عالم عزّ ذکره کلمهٔ توحید را کلمهٔ باقیه در اولاد ابراهیم شاید که ایشان
رجوع کنند و در اکمال الدّین از حضرت سجّادؑ روایت کرده که فرمود این آیه در حق ما ائمه
نازل شده است و قرار داد خداوند توحید را کلمهٔ باقیه در عقب حضرت ابراهیم و قرار داد
امامت را در اولاد حضرت سید الشّهداء تا روز قیامت و این حدیث را در علل الشرایع از حضرت
باقرؑ و در معانی الاخبار و مناقب و مجمع البیان از حضرت صادقؑ روایت کرده است و ایضا
در مناقب از حضرت پیغمبر روایت نموده که از آنحضرت سؤال کردند از تفسیر این آیه پس فرمود امامت
در اولاد حضرت امام حسینؑ است و ظاهر شود از صلب او نه نفر امام از آنجمله است مهدی این
امت و قمی در تفسیر فرموده که مراد از لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ رجعت ائمه است پس ازین احادیث که در
تفسیر این آیه وارد شده معلوم گردید که این آیه در شأن ائمه و رجعت ایشان و ظهور قائم آل
محمدؐ است زیرا که اگر او ظهور نکند و عالم را در آخر الزمان پر از عدل و دادخواهی نکند امامت
تا قیامت در اولاد امام حسینؑ نمیشود زیرا که مراد از امامت و سلطنت و ریاست حقّه است
در اولاد آنحضرت و این واضح است آیهٔ هشتاد و یکم قوله تعالی در سورهٔ فتح وَلَوْ تَزَيَّلُوا
لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا یعنی اگر زایل شوند هر آینه عذاب میکنیم از آنها آن
کسانی را که کافر شدند از آنها عذاب دردناکی در تفسیر این آیه قمی از حضرت صادقؑ روایت
کرده که از آنحضرت سؤال کردند که آیا حضرت امیر المؤمنینؑ قوّت نداشت در بدن و قوی
نبود در دین خودش و در اطاعت خداوند پس حضرت فرمود بلی هم در بدنش قوّت و هم
در دینش قوی بود عرض نمودند بخدمت حضرت صادقؑ پس چه چیز او را مانع شد از دفع
کردن دشمنان خود و از بیعت نکردن او بر اهل بدعت فرمود سؤال نمودی پس بفهم جواب
مانع شد بحضرت امیر المؤمنینؑ ازین آیه از کتاب خداوند عالم پس عرض نمودند آن کدام آیه
است پس حضرت فرمود آیه وَلَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا تا آخر بدرستیکه بود از برای
خداوند ودیعه‌ها مؤمنان در صلبهای کافران و منافقان پس جایز نبود از برای امیر المؤمنینؑ
کشتن پدرها تا آنکه بیرون شود ودیعه‌های مؤمنان از صلب آنها پس وقتیکه آن ودیعه‌ها
بیرون شد حضرت امیرؑ دست برد بر تیغ و کشت اهل جمل و صفّین و نهروان را و همچنین است
قائم ما آل محمدؐ ظهور نمیکند تا آنکه بیرون شود ودیعه‌های خداوند از صلبهای
کافران و منافقان پس زمانیکه آن ودیعه‌ها بیرون گردید ظهور میکند و میکشد کفار
و اشرار را و در اکمال الدّین روایت کرده بچندین سند معتبر از آنحضرت که فرمود در تفسیر
این آیه اگر بیرون کند خدا آنچه را که در صلبهای مؤمنین است از کافران و آنچه را که
در صلبهای کافران است از مؤمنین لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا پس ازین

احادیث که در تفسیر این آیه وارد شده است معلوم میشود که تأویل آن در شأن حضرت قائم آل محمد است اگر تنزیل آن در حضرت امیر المؤمنین باشد و همچنین معلوم شد که علت ظهور نکردن قائم آل محمد بیرون نشدن مؤمنان است از صلبهای کافران و باقی بودن کافران است در صلبهای مؤمنان هرچند یکه علتهای دیگر هم دارد و مراد بیان تمام آنها نیست و اصل علت خواست خداوند عالم است آیهٔ هشتاد و دوم قوله تعالی در سورهٔ فتح هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ یعنی خداوند چنان واجب الوجود است که فرستاد پیغمبر خودش را با هدایت واضحه و با دین حق ثابت تا آنکه غالب کند او را بر تمامی ادیان و جمیع ادیان را بر دارد و این آیه وارد شده در شأن قائم آل محمد است و تأویل آن در خصوص آنحضرت است چنانکه در تفسیر قمی فرموده که مراد از آنکسیکه غالب میشود بر تمامی ادیان او همان امام است که خداوند ظاهر میکند او را و غالب گرداند آنحضرت را بر جمیع ادیان پس آن امام پر کند زمین را از عدالت و داد خواهی همچنانکه پر شده از تعدی و ستمکاری و بعد از این تفسیر فرموده است که این آیه از آن آیات است که تأویل آن بعد از تنزیل آن خواهد شد تمام شد کلام قمی علی الله مقامه پس واضح گردید که این آیهٔ شریفه در شأن قائم آل محمد است و حقیر تفصیل تفسیر این آیه را در سورهٔ توبه با بیان واضح نوشتم در مثل این آیه که در آن سوره است

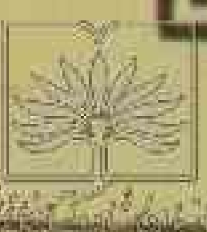
آیهٔ هشتاد و سیم قوله تعالی در سورهٔ ق وَاسْتَمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِن مَّكَانٍ قَرِيبٍ يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ گوش فرا دار روزیکه منادی ندا کند از مکانی نزدیک روزیکه میشنوند فریاد را براستی اینست روز خروج و بیرون شدن قمی در تفسیر این آیه از حضرت صادق روایت کرده که فرمود منادی ندا میکند باسم حضرت قائم آل محمد و اسم پدرش و مراد از صیحه صیحه ایست که خبر میدهد ظهور قائم آل محمد را و در کتاب نجم الثاقب از اکمال الدین از حضرت باقر روایت کرده که فرمود ندا میکند منادی از آسمان که فلان بن فلان او است امام و نام او را میبرد و نیز از آن کتاب نقل کرده از زراره از حضرت صادق که فرمود ندا میکند منادی باسم قائم آل محمد زراره گفت عرض کردم خاص است یا عام است فرمود عام است آن ندا را میشنود هر قومی بزبان خود شان و از غیبت نعمانی نقل نموده از حضرت امیر المؤمنین که فرمود منادی ندا میکند از آسمان که ای گروه مردمان بدرستیکه امیر شما فلان است و این آن مهدی است که پر میکند زمین را از عدل و داد خواهی چنانکه پر شده از ظلم و ستمکاری و از تفسیر عیاشی نقل نموده از حضرت باقر در حدیث طولانی که فرمود بجا بر انصاری بعد از ذکر بعضی از علامات پس اگر مشتبه شود این علامات بر

شما مشتبه نخواهد شد بر شما صدا از اسمان باسم او و اما او و از غیبت نعمانی نقل نموده
از انحضرت که فرمود در حدیثیکه پس ندا میکند منادی از اسمان باسم قائم ال محمد
پس میشنود ان را کسیکه در مشرق است وکسیکه در مغرب است و نمیماند خوابیده
مگر انکه بیدار میشود و نه ایستاده مگر انکه می نشیند و نه نشسته مگر انکه بر میخیزد
از خوف ان صدا و فرمود که ان صدا از جبرئیل است در ماه رمضان در شب جمعه
بیست وسیم ماه و در نجم الثاقب فرموده و براین مضمون اخبار بسیار است بلکه متجاوز
از حد تواتر و در جمله از انها ان را از محتومات شمرده‌اند و فرموده که در اطراف اندلس
شهر عجیب است که بنا ان قبل از اسکندر است و در عهد عبد الملک ان را یافتند و بر
دیوار آن ابیاتی بود از انجمله اینست حَتّى يَقُومَ بِأَمْرِ اللّٰهِ قَائِمُهُمْ مِنَ السَّمَاءِ إِذَا مَا بِاسْمِهِ
نُودِي وعبد الملک بعد از دیدن این از زهری پرسید از امر این ندا و منادی زهری
گفت خبر داد مرا حضرت امام سجاد که این در خصوص مهدی است از فرزندان فاطمه دختر
رسول خدا و از کتاب غیبت شیخ طوسی از سیف بن عمیره روایت است که او گفت در نزد
منصور بودم روزی پس از او شنیدم که میگوید ابتداءً از پیش خود که ای سیف بن عمیره
لابد است از منادی که ندا کند باسم مردی از فرزندان ابی طالب از اسمان گفتم
روایت کرده این را احدی از مردمان گفت قسم بانکه جانم در قبضه قدرت او است
که گوشم شنید از او که میگفت لابد است از منادی که ندا کند باسم مردی از اسمان
گفتم ای میر این حدیث است که نشنیدم هرگز مانند ان را گفت ای شیخ اگر چنین
شد ما اول کسی هستیم که اجابت میکنیم او را اگاه باش که او یکی از پسر عموهای ماست گفتم
کدام پسر عموهای شما گفت مردی از فرزندان فاطمه انگاه گفت ای شیخ اگر ان نبود که من
شنیده بودم از حضرت باقر که مرا بان خبر دادند قبول نمیکردم ان را هرچند یکه همه اهل دنیا
بگویند ولکن خبر دهنده حضرت باقر است تمام شد پس از این احادیث بسیار معلوم گردید
که این ایه در شان حضرت قائم ال محمد است و در مقام بیان ظهور انحضرت است

ایه هشتاد وچهارم قوله تعالی در سوره طور وَإِنَّ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا عَذَابًا دُونَ ذٰلِكَ وَلٰكِنَّ
أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ یعنی بدرستیکه از برای انکسانیکه ظلم کرده‌اند عذابی است که قبل از
عذاب قیامت و یا کمتر از عذاب قیامت ولکن بیشتر مردم نمیدانند ان را و قرائت اهل
بیت در این ایه چنان است ظَلَمُوا آلَ مُحَمَّدٍ حَقَّهُمْ چنانکه در تحفة الاخیار نقل نموده از
قمی در تفسیر این ایه نقل نموده که مراد از عذاب دُونَ ذٰلِكَ ان عذاب است که بر ظالمان
ال محمد میشود در رجعت با تیغ یعنی در رجعت ائمه با شمشیر قائم ال محمد بر ظالمان اهل
بیت عذابی خواهد شد که کمتر از عذاب قیامت باشد زیرا که عذاب قیامت انها با آتش دوزخ



خواهد گردید پس معلوم شد از این تفسیر که این ایه در بیان رجعت ائمه و بیان سلطنت
و تسلط قائم ال محمد است بر ظالمان اهل بیت و شرح این در احادیث بسیار موجود است که
بر ظالمان چه خواهد شد در رجعت   ایه هشتاد و پنجم قوله تعالی در سوره قمر اِقتَرَبَتِ
السّاعَةُ وَانشَقَّ القَمَرُ   یعنی نزدیک شد ساعت و منشق شد ماه و در تفسیر قمی از
اهل بیت رسالت روایت کرده که مراد از ساعت در این ایه ظهور حضرت قائم ال محمد است
و در بعضی از اخبار وارد شده که مراد قیامت است و منافات در بین احادیث ندارد زیرا
که قیامت تنزیل ایه است و ظهور قائم ال محمد تاویل ایه است و منافات در بین تنزیل و تاویل
نیست چنانکه بیان این گذشت در تفسیر ایات سابقه و یا انکه ظهور قائم ال محمد تنزیل
ایه است و قیامت تاویل ان و شاهد بر این از اخبار صحیحه معتبره حدیث مفضل است که
در کتب علماء امامیه مشهور و در ذیر عقاید ایشان مسطور و مذکور است و انحدیث را
علامه مجلسی از کتاب منتخب البصائر نقل نموده بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت از حضرت
صادق سوال کردم که ایا ان امامی که مردم انتظار ظهور او میکشند و امید وار فرج او
هستند یعنی مهدی صاحب الزمان وقت معلوم معینی برای ظهور او است فرمود که خداوند
تعالی ابا و منع نموده از اینکه از برای ظهور انحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان
بدانند پس حضرت فرمود که ایاتی که حقتعالی در امر قیام ساعت در قران مجید فرموده است
همگی در باب قیام انحضرت نازل شده است و هر کس برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار
دهد خود را با خدا در علم غیب شریک گردانیده است و دعوی اطلاع بر اسرار خدا کرده
است تا اخر الحدیث پس از این حدیث و از تفسیر قمی معلوم شد که مراد از ساعت در
این ایه وقت ظهور قائم ال محمد است بدون شبهه بلکه ازین حدیث واضح گردید که
تمام ایات که در قیام ساعت است همگی در خصوص ظهور انحضرت نازل شده است و ایاتی
که در قیام ساعت نازل شده بسیار است و حقیر بطریق اجمال انها را در اینجا نقل میکنم تا
بذکر انها این کتاب مزین گردد اول از انها قوله تعالی حَتّی اِذا جاءَتهُمُ السّاعَةُ در سوره
انعام دوم اَو اَتَتکُمُ السّاعَةُ انعام سیم یَسئَلُونَکَ عَنِ السّاعَةِ اعراف چهارم
اَو تَاتِیَهُمُ السّاعَةُ بَغتَةً یوسف پنجم لا تَاتِینَا السّاعَةُ سباء ششم حَتّی تَاتِیَهُمُ السّاعَةُ
بَغتَةً حج هفتم وَیَومَ تَقُومُ السّاعَةُ روم هشتم ما نَدری مَا السّاعَةُ جاثیه
و یَومَ تَقُومُ السّاعَةُ ایضا جاثیه دهم اِقتَرَبَتِ السّاعَةُ قمر یازدهم یَومَ تَقُومُ
السّاعَةُ ایضا روم دوازدهم بَلِ السّاعَةُ مَوعِدُهُم ایضا قمر ۱۳ وَیَومَ تَقُومُ السّاعَةُ
مومن چهاردهم وَما اَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً کهف ۱۵ اِمّا العَذابَ وَاِمّا السّاعَةَ
مریم ۱۶ وَما اَظُنُّ السّاعَةَ قائِمَةً فصلت ۱۷ هَل یَنظُرُونَ اِلّا السّاعَةَ زخرف



١٨ فهل ينظرون الا الساعة قتال ١٩ ان الساعة لاتية لاريب فيها مؤمن
٢٠ ان الساعة اتية طه ٢١ وان الساعة اتية لاريب فيها حج ٢٢ وان الساعة
لاتية حجر ٢٣ وان الساعة لاريب فيه كهف ٢٤ لعل الساعة تكون
قريبا احزاب ٢٥ لعل الساعة قريب شورى ٢٦ وما امر الساعة الا كلمح
البصر نحل ٢٧ ان الله عنده علم الساعة لقمان ٢٨ اليه يرد علم الساعة
فصلت ٢٩ وعنده علم الساعة زخرف ٣٠ بل كذبوا بالساعة فرقان
٣١ واعتدنا لمن كذب بالساعة ايضا فرقان ٣٢ يسئلونك عن الساعة نازعات
٣٣ يسئلك الناس عن الساعة احزاب ٣٤ ان الذين يمارون في الساعة
شورى ٣٥ وانه لعلم للساعة زخرف ٣٦ وهم من الساعة مشفقون
انبياء ٣٧ والساعة لاريب فيها جاثية ٣٨ والساعة ادهى وامر قمر

وانيها جمله آن آيات بود که در قیام ساعت نازل شده است وبنا بر حدیث مفضل همه این آیات در قیام قائم آل محمد نازل شده است ودر بیان ظهور انحضرت است ودر اکثر این آیات خداوند فرموده است که علم آن در نزد خدا یتعالی است چنانکه در حدیث مفضل هم این نحو فرموده است وتفسیر این همه آیات حدیث مفضل است وآن در بیان تعبیر اینها است آیه هشتاد وششم قوله تعالی در سوره واقعه لا يمسه الا المطهرون تنزيل من رب العالمين یعنی مس نکند ودست نمیزنند آن را مگر پاکان از ارجاس باطنی و پاکیزگان از انجاس ظاهری ونازل شده از جانب پروردگار عالمیان ودر اخبار وارد شده که مراد از این قرآن که او را مس نمیکند مگر پاکان قرآن امام عصر عجل الله فرجه است واین آیه در خصوص قرآن قائم آل محمد نازل شده است چنانکه در احتجاج روایت کرده از ابی ذر غفاری که چون رسول خدا وفات کرد جمع نمود حضرت امیر المؤمنین قرآن را وآورد آن را نزد مهاجرین وانصار وعرضه داشت آن قرآن را بر ایشان چون پیغمبر او را بآن وصیت کرده بود پس چون ابوبکر آن را باز کرد بیرون شد در صفحه اول آن که باز کرده بود فضایح قوم پس عمر برخاست وگفت یا علی برگردان آن را که ما را باو حاجتی نیست پس حضرت امیر آن را گرفت وبرگشت تا اینکه میگوید چون عمر خلیفه شد سؤال کرد از انحضرت که آن قرآن را باو بدهد که آن را در میان خود تحریف کنند پس گفت یا ابا الحسن اگر میآوردی آن قرآن را که آوردی آن را نزد ابی بکر که مجتمع شویم بر آن فرمود هیهات راهی بر آن نیست نیاوردم آن را نزد ابی بکر مگر آنکه حجت بر شما تمام شود ونگوئید روز قیامت که از این ما غافل بودیم ونگوئید نیاوردی آن را نزد ما بدرستیکه آن قرآن که نزد من است مس نمیکند آن را مگر مطهرون واوصیای از فرزندان من عمر گفت آیا وقت معلومی برای اظهار آنست فرمود بلی هرگاه ظهور کند



قائم آل محمد از فرزندان من ظاهر میکند آن را و وا میدارد مردم را بران پس جاری میشود
سنت بران قران ودر حدیث مفضل است که سید حسنی که در طرف دیلم وقزوین خروج
میکند میآید بخدمت قائم آل محمد و عرض میکند اگر تو مهدی آل محمدی پس کو آن قران
که جمع کرده آن را جد تو امیر المؤمنین بدون تغییر و تبدیل پس حضرت قائم آل محمد آن قران را
با سائر مواریث انبیاء ظاهر میکند ودر نجم الثاقب از کتاب غیبت نعمانی نقل نموده
از حضرت صادق که فرمود ظاهر میشود قائم آل محمد بامر جدید وقضای جدید وکتاب
جدید ونیز در آن کتاب از امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود گویا نظر میکنم بسوی شیعیان
خود در مسجد کوفه که خیمه ها برپا کرده اند وتعلیم میکنند بمردم قران را بنحویکه نازل
شده ونیز روایت از اصبغ بن نباته نموده از آنحضرت که فرمود گویا می بینم عجم را که خیمه های
ایشان در مسجد کوفه است تعلیم میکنند قران را بمردم چنانکه نازل شده عرض کردم یا
امیر المؤمنین آیا این قران بهمان نحو نازل نشده است فرمود نه محو شده از آن اسم هفتاد
نفر از قریش واسم پدرهای ایشان ووا نگذاشتند ابولهب را مگر برای نقص رسول خدا
چون عم آنحضرت بود وایضا روایت کرده از حضرت صادق که فرمود والله گویا نظر میکنم
بسوی حضرت قائم آل محمد در بین رکن ومقام که بیعت میگیرد از مردم بکتاب جدید
واز ارشاد مفید نقل کرده از حضرت باقر که فرمود هرگاه ظهور کند قائم آل محمد خیمه ها
میزنند برای آنانکه تعلیم میکنند بمردم قران آنحضرت را بران نحویکه نازل شده پس
مشکلترین کار خواهد بود برانانکه حفظ نموده اند آن را امروز زیرا که آن قران مخالفت
دارد با این قران در ترتیب واین حدیث در کتاب غیبت فضل بن شاذان نیز از حضرت
صادق روایت شده پس ازین احادیث بسیار معلوم شد که این آیه شریفه در خصوص
قران است که قائم آل محمد آن را میآورد چنانکه از تفسیری که از احتجاج نقل شد واضح گردید
واگر مراد از این آیه این قران باشد خلاف واقع میشود زیرا که این قران را یهود ونصاری
مس میکنند وبلکه کافر حربی ومشرک که باعتقاد سنیان نیز نجسند مس میکنند وحمل
کردن لا یمسه را بر نهی نه بر نفی خلاف لفظ قران است وبلکه خلاف قواعد عربیه است
وفتح نمودن باب اغلاط است ودر بعضی از اخبار وارد شده که جنب ومحدث قران را
مس نکند واستدلال نموده باین آیه پس آن بنا بر فهم عوام است واستدلال باآیه از باب
تقریب بذهن مردم است ویا آنکه آن حدیث تمسک بظاهر واستدلال بتنزیل است واین
احادیث بیان واقع وتاویل است ومنافات در بین آنها ندارد چنانکه معلوم شد
آیه هشتاد وهفتم قوله تعالی در سوره حدید وَلَا تَکُونُوا کَالَّذِینَ اُوتُوا الْکِتَابَ مِن
قَبْلُ فَطَالَ عَلَیْهِمُ الْاَمَدُ یعنی ونبوده باشید مثل آنکسانیکه کتاب بآنها داده شد قبل از

شما پس طولانی گردید مدت زندگانی انها برایشان ودر اکمال الدین از حضرت صادق
در تفسیر این ایه روایت نموده که فرمود نازل شده این ایه در خصوص حضرت قائم ال محمد
وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ الایه ودر تفسیر صافی فرموده شاید که مراد انست که این ایه نازل شد
در شان غیبت قائم ال محمد ودر اهل زمان غیبت از مومنین تمام شد مؤلف گوید
صریح حدیث انست که این ایه در شان حضرت قائم ال محمد است نه انکه در شان غیبت
قائم ال محمد ودر اهل غیبت است از مؤمنین چنانکه در صافی فرموده است ودر لفظ ایه
خطاب است بلفظ جمع که وَلَا تَكُونُوا باشد ووقتیکه حضرت صادق فرمود که این ایه
در خصوص قائم ال محمد نازل شده معلوم میشود که این خطاب باَنحضرت است وبر اصحاب
انحضرت ومنزه بودن انحضرت واصحاب او از ارتکاب مناهی وپاک بودن ایشان از الایش
بر معاصی منافات ندارد با نهی در ایه گذشته بعلت انکه خداوند چقدر نهیها در قران
برسول خود وانبیاء واوصیاء ایشان فرموده است وچقدر خطاب عتاب امیز بر اولیاء و
پیغمبران خود کرده واز معلومات است که خطابات قران از قبیل اِيَّاكِ اَعْنِي وَاسْمَعِي يَا
جَارَةَ است یعنی بتو میگویم وبدیگران میفهمانم پس همچنانکه بر انبیاء خود خطاب فرموده
ومراد دیگران است در اکثر مواضع همچنین در این ایه خطاب بحضرت قائم است ومراد
اصحاب انحضرت است وشیعیان اواست پس انچه در صافی در اول قول خودش فرموده
است ظاهرا اشتباه است وچونکه خداوند اصحاب قائم ال محمد را مخصوص فرموده
باکرامات وخارق عادات وتفضلات واز همین جهت ایشان را نهی فرموده در ایه
سابقه از اینکه ایشان بوده باشند[۲] ودر ایام سلطنت طاغیان وفاجران وظالمان
میشدند از الفت ودوستی با منافقان واشرار زیرا که اصحاب قائم ال محمد
ابدا باین نحو اشخاص وارجاس حاجت واحتیاج بالفت انها ندارند چنانکه در نجم
الثاقب از علی[ع] از امیر المؤمنین روایت کرده که فرمود در ضمن حالات ایام
سلطنت قائم ال محمد قسم بان خدائی که دانه را شکافته وجان را افریده که هر اینه زندگی
میکنند مردم در ان زمان ملوك وار اسوده در ناز ونعمت وبیرون نمیرود از ایشان مردی
از دنیا تا انکه متولد شود از صلب او هزار پسر که ایمن میشوند از هر بدعت وافت ومفارق
از دین وعمل کننده بکتاب خداوند وسنت پیغمبر او وبتحقیق که نابود وفانی شده برایشان
افات وشبهات یعنی هرگز بافتی مبتلا وبشبهه گرفتار نمیشوند ودر خطبه مخزون امیر
المؤمنین مذکور است که در ان وقت علم قذف میشود در دلهای مؤمنان پس محتاج
نمیشود مؤمن بعلمی که در نزد برادر او است پس در ان وقت ظاهر میشود تاویل این ایه
یغن الله کلا من سعته ... وازکار ... ما کرده از حضرت صادق که فرمود ... قائم

[۲] مثل انکه اینکه قبل از ایشان در زمان غیبت بوده اند ع



ال محمد هرگاه ظهور کند قوت میدهد خداوند در گوشها وچشمهای شیعیان ما تا
اینکه میشود میان ایشان وقائم ال محمد بقدر چهار فرسخ پس با ایشان تکلم میکند و
ایشان میشنوند ونظر میکنند بسوی انحضرت واز خرایج نقل کرده از حضرت باقر که فرمود
هر کس درک کند قائم اهل بیت مرا از هر صاحب عاهتی ومافتی شفا خواهد یافت یا صاحب
ضعفی قوی خواهد شد واز غیبت نعمانی نقل کرده از حضرت سجاد که فرمود هرگاه ظاهر
شود قائم ال محمد ببرد خداوند عز وجل از هر مؤمنی افت را و برگرداند برا و قوت اورا و
بعد ازین فرموده است که این تکریم عظیم نه مانند شفا دادن حضرت عیسی و سایر انبیا
است که گاهی بجهت اعجاز واتمام حجت کور یا لال یا پیس و یا مریض را برای بعضا حدی و
یا منافقی در موارد متعدده شفا میدادند نه بلکه بردن این افات ورفتن این بلیات
از تمام مؤمنین ومؤمنات از اثار موفور السرور وطلوع طلعت غراء وتشریف وتقدیم
مراسم قدوم وتهیئه اداب لقاء ودرک فیض شرف حضور حضرت حجت صلوات الله
علیه است که چون بهشتیان اول در چشمه حیات وانهار مطهره شست وشو کرده
وتن را چون جان از هر عیب ونقصی پاک نموده که توان پا گذاشتن در محفل مقربین و
شنیدن تحیه سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین پس فرق ما بین این شفا زیاده تر
است از فرق ما بین ارض وسماء تمام شد پس از اخبار مذکوره واز تفسیر سابق معلوم
شد که این ایه در خصوص قائم ال محمد واصحاب انحضرت است واحتیاج بتأویل ندارد

ایه هشتاد وهشتم قوله تعالی در سوره حدید اِعلَمُوا اَنَّ اللهَ یُحیِی الاَرضَ بَعدَ مَوتِها
یعنی بدانید بدرستیکه خدا تعالی زنده میکند زمین را بعد از انکه زمین مرده باشد
در اکمال الدین در تفسیر این ایه از حضرت باقر روایت نموده که فرمود یعنی زنده میکند
زمین را خداوند بحضرت قائم ال محمد بعد از انکه مرده باشد زمین ومراد از مردن زمین
کفر اهل زمین است وکافر در حکم میت است ودر کافی از حضرت صادق در تفسیر این
ایه روایت کرده که فرمود مراد از زنده شدن زمین پرشدن انست از عدل بعد از پرشدن
ان از جور وستم واین دو حدیث با همدیگر موافق است واختلاف ندارند زیرا که مراد
از پرشدن زمین بعدل در حدیث دوم ظهور قائم ال محمد است پس ازین تفسیر معلوم
شد که این ایه در شان حضرت قائم نازل شده وزنده شدن زمین بدست انحضرت خواهد
شد ومادامیکه انحضرت ظهور نکرده زمین واهل ان در حکم مرده است وبعد از
ظاهر شدن ان بزرگوار از برای ان روحی تازه وحیات بی اندازه خواهد شد بجهت
زیاد شدن باران وگیاه در زمین وپرشدن درختان از میوه وسایر نعمتهای ان
بنحویکه مغایرت پیدا کند حالت زمین در وقت ظهور قائم ال محمد با حالت ان در اوقات

دیگر و واست اید قول خدا تعالی یَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَیْرَ الْأَرْضِ یعنی روزیکه تبدیل میشود
زمین بزمین دیگر چنانکه در نجم الثاقب از نعمانی روایت کرده از کعب که مهدی آخر الزمان
علیه السلام چنین کند و زمین را آنحضرت مبدل نماید بزمین دیگر و صورت زمین را
تبدیل کند بصورت دیگر بجهت کثرت عدل و باران و اشجار و گیاه و سائر برکات و از
کشف الغمه روایت کرده از رسول خدا که فرمود متنعم میشوند امت من در زمان قائم
اهل بیت من بنعمتی که هرگز مانند آن متنعم نشده بودند از برّ و فاجر میفرستد آسمان بر
ایشان باران پی در پی و ذخیره نمیکند زمین چیزی از نبات خود را و از کنجی در بیان روایت
کرده است که میدهد زمین میوه های خود را و پنهان نمیکند برایشان چیزیرا و از بغوی
روایت کرده که نمیگذارد آسمان از باران خود چیزی را مگر آنکه پی در پی میفرستد و نمیگذارد
زمین از گیاه خود چیزی را مگر آنکه ظاهر میکند آن را تا اینکه آرزو میکنند زندگان
مردگان را یعنی کاش زنده میشدند و میدیدند و از احتجاج نقل نموده از حضرت امیر
المؤمنین که فرمود در قصهٔ قائم آل محمد که در عهد آنحضرت بیرون میآورد زمین گیاه
خود را و نازل میکند آسمان برکت خود را و از خصال نقل نموده از آنحضرت که فرمود در
آن زمان زن از عراق میرود بشام و پای خود را نمیگذارد مگر بر گیاه و از اختصاص شیخ مفید
از رسول خدا روایت کرده که فرمود چون وقت ظهور قائم اهل بیت من شود منادی ندا
کند از آسمان که ای مردم منقطع شد از شما مدت جبارین و ولی امر شد بهترین امت محمد
تا اینکه فرمود پس در آن زمان جوجه گذارند مرغان در آشیان خود و ماهیان در دریاهای
و نهرها جاری شود و بسیار شود آب چشمه ها و برویاند زمین چند مقابل میوه و رزق خود را
عقد الدرر نقل نموده از آنحضرت که فرمود در قصهٔ مهدی آخر الزمان که مسرور میشود
با و اهل آسمان و اهل زمین و مرغان و وحشیان و ماهیان در دریا و زیاد میشود باران
در دولت او و کشیده میشود نهرها و مضاعف میکند زمین ثمر خود را و بیرون میکند
گنجهای خود را و از سعد السعود ابن طاوس نقل کرده در ضمن سؤال ابلیس که پروردگارا مرا
مهلت ده تا روزیکه خلق مبعوث میشوند و جواب خداوند که نه و لکن تو از مهلت داده
شدگانی تا روز وقت معلوم پس بدرستیکه آن روزیکه من حکم نمودم و حتم کردم که پاک نمایم
زمین را آن روز از کفر و شرک و معاصی و انتخاب کنم از برای آن وقت بندگان را برای
خود که آزمودم دلهای آنها را برای ایمان و پر نمودم آنها را از ورع و اخلاص و یقین و تقوی
و خشوع و صدق و حلم و صبر و وقار و زهد در دنیا و رغبت در آنچه نزد من است بعد از
هدایت و میگردانم ایشان را نگاهبان آفتاب و ماه یعنی برای عبادت در شب و روز و خلیفه
خواهم نمود ایشان را در زمین و توانائی دهم ایشان را بر آن دینی که پسندیدم آن را برای



ایشان آنگاه عبادت کنند مرا و چیزی را برای من شریک قرار ندهند نماز بگذارند در وقتش
و زکوة بدهند در زمانش و امر کنند بمعروف و نهی کنند از منکر و بیندازم امانت را در آن
زمان بر زمین پس ضرر نرساند چیزی چیزی را و نترسد چیزی از چیزی آنگاه بشوند هوام و
مواشی در میان مردم پس اذیت نمیکنند بعضی از آنها بعضی را و بردارم نیش هر صاحب نیش را
از هوام و غیر آنها را و ببرم زهر حیوانیکه میگزد و نازل میکنم برکات را از آسمان و زمین
و بدرخشد زمین از نیکوئی نبات خود و بیرون دهد همه ثمر خود را و بیندازم رأفت و
مهربانی را در میان ایشان پس با یکدیگر مواسات کنند و بالسویه قسمت نمایند پس بی
نیاز شود فقیر و برتری نکند بعضی بر بعضی و رحم کند کبیر صغیر را و احترام نماید صغیر کبیر را
و بحق متدین شوند و با و انصاف دهند و حکم کنند ایشانند اولیاء من برگزیدم برای
ایشان پیغمبری مصطفی و امینی مرتضی پس گردانیدم او را برای ایشان پیغمبر و رسول و گردانیدم
برای او اولیاء و انصاری اینها خوبترین امتی هستند که اختیار نمودم برای نبی مصطفی خود
و امین مرتضای خود این وقتی است که حجب نمودم آن را در علم غیب خود و لابد است که او
واقع شود و هلاک نمایم ترا در آن روز با سواران و پیادگانت و تمام لشکریانت پس برو که
تو از مهلت شدگانی تا روز وقت معلوم تمام شد و این آثار و علامات مذکوره در این
حدیث تاکنون ظاهر نشده و مطابق اخبار خاصه و عامه ظهور این آثار از خصایص ایام
سلطنت حضرت قائم آل محمد است پس از این احادیث معتبره مزبوره واضح شد که زنده
شدن زمین در زمان ظهور قائم آل محمد خواهد گردید و زنده شدن آن ببرکت آنحضرت
میشود آیه هشتاد و نهم قوله تعالی در سوره ممتحنه یا ایها الذین آمنوا لا تتولوا
قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای آن
کسانی که ایمان آورده اید دوست نداریدآن قومی را که خداوند غضب کرده بر ایشان بتحقیق
مأیوس شدند از آخرت چنانکه مأیوس شدند کفار از صاحب قبرها و مراد از آخرت در این آیه
رجعت است یعنی اینقوم از رجعت و ظهور علامات ما مأیوس شدند همچنانکه کفار از
قیامت مأیوس شدند و این آیه در خصوص علامات و مقدمات قیام قائم آل محمد نازل
شده است چنانکه مجلسی اعلی الله مقامه از شیخ حسن بن سلیمان از کتاب خطب امیر المؤمنین
خطبه طولانی از آنحضرت روایت کرده است و در عرض آن خطبه فرمود که ضبط نمیکند احادیث
ما را مگر قلعه های حصین یا سینه های امین یا عقلهای متین پس فرمود ای عجب و کل
عجب از آنچه واقع میشود در میان ماه جمادی و رجب پس مردی از شرطة الخمیس پرسید
که این چه تعجب است که مکرر میکنی حضرت فرمود چون تعجب نکنم از آنکه مرده چند زنده
خواهند شد و شمشیر بر سر زنده ها خواهند زد و بحق خداوند یکه حبه را شکافته و

وگاه را بیرون آورده وخلایق را خلق فرموده گویا می بینم ایشان را که در میان بازارهای
کوفه راه روند وشمشیرهای برهنه بردوش گذاشته باشند وزنند برسر دشمنان خدا
ورسول ومؤمنان واینست معنی نحو خداوند فرموده است یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا
قَوْمًا غَضِبَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ قَدْ یَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ کَمَا یَئِسَ الْکُفَّارُ مِنْ اَصْحَابِ الْقُبُورِ وترجمه آیه
گذشت پس ازاین حدیث معلوم گردید که این آیه درخصوص رجعت است ومراد از
آخرت زنده شدن جمعی از مؤمنان است درخدمت قائم آل محمد چنانکه از ارشاد شیخ
مفید اعلی الله مقامه نقل شده ازحضرت صادق که فرمود چون وقت قیام قائم آل
محمد بشود درجمادی الآخره وده روز ازماه رجب بارانی ببارد که خلایق مثل آن را ندیده
باشند وبرویاند خداوند بآن باران گوشتهای مؤمنان را وبدنهای ایشان را وگویا
نظر میکنم بسوی ایشان که آیند ازجانب قبیله جهنیه وخاک قبر را ازسرهای خود
افشانند وازین حدیث علت تعجب حضرت امیرالمؤمنین معلوم شد وایضا واضح گردید
که آن مرده هائی که زنده خواهند شد درحدیث اول که تفسیر آیه بود ایشان درخدمت
قائم آل محمد خواهند شد پس ازاین دوحدیث تفسیر آیه معلوم شد که درآنحضرت است
آیه نودم قوله تعالی درسوره صف اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الَّذِینَ یُقَاتِلُونَ فِی سَبِیلِهِ صَفًّا کَاَنَّهُمْ
بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ یعنی بدرستیکه خداوند دوست میدارد آنکسانی را که قتال وجنگ
میکنند درراه او درحالتیکه دریک صف میباشند گویا که ایشان یک بنای محکم هستند
واین آیه شریفه درشان اصحاب قائم آل محمد است که ایشان چنان صف میکشند که گویا
مثل بنای محکم میباشند چنانکه علامه مجلسی درزاد المعاد ازسید بن طاوس اعلی الله مقامهما
نقل کرده است که مستحب است هرروز بعد ازنماز صبح حضرت صاحب الامر را چنین زیارت
کنند اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ مَوْلَایَ صَاحِبَ الزَّمَانِ صَلَوَاتُ اللّٰهِ عَلَیْهِ تا آنکه میفرماید فَصَلِّ
عَلٰی مَوْلَایَ وَسَیِّدِی صَاحِبِ الزَّمَانِ وَاجْعَلْنِی مِنْ اَنْصَارِهِ وَاَشْیَاعِهِ وَالذَّابِّینَ عَنْهُ وَاجْعَلْنِی
مِنَ الْمُسْتَشْهَدِینَ بَیْنَ یَدَیْهِ طَائِعًا غَیْرَ مُکْرَهٍ فِی الصَّفِّ الَّذِی نَعَتَّ اَهْلَهُ فِی کِتَابِکَ فَقُلْتَ
صَفًّا کَاَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ عَلٰی طَاعَتِکَ وَطَاعَةِ رَسُولِکَ وَآلِهِ عَلَیْهِمُ السَّلَامُ یعنی خداوندا
صلوات بفرست برمولای وسیدمن حضرت صاحب الزمان را وقرار ده مرا ازیاری کنندگان
او وازشیعیان او وازآنکسانیکه دفع میکنند ازآنحضرت وقرار ده مرا ازآن اشخاصی که شهید
میشوند درخدمت باسعادت او درحالتیکه بطوع ورغبت باشم نه باکراه واجبار باشم
درصف همچنانکه تعریف کرده آن صف را درکتاب خودت پس فرموده درصفت آن صف
صَفًّا کَاَنَّهُمْ بُنْیَانٌ مَرْصُوصٌ درحالتیکه درطاعت تو واطاعت پیغمبر تو وطاعت اولاد
رسول تو باشم سلام تو برایشان باد پس ازین دعاء شریف واضح گردید که این آیه درشان

قائم

قائم آل محمد و اصحاب او نازل شده است بدون شک و شبهه

آیه نود و یکم قوله تعالی در سوره صف یُرِیدُونَ لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ
اللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ یعنی اراده میکنند که خاموش نمایند نور خداوند را
بدهان خود شان و خداوند تعالی تمام کننده نور خود است و هرچند که مکروه دارند
آن را کافران و قمی در تفسیر این آیه فرموده که خداوند تمام میکند نور خود را امامت
فرمود تمام میکند با قائم آل محمد زمانیکه ظاهر شود غالب کند او را خداوند بر تمامی
ادیان تا آنکه عبادت نشود غیر خداوند و عبادت منحصر بخدا باشد پس از این تفسیر معلوم
میگردد که این آیه در خصوص قائم آل محمد است و در سوره توبه نظیر این آیه ذکر شد
و تفسیر آن گذشت و آن تفسیر واضح بود که این آیه در شأن آنحضرت است و مراد از
نور در آیه قائم اهل بیت است و در آیه وَأَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا معلوم شد که مراد
از نور آنحضرت است و در زیارت است در اوصاف حضرت قائم آل محمد نُورُ الْأَنْوَارِ
الَّذِي تُشْرِقُ بِهِ الْأَرْضُ عَمَّا قَلِيلٍ و در نجم الثاقب فرموده که در چند خبر که بعضی گذشت
و بعضی خواهد آمد مذکور است در آیه شریفه وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ یعنی بولایت قائم و بظهور
آنحضرت و از جابر انصاری از غایة المرام نقل کرده که گفت داخل شدم در مسجد کوفه در
حالتیکه امیر المؤمنین با انگشتان خود در زمین مینوشت و تبسم میفرمود پس عرض کردم
یا امیر المؤمنین چه ترا بتبسم آورده فرمود عجب دارم از آنکه میخوانند این آیه را و نمیشناسند
آن را بحق معرفت پس عرض کردم بآنجناب کدام آیه است یا امیر المؤمنین فرمود اللَّهُ
نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تا آخر مَثَلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ مشکاة محمد است فِيهَا مِصْبَاحٌ
منم مصباح فِي زُجَاجَةٍ الزُّجَاجَةُ حسن و حسین است كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ علی بن
الحسین است يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ محمد بن علی است زَيْتُونَةٍ جعفر بن محمد است
لَا شَرْقِيَّةٍ موسی بن جعفر است وَلَا غَرْبِيَّةٍ علی بن موسی الرضا است يَكَادُ زَيْتُهَا
يُضِيءُ محمد بن علی است وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ علی بن محمد است نُورٌ عَلَى نُورٍ حسن بن علی
است يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ مَنْ يَشَاءُ قائم مهدی است مؤلف گوید کلمه الْمِصْبَاحُ گویا
از این حدیث حذف شده و مراد از آن حضرت فاطمه است و محل شاهد از ذکر این حدیث
آخر آنست که يَهْدِي اللَّهُ لِنُورِهِ باشد بعلت اینکه مراد از نور الله در این آیه حضرت قائم
است و آن نور اضافه شده است بسوی ضمیر که راجع است بخداوند پس معلوم میشود که نور
خداوند قائم آل محمد است و واضح میگردد که مراد از وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ آنحضرت است و
بلکه آنحضرت نور الانوار است چنانکه زیارت سابقه شاهد است و احادیث معراج
برهان واضح است مثل روایت عبد الله بن عباس که از کتاب غیبت فضل بن شاذان

نقلشده درحدیث طولانی که خداوند فرمود ای محمد سربالا کن چون سربالا کردم انوار
علی و حسن و حسین و نه تن از فرزندان حسین را دیدم و حجت قائم اهل بیت خود را دیدم
در میان ایشان مید رخشید که گویا ستارهٔ درخشنده است پس خداوند تعالی فرمود
که اینها خلیفه ها و حجتهای منند در زمین و خلیفه ها و اوصیا ئے تو اند بعد از تو پس
خوشا حال کسیکه دوست دارد ایشانرا و وای بر کسیکه دشمن دارد ایشان را و مثل
روایت ابی سلیمان که از ایضاح دفاین و غیر آن نقلشده در حدیث مفصل که خداوند به
حبیب خود در معراج فرمود بدرستیکه من خلق کردم ترا و خلق نمودم علی و فاطمه و حسن
و حسین و ائمه از اولاد او را از اصل نوری از نور خود تا آنکه فرمود ای محمد دوست دارے
که ایشان را ببینی عرض کردم بلی ای پروردگار من فرمود التفات کن بجانب راست عرش چون
نگاه کردم دیدم علی و فاطمه و حسن و حسین و شمردند تا حسن بن علی و مهدی را در میان
آب تنکی از نور که ایستاده بودند و نماز میکردند و در میان ایشان مهدی آخر الزمان مثل
چنانکه گویا کوکب درخشنده بود پس معلوم گردید که قائم آل محمد نور الانوار است و او است
نور مطلق و آنحضرت است مراد از وَاللّٰهُ مُتِمُّ نُورِهِ پس واضح شد نازل بودن این ایه در خصوص
آنحضرت و در شأن آنجناب بدون شبهه ایه نود و دویم قوله تعالی در سورهٔ صف
هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ
یعنی خداوند همچنان خداوند است که فرستاد پیغمبر خودش را با هدایت و اضح و با دین حق
و ثابت تا آنکه غالب نماید دین او را بر تمامی ادیان و هرچند بلکه مکروه میگیرند آن را آن
کسانیکه بخدا شریک قرار میدهند و این ایه در شأن قائم آل محمد است و غالب بودن
دین اسلام بر جمیع ادیان در دست مبارک او و بدستیاری آنحضرت خواهد شد همچنانکه
تفسیر نظیر این ایه در سورهٔ توبه[۲] بیان شد و در اینجا محتاج بذکر آن تفسیرها نیست مگر آنکه
در ذیل این ایه اکتفاء میکنیم بذکر علت غالب بودن دین اسلام بدست قائم آل محمد بسائر
ادیان و یك علت از آن علتها بودن رایت حضرت رسول خدا است با آنحضرت چنانکه در نجم
الثاقب از کتاب غیبت نعمانی نقلکرده از حضرت صادق که فرمود دو خبر یکه رایت رسول خدا را
جبرئیل روز بدر نازل نمود و نبود آن والله از پنبه و نه از کتان و نه از ابریشم و نه از حریر داو
عرض کرد پس آنچه بود فرمود از برگ بهشت و باز کردن آن را رسول خدا روز بدر آنگاه پیچید
آن را و داد بعلی پس پیوسته نزد آنحضرت بود تا روز بصره شد یعنی جنگ جمل پس باز کردن آن را امیر المؤمنین
پس خدا تعالی برای او فتح کرد آنگاه آن را پیچید و آن نزد ما است در اینجا باز نمیکند آن را احدی
تا زمانیکه برخیزد قائم آل محمد پس هرگاه برخاست آن را باز میکند پس نمیماند در مشرق و نه در

[۲] تفصیلاً و در سورهٔ فتح اجمالاً گذشت و در آن دو سوره در مثل این ایه خصوصاً در سورهٔ توبه صح

مغرب اهلی مگر انکه ملاقات میکند ان را و سیر میکند رعب از پیش روی ان بمسافت یك
ماه و از راست ان بمسافت یك ماه و از چپ ان یك ماه و نیز از ان کتاب نقل نموده از حضرت
باقر که فرمود ای اباحمزه گویا می بینم قائم اهل بیت محمد را که نزدیك شده براین نجف شما پس چون
نزدیك شد بنجف شما باز میکند رایت رسول خدا را پس چون ان را باز کند فرود میاید بر او
ملائکه بدر گفت چه است رایت رسول خدا فرمود چوبش از عمود عرش خداوند و رحمت او
است و سائر آن از نصر خداوند است دراز نمیکند ان را بسوی چیزی مگر انکه تباه میکند ان را
و از اکمال الدین نقل کرده که چون ان را باز کند فرود اید بر انحضرت سیزده هزار و سیزده ملائکه
که همه انها منتظر بودند قائم ال محمد را انگاه تفصیل ان ملائکه را ذکر فرمودند و از غیبت نعمانی
نقل کرده از حضرت صادق که فرمود چون تلاقی شد میان اهل بصره و امیرالمؤمنین باز کرد
رایت رسول خدا را پس بلرزید قدمهای انها و زرد شد افتاب که گفتند امان میا علی و چون
روز صفین شد سؤال کردند از انحضرت که ان رایت را باز کند پس اجابت نفرمود پس حضرت
حسن و حسین و عمار را شفیع حاجت خود کردند پس بامام حسن فرمود که ای فرزند من از
برای این قوم مدتی است که باید بان برسند و بدرستیکه این رایتی است که باز نمیکند ان را
بعد از من مگر قائم ال محمد تمام شد پس علت غالب بودن انحضرت بر تمام عالم و غلبه بودن
دین اسلام بدست مبارك ان بزرگوار بر تمامی ادیان و ظاهر شدن اسلام در جمیع افاق عالم
یك جهت ان بودن همان رایت است در دست انحضرت ایه نود و سیم قوله تعالی در سوره
صف نَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَفَتْحٌ قَرِيبٌ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ یعنی نصرت و یاری از خداوند است
و فتح و ظفر نزدیك است و بشارت بده بر مؤمنان از این فتح نزدیك و قمی در تفسیر این ایه فرموده
که فتح قریب فتح قائم ال محمد که فتح انحضرت نزدیك است که در دنیا واقع میشود پس از تفسیر معلوم
معلوم شد که این ایه در شان قائم ال محمد است و مراد از فتح قریب فتح و ظفر انحضرت است که
خداوند وعده داده باو و درین ایه دلالت میکند بر این انچه که در مجمع البیان از کتاب تنزیل و
تحریف احمد بن محمد سیاری نقل کرده که فرمودند در ایه شریفه اِذا جآءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ که مراد
از فتح درین ایه فتح و ظفر حضرت قائم ال محمد است تمام شد چنانکه مراد از فتح فتح انحضرت است
همچنین نصر درین ایه و یك علت فتح و ظفر انحضرت معلوم شد که بودن رایت رسول خدا
است با او و یك علت دیگر قوی بودن انجناب و اصحاب او است زیاده تر از طاقت و خارق
عادت بودن قوت ایشان است چنانکه از کافی از عبدالملك ابن اعین روایت شده که گفت برخاستم
خاستم در نزد حضرت باقر پس تکیه کردم بدستم پس گریستم و گفتم امیدوار بودم که من درك نمایم
این امر را یعنی سلطنت ظاهره ائمه را و بدن من قوة باشد پس فرمود ایا راضی نیستید که دشمنان شما
بکشند بعضی بعضی را و شما در خانه های خود اسوده باشید بدرستیکه اگر چنان شدی

یعنی فرج عظیم آمد داده میشود بهر مردی از شما قوت چهل مرد و گردان ده میشود دلهای شما مانند پارهٔ آهن اگر خواسته باشید بآن قوت کوه را بکنید خواهید کند و شما اید قوام زمین و خزان او و در اکمال الدین از حضرت صادق روایت کرده که فرمود نگفت حضرت لوط بقوم خود لَوْ اَنَّ لِی بِکُمْ قُوَّةً اَوْ آوِی اِلیٰ رُکْنٍ شَدِیدٍ مگر بجهت آرزوی قوت قائم آل محمد و ذکر نکرد مگر شدت اصحاب او را پس بدرستیکه داده میشود بیک مرد از ایشان قوت چهل مرد را و ایضاً در همان کتاب از امیر المؤمنین روایت شده که فرمود قائم آل محمد دست خود را بر سر عباد بگذارد پس نماند مؤمنی مگر آنکه دلش سخت تر از پارهٔ آهن شود و بدهد بآن مؤمن خداوند قوت چهل مرد را و در بصائر از حضرت باقر روایت نموده که فرمود چون واقع شود امر ما و بیاید و بیاید قائم مهدی ما میشود مرد از شیعیان ما جری تر از شیر و گذارنده تر از نیزه پایمال میکند دشمن ما را بپای خود و میزند او را بکف خود و این در وقت نزول رحمت خداوند و فرج اوست بر بندگان تمام شد پس از این احادیث معلوم شد که فتح و ظفر آنحضرت خارج از عادت است و قوت قائم آل محمد و اصحاب او غیر متعارف است و معلوم گردید که نَصْرٌ مِنَ اللّٰهِ وَفَتْحٌ قَرِیبٌ آنحضرت است و بشارت بر مؤمنان بآنجناب است آیهٔ نود و چهارم قوله تعالی در سوره ملك اِنْ اَصْبَحَ مَاؤُکُمْ غَوْراً فَمَنْ یَاْتِیکُمْ بِمَاءٍ مَعِینٍ یعنی اگر آب شما فرو رفت در زمین پس کیست که بیاورد برای شما آب روان خوشگوار در اکمال الدین و غیبت شیخ طوسی از حضرت باقر روایت کردند که فرمود این آیه نازل شده در قائم آل محمد خداوند میفرماید اگر امام شما غائب شد از شما که نمیدانید او در کجا است پس کیست که بیاورد برای شما امام ظاهری که بیاورد برای شما اخبار آسمان و زمین و حلال و حرام خداوند را آنگاه فرمود والله نیامده تأویل این آیه و لابد خواهد آمد تأویل آن و در تفسیر قمی فرموده اگر امام شما غائب گردد پس کیست که بیاورد برای شما یك امام مثل آن امام غائب و در کافی از حضرت امام کاظم روایت کرده که فرمود در تفسیر این آیه یعنی زمانیکه غائب شود از شما امام شما پس کیست که بیاورد بامام جدید پس از این احادیث معلوم گردید که مراد از این آیه قائم آل محمد است و مقصود از ماء معین آنحضرت است و اما وجه مناسبت در تعبیر از آنجناب بماء معین که آب خوشگوار باشد ظاهر آنست که همچنانکه تمامی چیزها باب زنده است همچنین حیات قلوب و زندگی معاد و حقه بامام است بلکه آن حیات و زندگی که بسبب آن وجود معظم آمده و میاید بچندین مرتبه اعلی و اشد و اتم و ادوم است از آن حیاتیکه بسبب آب میاید بلکه حیات خود آب نیز ببرکت فیض وجود آنحضرت است بلکه برقرار شدن عالم ملکوت و ناسوت را خداوند منوط فرموده بوجود امام علیه السلام آیهٔ نود و پنجم قوله تعالی در سوره قلم اِذَا تُتْلیٰ عَلَیْهِ

آیاتنا قال اساطیر الاولین سنسمه علی الخرطوم یعنی زمانیکه خوانده میشود بر انکس آیات
ما میگوید اینها از کذبهای اولها است زود باشد که ما داغ میکنیم بر خرطوم او و دماغ
انکس که این نحو میگوید و در تفسیر قمی فرموده که این داغ بر انف و دماغ در رجعت ائمه خواهد
شد در زمانیکه رجعت نماید امیرالمؤمنین ع و رجوع کنند دشمنان آنحضرت پس داغ
میکند دشمنان خود را بمیسم که با آنجناب است چنانکه داغ میکنند حیوانات چهارپایان را
بر بینی و لبها و دماغ آنها و تفصیل این داغ نهادن در تفسیر دابة الارض در سوره نمل ذکر
شد که این در رجعت ائمه و قیام قائم آل محمد است و در اکمال الدین از امیرالمؤمنین روایت
کرده در حدیث که بعد از ذکر دجال و قاتل او میفرماید آگاه باشید بدرستیکه بعد از این
طامة الکبری است عرض شد یا امیرالمؤمنین ع چیست طامة الکبری فرمود خارج شدن
دابة الارض است از نزد صفا با او است خاتم سلیمان ع و عصای حضرت موسی که میگذارد
خاتم را بر روی هر مؤمنی پس نقش میشود در آن که این مؤمن حق است و میگذارد آن را
بروی هر کافری پس نقش میشود که کافر محض است تا آنکه فرمود بدرستیکه مؤمن هر آینه ندا
میکند وای بر تو ای کافر و بدرستیکه کافر ندا میکند که طوبی بر تو ای مؤمن و آرزو میکنم
که من مثل تو مؤمن میشدم پس فایز شوم بفوز عظیم پس بر میدارد دابة الارض سر خود را
از میان خافقین باذن خداوند جل جلاله و اینها بعد از طلوع آفتاب از مغرب خواهد شد
پس درین وقت توبه برداشته میشود پس قبول نشود توبه و نه عملی فایده میدهد و نفع نمیدهد
نفسی را ایمان او که از اول ایمان نیاورده بود و یا کسب نکرده بود در ایمان خود خیری را و
بعد از آن فرمود سؤال نکنید از من که بعد از اینها چه واقع میشود پس بدرستیکه عهد نموده
با من حبیب من رسول خدا که خبر ندهم آن را بغیر عترت خودم تمام شد پس از این تفسیر در
دابة الارض و از تفسیر قمی معلوم شد که داغ نهادن بدماغ کفار که در این آیه است در رجعت
ائمه است یقینا و اما طلوع آفتاب از مغرب درین حدیث پس مراد از آن ظهور قائم آل محمد ص
است چنانکه نقلش گذشت از صعصعة بن صوحان راوی حدیث و اما فایده ندادن توبه
و ایمان در آن وقت پس مراد از آن فایده نکردن توبه و ایمان است بعد از دست آوردن کافران
و منافقان در حال کفر و نفاق و بعد از بودن ایشان است در مقام قتال و جدال با امام
عصر عجل الله فرجه نه توبه و ایمان ایشان است قبل از جنگ و مقاتله با آنحضرت زیرا که توبه
و ایمان قبل از جنگ قبول است چنانکه در تفسیر وان من اهل الکتاب ذکر شد و همچنین در
تفسیر سایر آیات بیان شد و منافات ندارد   آیه نود و ششم قوله تعالی در سوره معارج
سئل سائل بعذاب واقع للکافرین یعنی سؤال نمود یک سؤال کننده بعذابی که واقع میشود
از برای کافران و در تفسیر قمی از حضرت باقر ع روایت کرده که از آنحضرت سؤال نمودند از معنی

این آیه فرمود این عذاب واقع یك آتش است خارج میشود از طرف مغرب و یك ملکی آن را میراند
از پشت تا آنکه میاید بخانه بنی سعد بن همام در نزد مسجد ایشان پس ترك نمیکند خانه از
خانههای بنی امیه را مگر آنکه آن خانه را و اهل آن را میسوزاند و نمیگذارد خانه را که در آن
خانه خون آل محمد باشد مگر آنکه آن را میسوزاند و این مهدی و قائم آل محمد است تمام شد
پس از این تفسیر معلوم گردید که مراد از عذاب واقع در این آیه آن عذاب است که بدست حضرت
قائم آل محمد بر کافران واقع میشود پس این آیه در شان آنحضرت است و در بعض اخبار وارد است
که تنزیل آیه در مورد دیگر است پس منافات ندارد با تأویل چنانکه مراراً ذکر شد

آیهٔ نود و هفتم قوله تعالی در سورهٔ معارج فَاصْبِرْ صَبْرًا جَمِيلًا إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا.
یعنی ای حبیب ما صبر کن صبر نیکو بدرستیکه آن کافران و منافقان می بینند وعدهٔ ما را بعید
و ما آن را قریب و نزدیك می بینیم و این آیه در خصوص حضرت قائم آل محمد است و مراد اینست
که معاندین وعدهٔ قیام قائم آل محمد را بعید می بینند و استبعاد میکنند از آن و ما که خداوندیم
ظهور آنحضرت را نزدیك می بینیم و آن را قریب میشماریم و دلیل بر این دعای عهد است که علامه
مجلسی و دیگران روایت کردند از حضرت صادق بسند معتبر که هر که چهل صباح این عهدنامه را
بخواند از یاوران قائم آل محمد باشد و اگر قبل از ظهور آنحضرت بمیرد خداوند او را از قبر بیرون
آورد که در خدمت آنحضرت باشد و حقتعالی بهر کلمه هزار حسنه او را کرامت فرماید و هزار
گناه از او محو کند و آن عهد اینست اللَّهُمَّ رَبَّ النُّورِ الْعَظِيمِ وَرَبَّ الْكُرْسِيِّ الرَّفِيعِ تا آنکه در آخرش
میگوید اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْغُمَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَعَجِّلْ لَنَا ظُهُورَهُ إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ
بَعِيدًا وَنَرَاهُ قَرِيبًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ پس سه مرتبه دست خود را بران راست خود
میزنی و در هر مرتبه میگوئی الْعَجَلَ الْعَجَلَ يَا مَوْلَايَ يَا صَاحِبَ الزَّمَانِ یعنی خداوندا کشف کن و
بردار این غم را از این امت بظاهر شدن قائم آل محمد و زود بکن برای ما ظهور آنحضرت را
بدرستیکه مردم آن را بعید می بینند و ما آن را نزدیك می بینیم و آن را تعجیل بفرمای برحمت
خودت ای خدای رحم کنندهٔ رحم کنندگان و بعد از آن میگوئی تعجیل کن ای مولای من ای صاحب
الزمان پس از این دعا واضح گردید که این آیه در شان حضرت قائم آل محمد است بدون شبهه

آیهٔ نود و هشتم قوله تعالی در سورهٔ معارج وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ یعنی و آنکسانیکه
تصدیق میکنند بیوم الدین در کافی از حضرت باقر در تفسیر این آیه روایت نموده که آنحضرت
فرمود در معنی آیه که تصدیق میکنند بروز ظهور حضرت قائم آل محمد یعنی مراد از یوم الدین
در این آیه یوم قیام قائم اهل بیت است و این حدیث دلیل واضح است که این آیه در شان
آنحضرت و در مقام بیان وقت ظهور آن بزرگوار است

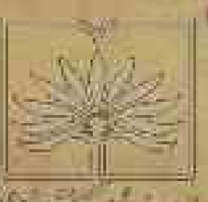
آیهٔ نود و نهم قوله تعالی در سورهٔ
جن حَتَّى إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا یعنی تا زمانی که



می بینند آنچه را که وعده شده بودند پس در آن وقت زود میدانند که کدام ضعیف تر از جهة ناصر و مدد است و کدام کمتر است از حیث عدد و در تفسیر صافی از اهل بیت در تفسیر این آیه روایت نموده که امام علیه السلام فرمود مراد ازین حضرت قائم آل محمد علیهم السلام است و اصحاب آنحضرت است یعنی مراد از ما یُوعَدُونَ و دیدن آن دیدن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله و اصحاب اوست و قمی در تفسیر این آیه فرموده که مراد حضرت قائم و حضرت امیرالمؤمنین است در رجعت پس ازین تفسیرها واضح شد که این آیه در خصوص قائم آل محمد علیهم السلام است و مراد از دیدن ما یُوعَدُونَ دیدن آنحضرت است بعد از ظهورش و دیدن سلطنت امیرالمؤمنین است بعد از قیام آنحضرت

آیهٔ صدم قوله تعالی در سورهٔ مدثر فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ فَذَٰلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ عَسِيرٌ یعنی پس زمانی که دمیده میشود در صور پس آن روز عسیر و دشوار است در کافی در تفسیر این آیه از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود بدرستیکه از ما اهل بیت امامی است ظفر داده شده و مخفی و غائب شده پس زمانیکه خداوند اراده فرمود ظاهر نمودن امر امامت او را در قلب او یک نکته میگذارد یعنی بقلب او الهام فرماید پس آن امام غائب ظهور میکند و برخیزد با مر امامت با مر خداوند و در نجم الثاقب از نعمانی از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که فرمود در آیه فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ که از برای ما امامی است مستتر پس هرگاه اراده فرمود خدای عزوجل اظهار امر خود را میافکند در دلش پس ظاهر شود پس قیام کند با مر خدای عزوجل و از تفسیر عیاشی از آنحضرت روایت نموده که فرمود در آیهٔ مذکوره دمیده میشود در گوش قائم آل محمد علیهم السلام و او را اذن میدهد خداوند در ظهور و از اثبات الوصیه مسعودی روایت کرده از مفضل که گفت سؤال نمودم از حضرت صادق علیه السلام از تفسیر جابر پس فرمود خبر مده با سفله را که افشا خواهند نمود آن را آیا نخواندی در کتاب خداوند فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ بدرستیکه از ما امامی خواهد بود پنهان پس هرگاه اراده فرمود خداوند اظهار امر خود را میافکند در قلبش پس ظاهر میشود تا اینکه برمیخیزد با مر خداوند جل جلاله تمام شد پس ازین احادیث بسیار معلوم شد که مراد از ناقور در این آیه قلب قائم آل محمد علیهم السلام است و مراد از دمیده شدن صور در خصوص این آیهٔ شریفه الهام خداوند است بدل مبارک آنحضرت پس این آیه بصریح این اخبار در شأن آنجناب و تأویل آن در آن بزرگوار است و مراد از یوم عسیر روز ظهور قائم آل محمد است که از برای کفار و اشرار آن روز بسیار دشوار خواهد گردید

آیهٔ صد و یکم قوله تعالی در سورهٔ جن عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِن رَّسُولٍ فَإِنَّهُ يَسْلُكُ مِن بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ رَصَدًا یعنی خداوند عالم بر غیب است پس مطلع نمیفرماید بر غیب خود هیچکس را مگر آنکسی را که اختیار کند او را از پیغمبر پس خداوند سلوک میکند از پیش رو و از عقب سر او از برای آن پیغمبر رصد مراد و راه دانستن غیب را یعنی خدا غیب را از اخبار گذشته و از اخبار آینده بر برگزیده هائی



خودش اطّلاع میدهد وغیر از برگزیدگان خداوند غیب را کسی نمیدانند و دانستن ایشان
نیز با طّلاع دادن خداوند میشود ومراد از غیب در این ایه که غیر خداوند وغیر برگزیدهٔ خدا تعالی
کسی نمیدانند وقت ظهور امام غائب وغیبت وعلتهای غیبت قائم ال محمّدؐ است که آن را غیر
خداوند وغیر معدن وحی وتنزیل کسی دیگر نمیدانند وعلم بظهور انحضرت وعلم بعلّت غیبت
انجناب منحصر بر خدا و بر برگزیدگان اوست ودلیل بر انیکه مراد از غیب قائم ال محمّد وظهور
او وعلّت غیبت اوست نقل تفسیر صافی است از تفسیر قمی در این ایه که فرمود خبر دهد خداوند
رسول وبرگزیدهٔ خود را بآن خبرهائیکه بوده است قبل از او وبآن چیزهائیکه میشود بعد از او
از خبرهای قائم ال محمّدؐ واخبار رجعت وقیامت پس ازین تفسیر معلوم شد که مراد از غیب واز
خلفه در این ایه قائم ال محمّدؐ واخبار او ووقت ظهور ووقت غیبت انحضرت است وشاهد
واضح برانیکه مراد از غیب انجناب است روایت صدوق است در اکمال الدّین از حضرت صادق
که فرمود در ایهٔ شریفهٔ هُدىً لِلْمُتَّقِينَ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ یعنی این کتاب هدایت است از
برای پرهیزکاران همچنان کسانیکه ایمان میاورند بغیب که متّقیان شیعیان امیر المؤمنین است
واما غیب پس او حجّت غائب است وشاهد بر این قول خداوند تبارك وتعالی است که میفرماید
وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
در سورهٔ یونس یعنی ومیگویند چرا فرو فرستاده نشد بر او ایتی از پروردگار خودش پس بگو
که نیست غیب مگر مر خدا یتعالی را پس منتظر باشید بدرستیکه من با شما از منتظران باشم یعنی
برای امدن ان غیب که از ایات خداوند است تمام شد پس ازین حدیث صحیح که در تفسیر
ایهٔ اوّل سورهٔ بقره وارد شده معلوم شد که مراد از غیب حضرت امام غائب وقائم ال محمّدؐ است
وهمچنین واضح گردید که مراد از ایه در سورهٔ یونس غیب است ومراد از غیب در ان نیز امام غائب
است وابنها برهان واضح است که مراد از غیب در سورهٔ جنّ که ذکر شد قائم ال محمّدؐ میباشد
بلکه ظاهر میشود از این سه ایه که در هر جا که غیب است در قرآن مراد امام غائب است وایات
که در انها اشاره بغیب شده بسیار است وحقیر انها را اجمالا در اینجا ذکر میکند تا اطّلاع
زیادتر باشد ایهٔ اوّل وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ هود ۲ لَهُ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ کهف ۳ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ حجرات ۴ وَلِلَّهِ
غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ نحل ۵ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ بقره ۶ إِنَّ
اللَّهَ عَالِمُ غَيْبِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ملائکه ۷ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ یونس ۸ أَمْ عِنْدَهُمُ
الْغَيْبُ طور ۹ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبَ انعام دهم أَمْ عِنْدَهُمُ الْغَيْبُ نون ۱۱ وَلَا
أَعْلَمُ الْغَيْبَ هود ۱۲ قُلْ لَا يَعْلَمُ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ الْغَيْبَ إِلَّا اللَّهُ نمل ۱۳
أَنْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ الْغَيْبَ سباء ۱۴ وَلَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ اعراف ۱۵ أَطَّلَعَ الْغَيْبَ



مریم ۱۶ ذٰلِكَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ سجده ۱۷ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ ال عمران
۱۸ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ انعام ۱۹ ذٰلِكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ یوسف بیستم عَالِمُ
الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ انعام ۲۱ ثُمَّ تُرَدُّونَ اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ توبه ۲۲ عَالِمُ
عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ رعد ۲۳ اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ جمعه ۲۴ عَالِمُ الْغَيْبِ
وَالشَّهَادَةِ مومنین ۲۵ وَسَتُرَدُّونَ اِلٰى عَالِمِ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ توبه ۲۶ عَالِمُ الْغَيْبِ
حشر ۲۷ تِلْكَ مِنْ اَنْبَاءِ الْغَيْبِ هود ۲۸ عَالِمُ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ تغابن ۲۹ عَالِمُ
الْغَيْبِ لَا يَعْزُبُ عَنْهُ سباء سی ام. اَعِنْدَهُ عِلْمُ الْغَيْبِ نجم ۳۱ عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يُظْهِرُ
عَلٰى غَيْبِهِ اَحَدًا جن ۳۲ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ بقره ۳۳ لِيَعْلَمَ اللّٰهُ مَنْ يَخَافُهُ
بِالْغَيْبِ مائده ۳۴ الَّتِي وَعَدَ الرَّحْمٰنُ عِبَادَهُ بِالْغَيْبِ مریم ۳۵ رَجْمًا بِالْغَيْبِ
کهف ۳۶ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ انبیاء ۳۷ اِنَّمَا تُنْذِرُ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ
بِالْغَيْبِ ملائکه ۳۸ اِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُمْ بِالْغَيْبِ ملك ۳۹ وَيَقْذِفُونَ
بِالْغَيْبِ سباء چهلم مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ حدید ۴۱ وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ
بِالْغَيْبِ یس ۴۲ مَنْ خَشِيَ الرَّحْمٰنَ بِالْغَيْبِ ق ۴۳ وَمَا كَانَ اللّٰهُ لِيُطْلِعَكُمْ
عَلَى الْغَيْبِ ال عمران ۴۴ وَمَا هُوَ عَلَى الْغَيْبِ بِضَنِينٍ تکویر ۴۵ حَافِظَاتٌ
لِلْغَيْبِ نساء ودر اکثر این ایات چهل وپنج هرچندیکه غیب تفسیر شده بقیامت ویا بچیز
دیگر وبا همه این منافات ندارد که مراد از غیب در همه این ایات امام غائب باشد زیرا که
منافات در بین تاویل وتنزیل ندارد وتفسیر شدن غیب درین ایات بقیامت ویا بچیز دیگر
منافات ندارد با تاویل غیب که درین ایات است با مام غائب وعلت غیبت قائم ال محمد
ویا انکه این ایات تاویل باشد در قیامت ویا در چیز غیر از ان وتنزیل اینها در غیبت امام
غائب ووقت ظهور انحضرت باشد ویا انکه هریکی از قیامت وغیبت انحضرت تاویل باشد
ویا انکه هردو تا تنزیل ویا انکه بعضی تنزیل در بعضی وبعضی تاویل در بعضی از ایات باشد
همچنانکه در ایات ساعت این نحو بود که ذکر شد وبالجمله از حدیث اکمال الدین معلوم شد
که ایه اول سوره بقره وایه سوره یونس در شان حضرت قائم ال محمد است ومراد از غیب در
این دو ایه یقینا امام غائب است بلکه مراد از قوله تعالی الٓمٓ ذٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ
نیز کتاب حضرت قائم ال محمد است زیرا که در تفسیر عیاشی از حضرت صادق در تفسیر این
ایه روایت کرده که فرمود مراد ازین کتاب که ریب در او نیست کتاب علی علیه السلام است که
در او ریب نیست تمام شد ومعلوم است که کتاب علی کتاب قائم ال محمد است وان کتاب
امیر المؤمنین در دست حضرت قائم است وان را انحضرت خواهد اورد چنانکه تفصیل ان
در ایه لَا يَمَسُّهُ اِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ذکر شد وصاحب فی اعلی الله مقامه معنی کتاب علی را در حدیث

عیاشی ملتفت نشده و بعضی فرمایشها فرموده که ناشی بوده از عدم التفات بمعنی واقعی
کتاب علی و بعد از انکه معلوم گردید که کتاب علی همان کتابست که با حضرت قائم میباشد
وان را خواهد ورد پس احتیاج بتکلف صاحب صافی ندارد و از انچه ذکر شد در شرح تفسیر ایه
صد و یکم که عالِمُ الغَیبِ فَلا یُظهِرُ عَلیٰ غَیبِهِ الایه باشد معلوم گردید که این ایه در خصوص
حضرت قائم ال محمد است و همچنین از حدیث اکمال واضح شد که ایه اول سوره بقره و ایه
مذکوره از سوره یونس نیز در شان حضرت قائم اهل بیت است و این دو ایه در وقت نوشتن
ایات این دو سوره از حقیر فوت شده بود زیرا که در تفسیر موجود در نزد حقیر نبود و در اینجا
که ذکر شد از کتاب النجم الثاقب پیدا نمود پس عدد ایات بنا براین صد و سه گردید ایه صد و
چهارم در سوره نازعات قوله تعالی یَومَ تَرجُفُ الرّاجِفَةُ تَتبَعُهَا الرّادِفَةُ یعنی روزیکه
میلرزند حرکت کنندها و متحرک میگردانند انهارا که ساکن بودند و از پی او میاید انچه ردیف
انست در تفسیر محمد بن عباس ابن ماهیار و فرات بن ابراهیم و مناقب شاذان ابن جبرئیل
قمی از حضرت صادق روایت کردند که فرمود در تاویل این ایه که راجفه حضرت امام حسین
است و رادفه حضرت امیرالمؤمنین است و اول کسی که در رجعت از قبر بیرون میاید حضرت
امام حسین است با هفتاد و پنج هزار کس و انست تاویل قوله تعالی اِنّا لَنَنصُرُ رُسُلَنا الایه
چنانکه گذشت تمام شد پس از این حدیث که از تفاسیر متعدده نقل شده معلوم شد
که این ایه در رجعت حضرت امام حسین است که او اول رجعت خواهد نمود و بعد از ان
حضرت امیرالمؤمنین که ردیف ان بزرگوار است و معلوم است که رجعت ایشان بعد از
ظهور قائم ال محمد است و سلطنت از انحضرت بحضرت امام حسین خواهد رسید چنانکه
سابقا ذکر شد و در خطبه عاشورا رجعت حضرت سید الشهداء فی الجمله بیان شد و از
کامل الزیاره علامه مجلسی از حریز روایت کرده است که گفت بحضرت امام جعفر صادق عرض
کردم که فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای شما اهل بیت در دنیا و چه بسیار نزدیک است
اجلهای شما بیک دیگر با احتیاج عظیمی که خلق بشما دارند. حضرت فرمود که هر یک از ما
صحیفه داریم که در ان نوشته است انچه باید بان عمل کنیم در مدت حیات خود چون اینها
منقضی شد میدانیم که وقت اجل ما رسیده است و در ان وقت حضرت رسول صلی الله علیه
واله میاید و خبر وفات ما را بما میگوید و ثوابهای عظیم حقتعالی را بما بشارت میدهد
و حضرت امام حسین صحیفه خود را خواند و در ان صحیفه نوشته بودند انچه در حال حیات
خود کند و انچه باقی ماند بعد از این خواهد کرد پس رفت بقتال بامر خداوند ذوالجلال
و شهید شد و از جمله اموریکه باقی مانده بود که گروهی از ملائکه از حقتعالی رخصت طلبیدند
که بیاری او بیایند چون بزمین امدند حضرت شهید شده بود حقتعالی وحی کرد بسوی

ایشان که ملازم قبه او باشند تا از قبر بیرون آید در رجعت و یاری او بکنید در رجعت پس گریه کنید بر او و بر آنچه از شما فوت شده است از یاری او و شما مخصوص گردیده اید بیاری او و گریستن بر او پس آن ملائکه بر او میگریند و چون او بیرون آید از یاوران او خواهند بود و از این حدیث رجعت امام حسین(ع) واضح گردید و معلوم شد که ملائکه با آنحضرت میشوند

آیه صد و پنجم قوله تعالی در سوره تکویر فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ الْجَوَارِ الْكُنَّسِ یعنی قسم بآن ستاره های سیاره که پنهان میشوند در زیر شعاع آفتاب چون وحشیان که در خوابگاه در آیند و در آنجا پنهان میشوند این ترجمه از نجم الثاقب است و در آن کتاب از اکمال الدین و غیبت شیخ طوسی و غیبت نعمانی از حضرت باقر(ع) روایت کرده در تفسیر این آیه که فرمود مراد از آن امامی است که غائب شود در سال دویست و شصت از هجرت و بعد از غائب شدن ظهور میکند مانند شهاب درخشان در شب تاریک و بآن راوی فرمود اگر درک کردی آن زمان را پس چشمهایت روشن خواهد شد و این حدیث را در تفسیر صافی از کافی نیز نقل کرده و ایضاً در نجم الثاقب فرموده که خنّس آن ستاره های سیاره است که برای ایشان رجوع است و گاهی از سیر مراجعت میکنند مثل زحل و مشتری و مریخ و زهره و عطارد و برای آفتاب و ماه رجعت نیست و حسین بن حمدان روایت کرده از حضرت باقر(ع) که فرمود در آیه مبارکه فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ که مراد امامی است که غائب میشود در سنه دویست و شصت و در اکمال و غیبت شیخ نعمانی مرویست از ام هانی که گفت ملاقات کردم حضرت امام محمد باقر(ع) را پس سؤال کردم از آنجناب از این آیه فَلَا أُقْسِمُ بِالْخُنَّسِ پس فرمود آن امامی است که پنهان میشود در زمان خود تا آخر آنچه گذشت تمام شد پس از این احادیث معلوم شد که مراد از خنّس و کنّس در این آیه قائم آل محمد(ع) است و این آیه در خصوص آنحضرت نازل شده

آیه صد و ششم قوله تعالی در سوره غاشیه هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ الی قوله تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً یعنی آیا آمد بر تو حدیث و خبر پوشاننده و پرده کننده و میسوزانند آتش بسیار گرم در کافی از حضرت صادق(ع) در تفسیر این آیه روایت کرده که فرمود میپوشاند و میگیرد کافران را و منافقان را حضرت قائم آل محمد(ع) با شمشیر تا آنکه فرمود معنی تَصْلَىٰ نَارًا حَامِيَةً یعنی میسوزانند آتش جنگ و جدال ایشان را در دنیا بدست اصحاب قائم آل محمد(ع) و در آخرت آتش جهنم آنها را میسوزاند تمام شد پس از این حدیث تفسیر معلوم گردید که مراد از حدیث غاشیه حضرت قائم است و مراد از نَارًا حَامِيَةً آتش جنگ اصحاب آنحضرت است و آن بزرگوار است که کافران را میگیرد و آنها را غشی میکند و میپوشاند بعذاب و جنگ بنصرت

آیه صد و هفتم قوله تعالی در سوره شمس وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا وَالْقَمَرِ إِذَا تَلَاهَا وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا یعنی قسم یاد میکنم بآفتاب و ضوء و روشنی آن و بماه زمانیکه

در پی آفتاب آید و پیرو بوده زمانیکه جلی و آشکار کند آنرا در نجم الثاقب از تفسیر شیخ فرات
ابن ابراهیم نقل نموده از حضرت باقر که فرمود حارث اعور عرض کرد بحضرت امام
حسین یابن رسول الله فدای تو شوم خبر ده مرا از قول خداوند تعالی وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا
فرمود وای بر تو ای حارث این محمد رسول خدا است گفتم فدای تو شوم قول خداوند وَالْقَمَرِ
إِذَا تَلَاهَا فرمود این امیر المؤمنین علی است که در پی محمد آمده گفتم قول خداوند وَالنَّهَارِ
إِذَا جَلَّاهَا فرمود این قائم است از آل محمد که پر کند زمین را از عدل وداد و در تفسیر صافی
از کافی و تفسیر قمی از حضرت صادق روایت کرده که فرمود شمس رسول الله است که باو
واضح کرد خداوند از برای مردم دین ایشان را و قمر امیر المؤمنین است که بعد از رسول خدا
آمد و پیغمبر علم خود را باو داد و لیل خلفاء جور اند آنکسانیکه مستبد بامر خداوند شدند
و آل رسول الله را منع نمودند و جلوس نمودند در مجلسی که اولاد پیغمبر از ایشان اولی
واحق بودند بآن مجلس پس پوشانیدند دین خدا را بظلم وجور پس حکایت فرمود خداوند
فعل آنها را پس فرمود وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَاهَا و مراد از نهار امام است از ذریه حضرت
فاطمه که سؤال کرده میشود از دین رسول الله پس جلی و آشکار میکند آن دین را از برای سؤال
کننده پس حکایت فرمود خداوند قول آن امام را پس فرمود وَالنَّهَارِ إِذَا جَلَّاهَا تمام شد
پس از این تفسیرها واضح گردید که مراد از نهار در این آیه حضرت قائم آل محمد است و مراد از
تجلی نهار آشکار فرمودن آنحضرت است دین خداوند و دین پیغمبر او را بدون شبهه در دین

آیه صد و هشتم قوله تعالی در سوره لیل وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَىٰ وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ یعنی و شب
زمانیکه میپوشاند آفتاب را یا روز را و روز زمانیکه تجلی میکند و آشکار میشود در تفسیر
قمی از حضرت باقر روایت کرده که فرمود لیل در این آیه آنکسی است که پوشانید حضرت امیر
المؤمنین را و حق او را در سلطنت خودش و حضرت امیر المؤمنین صبر میکرد در سلطنت
آنها تا آنکه منقضی شد و باخر رسید زمان ایشان وَالنَّهَارِ إِذَا تَجَلَّىٰ فرمود نهار در این
آیه او قائم آل محمد است از ما اهل بیت زمانیکه قیام میکند و ظهور نماید غالب میشود
بر دولتهای باطله و سلطنتهای ظالمه و قرآن زده شده بدان مثلها از برای مردم و
خداوند خطاب کرده با پیغمبرش و با ما اهل بیت را پس نمیدانند علم قرآن را کسی غیر از ما
ائمه مؤلف گوید مراد از مثل زدن خداوند در این آیه تشبیه کردن خدای تعالی است
ظالمان امیر المؤمنین را بلیل که شب ظلمانی باشد و تشبیه فرمودن حضرت قائم آل محمد
است بنهار تجلی که روز روشن باشد یعنی ظالمان ائمه و سلطنتهای آنها مثل شب
تاریکی است در پوشاندن انوار خداوند و حضرت قائم آل محمد مثل روز پر ضیاء و نور است
در بردن ظلمتهای شب و زایل نمودن ظلمهای ظالمان و طاغیان عالم پس از این تفسیر

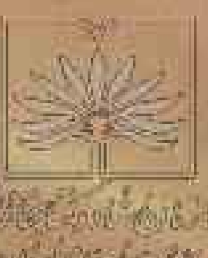
معلوم شد که مراد از وَالنَّهَارِ اِذَا تَجَلّٰی روز ظهور تجلی آن آفتاب عالمتاب خداوند رب الارباب
است و مراد از این آیه شریفه آنجناب سلالة الاطیاب است آیه صد و نهم قوله تعالی
در سوره قدر تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِاِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ اَمْرٍ سَلَامٌ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ
الْفَجْرِ یعنی نازل میشوند ملائکه و روح القدس در شب قدر باذن و اجازه پروردگار
خودشان از هر امر و کار و آن شب سلام است تا طلوع صبح پس ضمیر فیها و ضمیر هی راجع
است بلیلة القدر پس اول بیان شب قدر باید کرد و بعد از آن نزول ملائکه و روح را که
بر که نازل میشوند پس میگوئیم بعون الله تعالی نقل نموده در حدایق از کافی و کتاب
فقیه از عمران که سؤال کرد او از حضرت باقر ع از قول خداوند اِنَّا اَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ
فرمود آن شب قدر است و آن در هر سال است در ماه رمضان در دهه آخر آن و نازل
نشد قرآن مگر در شب قدر و فرموده است خداوند فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ اَمْرٍ حَكِيمٍ فرمود یعنی
مقدر میشود در شب قدر هر چیز در آن سال تا سال آینده از شب قدر از خیر و شر
و طاعت و معصیت و مولود و اجل و رزق پس آنچه مقدر شد در آن شب و حکم کردید
پس آن حتمی میشود الحدیث و باز هم از آن دو کتاب نقل کرده از یعقوب که گفت شنیدم
از مردی که سؤال نمود از حضرت صادق ع که خبر بده بر من از شب قدر آیا بوده است و میشود
در هر سال پس حضرت فرمود بر آن شخص هرگاه برداشته شود شب قدر از میان سال هر
آینه برداشته میشود قرآن خداوند و ایضاً از دو قاعده روایت کردند از حضرت صادق ع
که فرمود شب قدر در اول سال واقع میشود و آن در آخر همان سال نیز واقع میشود زیرا
که در آمدن شب قدر در دوام واقع میشود هم اول سال آینده و هم آخر سال گذشته و
باز از محمد بن مسلم روایت نمودند از حضرت باقر ع که گفت سؤال نمودم از آنجناب از
علامت شب قدر پس فرمود علامت آن اولا طیب بودن بوی آن شب است و ثانیا سرد
بودن آنست فی الجمله در گرمی و گرمی بودن آن شب در سردی هوا و از کافی از ابوحمزه
روایت کرده که گفت حضرت صادق ع فرمود نوشته میشود در شب قدر رفتن حجاج و
مصیبتها و بلاها و روزی ها و آنچه در آن سال میشود تا مثل شب قدر از سال آینده
پس طلب کن آن را در شب بیست و یکم و در شب بیست و سیم از رمضان الحدیث و از
کتاب تهذیب نقل نموده از زراره از حضرت باقر ع که گفت سؤال نمودم از شب قدر پس فرمود
آن یا شب بیست و یکم است و یا شب بیست و سیم است عرض کردم آیا آن یک شب نیست پس فرمود
بلی آن شب قدر یک شب است عرض نمودم همان شب را بمن خبر ده فرمود چه میشود بر تو که
در هر دو شب از این شبها عمل خیر بکنی و ایضاً از کافی از اسحق بن عمار روایت کرده که گفت
شنیدم از حضرت صادق ع که فرمود قسم بخداوند نمیشود شب قدر مگر در شب نوزدهم از

رمضان و شب بیست و یکم از آن و شب بیست و سیم از آن پس بدرستیکه در شب نوزدهم
یلتقی الجمعان و در شب بیست و یکم فرق میشود هر امر حکیم و در شب بیست و سیم امضا میشود
آنچه خداوند اراده فرموده از کارهاے سال و آن شب قدر است همان شب قدریکه خداوند
فرموده که آن بهتر است از هزار ماه عرض نمودم معنای یلتقی الجمعان چیست فرمود جمع میکند
خداوند در آن شب آنچه اراده فرموده تقدیم آن را و تأخیر آن را و قضاء آن را عرض کردم
پس معنای امضاء خداوند آنچیز را در شب بیست و سیم چیست فرمود بدرستیکه خداوند
تفریق میکند اشیاء را در شب بیست و یکم و بداء در آن میشود پس وقتیکه شب بیست و سیم
شد امضاء میفرماید تقدیرات را پس اشیاء از محتومات میشود که در آن بداء نشود و احادیث
که در بیان شب قدر وارد شده زیاده از حد تواتر است و ذکر همه آنها خارج از حد این
وجیزه است و مقصود از ذکر اینها بیان دلالت اخبار است بر اینکه شب قدر در همه سال
بوده و خواهد شد زیرا که احادیث گذشته در کمال وضوح است در اینکه شب قدر در همیشه
بوده و خواهد بود پس وقتیکه از این احادیث ثابت شد که شب قدر در همه سال میبود
واضح میگردد که ملائکه در آن شب نازل میشوند زیرا که بودن شب قدر ملازم است
با نزول ملائکه بعلت اینکه این صریح قران است که تَنَزَّلُ الْمَلٰائِکَةُ وَالرُّوحُ فِیهٰا باشد یعنی
ملائکه و روح القدس در شب قدر نازل میشوند و اخبار متواتره نیز دلالت دارد بر نزول
ملائکه در شب قدر و این بنا بر دلالت آیه و احادیث متواتره ضروری دین است بعلت اینکه
یک چیز را اگر آیه و اخبار زیاده از حد تواتر و بلکه دعاجات و مناجات ماه رمضان زیاده
از تواتر دلالت کند بر بودن آن و وجود و ثابت شدن آنچیز البته آن ضروری میشود و
شبهه در آن نمیماند و منکران از دین بیرون میشود و این از واضحات است و در میان
اعلام اسلام از معروفات شده و بودن شب قدر در هر سال و بلکه بودن آن در رمضان
و نازل شدن ملائکه و روح در آن شب این هر دو از این قبیل است و مدلول و مفهوم و
معنای آیه و احادیث وارده متواتره و ادعیه جات و مناجات و استغاثات است و همچنین
چیزها از ضروریات است بالضروره و از بدیهیات است بالبداهه و منکران منکر قران
و احادیث وارده و دعاجات و مناجات صادره از اهل ذکر و قران است و کفر چنین شخص
از واضحات است بدون شبهه و بالجمله وقتیکه ثابت شد بودن شب قدر و نازل شدن
ملائکه و روح در آن شب پس باید معلوم شود که این ملائکه و روح القدس بر که نازل
میشوند و روح القدس که بزرگترین ملائکه است با سایر ملائکه در شب قدر بر کدام
کس و کدام شخص نزول میکنند و بخدمت که میآیند و امر خداوند را و بلکه جمیع امور و
وقایع آن سال را بر کدام کس میآورند آیا بر کافر و یا فاسق میآورند و یا بر مومن و یا بپادشاه



ویا بر عالم امر خدا را میاورند ویا شنیده شده است از عالمی ویا از مومنی ویا از پادشاهی
ویا از کافری ویا فاسقی که بگوید ملائکه وروح القدس در شب قدر بر من نازل میشوند
وهر امری را از جانب خدا برای من میاورند ویا انکه وقایع واتفاقات سال را من در شب
قدر میدانم کلا ثم کلا همچنین چیزی شنیده نشده وکسی این ادعا را نکرده بلکه هیچکس شب
قدر را معین نکرده واگر بشناسد بکسی نگفته ودر حدیث محمد بن مسلم حضرت باو معین
نفرمود با وجود انکه محمد بن مسلم از صاحب اسرار ائمه است واز همین جهت است که
حضرت باقر در حدیثیکه در اصول کافی نقل کرده فرموده که خداوند اعظم واجل است
از اینکه هر امری را که در سال واقع میشود بتوسط ملائکه وروح القدس بر کافری ویا بر
فاسقی ویا بر نادانی وجاهلی بفرستد وامور را بر غیر اهل ان بدهد تمام شد ملخصا پس از
انچه ما ذکر نمودیم واضح شد ومعلوم گردید که باید ملائکه وروح القدس با جمیع امور
سال ووقایع ان بر شخصی نازل باشند وبخدمت کسی شرفیاب شوند که قابل این مراتب و
لایق این مقام عظام باشد ولیاقت ان داشته باشد که ملائکه وروح القدس که اعظم
واجل وبزرگتر از ایشان است باو سخن بگویند وملاقات نمایند وامور یکه در عرض سال
واقع خواهد شد باو خبر بدهند ویا او در ان خصوص تکلم کند واین شخص که لایق اینگونه
مراتب باشد نیست مگر امامی معصوم وخلیفه خداوند در زمین زیرا که غیر امام عالم واقعی
وحجت معصوم از جانب خدا وغیر خلیفه ونائب خلاق تبارک وتعالی لایق این مراتب و
قابل این کمالات نیست بعلت اینکه غیر امام معصوم همه یا جاهل ونادان ویا انکه با جهل
ونادانی فاسق ویا کافر واقعی است ونادان خصوصا که فاسق یا کافر باشد قابلیت ندارد
که بر او ملائکه وخصوصا روح القدس نازل باشد ویا او سخن بگویند وامور ووقایع سال
بر او عرض کنند پس اگر ما هیچ حدیث نداشته باشیم بر اینکه ملائکه وروح القدس در
هر شب قدر در همه سال بر امام معصوم نازل میشوند ودر هر زمان بخدمت امام وخلیفه
در ان وقت نازل میباشند هر اینه معلوم خواهد شد که باید ملائکه وروح القدس
بخدمت امام معصوم ان زمان نازل میشوند ودر هر شب قدر در هر سالی بحضور امام
ان عصر نزول میکنند وامور یکه در ان سال واقع میشود بر ان امام که در زمان است
عرض میکنند ودر اتفاقات ان سال باو تکلم مینمایند با وجود انکه احادیث صحیحه و
معتبره بسیار از موثقین علماء اخبار وارد شده که ملائکه وروح القدس در شب قدر
در هر سال بحضور امام ان عصر نازل میشوند وامور یکه در ان سال واقع خواهد شد
بخدمت امام زمان عرض میکنند ودر ان خصوص با امام ان زمان تکلم مینمایند و
با ان امام در ان باب سخن میگویند واز جمله ان احادیث حدیث محمد بن ابی عبدالله

ومحمد بن الحسن از سهل بن زیاد ومحمد بن یحیی از احمد بن محمد جمیعا از حسن بن عباس بن
جریش از حضرت باقر که فرمود بدرستیکه بتحقیق نازل میشود در شب قدر بسوی ولی
الامر وامام زمان تفسیر امور سال بسال وما مور میشود در ان سال در کار خودش بکذا
وکذا ودر کار در امور مردم بکذا وکذا وبدرستیکه حادث میشود از برای ولی الامر وامام عصر در
هر زمان سوای علوم شب قدر در هر روز علم خاص ومکنون وعجیب خداوند مثل ان علی
که در شب قدر نازل شده بر ان امام واز انجمله باسناد مزبور در حدیث ابن عباس که حضرت
امیر المؤمنین فرمود باو بدرستیکه شب قدر در هر سال نازل میشود در ان شب امور سال
وبدرستیکه از برای این امر امامان هستند بعد از رسول خدا پس ابن عباس گفت ان
امامان کدام اشخاصند حضرت فرمود اول ایشان منم وبعد از من یازده نفر از اولاد منند
از صلب من که امامند الحدیث واز انجمله باهمان اسناد از باقر در حدیث مفصل
فرمود تا انکه وقتیکه بیاید شب قدر پس نازل میشود ملائکه در ان شب بسوی ولی امر و
امام ان عصر الحدیث واین احادیث در اصول کافی وعلی بن ابراهیم در تفسیر تنزل
الملائکة والروح روایت کرده که نازل میشوند ملائکه وروح القدس برامام زمان و
میدهند باو خبر اکاران را نوشته اند پس از این اخبار مذکوره معلوم شد که ملائکه
وروح القدس در هر سال در شب قدر برامام ان زمان وخلیفه خداوند در ان عصر
نازل میشود وامور ان سال را براو عرض میکنند واین واضح است از احادیث مزبوره
همچنانکه محقق بحرانی در حدایق فرموده است که اخبار دلالت کرده براینکه ملائکه
در شب قدر نازل میشوند برامام عصر در هر سال با انچه محدد میشود از حوادث وقضایا
تمام شد پس از همه این اخبار واضح شد که ملائکه وروح القدس در هر سال در شب
قدر برامام عصر عجل الله فرجه نازل میشوند وامورات ان سال را در ان شب بان
حضرت عرض میکنند وبان بزرگوار در ان خصوص تکلم میکنند وبلکه معلوم شد که
خود احادیث که دلالت دارند بوجود شب قدر در هر سال ونزول ملائکه در ان شب
دلیل واضح وبرهان قطعی لایح است براینکه ملائکه وروح القدس باید والبته بر
امام زمان ومعصوم در ان وقت نازل باشند با قطع نظر از این احادیث معتبره که دلالت
نمودند بر نزول ملائکه وروح القدس در هر سال در شب قدر برامام زمان وحجت عصر
علیه السلام واین احادیث را وقتیکه ضم کردی با اخبار سابقه که دلالت بر وجود شب
قدر در هر سال ونزول ملائکه در ان شب داشتند واضح میشود وجود امام معصوم در
هر عصر وبودن امام در همه وقت هرچند یکه غائب باشد وموجود بودن وجود امام
غائب در همه زمان هرچندیکه ظاهر نباشد پس وجود سوره انا انزلناه دلیل واضح اخرا



در قرآن بر وجود امام عصر عجل الله فرجه و این سوره مبارکه برهان قطعی است بر بودن
حجت عصر در همه اوقات و آیه تنزل الملائکة در آن سوره علامت واقعی است بر وجود
فایض الجود امام غائب و بر اینکه امام معصوم از آل محمد موجود است و آن نیست مگر قائم
آل محمد و از این جهت ائمه ما شیعیان را ترغیب و تحریض فرمودند بر تمسک و احتجاج
بسوره انا انزلناه و بر ایمان آوردن بآن سوره چنانکه در اصول کافی باسناد سابق از
حضرت باقر روایت کرده که آنحضرت فرمود ای جماعت شیعیان مخاصمه کنید با مردم در
خصوص امامت ما اهل بیت بسوره انا انزلناه تا غالب شوید و رستگار باشید پس قسم
بخداوند بدرستیکه آن سوره حجت خداوند است بر خلق بعد از رسول خدا و بدرستیکه
آن سوره سید دین شما است و بدرستیکه آن سوره غایت علم ما ائمه است ای جماعت
شیعیان مخاصمه کنید به حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة پس بدرستیکه
این آیه از برای صاحبان امر امامت است محض بعد از رسول خدا الحدیث و این حدیث شریف
دلیل است بر آنچه ما ذکر نمودیم از بودن سوره مزبوره دلیل بر وجود امام در هر زمان هر
چند یکه غائب باشد و بودن این سوره دلیل قطعی بر امامت ائمه بعلت نزول ملائکه
در هر سال در شب قدر بر امام آن زمان و ایضا در اصول کافی باسناد سابق از حضرت
باقر روایت کرده که فرمود فضل ایمان آوردن بجمله سوره انا انزلناه و ایمان بتفسیر آن
سوره بر آنکسی که ایمان او بآن سوره و تفسیر آن نباشد مثل فضل انسان است بر حیوانات
چهارپا الحدیث و معلوم است که مراد از ایمان آوردن بآن سوره و بتفسیر آن ایمان آوردن
است بر نزول ملائکه و روح القدس بر امام هر عصر در هر سال در شب قدر چنانکه بیان
کردیم و ایضا در همان حدیث بعد از آنکه حضرت باقر فضائل شب قدر را بیان فرمود
و معین نمود که در ماه رمضان در هر سال است راوی عرض کرد چطور معرفت برسانم
باینکه شب قدر در هر سال در رمضان باشد حضرت فرمود زمانیکه ماه رمضان آمد
پس بخوان سوره دخان را در هر شب صد بار پس وقتیکه آمد شب بیست و سیم پس تو نظر
میکنی بر تصدیق آنچه سؤال کردی از آن الحدیث و بالجمله از این احادیث که در تفسیر این سوره
ذکر شد و در معنی نزول ملائکه و روح القدس نقل کرده شد معلوم شد که باید ملائکه
و روح القدس بر امام زمان و حجت قائم آل محمد نازل باشد و باید آنحضرت وجود داشته
باشد در هر سال در شب قدر پس این سوره انا انزلناه و آیه تنزل الملائکة دلالت نمود بر وجود
حضرت قائم آل محمد و بودن آن بزرگوار همیشه پس آیه شریفه تنزل الملائکة اشاره شد در این
زمان بحضرت قائم اهل بیت و مراد از آیه نزول ملائکه در شب قدر آنحضرت گردید و اما
مراد از آیه که سلام هی حتی مطلع الفجر باشد پس مقصود از آن نیز امام قائم و ولی عصر

است چنانکه در تفسیر قمی درین ایه روایت کرده که فرمود تحیه است که تحیه داده میشود امام
زمان بآن تا انکه طلوع کند صبح و در نجم الثاقب از کتاب تاویل الایات شیخ شرف الدین
نجفی نقل نموده از حضرت صادق که در تفسیر حَتّی مَطْلَعِ الْفَجْرِ فرمود یعنی تا انکه برخیزد و
ظاهر شود قائم ال محمد و ایضا از انجناب در ان کتاب روایت کرده در تفسیر کلام خداوند
وَالْفَجْرِ وَلَیالٍ عَشْرٍ که فرمود مراد از فجر حضرت قائم ال محمد است پس از تفسیر هما معلوم
گردید که مراد از سلام درین ایه سلام بر حضرت قائم ال محمد است و مراد از فجر درین ایه وهم در
وَالْفَجْرِ قائم اهل بیت ما است و مراد طلوع فجر صادق جمال و سلطنت انحضرت است

ایه صد و دهم قوله تعالی در سوره عصر وَالْعَصْرِ اِنَّ الْاِنْسانَ لَفی خُسْرٍ یعنی قسم بعصر
بدرستیکه انسان هر اینه در زیانکاری است و این ایه نیز در شان حضرت قائم ال محمد است
همچنانکه در اکمال الدین از امام جعفر صادق روایت کرده که انحضرت در تفسیر این سوره فرمود
که مراد از عصر عصر قائم ال محمد است که در ان عصر ظاهر میشود بدرستیکه انسان هر اینه
در زیانکاری است یعنی دشمنان ما اِلَّا الَّذینَ امَنُوا یعنی ایمان اوردند بایات ما اهل
بیت وَعَمِلُوا الصّالِحاتِ یعنی عمل کرده اند بمواسات برادران وَتَواصَوْا بِالْحَقِّ یعنی بامامت
وَتَواصَوْا بِالصَّبْرِ یعنی بالعترة پس ازین تفسیر معلوم گردید که مراد ازین ایه حضرت قائم ال
محمد است و در نجم الثاقب از جمله القاب انحضرت صاحب العصر را نقل کرده و از کتاب ذخیره
نقل نموده که از جمله اسماء انحضرت عصر است که در قران مذکور است تمام شد و اینها
دلیل است بر انچه ذکر شد از تفسیر ایه که مراد از عصر عصر ظهور قائم ال محمد است که خداوند
بان قسم یاد فرموده است و از بس که عصر انحضرت در نزد خدا تعالی اعظمت و حرمت و عزت
دارد خداوند بان عصر قسم خورده چنانکه از احادیث معتبره معلوم میشود که ان زمان
چقدر خوب خواهد شد و بعضی احادیث درین معنی گذشت و فی الجمله بیان حالات ان
زمان گردید و در خصال از حضرت امیر المومنین روایت کرده که فرمود اگر قائم ما ظهور
کند صلح میشود میان درندگان و بهائم حتی اینکه زن راه میرود در میان عراق و شام
نمیگذارد پای خود را مگر بر گیاه و بر سر او است زینتهای او و هیجان نمیاورد او را درندگان
و نمیترساند او را هیچ چیز و از تاویل الایات در نجم الثاقب روایت کرده که فرموده که گوسفند
و گرگ و گاو و شیر و مار و انسان از یکدیگر مامون میشوند و از عقد الدرر نقل نموده از
امیر المومنین که فرمود در قصه قائم ال محمد که چرا میکند گوسفند و گاو و گرگ در یک
مکان و بازی میکنند اطفال با مارها و عقربها و اذیت نمیکنند ایشان را بچیزی و شر
میرود و خیر میماند و از احتجاج از انحضرت روایت نموده که سازش کنند درندگان و بلکه
انها و سائر حیوانات مطیع اصحاب انحضرت شوند و از صدوق از باقر روایت کرده که فرمود



گویا می بینم اصحاب قائم آل محمد را که احاطه نموده اند مابین خافقین را و نیست چیزی مگر آنکه منقاد ایشان شود حتی درندگان زمین و درندگان طیور و طلب خوشنودی ایشان را میکند هر چیزی حتی اینکه زمین بر زمین دیگر فخر میکند و میگوید گذشت امروز بر من مردی از اصحاب قائم آل محمد علیه السلام و ازین اخبار در نجم الثاقب بسیار است تمام شد آنچه ما اراده کردیم از نقل آیات وارده در شان قائم آل محمد در دهه دوم از ماه پنجم از سال نهم از دهه سیم از صد چهارم از هزار دوم از هجرت نبوی صلی الله علیه و آله.

این سه مجلد کتاب بیست سال قبل از این بطبع رسیده بود و لکن نسخه آن کم بوده پس جناب آقای حاج مختار معینی دوباره این سه مجلد را بطبع رسانید با خط خوب از جهة خدمت برادران اسلامی و کان ذلک در سال ۱۳۵۶









